

تہذیب و تمدن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چون فی حق حسین بن علی اطاعتی

دستور العلاج اطباء خبيره الكسير صفت هتما سير كيميا محبوب قلوب منقول عالم معروف

مجلد اول

کتابخانه خطی

مکتب خطی

کتابخانه خطی

مکتب خطی

بار ووم

بجہ نظر ثانی و تصحیح مقاصد افاضاء و تحجارت و دیگر عالی جناب مصنف معصوف الذکر

در طبع ای مستحق این است که در حق خود را بماند



بسم الله الرحمن الرحيم

هو الشافی که زریب افزای ناحیه نسیج امراض میباشد اشارت از اسم اعظم حکیمیست جل حکمت که بپیران و شفا از جمله استقام و آلام میشود و هو الکافی که زینت بخش سیم
 صمیمه اغراض میشود کنایت از نام کرم کریست عراسمه که برکت او کفایت در جمیع مرام و بهام میگردد و زبی خالق ذوالجلال که پانگهان المارح فیقرای حرم را
 باز شد اروی وجود شیرین کام گردانید و جمیع اجسام لطیفه الهیه نشانه را با جزای عناصر رابعه در بر چه قوام رسانید و سخی خداوند الیزال که آفریدگان بچون خاک را
 سفوف حیات از زانی فرمود و انسان ضعیف البیان را بشریت شرافت و مغر خلافت ممتاز نمود و قادریکه سلیمان روح را بچار بالش عناصر سرفراز نمود و پادشاه
 روان او بیا و نفس شکن فرموده و حاکی که بارگاه فلک محیطی ستون اساده دست و فرش زمین محاط بر روی آب گسترده او و موجودی که ایجا دیه لای اقسام
 اجسام از اقیانات بلع اوست و از ترکیب سطقات متضاده ظهور صورت مختلفه از بیعیات صنایع او و اعظم شانه نسیم بارگاه در نقش نظم مساسی دماغ خالیا
 اوست و نسیم گلزار حشمت شوم آرای مشام عاشقان او طرفه اسرار کبریا ای او که اولی اختر آدم را بجرم حب گندم از بهشت برین بر فرش زمین انداخت
 و سپس بنی آدم را به ربقای زندگانی آن محتاج قرص نانی ساخت و عجب راز خدائی او که بهر تن نفس انواع انواع آلام و استقام جهانی سید گردانید و از برای
 از له آن در اقسام عقاید خاصیت و تاثیر صحت بخشید و بجان الهی که در ادراک کنه ذات پاک او مرکب عقول و اذهان لنگر است و از معرفت صنایع و در قاف اطرار
 او عرصه بیان زبان تنگ و واحد سید که از بهر رف هر ظلمت سراج هدایت افروخته و بنا بر دفع هر علت علاج صحت آموخته آن قدرت اوست که کلیات ارکان
 در جزئیات موالید اظهار فرموده و یکی حکمت مخفی را بر بندگان خود آشکار نموده و این صنعت او که نزدیک شجره بلش درخت جوارا فریده و در معدن خاک لعل ابلر
 پیدا گردانیده و این فیض بخشی اوست که انسان را مخلوق در احسن صور فرموده و از تعالیم خواص اشیا از نفع و ضرر نموده و حتی که طبع مزاج شناسان و فیض
 اعتدال پذیر قوه و نفس ناطقه از حاکم حسیه حواس گردیده و ترکیب مریع عناصر رابعه از عالم گیر شده و نفس از غریبه تازیانه مغروده از دلیله برگشته به نری حیات از نفس اماره
 در امور سه ضروری یافته و بهر تن نفس از فیض مواد امور سه طبیعیه بهر رسانیده ملوکه حلا و از زبان چرانگیم و وصف او از دهان چرانگیم نعمت جان با عطا فرمود و فکر
 او را بجان چرانگیم و اما چون حقیقت چویش از حیطه دریافت و احاطه شناخت از فرست و سنی بچینی او از گنجایش عبارت چون و چرا بر این و ذوات پاکش و الا تر
 از دریافت عقول و افهام و بالاتر از ادراک افکار و ادبام و بل تحریر محبت حضرت صمدیت بالاستقصا از محالات و تقویر بدعت خباب احدیت بالاستیفا از مقتضات
 لهذا مناسب آن می نماید که عنان شبنم قلم را از این میدان بی منتهی منقطع ساخته و بر پیرین قدر تجرید و توحید محمود حقیقی و واحد حقیقی اقتضای نموده بهر انجلیح
 حاجات دنیوی و حصول نجات اخروی دست دعا با دای مناجات بحضرت مجیب الدعوات بردارم و گوهر مراد و لفظ مقصود از سخن جو معطی مطلق بکف نام

۹۲
 پیش از این
 در این کتاب
 از نام کرم کریست
 در این کتاب
 از نام کرم کریست
 در این کتاب
 از نام کرم کریست

مناجات در حضرت باری بالوف تضع وزاری

ای عالم السوء الخفیات وای ماهر احوال ممکنات و ممکنات علم قدرت انکار ترا از ضمای مەر نور که ختم جمل نفس سرکش غمان بمنده اطاعت از دستم ربود و نگذاشت
مهر و اوصاف نقد عزم غارت نمود و منکره سراپا غرق بحر عصیانم و عاصی ترا زهر فردا انسان و نوعیکه بی منت مہتیم برستیم پسندیدی و در القدرت کامل خود از قضاوت
و شستی خاک آلودی بهمان احسان عام و اگر تمام حرف عصیانم از صغیر اعمال جوگردان بدو بقیه عموم در اطاعت و طاعت خود بگذران بدایمی اگر چه بکار آید عاجز تر از کن
خاک کیست و اگر شکستگی دینی نماید شکسته تر از دل من عاصی چیست بکریا اگر چه گناهکار و خطا دارم از صحبت فساق فجار محفوظ دار و از سوز خانه لطیف جیب خود
نگذار و من بپیاره را جانی بخش محرم اسرار و دلی ده پر از انوار حجاز بزم را از اثر کامیاب ساز و بیا بزم را تابش بنواز چشم را از حیرت گردان و دور گو شوم که حق بران

لغو لغو بالضعف ست وای عجب باری ارحم	که غفور است و دور دست و روف عالم	نفس اماره من و همه کارم بر عزم	یا الهی مدد منی بحسب رسول اکرم
غرق بحر گنه نام کن در و خدا بید	نیست گیرنده بجزوات تو دستم محکم	منم از جرم پشیمان نه بقوی امان	دارم امید بغفران تو رحمن هر دم
کیست او جز تو که بخش گنه من امروز	منظر فضل تو ام یک نظر طفلی گز	من گناهکار و خطا دار و سر ابعصیان	تو کریم ست و رحیم ست و بجا لم ارحم
هر چه تو دادی مرا شکر گزارم یارب	بده از رحمت خود نعمت ابراهیم	قصدا لیسف ازین نسخه منصرف غلام	سازم قبول همه هر چه بر آید ز قسطن
هرگز زین فائده جوید و نصیبش گردان	عجب جورا تو کنی لای بان گشتن	عظم بخشیدی بمن نشان تو عظم بهم	بنده اصغر و واسم تو کردی اعظم

نعت سرور کائنات و آل ابرار و اصحاب اطهار

از اوصالات و انوار انجیات ثمار روح پر فتوح حضرت خاتم الانبیا خلاصه الاصفیا احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم که تربیت ابدان بعلم شریعت و معالجه قلوب
بحکمت طریقت فرموده و ملاوای ارواح لطیف حقیقت و اصلاح مزاج بصناعت معرفت نموده و در رضایان تب خنثت را خال خسار نور واجب شفاست
و مسلولان جمل بدعت را شربت اعجاز معجزه او و اموح بحر کلام او قانون شفاست را تمام روحانی ست و اشارات او مناجات از آلام اولی تریاق نهان
معجزه بیان او ادا من مصیبت را شفاست و مشاهد صیحه وجه کرم او عارض ضلالت را معنی از دو متراب اقدام مقدس و نور عیون باطن انظلمات غوایت
و غیبا تعلیم بشیر نفیس او کحل الجواهر و الاله کوری غیبات و با بجمه عدیل آن معیدل کسی از صنو عین نیست و فیض آن بی نظیر موجود در عالمین نه ملوف
محمد باعث کل آفرین ست محمد مبط روح الامین ست محمد رزق فرزند زمین ست محمد جالس عرش برین ست

و ختم در دنیا محدود و بدیه نشانی غیر محدود و برار دل طیبات آل اطهار و اصحاب اخیار حضرت بی المرسلین و خاتم النبیین که حکما می مشفقین و طبایمی حاذقین اند
معاجزه بر قانون حکمت مصطفویه و ادا و ابر نهج سنت نبویه فرموده و کشف ظلمات از عیون کلید و الاله استقام از نفوس علیله نموده و ایشان طبایمی امیران
قلوب اند و شفا می علل و نوب بل از نور علم و عرفان حکمای نفوس و ابدان اند و طبایمی استقام و آلام عارض فوات ارواح و اجسام و حدود و مظهر ایشان
پراز جوهر علوم الهی ست و قلوب نور آنها منزه از سزائمنای با عی

اولاد منی که خشن اسرارند | سرچشمه فیض و مبط انوارند | اسلام نوی گشت ز خلفای کل | الحق که ستون تصدین هر چارند

اللهم صل وسلم علی نبیک و سید المرسلین و علی الاله و اصحابه و اولیائهم اجمعین

سبب تالیف این کتاب افادت انساب

ابا بعد جمایز دپاک و صلوة صاحب لولاک میگویی بنده خاظمی سراپا عصیان دراجی بغفران خداوند رحمان محمد اعظم خان مخاطب بناظم جهان خلف ملک انکما
حکیم شاه اعظم خان ابن محمد رضی خان ابن محمد اسخیل خان بهستانی الاصل متوطن بلده مصطفی آباد عرف برام بود که در حقیقت آرام پورست بل اسلام پور
خرسما المدعن الفسادات و الشر و که چون فقیه کتب انساب علوم متداوله و فراغ از مطب عمری در مطالعه کتب طب که علمی ست شریف و فنی ست بنیف بر کمال
شرافت او این بران ست که موضوع او بدن انسان ست و مدتی در حصول تجارب عجیبه و وصول مجربات غریبه بسر برد و اکثر کتب نادره این فن تجسس

و تلاش بسیار زیاد و امصار فراموش آورد اما کتابی که جامع جمیع امراض و اسباب معالجات و حاوی مجربات از مفردات مرکبات باشد بنظر نیامد الا بعض مطولات که وصول آنها بهر کس مستعد و علاوه برین هم اکثر اهل زمان از جمیع عبارت عربی و ادراک معنی آن قاصر اند اما به تالیف کتب راجع درین فن عینی روز عظم و ادوا عظم و غیره عظم که هر سه نام برخی است چهارم اسرار الادویه باوصف نور علق و کرد و عوائق که مرتب بر میان جان بسته و تکلیف سخت شایسته نظر افاده عام نفع نام بخود واداشته بنویسید این کتاب جامع الفوائد پر دایم و در سرعت انتظام آن پاس خاطر فرزند عزیز از جان محفوظ خالص اعطاه الله علی ما فاء و فاعلا و غیری که شایسته حافظه و آن مجید حکیم سید عالم حفظ الله العلام طوطی خاطر بود و ترتیب آن برین نسق است بنویس که اولاً مقدمه مختصر از اجناس جمیع امراض و تشخیص اقسام و سوزجات و قواعد علاج آنها بطریق کلی مرقوم شود سپس امراض هر عضو که شروع گردد و اول اسباب کلیه امراض آن تشخیص آن و علاج کلی و علاج اقسام آن بآیة و بعد از آن هر مرض آن عضو بلا استیفاء و اسباب آن بلا استقصا و عوض علامات آنها بطریق تشخیص در اکثر امراض که معالجات را در استخراج هر سبب آن مرض سهولت حاصل شود قلمی گردد و سپس از آن علاج کلی انواع آن مرض و بعد علاج هر نوع آن بحسب سبب عرض ذکر ادویه مفرد و مرکب یونانی و هندی و نقل و اقال اکثر خدایق معوض تحریر و آید چنانچه انصرام این امر درین معنی است رب طویل در مدت قلیل بحسن انجام رسانیدم و در خوف الطناب اسباب مل با سبب از اختصاص و غیره بابت سلسل عام فهم غیر شکل بقید کتابت آورده بنظر کثرت قادت و مناسبت اسم خود و کتاب اکسیر اعظم موسوم ساختم مگر از اعداد حروف این اسم اعداد حروف علت که واد و الف و یاست جدا سازد تا در آخر ختم این نسخه بی علت بر آید و اغلب که مطالعه آن طالبان طریق علاج را تلافی کم مهارت نسبی نویسی نماید و در معالجات عوض طبیبان ساکمل بکار آید و برای تدبیران تبصره و بهر نهایتان تذکره باشد و اتفاق تجربیان نسخه هر عهد و لازمت مؤلف بنحیث مطلع بنوم سپهر است و کامرانی منع رسوم جوهر شناسی و قدر دانی رئیس جم جاده کیوان بارگاه بر جیس سعادت میخ صولت ناهید عشرت قمر است معرفت بالاعظمیت سکند فطنت و اراحتیت مظهر الوفاء اعطاف مصدر صنوف النصف مرکز و الزهراء من امان موصوف خلاق مجموع زبان سبب اعطاف شکر آبادان منشأ بنده پروردی و کرم سازی اقتضای مسند امارت و ریاست فخر و سادۀ سیاست و حرمت محیط کرام کرم و اکرام عیان مرام انعام عام مظلوم نواز ظالم کد در ارض علم فخر طالب اهل جوهر و شیر و ان عدالت جم کوبه و لاری سکندر لاری فریدون شهباز یعنی مهاراج و هراج سوانی گنجی را و هو که با در دام اقبال و قدام اجله گردید و بهر سبب حقوق بعض امور ضروری در تمام بقیه جلدانی آن تعویق می نمود و انقراض از کمیل آن حاصل نشده بود که جلد اول آن بشرف ملاحظه نواب مستغنی الاقباب آفتاب تاب هلال رکاب مزین چار بالش جلالت اخلاق و امتنان مزین بنقاب تجار از شرح و تبیان مخزن آفات الطاف معدن اصناف و صفات سواکان عظیم الشان عظیم نظام قدیم الاکرام و وسیع الاحسان کریم الانسان عظیم القدر سنی الصدور مظهر جوهر کرامت مصدر تفصیلات و حرمت صحاب فضل و عطا ابر فیض نیسان سخا مطر سطر نوازش و نوال نهر نیر غلظت و اجلال جان همگان کرم محیط مکارم ابر بار گلشن دریا دل گوهر شاهوار بجوی مبل و دانشور حمیده شیم صاحب فطر عطار در قلم گیکه گوهر بر جود و در آتیا افسر جو و کلدسته بند بهارستان امارت و سروری همین لاری ریاض دولت و دین پروری چشم و چراغ خاندان پیشوایی و ارب ششم اجداد و ابایی جوهر شیر خرد و ادب ذوالفقار ایجاد امیر این امیر این امیر بسیار بخش اندک پذیر ضیای مهر خا و نواب علی بیاد که در زمان سابق نسیب افزای ملک بنیدل کهند به مقام باند بود و در انجیل حرام اکثر شرفا و دستگیری هر در ماند میفرمودند و از چندی تجویز حکام این دور رونق افروز ملک مالوه قریب بلده اند و از اندر اندر و لته و اقباله و ضاعت قدره و اجلاله و ظله مدود و عدد و مطر و باد مشرف گردید و بنظر نهر پروری و جوهر شناسی خیلی پسند فرموده بهر افاده عام نفع نام تجویز انطباع آن در مطیع نظامی فرمودند اکنون مؤلف بر تبه ثانی بسبب کیانی نسخ آن و کثرت شوق مشتربان این کتاب نایاب و در مطیع رنگ افروز گلشن قوت زینت اند و محفل مروت جوهر معدن فطنت و دانایی گوهر صدف اہلیت و دانش آرائی نکته سخن شناس موزون وضع احسن معاش کریم الاخلاق عجم الاشفاق شایسته اطوار حسن تدبیر خجسته شعار روشن ضمیر فیض رسان اهل زمان محبوب نماید نزدیک و دور منشی و کاشف از کمال طبع اوده اجاز از او فیوضه موم

التماس بنحیث ناظرین با انصاف و ورا از جور و اعتساف

چون مؤلف فقیر ترجمه اکثر کتب طبیه و مقولات اطبا که برنی از نام آنها مسطور گرد و از زبان عربی بفارسی نموده و بیشتر کتب این فن از کرم استعدادی کاتبان سوء فحیم خطاطان چنان مسح گردیده اند که عبارات آنها در اکثر مقامات منابر کتب از مطالب بهر ساینده و ظاهریست که در مرتب کتاب غلط بالضرر و در

خطا ناشی میگردد و اگر چه راقم در بیشتر مقامات مشکوک حتی الوع تصحیح مطالب آن پرداخته فاما عجبی نیست که در ترجمه بعضی عبارات اغلط تفاوتی در معنی اصلی راه یافته باشد
 اگر در مقامی مطلبی مغایر عبارت کتاب صحیح و یا بنده محمول بر غلطی نسخه منقول عنه گردد و حسب امکان با صلاح آن پروا ندهد و اگر در جایی ترک بعضی الفاظ ضروری یا غیر
 آن بسبب سهو و نسیان که از لوازم انسان مست بوقوع آمده باشد بقلم صواب راقم درست فرماید و معذور دارند و العذر عند کرام الناس مقبول و اگر ازین مجموعه
 انتفاعی حاصل نمایند بولف عاصی را بدعای حسن خاتمه یاد فرمایند سحر که مستحق کرامت گناهکارانند و الله عفو غفور و هو قریب مجیب و منہ الاستعانة
 فی البدایة و النهایة اکنون نام کتاب متبصر که خلاصه مطالب اقوال مصنفین آنها و اسمای حکمای متقدمین که مقولات و مجربات آنها درین نسخه مندرج بوده بعضی
 از آن برای اطلاع ناظرین تعلیم می آید و آن موجب قرشی است و شرح آن مثل شرح سیدی نقیسی و اقسامی و شرح فضل الله تبریزی طیبیه امیر تیمور و شرح استاد
 والد راجع غفر الله له و اسباب و علامات نجیب الدین سمرقندی و شرح آن مثل شرح نفیس کرمانی و شرح حکیم عابد سمرقندی و حاشیه شرح آن مسمی بقواعد شریفیه
 تصنیف حکیم شریف خان و حاشیه میراثم تمییز حکیم علی گیلانی و حاشیه حکیم احمد الدخان و جامع الصناعات حکیم کاظم علیخان محمد شاهی و کامل الصناعات علی بن عباس محسنی
 و نامه مسیحی ابوسهل سنجی و قانون شیخ بوعلی سینا و بعضی شرح آن مثل شرح قرشی و علامه و سدیدکا درونی و فنجندی و علی گیلانی و اسحاق الله خان و ذخیره خوارزم شاکا
 سید اسمعیل جرجانی و اغراض الطب و خفایا و زبدته آن و نهایت الغرض محمود و فردوس الحکمه علی بن زین و تیسیر ابن زهر و مقالات ابن ماسویه و جواهر فارابی
 و جوه طالین سلطان طالین و معالجات کندی و معالجات باقر حسینی و موسوی و معالجات بختیشوع و دیوان مغرب حکیم تاج الدین بلزاری و فصول ثابت ابن قسره
 و اصول الکربنجندی و معالجات صیدنه و میران الطیلع و اسرار الاطباء و مقالات النطاکی و جوه نفیس ملا ابینیمیا خلیفه بقراط و معالجات ایلاتی و شرح آن از
 علامه علامه سمانی و حاکوی کبیر و من لا یخضر و بر الساعه و شامل الادویه و مقالات و کلماتش فاخر همه از تصنیف محمد زکریا رازی
 و ترویج الارواح فنجندی و معالجات بقراطی طبری و شفاء الاستقامت خضر بن علی و منی سعید بن هبته الله و ابن تلمیذ و غنی منی ابن نوح قمری و زهره البهجه و تذکره و مطبوع
 و در غرر هر چهار تصنیف داود و النطاکی و تذکره سوبیدی و منهاج البیان ابن جریر و التوقیم الابدان آن و منهاج الدکان و فصول بقراط و بعضی شرح آن مثل نفیس
 جالینوس و شرح قرشی و ابن ابی صادق امام عبد اللطیف و مولانا عبد الرحیم و ابینیمیا بقراط و شرح آن از جالینوس و جوامع اسکندر انین جالینوس و
 میام و نفیس الکبیر و اسرار الانسان و حیل البراء و مفتاح و عین التخلیل فاضل ابو الفرج و کتاب ادویه فلبشیه شیخ الرئیس و ارجوزه او و مختار ابن مهمل و جامع ابن بطارح
 بغدادی و مقالات خنین و سوس الدرد و زهر و اخضر عبد الغزیز و الادواء و خلاصه العلل میر عیوض علی و خلاصه التجارب میر بهار الدین و دستورالاعلاج و طب بلوکی و مجربات
 حکیم علی و رساله مجربات سلطان محمد مراد و مصطفوی و قوانین العلل حکیم کبر علیخان و ریاض العلل حکیم اجل خان و دستورالعمل معالجات حکیم اجل خان ریاض العلل
 و معتبر حکیم ابو البرکات و ریاض الفوائد و عشره کمانه حکیم علونخان و لبالب حکیم صدر الدین خان شاه جهان آبادی و معالجات حکیم ساجد خان شایخ زرخشا
 و اتوار فاسمی سید نور علی اکبر آبادی و اتوار العلل سید نور الدین حکیم علونخان و انتخاب العلل حکیم ذکاء الله خان و معالجات افطویه حکیم محمد افضل خان
 شاه جهان آبادی و معالجات حکیم عماد الدین شیرازی و طب رضائی حکیم محمد رضا اکبر آبادی و شفاء البخیل حکیم شمس الدین خان و طب ثنائی حکیم ثناء الله ساکن بریل شاکو
 حکیم علونخان که استاد حکیم شهابزخان استاد الاستاذ و الله باجد بولف بودند و نافع الامراض و قرانه العلل و ریاض العلل جدید هر سه از الیف حکیم بایزید و کفایه ضروری
 و تصانیف غم حکیم اندازی و زوادر غریب و طب میر حسن تلمیذ حکیم علوی خان و مطلب حکیم ابوالقاسم و اقتباس العلل و مقولات حکیم میرزا علی شریف
 و جمع الجوامع حکیم علوی خان مجمع الجوامع محمد حسین خان و اکثر قرابادینات مثل قسره بادین سمرقندی و خلاصی و شاهی و علونخان و قرابادین قدیم و جدید
 و کبیر و شفاء و جلالی و مصمومی و کتوالتی و تحفه و قادری و نقش بندی و اسدی و مجموعه نقالی و ذکائی و قرابادین اجل خان و علل الامراض و عجمانه نافع و قرابادین
 حکیم مهدی و حسن الشنا و مصمومی حکیم غلام امام و مفتاح المجربات آن و بعضی کتب ادویه هندی مثل دارالشکوهی و کلمه هندی و دستورالاطباء معروف به طب منشته
 و مجربات اکبری و علل الغراره و معالجات نبوی و مفردات هندی و طب سکندری و مطلب خفایا و منافع کرسیه و غیره التجارب و غیره با و اقوال حکمای متقدمین
 مثل ابن ماسویه و ابن صهاربخت و ابن سیدار و ابن سدر ابیون و اسحق ابن حنین و ساهر و ثابته ابن فرو و ابن زهر و ابن ماسه و ابوالبرکات و ابن جمیع و ابن

قاعده اول در تغذیه بدانکه مراد از تغذیه در اینجا تصرف در اسباب سه ضروری یعنی هوا و ماکول و شرب و خواب و بیداری و استعمال و احتیاس
و حرکت و سکون بنی و اعراض نفسانی است و در غیر ضروری مثل حمام و مالش بدن و دفن کردن در ریگ و نشستن در آفتاب و پوشیدن آب سرد بر چهره و مانند
آن حسب ضمه ضمیمه قصه از راه او باشد و تغذیه این همه در کلیات مذکور است مگر تغذیه غذا در اینجا مسطور میشود و غذا اگرچه در اسباب سه ضروری داخل است لیکن
چون آنرا بخلاف آنها احکام است که اکثر آن در باب کیت مخصوص است و غرض بسیاری از آن شغل است و اگر چه در آنجا که غذا در عرض گاهی منع میکنند و گاهی
کم و گاهی تعدیل آن و گاهی در آن زیاد کرده میشود اما منع غذا هنگام اراده شغل طبیعت منجج اخلاط کنند چون قوت قوی و مرض قریب المنتهی باشد و اگر قوت
ضعیف باشد غذا واجب بود و اگر چه وقت بحران باشد هر گاه منع غذا هنگام ضعف قوت هلاک کردن مریض است و اما تقطیل غذا در اینجا نماند که با وجود اراده
شغل طبیعت منجج اخلاط عرض حفظ قوت باشد و این هنگامی است که قوت ضعیف و مرض قریب المنتهی بود پس بگذار عایت جانب قوت کند تا ضعیف گردد
و نقصان آن رعایت جانب ماده تا طبیعت از ماده مشغول بهضم غذای کثیر نشود و در آن رعایت اهم آنها کنند اگر قوت سخت ضعیف باشد یا مرض سخت قوی
باشد و کد لک باید که رعایت جانب متهای مرض نمایند پس اگر بسیار قریب باشد تقطیل غذا زیاد کند یا کما اگر مرض حاد و در آنجا بود و طبیعت تغذیه یعنی تقطیل غذا
کند تا طبیعت منجج ماده مشغول گردد لیکن لطیف و رعایت مرتبه نکند و الا طبیعت از فعل خود عاجز گردد و بلکه لطیف معتدل نماید و اگر در مرضی باشد یا نه و طبیعت
کند یا نه یا سحرحت طبیعت و عدم حاجت منجج ماده و اگر مرض مزمن باشد در ابتدا این لطیف یعنی لطیف معتدل و این کند و خوف ضعیف قوت و هنگام انتها لطیف
معتدل نماید یا تر قریب مزاج بسوی اعتدال و اس از سقوط قوت درین هنگام و علاوه از این اکثر امراض مزمنه غیر حیات را تغذیه لطیف تحلیل کند بهر آنکه غذای
دارد چون کم گردد و طبیعت در اعتدالی رطوبات جمع کند و مواد انضج دهد و در غذای بدن بعضی از آن صرف کند و باقی تحلیل نماید و این حکم خاص مزمنه بهر آنست
که مواد امراض حاد و بسبب حدت خود صلاحیت تغذیه ندارد و استثنای حیات از آن بهر آن کرده شد که مزمنه از آنها یادق باشد و در آن لطیف جائز نبود و یعنی
بود پس ماده آن عفن باشد و برای اعتدالی بدن صلاح نبود و تحلیل او تا طبیعت تغذیه را با وجود حرارت عفونت و از آن مرض مستلزم تحلیل ارواح قبل از تحلیل ماده
است و بدانکه تقطیل غذا از دو جهت میکند یکی از جهت کیت و دوم از جهت کیفیت یعنی غذا کیت و از اجتماع هر دو جهت قسم سوم تغذیه شود و فرق میان
هر دو جهت کیت و کیفیت آنست که گاهی غذا کثیر الکیت قلیل التغذیه بود مثل بقول و فواکس استخوان از آن کثرت از جهت کیت غذا بود و کیفیت آن و گاهی
غذا قلیل الکیت کثیر التغذیه باشد مثل زردی بیضه نمیرشت و خروس خسی و طیب گاهی محتاج شود به تقطیل کیفیت و کثرت و این وقتی است که اشتها نماند
و هضم قوی بود و در عروق اخلاط خام باشد و اراده تسکین شتیا پیر کردن میده نماید تا قوت بسبب کثرت تقاضا و امتصاصات تحلیل نشود و عروق
را از اجتماع مواد کثیر در آن بسبب کثرت غذا منع کند تا اول مواد که در وی است منجج یا بدو بنا بر اغراض دیگر غیر این مثل آنکه اراده تهریل کند و گاهی محتاج گردد
به کثیر کیفیت و تقطیل کیت و این هنگامی است که اراده تقویت قوت کنند و طبیعت موکل بمعه از هضم شمی کثیر ضعیف باشد پس درین وقت تقطیل کیت
غذا واجب بود تا از هضم او عاجز نگردد و کثرت تغذیه حاصل شود و گاهی محتاج شود به تقطیل کیفیت و کیت غذا هر دو چنانچه هر گاه با ضعف اشتها و
هضم استلائی بدنی مجتمع شود و افضل غذا در شل این وقت آنست که با وجود قلیل غذا تقویت میده در آن باشد مثل قله که هو اگر ضعف از سور مزاج حاد
بود و شل گذار اگر سور مزاج بارد باشد و اکثر تکلیف در تقطیل غذا وضع او در علاج امراض حاده یعنی قریب المنتهی میکنند اما در امراض مزمنه یعنی بعید المنتهی نیز
کما به تقطیل می نمایند لیکن تقطیل این قلیل تر از تقطیل او در امراض حاده بود بهر آنکه عایت طیب بقوت و در امراض مزمنه بیشتر می باشد بنا بر علم آن بحران
بعید و انتهائی بعید و بسبب غلط ماده او چون حفظ قوت نکند تا وقت بحران و طول مدت انضاج و فاکند بخلاف امراض حاده که بحران آنها قریب تر بود
و در آن رجای عدم ضعف قوت تا انتهائی آن و عدم عجز طبیعت از منجج ماده مرض باشد و اگر در آن خوف ضعف قوت باشد تقطیل غذا سابقه میکنند و هر قدر
که مرض قریب تر از ابتدا بود و اعراض ساکن تر باشد غذا بهر تقویت قوت دهند و چون مرض بعید از ابتدا بود و اعراض اشتداد نماید منع غذا و تقطیل او واجب بود
و هر قدر که مرض و اعراض نیز در نزد شروس کند تقطیل غذا نماید تا بر اعتدالی برای غذای دارد سابق و امید و قابقای قوت نامنتی و سکون اعراض و بنا بر تقویت

و بعد از وقت حاضر از اوقات سال و مانند آن قاعده دوم در حال که بدو با هر دو نوع است یکی عام بدن مثل استفراغ موده دوم
خاص بخصوص مثل اظطیحه و اسهال و غلات بر آنکه فعل اینها در مده و من عضو بود فقط و استعمال رویه گاهی از داخل بود که بطریق یکی از جاری طبعی مثل این بینی
و گوش و غیره و مانند این استفراغ کند یا حبس نماید یا تغییر در مزاج را یعنی تبدیل کند بی تنقیه و حبس و گاهی از خارج باشد مثل صند و مزاج و تنگی و طویل مانند آن پس
یا تنقیص از بدن کند مثل دمای تیر قاطع اکال لحم و یا در آن پیفزاید مثل دمای نسبت لحم یعنی رویانده گوشت و یا سنجی خیری کند و آنرا راع گویند و یا تحلیل
چیزی کند و آنرا تحلیل نامند و یا تغییر در مزاج را و آنرا استعمال خوانند و این تحلیل و ملا و تنگی حاصل شود و واجبست در علاج با دویر رعایت دمای منی نوع مرض و سبب و قوت
مریض و وضعیت آن و مزاج حادث و طبعی و در آن عادت و بعد از وقت حاضر یعنی فصل و حال بود و صناعت اول مراعات نوع مرض این چنان باشد که مقتضی نماید
که مرض حارست یا بار در عطش یا یالین بسیط است یا مرکب سانج است یا بادی نامطابق آن باستمال مضادات استعمال کنند و در مراعات مریض یعنی در آن
که سبب بی ست یا نفسانی و بادی است یا سابق یا داصل و بحسب آن از آنکه سبب نماید مثلا در بدنی اگر سرد مزاج سانج بود تبدیل آن گوشت و اگر سرد مزاج
مادی باشد تنقیه حبس و ده غالب کند و در سبب نفسانی مثل هم و غم و خرن یا فزع یا غضب یا فزع مفرط علاجتش از آن و تقویت سر و بدن و قلب و مصلحا
بنفای لطیف ملائم و انواع خوشبو و خواب معتدل و حمام معتدل نماید و در سبب بادی اگر تامل شنی جاریا و معمول چیزی جاریا با تقویت و بسوی بدن از خراج باشد علاج
بمطبیقات اگر ضد آن باشد بعد از علاج کند و اگر تغییر هوا بسوی حرارت یا برودت باشد باید که بعد از واحد سبب حاجت معالجه نماید و اگر در دسم ماکول و غلظت باشد کثیف
آن هم بدانچه مخصوص آن باشد و در آخر کتاب بیاید علاج کنند و اگر سخته و خیره باشد بدینچه در باب آن خواهد آمد و در دسم مزاج و مراعات قوت و ضعف مریض که اگر قوی
باشد استفراغ مبادرت کنند بشرط احتیاج و اگر ضعیف است با وجود حاجت تنقیه به تنقیه نماید بر داحت بلکه تبدیل مزاج بمضاد مزاج نماید و بعد حصول
تقویت تنقیه کند و اگر استعمال ادویه قویه و ضعیفه لحاظ قوت و ضعف یعنی لازم است مراد از ضعیف ضعیف حقیقی است که از اطالت مرض و کثرت فاعله و از
بخلاف ضعیف عارضی که از شدت مرض غلبه اخلاط افند که در نتیجه تنقیه موجب تقویت میشود باز آنکه سبب ضعف و اگر در قوت و ضعف متوسط بود استفراغ
متوسط کنند و غذا دهند چهارم مراعات مزاج حادث و طبعی و پنجاه قیاس کنند که مزاج حادث از مزاج طبعی چه قدر بعید افتاده و یا نه یعنی ملاحظه نموده تصرف در
و کیفیت ادویه مستعمل نمایند مثلا اگر مزاج اصلی حار بود و مرض نیز حار عارض شود دلیل ضعف سبب و در نتیجه احتیاج بدای شد و البرد و کثیر الکیمت نباشد
آنکه مرض حادث در غایت وجه از آن بود و اگر مزاج اصلی حار بود و مرض بار حادث شود لا محاله دلیل قوت شیب باشد و سنجنت قوی و تنگی مقدار منقص بود
مگر اگر مرض حادث بخوف بود و یا فراط تسخیر ضرری دیگر نظر مزاج اصلی متوجه گردد که در نهایت تیر و درجه و وسطا معنی باید داشت پنجم مراعات سن این چنانست
که اگر مریض طفل یا شیخ بود مسهلات قوی نمهند و اگر عیال بمرض حار شده اند آنچه شید البرد باشد خاصه کافیه بخوراند که ضعیف اجان تحمل آن نبستند و اگر چه نظر
بآنکه مرض گرم شیخ را بنیاز قوت سبب نمیشد و دمای مقابل حسب قوت سبب باید فراط تیر و درجه طلب است لیکن از آنکه ضعف قوای ایشان مانع آن گشته و کمتر
دیگر در مال کا تحمل است متع از فراط تیر و درجه و جوان در استفراغ تحمل تر از طفل و پیر است ششم مراعات عادت مریض مثلا دریافت نمایند که عادت و قصد و
مسهل و دفعی هست یا نه و تاثیر طبعی و سبب و در طبعی شریک و سبب است تا موقوف حاجت تدریس کرده شود و چه مالک امر عایت عادت است که العاده طبیعیه ثانی و این بدن
تجربه حاصل میشود و مانند آنکه ایام را نامکن باشد بهمان چیز یا مایه که سبب سابق تناول آن کرده باشد و چون سهل خوراند نخستین ملاحظات خفیفه امتحان طبع کند بعد
بسهل پیر و از دمه و مراعات باطنی و در بانچه که شهر گرم است یا سرد از روی اقلیم طبع او چیست و من حیث الوضع و نظریات و ارات که یار یا چگونه است خاصیت آن
چنان بود پس معانی اختصاصی باید رعایت در علاج نمایند مثلا اگر بله از اظطیحه معتدل بود و عارضی مانع اعتدال و نگردد و یا از اقلیم ثانی یا ثالث بود و لیکن جنوبی و کوه
باشد و در شمال و در بای شیرین پس در حدیث که از ارات معتدل است یا بالعکس که من حیث الاقلیم طبع او گرم است و من حیث المبادرت سردا فراط تسخیر تیر و درجه
کرد و در وجه اعتدال مری باید داشت که چون خنق او معتدل است اولی تغییر در مزاج سکان آن را بکند و معلوم است که سبب ضعیف مانع از آن چیزی ضعیف آن
و کنگار اگر در شهر حار مرض حار باشد که در نتیجه حاجت تدریس کرده و ایضا در شهر بسیار گرم تنقیه بقصد کمتر باید کرد و اگر از مسهل قوی احتیاج باید کرد

اخراج خون بر بحاجم اقتصار باید فرمود و کذا در بلد شدید البرودت اجتناب از مسهل و متقی قوی ضرورت و در اینجا هم امکان بر آوردن خون نکنند و اگر ضرورت
آید فصد را با از جاست دانند و با آنجا حال بلد بارد و شل حال فصل زمستان هوای بار دست و در بلد حار شل حال در تابستان و هوای حار بود چنانچه مذکور گرد
و بدانند که از خواص بعضی بلاد است که بعضی ادویه در اینجا عمل می کنند و در غیره آن چنان عمل نمیکنند بلکه باطل الاثر میگردد پس طبیب را ازین امر نیز با خبر باید بود
و هر باید یک بر سدا عقلای آن و یا حقیقت آنرا شناسا پس سدا را از غرض قدم محفوظ ماند هشتم مراعات وقت حاضر و آنست که در این زمان از فصول از به وقت
که نام فصل حاضر است پس آنچه مناسب بدان فصل است و در تدبیر فصول مسطور است بکار بر نهند مراعات حال هوا چه رعایت امر هوا در اختیار و او را
است بسبب شدت احتیاج بسوی آن بنا بر اختلاف تاثیر و واجب اختلاف آن مثلاً نظر کنند که هوا حار است یا بار و زمین دواست یا مرض پس دوا
اگر محل یا منقح یا مسهل باشد نه هوای حار عانت آن نماید و اگر اوضاع یا قابض بود نه هوای بار و زمین او باشد پس آنچه معین او باشد اختیار نمایند و
مرض اگر حار بود زمین او هوای حار باشد و اگر بار بود هوای بار دوا عانت او کند پس آنچه مضاد او باشد اختیار نمایند و هر دو صورت و اینها اگر بواسطه
از اسباب به هوای یا مرضی گرم شود در فصل زمستان پس احکامی که مخصوص آن فصل است ساقط میگردد و در رعایت حال هوا در اینجا لازم میشود و هم مراعات
صناعت بهر آنکه هر عمل که با کرم و تعب نصب باشد تنجیف بدن و تقبیل فصول در اکثر احوال نماید و اکثر امراض صفراوی یا سوداوی واقع شود و کنگ آنچه قریب آتش
باشد هر عمل که با راحت و آرام بود و آن بدن متلی شود و اکثر امراض ایداموسی بود یا نمکی و کنگ آنچه قریب آب باشد امتیاز بعضی تشنیه بر امور عشره
مذکوره رعایت این دوا و دیگر در علاج بادویه افزوده اند یکی معرفت ماهیت مرض که آیا کرام مرض است یا معالجی هر مرض بدانچه مخصوص آن مرض باشد که میشود
و هم معرفت آنکه مرض در کدام عضو است تا مقابله آن بدانچه موافق آن از ادویه باشد کرده آید بهر آنکه از نشان بعضی ادویه است که در عضوی عمل بلوغ نماید و در عضو
دیگر عمل نسل او کند مثل صبر و ایاج که این هر دو در سردی و معده عمل بالغ نمایند و مثل جنبدید سرکه در گرده و مثانه عمل نماید که مثل او در سردی سر کنند و بدانکه بقول شیخ الریاض
و شرح قانون کعبه علاج بدوا که از سه قانون نیست یکی قانون اختیاری کیفیت دوا یعنی اختیار آنرا و بمقابله مرض از جهت کیفیات اولی مثل حرارت
یا برودت یا رطوبت یا سبب و از جهت کیفیات ثانی مثل اسهال و تکلیس و ادرار و غیره بلکه از جهت خواص تابع صور نوعیه نیز و طاهر است که برایت بسوی این
قانون اختیار کیفیت دوا علی الاطلاق یعنی بدون تخصیص بدرجات بواقف شدن بر نوع مرض میشود چه هرگاه کیفیت مرض شناخته و واجب شد که از دوا آنچه
مضاد او در کیفیت باشد اختیار نمایند مثلاً چون معلوم کردند که این تب از سوز مزاج حار صفراوی خالص مستوفی قدر آن معده است پس ازین برایت شود بسوی
اختیار دوا یا با کیفیت قاص صفرا منقح معده از آن بهر آنکه معالجی مرض بالصد بود و این قاعده نزد یک اطباء ضروری است قیاس و تجربه بران دلالت میکند تا قیاس
بنابر آنکه فعل ضد و آنست که بدن را کیفیت خود تغییر دهد و آنچه نشان و تغییر بدن بود چون بران و اگر در دوا تغییر دهد و اما تجربه بهر آنکه مشاهده میشود که حرارت تسکین
برودت می یابد و بالعکس و اینها از آن مرض بالصد بر آن بود که مثلاً مرض حار نبود مگر بر زوال مزاج از اعتدال در جانب حرارت تقدیر می رود آن بطریق صحت نباشد
مگر با براد چنانکه آن بارد تقدیر حرارت مرض بود و میان حار و بار تضاد است بالجمله در اختیار کیفیت دوا لحاظ مقدار مرض کنند مثلاً اگر حرارت عرضی او شدید بود
محتاج بسوی تسکین او بدوای شدید البترید باشد و اگر برودت عرضی او شدید باشد احتیاج بسوی تسخین او بدوای بسیار گرم بود و اگر برودت قوی نباشد بدوای
کم قوت افزایند و هم قانون ترتیب وقت دوا و احتیاج بمعرفت این بهر آن بود که دوا می واحد گاهی در وقتی نافع در مرض بود و در وقت دیگر مضار باشد مثلاً
راوی که در ابتدای اوارم حار نافع است و در انحطاط آن ضار بود و ترتیب وقت و باعتبار اوقات مرض و باعتبار اوقات سال و باعتبار تدبیر سالین و باعتبار وجوب تقدیم بعضی او
بر بعضی و غیر آن بود و قیاسه برای استعمال و اختیار کنند یا تخصیص بوجوب یا نه چنانکه ادویه مسهل که استعمال و در بر مع و حرلیف باید و تابستان در زمستان الحمله عایت بزرگ در بر
وقت استعمال دوا آنست که باعتبار وقت ضعیف باشد بخوبی دریافت نمایند که مرض در کدام وقت از اوقات و است مثلاً اگر درم در ابتدا بود و دوا استعمال کنند و اگر در اواخر
تنها عمل آرند و اگر میان این هر دو باشد در انحطاط سازند و در هر مرض آنچه مناسب است و باشد از استعمال دوا بلکه از تدبیر نیز رعایت آن کنند و اینها اگر ترتیب و ابتدا
بود منتفع سد و تسکین اندک بهتر است در ابتدا استعمال نمایند و شل الحیجیات استعمال نکنند که آنها شدید التمدید و التقبض اند و در نزد اینجانب

کسر است پس بیشتر نایز استمال نمایند پس در انتها مستقیم غایت عمل آید و درین هنگام با استعمال ملجبات اک نیست بعد از آن در انحطاط انچه غلط قوت یابد
 که استمال کند مضمون قانون اختیار کسیت و در او این قانون مقسم میشود بقانون تقدیر وزن او مثل آنکه شربت تمام از وزن این می تخمین یک مثقال است از این
 برای اسهال و دودانگ و از غایب بودن یک دم و از تخم غلط چهار دانگ و غیر آن و بقانون تقدیر درجه حرارت و فرو بردن او مثل آنکه این مزاج بحدی که رجا بردشت و
 حار در درجه و اول مناسب و بود و مثل آنکه این حرارت محتاج بدوائی مبرور درجه ثانی است این مبرور درجه ثالث است و غیر آن مثلاً اگر دوائی مطلوب یافته شود
 و ضعیف تر یا قوی تر از آن یا بنابر اندازه یا کم بحسب مقتضای حدس صنایع نمایند با بحاله تقدیر کسیت از هر دو وجه یعنی تقدیر وزن او و تقدیر کیفیت درجه او
 مجموع بر سهل و سحر صنایع یعنی سرعت حرکت فکر که اکثر تر مزاولت اعمال صناعت حاصل شود از سه امر دریافت میگردد یکی از مقدار مرض که این بیماری
 بحسب تغییر وقت مرض نیز تغییر شود چنانچه تقدیر کسیت و واجب بحسب قریب بعد از بحر آن تخمین میگردد پس مرض ضعیف را الا حله دوائی ضعیف کفایت کند و
 قوی بیشتر قوی تر بود و ضعف مرض بسکون و قلت اعراض او و قوت مرض شدت و کثرت اعراض او شناخته میشود و دوم از اشیا یکدیگر بوقت ملائمت
 و منافرت آن دلالت کند و این ده قسم است جنس مثل ذکورت و انوثت و سن و عادت و فصل و بلد و صناعت و قوت و حجه و حال هواد و بدیهه
 و اکثر اینها مذکور شد سوم از طبیعت عضو مریض اگر مرض مختص بعضو بود و حال بدن نیز مثل حال عضو درین باشد و تعرف طبیعت عضو متضمن معرفت چنانچه
 امر است که مزاج عضو و خلقت او و وضع او و قوت او و بود او اما معرفت مزاج عضو پس احتیاج بمعرفت او بهر آنست که چون مزاج طبیعی او و مزاج
 مرضی او معلوم شد بعد از دریافت کرد که آن چه قدر از مزاج طبیعی بعید شده پس مقدار چنانچه بر آن وارد کند دریافت شود و مثالش اینست که اگر مزاج اول
 صیغی بار بود و مرض حار باشد که از مزاج او بعید گشته شد پس احتیاج به تبرید بیشتر باشد و اگر هر دو حار باشند در آن تبرید اندک کفایت کند لیکن اینقدر بداند
 که مرض مخالف مزاج صیغی محتاج بسوی تبرید قوی تر از مرض موافق وقتی باشد که چون هر دو در مرتبه واحد باشند و اما معرفت خلقت عضو پس شکل
 و مجاری و اوجیه و هیت سطوح اعضاء در ملائمت است و خشونت از فن نظری دریافت در آن تامل نمایند چه باختلاف آنها کسیت او و مختلف بود و معذک
 بداند که بعضی اعضاء در خلقت خود سهل المانع اند و در داخل خارج او موضع خالی است مثل شش که آنرا از داخل تجار لیف شعب قصبه ریه است و عروق ضعیف
 متفرق در آن و از خارج تجوئیت صدر پس فضول بدوائی ضعیف معتدل از آن منفع شوند بسبب وسعت مسام او و سهولت نفوذ و دوائی بسوی لطف او و بعضی از
 سهل المانع نیستند پس محتاج بدوائی قوی باشند و بعضی متخلخل اند مثل ریه و بعضی متکثف مثل کلیه و متخلخل را دوائی لطیف کافی باشد و اگر چه آن را موضع
 خالی از داخل نباشد بهر آنکه نفوذ و دوائی بسوی باطن او و اندفاع فضول از آن بسوی خارج او سهل بود و کثیف محتاج بسوی دوائی قوی باشد و اگر چه او را
 موضع خالی بود و اکثر اعضاء که بدوائی قوی احتیاج دارد آنست که آنرا تجوئیت نه از داخل و خارج و نه فضا باشد و معذک متکثف بود مثل عصب
 دست و پا بعد از آن عضو که آنرا تجوئیت از جانب واحد باشد از داخل مثل آورده و شتر این دست و پا است و از خارج مثل اعصاب که در تجوئیت شکم و سینه
 است و بعد از آن انچه آنرا فضا از هر دو جانب بود لیکن غلبه کثیف بود مثل گرد که آنرا فضا می شکم از خارج و فضا می در داخل او است و درین احتیاج بدوائی
 قوی در درجه وسط باشد پس از آن انچه آنرا تجوئیت از هر دو جانب بود و آن ضعیف باشد مثل ریه که دوائی این با دویه ضعیفه کند و بداند نوعیکه تجوئیت و متخلخل
 مسام هر دو سبب برای سهولت وصول اثر دوائی بسوی عضو است همچنین آن هر دو سبب است بنا بر سرعت قبول او برای فضول و بهر اندفاع او از آن نیز
 و اما معرفت وضع عضو اینست که وضع متعصب موضع یا مشارکت است پس موضع یا قریب از منفذ و او مثل معده یا بعید مثل گرد و یا متوسط مثل جگر باشد
 و مشارکت با عضو دیگر بود و معرفت او لابد است بهر آنکه تقدیر کسیت او و مختلف میشود باختلاف هر دو و انتفاع بوضع عضو از جهت علم مشارکت و خصل انتفاع
 است بنسبت انتفاع بوضع از علم موضع بقرب و بعد بهر اختیار جانب جذب دوا و اما که ماده مرض سهولت بسوی عضو مشارک از جانب مناسب است
 نیست که چون ماده در حدی که باشد استفراغ آن ببول کند و اگر قوی تر باشد استفراغ آن باسهال نمایند بهر آنکه حدی که مشارک اعضا ببول
 و قرا آن مشارک امعاء و اما انتفاع بوضع عضو از جهت علم موضع عضو که از ماده دوائی او کند از سه وجه بود اول قریب و بعد از است پس

اگر قریب از منفذ دوا باشد مثل سب و دوا و غیره که کفایت کند یعنی قوت دوا بقدر مقابل مرض باز یا قوت تصرف در آن باید تا دوا فعل افراط نکند و اگر بعید باشد مثل
ریه یا کلیه محتاج شوند به زیادت و قوت دوا یا با تنبیل او بدوای قوتیر از آن و باز زیادت در مقدار دوا و یا بخلاف آنچه گفته شد از جدا شدن قوت او بدان رساند
بهر آنکه قوت او به منفذ که قبل وصول بسوی آن فاسد گردد پس اگر در قوت آنها زیاد و کند غرض حاصل شود و بزیاده کردن در قوت آنها حاجت افتد خصوصاً
از دوا و دیگر غذائی باشد هر آنکه حاله اعضا در بیشتر بود و این بهر آنکه از آن باشد و اگر میان قوت دوا و مرض بعد کثیر بود درین هنگام دوا محتاج در تنقیذ
بسوی قوت غایبه باشد پس احتیاج افتد که قوت دوا بیشتر از محتاج الیه بود مثل حال اضطرار عرق النساء و اشال آن و قوم اینست که معلوم نمایند چیزی را
که با دوی مخلوط کردن ضرر دار است آن مخاطبه در ایصال آنها بسوی عضو سرعت کند چنانچه بدرات با دوی اعضای بول مخلوط کرده میشود و زعفران با دوی
قاب و اینها معلوم نمایند که فعل هر دوا را اختصاص بعضی نیست و چون آنرا بخورند در بدن متفرق گردد و بعضی و بعضی چیزه که از آن برسد بسیار اندک بود
پس تاثیر او در آن اندک باشد و گاهی در لازم بود اضطرار ببقای اعضا بسبب ورود قوت این دوا بسوی آنها با وجود عدم حاجت بسوی آن پس هرگاه
در صرفه آن دوا بسوی آن عضو علیحده کند تاثیر او در آن اکثر بود و آنرا ضرر بعضی لزوم نماید و طریقی نیست که بدان دوا چیزی که از آن اول و ثانی
عضو بعضی بود مخلوط سازند پس این هرگاه بسوی آن نافذ شود و همواره او دوی دیگر باشد و درین هنگام تاثیر بیشتر گردد و دوا زعفران را در قوس کافور استعمال
میکنند با وجود بودن آن شدیداً از اثر او پس درین وقت تبرید قلب بیشتر گردد و بسبب تنفیذ زعفران کافور را بسوی قلب سوم است که جهت ایصال
دوا بسوی آن دریافت نمایند مثلاً هرگاه طبیب معلوم کند که قوه درامعای سفلی است و دوا را بحقیقت رساند و اگر دریافت نماید که در اعصاب علیاست آنرا
بشرب ایصال کند تا در هر دو صورت ایصال دوا از اقرب طرق باشد و قوت او تا هنگام وصول او بسوی آن عضو باقی ماند و بدینگونه بعضی اعضا
بعید از منفذی باشند و قریب از دیگر مثل شانه و رحم پس شربات بسوی آن از منفذ بعید برسند و آن دهن است و دوی مزوقه از منفذ قریب
برسد و آن سوراخ قضیب و رحم است و لهذا دوی مزوقه در آن از اعراض آنها قوتیر باشد و بعضی اعضاست که نفوذ دوی بسوی آنها از منفذ واحد گاه
قریب شود و گاه بعید و این مثل ریه است که دوی متناهی گاهی بسوی آن از مری بر شمع از سام غشائی که میان او و میان قضیب ریه است و اصل میشود
و این بسیار قریب است و گاهی از طریق معده بسوی آن میرسد و این چنان باشد که بسوی که نافذ شود و بعد از آن بسوی رگ اجوف بعد بسوی
ریه قلند البته در دوی معده و ریه و قضیب و آنست که دوی بطریق معوقات یا جوب استعمال کنند تا در آنها در مری بزمان دراز باشد و آنچه بسوی او
از آن غشا ترشح گردد و بیشتر باشد و لهذا دوی سرفه همچنین ساخته اند و بدینکه گاهی به انتفاع بمراعات موضع و مشارکت نمایند و این در اجابت
که ماده تمامه بسوی عضو نخیه باشد و یا ماده هنوز در انصباب بود پس اگر هنوز در انصباب بود آنرا جذب کنند از موضع او اعم از آنکه جذب بدوای جاذب
بود یا با دیگر جاذب مثل نمادان او دوی حرنیه بر دستها و پایها یا با رطوبتین هنگام توجه ماده بسوی همه بمراعات این چهار شرط یک مخالفت جهت
چنانچه جذب میکنند در قطر عرض از راست بسوی چپ و بالعکس و در قطر طول از فوق بسوی اسفل و بالعکس و در قطر عمق از ظاهر بسوی باطن و بالعکس
و از قیام بسوی خلف و بالعکس تا ماده از جهت انصباب برگردد و این گاهی بخلاف قریب بود مثل نمادان محاجم بر تقویت برای جذب مواد از چشم و یا
جمید مثل بستن ساقین هنگام تصاعد مواد بسوی سر و دم مراعات مشارکت چنانچه جبر حصن موضع محاجم بر پستان میکنند تا جذب بسوی شریک
بهر آنکه میان پستان و رحم مشارکت است سوم مراعات محاذات در سمت چنانچه در امراض جگر از با سلیق راست فصد می نمایند تا بر آنکه درین جانب است
و در علل طحال از با سلیق چپ چهارم مراعات تبعید در جذب یا در مجاری تا مجذب الیه بسیار قریب از مجذب منه نباشد هر آنکه چون از آن قریب باشد
این جذب در حقیقت معاون بر آنست که ماده بسوی آن بود و الیه جذب بسوی عضو بسیار قریب با وجود بودنش مانع از جذب تمام عضو مجذب
را حصن انصباب مواد بسوی آن میسازد و اما اگر ماده تمامه منصب بود از معرفت مشارکت بدوای متفرق شوند یا از جهت آنکه از نفس عضو
آنرا بگیرند چنانچه فصد رگ زیر زبان در علاج ورم لوزتین و یا بسوی عضو قریب مشارک نقل کنند و از آن بیرون آرند چنانچه فصد صاف در امراض

رسم میکنند و بدانکه چون زمانه انقباض ماده طول کند و عضو مستقر گردد و نقل او از آن شکل بود بلکه جواب نیست که از آن عضو خارج کنند و اما قبل از آن نقل بقرب مشارک نمایند و برای جذب بسوی خلاف شش را دیگر نیز نیست اول آنکه هرگاه اراده جذب بسوی خلاف کنند و الا تسکین وجع عضو مجذب عنه نمایند تا انجذاب مواد بسوی آن کم شود و هر آنکه رجحان جذب است پس اگر تسکین نکنند مواد بر عضو تعاقب کند و فائده جذب باطل گردد و دوم آنکه نظر کنند تا مجاراده بر عضو رئیس نباشد و بتضرر آن ضرر عام گردد و اگر آنکه این رئیس بر وراده بر آن متضرر نگردد و مثل جگر که گاهی مواد را از اعضا بسوی معده جذب میکنند تا با سهال خارج شود و اگر آنکه عبور و بجا لازم است سوم آنکه عضو مجذب الیه قلیل الصبر نباشد بسبب بودنش قوی الحس چهارم آنکه در بدن استلای مغلوبه و تا بر عضو مجذب الیه ماده بسیار مجذب نگردد و تحلیل و از آن شکل گردد ولیکن این وقتی بود که با جذب استقرار نباشد اما چون با وسع استقرار باشد از این ضرر نبوده و اگر عضو مجذب الیه ماده اندفاع داده دیگر بسوی آن نباشد و هر آنکه جذب اعانت بر حصول آن نماید ششم آنکه عضو که بسوی آن ماده منفذ شده مخارج طبی بر آنست و او نباشد یا احداث مخرج برای او از آن ممکن نبود و هر آنکه اگر مخرج طبی برای او باشد یا احداث مخرج هر آن ممکن بود و مثل فصد خروج او از آن اولی است و اما معرفت قوت عضو و انتفاع از آن سه طریق بود و قوام عضو ازین درین باب داخل است و عمده درهم مراعات حال عوم ضرر و عدم او از استعمال و او بر عضو است پس اگر عضو ذکی الحس عصبی باشد ادراک او برای منافی بسیار بود و ادویه قوی که تشبیه المناطات برای طبیعت موم اند و بدان الم بسیار باید پس ضرر عام تحلیل ارواح گردد و اگر عضو شریف باشد ضرر از آن بیشتر بود و اگر رئیس باشد ضرر از آن هر دو زیاده تر بود بطریق اول مراعات ریاست و مبدئیت است پس هر عضو که مبدا و رئیس باشد بر آن نظرم امراد و ادویه قوی حتی الاستکان نمایند تا بدن را ضرر عام نگردد و بنا بر بودن اعضاء رئیس مساوی قوای ضروری و حیات و کثرت منافات دوائی قوی آنرا اولدنگ از دماغ و جگر آنچه احتیاج استقرار آن بود آنرا در یک دفعه خارج نکنند و خارج شدید البته نمایند که این بسیار ضرر بود و دیگر قابل بنا بر اختلاط مواد صالح و فاسد و بسبب کثرت خروج ارواح بدان در استقرار و دفعه و چون مراعات امر در استقرار مواد جگر و دماغ واجب شد پس قلب بطریق اولی بود و اینها تیریدند و نمایند تا اخفای حرارت غیر ضروری لازم نشود و این عام است در اعضا لیکن ضرر در اعضا ریسیه بیشتر بود و هر آنکه بیادی ارواح اند و چون بادویه محمله بر جگر فساد و کثرت از ادویه قالیقه خوشبو بنا بر حفظ قوت خالی نگذارند تا بحجت قبض از آن تحلیل منقطع کند و بجهت خوشبو تقویت مزاج آن نماید و همچنین در آنچه در مشروبات برای کبد و اولی اعضاء این مراعات قلب است پس دماغ پس کبد و طریق دوم مراعات فعل مشترک بر عضو است هر آنکه اگر فعل آن عضو مشترک و عام جمیع بدن باشد و اگر بر رئیس نباشد و دریه و حجاب رعایت قوت اولی است و لهذا در حیات با ضعف معده آب سرد و شدید البرودت نمیدهند تا ضعف آن زیاده نگردد و بدانند که استعمال مشروبات صرف بر اعضاء رئیس و آنچه در مشرف قریب آنهاست از اعضای شریفه خطر شدیدی حیات دارد و هر آنکه دوائی مخفی عضو را معوض انقباض مواد میکند و جرم او ضعیف و ارواح او را منحل تحلیل و فعل او را ضعیف و مهیا بقوت و قبول امراض میگردد و طریق سوم مراعات دکای حس و کلال آنست پس مراعات ذکی الحس عصبی واجبست که از استعمال ادویه ردی الکیمیست سمیه و لذاعه و مخدوش تیوعات و غیره احتراز نمایند تا قوت آنها بنا بر شدت تبصر آنها منافی بسبب دکای حس تحلیل نگردد و ادویه که از استعمال آنها اجتناب کنند سه قسم است یکی محلات شل حاشا و داورین و مانند آن بنا بر اعضاء آنها تحلیل ارواح دوم مبروات بالقوه مثل افیون امثال آن بنا بر اعضاء و آن ارواح را و اطفای آن حرارت غیر ضروری را سوم آنچه کیفیات مخالف طبیعت عضو آنرا بود مثل زنگار و سیسیداب و مسس سوخته و مانند آن بنا بر منافات آنها با ریه اعضا و الباطل قوای آنها تعلیم تا اینجا اقسام قانون نقشه که بهر علاج بدو شیخ رئیس بیان نموده تمام شد و سوائه ازین قوانین دیگر نیز است که احتیاج بسوی آنها تیرمی افتد چنانچه اول اختیار جوهر و دانست مثلاً ادویه قلب که جوهر آنها شدید المناسبت به جوهر روح باید و چون دود و داور تعویل مزاج مساوی باشند و جوهر یک از آن هر دو ملایم بدن باشد و جوهر دیگر منافی بدن پس استعمال ملایم ادویه است و دوم احتیاج بهت استعمال دوا چنانچه ادویه قوی که افضل استعمال او بطریق حقنه است و ادویه شیان که افضل استعمال او نوشیدن است و این بهر آنست که نفوذ او بسوی مرض از اقرب طریق باید و سوم اختیار بهت دوا چنانچه بعضی ادویه است که افضل استعمال آنها بطریق لهفات بود مثل ادویه سینه و بعضی دیگر است که افضل استعمال آنها بطریق مشروبات

باشد مثل ادویه مستعمله برای امراض اعضای بعد از معدة مانده آنها بسوی آن میریزند و بعضی از آنهاست که افضل استعمال آنها بطریق مجرب و مثل ادویه مستعمله بر آب
تصفیه سرخیزانها چنانچه احتیاج بود و بواسطه مزاج و کرب بود و بعضی امراض است که ادویه آنهاست که با پیش مثل حصوات که ادویه مفیده در آن باغراض متعود و علاج
آن کم کفایت کند و بعضی از آنست که ادویه آنها مفید باشد و ادویه امراض مزاجی تخم احتیاج بود و ادویه آنهاست که بعضی ادویه است که استعمال ادویه کند شنبه بدقی بر آن جاری
بود و ادویه که در آن افیون مثل شود چون تریاق و بعضی دیگر آنست که نوبه بود مثل قرص کافور و بعضی از آنست که چون کشته شود قوت آنها قوی گردد مثل شکر برشته

و در قوانین که رعایت آنها در امر علاج واجب است

بدانکه قبول شیخ الرئیس امراضی که در آن خطر بود و بتأخیر واجب در امر علاج یا تخفیف و در آن از قوت اسن نباشد واجبست که در آن اولاً ابتدا البصلا علاج
قوی نمایند و حاصل این کلام آنست که اگر مرض عظیم باشد و خوف بود که قوت زمانه مقدمه و فائز باشد بسبب غلظت نفس مرض یا ضعف قوت یا کثرت و ادویه
یا بیجان او یا مناسبت بدن و مزاج برض یا استعداد در اخلاط بدن یا استحاله ماده مرض یا اقتضای هوا و فصل و غیره برای شدت مرض پس می باید که ادویه
طبیعت موکل نگارند و رعایت تدریج از علاج ضعیف بسوی علاج قوی نکنند بلکه ابتدا به علاج قوی نمایند هرگاه وقت بان و فائز باشد و این هنگامست که
قوت بسیار ضعیف باشد و نحو که با تناسبات احتمال علاج قوی نکنند چنانکه ادواء است و در امر ضعیف در آن خطاست و در آن قوت شدن قوت خوف باشد
بسوی قوت تدریج نمایند اگر تخفیف تر غنا حاصل نشود و در آن تخفیف بر طبع است با استعمال اشیای ضعیف غیر قوی هرگاه ادویه قویه اکثر منافعی طبیعت مانده
و درین هنگام واجبست که دوائی قوتیر استعمال نکنند و در وقتیکه دوائی ضعیف تر یعنی کنند که درین حالت در آن تدریج بقوی نمایند تا آنکه منتهی شود
بحدی که و فائز باشد نماید لیکن این وقتی بمل آنست که مرض مهیج باشد هرگاه در آن هنگام سزاوارست که ادویه قویه استعمال کنند و اگر چه با دوش
نیافته باشد و فائز تدریج بسوی علاج قوی مثل فصد و دلغ و شگاف و اسهال و غیره آنست که طبیعت منزعج نگردد که این لامحاله تحریک قوی
غیر مألوف است پس امر بر آن عظیم گردد و خصوصاً چون مشغول برض باشد قانون نشاید که انصواب بگیرند اگر تأثیر او بدیر باشد و بر غلط قیام نمایند اگر
ضرر او ظاهر نشود و تأثیر تأثیر صواب گاهی بسبب مانعی باشد مثل ملاقات بدن خیر استعداد بهر انفعال یا عدم ملول ملاقات او بدن نازمانی که در مثل او اثر
ظاهر شود و همچنین حال در غلط باشد و معرفت علاج صواب با وجود تأثیر تأثیر و معرفت علاج غلط با عدم تأثیر ضرر را از قیاس که بر آن دلالت کند یا از تجربه که
از علاج مثل او مستفاد شده باشد حاصل شود و پس باشد که جاهل در جانی تدبیری کنند که آنرا در مقامات دیگر نافع یافته و آن در اینجا مناسب نبود و بعض
تا وقتیکه ضرر او ظاهر نگردد و از آن بازماند قانون واجب نیست که با وجود بودن تدبیر صواب بر یک علاج بدوائی واحد و الاضایا بر جنس احدی علاج قیام
نمایند بلکه تبدیل ادویه کنند هرگاه بعضی ابدان را خاصیت در تأثیر و عدم تأثیر از بعضی ادویه میباشد پس جائزست که تا خیر و طریقه دفع بسبب مثل این امر باشد
درین صورت انتقال از دوائی بدوائی دیگر واجب بود و الاضایا دوائی واحد مألوف بدن میگردد و از تنی مألوف بدن منقلب نمیشود و تأثیر او کم میگردد و
و اما بعضی تدابیر مألوفه مثل فصد و اسهال و غیره گاهی نفع بسیار کند و مثال انتقال از علاجی بعلاج دیگر در مرض واحد نیست که مثلاً علاج مرض البنی جائزست
که تجلیل لطم بود و با دبت پس او را در بانفاج پس اسهال و هرگاه محل استعمال نمایند و اثر نفع ظاهر نگردد و با دبت پس او را با بانفاج پس اسهال انتقال کنند
چنانکه استنداد انفعال گاهی مختلف میباشد نسبت با بدن و اعضا پس هر بدن بلکه هر عضو را بلکه بدن واحد و عضو واحد را در وقتی غیر وقت دیگر خاصیت در
انفعال از دوائی بغیر دوائی دیگر بود یا بسبب عادت یا برای او در وقتی بنا بر موانع بودنش کیفیت را غیر وقت دیگر و یا بسبب هر یک از داخل و مثال اول نیست که ابدان مثل
واسع السهال یا بدن روغنا زیاد و مفرحات تقویت یابند و مثال دوم آنست که دماغ بغیر زیاد و از تجلیل گرم شود و مثال سوم آنست که بعضی ابدان بر روغن گل در آبست
و در دوائی گرم شوند و در زمستان و در پیری بدن سردی یابند و مثال چهارم آنست که معدة حار در شب باقرص که فور نفع یا بدو در شتوخت بدن ضرر یابد
بلکه با نخچه قلیل الی و از آن باشد مثل قرص زرشک منتفع گردد و قانون هرگاه مرض مشکوک گردد باید که بر مرض و بر طبیعت بگذرانند و با استعمال دوائی
مسهل و غیره استعمال نکنند هرگاه طبیعت یا غالب شود و مرض را متعور گردانند و یا مغلوب شود و مرض ظاهر گردد و این بنا بر آنست که آن هر دو در غاوت

و بعد است که یکی از ان هر دو غالب نشود پس اگر طبیعت غالب شود از اقدام بر علاج با وجود جهل برض منع کند و اگر مرض غالب گردد علامت است او
 لامحال را هر دو گذارند شش طبیعت نیز اگر چه مضرات مگر ضرر این کمتر از ضرر تدبیر جهل بود و حصر در انظار مرض و ظهور آن اکثری است چه بسیار باشد که
 موت قبل ظهور علامات مشخصه مرض عارض شود پس معالجه بعلاجات ضعیف خالی از کیفیات بدیاست که الشک فی النفع نمایند چنانچه اگر در ذات الجنب و ذات البطن
 اشتباه افتد بشرت غاب و نیکو فرام کنند و اگر در تب عشقی اشکال گردد و ندانند که این ملخی است یا صفراوی یا غیر آن همچنین شربت لیمو دهند بحسب آنکه
 نفع این هر دو نوع مواد است اما برای حار بطنیه و اما بنا بر بار و تطایف و تقطیع قانون چون مرض غیر حادث از وجع با وجع جمع شود و یکی از ان هر دو بدب
 دیگر نباشد مثل رمد با صلع و یا مرضی که سبب او وجع باشد با وجع جمع گردد مثل غشی حادث از قولنج یا غیر آن با قولنج و یا مرض موجب وجع با وجع جمع شود مثل
 اورام موجب وجع و مثل ضربه و منطه باید که ابتدا پس کین وجع کند بهر آنکه وجع محلل ارواح است و قوت را ضعیف کند پس بدفع مرض و فاکند و تضعیف
 عضو پس استند از مرض استند نماید و مرض مستولی شود و ایضا وجع جذب مواد است بموضع خود بسبب سخین او پس این مرض را زیاده کند یا مرض دیگر
 پیدا نماید و ایضا طبیعت سبب اشتغال او بوجع تدبیر مرض زهول کند پس مرض مستولی گردد و چون درین حال باید مطلق وجع تجدیر حاجت افتد باید که از
 مثل خشکی اش تجا و نکند که این با وجود تجدیر مالوف و مالک است و شئی مالوف قلیل الضرر میباشد بسبب متاد بودن طبیعت با صلاح دفع مغرت او و ضرر
 مخدرات از غلیظ خون و روح و غیر انها ظاهر است مگر آنکه وجع بر تیره رسد که از ان خوف هلاکت بود پس درین هنگام تجا و بقوتیر از ان مثل اینون جائز بود قانون
 هرگاه بشدت حس عضو یا یا بند باید که غذای صاحب و غذا میکه سخت مغلط خون باشد مثل هراس سازند و روادت شدت حس عضو بهر آنست که موجب
 مرض میگردد و چنانچه گاهی بقصد انحراف لازم الصود از معد و غیره بسوی سراساس میشود و وسواس و سو بخجل و دوی و طنین و غیبه و عارض میگردد و
 غذای غلیظ خون غلیظ پیدا کند پس روح متولد از ان غلیظ قلیل الاستعداد و هر دراک باشد و از غلیظ خون و روح به تیره گاهه خوف پیدا شد چون مزاج
 از سردی او ضریا بد اما اگر خوف تیره نباشد غذا می صاحب او میرات مثل کا هو و مانند آن سازند قانون بدانکه از معالجات حیده نافع استعانت
 بقویات قوای نفسانی و حیوانی است مثل تفریح مزین و لقای کسی که بدان انس باشد و ملازمت شخصی که از ان سرور یابد و گاهه ملازمت شمیم
 و کسی که از ان شرم نماید بنا بر نوع او از اشیای مضر که آنرا طلب کند و بر ان صبر نماید و از حرکات کثیر سخن شیر مواد دفع کند و پوشیده نیست که هر دو حد از
 نفس و بدن منفصل میگردد و از آنچه بگوید که عارض شود چه می بینیم که هرگاه به بدن خلط سوداوی غالب شود برای نفس خوف و وحش و فکر فاسد عارض میگردد
 و چون خون رقیق صاف غالب گردد نفس را سرور پیدا میشود و کذاک چون نفس را غضب بسیار شود بدن را غلبه صفرا و سخت مزاج عارض میگردد و
 چون غم کثرت نماید بدن را غلبه سودا و همین مزاج او عارض میشود بلکه گاهی مزاج و طوالت بحالت محمود یا مذموم و فقه شتیل میگردد و ازین قبیل است آنچه
 مزین هنگام دیدن محبوب او یکبارگی سخت می یابد و هرگاه تاثیر امور نفسانی در بدن باین درجه باشد پس این علاج روحانی بالضرر نافع باشد و قریب
 این نوع از معالجات انتقال مزین از شهری بشهر دیگر است و از هوا به هوا و انتقال از بهیئت بهیئت دیگر و تکلیف هیأت و حرکات که بدان استوائی
 عضو از بهیئت ردی یا تغییر مزاج ردی کرده میشود بهر آنکه از انتقال ببلد گاهه مرض تصور شفا در ان می نماید و آنرا نفع میکند و اگر چه هوا بهر دو مختلف
 نباشد و ایضا انتقال بسوی بلد اگر چه آنرا امور سار و تجدید گردد و بدان از امور متکرره مکرره از روح خلاصی یابد تا تاثیر و انفاشش قوتش قوی گردد و همچنین
 و در هوای حید تر از بلد اول تاثیر قوی باشد با وجود تعدد درین دران شفا و ایضا هرگاه سبب مرض حرارت باشد نقل مزین از هوا به حار یا مسکن حار
 یا فصل حار بسوی ضد آنها از آنکه مرض یا تخفیف در ان می نماید و مثال انتقال از بهیئت بهیئت است که مثلاً صاحب قرحه بر بهیئت باشد که آنرا
 احتباس ریم و فساد آنچه گرداوست لازم بود و چون وضع او بسوی بهیئت که ریم از ان جدا شود متغیر گردد و از ان نفع بخشد و مثال تکلف هیأت مثل
 تکلف طفل احوال است بنظر قوی تیز بسوی چیزه مثل آینه و غیره و مثل تکلف صاحب القود از نظر آینه چینی که این ادعا بسوی تکلف تسویه وجه
 و عین او می نماید و گاهه بلا تکلف معالجات دیگر بصلاح عود میکند و مثال حرکات که با وی تغییر مزاج گردد و حرکات اهل ریاضت است

قانون از قوانین آنچه حفظ او واجب بود انیت که معالجات قویه در حصول قویه از اسهال قوی و داغ و تنگ شدن و فی کردن در گردن و سر تا ممکن بود ترک نمایند تا قوت را با جماع امور خارج از اعتدال که آن مرض و علاج قوی و افراط کیفیت فصل است ضعیف نگردانند هرگاه که قوت در گردن ضعیف میگردد و درین هنگام اگر بدای قوی علاج کنند گاهی به سقوط قوت مودی گردد و در سر مواد عاصی غلیظه میشود و دواس قوی چون ممکن برفع آن نباشد متوجه بسوسه مواد رفیق گردد و ضرر عظیم از آن حاصل شود و همچنین داغ و تنگ گاه در گرمی و سردی قوی باید رجعت یابد و در ادباجات قویه همین امور مزاج طبیعت محمل ارواح است نه مطلق معالجات قویه چه استعمال اشیای قوی البرد مثل شیر تخم خرفه و کاسنی و خرم بدهانه و ماست در گردن محمود بود و تدبیر قوی التسخین مثل استعمال کوفی و فلفلی و غیره در سر مانع باشد قانون امور که در علاج او احتیاج بنظر دقیق بود انیت که در یک مرض و استحقاق متعاقب جمع شوند مثلاً از من تیرید باشد و سبب استسجی تسخین بود مثل تب که مقتضی تبرید است برای اطفای حرارت او و سده که سبب تب باشد مقتضی تسخین است بنا بر تفتیح او و پاکس این باشد چنانچه هرگاه قلب و معده هر دو حار باشد و از آن هر دو بخار بسیار بسوی سر صعود کند و معتقد شده ماده زکام و نوازل گردد پس سبب مستدعی تبرید باشد یعنی تبرید قلب و معده و مرض یعنی زکام و نوازل مستدعی تسخین بود و هر تحلیل ماده او و کذا که آنکه مرض و عرض جمع شوند و مرض مستحق تسخین باشد و عرض او مستحق تبرید بود مثل قوی و وجع او که ماده قوی مقتضی تسخین و تطبیع است و شدت وجع او مقتضی تبرید بود و تخذیر و پاکس این باشد چنانچه در تب صفراوی غشیه که در آن دست و پا سرد گردد و مرض مستدعی تبرید بود و عرض یعنی سردی اطراف مستدعی گذاشتن آن در آب گرم بلکه مالدین بر و غنهای گرم پس درین صورتهای طبیعت محتاج بنظر دقیق است تا معلوم نماید که علاج اولی است یا ترک آن و با وجود علاج کدام از آن هر دو عالم و اولی بمعالجه است و با وجود اولویت او چگونه علاج و رعایت ضدی باید کرد قانون هر امتلا و هر سور مزاج را علاج بالصدرا است و استفراغ و متعاقب که در نوشید بلک بسیار باشد که حسن تدبیر یعنی تصرف در امور ضروریه کفایت ادریم از آن هر دو می نماید مثلاً در امتلا لتلیل طعام و در سور مزاج مثلاً حار ترک چسب زکام که از زاده کند و استعمال اشربه و اغذیه معتدله قلیله قانون هرگاه چند ادراس در شخص واحد جمع شوند طبیعت را واجب است که بمعالجه مرضی ابتدا کند که بدان سبب ازین سه خواص مخصوص باشد یکی آنکه مرض دوم بدون صحت آن زائل نشود مثل ورم و قرح چون هر دو مجتمع شوند باید که اولاً علاج ورم نماید تا مسؤل که هر دو دست زائل گردد و ممکن نیست که قرح با وجود سور مزاج صحت یابد هرگاه که غذای طعم تلخ میگرد و سور مزاج مصاحب ورم است تمام متعاقب شود بنا بر آنکه طبیعت را از اصلاح غذا و فعل او مانع بود و ورم آنکه یک مرض سبب مرض دوم باشد مثل آنکه هرگاه سده و تب عارض شود باید که اولاً سده سده کنند بعد از علاج تب نمایند و از تب خوف کنند اگر در تطبیع سده بسوی خیر یک در آن قدر تسخین باشد حاجت اند بهرگاه سده در اینجا اگر چه سبب تب است لیکن آن نیز مرض فی نفسه است پس سزاوار است که اول علاج سده نماید پس علاج تب و سده مانع از تنفس و ترویج و معین خلط است تب است فلذا از زوال تب بدون زوال سده متعاقب است و تب حقیقی مختلف می باشد بحسب ماده بهرگاه که ماده مثلاً گاسپه یعنی و گاسپه صفراوی بود و علاج تب یعنی محصور بمضادات مرض تنها نیست بلکه برین و بر مضادات سبب او نیز در صفراوی مرض که آن حمی است و سبب که آن صفراست درین امر مطابق اند که آن هر دو حارند و دفع آنها بدوای بار بود بخلاف یعنی که علاج در آن گاسپه بحسب تب باشد و گاسپه بحسب ماده مرض که آن بلغم است و کذا که سده موجب تب که علاج در آن مختلف می باشد پس باعتبار تب بمبررات باید و باعتبار سده بمفتحات نه بمبررات بهرگاه که مفتحات تب را فائده میکند باز از آن سده را و اما مبررات سده را دفع نمیکند بلکه در آن و در حقونیت بل در تب می افزاید و معالجه بل یعنی قرح بمفتحات کنند و از تب خوف کنند و از آنکه محال است که تب زائل شود و سبب او باقی باشد و علاج سبب او تحقیق است و آن مضرت است بهرگاه که محقق در حدت تب و حرارت آن می افزاید سوم آنکه یک از آن هر دو شدیدا لایتهام باشد یعنی حادث بود و منتهای آن قریب تر خوف اتلاف در آن بیشتر باشد چنانچه هرگاه سده و فوایج مجتمع شوند علاج سوناخص بتطبیع و فصد کنند و فوایج انقاث نمایند بهرگاه که تب مرض حادث و فوایج مرضی که درین خوف از فوران خلطی نیست و چنانچه استقامت هرگاه معان تب باشد بمعالجه تب مشغول شوند و تقدم این بر علاج استقامت است که آن حار است و جوهر کبر

بگذارد و در استسقا افزایش خلقان و ضعف جگر چون هر دو مجتمع شوند پس او را به سینه منفرجه ناف خسته آن مضر گردد بمر آنکه بسبب غلط و جبریت خود در کبچسید و در مجاری آن هنگام مرور و بدایت در ضعف و اذیت او میفرایند و در مثل این صورت با یک طبیب رعایت اہم در علاج نماید و جانب من دیگر نیز اہمال نکند قانون چون مرض و عرض مجتمع گردد ببلعاج مرض ابتدا کند کہ عرض بہ تبعیت آن زائل گردد دیگر اگر کہ عرض غالب و شدیدہ انکسایت باشد و از آن خوف کند کہ قوت را تحلیل و ضعیف کند درین صورت بمعالجہ این مشغول شوند و اگر چه در مرض بنفرا پیش غشی چون مقارن تب باشد کہ در مثل این وقت محتاج بدان دوی مقوی و مزید روح مثل خرموشال آن از سختیات میشود کہ درین هنگام قصد عرض کنند و بمرض التفات نمایند چنانچہ مخدرات در قوی شدیدہ الوجد چون صعب شود برای تسکین عرض کہ آن وجع است بخورانند و اگر چہ این مضرست بنفس ولیچ کہ آن مرض است بسبب تبرید و خفایا موجب زیادت سبب و دوختن گاہی تاخیر فصد واجب بسبب ضعف معده یا اسهال متقدم یا غثیان فی الحال میکنند بنا بر آنکہ ضعف معده و ضعف اسهال متقدم از فصد مضاعف شوند و گاہی در آن تاخیر میکنند و فصد بنمایند و قصد بسبب یعنی خون با ستیفان میکنند چنانچہ در مرض تشنج استسالی قصد اخراج ہنہ خلطانی نمایند بلکہ چیزی از آن میگذازند کہ حرکت تشنجی آنرا تحلیل کند بہر آنکہ رطوبات خریزی تحلیل نگردد و نوع دوم آن یعنی تشنج میسی کہ از آن شدید الخطرت حاصل شود قانون بقول سیحی آنچہ علاج کرده میشود از ابدان آن احوال مرض مست نہ اعراض کہ لاحق احوال گردد بہر آنکہ احوال اعضای بدن چون کمائی جاری باشد افعال او نیز بر مجرای طبعی جاری خواهد بود و ہر گاہ بغیر مائی جاری بود حال او بخلاف این خواهد بود زیرا کہ احوال طبعی از اعضا اسباب افعال است و نسبت حال بدن کہ آن مرض بود بسبب فعل کہ آن را آفت از آن رسد نسبت سبب بسوی آنست مگر فرق میان ہر دو آنست کہ مرض نباشد مگر بافعالی کہ آنرا ضرر رسد و افعال کہ آنرا ضرر رسد نباشد الا با مرض و اما سبب مرض نباشد مگر با مرض و اما مرض گاہی باشد و سبب او زائل شدہ باشد و اہدای باید کہ اعتنا بسبب مرض نمایند کہ بزوال او مرض و عرض زائل میگردد و اگر سبب موجود نباشد مرض اعتنا فرمایند کہ بزوال او عرض زائل شود و جائز نیست کہ عرض با وجود فقدان مرض موجود بود تا عنایت بوضع دین مرض رکود شود و گاہی در بعض اوقات اعتنا بوضع کرده میشود نہ بہر آنکہ مرض بزوال او زائل خواهد شد بلکہ بنا بر آنکہ آنرا نکات در بدن چنان باشد کہ تا زوال مرض مہلت ندہد یا مرض دیگر بیکد پس عنایت باز الہ مرض از وجہی و بعضی وجہ دیگر باشد گاہی اہم مرض ترک کرده میشود و صرف عنایت بسبب عرض میکنند اگر نکات عرض شدید تر باشد و گاہی در از الہ او وقع حادثی و خیر استعمال می نمایند کہ آن در مرض زیادہ میکنند و این وقتی است کہ زیادت مرض سلیم تر از ترک عرض بر حالش بد پس نعم او بایست تا از غایب او امن گردد و بعدہ عود بمرض نمایند و تلافی عملی کہ کرده باشند باید کہ قانون بقول حکیم مدوح معالجہ امراض بفاصل حقیقہ کہ آن طبیعت مغیرہ مرض است تمام میشود و آنرا او تم مجاہدہ بمرض است و مرض بدان سبب باقی نمی ماند کہ طبیعت مجاہدہ نمیکند و از الہ او نمیخواہد بلکہ طبیعت از آن عاجز میگردد و با وجود دوام مجاہدہ و دو الہ طبیعت است کہ بدان تقویت می یابد و اعانت و استعانت بدان میکنند و آنرا در از الہ مرض استعمال می نمایند و دو الہ بدن حسن استعمال او فائدہ میکند و طبیب خادم است مثل معین طبیعت را کہ دو او غیر آن را از داخل و خارج کمائی در وقت و مقدار قریب او میرساند بعدہ آنرا حاضر میکنند آنچہ منرا و است و تقویت بدان می یابند و حاضر میکنند آنرا آنچہ استعانت بدان در وضع مرض نماید و لہذا طبیعت گاہی از الہ امراض کشیدہ بدن دو و طبیب بنمایند و طبیب دو و باز الہ مرض قادر نباشد ہر گاہ قوت ضعیف و طبیعت عاجز گردد و باید کہ در ہر مرضیکہ ارادہ علاج آن باشد این اشیا طلب نمایند بعدہ افاقہ بر مباشرت علاج او کنند قانون بقراط گوید کہ طبیب را تا معرفت مرض و تشخیص علت ثبوت نہ پیوند و بلعلاج دست نہ برد و بعد از تحقیق بیماری ہر یک از امراض بقصد آن معالجہ فرماید و اول مزاج مرض را در یاد نگاہ حسن او و غذا نمیکند اندر حال صحت بوی عادت کردہ و آنچہ از ریاضت و آسودگی با آن مستعد بودہ و صنف و بلا و مولد و حال والدین وی اندر صحت و ستم و مناسب ترین اشیا ہر یکی را آب و هوای بلاد خویش و مجادرت آن چیزی است کہ بوی نو گر تہ باشد و از نجاست کہ اہل بھو و مکان بطالع را ہر گاہ استعمال بر غذایہ لطیفہ طیبہ و آبهای شیرین سبک باز آرد تا لامالہ از شدت سستی بدن برودہ باشند و چون بخوردن مایہی و خروا و اشامیدن آبهای متینہ و بوی برگرداند یک از اسباب از الہ مرض بودہ باشد و در آنجا کہ مزاج بیمار در غایت

حرارت باشد بدروی قوی البرد علاج کند و قلیل الحار را بتلیل البرد و عکس هر دو را با لعکس چون یک مرض طائفه از مردم عام گردد بر فساد مزاج و هوا
آن مرض استدلال ننوده با تخریج فضول از بدن و استعمال اغذیه جید الکیوس و تبدیل هوا و اصلاحه فرماید و بیمار را بر تبر و تویج هرگز نرنجاند و امر نکند او را در غم
و فرح مفرط اندازد و موقوف دارند و آب و از سختی او را از خواب بیدار سازند و بفضیب نیاورند مگر مسبوکان را و هوای خانه بغير مرض مبدل سازند و اگر تبضیه اغذیه
مخالفت را سخت آرزو کنند انکی از ان بپسند و اگر وای سودمند اگر است کند موقوف آید

علاج امراض تاليف سمويه فرجام

[illegible]

ما در پس سوزن حار زیاد کند سبب زیادتی سبب او که آن سده است و چون ماده سده متجز شود و در احداث آثار او قوی گردد بلکه باید که درین استسکی
نماند پس اولاً معالجه بدوای جالی کند و اگر جالی مبرد مثل مارا بشیر و آب کاسنی کفایت کند بهتر است و اگر این کافی نباشد معالجه معتدل نمایند و اگر این هم
کفایت نکند معالجه نمایند بدوای حرارت لطیف در آن باشد و از آن خوف نکنند که نفع قتیح آنچه در آن حرارت لطیف بود در تبرید بیشتر از ضرر تسخین و سهل تطفیه
بعد قتیح است بهر آنکه نفع کند از اینست که قتیح سرد موجب حرارت نماید پس تبرید مزاج باز را موجب تخونست کند و اما تسخین با و حادث پس تطفیه او یعنی
از آنرا آن سهل بود و بعد قتیح یعنی بعد از آنکه سبب سوزن حار و گاهی فراط تطفیه اگر مبروات با فراط استعمال کنند منع نفع اختلاط حار کند سبب کثیف
و اما او و اگر چه بعضی مصریر ابطال این رای اند و فکر میکنند که تطفیه قوی قوت را ساکت کند لایسا آنچه بحرص ضعیف شده باشد و اگر چه تطفیه قوی یعنی تبرید
مفرد اصلاح داد بسیار میکند مگر آن گاهی از پس آن امراض دیگر پیدا میشود یا سوزن مزاج بارد و ساق و یا با مواد مفاد مزاج موادیکه اصلاح آن کرده باشد
و اما تسخین مزاج بارد و صعب است چون مستحکم شود بهر آنکه مزاج بارد مستحکم قوت را بسیار ضعیف کند پس تبرید تسخین سهولت قتیح نکرد و در ابتدا یعنی قبل
رسخ بقایست سهل است سبب اجتماع دو حرارت یعنی حرارت غریزی و حرارت تدبیر معاون بر دفع برودت درین هنگام که قوت بسیار ضعیف نشده
و باطله تسخین بارد و در ابتدا امر سهل تر از تبرید حار در ابتدا است لیکن تبرید حار در انتها اگر چه صعب بود و سهل از تسخین بارد و انتهاست بهر آنکه برودت بالغه آن است
غریزی است یا قریب و و بداند که تبرید گاهی متقارن نیست و گاهی متقارن تطفیه و گاهی ازین هر دو خالی باشد اما اول چنان بود که چون سوزن مزاج از حرارت و قوت
باشد تبرید او با یکدیگر نیست بود و دوم مثل آنکه چون سوزن مزاج با حرارت و بیوست بود و سوم مثل آنکه چون سوزن مزاج با حرارت تنها بود و بیوست و طوبیت بر اعتدال
باشد و بیست شدیدا اثبات برای بروتی است که حادث شده و در تطفیه شدیداً تجلب برای برودت مستحکم است یعنی این است که بدن چون بارد و با تسخین او
شدیدا اثبات برای برودت او بود و چون رطب باشد در تطفیه او شدیداً تجلب برای او بود و اما اول بهر آنکه بیست مقتضی ثبات است و اما ثانی بهر آنکه رطوبت سبب
بلست مثل منافی برای حرارت است پس شدیداً لطف از برای او باشد و لازم بود که شدیداً تجلب برای برودت باشد و در بیست هیچ اسباب حرارت معین نبود چون
افراط کنند سبب کثرت تحلیل و در تطفیه هیچ اسباب برودت اعانت کنند چون افراط نمایند با بر قللت تحلیل سبب ضعف حرارت غریزی و اضماع
کثرت منع آنها و او را از تحلیل و در تطفیه چیزی مثل سکون و استحام و اتم ضعیف قلیل الکث و آبرزن نیست و شرب شراب مزاج در تطفیه قوی است و بداند که
چون شیخ محتاج بسوی تبرید در تطفیه سبب فراط سخت و بیست گردد و آنرا تبرید و در تطفیه که رد او بسوی اعتدال نماید کفایت نکند بلکه آنچه مجاوز آن باشد
بسوی مزاج بارد و رطب او که آنرا واقع شده چه آن مزاج اگر چه غرضی است لیکن آن برای او مثل طبیعت و درین هنگام باید که رو بسوی آن کرده شود و چه
است که بدانند بسیار باشد که در تبدیل مزاج حاجت با استعمال چیزی که متوی آن مزاج باشد مخلوط بدوای مضاد آن افتد مثل آنکه در تبدیل مزاج بارد
با استعمال سرکه با ادویه مسخه عضو حاجت آید تا قوت سرکه در آن غوص کند بهر آنکه سرکه که منفذ قوی در اعضاست و ادویه مسخه را بسوی
آن عضو رساند و مثل آنکه حاجت افتد با استعمال زعفران و ادویه مبرده تلب و اگر چه زعفران در درجه دوم حرارت است لیکن حاجت داعی با استعمال
او با این ادویه برای رسانیدن اینها بسوی قلب است و همچنین اکثر آنست که دوائی قوی تاثیر باشد و تفیید مزاج مگر آن سبب لطافت خود
بیش نکند تا آنکه فعل خود کند پس محتاج با اختلاط چیزیست که کثیف و حار باشد و اگر چه آن چنین موجب ضد فعل او بود و مثل آنکه برودت بلان موسم
غیر آن مخلوط است از مدامیس آن بر عضو مدت فعل را در آن نماید و در آنجا که تسخین بدن بسبب سرعت منظور باشد از استعمال ادویه حاره یا بسبب چاره
نباشد و اگر چه مصلحت مکرر بود ادویه حاره رطبه مناسب است و پیوسته از ادیان استعمال ادویه و اغذیه حاره و باره محتسب ز را باید بود چه مداومت آهیکه
گرم برودی بدن را بجا بود و حرارت غریزی را با التهاب آرد و موثر غشی و پاکت گردد و ملازمت اغذیه و ادویه بارده حرارت غریزی را فرو میراند و
بدن را مست کند و اشتها باطل سازد و جوانان و محرم در آن را با ادویه قوی الحرات چون گریاق کبیر و اشال آن و مثل تخم و کمول و برودین را با ادویه
بالغ البرودت چون کافور مثل آن هرگز علاج ننمایند

قوانین استفراغ مواد

اکسیر غلیم جلد اول

بدانکه انسان محتاج با استفراغ صنایع بسبب کثرت اجتماع فضول در بدن او است بهر آنکه قرب مزاج او از اعتدال و بعد مزاج غذایی او از ان واجب میگردد که غذای او با نهضات مختلفه منضم شود و در هر مهم از ان فضله جدا گردد تا آنرا استعداد دفعه بعد از برای بودن جزو بدن او حاصل شود و بخلاف نباتات و سایر حیوانات و بدانند که گاهی طبیعت در استفراغ بعضی فضول بسوی معین محتاج نمیشد چنانچه در دفعه اول فضول مقدار دفعه رسیده و حال صحت مشاهده میشود و گاهی محتاج میگرد و بسوی معین و عام است که آن معین دو باشد یا حرکت یا گرنگی و مانند آن و این وقتی باشد که طبیعت از دفعه اول ضعیف گردد یا از جهت عصبان فضول از اندفاع بسبب قوام آن چنانچه غلیظ بسیار یا لزج بسیار باشد و درین وقت انصاج و تعدیل قوام او باید کرد و بعد دفعه آن که از خود دفع طبیعت منفع گردد و یا از جهت ضعف طبیعت از دفعه اول که چنانچه عصبان ماده نباشد و درین هنگام باید که تقویت طبیعت نمایند تا بر دفع باقی آن قادر گردد و یا تیره آن فضول چنانچه او به دفعه بر استعمال کند و تشنگی گردد پس طبیعت آن را دفع کند و یا عادت با امور مخرج فضول مثل ادویه بلینیه و سهله و منقیه و معرقه و دره و اشال آن خواهد این طبیعت را تهر کند یا نه و امریکه اعتبار آنها قبل شروع در استفراغ واجب است تا صواب حکم در استفراغ بدان شناخته شود و در امرست و آن اشتداد قوت و مزاج و اعراض ملائم و ردی و سخته و سخن و فصل و حال هوای بلد و عادت استفراغ و صناعت بود پس اگر این ضد جهت دلالت مقتضی استفراغ باشد از استفراغ منع کند اما مثلاً اگر در بدن نباشد خلط بود و آن مانع استفراغ است و اگر استکلی اخلاط و یا ذراتی آنها بر تناسب طبیعی در یابند استفراغ خون کند و اگر غلبه یک خلط در یابند استفراغ آن خلط غالب بخرج آن نمایند و اما قوت اگر ضعیف باشد از استفراغ منع کند تا ضعف مفرط نگردد و مرض مستولی شود و تبدیل مزاج او بدین مضاد او باشد باید کرد و بعد حصول قوت استفراغ نمایند مگر آنکه ضرر ترک استفراغ شدیدتر از ضرر ضعف باشد و ماده یا باج یاب بار بود و خوف ضعف کنند و این در ضعف قوت حس و حرکت است چنانچه بیشتر تشنج در او از اضرع ملهات و غشی بعد فصد و سهل عارض شود و ظاهر است که حس و حرکت باطل یا بسیار ضعیف میشوند و غشی و تشنج و غشی سریع الزوال است با سهل و پیرو یا با یک تدارک اندر خلیفه باشد اگر واقع شود و این در ضعف جمیع قوتها بود پس در هر صورت استفراغ اختیار نمایند و تدارک ضعف قوتها کند و اگر قوت قوی باشد و احتیاج اسهال یا فصد بود توقف در ان نکنند و اگر متوسط در ضعف و قوت باشد استفراغ متوسط نمایند و اما مزاج اگر حار یا یس یا بار و طب عظیم الحوات یعنی بسیار بار و یا بار و یس یا ضعیف بود منع کند از استفراغ بهر آنکه با هر واحد از اینها رطوبات غذایی کم باشد و استفراغ در تعدیل آن بیفاید و اگر مزاج حار یا بار باشد در ان رخصت شدید است خصوصاً اگر رطوبت و افتر بود و مزاج حار و طب کثیر التولید برای خون و رطوبات دیگر است لایم اگر از سن نمو تجاوز کرده باشد پس بهر گاه فضول و رطوبات از بدن او کم کنند عود و بسوی اعتدال بسرعت ممکن بود و اما اضرع ملائم و ردی پس ملائم مثل آنکه هر که اراده اسهال صنایع کند آنرا پیش از ان اسهال صنایع یا طبیعی عارض نشده باشد چه اسهال بر اسهال خطر دارد لیکن گاهی بسوی اسهال بطریق عصر یا از لاق و اسهالات مضطرب گردد چون ماده تشرب فائض و عضو باشد یا ثقل در امعاء متجسس بود و اعراض ردی مثل استعداد و تشنج مانع از استفراغ است بهر آنکه استفراغ در فیه اندازد و در تشنج می افزاید و اما منجمه پس افراط لاغری و تخلخل آنرا منع کند بهر خوف از تحلل قوت و قلت رطوبت و لهذا در تدریس ضعیف نخیت که صفرا در خون او بسیار باشد مدارات و ترک استفراغ واجب است و اعتدیل که خون جمید مایل برودت و رطوبت پیدا کند بخوراند که گاهی ازین مزاج خلط او اصلاح یابد و اصلاح مزاج خلط معنی از استفراغ است و گاهی قوی گردد و بجز که تشنج استفراغات شود و گذلک بر استفراغ انسانی که عادت او کم خوردن طعام باشد تا از استفراغ او رنگاری بود اقدام نمایند و در فیه مفرط نیز مانع استفراغ است بخوف استیلا برودت اگر فیه از کثرت شحم و سیمین باشد و یا بخوف ضغله کرم عروق را و طباق آنها بعد خلوات از رطوبات و احتناق حرارت یا عصر تشنج بسوی اشتها اگر سمن از کثرت کرم باشد و اما سمن قاصر از تمام نشود مجاد و مجذول هر دو منع استفراغ کند و در او کمال نشو است که با کم زیاد در بدن ظهور یابد و استفراغ بنابر بدن نصیب نموی رطوبت از بدن قصر نموناید و بجز قد که تصور از تمام نشو و بیشتر بود استفراغ که دره تر باشد و در ذلول بسبب قلت رطوبت و حرارت و غلبه پس برودت در ان سن استفراغ آنرا زیاده کند و اما فصل

اگر بسیار گرم یا بسیار سرد باشد مانع از استفرغ بود و هر آنکه در وقت بسیار گرم رطوبات تحلیل پذیرد و ارواح و قوی ضعیف گردد و در باره بسیار رطوبات
جامد قلیل المتدبر بود و در برین و خلیف برین احتمال استفرغات و تناول ادویه قوی می نماید از آنجه در شت و صیفت ممکن آن نباشد و از استفرغ مفرط و هر حال
حذر کند و مضموعه صا در حال شدت حرارت تا اعراض رویه پیدا نکند و استفرغ خون کثیر در حشره و صورت غشی صعب میگردد و در برودند و در فعال طبعی از ان
ضعیف میشود و اگر بکن بدن هر حال تحمل استفرغ در برودند و زیاد میباشد از آنجه در برود و اما حال هوای بلای پس در بلد جنوبی بسیار خارا استفرغ حرام بود و بکن
تحلیل ارواح و ضعف قوتها می نماید و اکثر مسلمات عار از و اجتماع و حرارت غیر متخل بود و اینها قوت در ان ضعیف مسترخ باشد و استفرغ تحمل ارواح
و قوی ست و اینها حرارت خارجی جذب ماده بسوی خارج کند و در و جذب آن بسوی داخل نماید پس مجاذبه قوی افتد و عمل و باطل گردد و در بلد شمالی
بسیار بار و اینها منع از ان کند و هر آنکه سام در ان مشکاف بود و اخلاط مستحبه و اما عادت استفرغ پس قوت عادت از ان منع کند و این بنا بر متد بودن
طبیعت او و برین رطوبات بدن او از بهات دیگر باشد و اینها چون متد بدان نباشد گاهی عقیان و غشی اقتد بهر آنکه این از خلاف عادت بود و اما صناعیت
پس اگر کثیر الاستفرغ مثل خدمت حمام و حالیت باشد از ان منع کند و با لکه هر صناعیت متعب منع از استفرغ نماید و هر آنکه مقتضی قوت رطوبات بود و باید و
که در هر استفرغ رعایت این امور سه مقصود باشد یکی استفرغ چیزیکه استفرغ او واجب بود و آتیقه بدن از ان کرده شود و لا محاله عقب او راحت
حاصل شود و بسبب زوال مودی و دفع چیزیکه ثقل بر طبیعت آورد و اگر آنکه عقب او ماندگی و عیب بسبب در و مواد بران عارض گردد و یا نوران حسارت یا نگی
بسبب اندفاع رطوبات غامده آن بیما چون استفرغ از او بار در طب کند و بیما چون با دویه حار نماید و تشنگی حادث شود و در ان هنگام از شرب آب سرد
منع کنند و یا مخرج دیگر که ادویه مسهل را لازم بود و مثل سحج اسمال اموا و قنبرج و در ارشانه را بسبب در و خلط حا و صفراوی بران هر دو و هرگاه چیزه از این امور بعد
استفرغ اتفاق افتد بنگان نباید کرد که این استفرغ نافع و صواب نباشد چه آن که چون نافع باشد نفع او در ابتدای حال بود استفرغ بنا بر عرض عوارض مذکور
محسوس نشود بلکه گاهی فی الحال قبل احساس راحت مودی بر زوال این عارض گردد و بعد چون عارض زوال پذیرد راحت تابع استفرغ محسوس شود و درین هنگام
منافع استفرغ ظاهر گردد و در و رعایت جهت میل او نباید تر از ان جهت استفرغ آن کرده شود و هر آنکه این سهل تر باشد و طبیعت را کلفت کند و از چنانچه اگر زمین
را عقیان باشد دلالت بر میل ماده بسوی فوق نماید پس ماده اولقی اخراج نمایند و اگر مقص باشد بر سیلان ماده بسوی اسفل دلالت کند با سهال خارج نمایند و بقرط
گوید که علاج ماده سرفه و غده و علاج ماده اسهال و غده و علاج ماده عروق و غده و علاج درجه لعرق نمایند و این بهر آنست که طبیعت سرب بدن
و غایت از طبیعت آنست که اقتدای آن نماید پس هرگاه طبیعت ماده مسخ کند و بهر آنکه نفع تجر میمان آن نماید پس مخالفت فعل او کند و این وقتی ست که از
خاص فعل طبیعت باشد و خیر آنکه از استیلاهی مرض باشد مثل توجه صفرا بسوی دماغ و جمیات صفراوی که درین هنگام مثل حصه لینه بسوی اسفل مائل گردد و اولتو
و ملغ نماید تا اخلاط عقل عارض نگردد و در و چون میل بریه کند بسوی بینی مثل تسبیط و تطهیس متوجه گردد و بر رعایت ریه بنا بر شرافت آن سوخم رعایت غضنخ
از جانب میل چیزیکه استفرغ او واجب بود مثل با سلیق امین برای اراض جگر نه قیال امین بهر آنکه این هر دو اگر چه در انفعال بیکر شترک اند لیکن با سلیق امین تر
تر از جگر ست و با سلیق امیر سجاذی بیکر نیست پس اگر در مثل این خطا کنند و اخرج ماده از خیر او نمایند گاهی خطر آورد و بهر آنکه خونیکه ماده مرض نیست خارج شود
و قوتها بران ضعیف گردد پس مرض مستولی شود و ماده مرض بلا خوف حرکت کند و واجب ست که عضو مخرج ضعیف تر از استفرغ عینه باشد تا ماده بسوی اشرف
میل نکند و اینها واجب ست که مخرج او طبعی باشد مثل اعضای بولی برای حد بکند و اما برای تقیه او و گاسه عضو که از ان مواد دفع کند عضوی باشد که استفرغ
از طریق آن واجب بود لیکن آن مرضی باشد که از ان خوف از زور و اخلاط بران کرده شود مثل اموا یا متد که چون مواد مجتمع در تقیه که از ان منفی شود و با سلیق
سحج یا متد قروح بود که از زور آن مواد بران ضریا بدین با سهال دفع کنند و با مل گردانیدن او بسوی غیر آن که او صوب باشد احتیاج اقتد مثلاً در صورتیکه
دفع مواد طبعی غیر انداز نمایند و گاهی بران عضو از غلبه اخلاط خوف مرض گردد و شود مثل آنکه از چشم بسوی حلق منفی شود که گاسه از ان خوف خلاق بود پس
باید که بهر دو چشم بسوی آن دفع کنند مثلاً بغر و بلکه در مثل این رفی نمایند و تفریق مواد کنند و چیزه بجم است میان دو شانه و چیزه بفضد سر و در چیزه با سهال

رفع سازند و گاهی طبیعت مثل این فعل کند و از غیر جهت عادت بنا بر حیثیات آن عضو هنگام ضعف او استفرغ نماید چنانچه این وقت سحرانات بسیار اتفاق افتد و از آنکه مرض کند و در بعضی راشفا و دگر گاهی طبیعت استفرغ آن کند از جانب بعید بمقابل که آن اشکال باقی ماند مثل آنکه از سر بسوی مقعد یا بسوی ساق و قدم سنج گردد پس در حقیقت معلوم نشود که آن از غلبه دماغ است یا از طین واحد و درین وقت باید که تدبیر دماغ او نگذرد تا آنکه نقا و عدم تقاضا و همه یا بعض دریافت نگردد چهارم وقت استفرغ او خالی نبوس گفته که در امراض مزمنه انتظار نفع کند و قبل استفرغ و بعد نفع واجب است که لطیف است مثل مار الزوفا و حاشا و بزور نبوسانند تا مادی بر اندفاع آماده گردد و در امراض حاد و انتظار نفع مطلقا نگذرد بهر آنکه غرض از انتظار نفع ترقیق قوام مادی است و مادی در مرض حاد ترقیق بود پس حاجت با انتظار نفع در آن نباشد و این قول ضعیف است بهر آنکه غرض نفع ترقیق قوام مادی نیست بلکه تعدیل و مستحق است که شیخ الایمن ذکر کرده و آن اینست که در امراض حاد و نیز انتظار نفع ضوابط تر باشد اگر مادی ساکن بود و اما اگر متحرک باشد سبب استفرغ آن اعلی است بهر آنکه ضرر حرکت او بیشتر از ضرر استفرغ او قبل نفع است و خصوصاً چون اخلاط رقیق باشد و سیما چون رتج و دلیف عروق غیر داخل در اعضا بود که حرکت او درین هنگام قوی تر باشد و اندفاع او نیز سهل تر بود و اما هرگاه خلط محصور در عضو واحد باشد البته حرکت ندهند تا آنکه نفع باید و از آن قوام متدلی حاصل شود بهر آنکه اگر غلیظ لزوج باشد اخراج او مشکل گردد و آن ظاهر است همچنین اگر رقیق بود بنا بر آنکه داخل خلل عضو باشد و در آن تجسین و دفع غلیظ است که رقیق شود و اعتدال باید و نفع رقیق آن باشد که غلیظ گردد تا معتدل شود و کذا که چون امن ثبات قوت تا وقت نفع نباشد استفرغ آن کند قبل نفع بعد احتیاط از معرفت رقت و خلط او پس اگر مواد غلیظ عاصی بر نفع بود یا رقیق منشریب و جرم عضو باشد استفرغ آن نگذرد بلکه توکیل امر طبیعت نمایند و اگر رقیق غیر منشریب یا معتدل بود استفرغ آن کند و اگر مواد غلیظ باشد توکیل او جائز نبود الا بعد ترقیق بهر آنکه قبل ازین تحریک اصلاً منفسد نشود بسبب عصیان او از اندفاع و استدلال بر غلطی او از تقدم تمهیدهای سالیحه و وجع ممد و نیز شریست و حدوث او را مدمم باید کرد و البته شیخ در مقامی دیگر می نویسد که اگر مرض کثیر الماده باشد و رتج استفرغ کند و انتظار نفع نگذرد بنا بر خوف دفع مادی بسوی مواضعی که تحمل آن نکند اندک بقراط گفته که استفرغ در امراض حاد بسیار چون باج باشد و در اول استعمال نمایند که تاخیر او نودوی بهلاکت میشود و اگر مرض معتدل در مادی باشد اندفاع مادی مقرر بوده استفرغ آن کنند بهر آنکه اگر در ابتدا ای امر استفرغ این نمایند مادی طبیعت مستفرغ شود و غلیظ باقی ماند پس نفع او متعسر گردد و در اکثر بهلاکت انجامد و از آن جهت امری که رعایت او در حال حاد استفرغ قبل نفع مع رعایت شرائط نگذرد حال مساعد است تا منفسد نباشد بلکه رعایت این در هر استفرغ واجب و بهر آنکه تا چون منفسد نباشد نفوذ مواد مستفرغه از آن ممکن نبوده و قبل اسهال تقدم تمهید طبیعت و اخراج ثقل یا پس که در امراض واجب است و لطافات و نجات بنا بر از آنکه از سرد و در عروق توقع بود استعمال نمایند و رعایت این امر از مواد غلیظ اولی است بهر آنکه مواد رقیق گاهی در منافذ منسده نفوذ میکنند سیما هرگاه سرد و ناقص بود و مواد غلیظ چنین نیست و بعد رعایت این همه شرائط مذکور در جواز استفرغ قبل نفع یعنی آنکه مادی متحرک باشد و محصور در عضوی نبود و قوت را ثبات تا وقت نفع نباشد و آن رقیق باشد و منافذ منسد نباشد اسهال قبل نفع نمایند و مادی لزوج و غلیظ و رقیق نافذ در جوهر عضو بعید الاستعداد و بهر هولت دفع مست و از تعدیل قوام اولاً با دست خواه در مرض مزمن یا حاد باشد و در همه امراض مزمنه نفع واجب بود و لا سیما چون مادی در خلل غلیظ بوده باشد قبل از نفع مادی بمسئله دست نبرد و قصد اذابت خلط غلیظ و تحلیل آن بدوای سخت گرم کنند و ایضا واجب است انتظار نفع چون اراده استیصال مادی بالکلیه با استفرغ مادی بدون تقیص او برای تخفیف طبع و این نیز شرط بشرط است مثل آنکه مرض میساج کثیر التغیر و التقلب نباشد که از انصباب مادی بر بعضی اعضا می شود خوف باشد و این در مواد غلیظ نباشد و مادی در وی نبوده که از آن خوف فساد مزاج از تأخیر دفع بود و مادی در انصباب بسوی عضو نفوذ نباشد و قوت بسیار ضعیف نبوده و فی نفسه یا اکثر مادی که بران از سقوط و تاخیر دفع امن نباشد و باجماع استفرغ که از آن مقصود استیصال مادی بتامه نباشد بلکه کم کردن آن بهر تخفیف طبیعت بود و اطباء بر جواز استعمال او قبل نفع در مریض امراض متفرق اند و این بهر تقویت طبیعت بر مادی باقی است و اگر مقصود استیصال مادی بتامه باشد پس اگر شرائط جواز استفرغ قبل نفع که مذکور شد بان معتبر گردد و استفرغ قبل نفع واجب بود و اگر شرائط مذکور بان معتبر

نمرد پس اگر مرض مزمن باشد اطباء و جوب انتظار رفع در آن اتفاق دارند و اگر حادث باشد بر اصل جواز استفرغ در آن قبل تسخیر مع اختلاف ایشان در رجحان سیکه از دو طرف نیز اتفاق دارند چنانچه تیر خیز که استفرغ آن کرده شود و در ادزین است که بقدر مقتدر باشد هر آنکه اندک از آن نمی باشد و بسیار از آن قوت را ضعیف کند و این از نظر در قوت و از نظر در ماده و از نظر در اعراض مختلف بعد استفرغ حاصل شود و بداند که استفرغ ماده و قلع آن از موضع او بر دو وجه بود سیکه جذب بسوی خلاف بعید و سیکه جذب بطرف خلاف قریب و بهترین اوقات جذب آنست که در بدن استقامت بود و مواد متوجه بسوی مجذب الیه نباشد هر آنکه اگر در بدن استقامت بود پس هر گاه جذب ماده از موضع بسوی دیگر نکند و در مجذب الیه مواد بسیار مجتمع شود و مواد دیگر بسوی مجذب غنه مجذب گردد و موضع الضباب مواد شود و فائده جذب ظاهر نشود و اگر مواد متوجه بطرف مجذب الیه باشد فائده جذب باقی نماند بلکه شریزه گردد و شال استفرغ مجذب قریب و بعید نیست که شل امرو را از اعلا سده و من او خون بسیار سیلان کند یا زنی را سیلان خون بواسطه فراط کندی طیب اگر استفرغ با ماله خون بسوی خلاف قریب کند درین صورت اماله که در اول بسوی بینی بر عاف آوردن واجب بود و در ثانی بسوی رحم با در احصین و اگر اراده جذب بسوی خلاف بعید نماید استفرغ خون در اول از عروق و مواضع اسفل بدن کند و در ثانی از عروق و مواضع اعلی بدن نماید و خلاف بعید متباعد در قطن نشاید بلکه در قطن واحد که آن قطر بعید تر بودی باید هر آنکه اکثر شراکات در اعضای قطر واحد بود سوای متباعد در قطن پس هر گاه ماده در اعلا انیمین باشد جذب بسوی اسفل از بسیار نکند زیرا که بعد در قطر بود بلکه یا بسوی اسفل از همین بنفسه نمایند و آن واجب ترست بهر آنکه میل ماده بسوی اسفل بود و بعد در قطر واحد باشد و یا بسوی بسیار از علو نکند هر آنکه بعد در قطر قریب باشد و اگر بقدر بعد مشکب از مشکب بود بعید از آن باشد و این کثیر بعد مخالف بعید است پس آنچه بعد او کثیر ازین قدر باشد آن در مخالف قریب داخل است و جائز است استفرغ از آن چون استفرغ از مخالف قریب تجاوز نکند چنانچه فصد سده او جذب بوضع مجامع بر تفرقه در استفرغ مواد منصفه بسوی چشم جائز است و حال او شل حال هر دو جانب سر در قریب شل پس هر گاه ماده در بین راس باشد جذب بسوی اسفل نکند یا بسوی راس هر آنکه بعد میان بین راس و بسیار و اندک است پس جذب بسوی خلاف بعید نباشد بلکه درین هنگام در استفرغ از مخالف قریب داخل بود و چون اراده جذب ماده بسوی بعید نکند اولاً تسکین و جمع موضع می که در آن ماده باشد باید کرد تا راحت او مجذب کم گردد بهر آنکه وجه جذاب است پس میان دو جذب مقاومت واقع شود و چون خلط مجذب اطاعت جذب نکند البعضو که اراده جذب بسوی آن باشد برسد در جذب آن سختی نکند چه گاهی سختی آنرا حرکت دهد و دقیق کند و منجذب نشود و سریع الميل بسوی موضع و جمع گردد و گاهی جذب مواد بعینه استفرغ آن کفایت کند اگر غرض منع توجه مواد بسوی عضو سوای استفرغ آن باشد پس نفس جذب منع توجه او بسوی عضو نکند و اگر چه آنرا خارج نکند و از آن بدون قوت غرض حاصل شود و درین صورت بر شل بستن اعضای مقابل یا یکشیدن شانه های بلا شرط یا نهادن او بر میز مثل خسر دل و سداب و صمغ آن و ران و قلع طار و غیره و با جمله آنچه موم بود اقتصار نکند بهر آنکه وجه نوران حرارت می نماید و حرارت جذب است و بداند که سهل ترین مواد بهر استفرغ بعد مواد دیگر مده باشد آنست که در عروق بود و نیاز سهولت وصول اثر و بسوی آن و بهر سهولت خروج مواد از آن بعد از آن آنچه در اعضا بود نیاز بر احتیاج در هر دو امر مذکور بسوی مرور در عروق ضمیمه و حاجت بسوی دوائی قویتر از آن و اخراج مواد مفاسل صعب است بنا بر مرور و غلط و تخرق و قلت اتصال افواه عروق بدان محل که در استفرغ آن لابد است با دوی از خروج غیر آن هر آنکه چون دو مواد بعید عاصی را دفع کند مواد مطیع که در راه او واقع است با وسع منفع گردد و ضرر اندفاع مواد که دفع او واجب نبود و هر است و کسی که از بدن او اخلاط و رطوبات با استفرغ صنایع اخراج نمایند و بدن او محتاج بتفویض رطوبات باشد واجب است که ببادرت بسوی تناول اغذیه بسیار و خام نکند بهر آنکه طبیعت بنا بر اشتیاق خود بسوی غذا بسبب قلت رطوبات جذب غیب منضم نماید چه غذای کشیر برای انضمام محتاج بدت طولیل است و کذا اغذای خام پس قبل انضمام بسوی عروق مجذب گردد و روان فساد آورد و این حکم در استفرغ طبی نیز جاری است بلکه اگر چسبندی مثل ضعف حاصل از استفرغ یا لذت غذا یا تمکلیف غیر تمکلیف غذا واجب گفت باید که اندک اندک و بتدریج باشد تا طبیعت در آن کمابسی تصرف نماید و در بدن نیک منضم داخل شود و امن از ضرر آن گردد و نقص استفرغ خاص است

برای مجموع اخلاط را بموسوی یعنی بنیستی که میان آنها در بدن است و استفراغ خاص بخلاط غیر خون که بعضی آن در کثرت زیاد شود و در کیفیت فاسد گردد و آن استفراغ غیر ضرر است و هر استفراغ که افراط کند در اکثر تب پیدا کند بنا بر کثرت حرکات روح بسبب کثرت رطوبات مندمعه و اتحاد ارواح بسبب قلت رطوبات و این همی یوم بود بسبب تعلق آن بروح و بیشتر بسببی دق مودی گرد و خصوصاً اگر غلطی در علاج آن بمنع غذا واقع شود حتی که آن را بنفاد اعضا عارض گردد و کسی را که انقطاع استفراغ معبود مرضی پیدا کند پس معاودت آن استفراغ آنرا شفا دهد در اکثر بنا بر زوال سبب اکثر بهر آن گفته شد که اگر آن مرض متکثر شود بر زوال سبب اول زائل نگردد بلکه گاهی محتاج بتدبیر زائد شود مثلاً هر که انقطاع چرک گوش و مخاط بینی سرد حادث کند پس اگر آن هر دو خود کنند سرد زان زائل شود و بداند که بقای لقیه ماده که احتیاج با استفراغ آن باشد در ضرر کمتر است از استتصاد استفراغ و بلوغ بدان تا آنکه قوت را ضعیف کند و هرگاه قوت ضعیف شود و در آنکه آن متعذر گردد و گاهی بدقی انجامد اگر منع غذا کنند و لقیه ماده را اکثر طبیعت بغیر دوائی دیگر تحلیل کند و مادام که خلط از جنسه باشد که استفراغ او منرا و بود و مرین احتمال آن کند پس خوف از افراط در استفراغ ممکن است که آن افراط نیست بلکه گاهی احتیاج افتد بسبب استفراغ تا آنکه بقیشی انجامد چون اخلاط بسیار بود و معالکات موجه بسبب بعضی مخلف باشد استفراغ تا غشی کنند حتی که راه ماده برای اندفاع خالی شود و خلاصی حاصل گردد و چنانچه در تب سونوخس فصد کنند تا آنکه بحد غشی رسد و کسی که قوت او غیر قوی بود و ماده اخلاط او دردی کثیر باشد استفراغ او اندک اندک کمتر تا قوت او با استفراغ کثیر دفعه ضعیف نگردد و همچنین هرگاه ماده شدید الا لراق یا شدید الا خلط بخون باشد در هر صورت اگر چه قوت قوی باشد ممکن نیست که بیک دفعه استفراغ کند بهر آنکه در صورت اول در اکثر بیک دفعه خلط متعلق نشود و اگر در قوی باشد احتیاج بتکرار استفراغ و اندفاع اندک اندک و انضاج باقی مازبق افتد تا آنکه منبغ گردد و در صورت ثانی طبیعت متمسک بدان بود بسبب شدت تمسک آن بخون و لذلک بدو استفراغ نکرد و پس خلط شدید الا خلط بسبب منبغ نشود و تفریق در استفراغ واجب گردد و چنانچه در عرق النساء و در اوجاع مفاصل مفرغه و در سرطان بسبب ماده تلخه آرزو در جرب مفرغ و در مله می مفرغ بسبب شدت اخلاط ماده آنها بخون و بداند که فرق میان اسهال وقتی و قصد در اخراج ماده نیست که اسهال جذب مواد از فوق میکند بهر آنکه رطوبات بتقبل طبعی خود از اعالی بسبب جهت جذب مهمل میل می نماید و قلع از تحت میکند بنا بر غلبه قوت او و به مهمل پس اکثر مواد بنا بر ثقل خود برای انجذاب بسبب اعالی مجیب نیاید و آن مناسب براسه هر دو جذب مخالف و موافق است یعنی بنا بر جذب مواد بسبب خلاف جهت میل او چنانچه هرگاه مواد در اسافل باشد مناسب جذب مخالف است و بنا بر جذب مواد بسبب جهتی که ماده بسبب آن مائل است چنانچه هرگاه در اعالی باشد مناسب جذب موافق است و ایضاً بسبب استقرار او در غلبه آنکه او را مهمل بهیستی از هر دو جهت غلبه و منسل باشد مناسب است چنانچه او برای دفع مواد و اوجاع در کفر مننه مناسب بود پس هرگاه مواد مستقره از تحت باشد یعنی در اسافل که آن مخالف جهت جذب مهمل است مهمل آنرا جذب کند بلا قلع بسبب خلاف جهت میل او و این بطوریکه مثلاً اگر ماده در عروق باشد اکثر بسبب جگر مائل سازد پس جذب از تحت باشد بعد از ان بسبب اسافل دفع کند و قطع آن نیز کند بدون جذب بسبب خلاف جهت میل او چنانچه هرگاه در غیر عروق باشد مثل منصل زانو مثلاً پس جذب از اسافل نباشد که مخالف و این بهر قوت قوه جاذبه بود و قوت جذب و قلع بعکس مهمل کند یعنی جذب از تحت و قلع از فوق نماید و اگر چه قلع این از فوق اندک بود و حال فصد مختلف باشد یعنی گاهی از فوق جذب کند و از تحت قلع نماید و گاهی از تحت جذب کند و از فوق قلع نماید چنانچه موافق است که از ان خون گرفته شود و قلیل ترین مردم از روی حاجت بسبب استفراغ است که کجایه غذا جید انضم باشد بهر آنکه از فضول غذائی آن شئی متعذب باقی نمی ماند تا محتاج بسبب استفراغ باشد بنا بر قلت رطوبات در ان و ایضاً صاحبان بلاد حاره قلیل المجاجت بسبب استفراغ باشند بسبب کثرت تحلیل در ابدان ایشان اکنون بدانکه طریق مهمل و حقنه وقتی و قصد و جمات و زلو الفضول مستقله در کتب کلیات مفصل مستور است از اینجا ملاحظه نمایند و در اینجا بنده از طریق تعدیل و تنقیه اخلاط چهار گانه که در جمیع امراض مادی مهمل مولن است و اکثر بکار می آید بطریق علاج امراض موی بهر تنقیه فصد یا جمات یا زلو بکار برند و جمات قبل از دوساگی و بعد از شصت ساگی روانداشته اند و در زلو همین اعتبار است لیکن در مهند صبیان را بعد چهل روز

از تولد ارسال نولد میکنند و جذب از لوازم حجامت قوی بود و قصد بعد از دوازده سالگی و نیز بخیض بعد از چهارده سالگی تا آخر عمر جایز است و حجامت در باریخ شازند
و هندی هم ماه بهتر بود و قصد وقتی که قمر ناقص النور باشد مناسب بود و اگر ضرورت باشد در هر حال و هر وقت قصد و حجامت بجا برند مگر در روز بحران نگنند و حامله
و حامله و قولنج و فربه و لاغر بسیار را قصد کنند و کسی که در قصد غشی کند پیش از قصد حق باید که در صفاوی مزاج پیش از قصد شربت انار و سیب و لمینی مزاج
را گلشن و در باری به مناسب بود و یا حکم قصد بر نماز کنند که ازین تدبیر هم غشی نمیکند و قصد سر و تنیه خون از ناف و کرون میکند و با سلیق از ماتحت کردن غش
از تمام بدن و حیل الذراع حکم سر و دارد و باطبی حکم با سلیق و اسلیم دست راست عمل جگر و در و چپ ادراس طحال را نافع بود و باید که بعد از قصد اسلیم دست را بکیم
و ازند و قصد عرق النساء است و دالی و عرق النساء و قترن و قصد صافن از برای ادرار حین و منافع عرق النساء و از برای اماله ماده با سلیق و قصد با سلیق
که در باطن گوزانوست در ادرار حین و ادراس مقعد از صافن قوی تر بود و قصد چهارگ برای قلع و قروح و ثور و دهن و قصد رگ زیر زبان که در باطن فم
است برای خنایق و ادرام لوزنتین کنند و حجامت تنیه از نفس عضو میکند و ضرر آن باعضای ریه سر و سر و هر روح را کم است و غش میکند و حجامت بر ساق خلیفه
سینه قائم مقام صافن بود و حجامت بر نقره لمینی متفکک پس سر خلیفه اکمل است و حجامت مابین کفین خلیفه با سلیق است و حجامت بی شرط برای جذب ماده
از جبهه بجهت دیگر و برای تحلیل ریح و تسکین در دین نافع بود و او دینه معده خون که در حالت جوش خون و غنومت آن بجا آید مثل کاسنی و کاهو و کشمش و گل سرخ
و آب لیو و سکنجبین و شربت عناب و شربت صندل و شربت که در مانده است هر چه سرد و خشک باشد و آنجا که بسبب آنختن صفرا در خون رقت شود و
علامت صفرا شریک بود و کف زرد بالای خون باشد سهل صفرا دهند و خصوص بلبله زرد و شربت عناب و آب عکس و آب کاسنی سبزه و قوی میفید بود
و اگر از آنختن رطوبت لمینی خون رقیق گردد و آثار غلبه بلغم نیز باشد و رنگ خون سفیدی زرد و سهل بلغم دهند و خصوص بلبله کابلی و مخففات رطوبت مثل بالکود
ریحان و پرسیاوشان و مانند آن هر چه خشک مائل بگرمی باشد مناسب بود و بالیدن بدن و ریاضت النسب و اگر خون غلیظ گردد و ملطفات مثل سکنجبین
و آب آلو و آب بادیان و شاه تر و دهن پس اگر آثار سودا یافته شود و رنگ خون مائل بسیاهی باشد سهل سودا دهند و اگر غلط خون از آنختن بلغم غلیظ
بود و آثار بلغم نیز یافته شود سهل بلغم دهند و برای تطبیق بلغم ترشها النسب طریق علاج ادراس صفاوی به تنیه سه چهار روز از این منفع بار دهنند
عنب الثعلب گل نبشته گل سرخ تخم خضمی شاه تر تخم کاسنی نیکوخته هر یک هفت ماشه گل نیلوفر پنج ماشه عناب الونجار هر یک پنج دانه شنب در آب گرم
تر کنند صبح مالیده صاف نموده گلشن یا خیره نبشته و تولد دران مالیده باز صاف نموده بخورند و جائی که تب شدید باشد احتیاج منفع نشود و در ایام
سهل مغز قوی نیست تولد ترنجبین ترشندی گلشن هر یک چهار توله شیر و مغز بادام پنج دانه در منفع افسر و ده تنیه کنند و این سهل بار دست و اگر در روز
سهل تشنگی شود عرق عنب الثعلب عرق کاسنی اندک اندک بنوشند و غذا وقت دوپرا آشوب وقت سه پرا کچوی موگک ملایم بخورند و سهل متواتر دهند
بلکه در میان هر دو روز تبرید لعاب بدهند سه ماشه و شربت نبشته و تولد اسپنخ شش ماشه پاشیده دهند و اگر این سهل قوی شود باز چنان وقت تغذی
گلشن ترنجبین ترشندی در عرقیات مالیده صاف نموده شیر و مغز بادام بالای آن ریخته بخورند و اگر سهل عمل نکند از عرقیات نیم گرم و ششیافات
اعانت کنند و یا شربت در دگر چار تولد در آب سرد آنخته بنوشانند و از ترنجبین و نیم گرم صابون خطمی نمک طعام از هر یک پنج گرم شکر سرخ و نیم
گرم برستور متعارف ششیاف ساخته بردارند و در روز خوردن این سهل خواب نشاید کرد و گستره را که در سهل عادت فی باشد پیش از سهل بد و روزنه
کند تا بعد پاک شود و در سهل اول اندک مقویات معد مانند شربت انار تناول کند و او دینه معده صفرا مثل لعاب اسپنخ و بدهد و شیر و تخم خیره
و شیر تخم کاسنی و شیر تخم خیارین است و هر چه بارد و رطب باشد و نفق کشتیر با نبات نافع و صندل سفید بگللاب سودا سکن حرارت شدید است و آب
کاسنی سبزه و قوی با نبات یا ترشی آنخته اثر تمام دارد و در تنیه خون نیز سبیل خصوصاً چون دران از خرفه و خیارین و تخم کاهو شیر کنند
و کاهو رقیق در وجه حرارت عظیم بنشانند و موصات تباه معده صفاست و از او دینه کربه قوی طباشیر و کاهو و شربت آلو و نبشته و نیلوفر و غیره است
خایلق علاج ادراس لمینی به تنیه این منفع گرم پنج کاسنی پنج بادیان پنج کرفس پنج از خربادیان هر زاده نیکوخته پرسیاوشان هر یک هفت ماشه اصل السوس

مقتضی که قشر پنج ماشه و نیز شقی نه دانه انجیر زردیچ عدد اسطوخودوس هفت ماشه شب در آب تری کنند و صباغ خوشنایند و صاف نموده و گفتند مسهل چهار توله در آن مالیده باز صاف کرده بپزند تا هفت روز و بعد ترید بنهند و چون خراشیده پنج ماشه غار لیقون و دو ماشه سنای یکی یک توله در منجی افزوده و مغز فلو سس هفت توله شکر سرخ چهار توله سح گفتند و بالید و صاف نموده و روغن میدا انجیر یک توله داخل کرده متقی کنند و این سهل گرم است و بجای آب عرق بادیان بگرم بدیند و اگر سهل عمل نکند مصطکی رومی سه ماشه ساینده شکر سفید رساوی آتخته همراه عرق مذکور آب بیکم بخوراند و غذا روز سهل وقت دو پیر آب بخنی گوشت و وقت سه پیر کچری موثو بدیند و روز دوم سهل گفتند و دو توله در عرق بادیان شش هفت توله بالید و صاف نموده و تخم ریحان چهار ماشه اضافان نموده بنوشانند و اگر دادن حسب ایارج مشکور باشد بعد از دو سهل باز دوسه روز منجی ماده منجی گرم نموده یک توله حب مذکور بروغن بادام یا بروغن گلاب حب کرده بورق فستق و پیچیده و یک گهری شب بانی مانده همراه آب گرم فروزند و بر آن خواب کنند و وقت صبح منجی گرم که در آن اجزای سهل گرم سوا می مغز فلو سس و روغن میدا انجیر باشد بنوشند و بجای آب و غذا انجیر در روز سهل مذکور بدیند و روز دوم بدستور گفتند و عرق بادیان و تخم ریحان بخورند و باز بدستور حب دهند و بعد سهل سهل حسب یک سهل گرم مع مغز فلو سس و روغن میدا انجیر بدیند و بعد از سهل پیش از آنکه در عمل شروع کنند خواب کردن معین عمل است بشرطیکه سهل قوی بود و الا بسطیل یا مضمت عمل بود و بعد از شروع در عمل هرگز خواب نشاید که در خواه سهل قوی بود و خواه ضعیف و آدویه معدله بلغم مثل بادیان اینسون اصل السوس برنجاسف و نیز شقی قافله زیره داغینی سبیل الطیب است و مانند آن هر چه گرم و خشک باشد و تخم کثوت و اخراج بلغم عفن که اندر عروق باشد مخصوص است و هرگاه بلغم عفونت پذیرد و ریاست باشد و وای بسیار حارند و بادویه صفر احسب حاجت بادویه بلغم آمیزند و آزاد و دیگر که معدله بلغم معجون فلاسفه و معجون سیور و دیگر جاد و جوارش جالینوس است بشرطیکه تب نباشد و اگر تپ بود و قرص گل و قرص غاف با سکنجبین بزوری معتدل و حار و گفتند و شربت بزوری معتدل و حار و دانه و از منجی و سهل گرم نیز آدویه شدیدا حرارت موقوف نمایند و شل بنفشه خطمی و شکامی و بادا و در افزایند و بجای روغن میدا انجیر شیره مغز بادام یا روغن آن داخل کنند طریق علاج امراض سوداوی بهتر تنقیه اول این منجی سودا دهند سپستان یازده دانه عناب پنج دانه گاوزبان بادرنجبویه اصل السوس هر یک چهار ماشه پرسیاوشان پنج ماشه بادیان شاه تره اسطوخودوس هر یک هفت ماشه خوشنایند بدستور گفتند یا ترنجبین دو توله داخل کرده بنوشانند و در سودا که از اخراق خلطی حادث شود و بعضی از علامات آن خلط که از اخراق آن سودا حادث شده نیز باشد پس در منجی و سهل آن آدویه مخصوصه آن خلط نیز باید آتخت مثلا در سودای آدویه و صفراوی آدویه و بنفشه صفا افزایند و اگر حدت و حرارت اخراق زیاده باشد منجی ماده صرف از منجی صفا افزایند پس هرگاه نبض عریض و ملائم شود و قار و ره کرده و غلیظ گردد و رنگ آن از سفیدی بسپاهی زند و قصب الزریه اسطوخودوس سبیل فستقی هر یک هفت ماشه فستقین بلبلات ثلثه از هر یک شش ماشه سنای یکی اقیقون در پارچه صرسته هر یک نه ماشه غار لیقون دو ماشه در سهل بار زیاده نموده متقی کنند و در سودای صفراوی تریه و تسکین زیاده باید نمود و اگر بعد دو سهل متقیه سبب اقیقون بطریق حب ایارج کنند انسب بود و در امراض سوداوی فیما بین هر سهل استعمال منخجات مناسب و در سودای و بلغمی الکو بخار پنج دانه گل گاوزبان پنج ماشه گل سس تخم کاسنی نیکو فستق تخم خطمی پنج کاسنی پنج بادیان هر یک هفت ماشه و نیز شقی نه دانه انجیر زردیچ عدد در منجی سودا افزوده و منجی هرگاه ماده منجی یا در روز سهل سبیل فستقی اقیقون در پارچه گتان بسته قصب الزریه بلبلات غار لیقون ترید و صوف برگ سنا مغز فلو سس روغن بادام یا شیره مغز بادام اضافان کرده سهل دهند و چون ماده غلیظ محتاج منجی زیاده می باشد باید که در انشای سهلات منخجات دهند و بعد اگر متقیه سبب اقیقون کنند اولی بود و میان سهلات تریه از آنکه مربی و لعاب گاوزبان و شربت انار و تخم ریحان دهند و بعد سهلات استعمال مارا بچین نیز در امراض سوداوی معمول است و بدانش که متقیات هر خلط در علجات امراض حسب بنده مسطور گردد و وقت قی کردن شکم و چشم را بنده و بعد از قی مضغه آب گرم کنند و دهن و روزه را با آب سرد بشویند و در حار مزاج بهر تقویت معده سکنجبین با گلاب دهند و در بار و مزاج اندک مصطکی سوده و رگ کنند و انجیر بخوراند و ترکیب حقه مسهله بعینه ترکیب مطبوخ سهل است و در امراض گرم از سهل بار و در امراض سرد از سهل گرم حقه کنند مگر بلبلات را در حقه داخل نکنند و مقدار آب دوازده و در

[illegible]

از قانون و شروح آن مستفاد میشود که دماغ را عارض میشود و کلی اراضی معدوم و یکی از آن انواع سورنجات سازج مفرد و مرکب است گانه و مادی مفرد و مرکب است و مادی یا غیر ذرات قوام بود مثل بخار و روغن و یا ذرات قوام باشند مانند اخلاط اربع و مائیت و ماده یا سورم بود و یا بی ورم باشند نسبت بسیار است
امراض سورنجات اراضی بطبیعی یعنی رطوبی یا در دماغ بیشتر اند چه در هر دماغ بلکه در هر عضو را ابتدای خلقت رطوبت فصلیه محتاج تنقیه در جسم
یا بعد از بینا شدن پس اگر پاک نشود کار دشوار گردد و در اکثر امراض رطوبت صبیان را صریح مثال حادث شود و کلی انواع سورنجات یا در جسم مریض
و یا در عروق و یا در جیب آن می افتد و در اراضی ترکیب یا در مقدار مثل آنکه سر کوچک یا بزرگ از قدر واجب بود و یا در شکل مانند آنکه شکل

اواز مجرای طبیعی متغیر باشد چنانچه مسقط و مریع و غیر آن و ازین آفت در افعال دماغی اقتد و یا مجاری و او عینه و غنسه یا تنگ تر یا فراخ تر باشد و سده یا در لطن مقدم یا در لطن مؤخر یا در دو لطن یا در هر سه لطن اقتد و ناقص بود یا کامل و یا سده در او دریا درشت را این یا در ضابط اعصاب آن آفت میار باطلات حجب دماغ منقطع گردد و یا اقتران در جرم دماغ واقع شود سوم امراض تفرق اتصال بحیث انحلال فرو رفتن دماغ یا در شش را این و آورده یا حجب او را در قحف چهارم مرض مرکب یعنی اورام در لطن و دماغ یا در غشای رقیق یا ضخیم یا غشای خارج او و کل اورام از ماده یکی از اخلاط حار یا بارداً قتلما و ریکه از ماده بار در بعض بود مثال اورام خار باشد و ماده بار و ساکن یعنی غیر غضن اورامی که از آب بار و گوشت پدید آید که حاصل همه امراض دماغ یا راجع به امراض مذکوره باشد گویند که از اقسام او بود و یا عارض ازین امراض باشد مثل امراض مرکب ازین امراض مفروضه هنگام حدوث اورام و امراض دماغ یا خاص بود یا بمشاکت و گاهی در امراض مشاککی دماغ کار بزرگ گردد حتی که امراض خاص قتلما شود چه بیشتر حیوان باشد که در امراض ذات الحجب متخلف بسوی دماغ مواد غذائی قتل منقطع شود و بسبب آنکه قاتل بسبب ذاتی و خصوصاً شاکر که از آب سرد

ذکر دلائل بر معرفت احوال دماغ

اموریکه از ان احوال دماغ متناهی میشود و یا زده قسم است یکی افعال حسیه دوم افعال سیاسی که این هر دو از آثار دماغ اعنی تفکر و فکر و تصور و قوت و فهم است احوال سوم افعال حرکتیه که آن از افعال قوت محرکه اعضا توسط عضل است و حال خواب و بیداری و تمام افعال طبیعی را کیفیت فضول ستفرغ از دماغ و قوا و لون او و طعم اغنی حرافت و ملوحت و حرارت و قناعت او و کیفیت آن در کثرت و قلت او و یا احتیاس آن مطلقاً و حال عروق و قشر و شعور و او را بر جلد بر جلد سه و حال شراکت و کیفیت و لون او و غیر آن مخیم موافقت اهوویه و اطمینان و انجاشی تدابیر و مخالفت و اضار آتیا بدماغ ششم مقدار راس از عظم و صور آن هفتم شکل راس از جود و در اورت آن هشتم نقل راس و خفت آن و لمس و اجاع آن نهم احوال اعضا تنگه مثل فروغ ست مکر دماغ را مانند چشم و زبان و پیر و دندان و لسان و گرون و اعصاب و چشم و حال قوی و افعال اعضا عصبانی مشاکر و دماغ مثل معده و رحم و مثانه یا زده هم حال عضو که دماغ بمشاکت آن متالم میگردد و آن عضو که دام است و از ان آفت بسوی دماغ چگونه متادی میشود و بدینکه ازین استدلالات گاه بر آنکه کافر است از احوال و بر آنکه که هنوز حاضر گشته و در زمانه مستقبل خواهد بود استلال کرده میشود مثل آنکه از طول خرمن و وجود یعنی خصب شدید و سکونت کلام از است عظیم بر بالیخو لیا مشرف و قطرب واقع عنقریب و از غضب بیوجه بر حدوث صرع یا بالیخو لیا یا جاریا یا نیا و از ضحک بی سبب بر حرق و رعونت استلال کرده میشود و گاه بر امر ماضی مثل استدلالات از اورام و قروح عارض جلد راس بر بودن مواد در ان و اندفاع آن استلال میکنند اکنون کیفیت استلال ازین دلائل مذکوره بر احوال دماغ و تفصیل این وجهه معدوده مسطور میگردد لیکن پیش از ان استلال کلی از افعال دماغ قبل می آید و سپس تفصیل اقسام مذکوره ذکر یابد

استلال کلی از افعال دماغ

اما ولات ما خود از جنس افعال حسیه یا حرکتیه نیست که افعال وقتی که سلیم باشد در ظاهر اعانت میکنند و ولات بر سلامت دماغ و اگر افعال مخوف باشد ولات می نمایند بر آفت آن و افات افعال سلامت که آن ضعف و تیره و تشویش است پس بطلان و قول کلی در استلال از افعال نیست که نقصان و بطلان آنها اگر بسبب امور مزاجیه و سدیته مانع منقذ روح بود بسبب بروث و غلظت روح از رطوبت و سده می باشد و از حرارت نپایا شد مگر مگاسه که غلیم شود و بحدی رسد که قوت ساقط گردد و اما تشویش و آنچه مناسب آنست گاه از حرارت و گاه از یوست می باشد

استلال از افعال نفسانی حسیه

گاه درین افعال آفت از قبیل بطلان یا ضعف یا تشویش داخل میشود مثال این در حواس ابتدا مبصر کرده میشود و پس در بصر داخل شود آفت باین طور که یا طلال گردد و یا ضعیف و یا تشویش و تغیر گردد و بر ان فعل از مجرای طبیعی آن که تحیل نماید چیز بزرگ که در خارج موجب باشد مثل خیالات و الوان و لشنه و شعله و دخان و یا تحیل کند شی موجودی خارج زار خلاف آنکه در خارج است مانند آنکه تحیل کند چیزی را است که با بالعکس و مضطرب است و بالعکس

[illegible]

اکثر انرا صورت قوی ضرر رساند دلالت می نماید بر آنکه در آنها آفت از حرارت یا پیوست و بدی قوت قوت پیدا

استدلال از افعال سیاسی

واحلام از جمله سیاسی است قوت فهم حدس دلالت می نماید بر قوت مزاج دماغ تمامه و ضعف آن هر دو ال بر آفت اندر آنست تا آنکه ظاهر گردد که کدام یک از افعال دیگر اختلال یافته پس بعضی از آنها فساد قوت خیال و تصور و آفت آنست و این قوت اگر قوی است اعانت نماید در دلالت بر صحت مقدم دماغ و این قوت قوی بود اگر انسان قادر باشد بر جودت حفظ امور محسوسات مثل اشکال و نقوش و خلق و مذوقات و اصوات و نعمات و غیر اینها زیرا که بعضی مردم را درین باب قوت تامه بود و بدی که فاضلی از مهندسین نظر کند در شکل مخلوط یک نظر و بدان در قسم گردد و نفس آن صورت و حروف او و حکم نماید در آن مسئله تمامه و مستغنی باشد از معاودت نظر بسوی آن شکل و همچنین است حال قوی قیاس بسوی نعمات و حال قوی قیاس سوی مذوقات و غیر اینها و باین باب متعلق است جودت معرفت نبض هر آنکه او محتاج است بسوی خیال قوی که در قسم گردد و نفس قوی لموسات و چون درین قوت آفتی عارض گردد یا بطلان فعل پس درین صورت باقی نمی ماند در خیال صورت محسوس بعد از ال آن از نسبتی که میباشد میان آن و میان قوت حساسه حتی که احساس می نماید بدان و یا ضعف و یا نقصان و یا تغییر از مجرای طبیعی باین نوع که تخیل نماید چیزی را که در خارج موجود نیست پس ضعف او و تغییر او و بطلان فعل او را در دلالت نماید بر لزوم برودت یا پیوست در مقدم دماغ و یار طوبت در آن و برودت سبب بالذات است و رطوبت و پیوست هر دو سبب بالعوض است و باین هر دو سبب برودت اند و تغییر فعل آن و تشویش آن بر زیادتی حرارت دلالت میکنند و این همه امور اکثری است نه کلی و بنا بر آنکه در قوی حساسه گفته شد و گاهی این مردم صحیح العقل را عارض میگردد و بدی که معرفت ایشان با افعال جمیل و قبیح تام و کلام ایشان با مردم صحیح میباشد لیکن تخیل می نماید قوتی را حاضر نزد خود که آن در خارج وجود ندارد و تخیل میکنند صدای طبل را و غیر اینها چنانچه جالینوس حکایت کرده که این مرض و دقلس طیب را عارض گردید و بعضی از آنها فساد قوت تفکر و تخیل است یا بطلان فعل اینها و این را ذهاب عقل می نامند و یا ضعف فعل آنها و این را احمق گویند و بعد از آن هر دو برودت و وسط دماغ و یا پیوست و یا رطوبت آنست و این اکثری است چنانچه در بطلان فعل خیال و ضعف آن گفته شد که بودن آن از برودت اکثری است و رطوبت و پیوست سبب بالعوض اند و یا تغییر و تشویش آنها بحدی که فکر و یا باشد در چیزی که حاصلی ندارد و صواب می پندارند و چیزی را که فی الحقیقت صواب نیست و این با اشتراط عقل می نامند و این دلالت می نماید بر مردم و یا بر غلبه ماده صفراوی یا بلبسه غلبه مؤثره و این جنون سیم است و اختلاط عقل او با شرارت و اذیت میباشد و یا بر ماده سوداوی و آنرا ما بخولیامی نامند و اختلاط او با سورطن و با فکر بی حاصل بود و میل ازین اخلاق مذکوره بسوی جنون دلالت قوی بر برودت می نماید و میل از آنها بسوی حرارت و غضب و ال تر بر حرارت میباشد و گاهی این سبب مشارکت عضو دیگر میباشد و این همه بدلائل جزئیه که بعد ازین خواهد آمد شناخته میشود و باجماع چون حرکت نماید افکار حرکات بسیار و مشوش و متفنن گردند در اینجا حرارت خواهد بود و گاهی تشویش فکر در انداخته که ماده آنها با ردمت نیست میباشد چون خالی از حرارت نبود بسبب عفونت و تورم مثل اختلاط عقل حادث دلبر شغس و بعضی از آنها آفت در قوت ذکر است یا آنکه ضعیف گردد و یا باطل چنانچه جالینوس حکایت نموده که وائی در ناحیه جیش بهم رسید بسبب قتال عظیم که در اینجا واقع شد و سکنه آنرا بسبب مردمانی متفنن بسیار که بجنگ باقی مانده بودند و بامی شدید عارض شد و این و با در بلاد یونان رسید و اهل آنرا بسبب آن نسیانی واقع شد که ایشان نام خود و پدر خود را فراموش کردند و اکثر آنست که ضعف در ذکر بسبب فساد در مغز دماغ از برودت یا رطوبت یا پیوست عارض میگردد و یا آنکه شوش گردد و انسان بیاد آورد و چیزی را که پیشتر بیاد خود نگذاشته بود و این دلالت میکند بر سور مزاج حار یا ماده یابی ماده و دلالت آن بر ماده یا لبه اولی است و هر واحد از اینها هنگامی است که سور مزاج مفوط گردد و قوت ساقط نشود و قول جمیل درین آنست که بطلان این افعال گاه بسبب غلبه برودت یا بر جرم دماغ میباشد یا بلبه استیلا یا بدی بحیب او یا بر تجار و لیت او و گاه برودت یا رطوبت میباشد و گاه جلب پیوست میکند و همچنین ضعف آن افعال و یا تغییر آن بسبب مردم یا سور مزاج صفراوی یا سوداوی یا حضرات مجرب و از ماده بود

و استدلال از احوال احلام از آن جمله است که لائق است که مضاعف کرده شود بسوی این موضع و بیان آن نموده شود پس کثرت دیدن ششای زرد و دالالت بر غلبه صفرا می کنند و همچنین بوی دیگر مناسب مزاج و احتیاج بشمار آن نیست و احلام مشوشه دالالت بر حرارت و بیوست می نماید و ایضا سوزن با امراض حاد و دماغیه است و همچنین احلام مفرغ نموده که یاد نمایند و فراموش کنند که اکثر برودت و رطوبت لائق نیست

استدلال از افعال حرکتیه

و آنچه شبیه با نه است از خواب و بیداری اما دلائل ماخوذ از جنس افعال حرکتیه یعنی متعلق بر حرکات پس بطالان و ضعف آنها دالالت می نمایند بر غلبه رطوبت فضلیه رقیقه کثیره و ذرات آنها و در هر عضو یک باشد بر آفت در دماغ و ال بود که اگر آن عضو بآن چیزی است که غام در تبسج بدن باشد مانند سکه و یا در یک شش شل فلج و لقوه اش خالی و سست است که بطالان و ضعف از حرارت دماغ یا بیوست و نفس آن یا حرارت در چیزی از اعصاب نابت از آن یا بیوست آنها عارض میگردد و لیکن این بعد از امراض کثیره می باشد و تدریج اندک اندک و بطول زمان و آنچه در عضو واحد است مانند استرخا و اشتال آن پس گاهی آن بسبب امراض خاصه بآن عضو می باشد و گاه از اندفاع فضول از دماغ بسوی آن و اما تغییر آن اگر دفعه باشد نیز دالالت بر رطوبت مادی کند و اگر اندک اندک افتد بر بیوست سادگی در ذرات آن سواي دماغ و آنچه مختص بدماغ است مانند تغییر حرکات مصروع بود بسبب ضرع که آن تشنج عام است و صرع می باشد که از رطوبت یعنی از ماده بهر آنکه دفعه حادث میشود و یا بشمار حرکت عضو دیگر و دالالت می نماید بر سده غیر کامله و مانند ریشخنده پس جمیع این امراض دالالت می نمایند بر غلبه ماده غلیظه بران جانب از دماغ یعنی جانب نوتر از آن و یا بر ضعف و یا بر بیوست آن اگر حدوث آن بعد از امراض سابق بران و اندک اندک باشد و اما آنچه از ریشه در اعضای دور تر از دماغ باشد پس قول در آن هاست که مکرر مذکور شد یعنی این آفات گاه از اسباب مختصه عضو می باشد و این همه حرکات خارج از اجزای طبیعی اند و ایضا اگر انسان نشیط و چابک و در حرکات باشد پس مزاج دماغ او در اصل خلقت حار یا پس باشد و اگر مائل کسالت و سستی بود مزاج او بار و یا رطب باشد و اگر باوی مرضی باشد و حرکات او بسوی قلق و اضطراب باشد آن حار بود و اگر بار و سکون مایل بود و قوت او بسیار سقوط یافته آن دال بر برودت است و از آنچه مناسب این باب است استدلال از حال نوم و لقطه است بدانکه خواب دائم تالیج سور مزاج رطب مرضی یا بار در مجر حرکت قوای حسیه است یا بسبب شدت تحلل روح نفسانی بنا بر افراط حرکت و یا بسبب اندفاع قوای بسوی باطن برای هضم ماده و اندفاع روح نفسانی بالاتبع بآن چنانچه بعد از طعام می باشد پس هرگاه که خواب بر مجرای طبیعی نباشد و تالیج تلب و حرکت نبود سبب آن رطوبت و یا محمود است و اگر اسباب مجرده واقع نشود و دلائل بر افراط برودت و دالالت نکند سبب آن رطوبت است بعد هر رطوبتی موجب خواب نبود زیرا که مشایخ با وجود رطوبت مزاج بیداری ایشان لا محاله طول میکند و جالینوس گمان میکند که سببش از کیفیت رطوبات بورقیه ایشان است که آن بسبب ایندای دماغ بخوابی آرد الا آنکه بیوست بر حال باعث بیداری است

دلائل ماخوذ از افعال طبیعیه

از آنچه مستقر میگردد و از شر که میرود و از ادرام و قروح که در جلد سرگردان و حوالی آن ظاهر میشود اما دلائل ماخوذ از جنس افعال طبیعی پس این احوال ظاهر میگردد و از دلش فضول یا بطریق انتفاض و اندفاع آن یا در کیفیت و کسیت آن یا با متاع آن اما متاعش فضول دماغی یا از خشک می باشد یا از بینی یا از گوش و یا بخیزی که ظاهر میگردد بر سر از قروح و بنجر و ادرام و یا از موبهت آنکه موی سر از فضول دماغ میرود و استدلال کرده میشود از موبهت انبات یا بطور آن و سایر آنچه از احوال آن در باب آن مذکور است اما بطریق استدلال از انتفاضات فضول از سالک مذکوره ذکر کرده میشود که این فضول اگر بسیار گردد و دالالت می نماید بر کثرت مواد و بر قوت سبب که بحیثیت آن در عضو فضول زیاده میگردد و چنانچه از جهت اسباب در کلیات معلوم شده و ایضا دالالت میکند بر عدم ضعف قوت دافع و اما دلیلی که از اندفاع و یا کم گردد و با وجود آن یا قتل و یا دخر و یا از نع و یا تمد و یا ضراب و یا دوار و طنین یافتن شود و دالالت میکند بر سده و یا ضعف قوت دافع و اما استدلال کرده میشود بر جنس ماده باین نحو که اگر لیسع و دخر و احراق و قتل و نفث و صفرت لون مج

در عین باشد دلالت می نماید بر آنکه ماده صفراوی است و اگر ضربان و قتل و سرخی رنگ چهره و چشم و انتفاخ بهر سرد دلالت میکند بر آنکه دمووی است و اگر کسل و بلادت و بارصاحبت رنگ آنها و آمدن خواب و تشنگی عارض گردد دلالت مینماید بر آنکه بلغمی است و اگر کودت لون و فساد فکر و قتل سرد اندک و عدم اشتها خواب و دیگر علامات بهر سرد دلالت میکند بر سودیت و اگر چیزی از این علامات مذکور برای هر نوع از مواد باطنین و دوار و انتقال جمع گردد دلالت مینماید بر آنکه ماده مولد ریج و فنج و بخار است بسبب حدوث حرارت قاعله اندران و اما اگر احتباس فضول باخفت راس باشد دلالت میکند بر سودیت علی الاطلاق و این باب مختص بحکمت انتفاض و امتناع ماده است و اما استدلال از کیفیت ماده آنست که اگر مائل بر سردی و رقت و بلغمی و لذیذ است دلالت مینماید بر صفراویت ماده و اگر مائل بحمیت و جلاوت فم با سرخی چهره و چشم و در و عروق و حرارت طلس است دلالت بر دمویت میکند و مالح و حلو با عدم سائر علامات و دیاپورتی بارالملکس یا حار دلالت می نماید بر بلغم که در آن حرارت فعل نموده و لطفه غلیظ بارالملکس بر بلغم فنج دلالت میکند و این استدلال از کیفیت منتفض در لون و طعم و قوام آنست و اما از آنجه پس عفن الراجحه وحدت آن دلالت بر حرارت میباید و عدم رانجه بسبب است که دلالت میکند بر برودت و نیست دلالت این مانند دلالت اول بر حرارت و اما آنچه متعلق با شیانست که ظاهر میگردد بر جلد سرد و آنچه قریب بآنست از قروح و ثبور و اورام پس در اکثر دلالت می نمایند بر غلبه مواد موجوده که طبیعت اثر انتفاض و دفع نموده بر ظاهر جلد و دلالت نمیکند بر حال دماغ در آن وقت دلالت واضح میگردد بر هنگام تنزید و اسباب اورام حار و بار و صلب در خود سرطانی و قروح ساعیه و ساکنه و غیره در تقاض در یافت گرد پس استدلال از آن بر حال راس مشکل نبود و ایضا اسباب حدوث شوره و جودت و سبوط و رقت و غلظت و کثرت و قلت و سرعت شیب و بطور آن و سبب تشنگی و ترط و انتشار آن در ابواب مخصوصه خواهد آمد و کیفیت استدلال از شمر معلوم گردد

دلایل ماخوذ از موافقت و مخالفت و سرعت انفعالات و بطور آنها از این موافقات و مخالفات

اما علامات ماخوذ از جنس موافقت و مخالفت و سرعت انفعال و بطور آن پس موافقات و مخالفات خالی نیست از آنکه یا علت مبارک کرده شوند در حال که صاحب او از صحت خود که بحسب آنست انکاری نکند و یا در حال خروج او از صحت و قنیه مزاج او از طبیعت پس موافق او در حال صحت او که بحسب اوست آنست که شبیه مزاج او باشد یعنی خوف نگر داند مزاج را از حالت اصلی خود و صاحب آن در یاد بآثر مناسب صحت خود و مزاج او از این شناخته میشود و مخالف او در آن حال آنست که ضد مزاج او باشد و اما در حال خروج او از صحت او و قنیه مزاج او و حکم آن بالضم باشد و معلوم است که صحت تمامی ابدان بر یک مزاج نیست بهر آنکه ممکن است که صحت بدنی بمزاجی خاص باشد و آن مزاج براس بدن دیگر موجب مرض گردد و مگر آنکه واجب است که اعتبار نمایند مخالف آنرا در طرف دیگر نیز قیاس بخیریکه مخالف آنست تا آنیکه دانسته شود پس مقدار یک خارج شده از مزاج طبیعی زیرا که هر دو افراط یعنی افراط از جنس مشابه در حال صحت و افراط از جنس مضاد در حال خروج او از صحت یا یکدیگر مخالف نموده اند لاجماله ما دام که خروج از اعتدال بحد افراط نشده باشد و دماغی که او را سوز مزاج حار باشد منتفع میگردد و به نسیم بارد و او طعمه بارد و روح بارد و خواه خوشبو باشد مانند کافوریه و صندلیه و نیلوفریه و اشال آن در یاد بوغیسه خوشبو مثل حایمه و طحلیبه و انتفاع می یابد با آرام و سکون و دما که او را سوز مزاج بارد باشد منتفع میشود و پس بر که مضاد آنست چون هوای حار و روح حار و خوشبو و بدو مجمل و منخنه نیز و بر یا صحت و حرکات دماغی که او را سوز مزاج یابس باشد متاع میگرداند و از متفرغ و نفیض مفرط آن اما استفراغ معتدل از جنس چیزیکه تخفیف از اخلاط مثل صفرا و سودای ممتزجه نماید از طبایات دماغ شمرده اند و دماغی که او را سوز مزاج رطب باشد نفی می یابد از استفراغ و نفیض از آن و اما استدلال از سرعت انفعال دماغ مانند آنکه برزدی گرم و یا سرد گردد و آنچه بر سرعت گرم شود دلالت می نماید بر حرارت مزاج آن بشرطی که در کلیات مذکور است و همچنین دماغی که برزدی سرد گردد و یا خشک و این گاه بسبب قلت رطوبت مزاج آن و گاه بسبب قوت رطوبت آن و یا بسبب حرارت مزاج آن میباشد لیکن فرق بین این سیان شقوقی نموده از قلت رطوبت و رقت رطوبت و حرارت مزاج آنست که در اول یافته میشود و آن سائر علامات بیوست دماغ مثل بیداری و غیر آن که در باب علامات

مزاج دماغ مذکور گردد و در زمانی عارض میگردد و در او بیوست در بعض اوقات نزد حرکت سخت یا حرارت شدید و یا مانند آن از اسباب بیوست مذکور
و آنرا در سائر اوقات دلائل بیوست نبود و آنچه بسبب حرارت مزاج او باشد یا آن سائر علامت حرارت مزاج دماغ میباشد و آنچه برودی و رطوبت گردد و گاه
بسبب حرارت جوهر دماغ و گاه بسبب برودت جوهر آن و گاه بسبب بودن مزاج جوهر آن اصلی رطوبت و گاه بسبب بودن مزاج جوهر اصلی خشک باشد
پس اگر از حرارت باشد آنجا علامات حرارت بود و آن ترطیب دائمی نبود بلکه عقب حرارت منفط که واقع شود و دماغ که منجذب گردد و رطوبات بسوی آن
پس اگر باقی ماند مزاج سار غالب بر رطوبات تا مدت مدید بعد نفوذ بیوست عارض گردد پس اگر غلبه کند رطوبات خود نماید دماغ و بار در رطوبت گردد و بسبب
انفطامی حرارت غریزی و اگر آن هر دو مستوی گردند و اکثر رطوبت عنفوت یا بدوا دماغ عنفی و او را می پدید آید که در جهت آنکه این رطوبت غریزی نیست که تشر
نماید در آن حرارت غریزی تصرف طبیعی بلکه در آن تصرف ینمایا تصرف غریب و آن عنفوت است و اما اگر دماغ که ترطیب میرسد یا بسبب برودت مزاج
باشد حدوث رطوبت و فقه باشد بلکه تدریجی و بطول ایام بعد ترطیب بسرعت گردد و علامات برودت مزاج دماغ موجود باشد و اگر ترطیب دماغ بسرعت
بسبب رطوبت نفس دماغ باشد پس سرعت درین جهت یکی از دو سبب میباشد یعنی یا بسبب آنکه رطوبت احداث برودت می نماید و برودت بیشتر
قوت یا ضمه بفره غذائی است که بسوی دماغ میرسد پس ترطیب ظاهر میگردد و چون این برودت و فقه حادث شود ترطیب بعد از آن تیرد فقه میسر
و چون با وجود آن سده مجاری میرسد فصول در آن محتبس میگردد و این لامحاله موجب زیادتى رطوبت گردد و این دائمی و لازم میباشد و معصب ز لک
آن نیست که نادر باشد و فقه بود و اما سرعت و بطور انفعال حادث بسبب بیوست دماغ سبب آن نشئت رطوبات است آنچه دفعه واقع شود چون
بیوست یکبارگی افتد و با علامات بیوست متفرقه باشد و سبب او آن است که از حرارت واقع شود و الا غرق درین هر دو از علامات حرارت و علامات
بیوست که ده میشود پس این دلائل ما خود از سرعت انفعال واجب نیست که اعتبار کرده شود و در سرعت انفعال بسبب ضعف قوای طبیعی و عصاره
ترطیب است آنکه ضعیف قوای طبیعی تابع یکی از این اسباب است و کل موافقات و مخالفات ما خود از جهت کیفیات نیست بلکه گاه ما خود از جهت کمالات و
حرکات تیز میباشد چنانچه دیده میشود صاحب علت معروف به پیشینه که اختیار ینمایا اشتقاقا بر سائر اوضاع اضطرار

استدلال از جهت مقدار راس

اما فرق کائن بحسب صغور راس و کبر آن پس واجب است که دانسته شود که سبب صغور راس در خلقت قلت ماده لطیفه است چنانچه سبب کبر آن کثرت
ماده لطیفه متوزع در توزیع طبیعی راس است پس اگر قلت ماده با قوتی از قوت مصوره اولی باشد راس حسن الشکل بود و اقل روارت باشد از آنچه یا صغر
راس روارت شکل جمع شود در خلقت که آن دلالت بر ضعف قوت کند یا آنکه صغور راس با حسن شکل خالی نبود از روارت و در نهایت دماغ و ضعف قوای
دماغی و ضیق عجمای قوای سیاسی و طبیعی در آن و از این جهت اصحاب فرست گفته اند انسانی که سر او کوچک باروارت شکل باشد بجز جبهان تحسیر
و راس بر سر القصب میباشد و باینکه سگفته صغور راس دلالت بر روارت نیست دماغ می نماید و اگر چه کبر راس همیشه دلالت بر وجودت حال دماغ میکند
ما و ام که متفرق نگردد و آن وجودت شکل و غلط عظم و وسعت صدر که هر دو تابع عظم عصب و اضلاع است که تابع اند عظم نخاع و قوت آنرا درین هر دو
تابع قوت دماغ اند چه کثرت ماده را چون قوتی از قوت مصوره تفاوت نماید بر بر نهایت حسنه شید الشکل میباشد و آنچه مذکور آنست که اینجاست
بسیار از عضاواشته باشد پس اگر اکثر ماده ضعف قوت تفاوت یا بد دماغ رودی الشکل ضعیف الرقبه صغیر الصلب باشد یا متوف بود چسبیری که
محیط بان دماغ است با وجود آنکه گاه زیادتی سر عظم طبیعی نبود بلکه عارضه باشد مانند صبیانی که عارض میشود و ایشان را ایشان سده و عظم آن که
بالطبع نبود بلکه بر سبب مرض عارض گردد و سبب آن کثرت ماده فضلیه است که غلیان یا بد چسبیدن کبار را نیز از اجاع راس صلب عارض میشود و گاه
عارض میگردد آنکه کوچک میشود یا فوج و فرومی رود و صغیر نزد استیلا می آید بر دماغ و از جالینوس نقل کرده اند که سر کوچک دلالت بر روارت است حال
دماغ میکند و اما سر بزرگ اگر شکل محمود بود و گردن غلیظ و فقرات پشت بزرگ و همه اعصاب غلیظ باشد این محمود میباشد و اگر راس بزرگ و غلیظ

این باشد دلالت کند بر آنکه بزرگی او از کثرت ماده حاصل شده و از صحت قوت و چون سر باین صفت باشد و ماغ ضعیف بود و بسوی آن نزلات و صداع و در گوش سرعت کند و از علامات جودت و ماغ انبست که از آنجمله شراب منغل نشود و از لطیف و حرارت او منغل گردد و ذهن آن زیاده شود و آنکه منغل نگردد و از او بی سبب از اسباب و افعال صادره از آن صحیح سلیم بر مجرای طبیعی باشد

استدلال از شکل راس

شکل طبیعی سر در کروی الشكل بود که اوسع اشکال است از جهت مکان و البعد آنهاست از قبول صدقات و افات و آنرا و نتوان باشد یکی در مقدم سر و دوم در مؤخر آن و هر دو جانب مستوی بود هر قدر که تنومندتر بزرگ بود آن افضل است و شکل ردی سر آنست که خلاف این باشد پس لاجرم از آن مستقیم یا تنومندتر یا هر دو مقصود بود و اینجا است که گفته اند اشکال راس چهار است یکی شکل طبیعی و سه غیر طبیعی که این مراد از شکل ردی است و در اوست شکل چون در جزئی از اجزای سر واقع شود لاجماله بخواص افعال آن جزو ماغ ضرر رساند و جالینوس گفته که راس مسطح هوار و مربع مذموم اند همیشه و آنکه در طرفین و بسیار افتو باشد مذموم است گر آنکه سبب در آن قوتی از قوت مصوره باشد یعنی افراط نماید در فعل خود و بر قوت این دلالت می نماید شکل گردن و سینه و مقدار آن هر دو در صغر و کبر یعنی شکل گردن جید بود و غلیظ باشد و سینه فراخ قوی پشت غلیظ چنانچه مذکور شد

استدلال از نقل راس و صفت آن

و حرارت و برودت و ادجاع آن اما دلائل ماخوذ از گرانی سر و سبکی آن پس گرانی سر همیشه دلالت بر بودن ماده در سر می نماید لیکن ماده صفراوی در نقل کثرت است و سوزش زیاده میکند و سوداوی در نقل بسیار از آن و بیوست آن بیشتر بود و دومی در نقل شدیدتر از آن هر دو با ضربان و دج در اصول چشمها بر نفوذ کمیوسن حار در آن و سرخی چهره و چشم و اشتیاج عروق زیاده تر باشد و بلغمی در نقل از همه بیشتر و در وجع کثیر از دومی و صفراوی و دغلب بیشتر از سوداوی و با بلادت فکر و کسل و قلت نشاط در حرکات بنی و اما دلائل ماخوذ از حرارت و برودت یعنی چیزیکه لمس می نماید از اسرار آن هر دو در نفس خود و چیزیکه لمس می نماید او را غیر از خارج بر طبیب پوشیده نیست اما حار دلیل بر حرارت مزاج و ماغ است و این حار محسوس اگر دائمی یعنی طبیعی و لاوی شخصی باشد مزاجی است و اگر حادث گردد و از بیت رساند عرضی است و همچنین است حکم بارد بر قیاس آن و همچنین است حکم تشف یا بس بر قیاس آن اگر نباشد برو مختلر تشف از خارج و همچنین رطب اگر حرارت معرق از داخل نبود و ادجاع کاله که تخیل نماید انسان که گویا در سر آن و بی و گرمی است که آن را بنحور دلدل که آنرا سیکر و دلالت می نماید بر ناده حاده و ضربانی دلالت میکند بر دم حار و نو که بر آنست از دم تب و وجع ثقیل ضاعط یعنی فشارنده دلالت بر ماده ثقیله بارده می نماید و وجع مد و دلالت بر ماده ریجی میکند و اشتعال در دم نو که آنست و وجع بنوعیکه که گویا سیکر بند سر آنرا بطرقه دلالت می نماید بر شل بطنه و شقیقه مزمنه و ایضا وجع دلالت بهجت آن می نماید مانند آنکه در پیش سر دلالت بمشارکت معده میکند و وجع بهجت دیگر و بجانب راست بمشارکت مجر دلالت می نماید و گاه دلالت میکند بآن بدوام آن پس اگر در دوام نماید در مقدم سر و مؤخر آن مندر لقا میطلس بود

استدلال از احوال اعضا

که آن مانند فروغ و ماغ اندر شل چشم و زبان و چهره و مجاری لهات و لوزتین و گردن و اعصاب اما استدلال از چشم بخلاف آن استدلال از حال عروق آن و از حال نقل و صفت آن و از حال رنگ آن زردی و تیرگی و صاصیت و سرخی آن و حال لمس آن این همه در دلالت بسیار قریب اند برای چیزیکه و نفس و ماغ میباشد و گاهی بآن استدلال می نمایند بچیزیکه از آن سیلان میکند از آنکه و چکر و چیزیکه عارض آن میگردد و از پوشیدن چشم و کشاندن و احوال حرکت آن و از فرو رفتگی و برآمدگی و بزرگی و کوچکی و اکلام و ادجاع پس شکی چشم گاه دلالت بر بیس و ماغ میکند و سیلان چکر و اشک اگر نباشد بسبب عروض مرض و نفس چشم دلالت بر رطوبت مقدم و ماغ می نماید در اکثر امراض سبب آن رطوبت است و اما و ذویان او باشد چنانچه در قرطاس میباشد یا بر در اس و کثافت جلد آن مانند آنکه نزد نزلات عارض میشود و گاهی سیلان چکر و اشک بسبب سقوط قوت میباشد و غلظت رگهای چشم بر سخت

جوهر دماغ دلالت می نماید و سیلان اشکابی سبب ظاهر و در احوال حاده دلالت بر اشتعال دماغ و اورام آن می نماید و خصوصاً و قشنگ از یک چشم سیلان نماید چون رص حد قد را پوشد مانند نسج عکس پس مجمع گردد و دلیل قرب موت علیل است و چشمی که مفتوح ماند و بر هم نزنند یک را چنانچه در قرائطس و احیاناً در شیر غش می باشد و آنکه بند ماند و کشادن آن دشوار باشد چنانچه گاهی در شیر غش می باشد و نیز در قرائطس نرداختلال قوت دلالت بر آفت عظیم در دماغ میکند و کثرت بر هم زدن چشم دلالت بر اشتعال حرارت و خون می نماید و دما و مست نظر بر یک جا دلالت بر دسواس و بالخصوص می نماید و گاه استدلال کرده میشود از حرکات چشم بر اوام دماغ از اعتقادات غضب و غم و خوف و شوق و غل و مانند آن و جو خط چشم عارضی دلالت بر اوام یا استلای او عین دماغ می نماید و کوچک و فرورفتگی چشم که عارضی باشد هر دو دلالت بر تحلل کثیر از جوهر دماغ میکنند چنانچه در سر و قطب و عشق عارض میگرد و در هر چند که اختلاف هیات آن در آن باشد چنانچه در موضع او مفصل سیاید و همچنین گاه دلالت مینماید بر حمزه دماغ و توبای آن و گویند کسی که چشم او از رقیط طبیعی ملس بود و حواس او کمزور باشد دلالت میکند بر آنکه مزاج دماغ او رطب است و کسی که در چشم او سرخی نباشد و عروق آن باریک و ملس آن خشک و حواس او صافی بود این دلالت می نماید بر آنکه مزاج دماغ او یابس است و کسی که رگهای چشم او سرخ و ملس و گرم و حواس که رباش دلالت بر حرارت مزاج دماغ و رطوبت آن میکند و اگر بر خلاف این باشد دلالت میکند بر آنکه مزاج دماغ او یار و یابس است و اما دلائل باخود از حال زبان آنکه رنگ آن و اکثر دلالت بر حال دماغ مینماید چنانچه سفیدی آن بر شیر غش و زردی آن اولاً و سیاهی آن ثانیاً بر قرائطس و همچنین غلبه زردی بر آن و سبزی آن تحت آن بر مصر و حیات صاحب آن دلالت می نماید استدلال بر رنگ زبان مانند استدلال بر رنگ چشم نیست زیرا که چشم شعله و اختلاص دماغ است و نیز گاهی استدلال کرده میشود بر رنگ زبان بر احوال معدله لیکن هر گاه دانسته شود که در دماغ آفتی است پس نیست استدلال بدان بر حال دماغ و گاهی استدلال مینماید بر حال دماغ از حمزه زبان پس فربهی آن دلالت بر رطوبت دماغ میکند و هنر آن بر جفاف او این وقتی است که سبب آن در زبان نباشد و گاه استدلال میکنند بر آن بمقدار چنانکه سیلان کند از لعاب و اگر چه این به تبعیت احوال دهان باشد پس کثرت لعاب دلالت می نماید بر افراط رطوبت دماغ اگر از معدود نباشد و قلت آن بر جفاف دماغ و گاه استدلال می نمایند بر آن بحال کلام پس شعله و متمه و فافای آن تابع ضعف بیان و دلالت بر ضعف دماغ می نماید و سرعت کلام و کثرت آن دلالت بر حرارت دماغ می نماید و بطور و قلت آن بر رطوبت دماغ و چون در بعضی از کلام کردن کرامت کند دماغ آن مشتعل از حرارت می باشد و گاه استدلال میکنند بخرید زبان اگر احساس نماید از کیفیات طموسه پس اجسام من حرارت دلالت بر حرارت دماغ میکند و جفاف بر برین دماغ و کذک در باقی اقسام اگر سبب در معدود یا در نفس زبان نباشد و گاه استدلال می نمایند بر آن بخرید که احساس کند از زبان از معلوم پس احساس طعم هر خط و دلالت بر غلبه آن در دماغ میکند و گاه استدلال کرده میشود بر آن بمقدار زبان پس عظم او بسیار دلالت می نماید بر رطوبت دماغ و صغیر بر برین آن و گاه استدلال میکنند بر آن بافعال قوای لسان پس خدر جس و ضعف او را که او معلوم را دلالت بر آفتی در دماغ می نماید و کذک بطلان ذوق و گاهی دلالت میکند بر کثرت اختلاط خصوصاً بلغم و خون و این همه دلائل کثری است و اما دما که در عضوی دیگر سبب مقتضی آن نباشد و اما باخود از حال و جلیس از رنگ اولینی دلالت الوان بر اخراج معلوم است و از جهت تمس و هنر آن پس فربهی و سرخی آن دلالت می نماید بر غلبه خون بر دماغ و لاخری آن با زردی دلالت بر غلبه صفرا میکند و گاه سبب قوت بر می باشد چنانچه در زائین سبب قوت خون و انس را بر زمین باشد و لاخری آن با تیرگی بر غلبه بیس سوداوی و بر سقوط قوت و قرب موت دلالت می نماید و همچنین چهره دلالت بر غلبه بایست در خون میکند و گاه بسبب ضعف غافیه می باشد و بدانند که اینها احوال عارضی اند نه اصلی آنکه نیست علتی در بدن که مستغیر گردد و اندام حمله وجه را که از جانب دماغ و گاهی استدلال کرده میشود بر حال دماغ از حس و جلیس اگر سلیم باشد دلالت بر سلامت دماغ کند و اگر مفلوج باشد بر آفت دماغ دلالت نماید و این در اغلب احوال است و گاه استدلال بر آن میکنند از استوای لب و بینی و اید و در احوال حاده بر استوایی دماغ نیز برین قیاس است آنچه مخالفت او باشد و اما دلائل باخود از حال رقبه پس اگر گردن قوی غلیظ باشد دلالت بر قوت دماغ و و فور آن

می نماید و اگر کواه باریک باشد دلالت این بحد است و اگر میا از برای قبول خنار و اورام باشد سبب آن در اغلب احوال ضعف اندران نیست بلکه این از دفع فضول و ماغی بسوی گردن می باشد و گاه از دفع عضو دیگر غیر داغ ماده بسوی آن می باشد و گاهی بسبب فساد غذای و اصل بسوی گردن می باشد و درین هنگام بسبب ضعف آن و درارت آنست و اگر از اورام مذکوره خالی باشد سبب دران قوت آن نیست بلکه سبب ظهور اورام در گردن نزد شیخ الرئیس ضعف قوت ماغیه است بخیری از انواع سور فراج و قوت از قوت دافعه آن بهر آنکه نوعی گردن قابل ست برای چیزی که داغ از دفع کند بسبب کم رخود دی که اندر آنست و همچنین ست حال دلائل باخود از احوال لهات و لوزتین و دندان نیز یعنی قبل کردن این اعضا در اورام را دلائل است بر فساد حال اندر اندان و بر ضعف بلکه بر ضعف ماغیه و قوت دافعه آن چنانچه در حال رقیه مذکور شد و اما دلائل باخود از حال اعضای عصبانی باطنی پس آن از طریق احکام مشارکت اندر آنست که واجب است آنکه آنها مشارک داغ و فجاج باشند چنانچه اگر پیشه آفات بر آنها عارض گردد و حادث میگردد و داغ را نیز نوعی از مرضی که آنهاست می گاهی این حادث گردد و آنها از داغ و چون اعصاب قوی غلیظ باشند مساکی آنها در اصل خلقت قوی بودند دلالت می شود بر این که این اعضا در اصل خلقت قوی بودند

استدلال از مشارکات اعضا

که آن مشارک اند داغ را و قریب اند از جهت مشارکت بدانکه هر گاه اعضای مشارک داغ قوی باشد داغ نیز قوی می باشد و اگر کثیر آفات باشد بسبب از اسباب ظاهر که برسد بسوی آنها داغ نیز ضعیف یا موقوف می باشد و گاه این آفات در اعضای دیگر مشارکت قوی داغ می باشد مانند آنکه اتفاق افتد از این که مرعین نتواند که پیچند از برای بول یا بر از محتاج الیه بجهت عدم حس چنانچه در لیث غرض و در سات سهری و مانند آن اتفاق می افتد و یا بجهت ثقیل بودن حرکت بران چنانچه در امراض مذکوره و یا در قرائط و مانند عاجز بودن از فرو بردن غذا و آب و برگشتن آب از دهان درین امراض و مانند دلائل نفس که عگاه نفس منقطع و باطل گردد بسبب حدوث آفت در داغ متعدی بسوی حجاب و اعضای تنفس چنانچه کبر نفس و ضخیم آن دال بر حبس و احتیاج و صغیر آن بر سات سهری و لیث غرض و گاه استدلال کرده میشود از طریق مشارکات در اوجاع نیز بر احوال داغ و بر طریق مذکور یعنی بعد از آنکه معلوم کنند که وجع حادث در عضو مشارک نیست بسبب و نفس آن عضو و نه در عضو دیگر که بسوی آن می رودی گشته بدانند که داغ مؤثر ست و گاه استدلال کرده میشود از کیفیت مشارکت مانند آنکه اگر بر سر وجع در صداع تا اصول عینین دلالت می نماید بر آنکه گفت در حجب داخله داغ ست و اگر نرسد بآن حد دلالت میکند بر آنکه سبب در خارج تحت ست و گاه استدلال کرده میشود از امتلاهای عروق و خلای آنها و از رنگ جلد و غیره نیز از آنچه بعضی از ذیل ابواب دیگر گفته شد

استدلال از عضو کیست که میگرد و داغ مشارکت آن

باید دانست که اعظم اعضا از روی ایدام داغ را مشارکت آن معده است پس واجب ست که استدلال نمایند بران از حال اشتها و هضم و حال آروغ و وفاق و حال فواق و غثیان و حال خفقان معدی و نظر کنند در کیفیت استدلال ازین امور بر احوال معده که در بحث معده گفته آمد و نیز استدلال کرده میشود از حال خلای معده و امتلاهای آن بجهت آنکه مشارکات داغ معده را در حالی که آن متلی باشد یا ذی نفخه بود ظاهر میشود یعنی زیاد و میگوید در حالت امتلاهای معده از غذا و از مشارکت آن بسبب حرارت و مره و صفرا و اوجاع معده بسبب آن و از جهت شدت حس معده ظاهر میگردد و در حال خلا و جوع و سستی که می باشد امتلا بسبب برای تعدیل مزاج و ساد میان بخار و میان داغ پس از جهت حاصل در داغ کم میگردد و در آنص چیزیکه بآن استدلال کرده میشود موضع وجع راس ست و در ابتدا و هنگام استقرار آن بجهت آنکه امراض داغ که پیش از آنست معده می باشد گاه دلالت میکند بران وجع که ابتدا می نماید از یا فوخ پس منصب میگردد بسوی باین کتفین و نزد هضم اشتدادی یا بد و گاه مرعین میگردد و سر مشارکت جگر پس میل اوجاع بجانب باین می باشد چنانچه هر گاه بشارکت طحال بود میل وجع بسوی بسیار می باشد و بسا ست که مشارکت داغ براق و اطراف شریعت می باشد و درین در ماکل بسیار است قدام می باشد و گاه مشارک رحم می باشد و با امراض رحم و دلائل مذکوره در باب آن و وجع در حاق یا فوخ متوقف می باشد و اکثر مشارکات داغ در اعضا بسبب صعود انچه بسوی داغ از آنها واقع میشود و از طریق صعود انچه و یا از نزدیک قدام شریعت ست و این عام بود و پوست شکم معده طحال که در غیر آنرا و درین امراض

و کشیدگی آن عضو بسوی فوق و تیره و ضریحان عروق که متصل بآنست و ابتدای الم از قدام سر محسوس میشود و یا از قریب ناحیه قفاست و درین ابتدای الم از خلف و کشیدگی و برآمدگی عروق و شریانین موضوع از خلف و در اینجا ضریحان محسوس میگردد و چون رعایت کرده شود در استلال اعراض عضو ششاک دماغ یعنی امور عارضه آنرا واجبست که نباشد آن عرض عرض برای آن عضو نفس خود بلکه باشد بسبب مشارکت او و دماغ را نه بسبب مشارکت دماغ مراد ازیر که چنانچه استلال کرده میشود از غشیان بر آنکه علت دماغیه مشارکت معده است پس بعینیت که غلطی واقع شود و اول علت در دماغ باشد ولیکن غشی بود پس ظاهر گردد غشیان در معده بجهت مشارکت آن مراد دماغ را و علت خفیه بدان شالشی نیست که دماغ را سو فرج بار و عارضه شود و از آن نوازل بسوی معده کثرت نماید و بسبب غشیان شود پس گمان کرده شود که در معده اختلاط رطوبتی بسیارست که از آن بسوی دماغ بخارات کثرت صعود میکند و در آن تشرکک میشود و سو فرج دماغ را و کشیدگی نوازل میگردد و مشغول شوند بجلالجات معده و تنقیه آن و از آن انتفاع نشود پس واجبست رجوع بسوی اصول مذکوره در کلیات که تکرار کرده شود بدان اصول امراض اصلیه از امراض شکر کیه

دلایل مزاج و دماغ معتدل

دماغ معتدل در مزاج خود آنست که افعال حسیه و سیاسیه و حرکات آن قوی باشند و در انتفاض آنچه از آن مندرج میگردد و در احتباس آن معتدل بود و بر مقدار و امت اعراض موزینه قوی باشد و در هنگام طفولیت سوزی سر آن اشق و در وقت تر عوج احمر و زرد اشکیال خلقت و نشو و نما و بسایه توطا و رجوع و توط و نبات او و درت شباب همه در وقت خود باشد و سفیدی او استیصال نکند و نه تاخیر نماید از وقت طبعی خود و صلح نمیزند سرعت نماید و سواهی این از لون و سحنه و افعالات و غیره که مذکور شد نیز استلال میتوان کرد

دلایل افرجیه رویه و افعاله در جبلت

جالبینوس چگونیکه حرارت را اختلاط عقل و هیزان میکند و لاحق میگردد و بآن طبعش و سرعت وقوع بدارات و اسرار و اقتضای در عزائم و برودت متولد بلاوت و سکونست و لاحق میشود باین بطور فهم و تفر ز فکر و کسالت و رطوبت باعث نوم خرق با کسلست و بیوست باعث بیداری و سوز فکر و خیالات فاسدست و دلالت می نماید بر آن سهر لیکن شیه طرین آنست که سهر از رطوبت بور قیه نباشد و بالقل دماغ نبود و دوا لم استقرار فضول یا غیر آن از دلایل رطوبت مانجه نیز نباشد بجهت آنکه رطوبت مانجه بور قیه بشهادت جالبینوس بر نفس خود باعث بیداری میگردد و چنانچه در شلخ میباشند و اما رطوبت مزاجیه دماغ خواب مستغرق می آرد و جالبینوس گمان میکند که دلیل بر غلبه سو فرج با ماده عدم سیلان فضول یا دلایل سو فرج مزاج مزاجست و دلیل بر آنکه غالب سو فرج مادیست سیلان فضولست و بر علی سیدای گوید که اگر سواد یا ضعف قوت دافعه نباشد در اقم گوید که درین صورت فرق در مواد مختصسه از وجود نقل راس و در مزاج از خفت آن توان کرد و چون این معلوم شد پس دلایل حرارت مزاج دماغ سرعت تولید میوست و در ابتدای ولادت یا در شکم و سواد آن در ابتدا و یا سواد آن بعد از شترت بزودی وجودت آن و سرعت صلح و سرعت استلای آن و نقل آن از اسباب واقعه مانند استنشام رواج و انشال آن و اذیت یافتن بر رواج حاره و قلت خواب یا خفت آن و ظهور عروق چشم و کما و عرت قلب و آرامی و عزائم مانند حال صیدان و دلالت میکند بر آن حرارت ملس و سرخی رنگ و نفیج فضول منصبه و شتفنه و اعتدال آن در قوام قبیل غیر خود و اما دلایل مزاج بارد زایدی بقبض فضول و سبوط شمر و قلت سواد و سرعت سفیدی آن و سرعت افعالات از زافات و کثرت نوازل و عود و رض زکام بادی سبب و خفای عروق عینین و کثرت خواب و بودن صورت او مانند صورت صاحب پنگی و بطور حرکت اجفان و نبات بر عزائمست مانند حال شلخ و اما دلایل مزاج یالین نقای مجاری فضول و صفای حواس و قوت سهر و قوت شرو و سرعت نبات آن بجهت حاجت مزاج در اول سن و سرعت صلح و وجودت شمرست و اما دلایل مزاج رطب سبوط شمر و بطور نبات آن و بطور صلح و کدورت حواس و کثرت فضول و نوازل و استقرار نومست و اما دلایل مزاج حار یا بس عدم فضول و صفای حواس و قوت بیداری و قلت خواب و سرعت نبات شمر

در اول سن وقوت و سیاهی وجود آن و سرعت صلج بسیار و حرارت طس سر و خشکی آن مع سرخی ظاهر در آن و در چشم و انتقال و در انجم و تجلیت در آن وقوت فهم و حافظه و سرعت افعال نفسانیه و اما دلایل مزاج حار و طب اگر این مزاج بسیار دور از اعتدال نباشد رنگ نیک و عروق واضح و طس حار و فضول اکثر و انفع و شعر سبط مائل شبقرت غیر سریر الصلع و سخن و ترطب بسوی آن سریر باشد و اگر بعد از اعتدال باشد صاحب او سقیم قابل نکایات از حرارت و برودت و امراض عفتیه در جوهر خود سریع و حواس صاحب او قلیل کدر و چشم او ضعیف باشد و صبر بر خواب نتواند کرد و خوابهای پریشان خواهد دید و اما دلایل مزاج بار و یابس آنست که سر بار و الملس خامل اللون و عروق آن خنی و تخمین عروق چشم و بطور نبات شعرو دقیق لطیف الصلع خصوصاً اگر تبس او غالب باشد از بر او نباشد و متضرر بمبررات بشرط مذکور و حواس صاف در هنگام جوانی و چون بسن پیری رسد بزودی ضعیف گردد و پیر شود و تشنج و تقبض در نواحی سر و ظاهر گردد و صبح ایشخوخت و صحت او مضطرب باشد پس گاه خفیف الراس منتخض مسالک و گاه بخلاف آن باشد و اما دلایل مزاج بار و طب آنست که انسان در آن کثیر النوم مستغرق در آن روی انجواس کسلان بلید کثیر الاستفراغ فضول از سر باشد و ایضا بر آن دلالت میکند بطور صلج و سرعت وقوع نوازل و این مزاج نیز اگر خروج او از اعتدال بسیار مغرب باشد حال صاحب او جید باشد و ریشه اقیانه با آنکه در اکثر طولیات بعد بیان دلایل مذکوره علامات امراض راس مسطور است و مؤلف را بنظر تسهیل بیان آنها در طریق تشخیص انسب نمود و همچنین در اکثر امراض تسهیل الالفاظ بین و اشتقاقاً علی المعانی بسبب ایجاد طریق تشخیص چه داخه و علامات اسباب آن امراض بطریق اسهل در آن مندرج ساخته اکنون بدانند که جمیع امراض راس خواه اصلی بود یا مشارکی اسباب آن یا سور مزاج سازج و مادی باشد و یا مرض ترکیب و یا تفرق اتصال و یا اورام پس تشخیص هر مرض موقوف است بر استحضار تعریف و لوازم آن مرض و تشخیص اسباب آن و طریق تشخیص مسطور میگردد

طریق تشخیص اسباب امراض راس

هرگاه مرصن شکایت مرض دماغی نماید اولاً لطیب از تقدم خللی در عضوی از اعضای دیگر سوال کند اگر از آن انکار کند و آفت در افعال دماغی مانند ظلمت بصر و کدرت حواس یا وجود صلاخ حال سایر اعضا باشد بدانند که مرض دماغی اصلی است و اگر تقدم ضرری در عضوی بیان نماید مرض دماغی ترکیبی باشد پس بصورت تحقق مرض اصلی نخستین حال اقسام سور مزاج دریافت کند و این چنان باشد که اولاً از مرصن بپرسد و اگرانی آن پیرسد اگر خفت راس بگوید بدانند که سور مزاج سازج است مفرد بود یا مرکب بعد از کیفیت طس سر و چشم که گرم است یا سرد سوال کند و رنگ چشم در وی ملاحظه نماید پس هرگاه با وجود خفت طس گرم و رنگ سرخ باشد بر سور مزاج حار سازج و حار یا پس سازج و در حرارت طس سازج و دلالت کند پس از حال یخوایی و خواب سوال کند اگر مرضین یخوایی بیان کند از دیگر آثار غلبه حرارت مثل التهاب در دماغ و قلاق در حرکات و تشویش و تخیلات و سهوعت غضب و ارتفاع بمبررات و تضرر از سختجات سوال کند که در و این همه علامات یا اکثر از آن دلالت بر سور مزاج حار سازج کند و اگر باین علامات طس حار یا پس و قلت سیلان فضول و اختلاط عقل باشد از دیگر علامات سور مزاج یابس که مسطور گرد سوال کند اگر آن هم یافته شود درین صورت بر سور مزاج حار یا پس سازج مرکب دلیل تام بود و اگر مرصن غلبه خواب غیر شریه بیان نماید و از تمام و هوای جنوب ایما یا بد خوابهای مشوش بنید دیگر علامات سور مزاج رطب سازج که مذکور شد پیرسد اگر باشد درین حالت دلیل سور مزاج حار رطب سازج مرکب بود و هرگاه با وجود بیک راس سر د باشد و رنگ چهره و چشم سپید نماید بر سور مزاج بار و سازج و بار و سازج و بار و یابس سازج دلالت کند درین صورت از کسل و قنور در افعال دماغی و بلاوت و نقصان و تخیلات و میل بچسب و اشتغال بمسخرات تضرر از مبررات سوال کند اگر باشد پس در و این علامات دلالت بر سور مزاج بار و سازج مفرد کند و اگر باین علامات آثار سور مزاج رطب سازج مفرد و خصوصاً خواب نسیان شریک و دلیل سور مزاج بار و رطب مرکب باشد و اگر علامات سور مزاج یابس سازج مفرد یا برود و حالتی شبیه بحالت صاحب جمیع یافته شود بر سور مزاج بار و یابس که دلالت کند و هرگاه با وجود بیک سر گرمی طس سرخی سفیدی رنگ یافته شود درین صورت سوال غلبه خواب یخوایی از مرصن کند پس اگر غلبه خواب بگوید از کسل و کدرت حواس کثرت نوازل و افراط نسیان نیز سوال کند و این علامت سور مزاج رطب سازج مفرد بود و اگر مرصن غلبه یخوایی بیان کند با آن جناب غشوم و صفای عواس

و نقای مجاری فضول و قلت زکام و شدت خنثی و تقدم استفراغات و انفعالات بر طبایع و سرعت اجتذاب روغنهای رطب و تصرف از محلات یافته شود
علامت سوزن مزاج یا بس منافع متفرع بود و هنگامیکه مریض در جواب سوال اول گرانی سرگوبید یا ندانند که سوزن مزاج مادی منفرد بود یا مرکب بعد کیفیت طبع سر
و چشم که حارست یا بارید پسند اگر با وجود گرانی سرگوبید باشد دلیل مواد حار و دومی یا صفراوی بود پس رنگ چهره و چشم و بین از حال غلبه خواب و بیداری
سوال کند اگر با وجود گرانی سر و گرمی طبع رنگ رو و چشم سرخ و خواب مضطرب باشد علامت سوزن مزاج مادی دومی بود پس دیگر علامات غلبه خون مثل ارتفاع وجه
و چین و در و درگما و ضربان و دیدن خیالات سرخ و خواب نیز پیرسد و اگر رنگ رو و چشم زرد و بخیالی کثیر باشد علامت سوزن مزاج مادی صفراوی بود پس
و دیگر آثار غلبه صفرا همچون لذع و التهاب مع خرقه شدید و بین مخیر و خشک تیر پیرسد و در اینجا آنچه از بینی و دهان خارج شود زرد و قوی و لذع و گرم بود و چون آثار
هر دو مخلط مذکور یافته شود علامت سوزن مزاج دومی و صفراوی مرکب بود و اگر با وجود گرانی سر طبع سرد باشد و طول مرض و از مان آن بود دلیل مواد بارد و بلغمی و
سوداوی باشد درین صورت اگر رنگ چهره و چشم و زبان رصاصی و غلبه خواب بود از ترمل و بیان و کسل و بلاد تیر پیرسد و این علامت سوزن مزاج مادی
بلغمی باشد و اگر گرانی راس و سردی طبع رنگ رو و چشم تیره نماید از بیخوابی مضطرب و سواس و فکر فاسد سوال کند و این علامت سوزن مزاج مادی سوداوی
بود و چون آثار بلغم و سودا هر دو یافته شود دلیل سوزن مزاج بلغمی و سوداوی مرکب باشد و آنجا که با علامات غلبه دم آثار بلغم یا سودا هم دریافت گردد علامت سوزن
دومی بلغمی مرکب یا دومی سوداوی مرکب بود و اگر با علامات صفرا آثار غلبه بلغم یا سودا ندانند که علامت سوزن مزاج صفراوی بلغمی مرکب یا صفراوی سوداوی
مرکب باشد و هرگاه مریض با بسکی سرد در سرد و چشم و عروق و دوی و طنین در گوش گوبید دلیل ریج و بخار بود پس اگر با آن علامات سوزن مزاج بارد
درک گردد نشان غلبه ریج باشد و اگر آثار سوزن مزاج حار دریافت شود و ضربان شریان سرد و در و دوا حین و تخیل خیالات فاسد بود و اینجا سوزن مزاج سرد و در و دوا حین
شود بر وجه و بخارات و لالت کند و هرگاه بیمار با گرانی و بعضی اجزای سرد و بیان نماید و تارک ریاضت و حمام و کثیر الاکل و صاحب سکون و آرام باشد
علامت سده بود و هرگاه با وجود علامات غلبه خلطی از اخلاط اربعه احتلاط عقل و دزدان مع تب و وجع سرد و کرامت از روشنی ظهور نماید نشان ورم بود
پس اگر آثار غلبه خون یا صفرا مع زرد تمپ گرم و ضربان و سرعت نبض مائل به جوییت یا انتشاریت یافته شود علامت ورم حار بود و اگر علامات غلبه سودا
و علامات نبض درک گردد نشان ورم سوداوی بود و اگر آثار غلبه بلغم و سبات و تب و نبض موی باشد دلیل ورم بلغمی بود و هرگاه آثار سوزن مزاج
ریج و سده و ورم یافته شود درین صورت سوال کند که با کدام یکی چون جمود انجمه و غذائی بهنگام مضم و شینک و آواز با و شینک و آوازهای غیر قوی
عارض میشود و یا نه اگر مریض اقرار آن کند یا ندانند که مرض از ضعف و طبع یا از قوت حس و دماغ است پس اگر حواس مریض مکرر افعال دماغی و آواز فکر و فکر
و تخیل ضعیف باشد و از حرارت و سردی و در وقت مساذی گردد و دلائل اسباب ضعف مثل دلائل سوزن مزاج و غیر آن ظاهر بود و زانها مرض هر قدر که
بلول کند درین زیاده شود و مرض از ضعف و طبع بود و اگر حواس دکی و قوی و افعال دماغی سلیم و مجاری نفی و پاکیزه باشد و با دلائل اعتدال مزاج و صحت
ترکیب بود و اعضا ششانی ششانی قوی صحیح باشد و چون زانها مرض طبعی که مرض کم شود یا باطل گردد و مرض از قوت حس و دماغ بود و هرگاه این آثار هم یافته
و تقدم ضرب و مستطیل یا وجود تفرق اتصال درک گردد و سبب مرض همان باشد این بود طریق تشخیص اسباب اراضی اصلی اما اگر مریض پیش از حد و شدت
مرض دماغی ضرر در عضوی از اعضا ششانی دیگر مثل معده و اسهال و جگر و طحال و ریه و رحم و دست و پاییان کند و حدوث و بطلان و شدت و ضعف مرض کسب
حدوث و بطلان و شدت و ضعف الهم آن عضو درک گردد و مرض دماغی شکی باشد پس اگر مرض مختلف شود با اختلاف حال معده و مضم و چشم و در
حالات متفرقه و تقدم ضرب معده مثل غشیان و قلت یا بطلان اشتها و اسهال یا ضعف یا بطلان مضم بود و مرض شکی بعدی باشد پس نگاه کند که در قی صفرا
بر می آید یا بلغم یا سودا و اگر صفرا بر آید و رنگ چشم زرد نماید از قی مریض و شکی و غلبه مرض در خلط معده و التهاب و آروغ بد بود نیز سوال کند و این علامت
مادی صفراوی بود و اگر بلغم بر آید از تقدم مضم و آروغ ترش و شدت مرض در امتلا معده و کثرت آب دهان و قلت تشنگی و نفخ معده تیر پیرسد
و این نشان نافع بود و اگر سودا بر آید از کثرت اشتها و سوزش معده و جشامی حامض بد بود و اشتها و مرض زرد و خلطی معده از نخستین سودا

برقم معدود و وحشت و خبت نفس هم سوال بکنند و این آثار ماده سوداوی بود و اگر در قی مچ خلط بر نیاید پس از غلبه مرض با استعمال چیزهای بادی و در حالت شکم سیری و بعد خواب بپزد اگر همچنان مرض بخوردن اشیای نفاخ بگوید و تقدم در معده و سکون مرض دماغی با سکون آن باشد علامت ماده ریجی بود و اگر زیادتی مرض در شکم سیری بگوید و با آن دیگر علامات سورمزاج سازج معدود باشد از سورمزاج سازج بود و اگر بعد خواب و هنگام شکم تپتی و تاخیر غذا از وقت مقرر آن خصوصاً و قی که ناشی در آفتاب مشی نمایند مرض غلبه کند و از ادنی سببی ضجر نماید و از بیدیدن چپیزی بد بو غشبیان عارض گردد و نشان ضعف رقم معدود و اگر علامات دیدان امعاء رک گردد و بشرکت امعاء باشد و هرگاه ضرر در جگر یا طحال یا مرق یا رحم یافت شود مرض شرکی بکدی یا طحالی یا مرقی یا رحمی باشد و ایضاً رحمی اکثر بعد ولادت یا استسقاء یا احتباس حین و نفاس و قلت آن بود و هرگاه در حین بگوید که پیش از ظهور مرض دماغی چپیزی مورچه مانند از دست یا پای بجانب سر بر می آید مرض شرکی اطرافی باشد و شناخت نوع ماده هر عضو در تقاضا مستطوره گردد و بد آنکه تا اینجا علامات امراض دماغی اصلی و مشترکی تمام شد اکنون علاج هر یک از اسباب مستطوره بقلم می آید مطابق سبب مشخص بعمل آرند لیکن پیش از بیان آن بعضی قوانین علاج کلی که در اکثر اقسام امراض دماغی بکار آید مرقوم میگردد و بران نظر دارند.

علاج کلی امراض دماغی

باید دانست که دماغ عضوی است رئیس و مبدا می حواس ظاهری و باطنی پس هر مرضی که بدان لاقی شود حسب سبب باز آن توجه بلیغ نمایند مثلاً اگر سبب آن مرض غلبه کینیتی از کیفیات اربعه چون حرارت و برودت و چرخ آن باشد تعدیل آن کوشند بدینچه ضروی بود بی تنقیه و در حرارت دماغ تبرید بلابالغ کنند بهر آنکه غلبه حرارت بدین محل موافق ترست و در برودت تسخین بمبالغه باید کرد و کثرت استعمال بموضات مناسب نبود خصوص و قی که سرفه یا ناله نیز شامل بود و دویه و اشربه شیرین اختیار نمایند و عند قبض طبیعت طینات آن بکار برند و بقول شیخ در امراض سرطین طبیعت طینت کثیر بود پس باید که تلین آن دماغ ملطوف دارند و اگر شیب مرض غلبه ماده بود پس در دمای فصد قیفال کفایت کند و اگر غرض تسخیم و خون در کمال غلبه و وفور و همچنان باشد فصد و وان را تجویز نموده اند و لیکن چون درین خطرست باید که بقصد دیگر عروق سر پر و از نه هر چند که بدفعات باشد و در دیگر اخلاط بعد دفع تنقیج مجاری بمسلماتش استفراغ فرمایند و شیخ رئیس و بعضی شراح قانون می نویسند که هرگاه غلبه مواد در دماغ دریافت شود و ماده استفراغ آن نمایند پس اگر با وجود غلبه اخلاط دیگر و لائل کثرت خون دریا بنده باشد بقصد قیفال و دیگر عروق سر مثل رگهای پیشانی و بینی و عروق ناحیه گوش و مانند آن کنند اما اگر استسقاء مختص بر اس باشد اکثر فصد این عروق کفایت کند و اگر در بدن نیز امتلا بود فصد سر و بر فصد این عروق مقدم دارند و الا در تقدم فصد عروق مذکوره خوف جذب مواد بسیار بسوی سر و جلب آفت بود و ابتداء بقصد با وجود غلبه اخلاط دیگر بهر آنست که فصد استفراغ مشترک برای اخلاط است پس با خون اخلاط دیگر نیز که مختلط اند دفع شوند و اندک اشراط نمودند که فصد را وسیع در طول بکشایند و چون قدری خون خارج گردد یک لمحّه دهن رگ را با گشت بگیرند تا اخلاط دیگر در آنجا آیند زیرا که طبیعت حامی و حافظ بدن حتی المقدور خون صالح را محافظت مینماید و دوم فصد اخلاط دیگر را دفع بسیار و پس انگشت بر دارند که قدری خون دیگر دفع گردد باز لمحّه دهن رگ را با گشت بگیرند و همچنین آخر فصد در هنگام کمال غلبه و همچنان خون مختص با اخلاط دیگر باید که تصور در اخراج خون نمایند بلکه خون وافر بگیرند و بسیارست که فصد تمام کفایت نماید و در اد از فصد تمام آنست که فصد را کشاده بکشایند و آن مقدار خون بگیرند که قریب نفشی گردد و اطفال وضعفا و حوامل را فصد جائز نیست و عند ضرورت شدید بجامت مجوزست و یا از سال علق و اگر اخلاط دیگر باشند نگاه کنند که آیا مرض در اس بشرکت جمیع بدن است یا نه پس هر خطی که غالب بود و در جمیع بدن شریک باشد سخت بعد از دفع آن تنقیه عام جمیع بدن بمسلمات و مقیات نمایند و بعد به تنقیه خاص دماغ متوجه شوند و استفراغات مختصه آن استعمال کنند اگر دانند که ماده در دماغ ضعیفست و الا بعد تنقیه عام بدن تا فصد آن در تنقیه دماغ تاخیر نکنند و فصد ماده دماغی بمشاهده خروج فضول مثل مخاط و غیره آن از دماغ اگر بسیار رقیق یا بسیار غلیظ نباشد بلکه سهل الخروج و معتدل التوام بود دریافت گردد و اگر

بشرکت بدن نیست متوجه استفراغ دماغ گردند و در آنجا که مرض منتهی رسیده باشد و پیش از آن انضاج ماده و مبروبات و نطولات و ضادات منضجه نیز نمود باشند متعینه دماغ بوزن و دیگر استفراغات مختصه آن فرماند بشبه طلیک انزغره خوف آفتی در ریه و نزول نوازل از جنس خلط حاد لاذع و بیار قابل و مستعد امراض ریه نباشد و ایضا بیمار را حراست از نزول شیئی سردی بسوی ریه ممکن بود مثلاً هرگاه که نزول شیئی از دماغ دریا به قبل از رسیدن آن بریه آنرا بجزاق دفع نماید و یا حال سرش را بالا بیاورد و حال ریه باشد چنانچه از آن خوف قتل سریع از شدت رذات و حدت بود و قریب از مجرای تنگ باشد که دفع او بوجه دیگر غیر از غره دیافنه نشود و الا شموام مفتحه و سطحه و سوطات و نطولات استعمال کنند تا که مواد از سر منجذب شود و گاهی تصفیه سر بعد تر اشیدن موی سر میکنند یا دوی که دفع مواد محبسه در سر سهل گرداند اگر از آن ضادات خوف افساد مزاج نباشد و ثوق این امر بود که ماده منضج سهل الاستفراغ است بعد فعل ضادات در آن بسبب ولت مندرج گردد و باین هم باید که احتیاط نمایند در استفراغ اخلاط باردان که رقیق ماده استفراغ نگردد و و غلیظ آن محتسب ماند و باعث زیاده دمی فساد گردد و بلکه استفراغ بعد تلین بلیناست نصیحت نمایند و هرگاه استعمال استفراغی کنند عقب آن تلین مع انضاج و ملطیف و تعذیل قوام باقی از فضول دماغ نمایند و آنرا تر از فرمایند در استفراغات اخلاط حار که خطر گردند و رانها با استعمال ادویه حار و بعضی اوقات بمثل ایارج و تقوینا و تربد و اسطوخودوس از آنکه باقی نماند بعد از آن سو مزاج حار بلکه تدارک نمایند اسهال کائن از آنها و استفراغ واقع بغرغره و غیره از الضادات برده و پیرهن نمایند از استعمال استفراغات مذکور و بعد از اتمام بر عادت مرصع که چیزی که آن نبوشت از اسهال و استفراغ آن کنند تا شرب آن بسبب مخالفت باعث فساد و هلاک نگردد و هرگاه بعضی کسان را ایارجات اسهال نیارند و بعضی را از مطبوبات اسهال نشود پس رعایت این امر نیز در استفراغات لابد است و اگر اخلاط صغره نمایند بسوی سر از جانبی یا از تمام بدن پس جذب کنند بسوی خلاف آن مثلاً اگر از اسافل بدن یا جمیع بدن متصاعد شوند با استعمال خنجات و حولات و حجات ساقین و بستر رانها و بازو و مالش کنند دست و پا و تناول اطریقیات و کشینیر پیر و اثرند و تنقیه معضو مشارک بدانچه مخصوص او باشد نمایند مثلاً اگر ماده در معده باشد یا بارج فیه و اگر در ضحال بود یا دوی که بدان خصوصیت دارد و علی هذا القیاس و دیگر و رحم و غیره هر یک از اعضاها هر ماده که باشد بعد مزاج آن و ایضا دیگر تدابیر مختصه آن عضو بلبل آن مع رعایت تقویت دماغ و بعد تنقیه هر خلط اگر سولف باقی ماند بضادات علاج کنند و از جمله چیزی که استعمال کرده میشود در امراض راس ریاضت است که محافظت نمایند در آن سر را از حرکت که با بدن حرکت نمایند و اسافل بدن تنها حرکت کنند و این ریاضت برین نحو میباشد که انسان رسیان را بدو دست محکم بگیرد و خود را بدان معلق آویزان دارد و دانه پیاپی خود را حرکت دهد و مالش دست و پا و بستر آنرا از فوق بسوی اسفل ازین قبیل است و خصوصاً هنگام تنقیه لیکن باید که ریاضت بعد از تنقیه باشد زیرا که قبل از تنقیه سودی ندارد بلکه زیاده باعث تحریک مواد و فساد دیگر میگردد و گاه تنقیه سر تنهای نمایند بر ریاضت خفیفه بمثل مالیدن و فشردن و ستانده و سرگردان و استعمال گواره از تنقیات خاصه است چنانچه در آخر لیسر غش می نمایند و بدانند که استعمال سیالات بر سر بطریق قطور جائز نیست بلکه اطراف یا قوت را از پیش سر تا باندی عقب سر که قهر و ناسند از حمیه سخت بگیرند که مانند حلقه و دیواری بلند باشد و وسط آن مانند حوضی و ظرفی برای گنجایشن ادویه سیال بود پس دوی را گرم و یا نیگرم و یا سرد بحسب حاجت در آن ریزند و یا پارچه را نموده بر دای سیال تر گردانند و بر پا کنند از دوا آنچه از آنها بمانی باشد مثل شیر یا شیر زبان واجب است که بر سطح از آن نگذارند تا البنیات متعفن نگردد و موجب حبس انزغره نشود بلکه بر دوی پاک نمایند و بشویند و تجدید نمایند و بهتر است که استعمال خفنده و اطلیه و نطولات و مبروبات همه بعد از تر اشیدن موی سر باشد تا که اثر سر لغیر و قوتیر نماید و واجب است که ملطیف تدبیر نمایند قبل از دوا آنچه در روز با شربه و اغذیه مناسبه و حمام در ریاضت معتدله تا آنکه فی الجمله اینها را کرد و مسامک شده و چون صاحب امراض راس مادی غذا تناول نماید باید که اطراف او را باند و تخفیف جانب سر نمایند و تقویت دماغ بر دوا کنند و غذا بحسب کیت ماده و کیفیت آن تناول فرمایند و برین قیاس نمایند جمیع تدابیر را و ایضا در امراض مادی دماغی شرب شراب توقف بسیار در حمام مضر بود و قی از حبه تدابیری است که نفع بسیاری بخشد و در حاجات امراض راس مگر ننگامی که بمشاکت ماده معده باشد و کثرت

فصول دران متوجسبوی فم معد بود که درین هنگام اصل وجه دفع آن بقیست و هر کجا که اندر حجب دماغ آفتی باشد آب سرد خوردن و بدان مضمنه کردن آن
 وارد و احتمال عطش و جوع در امراض رطبه دماغی و ترک عشا واجبست در آمدن ریح از بینی یا از گوش در امراض سر محمودست و بقول سیسی از مضرات المن
 و سموک و اشیای چرب بسیار و نامی نمیدانم و جمله موصفات خاصه سرکه و همچنین سرکه و تخمه است پس اجتناب از اینها واجب

علاج امراض دماغی حار سافج و حار یا بس سافج و حار رطب سافج

و آن صلیغ و سرسام غیر حقیقی و سهر و دوارست و سبب سوز مزاج حار حرارت خارجی مثل گرمی آتش و آفتاب و حمام و شتم افادیه بود و یا حرارت داخلی
 مثل تناول سنخات و تاخیر غذا از وقت متعارف و شدت جوع و غضب با بجم که تبرید و ترطیب هوای خانه آب و خوشبوهای سرد نمایند و سهر بدهند
 و معوط و نشوق و قطور و شوموم و ضما و طلا و نخلخمه بار و بلبل آزند و شاخها در ساق و کفن پاکشند و پاشویه بار و الکباب و نطول استعمال کنند و باید که
 در ترکیب مذکوره بقول شیخ بقول بارده مثل کاه و خر و جبهه که در و برگ بید و برگ نیلوفر و عنب الثعلب و عصاره الراعی و حی العسال و مارا بخیار
 و مارا قرع و مانند آن در روغنهای سرد مانند روغن گل و خلاقی و روغن نیلوفر و بنفشه بکار برند و بخت ازین همه روغن گل و روغن کدو و روغن کاه
 و روغن خشتخاسست و ازین تجا و زنگنه نبوی ادویه که دران تخدیر و انقاد روح باشد مگر نزد ضرورت شدید از افراط حرارت و طغیان صفرا و بیجان
 آن و خوف درم حار چنانچه گاهی روغن زبرالنجنگام شدت وجع استعمال میکنند و استعمال سرکه بسیار تند و سرکه نمر در اطلیه و غیره بسبب شدت
 و کمال نفوذ ضرر دارد و روغن گل که که یکسال بران گذشته باشد نیز استعمال نکنند و از استعمال اخمده و اطلیه بارده بر موز تر راس که منشای اعصاب
 است اجتناب نمایند تا منابت اعصاب را فاسد نکنند و اثر آن بدماغ هم بوجه اتم نرسد و هرگاه ضما گرم شود تبدیل آن نمایند و ضما در پیشانی یا بر باقی
 استعمال کنند و نیز از جمله اطلیه نافه لعاب اسفول بر سر که آب کشیند و برگ آلت و از جمله معالجات نافه بوسیدن اشیای خوشبوی بارده است و معوط و فوا
 و عصارات مسطوره و فرش نمودن بقول و اوراق مذکوره در مسکن و رض و شستن در خانه خشک که دران شاخهای اشجار سبزه نشانیده باشند و بوسیدن
 و نزدیک خود داشتن فوا که بارده و برف و آب عمیق نفع میکند و از حرکات بدنی و نفسانی و گردانیدن حده در ملاح و نظرسبوی اشیای روشن بهتاج
 آواز سخت و بلند منع کنند و غذای بارده دهند مثل بنوماش و جو مقشر و اسفانداخ و قطف و طفیل و مانند آن و اگر با حرارت بیوست نباشد بلکه رطوبت
 سافج بلاماده باشد و این در کمال قلت و ندرتست در امراض دماغ باید که در اطلیه آبهای فوا که دران قبضی باشد داخل نمایند و لا سیما
 در ابتدای ادوام حاره و بقول الطاکل بهترین چسبند که بدان تبرید و دماغ کنند و طلا بخلمی و براده عاج و لیس و آرد جو و حنا و آب کشیند و عنب الثعلب
 و حی العالمست و شرب مزبور شکر کشیند و در شربت ششاش بار اشعیر و گویند که حوض آب بر گلاب و آب انار شیرین و جلاب قند سه
 خام همول گلاب اختصار کنند و آب سرد و بالنا صفت اندک اندک بدهند و کذا آب هند وانه و حیار و کدو و بدهند و از دوا حاره قوی
 عطریست چون زعفران و سلیخه و تخم کرفس و حماما و مانند اینها از افادیه دیگر اجتناب لازم دارند و بوسیدن از طعامهای گرم و سوزنکار انگیز
 مثل عدس و بادجان و گوشت گاو میش و شتر و کرب و غنیمه و ترشیدن موی سرد و دوشیدن شیر بران خیلی مفیدست و همچنین این آن
 شیر و ختران در بینی و گوش نمایند آن بر کنه می دست و پا و بر یا فوخ بشرطیکه تب و نزله نباشد طریق استعمال ادویه تبرید دماغ لعاب
 بهمانه سه ماشه شیر و تخم کاه و مقشر شیر و تخم تربوز هر یک هفت ماشه در آب یا عرقیات بر آورده شربت نیلوفر یا شربت بنفشه و توله
 یا نبات سفید یک نیم توله داخل کرده بنوشند و اگر حرارت زیاده باشد شیر و تخم خیارین یا شیر و تخم کدو و اضافه کنند و اگر آنجبره زیاده بود
 شیر و کشمشک شیر و تخم ششاش زیاده نمایند و اگر حرارت قلب بهم معلوم شود شیر و تخم خرفه افزایند و شربت انار و عرق بید رساده و حوض
 شربت نیلوفر آمیزند با بجمه اگر حرارت در کمال شدت باشد شیر و بزور مذکوره در عرقیات بار و رطب مثل عرق نیلوفر و بید گلاب و بید مشک بجای
 آب بر آورند و بعضی لعابات سرد تر مانند لعاب بزور قطونا داخل نمایند و شربت آلو یا شربت تمر مندی یا شربت حامض یا شربت لیمو مناسب است افزایند

سه مشت نمک شور و دوام برگ کنار برگ خطمی یا تخم یا گل آن برگ غلبه یا تخم آن هر یک پنج درم و آب جوش دهند هرگاه نصف بماند نیم گرم با شویه کنند و گویند که غسل قدین وقت شدت تب سبب اجتماع حرارت تب و حرارت آب منع است مگر عند خوف حدوث سرسام از آب نیم گرم بحال کردن چادر میان ظرف آب در وی حیار جائز بود بطریق استعمال ادویه انگلیاب و نطول جراوه که دو تخم کا هو و برگ آن گل نیلوفر بنفشه خبازی غلبه انگلیاب پوست خشخاش و تخم آن و گل آن جو متشکل سرخ برگ خطمی و تخم آن برگ بید ترانه خیار تخم خرفه و برگ آن برگ کاسنی کشنر سبوس جوبتان افروز شاهسرم هر چه بهر سه بقدر حاجت گرفته در ظرفی سرش بند کرده باب جوش دهند و در طشتی رختیه قدری روغن گل یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر یا رختیه انگلیاب نمایند و نطول کنند و یا بنفشه تخم که و نمکونه تخم خرفه تخم گمان تخم خشخاش اسفود تخم خطمی تخم کا هو گل سرخ برگ بید جو نمکونه در آب پنجه تطیل نمایند که جهت صدمه حار و سرسام و سهر و جنون و تشنج یا بس نافع و یا بنفشه و نیلوفر هر یک دو کف با بونه یک کف باب در آفتاب و یا ظرفی سرب مطبخ نمایند و چون پنجه شود و حرارت ناری او کم گردد و سر آفتاب و یا ظرف را برابر روی مرین بکشایند که بخار او به بینی او برسد و یا در طشتی رختیه و بران روغن گل رختیه و علیل ردای بر سر کفنه بخار آنرا بگیس و برای سرسام حار و غیره مفید است

علاج امراض مزاجی بار و ساذج فقط یا بار در طب ساذج یا بار و یا بس ساذج

و آن صدمه و دوار و کالوس و سکه و سبات و نسیان است و سبب سوء مزاج بار و دودت خارجی مثل بر قلیج و آب و هوای باد شدید سردی داخلی مثل تناول سردات باطله تسخیم بود آب آتش یا بخوبی شویای گرم کنند و مطبوخ ادویه حاره مخصوص دماغ بدهند و ضماد و نطول و انگلیاب و کما دوا و گرم نمایند و سوط و شومو علوی خانی و خلطه حار بعل آرد و روغنهای چون روغن یاسمین و سوسن و فادر و مرزنجوش و نرگس و بابونه که در آن غلبه یا نطول سوده داخل کرده باشند نیم گرم بر سه مالند و یا روغن سداب بالند و اگر قوی تر خواهند قدری فرفیون درین روغنهای آمیخته کنند و اگر اسفنج یا صوف بروغنهای مذکوره کرده بر تارک گذارند بهتر باشد و گویند که وجادرس و سبوس گندم و خرفه و سرخس و بنفشه و خور دن خشخاش چهلونه و زنجبیل مربی موسیگ مفید است و آنجا که ببرد و تب یوست باشد یا تشنج ترطیب نیز جمع کنند و اگر ببرد و تب رطوبت بود و استفراغ رطوبت نیست بعل آرد و غرغره و ادویه حار ششف رطوبت استعمال نمایند و چون فلاسف را خصوصیت تمام است در تبدیل مزاج دماغ و تسخیم و تقویت آن و اغذیه شوربای عصافیه و مالکیان و نخود آب با مصاح گرم مثل راجینی و زیره و ثوم استعمال نمایند و هر یک که اندر دماغ آفتی از سردی باشد آب سرد و خور دن و بدان مضمضه کردن سخت زبان و در طریق استعمال مطبوخ اصل السوس متشکر نمکونه پرسیا و شان اسطوخودوس با دیان پنج با دیان در آب جوشانیده صفا نموده گلغده عسل یا شهد داخل کرده بنوشند یا صرف با دیان و اسطوخودوس بدو ستور جوشانیده گلغده داخل کرده بدهند و یا انیسون پرسیا و شان موزینقی نیز زیاده کنند و یا با دیان پرسیا و شان با دنجوبیه جوشانیده گلغده داخل کرده بدهند و یا انیسون با دیان با دنجوبیه جوشانیده با گلغده عسل دهند و یا با ما بر بنجاسف و ارچینی شربت اسطوخودوس حسب حاجت افزایند بطریق استعمال ادویه شومو مشک و عنبر قفل و غالیله و عطر عود دهند و مجموعه و چند بیدستر و فرفیون و سداب و مرزنجوش و یاسمین و بهار نارنج و گل بابونه و ریحان و نرگس و چنیپنه و سرسین و هر چه در جودین سخن دماغ و دافع امراض بار و دماغی است طریق استعمال ادویه ضماد بابونه اکلیل الملک مرزنجوش برنجاسف صقر زنجبیل زعفران مرکب زردفای خشک شونیز کبابه پینی قفل صبر زرد و چند بیدستر و فرفیون کبریت زرد و دوده ارمنی قسط کنندش ملکیت صمغ سداب اشق خردل موزین مشک عنبر موسیائی قفل عاقره حاکندر سگین کبوتر روغن قسط روغن زنبق هر چه ازین باهم رسد و یا طبیب مناسب داند آب سائیده بیکرم بر سه ضماد نمایند و طریق استعمال ادویه نطول و انگلیاب بابونه اکلیل الملک برنجاسف شیخ ارمنی سداب تمام فنجنجلی جاوشینر جده مرزنجوش صمغ صند قوتی شونیز و غیره خشخاش حار جوشانیده بر سه نطول نمایند یا در ظرفی سرتنگ مانند آفتابیه لوله دار جوشانیده و سر لوله را هنگام مطبخ بند نموده و در اس بر سر بکشند و لوله آنرا باز نموده بخار آن به بینی و گوش و دماغ رسانند و بران سه نطول دارند و بدانش که کما و سوط و در علاج امراض دماغی یعنی

و آن سبب و نسیان است و صدراع بمنزله بعضی لیکن اقل و بندرت و بسبب کثرت استعمال آب و تناول مرطبات است شربت اسطوخودوس
و دیگر مخففات استعمال کنند و اطر فیل کبیر و فلاسف و تریاقات و امثال آن تناول نمایند و نمک مسک و مسوس گندم و یا ورس و زیره گرم کرده و تقویت
و ماغ باطنیلات و غیره و تسدیط لایق آنجه و تقطیل غذا و شراب نمایند و در هوای تمام تا دیر نشانند و انگباب و طول با سیکه در آن او ویر بقیفه محمله
مثل قرفه و سیلحه و یا بونه و اکلیل الملک و قیصوم و شیخ و مزخخوش بختیه باشند لعل آرند و اگر بله و بلاد بر لیس عارض شود و شوق شونین و صعدت و زعفران
و مشک استعمال نمایند و غذایه بخیه محضه مثل قلا یا و مطجنات با بازی جاره و کباب و نخود بریان بخورند اما بتقلیل و ترک عشا واجب شمارند و ریاضت
قویه اختصار نمایند و بجای آب مارا الحسل یا عرق بادیان بنوشند

وَأَنَّ صَلْدَاعَ وَسَهْرَسْتِ وَسَبِشِ تَنَاوُلَ مَجْنَنَاتِ وَسَفَرِ حَازِوِ بَايَا بَاهِنَاوِ رُتُوزِ وَمُلَاقَاتِ بَادِ سُمُومِ سِتِ مَرْطَبَاتِ شَمَلِ شِيرَةِ خَرْفَةِ وَأَبِ تَرَبِزِ وَلَوَايِ بَهْلَانِ
وَأَسْپَنْبُولِ بَاشَرِبَتِ نِيلُو فَرَايَشَرِبَتِ نَبَشَةِ يَاشَرِبَتِ خَشْخَاشِ وَعَرَقِ بِيدِ وَعَرَقِ کَاوَرِ بَانَ وَهَارِ الْقَرَعِ وَهَارِ الرَّجَبِ مَبْهَنْدِ وَتَمْرِ حِجِّ وَتَسْعِیْلِ بَرُوغْنِ کُلِّ رُوغْنِ
کَدُو وَرُوغْنِ بَادَامِ وَرُوغْنِ نَبَشَةِ وَرُوغْنِ نِيلُو فَرَا نَیْدِ وَرُوغْنِ شِيرِ نِگَرِ مِ بَرَسِ بَدِ حَلَقِ رَاسِ وَخُصُوصًا شِيرِ زَنَانِ نَافِعِ سِتِ لَیْکِنْ سَبْرَتِ بَشُونِیْدِ کِه
شِيرِ سِلِجِ التَّعْنَسِ سِتِ وَکَذَا عِلَافِ سِرْجِلُو اَکْثَرُ اَزْ جَرَادَةِ کَدُو وَدَنَاشَتِ وَشُکْرِ سَفِیْدِ وَرُوغْنِ بَادَامِ نَیْجَتِ بَاشَنْدِ وَخُورْدَنِ اَنِّ مَفِیْدِ وَضَهَابِ دِکِه وَرِ سَلِمِ سَوَادِ کِه
خَوَابِدَ نَافِعِ سِتِ وَتَضْمِیْدِ سَرِ لَبَاوَدَه رَاقِی وَتَطْبِیْلِ طَبِیْعِ حَبَازِی وَنَبَشَةِ وَشَعِیْرِ وَکُلِّ خَطْمِی وَبَرِگِ بِيدِ وَخَشْخَاشِ مَعَ نَصْفِ اَنِّ رُوغْنِ نَبَشَةِ نِگَرِ مِ
بَعْدِ تَرَا شِیْدِنِ مَوِی سَرِ نِزِ شِیْدِ وَحَامِ مَرْطَبِ اَنْفِ الْاَشْيَاءِ سِتِ وَرُوغْنِ کَدُو وَسُکِه وَشِيرِ زَنَانِ وَشِيرِ نَرِ وَپِیِه مَکِیَانِ وَدَمَاحِ حِیَوَانَاتِ شَرَبًا وَاکْثَرًا وَ
سَوَاطِی وَطَلَّارِ نَافِعِ وَنَبَذِ اَمَّا اَللَّحْمُ وَشُورَبَايِ چُو زَهْرِ مَخِ وَجَدِی فَرِبِ وَهَایِ رَضْرَاضِی وَکَلَهْ پَایِچِه وَبِیضَتِ نِیْمِ شَرِبَتِ وَفَالُو دِه وَحَرِیرِ هَایِ رُوغْنِ بَادَامِ وَهَارِ الشَّعِیْرِ
وَلِقَبُولِ رَطَبِ شَمَلِ کَا هُو دَخْرَفِ وَاسْفَانَاخِ وَجَبَازِی سَازَنْدِ وَبَاقِی تَعْدِیْرُ اَزْ عِلَاجِ صَلْدَاعِ نِیْسِی اَخَذَ کُنْدَنْدِ

وآن حد را و بعضی و شقیقه و سرسام و ماستر و دود و وار و سبات و صرع و سکه است و بیش اکثر احوال و حلویات و اشربه حار باشد قبول شیخ کل
غلبه دم در تمام بدن بود و در سر قشلی و افزازان نیز حاصل شده باشد فصد قینال کنند و اگر هنوز در سر تنبیه حاصل نشده باشد و در طریق حصول باشد
فصد اکل نمایند و اگر قبل از آغاز حصول او در سر خوف حصول باشد مثل آنکه سببی جذاب اخلاط در حوالی راس بهر سبب از حرارت خارجی یا ضربه نقطه
و مانند آن در نیسورت فصد با سلیق گیرند برای جذب ماده و اگر جذب او زیاده ازین مطلوب بود فصد سافن و حجات ساقین بیک لجه فنی از کفایت
و فصد رگهای پاکند و هرگاه مباشرت عضوی دیگر بود رگی که میان سرو آن عضو مشترک باشد بکشاید بصورت اراده استقراغ هر دو عضو و قه
ماده در دماغ و اگر اراده جذب ماده بطرف ناحیه بعد از راس مع استقراغ عضو مشارک باشد فصد رگ مشارک آن عضو که مقدم است در علت کنند
پس هرگاه ماده متوجه لبوی راس تنها باشد و عضو مشارک از ماده که از آن عضو لبوی دماغ منعذب شود پاک باشد به تنقیه سر فقط متوجه

شوند و یا غلبه دم از ابتدا صرف در سر باشند پس آنچه در حجاب خایج قحف واقع بود و در قریب شیون محسوس گردد و اراده علاج خفیف بود و در نخیالات مجت
نقد و کند و اگر ماده غائر باشد و امید انجذاب آن بسوی خارج قحف نباشد فصد رگ پیشانی کشاید خصوصا اگر وجه مائل بسوی موخره بود و اگر علت
صعب باشد مثل سکنه و موی فصد و دلج کند و اگر بعضی لطافات را قبل از فصد دوسه روز استعمال نمایند بهتر است خصوصا اگر ماده بسیار
قوی نباشد و وقت باقی باشد زیرا که باعث اطمینان از توران دم و اخلاط و ارتقاع آنجه آنحضرت بسوی دماغ و قلب و کبد و غیره از اعضائی که از
و مجاور و مشارک است جهت آنکه مواد فاسد مادام که ساکن باشند با وی اعراض ساکن باشند و چون حرکت نماید حرکت مینماید با آن اعراض نیز
اگر یا آن اخلاط دیگر نیز باشد پس باید که نظر نمایند اگر شریکت تمامی بدن باشد استفرغ جمیع بدن نمایند پس فصد را سه نعل استغفار غایت مخصوصه
با آن بعد انضاج ماده هر یک از اخلاط بحسب اجاب لائق و بعد گرفتن خون اگر سور مزاج حار باشد بهر تعدیل مزاج هر چه در علاج امراض دماغی حار مزاج
گذشت بعمل آرند و بهر تطفیف خون اثریه بارده و حامضه مثل شربت انارین و شربت عناب ساده و مرکب که در جمیع امراض دماغی و موی معمول است شربت
نیلوفر و شربت آلو و شربت کتوت و شربت سیب و شربت ورد نازه و شربت قرصیا مفرا و مرکباتها یا با شیر به نر در بار و مثل تخم خرفه منقشه و تخم خیارین
و غیر تخم که و غیر تخم هندوانه و مانند اینها بدهند و اگر طبع لین بود رب به یا سیب بدهند و اگر سرفه نباشد گنجین سباده یا شربت تمر هندی یا شربت لیمو
یا شربت حامض یا ربیاس یا غوره یا زرشک یا کاسنی یا کادی و دیگر ربوب فواکه حامضه یا آب آنها و آب انارین بنوشند و بحالت سرفه غیره منقشه سبزه
مطبوع و سیستان و نیلوفر و عناب و خبازی بدهند یا شربت منقشه یا عناب و اصل السوس و بهر سبزه و سیاه و شان و یا مارالشحیر بنوشند
و اگر حاجت تلکین افتد بعد استعمال منضج صفرا و اسهل صفرا بدهند و یا دیگر نفوعات طینه مثل نفوع طینه و نفوع حامض و یا عصارات فواکه و لیمو بهر
و قهقهه استعمال کنند و یا این نفوع مرکب که برای جمیع امراض دماغی نافه است بدهند عناب است عدد زرشک پنج و درم تخم کاسنی دو و درم ربوبه حلا
یک مثقال تخم کشوث و درم تمر هندی ده و درم گل سنبل سه و درم یک شبانه روز خیسانند و صاف نموده شیر خشک ده و درم تخمین است درم
حل کرده بنوشند و یا شربت ورد بکر با گلاب و عرق نیلوفر یا شامند و یا نفوع گل سنبل و آلو و عناب و منقشه و تمر هندی و سیستان
یا شیر خشک بدهند یا بجمعه در علاج این امراض اخراج دم و تلکین طبیعت و تقلیل طعام ملحوظ دارند و باقی تدابیر از علاج صداع دماغی
اخذ کنند و غذا مثل منقشه و اسفناخ یا آب حصرم یا لیمو یا حامض یا زرشک یا انارین یا تمر هندی ترشش کرده و از چوب مرغ و غیره بحکم اجتناب نمایند
مگر هنگام کمال ضعف یا بقول بارد و جائز است و از استعمال اشیا شدیده محذوره هرگاه میند و یا اعصاب و یا اسهال ضعیف و یا سرفه و خشونت صد باشد
بسیار حذر کنند و تغذیه بکاهویا اسفناخ نمایند

علاج امراض دماغی صفراوی

و آن صداع و بیضه و شقیقه و سر سام و سرد و در و در و صرع است و بیش تناول اغذیه و ادویه گرم و ریاضت در با جره و سهر و صوم در آنست
تبریدی که در امراض دماغی حار مزاج گذشت بدهند و آب نانچ و لیمو و انارین یا شربت اینها و لعاب بزر قطره ناما و القرح و آب انار و شیر بهر بار و رب
مانند شربت عناب و نیلوفر و اجاص و انشال آن و شیر بهر در بارده و طبه و سلاطات ادویه بارده و تمامه و تخم کاسنی و پنچ آن و اصل السوس و خار خشک
و تخم خرفه و خیار و عناب و سیستان و تمر هندی و آلو بخارا و زرشک و مانند اینها نیز مفید بود و بعد تسکین ماده منضج آن منضج صفرا و اسهل صفرا و منقشه
دهند اما بقول شیخ انضاج ماده حار بدوائی باید کرد که توام اجمع کند و معذک منفتح و منقطع باشد و این اوصاف در بر دوات مطرب که در ان جلا و غسل باشد
مثل مارالشحیر و گنجین ساده و شیر زرافه میشود اما کسی را که ضعف قوت مع صداع باشد از شیر اجتناب کند و از منضجات بشیر طرد کند و اگر نیست که استعمال
نمایند نظولات متخذه مطبوع منقشه و نیلوفر و برگ بید و عصا الراعی و بجمعه بقول بارد و بانکه سکه که برای انضاج و قتیذ قوت آنها و اگر مراده اندک
غلطیه باشد زیاده نمایند در ان بابونه و خطمی و پرسیا و شان و گاو زبان و مانند آن و اگر محتاج بسوی ادویه منقشه منقطع باشد و یا منقطع منقشه و

کمال لطیف خود بر سر تخت تحلیل میشود پس در اطلیه و مردخات نفع نمی بخشد و بهتر آنست که ماده را با استفراغ و جذب بسوی خلاف جهت یا بهر دو دفع سازند
و جذب بسوی خلاف جهت بطرف دست و پاها باشد و دوک و مالش آنها بنگ و روغن بنفشه یا روغن بابونه بحسب مزاج معین بر آنست اما اگر جامع
برای هر دو تیسر یعنی استفراغ و مالک استعمال احتیاجات و محولات و مدرات و معوقات مستحب ماده و قوت و از سه ملاقی که استفراغ ماده را سبب شکر
بدن می نماید حب ایاب و قوت قایاست و حب اسطوخودوس آفاق است با خلط متحرکه که در آن غلبه مراد بود و معذک غلیظ باشد بلکه آن مشترک در خلط
بلغمی و مراریست و قوی تر از این همه نفوق صبر است بخار آب کاسنی یا نفع ایاب و قی بسکنجبین و تخم سمرق و اما ایاب اگر کاغذیس ایاب اوفس ایاب لونغا و یا
و ایاب جالینوس و حب تخم از جرجا و در خرق اخلاط غلیظه و سودا و یراموافق است و کد لک هر یک در آن اسطوخودوس اقد و ایضا آنرا قی بشت سکنجبین
تخم ترب و تخم حنظل با ساراد و تخم سبج اخلاط لزجه صالح است و با وجود این آنها را طبقات است و اولی آنست که با ایاب فیکرا و ترب و قتیون و غار قیون و مانند
آن باشد بعد و حب کبار پس ایاب جات پس خربق سفید بجز در احتیاط و باید که در سهلات از ضعیف شروع کنند و بتدریج تا ایاب جات کبار برسند تا وقتی که
انقطاع ماده علت معلوم شود و از سهلات ملائم مخصوصه برای تنقیه راس شکیات است که از آن حبوب بزرگ سازند تا زمانی بسیار در معده بماند و از وزن قلیل آن
فعل کافی بطول مکث و لبث حاصل شود و وزن قلیل آن بنگر استعمال مضرت نکند و باید که شب فرو برند و بعد خوردن آن بخواب روند تا حرکت و بیدار س
فعل او باطل نکند و غیره و اصل درین حبوب صبر و ایاب است و مصطلکه برای تقویت معده در آن داخل میکنند و دلیل برای منع صعود بخار بدماغ از معده
می آید و اگر اراده اعانت اخراج اخلاط بلغمی نماید تخم حنظل و تخمیل و ترب و اسطوخودوس داخل کنند و انطاکی گوید که بهترین چیزی که تعدیل و تنقیه و تقویت
سرمدان نماید طوخ میوه در عفوان و قرنفل و منبل الطیب و قسط و شمشام است و معوط بر و جنبید و کدش و فلفل و خردل و همچون جامع الاسرار
در تنقیه سد و تقویت دماغ و افزایش عقل و حفظ و تنقیه ریح و تعدیل برودت و حبس است و ایضا از منقیات خاص دماغ غراغ و عطوسات
است و برای تحلیل مواد باقی معوط و الکباب و نطول و پاشویه حار بعد تنقیه عام لعل آرد و کد لک بعد تنقیه برای رفع بقیه ماده و تحلیل آن اطر فیل سنا و طین سبل
و اسطوخودوس و همچون انطاکی استعمال فرمایند و ایضا بعد استفراغ ریاضتی که سرمدان شکر نشود بلکه صرف اسافل بدن و پایی حرکت کنند
چونکه در علاج کلی امراض راس مذکور شد و بالیدن اطراف و بستن آنها از فوق بسوی اسفل لعل آرد و گاهی ریاضت خفیف نفس را می کنند مثل
و لک و غیر آن حتی که استعمال شانه و فمده از منقیات تناس شمرده اند چنانکه در آخر لیسر غس لعل آرد و بسا است که مضغ عاقر قرحا و فلفل و زنجبیل و و ج حتی
مویزج و مانند اینها نفع می بخشد و ادویه غراغ و لطافات و مقطعات مثل سکنجبین غصلی و ایاب ارکا غائیس و بوسطوس و تخم حنظل و زنجبیل و اسطوخودوس و ترب
و خردل و عاقر قرحا و فلفل و مصطلکه و و زوفای خشک و داریچینی و سیخه و صغره و زرنجوش و پوست سبج کبر و فو تیج و مری و سکنجبین عسلی و عسل و مانند این
و بقول سیدی غرغره بصاره اذان الفار یا مویزج بسکنجبین غصلی و یا سیخه و در شراب ریحانی یا بطیخ ارماک یا عصاره چقدر رسفید بسبل یا زوفایا
صبر یا بطیخ افستین یا حبسرف یا بوبرق یا عصاره انجره یا بطیخ خرق سیاه یا بطیخ ایر س یا بطیخ او خسر یا عصاره کرب یا بطیخ حب بلسان یا لک اندرانی
در آب حل کرده یا نوشا در در آب حل کرده همه واحد نیز منقی دماغ از مواد بار دست و ادویه عطوسات منفتح مجرای شمم برای اخراج اخلاط بلغمی
مثل کدش و فلفل و حبسرف و ثوم و حروف و دار شیشهان و نوشا در و بک و خسر دل و بزور حار و مانند آنست و گاهی از بعض ادویه که
اضمه و اطلیه بر اصداغ لعل می آرد و ادویه معوطات محله اگر قوی خواهند شد بیدریج استعمال نمایند مثلاً در اول مرتبه بر روغن گل و مانند آن لعل آرد
و در مرتبه ثانی بصاره چقدر و مانند آن و در مرتبه ثالث آب زرنجوش و اشال آن و بقول سیدی معوط یک درم اذان الفار مثل او عسل و یا
قند بآب حل کرده و یا گل شقائق النعمان و یا عصاره کرب یا آذریون یا گل خیمهری زرد و یا نفع شکار یعنی خس الحار که آن کا هندو شستی است
یا نفع یا فو تیج بستانی یا جلی یا بنج سوسن سفید یا گل او یا انجیره یا برگ شتابانک یا البلاب یا ساق یا کرفس یا صغره شیر در خمران از هر واحد
عصاره گرفته و یا مرکب و لک و یا ریحان کافوری و یا آب پیاز و یا بطیخ پنج خور مریم بسبل و یا بطیخ کون و یا جسم ام سوده و یا روغن غار و یا

روغن سوسن سفید و یا حرف و یا آب جازا نخل و یا روغن بادام تلخ و یا طبع ما میران و یا حب لبسان و یا روغن شونیز شیره زنان و یا چند سید سر و روغن بادام
 و یا شیره تخم بر روغن مذکور و یا عدس تلخ بر روغن بادام و یا حصص شیر و تخم و یا زعفران و یا سیئه سالک و یا جازا و شیر بر روغن بادام تلخ و یا حلیت بر روغن
 مذکور و یا صمغ سر و بر روغن بادام هر واحد منق و یا غ مست و او و یا الکباب و نطول و یا نیت اکلیل با بونه حلبه تمام زوفا اسطوخودوس و سفین فلفل
 با دیان پنج کرفس پوست ترنج برگ ریحان برگ سداب عاقر قرحا حب الفار عشیه مغربی برگ غار حبل صغری فارسی ریخاسف نانخواه در سینه ترکی مرزنجوش
 قیصوم پریا و شان تخم شبت حاشا فتیج شیخ انبی هر چه از اینها مناسب و اندر جوش داده الکباب یا نطول سازند و او و یا پاشویه حار نیست گل با بونه
 مرزنجوش جنب الثعلب برگ شبت هر یک ده درم سوسن گندم سبت درم بدستور یک در علاج امراض داغی حار سافج گشت ببل آرد و گاهی اکلیل
 و یا در بنجویه و برگ سداب و خاکشی هر چه مناسب و اندر آفریند سویدی گوید که سنکوس شام و بنجور ابله رویه باره را از داغ فرو می آرد و کذا مشک شام و یا
 منق و یا غ از مواد بار دست و یا لیه کابلی سائیده بعسل سرشته خوردن طوبائی را که بسوی داغ منق که در منع کند و شمع طلع نخل و غرغریطنج و یا شرب طبع
 منق و یا غ اسب و کذا مضغ کند ریاعلک البطم یا صمغ پیسته و انداختن آب دهن و کذا اسوط البصاره گل شمع تازه و هر واحد از اینها موجب من است و شرب
 عود یا عصاره بنجور بمعسل یا قحاح اذخر یا شمع حنظل یا از فرایا قنطور لیون و قیق یا آب طبع خیری زرد یا کرکم بعسل یا سنبل هندی یا صبر یا طبع انشیشین یا از این
 یا رویه و یا لیه کابلی یا ترید یا تخم انجریه سوده بعسل سرشته یا طبع ایرسایا عصاره فتیج یا روغن بادام تلخ یا عود لبسان یک درم یا غاریقون یا حب لبسان
 یا سیلجه یا بیک یا اسطوخودوس و درم بعسل و شمع شمع حنظل یا کندش یا خردل یا صبر یا حرف یا بوری خربق سیاه یا ایرسایا غلغل سیاه یا فلفل یا شونیز بریان هر چه
 سوده در خر قنکان بسته و یا ریحان کافوری و یا عصاره بعسل یا بیک خیری زرد و یا سنبل هندی و یا دارچینی و یا عاقر قرحا و یا سوسن سفید و یا گل سوسن یا نخل
 و یا چند سید سر و یا جازا نخل و یا حب لبسان و یا گل بستان آفر و یا گل سورنجان و یا بیک و مضغ پنج شقائق النعمان بمرات یا مصطکی یا موزنج یا خردل
 یا نخل یا مصطکی یا پوست بچ که با عنبر خام واکل بقدر انجریه مسلوک بر روغن بادام و نطوخ و داخل مخرن بصاره قنار الجمار و شیر زنان هر واحد منق و یا غ
 از مواد بار دست و باقی تدبیر از علاج صداع بلغمی اخذ نمایند

علاج امراض داغی سوداوی

و آن صداع و سینه و شقیقه و سرسام و سرد و دوار و سر و وجود و یا لیا و صرع و سکت است و سبب او اشتکار غذیه مولد سودا است مثل عدس و کرب
 و تخم لبر اول منفع سودا دهند و بعد بطور نفع بمسمل آن و حب اقیقون یا حب لاجورد و شقیقه کنند و باید که در انضاج سودا نیز قاعده که در انضاج ماده بلغمی
 گذشت از استعمال ادویه مطف و منقطع و محلل و تصعید درجات ادویه بقدر ماده مرغی دارند لیکن بر ادویه شدید الحار و اقتصار نکنند تا در تحفیف زیادت
 نهند و لایم که سودا غیر طبعی و احتراقی باشد بلکه در انضاج ماده سوداوی لا محاله احتیاج بملین و ترطیب بود و مثل عتاب و نیلوفر و انجیر و ترنجه و مری نامند
 آن و یا مارالشعیر یا شکر و ترنجبین پس عقب او منقجات محله لطیف التحلیل هر درجه ثانی و ثالث مثل برگ گاو زبان و بسلنج و برگ باد بنجویه و سپستان
 و ترنجبین آفریند و او کی آنست که حج نمایند ادویه بلغمی و مطبیه را با حار و منقطع محله مانند شربت اصول و سنجبین عنصلی خصوصاً با مارالشعیر و طبع اصل سودا
 و با دیان و کرفس و انیسون و پریا و شان با انجیر و موز منق مع گفتند و بساست که زیاده کرده میشود در ان اسطوخودوس برای اختصاص آن بدماغ و
 مار العسل نیز طرب و سخن و منفع است و این همه برای سودای طبیعی و تحرق از بلغم و خون اولی بود و اما در تحرقه از صفرا باید که تقدم ترطیب بسیار با غذیه
 و ادویه مطبیه بعد از حرارت احتراق نمایند بعد از انضاج با ادویه مذکوره فرمایند و چون سودا بسبب غلبه ارضیت عاصی از نفع است پس باید که منقجات
 بسیار استعمال کنند تا و قتی که قاروره غلیظ گردد و از سفیدی بسیار ای گراید و در بنجین لیت ظاهر شود بعد سهل دهند و بعد مسمل باز منفع دهند و بعد از ان
 مسمل نوشتند و همچنین ببل آرد زیرا که سودا یکبار نفع نمی یابد بلکه اگر در دفعات هم نفع یابد غنیمت شمارند و این مطبوع به نفع سودا نیز معمول است
 بسلنج اسطوخودوس یا در بنجویه اقیقون بصره بسته هر یک دودرم موز منق سبت و اندک بخاراده و اندک جوشانیده صاف نمود و ترنجبین یا نروده درم داخل

کرده بنوشند و تا در روز استعمال کنند و اگر قوی تر خواهند گاه در بان گل گاه در بان گل بنفشه گل نیلوفر گل مسخ تخم کاسنی بچ کاسنی پرسیاوشان تخم خطمی اصل السبل شاهتره تخم کشتوبیج باریان هر یک و در دم انجیر پنج عدد گلگند چهار توله افزایند و گاه به بصورت کثرت غلط ماده قطور لیون و بیخ کبیر زیاد میکنند و هر گاه اراده سهل باشد مغز خیار شنبدرشش توله شیر خشک چهار توله سنای ملی بلبله سیاه هر یک و دو یا سه مثقال روغن بادام یک مثقال در مضع افشانند و گاه به لاجورد مقبول در جلاب حب بسته میخورانند و بالایش مسهل می دهند و این مسهل وقتی باید داد که مریض قوی بود اما اگر مریض ضعیف باشد و اگر کجین سکنجین انقیونی مع سفوف سودا دهند و همچون نجاح باب شاهتره نیز فلاح می بخشد و گاهی بعد نفع برای اسهال سودا انقیونی شش درم در یک قسح ماراجین شب خیسایند و صبح بالیده صاف نموده شکر یا شیر خشک پانزده درم حل کرده میدهند و بقول جالینوس و فلیسیوس فوس در روغن متقی دماغ از بهر سودا و گاهی عند توت مرض و مریض ایار جات کبار مثل لوغاف یا میدهند و خوب که در آن لاجورد و حجازی و اسطوخودوس و انقیون و بلبلانج و قدری حبسین سیاه باشد در خارج مواد غلیظ سوداوی مخصوص است لیکن استعمال خرق بجز در احتیاط باید و بجهت سهل غریبه با یابج فیکرا و سکنجین عسل و یا با پوستیج بهر معجون بسمل در آب گرم نیز متقی دماغ است و بعد تنقیه بقول شیخ بهر تعدیل در سودای طبعی و لبنی تسخین مع تطهیر کنند و در سودای اخراقی از بهر چغندر و سخن باشد اجتناب نمایند و بر مرطبات از البان و دبان و نطولات و ضماوات و اغذیه اقصا و رز و نباتی نماید بهر علاج صداع سوداوی و یا بنجوا یا اخذ کنند و حکیم عابد سرمندی در شرح اسباب خود نوشته که اگر در گلاب چهار صد درم نقره هفت درم هفت بار و طلا پنج درم پنج بار و فولاد پهل درم نه بار دماغ کرده هر روز از آن بر نه بار پانزده درم بنوشند و منع تولد سودا و تجویز هضم و ازاله فساد آن بلبانیت مجرب است

علاج امراض دماغی ریگی

و آن صداع و تنقیه و سدر و دوار است و سببش کثرت اغذیه غلیظه و سوء هضم است بهر تحلیل ریح کاسرات آن مثل طبعی شیخ و انقیون و حاشا و مانند آن استعمال نمایند و نطولات و سحوطات و شموات و ضماوات محله که در علاج امراض دماغی بار و سافج یعنی مذکور شد بعل آرند و دخول در عام گرم بر نه بار و ششم چند پید شتر و مشک درین باب مخصوص است و تقطیر روغن یاسمین در روغن غار و روغن زرنجوش در گوش نیز مفید است و نطول بادویه محله مثل بابونه و گلک و زرنجوش و صغره و فو تنج بعل آرند و از خرقه مغوسه در آب ادویه مذکور نکند و سر کنند و سوط چند پید شتر و مشک در روغن زرنجوش ساینده محلل ریح مسرت و قطور روغن زرنجوش که در آب مطبوخ صغره و حب العار و تخم کرفس و زرنجه کرمانی پخته باشند و در بینی و گوش نیز تحلیل ریح راس کند و کذا شرب و شکر و شکر و یاسمین بری و ششم بهار و بستان افروز و خلاف لبنی و نسرين و گل سورنجان در گرس و سوط مرکبی بقدر دانگ که سنده بر روغن بادام و روغن خسته قندول و عصاره برگ شایانگ در روغن زرنجوش هر واحد محلل ریح مسرت و اگر ماده مولد ریج که آن در اکثر بلغم یا سودا یا میباشند زیاد بود اول تنقیه آن نمایند بهر سوره که در علاج امراض دماغی یعنی و سوداوی مذکور شد بعد از آن بتعدیل و تقویت راس بتوجه شوند و از سبغات مثل خرمای و جوز و خر دل اجتناب کنند و باقی علاج از صداع ریگی اخذ کنند

علاج امراض دماغی بخاری

و آن صداع و تنقیه و عصابه و حس و سرسام غیر حقیقی و سبات و سدر و دوار و کابوس و صرع و سکنه است پس اگر صعود انچه از بدن باشد اول تنقیه خلطی نمایند که از آن بخار بتولد میشود و مثلاً در غلبه خون فصد و حجامت سابقین کنند و اگر حاجت بود مسهل بار دهند و در صفراوی مسهل صفر یا کبار بر نه بار و در هر دو تقویت سر کنند و سحوطات بارده و نهاده و روغن گل و گلاب و سرکه بر سر استعمال نخله بار و اشر بهر مطفیقه مثل شربت حاض و لیمو و تر مندی و آلو مع اسفول و شربت بنفشه و آکو یا لونوشند یا تقوی حاض بنفشه بنفشه میدهند یا اسفول مسلم گلاب و نبات بخورند و اطریض صغیره و کشتینر صرف یا همراه آب تر مندی و آکو بخار یا تقوی بلبله بلبله آله و کشتینر استعمال کنند و از ضماوات بار و اخرازان نمایند بلکه اضده محله که در آن اندک قیصن باشد و شموات لطفه کفایت کند اما در صورت احساس حرارت زائد در ماده بخار از محلات کثیر تسخین مثل فرفلون و غیسره اجتناب شدیدی نمایند و اگر بار

کند جذب آن طرف خلاف و تنقیه بفرغیده استعمال کنند طولات معتدله در حجام و غذا بفرود اندازند و یا اسفناخ یا ساق یا کدو یا خوره سازند و خوردن نان بخ تصاعد بخار بسوی سر میکنند و کچتری بخیر است و بعد غذا برای شمع صواب و بخره خوردن نفوذ کشنده و شکریه یا ساق و بزرقطونا بشکر و امتصاص بی یا سیب یا ناشپاتی یا زعفران یا زعفران بود و کشنده در طعام زیاد اندازند و در صورت ماده بلغمی و سوداوی سهل آید و دهند و اطرافیل شانی استعمال نمایند و هر چه علاج امراض دماغی بلغمی و سوداوی گذشته عمل آرد با بجملة امراض خلطی که از آن بخار متولد میشود در اشربه و اغذیه و غیره واجب است و اول استعمال تنقیات است و جذب بخار به سبتن اطراف و مالش کف پا پیچیده ای درشت و نهادن پاها در آب گرم و نهادن شانهها بر ساقین پس حین بخار به بلبله مربی و آله مربی و کشنده خشک و اطرافیل کشنده بی باید کرد و استعمال پا شوی برای جذب بخار از سر هر ماده میند بود و اگر صواب بخارات از عضو واحد و تدبیرش در علاج امراض دماغی سرگی

علاج امراض دماغی سدی

و آن صداع و صرع و سکت و مجذوم است و قبح سده در عروق یا حجب دماغ بسبب خلطی از اخلاط اربعه بود و یا بسبب ورم پس اگر بلغم غلیظ از ج محدث شده گردد و آن بلغم پیدا بود درین صورت انصاف و تطهیر ماده نمایند بضع بلغم که در آن زونا و حاشا و غیره لطافات افروخته باشد و بعد تطهیر تنقیه بمسبل طریقه علاج و شبیه را کنند بعد بهر تحلیل طولات و اضده و شمولات و عسوطات و عواقر که در علاج امراض دماغی بلغمی مفصل مذکور شد بخار بر بند و باز انصاف و استفرغ مشغول شوند و بعد تحلیل گرانند حتی که سده زایل شود و طولات مفتحه و شیدارات و مضوعات و ادمان محله دائم عمل آرد و واجب است که در هر یک طولات سبک و سختی از بلندی نمایند و سر راست باشد تا آنکه غوص و نفوذ و اثر بشیر کند و شیدان گل زگر و شونیر بریان و آزاد درخت و لادن و شایانک که آن بر لوف است و گل سورنجان و فرنجبوش هر واحد تقطیع سده دماغ نماید و کذا برگ غار خشک باریک ساییده و در خرقة کتان بسته دائم بپویند و بخار طبع فرنجبوش که قطن و سیدی گوید که شمشام سفوم و کذا اینسون بریان و در خرقة کتان بسته در تقطیع سده دماغ بحسب من است و استعمال سکنجبین بر زوری نیز منفع سده است و کذا گل خیری و تخم آن در سنجبیل و بادرنجبویه و مراحو زهر واحد شربا و شاد کذا کنگ سنبیل و جوز بوا و اینسون هر سه مساوی منفع سده است و فرنجبوش شاد و شربا و ضماد و تخم او و قبله و مسلق او اکلا و عرق او شربا و کذا عرق بادرنجبویه و تخم آن و اسطوخودوس و سلیخه و فرنجبوش هر واحد شربا و عصا و فرنجبوش و کذا در عرق گل قندیل و مسوطا و قبله و ترنجان مسلق بشیر بادام اکلا و مراحو زهر و فرنجبوش شاد و زرا نافع و اگر تشبیه سده سوداوی غلیظ باشد نشان غلبه سودا ظاهر بود و تدبیرش تصدست و استفرغ سودا و استعمال اضده و طولات مخصوصه آن که در علاج امراض دماغی سوداوی گذشته و آنجا که مزاج دماغ حار و سده غلیظ باشد علاج مشکل بود و درین صورت اول مفتحات استعمال کنند بعد هر گاه از علاج گرم سر را مضرت رسد تا در آن نمایند میردانی که با ر خا بود و قبض در آن نباشد و بعد از تسکین باز عاده مفتحات کنند و اما انصاف سده بهین طریق علاج کنند و ایضا در چنین حالت استعمال سکنجبین و مارا بشیر و غیره مفتحات باره مناسب بود و اگر خون یا صفرا بسبب کیت خود و یا درم محدث سده گردد و علامات غلبه خون و صفرا درم پیدا بود تدبیرش تنقیه بقصد و مسبل است بطوریکه در علاج امراض دماغی و رموی و صفراوی مذکور شد و در سده وری بد آنچه در علاج امراض دماغی ورمی می آید علاج کنند

علاج امراض دماغی ورمی

و آن صداع و سرسام و ماستر و سبات سهری و سکت است و در جله اقسام ورم اول قصد سر و کشاید پس اگر ورم حار باشد تدبیر که در علاج امراض دماغی حار سابق گفته شد عمل آرد و ابتدا بفرغ ماده از سر ذات مذکور و بعد از آنکه در کلاب کند و زگر آنکه با آن در شدید باشد که درین وقت مکرر جانز نیست و درین استعمال روغن گل میرد مقداری صالح بدون افراط مخلوط با سرکب یا روغنکی بر پیشانی و سر و آب عنب اشکلب و فوفیل و صندل و عنفات شاد و گل رازی و عیدس و پتشر و پانندان و آبانی که در آن ادویه بارده قابضه و حاره قوی القیض که در مزاج آنها ترکیب از برودت نیز باشد مثل طرافاجو شایند باشند نافع و در آن و نیز شدید البهر و متخذه از مثل خشتخاش و افیون و غیره احتیاج کنند مگر هنگام شدت حاجت که وج شدید باشد و در آن هنگام

قدری با بونه داخل نمایند تا که شدت قوت مخدیره آنها را بشکند و کم کند چه با بونه که قوت مخدرات میکند و اگر مواد شدید الحده باشد و آلاب بقول که در علاج امراض دماغی حار مذکور شد استعمال کنند بعد از منضجات مواد حار ششوی شوند و بعد از آن دوائی که در آن اندکی تحلیل یا ششیل آبکیه در آن اکیلی و پنج مور و پنجه باشد و از ادهان روغن با بونه تازه نهانیا مخلوط بر روغن گل بحسب حدت مرض و قوام ماده و قرب عهد از منتهی و بعد از آن بکار برند و پس عند منتهی منضجات محله مثل آبهای که در آن اصول کرفس بادیان و بزور آنها و بسوس کنند و حبله و ظمی و اکیلی الملک و اقحوان سفید جو شاییده باشد و از روغنهار و روغن شبت و مانند آن لعل آرند تا آنکه در منتهی تحلیل حاصل شود و اینها ضادات محله ازین ادویه ترتیب دهند و در استقوات واجب در علجات اورام راس از فصد و غیسره بحسب ماده تقدیم نمایند و در تندی صاحب ورم صفراوی اغذیه خفیه طریقه استعمال کنند مثل مار الشیر و اجاصیه و اگر ورم بار و باشد بعد فصد و مسهل بحسب ماده دهند و در استفراغ دوائی که در آن روغن بیدارنجیر و روغن بادام تلخ و فقیرو مانند آن باشد بامال اصول استعمال کنند و اقتصاد نمایند در ابتدا از روغانات بر روغن گل مخلوط با طحانات مثل جاشا و قنچ و جنید و ترخا صه پس استعمال نمایند عضل و سرکه انرا بطریق ضاد و غرغره اگر ممکن باشد و بساست که نفع می بخشد آشامیدن دو ثلث شعال یا کمتر از آن بحسب مزاج و جنه بیکه خصوصاً برای شیر غس بعد منضجات که در آن ارخا و اندک تحلیل باشد استعمال کنند و بعد از آن نزد آنها و در تمامی اورام بارده و حاره منضجات را بدین نوع که در بار و منضجات تامه و محملات قویه از آنها و ضادات و ادهان لعل آرند و باقی علاج مفصل از اقسام سرام اخذ کنند

علاج امراض دماغی از ضعف دماغ

و آن صداع و سرد و دوار و غیره است بهر تقویت دماغ اطریفات مثل اطرلیل کشنیری و کبیر و اطرلیل اسطوخودوس و اطرلیل مقوی دماغ و منضجات مثل خمیره گاو زبان و ششاش و مر و ارید و دیگر مقویات مثل انوشدار و جوارش صندلین و جنبر و دوار المسک متدل و مجون مقوی دماغ و منفرج یا قونی بار و حار و شربت ابریشم و عرق کینکی مرکب هر چه از اینها مناسب مزاج مزین دانند بدیند و حریر برای معمولی نوشانند و خوردن هفت عدد مغسره بادام منتشر باشد آن نبات در شب وقت خواب سخت سودمندست در روغن گل بر سره مالند و قنفل بگللاب طلا سازند و طلائی که در آن تخم ریحان بوداده و مغزایت داخل است لعل آرند و سبب و جنبر و گللاب بیونید و بونیدن شوم غالیه و لحظه بخنده نیز مفید و سوط روغن گاو فقط یا با مر و ارید محلول بگللاب بسیار مفیدست و اغذیه لطیفه عطریه مانند گوشت چوزده مرغ و تیمو و دراج با تخم و ابار نیز خوشبو و گللاب پنجه بخورند و جمیع ادویه حیوانات و بلوب مقوی دماغ است و استعمال حلوائی چوب جینی تالینف و الد حکیم علوی خان مفید و مغز کوسفه بار و روغن بادام بریان کرد و خوردن و روغن آن بر سر مالیدن و پنجه پین سر را بر بخار قلیه جگر بزرگ با مصالح متعارفه پنجه باشند و داشتن و یکد و لقمه از آن خوردن نافع است و اگر سینه پنجه مرغ که قریب جوانی باشد در روغن گاو بریان کرده گوشت او بگیرند و در ماهون بکوبند بعد نشاسته ریح ظل در همان روغن بریان نموده و مغسره بادام ریح ظل و قدری زعفران و دارچینی و دانه هیل را ساییده و مکرر سفید بام آرند و اگر روغنی که در آن سینه مرغ و نشاسته بریان کرده اند زیاده باشد آنرا نیز در حالت قوام داخل کنند و همه را در قوام آمیخته هر صبح مقدار دو نیم توله بخورند مرید دماغ و مقوی است و سفوف پنجه کشنیر متشر گل سرخ مغز بادام هر یک دو ماشه اسطوخودوس سنبل الطیب گل مندی هر واحد یک ماشه کوفته پنجه نبات برابر آمیخته یک توله خوردن نیز مقوی دماغ است و گویند که گم خاکیک شعال ساییده بعسل آمیخته لیسیدن همین اثر دارد و اگر سبب ضعف دماغ اجتماع اخلاط ردی در معده باشد درین حالت با استفراغ آن پردازند با پنجه در امراض دماغی شریک معدنی و امراض معده مذکور گردد و تقویت فم معده نمایند و خوردن مصطک سوده یک ماشه با طریفل کشنیری یک نیم توله سرشته مقوی معده و دماغ است با بجمه باید که نظر بر اسباب سابقه نیز دارند مثلاً اگر سبب ضعف سوء مزاج حار یا بار و بود و علامات مخصوصه آن ظاهر باشد درین صورت در سانج تعدیل و روادی نفعیه نمایند با پنجه در علاج امراض دماغی حار و بار و سانج و مادی مذکور شد و بعد از آن مستقیماً مزاج بتقویت دماغ کوشند مثلاً در مزاج خار مقویات بار و دماغ مثل صندل و گل سرخ و روغن گل و گللاب و مر و ارید و آله و ششاش و گل سیب و گل نارنج و گل سفید

و در مزاج بارد و قویات حار مثل زعفران و مشک و عنبر و عقالیه و عود و دارچینی و قرفل و کندر و تخم خا و سعد و زنجبیل و سنبل و النگو و باد و در مزاج
یابس مثل انجیر و مغز بادام و پیسته و فندق و ناشسته و حریره و شیریش و دماغ و دراج استعمال نمایند و گویند که در مزاج حار شتم و شرب گلاب
و گل تفاح و گل به و شرب آله و کافور و بلبله کابلی و شتم سیب و گل بید و ضما داکمه هر واحد مقوی دماغ است و در مزاج بارد و شرب حب لبسان
بعل و یا بلبله و یا زنجبیل و یا سوسن و یا اسطوخودوس و یا جوز بو و یا سیب و یا باد و در شرب شتم مشک و عود و زعفران
و در مزاج و تخم آن و گل بادام و شتم برم و عیشوران و زفت مخلوط با لادن و نسرين و نرگس و زنجبیل و سنبل که گل سورنجان است و شرب بجزر و
و سنبل هندی و شرب در زهر سنبل الطیب و زنجبیل و ضما و عود و دوسر و عقالیه و سعد و نسرين و زور و نطول اکلیل الملک و عود لبسان و شتم و
شرب و ضما و مضع عنبر و لادن هر واحد نافع و سودی گویند که یاسمین شرب و در ورا و کباش و قرفل و کندر و گل جوز یا برگ و خشک و یا پوست سبز و
خشک کرده و در ورا بر مقدم راس هر واحد و در تقویت دماغ مجرب من است و اگر سبب ضعف انتفاص جرم دماغ بود و اکثر تناول اول و نه حیوانات
تقویت روح نفسانی بمفحات نمایند و اکثر اکل فندق و بادام و تخم دراج و دماغ ماکیان و شرب شیریش و نطول و سر بر و عن گل هر واحد و
جوهر دماغ است و بقول جالینوس مسکه گاو و شیر و و شر و زردی سیفه جوهر دماغ را زیاده میکند پس اگر سبب کثرت جماع باشد بهیات و مولدات
منی استعمال کنند و ایضا ترک جماع نمایند و اغذیه بیره لطفه خفیفه سیب الحضم دهند مانند شوربای چوبه مرغ و گوشت خلوان گو سفید شیر خواره و درون
گاو و پنجه بنان روده تنوری خوانند و مار الحیم ساده نه توله و یا مار الحیم مرکب علوی خان و عجم لبوب نه باشد دهند و خوردن زردی بهینه مرغ بانبات
بسیار مفید است و کندر یا انگ سیلانی و همچنین کسب بادام و فندق و پیسته و چلغوزه و دیگر لبوبات و ایضا شیر گاو و پیش و گو سفید و شیر و مغز و حیوانات
در و عن گاو و شکر تری و نان خمیری تنوری مالیده یکم تم نادل کنند و بالائی و شیر بانبات یا پلا و مرغ و چلاد و مطنجن درین باب اثری عظیم دارد
اگر سبب کثرت ریزش نرگ بود و سخت تنقیه دماغ بحب قو قایا و یا راج کنند و بعد از حصول تنقیه جهت تقویت دماغ اطراف لاسطوخودوس و شمشیر
علوی خان با عرق اسطوخودوس دهند و تفاحه علوی خان که درینجا سطور گرد و دکلاه ایشان که در صانع ضعف دماغی باید بکار برند که اصلا تخلیف
ندارد بلکه نافع حقایق و مانع صعود انچه بدل و دماغ اند و حریره از شیریه بادام ده عدد و خشکاش و تخم خربزه هر یک یک توله و حب قرطم و توله ناشسته توله
روغن ماده گاو چهار نیم توله و نبات هفت توله دهند و غذا پلا و و گوشت قومه همراه نان تنوری با گوشت توله و دراج و حیوانات مقویه دماغ و مانع نرگ و
آرد و نسته تفاحه علوی خان اینست عود قماری پنج شقال اشته سنبل الطیب و قرفل زعفران اطفا الطیب قافله صندل بسیار نه پوست ترنج هر یک یک شقال
و یک نیم دانگ عنبر اشوب و دو شقال مشک یک شقال بهار نارنج یک شقال و دو دانگ
علف هندی و جوی لبان هر یک نیم شقال جزا را کوفه
پنجه در اوان سنگین لگلاب بسایند و عطر عنبر و ناگ کیسه و عود هر یک نیم شقال روغن یاسمین و نرگس هر یک یک نیم شقال داخل کرده چندان
حل کنند که قابل حب بستن شود پس لشک سیب ساخته در سایه خشک نموده بپویند و اگر سبب سهر طویل باشد تبطیب و تنویم کوشند و اگر مرض مزمن
باشد بعد از آنکه مرض تقویت بدن بادویه و اغذیه لطیفه تدبیر نمایند و اگر ریاضت شاقه باشد دعت و سکون و استقام مطلب و تدبیر با دمان بارد و خیار
کنند و اگر استغفات کثیر باشد پنجه در صانع بیسی باید استعمال نمایند و ایضا خیره و وراید ساده نه باشد و ورق طلا یک عدد و عرق تمبول حکیم و کار انداختن
هفت توله با شربت تمبول چار توله تخم شربتی هفت باشد دهند غذا شوربای مرغ و نان خشک را خوانند و نخله مقوی دماغ نیز مفید و خوردن مربای آله و
بلبله و سیب بهی و اناس بوزق طلا و نقره و طباشیر خیلی نافع و کندر انوشداری ساده و لولوی لقی کوفه

علاج امراض باغی از قوت حسن و دماغ

و آن صدام و صرح است بهر تبلیه حسن اغذیه غلیظه مثل هر سه کنیم و جویم بقو و کله با سبب و کرش آن دهند اگر هم قوی باشد والا اغذیه که از بقول
بار و دشل برگ کاه و خرفه و کثیر تر و تخم ماهی و گوشت بزه شیر خواره و گو ساله ساخته باشند بپزند و در طعام تخم خشکاش و تخم کاه و افکنند و اگر فائده

نشود چیزی از مخدرات مثل شیربخت شخاش یا شیربخت شخاش و شیربخت تخم کاهو و مانند آن استعمال کنند و اینون بپونید و اگر قوی تر خواهند آب کوکنار و یا فلونیا بپنند و طلای مخدر را تخم کاهو و پوست شخاش و اینون و نیز را لنبج و برگ قنبر لعل آرند لیکن در استعمال مخدرات قویه بزودی مبادرت و جرأت ننمایند زیرا که مورت بلاهای رویه مثل ظلمت بصر و بلادوت ذهن است و بساست که متودی بهلاکت میگرد و آنچه که از استعمال مخدرات در حواس نقصان کشید و دود بزودی آب نیم گرم بسیار بر سر ریزند و استعمال مخدر متوقف نمایند

علاج امراض دماغی از فروع و منقطه و تفرق اتصال

و آن صداع و سرد و دوار و سیات و سکت است اول برای حفظ دماغ از تورم قصد سرد و یا هفت اندام کشانید و اگر مافی باشد حجامت نمایند و بعد تنقیه نصفه از سهیل صفر یا حقنه کنند و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر مالند و برگ آس و گلنار و پوست انار و سرکه و گلاب جو شاییده اند که شک و خود داخل کرده ساینده ضما کنند و بقول حکیم علوی خان بعد قصد و تمکین طبیعت گل ارمنی یک درم شب یانی و دو انگلیس ریج درم ساینده وقت خواب باب نیم گرم بخورند و اگر در وضو ضعیف و خفیف باشد آرد و نوک مناث بغدادی بنات هندی یعنی میدیه چوب اقا قیاز و چوب کوفه بنیه بروغن گل و روغن مورد و زردی بپنند ضما کنند و اگر خواهند میدیه گندم افزانید و اگر حرارت زیاده باشد گل ارمنی داخل کنند و اگر بسبب ضرب خون از دماغ خارج شود و دماغ مایان حتی الامکان بخورانند و بر آن آب انار ترش بنوشانند تا از استحاله او منتهی بصفرا و از ضرر غشیان که کل او منتهی انباشت و از دار و لیکن آب مذکور بسیار اندک باشد تا دماغ از ترشی او متضرر نگردد و معذک باید که محضت او قلیل بود و واجب است که از آفتاب و حمام و شراب و غضب و اغذیه منجره و حاره و مصدعه و حرلیه مثل جوز و شاد بلخ و جرجیر و بادروج و شراب قوی و منقح و مویز شیرین اجتناب کنند و باقی علاج از صداع ضربی و سقطی جویند کیلانی گوید که تفرق اتصال واقع در سر که از ضرب یا سقط یا قطع یا شق یا حرق یا زخم یا غیره باشد اگر در جلد بود فقط بغیر سیلان خون آنرا جابر نامند و اگر با سیلان خون باشد و امیه گویند و اگر از رحم اندک اخذ کنند یا ضعه گویند و اگر در لحم نازل شود و عاثر در آن باشد متلاحمسه نامند و اگر در عروق باشد حتی که استخوان ظاهر گردد و مویخه خوانند و اگر تا سحاق برسد و تفرق اتصال او نگرداند با سم سحاق نامند و اگر آنرا بسوی خارج ظاهر گرداند و در آن ورم حادث گردد و فطره گویند و اگر تفرق اتصال استخوان گردد و چیزی از جرم او قتل شود و نموی که در علاج او احتیاج قتل بعض اجزاء او افتد منقلبه نامند و اگر تفرق اتصال او بغیر حاجت بسوی نقل او باشد یا شمه خوانند و اگر تفرق اتصال ام غلیظه شود امه و ما مومنه گویند و اگر تفرق اتصال دماغ کند دماغه نامند و اگر در جوف دماغ و بطون آن اخذ کنند جالفه خوانند و خطره بسیار روی است و اکثر در آن اختلاط عقل عارض شود و درامه و جالفه خطر است و شیخ میفرماید که در جراحات واصله بسوی غشای دماغ حادث میشود استرخا در جانب جراحت و تشنج در جانب مقابل آن و چون قطع تا بطون بلکه تا حد حجاب رقیق نرسد اسلم باشد و هرگاه قطع تا دماغ رسد تب و تی و عاری ظاهر گردد و دو کثر فلاح یا بد و قریب تر کسالت است که قطع در بطن امین و البصر مقدم دماغ واقع شود چون بسرعت تدارک نمایند تخم گرد و آنچه در بطن اوسط و بطن موخر باشد صعب تر بود و آنچه در اوسط باشد از آنچه در موخر بود سخت تر باشد و بعد ترست که رجوع بحالت طبیعی کند مگر آنکه اندک باشد و مبادرت بضم و اصلاح او بسرعت کنند با بجمه در شیخه سر مبادرت بمنع ورم نمایند و تفصیل آن در علاج جراحات در آخر کتاب مذکور گردد و در علاج کسر در باب آن خواهد آمد و اطباء را در کسر قطع منقطع که آن منقلبه است دو مذهب است یکی آنکه مائل با دوییه یا دوییه ساکنه شدید التسکین برای الم اند و این مذهب بتقدیرین است دوم آنکه استعمال ادویه شدید یا تخفیف میکند و بعد قطع منکسر و قلع منقلع و جذب الکسار و ادویه جذبه از مرم و غیره بار موضع فوق اواز خارج دلجو از غسل و سرکه استعمال بنمایند و این مذهب متاخرین است و سلامت در دست این متاخرین بیشتر از دست اولین است و این عجب نیست چه جالینوس گفته که فراج اعصاب و عظام یا پس است و شلج مدوح گوید که بهترین چیزی که دمنع ورم درین باب و بمنع نرف الکیم و سرعت التهام و دفع و جع یافته ایم مرم جد و از التلیف ماست و هر قدر که مدت میان حدوث تفرق و استعمال این مرم کمتر باشد اولی و اجد

السر اعظم جدا اول
غل خواب بود و فعل او درین باب عجیب است و مالتی و غیره نیز پسند که ضماد خطمی مطبوخ بشرباب و کذا اقا قیما بصبر و کذا سوسن بری و کذا حلزون صغیر
ساییده و کذا براده چوب شمشاد و کذا اخر الطین بر روغن گل سوده و کذا زراوند طویل سوده بشرباب و عسل نخیله تا غلیظ گردد و بر خرقه رکتان مالیده
نافع جراحت و کسر عظام مرست و ضماد و طبوس مجمل آنجیمه سفید کوفته گل محمد و عدم کسر عظم مرست و تطهیر روغن گل یا خون کبوتر یا فاخته یا شفقین بر خرقه
راس و کذا زرد و زراوند طویل و غیره و کندم خشک کرده ساییده و زاج و کندر و دم الامواج و قنصل سوخته صغیر کافور و آبل مس و پوست شجر صنوبر و پوست
نمران هر واحد اتقام جراحت راس نماید

علاج امراض ومانعی شرکی

[illegible]

دورم رحم نمایند و آنچه از شرکت جمیع بدن افتد ببلای امراض دماغی بخاری توجیه نمایند

صداع یعنی درد سر

بدانکه صداع المی است و سبب هر الم یا سوز مزاج مختلف یعنی تغییر مزاج و قده است یا تفرق اتصال یا اجتماع آن هر دو با هم مثل ورم و سوز مزاج سازند و نوع و محل که بهشت الزام سازنج مفرد و مرکب باشد و بهشت مادی مفرد و مرکب لیکن سوز مزاج رطوبت یا نجس موم نیست بلکه اگر ماده رطوبت باشد که درین حالت از جهت تغییر که بهشت مزاج موجب تفرق اتصال موم میباشد و سبب سوز مزاج حار یا ماده حار و موی است یا صفر و موی یا مرکب از آن هر دو که سبب کیفیت خود باعث صداع احداث می شود و موجب تفرق اتصال موم میباشد و سبب سوز مزاج حار یا ماده حار و موی است یا صفر و موی یا مرکب از آن هر دو که سبب کیفیت خود باعث صداع گردند و یا ریح و انجروه حار یا گرمی آفتاب و یا شمدن اشیای حاره و مانند آن که در علاج صداع حار ساق مذکور خواهند و اسباب سوز مزاج بارد و مصدع ماده بارد یعنی و سوداوی است و یا آنچه در صداع بارد خواهد آمد و اسباب سوز مزاج یا بسبب کثرت جمیع است و مانند آن که در علاج صداع صفتی تفصیل ذکر میاید و اما اسباب تفرق اتصال یا ورم است یا ضربه یا سقط یا شنج یا فش یا بهنگ یا سوز و یا ریح و انجروه و یا خلط اکال و تفرق اتصال که از داخل میباشد بسیار است که مکتوم میگردد و در خرق آن باقی میماند و ایند امیر ساند و صداع همیشه میباشد پس سبب ورم یا ماده و موی باشد یا صفر و موی یا یعنی یا سوداوی صلب یا مرکب از اینها و اسباب سده در علاج صداع سدی میاید و انجروه و ریح گاه در نفس دماغ تولدی میبندد و گاهی در بدن و گاه در هر دو گاه از خارج مستشق میگردد و نیز از ساسم می آیند و در دماغ متحقق میشوند و سبب صداع تبدیل و انضفاط میگردد و ازین قبیل است صداع حادث از بوسیدن رواج خوشبو و بدبو و بدانکه اعلاط حاره باعث میماند و تولید ریح میگردد و بدانکه بویج و مولد انجروه اند و ریح و بخارات بلغمیه ثقیل بطی الحار که متعین می باشند و سوداوی خوش ثابت کتر در کثیت و بدتر در کیفیت و انجروه و موی عذبه کتر انداز و موی ضرر و فتنه از جهت کثیت و انجروه صفراوی و حاد و متعب و سوزنده و لذاع اکال اندا کثر ضرر و کیفیت او باشد و ایضا بقول شیخ الرئیس این همه یعنی سوز مزاج و تفرق اتصال و ورم با صفا و انوع خود که اسباب صداع است گاه در نفس جوهر دماغ بود و گاهی در جابین مطیف آن و گاهی در عروق و گاهی در غشای خارج از قحف و سبب مودی هر که ام ازین اعضا گاهی ثابت در نفس عضو باشد و گاهی بمشارکت غیر آن و او یا عضوی بود که میان آن و اعضای راس شعبه عصب باشد مثل معده و رحم و حجاب و غیره و یا عضوی بود که میان او و دماغ شعبه عروق از او رده و شرائین باشد مثل قلب و کبد و طحال و یا عضوی مجاور او بود مثل ریه موضوع تحت او که آفت این بدان مودی گردد و یا عضوی مشارک عضو از جبهتی و دماغ جهت دیگر بود مثل مشارکت کرده در او و اجاع آن بهر آنکه کرده مشارک جگر است و جگر مشارک دماغ پس کرده مشارک دماغ از جهت باشد و یا مشارکت کل بدن بود مثل صداعی که در جمیات باشد و آنچه بمشارکت بود گاهی با دوار و نواب باشد بحسب دوار و نواب سبب که در عضو مشارک است مثل صداعیکه بمشارکت معده باشد چون انصباب مواد صفراوی یا غیر از لبوی معده او را بود و مثل آنکه با دوار ترید اصناف جمیات باشد با محله صداع گاه اصلی می باشد که در نفس جوهر دماغ یا در اجزای آن تمامی و یا در بعض آنها باشد و گاه شرکی یعنی بمشارکت عضو دیگر و این یا بمشارکت مطلقه بود و یا بمشارکت غیر مطلقه و مشارکت مطلقه آنست که متادی نگر و لبوی ناحیه دماغ از عضو مشارک آن چیزی جسمانی بلکه نفس ازیت آن عضو بدماغ رسد و متادی گردد و مشارکت غیر مطلقه آنست که متادی گردد و لبوی جوهر دماغ از آن عضوی جسمانی و آن ماده خلطیه و یا چربی است از قسم اول است اصناف صداع حادث از تشنج و کزاز و تکرر و ریح و انوسه و او جاع منافع و نفوس و عرق النسای قوی شدید و گاهی می باشد متادی از کیفیات مشارکی کیفیت سازج از کیفیات طبیعی که آن حرارت و برودت و رطوبت و سبب است و یا کیفیت غریبه بودیه مثل کیفیات سمی پس کیفیت او متادی میگردد و گاهی متادی از مواد غریبه و غریبه و رطوبت غرض بود که باشد از کیفیات یا ترید کیفیات خود اندازد و گاهی متادی ماده غریبه بود که تولید یابد در بعض اعضا تولید غریب فاسد می چنانچه در احتناق رحم و یا تشنج عجد العبدی جاع و یا یکس که در رواق و یا اطراف آن خلط رومی پیدا شود بهم میرسد و مشارکتی که سر را با تمامی بدن باشد یا از جهت کیفیت فاشیه منتشره در جمیع بدن بود چنانچه در جمیات و یا از جهت ماده فاشیه پراکنده در سائر بدن و صداع بحرانی ازین قبیل است صاحب کامل گوید که صداع یا از جهت بحرانی بود و یا تابع تب و یا مفرد بنفسم پس آنچه تابع تب باشد حدوث او از امثالای راس با خلط و بخارات حاده بود و این

یا از خلط رزی متعین در معده باشد و علائقش غشیان و خفقان است و یا از خلط متعین در جمیع بدن و یا از ضعف راس و یا بسبب شدت حرارت تب
چنانچه در تب غیب و محرقة عارض میشود و آنچه از صداع مفرد و منفسه باشد بعضی از آن خاص بسبب بود و بعضی آنست که حدوث او بمشاکت سر
مرمعه را بود و آنچه خاص بر اس باشد یا از سور مزاج بود و یا از مرض آلی و یا از زجر و یا از ضربت اما آنچه سور مزاج باشد یا سور مزاج سافج مفرد و یا مطلق
بود و سور مزاج سافج یا حار بود و حدوث او یا از سبب داخل باشد و این از نوعیت مزاج اغشیه و داغ و یا از تناول اغشیه یا ادویه حار و معده مثل جوز
اکمه و لوم و پیاز باشد و یا از سبب خارج بود مثل صداع حادث از احتراق آفتاب و یا سور مزاج سافج بار باشد و آن نیز از سبب داخل بود چنانچه
هرگاه مزاج اغشیه و داغ بار گردد و یا از سبب خارج باشد مثل صداع عکس که از کشادن سر در هوای بار و بنوشیدن آب شدید البرد عارض میشود و یا سور مزاج
یابس بود و صداع حادث از آن ضعیف میباشد و اما طوبت اگر مفرد باشد صداع حادث نمی کند مگر آنکه با ماده بسیار بود پس صداع تبم و حدوث از
کثرت ماده احداث نماید و اما آنچه از سور مزاج مع ماده باشد یا از ماده مودی یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی بود و آنچه از صداع حادث از مرض آلی
بود یا از سده باشد و سده یا از کثرت اخلاط غلیظه لزمه و یا از ورم بود و حدوث ورم یا از سبب خارج باشد مثل ضربه و صدمه هنگام تادیه ورم از غشک
بمسوطه زیر جلد سر بسوی ام غلیظه بمشاکت و یا از داخل بود مثل حدوث سائر ادرام که در سر عارض میشود و صداع که حدوث او بمشاکت سر
مرمعه را باشد یا بسبب خلط صفراوی در مرمعه بود و از بلغم غش در مرمعه و گاهی صداع عقب کثرت طعام بسبب تبم حادث شود و گاهی از شرب
شراب هنگام تراتی بخارات حار و بسوی داغ عارض شود و این را خار گویند و این از قبل ضعف داغ و قبول او برای بخار بود و بدانند که بعضی
صداع حار سرخ التحلل و القضا باشد و صداع مطلق معروف بود و بعضی از آن لطی التحلل و القضا باشد و آن معروف به مضیه و خوده است
و بر مفسر الجماعه میفرماید که صداع گاه عرض باشد پس مرض گردد و چون مرض بماند بعد حیات حار و مندر لعل داغیه بود و دلالت بر عظمیت
از نوع ماده تمامه بر عاف یا غیر آن کند و اما مرضی که بدان مندر باشد سبب و سکت و خن و اشترخا و صم است بحسب جوهر ماده و بحسب حرکات آن و
بالحال داغ سرخ القبول مصدعات یا بسبب ضعف یا بسبب ضعف تالیج سور مزاج بود و یا از امری در نفس عضو یا از سور ترکیب آن و یا بسبب قوت
حسن داغ پس از هر سبب خفیف نیز میاید و بعضی صداع را عرض نبود و بعضی مودی با عرض مختصه بنوعی راس گردد مثل آنکه از شدت دردم
در نوعی سر پیدا شود و بعضی مودی با مرض اعضای دیگر شود مثل آنکه ازیت و اخرا را و یا ابرام او باصول اعصاب تنادی گردد و تشنج حادث
شود و یا از آن چیزی بسوی معده تنادی گردد و مقوطا شتم و فواق و غشیان و ضعف هضم و مانند آن پیدا شود و بدانند که صداع مزین یا بسبب
بلغم بود یا بسبب سودا یا بسبب ضعف داغ یا ورم صلب و بعضی ابدان مستعد بصداع باشند و آن ابدان ضعیف الروس ضعیف الاعضاء و صم
مثل معده و جگر اند و چون این اعضا ضعیف باشند فضول کثرت پذیرد و از آن بخار بسیار تولد کند و بسوی سر متصاعد گردد و بسوی معده ایشان اخلاط
صفراوی یا رطوبت بلغمی بریزد و صداع آرد و ایضا بعضی از تنادلات اشیا می مصدعه اند و در کتب ادویه مفرد مذکور اند و جمیع افادیه مصدع اند و گاه
جمله بخارات حار باشند خواه بار و لیکن اگر مودی بخارات بخار اول خورد و عقب آن چیزی که بخار بار دایم کمتر بخورند یا بالعکس و دفع ضرر
یکدگر کنند و اگر ازیت کیفیت تهمان باشد بلکه نیکیت بود پس تعاقب آنها نفع نکند بلکه ضرر رساند و صداع بار و احتقانی که بسبب سردی ظاهر
و احتقان ماده بود در فصل زمستان بسیار افتد و چون تابستان شمالی بود و در آن باران کم آید و خریف جنوبی با کثرت باران باشد صداع در
زمستان کثرت نماید و بیشتر صداع بسبب تادیه شراب و بخارات خبیثه را بسوی سر عارض شود و گیلانی مینویسد که گاهی صداع از نزول
در آب سرد بسیار و در آبهای شبنم یا نطرونیه یا کبرئیه و مانند آن افتد و گاهی صداع هنگام ترعرع داغ عارض شود و ترعرع یا از حرکت شدید
تر و ملاعبت یا سقط یا سقوط شی بر سر باشد و گاهی صداع از خبطه عارض شود و خطه نزد اطباء اند و مسام از هوای بار و آب سرد و
اجتماع بخارات در بطون داغ است و گاهی صداع هنگام گرنگی شدید عارض گردد و این صداع از انصباب خلط صفراوی بسوی معده

و باوی پس خشم و خشم و بطلان فکر و حافظه و ضحی و باونی سبب بیداری نیز بود صداع میسی باشد و الا از تقدم جماع یا شرب شراب یا از شرب اشیا یا بدو یا شرب
و یا از تقدم ضربه و سقوط و تفرق اتصال یا حرکت شدید از ملاعبت یا عروض صداع بعد از خواب یا پسند پس اگر عروض صداع بعد جماع بگوید صداع جماعی باشد اگر
بعد نوشیدن شراب بیان کند صداع بخاری باشد و اگر از بیدیدن چیزهای خوشبو یا بدبو بگوید صداع غشی باشد و اگر وجود ضربه و سقوط بود صداع ضربی و سقطی باشد
و اگر از تفرق اتصال افتد صداع تفرق اتصالی باشد و اگر تقدم ضربه یا حرکت شدید یا حرکت بسیار از ملاعبت حاصل شده باشد و بان نقل و تمدد در سر
و کشیدگی اعصاب عروق و حالتی شبیه بسدر و نسیان عارض گردد و باشد که همه روح یک را میخشموم شوند صداع ترغری باشد و اگر بعد از خواب عارض
شده باشد صداع نومی بود و هرگاه آثار مذکور همه یافته نشود حال خارش و دغدغه دماغ و بدبوی رانحه بینی و گاه گاهی چکیدن قطرات خون زرد اب بینی
داشتند و صداع هنگام حرکت در بعض یا دو وقت گرسنگی پسند اگر این همه علامات یافته شوند صداع دودی باشد و هرگاه در بعض پیش از حدوث صداع
در عضوی از اعضا بیان کند و بان دیگر علامات مرض شرکی دماغی که در طریق تشخیص امراض دماغی مسطور شد نیز یافته شود صداع شرکی باشد درین صورت
موضع شروع صداع و تحریک چیزی مثل مورچه از دست یا پای نیز پسند پس اگر ابتدای درد در جزو مقدم یا فوج بگوید و بان آثار مذکور شرکت معده بود صداع
معدی باشد و اگر در دماغ سبب است بگوید صداع کبدی باشد و اگر بطرف چپ یا راست باشد و اگر بسیار مائل بقدم سر نزدیک پیشانی بگوید صداع دماغی باشد و اگر
مائل بقدم سر بگوید نزدیک گت و گرسنگی اشتداد کند و نزد سکون و سیری تسکین یابد و رانحه بدو بدینی و دماغ دریا بد صداع امعانی دیانی باشد و اگر در وسط تارک بگوید
و اکثر بعد از ولادت یا اسقاط جنین یا احتباس حوض نفاس قلقت آن بود و صداع رحمی باشد و اگر در وسط سائل بقدم بگوید صداع حجابی باشد و اگر دماغی بود سر سائل حجاب
مخافی علت گردد بگوید صداع گلوئی باشد یعنی اگر در گره راست باشد حجاب راست و اگر در گره چپ باشد حجاب چپ و اگر در هر دو دست در هر دو حجاب
مورخه سر باشد و اگر در مؤخر ترین اجزای سر بود صداع صلبی باشد و اگر صداع در مقدم سرائل بسوی وسط باشد در بعض بگوید که پیش از صداع چیزی مورچه مانند از دست
یا پای حجاب سر بر آید صداع اطافی باشد و هرگاه صداع با مرضی دیگر مثل ارام سر و ناله و زکام و تشنج و کزاز و تمدد و ریاح افرسه و ادجماع مفاصل و تقرقن
و عرق النساء و میمات و غیره بگوید صداع عرض باشد و این از زیادتی صداع بریادتی آن مرض سکون صداع بسکون آن مرض شناخته میشود پس اگر بعد از ولادت
مرض صداع ساکن نشود و بانکه این صداع بعد عرض مرض شده و صداع که در رعایت روز بجران افتد از اصداع بخاری گویند و این نیز زوال و زایل گردد و بدانکه تا
اینجا علامات اقسام صداع مذکور شد اکنون تدابیریکه در اکثر انواع آن بکار آید بطریق علاج کلی قوم میگردد و پس علاج هر قسم صداع جدا جدا مسطور شود و حسب تشخیص بعل آنند

علاج کلی اقسام صداع

شیخ و گیلانی می نویسند که صداع اسوده است غیر از علل بدان در وجوب قطع سبب متبادله آن بعد بعد زوال سبب بعد از آن از جمله امور نافه و زواله صداع قلقت کل
شراب است از عادت و خصوصاً غذیه بمنجره و شراب غیر خمر و کثرت خواب شب یا وجود آله افراط و قلقت کل صداع حار و خصوصاً صفراوی مضرت پیچری برای صداع
و خصوصاً حار مثل اختیار سکه آرام و قلقت کلام و ترک هر چه بچرکت آورد بدن مواد از اجزاء و فکر و غضب و غیره از حرکات بدنی و نفسانی نیست و تمکین طبیعت و
مالیدن اطراف و نهادن آن در آب گرم بهترین علاج اکثر اقسام صداع است باید که مالش با قوت نجوی باشد که مرض را خوش آید و خواب بر دلیغ بوس گفته که
فصد رنگ پیشانی و الزام مجمره اسفل بر مثل انگه زیر دهن باشد و مالیدن اطراف و گذاشتن آنها در آب گرم و اندکی راه رفتن و ترک غذیه نفاخه و بمنجره و بطی الهضم بسیار
نافع است کسی را که خواب صداع او بزودی زایل گردد و خود نماید و بقول شیخ بسیار است که از بخنث آب گرم بر اطراف او است بران چنان محسوس گشته که صداع از سر
بسوی اطراف نزول مینماید و تلف در بعض جا مشاهده نموده که از پاشویه صداع زایل گشته و بسبب ول ابخره و جود در بدن عارض گردیده و گویند که تعلیق فوه اصنع
بنوعی که برگرد تمام سر محیط باشد با نجاصت سکن صداع است و همچنین استخوان صداع فراخوار و سرش مذبح و زهره و ربه و جلد شانه بد به تعلیق مفید بود و کذا کلاه
جلد و غیره با نجاصت صداع نباشد و ایضا برای مطاق صداع سوطه و وارید محلول که از آن پوست شش کذا و کلاه پایا بر نهد و کذا و ایضا و حبابه کلام بعد از طبع
موجب نشسته و نظو ال با گرم اکثر اقسام صداع را نافع و کذا حسب الشفا شراب و طلا و گویند که خوردن باد بخان با نجاصت نافع صداع است هرگاه با صداع مزمن الم عضله شامی

اولاً بتسکین الم آن عضو کوشند زیرا که وجع آن مزید صداع است و کذا عرض دیگر مثل سهر که چون سبب صداع عارض شود و اشتداد آن باعث زیادتی صداع گردد
 برقع آن کوشند با استعمال روغن کند و وید و نیلو و غیره و مثل البان مطر و کافور باشد که برای تسویم با استعمال اندک مخدری مثل انیون حاجت افتد
 و بسیارست که اشیای ملطفه بسبب تقطیع طریق انجیره بسوی دماغ موجب صداع میگردد و هر چند جار نباشد مانند سلیمین و تدبیر لطیف مضرست لکن کمی صداع
 او علاج تدبیر غلیظ واجب کند و در علاج صداع مادی کوشش باید کرد که ماده بسوی اسفل مجذب شود اگر چه چینه حاد قوی باشد تا ماده را از نواحی کبد
 و معده مستقر فرسازد و بسین اطراف و لکن غسل آنها بدستور مقرر و نهادن محام بران نیز آنکه ماده از سر میگذارد نیجاست که با شیویرا در جمیع اقسام صداع
 مادی نافع ترین چیز با گفته اند و کوفتن و مالیدن سر بر سر تا ندیس عوض او یا یا کوبند و کفها مالند که نفع میکند و در گرفتن سر بدست و ایضا بعد متعین در
 مالیدنش با هستگی مضائق نیست اما مالیدن اعصاب و عضلات گردن و استعمال نخله یا خوردن خرزهره شیرین و همچنین تلپین طبع بکلیات لینه مثل خیار شیرین
 و گلگند و خمیره بنفشه و شیا فات و قهقهای لینه معتدله و کذا استعمال اضمه و اطلیه حسب سبب نافع بود و کذا استعمال روغنهای دیگر آنجا که نزله یار باشد
 از روغنهای دور دارند بلکه هر چه تری افزاد و مهنت داشته باشد از آن اجتناب نمایند و هرگاه اراده اطلیه اضمه کنند و صداع قوی تر زن باشد اول
 موسی سرب تراشند تا اثر دوا بوجه اتم نفوذ کند و بعد از آن اگر لکلیل یا فوخ از خیر نماید تا اشیای رقیقه تا دیر بر موضع بماند و دماغ استشفاف با سیفا از آن
 دوا بکند و بهیوانیز قوت آن اشیای زودی تحلیل نمایند عین تر باشد و تخم سکره درین هنگام باطلیه و اضمه نفع پیدا شد و استعمال مخدرات قوی تر و احلا
 و خارجاً تا ممکن باشد نباید کرد و اگر سبب شدت وجع ضرورت آن رود و بادیه مصلحه از خارج بدن بکار برند و جالینوس گفته که صداع در شدت
 احتیاج بسوی مخدرات مانند قلع نیست زیرا که صداع ملک نیست و وجع قلع کشنده است ایما و اغذیه ترش صاحب صداع را مناسب نیست و
 خصوصاً سکره مگر در بعضی قسم مثل صداع که مشارکت معده باشد و آن غذا و باغخت معده و تقویت آن کند و نفع انصیاب صفا نماید مضائقه ندارد و الا هنگام
 بان سرفه یا گرفتگی آواز باشد کسی را که ضعف قوت مع صداع باشد از استعمال شیر اجتناب کند و ایضا جالینوس گوید بسیار باشد که در صداع شدید دباب
 صوت عارض شود پس اگر دقت این عارض گردد آب بسیار گرم بر سر ریزند بعد در صداع حاد در گوش روغن کند و چکانند که در ساعت کلام میکنند و در صداع
 بار و روغن بابونه تقطیر کنند و چون سعوطات محله قویه را استعمال نمایند باید که تدریج نمایند از اضعف باتوی چنانچه ذکر یافت و بدانکه فی از جمله معالجات صداع
 نیست و آن صاحب صداع را ضرر بسیار دارد و دیگر آنکه صداع بسبب مشارکت معده مثلی از خلط رزی یا غذای فاسد پنجر باشد که درین هنگام فی نفع نمی بخشد
 و صداعیکه در مؤخر دماغ باشد و با آن تب نباشد علاج آن استفراغ مطبوع است و الا بقدر قوت و بعد از آن فصد و غصه که بیاید در دوسر و
 انتقال می نماید و از تیرید تسکین باید لابست آنرا از فصد و حجامت زیرا که اکثر سبب وجع فصول پنجب میشود و موجب آفات میگردد و بدانند که
 روغن گل مستعمل در اطلیه و اضمه و در و خات صاحب صداع روغن گل خام تازه است که گل سرخ را در روغن کبوتر تازه انداخته و در آفتاب گذاشته
 و کمر تبدیل نموده و نهایت یکسال بران گذاشته باشد نه زیاد و نه بران و نه روغنیکه آب گل بطریق طبع با کتش مرتب نموده باشند و همچنین ادیان دیگر
 مثل روغن نیلوفر و بنفشه و غیر اینها اگر اراده تیرید و ملطیف باشد و پرنه از ادویه پنجره مثل جوز و سیب پیاز و گندنا و خردل و افانیه مصدعه مثل قسط و
 سلیمیه و زعفران و دارچینی و حمالا و اغذیه مصدعه مثل جوز و شندرا و البان و افانیه و دیر ضم و از آنچه بانجا حصیه منفسد دماغ است مثل خرم و جلده عدس
 و از آنچه ترکیب مواد میکنند مثل جاع و فکر و غیرها در جمیع انواع صداع واجب بود و جالینوس گوید که بوی صبر مصدع اصحا است چه جای مصد و زمین
 سیمیه و همچنین در علامات مندر بصداع گفته که بول غلیظ شبیه بول خرمنند صداع است و تیر و دالت می نماید بر بودن صداع و انحلال آن و یا بهر سیدن آن عنقریب
 و همچنین سفیدی بول و رفت آن در حیات و اوقات بکارین دلالت بر اشتغال مواد بسوی راس نماید و الا محال صداع بهم خواهد رسید و صداع دائم مندر بر تولد بیمار

اعلاج صداع حار سا فوج و حار یا بس سا فوج

بدانکه سو فرج حار سا فوج مصدع یا از اسباب خارجی و یا از اسباب داخلی میباشد آنچه از اسباب خارجی باشد مانند صداعی است که از احتراق

شمس یعنی شدت گرمی تابش آفتاب و یا ششی در آن و یا نزدیکی آتش و یا از تمام گرم و یا از زیرین نهایی گرمی یا حرکت مستغنیه نفسانیه مثل غضب و بدینیه مانند
 مشی بسیار و دیدن و یا جراح و یا کثرت کلام و یا از بلند و فریاد شدید و فوج زدن و یا شنیدن آواز بلند و یا ناخیز در غذا و یا در موی سبزه تراشی و یا در نوم از دست
 مقرر معین و یا بوییدن اشیای خاره و مانند اینها که بسبب تسخین دماغ و تحریک و هیجان مواد و حصول غلبه در دماغ و یا رطوبات آن بواسطه حرارت عارض
 از امور مذکوره باعث حدوث سور مزاج حار و صداع گردد و آنچه از اسباب داخلی باشد مانند صداع حادث از تناول ادویه داغ و غلیظه حار مثل فلفل و حببه
 و ناخته و درنجیل و یا مضره بدیع مثل خردل و گندنا و سیر و پیاز و جوز کهنه و شراب و شبنم و خرما و یا مجاورت اعضائی که گرم شده باشد و مشارکت آن و
 اشغال اینها بود که بسبب ارتفاع بخارات حاره یا بسبب بسوی دماغ یا گرمی خون لیسنا و مزاج دماغ مودی گردد و موجب حدوث سور مزاج حار و صداع شود
 بالجمله تدابیر که در علاج امراض دماغی حار مذکور شد عمل آرند و نوشیدن لعاب اسفغول و شیر و تخم خرفه بشربت نیلوفر یا آب انار و گنداشربت لیمو و اکواب سرد
 نیز نافع است و شیر و تخم که هو بقدر یک توله با شربت بنفشه و نیلوفر و دو توله نیز معمول است و عرق نیلوفر و عرق بهار بید و کنپ آن و عرق سید مشک و عرق
 کاسنی و مانند اینها با شربت نیلوفر و بنفشه و عناب یا بزرطونا و یا لعاب آن و یا شیر و تخم خرفه و خیارین و تخم تخم کدو و تخم هندوانه با عرق نیلوفر
 یا کاسنی و غیره با شربت مذکور بدیند و وقت شدت حرارت قرض کا فوراً قرض طباشیر فرازاید و در صورت قبض طبیعت استعمال آلو بخارا و قمر هندوی
 و خوابانی و عناب مناسب در حالت لیسنت طبع انار سیخ و فیه و زرشک مفید و از کشنیز و تخم که هو و بنفشه هر واحد یک درم در آب شیر بر آورده بشکر شیرین
 که ده یک توله اسفغول پاشیده بدیند و گاهی شربت نیلوفر و توله عوض شکری آمیزند و اگر مناسب دانند گل بنفشه نه ماشه نیلوفر تخم که هو تخم خطه
 هر یک شش ماشه خیسایند با شربت مذکور بدیند و گاهی اصل السوس که مخصوص دماغ است بقدر چهار ماشه می افزایند و قروح حامض و حلو بشکر
 یا شربت نیلوفر یا شربت بنفشه نیز مفید و همچنین سفوف مغز تخم خیارین و تخم تخم کدو و تخم خرفه با نبات مساوای نافع و داشتن پارچه مبلول بر روغن گل
 و سرکه و گلاب بر سر بکار و تجدید آن بعد گرم شدن معمول است و اگر موسم گرم و حرارت قوی باشد بر برف سرد نموده بکار برند و زن روغن گل
 و دوز و دگلاب چهار جز و سرکه یک جز نوشته اند و گاه صندل سفید سوده نیز اضافه می نمایند و گاهی لعاب اسفغول می افزایند لیکن بصورت نزله یا
 سرفه استعمال روغن و سرکه و گلاب منع است و اگر از این تدبیر زائل نگردد و حاجت تبرید زیاد باشد آب بقول و اوراق و گلها می بارده مثل کدو و خیار
 و ترتر و کاه و کاسنی و خرفه و کشنیز و بنفشه و نیلوفر و یا مرکب باروغن گل بیا میزند و در صورت کثرت بخارات در سرد و در انحطاط مرض روغن بابونه مقدار
 ثلث آمیزند و گل سرخ تازه ضماد و ضماد بقول چنین نافع صداع حار است و بقول میمی شربت ضماد عصا ره آن مسکن صداع حار بود و یا شویه از آرد
 سبوس گندم برگ بید هر واحد یک کف کل خطمی پنج توله یک طعام چهار توله نمودن و بعد از آن اطراف لیسن مفید است و اگر حرارت زیاد بود گل بنفشه و
 نیلوفر هر یک پنج توله کدوی سبز یک عدد میفزایند و یا از آنک شور و دوام سبوس گندم سه مشت برگ کنار برگ خطمی برگ عناب الثعلب هر یک نیم پا و تخم خطمی
 چهار دام در آب جوش داده هر گاه نصف بماند بیک گرم پاشویه نمایند و اگر ادویه دیگر هم نرسد صرف آب گرم و یک شور و سبوس و برگ کنار هم کفایت میکند
 و ششوم صندل و کافور و جوده کدو و در گلاب سایید و فی الفور تسکین بخشد و هر گاه خیار را قطع کرده بپزند همین اثر دارد و شنیدن گلاب و یا شنیدن
 قدری از آن بر چهره نیز تسکین سریع است و کدک آب بید و بیدین گل خشتاش تازه و گل بید و عرق او و هر ج و سفوف گل و گل با قلاب و پوست
 پنج لقا و آس سبز و ناه هر واحد مفید و در سرد حار است و سحوط کافور و اینها هر واحد یک سرخ و شیر و ختران که اخته روغن گل آمیخته برای تسکین
 صداع شدیدالام معمول است و این سحوط طباشیر تیر مجرب است طباشیر و ماشه شکر طبرزدکیا شش فیون از عفران هر واحد نیم ماشه و شیر زمان و روغن گل
 و روغن بنفشه حل کرده بقدر حاجت سحوط نمایند و سحوط فیون بقدر عدس در آب عناب الثعلب حل کرده سر لقا الابرار است و سحوط و ابرید محلول در روغن
 اول مزبل صداع حار است و سحوط کافور و صندل و گلاب نیز مفید و کذا قطره سه قطره عصا ره عناب الثعلب و بعد از آن سه قطره روغن بنفشه نافع است
 و کذا و شویه کافور آب کاهو یا بر روغن گل مجرب و تسبیط روغن نیلوفر و روغن کدو یا روغن ختران یا شیر ختران و یا بزر البیج سفید و آب کدو یا آب کاهو

یا آب کشنیز تازه یا آب کاسنی تازه یا آب برگ عنب الثعلب هر دوا حدافع صداع حارست و ادا بان نافعه طلاء و سحوطا روغن کدو و کاهو و نیلوفر
 و خیار و غیره ادا بان غیر قاضیه است و تدبیر و تسعیر روغن لبوب سبعة نیز برای صداع حار و یابس نافع است و ضمما و این قرص شلت در آب کشنیز
 سبز یا آب کدو کنار ساییده در تسکین صداع حار معمول است مرکب افیون بزر الیچ لادن کا فور و عفران پوست بخت لعل هر یک پنج درم کندر از زردت آنکه گل ارمنی
 هر یک و درم کوفته بیهیمه بگل آب و آب کاهو سرشته ادر اخص سه پیلو سازند و اگر کشنیز خشک ابر بیان کرده بسکره در روغن گل ساییده مکرر طلا کنند برای صداع حار
 و آنکه عرض تپای گرم بود و معمول است و در مومست و ایضا آرد جو بسکره و روغن گل و گلاب خمیر کرده و چه و صدغین و صمغ کزن برای صداع حار عجب بسیار
 است و ضمما آرد جو گل خطمی سفید گل نقشه گل نیلوفر مساوی بگل آب و اندکی سرکه و روغن گل سرشته نیز معمول است و در صداع شدید الحار که گل نیلوفر کشنیز
 گل نقشه پوست خشخاش باریک ساییده و اندکی گلاب و قدری افیون کا فور داخل کرده بکار برند و یا آرد جو گل نقشه نیلوفر بگل آب سفول که در گلاب آورده اند
 سرشته ضمما نمایند و هنگام شدت درد و بخوابی برای تحذیر پوست خشخاش زیاده میکنند و گاهی بزر الیچ بلکه قدری افیون باندکی زعفران که مصلح است می افزایند
 با لیمو اگر در صورت شدت درد احتیاج باستعمال مخدرات افتد ابتدا بکاهو و تخم خشخاش و پوست آن کنند اگر کفایت نکند افیون بزر الیچ و بخت لعل قدری با آرد
 دیگر آتخته استعمال نمایند لیکن از مخدرات صرف حد کنند که مورت غلظت بصرت و ایضا در صداع حار سافج شدید الحار که در آب خرفه و آب سی العالم و آب بیدر
 گلاب کا فور و اندکی افیون حل کرده پارچه بدان تر نموده بر سر گذاشتن و ضمما کزن مجرب حکیم اجل خاست و کذا برای صداع شدید نقشه تخم کاهو آرد جو گلاب
 ساییده طلا سازند و اگر وجع شدید تر باشد قدری افیون در عفران بیانیزند و ضمما گل چکند و کشنیز و تخم کاهو و صندیل سوده هر واحد یک درم افیون و عفران
 بزر الیچ هر یک نیم درم نیز نافع است و طلا از صندیل باب سوده و یا جاده خیار و یا لعل و یا برگ خباب ساده یا آب کاسنی ساییده و یا برگ خرفه
 باب یا بسکره سوده و یا کشنیز ساییده بسفید تخم مرغ آتخته و یا آرد جو باب سرشته و یا قدری افیون باب حل کرده روغن گل آتخته و یا کشنیز و یا کاسنی
 بنمک و یا الطخ سر و پیشانی از تخم کاسنی در گلاب باب سوده نیز سفیدست و نزد اهل هند تفهید چوکا و دوب مساوی باب ساییده بر سر و کذا
 گیر و تخم خطمی یا برگ آن باب ساییده بر سر و پیشانی و کذا برگ کنبه باب یا بسکره سوده و کذا چوب ساج که آنرا سال نیز گویند باب ساییده و کذا برگ
 بکاین باب ساییده و کذا اینج انار باب سوده و کذا برگ کنار و سیوس گندم یا نمک سوده در صداع حار و سردمندست و در طول چو متشجر جاده کدو تخم کاهو
 اسفول نقشه تخم خطمی نیلوفر آب جوش داده بر سر بخین نافع و این نطول نافع صداع حار و سردست نقشه خشک چو متشجر تخم کاهو کوفته تخم خرفه زرد
 پوست خشخاش و گل آن بخت لعل تخم خطمی تخم کاهو برگ بید گل سرخ و آب پیزند تا سرخ گردد و مکرر بر سر برزند بده تفریق سر و روغن نقشه مصروب
 بشیر کنند و تطیل بملیوخ نقشه و با بونه و یا صرف گل نیلوفر بر سر نیز سودمند بود و هر گاه شانه بار قدیم و ساقین بکشند و از پس آن بشویند باب نیم گرم
 یا آب بیکه در آن ادویه پاشویه بچته باشند در جمیع اقسام صداع حار خصوصا عند صعد و انحر و لبوس و داغ بسیار نافع است و روغن آب سرد بسیار بر سر و اطراف
 و روی حتی که سردی بقدر محسوس گردد هنگام شدت حرارت نفع میکند و چون انجور را بریده یک قاشق آن بر پیشانی بمانند صداع حار را زایل گرداند و بعضی
 نوشته اند که هر دو قاشق آن را بر تپه گرم گذارند و یکی برداشته بر پیشانی بماند و هر گاه سرد شود بر تپه بندد و از قاشق دوم کمی بکشند و همچنین یک گهری
 بعل آرنده که نافع صداع حارست و بدانند که بقول ابو ماهر جلوس علیل در بسکن بآرد نمک ساعت پس غسل کردن آن باب سردی بحال تسکین صداع
 حادث از حرارت آفتاب است و گویند که اگر این صداع بر فردی زائل نگشت و تدبیر مذکوره هیچ سودی نه بخشد باید دانست که در داغ فضل خطمی جمع
 شده بسبب قوت حرارت و شدت الم و انجذاب مواد لبوس و آن پس استفرغ او بتمهندی و شیر خشک و شربت نیلوفر و کفتر و ایضا درین هنگام میان تدابیر مذکوره
 جذب فضول از داغ نماید یعنی باندک مسخن جمع نمایند و اما آتشامیدن آب تمهندی با شربت نقشه و یا نیلوفر باندک شربت اسطوخودوس و یا آب بیکه باندک
 اسطوخودوس در آن خیسانیده باشند اکثر نفع می بخشد و الا واجب است که ملاحظه نمایند که کدام خلط غلبه نموده پس استفرغ آن نمایند بعضی صاحب
 و یا لیمون و یا اسهال بهر چه حدس ضابطه اقتضا نماید و بعضی عصبیه را که از سو فراج حار سافج افتد نوعی از صداع غشی شمرده اند و آن جدا اند

گردد و الاضغاط برانکه صدرع حار که از تناول ادویه گرم و اغذیه تصدعه ضاره دماغ افتد اکثر بسبب تولید انحراف موجب صدرع میگردد و اما گاهی مغنی کیفیت
 حار و گرمی خون نیز صدرع می آرد پس اگر تداوم بر مذکور تسکین نیابد بصورت تولید انحراف و خوف انحراف مواد بقیه نفیضه و غیره در اینجا نیز مناسب است و الاضغاط
 در اینجا سوای تداوم بر مذکور بهتر تداوم بر دفع طلا بقصری که از انزروت و افاقیا و صندل و جنش و گل نیلوفر و دانیال و تخم کاهو آب کشیده سبز ساخته باشند و جمع
 و اقراص ماکوله از مغز تخم خیارین و کدو کشیده خشک و طباشیر و تخم کاهو و خرفه با ترنجبین و شیر خشست سودمند و آشامیدن شربت نیلوفر و بنفشه و عناب و بنفشه
 و آکو و مانند اینها از شره بارده مفید و اگر تسکین نیابد باین تداوم باید که کمترین طبیعت نمایند بلیانیات مانند نفوق فاکه یا فلوخ خیار شنبه و شیر خشست و ترنجبین یا
 بدون آن و یا نفوق خیار شنبه و شیر خشست که شب خیساییده و صبح آب زلال آن گرفته صاف کرده و روغن بادام شیرین داخل کرده بیاشامند و یا نفوق
 بلبله زرد با شکر سرخ تنها و یا با خیار شنبه و شیر خشست یا ترنجبین یا آکو یا تمر مندی و امثال اینها و یا رب بلبله یعنی سست آن بر آورده از آن حب ساخته استعمال
 نمایند و نفوق آب مطبوخ گل نیلوفر و خجاری و پوست خشخاش و جو مقشر و انکباب بر بخار آن و ضمید شغل آن و طلا بصندل و نیلوفر و دانیال آب و خیار
 و کاهو کشیده تازه سوده بر یا نفوق بود و اگر بخار سرکه در ظرف چینی گرم نموده نفق می بخشد و بعضی حذاق نوشته که از صندل و کافور و گلکلاب قدری سرکه بر
 سینه طلا کردن باین صدرع نفق میکند و بکس گفته که کدام شی المیغ درین از سوط شیر و حتران بقدری روغن بنفشه بر برف سر در ده نیست و کذا سوط آب آه
 بقول بارد و ادیان بارد و بوییدن ناز بگلکلاب و قدری سرکه بر آن پاشیده و یا شکر کافور و یا صندل سسوق بر آن سرکه پاشیده مفید و شکر و عینون و روغن این
 صدرع از مجربات نخبه است و نشوق روغن گل سرکه آبیخته نیز نافع نوشته و در مساکن ابر در طب نشینند و اطراف بید و نیلوفر بر بستر فرش کنند و از انچه
 خنار دماغ مثل باقلا و جوز و انجیر و ثوم و بصل و ماهی و شیرین بیان و بنوم و سکون و آرام می کنند و غذا در صدرع حار کچری یا دال مونگ با خشکله یا مارا شیر
 یا تورنی یا کدو یا اسفناخ یا خرفه یا قنطاریا یا ساد و یا ترش آب لیمو یا خوره بر روغن بادام بدهند یا نان سفید فصول آب انار یا سبوس یا صم یا آب راسب
 که شدید التطفیه است بدهند و خوردن ماست و روغن الفع و اگر طبع قبض بود آب آکو و تمر مندی و چغندر یا ترشی مناسب و اگر کین باشد آب انار دانه و حصص
 و سیب و سماق و زرشک و اولی است و عدس مطبوخ و طبیب بر روغن بادام مفید و خوردن کرب نباتی بلحم حلال اگر تپ نباشد و الاضغاط و صورت ضعف
 و عدم تپ شور بای حادان یا بقول مذکور جانگرت و از فواکه نافه انار و ناشپاتی و سیب و تر بو و تمر مندی و خیار و شقلا و و رنگره و فالتسه اقوال اطبا
 سویدی گوید که شکر و کاهو و گل سفرجل و کذا تصفید اسفل قدم بگل بنفشه و ترشی ترنج و کذا ضاد شام چینی بگلکلاب سوده بریشانی و صدغین کذا تصفید خربزه
 سوده بگلکلاب سرشته بر صدغین و کذا ضاد خمیر آرد سرکه و روغن گل و گلکلاب چوشانیده یا حل کرده به شقیقه و پیشانی و کذا ضاد گل خشخاش خشک بگلکلاب و تسکین
 صدرع حار مجرب من است و ضماد گل خناسوده و آب یا گلکلاب یا در سرکه و روغن گل سرشته و یا روغن خا سرکه و یا خشخاش سفید سرکه و یا پوست خشخاش
 بار دجو یا بگلکلاب و کذا روغن خشخاش یا روغن گل یا جاده که و کذا اعصاره او بار دجو و کذا تصفید یا نفوق بعضا در برگ خرفه و آرد دجو و کذا طباشیر سرکه و روغن
 و یا کافور و صندل بگلکلاب و یا گل بنفشه کوفته آب پنجه و یا گل نیلوفر سوده سرکه و کذا صندل سفید یا سرخ بگلکلاب و قدری سرکه و کذا صندل چهار دم
 انزروت و در دم بگلکلاب سرشته و یا عصا در برگ انگور و یا بر قطن یا سرکه و روغن گل و گلکلاب سرشته خواه در سرکه تنها جوش داده و کذا عصا کشیده و یا عصا در برگ بید
 و گل آن یا طباشیر سرکه و یا عصا در حصص الارعی و یا کثیرا و یا عصا در سی العالم سرکه خا و روغن گل خواه آرد دجو و کذا عصا در مایه یا سرکه و کذا عصا در زرشک روغن گل
 و کذا عصا در سفرجل و یا روغن آب سرکه و کذا عصا در قنطاریا و یا برگ کنار سرکه و کافور و کذا روغن زیت یا سفید یا مخلوط سرکه و روغن گل یا خشت لیمو یا سرکه
 و گلکلاب یا پنج لافخ و یا امینون بقدر بخود در سرکه حل کرده بر جبهه و صدغین و کذا انزروت و صندل و مساوی بسفیده پیچیده سرشته و کذا شنبه و یا فینون کذا اسفناخ یا سرکه
 سوده یا امیتیه و کذا سوبق شیر آرد آن آب انار ترش و کذا عصا در سرکه و یا نشاسته سرکه و روغن گل و یا عصا در کاهو یا تخم آن تنها یا باندکی سرکه و یا حب لادن قوق
 مطبوخ و سفید آن قوی تر از سیاه است و یا عصا در آس سرکه و یا عناب سوده بگلکلاب شسته و یا خولان محلول بگلکلاب هر واحد نافع این صدرع است و شکر و گلکلاب و ضماد بنفشه
 و نیلوفر و قنطاریا و شربت نهادن و شربت کدو و کذا روغن و کذا عصا در حب الثعلب کذا گلکلاب و کذا کاهو و کذا تخم کرب نباتی و کذا اسفول لباب گل خسله

آئینه و شرب مارا قریح ایک شقال پوست بیخ غلب یا عرق نیلو فریاضند یا عصاره برگ فنیوط و شایهای نرم انگور و آب لیمو و شربت او
و باقی قریح ترندی و باقی غلب و باقیه شمشاد شریفه شربین کرده و یا استنبول و یا خورن سدوم کشنیر خشک شمشاد شریفه و انگور و آب لیمو
و یا فینون لندر عدس و یا شرب او و یا مارا شریفه و یا خورن کا هو نه نام و یا سرکه سیمه و یا خورن انگور و یا فینون لندر عدس و یا شرب او و یا مارا شریفه
ایضا حکیم مروج فیوسد که غلب بماند در گلاب بر آورده شربا وضا واری صمدع حادث از حرارت آفتاب مجرب من است و کذا اگر نگید سرکه در روغن گل
در آن تر کرده وضا و عصاره که بخرن گل و کذا عصاره قبله یانی بر روغن گل و کذا گل که دریا برگ آن سوده و کذا بر زرقوناب لک کرده و روغن گل که
و کذا عصاره خرفه بر روغن گل و کذا عصاره مایه در گلاب و اندکی سرکه حل کرده و کذا گل خا گلاب اندک سرکه و کذا روغن با و ام لبر که مخلوط کرده و کذا فوغل
مع تخم که و کذا پوست شمشاد سوده بمرکه در روغن گل سرشته و کذا روغن گل و گلاب و سرکه مخلوط و کذا عصاره سی العالم بر روغن گل مفید صمدع حادث
از حرارت شمس است مسیح گوید که هرگاه و صمدع از حرارت و پوست لیمو ماده باشد سرافزیت که بخری استقل غایت نمایی که باید که تریه و مرطوب کنند
در روغن گل یا روغن بیدار روغن بقیه یا روغن نیلو و فاندکی سرکه بر برت سر کرده بر سر بر زنده این هنگامی است که حرارت آفتاب و غیسر باشد از
بخار حار که از اطلال حاره در بدن متصاعد شود و اگر از خنجر باشد واجب است که سرکه روغن ها کنند و عصاره باره و شل عصاره کا هو وید و خرفه
سی العالم و گل سرخ و غوره و کذا و استعمال نمایند و سرکه سوم صمدع عصاره گیله و عصاره شمشاد و نیلو و استعمال کنند اگر گلابین صمدع بخوابی باشد و اگر قوت
سماعد باشد بلیله زرد و اسهال آورند و اگر قوت ضعیف بود آب انگور و یا خیار شریفه و ترندی سهل دهند و از لبلل باره و شل کا هو و فیسار و کذا و بقله یانی
و خرفه غذا سازند و اگر پنهان باشد شربای چوره مرغ بدهند و شربا حاضنه باشد شربت غوره و شربت حاضل ارج بنوشانند اگر طبیعت نرم باشد و اگر قیض
بود و اگر ترندی و مارا قریح دهند و اگر در سر بخارات بسیار باشد بمرات قوی استعمال بناید کرد و باید که بجللات میل کنند شل فلول باب با و نه و
صمدع برگ قصب و سرافزیت که بر می سولت و صولت بسوی داخل سر ازاضمه و طوللات بر تارک استعمال نمایند زیرا که استخوان انجا تر و خنجر
است و اگر در سر بخارات حار باشد بلکه اشتراق و التهاب بود و فطلس واجب است که بعضی عصاره مذکوره باره و سرکه یا شریفه یا چره بدان تر کرده بر سر
خاصه بر یا فنی و تند و تبدیل نمایند هرگاه که گرم شود و بر زرقوناب و سرکه در روغن لک کرده استعمال نمایند و کا فو و گلاب و بید و بنفشه بپونید و هرگاه
در و التهاب اشتداد نماید که یک طسوج فینون و شل کا فو و روغن بید آئینه در زینی و گوش چکانند و بر صمدع غین انزروت و نیز بر و صمدع سفید
و و نیز و فینون سدس جز و آب کا هو سرشته طلا سازند و چون با تریه یا حیاتج مرطوب گردد و بر روغن بقیه و نیلو فریاضند که در و روغن تخم خیار آب کا فو
یا آب خرفه یا آب پوست که و صوط نمایند و اندک کا فو بر شرب و خزان حله و بر صمدع غین طلا کنند و خوسبوی بار و شل کا فو و گلاب و بنفشه بر و صمدع
بپونید و افضل ازین آنست که بنفشه و نیلو فریاضهای ظریفی و چو متفرقه کوفته و پوست که در روغن بقیه و شل و شل و اندک روغن بنفشه یا روغن گل
در آن رخیه بران الکباب نمایند و از بالا سر اندک کنند و آب را چوب بکینانند تا صمود بخار رطب بسوی آن زیاده شود و بجه مرتبه دوم و سوم بپوشانند
و در دوزی بمرات استعمال کنند و هرگاه در روغن بنفشه خالص آب شیرین گرم رخیه بپنچین عمل نمایند نافع بود و هرگاه در سر بخارات حار بسیار باشد و دست پا
محکم بر بندند و بالند و همچنین بران بقوت و اطراف را در آب گرم نهند و بمانند و از چیزی که منع صمود بخار بسوی سر اندک الکباب استنبول بکباب است و
استفاد کشنیر خشک باندک شکر و پوست سیب و امتصاص انار ترش و بر بو علی سینا می نویسد که عرض در علاج این صمدع تیرید است و استمالی
رخیه بر روغن گل خالص سر کرده بر سر و افترین اشیاست و بهتر آنست که دیواری از غیره و غیره که دیواری کشیده و روغن مذکور بر سر نهند و بر روغن
استمال بناید کرد و اگر روغن گل تنها فاند و کذا آب لبلل و اقسام نباتات باره و نیزند و از صوط شرب روغن بنفشه یا روغن گل بر برت سر کرده چیری نافه نند
و برای رخیه بر سر روغن گل با سرکه آئینه نکوست زیرا که سرکه معین تر بنفشه است و گاهی نوشیدن سرکه آب بسیار آئینه شگفت شدیدی نماید و اما این
جمله صمدع حادث از اشتراق شمس است و علاجهش نیز همین علاج است مع زیاده و احتیاط و تعدیل بود و تیرید آن و سکونی مسکن باره و استعمال آن صمدع

و نطولات و مروحات از جمیع اودان باو باطبع مبر و برت و همچنین نشو و نما و قطرات و شحمیات مذکوره و باید که درین و غیره از همه آنچه محرک لبخنی گشت و از آواز قوی و اکثر فکر و جماع و در سنگی اجتناب نمایند و آنچه از احراق شمس باشد اگر تلافی آن در ابتدا کنند تغییر و سهل بود و بصورت حملت و سهل انکساری بعید نیست که علما جنش متعذریا متعسر گردد و از آن صداعی که عظیم و خطیر باشد هم رسد و موجب درم گردد و در اکثر صداع عارض از شمس از جهت آن نبود که تسخین نمایند فقط بلکه از جهت ثوران انجره و تحریک اعلاط ساکنه بود پس مثل این با وجود تدبیر مذکور مستغنی از استفرغات نباشد و گاهی در آنچه ثوران انجره و تحریک اعلاط کند حاجت با استفراغ افتد این وقتی باشد که امثلا معلوم کنند و در آن خوف انجذاب ماده بسوی موضع الم بود و در اینجا اگر از امر استفراغ غلبه غالب غافل شوند از استعمال آفت این نباشند و چون در انواع صداع حار التهاب سر بسیار گردد و در گرمی از حد تجاوز کند بکیر نیست جو و اسفول هر دو با عصبی الراعی بسرشد و سر در ده بر سر ضا نمایند صاحب کامل گوید که در صداع حادث از اثرات آفتاب باید که اولاً بر سر روغن گل نوبس که گرم و گلاب آتینجه بر برف سر در ده بر سر ضا و بریزند بر برف سر و نیلوفر و روغن خلاف و بخورده و جزا که در و برگ بید و حی العالم باریک سوده اندک گلاب و سرکه و صندل سفید آتینجه سر در ده بر سر ضا نمایند و یا بر زرقون با گلاب و سرکه آتینجه بمل آزند و جالینوس گفته که سزاوار نیست تبرید بخور سر که آن مضر منشای عصبیت و سرگاه که ضما گرم شود و در کنند و عاده بدل آن نمایند و همچنین و سه ساعت بمل آزند و در بعضی را جلاب و رب غوره و آب سرد یا رب فروشانند و انار امتصا صحرانیه و لبونق جو و شکر و گلاب و مانند آن غذا سازند و جالینوس در کتاب ادویه مرکبه گفته که صداع عارض از گرمی آفتاب یا سردی هوا اگر در علاجش مبادرت نمایند به سولت ساکن شود و اگر بگذرانند حتی که مدت او دراز گردد و زوال او مشکل است و اگر صداع از تناول اغذیه یا دویه حاره حادث شود باید که مبادرت بفضله نمایند و مقدار حاجت خون بر آزند و جلاب بلعاب اسفول و شیر خرفه بدهند و بصندل و گلاب و کافور ضما و کنند و بنفشه نیلوفر بپوشند و سائر تدبیر مذکور بمل آزند و اگر صداع از حرارت مفرد و محرک از داخل بدن افتد لطیفه و تبرید مذکور استعمال نمایند و گل سرخ بنفشه نیلوفر و خطمی آرد جوهر واحد سه درم صندل پوست ششخاش تخم کاهو هر واحد و درم اکلیل الملک یک نیم درم باریک سوده و آب خیار و آب کاهو و اندکی از روغن گل و سرکه آتینجه بر موضع الم راس ضما و کنند و ایضا آرد جو خطمی با بونه اکلیل الملک تخم کاهو پوست ششخاش بنفشه نیلوفر و هر واحد سه جز و فز البرنج یک نیم جز و اقیاد و جز و زعفران سدس نیم سدس جز و همه را باریک ساید و آب خرفه یا آب حی العالم یا آب کاهو یا آب کب و بر سر ضا ایضا برای صداع حار پوست ششخاش و برگ آن خطمی آرد جوهر واحد چهار درم پوست خنجک لاج بزر البرنج تخم کاهو هر واحد سه درم افیون دو درم باریک ساید و سرکه برشته بر موضع ضما و کنند و یا برگ کافور که در غلط کرده بر صدغین و دیگر موضع از سر ضما نمایند و ایضا پوست بجز و بزر زرقون یا آب خرفه یا آب کاهو یا آب خیار سرشته ضما و کنند و هرگاه شدت صداع بدرجه بود که بران صبر نتوان کرد این ضما و نمایند صندل سفید یک درم انزروت مثل او افیون دو دانگ آب کاهو و آب کشیر و آب حی العالم سرشته بر موضع ضما و کنند و بر صدغین صفحه برصاص نهند تا شرابان ثقیل گردد و ایضا گلاب و آب خرفه و آب حی العالم و آب کاهو و آب کشیر و آب کاسنی و آب خیار و آب کد و آب با رنگ و آب بید هر کدام از این آبها که میسر شود جمع کرده و روغن گل و گلاب آینه زد و در آن اندکی کافور حل کرده پارچه کتان بدان آلوده بر صدغین گذارند و چون گرم شود تبدیل نمایند و گلاب سرکه که در آن اندک افیون گذاشته باشند بپوشند و یا بوزن یک جبه کافور و مثل آن افیون بر روغن نیلوفر یا روغن بنفشه و شیر دختران حل کرده سحوط نمایند و نیلوفر و گل سرخ و غیره که در قول مسیحی گذشت بپوشند و با یک درم بنفشه و گل سرخ پنجه باشند نشو و نما کنند پس اگر ساکن نشود این سحوط بعمل آرد آب خرفه یا کاهو که و حی العالم از پارچه صاف نموده بران اندک روغن گل و روغن نیلوفر و معمول از مغز کدو یا روغن او انداخته بقدر حاجت سحوط نمایند و ایضا آب و آب خیار هر واحد یک جز و روغن نیلوفر نیم جز و طباشیر سدس جز و شیر دختران مساوی همه اندک کافور در آن حل کرده سحوط نمایند بقدر حاجت و این سحوط قوی النفع است بکیر ندر سلطان نهری و فوب کوفته آب مهر پنجه صاف کنند و باندک روغن تخم کدو یا روغن نیلوفر یا روغن بنفشه آتینجه بقدر حاجت و بپوشی چکانند و ایضا طباشیر سک هر واحد نیم درم افیون نشاسته هر واحد یک دانگ همه را سوده آب باریک شمل عدس جها سازند و از یک حب در روغن گل و آب حی العالم حل کرده سحوط نمایند و باید که ساقین بصبا بر بندند و پای در آب گرم نهند و از حرکت و کلام و غضب آواز شدید منع کنند و از اغذیه حاره و البان

اجتناب نمایند و امر بخواب و سکون و آرام فرمایند و مارا الشیخ بخواب بدهند و جلاب و کبجین ساده و یا آب تمر مندی بخواب یا بزر قطونا و تخم خرفه بخواب
و آب نارنج بنوشانند و از او وید نافه درین صدام غورایند و دو دم کشیند خشک سوده بخواب آب سرد است و غذا غوره کدو و ماش آب نارنج غوره و اسفناغ و
بج کاهو و بقله سیانی بروغن بادام و کشیند خشک و تر و بای اربی و ضراعی سازند و اگر قوت ضعیف باشد و تپ نبود چونه مرغ و تپو و مانند آن خورند و از نوک انار
و شفتالو و به ثوت و آلو و شالوج بر برف سر کرده بدهند که زمانه تابستان باشد طبعی گوید که اگر صدام از احتراق شمس باشد و بعضی را بجم نشاندند که عرق
و امر بخواب و در خانه کنند که در انجا پارچه باز بدن و در سیکند و آن را سسک میگویند تا هوای آن موضع را استنشاق نماید و بر بدن او آب نیم گرم مکرر ریخته از جام بپزند
پس بر دست و پای او آب سرد بریزند چنانچه لایق باشد که ریختن آب سرد بعد خروج از حمام یا بعد ریاضت غصیه بر اطراف ترطیب مزاج و دماغ سیکند بعد
یکسانی که در ان باد سرد آید و برگ بید و گل نیلوفر و بنفشه و برسم یعنی گل میلمان فرش کرده باشند بزند و پیش و از نوک بقی و طلیخ رقی و سیب منقطع در گلاب
مخلوط بصل و سفید و اندک کافور نهند و شامسفرم بر برف سر کرده و بر ان گلاب و اندک کافور باشد و باید که غذای او بقول رطب بخوار شود و ترطیب
و کاسنی پس که باشد و اگر صدام منحل نشود سر که اندران آب برگ بزر قطونا آتیخته باشند بویانند و بر سر بریزند و بگیند آب خیار و آب آه که
و آب برگ بید و آب برگ اسنبول و جمع کنند و اگر آب برگ مایشیا یا آب گل آن یافته شود نیز آتیند بعد لعاب اسنبول آتیخته و اندک سرکه بر ان ریخته
حرکت دهند تا یک ذات شود بعد از ان اندک روغن گل بر ان ریخته قوری از ان بر سر بریزند و ندیدم کسی را که صدام از گرمی آفتاب باشد و برین آب
علاج کرده شود و بدان بخاج حاصل نگردد و در بصره خلقی را دیدم که این صدام بهم رسید و این سیار ایشان را امر بخواب نزدیک مجرای آب نمود و اگر
ازین صدام زائل نمیشد ایشان را امر نشستن در آب سردی نمود و بی الحال صدام زائل میگشت و هرگاه این صدام بماند از ان سور مزاج بهم رسد
صدام دوام نماید و گویند که آن حملی بوم است که اگر طیب از ان تساهل نماید یا در علاج آن غلطی کند از ان حیات صعب بهم رسد و سبب صدام حار سازد گاهی از
داخل بود و علاج این همانست که مذکور شد و در ان این تدریج زیاد کنند که مارا الشیخ بنوشانند و آب نیم گرم که در ان جوهر برگ کاهو یا تخم آن جوشانیده باشند بر
ریزند و بگیند شیرینکه آنرا اندک جو کاسنی و برگ بید خورانیده باشند و در ان پیرمایه حل کنند تا منجمد گردد و بعد بر گامای انگور خیان پهن سازند که تمام سر را بپوشد
پس آن شیر منجمد را بر ان نهاده بر سر نهند و بعصا به بر بندند و امر بخواب نمایند و اگر ازین ناکل نگردد و طلاء از خشکاش و نشاسته و روغن بادام یا روغن مغز تخم کدو
ببازند و اگر این هم کفایت نکند بگردو روغن بنفشه و روغن تخم کدو و هر واحد یک درم شیر و تخم ان مساوی همه روغنها و با هم آتیخته حرکت
دهند تا مخلوط گردد پس صاف نموده سر کرده بقدر یک منم غوط کنند و اگر بعد آتین شیر منجمد گردد باید دانست که شیر فاسد است آنرا بکار نبرند و نشان صلاح
شیر آنست که باین اشیا ریشل ماییت بیامیزد و منجمد گردد و اگر اجماع تپ باشد این سوط استعمال نکنند و این سیار سفنج تازه در آبهای مذکوره تر کرده بر تارک
سرمی نهاد و اما اهل عراق قاطبه اعنی اهل بغداد درین صدام اگر تپ نباشد امرد و شیدن شیر زنان بر یا فوخ سیاحت بعد ساعت و شستن و آب نیم گرم سیکند
و معالجه بزرگ درین صدام تفقد قاروره و طفلیه بحسب واجب اوست بهر آنکه گرمی این گاهی بجز ازت قلب مودی گردد و از ان حیات صعب بهم رسد و با آن
را گرم کند و از ان حیات خلطی عارض گردد و بدانند که تبرید دماغ زیاد تر از آنچه واجب است و از احتمال مزاج مرصین گاهی بفساد عظیم مودی گردد و حتی که اگر
تبرید یا شیا می مخدره مثل بنج و فیون و بیروج و کافور بسیار کنند بملاکت مرصین انجا بد و طبعی را دیدم که بتریز این صدام لبر که وافیون و کافور نمود و صاحب
عورت حامله بود پس حل او ساقط گردید و بعد از ان سکنه بهر سید و بعد سه روز پاک شد و ذکر این کلام بهر آن کردم که این سخن تبرید یاد دارند و قلیه احوال
مرصین و نقصان حواس و فراموش کنند پس اگر ازین علامات چیزی بیابند یا تبرید باز ماند و آب نیم گرم بر سر بریزند و پاهای بالند و اعضا بنری غم کنند چر جانی
و ایلاقی مینویسند که روغن گل و گلاب و سرکه آتیخته سر کرده بر مقدم سر نهند و مقدار روغن گل ده درم و گلاب ده درم و سرکه تند و یا سرده درم باشد و آن
که سردی بیشتر باید سرکه فروز تر از روغن کنند و آنرا که متوسط باید سرکه یارو روغن برابر کنند و آنرا که کمتر باید کم از روغن کنند سوم یا چهارم حصه حسب حاجت
کم و زیاد نمایند و اگر حاضر باشد برگ بید و برگ سیب و برگ به و عنب الثعلب و برگ انگور و ساق خرفه و برگ کوک و کشیند غوره بکوبند و روغن گل و گلاب

و سرکه آینه خنک کنند و بر سر نهند و اگر حرارت سخت قوی باشد پست جو و اسفند بگللاب و آب خوره و آب برگ بید و مانند آن لبت کرده بر مقدم سر نهند و گلاب بسیار بر سر ریختن سخت نافع بود و اندک ریختن صداع را زیاد کند چون صداع اعطال کند ضادات بار و کم کنند و روغن بابونه یا بنفشه یا بنفشه و شربت و شکر و مارالشعیر و اسفند و شکر و آب انار ترش و شیرین و دهند و غذا فرود آب خوره و قلیقه که دو و خرفیاری و لوبار و همول از برگ خرفه و جوات بپزند و اگر طبع قبض باشد این بخار و از آب آلود آب توت سازند و ماهی خرد بسره مافقی باشد و آنجا که هیچ ازین حاضر نباشد نان مغسول سود دارد و این چنان باشد که نان در آب سرد تر کنند و یک ساعت بنهند پس آن آب ابریزند و آب تازه اندازند و یک ساعت دیگر نهاده آب بریزند پس آنرا بدو خ ترش کرده یا بسره یا بنفشه ترش کرده بخورند و اگر بخوابی رنج دارد از برگ کاه و کدو و اسفندان بنویسند و سازند و همه بیدهای سرد و ترشی ترنج و لیمون و مانند آن نافع باشد و اگر مغز تخم خیار و تخم تخم که دو و تخم خرفه بپزند و با پست و شکر بپزند و پس آن الیاس گوید که صداع حار از سورمزاج بلاناده اگر از اسباب خارجی بود مثل جلیوس در آفتاب و غیر آن سکنجبین یا آب سرد و برف و یا آب خرفه یا ده درم بشکر سفیده درم و یا مارا بخیار سی درم بشکر سفیده و یا آب تربوز سی درم بشکر سفیده و یا تمر مندی ده درم بشکر و یا شربت آلو و یا شربت بید یا شربت خوره بگللاب بنوشانند و غذا فرود از ماش و تمر مندی یا انار دانه دهند و تیرید سر شنبومات و نطولات بارده و نهادن سرکه و روغنهای سرد بر سر و مقام در ساکن بارده سازند و اگر از اسباب داخلی بود مثل حادثه از خوردن افاقیه حاره و مانند آن تیرید سر بران و نطولات بارده کنند مثل روغن بنفشه و کدو و نیلوفر و نهادن جواده که دو گل و ادو برگ و او بر سر و آب بید بسره و صندلین بگللاب نوشیدن بگللاب بارد مثل تمر مندی و آب انار بن مصور تخم آن و سکنجبین ساده و آب تربوز و لیمون طبیعت بهار الفواکه و شیر خشک و صداع حادث از تخم ازین قبیل است و بهترین علاج آن خواب ترطیب خوردن کاه و خیار و تربوز و غذا فرود ماش و کدو و بجزه مرغ یا مارالشعیر که با عرات مزج جمیع بدن باشد گیلانی گوید باید که در علاج صداع حادث از سورمزاج حار سانج نظر کنند در جنس و قاروره پس اگر از حالت طبیعتی تغیر فاش هر دو کرده باشند این بر شراکت بدن دلالت کند و درین هنگام کشادن فصد مزاد است و جلاب بلعاب اسفند یا شیر تخم خرفه و سکنجبین آب سرد بنوشانند و استعمال روغن گل بر برف سرد کرده برافوخ و خصوصاً بعد حلق آن تیرید راس و منع تصاعد بخار بسوی سر میکنند و از مبروات مثل صندل و کافور و گلاب نخله ساخته بپوشانند و گاهی استعمال مخدرات مثل افیون و افحاح میکنند چون صداع شدید باشد و مرصع برداشت او نکند و اگر باین حد نباشد استعمال آن جائز نیست زیرا که در آن تبلیه داده و اضراک بواس و ذهن مست و برگردد و کاهوتر و تخم خنکاش و پوست آن و گل آن و گل شاهسفرم و برگ بید و دیگر ادویه که در قول سبکی گذشت همه یا آنچه بهر سبب استور و نظرف سر نیک کرده خوب جوشانیده انگباب نمایند و نخله باردا استعمال فرمایند مثلاً بگیری روغن بنفشه و گلاب هر واحد یک جزو و سرکه ترند و بجزو و بنفشه حرکت نمائند و اگر خواهند آب کاهوتر و آب کشینر و آب کدو و اندک کافور در آن افزایند و شنبومات بارده مثل گل سرخ و غیره که در قول سبکی مسطور شد و فواکه بارده و گلهای آن بپسیدن نافع بود و از آنچه بخارات حاره را که در سر متولد شوند تحلیل کند و تبدیل مزاج ردی او بسوی جید نماید اهتمام بسیار و ریختن آب گرم بر سر است لیکن بسیار ریختن آن صداع حار بلاناده را نفع میکند و قلیل ضرر میرساند و معطر و روغن لوبوب سبعة بقدر نیم درم بغایت نافع و برای منع انجوره حاره شرب بز قوطونا بشکر و جلاب و ص انار و سیب و بنه و امرود که هر واحد بخوش باشد و شرب پست گندم مغسول بدفعات بعد برف یا بخ سرد کرده و اندک شکر بر آن انداخته سفید است و غذا کشک شعیثیه مغز بادام و اسفند یا ج اگر سرفه باشد یا آب خوره یا اسحاق یا زرشک اگر ترشی خواهند و اگر قبض باشد آلو و تمر مندی یا بوجا خشک بدنه در دو طعام کشینر خشک یا تر داخل کنند و شیر تخم خنکاش و تخم خرفه و پوست جو بر برف یا بخ سرد کرده نافع است بعضی متاخرین بنویسند که در صداع حار سانج اول بهر تبدیل مزاج شربت لیموی کافندی و یا نیلوفر و یا بنصف وزن آن سکنجبین ساده آینه بقدر چهار توله در عرق بید ساده و کاه و نیلوفر و گلاب هر یک پنج توله داخل کرده بنوشانند و از صندل سفید چار ماشه و برگ بید و برگ گلاب و کشینر سبز سوزده بر پیشانی و صدغین چنان نمایند و وقت ظهر تمر مندی چار توله در آب هندوانه یا آمار مالیده سکنجبین ساده دو توله داخل کرده بپزند و نخله از گلاب کهنه و سرکه و آب کشینر سبز و عرق بید مشک هر واحد یک توله صندل سفید هفت ماشه کافور یک ماشه آینه بخار بپزند و ضما و اوراق که در قول ایلامی گذشت هر واحد نیم دست گرفته بگللاب

و سرگنگنه و روغن گل هر واحد یک توله بکار برند و چون گرم شود و دیگر خشک بر مقدم سرهند و آنجا که خواب کم باشد سرکه را از ضد او بخارند و ورنه و سجای آن روغن کاه و خشاش لعل آرند و بعد از سه روز که مرض اندر استخطا افتد روغن بابونه اضافه نمایند و او دیر باره و به مقدار حاجت بکار برند و در صداغی که از حرارت آفتاب باشد و آن را صداغ احتراقی میگویند لعاب اسببول چهار ماشه آب انار ترش هفت توله و یا جلاب شکر خام که بگلایب عرق سید شک ساخته باشد از مجربات است و همچنین ضد بزرگ خنا و گل مهندی که در موسم بر شکال می روید و در آب برگ کاسنی بنر یا عرق آن سوده و گل خنای باغی و برگان همین اثر دارد و سوسای علاج نکند و در تعدیل و تبرید هوای خانه و غذا و آب سکون در ساکن باره و مطبوعه مثل صندل کافور و گل نیلوفر و بنفشه و بیدر شک و سیب و گلایب عرق بیدر و مانند آن و پاشیدن آب سرد در خانه و نشستن نزدیک آب و بوییدن گلهای سرد و خوشبو و چه زیاده دارند و چون این تمبر زائل گردد از استعمال طبینات و سوسای چاره نبود بجهت آنکه چون حرارت عارض از احتراق شمس بر روی زائل گشت و در خطا تاثیر نمود و از آنست که بعضی دیگر داند و سوز مزاج مادی بهم میرسد و مختل جبهه بیهوشی گردد

علاج صداغ بار و مزاج

و سوز مزاج بار و مصدع نیز از اسباب خارجی بود و مانند ملاقات با هوای شدید یا ببرد یا مجاورت برف یا یخ یا فو و آمدن در آب بار و یا آب چشمه های گرم و این نوع را صداغ خطبه می نامند و نول بزرگام میگردد و یا اسباب اخلاص باشد مثل آشامیدن آب بسیار سرد و تمایز باغی که رطبه خوردن اغذیه باره و رطبه مثل خجرات و مانند آن و دای بار و مانند اینها پس هر چه در علاج امراض مزاجی بار و مزاج مذکور شد لعل آرند و نوشیدن شربت اسطوخودوس و توله باب گرم یا عرق بادیان گاو و یا هر یک که توله یا طبین اصل السوسن بادیان تخم کرفس و عرق باورنجیه یا صافه غسل نیز مفید است و کذا و نقل سه ماشه در گلایب نیم پاه بوشانیده و قند سفید توله داخل کرده و نوشیدن نافع و مغلی حلوی یا منلی شمع نیز مفید است و آشامیدن مطبوع بادیان و درم اصل السوسن منقش نیکو قهقهه درم با گلکند شکری یا کله طعمی درم نافع اگر خوف خشکی باشد شربت لیو یا شربت اسطوخودوس و غیره و مزاج نمایند و یا مطبوع اسطوخودوس خطمی و نیز منقش اصل السوسن شکر کوفته گاو و یا ان کشنیر یا شکر یا غیره و بنفشه با گلکند به بند و بادیان نیکو قهقهه و درم پنج بادیان نیکو قهقهه چهار درم اسطوخودوس سرد درم نیم آن آب بچوشانیده هر گاه سوم حصه با نوصاف نموده و دوا شود یا شربت بنفشه آینه نموده و زرد حکامی این پنج بانه نیکو قهقهه درم چوشانیده صاف کرده نیم دام شکر سفید آینه نموده نوشیدن مفید صداغ بار و مزاج است و اینجا پوست هلیله زرد و زنجبیل کشنیر آنکه پوست بلبله با بزرگ ساوی یک دانگ کوفته در نیم آن آب بچوشانیده هر گاه چهارم حصه با نوصاف نموده نیم گرم بوشند و گاهی قصبه از زیره عوض زنجبیل میکنند یا بجز خوردن همچون دیدالور و دیگر سرد خنجره گرم و جادوسر انکباب بر آبکه دران ادویه گرم بنشته باشد و نوشیدن آن نفع میکند و کذا و خول حمام مفید بود و لیکن کث طول دران نشاید و تغذیه غدا و ترک آن بحسب طبع و تلکین طبع بحقه و یا مطبوع بنفشه و انجیر و غیره با ترنجبین یا شیر خشک نمایند و خوردن انجیر منقوع بهار العسل نیز تلکین طبع است و بعد تلکین تناول جوارشات گرم مثل لطر لطر کبیر غلاغلی و فلاسفه و یا اربعه و مانند آنها قبل از غذا و بعد از آن نافع و تدبیر سحر باوان حاره مثل روغن عنبر و نقل و دارچینی و اقحوان و سدساف و فنیون و درین احتیاج است و مانند آن و در مرکب مفید و اگر در روغن سدساف یا روغن بان یا فنیون یا سوسن یا ایسین یا اقحوان یا روغن حب النار یا قسط یا بیدار یا انجیر یا بادام تلخ و مانند آن اندکی زرفیون قلیله فنیون خل کرده و با بادون فنیون و با ریچه بوشی یا استنج آغشته گرم نموده بر ریافخ اندازند و چون سرد گردد باز گرم نمایند و همچنین با صداغ زائل گردد و لعل آرند و نافع و اینها چون در تمام گرم آب گرم متواتر بر سر ریزند تا گرم گردد و چون از تمام بر آیند سرخوردن بوشند و از هوای سرد محافظت نمایند و مفید بود و لیکن باید که آب نباشد که در حالت تب بجام رفتن مضرت و وضع عنبر و راوند و صلیکله هر واحد نافع و خوردن کند یا نافع صداغ بار و مزاج است و اما اصل سر و در سر رسید و در مکان گرم نشاندن و غذا کم دادن و تلکین شکم بخوراندن و مانند و یا مطبوعات یا اغذیه طبین یا شایات صابون غیره و قهقهه و کذا و از اسرار حرکات بدنی و نفسانی چون اندیشه و غم و جماع و غیر آن و رسیدن سر باوان ضروری است و از کمادات اسر و تلکین این صداغ آنست که سلیخه داشته و اسارون و نقل و دارچینی و زیل و زعفران را کوفته در لته بندد و گرم کرده نکند و یا در آب چوشانیده و بشانه بکرده و بهتال کنند و از انکباب است عمده آنکه در شیشخان در آب بچوشانیده بعد پوشیدن چادر انکباب نمایند و هر گاه آب نیم گرم باشد باز بر آتش گذارند و همچنین کمر لعل آرند تا آنکه صداغ رفع گردد و انکباب بر بخسار

و شربت و دانه‌های ذریه و خولجان و هندویان خوش بزریت و مری و صغیر و زیره و انجدان سازند و اگر احتمال این ننگ بکوبد و از می معمول از
مصلح کند و خوردن فرامید و از تناول غذای باره مثل لبان و ماهی و فواکه هذر کنند و از غذای منجمه مانند جوزه شمشک و جرجیره و بادروج و لوم و فصل و شراب
اصغیر کنند و مانند آن اجتناب نمایند طبعی گوید که علاج صمدی حادث از سردی هوا و اوقات برف بسیار مل است اگر از حد تجاوز نکند و مفطر نگردد و می
بود پس بکوبد و طبعی که سبب با بونه اکلیل الملک برگ تمام فرزندش هر واحد یک کف بسوس گندم دو کف خطمی کف کبیر یک کف کبیر و در آفتاب سربسته نیز تمام کرد
بعد از آن به آفتاب درین گوشت بخاران کبیر تازانی که از بونی یا گوش یا از خشک قطرات آب سیلان کند که سیلان این علامت زوال عض است و این تدبیر منطوقه زوال
است و علاج اهل کوستان اینست که اگر وقت شلیم باشد کبیر شلیم بزرگ و قطع کرده نیز تمام شود و این آنکباب نمایند و استنشاق بخاران کنند که از آن این صمدی
میکنند و علاج عام اینست که روغن غار و روغن خیری گرم کرده در آن شلیم تازه یا شلیم پاره تر کرده بزنار که سرهند این اتم معالج این مرض است و از معالجات اینست
که کبیر کبیر و از بسوس گندم پیرسانند و بر آتش خوب گرم کرده بر سر ریح نهاده به بندند و امروخاب نمایند که بعد بیداری صمدی زایل شود و از معالجات این صمدی هم
بالش بسیار خیر است و مضمضه آب گرم و دخول حمام و گرفتن آب نیک گرم بسیار بر سر خواب در حمام و باید که غذای این مرض اگر مانی نباشد حریره معمول شیرین
و بجزیش گندم باشد و شورابی که بر آن شراب ریخته باشند و شاهسفرم آب ناریس و عظیم سودی گرد و ایچما و میگوید که صمدی که از نزول در آب بار بسیار و در آب
تخلل از آن بسوی دماغ صلاح بود و هرگاه طبع این صمدی تساهل نماید بسفرم آب ناریس و عظیم سودی گرد و ایچما و میگوید که صمدی که از نزول در آب بار بسیار و در آب
ریشیه یا نظرونیه و کبرئیه و مانند آن عارض شود معلوم است که طبع این صمدی تساهل نماید بسفرم آب ناریس و عظیم سودی گرد و ایچما و میگوید که صمدی که از نزول در آب بار بسیار و در آب
آن و بردت یا رطوبت دارد و کسب طبع و تاثیر آنها معالجه باید کرد و اگر یک یوم یا مرض دیگر بشمارکت حادث نشود و اگر این حادث شود معالجه آن مرکب بحسب طبع
آن باید و این همه را تحلیل میکند حمام و آب نیم گرم و تخفیف غذا و تریج صمغ بدن بروغنها و شم اشیای مضاد و اسباب فاعله و این نوع صمدی شبیه می یوم و معالجه
چه این ابهامات یوم نیز پیدا می کنند یا با سخنان و یا قبض جلد و یا با آفتاب و دماغ و این همه را حمام و تخفیف غذا و تریج صمغ بدن بروغنها و شم اشیای مضاد و اسباب فاعله و این نوع صمدی شبیه می یوم و معالجه
مواظقت این نوع صمدی را و اگر اعراض دیگر برین صمغ گردد و چنانچه اعراض می یوم مضاد میگردد و احکام آن از علاج جمعی یوم اخراج نمایند یا مضاد و میگوید که
خبطه نزول طبایع مسام سر و بوی بار و آب سرد و اجتماع بخارات در بطون دماغ است و اکثر اوقات عقب خبطه زکام نامیده میشود و اگر ظاهر نشود بخارات مسکن
در بطون دماغ یا اندک یا حار یا پس باشد و من علاج صمدی که عند خبطه ظاهر شود چون بخارات راجحه حار یا پس سخیف یا قلیل بود و یا کثیر رطب باشد ذکر میکنم و علا
هر واحد ازین بیان می نمایم اما خبطه که از راجع بخارات حار یا پس باشد مسام از هوای بار و بود و علاقتش اگر بخارات اندک باشد اینست که میار و گوش خود طنین و دوی
اندک با خشکی نخیرین و در سر خود گرمی با صمدی می یابد و آن در شخص موضعی نباشد بلکه گاه در مقدم دماغ و گاه در نخران و گاه در بین گاه در بسیار و گاه در تارک سرگان
کند و علاقتش قطع غذای غلیظ و بخار و حال بحام و آنکباب استنشاق بخار آب گرم خصوصاً که در آن خشناش حار چشمه باشد و غرغره آب گرم و تجویز آن حریره بعد از غذا
و اگر این کفایت نکند تعدیل طبیعت نمایند و مار الشیع که در آن اندک تخم خشناش سفید چشمه باشد یا شامند و کاهو چشمه و یا خام نخورند و یا پاپا بمانند و ساقها یا چوبه بنزد آن
زان و اگر کفایت نکند آنکباب بدین طبع نمایند بکوبد و بنفشه و نیلوفر و برگ خجاری و کشمش خشک و بسوس گندم و گل سرخ هر واحد یک کف جو مقشر با قلا و قهقهه و واحد
جمی العالم و برگ خیار هر واحد یک دانه و به رآب صاف چند آنکه اوید را پوشتند و در آفتاب سربسته هر این پس سر آفتاب اندک اندک کشا و بخاران کبیر و چون سرد شود
و بخار کم گردد باز سر آفتاب بند کرده بر آتش گذارند و عاده آنکباب نمایند و اگر این هم کفایت نکند شسته یا قطعه سنگ یا آهن یا بش خوب گرم نموده از خاکستر صاف کرده
روغن بنفشه بر آن ریخته بخاران کبیرند و استنشاق آن نمایند که درین صمدی بسیار بلوغ النفع است و اگر این صمدی با صمدی دیگر کسب و علاج آن بحسب ترکیب نماید
بنوعی که در معالجات انواع صمدی مسطور است و این تدبیر مگر گاهی است که بخارات محققة حار یا پس باشد و اگر بسوی حرارت و رطوبت مستعمل گردند بسببای زکام شود
و علاج او در بخارات حار رطب و بار در رطب ذکر میکنم و گویم که اگر بخارات راجحه حار رطب یا رطب بغیر حرارت باشد علاقتش آنست که زکام با صمدی و انسداد نخیرین
بود و در بعض صمدی در جمیع اجزای سرد یابد و در ریح طنین و دوی نباشد و این بخارات اگر بسیار باشد زکام شود و اگر اندک بود تا آنکه تخلل مایه باقی ماند پس تخلل آن

صداع زائل شود و هیچ انواع زکام چون در ابتدای دواوی صداع باشد بدانند که ابتدای او بطله است و علاج این نوع صداع علاج صداع بارد و ماده است غیر از این
سهل تر از این است هرگاه این زکام بشود و از سرخون بافتن آن جاری میشود و آن تسخیل بزرگام میشود و بلکه خلط در آن بسیار می ماند و علاج این نوع جمله ذکر کردیم و علی الخصوص
اینست که بافتن آن بینی دائمی نکند و نصدر نماید اگر ممکن بود و طبعین طبیعت آبسالمی شیرین نباشد و غناب مطبوخ تبرجمین و قیوس خیار شنبه و اندک روغن بادام کند
و اگر در فراج او گرمی ظاهر گردد و مارا الشیعر و شربت ششخاش لازم گیرند و از تناول گوشت منع نمایند که این صداع باین طریق زائل میشود و این سهل تر انواع صداع است
مگر آن که مرکب گردد و یا تسخیل عرض دیگر شود و این در علاج انواع زکام معانی مشروح ذکر خواهیم کرد و از آن امر خطرات و مبادی زکام ظاهر خواهد شد سببها می یابید
که در صداع ناله بسوز مزاج بارد و طبعین استعمال کنند و همچنین عسل یا شانه و از هر مربی در تسخیل مربی در عسل خوراند و غذا اسفید با جات با فایه و ملطحات سازند
و اندک حلواوی شکری و عسل دهند و شراب صرف یا مارا الحسل بنوشانند و فوکه یا بس شل یا بنجر خشک و حب النولم و پیسته استعمال نمایند و اینکه در آن فرغ خوش و خام
و قیصوم و بابونه و اکلیل الملک جو شاییده باشد بر سر نیزند و بادان حاره شل روغن زکس یا در خوش یا روغن نارین یا در عرق قسط تقریق راس کنند و یا این حاره شل
نسرن و یا سبب و در خوش بپوشانند و بکندش عطسه آورند و خوشبوهای گرم مثل مشک و غالیه بپوشانند و صفت اقتباس گوید که در صداع بارد و ساذج از
سبوس نخود سه شت و گل بابونه و اکلیل الملک و شیج از بنی هر واحد یک مشت نمک طعام دو مشت جو شاییده صاف نموده پاشویه نمایند و اندک بر سر انگلیاب
سازند و روغن بابونه و زکس و زیتق هر یک نه ماشه عود مندی سه ماشه بنجر خشک هر یک یک ماشه سوده آبنجینه بخار سازند و روغن سداب بر سر مالند و اگر
بر بادنی تسخین حاجت آید روغن فریون نیز آمیزند و بکند سر از نمک شور و کاورس و سبوس نخود و نیکوست و طلا از فریون و قرفل هر یک چهار ماشه جدیدتر
سه ماشه سوده در روغن زیتق و تولد آبنجینه از مجربات فقیرست و ششستن در آفتاب و زرد آتش نفع بین میدهد و این ضما و تولف تولف در یک ساعت برفع
زدی نماید گل بابونه فاوایا مرکیاه جالینوس خاکسبی زعفران هر یک سه ماشه کوفته سخته در روغن زیتق و زکس هر دو یک تولد آید تر مس نه ماشه آبنجینه بخار سازند
و بصلکه سه ماشه سوده در عسل یک تولد آبنجینه بلیسانند و بالایش پوست پنج بادیان پوست پنج کاسنی اصل السوس تخم کر فس هر یک هفت ماشه در عرق باغچه
یک نیم پادشوب خیساییده صبح جوش دهند که به نیمه آید مالیده صاف نموده عسل سه تولد داخل کرده بنوشانند و غذا شور بای مرغ مرغ بنان خشک را گندم فند
و بجای آب بر مارا الحسل که از عرق بادیان ساخته باشد قفاعت کنند

علاج ضد اعوموی

سبب آن غلیان و ارتعاشی خون بسوی دماغ است قصد سر را کنند از جایی که در قوی باشد بشرطیکه ماده در دماغ مستقر بود و در ایجادت مدیقاتی ماند
و اگر در آن مستقر نباشد پس بقول شیخ قصد خلاف جانب وج واجب است و اگر آن رگ ظاهر نباشد قصد هفت اندام کشانید و خون کثیر حسب حاجت
و احتمال قوت برآرند و اگر از قصد انهمی باشد حجامت پس گردان و یا میان نشانه نمایند و بعد قصد جمله تدابیر که در علاج صداع خار سازج گذشت بعمل آرند
و در مسکن باره نشانند و جمیع تدابیر و از آن شر به غیره آنچنان باشد که تولید خون صاف مائل بنبات و تبیین اندک نماید و از سردات مستعمله درین صداع در
ابتدا و بعد قصد اسهال الحاب بهدانه و اسهول و شیرین تخم خرفه و کاسنی و کاهو و مغز تخم کدو و عخاب و آب آلو و تمر هندی و انار و ریاس و تربج و کاسنی سبز
و شاه تره تر و عرق این هر دو و عرق بنید و نیلوفر و شربت نیلوفر و سکنجبین غمت هر یک بطریقیکه در علاج امراض دماغی حار مسطور شد استعمال نمایند و در آب
ترش النعنع و ابخره بعمل آرند و شیرۀ عخاب یا شربت انار این بنوشند و یا شیرۀ عخاب شیرۀ تخم کاسنی در عرق شاه تره برآورده نبات سفید داخل کرده بمزاج
اطریفیل کشنفری بدهند و یا اطریفیل مذکور خورده بهدانه سه ماشه گل نقیبه ششماشه جو شانیده نبات داخل کرده بنوشند و باز بجای بهدانه شاه تره کنند و شیرۀ تخم کاسنی
افزایند و اگر بار عاف باشد شیرۀ عخاب و شیرۀ کاهو در عرق شاه تره برآورده نبات داخل کرده بنوشند و اگر با فساد خون و بلعیت بود بعد قصد خیسامه
عخاب پنچ وانه گل نقیبه پوست پلایه زرد کشنفر خشک هر یک ششماشه با نبات دهند و بعد نهضج و مسهل بعمل آرند و اگر با فساد خون و دماغهای سرخ رنگ نیز
سرگردون باشد بعد قصد و چسپانیدن زلوشا تره پوست پلایه زرد و هر یک ششماشه عخاب پنچ وانه چراتیه کشنفر خشک هر یک چهار ماشه تمر هندی دو و توله

شب خیسایند چنانکه داخل کرده بپزند و جلاب و شربت غلاب مرکب نیز درین صلع معمول است و دیگر اثرش بر طفلی خون که در علاج اداصل و باغی دمووی
 مسطور گشت حسب حاجت بلبل آرد و هرگاه درین صلع بعد فصد استعمال مطبوعات احتیاج تلخیص اندک آن نیز صفرا و اسهال را باده صغری و محوس
 گردد استقرار آن نماید طبلیات و مسلمات صفر که در علاج صلع صفر اوی مذکور شوند یا اولاد و سه روز یا این منقح و همدگل نیلوفرنشسته شاتره غلب
 تخم کاسنی گل سرخ جناری هر واحد و درم غلاب هفت عدد پستان نه عدد و آب خیسایند با جوشانیده گلشن یا ترنجبین چهار توله داخل کرده صاف نموده
 بنوشند بعد از روز ششم برای اسهال شیر خشت پانزده درم مغز خیار شنبدرش یا هفت توله روغن بادام یک نیم درم یا درم زیاد کنند و گاهی برگ سنا و درم نیم
 یا چهار درم می افزایند و گاهی بلبلات و آلو بخارا و ترنمندی عند غلبه صفر و عدم سوال اصنافه میکنند و یا آملین طبع مطبوع فواکه متخذه از غلاب پستان نیشوق الو
 ترنمندی بنفشه نیلوفرنشسته یا مغز خیار شنبدر روغن بادام شیرین و شیر خشت و ترنجبین یا بدون خیار شنبدر نمایند و ایضا فتوح فواکه مثل آنکه غلاب آلو بخارا هر یک
 بمبت دانه خوانی پانزده عدد پستان سی عدد و ترنمندی چهار اوقیه بنفشه گل سرخ هر واحد و درم شب خیسایند صبح ترنجبین دو اوقیه شیر خشت یک اوقیه
 مالیده صاف کرده بپزند و شربت اجاص سهل و فتوح سهل معمول حکیم اکل خان نیز مستعمل و شربت نجیب الدین سمرقندی نیز ملین طبع است ضعف فتوح
 مسطور نافع صلع گرم و سرسام و برسام و ذات الجنب ترنجبین شیر خشت هر یک چهار توله مغز فلولس خیار شنبدر هفت توله سه چهار گری در بید شک و عرق پیاده
 و عرق غلاب عرق نیلوفرنشوده مالیده صاف کرده لعاب اسفول شیره مغز تخم کدوی شیرین شیره مغز تخم هندوانه از هر یک یک توله روغن بادام شش ماشه
 اضافه کرده بنوشانند ضعف شربت مذکور که جهت صلع دمو و صفر اوی عجیب الفعل است گل سرخ پنج درم زرشک بیدانه ساقی هر واحد است دم آوی باده
 بزرگ فریبست دانه غلاب چهل دانه شب که صبح بنوشانند و صاف کرده ربع طل کلاب و یک طل قد سفید داخل کرده بقوام آرد و با شیر و زردی و حسب حاجت
 میاشانند و اگر سر فزاید باشد موصفات و گل سرخ و لیلیه مناسب نیست و میان سه لهار یا ز شیر تخم کاسنی و خیارین مغز تخم ترنم از هر یک هفت ماشه لعاب اسفول نیز اثرش
 سه ماشه در کلاب و عرق پیاده و کاسنی و شاتره هر یک چهار توله بر آورده شربت غلاب و نیلوفرن واحد یک نیم توله داخل کرده اسفول هفت ماشه یا شیده داده باشند
 و اگر بجای آب عرق شاتره بنوشند خوب است تخم کافور بقول صاحب شفا را اسقام صلع دمو و راناف است و بعد بقیه ام اطفال کشنیر توله شربت غلاب
 کادوی هر یک یک نیم توله کلاب عرق کاسنی و بید شک هر یک چهار توله دهند و کافور و روغن گل همیشه بهار سوط سازند و یا اطفال کشنیر شیره تخم خیارین عرق شاتره
 شربت نیلوفرنشوده و گاهی شیر کشنیر خشک شیره اصل السون افزوده شود و چون برین درم مده کرب و غشیا و تخم یا بیدادرت بقی نمایند شستن دست و یا بای گرم
 و یا با شویه نمایند از سوس گندم یا بایک دران بعضی ادویه باره شل گل بنفشه و نیلوفرن تخم خطمی و جناری و هار سید و یا ترنم کاسنی اینها از هر واحد یک قبضه سوس گندم نیم
 جوشانیده باشند و هرگاه بعد ازین تدابیر گرافی سیراتی باشد بایک دران با بونه بنفشه اکلیل الملک گل سرخ و بنفشه نیلوفرن جوشانیده باشند بطول نمایند و ایضا بعد بقیه شش
 افیون بصری خالص طلای آن داخل بینی و بر صدغین این صلع را در ساعت ساکن میکنند و آنچه آورده است سوط از بهای لولو و قدری از عنبر و رطوبت سرطان زنده کنند
 است و سوط طبایع شیر بر سوط نافع و گویند که برین کلاب بسیار بریافوخ تا آنکه سردی او در قعر محسوس گردد و فی الفور رفع میکند و خنک اندک را از بسبب تسدید رسام و حساسیت
 صلع را زیاد میکند و هرگاه در سر آنچه بسیار بود روغن با بونه بسیر که طمانند و تخم آن بلخ و اسیر در تاش باشد طلای آن و هرگاه در معده ضعیف گردد و کدام شیر بر سر استعمال کنند
 که بعد بقیه راس بسوط بقوی آن و آنچه اسیر و در تقویت اوست سوط روغن بنفشه شیر دختر است و سوط نافع که بعد بقیه شش و سوط آب برگ کاه آب برگ خرفه
 آب که و شیر دختر است همه را در شیشی دهن فروخته حرکت دهند که یکسان شود بلبل آرد و اگر ضرابان قوی و در دشتید برین را مضطر گردانند این دمای مخدر برای
 تسکین استعمال کنند افیون زعفران هر یک بقدر شش دانگ کافور قیصری در شیر دختران یار و روغن گل حل کرده در گوش و بینی چکانند و گاهی درین ادویه گل ارمنی و
 آب کشنیر و آب با بونه تر و سیر که آب بید و آنان افزوده بر سوطا میکنند و ضماد و مسکن که بعد بقیه شش استعمال میکنند امنیت آرد و جو کشنیر سبز برگ خسره
 غلب برگ بید صندل مجموع یا آنچه میسر شود بر سر ضما کنند یا آرد و اسفول آب برگ بید کلاب قدری سرکه و طحلب آمیخته استعمال کنند و یا صندلین گل ارمنی که
 خنجر خشک ساید با آب کشنیر و کلاب و آب پنچ روز آمیخته طلا کنند و یا صندل سفید کافور و غل شیا ف ما یثا ساید با آب بکارد و آمیخته بکار برند و ضماد و سوطی و جاب

سره دفعه متواتر و متعده که تریب لطیف نماید و جوی احیا که از ده تریب مسویا به جبهه متعده میکنند نیست که بگینج خشمی اش با به بزرگ ازان جدا کنند و نزدیک ازان
چیزی که شبیه بشیر بر آید بگیرند و در غن بنفشه در آن آغشته میکنند و به تریب لطیف المانع ازین فیه هر چون در وقت آن استعمال کنند و در اندامی جبهه استعمال کنند
و در جبهه صمدی حار جداست و فراغ اگر واجب بود که فی صحت نیست آب طالع آب باریک آب با القراع مشوی همه را مع کرده اند که سرکه اندک و روغن گل بنفشه
پارچه گمان بدان آلوده بر سر روض براند و هر گاه بیاریدن سردی بدماغ دریا جدا کنند و هر گاه گرمی معلوم کند عاده آن نمایند و ایشان کبیل ایلیای صمدی
حار باین تدبیر میکنند و ازین عدول میکنند و اگر باین صمدی تب صفای گردد و نظر او از تب نمایند پس اگر بدو غب آید معلوم شد که اکثر آنچه بسوی سر
انصاف میکند خلط صغری مع بخارات است و اگر او را آن دومی بود و جوی که از آن نقای تمام نشود و تب باقی ماند آنکه در دیگر بران آید و صمدی که
نقل اندک در یک در سرفی در ششم معلوم شود درین هنگام اقیقین کنند که خلط صمدی بسوی سر و دومی است پس در مصالحه قصد میکنند آن خلط نمایند و در سران
این و آن تب مائل سازند و اگر تب قبل از حدوث صمدی باشد تب مرض و صمدی عرض باشد و اگر بعد صمدی بود یا بالعکس باشد و اگر یکبارگی هر دو پیدا شود و هر
از آن مرض و عرض بود و تریب یکی بر دیگری ممکن نیست مگر بعرف سبب پس با عرض خاصه و در علایجات مذکور تقدیم و تاخیر از آنچه گفته ام نباید کرد که این
معالجه است گیلانی گوید که بعد صمدی آب انار و آب تمر هندی و آب ریاس و ترشی ترنج و مانند آن از مبررات یاساده و یا با شکر نوشند و در ریاس
در تب توت و غیره در تب ترش بلع صمدی و بخور بسوی سر دهند بعد بطبخ لیلیه زرد و تمر هندی و آو و غشاب و شامه و فستقین و میوز و ترنجبین و مقوی بستی
نوشانند و اگر ضعف یا شامه صمدی باشد حل طبیعت آب آو و تمر هندی بخیار شنبه و یا باین مار الفوا که نمایند تمر هندی است درم او بخار اسی عدد پستان است
عدد تخم کاسنی پنج درم بنفشه خشک چهار درم گل سرخ پنج درم غشاب است عدد یک شانه روز و آب تر کرده صاف نمایند و بران است درم ترنجبین و بیشتر
انداخته و یا در چهار رطل آب بخوشانند تا یک رطل آید و صاف کرده و بیشتر خشت یا ترنجبین بنوشند یا این قصد لیلین لعل آرد غشاب پستان هر دو احدی بنفشه
خشک چهار درم انجیره درم غلظی بسوس گندم هر دو صر به سته بقدر حاجت در سر رطل آب بنیزند تا یک رطل آید چهار و قیده ازان صاف کرده و آب صند
کوفه افشده بر رطل روغن کجد و فاقیه مری یک اوقیه انداخته خوب بر هم زنند و دیگر مقه کنند و بزورات معمول از او امتض شل آو یا تمر هندی یا شمش
غذا سازند اگر طبیعت قبض باشد و شل سبب و به و غوره و ریاس و مانند آن اگر طبع نرم بود و باید که در طعام ایشان عدس متشرب و ماش متشرب بود و ایضا
در آن بقول لیلین مثل اسفالم و بلباب و محاض و چند روکا و هوکاسنی و کد و و قیده یانی و خرفه باشد و این بقول را بسره و کشینر خوش سازند و چون وزن
با نهار سد و حاجت تلین شود و باین مطبوخ لیلیه نمایند بگیرند لیلیه زرد از ده درم تا است درم و یک رطل آب بخوشانند تا سوم حصه با نضاف کرده است درم
ترنجبین یا بیشتر یا شکر طبرزد داخل کرده بنوشند و یا لیلیه مسحوق در آب آو یا آب انار مصور ششم آن و یا اکور طب یا منقوع در جلاب از ده تا است عدد که در
قول ابو سهل گذشت و یا القوع شمش بدهند و اگر حاجت با سهال قوی باشد و قوت مساعدت کنند بگیرند مقویا از نیم دانگ تا یک دانگ و در جلاب یا در
شربت بنفشه یا در سکنجین یا رانب اقر یا شربت و رد یا شربت آو یا القوع شمش یا آب تمر هندی حل کرده بدهند و یا آب ترنجبین یا آب به یارب انار و توت
سرسه خوراند و از لیلیات خفیه سفوف بنفشه است که بنفشه خشک موده و شکر مساوی از پنج درم ماده درم بخورند و اگر موسم گل سرخ باشد آب گل سرخ
کوفه افشده و دلت رطل بگیرند و بر آن شکر یا ترنجبین از یک نیم اوقیه تا دو اوقیه انداخته بنوشند و اگر سرفه یا خشونت صدر باشد مطبوخ مذکور در
قول ابو سهل بدهند و اگر در انجارتوبت باشد و حاجت با سهال قوی بود و تر بد کوفته از یک درم تا چهار درم در آن مطبوخ بنیزند و گاهی این قرص
بنفشه میدهند بنفشه خشک و تخم خبازی بنفشه مساوی گرفته و در هر درم از آن نیم دانگ مقویا داخل کرده یک قرص یاد و بدهند و چون حدت و التهاب
مرض نکسر گردد و این سهل بدهند از صبر یک جزو که اکثر گل سرخ هر واحد ربع جزو حب ساخته آب گرم یا مطبوخ مناسب بخوراند و یا فستقین نیم جزو فزوده مثل نخود حب
بسته از دو تا سه درم بدهند و از آنچه صمدی را درین وقت داو جاع چشم و جرب را نیکوست این حب بنفشه است بنفشه خشک دو درم ترب سفید یک درم
رب السوسن دو دانگ مقویا گل سرخ هر یک یک دانگ آب کرفس حب سازند که این مخرج صفراوی غلظت دماغ است و گاهی بسیار است و از آن مصلح استعمال

در وقت استعمال
در وقت استعمال

در وقت استعمال

در وقت استعمال

در وقت استعمال

در وقت استعمال

در وقت استعمال

میکنند برای نوآندی که در علاج امراض داغی یعنی مذکور شد و در آن بمقویای برای اختلاط صفراوی و منع طول مکث جسم و تقویت فعل ادوی افزایند و چون این صمدی
اسکن و ضعف گردد و بدن انقباض قوت باشد باید که تغذیه مرضی بگوشت دراج و قهوه و چونه مرغ تخم بآب آلوده انار یا سرکه یا سبب سازند و عدس متشرب مطبوخ آب
انار برای تخلیه خون و منع بخار میدهند و در طعام ایشان کشمش برای منع بخار زیاده اندازند این همه اعمده گوید که اگر قوت و حسن و فصل مساعدت کند با درت
بفصد قیال از جانب الم کنند و اگر در دعام بکس سر باشد فصد از جانبی که در آن در دشتید باشد بکسرند و اگر از فصد مانعی باشد حجامت میان هر دو شان یا بر میان
نمایند تا ازین ماده از اعلی با شغل نبخیزد و اگر ازین در دماکن نشود درگ پیشانی کشانید و بعد فصد تیرید مزاج بشر آب آلوده و غیره و رب آلوده مانند آن که
در قول گیلانی مسطور شد باید کرد و اگر طبع نرم بود رب به و یا رب سبب بدینند و فاکه قابض بخوراند و بر پیشانی گلاب مالند و یا همین بار و مثل نیلو فرو بنفشه و گلاب
و صندل بپویند و اگر طبع قس بود و جسم متلی باشد تلکین بار الفواکه و یا آب انارین مصغیر بشیم آنها با شکر یا شیر خشک یا ترنجبین نمایند و آبیکه در آن بنفشه وجود
و نیلو فرو شاییده باشند بر سر نیزند و مرصین را بر پیر کتاند و موزرات و عدسیه زرد و بقول بارده بخوراند و هرگاه حدت ساکن شود و بکس مرغ بکسر که آب غنچه
پخته بدینند و از استکار حلوا و تخم و سرخ منع کنند این الیاس گوید که فصد سر و دوجامت کنند و اخراج خون کثیر نمایند اگر قوت قوی و خون غلیظ سیاه
یا سرخ غلیظ و فصل و سن موافق باشد و اطفا می بخون باشد شمای بار کنند و تلکین طبیعت بمطبوخ فواکه نمایند و مارا الشیعه نوشند اگر ادوی تب باشد و اگر تب
و سرقه بود و گلاب بر در ترنهدی ده درم و ترنجبین یا شیر خشک هر کدام که باشد ده درم دهند و حل طبیعت بار الفواکه مثل آب عتاب دالو و ترنهدی
و سپستان و نیلو فرو بنفشه و ترنجبین و شیر خشک و خیار شنبه و شکر باید کرد و آبیکه بنفشه و نیلو فرو بکسید و درم تخم کاسنی سه درم شکر سفید ده درم و ترنجبین ده درم
و جوشانیده مالیده صاف نموده بنوشند و غذا زوده ماش متشرب بمغز بادام یا زوده آلودگی بمغز بادام و شمشیر یا زوده ترنهدی یا شکر بنفشه یا زوده بادام بدینند و یا
بکسر بنفشه ده درم و مثل و ترنجبین و جوشانیده صاف کرده بنوشند و یا انار ترش و شیرین تخم هر دو بنفشه و مقدار نیم رطل شکر سفید و ترنجبین
هر یک ده درم بنوشند و بکسر بنفشه گل و درخ و گلاب یک هر دو سرکه که گشته بلع جز و در دشتید دهن فراخ حرکت دهند تا آنکه مزاج گردد و در قدری از آن
بر سر نهند و یا در آن پارچه گمان یا خرما تریتن ترکه ده نهند و گاه گلاب تنهایی که که تنها فایده میکند و بر رطل و آبیکه که کت کرده بر سر نهادن آنرا سودمند بود و یا
خلی و سرکه آغشته بر سر نهند و بر و غنهای سر و مثل روغن کد و بنفشه یا نیلو فرو یا روغن بید سوخته کند ابو منصور گوید که فصد قیال از جانب وج یا از
جانب وج شدید کنند و اگر فصد ممکن نبود حجامت ساقین و اگر ممکن نباشد حجامت نقره نمایند و حل طبیعت بار الفواکه مثل بلبله زرد و آلوده بخار و ترنهدی و عتاب
و سپستان و اصل السوس و بنفشه و ترنجبین و خیار شنبه و شکر باید کرد و آبیکه بنفشه یا نیلو فرو یا زوده کوفته بوزن یا زوده درم و در آب آلوده سستوریکه در قول ابو سهل
گذاشت صلایه کرده صاف نموده و واقیه گلاب دده درم شیر خشک یا ترنجبین داخل کرده بنوشند و یا انار شیرین و ترش بشیم آنها انشوده بقدر دو شل رطل
با شکر یا ترنجبین بنوشند و یا غنچه بنفشه یا مغز خیار شنبه زوده درم یا یا زوده درم در گلاب مزوج یا آب گرم مالیده بنوشند و یا اندک سرکه در آب گرم آغشته
بنوشند که سیح الاسمال است و دیگر ترکیب سهله هالانت که در قول ابو سهل و گیلانی گذاشت و ترکیب حب رب بلبله و غیره در علاج صمدی صفا
بیاید و حنفی گوید که بعد فصد اطفا می بخون با شربت حاضنه مثل شربت انار و شربت ترنهدی و ترنجبین و شربت عتاب و نیلو فرو کنند و تلکین طبیعت
بمطبوخ فواکه و شیر خشک و ترنجبین و شربت در دکر و شربت اجاص سهل و آب انارین یا شیر خشک نمایند و اگر تب و سرقه با دوی نباشد شربت
ترنهدی و شربت لیو و ربوب فواکه حاض بنوشانند و اگر ادوی سرقه باشد غنچه بنفشه یا سپستان و نیلو فرو و عتاب دهند و این شربت عتاب که
مطلق خون است و جمیع امراض دوی را نفع بود و تسکین همچان خون نماید عتاب یک رطل کشمش خشک سی درم عدس متشرب درم پوستیج کاسنی
ده درم همه را در سرکه سه روز به خیساند پس خوب جوش داده صاف کرده شکر ابقدر احتیاج داخل کرده بقوام آردوده درم در آب زرشک سی درم
حل کرده بنوشند و نفوق مرکب این مرض را نافع است و نسخه آن در علاج امراض دماغی و دوی مذکور شد و این تلکین نافع است آب انارین صمدی بشیم آنها
بیم رطل شربت در دکر یا گلفند بعد ادوی یا زوده درم شیر خشک ده درم ترنجبین یا زوده درم برسم صمدی و در تب سازند انطاکی گوید که اگر علامات ولالت کنند

فواکه

بر آنکه ماده دهنوی است فصد قیال کنند و اگر صرع متعدي بسوی دماغ از عضو دیگر باشد فصد مشترک نمایند و گاهی در صرع البیب حدت خون فصد کرده شود
بعد از فصد مخاط غالب بدوای مناسب آن کنند و از عجایب خاص صرع جگر که استخراج آن کرده ام این دواست گفتند ساء و قیة شیرین بنفشه یک و قیة غلاب
سیستان الونجا و گلاب روغن گل هر واحد نیم و قیة همه را در چهار صد درم آب شیرین پیزند تا چهارم حصه بماند حفاف کرده بنوشند و غذا بکند و یا سفالنج یا فروزه آکو
سازند و گلاب در روغن گل و سرکه آب مورد و کدو و صندل که در آن کافور یا فیدون محلول بود مجموع یا مفرد بحسب ماده طلا سازند و روغن مجرب بسیار انواع
صرع در علاج کلی اقسام صرع ناکور شد و از منقولات طلا بخورند و از زعفران ست و کن آب بید و روغن بنفشه طلا را و سوطا مصصفت اقتباس
می نویسند که اول فصد سر و کنند از بنفشه و صندل سفید و خضخض یکی هر واحد سه ماشه گلاب روغن گل هر واحد یک توله کافور و ماشه نیمه سازند و از بزرگ بید
و مکوه و گلاب و گلاب و خرجه بموسع یا مسفر و ضماد نمایند که رفع درونی الحال می نماید و شیرین خرجه و کاسنی هر یک نه ماشه تخم کامو مشق چهار ماشه الونجا را هفت
عدد و غلاب کلان چهار عدد در گلاب و عرق کاسنی و بید ساده و نیلوفر هر یک پنج توله بر آورده شربت نیلوفر و سیکنجین مقطری هر یک یک نیم توله داخل کرده بنوشند
تا سه روز و غذا سفالنج یا ماش بنزد یا برنج و نان تنک دهند و مری ای انبه و کرونه و قمر مندی نیز دهند و اگر در دانی ماند روز چهارم به تقیة خاص
پروازند شلارک پیشانی یا صدغین یا ماقین کشایند و دوا و غذا بدستور دهند تا هفت روز و روز هشتم تقیة مطبوع فواکه الیچ علی بنجان کنند باین نوع
الونجا را از آلو هر یک هفت عدد و غلاب کلان ده عدد و سیستان چهل عدد پوست هلیله زرد پوست هلیله کالی هر یک ده درم برگ بنفشه تخم کاسنی هر یک
نه ماشه در گلاب و عرق شاهتره و کاسنی و نیلوفر هر یک نیم پاشب خیسایند صبح جوش کرده چهار شنبه قمر مندی ترنجبین هر یک بست درم گلکند ده درم لیه
صاف نموده روغن با دام شیرین و دمشال اصفانه نموده بخار بریزد و بجای آب بر عرق کاسنی و گلاب و شاهتره آکناد و روز دقت شام غذا شلارک سفالنج
دهند و صبح تبرید دهند و همین طاسه چهار روز استعمال نمایند و اگر اندک در دمراتی ماند پس نوی تا یک سر را شیده شتر زده محجمه گذاشته سخت بکنند بعد به سیاه
هفت ماشه در آب گل سدا گلاب روغن گل هر یک یک توله انیمته بهاون و سه ترنجی تا یک گشتری تخم نموده بجای شتر تا یک ساعت بخوبی بالانده فی الحال رفع درونی نماید

علاج صرع صغری

سببش غلبه صفر و بیجان و ارتفاع انچه و ارتقای ماده انست بسوی دماغ و استلای عروق سر از آن و از جالینوس منقول است که از اسباب این صرع کسار
اغذیه و اشتیاق خاره و تعب مفرط و سهوا و عدم وضوح و کثرت ششی در صیف و زمانه گرم است و الا به تبیدیل مزاج و تطهیر تسکین حرارت تبرید یک در علاج امراض دماغی
حار سافج مذکور شد بدیند و دیگر اشتیاق مبرده که در علاج صرع حار سافج مسطور شد استعمال کنند و یا شیر تخم کامو یک توله شیر مفرغ کم که دو توله با شربت بنفشه و
شربت نیلوفر دو توله به بند که منول حکیم میرزا علی شریف ست و شیر خیارین و مفرغ کم که دو کا هو داب آکو و قمر مندی و شربت بنفشه نیز سفید و علاج این شرم علاج
صرع دهنوی قریب ست لیکن در علاج این نوع در شربات و غیره و اشای بارد طب اکثر استعمال نمایند و در دهنوی بارد و این شربت عمل آرد و استعمال شربت
نیلوفر و بنفشه و سیکنجین و شربت نانچ و لیمون و این بشرط عدم سرفه التفت ست و اگر سرفه باشد شربت ششخاش و نیمه بنفشه و سیستان نافع و اگر با سرفه نباشد
باشد نوشیدن طبع الونجا را غلاب شاهتره ظمی با شربت نیلوفر نیز سفید ست و اگر این صرع تب باشد و قار و زهاری بود لایب بهدانه شیر تخم خیارین
در عرق غلبه شرب عرق شاهتره بر آورده شربت نیلوفر داخل کرده خاشی پاشیده بنوشند و روز دیگر شیر مفرغ کم که دو شیر تخم کامو شیر الونجا را اصفانه
کنند و یا شویه بارد نمایند بعد تخفیف و الا شیر که دو موقوف نموده بعد شیر که بود در کنند و گاهی در غش و بیقراری از صفر و خفقان غلاب سچ وانه الونجا را
هفت عدد و بهدانه سه ماشه در عرق گا و زبان ده توله بالیده صاف نموده شربت نیلوفر شیر کشتیر خشک چار ماشه شیر تخم کامو شش ماشه داخل کرده داوده
و بعد تسکین ماده نضج او بنضج بار آورده سه نعل صفر و حب هلیله دهند و از مولات حکیم علی شریف ست که بعد نضج از گل بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک یک
توله سچ کاسنی گل سرخ هر یک چار ماشه تخم خیارین دو توله الونجا را بست عدد ترنجبین شیر شربت هر یک چار توله قمر مندی شش توله مفرغ کم شش توله
گلکند چهار توله شربت بنفشه چهار توله شیر مفرغ کم که دو نه ماشه تقیة سازند و در یوم راحت آله مربی یک عدد و لایب بهدانه سه ماشه و شربت نیلوفر دو توله بنوشند

فصد سر و کنند

غذا ناله موگاب باروخن کاوتازه وقلعه کا هو وخرقه وپالک وکد ووخشکه سازند وشریت دروکر ویکنجین نیز مسهل صغراست و استقراغ ماده بلیله مناسب است و اگر
خواهند در مسهل بارد داخل کنند و الا انفع بلیله دهند باین طور که پوست بلیله زرده در دم در مقدار نیم رطل آب خالص یا آب کاسنی مردق یا آب آلو بخارا چاه
درم شب نیمه صبح صاف نموده شیر خشک و ترنجبین پانزده درم در آن حل نموده نیم گرم وقت صبح بپاشانند و اگر بدل آلو ترنجبینی بکنند انفع خواهد بود و یا
عقاب ده دانه پستان و غیره منقعی هر یک پانزده دانه کل بنفشه سه مثقال همه را در نیم رطل آب خالص و یا عرقهای مناسب مثل عرق کاسنی و نیلوفر و عنب
شب نیمه صبح صاف نموده فلوکس خیار شنبه و ترنجبین از هر یک ده درم و یا زاده بمقدار حاجت حل نموده صاف کرده قدری گلاب و یک درم
روغن بادام شیرین بر آن چکانند و بپاشانند و بدانند که استعمال بلیله بشرطی جائز نیست که با صلاصع تپ و سر درد و سهر باشد چه بلیله مصفیق بجاری و دشمن است
و لهذا عمل آن لقبض و عصر است و این موجب تصفیق بجاری و دفع رقیق ماده و غلظت و تجر و تشبث باقی و از تباک آنست و این موجب ازان و طولی مرض
اگر بهر اکت است و همچنین دیگر ادویه مسهله بصورت جمیع خصوصاً واداکل جائز نیست بجهت آنکه رقیق ماده را دفع نمی نمایند و باقی را علیاً و تشبث و تشبیه و تشبیه
و این باعث هلاکت است پس اگر در حلق و صدر خشونت باشد یا تپ بود ترک نمایند چیزی را که در آن تبض و خشونت است و باد و غیره را نه تنقیه کند و بجهت تنقیه بدل
مراج با شربه و اغذیه سبزه مطبوعه و تبرید و تطبیط سر با صند و عوطات و غیره کنند بدینچه در علاج امراض دماغی حار سازنج و صداع حار صاف کنند شربت و غوث
کشید و سونق بنفشه و اگر سرفه باشد قرص طباشیر کا فوری همراه العبه و اشربه مناسبه برای تسکین حرارت بدهند و گامای سرد بپونید و اگر دیداری و خشکی دماغ
اذیت دهد و غنهای بارد و طب بر سر باند و ده گوش و بینی چکانند مانند روغن که قوی از ده روغن خیار یا بنفشه بادام و یا نیلوفر مفرد یا مرکب نموده بر سر باند و سرد
کرده و چکانند آب برگ کا هو و بینی و یا شیر دختران و یا شیر خرنیز نافع و از مجربات بعضی سلاطین است که جرات ماد پارچه بسته آویزند تا آب او بکامی بر پاشک
میش ساییده آویزند و بر سر ضا و نمایند که عجیب النفع است و این صغوط سلطان مطبوع که در علاج صداع حار سازنج در قول صاحب کامل گذشت در گوش علیل
چکانند از مجربات اوست و یا فیون کا فور نیز از اینج مساوی آب ساییده حب البقر عدس سازند و یک حب از آن در روغن بنفشه حل کرده و بینی و گوش بچکانند
و اگر عنب الثعلب مع شاخ و برگ و تخم کوفته سه قطره از آب آن در بینی چکانند و بعد چند قطره روغن بنفشه چکانند و برای این صداع از مجربات رازی است
ضما و آرد و گلاب سرشته بر پیشانی و یا فوخ نافع و صداد کا هو و گلاب و یا حنا بسکه ساییده بدستور و همچنین ضما و شیاف مائتا و مندل و گل سرخ مفید و هنگام شدت
در در صد غنن لا ذوق معمولی بچکانند و بالایش صغیر بار یک اسرب بندند و این فطول نافع است آب کدو و جوده او کا هو و سر و تخم آن تخم خشتاش و پوست آن
بنفشه نیلوفر گل مید و برگ آن شاه سقم در آب جوشانیده بر سر فطول کنند و بر بخار آن الکباب نمایند و یا بنفشه جو متشکر نیم کوفته اسفول پوست خشتاش گل سرخ
تخم کا هو برگ برید مساوی در آب جوشانیده صاف نموده و اندک فیون خصوصاً هرگاه در دشتید باشد در آن آب گداخته که ترشیل نمایند که صداع حار و سر
را نافع است و فطول گلاب و سرکه در روغن گل نیز مسکن و ج و حرارت و از افاضل ادویه دلی غالمه است و اگر صداع مع سهر باشد طنج خشتاش و آب کا هو
زیاده کنند و اگر التهاب بود آب کا هو یا خرف یا کاسنی و عنب الثعلب افزایند و کما که در علاج صداع دموی گذشت بعد تنقیه برای تحلیل اقیهیه مواد درینجائز
از مجربات احقر است و غذا مارا الشجر مغز و گلاب و آب انارین و دیگر اغذیه بارده که در علاج صداع حار سازنج و دموی مذکور شد بدهند اقوال اکابر بعضی
متاخرین بنویسند که گل بنفشه تخم کاسنی و خیارین متختم که و هر یک نه ماشه آلو سیاه زرد الو هر یک ده عدد و نمندی چهار توله در گلاب و عرق سید ساده هر یک
نه توله خیساییده صاف نموده شربت لیون کا غدی سه توله داخل کرده بنوشانند و از صندل سفید و گل بنفشه و کشنیر و کا هو در گلاب سوده ضما نمایند
و از سموس گندم و بنفشه و نیلوفر و برگ مید و کنار بنبر و نمک هندی هر یک دو مشت جوش کرده صاف نموده پاشویه نمایند و باید که پرده میان زده و بیار و نظر
آب حائل سازند تا بخارات بدماغ نرسد و اگر اچیا نارسد همان زمان غشی احداث نماید و برگ مغافات بکشد که افی ایندیمیا و غذا خرفه و پالک که از انبه خام ترش
باشد همراه نان تنک دهند و روغن پنجم یا ششم بهر حال صغرا این مطبوع آو دهند آلو بخارا و پنجاه عدد پوست بلیله زرد پوست بلیله کابلی برگ سنا هر یک پنج درم
تخم کاسنی نیلوفر گل بنفشه کاه گل سرخ هر یک نه ماشه در گلاب نیم آمار عرق نیلوفر یا آمار شرب خیساییده صبح جوش دهند که بنصف رسد بلیله صاف نموده

اجتناب دوا داده از اسرار بدن بسوی سر و از سر بسوی دماغ پس تویریم او نماید و سر را در شکر گرد و این سبب آفت عظیم شود و ایلاتی و جریانی میبویسد که
اول تدبیر نفیقه صفرا و تسکین حرارت باید کرد و اما آنجا که حرارت سخت عظیم باشد استقران بشریت بنفشه و سفوف بنفشه و شربت آلوآب میو با و تر منبندی
و اما ترش و شیرین و شیر خشک نمایند هر دو مقصود حاصل شود و آنجا که حرارت عظیم باشد استقران بطبیخ لیلیه و نفیقه و جبر و مانند آن باید کرد و تسکین حرارت
بکنجین و شربت خوره کند و از تخم با تخم خرفه و پیست و شکر و آنجا که در طلق درشتی باشد ایضا تسکین بشریت بنفشه و شربت آلو و کشاب و لعاب سنبول باید کرد
و آنجا که حاجت به بخار از دماغ و تسکین حرارت باشد هیچ شربت موافق تر از سنبول و شکر نیست و اگر کشیر خشک و بنفشه و گل سرخ مسادی بسازند و شکر بپزند
هر سه آمیخته صبح و شب بقدر دوم تا سه درم آب سرد بخورند بخار از دماغ و حرارت را بستاند و آنجا که قبض شکم بود و سرخ شکم و دوار و سرخ و دهنشاف صابون سازند
تا اسهال آرد و باوره و نمک بسیار در آب آمیخته و شکر پاره و پیله بدان سرکه بر دارند و بعد بنفشه و پیله و فروآب بید و گلاب و آب کا هو و آب غلب الثعلب
و غیر آن بر سر کنند چنانچه در علاج صدام حار سازند گفته شد و آنرا که از بخاری و خشکی رنج باشد این آبها با روغن بنفشه و روغن بید بخار بپزند و بعد استقران شیرین
و روغن مغز تخم کدو و روغن مغز تخم خیار و روغن نیلوفر درینی چکانیدن صاحب بخاری و خشکی را سود دارد و آنرا که خشکی سخت غالب باشد شیر زنان بر سر روین
و شیر خر بر سر نهادن نافع بود لیکن اگر قوت ضعیف باشد بعضی شیر بنفشه و نیلوفر و حطی و شمشاد و گل سرخ و کشک جو و آنکه را بپزند در آب بپزند و روغن بنفشه
برین آب و نیمه یار سر بخار آن دارد و چادر بر سر او کشند تا بخار بیرون نرود و هرگاه بعد از این تدابیر گذشتن یک هفته صدام نازل نشود باید دانست که گشت
تجلیل است از با بونه و حطی صدام سازند و اگر تب باشد در حمام بپزند و آب نیم گرم بر سر بپزند و بعد حمام طعام کا هو و سرکه خوراند و روغن با بونه بخار بپزند و آنرا که گشت
صدام دارد و غمها از وی دور دارند و عوض آن سرکه و گلاب و صندل و کافور و بنفشه و مانند آن بپزند و صفت شربت آلو آلو سیاه بزرگ راشته در آب
که سه انگشت بالای آن باشد بخورند تا نهم شود پس نالیده آب با گلاب بقدر حاجت آمیخته صاف کنند و نیم وزن آلو شکر افزوده بقوام آردند طبع را نرم
کند و در جمیع امراض گرم مفید بود و اگر حاجت آید از نیم دانگ تا یک دانگ ستونی در آن حل کرده و بدین اسهال تمام کند و صفت جلاب که ملین طبع و مفید
درشتی خلط و صاحب قویج و لقوه و فایح را اگر حرارت رنج و آب آمیخته عوض بار السمل دهند شکر طبرزدیک من در سرین آب با آتش نرم بپزند و کفن دور
کرده بقوام آرد و آب سرد آمیخته بخورند و اگر حرارت سخت قوی باشد بر هرین شکر یک سن لعاب سنبول و سرین آب یا گلاب افزوده بقوام آرد و صفت
نفیقه لیلیه پوست لیلیه زرد و تر مندی نویر منقی پستان هر یک سی عدد فلووس خیار شنبه بنفشه هر یک دوازده مثقال آبی سیاه بست دانه همه را در سرین آب
گرم تر کنند و یک شبانه روز بپزند و هر صبح مقدار مقدار درم از آن صاف کرده بست درم شکر انداخته بخورند و دیگر نفیقه لیلیه و طبیخ لیلیه و مسهل لطیف آب با
ترش و شیرین و حب بنفشه و اقوال سابق و صدام دومی مذکور شد و این مطبوخ بنفشه نیز نافع عذاب بست دانه اصل السوس مقشر نیم گرفته ده درم بنفشه
هفت درم فلووس خیار شنبه و آن حل کرده صاف نموده بخورند و نفیقه صبر نیست آب کاسنی افزوده یک من صبر قشوی بست درم هر دو را در شیشه کرده و در
اقاب نمند و بوقت حاجت مقدار سی درم بپزند و در اجزای صدام دیشان مایه تاک در قلی عیسی گذشت گل سرخ عوض صندل سرخ داخل کرده و هر یک
یک جزو و ایون نیم جزو گرفته بر سر نمند و با ریجه بسره که تر کرده بالای صدام بپوشند و آنرا که در دمیقار کنند کافور و ایون هر یک یک طبع بر روغن بنفشه یا روغن بید
در گوش و بینی چکانند و این همه بعد بنفشه بخار بپزند و آنچه در صدام حار سازند گفته شد تناول نمایند و سعید گوید که علاج صدام حادث از ایادی مره صفا و استقران
صفا از اسهال است نه با خراج خون بلکه ادویه که نشان آنها اخراج این خلط بود مثل مطبوخ فواکه و یا غیر آن معمول از بنفشه و لیلیه و تر مندی و آلوست که خلط صفا را
بسیار باشد و احتیاج اسهال زیاد افتد و از اسهال قوت دهند اگر از جاج محل بود و بعد بنفشه مرض مایه رات مثل شیر و تخم خرفه و خیارین بپزند و با شیر آب با
میوش نبوشانند و اگر بکیدن آید و بنفشه و بنگام قبض طبع آب تر مندی و آلو بخار با جلاب بپوشند و آبیکه در آن جو نیلوفر کا هو و کدو پوست شمشاد چکانند
باشند و یا آب سرد بسره که و گلاب و روغن گل بر سر بپزند و روغن بنفشه و کدو و مسوط نمایند و تقوین راس و جبهه بدان کنند و نیلوفر و بنفشه بپوشند و صندل کا هو
و اندک ایون و اقاقیا با آب کا هو و آب می العالم سرشته بر جبهه و صد غنین طلا سازند و اگر صدام خلق عظیم آرد از نردت در این ادویه افزایند و با لاسه

طلایه اسرب باریک نهاده بر بندند تا حرکت شریان نخ گردد و اتصال بخار سیوی بر سر کم شود و غذایان صاف مغسول با بقول یار و رطب دهند و بر استعمال
 فروزات اقتضای وزند و چون صداع ساکن شود مای سفید شدید البیاض بر سر که یازده بنفشه بر سر که یازده مرغ معمول باب غوره یا بر سر که کشتیر جابر دارند
 ابن الیاس گوید که علاج این نزدیک به علاج صداع دومی است بجز آنکه در معالجه این میل باشای یار و رطب بیشتر و ترک قند و اسهال طبیعت بمطبخ الحلیه
 باید و ایضا حل طبیعت بار افواکه مثل آکو و عناب و ترهندی و پنستان و هلیله زرد و کالبی نمایند و یا کبجین ساده و شربت و رو دهند و شربت بنفشه و شربت تخم
 در بوب فواکه بارد و غیره بنفشه بدهند اگر مای سرفه و جبه الصوت باشد و غذایا را بشیر اگر تب باشد و الا فرود ماش متشرب با قنار و مغز بادام دهند و اگر سرد و کرم
 آواز باشد آب انارین معصور شخم آنها و شکر سفید و ترنجبین تلخین کنند و غذا بر دوز آکو جلی یا ترهندی یا انار و انار یازده شک بغز بادام و شکر کشتن سازند و اگر صداع
 شدت نماید و امر عظیم گردد و خوف حدوث سرسام جار باشد پس در اسهال طبیعت بار افواکه و قند مای نرم بهانه کنند و بادام سبز مثل روغن بید و کدو شیر
 زنان معوط نمایند و چاره که در و خیار و عنب الثعلب تر که با هو و خجاری کو فته نماید یا بر سر که آب سرد بر سر خنما کنند و اگر به و برگ فی سبر کو فته نماید یا بر سر که آب سرد
 ضا کنند نیز نافع بود اگر خیری ازین حاضر نباشد آب سرد بسیار بر سر بریزند تا آنکه سردی او محسوس شود و بقدر سردی و کافور و صندلین و گلاب بپوشند و ایضا صفرا
 سبوق و گلاب و سرکه نافع بود و یا بر صدغین و پیشانی و تارک سر شیان مایا و صندل و گل سرخ و کافور و یا اسفند بر روغن بید و بنفشه طلایه کنند و اگر در شدید
 باشد اندک کافور در آن آوازند و اگر در سر بخارات غلیظه و دوی و طنین باشد بدرات قویه از آن دور دارند و روغن بابونه و سرکه بکار برند و تلخین طبیعت بختی مای
 که در آن خشاکش ماطفه مثل بابونه و ثبوت و حلبه و مانند آن بود یا دیگر در و جلاب اصل السوس متشرب کو فته سه دم و بنفشه خشک سه دم یا شکر سفید و ترنجبین
 هر واحد سه دم بنوشانند و غذا بر دوز ماش متشرب و نخود متشرب بغز بادام سازند و دست و پا آب گرم بمطبخ سبوس گندم بشویند و اگر با صلیع قلق و کرب و
 اضطراب و زردی چشم باشد آب انار سبوس ششم آن افشوده و اندک گلاب و سرکه یا مار الزاب یعنی آب ترش که بالای دوی آید بنوشانند و غذا اقسام دارد
 دهند و در ساکن بارده نشانند و زیر باد کش سرد و بلول گلاب جلوس نمایند و آنچه خاص ایشان را نافع بود و خوردن آکو خشک و شمش و حاض و چه و امر و دست
 و آنچه مهیج صلیع حار است قیام در حمام جار یا آفتاب یا نزدیک آتش و دخان و قبض طبیعت و شراب صرف و پیاز و گندنا و سیر و شهدا و نج و جرجیر و حلبه و شیر
 و چند قوی و بخار باشای گرم مثل کندر و مشک و غالیه و فابویه و صبر و بوی بد قوی الزا که مثل بوی مردار و جلود و رطب و گوگرد و قطران و خوردن یا تمیدن
 زعفران است و آنچه مضر دماغ بنحاصیت است کرفس و فراخ و غیره است که در علاج کلی امراض دماغی مذکور شد و شمیدن سرکه دماغ رافع دهر و خوردن آن
 مضر بود و صفت دوائی که اسهال صفرا بر فنی نماید بکیر ند پوست هلیله زرد و زده دم تا بست درم و کو فته در سه رطل آب ترنوده با آتش نرم بچشانند تا یک رطل
 آید صاف کرده بست درم شکر طبرزد یا ترنجبین پانزده دم داخل کرده بنوشند و اگر با صلیع سرفه باشد از هلیله و مانند آن اجتناب و زنده و این دوا استعمال کنند
 که اسهال صفرا به بولت کند و دفع بخشوت صدر نماید بکیر ند بنفشه پنج درم نیلو فرج درم عناب پنستان هر یک بست عدد نیم کاسنی سه دم اصل السوس
 متشرب کو فته سه دم آکو شیرین بست عدد نیم خجاری سه دم و در سه رطل آب بچشانند تا نصف نمایند و شکر یا ترنجبین ده دم و فلوین خیار شنبه ده دم یا لیده صفرا
 کرده بنوشند صفت جی که اسهال صفرا و جذبا و از دماغ بقوت غیر اضرایر دماغ و مقیة بدن نماید بکیر ند بنفشه و درم تقوینای خالص مشوی نیم دانگ و نیم
 ترب سفید صمغ صمغ محلول بر روغن بادام چرب کرده یک درم رب السوس نیم درم پوست هلیله زرد یک درم کو فته بنفشه باب خالص سرشته جدا سازند و این
 شربت صمغ بخورند و این حبث اسهال صفرا بر فنی کند بنفشه یک مثقال شربت کمال مشوی یک دانگ ترب صمغ یک درم رب السوس یک دانگ سائیده بغز
 خیار شنبه سرشته صمغ بخورند و اگر از حب که است کند نیم دانگ تقوینا مشوی در شل شربت آکو استخیم بخورند که در اسهال صفرا عمل نیک نماید و مقیة بقوت و لطیفه
 و شربت اجاص پنجاه درم بنوشیدن صداع حار و حمیات گرم و بر قان را نافع بود و کسی را که محتاج بمسهل قوی باشد و مطبوعات و جوبات بد ذائقه را قبول
 نکند نیکوست زیر که غنیان در کرب می آرد و صفت آن در قول جرجانی گذشت و این صلیع حار را در ساعت تسکین دهرایون یک بطیخ پوست خشتاش یک درم
 سائیده باب کا هو طلا کنند و یا نیم کا هو باب آن سائیده بر سر طلا نمایند و خوردن کا هو بسیار نافع است صفت حب که برای سرفه تب یا زنده بکیر ند هلیله زرد و

کوفته و ظرف چینی یا شیشه کرده بر آن چندان آب اندازند که چهار انگشت مضموم بالای آن باشد و سر ظرف بنده کرده یک دو هفته در آفتاب داشته آتش بگیرند
و دیگر آب بر آن لبلب ریخته بدستور آب او بکشد و بکشد از آنکه در لبلب طعم آن باقی نماند پس آن آبها را جمع نموده در آفتاب یا بر آتش ملائم گذارند تا غلیظ شود و دست از برین
بداوم چرب نموده حسب بسته از چهار درم تا هفت درم بخورند بکلاب که این صفرا را برقی برآرد و نفخ طبعی لبلب خنجر خنجر می گوید که شربت نیلوفر و بنفشه و سبزه
استعمال کنند اگر بادی سرفه نباشد و شربت ششاش و غیره بنفشه پستان اگر باسعال بود و تبیین طبیعت بلینات و قهقهه کننده یعنی که آن معده و ر
شدید الضرر است مگر آنکه بشربت معده باشد و این طبعی نافع است اگر احتیاج تنقیه باشد لبلب زردچ درم لبلب کالیچ درم تمر هندی پانزده درم تربخین درم
برسم مهود مرتب ساخته صبح نوشند و این شربت آلو سهل نافع جمع امراض صفراوی است آلو صد عدد و تمر هندی سه اوقیه بنفشه دو اوقیه ستمو نیای شوی یک درم
زعفران نیم درم تربخین یک درم قند سفید یک درم رطل شربت چهل درم و این هفت امراض صفراوی دماغی را بسیار نافع است و برقی اسهال کند
حرارت پیدا نماید سبوس گندم در صر لبلب یک قصبه جو قشقریک قصبه بنفشه سه درم تخم خطمی سه درم عنب لبت عدد پستان لبت عدد نیلوفر چهار درم
سنای کلی پنج درم در سه رطل آب بپزند تا کم از رطل بماند در آن شکر یا تربخین ده درم روغن بنفشه یا کنگر ده درم حل کرده ختمه کنند و این ختمه تسکین حرارت غیره و
تنگی کند آب کشک جو دو اوقیه لعاب اسببول روغن بادام شیرین روغن کدو هر واحد یک اوقیه همه را با هم مخلوط کرده ختمه نمایند که لطیفه جمی و لیسب عیب کند و این
معروف بار و مستعمل در صداع لظوظ و سوء طایع است روغن گل در روغن نیلوفر و روغن بید و روغن بنفشه و روغن تخم کدو و صنعت هر یک معروف است و سبزه
سوء طایع و شوم و ضاد و طول در احوال سابق گذشت و هنگام شدت در دماغ لازم که بکار برند زردچ و بنفشه و روغن گل سرخ صندل هر واحد یک جزو این
عشر جزو بانه زوت آسمه بر صد غنیمت بپسایند و بالای ش قطعه باریک اسرب بندند و این دوا میبرد برای هر دردی که سبب حرارت باشد نافع است تخم کدو
خشخاش تخم خرفه با قلم قشقریک کنگر هر یک یک درم ایون یک طسوج لعاب اسببول آسمه بخورند و حق آنست که نزدیک مخدرات قوی نشوند مگر آنکه در دماغ ششی
رسد و با کمال استعمال آنها از خارج بدن اولی است و بخورند و نفعات طیب الرائحه مثل آب سبب و کلاب و غیره است در شیشه مطیب لعندل و کافور و مشک
کنند و ادیان طیب الرائحه مثل روغن خلاف و روغن بنفشه و مانند آن گوید که آن لفظ جمی است گویند طالع یعنی مختلط و مضروب چنانچه قولی شیخ الرئیس در علاج
صداع نافع حیات با غلغلن شامانیست و این خلطه میرد مقوی دماغ نافع صداع و سرسام حار است صندلین کلاب آب خیار سرکه شیر زمان روغن گل عسل
ساخته ضاد کنند این فوج گوید که اسهال بار الفواکه و حب لبلب و حب صبر و غیره نمایند و هر یک از آن در سابق مذکور شد و آب کاسنی بنفشه زردچ و جوش دارد
او بر دارند و یک اوقیه صبر در آن انداخته چند روز در آفتاب بماند بعد از آن از آن یک اوقیه تا سه اوقیه بنوشند و اگر مرصع را چیزی از او طاع منحل باشد یک درم
و دو درم کثیر در آن داخل کنند و پارچه را بر برف سرد کرده بر سر نهند یکی بعد دیگری تا آنکه سردی محسوس شود و بقر بر سر برسد و هر روز کثیر شش یک درم باد و درم
بخورند و بنفشه و آب آلو و آب کوبت شامی و آب انار ترش و مانند آن لزوم نمایند و خلطه معمول از روغن گل و دوزج و کلاب سرکه تمر هر واحد یک جزو این
تا یک دات گردد و بر برف سرد کرده بر سر نهند و روغن بنفشه بر برف سرد کرده تیریدند و یا ششاش بارده مثل برگ بید یا برگ خطمی یا بنفشه یا گل سرخ یا کثیر
سبز یا برگ کاه یا عنب الثعلب یا برگ نی یا خیار یا بادنگ یا کدو یا قطف یا قلعه میانی یا حی العالم یا عصبه الراعی و مانند آن مفرد و مرکب کوفته بر سر نهند و بخورند
نمایند یا آب آنها سرد کرده بر سر نهند و این همه آنها را اکثر آنان بار و روغن گل بچوشانند و روغن بماند سرد کرده بر سر نهند و روغن سلطان زنده کوفته و سبزه و یا
طبا شیر و مشک که در علاج صداع حار در قول صاحب کامل گذشته بر روغن بنفشه یا شیر خزان سفیدی بیضه مرغ رقیق بچکانند و اگر در سر جارات بسیار باشد و در
مخدره مثل عصا در ششاش و غیره و مانند آن استعمال کنند مگر آنکه جوانی شدت کند که درین هنگام ششاش و نیلوفر و جو کوفته بچوشانند آتش بر سر نهند و بخورند
یا شیر بر سر نهند و اگر مرصع ضعیف باشد از دوشیدن شیر بر سر خد کنند و عوض او ضاد معمول از بابونه و خطمی و پوست ششاش و نیلوفر استعمال نمایند و بر سر
صندل و کافور و آب بیروغ و آب بنج طلا سازند و غذا پست گندم کرباب گرم شسته و شربت آب برف میفد و یا نان سفید سه بار در آب تر کرده تبدیل آب
تا شمع گردد پس چیزی از آنها می ترش قابض مثل آب انار شیرین و ترش بر آن ریخته بخورند و بار که از کدو و خرفه و قلع میانی و سبزه و خیار باست و از آن

بقدر وجه و بهند که بلغم بسیار بی غائله برآرد و اگر خلط بسیار غلیظ بود بر لطیف او مار الاصول که از پوست گج کرفس و سیلخه و اینسون و سنبل الطیب و شیخ ارمنی و صندل
و غیره ساخته باشد بقدر بخواه درم باشد شربت اسطوخودوس و شربت لیوهر واحد یک اوقیه یا یک اوقیه گلشن یا باروغن بیدارنج از یک شقال تا دو شقال در روغن
نخ سه روز یا پنج روز واده بنفشه مجرب مذکوره کند و یا این مطبوخ منقح دهند و نیز منقی بست درم بنفشه خطمی پرسیاوشان هر یک سه درم سعدیک شقال اینسون باون
منصلک هر واحد یک درم جو شانه صاف نموده و درم گلشن حل کرده باز صاف نموده باز درم سنگین بزروری اضافه کرده بپاشانند و غذا شورایی چوبه مرغ
بانان یا پتلا سازند و بعد از منقح نمایند و بعد از منقح غرض منقی را سه لعل آرد و روغن یاسمین یا سداب یا سوسن یا روغن گلچکان یا روغن هندی بر سر
مالند و از انجمده و سوطات و شومات و کمادات و غیره که در علاج صناع بار و ساف گشت بکار برند و خوردن حب قو قایا یا حب صطیحقون در هر هفته یک بار
یا چهار بصورت لقیه ماده مفید بود و استعمال لیلیه مربی و دبید الورد و اطر فیل اسطوخودوس مفید است و مداومت معجون انطاک و اطر فیل مسهل در آزار صناع
فرمن از مجربات را تم است و ایضا بعد بنفشه بهر تعدیل و تقویت اسطوخودوس باشد نموده باطر فیل سرشته بخورند بعد و نیز منقی ده دانه بادیان هفت ماشه جو شانه
بنات داخل کرده دهند و اگر تقویت دماغ و دل مطلوب بود اسطوخودوس سوده بدار المسک معتدل یا حار سرشته تناول نمایند یا الیش عرق بادیان عرق غلب
بنوشند و اگر طبع قبض بود و ضرورت اخراج بلغم باشد یا باج فقرا چهار ماشه باطر فیل کشنری سرشته بخورند و عرق شاه تر و عرق غلب هر یک پنج تولیم گرم
بنوشند و اگر با وجود آن مزاج مرصع یا بس بود یا باج را بر روغن یا دام چرب کرده باطر فیل صغیر سرشته همراه لعاب بیدانه دو ماشه و عرق شاه تر یا و سیر و بنات بپزند
و اگر صغیر یا بلغم مرکب بود اسطوخودوس گل نیلوفر هر یک چهار ماشه جو شانه شربت بنفشه داخل کرده تودری سفیدش باشد پاشیده بهند باز گل بنفشه چهار ماشه
در جو شانه افزوده باطر فیل کشنری بدل تودری کند و یا اسطوخودوس گل بنفشه گل نیلوفر پرسیاوشان باشد شربت بنفشه بپزند و باطر فیل کشنری همراه
بادیان گل بنفشه جو شانه گلشن داخل کرده بنوشند و در دوزوم بر رعایت انجوره در دوا اعضا سور بخان باشد سوده باطر فیل آئیند و شاه تر شش ماشه و طبع فزاید
و استعمال اطر فیل ملین معلوم نیز مفید بود و اگر صفرا و خون هر دو یا بلغم مرکب بود اطر فیل صغیر خورده شاه تر شش ماشه و نیز منقی ده دانه گل سرخ بادیان هر یک شش ماشه جو شانه
دهند و یا اطر فیل کشنری همراه پرسیاوشان شش ماشه انجیر زرد چهار عدد و شاه تر چهار ماشه جو شانه بنات داخل کرده بخورند باز اگر غلبه صفرا و خون زیاد معلوم
شود کشنر خشک چهار ماشه گل بنفشه شش ماشه عوض انجیر افزایند و پاشویه حار از گل بابونه و اکلیل الملک و خطمی و غلب الثعلب زو فای خشک و حاشا و خرو
و نمک طعام و سوسن گندم و ناه و چوب چینی یا عشب تیز صناع بار و مفید است و بر بخاست حلیه اسطوخودوس برگ اهل و تخم آن و غیره که در قول سببی و چوب چینی
بیاید حسب حاجت در آب جو شانه اول الکباب بران نموده بآتش فطول کردن نافع صناع لینی و اقوی از همه تدابیر است و چند قطره آب آن در گوش و بینی نیز
چکانند و از شومات ناهیه میر و باه است و این شوم هم فاع کلی دارد و بنید تر مشک شونیز بران جمله را در پارچه باریک بسته متصل بپویند و ضماد و قنفل و زنجبیل
بزر الیچ هر یک ماشه ایون نیم ماشه بعد بنفشه معمول است و این ضاد هم بعد بنفشه بصناع لقیه کفایت کند و مجرب با تخلف است چندید تر فزیون خردل هر واحد
یک درم ایون ربع درم در شراب کته حل نموده ضماد کنند و کذا مر و چندید تر و فزیون هر واحد یک جزو ایون ربع جزو در آب سداب حب بسته بروغن چینی
یا قسط ساییده طلا کردن مفید صناع بار و دای است و ضماد با بون اکلیل پنج کبر گل سرخ سداب که و یا کون سنبل الطیب خود شربت نیز نافع و اکثر ضاد شربت
فقط و از چینی صرف و خردل کسه که سوده یا فزیون در آب مرزنجوش حل کرده کفایت میکند و جالینوس گوید که اگر فزیون بروغن لطیف مثل روغن بابونه طلا کنند
در ساعت این صناع را ساکن کنند و با وجود این بدوای دیگر حاجت نیست و ایضا گفته که من در صناع فرمن ضاد سیرکین کبوتر صحرانی و حرف استعمال اسکیم
و در شفا العاجل از و منقول است که در صناع بار و ضاد پوش در بندی مرکب با جود و با و قنفل و اندکی زعفران در گلاب استعمال می نمود و دفع عظیم میکرد و طلا
روغن فزیون و ضماد محمد ابن زکریا نیز مفید صناع فرمن است و طلا می نمود یا بقدر عدسی بروغن گل ساییده و فزیل صناع فرمن است و سوط مغز تخم سرس
باریک ساییده بقدر یک سرخ دیار برگ نورسته کبر خشک که ده سوده منقی دماغ از رطوبت فصلیه است و مرزنجوش فلفل گرد و ارشیه شان تنباکو و زوره نیدال هر
ماشه زعفران و دوسر کوفه بنفشه سوط کردن عطس فزیل صناع فرمن از مجربات او شادی در مجرم است و کذا سوط مشک نیم ماشه در روغن یا دام یا روغن

یک درم حل کرده چند قطره جهت صدماع و شقیقه منمنه مجرب لیکن در استحال عطوسات احتیاط نمایند که پیش از تنقیه نباشد ورنه موجب تحریک مواد و اشداد
 مرض در آن زمان خواهد شد و با بونه سداب مرزنجوش یا بونه در آب پنجه روغن نارودین داخل کرده در بینی و گوش چکانیدن نافع و اگر مرض کرب با نمدان یا خلش
 در فرج معده خود و ریختن گمانند و اگر با تب باشد از رفتن بنام اجتناب نمایند و هرگاه این صدماع مستقر و مزمن و ماده آن متنگن گردد استعمال چوب صینی نافع بود
 پس اگر صدماع باین تدابیر نکرده شود و برودت مزاج داغ بحال خود باشد و بلند نیز در بین پیری و مرض بار دال مزاج بود و داغ وسط سر و پا بر دوازده شش
 زخم آن تازانی در آن تازان چرک جاری گردد واده میل بدان جانب نماید مفیدست و بسیارست که داغ نمودن یک بازو نیز کفایت میکند و اگر خوف کوری باشد عقرب
 صمد غین قطع کرده بران داغ و مندر تلیل آب و غذا و لطیف او درین صدماع از واجبات است و باغذیه حارّه یا سبه ناشف رطوبات مثل قلیا یا مطبوعات و
 کباب با توابل غیر مصدعه مانند دارچینی و قرفل و سماج و خولجان و کرویاده سازند و کرم طید و صحرانی خفیف مثل دلخ و تیه و بیه کبوتر مرغ با مغز قوغم بخوراند و
 از اغذیه بنجره مصدعه باره رطبه اجتناب نمایند و ریاضت بسیار نکنند و باها مالند انقباض بخشی نماند که این صدماع اکثر به پیران و زنان یمنی مزاجان و استعمال
 کنندگان رطوبات و میرات بکثرت و در طبایان بارده و فصل زمستان عارض میشود و در ابتدا سهل العلاج است و هرگاه مزمن گردد و خوف بود و علاج او صعب باشد
 و بصیر یا فایح یا قوّه یا کوری چشم مودی گردد پس در علاجش تهاون نفرمایند و در تسکین آن بحسن تدبیر و اصلاح اغذیه و ملازمت اودیه سعی نمایند
 اطریفل مسهل مفتی داغ معمول و در صدماع مزمن پوست بلبله کابی یا بلبله سیاه پوست بلبله آمله بسفنج اسطوخودوس گاو زبان غار لیون بادیان هر واحد
 دو مثقال و موزین مفتی یکی هر یک دو توله ترب و صوف یک توله مغز بادام یک توله اوینه ساینده بروغن بادام یا روغن گاو چرب کرده شند سه چند بقوام آورده و
 خوراک تا دو توله و چون الطاک در قول الطاک خواهد آمد اطریفل اسطوخودوس نافع در سرد و دیگر امراض یمنی و سوداوی داغی و اگر بعد تنقیه در دسرماتی باشد
 باید که چندین برین اطریفل دامت نمایند پوست بلبله زرد و کابی یا بلبله سیاه پوست بلبله آمله گل سرخ اسطوخودوس بسفنج اقیتمون کشمش مسادی ساینده بر روغن
 بادام چرب کرده لعسل بمقوم بسرشد و بعضی عوض کشمش موزین مفتی داخل کرده و بعضی هر دو روغن گل چکان نافع صدماع بنجا صیت گل چکان دیو و در رنگ کابی
 صندل خولجان روناس هر واحد یک دام گل چکشنگ نیز اصل السوس هر یک دو دام برگ بنگر سه دام آمله چهار دام اجزائیم کوفته در روغن کنجد نیم پود و
 با ده گاو یک آثار و آب قدری یک شبانه روز تر کرده صبح بخورند تا روغن بماند صاف کرده بر سر بزنند اقوال هر دو به سهل گوید که اگر صدماع از ماده باره و یمنی
 باشد باید که تنقیه بحسب احتیاج متعین و حسب صبر و قوت نماید یا این حسب قوت یا ایای غیره درم تخم حنظل به درم سقونیانکشت درم ترب سفید مفتی درم اسطوخودوس
 پنج درم و جلد و شربت متوسط است و اگر خلط متعین در سراتی باشد غرغره یا ایای قیفا و سرکه خصل مغز دل و عاقر قرحا و صحرایو سبب کیر نمایند و استعمال این نفوع
 صبر تنقیه باغ سر و معده میکند بلبله سیاه و بلبله آمله هر واحد هر دو جاد و جاد با دیان پنج گرس پنج از خراصل السوس هر واحد هشت جز و سنبل الطیب قصبه ازیز
 هر واحد چهار جز و شکافی با داورد هر واحد پنج جز و ششم حنظل و جز و پنج رطل آب بخورند تا یک رطل و نیم بماند صاف کرده صبر قوطی چهار جز و در آن انداخته و در ظرف
 آگینه با قناب بدارند و وقت حاجت از یک اوقیه تا دو اوقیه بنوشند و اگر صدماع ساکن نشود یا ایای ارکا غایش ایای جالینوس طبیخ اقیتمون و موزین مفتی بدین و اگر
 چیزی مرضی باقی ماند طبیخ با بونه و اکلیل الملک نام و مرزنجوش برگ غار شیخ فطول سازند که این تقویت سر و تحلیل ماده کند و گاهی این اشیا باین طور استعمال میکنند
 ساینده با آن روغن سنوس یا روغن خیری یا روغن یاسمین یا روغن قسط یا روغن بان آسینه قدری ازین روغن ها سوطی نمایند و غالیه بپونید و مشک سوخته
 بپونید و اگر حاجت بقوت بر باشد بگزینیک قیفا و فرقیون و قیفاطی چندید سر و در اندک روغن زنبق حل کرده سوط کنند و روغن زنبق که در آن چندید سر و قیفا
 و خلل حل کرده باشد بر سر طلا سازند و با روغن چرکه در آن سداب اهل یا بونه پنجه باشد و طبیخ با بونه و سداب و یاسمین و سوسن و نسیم و قیفا و قیفا
 و برگ سر و جز و سر و برگ صنوبر انکباب نمایند و اگر با وجود این علاجات در سر فط و صدماع باقی ماند این نفوع ایای بروغن بیدار بنجر بنوشند بلبله کابی و بلبله آمله
 هر واحد پنج درم مصطکی چهار درم انستین تخم کشمش انسون هر واحد سه درم در رطل آب پیر زنتانک آن بماند صاف کرده در آن ایای قیفا پنج درم حل کنند
 و هر روز سه اوقیه از آن بقدری روغن بیدار بنجر بخورند و اگر ازین غشایان و کرب عارض شود قی کنند و بگزیند صبر و در و فسیفون و قسط و صغ عربی و انزردت

صبر تنقیه باغ
 صبر تنقیه باغ

صبر تنقیه باغ

مخلوط آب مرزنجوش و یا بنبله نیاباب نکور طلا کنند نفع دهنده طلا بخورد نیز نافع است و آب برگ برنجاسف و یا آب برگ پنجه گشت مع روغن مرزنجوش معوط
کنند و معوط بمویائی مع روغن بنفشه یا روغن لبان نیز مفید بود و معوط بعمار که قنار الکاح مع شیر و خمر صدام نزن و بیضه را نافع است و خما و بصیر در روغن گل
و سرکه سودمند صفت حب صبر نافع صدام لبنی صبر شش درم مصطکی چهار درم تریده درم گل سرخ سه درم حب ساخته و درم وقت خواب بخورند و این حب
سستی دماغ از بزم است پوست پیلایه کابلی درم صبر چهار دانگ مصطکی اینسون هر واحد یک نیم دانگ همه را کوفته آب کرفس حب سازند و این یک شربت است
و صبح آب نیم گرم بخورند و این حب نیز نافع صدام لبنی است ترکیب نیم درم ایاج فیقر یک درم تخم حنظل نمک هندی هر یک دو دانگ تخموناخود خام اینسون نقل
هر یک دانگ باریک سوده آب حب سازند و این یک شربت است و ایضا این خما و بکار بریزند و فوین بورق سفید هر واحد و مثقال سداب صحرانی مثقال تخم حنظل
و خردل هر واحد یک نیم مثقال باریک ساینده آب مرزنجوش سرشته بر سر خما نمایند که این صدام کشته الاطلا غلیظ بار دو دماغ است و این دو صدام کشته بارد
و لبنی را نافع موی سر را ترشند و نمک نیم کوفته یک کف در آب یک ظل حل کنند و خما اضافه کرده بر سر خصاب نمایند و همد شب بکار دارند و صبح بشویند و باید
که سائر ترابیر صدام بار دماغ از مضادات و طولیات و معطیات بعد تنقیه و خنهای قویه و اغذیه منعنه بجمعه عمل آردند و این دماغ صدام کشته است و لیس زاده
همان نفوح است که در قول شیع گذشت و اگر آنرا بر روغن سوسن سرشته در مخزن طلا کنند نفع بخشد و اگر گلباه ساینده بگلایب سرشته بترار که سر طلا کنند صدام
بار در اسود و سید اسمعیل بنویسد که اول تدبیر تنقیه باید کرد و حب تخم فوین و قناریا و صبر و بنبله و ایاج فیقر و تخم حنظل و مانند آن و اگر ممکن بود حقه حنظل
آرد و بعد تنقیه غرغره کردن و روغنهای گرم بر سر نهادن و در بینی و گوش چکاندن و طولیات موافق و معطیات و بجزرات و طلای موافق بکار بردن و صفت
حب صبر گلبه صبر سقوطی و دوازه درم پیلایه کابلی چهار درم مصطکی سه درم گل سرخ اینسون زعفران هر یک درم کثیرا و درم بدستور حب سازند شربتی و در دم وقت
خواب بر سبیل بنبله و دیگر صبر یک درم ترکیب نیم درم تخم حنظل یک نیم دانگ تخموناخود مثل کثیرا هر یک نیم دانگ آب یا آب کرفس یا آب بادیان حب سازند و این هم
یک شربت است حب ایاج ایاج فیقر یک درم تخم حنظل اینسون هر یک و انگلی و نیم فوین و دو دانگ نقل و کثیرا هر یک و انگلی آب کرفس حب کنند و آنجا که حاجت
لبنوی تر باشد ایاج روغن و جالینوس و لو غایا و مانند آن دهند صفت حب که یوحنا بن ماسویه ساخته است ایاج فیقر هفت درم پیلایه کابلی چهار درم نمک هندی
سه درم کچ کرفس غالیقون بسفنج فراسیون هر یک سه درم تریده درم تخم انجیر پنج درم فوین چهار درم کوفته نیمه جهان کنند بقدر فاعل شربتی و در دم و در مثقال
بر سبیل بنبله هر شب یک شربت بدهند صفت حب ایاج ایاج فیقر و در هر یک درم تخم حنظل نمک هندی هر یک دو دانگ باقی اجزا هاست که در قول صفا
کامل گذشت و آنرا که این خوب فائده ندهد بکینز هفت درم فوین و لیس درم موزینتی و در یک من آب بیزند تا ثلث بماند صاف کرده ایاج ارکا غایر چهار درم
نمک یک درم داخل کرده ناشا بدهند غرغره ایاج فیقر عاقر قرقا کوفته در سبکین یا در آب کامه حل کرده بدان غرغره کردن موافق بود و دیگر عاقر قرقا ستر خردل پوت
نیم گرم ترابیر اسود و لیس سرشته بکسر که غصص حل کنند و بکار بریزند و دیگر مرزنجوش سحرانار وانه ترش صبر مساوی ساینده بکینجین عسلی حل کرده بکار بریزند و پودینه و شتی و ستر
و مقصوم و شبت و غیر آن که در طول بقول سیمی گذشت جو شانه سبجاریان دارند و آب آن بر سر ریزند طلا فوین و در روغن یا سمن یا سوسن بسایند تا مثل سرهم شود
طلا کنند که در حال درد بنشاند معوط شونیز چهار درم نوشادر تریده هر یک درم و در بعض نسخه عوض تریده بورق آورده اند هر را بگویند بیزند و بروغن یا سمن یا روغن باد
ملح حل کرده داخل بینی طلا نمایند و چکاندن روغن یا سمن و قطعه سداب و شبت و یا پونه و مانند آن در بینی و گوش سوداوار و آنجا که دروصب باشد چندید ستر
فروین هر یک نیم دانگ بروغن سوسن که اخته در بینی چکانند و نام و سداب و یا پونه و نسرن بپویانند و پیش او عود و سندروس و طر فاسوزند و فلفل و کندیش و
چندید ستر نرم سوده در پارچه بسته بپونند تا عطسه آورد و در حمام گرم نشستن و آب گرم بر سر کفین و روغنهای گرم مالیدن سوداوار و محمد زکریا گوید که چندید ستر
و فروین و خردل و فوین همه با شرب ساینده طلا کنند تا بابت بن قره گوید صبر و فروین و قطعه هر یک و در دم صمغ و زعفران و انزروت هر یک یک نیم درم کند
سه درم شرباب بیزند تا که غلیظ شود طلا کنند و پاره سرب بالای آن نهاده بریزند و آنرا که دماغ گرم و ضعیف باشد این ادویه بسفیده تخم مرغ و روغن گل و سرکه حل
کنند و آنرا که این صدام بی خوابی پیدا یزد روغن شبت بر سر زنند و بگوش در بینی چکانند و شبت با پنج سوسن آسمان گونی در آب بیزند و آن آب بر سر ریزند و آنرا که بیزند

نسخه حب

نسخه حب

نسخه حب ایاج

کنند و اگر گری آن ظاهر گردد و فصد کامل نمایند و اگر انقباض فصد باشد حجامت فغانمید و خون بقدر حاجت گیرند و اگر عاف جمداع و نقل مرصن زیاد کند و در جسد او
 کوبش با مال خون طرف موضع دیگر و بستن بازو در آنجا حکم و نهادن حاجم فخر شتر بر سر و پستان و بر ساقین و بر پشت ضمد سخن نقار برای تسخیر رگ اجوف
 کنند تا که آنچه در سرست بسوی آن بنجد گردد و گاهی که رگها ف ظاهر گردد و بر وقت مزاج و طبع بر حال خود باقی ماند و مانع از قبول نفیج بود و علاجهش بعد استعمال
 همه تدابیر مذکوره داغ و مبطه سرست و از راجع اعنی از متقین ذکر کرده اند و گمان من حاجت بدخ و شل این بلاد نیست و اگر احتیاج آن کرد و در بلاد معتدله
 و روس و سایر بلدان شدید البر داشت این مقبه الله گوید که اسهال محب صبر و حب ایاری کنند و روغنهای گرم مثل روغن بان و خیری و یاسمین و زیت
 بر سر مالند و آنکه در آن سداب رطب و بالونه و اکلیل الملک و نسیرین و فام و پودینه و برگ سر و پنجه باشند بر سر بریزند و بر بخار آن الکباب سازند و بنجد بیدستر و
 فرغ خوش و مشک نشوق کنند و بکنش عطسه آورند و بسکین عسل محلول آب گرم بخورد نمایند و بر صدغین این ضمد سازند و صبر و فروغ و قطه شیرین
 هر واحد و درم زعفران و صیف عری هر واحد یک مثقال چند بیدستر یک درم افیون نیم درم کند رسه درم از زیت یک درم این ادویه بشرب سرشته بر صدغین
 طلا نموده بر آن پاره اسرب بندند و در عین را بچینین بخوراند و غذا به خود آب بریزد و شربت و روغن جوز سازند و بر براج میوه با کوم صید بریان بریت دهند
 و شراب او عسل یا عطر کنند سازند و از بنید مانع کنند پس اگر صمداع ساکن نشود و خوف کوری چشم باشد هر دو رگ صدغین قطع نمایند و بران داغ
 نهند و اگر ساکن نشود گردن را از هر دو جانب و وسط آن داغ دهند و در تسکین صمداع بحسن تدبیر و اصلاح غلبه و ملازمت ادویه کوشش نمایند زیرا که اگر
 فرسنگ گردد علاج او دشوار شود اطباء که گویند که بجز زدن بنقیات تلغم نمایند شل ایاریج با اراسل و کثیره کنند عسل کنند و این معجون از مخریات من است
 برای انواع صمداع بار و تنقیه و داغ و تقویت حواس و نشاط و اصلاح معده و انیسون گل سرخ گل بنفشه هر واحد هفت درم عود هندی پنج درم
 غار قیون کبابه هر واحد چهار درم مرز عفران حلیقیت هر واحد سه درم صمغ را در سرکه حل کنند و ادویه را ساییده همه به وزن عسل کف گرفته بستر شربت
 از مثقال تا چهار درم و قوت این تا چهار سال باقی می ماند و این را از سرار مکتوب است و اصلاح راس شرب با و طلائر و بخور آیسکند و در امراض حاره تیر عمل کنند
 اگر عقب آن شیر با گلاب بنوشند و از روغنهای نافه صمداع بار و روغن بالونه و غالیه و بادام تلخ مست مجموع یا سوز و موطوب محلول در آب خالص یا
 شراب همچنین چند بیدستر و زعفران سودمند است و چون کبابه و قنفل و برگ بید انجیر و برگ جوز شامی بسایند و بجا سرشته در شب بر سر طلا نمایند
 نوازل را اصلاح کند و صمداع را بکلیه دفع نماید خصوصاً اگر بصاره قمار آکار آتیزند و چسبایند سفیدی بطنه بکنند ناف مسکن است و با این همه
 مرصن در مدت علاج از استعمال مفسدات و داغ باخا صیه و غیب سر آن مثل خرم و حلیه و عدس و سبخت مثل گندنا و سیه و خردل باز ماندگیلانی
 از میان نقل کرده سر او از آنست که ابتدا به تنقیه بدن کنند به سببالت خفیف ترین با ایاریج فیکر و حب صبر شروع نمایند بعد از آن حب قویا و آنچه قریب است
 آن باشد بخوراند و نسخه حب صبر نیست صبر متوسطی سه درم مصطکی تربله یک کالی گل سرخ هر واحد و درم مقل از قنیم درم باب کرفس حب سازند
 شربت سه درم و قوت خواب بر سبیل شیرین در هفت و نسخه حب قویا نیست سقونیا یک نیم درم تربیج درم باقی اجزای اوزان همان است که در آغاز قول شد
 گذشت شربتی سه درم و این مطبوخ ثابت بن قره مانع است بلبله سیاه پوست بلبله زرد و کالی هر واحد هفت درم پوست بلبله آنکه هر واحد سه درم نخود و
 درم سعد سه درم موز منقی پانزده درم در سه رطل آب بخوراند تا یک رطل بالاند پس و شل رطل از آن صاف کرده با شل شربت حب قویا و یا یک
 درم ایاریج فیکر و یک درم تاکیک نیم درم تربیج بنوشاند و خوردن و در مثال اسطوخودوس اصل سرشته نافه بود و این حب نافه صمداع فرس است
 ایاریج فیکر یک درم تخم حنظل ربع درم تربیج نیم درم مقل کبابه هر واحد یک دانگ تخم نیاریج درم مقل را در آب کرفس حل کرده جها سازند و این یک شربت
 است و اگر ازین فائده نشود و این نفیج ایاریج بار و روغن مید انجیم بنوشند بلبله زرد و هفت درم بلبله سیاه و کالی و بلبله آنکه هر واحد و درم مصطکی سه درم
 افستین تخم کشوث هر یک پنج درم شاه تره ده درم با و در هشت درم در یک رطل آب بنیزد تا سوم حصه بماند صاف کرده پنج درم ایاریج فیکر در آن حل
 کرده هر روز از سه اوقیه تا پنج یا هفت بروغن مید انجیم بنوشند و این به تنقیه سر و معده نیکوست و گاهی بدل ایاریج درین آب صبر میکنند و از وقت

نصفین

نصفین

نصفین

نصفین

او قیبه می نویسانند و بعد اجابت نامه و در دم حب الرشا و آب نیم گرم که در آن شکر حل کرده باشد بخورند و اگر در باین سهولات ساکن نشود ایاریجات کبار
مثل ایاریج جالینوس و ایاریج لوغانا بخوراند بعد از امتثال ترایکات و معاینه در هر هفته یکبار کنند و اولاً گوشش در جذب مواد لبسوی اسفل تحققت
نمایند و بعد غرغره بسکنجین محلول در آب گرم یا گرمی کنند و بعد از آن بسکنجین عسل مخلول در آن ایاریج فیکر و ایاریج فیکر و غرغره که در باب فایح
و لغوه بیاید لعل آرد و این غرغره منقی و دماغ از نفوذ غلیظه از جهات ایاریج فیکر و وج و خردل و مونیز و عاقر قرحا در تجلیل و پودینه و صندل
و بنج کبر گرفته در مار العسل یا بسکنجین عسل یا گرمی حل کرده غرغره نمایند و اگر خواهند یک یا دو یاسه دو از این لعل آرد و اگر خواهند بهر اجمع کنند مصنف
اقتباس گوید که جهت حصول نفع مطبوخ اسطوخودوس با شربت اسطوخودوس و شربت چهار پنج روز دهند و بعد نفع بنقیه دماغ بحسب شیار یا با صندل یا
قوتایله بنفشه علویان با ضافه سنای ملی و دو توله تربفیس نه باشد و تجلیل سه باشد پوست لیلیه زرد و کابلی هر یک یک نیم توله روزی نه خطانی هفت باشد و غرغره بنفشه
و بنجین هر یک هفت توله کفشد عسل چهار توله روغن بادام هفت باشد و در بلوغ کفشد وقت دو پاس نخود آب بچرخ و دهند و وقت شام نان خشک را خمیر می در
عرق بادیان خمیر کرده با شور بای مرغ خوراند و صبح این دو باید بهر اسطوخودوس سه باشد سوده با جوارش مصطکی یک توله مرشته ورق نقره یک عدد و جمیده با مطبوخ
اصل السوس گا و زبان پنج کرفس پرسیا و شان هر یک هفت باشد اینون چهار باشد بادیان نه باشد شربت بزوری حار چار توله داخل کرده تخم کنوچه هفت
باشد پاشیده بخورند و بهین نقطه سه چهار سسل داده بعد حصول بنقیه نام بهمت تعویل مزاج و اخراج مایعی مواد و تقویت دماغ و عمو سات و غرغره و اطراف لملات
و دیگر تدابیر بکار برند و قبول شاه از زانی نخود آب با شیره حب النیل سفید نوشیدن و تاکیک هفته مداومت کردن در تعویل و تقویت دماغ از بخرجات ست
و اگر با سرفه بود اسطوخودوس تخم خطمی اصل السوس هر یک چهار باشد جوشانیده نبات دو توله داخل کرده دهند و مولهف خلاصه می نویسند که برای نفع و تلطیف
ماده برگ گا و زبان اصل السوس هر کدام یک درم پستان مویر منقی هر کدام یک او قیبه ابریشم خام یک درم تخم خطمی سه درم بادیان یک درم جوشانیده
صاف نموده شربت اضول و او قیبه حل کرده صبح و شام دو حصه بنده باشد روز بعد از آن پرسیا و شان سه درم اینون یک درم بادیان مصطکی هر کدام
یک درم جوشانیده صاف نموده کفشد یک او قیبه بسکنجین ساده و او قیبه حل کرده بهرند صبح و شام و شور بای چرخ نموده فرمایند و بعد از نفع صاف ماده سهولات
بلغ چون حب صبر و ایاریج فیکر و اسطوخودوس بنقیه کنند و بعد از آن بار دیگر توجه با نضاج و تلطیف گردیده اگر احتیاج شود با ستفراغ باقی ماده را قلع نمایند
اگر با استعمال غرغره و ضمادات اگر حاجت شود باین نوع اشتغال و رزند صفت غرغره که بهر بنقیه درین نوع سودمندست و فرجوش صفت هر کدام یک درم
عاقر قرحا یک درم جز بواج درم جوشانیده صاف نموده بسکنجین عضلی و او قیبه حل کرده غرغره کنند و مسح سر بادیان حاره چون روغن بابونه و خیزی و دیگر
و طول با یک درم بابونه و اکلیل الملک و خیزی بنفشه جوشانیده باشند درین وقت سودمندست و ضمادات درین اجزا بر صدغین گذارند صبر زعفران بنفشه
هر کدام یک درم فریون نیم درم افیون ربع درم انزروت یک شقال صمغ عربی نیم شقال با شرب ساینده ضماد فرمایند بعضی سلاطین در محسرات خود
نوشته که خوردن بابونه و طلامی آن بر پیشانی مجربست و چکانیدن روغن آن در گوش و بینی و اکلبا بر بخار آن نیز نفعست و همچنین اگر موس
سوزنده انسان سه درم صبر یک نیم درم کندر یک درم در آب قلع ساینده بر جبهه و شقیقه طلائع نمایند و کدک هر گاه نمند تخم شمش تلخ ساینده بر سر ضماد
کنند یا بر روغن او طلائع نمایند و یا شوق کنند و ایضا بر آده چوب شمشاد هر گاه با خنای بنفشه ضماد کنند و خوردن جوز ناش و کدک ضماد در تجلیل صندل و بنج
بیدار نیم مساوی در آب شسته بنج ساشی یا یک ساینده بر پیشانی و شقیقه نافع و ایضا قلع سیاه باریک سوده در انبوه پر کرده در گوش بزنند
که گوش از آن پر شود و بعد بنفشه در گوش نهند و همچنین اگر روز چهارشنبه اخیر ماه صفر از جانب پیشانی طرف وسط سطره لایا زده زلو چسباند و خون بکشد و بعد
فرس زائل گردد و کذا تعلیق جلد سده و بار مهره و فوه الصنع سفید و اگر صمغ عربی و جوز زعفران افیون مرکب خون سیاه و شان هر واحد یک جزو باریک سوده
بسفیدی بنفشه آینه بر کاغذی که از سوزن سوراخ کرده باشد طلا کرده بر شقیقه چسباند نافع بود

سببش صعود و سودا بسوی دماغ و قبض و جمع عضو منتهی اگر خون غالب یا فاسد باشد فصد و مسع نمایند و بعد فصد ماده بنفشه سودا تنقیه از سهل سودا و حسب
اقتیون نمایند بطریقیکه در علاج امراض دماغی سوداوی مذکور شد و ایضا بهر بنفشه سودا البسفاج فستقی کوفته اصل السوس متشکله کوفته بر سیاوشان شاتر
گا و زبانه با دین اقیون در صورتیست که هر یک بقدر حاجت جو شایده صاف نموده با سنجبین اقیون یا شیر خشک از سه روز تا پنج روز
بیاشامند و یا گل بنفشه اصل السوس متشکله کوفته گل سرخ هر یک سه درم جو شایده صاف نموده با شیرت گا و زبانه و باد بنجویه هر واحد درم بنوشند و یا گا و زبانه
پهار درم اسطوخودوس یک مثقال پوست بک کشیش غاف از هر یک نیم درم با دین یک درم مویر منقی بست درم جو شایده صاف کرده با بست درم تخمین
بنوشند چند روز تا آنکه ماده بنفشه یا باد بنجویه غلیظ گردد پس متوجع اخراج سودا بنحجات آن گرداند مثل مطبوخی که در آن پوست لیلیه کابلی لیلیه سیاه و بسفاج اقیون
و اسطوخودوس و غار لیتون و لاجورد و خسل و داخل نموده باشند و یا مطبوخ لیلیه سیاه ده درم سنای کلی بنفشه اسطوخودوس شاتر از هر یک پنج درم ترش
خلوس خیار شتر گافه هر یک بست درم در آن مالیده صاف کرده بر آن تربدجوف یک درم اقیون یک مثقال لاجورد و خسل و دو انگ روغن بادام
یک مثقال پاشیده بیاشامند نیم گرم غذا باید که درین ایام نخورد آب و چوبه مرغ و یا گوشت بره و یا بزغال شیر خواره فربه باشد و طبع گا و زبانه مویر منقی یا بنجویه
آلو بخارا البسفاج اقیون اسطوخودوس ترنجبین آیمخته نوشیدن نیز بنفشه سودا است و اگر خواهند شاتر بر سیاوشان بنفشه بک کاسنی پنج با دین اصل السوس
گل سرخ عناب پستان تخم کاسنی گلفند حسب حاجت افزایند و بعد حصول فصد کامل تنقیه سودا بمطبوخ اقیون یا حسب آن کنند و اگر سودا احتراقی
باشد و علامات حرارت پیدا بود از استعمال ادویه گرم حذر کنند و بنفشه بار دیا مارا شیر که در آن گا و زبانه و مویر منقی و خطی متشکله با بست چند روز بنفشه
ماده نموده بهر تنقیه آلو بخارا عناب پستان ظمی زرشک پوست لیلیه کابلی البسفاج اقیون اسطوخودوس جو شایده صاف نموده ترنجبین مرغ خلوس
مالیده با ز صاف کرده روغن بادام شربت شاتر اضافه نموده بنوشند و اگر سهل قوی تر خواهند یک مثقال غار لیتون سفید و نیم مثقال لاجورد
سایده سردار و نمایند و یا بنفشه و سهل که در امراض دماغی سوداوی گذشت عمل آرند و بدانند که استعمال جوب و مسلمات قوی بی در پی جائز نیست
بلکه برفق و مدارا و بعد بنفشه نام و بلای قوت استعمال نمایند و اگر سبب صداع خلط لبنی و سوداوی با هم باشند باید که در معالجه آن از ادویه و اطلیه و فطولات غیره
نافع بهر دو امتزاج نمایند و همچنین در منبجیات و مسلمات و مطبوخ که در قول صاحب کامل بیاید نیز نافع صداع حادث از خلط سوداوی مخلوط به بنفشه
و بعد تنقیه تقویت بدو و اگر المسک و منفرحات یا قوی نمایند و یا لیلیه مربی با اسطوخودوس سودا آیمخته بخورند و با لایش شیر و مغز تخم هندوانه عرق عناب
و عرق کیوثره شربت بنفشه بنوشند و یا عود و صلب یک ماشه بود و یا و اگر المسک شمش ماشه سرشته بخورند و شیر و تخم خشکاش چهار ماشه شیر و مغز بادام
چهار دانه شربت انار شیرین و دوله بنوشند و یا لیلیه مربی بکباب شسته کشمش متشکله یک ماشه بوده آیمخته وقت خواب شب بخورند و حریزه بادام و خشکاش
و حلوائی آنها پسته و نارنجیل و جوز و انگور و انار و مویر و کشمش نافع و استعمال شربت اسطوخودوس و باد بنجویه و گا و زبانه و بنفشه و نیلو فرقل تنقیه و
بعد آن مفید است و تطیل سر شیر گا و نیم گرم مخلوط بر روغن خشکاش عظیم النفع است و تدین راس بر روغن لبوب سبعة و لقیطه و در گوش نافع و حلوائی
مفرکه و و شکر و نشاسته و روغن بادام بر سهل سبتن مجرب است و کذا شیر بز بر سهل و دشیدن و دخول در حمام معتدل و ریختن آب نیم گرم بر سهل متواتر
و مقام در موضع معتدل الحرات مائل بر طوبت نافع و از بیداری و جمله ریاضات اجتناب واجب و ایضا بعد تنقیه بهر تبدل مزاج روغنهای گرم
و تر مثل روغن بابونه و روغن زعفران بار و غنها می سرد چون روغن مغز تخم که آیمخته بالند و در بینی چکانند و اشربه و سوط و ضماد و فطول و شوم
با دویه قلیل الحرات مائل بهر دت عمل آرند بشرطیکه سودا طبیعی باشد اما اگر سودا احتراقی بود و محتاج بسوی تبرید بسیار است تا آنکه زائل گردد و حرارت
کاسته و این سودا چنانچه در خاکستر و آبک میباشد و از استعمال ادویه مسخمه احتراز کنند تا باعث سخونت دماغ و آمل بجنون نگردد و ادویه پاد و رطب
اختیار نمایند و بر روغن بنفشه و روغن کاه و روغن خشکاش و شیر زنان دمام سوط کنند و اگر بعد تنقیه در سه باقی باشد چندی اداست بر روغن
اسطوخودوس نمایند و یا دمیالور و نالیف علو بخاران مرتب سازند و ضماد از بابونه اکلیل الملک و زنجبیل بار و روغن گل یا یا سیمین آیمخته بکار برند و از زنجبیل

و خنادر در تمام خنادر کردن نیز مجرب و کذا بوش در بندی جد و ارق قفل مفید است و یا مریکی زعفران سوده بروغن بادام و شیر زمان آمیزند
 و پارچه بدان آلوده شب و روز بر سر دارند که مسکن و مع و منوم است همچنین قفل دار چینی پوست بخت لفاخ بزرگ سفید زعفران چند بیدستر
 کوفته بخیته بروغن گل و بابونه و بادام آغشته خنادر کردن و یا از گل بنفشه و بابونه و خلی سفید مسامی کوفته بخیته آب و روغن بنفشه بادام یا روغن گرس
 داخل کرده و باون نگلی حل کنند یا شل مرهم کرده و گرم نموده خنادر نمایند و اگر سداب بری فریون بورق حرمل بنفشه مر بنجوش هر واحد جزو متعشر و جزو
 همه را کوفته و فریون در روغن نیلو فر حل کرده با هم آغشته خنادر نمایند برای صداع سوداوی فرس نافع بود و در ماده احتراقی خنادر از خضض و کام هو و
 صندل و کشنیر بنبر روغن یا سمین و روغن گل نماید سحر موسمیاتی بقدر یک سرخ در روغن بابونه سوده نافع است و برگ حاج افشده آب اوسه قطره
 بر نهار در بینی چکانیدن و بعد ساعتی روغن بنفشه انداختن و شورابی چرب نوشیدن بر عرق قوی شدید النفع است و کذا از هر که ترکا و سرخ سه درم کا فو نیم درم
 سوط کردن و شوموم متقوی راس و قلع صداع سوداوی عنبر عود هندی هر یک دو درم مشک زعفران هر یک یک دانگ صندل سه درم است و کذا
 مشک سازج نام فر بنجوش سداب مخلوط کرده بپویند و بپویند گیس و ریجان و عنبر و مشک نیز مفید بود و فطول بلخیش بابونه اکلیل الملک صغیر شیخ ارستنه
 گا و زبان برگ چقدر سوس گندم لعل آرد و اکلباب بران و قضمید فطل آن نمایند که بعد تنقیه تمام برای تبدیل مزاج مفید و اگر سرخ و اطراف آن و بابونه
 اکلیل الملک طلیه شبت هر یک یک کف در پنج سیراب نیز نکه نصف باند سر بخارا و دارند و جده صاف کرده بر سر نیز نافع بود و گویند که اگر بخوابی
 باشد روغن شبت بر سر نیزند و در بینی و گوش چکانند و غذا شورایی یا لیان فربه و تهر و دراج همراه خود بچینه و دیگر اغذیه لطیفه چون گوشت حلوان و جوده
 مرغ و گنجشک و کبک ساده یا با چقدر درگز و مصالح گرم و روغن بادام بچینه و بیضه نیم شست و حلوائی ششاش تناول نمایند و بعد غذا بهر تجوید مضمر عوارش است
 معتدل مغز بخورند و خواب بر دست چپ نمایند و از اغذیه سوله سودا شل فطر و باد بجان و گوشت گا و گوشت خشک کرده و پیپر کهنه و عدس و سدر گندم
 و با قلا و کرب اجتناب ضروریست اقوال اطباء بعضی متاخرین می نویسند که اولاً ببطوخ افیتون فواکه علوی خان نضج ماده نمایند و بعد نضج سانس
 ملی یک نیم توله لیلیه سیاه یک توله خیار شنبه نیم کس هر یک شش توله داخل کرده ریوند خطائی هفت باشد سرد و نموده روغن بادام هفت ماشه افزوده
 واجب لا جود و واجب افیتون تنقیه کند و صبح تیرید از ماده برای یک عدد شسته لا جود و فصول و طباشیر هر واحد یک ماشه سوده آغشته ورق نقوه یک عدد
 پیچیده بخورند و لعاب گا و زبان پنج ماشه شیره تخم کاسنی و خسر تخم کدو و خر تخم پزوبه هر یک هفت ماشه گلاب بید مشک هر یک پنج توله عرق گا و زبان شش
 توله بر آورده شربت گا و زبان و سیب هر یک یک نیم توله تخم قرمشک پنج ماشه پاشیده لعل آرد و بعد تنقیه جهت تبدیل مزاج اطراف لیل شاه تره
 علویجان و اطراف لیل افیتون ایشان و سوط از روغن بنفشه و ششاش و کام هو و شیر بر وزن و تخم از روغن بنفشه و کام هو و آب همیشه بهار هر یک یک توله
 عطر گلاب چهار ماشه و خنادر از خضض ملی تخم کام هو و صندل سفید و برگ کشنیر هر یک سه ماشه در روغن یا سمین و روغن گل سوده و خمیره مر و اید
 همراه عرق شیر کابر بند و اگر در باقی ماند مارا الحین نوشانند و بلعاج مالچو لیا پر در از نمیشد گوید که اگر ماده سودا باشد به لیلیه سیاه و افیتون و غار لیتون نمک
 هندی و بلعاج و خرب سیاه و حجار منی اسهال آورند و باقی تدبیر همانست که در صداع بلخی سطور شد و در صداع بارد عارض عقب امراض سوداوی
 باید که نیمه بطسکه از دانه که چندید ستر در آن حل کرده سوط کنند و یا قدری آب فر بنجوش باند که روغن بنفشه و شیر و قتران یا روغن خر تخم کدو یا سیاه
 بیضه رقیق آغشته سوط کنند و در گوش چکانند شیخ میفرماید که در صداع بارد و ماده سوداوی واجب است که آنچه در علاج امراض داغی سوداوی گذشت
 بحسب آن عمل نمایند از قصد اگر احتیاج آن باشد بیب بودن خون غالب و فاسد و تنقیه بدرجات آن بعد انصاجات مفصله بعد از آن تبدیل مزاج
 بطریق مذکور و استعمال مولات خون محمود لطیف رطب رقیق و از چیر سه که از البیابار فائده میکند حب قفل است و در اینجا نیز آنچه را که غائیس در باب
 قصد کامل گفته و آنرا ذکر کردیم یاد دارند مجموعی گوید که اگر صداع از ماده سودا یا بلغم و سودا باشد طبخ غار لیتون نبوشند و روغن بنفشه مخلوط بر روغن
 سوسن و یا روغن نیلو فر باندک روغن زنگرس و روغن فر بنجوش نشوق نمایند و آب مطبوخ نیلو فر و بنفشه و سوسن و بابونه و اکلیل الملک با در بنجوبه

و بزرگ سافج و قرفل و جو کوفته بر سر نطول کند و غذا کوم ملان و جدی و اکیان معمول با سفید باج دهند و تخفیف غذا کنند و این مطبوخ نافع صدام سودا
 است اگر آن لغیم باشد بلبله کابی و دهنندی هر واحد هفت درم بلبله آله هر واحد چهار درم سوزنی سی درم کا و زبان و اسطوخودوس و قنطاریون و قین
 و شیش نانت هر واحد سه درم اقیقون پنج درم بسفنج کوفته و ترب کوفته هر واحد سه درم غار لیتون و درم مصطکی و سافج هندی هر واحد یک نیم درم
 تخم کرفس و انیسون هر واحد دو درم اصل السوس متشر چهار درم همه را در چهار رطل آب بخوشانند تا یک رطل باز آید صاف کرده بران این ادره
 برای تقویت اندازند ترب سفید یک درم ایاج فیترا و غار لیتون هر واحد چهار دانگ تخم خنظل حجاز و درمک لفظی هر واحد دو دانگ بر مطبوخ انداخته بپزند
 و اگر خواهند که برای تقویت حب ساخته قبل مطبوخ بخورند و بعد مطبوخ بوشند نافع بود حب جانی و الیاتی بینویسند که تدبیر تقیه سودا بمطبوخ
 اقیقون و جها که در علاج النجو لیا باید کرد و همه تدبیر از آن نوع باید ساخت و این حب سخت نافع بود پوست بلبله زرد چهار دانگ اقیقون نیم درم
 غار لیتون و دو دانگ نمک لفظی و بسفنج و حجازی مغسول و خربق سیاه هر یک و انگلی بدستور معمول حب سازند و این همه یک شربت است و این شمع
 صبر آنرا نافع است و نسخه او هاست که در علاج صدام لغیمی در قول ابوسهل گذشت لیکن در اینجا وزن از پوست پنج با دیان تا اصل السوس هر یک
 دو درم سنبل و قصب الزریره هر یک سه درم ست و تخم خنظل مطروح و وزن صبره دو درم ابن الیاس و بخندی میگویند که اسهال سودا با اسطوخودوس
 و غیر آن که در قول مسیحی گذشت و یار جات و جوب نمایند بعد از آن تعدیل مزاج و تقویق راس با دیان حار و رطبه نیگرم مثل روغن زنگر و روغن بادام
 شیرین کنند و باید که هر روز جلاب از بادنجوبه دو درم اصل السوس متشر کوفته سه درم کا و زبان و درم و شکر با گلکندره درم بپوشند و بپزند و بپزند و بپزند
 قرطم غذا سازند و بعد از آن روغن تقیه دماغ حب ایاج و شبلیار یا حب صبر یا مطبوخ اقیقون نمایند و یا این حب اقیقون بپزند که اسهال
 سودا و آتیه سر از ماده سوداوی بی غا که کند اقیقون دو درم غار لیتون ترب متشر بر روغن بادام چرب کرده اسطوخودوس بسفنج هر واحد یک درم کوفته
 بخیه لعرق با دیان حب بسته بدارند و این یک شربت است بوس گفته که صدام حادث از سودا ضعیف بود و جالینوس گویند که من در صدام بار و فرس
 سوداوی خردل مضغ بر سر می نیم و ایضا و روغن او گرفته بر سر میگذازم و صحت میشود و ایضا و گفته که در علاج صدام سوداوی استعمال جوب و مسلمات
 قویه بکار آید زیرا که سودا خاطر غلیظ است بسبب ولت بر نمی آید و بیداری طویل و خواب صدام آورند و از اغذیه بارده و حامض مثل مصلیه و دوغ باج
 و سکبا ج و ابله و دلا حشه و مانند آن اجتناب نمایند سعید گویند که تقیه خاطر سوداوی بطبیع اقیقون کنند اگر خلط در تمامی بدن منتشر باشد و لقی اگر فصله در
 محتبس بود و اگر ماده در مشرق باشد قصد تقیه راس بنوعه نمایند از ایاج و یا سکنجین عضلی و از پوست پنج که بجعل سه شسته در آب گرم حل کرده و
 سوط بمسکه مصفی یا پیله با قدری آب فرزنجوش کنند و اگر سداک آثار حرارت ظاهر شود بر روغن بنفشه و شیر و ختران و روغن تخم که و چند روز سوط نمایند
 و روغن سوسن یا روغن زعفران بر سر مالند و اکیه دان پنج سوسن آما بخونی و شبت خوشانیده باشند بر سر ریزند و غذای ماطف مثل نخود آب و زیر باج چونه مرغ و گوشت
 ملان معمول بپزند و گز و بلبلون سازند و شراب رفیق نوشانند و اندک حلوی شکاری دهند و در حمام داخل کنند و آب نیگرم بر سر ریزند و از اغذیه شکر بپزند و از طول مقام در جای گرم حذر نمایند

نسخه حب اقیقون و جها که در علاج النجو لیا باید کرد و همه تدبیر از آن نوع باید ساخت و این حب سخت نافع بود پوست بلبله زرد چهار دانگ اقیقون نیم درم غار لیتون و دو دانگ نمک لفظی و بسفنج و حجازی مغسول و خربق سیاه هر یک و انگلی بدستور معمول حب سازند و این همه یک شربت است و این شمع صبر آنرا نافع است و نسخه او هاست که در علاج صدام لغیمی در قول ابوسهل گذشت لیکن در اینجا وزن از پوست پنج با دیان تا اصل السوس هر یک دو درم سنبل و قصب الزریره هر یک سه درم ست و تخم خنظل مطروح و وزن صبره دو درم ابن الیاس و بخندی میگویند که اسهال سودا با اسطوخودوس و غیر آن که در قول مسیحی گذشت و یار جات و جوب نمایند بعد از آن تعدیل مزاج و تقویق راس با دیان حار و رطبه نیگرم مثل روغن زنگر و روغن بادام شیرین کنند و باید که هر روز جلاب از بادنجوبه دو درم اصل السوس متشر کوفته سه درم کا و زبان و درم و شکر با گلکندره درم بپوشند و بپزند و بپزند و بپزند قرطم غذا سازند و بعد از آن روغن تقیه دماغ حب ایاج و شبلیار یا حب صبر یا مطبوخ اقیقون نمایند و یا این حب اقیقون بپزند که اسهال سودا و آتیه سر از ماده سوداوی بی غا که کند اقیقون دو درم غار لیتون ترب متشر بر روغن بادام چرب کرده اسطوخودوس بسفنج هر واحد یک درم کوفته بخیه لعرق با دیان حب بسته بدارند و این یک شربت است بوس گفته که صدام حادث از سودا ضعیف بود و جالینوس گویند که من در صدام بار و فرس سوداوی خردل مضغ بر سر می نیم و ایضا و روغن او گرفته بر سر میگذازم و صحت میشود و ایضا و گفته که در علاج صدام سوداوی استعمال جوب و مسلمات قویه بکار آید زیرا که سودا خاطر غلیظ است بسبب ولت بر نمی آید و بیداری طویل و خواب صدام آورند و از اغذیه بارده و حامض مثل مصلیه و دوغ باج و سکبا ج و ابله و دلا حشه و مانند آن اجتناب نمایند سعید گویند که تقیه خاطر سوداوی بطبیع اقیقون کنند اگر خلط در تمامی بدن منتشر باشد و لقی اگر فصله در محتبس بود و اگر ماده در مشرق باشد قصد تقیه راس بنوعه نمایند از ایاج و یا سکنجین عضلی و از پوست پنج که بجعل سه شسته در آب گرم حل کرده و سوط بمسکه مصفی یا پیله با قدری آب فرزنجوش کنند و اگر سداک آثار حرارت ظاهر شود بر روغن بنفشه و شیر و ختران و روغن تخم که و چند روز سوط نمایند و روغن سوسن یا روغن زعفران بر سر مالند و اکیه دان پنج سوسن آما بخونی و شبت خوشانیده باشند بر سر ریزند و غذای ماطف مثل نخود آب و زیر باج چونه مرغ و گوشت ملان معمول بپزند و گز و بلبلون سازند و شراب رفیق نوشانند و اندک حلوی شکاری دهند و در حمام داخل کنند و آب نیگرم بر سر ریزند و از اغذیه شکر بپزند و از طول مقام در جای گرم حذر نمایند

علاج صدام ریجی داخلی

و ریج داخلی آنست که در نفس دماغ با بدن متولد شود و در مشرق گردد و بهر تحلیل آن با دیان انیسون زیره سیاه و دگلای و عرق با دیان خوشانیده گفتند و اصل
 کرده بوشند و نوشیدن شیر و فاقله کبار مجرب سویدی است و نرم داشتن طبیعت مناسب است و با بونه و اکلیل الملک و شیج و برنجاسف و نام و بزرگ غار و
 شونیز و پودینه و سداب بعد مناسب گرفته در آب خوشانیده نیگرم بر سر ریزند و تخم شبت با بونه پودینه و شتی سداب بوره از منی سوسن کنند و در صره بسته
 گرم کرده بکشد و بپزند و اگر این ادره در آب پنجه برنج از آن انکباب کنند و آب آن نطول سازند بهتر باشد و یا با دیان فرزنجوش در آب پنجه برنج از او سر بپزند
 و مالیدن روغن با بونه و شبت بر گرمای گردن و کتفین و صدغین نیز گاهی بی تنغیه فائده میکند و شمیدن یا شمین برای انداختن صدام ریجی مجرب است بطایفه

و مشکب خاصه پیوند و دخول حمام بر ناستاد برین باب مانع است این خماس گوید سر از آنتست که معالجه باشیای محلل ریاخ نماید مثل فطولی که دران با بونه واکلیل الملک و برگ کرش و بادیان و تخم آنها و صغیر و زیره و فرنجوش و شنبه و داخل کرده باشند و دران پارچه تر کرده بکشد سر نیز بکند ایضا بر روغن که دران زیره و صغیر و تخم کرش چوشانیده باشند بکشد نمایند و این سوط بسازند صبر و درکنده هر واحد درم زعفران و طفلل سفید و جاشیر و در نیم درم مشکب یک دانگ همه را با یک ساینده در آب فرنجوش چهای کوچک سازند و وقت حاجت یک دو حب باب فرنجوش سوده بکار برند دیگر مویانی و چندید ستر و مشکب و فرنفون بر روغن زنبق آمیخته در بینی بچکانند و شنبیدن فرنجوش خاصه مانع و کسی که مداومت شتم او نماید آن را این نوع صداع ریجی غایض نشود و قططیس نیز این را و صلیع بخاری را سوزند است اسما غیلیل گوید که معده و بدن را از ماده فاسد و تولد ریاخ و بخارات بحب اریاخ و قوقایا و نفوق صبر پاک کنند و بعد بقیه بدن هر صلیع ناستاد و حمام رفتن و شونیز و فرنجوش و چندید ستر و مشکب و غالیه بوشیدن و بادیان پیش بینی و آشتن و دود و آن کردن و در روغن بادام تلخ و بینی و گوش بچکانند سود دارد و اریاخ فیتوریک درم جاشیر چندید ستر فرنفون هر یک نیم درم مشکب دانگ شکر بوزن همه اودیه همه را ساینده بقدر یک دانگ و بینی و منده و اگر در شیر زنان حل کرده بچکانند بهتر باشد و کسر ریاخ و نفوق سده و صلیع کنبه را سوزد و از اشیای متولد بخاری و ریج پیرنیز نمایند صفت حب اریاخ بکشد اریاخ فیتوریک درم پوست بلبله زرد و بلبله کابلی هر یک پنج درم انیسون یک پندی هر یک و درم همه را کوفته بخیته چها سازند شربتی و نیم تام سه درم و اگر در بدن ماده سودا باشد پنج درم اقیقون زیاد کنند این الیناس گوید که تحلیل و لطیف با و دیه کاسر نفق مثل بادیان و تخم کرش هر یک سه درم بشکر سفید نمایند و غدا خود آب دهند اگر با حرارت باشد و سطلها فطولات حاره ملطفه مثل آب ریاحین و حمام و تخم و سوط باب فرنجوش و استنشاق ریاحین لطیفه کنند خنجدی گوید که اگر ریاخ بارد غلیظ باشد فطولات محلل مثل بابونه واکلیل الملک و فرنجوش و صغیر و یو دینه استعمال کنند و پارچه که درین آب یا در روغن که اندران بادیان و زیره و سداب بخیته باشند تر کرده بکشد سر نمایند و حمام گرم درین نفع دارد و چندید ستر و مشکب بر روغن زنبق سوده سوط بکشد که تحلیل ریاخ سر کند و این بطور همین فائده دارد زیره صغیر خارجی تخم کرش و روغن زنبق بطریق معمول روغن سخته و گوش بینی بچکانند

علاج صداع ریجی خارجی

ریج خارجی آنست که از خارج اندرون سر نافذ شود و در دماغ محقق گردد و این ریج چون بداخل سر نافذ شود کمیت و کیفیت خود ضعیف میگردد پس در علاج احتیاج تحلیل افتد بسبب اضرار و کمیت و لهذا اگر این ریج بارد و در سختات قوی استعمال کنند تا از آن تعدیل مع تحلیل حاصل شود و اگر این ریج حار باشد استعمال دمای قوی التبرید ممکن نبود و هر آنکه این مانع از تحلیل ریج گردد پس بقول شیخ درینجا نظر کنند که آیا ریج جارحینی است یا بار و شونی بیده نوض دخول او دریافت نمایند پس اگر حار باشد داخل دی گوش بود و روغن بابونه بکشد یا روغن خیزی یا روغن شنبه که باندک روغن گل حسرات آن شکسته یا در گوش تقطیر کنند و اگر داخل او بینی باشد در بینی بچکانند و محلات خفیف تمطیل سر نمایند بعد از آن اگر سوز مزاج حار باقی ماند تعدیل آن برفق نمایند و ابتدا با و دیه قلیل البروده کنند پس اگر فائده نشود در شیر یا فرنی و حمام معتدل نفع دارد و اگر ریج بارد باشد در روغن های گرم مذکور چندید ستر و مشکب آمیخته بخیله هر دو طریق مذکوره بنام رایج که ریج نافذ شده باشد تقطیر کنند و تقطیل و کثیر درین اودیه بقدر حاجت نمایند و بوشیدن مشکب و چندید ستر و طلیت و سیر و امثال آن بنود دارد و استعمال فطولات و سوطات و شمومات و قطورات و مضادات محله حاره مذکوره در علاج صداع غلیظی و ریجی و تقویت دماغ و تعدیل آن کنند از سختات و خجرات اجتناب در زرد و کلین طبیعت درین باب ستوده است

علاج صداع بخاری داخلی

اگر تولد بخاره در نفس سر باشد و در صداع و قوقایا و تخم آنها و صغیر و زیره و فرنجوش و شنبه و داخل کرده باشند و دران پارچه تر کرده بکشد سر نیز بکند ایضا بر روغن که دران زیره و صغیر و تخم کرش چوشانیده باشند بکشد نمایند و این سوط بسازند صبر و درکنده هر واحد درم زعفران و طفلل سفید و جاشیر و در نیم درم مشکب یک دانگ همه را با یک ساینده در آب فرنجوش چهای کوچک سازند و وقت حاجت یک دو حب باب فرنجوش سوده بکار برند دیگر مویانی و چندید ستر و مشکب و فرنفون بر روغن زنبق آمیخته در بینی بچکانند و شنبیدن فرنجوش خاصه مانع و کسی که مداومت شتم او نماید آن را این نوع صداع ریجی غایض نشود و قططیس نیز این را و صلیع بخاری را سوزند است اسما غیلیل گوید که معده و بدن را از ماده فاسد و تولد ریاخ و بخارات بحب اریاخ و قوقایا و نفوق صبر پاک کنند و بعد بقیه بدن هر صلیع ناستاد و حمام رفتن و شونیز و فرنجوش و چندید ستر و مشکب و غالیه بوشیدن و بادیان پیش بینی و آشتن و دود و آن کردن و در روغن بادام تلخ و بینی و گوش بچکانند سود دارد و اریاخ فیتوریک درم جاشیر چندید ستر فرنفون هر یک نیم درم مشکب دانگ شکر بوزن همه اودیه همه را ساینده بقدر یک دانگ و بینی و منده و اگر در شیر زنان حل کرده بچکانند بهتر باشد و کسر ریاخ و نفوق سده و صلیع کنبه را سوزد و از اشیای متولد بخاری و ریج پیرنیز نمایند صفت حب اریاخ بکشد اریاخ فیتوریک درم پوست بلبله زرد و بلبله کابلی هر یک پنج درم انیسون یک پندی هر یک و درم همه را کوفته بخیته چها سازند شربتی و نیم تام سه درم و اگر در بدن ماده سودا باشد پنج درم اقیقون زیاد کنند این الیناس گوید که تحلیل و لطیف با و دیه کاسر نفق مثل بادیان و تخم کرش هر یک سه درم بشکر سفید نمایند و غدا خود آب دهند اگر با حرارت باشد و سطلها فطولات حاره ملطفه مثل آب ریاحین و حمام و تخم و سوط باب فرنجوش و استنشاق ریاحین لطیفه کنند خنجدی گوید که اگر ریاخ بارد غلیظ باشد فطولات محلل مثل بابونه واکلیل الملک و فرنجوش و صغیر و یو دینه استعمال کنند و پارچه که درین آب یا در روغن که اندران بادیان و زیره و سداب بخیته باشند تر کرده بکشد سر نمایند و حمام گرم درین نفع دارد و چندید ستر و مشکب بر روغن زنبق سوده سوط بکشد که تحلیل ریاخ سر کند و این بطور همین فائده دارد زیره صغیر خارجی تخم کرش و روغن زنبق بطریق معمول روغن سخته و گوش بینی بچکانند

منه حب اریاخ

اطراف و گذشتن آنها در آب گرم و شستن قدیم و ساقین بآب گرم و یا آبیکه در آن بعضی خشاش موافقه یا بسوس گندیم چخته باشد و مالیدن قدیم و یکایک
روغن بادام تلخ در گوش و بینی و ضماد نمودن اینها در محلله از آرد جو و گل بنفشه و نیلوفر و خطمی سفید و صندل سفید با گلاب و سرکه و روغن گل سرشته ناف است
باجمله آنچه در علاج امراض داغی بخاری مذکور شد عمل آنرا از تنقیه خلط غالب و تعدیل آن و تقویت سراج بارات را قبول کند و جارش طباشیر و غیره خنک
سفوف کشنیر و آمله و طباشیر و شربت رنگره همه برای صدام بخاری سفید است و اگر تولد آن بخاره در سده و دیگر اعضا بود و تدبیرش در علاج صدام شرکی خواهد بود
شیخ میرزا که اگر سبب صدام صعود بخارات از اعضا می بدن باشد قبل دوره صدام فوکه بخورد و اگر حاضر باشد آب سرد بنوشد و اگر چه بر نهارد و از فوکه کشنیر
بسی است و کشنیر نیز بخاره موافق صعود بخارات است گیلانی میگوید که از سراجات صدام حادث از بخارات متعنتی کردن است و در تخمین آب یگرم بر سر
و دستها و پاهای و مالش با پها و نوشیدن آب آمانیخوش و غوره و کشنیر و چشیدن ترشی ترنج و تخم راس و روغن گل و خواب کردن و شستن بنفشه و نیلوفر
و فندقیه بخورده مرغ آب غوره و سبکاج ماهی صخری و از فوکه امرو و دهی و انار و نافع و باقی علاجش علاج صدام حار است و مثل این تدبیر تدبیر صاجان صدام
تابع نموت اخلاط نمایند اگر کیاست اخلاط زائد نبود و اگر زائد باشد تنقیه آن و تعدیل مزاج نمایند

علاج صدام بخاری خارجی

آنچه رویه که از خارج بسرد و در داغ محقق شود و در اکثر حار می باشد و بار دگر تو مثل بخارات موضع مشکبیه نماید و در علاج این نیز تجلیل و تعدیل مزاج مثل
علاج صدام ریکی خارجی احتیاج افتد پس در آنچه حار بطولات معتدل تجلیل آن نمایند اگر آنچه بسیار محتسب بود و در آنجا از علامات احاله او بسرد و در او
باشد و روغن طیبیه معتدل مثل گلاب و روغن گل و نیلوفر و بنفشه بپویند و اگر حرارت شدید محسوس شود که فوکه و صندل بپویند و در حمام بآب گرم و خطمی تخم
کند و اگر آنچه بار دگر باشد بپویند مشک و چندید سترکافیت کند و اگر آنچه دغانی باشد احتیاج ترطیب میدادمان مذکوره و دیگر عطیات افتد و مثل این
روغنما استنشاق شدید نمایند تا بالا بخیزد شود و در آنجا بماند بعد از نشاندن بینی بر آنند و باز تجدد کنند و همچنین دایم عمل نمایند و کنگ گلاب و آب بید و
آب کدو و لعل آنند و در بخاری این آنها انگاب کشنیر نمایند و اگر از آنچه مذکوره آفت و سوز مزاج پیدا شود چنانچه از دغان کبریت و زرنج و مانند آن میباشد که فوکه
در روغن کدو استعمال کنند که یکی از آنها تیزید و دیگر ترطیب کند و همچنین کافور و روغن کافور و روغن بنفشه لعل آنند و در دکان برگ بید و ریاحین و طب
فرش کنند و پیردات و مرطبات مثل مار الشعیر و مانند آن غبذ سازند

علاج صدام سدی

بدانکه سده یا در جوهر داغ و یا در ورده که اندر است و یا در شرابین آن و یا در ورده حجب داخله او و یا در شرابین آن حادث میشود و سبب سده گاه ورم
میباشد و گاه کثرت مواد غلیظ یا لزجیت آن و لزجیت نمی باشد بکدر و بلغم و خلط در بلغم و سودا است و بلغم سده می آرد بلزجیت و غلظت و بکثرت
خود و سودا سبب غلظت و کثرت و صفر سبب کثرت و همچنین خون با آنکه بعد از لطیف و تقطیع ماده بالاضاج تنقیه آن نمایند بدستوریکه در علاج امراض
داغی سدی مفصل مسطور شد اما در سده بلغمی لطیف ماده از غلظت و اخیده و شومات نیز کنند پس هرگاه ماده مستند خروج گردد و مسهل و مجرب مخرج بلغم
غراغر و مسوطات و عطوسات استفرغ نمایند و در سده سوداوی بعد فصد و مسهل سودا اخیده و غلظت استمال کنند و باجمه علاج صدام سدی قریب
است از علاج صدام بلغمی و سوداوی و آن مفصل مذکور شد و بعد از تنقیه و تعدیل مزاج آن بحسب انحراف آن اگر اخلاط جار باشد یا دیر باز
و اگر بار دگر باشد یا دیر خاره و همچنین بطبیه و یا سده آنها و فندقیه یا فندقیه بطبیه غیره نمایند و آنجا که سبب سده ورم باشد تدبیرش علاج صدام درمی است

علاج صدام ورمی

بدانکه ورمی که محدث صدام گردد و گاهی در حجب داغ و بخاری آن افتد پس اگر حار بود و سرسام حار گویند و اگر بار دگر باشد شرعاً نماند و اگر مرکب باشد
سیات سهری خوانند و گاهی صلب سوداوی بود و گاه باشد که در نفس و بلغم و جوهر آن افتد اگر حار بود و فلفلی یا بحر باشد و الا بار دگر بود و گاه در حار بود

دماغ و یا در جلد حادث شود و گاهی در اعضای دیگر غیر سر از اعضای شریکه مانند معده و رحم و آئین و مرق و غیر آنها عارض گردد و ضرر آنها بسوی دماغ متاد می شود پس تدبیر این صداع علاج ادرام مذکوره است که عنقریب در فصل سرسام مفصل باید و آنچه در علاج امراض دماغی و رمی مذکور شد بران هم نظر دارند و در ورم حار بعد فصد قیال جلاب از بنفشه و نیلوفرو عنب یا ترنجبین اگر طبیعت مجتنب باشد و الا با شکر طرز دهند و مالش سینه و سر و دست و پا بر وغن بادام شیرین و چکانیدن شیر زنان و زینگی و گوش و دوشیدن آن بر تارک سر و سینه و تغذیه بزورات از برنج و طش مقشر و اسفناخ و کشمش و کاه مناسب است این همته الله در کتاب غنی فینو لیس که سبب صداع اگر ورم دمی باشد فصد قیال یا رگ پیشانی و نوشیدن آتش جو شیر و خرفه و شمیدن بنفشه و نیلوفرو طرب یا روغن آنها و تبرید سر آب که و یا عنب الثعلب یا بازننگ و اغتذایک و و عدس قشر سفید و اگر ورم صفراوی باشد اسهال بخیار شرب آب نمکند و آتوی بخار و جلاب و نوشیدن ماء الشیر و آب انار و خوش و دار الفرج بسکنجین و شیر تخم خرفه شربت بنفشه و شوق صلیبن و آب حی العالم و کافور و ترش سر آب بازننگ و جوده که دماغ و اگر ورم سوداوی باشد اسهال لطیف اقیتمون و رختین آب مطبوخ خطمی و اکلیل الملک بر سر و شمیدن روغن سوسن و کس سودمند و اگر ورم آبجی باشد نوشیدن قنوع صند و یا راج و فطول آب مطبوخ با بونه و نام و اکلیل الملک و حبابه و مثبت و تخم کتان بر سر مناسب و آنچه که سبب ضربه یا سقط باشد تدبیرش از علاج صداع ضربی و غطلی نیز برگزیده میفرماید که اگر درین صداع ریم یا زرد آب با ماده آبی از سر بطریق گوش غیره بر آید و اگر ضلع غزال

علاج صداع ضربانی

ایمانی و جرجانی فینو لیسند که جالینوس صداع ضربانی را از جلاب ادرام دماغ شمرده است هر گاه که ضربان باشد رگها منسل بود و رگ با گوشت مزاحمت کند و تفرق اتصال که از لوازم استلاست تولد کند و در و صعب و ضربان تابع آن باشد پس اول نظر کنند که امتلا از کدام خلط است اگر خلطی غلیظ سرد باشد علامات صداع آبجی و سوداوی ظاهر باشد بنفشه یا با رجات کبار باید کرد و بعد بنفشه مارا اصول بر و غن سیدانخیر یا روغن بادام تلخ بدهند و غالیه و مشک و چند بیدستر و زرنخوش بپویانند و اغذیه ملطفه دهند و بعد لطیف ماده غرغره و یا راج فیه و اما نند آن فرمایند و اگر ماده گرم و لطیف باشد خواجگاه او خانه خوش هوا سرد باید و آوازها از آن دور دارند و پای در مطبوخ بنفشه و نیلوفرو گل سرخ و شامسقم و کشک جوقدر همه ادویه نهند و بالند و بر ساق مجات کنند و ضماد های سرد بر سر نهند و بنفشه گل سرین گل نیلوفرو هر یک دو شقال با بونه یک شقال اکلیل الملک یک نیم درم کشک جوقدر همه ادویه که فقه بنفشه ورده استار روغن بنفشه و ده استار آب بهم نیند تا اکثر آب برود و این ادویه در آن اندازند و چندان بر آتش بگذرانند که قوام فالوده گیرد و دیگر گرم بر سر نهند و روغن بنفشه و روغن نیلوفرو پیشانی و صدغین بمانند و اگر بدین تدبیر زائل نشود فصد رگ بینی بکشایند شیخ میفرماید که صداع ضربانی گاه همراه جلاب یا باران ادرام میباشد پس اگر سبب حار باشد باید که استعمال مبر و اتی نمایند که اندران نرمی باشد و حجامت لقوه و ارسال زلور بر صدغین نمایند و دست یا را به بندند و اگر باران باشد توجه گردند بسوی آنکه باعث تنفیس و تحلیل آن گردد و الا ایضا بخا و کنند بدان ادویه مقویه که در آن اندک برودنی باشد مانند آنکه خلط نمایند بر و غن گل سداب یا انناع را و چون اشتداد یابد مانند این صداع بحد که اگر صبیان را عارض گردد بسیار است که در زهای سر ایشان از چشم گردد و اگر دست بر جلد ایشان نهان موضوع گذارند و فرو و پس در علاج آن طلای زرد و چوب نرم سوده مخلوط بر و غن گل سرکه و نیکوست بعد از آنکه سر آب آب کش شده باشد

علاج صداع ضعف دماغی

آنچه در علاج امراض دماغی از ضعف دماغ بهر تقویت استعمال مقویات دماغ از اغذیه خوشبو لطیف و مانند آن و بصورت وجود و سوزن راج تعدیل مزاج دماغ و تنفیه آن بتفصیل مرقوم شد لعل آرنند و در حالت اجتماع ماده با ضعف دماغ بهر تنفیه استعمال اطرائیل زمانی نیز تنفیه گفته اند و اگر دوار المسک بار خورده گا و زبان گل گا و زبان عنب الثعلب جو شایند شربت بزوری داخل کرده تدری سفید یا شیده بنوشند برای تقویت دماغ و دل مفید است و اگر مزاج برودت باشد اسطوخودوس زرنباد سوده با طرائیل صغیر یا دوار المسک حار شسته بخورند و عرق گا و زبان بادیان یا شام تره بنوشند و باید که کشمش و شکر در اکثر اغذیه او داخل نمایند و تغذیه غذا کنند و ملاحظه نمایند که در معده فاسد گردد که آنجوه و ریاح ردیه آن صعود نماید و روغن قرنفل و دار سیمنی

و اس و شک با کلاب و مانند آن بر سر بالند و بعد تبین سرخس ادهان حاره قرفل سوده پاشند در وایج خوشبو معتدل مثل سیب و به و نسرين و عنبر و کلاب
و صندل و کلاب سوده بویید و او را المسک معتدل تناول نمایند و بوییدن بخار قلیه بجز نافع است باین طور که جگر گو سفند و یا بر سیده یا پیا ز بریان نموده
با کشنیر و زیره باندک آب پنجه و اندکی روغن گاو داخل کرده با قدری زیره و کشنیر تانیا بریان نمایند و بعد از آن اندک زعفران و مشک داخل کرده سرخ
را پوشیده پیش روی مرصع آورند و روی بر سر او کشیده سرخ و سرخ را اندک اندک بکشایند تا بخار آن بدماغ رسد و بسبب احتمال قوت بخار آنرا بگیرند و بعد
که در جمیع تمایز در رعایت قبض و جمیع و تقویت سر نمایند شیخ میفرماید که علاجش تبدیل سور مزاجی است که بادی باشد و تقویت آن بقویات سر ازاد و دیگران
خوشبو که در آن لطیف و قبض و وقع اسباب محرکه باشد و اکثر سبب فاعل متعارف سبب منفصل ضعیفی اجتماع اخلاط روی حار یا غیر حار در معده می باشد و درین
صورت تحقیق بخیر که لائق آن باشد باید کرد و غذا آنچنان وارد کرده شود که با وجود محدودیت دم که از آن پیدا شود جامع قوت محمله یعنی با حرارت بود و قابل
انضام بسرعت باشد و اگر این دو خصالت در آن یافته نشود و خصالت اولی یعنی مولد خون محدود اختیار نمایند و بهترین وقت غذا بعد دخول حمام است و
باید که تخفیف غذای ایشان نمایند و تنم طعام ایشان مثل قسب و زیتون بنان برای تقویت فم معده کنند و لواط ایشان را رخصت شرب شراب مطلقا و از
و جالینوس امر نمزدوج یار قی ریجانی یا جامع این هر دو میکند و اندک امان بنان بخورد و مؤلف اقتباس می نویسد که از روغنهای متقوی مثل روغن کرس
و بادام و عطر عنبر و سماک و زنبق و سرچرب دارند و بر پیشانی مالند و دانه میل و قرفل و آشنه هر یک دو ماشه سوده بر آن پاشند و این تفاحه علونچان بپزند
عطر عنبر سه ماشه آرد و نخود بریان و باقلا هر یک یک توله آرد و جو بریان یک نیم توله آشنه زعفران صندل سفید هر یک سه ماشه صمغ عربی گل کیوڑه و کتیک و سیاه
هر یک هفت ماشه کلاب و عرق بید مشک سرشته تفاحه سازند و این گلاهی متقوی دماغ تالیف علونچان موی سر را شیده بر سر دارند و مغز بادام شیرین قشیر
بریان ده عدد و خشکاش سفید پنج ماشه آرد و نخود بریان ده ماشه آرد و عدس بریان سه ماشه آله پنج عدد و زنجبیل سعد بنبل الطیب پوست ترنج عود هندی قرفل
کنز گل سرخ مصطکی زوفا و پودینه الکیل الکل کبابه تخم کرفس اینسون زعفران زرنبا و هر یک نه ماشه حب الاس کفج و قشیر بریان هر یک یک توله شک عنبر
هر یک یک درم کو فته پنجه در عرق بهار نارنج سرشته بر کلاه بافته آوده لعل آرد و خوردن اطرافیل شاه تره علونچان درین باب اثر عظیم دارد و خوردن
آله عربی و به و سیب مربی با طبخ شیر و عرق نقره بسیار مفید است و همچنین زرد و میوه مرغ پنج شش عدد و بانگ سلیمانی و یا نبات صاحب دارا شکوئی گفته
که اگر سور مزاج مادی باین مرکب باشد تحقیق را بر تقویت مقدم دارند و غذا شور با سیبچه مرغ و سنگواره بنان روه دهند و بجای آب بر کلاب و عرق
گاو زبان الکفا نمایند

عروق دماغ

علاج صدق قوت حسی

هر چه در علاج امراض دماغی از قوت حس دماغی استعمال باغذیه بمرده مرطبه و اخنده مخدره گذشت لعل آرد و پوست ترنج سه ماشه سوده با شربت
خشکاش و توله آینه لیسیدن و نان شعبیه در آب تر نموده خوردن لغایت نافع است و خوردن اندک گو کنار و یا شسته کافور و یا فلوینیا و استعمال حب الشفا
و طلای تخم کاهو و گو کنار و افیون سوده و دست و کنز افیون گل سرخ صندل پنج لفاق پوست خشکاش تخم کاهو در آب کاهو و خیار و خرفه سرشته بر سر
ضاد نمودن مفید و طعامهای مخلط باید خورد مثل کله پاچه بره کبشک جو و گندم پنجه و هر سیه گوشت گوساله تا غذای دماغ غلیظ گردد و حس او با اعتدال
باز آید و آنرا که حرارت قوی باشد در طعام تخم کاهو و برگ او و ساق خرفه و کشنیر بنزد و شربت خشکاش و ماهی تازه موافق است و صاحب تریخ نوشته
که در دکای حس دماغ و حرارت فراج آن بنوشیدن پوست جو در آب انار اگر کنند و باغذیه غلیظ مثل روغن و کایر مطبوخ در ساق یا با کشک جو بپزند
و مصنف اقتباس گوید که برای تبلید حس دماغ آب تمیز و خیار هر یک نیم پالو شربت خشکاش چهار توله آینه بنوشانند و لعاب اسپنول مهفت ماشه
بشیر بنزد و روغن خشکاش هر یک یک توله آینه با گشت سبابه خوب لت نمایند و بر تارک سر بالند و از روغن مغشبه و کاهو و خشکاش و شیر و ختران هر یک
سه ماشه در بینی و گوش چکانند و اگر حاجت تنقیه افند مطبوخ آکو و شربت آلی علونچان در مروق شاه تره و یا بهار الجبن نمایند و غذا کله پاچه بر سر

و قلیه پیچیده و پیچیده گاه و هفت ماهه که در آن برگ کا هو و کشنیر سبز افتاده باشند بنام سید تنوری دهند و پوست ترنج سه ماشه در شربت نیلوفروختنیش هر یک سه ماشه آمیخته لیسانیدن در مرغ این در در مجاری علویان است و کذا طباشیر و ماشه پوست خشتاش چهار جبهه در مرغی ترنج یک توله آمیخته خوردن جالبه گوید که هرگاه صداع نرسن باشد و معالجات تسکین نیابد و باوی علامات ظاهره نبود و از وی سبب حرکت کند بداند که آن از اثر ترش مس و طبع و یا از ضعف دماغ است و فرق قیامیناها در طریق تشخیص اقسام امراض دماغی گذشت

علاج صداع میسی

که آنرا خفه نیز گویند و اسباب سور مزاج یا بسبب مصدع یا مختلفات خارجی است تحلیل و احراق مانند باد های گرم و سمومی و یا استعمال خنادهای جاری رسیدن مجاری طبیعی مثل بر دوزخ و یا عارضیه بیکه قه و یا غیره دفعه که منع نماید از نفوذ غذا در سر و بدان سبب جفاف عارض اعضای آن گردد و یا ترک اشتیاق آب مطلقا و بدان سبب تحلیل شدن رطوبت اصلیه و یا استعمال مختلفات از داخل تحلیل آن یا با استفراغ آن یا بقوت مجففه آن و یا تا اول غذا یا بسبب و یا قلیل الرطوبه و یا مجادرت اعضای که جفاف و پس بهم رساند و یا شاکت آنها و حرکات نفسانیه و بدین مفرط همه مجفف اند بطریق استفراغ تحلیل و همچنین جماع و دراز و نرف مثل حیض و نفاس و بواسیر و یا ضمت قویه و از استفراغات بعضی استفراغ در اعضای خیر اعضای راس است و بمشارکت آن راس مثل استفراغات کلیه از جمیع بدن و استفراغات جزئی از عضوی بدون عضو دیگر و بعضی از آنها استفراغات در اعضای راس است مانند زکام و نزله و رعاف و اصناف تجلب رطوبات مکتسبه بسوطات و عطوسات و غرغره و غیر اینها و ایضا از اسباب پیوسته القطاع مواد رطب است و هر چند متغی باشد مثل روزه داشتن و طعام و شراب ترک نمودن خواه با اختیار خواه با خطر السبب بهم نرسیدن طعام و آب و این نوع صداع بیشتر زنان را بعد از وضع حمل چنین و نفاس بسیار بهم میرسد یا بکجه اشیره مطبیه مثل جلاب آب سرد یا شربت نیلوفروختنیش یا عرق آن یا عرق بید یا بید مشک یا عرق کاسنی و یا بزر قنونا و شربت نیلوفروختنیش یا شیره تخم خرفه یا خیارین یا نم زخم ترنوب یا نم ترنج که و یا العای اسپغول دهند و ایضا همه تدابیر رطب باید کرد و نگاه کنند اگر مزاج مائل بجدات باروت باشد بحسب آن معالجه فرمایند پس در حار مزاج شیره خرفه یا سکنجبین یا منی و شربت بنفشه یا شربت انار این میو شانند و مار الشیر که در آن تخم خشتاش سفید و یا شیره آن داخل کرده باشند و اسفناخ و کا هو و خرفه و سرش و کدو و خیار دهند و زردی بصفیه نیز شربت مع سفیدی آن با جلاب مخلوط کرده لبل آوند و در مار اللم کلاب و آب سیب و آب که و میانیزند و در شور با برگ کا هو و قدری کشنیر سبز و پاک و کدو و خیار داخل کنند و ادهان بار و رطب مثل روغن کدو و بنفشه و نیلوفروختنیش و گوش بچکانند و سر و قدم و ناف و مقعد را بدان چرب نمایند و طول بروغن بنفشه و نیلوفروختنیش و کدو و خیار و ترانه کدو و آب برگ بید بکلاب و بدون آن سازند و مراده کدو و خیار بر سر گذارند و در بار دوزخ شراب کهنه و دار چینی و شهد در مار اللم عروج ساخته استعمال کنند و بر زردی جزیه اقتصار در زردی در روغن بنفشه روغن شبت آمیخته بکار برند و از مرکبات نافه درین صداع لطیف کشنیر سبز یا نم زخم ترنوب و قهیر و خشتاش و سفوف و ضماد لبوب و حلوا و عجون راحت در روغن خنک است و خنک در سر سام سوداوی خواهد آمد نیز سفید بود و در و شیدن شیر زنان بر سر بعد تر اشیدن موی سر و سوط آن در رطوبت اسرع است و شراب مخمر و آب بسیار جید نوشته اند و آب بقول رطب مثل کا هو و خرفه و آب غنث الثعلب که و وحی الحام قطع یا اندک افیون و پوست بخیخ لعل آمیخته بر سر طلا نمایند و آب کباب پیچ کدو و مراده و برگ کا هو و تخم او پوست خشتاش و تخم او گل بنفشه گل نیلوفروختنیش و شامسقم در آب جوشانیده چادر بر سر کشیده استعمال کنند و اگر بنفشه نیلوفروختنیش پیوس گندم برگ خشتاش کشنیر خشک گل سرخ هر واحد یک کفن بختش با تلاقه کفته هر یک و و کف برگ سی العالم برگ خجاری هر کدام یکدسته در آفتابه سر بسته نیز زنانه اگر و پس الکباب بران نمایند و بخار از لوله آفتابه استنشاق کنند نافع بود و سکون در مکان بارد نزدیک آب و قوار و خواب و استقامت آب شیرین و تدبیرین بر و قه نامی مذکوره اختیار کنند و از سر و قه و جماع و جوع و غم و هم اجتناب نمایند و آنچه در علاج امراض دماغی یا بسبب مذکور شد سفید نشان و اقوال حدائق جالینوس گوید که استعمال مار الشیر که در آن کدو و تخم باشند و کله پایه پیچیدی و حلمان و بقول مطبیه مثل کا هو و خرفه و آب زن معتدل و سوط ادهان مطبیه مثل روغن کدو و بادام و اسکنار رخیق روغن و آب نیلوفروختنیش

شیرین بر سر لقمه ایوسل گوید که صداع عقب خواتست که عقب استفرغ کثیر باشد و اکثر زنان را بهر سبب باید که بیضه نمیرشت و کشک جگر در آن لقمه کوفته پخته باشند و حمیر معمول از نشاسته و روغن بادام و شکر و دارالحمینیه یا کایان و گردن برده که دطخ قدری آب به و شراب ریجانی چکانیده باشند غذا سازند و بروغن بنفشه و شیر و ختران معوط کنند و بخیض آرد سفید و روغن بنفشه و شیر و ختران و اندک شراب غلاف سر نمایند و علی می نویسد صداع کایان که با ماده صفراوی یا سوداوی باشد مذکور شد و صداع یا پس بلا ماده پس اول علاج آن تدبیر مرض با غذایه مطبیه جید الکی موس است و خصوصاً کایان مثل زرده بیضه و شل شوربای چونه مرغ فربه و کبک و تیه و حریرهای چرب بروغنهای رطب بعد از بهت حار و بار دلبوی چیز که موافق تر باشد میل کنند و از آنچه بدان استقلع یا بنده استعمال معوطات و طبیه با دهان محموده مثل روغن بادام و روغن کدو و غیر آنست و اگر در چیزی از اینها احتیاج بسوی تعدیل تدریجاً بنشیند و غدهائی که تعدیل آن نمایند مزوج سازند و گاه میسر نقصان بین در جوهر دماغ می آرد و آنرا هم با وجاع میگردد و اندر در اینجا و حیثیت که استعمال معوطات بفرساق بز و گوساله و پیسه یا کایان و تیه و و دراج و تدر و و سکه رگا و وزیر نمایند و بر سر مانند و از چنینی که ایشان را نفع میکند تقصیده سر با لوده رقیق معمول از میده گندم و جو بجهت حاجت و شکر سفید و روغن بادام و کدو دست و یا سختن رقیق آن بر تارک سر و با کلیل از آرد طوق کرده باشند تا آنچه بر سر نرسد و متعجب است که صداع حاد است و اکثریت دم نفاس تدبیر زن بغذای معتدل مثل زرده بیضه گوشت بچه یا کایان و عمان شیر خواره و حمیر معمول از ختران سمید و روغن بادام و شکر طبرزد و معوط بروغن بنفشه یا نیلو فکر از روغن مغز تخم کدو ساخته باشند و ختران سازند و شیر مذکور بروغن بنفشه و روغن مستخرج از حلوا و فالوده بر سر مانند و حلوا معمول از بیضه و روغن بادام و شکر طبرزد و آرد میده بخوراند و است منقوع بشکر و روغن بادام نوشاند و آهی هاربی و در رضای بطریق اسفید باج پخته یا بروغن بادام یا کجند از در بیان کرده بخوراند و اگر در اینجا باشد مزوره کدو و سرق و اسفانج و مانند آن دهند و همچنین است تدبیر صداع حادث از سایر استفرغات با غذایه مطبیه جید الکی موس مع استعمال معوطات و نطولات مقوی دماغ و طبیان و علاج صداع حادث از غم و هم کثرت خواب بعد غذا است و تطیب دماغ با استنشاق روغن بنفشه و روغن تخم کدو و شیر و ختران

علاج صداع چاق

و این را بسبب احداش میسبب بهیچ تجارت بسوی دماغ یا بسبب ضعف اعصاب میباشد پس اگر بسبب میسر است از کثرت خروج منی باشد تقدم اولی جماع و لاغری بدن بران گواهی دهد باید که سائر تدبیرش مانند علاج صداع میسی نمایند بعد ماک کردن و طبیات بنشیند و مع فرط رعایت تقویت دماغ و او می گوید با غذایه خفیفه علاج کنند مثلاً بخواب گوشت بره شیر خواره و طیور خفیفه مثل تیه و و دراج و کنجشک و مغز کنجشک یا بعضی فاکه مانند سیب و به و زردک و چغندر یا با ماش نقشه بنان و یا شیر برنج و جمله که از شیر نرسیده ساخته باشند و یا زرده بیضه مرغ نمیرشت با نبات شیرین کرده و دارچینی بران پاشیده و لوبوب با شکر و آرد حبه ها نشا بخورند و دارالحمینیه بنوشند و خوردن مرای حقیقه الثعلب و زردک و تلخ و ستا و زیز نافع و خفیفه الثعلب سه ماشه سوده برای به دو توله سرشته و رقیق تیره یک عدد و چیده بخورند یا لایش شربت سیب و شربت انار شیرین هر یک دو توله و دارالحمینیه ساده نه توله حل کرده تخم شترتی هفت ماشه پاشیده بنوشند و یا طبایا شیر و ماشه چهار مهره چهار حبه یا که مربی یک عدد سرشته و رقیق یک عدد و چیده بخورند و دوا می نگردد و با عرق بید مشک پنج توله بنوشند و آب شیرین یک گرم غسل کردن و روغن بنفشه و نیلو فریبی چکاندن و چرب کردن کرده بروغن گل و دشتن هر دو خفیه در آن تا یک ساعت بخوبی در دفع این درد مجرب است و تناول فاکه خوشبو و پودن آنها و عطر با و خوردن لبوبات و جوارشات با هیبه مقوی اعضای ریسبه و سکون و ساکن طبیه و خواب بر لبتر نرم و تر و در مطعم و شرب و دلک معتدل و چرب کردن هر دو خفیه و ذکر و ذکر و به بقیر ولی که از پیمر کرده بزد و توله موم یک توله و سه توله روغن یا سمن دو توله ساخته باشند و الیدن روغن گل تنها یک گرم بر مؤخر سر از جربات است و همچنین خوردن شراب یک نیم توله در گلاب و عرق سیب هر یک پنج توله و استعمال سیوای مقوی اعضای ریسبه و کلیه بسیار مفید است و کذا استعمال خنهای سمن کرده و تناول آن محففت در تندر توفیق و منقوع و در گلاب و مغز بادام و پیسته و چلغوزه و فندق و حبه انخضر کوفته در آن سرشته باندکی با دیان و شوربای مرغ فربه و بط فربه و گوشت

و مانند آن سفید و اغذیه و ادویه گرم و تیز و جالی بکار نبرد که موجب زیاده‌ای میس گشته محرش غشی و درگ مفاجات نکرده و اگر بسبب اشتلای بدن از اخلاط فاسد و توران انجروه خبیثه و ارتقای آن طرف دماغ بحرکت جماع باشد وجود علامات اشتلا و غلبه اخلاط و ادراک بوی بد از بدن عند حرکت جماع و ثقل در سر بران دلالت کند پس تنقیه بدن از اخلاط غالب بقصد وسهل هر دو نمایند اگر واجب بود و یا حسب حال مریض یکی از این هر دو تدبیر بعمل آرند بطوریکه در اقسام صداع مادی مفصل گذشت بعد به تقویت دماغ و عدم قبول بخار بلوب صغیر بخورند و روغهای متقوی مثل روغن گل و روغن آس و سرکه و گلاب بر سر مانند و آبکیه در آن گل سرخ و برگ مورد و نیلوفر و بابونه و مانند آن جوشانیده باشند بر سر بریزند و با غذیه میریل البضم حید الکهنوس غذا سازند و قدری به و ناشپاتی بخورند و جماع ترک کنند و بضرورت بعد بضم و انحرار غذا جائز بود زیرا که در خلوصه ضعف و تحلیل و تصاعد انجروه زیاده میکند و در اشتلا خلل در بضم و تکثیر تخیر نماید و اگر فصل گرا و بدن نقی و سن شباب بود آب سرد غسل کنند و روغن گل بینی را چرب نمایند و بخسپند و اگر بسبب ضعف اعصاب و قالم دماغ آن تعب آن باشد و این ششاع و ضعیف مزاجان را اکثر اعراض شود و روغنه در بدن و ضعف حرکات و انقباض دماغ و انجذاب آن بسوی قدام یا خلف بعد جماع لاحق گردد پس تقویت اعصاب و دماغ با مالش روغهای مناسب بر سر مثل روغن گل و یاسمین برابر و طیوب و خیره و آرام و قلعج بلاهی مطبوعه و نهمه های لذیذه کنند و قوی عمل که در آن متذکر مومیاکی که اخته باشند چه روز و شب بوشند و همچنین شربت عمل و اسطوخودوس و مانند آن استعمال کنند و چندین بار در روغن قسط آیتجه یا روغن زرد کس بر سر مانند و گوشت حلوان بمصلح خوشبو و دیگر اغذیه مطبوعه بخورند و بوییدن کباب که در حضور مریض بریان نمایند تا بوی آن بمشام او برسد و تناول کباب بانان گندم خمیری خجید و یا با چلو و سفیدست و روغن طحطیبه مانند مشک و عنبر و عود و هندی و ریاحین و گلکهای خوشبو و عطریات و ملحخ فواکه طیب را که بپوشند و تفکله بآنها کنند و عود عنبر قسط شیرین مشک صندل سفید و قدری کافور استعمال نمایند و رفتن به لباس آئین و باغها و شنیدن حکایات و قصه ها و دیدن اشیای مرغوبه طبعه موزونه و با بجماله اشتغال بهر چه باعث التذات طبع و تفریح نفس او گردد و مانع است و از هر چه منکر و ناخوش از آن باشد اجتناب نماید مسحی گوید که صداع کان عقیب باه را باید که معالجه کنند تقویت سر بر این طریق که آب مطبوع مورد و گل سرخ و بابونه بران بریزند بعد به روغن گل و اندکی سرکه بآنها غذا کثیر تغذیه سریر الیه انتظام معتدل الکلیته سازند و در انامی بختن آن قطعه به وسیب داخل کنند و سونین نان خشک کرده در تور بعد غسل او بجلاب و روغن باو ام بپوشند و خوشبوموافق مزاج استعمال کنند و ماهی کوچک بسره مخموج و روغن بادام پخته و ایضا زرده میوه رقیقه اثر موافق است طبعی گوید که اگر صداع عقب جماع از ضعف اعصاب باشد از جماع باکل منع کنند و اگر طحطیبه بپوشاند و آب نیلوفر و بنفشه و آب جمیع ریاحین اگر که ای از قوانین است که آن سن و مزاج و بلده و فصل و صناعت و عادات است مانع نباشد این آنها جمع کنند و یکا فور و مشک و همه چیزهای خوشبو که ممکن باشد بر سر خاد نمایند و اگر نوعی از قوانین مذکوره از این مانع باشد براندک چیز که از آن ممکن باشد اقتصار نمایند و با غذیه که بدن را غذا بیشتر در پیش هر انس و لحوم حلال مضروب بشیر دهند و چوزده مرغ فربه که در شکم آن خشایش خوشبو پر کرده پیش روی مریض شق کرده باشند تا رائحه آن پیوید و از شحوم و لحوم آن بخورد و بنفشه صاف محمود ملائیم مزاج بنوشانند و امر بدعت و سکون و راحت کنند و ایذا نرسانند و آنچه مکرده باشد نشوند و در مواضع اغانی لذیذه و روغن طحطیبه حاضر شوند اگر ممکن بود و الا از اشیای مذکوره هر چه ممکن باشد استعمال نمایند و وسیب و ترنج پیوید و سماع مرغوب و معاشرت کسی که بدان مائل باشند اختیار کنند و اگر صداع از بخارات اخلاط بدنی باشد معالجه آن بطالع صداع حار مادی برابرست بخور آنکه درین معالجه ترک جماع کنند تا آنکه بدن از اخلاط نقای تام یابد و صداع بالکلیه زائل شود و ایضا در معالجه این فصد کنند مگر آنکه ضرورت داعی آن باشد

علاج صداع مخاری

در مزاج حار اول به تنقیه معده بسکنجبین و آب گرم و یا سکنجبین و آتش جوی کنند بعد شربت انار و شربت بوی و سکنجبین گلاب و آب سرد بنوشند و یا آئین و گلاب بیکرم مکرر ری کرده افشوره فاسه یا لیموی کاغذی و یا شربت غوره در عرق بید مشک و آب پنخ یا بشوره پرورده دهند و یا بشیره زرشک و خیار ازین و مغز تخم کدو هر یک نه ماشه در عرق بید مشک و زرشک هر یک پنج توله برآورده شربت ترنج چهار توله آب پنخ ده توله داخل کرده بنوشند و یا خواجه هر چه

ماشه درم برای تسخیر توله آیمخته بورق فقره پیچیده بخورند بالایش شربت زرشک چار توله در عرق بید خشک و صندل و گلاب هر یک پنج توله بنوشند یا جواهر هره
 یک ماشه طباشیر ساق منقی هر واحد یک نیم ماشه در شربت لیموی کاندی و گنجین قفاسی لیمونی هر یک یک نیم توله آیمخته و ورق فقره حل کرده بلینسانند
 بالایش شربت تسخیر در گستره هر یک و توله گلاب بید خشک هر یک هفت توله داخل کرده بنوشند و همچنین دیگر شربت مطفی متوی معده قاطع بخار شل شربت سبب
 و لیمو و غوره و محاض باب سرد آیمخته بدیند و لعاب اسپنخ و جلاب بیرف سرد کرده و فقاغ مزوج باب غوره یا لیمو و قدری نمک و مارا بجنین و در بوب فاک
 قابضه مذکوره تیری بخاری شکند و همچنین سفوفات معمولی و شربت خمار و مفرح بارد و مفرح کشنفری دافع خمار اند و شرب آب لیمو بشکر و گلاب و شمع نجاف
 ردس معوسه در ازاله خمار مجرب سویدی است و قتل حاصل ترنج بر شرباب برای منع حدوث خمار مجرب اوست و در ابتداء بر تقویت و تبرید سر و عن گل و سر
 و گلاب بر سر نهند و اگر از قی فائده نشود و قلع لیلیه یا قلع مسهل با جوامض مثل آکو و زرد آکو و غیره بدیند و یا آب انارین شمع افشده مقنونیای ششوی دوما
 آیمخته بنوشند و اگر خواهند هر بد رقه شربت و در مکرر الی بی چار توله بگلاب هفت توله و آب یخ حل نموده بنوشند بعد بهر تقویت دماغ روغن گل و دیاسین و
 سرکه مقطر همه برابر بریشانی و صدغین بالند و لکله بسازند و اگر خون غالب باشد و علامات آن ظاهر بود اگر قصد یا حجامت نمایند باکی نیست و آنجا که از سه
 و اسهال و غیره بسبب توران مواد نفی شربت نشود و تنوع و غیثان مشد گرد و قدری طعام ملائم بخورند و بعد ساعتی قی کنند تا ماده روده به تمامه با طعام مخلط
 شده بر آید پس شربت مطفی مذکوره بدیند و بدست و یا آب نیگرم مطبوخ بابونه و بنفشه و قدری نمک بریزند و در آن آب پانها بدارند و بقوت بالند و در آخر
 داخل حمام شوند و آب نیگرم بر سر بسیار ریزند و هرگاه از حمام بر آید بعد یک ساعت تمام بنان مع نان خورش برگ کا هو و اسفناخ و یا فزونه انار دانه و کشنفر
 غذا سازند و خوردن گوشت در عمره سرکه سخته تا ماهر شود و کشنفر خشک و کر و یا دار چینی بران پاشیده در ازاله خمار مجرب سویدی است و فواکه قابضه مثل بی
 سیب و انار سیخوش بخورند و اگر مائل لشرباب گردد شرباب ایض رقیق مروق مزوج بالمناصفه بدیند که عطش ساکن کند و خوب آورد و یا با از بن ران تا قند
 بعد طعام به بندند و از هر چه مضر عصب باشد مثل سرکه ساده و مری اجتناب کنند و بدانند که در انتها استعمال بهر دات شدید نمایند تا که تکلیف مسام و تخلیط آن
 کنند و مانع از تحلیل نشود بلکه بر سر استعمال مانند روغن بابونه و سوسن نیگرم نمایند و گیلانی نوشته که از بهترین معالجات این صداع آنست که قیح از شرباب با
 بسیار خوب مفرج کرده بدیند و کفن یا بروغن بادام بالند که خواب می آرد و صداع را ساکن میکند لاسیما که این تدبیر بعد قی دافع شود و در فراج بلغمی بعد
 از قی بسکنجین عسل و آب ترب یا طلیح مثبت و جزا لقی و غسل بمرات یا بد که مصطک پودینه خشک عود و عرق دانه هیل هر واحد یک ماشه سوده در دو بار المسک
 حار نه ماشه آیمخته و ورق فقره پیچیده بخورند بالایش شیره بادیان نه ماشه شیره الاچی کلان پنج عدد در عرق کیوژه و هیل و فیناع هر یک شش توله بر آورده شربت
 عود و میدی و توله داخل کرده بنوشند و آب نیگرم بر سر و دست و پا ریزند و در صورت باقی ماندن نفخ در شکم بعد از قی غار لیمون سه ماشه در
 گلفند آیمخته بلینسانند و بد رقه شربت و دینار چار توله و گلاب پا و سیر کنند یا با یارچ فیکر ایک درم متوی تبرید و تخم خفیل اسهال آورند بعد اجابت غذا نان تنک
 بشورای مرغ بدیند و بعد غذا خواب و سکون اختیار نمایند و هرگاه از غذا اسهال سبک گردد و گنجین عسل بنوشند و یا شویه نمایند و روغن بابونه با قدری
 روغن گل آیمخته بر سر مالند و باقی تدبیر مناسب از علاج ادراض دماغی بخاری و صداع بخاری استنباط نمایند سفوف آمله مجرب برای صداع بخاری و
 بخاری و وسواس سوداوی و خفقان معده را نیز مفید کشنفر خشک دو توله آمله معشر یک توله کا و زبان گل سرخ صندل سفید هر یک شش ماشه کوفته بهیته نبات سفید
 هشت توله آیمخته سفوف سازند و بعضی اوقات این ادویه اضافه کرده میشد و بسیار سفیدی اقد طباشیر گل کا و زبان زرشک ساق هر یک سه ماشه فرفر خنه
 تخم کاسنی شش ماشه زهر هر یک نیم ماشه در اید کا فور هر یک یک ماشه با عرق های مناسب لعل آرنده خوراک از شش ماشه تا یک توله شربت خمار جهت دفع خمار
 و صداع بخاری بی نظیر است آب انار ترش آب پیچین آب لیمو هر یک نیم رطل اول آکوی سیاه ترهندی هر یک یک رطل غناب پنجاه دانه در شش رطل آب
 بجوشانند تا بد و رطل رسد مالیده صاف نموده آب های مذکور با هم میانیند و چند سفید یک من اضافه کرده بقوام آرنده اقوال مهره مالقی و غیره بینیند که
 شرباب اس یا شربت آن تنها یا شرباب و کذا انار دانه ترش و کذا جوالسن مخلوک بر سن و کذا گل سرخ و کذا گلاب و کذا شاه چینی آب و کذا تخم ترش آرنده

در دوع گاه و مایده صاف کرده و کذا نمیر آرد گندم در آب حل کرده بعد دو ساعت صاف نموده در دوا و قیة آن یک دانگ طباشیر و یک قیراط زر عفوان و سه درم شکر داخل کرده و قنقل حب الاتس و دیار یاس و انتصا ص سفرجل بر شراب و کذا بر یاس و شمش گل سرخ و اکمل حاصل سواقی مسلوق بروغن بادام و کذا که بود و کذا غذای تفاحیه که آب سیب ترش و قنار مغر حلو زه پخته باشند و کذا سماضیه بترشی ترنج و مغز بادام و زر عفوان و افادیه ساخته باشند و کذا احصیه که در آن قطعه کدو و قنار پخته باشند و کذا کشیکه و کذا سنبل و کذا ترش باب لیمو و سماق و سرکه و مغز بادام و کشنیز خشک و دارچینی هر واحد فرل تمارست و بقول ابن ماسویه و دایمی غموزار شکر کافور و از طعام و شراب که در آن کافور باشد حذر کند که در آن هلاکت اوست ابن واقده و غیره گویند که شراب تلخ نبات افحان بدون گل آن و کذا زر عفوان پخته و یا مخلوط در طعام یا شراب و کذا گل سنبلین و کذا بول شکر کذا در روغن کنجد سه جرعه و اکمل قیظ بربیت انفاق پخته و کذا عجمه بموله بزوده بیضه و مغز بادام و مغز کدو و کشنیز سبز و کرفس و صغره و کشنیز خشک و کذا افنت محلل بشکر شیرین کرده هر واحد دفع تمارست و غذا و عصا در فطور یون نافع صداع خاری است این کلمه گویند که معاجیه صداع حادث از آنکه شراب بخواب طویل و سکون و راحت باید کرد و اگر در بعهه بقیه شراب مع غشیان باشد قی باب نیکرم و کجین کند و دشت و پای را در آب نیکرم که در آن بنفشه و بابونه و اکلیل جوشانیده باشند بنهند و دائم بردست و پانک و روغن بنفشه ببالند و چون صداع خفت باید جام استمال نمایند و چون جمع صادق بمرکت آید باغذیه لطیفه غیر حاره مثل نان فصول و عدسیه و در لبنیه اختار نمایند و بیضه نیم برشت آنرا نافع است و کاهو قطیفه و منع بخار صاع کنند و آتش نشوند و کرب آب خالص در بوب و فواکه مثل رب انار و رب بر یاس و رب حاض اترج نمزوج باب دهند و سبب و امرد و پو بخورند و در دوزوم داخل حمام شوند و آب شیرین نیکرم بر سر بسیار بریزند و بعد راحت از حمام بدراج و چوزده مرغ و بخوم برده و باهی رضاضی کوچک غذا سازند و در پنج انواع صداع یا ماده یا بخارات نفع میکند و در ابتدا می اوسکون و دعت و نوم و در آخر و هنگام انتهایی مرض و شروع اعطاط ششی و ریاضت اکثر از آنچه ممکن باشد تا آنچه در محقق است تحلل یا بدو اگر از آن بقیه بماند فطولات محمله استمال نمایند این سیدنا مینویسد که در علاج صداع حادث از خارا و اول آنچه واجب بود استمال بقیه معده فقی است از کجین و تخم ترب یا کجینین باب نیکرم و بقیات لبنیه و متوسطه که از قرا بدین است و اگر قی واجب نبود یا استمال او جائز نباشد اسهال یا یاریج مقوی بسقویا کنند تا لیث او در معده طویل کند و اگر در ناخامی از مرض حار و مثل او از استمال دوائی حار باشد اسهال یا طبع هلیله یا شربت فواکه مهسل کنند و اگر نفس از شل این اشیا کرامت کند باب انارین مع شحم مقوی بسقویا نماید اندک اسهال آوردند و از حرارت او خوف نکنند و اگر از استفراغات بوجهی مانعی باشد لزوم خواب نمایند تا آنچه از شراب در معده ایشان است منضم گردد و این بزرگ بول یعنی رنگین شدن آن ظاهر شود و کف پانک و روغن بنفشه ببالند و بر اطراف فطول بابونه بریزند و بعد داخل حمام کنند و تعویق بر روغن گل سمر و غیره شدید التبرید نمایند و بعد سد و غوره و مابنه آن و آب کربن بخاصیت که برای منع بخار از سر در آست غذا سازند یا جالینوس گفته که اگر غذا کمبو تر بچه سازند خطا نکند و شاید که سبب درین رقت خون متولد از آن و قوت او بر تحلیل آنجه باشد و باید که فواکه قابضه دهند و بجز آب چیزی دیگر نیاشامند که آنکه معده ضعیف بود و خوف استرخای آن باشد که درین حالت از استمال شراب آب سرمنع کنند و آب انار ترش و بر یاس خاصه و رب آن و ترشی ترنج خاصه و رب آن و به و سبب و مانند آن بنوشانند و کشنیز خشک با هموزن شکر نافع است بعد خواب و سکون اختیار نمایند که آن اصل در علاج اوست و اگر از آن تسکین نیابد عاده او در آن روز و روز فردا کنند و غذای او سمر و مرطب سازند یا ملطف او و مثل زرده بیضه و برای تحلیل آب گرم بر آن بسیار بریزند و حسب استطاعت باوردن خواب مشغول شوند بعد از آن چون غشیان بشتر و وجود آن زائل شود و صداع باقی ماند و روغن گل از آن قطع کنند که آن در آخر او را مضرت و اگر چه در ابتدا برای قوت سرمنع بخار حاجت بسقویا آست و باید که درین وقت روغن بابونه عوض او برای تحلیل استمال نمایند و اگر بدین زائل نشود روغن سوسن بکار برند که این نبات نافع و مجرب است و چون تمار تخفیف و اعطاط یا بدشتی اندک گناشد یا در گواره نشانند و درین هنگام باهی رضاضی و مرغ خسی و چوزده مایکان و با بقول بارده غذا سازند و باید که بر طعام مشی نکنند بلکه بعد سه ساعت و با جمله باید که انتظار صم خواب و یا بسکون طویل نمایند تا آنکه معده او اندک خفت پذیرد و بعد سکجین شکر می اگر محو و باشد و عملی اگر مرطوب بود استمال کنند و اقدام بدک قدین نمایند پس ششی غیر متعب یا حرکت دیگر غیر متعب کنند و باید که از سرکه ساده و مری اعتدال نمایند و اگر لابد باشد ناخوش بقیه تندرستان سازند و اگر اندک مشی کرده باشد آیزن و حمام نیز استعمال کنند و در آخر امر باید که بنطولات معتدل تحلیل تفیل نمایند و بطبوم

باضع و شکر
نیکرم

نفسیه غذا سازند و این دو برای تازانیکوست تخم کاسنی و تخم کرب و زرشک متقی و سماق و عدس مقش و گل سرخ و طباشیر مساوی همه را کوته بخیمه بوزن سه درم از آن
 بقیراط کافور و او قید آب اناریا آب ریاس یا رب ترنج یا آب آن بخورند بر جانی و ایلاتی میونسند که اگر شربت یا تخم شربت و تخم ترب و آب جوشانیده سنجید آسختیمه
 به هندی تانی بخوبی گردد و مده پاک شود و آب باشد و اگر تکی مکن بود یک درم ابراج فیفا و نیم دانگ یا یک دانگ تمونیا یا هم سرشته به هندی بقوت سقویا اسهال زرد و زرقند
 و ابراج در بدن درنگ بسیار نکند تا زمان حرارتی نغزاید و چون از خواب برخیزد حمام نماید و بعد از حمام نایک ساعت تمام نکند و طعام نباید خورد و بعد طعام حرارت افزا
 فشا بد خورد بلکه باهی تازه خورد و هر که کا بودا نکی سرکه سخت ترش نباشد و کاسنی و مانند این موافق باشد و آنرا که غذا می قوی تر حاجت باشد بخیمه نیم برشت و گوشت
 و راج و تیه و چونه مرغ خاکی و گوشت بزغال بخوره و زرشک و سماق و امثال آن صواب بود و کرب و عدس صاحب خمار را موافق باشد و آنرا که تشنگی غالب بود
 آید سرد خورد و اگر کسی که بسبب ضعف سوده از مضرت آب سرد و تبرید آب خوره و شربت آن و شربت سیب ترش و مانند آن آب آسختیمه یا آب بخورد و بداند بهر
 که نموده بخورد و سرد کرده باید خورد و اگر شربت ریاس که خاصیت او آنست که اگر سرد کرده خورد سوده را خرد و اگر کسی این شربت را نتواند خورد و شراب انگوری رقیق سفید و
 مخرج باب مساوی آن بخورد و شب وقت خواب اندکی کشنیر خشک و شکر دهند و روز دوم طعام و حمام و شربت هم برین ترتیب باشد و چون اندکی تخفیف حاصل شود
 ریاضتی آهسته و گدازه سود دارد و تا دو ساعت نگذرد از پس ریاضت طعام نخورد و تا سه ساعت از پس طعام نکند و هیچ حرکت و ریاضت نکند این معنی در انواع
 صدام باید داشت و سفوفیکه در قولی به عملی سینا گذشت خمار را نائل کند با نکی کافور از درج نایک طبعی یا نیم دانگ با نانه قوت حرارت و گرمی مزاج باب خوره
 یا آب انار ترش و شیرین بخورد و قنقاع که از آرد جو و منبل الطیب ساخته باشند سوده را از اباقی شراب بشوید خاصه اگر اندک نمک آئیند یا ختم تر باشد و اگر این قنقاع
 آب خوره سازد خوشتر و گواره تر باشد و بوییدن خندل و گلاب و کافور و شاهسفرم سرد کرده و سرکه و گلاب بر آن پاشیده سخت سود دارد و اگر صبح آنرا و زنده تر
 خواهد خورد یک خوراک شربت افستین بخورد شراب هضم شود و خمار نیارد و اگر خمار باشد سبکتر باشد و در کتب آورده اند هر که پنج سوره کوته بخورد آنرا روز مسببت نشود و
 شربت مورد سوده باشد بخورد و خمار سبکتر باشد و بادام تلخ لعل کردن خمار باز دارد و شراب بگوارد و خمر زکریا گویند سخن بسیار گفتن و چیزی خواندن خمار زنده است
 و روغن گاو خا و هر شراب است تیری شراب از معده باز دارد و طبری گوید که صدام عارض از شرب شراب کشیش است اما است که از صعود بخارات حاره
 بسوی صدام و اعشیه حادث شود و این صدام بر وجه بود یکی آنکه عقب شرب نیمه ظاهر گردد و چون معده و آورده از بقایای شراب پاک شود صدام نائل
 گردد و دوم آنکه با شرب شراب ظاهر شود و در اباقی مانند آنکه شراب ترک نماید و سپهر نیز در تطیب دوام کند و علاج قسم اول خاص بدان سوای غیر از انواع صدام
 اخراج بقایای شراب از معده است و تقویت آن با شرب مطهیه محلوله قطاعه بخارات مثل قنقاع ساده معمول بکشکب جو و اندک منبل الطیب بهر آنکه از خاصیت این
 غسل معده از بقایای شراب است و اداخل اندک منبل در آن بهر تطهیر و تقویت معده بر ختم بقیه شراب است و مثل شربت خوره و رب سیب شربت ریاس و شربت
 تنیج و رب آن همه سرد کرده سوای شربت ریاس زیرا که از خاصیت او است که چون آنرا سرد کنند معده را الم رساند و مردی را از آن فاضل دیدیم که امر با تنیجستن
 آب خمر و بر قنقاع ساده مذکور و انداختن اندک نمک بر آن میکرد و در آن هنگام قنقاع جوش میکرد و گوشت بسیار بر آن می آمد و از آن کف گرفته صاف کرده بخوراند و حل
 طبیعت بسرعت میکرد و پس از عرض او در انداختن نمک سوال کردم گفت که بدین تدبیر تطهیر قنقاع زیاد میشود و از معده بسرعت بخرد و دیگر علاج
 سریدان نمایند و تقویت مزاج و طبع و تسکین آنکه از خمار آنرا عارض شود می نمایند میویندن بنفشه و نیلوفر و شاهسفرم بود که آب برف بر آن پاشیده باشد و گاهی بر
 ریحان گلاب مخوج بسرکه پاشند و کافور و شبنم و بیاسازند و آنرا بخورند گلاب سی درم روغن گل یک نیم درم سرکه سرد یا آنرا بخورند قیاس این باشد و شیشبه
 کرده بخورند تا آنکه هر واحد از آن قوت دیگر اخذ کنند پس بر سر نهند و اینها روغن گل مضروب آب خیار و لوبیا پیغول و آب کاه و آب برست و اقیانصا خندل سفید با گل
 آزاد درخت اگر وقت آن باشد و الا با بنفشه هر دو سوده در گلاب آسختیمه و اینها آب بید تر یا آب نیلوفر یا هر دو درین صدام احتیاج است و در علاج زیاد تر از این
 بهر آنکه چون طبیب معده مرص و مزاج و دماغ او را قوت دهد از حدوث این صدام امان یابد و علاج قسم دوم که بعد از شرب از معده نازمانی در اباقی نماند
 اولاً بقیه مرص این مطبوع است ترهندی می درم آلو بخارا چهل عدد و عناب مثل او قوت خشک اگر یافته شود درم بدستور مطبوع جوشانیده و یک رطل

نفسیه غذا سازند

نفسیه غذا سازند

بندای ازان صاف کرده و درم فلوس خیار نمبر دران بالیده بنوشند و یک شربت یا دو شربت ازین در مدت پنج روز بهند ازان لازم شرب ما را شیع نمایند
و غذا با سنانخ و سائر فزورات و مغز خیار بسر که سازند و اگر ذوال صداع شکل گردد و فصد قیال کنند و لازم شرب آب انار بنوشن بیکبجین نمایند و پست جوباسر که بجهت
روغن گل آبیخته بر سر شما و کتند و بعد جدا کردن خما و روغن گل نیم گرم اندک بر سر نهند و گاهی این صداع متعسر گردد و محتاج بقصد رگ پیشانی شود لایسما چون صداع
بجز و مؤخر دماغ میل کند و بالغ ترین چیزی که درین صداع مشابه گردد اینست که بکیزد آب جراد که دو آب برگ بنفشه و آب خیار و آب برگ سید و آب بخاری و دیگر
در شیشه کرده با لایش اندک سرکه و اندک روغن نیلوفر و روغن بنفشه و روغن گل انداخته شیشه را در یک پر آب آویزند و زیر آتش کنند تا آنکه آب شیشه بجوش آید و
دران ظاهر شود پس شیشه را بر آدوده بارند تا سرد گردد و در زیر آن در فرو نشیند پس صاف کرده بر برف سرد کنند بخمکه شیشه را در میان او نهند و چون سخت سرد
گردد بر تارک سر نهند این در کمتر از ساعتی صداع را از اکل کند و این بسیار را دیدم که امر بر سختن آب سرد بر سر میکرد تا آنکه صاحب صداع سردی آب در دماغ خود
معلوم کند بعد از این روپوشیدن سرد قصد خواب می نمود و این تدبیر را در ازاله اوتائیر نیک است و این بهر آنست که فضائات گاهی به تبرید خارج می شوند چنانکه از
استخین مستقر میگردند پس گویند که بقایای بخارات این تدبیر استفرغ می یابد و گاهی صاحب این صداع را سبب اوتائیر و خزان مع روغن گل و روغن بنفشه
کرده میشود و خداوند این صداع را از قبول خشناش رطب و قطن و ملوخی و شلخ خرفه و مانند اینها منع میکند

علاج صداع شمس

اگر از تشیدن اشیا یا خار خوشبو مثل مشک و زعفران و عنبر و عود و نرگس و یا به بو مانند مرو حلیت و بخار گوگرد و زرنج باشد چیزهای بار خوشبو چون کافور و صندل
و گلاب و نیلوفر و بنفشه و فواکه یا در بو مانند و اگر با وجود حرارت تخفیف و بیست ضرر رساند پس در علاج ضرر مشک شلخا بجا فواکه و اختصار نکند بلکه اگر ممکن بود تارک
با ساطادان رطبه مرده نمایند و اگر کفایت نکند کافور در روغن کدو یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر حل کرده در بینی چکانند و کذاک بالکس و روغن خلاف را
در تقویت دماغ و تعدیل آن بر سائر ادیان فعیلت است و پوشیدن گل بنفشه تر و نیلوفر و کشنیر تر و جراد که دو و خیار رطب را در تسکین این نوع صداع خصل
عظیم است و اگر از تشیدن اشیا یا خار خوشبو یا در بو باشد چیزهای گرم خوشبو مثل مشک و زعفران استعمال نمایند و با شیا یا حاره و حمام و آب گرم علاج کنند و بهر حال
تخلیل راس بحسب اقتضای مزاج رائحه و استنشاق با دبان مضاده آنها و تقویت دماغ با شیا یا مقویه و تغذیه با غذیه مقویه خوشبو حار و یا بار و مانند طبری گویند
که علاج صداعیکه از شرم اریح طیبیه حاره باشد تقویت مزاج و دماغ بر سختن آب های میگرم اولاب بر سر پوشیدن آن و امر با تشاندن بینی و انتم است پس تشیم اضداد آن
روائح در قوت مثل کافور و بنگام تا دمی بشک و بنفشه غذای با تریج و مانند آن و اگر تحلیل آن مشکل گردد و این سبب بخار بزرگ گردان اولقی بود و در آنجا تشید
بگیرند آب حی العالم مرق و مصفی با تش چهار درم روغن کدو و درم آب طلع یک درم و در شیشه بچینانند و صاف کرده سوطا نمایند آنچه ازان ممکن باشد سه بار بعد از
این بقیه حدت روائح و دفع بقیه آن کند و اگر متعسر گردد و تصمید راس بدانچه مذکور شد باید کرد و دران اسنبول مضروب بسرکه و عصاره ما فیثا زاده کنند که این
تحلیل آن کند و بدانکه هر جا که اشاره تبرید مزاج دماغ میکنند ازان ترک افراط دران و عدم ادخال در بر و چیزی از مخدرات مثل بنج و افیون و ببر و ج
لغای میباشند پس اگر لابد باشد و خوف الکات مریض بود اندکی افیون یا آب لفاح استعمال کنند و هر گاه معلوم کنند که مریض طاقت برداشت الم پیدا دران
مخدر ازان قطع کنند و در تلانی اذیت او بنگام زوال مرض کوشند و ازین غافل نباشند و اما چون صداع از روائح مزایل و قاذورات و جلوه متعنه باشد مریض
را در حمام داخل کنند و بر سر او آب نیم گرم بسیار بریزند و در حمام سرکه کمنه بپویانند و دو قتیله از پنبه ساخته بسرکه تر کرده دمام در هر دو منخنند و روائح خوشبو حار
یا بار و بویانند و استنشاق او با آن مناسبه یعنی بار و مثل روغن گل بنفشه و نیلوفر و جوانان و حار و زاجان و حار شل روغن یاسمین و خیری و سوسن در سیران و
سرد زاجان نمایند و فکر این امر کنند این صداع بنوع دیگر از انواع صداع منتقل خواهد شد بهر آنکه محالچه هر نوع صداع از علاج این نوع اسهل است زیرا که بر
دماغ از روائح که بهر ثقل و ضرر کم نبود حتی که گاهی ازان تشنج گردد و حجاب موضوع بران متقلص شود و در بدن سه عضوا خواص در میل بروائح طیبیه و نفرت از
روائح که بهر است و آن دماغ و معده و رحم است چون بر یکی ازین اعضا و چیز یعنی لوی بد و غلط ماده جمع شود صاحب از مرض شدید این نباشد و روائح

تب نباشد و اگر حرارت بدون تب باشد خوراندن حب مذکور ترک کنند و از نتیجه چاره نیست تا از ورم المین گردد و بعد از آن واجب است که نگاه کنند اگر در اینجا
جراحت باشد و لا علاج آن نمایند و تعذیل مزاج موضع اولاً به دست تا علاج قبول کند و اگر جراحت نباشد بعد تسکین و تسخیر موضع با ویه مقویه نماید
مثل اضربه که آبهای آنها آب سرد و بید و روغنهای آنها روغن مورد و سوس و روغن گل باشد و اخلاط آنها آشیانی باشد که در آن قبض لطیف و تحمیل اندک بود
مثل گل سرخ و اکلیل الملک و قصب الزریه و بابونه و گل ارمنی و شنبلیله یا نی شرب ریحانی و گاهی اقتصاد میکنند بر او آن اگر در دباتی بود و گاه استعمال آن بجز
میکند و گاهی بسبب سردی و خوف ورم اندک سرد کرده بلبل می آرند و واجب است که از حمام و شراب و غضب و هجرات و سخفات از اغذیه وادویه حذر کنند و اگر
موضع ورم شروع کند در آن وقت لابد است از استعمال قوی القبض و البترید مثل پوست انار و گلزار و عدس و گل سرخ و باب و اینها بطول و ثقل آنها خنثی
سازند بعد از آن بدو آن که با وجود آن همان لطیف مذکور باشد نقل نمایند مثل سرد و طرطره و به و کندر و اگر ضربه ترخه بر اس پیدا کند مبارت بخوراندن اسطوخودوس
باب یا شربت عسل باید کرد که از این خلاص یابند و بدانکه الم چون بحجاب دماغ رسد در آن خطر باشد و چون بسبب ضربه خون از دماغ خارج شود و مغز سر را که آن
مکن باشد باید خوراند و بالایش آب انار ترش اندک بنوشانند و چون ورم تحمیل یابد تاخیر در خوراندن مغز تا سوم روز و بعد فصد نمایند صاحب کامل منوب
هر که را از ضربه یا سقطه که بر سر واقع شود و صدمع عارض گردد باید که دماغ را و اولاً مبارت بفصد سرد کنند و خون بسبب حاجت و قوت و سن برآورد و اگر فصد
بسبب سن و قوت و فصل مکن نبود باید که حقه حاده استعمال کنند و اگر تب باشد حقه لینه بلبل آرند و جذب ماده با سفل کنند تا موضع علت نریزد بعد از آن که
در آن مورد و جواز السرد و جوشانیده باشد بطول کنند و بدان که یکید نمایند و اشل و آس و برگ سر و بانگ گل ارمنی ساییده و ضاد کنند و پیاز و پشم که در روغن گل نیگرم
تکیده سر نمایند و از آفتاب و حمام و شراب و غصه و اغذیه حاره و حر لیه و صدمع مثل جوز و شاهی و جرجیر و بادریج و شراب قوی و پیچ و مویر شیرین حذر کنند و این
ضما نمایند گل ارمنی و جرم قصب الزریه و مخاٹ و ماش هر واحد درم و درم صبر یک درم مرکب درم همه را با یک سوده آب
مورد و سرشته ضما سازند و ایضا آس و جواز السرد و بابونه و اکلیل الملک و قصب الزریه هر واحد درم و درم گل سرخ چهار درم همه را در آب پیچ
ضما کنند و آب انیم گرم بر آن ریزند و ایضا آب بید و آب اشل و گل ارمنی و اکلیل الملک و روغن گل استیخته ضما نمایند و اگر مورد ترکوفه بنضج خوشبو ساخته ضما
کنند نفع بخشند و اگر غشای دماغ را از ضربه و سقطه ورم لاحق شود باید که روغن گل و سرکه نیگرم بر سر ریزند و اگر استخوان بشکند و غشای تحمیل دماغ ظاهر گردد و آب
در دشتید باشد با روغن گل سرکه نیامیزند بلکه روغن خالص نیگرم یا روغن بابونه بر سر طول کنند و اگر با صدمع همراه باشد روغن بنفشه یا روغن نیلوفر نیگرم ریزند
و اگر از این اختلاط ذهن عارض شود خطی وارد جو و بنفشه و روغن گل بانگ سرکه بر سر ضما کنند و باید دانست که سرکه بر روغن گل در ورم دماغ و غشای او بر آن
مخلوط میکنند که روغن گل را باطن دماغ رساند و بدتر کند بسبب لطافت خود نه بر آنکه سرکه درم رافع میکند زیرا که در آن تسکین است و نه تحمیل نه در او ورم
حار و نه در او ورم بار و دمای فریون و غیره آشیانی حاره استعمال میکنند طبری گوید که صدمع عارض از سقطه و ضربه بر دو وجه است یا اگر سر را الم سرد
و شجره واقع نشود و یا شجره و الم آرد و الم در قلت و کثرت مختلف بود و شجره درخت و شدت و ایضا بحسب موضع مختلف باشد اما عاوجه شجره در شجاج سائر
اعضای مذکور گردد و صدمع عرض ماله شجره بود پس ماله شجره ماله صدمع است غیر آنکه ماله شجره قصد تسکین صدمع حسب مزاج ملین کنند به نصیحه و تکمیل او
بحسب آنکه در انواع صدمع ذکر یافت و موافق ترین اثبات برای کسی که او را این نوع صدمع باشد تکمیل سر و روغن گل گرم کرده است و یا بر روغن گل که در آن
قدری ماز و لادن جوشانیده باشد اگر مزاج این را واجب کند و الا اندک کافور بر روغن گل که مزاج واجب کند و موم و روغن گل که گدازه سفید آب مغسول بر آن
رنجیه آتش فرو آرند هر گاه نیگرم باند سفیدی بجه اندک آینه بهر هم زنند تا که سرد شود و بعد در او ن کرده بر آن آب سرد شیرین انداخته حل کنند پس آب را بریزند
و بر هم گیرند و بر تمام سر ضما نمایند که مسکن صدمع و مفید جراحت و ورم است و اگر در اینجا جراحت نبوده و رغن و نه فنج بیش تالم بحسب موضع بر حقیقت
در موضع سقطه یا ضربه باشد و این بحسب مجاب بود و می گردد و علاجه تسکین حرارت و تریه بلنج مزاج جلد سر را با که ذکر کردیم باید کرد و تا سر قوی گردد و مواد را
قبول کنند بعد بهر چه که محمل و ملین باشد مثل موم و روغن یا آبهای محمله مثل آب بابونه و اکلیل الملک و آخر آن ضما کنند و اگر ملین تحمل باشد فصد هر دو قیفاً

کند و نتیجه بدن او از اخطا نماند اگر قوانین او را واجب کند اگر اعراض عظیم گردد و مودی بوزن شود و هر دو نوع این صدام اعنی آنکه باوی شج باشد و اگر با شج
 نباشد اما آنچه باوی شج بود و درم حادث شود علاج جراحتی است که باورم باشد و درم مثل مرم و دانگ و اسفنداج و درم اسرخ مغسول
 و تصفیه راس و بزرگ و درم را تحلیلی کند مثل صندلین و شیاف مایا و آبهای محمله و درم پس اگر عقل مرین زائل گردد و شک و درم بحجاب و وضع بر فقه و از شک
 عام شده باشد و علاجش درین هنگام علاج سرسام حارست و اگر عقل مرین زائل نشود و دران آسان است و درم با صلاح جراحت زائل گردد و اگر جراحت
 نباشد از آسان تر بود و غیر آنکه فصد اگر ممکن باشد از آن غافل نباید شد و تصفیه سریشای سیه در وقتی و آبشای محمله در وقت دیگر و بهترین چیه که درین هر دو
 باورم باوی و درم استعمال کند تفریق راس است بروغن گل نیم گرم علی الله و ام و تصفیه و درم اسرخ و اسفنداج آب حی العالم و عصبه الراعی و آب خطمی و بناری
 تسقیه داده و تصفیه سر بزرگ بناری و بزرگ اسفنداج هر دو کوفه مطبوخ در روغن گل بر آن اندک خطمی سفید و آرد و انداخته که این ضما و تحلیلی و درم و تسکین این
 هر دو نوع صدام بغایت نافع است و علاج جراحت باله که تا اتم دماغ رسد در جراحات بدن خواهد آمد تسقیه مرم اسرخ بزرگ اسرخ بزرگ درم و بارچه آب تر کرده
 باوی سیالاند و مقابل آتش کنند که خشک گردد پس در ظرفی آب بیک گرم بشویند تا آنکه باورم سفید گردد و هرگاه اسرخ دران ظرف از آب درم سفید آب صاف که
 بالای آنست از نشیب برگیرند و اسرخ را خشک کنند که این بهترین طریق غسل اسرخ است بعد از آن وزن کنند و برابر اسفنداج و صاف صاف و درم و درم
 مردانگ گرفته هر سه مساوی بسازند و بجزه بچینه موم در روغن گل گذاشته از آتش خود دارند و بران این ادویه انداخته حل کنند تا مخلوط شود و باز بر آتش
 گذارند و آبهای مذکوره تسقیه دهند و قوی تر از آن آبها آب برگ بزرگ و قوی است پس در باون بریزند تا سرد گردد و اندک سرکه و قدری سفیدی رقیق بچینه
 انداخته حل کنند تا همه مخلوط گردد و در هر شبانه روز یکبار بر سر طلا کنند و این بالغ ترین ادویه مستعمله در اعراض مذکوره است و غذای این علیل غیر سحر بسوی مرگ
 تغذیه کثیرند و واجب است اگر قوت مطاوعت کند که برادر الشیخ اقتصار کنند در روزی بد فوات پس برین اقتصار روزند و این صاحب ترین صدام بر طبیب است
 اسفنداج و پوست مینویند که بعد تصفیه با حجامت طبع را آب فاک و فلوئس خیار شنبه و یا بچینه نرم باید کرد و این صفت خشنه است کشاکش جو بنفشه خطمی و بارچه
 کتان بسته هر یک بست درم هر سه را در یک نیم من آب بپزند تا نیم من بماند صاف کرده و در روغن گل درم و در روغن بنفشه و دواستار فانیذ و نیم درم و نوره و پاک
 دران حل کرده بکار بندند و از آن همه صدمه و درم باشد و اینها بزرگ چقدر بپزند و از آب وی بقتاد و درم و آب گامه و درم و در روغن بنفشه و در روغن
 بکار بندند و این خشنه قوی است بزرگ چقدر قدری با بونه شست هر یک بست درم و اینها بزرگ چقدر بپزند و از آب وی بقتاد و درم و آب گامه و درم و در روغن بنفشه و در روغن
 پوره و یک درم نمک و درم غسل دران حل کنند و آنرا که تب آید از پس فصد هر بار با آب کاسنی و آب غلب الثعلب یا مقدار پنج درم فلوئس خیار شنبه و درم و آنرا که
 تب سخت گرم نباشد آب کاسنی و آب غلب الثعلب هر یک سی درم بپزند و پنج درم فلوئس خیار شنبه و درم صبر و یک نیم دانگ زعفران مان حل کرده بپزند و درم
 ضما و آنرا که باورم تب باشد از آب غلب الثعلب و صندل سرخ و فلفل و زعفران و گل ارمنی و صبر و منبری که بر مرآب باشد همه راجع کرده بر سر زنند و این صدام عسل
 گلان را گل سرخ بزرگ مورد و پوست انار همه بپزند و بارچه بدان تر کرده بر سر زنند و باروغن گل و اینها بزرگ مورد گلانار پوست انار همه سر را در سرکه و آب بپزند و آنرا که خشک و گرم
 و قصبه الزیره و یک بند و شراب کهنه بران چکانند و باهم سرشته بر سر زنند و آنرا که مدت دراز گردد و ضما و پای معتدل بر زنند چنانکه با قوت قبض قوت تحلیل داشته باشد
 و این ضما معتدل است از ترش و شیرین با پوست شگافه در شراب کهنه بچینه بسایند و ضما و کفند و اینها که معتدل است بزرگ مورد تازه بزرگ بید بزرگ سر و
 و خطمی تازه و اکلیل الملک بکوبند و آب او بگیرند و اگر در آب بپزند و میشتارند و آب آن بپاشند و با آبش روغن سوسن باین آب و شراب کهنه آمیخته و درم
 جوش بدهند و آنرا که قصبه الزیره و گل ارمنی و شب یاقوت کوفته در صره بسته باوی بپوشانند و بدست مالیده بپاشند و بارچه بدان تر کرده بر سر زنند
 و اینها ضما و محلل مرکب درم کندر یک درم صبر سه درم و دانگ یک درم موم زرد و پنج درم روغن گل بست درم موم بروغن گذاشته ادویه سوده بزرگ تر کرده بدان
 بر سر زنند و بر خرقة کتان طلا کرده نیم گرم گرم نمایند و بر سر زنند و آنرا که حاجت تحلیل بیشتر باشد سرکه کهنه بدل شراب کنند و بدل روغن گل روغن سوسن یا روغن
 یاسین یا روغن کچنه تازه کنند و آنرا که باورم و بخوابی باشد روغن گل و روغن بنفشه بر سر زنند پس اگر در قوی تر باشد روغن گل زیاد و کفند و اگر بخوابی

قوی تر باشد روغن بنفشه فزون تر از روغن گل کنند از بهر آنکه روغن گل مسکن درد زیاد است و روغن بنفشه خواب آرد و تر و طعام نکند که فروزد که و بخور بادام و میند و آنرا که دماغ بنفشه اسطوخودوس و مغز مرغ خانگی و غیره دهند که در علاج صداع ترغری بسیار دانند که خون بسیار رفته باشد و تپش و زردی و بیضه مرغ غیر شربت و گوشت ناکیان دهند و صندل و سیب به و گل سرخ و بنفشه و برگ مورد و بویانند و اندکی کافور و آنرا که جراحت کوچک باشد برگ مورد و خشک کوفته بنفشه و اندکی راسینحه بر جراحت نهند و آنرا که جراحت بزرگ باشد لیکن استخوان نرسیده باشد بر جراحت روغن گل بمانند و بدوزند و این کسیرین نهند صبر تر و کند هر یک ده درم و دم الاغ مرکبی هر یک پنج درم هر سه را ساییده و بیضه مرغ بشیند و موسی خرگوش بدان آلوده بر جراحت گذارند و اگر خشک بر جراحت بپاشند و روغن بادام و روغن بزرگ بپاشند و به بنفشه که صحت یابد و اگر جراحت ضامه دماغی کوره مانع درم نهند و ضامه او دروغنها بچسبند برینند و اگر آنکه عقل شورید باشد حرارت سخت قوی باشد باقی علاج در جاگاه جراحت یاد کرده اند

علاج صداع ترغری

بهمت اماله ماده قبل از درم فصد با سلیق با مہفت اندام نمایند و بعد درم برگ سرود کشانید و لمین طبیعت آب کاسنی مرق و زینار شنبه و با مسهل یار و دوا بخشنه که کتب و اگر تپ نباشد بنفشه خاد و جب الراج یا تو قایا نمایند و بعد با ضمیه مقوی چون صندل و فلفل و گل ارمنی و روغن جینی و طحلب و آرد جو و با قلا ضامه سازند و اگر برگ مورد و زینار و نام و برگ انکوبار یک ساییده ضامه کنند نیز نافع بود و اگر در درم باشد و تپ نباشد گلزار و عدس پوست انار و گل سرخ و مورد و قصب الزیره و شب بمانی ضامه کنند و سیب و بهی و غیره اشیای خوشبو بپوشند و اگر ترغری از ضرب باشد اسطوخودوس و درم ساییده با جلاب یا شربت عسل بخوراند و غذا بدماغ ناکیان بزغلا و بره و گو ساله سازند و بالایش قدری آب انار بنخوش بدهند و با غذیه و فروات لطیفه که در صلع حار گذشت غذا سازند و دخت و سکون و سکوت و نوم و اول بر فرشهای نرم لازم گیرند و با بجملة علاج سکنه است طبری گوید که علاجش فصد فیال است اگر ممکن باشد و حل طبیعت اگر از ان مانعی نباشد و شمیدن روغن طیبیه شکل مزاج او درین وقت و ام نجاب بسیار بر پشت و تسعیط باین مسطور روغن ششخاش روغن بنفشه هر واحد یک درم شیر و ختران یک درم حفض کل تاناز بوزن و و شیر و در شیر مذکور حل کرده در شیشه کرده بچکانند تا یکدلت شود و بمقدار احتمال مزاج سحوط کنند و ضمیه سر باین ضامه و کمی آب بید و شیر و ختران و با هم بچشانند تا غلیظ شوند پس صاف کرده دران اندک حفض و خطمی و آرد و با قلا و آرد جو حل کنند تا غلیظ گردد و بر سر ضامه نمایند و اگر این کفایت نکند و صلع باقی ماند امر تمیزق راس بر و غنمای نیم گرم کنند هر روغنی که باشد سوای روغن لبسان مگر آنکه مزاج او باین الم برودت مستحیل گردد که درین صورت بر سر او روغن لبسان و روغن غار و روغن قسط و مانند آن استعمال کنند و بالغ ترین اشیای پنجه درین صلع استعمال نمایند و روغن نیگرم است که گاهی از سایر معالجات غنی می گردند این همیشه اندک بنویسد که سبب ترغری راس خلط غلیظ باردست که در موضع خالی سر حاصل شود و اعراض آن ضعف حرکت ارادی و احساس ثقل در راس که درت حواس است و این مرض مندرج درت سکنه بود پس طیب عند احساس حرکت ترغری مبادرت کنند بنفشه بدن از جوب مخرج خلط غلیظ مثل حب صبر و مانند آن و بعد بنفشه مارا عسل که دران اسطوخودوس سحق جوشانیده باشند بنوشند و همچنین بخورند و آنکه دران گل سرخ و عود و صطک بنفشه باشند بنوشند و از اسلا و غذیه مرطبه و نانچه غلیظه و عسل حذر کنند و غرغره بسنجین عسل و خردل نمایند و غذیه لطیفه قلیل الفضول مثل قلا یا می کوم طیور غیر آجاسیه تناول کنند و اعانت بهضم کنند و شراب کمنه بنوشند و شک و فالیه مزخوش بپوشند و آبهای ادویه ملکه بر سر بزنند و پیاز پنجه شش بر رانند پس اگر طبع مقص بود و حقه لعل آرد و اگر غشیان محلول گردنی کنند بعد خوردن طعام زیرا که آنچه از خلط غلیظه و دعه جمع شود ازین تدبیر دفع گردد و لایسایا بعد خوردن ترب الطعمه یا حبه چه ازین تی سببوت می آید و دفع کیوس طبیعت اسهل میشود و از دفع آن بدون خوردن چیزی و از علاج این مرض غافل نشوند که ازین تدبیر ممکن است که مرین از سکنه متوقعه خلاص یابد باذن الله تعالی عزوجل

علاج صداع نومی

درین صلع واجب است که اول اعلیاءات مواد دریافت نمایند که کدام خلط در بدن غالب است پس تحقیق بدان دماغ از ان ماده مگر کنند بدستوری که در اقسام علاج امراض دماغی و صداع مادی مفصل مسطور شد و بعد از ان تعدیل مزاج دماغ و تقویت آن با طلیه و اخمه و فروحات و غیره حسب ماده نمایند و اگر گرم سکنه همیشه بر پیشانی و صدغین ضامه گردان باین صلع نافع است و بهترین را دوا کسکه حوب انجیر است و اگر هنگام بیداری از خواب چیزی مسکن صداع بخورند صداع ساکن شود

لیکن از منقبتی برین و سر از خط غالب غافل نشوند و از آشیای مرطبه مثل لبان و ماهی و بیضه و فواکه و بقول رطبه اجتناب کنند و بعد از آن مداخل طبعه را خوب بکنند

علاج صداع و دووی

اول تنقیه بدن و دماغ از ماده رومیه سهل باغ و حب ایاج یا سبب انقیاق و قویا کنند بعد از آنک ایاج فیتر سوط نمایند و در یک هفته چند بار تکرار این سوط کنند
و دیگر دویه قائل کرم شکم مثل آب برگ شفتا لو و آب بچ قوت و صبر و طلیخ افستین و شیخ ازنی درینی چکانند و عقب و سوطات و عطوسات منقی و دماغ عمل آرند و بعد
از آن برای رفع بدبوی بینی اگر باقی باشد آنچه در باب تن الان سطور گرد استعمال نمایند و بقول ایلیا شرب صبر و قططره و درینی و قطیس بدان نافع است با جمله
آنچه در قیل و اخراج کرم دماغ و دیگر جراحات معمول را قتم است اینست که خلطیت و کافور هر یک قدری در روغن گل حل کرده بچکانند و قطور آب برگ خوخ و زنب
و شریفه و سببها و امربل هر واحد با صبر و حصن سوده آیمخته مجرب است و کذا قطور مخضرع و الدماجد غفر اسدله در قیل کرم و حبس خون و انبال زخم مجرب و معمول
و دفعی برگ چرچبه و بچکری و شکر خام هر سه مساوی ساییده در اخراج کرم از مجربات استاد مرحوم است و اگر کلم را در آبیکه صبر و حصن چو شاییده باشند ساییده
یا در آب برگ زنب سوده و درینی چکانند اخراج کرم بسیار میکند و مجرب است و کذا طلیخ و افستین سوده و ناس گرفتن بغایت سودمند و همچنین بندق هندی در آب
دویه قطره و درینی چکانند مفید و قططره برگ زنب آب سوده و کذا روغن و دماغ و گویند که تخم حنظل و دوزخ و مرشیج هر واحد یک جز و زعفران نیم جز و بار یک سایند
در آب پودینه آیمخته سوط کردن مجرب است و قطور آب برگ شاهتره نیز مخرج کرم است و مجرب و آب برگ سرس با صبر ایاج آیمخته بدستور و واجب است که بعد یک عشت
از چکاندن او ویه آب برگ کشنترانه و درینی چکانند و بتدایر حاره یا بسه تدریس نمایند و اگر با آن حرارت باشد تدایر بارده یا بسه عمل آرند و نشوقات و عطوسات که
در سده بینی مسطور گرد و بکار برند و بعد از آن تقویت دماغ و تعدیل مزاج آن نمایند و غذای لطیفه غیر مخمره که در آن کشنتر بسیار داخل نموده باشند تناول کنند
نجمندی گوید که طاک امر در علاج این قسم صداع استکنار یا خفت تبجه است و تقیل غذا و استعمال حمام آب گرم شیرین و کثرت ریختن آن آب بر مبر برای
تفتیح مسام و اخراج فضلات و تقیل مواد محتبسه متعنه که از آن کرم تولد میکند صاحب القیاس مینویسد که اول رگ قیفال زنند و شیره بنفشه یک تولد
مویز منقی و تولد و برگ کابلی چهار ماشه بنوشانند و غذا شور بای رخ بنان توری دهند سه چهار روز داده جهت تنقیه دماغ حب ایاج و وقت شب یک لکه آب
نیم گرم بچکانند و صبح این مطبوخ اسطوخودوس دهند اسطوخودوس نه ماشه افستین پرمیا و شان بچ کابلی در مننه ترکی بسفاج هر یک هفت ماشه سنای یک نیم تولد
پوست ایلید زرد پوست ایلید کابلی ایلید سیاه هر یک نه ماشه مویز منقی سه تولد گل سرخ یک نیم تولد ریوندر خطائی ترب سفید هر یک نه ماشه جوش داده و کفتر بچ تولد یا خنجر
شش تولد شربت آبی علوی بخانی چهار تولد روغن بادام شش ماشه اضاف نموده بنوشانند و بجای آب برگ کلاب و عرق افستین کفان نمایند و وقت و پرخود آب بچرخ
و وقت شام شله رخ دهند و همین قط چهارچ سسل دهند تا ماده مولد تمامه بر آید و روز دیگر این تربیدمند افستین در مننه ترکی هر یک یک ماشه سوده در شربت بنفشه یک تولد
آیمخته ملیساند بعد شیره بادیان و پودینه هر یک نه ماشه ایسون چهار ماشه در عرق شاهتره و دوزخ هر یک هفت تولد کلاب نه تولد برآورده شربت افستین شربت کشن
هر یک یک نیم تولد توری سرخ هفت ماشه بنوشانند و بعد حصول تنقیه سوطات و قطورات قائل و مخرج کرم بکار برند مثل سوط سرخس تنها و یا ترب سفید و یا اراج
فیقر و این سوط نافع صبر افستین برگ شریفه برگ کبر کبر نیم در مننه ترکی کشنتر خشک هر یک سه ماشه و قطور آب برگ خوخ و نیم و شریفه و بچکشت و افیتون هندی
هر یک سه ماشه صبر حصن کی هر یک چهار ماشه سوده آیمخته از مجربات است و همچنین طلیخ ترس سکنجین سوده که در آن صبر و هر یک سه ماشه باشد و باید که اول
آب کشنتر نیز و یا خشک در سرکه ساییده و درینی ریزند بعد ساعتی او ویه مذکوره و یا دیگر منقیات بعمل آرند جهت آنکه کرم از بوی کشنترست شوند پس از بوی دوا
نخواهند که ریخت و استعمال مخدرات از داخل و خارج بسی مفید است و این قطور قلع ماده القی می نماید و کرمهای مرده و زنده بر می آرند و اگر چه اول مرتبه سوزش
در دماغ پیدای کند لیکن باید که اول قططره بر روغن کدوی تلخ نمایند تا از سوزش باز دارد و اسنگ بوزن هفت ماشه سوده در روغن گل آیمخته بکار برند و روزی سه چهار
بار و یا در شیر بز یا خروازان عمل آرند و درین مرض بعضی را بنی بوسیده شده می افتد و بعضی را بنی می نشیند و غنه در او از دور کام سوراخ میشود و در آخر
احتعال اللسان میگردد و بعضی را در تمام سرورم میشود بلکه تا بسینه فرو می آید و آخرورم زیاد شده از شدت درویشانی می ترقد و هلاک می انجامد

باریک سوده بسنجین و آب گرم و اگر مای تازه و خریزه و مسوق و خجاری بخورند و بالایش سنجین و آب گرم نباشد فی صغری سنجین در سده آورده و با آب گلی
گفته کسی را که صمدی از صفرا در معده باشد اگر از خودی کند صمدی او در ساعت نعل شود و گفته کسی که در معده او صفرا جمع گردد اگر هر روز صبارت بغدادی
از صمدی کند صمدی ظاهر شود پس هر روز قبل از آنکه صمدی شروع گردد غذا بخورد و علاج این کسان تی آب گرم قبل از غذاست اگر برایشان سهل بود و اگر نه
سهل نباشد صبارت بغدادی محمود جید معده کند لیکن مقدار او اندک باشد و صاحب و را مصابرت بگرشنگی نباید کرد و اگر صمدی ساکن نشود این نوع صمدی
افستین روی هفت درم گل سرخ پنج درم تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد سه درم شاهتره درم شکافی و باد آورده هر واحد سه درم پوست ملیله زرد درم
سویز منق و تمر هندی هر واحد سه درم در شش رطل آب بچوشانند تا چهارم برود صفا کرده و در شیشه انداخته بر روزی اقیاب شب بجای گرم نهند و هر روز
برنج رطل از ان اینم درم صبر سقوطی و نیندرم کسیر او نیم درم روغن بادام شیرین بنوشند سه روز پنج روز و غذا زیر پنج بچرخ یا رانیه بروغن بادام بپزند اگر
این سنجین جبری استعمال کنند منفعت بین نماید و صفرا که در معده باشد نافع بود تخم کاسنی تخم کشوث تخم شاهتره و گل سرخ هر واحد سه درم گیرند و بر آن سرکه کهنه
پنج رطل و آب شیرین دو رطل انداخته با آتش معتدل پزند تا نصف بماند صفا کرده و شکر طبرزد سه درم انداخته باز بنیزند و گفت آن گرفته از آتش فرو آورده
سه اوقیه صبر سقوطی بر آن انداخته و در ظرفی بر دارند شربتی از او درم تا پانزده درم آب سرد و اینها این جبا استعمال کنند که تفتیه معده از صفرا میکند پوست
ملیله زرد پنج درم گل سرخ سه درم صبر نیایک درم بار یک ساینده و آب جها سازند و بکین درم خورده و بالایش آب شاهتره مروق برنج رطل ثالث رطل مشکلی
ده درم بنوشند و اگر استفراغ بلغم ملیله و تمر هندی و افستین کنند بدان انتفاع یابند و بعد تفتیه بدن تفصید سر با صمدی نافع صمدی حار سافج که مذکور شد بکین
و این ضاد مقوی سه رطل آرد تا مانع از قبول فضول نماید گل سرخ صندل سفید هر واحد سه درم آفاقا و حصف هر واحد یک درم گل ارمنی دو درم بار یک ساینده
آب مورد و آب بید و آب عصی الراعی و آب شاخهای گل سرخ و آب برگ انگور و آب طلع هر کدام که بپرسد و یا مانند اینها از آنچه مقوی عضو و ملغ از قبول فضول
صفراوی باشد سرشته و خا و نمایند و باید که عضل سابقین بعضا بر بندند و یا با مانند انفضلات بسوی اسفل بنجند بگرد و جالینوس در کتاب حیل الابر گفته
که چون انسان را صمدی بسبب صفرا شود در معده باشد هر صمدی حریره معمول از مغز ان باب انار سنجش یا آب انار و آنه بنوشانند که این تقویت معده او دفع
صفرا نماید و این حریره در شکم او قادی بر باند بجهت انار پس اندک اندک از ان بپزند تا بسوی معده او صفرا نرزد و صمدی آنرا عارض نگردد و درین خوردن مغزل
و اشپای قابضه تجربه کردیم پس صمدی ساکن شد زیرا که نم معده قوی گشت و صفرا قبول نکرد و باید که اشپای قابضه با غذیه باشد تا مدتی دراز در شکم باقی
ماند و بعد بکین نفوذ کنند و جالینوس در شرح کتاب ایندیمیا نوشته که گاه آدم صمدی را دفعه تغییر سبب ظاهر عارض میشود و این از فضول حاو
جمع در معده میباشد و لاشارت کرده که صاحب او نان بشراب مخمورج آب تر کرده بخورد و هر آنکه این طعام معتدل الحار است تعدیل این فضول و
اعانت بر هضم آن در معده می نماید و اگر مایه لمغنی باشد بطیوخ شبت و ترب و اصل السوس با سنجین عملی دنگ تی آورند و اگر تر ب بخورند و
بالایش کلمه پایسجه باشد پنجه نباشد و بعد از ان تی نمایند نیز خوب است و بعد تی گفتند و ملیله عربی و مانند آن بخورند و خوردن سه درم جی که از سنبل الطیب
و افستین هر واحد یک جز و صندل سفید رطل جز و ساخته باشند نیز در تقویت معده و هضم طعام از مجربات سرمدیست و تلطیف ماده منضج حار و سوده
لمغ و حبس این دهنند و یا بر قیفا بگفتند منق معده است و بعد تفتیه جوارشات حاره برای تجوید هضم و تقویت معده بخورند و آب گرم بر سر بریزند و روغن گل
سیم گرم در گوش چکانند و غذا سرخ الحنم مثل چونه مرغ و کبوتر بچرخ بپزند شیخ میفرماید که اگر اخلاط بار و لمغنی باشد که از ان ریح شدید بیجای نماید مقیات قوی
و ملطفات دهند و اگر نائل نشود یا رجات کبار بلغم اقیون دهند و قطع شریان خندین درین نافع است یا داغ خفیف بر صندلین بنوعی که سه
نوزد بلکه شریان تنگ گردد و اکثر شل شریان یا قطع و داغ میکند و بهترین داغ آنست که جلد بالایی شریان شق کرده شریان را طاهر کنند پس بر
نفس شریان داغ نهند تا اثر آن بر جلد واقع نشود و آله داغ سلات باشد یعنی تنگ سرباید نه فراخ سرداگر ممکن باشد در تابستان این عمل نمایند
د باید که غذای او حریره یا سازند و ماده روز خیزی نماند و وقت غذا هر گاه بوقت سردی باشد و ایضا اکثر کلام نشاید و همچنین قوا بعض بر شریان

نوشته

نوشته

نوشته

نوشته

صدغین بچسپانند و انزروت و زعفران بدان بخا و طاسانازد و گاهی بران قطع اسرب نهاده بصحابه می بندند تا ضربان موجب رج کند و ایضا چوب می بندند و ادا دلغ قوی برای این سه بر وسط سرد و بر صدغین و یک بالای نقره نر و نقره سرست و باید که در هر حال از شراب اجتناب نمایند چوب سی گوید که هرگاه صدغ از غنول بلغمی محقق در معده باشد از تقی از ترب قطع منقوع در کجین عسل باب شبت و نمک بریش یا باجای شور نایند و صاحب ادرا از شراب یک ساعت منع کنند و بعد از آن یکسختین باب مطبوع ترب و شبت بنوشانند و یا از ویه بقیه مثل این دو اید بنده نیم ترب و نیم شبت و نیم چوب سی و یک ساید جمل سرشته آب گرم نالند با نکی نمک و بنوشند و پی مرغ مبلول در روغن کنجد یا زیت یا انگشت تحریک می نمایند و در بقیه معده کوشش کنند و بعد بقیه آن اما عسل از شراب آن باب سردی اندک شراب ریجانی مغز و آب بنوشانند بعد از آن که با نکی از آن مضمضه کرده باشند و حسب معرفت بچ قوتایا و حسب ارایج نافع این صدغ است و اگر هر روز از طریق صغیر و در دم با نیم مثقال ایلج فیه سرشته بخورند نفع دهد و یا در غمربصل نیز نافع بود چون هر روز و و مثقال از آن سه روز متواتر بخورند بقیه معده از بلغم راسخ کند و بلبله در بل نافع است و چون حسب صبر هر روز به شبت وقت خواب یک مثقال باب گرم بخورند و ایضا چون حسب نهیب و در دم و نیم باب گرم بخورند بقیه معده از بلغم کندی اگر صدغ ساکن نشود و مغزین گردد و ارایج ارکا غائیس و طلیخ افیمون و یک دم بند و این صفت حسب ارایج نافع این صدغ است و بقیه معده از بلغم است تردید سفید خراشیده و در دم ارایج فیه سه دم پوست بلبله کابلی و در دم نمک نهند و این نیم حنظل یک درم نیم گرم درم چهارم درم و نیم گرم درم و این حسب صبر نافع بلغم راسخ در معده است بلبله کابلی و تردید سفید خراشیده هر واحد درم یک گرم گل سرخ چهار درم مصطکه و در دم صبر ده درم باریک ساید ده چهارم از نیک مثقال وقت خواب بخورند و این نفوع صبر نافع حادث از بلغم راسخ در معده است و کف کف بیج بادیان هر واحد هفت درم مصطکه و منبل الطیب و نیم گرم کف کف بیج بادیان و اینسون هر دو درم اسارون و حسب لبسان هر واحد سه درم سیلخه و دو و لبسان و گل سرخ هر واحد چهار درم عاقر قرقا که درم نیم مثقالین بیج درم چهار درم شش رطل آب با کش ملائم بنزد تا نصف آید و ظرف آگینه با قلاب سه روز بدارند و هر روز چهار و نیم باریک درم صبر بنوشند و این نفوع صبر دیگر است و بومی نیم درم اسارون سه درم مصطکه و منبل الطیب و عاقر قرقا هر واحد یک درم نیم بلبله کابلی چهار درم حنظل و دو عدد و نیم گرم کف کف بیج بادیان هر واحد سه درم چهار رطل آگینه بران انداخته در روز با قلاب و شرب بجای گرم بدارند و هر روز نیم درم باریک مثقال صبر و یک درم روغن بادام بنوشند و غذا بران شور بای اسفید بیج گوشت گوشتند و صغیر باشند و نیم بخورند یا کبوتر سیج بخورند و آب و مانند آن و بران شراب ریجانی مغز بنوشند و نصف معده ایشان با خنده سخته معلقه کنند تا نفع تولد نمایند مثل این ضماد و گیرید یک درم لاون و دو و خام هر واحد سه درم گل سرخ چهار درم منبل الطیب مصطکه هر واحد دو درم شک یک انگ انگ همه باریک و دو و درم ساید یا آب فرنجوش سرشته بر معده در حالت خلوصا و سازند و لعل کندش و صبر و زیره و سنبل عطسه آورند و آب چغندر و آب فرنجوش و آب بودینه و دینی بچکانند جرجانی و ایلاتی میدهند که اول مطبوع شبت و دو یا سه سرخ و نیم ترب و عسل قی باید کرد و از پس آن انگل گلفند و اینسون و زیره و مصطکه و مانند آن بخورند و اگر روز دیگر ارایج فیه جمل سرشته سه درم یا سه مثقال بدین صواب باشد و آنرا که صدغ پیوسته باشد صغیر نفوع صبر و هند باین نسخه سعد منبل این قح و او خر کف بادیان ناخواه زیره هر یک شتی همه را بنزد چنانکه آب سرخ شود و قوت او دید که در وصف کرده و بر مقدار نیم من از این آب و درم صبر انداخته در شیشه کرده با قلاب تا سه روز نهند و هر ساعت شیشه را بچسپانند و سه روز با مداود درم از این آب صاف کرده سه درم روغن بنیدا بخورند و روغن بادام تخ انداخته بدیند و اخذ ده و اگر که در صدغ بلغمی نکرده باشد هم موافق بود و آنرا که بدین تلبیه صدغ تراکی نشود دماغ کردن صواب باشد بر میان سر و بر سر و صدغ و یکی بر پیش سر بالای مناک پس کردن و طعام و شراب نیز همان نفع باید که در همانجا نکرده و خورای قصب زیتون بعد طعام خوردن نافع باشد این الیاس گوید که شبت سه درم نیم حنجره سه درم در آب خوب جوشانیده صاف کنند و در آن نمک طعام سه درم حنظل است درم حل کرده بنوشند و بر شیشه ملوث بروغن کنجد قی کنند و یا لوبیای سرخ و نیم چغندر و نیم سمن و بودینه بستانی و نمک طعام هر واحد سه درم جوشانیده بنوشند و قی کنند بعد خوردن ترب یا بخور آب یا باجای شور یا اکلج مطبوع و کین نفوت راس بخورات خوب موافق مثل من و جنبر و شک نمایند و غذا و زده و خواب بصغر و اگر قی ساکن نشود و این حقه حاد لعل از نیک و سباج درم طبله بزرگان هر یک

نسخه حسب ارایج
نسخه حسب نهیب
نسخه نفوع صبر

نسخه نفوع صبر

نسخه نفوع صبر

ده درم انجیر غناب پستان هر یک بست عدد خطی در خرقه گمان صواب است سه درم خشک بابونه شبت هر واحد یک کف نه بنفشه ملو فر هر یک سدر دم در شش غل
آب بجز شانه تا دو درم بماند صاف کرده بران بوره از سی یک درم نمک طعام بکنیم درم عمل مری در روغن کنجد هر یک درم پاشیده حل کرده استعمال نمایند و این
جالینوس این را کانغیس این علت را نافع است این فوج گوید که فی لطیف شبت و نمک و عمل لوبیای سرخ و نم قطف و بودینه بستانی و جوزالقی و کنکاز
و نمک نان هر کدام از این اشیا بعد از آنکه ترب بکشد با پیچ مطبوع شبت خورد باشد نوشیده فی کنند و اگر از آنی ساکن نشود این را کانغیس و جالینوس هر یک در روغن
افضل ازین هر دو است و موثر است فی اثر انکیوت و غذای او خود آب بطیب بریزد و اسفید با جات فالو و جات طیف نه عطران و شراب صرف و گوشت سرخ
برایان بنیت و فلفل و دارچینی و چند معمول خردل و مری و زیتون المار و نان خوش ببری و انجیر در مارا عمل تر کرده بدهند و کوم صید سوانق ترست
برای ایشان و خاصه کم خرگوش بران با کباب کرده با بازیر و در طعام ایشان سداب و زیره و کرویانه از در مارا عمل آب انیسون و مطبوع مصطکی
و این دو اقوی تر برای صواع بارد است بکند گوگرد و چند سیر و حب النصار سادی و در روغن گاو و روغن گل ساییده بر بارچه طلا کرده بر پیشانی نهاند و اگر
ماده سوداوی باشد فی نمایند و منفع و سهل سودا بدهند و از ادویه قویه برقی ماده سودا نیست که خرقه سفید را در ترب خلاصیده سه درم بگذارند و بعد از آن
دور نموده ترب را قهوه قطع کرده باشند و لوبیای سرخ جو شاییده صاف نموده بکنجین عملی داخل کرده بنوشند و بکنجین نمک لفظی و ترب با صفا هر واحد یک درم
خردل نیم درم در شش سرشته و مطبوع شبت و ترب لوبیای سرخ حل کرده دادن صواب باشد بعد از دو الی سه درم و مفرجات استعمال نمایند و بانی تدبیر
علاج در اراضی و ماغی شرک معدی از ماده سوداوی و از بحث مانجولیا اخذ کنند این عجیاس گوید که هرگاه صواع از فضول سوداوی محض در معده
باشد باید که فی نمایند با پیچ در صواع لمبی مذکور شد و مطبوع اقیقون و غار لقیون و حب اسطوخودوس و هند و این نوع صبر نافع سودا است بلکه سیاه و
کابلی هر واحد ده درم فستقین اصل السوس متشبه هر واحد پنج درم شکامی با دار و حشیش غافث بسفنج اسطوخودوس و بادرنجبویه بودینه حبلی هر واحد چهار درم
و نقل یک درم سانف بسبل الطیب خرقه سیاه هر واحد یک درم همه را در روغن طل آب بچوشانند و در آفتاب نهاند و هر روز چهار اوقیه از آن گرفته صبر کردیم و غار لقیون
چهار دانگ یک سوده روغن بادام شیرین یک درم انداخته بنوشند و این حب اسطوخودوس نافع نیست بلکه کابلی و سیاه هندی و صبر و بسفنج هر واحد نیم
اقیقون اسطوخودوس هر واحد پنج درم غار لقیون چهار درم تخم حنظل و درم و نیم خرقه سیاه و درم همه را با یک ساییده با آب بادرنجبویه سرشته چهار دانگ شسته
و درم و نیم تاسه درم بحسب قریض و ضعف آن و باید که تدبیر صاحب این تدبیر نافع اصحاب سودا مثل اطراف بر غار و بر و دیو و مرغ و نه و آن بگوید
زرد و پیچیده شربت حریره معمول از مرغ گندم و شکر و روغن بادام و مویر و کشمش و بادام و انجیر خشک مانند آن کنند و از آن غنیه بکند سودا و اجتناب نمایند و در حمام
معتدل الحار آب شیرین غسل کنند و هر روز دو اوقیه بکنجین شکری با یک شقال اقیقون با یک سوده بخورند و اگر در معده اخلاط مختلفه از صفرا و سودا
و بلغم باشد باید که صاحب و بعد امتلا از آن غنیه مختلفه مثل ماهی تازه و مالخ و قریب و خیزه و سرق و بقله خردل و حرف و مانند آن و نوشیدن بکنجین آب گرم مطبوع
شبت و ترب فی کند اگر زمانه حیف یا خریف باشد در نهته یک مرتبه یا دو مرتبه و اگر زمانه بیج یا سرباشد این مطبوع بنوشند پوست لیلیه زرد درم لیلیه سیاه
کابلی هر واحد هفت درم گل سرخ شش درم سنای کلی شاه تره هر واحد پنج درم لیلیه و آله هر واحد چهار درم البجرا ببت عدد غناب مثل و انجیر ده عدد و مویر شقی
بست درم تمهندی یا زرد درم شکامی با دار و حشیش غافث گاو زبان بنفشه اصل السوس هر واحد چهار درم اسطوخودوس کاذب و یوس کما فیطوس تخم کاسنی
تخم کثوت ترب بسفنج هر واحد سه درم تخم کرفس انیسون بادرنجبویه فرغ خشک هر واحد دو درم همه را در شش طل آب بچوشانند تا یک طل آید و از آن غنیه از آن صاف
کرده این دو برای تقویت او اندازند ترب سفید خراشیده غار لقیون این فی هر واحد چهار دانگ تخم حنظل یک دانگ نمک لفظی دو دانگ تمه نیانیم دانگ با یک ساییده
بر مطبوع انداخته سوگام بکنم بنوشند این الیاس گوید که اگر صواع از انصباب خلط سوداوی در معده باشد متقیه نم معده فی از آب گرم و جوزالقی و کنکاز
کنند و جلاب بادرنجبویه و درم باشد که درم بنوشند و غذا زرد از آب بخورند و بشیره تخم قرطم خورند و خوردن حب اقیقون و مطبوع آن و تقویت سدر
شبهات جلاب مثل تر کس و یا سمن و غیر استعمال اطریفات و معیطاب و زنجوش و اشتقاق و شک و غالیه از نفع است و اگر ماده ریجی باشد

نصفه
نصفه
نصفه

متقیه معده یعنی گندیدن یک مستغفات که روغن بیدانجیر در آن داخل نمایند لعل آرد و اگر از استعمال او مانعی باشد زیت کنه بدل این روغن کنند و اگر تخم کرفس
 پنج بادیان پنج از خرنخواه مصطلک هر یک دو مثقال چوشانیده صاف نموده و در روغن بادام تلخ و یک درم روغن بادام شیرین داخل کرده چند روز بنوشند
 نافع بود و جوارش کوفی و قوچی و عجون کاسر الراح و مانند آن بهر تقویت معده و تکمیل ریح استعمال کنند و بهر تقویت راس روغن آس و روغن لادن روغن
 سوسن و آب سرواقل و سنبل و معده پنجه در آن فغن و تسخیم باشد لعل آرد و مالیدن دست و پا بکسیه حامی و یا پیازچه درشت و یا لینگ با و گدازشتن در آب گرم
 و بستن آنها نیز مفید بود و باقی تدبیر از علاج امراض دماغی شرکی معده که از ماده یکی باشد برگیرند ایلامی و جرجانی گویند که اول متقیه معده یعنی گندیدن ایلام
 فیترا دهند بعد از اصول بروغن بادام تلخ و اگر حاجت آید تقوی صبر بروغن بیدانجیر دهند و صفت الاصول نیست بویستج بادیان پوست کرفس هر یک یک درم
 پنج از خرناسون سلیمه غار لئون هر یک پنج درم مصطلک آنخواه فرما یا پودینه کوی هر یک سه درم اقیقون اسطوخودوس هر یک هفت درم همرا در آب پیزند
 و صاف نموده هر صبح سی درم گرم کنند و هفت درم گندم حل کرده صاف نموده چهار درم روغن بادام تلخ داخل کنند و اگر درم صبر درین آب بار الاصول
 حل کنند و سه روز در آفتاب نهند و بعد از آن هر بار با مقدار درم پانزده درم باد و درم روغن بیدانجیر و درم صواب باشد و در هر هفته یکبار بنوشند یا با دارا
 حاویا بر تریاق کبیر و شر و لیلوس بخوراند و روغن بیدانجیر و مصطلک بر معده مالیدن و هر صبح در حمام رفتن و در طعام زیره و ناخواه و داجینی داخل کردن
 سود دارد و دیگر بنوشند باید که مطبوخ سازند و در آن مصطلک اندازند و گندم با مصطلک و زیره خوردن نافع بود و هر شب پانها از بن ران تا بقدم نیک بان و اندکی
 کشیده خشک و تخم کتان و شکر خورند که بدین تدابیر بخار از سر باز ماند و اگر صعود و انحراف معده باشد اطریقی کشتری خورده شیره تخم کاسنی در عرق شاهتره زرد
 بنات سفید داخل کرده بنوشند و یکدن سبب و به و امرو و ساق و آشامیدن بزرقطونا با شکر و مالیدن دست و پا و گدازشتن در آب گرم و آشامیدن سبب
 بنفشه و محاض و لیمون و تخمندی و آلو با و مانند آن با اسپغول و اشال آن و تناول نان بسره که هماغ صعود بخار اند و خوردن فواکه قبل از در آن نافع
 و گدازچند لقمه نان باب انارین و یا انارینوش و آشامیدن بوب حاضنه مثل رب ربیاس و غوره و سیب و به و نار و خواب و آرام و سکون و مباحض باره و
 طیب الاراحه و ترتیب اوقات غذا تا آنکه یک مضم یا بدو رسد دست و اگر بعد از این تدابیر صداع باقی ماند و حمام آب نیم گرم بسیار بر سر بریزند و مقدار یک و سه
 درمیت اوسط نشینند و بعد بر آمدن از حمام آب سرد بر دست و پایک بخله بریزند و اگر صداع بحال خود باشد باید که طیب از علامات مخصوصه هر خلط دریافت
 که کدام خلط سبب تولد بخار و محدث صداع است پس متوجه معالجه آن بعلال خاص آن گردد و تقویات معده مثل مصطلک و گندم و مانند آن نافع بود و هرگاه
 طعام تناول نمایند و تخیر شروع گردد و صداع آرد لعاب اسپغول یا کشیده خشک بشکر ایلامی طعام بخورند و اگر خوف سردی معده از لعاب اسپغول باشد لعاب فانی
 مع کشیده خشک استعمال کنند و تقویت راس کنند با پنجه در سابق مذکور شد پس تسکین آن از قطرات و شوات مناسبه نمایند خصوصاً شام و فرجوش که گاهی تنهاس
 خلاصی تام میگردد و باقی تدبیر از علاج صداع بخاری داخلی و امراض دماغی بخاری اند که گندم میخی گویند که اگر صداع از بخارات باشد که از اخلاط و دیه و در معده
 صعود کنند یا با دیه و فرج آن اخلاط استعمال نمایند و بکیر پنج کرفس پنج بادیان و از هر هر واحد درم پودینه کوی زرا و دندرج شکا عی با و در دهر واحد
 پنج درم لیلیه سیاه اسطوخودوس هر واحد هفت درم اقیقون غار لئون هر واحد پنج درم سلیمه ناخواه قصب از زیره هر یک سه درم سنبل الطیب و درم مویرقی
 سی درم درش رطل آب بوشانند تا در رطل با نذ صاف کرده یک اوقیه ایلام فیترا در آن انداخته و ظرف آگینه با قناب سه روز بدارند و هر روز یک اوقیه ادا و قناب
 با سه درم روغن بیدانجیر بنوشند که این اوجاع راس فرم نه بر و اگر حاجت معجون یا از سجنات افتد بنوشند یا امروسیا و تریاق کبیر و شر و لیلوس و دوار المسک
 مرو حلا استعمال کنند و اگر از ضعف فم معده باشد هر صبح چند لقمه نان در آب غوره و مانند آن که در علاج امراض دماغی شرکی برای ضعف فم معده
 گفته شد بخورند و یا حریره مغز نان یا آرد گندم اشبل انار وانه و غیره ترش ساخته بنوشند که بکار اصل تقویت فم معده کند و اگر استعمال ترشی الم و انار با نذ بهر
 که در جلاب ساف یا با فادیه تر کرده باشد افعار و رزند و اگر قبل از صداع اشیامی مذکور استعمال نمایند بسیار متعق شوند و هرگاه احوال طعام و اندام آن معلوم
 شود چیزی که در آن قبض بود مثل لقمه نان در رب فواکه یا تنها که مثل سیب و لیمو و انشیاتی یا نان یا تقسب یا بنیتون تناول کنند و اگر معده بسیار گرم باشد

نسخه از الاصول

باب فواکه و بنفشه و مالان آن بر بستن دست و پا و بالیدن آنها و گذاشتن در آب گرم شود و در جای بعضی ترکیب مطب سائده که رام که مخصوص صداع نرلی حار و گرم و بار دست جدا جدا است و دیگر دو اگر باز نرله حار باشد بنفشه بدن و سر از سهیل صغرا و حب بلبله کنند بعد از پنج تمام اگر بدن منگی از اخلاط و محتاج تنقیه باشد و چون در علاج نرله و زکام خار و هاله مفید شناسند و اطریفل کشنیری توله خورده عذاب پنج عدد اصل السوس چهار باشد گل بنفشه شش باشد جو شاییده نبات داخل کرده بنوشند و اگر حرارت زیاد بود بجای اصل السوس بندان کنند و یا بلبله مربی خورده شیر و غنایه نیم که ماهو کاسنی غش باشد و اگر خواهند اطریفل کشنیری بجای بلبله مربی کنند و یا گل بنفشه گل نیلوفر کونار هر یک یک توله در شیر گاو جو شاییده بخار آن بگیرند و نرله بند و پاشویه و تبرید بقدر استعمال نمایند و اگر باصلع در هر دو باز و ضربان و در برش نرله و سرافه باشد صغیر از عنب الثعلب گل بنفشه اصل السوس عذاب پیستان گاو زبان بر سیاهوشان تخم خطمی جنازی داده بعد گل سرخ سنای کمی نیز اضافه کرده جو شاده صغاف نموده مغر غلوس گلفند شیر بادام داخل کرده دهند اگر مغر غلوس کر است آید بلبله زرد و بلبله ساه و بنفشه اضافه کنند و بعد مسهلات عذاب پیستان خطمی جنازی بر سیاهوشان جوش کرده بخورند اگر نرله باز نماند بنفشه خشکاش کونکاری اضافه کنند و نرله بند نیز بنهند و لغوق معتدل برای سرفه دماغ نرله که در آن مشک و نیل الطیب است طیار کنند و برای سرفه اصل السوس سیاهوشان گاو زبان نبات جو شاییده همراهِ بلبله مذکور بدهند و ایضا اگر در سر و ضربان چشم شدت باشد بندان عذاب آتیب جوش داده شربت بنفشه خاکی داخل کرده بنوشند و قوس شکرت در آب سوده و بعد طلا نمایند و پاشویه نیز کنند باز اگر شدت در دماغ فصد سر و کنند و در جو شاییده خطمی جنازی تخم خشکاش هر یک پنج باشد اضافه نمایند و ایضا اگر صداع و ضربان شدت مع تب باشد بندان گاو زبان پیستان نه دانه کونکاری باشد زعفران باشد در عرقیات جوش داده شربت بنفشه خاکی داخل کرده دهند و افیون کونکاش کثیرا صغیر عربی اشق قریفل هر یک باشد کونکاش نیم باشد در سفیدی تخم مرغ سائیده نرله بند بر صغیرین نهند و ایضا برای صداع نرلی حار بلبله مربی کوفته باسطوخ و سود مغر و نموده بخورند بعد شیر و مغر تخم بندان شربت بنفشه عرق شاهتره عرق کیو دره بنوشند غنایه نیل و کرم روغن جوز و دایضا ایلیج فیکو بر روغن بادام گردی باطریفل کشنیری یا صغیر سرشته تناول نمایند با لایش عذاب بندان عرق شاهتره عرق غنایه عرق عنب الثعلب بت بنفشه بالنگوبه بنوشند بالنگوبه برای قبض و اصلاح معده که از ایلیج اسهال شود میدهند روز سوم برای رفع خشونت ریه شیر و اصل السوس شیر خیارین شیر کشنیر خشک بندان ایضا اگر گت زکام و وحی حار نرلی باشد عذاب پنج دانه گل بنفشه تخم خطمی هر یک چهار باشد عرق شاهتره عرق کیو دره بنوشند غنایه صغاف نموده شیر و مغر تخم کدو شیرین شش باشد شربت بنفشه دهند روز دوم شیر و مغر تخم بندان نه روز سوم شیر و کرم ماهو خاکی پاشیده بنوشند روز چهارم خیارین افزایند روز پنجم اسطوخودوس سوده افزایند تخم خطمی موقوف فائده اگر سرفه نباشد کاسنی برای در سر نرلی نیز مفید است و شاهتره هم در نازل معمول سائده است و اگر باز نرله مرکب باشد اسطوخودوس گل نیلوفر چهار باشد جو شاییده شربت بنفشه تودری سفید شش باشد پاشیده بنوشند و گاهی گل بنفشه چهار باشد می افزایند و بجای شربت نبات میکنند و گاهی اطریفل کونکاشی افزوده میشود و گاهی برای نخس سر شیره مغر تخم کدوی افزایند و ایضا بلبله مربی خورده شیر و اصل السوس نبات سفید حل کرده بالنگوش باشد پاشیده دهند و اگر اسهال منظور باشد اسطوخودوس گاو زبان شاهتره تخم خطمی جنازی عنب الثعلب گل بنفشه بر سیاهوشان هر یک چهار باشد عذاب پنج دانه جو شاییده نبات داخل کرده دهند و بعد نفع سنای کمی فلوس خیار شنبه گلفند روغن بادام شش باشد ایلیجات هر یک شش باشد افزوده دهند و گلاب کونکاش نرلی ایلیج عاقر قرحا کشنیر خشک و بلبله چهار باشد جو شاییده غرغره کنند و اگر آب از دهن بسیار آید عنب الثعلب چهار باشد عدس سلم توله کشنیر خشک کونکاشی خطمی هر یک چهار باشد جو شاییده صغاف نموده بخورند چهار باشد سوده پاشیده غرغره کنند و ایضا اگر آب و لوی دماغ بود اطریفل کشنیری خورده اسطوخودوس گل نیلوفر شاهتره هر یک چهار باشد جو شاییده نبات و توله کشی شش باشد داخل کرده دهند و ایضا اگر آب آن شنج زبان و در دلمات و گوش نیز باشد اسطوخودوس گل نیلوفر پوست بلبله زرد اصل السوس گل خطمی هر یک چهار باشد جو شاییده نبات و توله داخل کرده بدهند که نسخه منضج ملین مرکب است و خطمی جنازی مکه چهار باشد بر سیاهوشان شش باشد زو قای خشک باشد جو شاییده غرغره کنند که بغم دماغی از حلق دفع گردد و ایلیج فیکو باطریفل خوردن و حب ایلیج استعمال آوردن مفید است و ایضا اگر راحی مرکب باشد عذاب پنج دانه گل نیلوفر اسطوخودوس شاهتره هر یک چهار باشد جو شاییده شیر و تخم خیارین شربت بنفشه خاکی بدهند و اگر باز نرله بار و باشد پس اگر آب و ضربان بود و گاو زبان

لح
در سر نرلی
از نرله

بر سر ریزه در آن پارچه کتان سر کرده بر سر نهند پس اگر زمانه تابستان باشد بر برف سر کرده بپاشند و یا پیاختاب کنند و عسل است ماقبلین بسیار بسیار بر ریزه و یا اینها
بصندل و گلاب و آب خرفه و آب خیار بر سر بخاشند و آبیکه در آن بنفشه و جو و خشاش خیمه باشد در دو گرام و نیم گرم در سه بار بر سر ریزه و اگر آنان بخوابی باشد شیر و دمنان
بر سر ریزه و اگر آن صعلی از خلط متعفن در معده و حاد شود و یا بچنین آب گرم اربعی نمایند تا معده و از آن خلط پاک گردد و اگر از خلط در مجرای بدن غرض شود باید
که تنقیه بدن از آن خلط بمطبوخ فواکه نمایند و اگر صعلی در تب از ضعف راس افتدی باید که تقویت سر با صندل مقویه آن مثل صندل و ترب از صندل سفید
بگلاب و آب بید و آب طلا و آب حی العالم و آب عصی الزامی و انندان سازند

علاج صداع بکرمی

ما خواندند تبارک او بر طبیعت که از او داد و به تقوی طبیعت غیر قوی در کنایات و مضامین کیفیت مرض استعمال کنند و الا بصورت شدت حد بلع و ظهور عجز طبیعت
از دفع مواد طریق میل طبیعت بدفع ماده یقیناً دریافت اعانت طبیعت مدافعت نماید مثلاً اگر غشیان و تقلب انس و اختلاج در لب و دهان و غیره علامات
میل طبیعت برای دفع ماده بسوی فوق دریافت شود اعانت برقی نماید بسکنجین آب گرم و دیگر مرقیات بارد مثل طلیخ اصل السوس و بیج خیار و چغندر
و مانند آن و اگر قراقرغ شکم و اضطراب و حرقت و دراق و سایر آنرا میل طبیعت بدفع ماده و طریق اسفل یافته شود اعانت بر لمبین طبیعت کنند نیز کمالات خفیه مثل
فنج الکوبار و غناب و پیستان و غیره منق و غیره مندی با شیر شربت و یا شربت آلو و میثوق و یا آلو مقوق و در جلاب باید بخانیدن سوزن تا منق شود و یا شربت
منقش و شربت تمر سندی و شیر شربت قلیل اوزن مقدار بیج دم و یا شربت و در دیگر باب سرد اگر گرانی در لواحی کرده و تحت اضلاع پشت و جماع علامات میل
ماده بطریق بول محسوس گردد و بار را بول علاج کنند از سکنجین با شربت منقش و در درم شیر و تخم خیزه و تخم خیار یا المناصفه و یا مارا الشیر یا جلاب و یا قند و خوردن
همی بالغ بیمار و در دست و اگر شعل و سرخی پیش چشم و خیالات سرخ باز و دو غده در بینی بر پیش مدرک شود تدبیر ریاضات آوردن کنند بوییدن سرکه و گرقین بخار
آن بر سنگ یا خشت گرم ریخته و دیگر نفوحات مطبوعه و خراشیدن بینی بچربی در شست و نظردون بسوی چشمه آفتاب و آشیای سرخ و گذاشتن قتیله پودر سیتر
و ششی و قنقاز و خرد کنندش بر زهره گاو و سرشته و اگر نفس موی رخ و خرم و جلد لین معلوم گردد و مرقیات استعمال نمایند بدلاک و شرب ادویه و نطولی بر سر و باید که
معتدل باشند و اگر شائبه لوی و وجع اجهای زیر گوش یا در فیل یا کج ران معلوم شود اخضه حاره جذابه مثل افناب و کرنس و روغن زرد که نه بران موضع استعمال
کنند و یا محجم با شرب بران موضع نهند تا که ماده از دماغ بطریقی که میل کرده منق گردد و آن موضع شورم شود و بعد از آن تدبیر فنج و افنار درم کنند
تا ماده از بطن جابج شود و نه خوف رجوع ماده بسوی عضو پس دست پس باغ را باید باز

سید محمد و سید

استیع گوید که نوعی از ضلع معینی بخود است یعنی بینه بسبب استمال او بر تمام سر و اطالی گوید که بینه در مخصوص وسط سرست و خود مثل دایره و گرد و سر بیاید
و بر ضلع عام نیز اطلاق میکنند و برین تقدیر هر دو مترادف باشند یا بجملة آن در درست مثل بینه سلاح یعنی خود مثل بر تمام سر و ثابت فرم لطیفی از جملین است
شدید الصعوبه که از ادنی شی مثل حرکت و تناول مجزات و ملاقات سختات و استماع اصوات بنوات عظیم بجان کند و صعوبت او بر سرعت است و دردی که
صاحب او از آواز و روشنی و کلام نفرت و از حرکت بدیده و فکری که اهرت کند و باستشاق روح که بطول دماغ را بمثل گرداند و تشریب شراب اید یا بدو تاریکی
و نهانی و خاموشی و سکون را دوست دارد و بر کشادگی چشم تمانه خصوصاً پیش آفتاب قادر باشد و هر ساعت در یاد که مراد می شکند یا بجناب میشود و یا می کشد
بغیر ضربان شریان صد غین و خلف او نیز در اکثر بخلاف حقیقه که خالی از ضربان آن بود و البتة فرق قیاسی در هر دو است که در حقیقه چون شریان را از ضربان
منع نمایند ضلع ساکن شود و در بینه تسکین نیاید بلکه صاحب او احساس می نماید بدوی و صوتی از حرکت و اجزای مجتمعه و برای نوات او اوقات است
و سکون بود چنانکه برای صرع میباشد و علاج او سخت و شوارست و باشد که بنا بر شدت در فکری او آواز و جالیونس در اید غیر آواشته که این صلع معینه
نزول المانز نیست استباب این مرض بعلول اکثر طباشش گونا است یعنی احتقان بخارات اخلاط زیر اعشیه دماغ یا اجتماع سحج غلیظ یا اخلاط رومی این

اگرچه یا حدوث فاقه و در دماغ یا مجرای اندرونی سر و بقول جالینوس سبب غالب اوصفت دماغ یا شدت حس او است و سبب
 مولد یا خلط سردی است یا درم خار یا بار و با آنکه بیشتر از درم سوداوی و صلب افتد و اکثر در وسط جاذب از قف یا داخل آن بود پس اگر سبب او که درم بود
 یا غیر آن اندر غشای داخل قحف باشد در دو تمدن این چشمها محسوس شود و اگر در غشای خارج قحف باشد از زمان دست بر سر در زیاد گردد و در دو تمدن در وجه
 دریا بدور رنگ از سبب رنگ بخار و یا سرخ باشد و این مرض اکثر بعد از غرض حادث میشود و یا بر صفت جوهر دماغ و موجب داخل یا خارج او تا آنکه از حرکات
 خفیه پدنی غذائی و بخاری و حرکات خارجی اید یا بد و فضول مودی قبول کند و همچنین کسانی که مستعد یا تسلای راس باشند و مواضع سر آنها همیا قبول مود
 موجب این علت بود هرگاه سور تیزی نماید ضرورت درین علت مبتلا گردند و طباع مستعد یا تسلای راس ابدانی است که در آن ریح خارج بخاری متولد شود
 و اگر درم موره ایشان فضول صفراوی جمع گردد و گویند که حد و شایسته این مرض در اکثر از خلط بار و غلیظ رسیده و از ریح شدید می باشد و گاهی از خلط حادث و یا بخار
 اخلاط سنگین در دماغ یا مرتقی از رسیده یا ساریدین بود و در اسرار الاطباء بسطور است که از بخارات صفراوی و سوداوی و سوداوی نادر الوجود عیب پیدا شد و اگر
 افتد در مدت دو چهار روز بملکت نرسد و بطریق تشخیص اسباب این مرض بدانکه شناخت هر سبب از اسباب مذکور بجهان طریق است که برای تشخیص
 اراض دماغی مادی و دوری و انواع صداع خاکی و بخاری و ریگی گذشت و ایضا از دریافت کردن حال نوعی از انواع درد که وجه ناخس لذع است یا
 ثقیل یا تمردی یا ضربانی نیز سبب این صداع مشخص گردد مثلاً اگر مرض وجه ناخس لذع بیان کند و با آن دیگر علامات صفراش زردی رنگ و غیره
 یا قه شود و صفراوی بود و اگر در ثقیل گویند نشان سودا و دومی یا لبنی یا سوداوی بود پس اگر با آن سرخی چهره و دیگر آثار دم منجم گردد و دومی باشد و اگر با آن
 سفیدی رنگ و اشک و تبخیر و غیره نشان بنم دریافت شود یعنی باشد و اگر با آن تیرگی رنگ و سایر علامات سودا و درک گردد و سوداوی باشد و اگر در دو تمدن
 و متقل بیان نماید بخاری و ریگی باشد و اگر آثار دم پیدا بود و دومی باشد پس اگر با ثقل و ضربان بود و دم فلغونی باشد و اگر با تهیب و لذع بدون کثرت ثقل
 بود و درم حمزه باشد و ایضا شناخت این امر که بخارات از کدام خلط است از لون وجه و غیره علامات مخصوصه هر خلط توان کرد مثلاً اگر رنگ رو و چشم سرخ
 مکرر گری و التهاب در سر محسوس گردد و او را وج کشیده و نبض متلی چشم برآمده و احساس حاسه شرم بر آن دم و تغییر طعم دهین نبوست و عطش باشد و در خواب
 اشیای سرخ بیند بخارات دومی باشد و اگر رنگ زرد و شمع و شدت نفس و حرقت و التهاب و عطش و رنگ متمم مائل بر زردی و خیالات چیزهای زرد و در وقت
 نیران و شهب در خواب بود بخارات صفراوی باشد و اگر رنگ سفید و تبخیر و کثرت ثقل و تمرد و نوم و کدورت حواس و رطوبت مخزین و کج دهین و درک
 چشم و تغییر طعم و من با بیت و عدم طعم بود بخارات لبنی باشد و اگر رنگ مائل بسیاهی و بیس و وسواس و وزن و اشتهای کاذب و بطور حرکت چشم
 و کشیدگی آن بجانب پشت و خشکی دهن و تقلص لثمه در وقت خوابهای شوش و اشیای سیاه و دخان در خواب بود بخارات سوداوی باشد علاج بعد
 تشخیص سببی از اسباب مذکوره حسب سبب بدانچه در اقسام علاج اراض دماغی و انواع علاج صداع مسطور شد علاج کند و ایضا اگر از کثرت اخلاط
 باشد بقیه خلط غالب از بدن و سر بقصد یا سهال حسب واجب کنند پس عنایت بقوت راس مصروف نمایند مثلاً اگر خلط حار باشد روغن گل بس که
 خوب بر هم زده بر سر بزنند و ایضا در ابتدا اطلیه بر او دعات مقوی مثل صندل و قاقیا و آس و اشل و گل سرخ بسازند و طلای کافور و گلاب آن
 نیست مایع و بطریق خشناس و جو گل سرخ نطول سازند و در آخر لبض او و به محلا مثل بابونه و اکلیل الماک و مانند آن مخلوط نمایند و سر زندی نوشته که در بعضی
 و موی از منقیات دم مطبوخ برگ خنا و شانه تره و عناب و سرکه که مساوی است چه این و و اقیه از صفرا و خلط بخون می نماید و نوران او ساکن
 میکند و از کبار منفضات و منقیات دم مستغنی می سازد و بعد بقیه و اسهال و تقویت راس برای منع بخارات خوراندن فواید قاصه مثل انار و به و سبب
 مفید بود و کذا و است خوردن گلشنه شکر یا بلبله زرد و گل بنفشه و طلای ایون و سرکه و گلاب بعد بقیه در نوع حار مفید گفته اند و چون حال
 بعضی که گراید تمهید بطبعی که خالی از تبخیر باشد مثل مزوره بقول و مثل عدس متشهر نمایند و هرگاه مرض ساکن شود اندک از کوم سبب انقضای
 لطیف مثل چوبه مرغ مطبوخ باب خوره و آب انار و آب لیون بدهند و بتدریج اعاده بجا دت او نمایند و در ماده حار و بار و مرکب و فصل گرم و مرض

مرس که دفته راحت و دفته ظهور صعب شود بعد فصد سر و بر آوردن خون بقدر با و سیر این دو اسود میدهند پستان بازده وانه غلظی اسطوخودوس
هر یک شش ماشه خبازی اصل السوس هر یک چهار ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح مالیده صاف نموده شیر تخم کاه پوشش داشته شیر تخم کاه وانه چهار
شربت بنفشه دو توله داخل کرده خاشی شش ماشه پاشیده بنوشند و قرض شکست که در آن صمغ سرس داخل است باب اسوده بر شقیقه ضامی کرده باشد و اگر غلظ
بار داشته بعد بقیقه مداومت بخوردن گلفند عسل مع بلبله کابی و اسطوخودوس و طلا البصر و زعفران و مرکب باب نمک مفید بود و آنیکه در آن ادویه قلیل الحار
مقوی راس مثل بابونه و کلید الملک و گل سرخ و قلع و اخرو و فلفل و رطب و مانند آن جو شاییده باشند بر سر طول کنند و اگر مدت دراز گردد و مرض اکل نشود
ادویه که حرارت آنها زیاده ازین باشد مثل خام و مرزنجوش و پودینه نهری و بری و برگ غار و قصب الزریه و شونیز و طلا سازند و اگر داده مرض غلظ غلیظ باشد
ادویه مستغرقه مثل حب صبر استمال کنند و بصبر و کافور و اندک مشک معوط نمایند و بر پیشانی و هر دو شقیقه ادویه مرقه مثل زعفران و عروم الاخوین و صمغ عربی
و اندکی ایون طلا سازند و آنیکه در آن ادویه محله مثل پودینه و برگ غار و قصب الزریه و بنفشه باشند بر سر ریزند و ایضا در ماده غلیظه با دوی حرارت شدید باشد
اولا ادویه سخن و ملطف استعمال نمایند بعد از آن ایچ تطیف و تحلیل بقوت نماید مثل خردل و نظرون عمل آرند و چون مرض انحطاط نماید و اولادویه محطوفه
بعد منسطات قویه استعمال کنند و معوط بندق هندی باندک زعفران و درین باب از مجربات ست و ایون مرکب زعفران چند بیدر شسته و بار وجود دارد و می
بزرگان اینخه باب گرم یا گلاب یا آب ریحان مرسته بر قدم سرخا و نمودن مسکن قوی در دوده و شقیقه است و صاب شفا را لا استقام نوشته که در غالب امراض
مرض از سردی بیاید باشد یا بر از آن مرض حتی که قسم خارا و استیجیل بیار و میشود پس معالج و بولاج صدام یعنی نمایند بر زیادتی تخمیز از آن و آنچه تجربه کرده ام بعد بنفشه
شرو و دیوس من ترایق ست و معوط باب مرزنجوش و ازینجاست که بعضی متاخرین می نویسند که در ضعیف و منقیه مواد این بهی بردارند که در صدام یعنی نوشته شد و تقویت
معه و داغ باطل لعل کبر الطالک نمایند و این طلا بسیار مفید افتاده بسیار قفل زنجبیل تخم بادرنجویه اسطوخودوس هر یک سه ماشه کوفته بنفشه در روغن بابونه و گرس
نیگرم برجه سرزند و بالایش تمکید از زیره کوفته و شونیز و سعد و اخرو و گل بابونه و برگ آن هر یک هفت ماشه در صبر بسته لکاب و کیوزه گرم تر نموده لکاب بر اندازین
تدبیر از مجربات ست حار دمی و نظرون و حرقطی و دار شیشان هر یک سه ماشه کوفته بنفشه در روغن مرگس و زینق اینخه نایک ساعت بخوبی الینده بعد و برگ
خا و ثبت هر دو تاز داشته هر یک یک دسته در پارچه پیچیده آرد و بخود آغشته در توره گذارند که بنفشه شود و اگر گرم برجه سر نهاده از عصاره حکم برینند با بکله چون علت طول
کند و ممکن گردد ادویه قوی تحلیل و نظولات و معوطات و نشوقات محله استمال نمایند و هنگام شدت درد و اضطراب درین نوع از مخدرات ضرر زیاده نمیشود
و مینه که سبب روم باشد علاجش بولاج ادرام راس نمایند احوال خدای طبری بنویسد که صدام معروف به بنفشه و شمشست کی آنکه از بخارات صا عبد
بسوی مرستگن در حجاب موضوع بر خف از خارج و جلد راس باشد دوم آنکه از بخارات مسکن در حجاب موضوع بر خف از داخل بود و این بخارات یا صندل و می
یا سداوی یا طوبی یا دمی و برای هر واحد ازینها ملامت خاص است که بر آن دلالت کند و آن در تشخیص مذکور شد پس علاج بخارات و موی بنفش در حجاب است
که قصد تیفال کنند مع وجود و این فصد رجه اگر بر راجع به حادثه شود و آن معین الفوه باشد از اغوش و استرخامی چنین اعلی بهم رسد زیرا که قوت از فصد شریک
و این بار و غش هکذا شش خود در تدبیر شایخ ذکر کرده پس بعد فصد و اخرو خون مقدار واجب متقیه باین دو نمایند و بعد بخوبی تراشیده چهار درهم آلو بخارا سی عدد
عصاره بنجاده عدد بلبله زردست درم سنا و شستین هر واحد پنج درم همه را بچوشانند و یک شربت از آن بنوشند و بعد اسهال تخمیز بر ریاحات و عدا سیات سازند
و اگر استفراغ یک دفعه کفایت نکند و سه مرتبه نمایند اگر از آن مانعی نباشد و اگر ازین تدبیر زائل نشود و حاج میان کفین نهند و بعد جماعت آنیکه در آن سبوس
کوفته و کشید خشک جو شاییده باشد در بخور قبل از غذا بریزند و اگر ازین زائل نشود و این ضما و استمال نمایند شیاف نایاب بوش در بندی هر واحد یک درم
و آب کاسنی است درم حل کرده آرد وجود غلظی و برگ گل بنفشه بقدر لائق داخل کرده بسایند و در شب ضما نمایند صبح و در کرده آب نیگرم بشویند و در شب
اعاده آن نمایند و بهتر آنست که استعمال طول نکورد و بعد از این ضما و متواتر و تریب کنند و اگر ازین کفایت نکند فصد رنگ پستانی کنند و بر ساقین شرط زنند
بعد بنفشه بدوا و فصد و در جمیع این معالجه هنگام استعمال ادویات قوانین آن واجب است تا خطا واقع نشود و لواط در امید یسار ذکر کرده که بنفشه کاهی بجان

و اگر این کفایت نکند اعاده استفراغ کند اگر احتمال آن بود و پوست تشنایش و بنفشه ریجانی هر واحد یک کف جو کوفته سیوس گندم کاسنی هر واحد دو کف
 همه را بنزد نامها شود پس اندک سرکه آئینه بر سر بسیار ریزند هر روز یک و دو دفعه و اگر کافی نباشد این ضما و کنند جزاده که جزاده خیار هر واحد یک کف شلخ نرم بید
 یک باقه غنچه بادام اگر وقت او باشد برگ نیلوفر هر واحد یک کف باریک بپایند و اندک آرد جو و سرکه و گلاب و روغن گل آئینه برهم زنند و دماغ بر سر ضما و نمایند و اگر
 کفایت نکند گلاب سی درم سرکه کهنه ده درم روغن گل سه درم شیان مایه تاباریک بود و یک درم صندل سفید بود و یک درم همه را در بنفشه کرده و مخلوط نمایند و در
 تریخ سرد بان کنند و بدانکه استعمال سرکه در روغن در جمیع انواع این علت نامور است زیرا که در سرکه لطافت و خصوص قسطیج اختلاط و تامل است الا در نوع سودا
 ازان نیز که در ان تقویت این خلط است و اگر این تدبیر کفایت نکند لزوم شرب این نفوع کنند بیکه بیکه کاسنی تخم کشوت هر یک سی درم آلو و خباب هر یک نیمه غنچه
 کشمش خشک و توت شامی خشک هر واحد یک کف ترمندی پنجاه درم و ظرفی که در آب گرم بگذراند بپوشد بران رختیه سه روز در ان خباب گذارند بعد یک قهوه چای
 درم جبین بنوشند و بر شرب بچین لزوم نمایند از غذا بر زیر بجات و صبریات اقتصاد کنند و دائم بک قدیم و بسن سابقین امر نمایند و اگر بخارات صفراوی
 متحقق در حجاب داخل نمیشد و این قسم بجهت باطل البذاکثری القدر حتی که الهیای آنجا آنرا صلاص بر قانی میگوند علاج این علاج مذکور است خیر اگر در علاج
 ترک شرب نفوع و شربت مذکور نمایند و دماغ بر روغن بنفشه و آب طلع و شیر و دمنه ان سوط سازند که این بغیر شک آنرا که می نمایند و اگر مرض سوداوی باشد و اختلاط
 بخارات او در حجاب خارج نمیشد و در این اثر و اعصر انواع اوست مرین را بعد پر نیز با استفراغ از مطبوخ افیتمون بکده و دفعه امر نمایند و اگر کفایت نکند بر روغن
 بنفشه و فعات متوالیه سوط کنند و الا بتدبیر مطب پر و ازند و شیر نیز بخارید و ترمزد و دمنه و عقبتان آب بیکرم که در ان جعفرم و اندک سیوس و ظمی پنجه باشد
 بر سر ریزند و اگر کفایت نکند لزوم نمایند تناول هلیله کابلی و عجون افیتمون که آن اطریفل صغیر است چون شل لی از اجزای او افیتمون و شل ربع جزه از اجزای او
 مصطک و عود خام و شل سدن جزوی از اجزای او و اگر باریک و در یک با در بنفشه و شکطرا شیع زیاده کرده و مثل اطریفل عجون سازند و این در سه روز یک بار بخورند
 و استنشاق روغن بنفشه و کشمش آن بخور و سوط بدان لازم گیرند و این ضما بکار برند بیکه بیکه درم روغن بنفشه و بعد فرو آوردن از انش اندک آرد چای
 و آب ظمی آئینه خوب مخلوط سازند بعد داده و در متواتر بر سر ضما نمایند بعد از ان آب بیکرم بنوشند و اگر مشکل گردد و توت مرین مساعد باشد قصد صاف کنند
 که این آن خلط را با سفل بدن جذب کند و گاهی صاحب در ان نفوع صبر پنجه که سابق مذکور شد می نوشانند و ان هلیله سیاه و افیتمون و افیتن می افزایند
 و هر روز یک قهوه ازان نوشانیده ساعتی بران صبر کرده امر بنوشیدن قدی از شیر نرمی نمایند که باین طریق صحت می یابد و بیشتر این نوع بو سواس مایه نیلویا
 متعلق بگردن پس عدول از تدبیر و تدبیر مایه نیلویا و ترطیب بدن او نمایند و اگر بخارات سوداوی در حجاب داخل نمیشد و جفت محتبس باشد علاج این همانست که مذکور
 شد و در ان این قدر زیاده نکند که اگر بعد شرب نفوع و تناول عجون افیتمون زائل نشود و سوط باین روغن نمایند بیکه بیکه در انشغال یک دانگ و برگ لسان
 یک درم و برگ با در بنفشه یک درم و فیل گوش اگر یافته شود یک درم و اگر یافته نشود اندک برگ مرزنجوش و همه را در روغن بنفشه جوش داده بد فعات سوط کنند
 و هر دفعه بوزن دانگ یا دو دانگ که این در معالجه او بالغ المنفع است و بدانند که انچه از علجات انواع بیضه ذکر کردیم آنها از بساط اطو است و اگر نوعی بانوع
 دیگر مرکب گردد استخراج او از علامات و اعراض آنها موقوف بر طیب است و هر گاه مرکب باشد علاجش مرکب بحسب آن کنند و جزوی که آن معالجه جزو قوی
 از اجزای ترکیب است قوی نمایند و آن با مقتضایان کرده شد شیخ الرئیس منیر نماید اگر معلوم کنند که در ریخاخون بسیار است و سبب اول یعنی موجب این صدام
 ابتداء و سبب محرک او خون باشد قصد نمایند اما اگر دلائل بران قائم گردد که خلط باردوست و دند بر دمنه خلط کند و ایضا در ابتداء و اوعات استعمال کرده باشد
 فطولات باینکه در ان محملات اندک و مسخه مع جمع اندک و قبض باشد مثل قنار و خربزه بونه و فناع و سائر آنچه در علاج امراض دماغی و سوداوی مذکور شد
 استعمال نمایند و تدبیر قوی کنند و بخیری که لائق او بود استفراغ نمایند و استعمال حب صبر مصطک و ریخاخیل سو مندست و در هر سه شب یکبار تمام این نمایند و در
 استفراغات این حب قایما استعمال کنند اگر احتیاج بقوی ازان افتد بعد طبع خیار شیرین چار مثقال روغن بیدار بنفشه بنوشانند و بدانند که بعد استفراغ تنقیه دماغ و جفت
 باشیانی می آن که معلوم شده باید که در و ازین قبیل است شمول و شک و عسر و کافور نیز بران هر دو مخلوط کرده بشود و برای تعدیل حرارت آنها و گاهی با وجود این صبر نیز

تا بقویت تحلیل جمع شود و اینها دوات حار و نموده که در انواع صدمات مذکور شد زود نماید چون اثر خطا نماید تمام دوا صدمه قوی التحلیل استعمال کنند و ادا م که
 این مرض در ابتدا بود و معلوم کنند که مواد حار است پس تدبیر او بدینچه در علاج ابراض دماغی حار دیوی و صفراوی مذکور شد باید کرد و مغز خیار شنبه بر روغن بادام
 چند روز متواتر بنوشانند و سوط مویانی در روغن بنفشه ایشانرا نافع است و بدانکه بیضه چون طول میکند تسخیل نراج برودت میگردد و اگر چه از نوب حار باشد پس
 بیضه نرمه را قطع نمیکند و دانی که قوی التحلیل و الاسخان باشد و گاه سوط بقصر کوبک و شلیتند و دوا را المسک و مانند آن که هر کدام ازان در شیر و تخم انار حل
 کرده باشند ایشانرا نافع میکند و خصوصاً هنگام اشتداد وجع و غلبه سهر و ادا دماغ و قصد شرایین و قطع آنها و عرق جبهه در بیضه بطریق صداع کهنه است اما غذا
 از آنچه بنوشانند حتی که عیس بر روغن بادام شیرین و تخم پیس آب بقول دهند و اگر مثل این غذا بسبب قلت بخار آن صاحب بیضه بار داغند تا نماید باک نیست
 و اما طلا باید که گاهی مائل تجدیر اندک نمایند و غرض عظم در آن تحلیل باشد و از این الطلیه ایون و دم الاخون و زعفران و صمغ است هنگام ضرورت موجه تجدیر از
 صدمه ناصدغ دیگر ملین طلا نمایند و از این قبیل است زعفران و باز و اقراص کوبک چون آنرا بریشانی طلا کنند نافع بود و بقرا با دین و المالح ادویه مفرد و جوع
 کنند سویدی از طباطباق کرده که در بیضه و خود و بار در حب لبسان نافع است و سوط عصاره قمار الحار بر روغن بادام یا شیر و تخم انار و کذا فافا و انیا بقدر فضل بر روغن
 بادام و کذا اقراص کوبک بقدر اندک بر روغن سطور و کذا قافله کبار ربع دم بر روغن بادام و کذا آب چند رسه قطره و کذا اسکینج و بقدر جبهه مویانی بر روغن بادام و شرب
 و ضماد و دوار المسک حلو و سوط آن بر روغن بادام تلخ و ضماد موی سرشته بک آب در کام و کذا فرفیون یک دم زیت کهنه ده دم موم زرد و دم و کذا نمک
 طعام در آب حل کرده و کذا صبر و صمغ عربی بعد از سهال قوی و کذا زعفران و دم و کذا را و بسره که سرشته و کذا سرکین که بر سر صحنائی و حرف و کذا نافع و گل خیری و عود
 گل و کذا احنا بآب نمک سرشته چون تمام شب بر سر دارند و استعمال شک بهر تقویت راس و نفوخ میکنین و بورق و کندش و بعد آن سوط بر روغن بادام نیمه بر واحد
 نافع ابن الیاس گوید که این صداع اکثر کسی را حادث شود که مزاج دماغ او ضعیف و سیر القبول باطلا باشد و آنرا امکان دفع آن نبود و علائش تقویت
 و سرست نشو و مات و طیب و مقوی دماغ موافق آن همه بحسب اجاب بعد از آن تنقیه دماغ و جمع بدن از اخلاط زهره و رطوبات فاسده با یاربجات و حبوب شیدار و
 حل طبیعت بختنه خا و دمولات و نوشیدن جلاب معمول از بنفشه و اصل السوسن مقشر کوفته هر یک سه دم بشکر سفیده دم و غذا نخورد آب باش مقشر و شیر و سحر بادام
 و اگر سداب تر زیت نیز تا سیر گردد و سداب مصلح شود و دیگرم ازان بر سر نهان نافع بود و گمان من آنست که قول در معالجه این صداع فضل است و لیکن
 بهر حال علاج کنند تا نایافته نشود و نیز قول المارنا بخامد این حب صاحب بیضه نافع کند صبر مقوی پوست بلبله زرد و هر واحد یک شغال مصلح نیم دم کوفته
 بحر بیضه آب که نوب چهار سازند و این یک شربت است و این حب قوایا از بسیار نافع است عصاره فستقین صبر مقوی هر واحد یک و هر واحد یک در مقویانیم و این
 شحم حنظل و دو آب کوفته بیضه آب که سرشته چهار سازند و این یک شربت است این لوح گوید که این صداع ناشی میشد و لیکن معالجه آن بهر حال باین طریقی
 که آب خیار شنبه ششوع سخن بقدر که جابک شغال تا سه شغال روغن بیدار نیم در هر هفته یکبار بنوشانند و بعد از یک فلفل فلو نیای فارسی یا رومی و شیر و تخم انار
 کنند و اینها نیم دم ازان بخوراند و دوار المسک هر طلائی صد غنیم با دویله از دویله که در آخر قول شمع سطور شد سفیده بیضه سرشته بر دواره کاذبه طلا کرد و نفع
 است و آب ریاحین خوشبو بر سر زرد و اگر نباح حاصل نشود دماغ استعمال نمایند و جالینوس گفته که من علاج این صداع بحسب صبر و حنظل و دوان فلو نیای و سوط
 این بیشتر و خمر الی بن کرده نمودم و در سکن شهر که الی بنو سید که این دوا صداع مغز و انا نافع است چهل دم شونیز و چهار دم عصاره قمار الحار بسیار نافع است
 سوسن یا بیدار و خمر و حنظل کهنه اما شغال قهوه ای گردد و از دوان بنی بدان طوطخ نماید و از اینها یکدیگر برنج و حنظل هر شسته دم و نظرون سرخ چهار دم و اگر عصاره قمار الحار
 در بن دماغ کهنه بر سر بود و باین دویله و بنی و دنده و جند و لوطحات بر سر استعمال نمایند و این ضا و جالینوس بار دهنه را نافع است بکیر نده و فلفل و فلفل چندید شکر
 سداب هر واحد یک یا چند و جند و لوطحات بر سر استعمال نمایند و این ضا و جالینوس بار دهنه را نافع است بکیر نده و فلفل و فلفل چندید شکر
 برداشته آن بنوشانند و سکن و جند و لوطحات بر سر استعمال نمایند و این ضا و جالینوس بار دهنه را نافع است بکیر نده و فلفل و فلفل چندید شکر
 و جند و لوطحات بر سر استعمال نمایند و این ضا و جالینوس بار دهنه را نافع است بکیر نده و فلفل و فلفل چندید شکر

در وقت خواب

نفع بخشد و این دو انیز از وجاع کائنات از کمیوس غلیظ لزج را مانع نگیزد فریون یک جزو چند بید شریک جزو در آب حل کرده در گوش جانب در و اندازند و امر کنند که در آب زن در آید و اندک مکث در آن نماید پس بر آید و حسب عادت استعمال کند و اگر دوائی مذکور بکدام روغن حل کرده در گوش چکانند بک نیست و اینها بک نیز بسیار نافع منقشر و درم خردل یک درم و آب سوده ضامد نمایند و این دو مانع است کسی را که اودیت از امراض بارده رسد و اکثر خیابان باشد که یک مرتبه استعمال نماید بعد از آن در جای در آید و از مرض صحت یابد و بعد حمام عافیت تام یابد بک نیز دقت یک رطل موم سه اوقیه فریون یک اوقیه و بدان نصف پیشانی مع عضله صدغ طوخ کنند و کسانی را که عصاره از بخارات حار عارض شود ایشان را سردار نیست که بدوائی تخم از فریون قرب گردند حکیم شریف خال در حاشیه شرح اسباب می نویسد که گاهی در بعد فصد میجان میکند بسبب تحریک انجرو تخمینه و درین هنگام می باید که تسکین نمایند و کسی که بعد فصد معتاد و بخشی باشد فصد او را جاز نموده مگر آنکه مضطر گردید پس تناول رولوب بنجوش بران مقدم دارند و چون تکرار فصد واجب گردد ابتدا الفصد رگ بینی نمایند پس رگ پیشانی کشانند بعد عروق گردن زیر قصاص شغروا و صحت نیابد شرا بر این پس گوش که متنفخ باشند نیز بعد از آن حبس خون بلاز و قات معمول از صمغ و کثیره و سفیداب از زیر یا خاکستر بودار کنند و اگر کفایت نکند داغ دهند و بعضی ثقات این معجون تصنیف کرده اند که از کجایت بیضه خلاص میگردد و اندکی غریز بر بد و غار لقون و ایر سا هر یک سه اوقیه زنجبیل عاقر قرحا هر واحد یک نیم اوقیه شونیز تخم کرفس در حبشی مغریسه خولجان اینسون برگ سنا هر واحد یک اوقیه متغریه زعفران فلفل سفید زراوند مدیج کلک قسط شیرین هر یک نیم اوقیه چند شمرود هندی قاقلیه کبار و صغیر سعد که اکثر مغریه وانه هر یک سه درم کوته بخته در سه چندان غسل مصفیه که از یک رطل آب بزر مرزنجوش با بزر کرفس تسفیه آن کرده باشند معجون سازند و برای کسی که اراده اسهال بود سه شقال و کسی را که مداومت بران نماید از نیم شقال تا دو درم بخوراند و اسحق گفته که هشت درم بخوریم خشک و دو درم پنج سوسن خشک و یک درم بوره سرخ سوده بطریق سوط استعمال نمایند که در او در ساعتی ساکن کند و کسی که تعاهد بدان نماید ضرر در این مرض را قلع کند و قرشی نوشته که چون موی ستر باشند و بجز مصری یا نظرون بخارند پس بخار و نمک لطیف سازند نفع بسیار دهد و این حب بدن و اعضا سر را پاک کند لایسایا اغشیه و اعصاب او را بکیر تخم خنظل و صبر هر یک ده درم فریون پنج درم قتل ازرق ده درم و چهار سازند و در هفته اول هر روز دوازده و اطره استعمال کنند و در ثانی شانزده و اطره و در ثالث بیست چهار قراط و همچنین تا آنکه بسیوش قیرا برسد و بر همین مقدار توقف کرده تعاهد بران نمایند تا آنکه نقای تمام حاصل شود و متفهمین در زمانه قدیم برین حب اقتضای میکردند و هر آنکه او را معنی ارشال ایام جالینوس و لو غازیاف کنند و بدانند که استعمال چوب حبشی بعد فصد مسهلترین بانیافع

شقیقه

و آن دردی است در طول نصف سر از شق امین یا ایسر و اکثر این مرض ذمی او واریا شد و سبب اجتماع بخارات مرفعه از جمیع بدن یا از عضو واحد و شقیق است و یا حصول خلطی ردی یا ریج در آن شق و در اغلب از اخلاطی اقتداز از سود مزاج سافج میباشد و اسباب مذکوره بقول شیخ و صاحب کامل گاه در نفس داغ یا اغشیه داخل محف باشد و درین حالت مریض در مدت تابن چشم در یابد و چشم اعراض ردی ظاهر شود و کثرت خواب شوش بود و گاهی در غشای خارج محف و اکثر عضل صدغ باشد و درین صورت بیمار را تمیلهادون دست بوضع در و نباشد و ضریان عروق بود و موادی که بموضع مذکوره میرسد یا از او در و ن شرا برین خارج داغ می آید و یا از نفس داغ و حجب او که نیاز توت خود را بطریق در زراوغ میکنند و بقول سمرقندی ماده این مرض در اکثر امراض شرا برین سر میباشد و آن ماده بخارات بود و یا اخلاط حار یا بار دطریق تشخیص اسباب این مرض باید که اولاً از مریض بکی سرو گرانی آن پرسند اگر بکی سریان کند و با آن طمس موضع الم خار و بنض میرج بود پس از احساس طنین در گوش و وجود ضریان عروق و همچنان در دغدغه قبض شکم و سکون در ملاقات هوا و آب سرد نیز سوال کنند اگر این اعراض یافته شود سبب مرض بخارات باشد و اگر با سکی طمس بارد بود از حال کشیدگی در سردا حساس دوی در گوش سوال کنند اگر باشد بیش ریح بود اگر مریض در جواب اول گرانی سرگوید و با آن طمس گرم و بنض میرج بود از ضریان صدغ و شدت در و راحت از بتروات نیز سوال کنند و این علامات مواد حار باشد و اگر با وجود گرانی طمس سرد بود و حال تسکین در و بسخنات و طول زمانه مرض و کثرت عروص زکام در سرائیر پرسند و این نشان ماده بارد دست بعد از آنرا مخصوص هر خلط از رنگ چهره و غیره که در بحث بیضه مذکور شد در یافته حکم بر ماده خاص که خون است یا صغیر یا بلغم یا سودا باید کرد و در صورت ظهور علامات ترکیب ماده برود

نافع بود و در صفراوی شقیقه بفسد و مطبوخ بلبله مفید بود و در صورت ماده صفرا در معده نفوق صبر آب کاسنی نافع و بقول جرجانی ایاریج فقیر از جمیع انواع شقیقه سودمندست و ایضا در شقیقه حار گل بنفشه شش ماشه عناب پنج دانه پستان یازده دانه گل خلی چهار ماشه شش ماشه انجور پنج دانه بهمانه سه ماشه شب خیسایده صبح مالیده صاف نموده نبات و دتوله داخل کرده بنوشند و استعمال شربت عناب مرکب نیز مفید و معوط طباشیر و طلای قرص شلک آب کوکنار بحرب است و ایضا بعد شقیقه به تبدیل مزاج دماغ و تقویت آن آب مطبوخ خشاش بارده مثل بنفشه و نیلوفر گل سرخ و برگ کاهو و خلی و پونخش و مانند آن بر سر بریزند و اطلیه و مروحات بارده مثل روغن بنفشه و نیلوفر که در روغن گل آتیمه نیگرم بکار برند و برای منع ضربان شریان صمدغ لازقات و طلوحات معمولی لعل آنرا که بعد منع ضربان در ساکن میشود و اگر شقیقه با غما باشد عناب بهمانه در عرق عناب الشلب عرق شاهتره عرق نیلوفر هر یک پنج جوشانیده صاف نموده شیره تخم کاهوش ماشه شربت نیلوفر و دتوله داخل کرده بنوشند و نخچه و پاشویه بارد و حمام استمال کنند و اگر زاده دمای صفراوی مرکب باشد بعد حمام تفاهاب بهمانه شیره عناب شیره کاهوش و کشمش شربت نیلوفر دهند و طلای تخم کاهو تخم خشاش گل نیلوفر زرد البیاض فیون صمغ عربی مغرخته شقما کوکبه بنجیه در آب کوکنار بریشانی ضا و کنند و در ماده مرکب صفرا و بلغم ایاریج فقیر اسوده با طریل سرشته بخورند بالاایش گاو زبان عناب بنفشه در عرقیات جوشانیده نخیره بنفشه مالیده صاف نموده بنوشند و بخور سینند و برگه زرد بود و سه روز طبع نرم شده نبات حاصل میشود و اگر بازله در چشم باشد عناب الشلب هفت ماشه گل بنفشه نه ماشه گل نیلوفر گل سرخ هر یک پنج ماشه عناب چهار دانه پستان نه دانه شاهتره هفت ماشه شب در آب گرم تر کرده صمغ مالیده صاف نموده نبات و دتوله داخل کرده دهند و زله بند چهارده زلو بنده بعد اگر سوزش خشم بود با طریل کشیزی تواله اسطوخودوس یک ماشه کوکنار نیم ماشه بود بهم آتیمه همراه عرق کوه هر دو وقت بدهند بعد عناب چهار دانه پستان نه دانه تخم خناری هر یک هفت ماشه گل بنفشه نه ماشه اصل السوس و دانه گاو زبان سه ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح مالیده صاف نموده شربت بنفشه و دتوله داخل کرده دهند و ایضا اگر با میحان در و زله باشد عناب پنج عدد گل بنفشه چهار بهمانه سه ماشه جوشانیده صاف نموده شیره تخم خناری شش ماشه شربت بنفشه و دتوله خاشکی شش ماشه داخل کرده دهند و جد و اگر یک ماشه حنظل کلی و دانه بگلکاب و سرکه سوده بر شقیقه ضا و نمایند و کوکنار گلنار عناب الشلب کشمش خشک هر یک چهار ماشه جوشانیده غرغره نمایند و اگر حرارت زیاده باشد آب کشمش تازه و الحاب اسچول و رب توت غرغره کنند و گویند آبیکه در آن صندل سفید کیشب خیسایده باشد سه قطره با بیشتر و بینی قطره مکرر کردن شقیقه را نائل کند و در خلا است که برگ دروه بشیر زنان ساینده بجامه پالوده معوط کردن و در شقیقه حار فی الحال در و ساکن سازد و الاها بجانب درگوش چکاند که باذن الله تعالی صحت شود اقوال حکما سویدی گوید که ترهندی و شیر مرغ شراب و ملازمت سرکه تند آب مغرور همراه نان اکا و حاصل سرکه بنجته ضا و در حمام و اکا و جفت لموط و نیلوفر شراب و آب کشمش سبز معوطا هر واحد شقیقه حار را نافع است حکیم بایزید مینویسد که طلای برگ کشمش و گلکاب سد انگلاب و برگ بید و سوار و گل نیلوفر هر کدام که بدست آید بر موضع در و دوسه جا گلکاب ده زلو بر آنجا چسبانیدن نفع بلی بید و مکرر تجربه آورده لیکن بعد از شقیقه بکار برند و اگر تندی سوزند بهر بودی برگ صمدغ جانب در درید داغ دهند تا از حدوث نزول المارایمین گردد و غذا درین علت تخفیف و میراج الهضم شل آن گندم و گوشت حلوان و جو خیمه مغرور دهند لیکن آنکه کم دادن اولی بود و بجای آب برگکلاب آب سر و برابر مخرج قناعت کنند بلکه آب تمامه بگذارند و برگکلاب تنها و آب انار شیرین با لسان صدفه اقتضای نمایند شیخ میفرماید که علاجش فصد بنجی که در صحنه و غیره معلوم شده خصوصاً عرق جبهه و صمدغ و از آنچه شقیقه حار را نافع نفوق صبر و آب کاسنی است شربتی از آن فاقیه تاسه اوقیه باشد و در آن فصد رگ پیشانی و رگ بینی بسیار نفع میکند و چون دوری باشد باید که تمییز بدن قبل از دوره نمایند و تبدیل مزاج بعد شقیقه کنند پس اگر ماهه حار باشد مخدرات بر صندل انیون پوست پنج لفاح و شنبکائی و زرد البیاض و کافور گذارند و تبرید موضع بد آنچه در علاج امراض دماغی حار معلوم شده باید کرد و طلای مدا و کلاب بر شق در نفع میکند عباس گوید که اگر حرارت باشد و در دین و این معوط بکار بزنند که زرد و زعفران و کافور و بار یک سده بعد از وجبه آب خیار یا آب باونگ یا آب عناب الشلب صمدغ و اگر در آن انگلی ایون افزایند نفع بود و اگر بسبب است و در انقطاع صوت و فقه عارض شود باید که آب گرم بسیار بر سر بریزند و روغن گل نیگرم در گوش چکانند و پنبه در گوش نهانند این متبه الله گوید که در ماده حار یعنی خون صفرا فصد سر و از جانب شق غلیل نمایند و بعد فصد و شقیقه صفرا مثل صبر و بلبله زرد و حایل مزاج بسنجین که از آب غرغره ساخته

یا آب اندامند و اما بشیر خوشنماید و اگر حرارت شدید باشد صورت او از شیر و تخم خرفه و دارالحیجین شکنند پس اگر طبع قبض شود آب آلو و یا تر مندی و جلاب
 محکم نماید و اگر نرمی طبع افراط کند رطب قابض مثل رب سیب و رطب بدخوره و شربت حامض استعمال نمایند و اگر انحراف بسیار باشد کشتیر شک کوته کشتیر خور
 و بصندک و گلاب و آب حی العالم و آب کاهو و کشتیر تازه طلا کنند و اگر التهاب شدید بود کافور و انیون اضافه نمایند و موضع درد را با آب یگرم بشویند و اگر درونی
 باشد انیون بروغن بنفشه و آب کاهو حل کرده و برین گوشه جانب دردی بگذارد و هرگاه در دساکن شود تغذیه بمرورات سازند بعد از چوبه مرغ آب ساق یا سرکه
 انطاکا گوید که اگر شقیقه حار باشد بعد از تنقیه لزوم شرب شربت در و آب آلو بخارا و تر مندی یا معجون بنفشه یا این هر دو کنند و آب کشتیر و سرکه و روغن گل و انیون
 طلا نمایند و از همین اجزا سوطا کنند و از خواص ست علیق سداب و شرط موضع درد و طلا بخون آن طبری گوید که علاج شقیقه حار و لا تنقیه بدان ست اگر اکنی
 نبود بدانی که در صناع موی و ذکر و ریم و آن مطبوع نیست که در آن پهلبله زرد و تر مندی داخلست بعد از آن ده روز صبر کرده تنقیه سر سحاب جالینوس کنند
 و آن معروف به بجهت توقایاست و بر مرورات کاهو سلق و کاسنی و کدو ماش و بقله یانی و طرخشوق سلق و ابلاط سلق و اشال آن لزوم نمایند
 و هرگاه در علل ثابت بود و علامات غلبه و م معلوم گردد و مانی از تنقیه نباشد باید که استفراغ و بصد هر دو با سلیق البلی و قیال نیز یکی بعد دیگری نمایند
 در میان دو فصد فاصله ایام بخندان باید که در آن من از سقوط قوت بخش بود و چون تنقیه کردند و فصول مجتمعه در سراتی مانند آب یگرم که در آن ششاش مع پوست
 و بنفشه و سبوس گندم خوشنماید باشد بر سر بریزند و اگر این کفایت نکند اساک بنض شریان این لایق نمایند بگذرد تخم کاهو یک درم بر البیج و دو دانگ صاف بکند
 انیون مصری نیم دانگ کثیر و دو دانگ همه را سوده بکسر حل کرده بر کاغذ مقدار در هم تراشیده طلا کرده بر صوغ چسبند تا ایام شتوال و اگر این هم کفایت نکند شریان
 صوغ و پس گوشه نگاه کنند و هر کدام از آن که شدیدتر بود که و کثیره الا شفاخ باشد قطع و داغ آن عمل آرند و اگر خواهند قطع ابداع کنند و یا اول قطع نمایند پس داغ بپزند
 گاهی قطع از داغ سفینه ساز و قطع داغ سلیم ست اگر بعد تنقیه و برین و سکون فراج واقع شوند و اما قطع قطط پس خلطی کثیر را دیدیم که سل شریان کردند و در در کاشتم
 و ضعف بصر عارض شد و موی را در بصر دیدیم که از سل شریان ادا حوال همان روز حادث گردید و قصه را دیدیم که از سل شریان سیلان لعاب پیدا شد و اما شریان
 پس هر دو گوش کسی اندک کسل آن کرده باشد و ایضا تیرانها نزدین محبوب نیست بهر آنکه بقراط در کتاب اهویه و بلدان ذکر کرده که هر که را در سن صبا این دورگ را
 قطع کنند عین گرد و بانی او فاسد شود و قابل تولید نسل نماند و حکم تیرانها در در و کلان بر قیاس امر تیر طفل جاری نمیشود و هنگام تبر و داغ بی شک شقیقه رائل
 میشود و اگر عقب تنقیه موافق و بر پیرام باشد و در هر نوع صدمع طیب از مزاج مزاج مریض غافل نشود و هرگاه مزاج او از حالت طبیعی تغیر شود در تعدیل
 مزاج او اهتمام بسیار کند تا با اعتدال حاصل و باز آید زیرا که علاج مرض عضوی ممکن نیست در حالتی که مزاج آن عضو تغیر باشد و آن مرض با وجود تغیر مزاج
 رائل نمیشود و ولذا اگر مزاج عضو تغیر باشد اگر در آن جراحت بود و فایده نمی شود و اگر مزاج بود و مندل دیگر و پس هرگاه این عضو و واجب و در جمیع بدن در جراحتی است

نسخه بار

علاج شقیقه بار

در بلخی فنج ماده بفضج بلغم نموده تنقیه سهل بلغم و حب ایان نمایند و ایضا از مضججات آن شکنجین بنوری و غصلیست و کدو مطبوخ مصطک اینسون با دیان
 و در سودای بنفج و تنقیه سودا بر و از نذ و بعد از تنقیه ادویه مسکن و ج که در انواع صدمع مذکور شد و هر چه در اینجا بقلیم آید حسب حاجت بکار برند و ضماد و قس شکست
 آب خاموده معمول ست و طلای روز عرفان و اندکی شک آب یا گلاب سوده گرم نموده نیز نافع ست و اگر ماده بسیار غلیظ باشد اندکی انیون و پوست پنچ
 کبریا ده نمایند و یا از زردت و فلفل سوده یا گلاب سرشته بر شریان صدمع گذارند و فریون یک مثقال حلیت یک گرم جاوشیر سه درم بکسر که سرشته طلا کردن نافع
 شقیقه منفره است و در روغن یا همین اندکی شک حل کرده در گوش بچکانند و سوطا انیون و خند فلفل سیاه با سکه گاو ساییده برای شقیقه کبیر السن مفید ست
 و اگر برگ نرنجوش و یا بنویس هر یک ده درم کوفته در لعاب حلیه سرشته در صره بنند و گرم کرده بدان بکشد نمایند برای وجه شدید و در باغ غلیظه نافع بود و بعضی نام
 قسطا کلیل الملک یک پنچ درم درین کما دافوده اند و این لزوق نیز نافع ست مغز نان ده درم سداب سه درم پودینه سه درم بروغن گل سرشته بر موضع
 نهند و اگر شقیقه بازیش نزله بار باشد اسطوخودوس چهار باشد با دیان شش باشد شکسرخ و فوئله و آب خوشنماید صاف کرده بنوشند و از سبوس

نسخه بار

برگ صریح گذاشتن شقیقه شقیقه است و در شقیق الجربات سطوح است که دوائی مذکور در آب ساینده بر شقیقه مخالف در طلا نمایند همین که سوزش معلوم کند آب بیک گرم
بشویند در شقیقه نوراد و در شود و سوط شوره نقطه یا با صفت او در لفظل آب سوده در شقیقه مخالف و کذا در لفظل یک عدد بار بعل آن تک لاهوری در شقیقه افق بر
شقیقه از جربات او ساد و خفوف است و سمد بخل آب سوده و قطره آن در سولخ بینی جانب مخالف در و چکاندن جرب است و اگر اندکی اگر در آب گرم حل کرده و شقیقه
در دماند مفید بود و لفظل سیاه بر و غن یا دام یا گاو سوط کردن و کذا نوشا در آب ساینده طرف دوم شقیق علین ناس اذن برای شقیقه و صناع بار دود و سمد است و سوط
زعفران و ناگ کیسه نرغید است و نوشا در و دنا شقه قرفیل کلاه دارد و عدد سوده در آب کر لیه تازه حل کرده دوسه قطره در بینی چکاندن برای شقیقه مزمن مفید است لیکن
سوزش بسیاری آرد قدی شیر عورت چهار این نیز اضافه کنند یا بعد استعمال این سوط نشیر و خمر سوط نمایند و ایضا گل دوپیرا که وقت دوپیرا که وقت دوپیرا که وقت دوپیرا که وقت
آب او سوط کنند و یا پنج قطره آب برگ نابور در شقیقه راست بچکانند اگر در لفظل چپ باشد لفظل الالبکس و یا لفظل اگر دیک عدد سرگین مس ساومی شیرا و پس ساینده
در بینی چکانند در شقیقه نیم کشند و یا گیکه ندویم برگ گل واسنیم عدد لفظل اگر در آب ساینده در شقیقه مخالف در و سوط نمایند و یا تخم سرنگ اندک آب بار یک ساینده و در بار چپ
پوئلی بسته بلفظل در و دویم قطره در بینی چکانند و یا تخم هوه چهار عدد لفظل اگر در آب ساینده در شقیقه مخالف در و چکانند و اگر در دانه بدل در آب برگ کرده آب آن صاف نموده و قطره چکانند
سیلان ماده شقیقه یک و در و در سیان از دوا نوشا در لفظل آینه شوم نمایند و یا سرگین کوبه در شقیقانی با قدری خردل ساینده ضامنای یا صابون لاهوری در اندک آب الای سنگ
ساینده در شقیقه جانب مخالف در و یا هر دو شقیقه چپ هندی که هست در شقیقه و بیضه سر جرب معمول حکیم شاه محمد است و در لفظل غیره اراض چشم شقیقه عظیم دارد و لفظل
چرا تیه هر یک یک ماشه جاتیل و دوا ماشه زیره مفید است و هر یک سه ماشه کونته شقیقه آب بچکانی چهار دحب سازند یک صیج و یکی شام بخورند با قدری آب ناس که هست شقیقه
و در و سولخی سمد بخل یک عدد در چ سیاه و کخی یک عدد نوشا در یک ماشه هر سه را کونته شقیقه ناس گیرند بلفظل آفتاب رونوده اقوال اطباء شیخ الرئیس میفرماید
که از اطباء اصحاب شقیقه زعفران است و بیضا و سمول از سداب و فنع و در و غن گل فنع میشود و کذا بطلای قرص بولس و کذا ضامد حباب الخار و برگ سداب بکاش
خردل نیم جزو در آب ساینده استعمال کنند و یا لفظل از این قیر طلی است که از درایج یا از انفس ساخته باشند تا که بر موضع آب آلوده و فنع داغ بخشد و اگر ماده شدید الیر و یا شدید
و خردل و غاقر قرحا و مانند آن ضامد و شقیقه مزمن که بران ملت دراز گردد و او بر حال بار دود و تخم جلیل و تخمین قوی باشد و چون اطباء و نطولات حار استعمال
کردند و استفراغ و متقیه بدن کرده باشند اقدام بالش عضله صریح جانب و جع از انگشت و یا ریح خشن قریب وقت دورد نمایند بعد طلا کار برند و هنگام احتیاج بخار
و اشند و وجع ضرابی طلای انمولان بازند و قوا بض بر شریان صریح جانب علین و سبتن قطعه سرب یا چوب منهدم بران از منض قوی محدث و وجع ضرابی منض
کند و بعضی شقیقه عین علاج جرب نافع معمول از این برای شقیقه مزمن و بیضه چنین نوشته اند که بیدال و انستین را در آب و روغن زیتون و غیره بزنند تا نرم شود پس
بر شقیق علین آب و روغن بیک گرم بریزند و بخل آن ضامد نمایند که شقیقه با می دلی جی زائل کند و در اضمه مثل ضامد خردل نیست و هرگاه مرض طول کند صمغ سداب پوست
بج کبر و عضل و فرفیون ساینده بشارب ریحانی یا آب بادرنجبویه یا آب اریان سرشته ضامد نمایند که عظیم النفع است و بعد دخول در حمام و کثرت الکباب بر آب گرم سوط
روغن لسته در ساعت در و را بسوی کتین فرود آرد و انفعال یابند صامد صاحب کامل گوید که اگر شقیقه از شقیقه و تخم و اضمه و نطولات و احتیاج ماده بخنده ساکن
نشود و مدت آن طول کند این حباب دهند صبیح درم فرفیون دو درم و نیم و پوست خربق هر دو صبیح درم تخم خطل و مقونیا هر واحد چهار درم نطون سسته درم
مثل چهار درم و نیم آب کرب افشرد و چهار سازد شقیقی از یک نیم درم تا دو درم و اگر ساکن نشود و مزمن گردد و یا باریج و یا اراج جالینوس یا نقوع صبر که
در صمغ گذشت بدهند و چون بدن لکلی پاک گردد شق مریض را با پارچه درشت بخارند تا آنگه سرخ و گرم گردد و این قبل از وقت دوره لعل آرد و این طلا نمایند و فرفیون
چهار شفت ال حملیت و نافعیا هر واحد سه شفال مرصانی و چند میدتر هر واحد یک شفال یا یک ساینده لبر که سرشته بر موضع علین طلا کنند و جالینوس گفته که در
از فرفیون ساختن و با جودان حاجت تغییر و تقیادان است که گیکه ندویم قیر طلی معمول از زیت مفسول یک رطل موم سرخ ریح رطل و بران یک اوقیه فرفیون سوده
انداخته حل کنند و موم سازند و بر شقیق علین طلا کرده باشند و اگر اندکی فرفیون گرفته در زیت آینه در گوش جانب در و چکانند شقیقه مزمن نماید و اگر صاحب غرضان
تلخ آب بر زنجوش در شقیقه مخاضی شقیق علین سوط کنند لفظل ظاهر بخشد و همچنین روغن خسته شقیق و اگر این سوط لعل آرد نافع بود و چندید سر و جوا و شیر و زعفران نیز در شقیق

مساموی سائیده بآب مرزنجوش ترشسته شش عدس چهار سازند و بشیر و قتران دروغن بنفشه حل کرده در مریضی چکانند و گویند می باید که حالتی شقیقه بارد یا بلغمی باین دروانند
 که در آب مرزنجوش فریون حل کرده در گوش چکانند و غیره به شراب صرف بعد طعام شقیقه را دفع دهد اگر از بردت و بلغم باشد و اما قبل طعام روی ست زیر که ارتقاع بخارات
 بسوی سر میکند و در داشتند می نماید سبب می بیند که اگر سبب محدث شقیقه خلط بارداغنی سودا یا بلغم باشد شقیقه بدن یاد و بیست و نه آنرا مثل حبس تو یا با ابلج نماید
 و مصطک بنجاند و آب درین بریزند و تخمین بخورند و آبیکه در آن عود و مصطک جوشانیده باشد بنوشند و بعد شقیقه طبع علیل خصوصاً اعتداله صمد را زبردست و بار چرخش
 بالاند و روغن سوسن باروغن خیری یا زیتون قدیمی مشک آمیخته بالاند و قوری از آن در مریضی و گوش چکانند و گویند و مریض را در حمام داخل نمایند و بر سر کلاه
 کبر بریزند و شفا می دهد اما مریضی را که مواد آنها غلیظ باشد بلغم شقیقه بدن بشو بای قناری و عصافیر و بلغم بلغمی آنها غدا سازند و در ده گاه شقیقه قوی شود و وضع بشود
 گردد و شریان را قطع نمایند در نه بصارت زائل شود و مصنف حاوی صغیر گوید که علامت و علاج شقیقه بلغمی و سوداوی قریب از علامت و علاج صمد بلغمی
 سوداوی ست و شقیقه بلغمی را نوشیدن جلاب از بادیان و دردم و گلشنه شکر می دهد و درم لفع کند و غذا فرود نهد و آب بشیره قوطم دهند و بعد نفع خلط شقیقه بدن
 باین حبس صلیقون نماید سلیمه هفت درم غار لقیون ده درم صبر سبت درم سنبل و قسط و حبس لسان و قنقل از هر یک دو درم زعفران نیم درم اقیقون
 و تخم خشل هر یک پنج درم مصطک یک درم کوفته بنجیه آب کرفس سرشته چهار سازند شربت یک شقال و این حبس مارستانی ست و علاج شقیقه سوداوی نوشیدن
 جلاب باد بنجیه و درم اصل السوس منتشر کوفته ده درم بانگر سفید ده درم ست و غذا فرود نهد و آب بشیره قوطم یا بادام و بعد نفع شقیقه بدن بحسب اقیقون یا سلیمه
 اقیقون و لقیون و تخم لعل یا شحمات حار طرب و نطیل سرخشایش مسخه مطبوعه و احتراز از حرارت شدید و بردت و صاحب شقیقه بلغمی و سوداوی تناول این
 دوار المسک بسیار نافست چندید بر یک نیم درم انجاده زعفران تخم کرفس هر یک چهار درم انستین رومی صبر قوطری هر یک شش درم سنبل الطیب ساج هندی
 مرکب مشک هر یک دو درم کوفته بنجیه لعل کف گرفته بر شند شربتی یک درم بجلاب بکرم از شکر ده درم انطاکا گوید که شقیقه خلط غلبه کاند و در بنجیه شربتی
 و داغ آن افزوده میشود اگر ماده کهنه شود و در شقیقه بار در شربت الطوخ بسیر و صبر و کند و رسوب بکباب و آب مرزنجوش بخوردن یکی از این ارجات نمایند و این همچون پاشی
 و اکثر انواع صمد بار از مریضات مجوده باین ست سبای ملی و قنقل بسیار انیسون هر واحد یک جز و در یکی گل سرخ هر واحد یک جز و زعفران پنج جز و مشک شش جز و
 بصل همچون سازند شربتی از آن سه درم تخم خشل بنجا و کبابه مخلوط کرده بسره که در آن اشق و صبر حل کرده باشد سرشته خمد نمایند که این طلا عجیب ست و همچنین
 سوط آب چند مرعرج و روغن خسته شش طبری گوید که در شقیقه بار دآب در شیم نازل میشود و بصبر باطل میگردد و مجرای نور بند میشود و علاج این شکل تر از
 شقیقه حار ست پس اگر ماده آن در مریض بود شقیقه بدن باین مطبوع کنند لیلیه سیاه پوست لیلیه کالی هر یک پانزده درم بلبله شیرانه و کافیلوس و کادریوس
 و استولو قدریون و سنای ملی و اسطوخودوس هر یک چهار درم قنطاریون و انستین و شش غاف هر یک سه درم شکامی و بادا و در دگل سرخ و اصل السوس
 و هموم الجوس هر واحد پنج درم اقیقون هفت درم مرزنجوش ست درم بویز ظانی ستی ست درم همه را بدست و مطبوع بخوشانند و صد درم از آن صاف کرده یک درم
 غار لقیون و یک درم ترب و دو دانگ نمک هندی آمیزند و چون سه ساعت از شب باقی ماند و شربت درم ابلج قیصر لعل برشته بخورند و صبح مطبوع مذکور بنوشند
 بعد از آن هفت روز صبر کنند و مضجعات بنوشند و بریز نمایند از اغذیه غلیظه و بر خوری و شب خوری هر چند که غذا محمود باشد و اقمه از بر فزورات و زیر باجات
 و اسفند باجات نمایند و بعد از در هفتم قنار و دره و نبض نگاه کنند اگر قنار و دره و نبض حاد و بیج بدن گرم باشد فصد قنار یا کاکل نمایند و اگر نبض را حاد و قنار و دره
 را از لکین نیابند تر آب لعل و نمک جوشانیده با کبجین پیاشانند و روانه بر شریان صلیغ نموده چشم و سر را بصواب بر بندند و مریضی نمایند با ستقصای تمام معده
 نقایا بد و چند روز راحت دهند و چیزی بر مریضات زیاده نمایند بعد از آن کندیش و تخم گل و شونیز عطسه آورند اگر مریض نباشد و طبیعت او گرم نشده باشد سرچین
 و دیگر راحت دهند اگر مرض نقصان بین پذیرد و در لیس در خود راحت یابد صبر نمایند و لزوم بر سر کنند و طعام و آب وزن کرده بخورانند و گذارند که طبیعت قبض
 ماند پس اگر این تدبیر کفایت نمود و بهتر و الا نظر بقوت و سن و مزاج مریض و سایر قوانین نمایند اگر رخصت استغفار ثانی دهند شقیقه باین حبس کنند و بنده ام
 احدی را که این مریض عارض شد و استغفار باین حبس بعد از این تدبیر نمود و مرض او زائل گشت بگوید که سرخ و انستین و در بنجیه و تخم کرفس و انجاده و مصطک

در مریض دماغ علاج شقیقه
 در مریض دماغ علاج شقیقه
 در مریض دماغ علاج شقیقه

و منجنج بارد و خوش آلود بخار و شاهر و افزوده شب غیسانیده صبح کافحه سده تولد داخل کرده بنوشند و اگر خواهند چند و سه روز که حرارت کم شود و گاه زبان گل گاه زبان کز
 پنج ماشه بادیان پنج کاسنی نیم کوشته هر یک هفت ماشه اضافه کنند و بعد از پنج ماهه شاهر و دوس چهار ماشه سنای کی یک تولد پوست لیلار و پوست لیلیا کالیج
 پنج ماشه لیلیا شش ماشه مغز فلوس هفت تولد شکر سنج چهار تولد کافحه چهار تولد بارون رخ زرش ماشه فرو و سه شش هندی بعد و سه شش بارونج دارد و حب ایاج برشته و معمول خوردند

حسن

مرضیت که هرگاه عارض شود و بیاضان پندارد که مغز او بی خار و بدون جدل و عاقل و اگر سر او را بیفتانند یا بچینی سنگین بگویند یا آب گرم بر آن از برزند لذت یابد
 و اندک صاحب ترویج این مرض رجعت فردی می ساخته و پیش از آنکه بچینی بکنند یا بخار کرده اند که قلیل اندک است که بجهت صداع نرساند و از عضو دیگر بسوی دماغ بغیر
 و یا در بطون دماغ وصل شود و لذت کند چنانکه بخارات موجب جرب سام را لایع میکند و خارش می نماید و خوش می آید خاریدن آن و این از اعتقاد و شدت گرمی غلط
 و تغییر آنها کیفیت لذت حاصل میشود و بقول طبری این بخارات چون منکس گردند و بعرق از سام خارج شوند در بدن حکم پیدا کنند و اگر خلطت یا بپسند
 در جلد بماند جرب یا بس احدی نماند و تجربه کرده ام که نبض صاحب این مرض سریع و دقیق متفاوت و قار و زده حاد و رفیق انقوام می باشد علل جرب منجنج
 انحراف و تبدیل مزاج اخلاط و ترطیب آن او و به سر و ترو و آنچه در امراض دماغی حار و بخاری مسطور شد بعمل آرند و شیر خورده و بچان و کما هو کوشنیر با شربت
 نیلو فرو یا شربت بنفشه بپسند و لعاب اسپنخول و لعاب تخم مرو و ما و آبکین در آب و ماء القرق و آب بپسند و نه هر واحد با شربت بنفشه و شربت خشتیاس
 آیمینت نوشیدن نیز مفید بود و کما دیکه در علل جرب معصا به گشت نافع است و افندی بر طرب منجنج بخارات رطب چون ما و الشیراکا و ما و پاک و کد و بشیر و مغز باد
 پیخته و شیرین و قند سفید بپسند و هرگاه تبدیل مزاج اخلاط شود و وحدت آن ساکن گردد و خرافت از آن زایل شود و حاجت تنقیه افتد و در آن هنگام او مسل
 صفرا و یا مطبوخ انستین و تمرندی و آنتیون و لیلیا نند و با شیر خشت و ترنجبین استغراق داده نمایند و یا آب شاهر و محروق بشکر و یا شربت و در مکر رطب با آب
 بپسند و هر چه در ار بول بسیار ناید بپسند و اگر خون غالب بود و قوت مساعت کند فصد کنند و برای جذب مواد با سفلی محاجم می شود و با ساقین و قوتین
 نهند و بعد تنقیه طلیه و لطولات و روغن های سرد برای تبدیل مزاج دماغ استعمال نمایند و ما و آبکین و آبهای مذکور بنوشند و بعضی متاخرین بنوشند که
 آب جرب یا ما و القرق یا ما و انجیر یا قند نند تولد و شربت نیلو فرو و خشتیاس هر یک و تولد و یا لعاب اسپنخول و بعد از شربت نیلو فرو و سکنجین قنای علوی ثانی بر واحد کنیم تولد
 و بپسند و غذا آتش جو شربت نیلو فرو و کلاب نوشانند و فرنی شیرین بپسند و اگر ازین تدبیر صحت حاصل نشود و جهت تنقیه بدن و تبدیل حص مطبوخ لیلیا و یا شاهر و یا
 ما و آبکین شربت آبی علی بخان و بپسند و یا مرق شاهر و کاسنی با شربت شاهر و در شاه از زانی و بعد از تنقیه اگر احتیاج افتد فصد سر و کنند و جهت تبدیل مزاج
 اطرافیل کشیزی و بپسند که در آن هموزن هماد و شیرین باشد و یا این صفوف و بپسند تخم شاهر و کشیزی خشک هر یک و تولد و یا شکر یک تولد کوفته پیخته قند سفید بچینان پیخته
 دو شغال بخورند و قنقل راس و تشخیص امراض دماغی مادی ملاحظه نمایند پس با گرانی سر طالات غلبه بر خلط که دریافت شود و حسب آن تنقیه کنند و استعمال شاهر و
 نافع بود و در قنقل و موی بعد فصد قنقل فصد رگ پیشانی نماید خصوصا اگر قنقل بسوی خلف سر باشد و یا بنفصد رگ و یا شریان پس گوش بر دارند و خصوصا هرگاه
 قنقل بسوی قدام سر باشد و بعد از پنج مطبوخ لیلیا و یا ابارات بحلط غالب تنقیه نمایند و فندی با فندی لطیف مثل خود آب یا شیر و قنقل یا ما و الشیراکا و ما و پاک و کد و بشیر و مغز باد

سرسام

یعنی آماس سر و آنرا سر سیموس نیز گویند و سر سیموس بحسب صلاح اطباء بر دو قسم است یعنی و غیر حقیقی حقیقی ورم غشییه دماغ یا جرم آنست و انواع آن بحسب اختلاف مجامع داده
 مختلف است مثلا آنچه در حجاب قیق یا غلیظ دماغ سوای جرم دماغ از داده گرم افتد قرین میگردند و ماده آن یا خون صفراوی یعنی غلظت بعد از لود و یا صفراوی غاصص یعنی غیر غلظت
 و غیر محرق که آنرا مرقه صفرا گویند یا جرمی صحیح یعنی صفراوی طبیعی اجزای خون غیر غلظت و غیر محرق و یا صفرا غلظت با نکه بلغم یا صفراوی محرق مائل بسودا و این بدترین است
 و در اکثر از دم مراری یا از صفرا افتد و بعرق یا رافه غشییه می گردد و گویند که اکثر وقت سر سیمام از شرب خمر و تناول حلوا و گوشتها و از شستن در راه رفتن در آفتاب باشد
 و بعضی رموی را قنطریس و صفراوی را قنطریس غاصص نامند و در نفس جرم دماغ را اگر از خون فاسد متعفن افتد غلغونی خوانند و اگر از خون صفراوی یا صفراوی

عارض شود و مری گویند و اگر اسهال غلیظ نباشد روی ممتد و در وقت و باغ و جوهر آن نصب گردد و عارض شود و مری عظیم باشد و مری خاص تجویف شرابین
 و باغ را که از خون ممتد و غلیظ فاسد و نهایت فساد و خباثت حادث شود و غافل را و اشتقاق فاسد خوانند و آنچه از ادره بار و فاسد سرسام بار و گویند پس اگر در مجاری عظم
 و باغ یا نفس جوهر و باغ یا بغیر عارض شود و بیشتر فاسد باشد و اگر اسهال و حادث گردد در سرسام سوداوی خوانند و بعضی این را نیز لیسارخس گویند و سرسام جوهر حقیقی است
 که بسبب تصاعد بخار عارض سرسام مثل بیهوشی و اختلاط عقل بی ورم و باغ و رخیب ظاهر شوند چنانچه در تب های گرم و اوجاع معصی و از اختلاط حقیقه در فم حده و
 از ادرام در نواحی خارج راس یا در غشای خارج و در سرسام بشارکت جابجا و ارام آن سائر عضلات صدر و در ورم شانه و درمده مشهور میشود و طریق تشخیص اقسام
 مذکوره باید که اول این را در دریافت کنند که سرسام حقیقی است یا غیر حقیقی و این چنان باشد که از مریض مریض معلوم کنند که بیهوشی و اختلاط عقل که علامت مشترک
 سرسام حقیقی و غیر حقیقی است بعد از آن ظاهر شده یا در وقت پس اگر مریض را بیهوشی و اختلاط عقل تب در سج و اندک اندک واقع شود و بالزوم تب که اکثر در مریض
 شدت کند ثابت و لازم باشد و باغ سودا و حال عصبی دیگر نباشد بلکه اول علامات او ظاهر شود و بعد از آن مریض دیگر هم سرد و حبس اطراف و اضطراب و
 نفس مضطرب غیر فاسد است و سرسام سوداوی بالا و اختلاط عضلات در نواحی شریعت و گاه و باغ و باغ مضطرب بود که از آن بر جلد فاسد و از قوی و دیر و گاه و بخار و گاه
 پیدا شود و در اکثر خواب اندک یا بسیار شوش و بوی باغیالات و احلام فاسده و مانند و اقباه شوش و باغ و بیهوشی و دلیری و اعراض از شعاع و اضطراب زبان و بکام
 حکم خوشونت و گردن آن و گاه ورم زبان و اکثر قطع آواز و خروش آب اندک شرب آن و سردی اطراف و بول و ابل برقت و بعضی صلابت و تر و اقباض
 و اول اقباض او سیر تر بود و نشایت از از حیثته خالی نباشد و گاهی و بعضی و عظیم و متواتر گردد و سرسام حقیقی باشد پس در صورت باقسام حقیقی نظر کنند یعنی اگر
 علامات مذکوره آن باخته و ظهور قطرات خون از بینی و عظم نفس و بعضی و سرعت و متواتر آن و سرخی چشم و روی و بیداری اشک چشم و چرخ از آن و بخار و بی غیر
 و خوشونت زبان و سرخی آن و ابل بسیار پس سودا و آن و نقل زبان و کسل از کلام و اسامی رنگهای رو و چشم و متواتر نشست و برخاسته بغیر حاجت پانته شود
 سرسام سوداوی باشد و اگر علامات حقیقی تب محقره و حادث و آن بغیر بخار و مفرط و شدت خشکی زبان و بینی و کثرت غضب و بخلقی و اضطراب و وقت
 اطراف بینی و زردی رو و چشم و زبان پس بسیار آن و سرعت و متواتر نبض و کشیدگی پوست پیشانی بسوی فوق و کراهت از روشنی و باغ نفس و کثرت تشنگی و
 قاروره حرمان یا ناری و قبض حکم محسوس گردد و سرسام صفراوی بود و اما اگر از صفراوی ممتد و باغ یا بسودا عارض شود با عوارض مذکوره بنوع و غیر و عظم نفس و
 که درت چشم و ترسیدن و آواز و ادرام و خواب جستن و گریه کردن نیز باشد و اگر شدت سرخی چشم و بیرون آمدن آن و بسیاری حرمت خضار و اجام عارض
 که از نایابی و فشیان و غریبیلان مریض بافتادن او بر نشیت بغیر نظام و خلاف مقدار و سبات باشد علامت غشوی بود و باشد که درین ورم از سختی آسان و زبانی
 از هم باز شوند و شبکه و باغ اندک کشیده شود و سرشت گافد و آن در اکثر بروز سوم ملاک کند و اگر از آن تجاوز کند امید نجات هست و اگر اندر سر و ج و التهاب شدید بود
 و نفس چهره سرد و رنگ سرد و چشم زرد باشد و گاهی یکبارگی گرم و سرخ گردد و بین بسیار خشک و تب شدید تر بود و نشان حمره باشد و بین نیز اکثر از سوم قبض میرساند
 و اگر این علامات با خارش و باغ بود علامت تولد قوای در و باغ بود و گاهی عینان حمره در و باغ عارض میشود و پس یا فوخ فرو می نشیند یعنی تارک سرخ بپزد میشود
 بطرف و ابل و چشم با غائر و کوچک و زرد شوند و بدن خشک نماید و اگر در وقت و التهاب شدت جبره آتش باشد جبره بود و اگر بسیار چشم غائب شود
 و سفیدی پدید آید و بقضا فتن آرام باید و شکم متع و سر به پا کشیده گردد و در اعضا اختلاج بسیار شود و فساد رنگ چهره و تیرگی او مع سرخی و بطلان حرکات
 باشد علامت غافل را و اشتقاق فاسد بود و غافل را مقدمه اشتقاق فاسد است و بعد بطلان حس بنامه اشتقاق فاسد گردد و در جالینوس این هر دو لفظ مترادف اند
 و این نیز صعب بین اقسام سرسام است و در سر و زدن کشیده و اگر علامات سرسام حقیقی بالزوم تب نرم و مغر و صلابت و بطور و اختلاط تبس مع جنون و خوف
 و جستن از خواب و فریاد کردن و وقت نفس با ورم و ذکر مری و یاد مری کردن و گریه و بیداری و کشاده مانان چشم و خشکی بینی و زبان و لعلات و کثرت تنفس
 نوعی که گویا لک و خفه میکنند مری که گردد و در برین نوع عظم حال غلیل ظاهر شود و قاروره و نعلی و یا اشتقاق بود و سرسام سوداوی باشد و اگر با وجود آثار سرسام حقیقی
 دوام تب نرم و عظم و تفاوت و بعضی و لیت و بطور و موحیت نفس و وضع تنفس مع ضیق اندک و تریل و تهیج و دوام تب و بعضی و سبات ثقیل و نسبی

مصحح طیب نقل کنند و اگر اراده حمام باشد آب شیرین تخم خفیف نایند خواب آورده و چون بیدار شوند آب شیرین بخورند و نموده آب سرد بشنایند و اگر
و اقناب باد و موم و مخدرات قوی بر سر سرسام است بتناب زانها و چشاند

علاج سرسام دمی و صفراوی

چون در علاج این هر دو قسم فرق قلیل است و اگر تداوم بیشتر کند علاج هر دو یکی بقیه می آید و فرق ما بین علاج دمی و صفراوی آنست که در سرسام صفراوی
احتیاج به طیفیه تسکین بیشتر است و در دمی تحلیل مع تسکین فروتر و احتیاج از آب سرد و سردات دیگر چند آنکه در دمی ضرورت و صفراوی و به نسبت و قصد
تسکین بطولات مطهره و استعمال روشن که دو کا هو غیره طلما و دسوطا و صفراوی اهم است و ایضا و علاج صفراوی حاجت با سهال صفا اکثر است و بعضا کمتر و سهال
صفراوی بیشتر بر ملات الطیفیه و منقیات دم میباشد و اگر طبیعت مجتنب باشد در هر حال شاهره و نخل نمایند و در صفراوی باخرج خون چند آن مبالغه نکنند که قریب نغشی
رسد بخلاف دمی بلکه خون بقدر صالح مع احتراز از عروض غشی برآیند بعد از بستن غش صفراوی از زرد و ایضا و ادویه بارد و طب اختیار کنند و آغذیه دمی بعد از غش
از مسهل و قنده باید که بارد و قابض باشد مثل حصصیه و سفرجلیه و قناریه و ریاسیه بخلاف صفراوی که در آن آغذیه قابضه نشاید بلکه مثل مزوره که روکش کباب و
و مزوره اسفناخ و قطف و ماش و شکر بکام و اندک کشنیز و مانند آن استعمال نمایند و بسرکه و شکر یا خوبانی یا آلو بخارا و اشال آن ترش کنند با پخته و در دو قسم
بعد قصد و کو و کان را بعد حجامت میان رو شانه تبرید و صفا و معوط و نخله و پاشویه و غیره که در علاج از مرض ماغی حار مذکور شد بعمل آرند و یا تبرید مذکور کباب
پنبول عرق کیوره عرق گاوزبان عرق غلبه انقلب اضافه کرده خاشی پاشیده صبح به بند و جهت شام شیر و تخم خرفه زیاده کنند و یا در تبرید مذکور شیر و تخم خرفه شیر
منفر تخم که شیر و تخم خیارین عرق نیلوفر عرق غلبه انقلب ق کیوره عوض شیر و تخم خرفه و زوغل کرده خاشی پاشیده صبح به بند و وقت شام صرف لعاب بدهاند
شیر و تخم خرفه و عرقیات مذکوره و شربت نیلوفر و خاشی استعمال نمایند و ایضا بعد قصد عرق شاهره عرق نیلوفر کباب هر یک چهار توله عرق بید مشک شربت
انار شیرین هر یک دو توله و در صورت غلبه صفرا شیر و آلو بخارا و دانه آب ترسندی سه توله و افزوده به بند و روز دوم عرقیات مذکوره بالا با شربت غلبه
و شربت بنفشه و شربت نیلوفر و لعاب پنبول و خاشی استعمال کنند و اگر در عروضانی فصل صیف از انصباب صفراوی منفر و تشنگی و حبس بول بران باتپ
و سرسام عارض شود بعد قصد بلیق لعاب بدهاند شیر و غلبه انقلب شیر و تخم خرفه تخم کامو عرقیات شربت بنفشه و زوغل کرده خاشی پاشیده صبح به بند و
به جهت شام لعاب بدهاند عرقیات شربت نیلوفر و خاشی بکار برند و پاشویه بار کنند و شانه کشند و بعد مسهل صفرا دهند و اگر از خوردن چنان گوری پان
بالای مسهل عوارض سرسام و صداع و اغماهم رسد قصد بلیق همین بگیرند و اگر یافته نشود از ایسر خون گرفتن نجات می بخشد و اگر سرسام بار پزیش اد
بینی و گرنگی آواز و سرنی چشم باشد بدهاند غلبه پستان در عرق غلبه انقلب جوش داده صاف کرده شیر و کامو شربت نیلوفر و خاشی و زوغل کرده دهند
و پاشویه کنند و اگر باز ناله و سرفه باشد بعد قصد سر و بدهاند عسل خاژی پستان گل بنفشه جوشانیده صاف نموده شیر و کامو شربت بنفشه و خاشی پاشیده
به بند و اگر در فصل گرما سرسام بافت الدم عارض شود بعد قصد شیر و تخم خرفه لعاب پنبول عرق غلبه انقلب شربت نیلوفر و سوره سوده برای تقویت
حرارت غریزی و حبس خون و زوغل کرده دهند بعد اگر تشنگی بسیار شود و بزبان خار با افتد و خشک گردد آب آلو بخارا لعاب پنبول شیر و کامو شیر و خیارین
شربت نیلوفر نوشانند و از لعاب پنبول غرغره سازند و پاشویه بار و نماید و غده آتش جو دال خشک و آب انار و لایقی و لیموی شیرین بخورند و به جهت آخر روز
شیر و غلبه انقلب بدهاند شیر و تخم خرفه و دانه شیر و تخم که و شربت بنفشه و به بند باز برای حبس خون قرص طباشیر عروض آلو بخارا افزایند و غده آتش جو سقر
بعد مل مبارک دهند و در آخر روز سال لعاب پنبول گلاب گاهی روز مسهل وقت شب همین بدهند و بدهاند که استعمال قرص در ابتدا اگر خمی غلطی نباشد مضائقه ندارد و برای
منع احتراق خون و تغلیظ داده و حبس خون میدهند و از اخلاصه محمولی درین مرض صندل و گلاب کافور و آب کشنیز سبز است و کذا جوده که و و خیار برگ
عنب انقلب برگ بید صندل سفید گل نیلوفر تخم کامو و تخم خرفه و دانه بسرکه و گلاب و روغن گل سرشته نیز معمول است و نان موناگ بر سر این طریق که آرد و موناگ
پاژان و شیر کا و یا و سیر سرشته نان از یک طرف پزند و بر طرف خام آرد و روغن گل مالیده از همین جانب نیم گرم بر سر بندند و بعد هر پانس تبدیل آن کرده دهند

بنهایت آرزو هست و نماد آن پارچه بگلایه روغن گل هر یک دو جزو دیگر یک جزو تر کرد و بر سر نیز مجرب هست و اگر حاجت تری و علاج زیاد بود آب بقول او در قبا
 بارده آینه زد و غما و دیگر غلیظ بر سر بقول شیخ و صفراوی نفع کثیر دارد و در مسکن مرض قریب او ششومات باره مثل نیلوفر و بنفشه و گل سرخ و کافور و غیره نهند و حوط
 مغز تخم کدو شیرین مغز تخم تربوز سوده قدری روغن گل آمیخته نیز مفید و ایضا شیر زنان معوط کردن و بر سر و بشیدن و اگر سر نشود شیر بر سر بخن و روغن کدو
 و نیلوفر بر سر بایند و از آب کامو آب کشنیز تازه آب خیار قدری سرکه ریخته و یا از صندل سوده و آب گاهی سبز و آب ترب باندکی کافور ریخته و بشیسه کرده و گاه
 ساعتی از آب برگ کامو و صندل سفید و کافور معوط کردن از گل خیز و گل نیلوفر تازه که و هر واحد نیم پا و سوس چوبه شست جو شایند و نیم گرم پاشویه نمودن
 مفید است و ایضا بقول شیخ و رابته ارا دعوات صرف استعمال کنند که اگر گرم و غلیظ باشد که در آن عروق خارج سرورم کنند پس درین صورت ابتدا بچرخیکه در آن
 قدری از خار جو و برای تسکین وجع و جب است بعد از قطرات مبرده غیر قابض که در آن اندکی بابونه و فلفل کرده باشند استعمال نمایند و بهر وجه جذب مواد دیگر
 اسفل نمایند از آب قدیم و غمزه آنما و بستن رانها از پنج تا قدم و گذشتن پا و آب گرم و بخن از بران خصوصاً در حال سبوط حی و قبل از شستاد آن و بایند
 قدیم ببنگ پا و یا بکسیه حامی و یا بخرقه کشن باید و اگر آب گرم بعضی شایش بارده مانند بنفشه و خطمی و خجاری و سوس گندم و اندکی نمک طعام باشد بهتر
 پس کشایند قدیم را و محجمه بر ساقین و تحت قدیم گذارند بدون شرط و اگر مسهل حاجت افتد روز مشتم از مسهل صفرا و یا دیگر ملینات مناسبه که در علاج
 امراض دُمایی و صفراوی و صدراع دُموی و صفراوی گذشت تنقیه نمایند و اگر استعمال حقه ممکن باشد بهتر است مسهل است با جزای مسهل صفرا و عمل آرد
 یا شایست تر تخمین معمولی عمل آرد لیکن استعمال حقه و شانه بعد سبوط پیش قبل از شستاد آن کنند و اگر بخوابی مسقط عارض گردد تخم کامو باندک پوست خشکاش و یا
 با کافور و افیون و اندکی زعفران و یا بدون آن بر سر ضام نمایند و شیر و خزان بر سر و دشنند و معوط افیون بقدر یک اسب رخ بگلایه حل کرده در آوردن خواب بجز
 اما در حالت ضعف قوت استعمال افیون و دیگر مخدرات مملک است بلکه مثل شربت خشکاش استعمال نمایند و پاشویه بار و عمل آرد و کامو بر سر ضام نمایند و تخم خشکاش
 در باز اشیر بنوشانند و قطرات منوم که در آن کامو پوست خشکاش و تراشه کدو و بنفشه و نیلوفر و جو مقشر و گل سرخ و غیره باشد بکار برند و اگر سبب سبب
 طبیعت و تصاعد بخیره سبب قوی لایق گردد و نشانه های بحران ظاهر نباشد بهر نحو او را پدید آرد و دست و پای او را بسختی مالند دُموی سر او را می کشند
 بوجه سبب حرارت غریزی فرو رفته افسرده گردد و باعث هلاکت نشود و هر گاه مرض با خطاطا افتد و نهان و اختلاط عقل هنوز بحال خود باشد در حالت
 ضعف قوت شیر زنان و در صورت بقای قوت شیر بر سر و دشنند و بعد از ساعتی سر را بقطول معتدل که در آن اصل اسوس و بنفشه و بابونه داخل بود و دیگر
 مبررات بشویند و شیر باز دشنند و باز بهر قطول نمایند بهین طریق چند روز و غذا و اشیر دهند و گاهی تلطیف غذا میکنند حتی که یک دور و کچین انقصار
 می نمایند و در اختلاط مرض بدو در غذا بپذیرانند و از کدو و بقول بارده و ماش و جوب بارده بطریق سفید باج سازند یا ترش لبو که بارده کنند و درین وقت
 بنان سمیه و آب سرور تر کرد و نفع یابند و جلاب بر برف سر کرده و دهند و باقی تدبیر از علاج امراض دُمایی و صفراوی و صدراع دُموی و صفراوی جمیع
 حاجت اخذ کنند تعلیم در سر ساینده از صفراوی محترقه افتد عنایت بر تطبیق بیشتر دارند و حقه های مبر و مرطب حتی الامکان بعمل آرد و تا که علامات نفع ظاهر شود
 استعمال حقه و مسهل جائز نبود و تا ظهور نفع مایه اشیر رقیق بگلایه آمیخته بنوشند و روغن بنفشه و کدو ببالند و شیر زنان بر سر و دشنند و باقی علاج از تدبیر سرسام
 صفراوی اخذ کنند تقسیم گاه باشد که سرسام خار با امراض دیگر مثل یثیر غس و شقا قلوب و دق و تشنج منتقل گردد و پس هر گاه بغیض عین دوام کند و آب دهن سائل
 گردد و بغض بطی و لین شود و دیگر علامات یثیر غس یافته شود بعلاج او ائیل شوند و اگر علامات شقا قلوب ظهور نماید بجلایش پردازند و اگر غرور عینین و زنی
 و هزل بدن و صفرو صلابت بغض و دیگر آثار دق ظاهر شود بعلاج او مشغول گردند و اگر تشنجی گردد و دیگر نشان تشنج در یابند علاج تشنج مناسب
 اقوال حذاق مصنف اقتباس بنویسد که در سرسام دُموی روز و ناول رگ سرور و زنده و خون چندان گیرند که ترش بغشی رسد و صندل سفید تخم کامو شیر
 خشک هر یک سه باشد در گلاب ضام کنند و ضام را در گلاب همین اثر دارد و گاه با آب و پاشویه بار کنند و شیر و تخم کاسنی و بنفشه هر یک باشد تخم کامو
 مقشر چهار باشد مغز تخم کدو شیرین هفت و آلو بخارا ده دانه در گلاب عرق کاسنی و نیلوفر هر یک پنج توله بر آرد و سکنجبین سوده یا مسقطی چهار توله داخل کرده

نوشانند و غذا آتش جویش شربت نیلوفر و گلاب و میوه دیا اسفناخ یا ترنج دروز و دم تیج رگ پشانی زنند و وقت عصر که نشانی که بان ان بخش می خورد
و در سردی بزیان را زائل نمایند و تا هفت روز سوزی فصد هفتند ابر بر ستور دارند و در ششم بطبیخ فواکه تمسین طبع نمایند و بجای آب بر عرق نیلوفر و گلاب که تازه نمایند و وقت شام
غذا خشک که گیلانی با سفناخ دهند و صبح تبریز شیر که کاسنی و خیارین و منقرض که و هر یک نه ماشه لعاب بهمانه ورشته خطی هر یک باشد عرق میساده و گلاب عرق نیلوفر
هفت توله برآورد و در شربت نیلوفر چهار توله داخل کرده اسپغول نه ماشه پاشیده نوشانند پس آن سه چهار بار از کراوسل بنمایند و جهت تبرید داغ سرکه و گلاب روشن گل باغ
مالند و بعد حصول تقیه با بر تبدیل مزاج قرص کافور سه ماشه سوده و در شربت نیلوفر یک توله آمیخته بمیساند و بالایش شربت بزوری بار دسه توله و عرق کاسنی و نیلوفر
هر یک هشت توله نوشانند و غذا شور بای بچر بر شیره خواره بنان تنوری دهند و در تبرید یاده عتال مرغی دارند و در برون اضطراب و بخوابی شیره تخم خشکاش و کاهو
بگلاب و شربت خشکاش دهند و یا بخدزی بخوراند بعد از یکد و از خیر ساز و انکا جمال یابند با تمام تحلیل و رتم شغول شوند از اینها او میگردد که در سرسام صغردی اول فصد
باصلیق کنند و خون وافر گیرند و آب انارین معصومین ششم اونه توله با شربت نیلوفر چهار توله دهند و آب دهند وانه و خیاری و کد و هر یک دهم از اینها که بهست آید نوشانند و تا
چهار روز غذا آتش جو با نبات و گلاب دهند و از برگ میساده و ترانه که و خیاری و کد و هر یک دهم از اینها که بهست آید نوشانند و تا
و کاهو بر برف سرد ساخته سرکه آمیخته بهست تقویت و تبرید بر همه سرمانند و آن مونگ که در شیر کاهو میسازند و روغن گل چرب کرده بر سر بندند و این صفا در اقم
درین باب از مجربات هست کشنیز خشک تخم کاهو شش حنظل سفید گل بنفشه هر یک سه ماشه بلبل آرنه و پنجین این مخلطه آب گل مسا گلاب آب کشنیز آب نیلوفر تازه
آب برگ کاهو عرق میوشک هر یک یک توله سرکه قطریک نیم توله کافور چهار حبه صغریوش در بندی محترق بر حنظل سفید منتر و پی هر یک سه ماشه و آنرا پاشند
کنند که کبراته آزموده است برگ میساده برگ گل سرخ و عنب الثعلب همه سبز گل کیده تخم کاسنی عنب الثعلب سبوس جو هر یک توله تخم خطی گل بنفشه هر یک یک توله
گل نیلوفر هفت توله جوش کرده بکار بند و آن دو دهنه آلو بخارا بست و پنج عدد و بانی ده عدد و آب دهند وانه نیم آما شربت خیسایند و صبح آب زلال گرفته شربت
نیلوفر چهار توله شیرین ساخته نوشانند و تا هفت روز جمله تدبیر بر ستور دارند و در ششم شربت را موقوف نموده مغز خیار شنبه و ترنجبین هر یک شش توله بکنند و شربت
هر یک چهار توله شربت آبی علویانی و یا شربت و کد را بطبیی یا شربت الیوسل ایشان چهار توله روغن بادا شش ماشه صفا نموده بر بند و بجای آب عرق کاسنی و گلاب
نوشانند و غذا وقت شام کچری بنوماش که در آن سفناخ افتاده باشد دهند و در ششم شیر که کاسنی و خیارین و کد و هر یک ماشه لعاب بهمانه ورشته خطی
چهار ماشه در گلاب عرق نیلوفر و میساده هر یک هفت توله برآورد و در شربت نیلوفر چهار توله سبوس اسپغول سه ماشه تخم ریحان چهار ماشه پاشیده نوشانند و پس نه
چهار سسل دهند بعد اگر اندکی بزیان و بخوابی باقی ماند و یا بدستور و شیر زن از پستان بر سر دهند و یا شیر در ششک هر یک دوه ماشه بنموده و در شربت انارین و توله
آمیخته بمیسانند و شربت خشکاش نیلوفر هر یک و توله و گلاب عرق کوه هر یک هفت توله دهند و روغن بنفشه و کاهو کد و و شیر زن مساوی و بیلی چکانند در روزی
ده دوازده بار و غذا شیرینج دهند و یا سلبه فقط و یا سلبه تخم خیار و یا کد و و برین همد بر تیک هفت ثابت مانند اگر زائل شد فبا و الا اگر سلبه از دست چپ کشانند که فی الا
رفع بزیان و اخلاطه بنمایند و آنجا که بعد زوال سرسام تمامه سر باقی مانده باشد بپرس بریزند و این طول بکار برند تخم کاهو پوست خشکاش اندکی با پخته و ترانه
و اگر بول کردن فراموش کرده باشد تدبیر که در علاج کلی گذشت پیرازند و شیر که قرحم و تخم خیزه هر یک نه ماشه شربت بزوری و کشوث هر یک و توله بر بند و شیر
گل بنفشه یک توله در گلاب پاد و اگر و شربت بنفشه کمر چهار توله هر روز سه چهار بار و آن بول براند و آب سرد اصلانند سوزی گفت که بنفشه و متشکر کوفته
اکلیل الماک جوشانیده بر سر فلول کردن و شربت بنفشه نوشیدن و آن سفید مغسول بشکر شیرین کرده خوردن در سرسام حار مجربین است از اطباء می دیگر نقل کرده
که شربت نفق بنفشه و یا شربت نیلوفر و یا االقرع و یا شیر تخم خشکاش شربت نیلوفر و یا شیر تخم خرفه شربت اجاص و یا شیر تخم خیار شربت آلو و نیلوفر و شیر
تخم قناب کنبین یا االشیعیر بطبیخ در آن قطعه که و تنایا مع خشکاش کوفته و روغن بادا و یا االشیعیر روغن کد و و شربت خشکاش و یا شربت بنفشه و یا
آب تبریز بشکر و یا پنج فاشر نیم درم هر روز و یا فیون نیم درم و بتدوچ تاریخ درم در االشیعیر و یا آب نیم گرم بجای آب برف که مضرات و یا خولان
و نللول و مطبوخ جو متشکر کوفته و پوست خشکاش و کد ابونه و گل بنفشه و پوست خشکاش کد اگل نیلوفر تخم خطی بنفشه پوست خشکاش و کد اجرا ده کد و

نیلوفر

میکنند تا آنکه از سه روز تجاوز نکند بعد از آن تدبیرش بطریق تائین از امراض فریاد جراحی و ایاماتی می نویسند که در سرسام دوی بعد فصد سر و
 نهادن پاریه سبکول بروغن گل و سرکه و گلاب بر سرین خلخته بارد و بویانند آب سیدب و آب مورد تر و گلاب و عنبدل و اندکی کافور بهم بریزند و بکار برند
 این نطول سر سازند بنفشه و نیلوفر هر یک دو شست با بونیکشت همه را در آفتاب باب بریزند و سر آفتاب پوشیده دارند چون حرارت آتش کمتر شود سر آفتاب بنفشه
 مرین کشایند تا آنرا وین پی رسد و در شست کنند و روغن گل بر آن انداخته الکیاب نمایند و چادر بر سر بپاشند تا آنجا که سر و دوی باقی آب آفتاب بریزند
 چکانند و حمل در دستمال و نخله و نطول آنست که در ابتدا ای این علت چیزهای را و بکار برند تا آنجا که عروق خارج سر درم کرده باشد چیزهای ملینه حمله با آن
 بیامیزند و اگر در هفته اول اتفاق فصد نیفتد و قوت خصیت بود باغی دیگر باشد سه سال این هفته لیس نمایند کشاکش جو و در شست بنفشه و نیلوفر هر واحد یک انار
 غناب پانزده عدد و پستان سی عدد با بونیکش و درم هم را در دو آفتاب بریزند تا یک آثار بماند و آنکه در پنجاه درم از آن بگیرند و یک استار شکر سرخ در آن حل کرده
 یک استار روغن بنفشه آمیزند و نیم گرم خسته کنند و اگر خسته نکن باشد شش بنفشه و شکر و اندکی سفونیا بکار برند و اگر شش نیز ممکن نبود با استار که از تمر بندی
 و غناب و آلود پستان و بنفشه جو شایند و چاشنیبر و شیر شست حل کرده بدهند تا طبع نرم شود و اگر شیر شست نباشد عوض آن شکر کنند و اگر شربت سی درم ترنجبین
 و سی عدد و آلو سیاه و آب تر که در دست درم شکر انداخته صبح صاف کنند و بدهند صواب باشد و شرب وقت خواب و درم سبغول و بنبت درم شکر و آب انار ترش
 و شیرین بدهند و حباب موده پهل کنند بایلدن پایا و غیره که مذکور شد و در ابتدا ای مرض غذا ترک نمایند و آب انار ترش و شیرین باندک جلاب یا سکنجین
 مزوج کباب سرد و بکباب افتد اگر هنوز طبع قبض باشد شربت های لیس چون شربت بنفشه یا نیلوفر یا آب انار یا ماء القریع یا آب هند وانه و آب جلاب یا شربت
 آلو یا آب میوه یا با شکر بدهند و بعد یک روز یا دو روز و اندکی کشاکش قیق باید داد و اندکی سکنجین و حفظ قوت نمایند و مسکن مرض خانه خوش هوا باید و در تاریکی
 و روشنی معتدل باید و در خواب آوردن کوشش نمایند اگر قوت قوی باشد فیون بر صندغ و پیشانی او طلا کنند و بویانند تا آنجا که موده مرض صفراوی محض باشد نگاه
 کنند اگر صفرا در شست پذیرفته باشد و عفونت قبول نکرده باشد تسکین و تعیل آن مشغول شوند و اگر عفونت یافته باشد تسکین و تعیل متفرغ باید کرد و در شربت
 علاج او چنین گونه باید ساخت که وقت صبح شربت خوره یا شربت ریاس یا سکنجین یا شربت ترنج یا شربت لیمون یا شربت انار بدهند و اگر طبع نرم نبود شربت آلو
 و آب تمر بندی یا جلاب بدهند و بعد دو ساعت شربت کشاکش بدهند و اگر صفرا سخت تیز باشد ماء القریع یا آب هند وانه و دهند و شربت خشاش و شربت بنفشه و رین
 موافق باشد و وقت غیر در شربت از خیار ترش یا شکر وانه و آنجا که حاجت غذا باشد مزورده که و مزورده اسفناخ و مزورده اش مقشره یا کاهو و اندک کشنیز تر
 بدهند و مزورده خیار هم بروغن با دام و اگر ترشی خواهند طفیل از سدس مقشر آب خوره یا از اش مقشری زعفران سازند و تدبیر خواب باید کرد و شربت خشاش
 و مزورده سماق و کاهو و برگ کاهو و برگ کاهو باقی باشد و آنجا که بخت حاجت آید حقه نرم چون روغن بنفشه اندک کشاکش یا این خسته لعل آرد بگیرند بنفشه تخم خلی
 کشاکش جو سبوس گندم هر یک یک شست و همه را در دو آفتاب بریزند تا نیمه آید و مقدار بنفشه درم بگیرند و پنج درم شکر سرخ و پنج درم روغن بنفشه داخل کرده بکار برند
 و این خسته حرارت و تشنگی نشانند کشاکش بست درم لعاب سبغول ده درم روغن گل ده درم بنفشه مرغ و دود و همه را با هم بریزند و بکار برند و آنجا که بمسل
 حاجت آید از بنفشه و تمر بندی و شیر شست سازند و اگر از سر نه آید از بنفشه و نیلوفر و تخم خلی و پستان و خیار شربت شیر شست سازند و اگر بعد متفرغ هنوز
 حرارت قوی باشد قرص کافور دهند و هر وقت که عده خالی باشد خرقه کتان بسره و گلاب و اندکی کافور تر کرده بر جگر و سینه او نهند و روغن گل و گلاب و اندکی کافور
 بهم بریزند و بر سر نهند و آنرا که بخواهی باشد روغن میوشانه گوید نطولی از بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و پوست خشاش و کشاکش جو و برگ کاهو بنفشه بر سر بریزند و شربت
 و متعده و کف پا وین پی او بروغن مغز تخم که و روغن بنفشه چرب باید کرد و شیر و زعفران وین پی چکانند و شربت خشاش بدهند و با بون و شامه فرم و کشاکش جو
 بنفشه و آب بریزند و پای او در آن آب بدارند و بشویند و اگر غشیان و قوی ظاهر شود باز نباید و شست پس اگر از حد گذرد و آب سیدب و آب ریاس و آب ریاس و آب ریاس
 و شربت انار و شربت لیمون و پستان انار وانه با آب سیدب بدهند و بر محدوده وجود و زعفران و مورد تر و آب سیدب و بهر غذا دهند و اگر اسهال آید وضعف آید
 قرص طباشیر شربت انار و شربت خوره بخوراند و پستان جو بساق و اندک بلوط نافع بود و غذا بسویق شعیب و سماق و جاده رس بمغز را دام بریان سازند و چون

عرق کثرت کند نمی که غنیمت آرد دیگرند آب برود و در بدن روشن گل آینه بپزند تا آب فانی شود و بر قنار و مفاصل بماند و اگر روغن گل یا روغن بیدارغون
 اس باب غوره هم آمیزند و بالند و را باشد طبعی گوید که علاج سرسام غفراوی آنست که کمین طبیعت نماید اگر قوت اطاعت کند و فصل و افق باشد
 باین مطبوع آکو غنابستان هر واحد بست عدد و قمری سی درم و میوه نخی پنج درم برگ غناب یک باقه کدو یک باقه ترنجبین پنج درم همه آب و میوه
 جوشانیده صاف نموده بقدر قوت مریض گرفته مقدار هفت درم یا کم زیاده بحسب قوت تحلیل مغز خیار شنبه را لید و صاف کرده و نوشانند و آنچه کما اسهال صغیرا
 با و الفواکه و لبلاب و ترنجبین و بنفشه بهترین علاج است و همچنین قندهای لینه و بعد اسهال از درم با و الشجیر مطبوع با سپستان و طلع یا چار خشک نمایند و اگر غلظ
 تر از مرض گردد و حرکات او مختلف باشد و اشجیر از آن قطع کنند زیرا که در آن غذا نیست است و اگر چه اندک باشد و برادر القرح مشغول بجلاب اندک و برادر لبلاب
 و آب بپزند و اندک بشکر بجلاب اندک و بر لبلاب سهول ساده فقط اقتضای نمایند و چون مرض غلظت یا بهر صدها کل یا با سلیق یا قیضال با ک نیست و شیر و قنار
 بر سر و دوشند و بجا و ده که و و خیار برگ بید و برگ غناب یک سو و ده بر روغن گل و سرکه آینه بر سر خما کنند و گاه سرکه و روغن گل تنها بر سر می نمایند
 و هرگاه بسبب اختلاط مرض و ناقص آن احتمال غذا باشد و اشجیر بنوشانند و اگر در آنجا سرفه یا ضعیف در معده باشد با و اشجیر و ترنجبین محمول با پوستیخ کاشی
 و تخم آن افزیند و هرگاه علت زائل گردد یا اندکی باقی ماند لازم آید آن را بزرگ و کوچیک در روغن محمول از روغن بنفشه سازند و روغن بنفشه و روغن کدو و روغن تخم
 نوشانند و اگر در عضو تشنج و یا چشم انتشار ظاهر گردد و بعد از تشنج زائل شود و مریض از آن شفا یابد و بنفای خود عود کند و چون بنفای
 و قوت عود کند لازم ترنج عود و ترطيب و تبدیل مزاج او نمایند اگر تغییر کرد که باین طریق اصلاح یابد و زیاده و کم ازین بطیب است بهر آنکه تغییر این مرض غیر
 و حرکات او حرکات مختلف بسیار باشد و باید که غذای او و روغنی که ابتدا بنفشه او کنند و روغنی که در وقت حصریه باشد بعد از آن بجز روغن و طبخ صفا نقل کنند و آنرا
 بار و سازند یا بنظر که در آب غوره اندک کشیده و اندک با دام مقشر گرفته و مغز خیار را از ناپس در آن بچرخانند و بپزایان اضافت کنند و ساعتی بگذرانند بعد از آن غذا
 بدان نمایند و اما علاج نوع رموی آن آنست که در ابتدا بنفشه هر گلی که عادت فصد او بسیار باشد پودر از پودر چند روز هر کرده فصد بزرگ منجرین نمایند
 بعد از آن چند روز توقف کرده هر دو برگ زیر زبان کشانند و اخراج خون ازین عروق بقدر امکان و قوت باید پس از آن اگر تحمل اسهال باشد مطبوعی که
 در قسم غفراوی مذکور شد مسلح پس درم با و اشجیر و ترنجبین محمول با آب غناب یا آب پیس یا مجموع اینهمه سازند و باید که در سنجبین نصف سرکه و نصف
 ازین آب داخل کرده بپزند و سرکه و روغن گل هم زده و گلاب بر سر نهند و و حب نیست که در طعام صاحب این عادت و شراب او ششباش و غسل شود و زیرا که
 در آن قوت حبس با و در سر و غلظت آنست و نشاید که با و این مرض در سر گذارند بلکه از آن تحلیل کنند یا ترقیق آن نمایند تا از ترنجبین یا از خشک بسوی وین
 جاری شود و چون علت تحمل گردد و بجز روغنی که و شکر و کاسنی سلوق مطیب بر سر که و بجا بود سلوق غذا سازند و بسبب و قوت مرض و تقبیل مقدار
 تخیر و قوت غذا تصرف نمایند و اگر ازین تدبیر نجات حاصل نشود و چیزی سوا یقیه ما و که تحلیل نشود یا بیخ نیابد باشد اعاده استقرا بحسب احتمال قوت
 نمایند و تدبیر و او غذای او بحسب وجوب حال کنند و چون از مزرات بتدریج نقل کنند اول در هر یک کبابان مطبوع بر سر که و عدس مقشر باشد بعد بگوشت
 بزغال شیر خواره نقل کنند و از امتلا و تخمه حذر کنند و دیدم که بعضی اصحاب سرسام را بعد زوال مرض و رجوع بنفای تخمه بهر سید و از آن حیات مختلف الوداد عارض
 و بعضی را دق لاش گردید این الیاس گوید که اگر سرسام از خون باشد قبل استحکام وضع نبض فصد بر سر و نمایند و از اخراج خون بقدر قوت و طاق
 کنند و اگر مرض تحمل فصد نباشد و بعد استحکام وضع نزد طبیب بر سر جلیه اخراج خون از هر مکان که مناسب بود باید کرد و اسهال طبیعت بمطبوع فواکه
 و قنار شمش و شربت آکو کنند و هر صبح جلاب از غناب و آکو بخار اسهال واحد بست عدد و قمری سی و شکر سفید و ترنجبین هر واحد بست درم بنوشانند
 و غذا با و اشجیر و بند و اگر با سر نه باشد جلاب از بنفشه و بنیا و فر و تخم کاسنی هر واحد سه درم سپستان بست عدد و شکر سفید بست درم سازند و غذا
 با و اشجیر یا بنفشه و بنیا و فر و غناب و سپستان و ششباش و بند و اسهال طبیعت در روز ششم کنند اگر نفع ظاهر شود و اگر ظاهر نگردد تا روز هشتم تأخیر کنند
 و درین علت تعجیل اولی از تاخیر است باین مطبوع شامی کی هفت درم بنفشه پنج درم بنفشه و فر چهار درم تخم کاسنی سه درم آکو و غناب و سپستان

هر یک بست عدد و در یک نیم آن آب بیزند تا به نیم رطل آید شیر خشک و ترنجبین و خیارشور هر یک ده درم در آن مالیده صاف نموده بنوشند و غذا در آخر هر روز
 مارا شیر دهند و چون بزیان و اختلاط عقل عارض شود و لخته ها و مقوی و بلغم مثل صندلین و گلاب و آب خیار و سرکه که گند و شیر زن و در روغن گل سازند
 و اطراغ آب گرم و طبخ بنفشه و سوسن و غلظی و اندکی نمک طعام ببالند و جدا کرده و خیار بر سر نهند و ریاحین بارده مثل بنفشه تر و گل خشک و نیلوفر و سوسن
 و گل کدو و برگ آن بپایانند و برگ بید تازه فرش کنند و گلاب پاشیده بر آن خواب کنند و فکله از آن شیرین بخشش لوث بشکری سفید سازند و آب تربیزنجاه مثل شلال
 بشکری سفید ده درم و یا آب خیار کوفته و فشرده بنوشانند و نوشیدن لعاب سیفول بجلاب نافع بلغم دارد و اگر از صفرا باشد علاجش صحت عنایت به تبرید سر
 و ترنجیب آن و یخ زن روغن گل و سرکه بر سر بسیار و تقطیر راس بروغن بنفشه و روغن گل و روغن کدو بهر تقویت و بلغم و عدم قبول آن ماده را و اسهال طبیعت
 با اللفا که و طبوخ آن و آب نقوی مثل شش آب انارین مصورین شخم آنما و نوشانیدن جلاب هر صلیح از ترسندی ده درم تخم کاسنی سرد درم عناب و آلو هر دو
 بست عدد و شکری سفید ده درم و ترنجبین پانزده درم و اقتضای از سر غذا بر مارا شیرین و در آن خشکاش و بنفشه و عناب و پستان است و شربت بنفشه
 و غیر بنفشه و شربت خشکاش هر که ام از اینها که بنوشند نافع است و لخته بار که در دومی گذشت استعمال نمایند و جدا کرده و خیار و کدو و عناب و شربت سبز
 بر سر نهند و بر فرش مصندل و برگ بید بلبل و گلاب خواب کردن نافع بود و این خنده در سرسام صفراوی بسیار نافع است زیرا که اسهال بر فقی کنند و
 حرارت پیدا کنند بلکه تسکین آن نماید و ایضا در حیات حاده چون طبیعت قبض باشد استعمال نمایند بکیرند سوسن گندم در صرسته و تخم غلظی و جو مقشر کوفته
 هر دو احد یک کف عناب و پستان هر یک بست عدد و نیلوفر چهار درم سنای پنج درم و در چهار رطل آب بپوشانند تا یک نیم رطل بماند و در آن ده درم شکری سفید
 حل کنند و ده درم روغن بنفشه بر آن ریخته خنده نمایند و این خنده دیگر تطفیه حرارت غریبه بسیار کند و تسکین غلظش و لیسب نماید بکیرند آب کشک جو
 و او اوقیه لعاب سیفول و روغن بادام شیرین و روغن کدو و هر یک اوقیه و خوب بهم زده به آن خنده کنند که این تطفیه عجیب ایسب و جوی و سرسام و احوال آن
 نماید و در سرسام صفراوی اسهال مشکل بود و هر آنکه ماده در وقت بسوی سر صاعد باشد و بقراط گفته که سرسام جمیع اجناس خود قاتل است و در حیات
 حاده چون بعضی از روشنی نفرت کند و در سر و ج و دایم و غلظت باید بجد و شش سرسام یقین نمایند چندی گوید که در سرسام دومی قصد قیصال و اخراج خون
 بقدر قدرت و تمهین طبیعت آب نو که مثل ترسندی و شربت آلو و نیلوفر و عناب کنند و لخته و شمو مات بعل آرند و از اغذیه ما و اشعیر محض آب انار دهند
 اگر سرغم نباشد و الا بجلاب از عناب و پستان و نیلوفر و غیر بنفشه و مانند آن بدهند و اگر باوی سر بود شربت خشکاش و از اغذیه ما و اشعیر بفرزاد و شیرین
 یا ما و اشعیر بفرزاد و تمهین طبیعت بختنه های لینه مبهلات مشروب به سهل مثل شیر خشک و ترنجبین و ترسندی در روغن نیم و یا در شخم کنند و این طبخ نافع
 این تا به است و لخته آن به است که در قول ابن الیاس گذشت لیکن در اینجا وزن بنفشه سه درم و نیلوفر و درم و کاسنی دو درم است و روغن بادام شیرین
 یک درم عوض عناب و پستان نوشته و در صفراوی هر صبح شربت نیلوفر و بنفشه دهند و برای تمهین شربت ترسندی و عناب و بنفشه نوشانند و اگر
 سرایت بسیار قوی باشد این قرص کا فور دهند بنفشه نیلوفر با شیر گل سبب تخم خرفه تخم کاسنی هر یک سه درم مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو و هر یک
 پنج درم رب السوسن و درم صندل سفید سه درم کا فور ربع درم زعفران ثلث درم همه را کوفته بختنه قرص سازند شربتی و درم و این خنده نافع است بنفشه
 خشک یک کف ساسنه درم ترنجبین ده درم باقی به است که در قول ابن الیاس گذشت و نوشند که در سه رطل آب بیزند تا یک رطل بماند این بهیته است
 که اگر درم حادث از خون باشد با درت بقصد قبل تحکام مرض کنند و اگر قصد دست ممکن نبود درگ پیشانی و بینی کشانند و اخراج خون متعذر حاجت بیکدغه
 نمایند و ما و اشعیر طبخ لعاب بنوشانند و آب انار بپزند و تعدیل طبع آب ترسندی و شربت بنفشه و نیلوفر یا شربت و در کفند و اگر طبع سخت قبض
 باشد شربت انار و خیارشور آب ترسندی و شربت عناب دهند و اگر تشنگی بسیار باشد کشیم مبردات نمایند و اجازت شرب آب سرد دهند بعد از آن
 قصد تقویت سر بر روغن گل مضروب بسرکه و دیانمرکه و گلاب کنند و بر پیشانی صندل و گلاب و کا فور طلا نمایند و اگر از شروبات اسهال نشود و خنده لین
 بعل آرند و اگر بعضی قریب بمنتهار رسد و بخواهی شدید و اختلاط عظیم باشد لثول منوم که در ذیل علاج گذشت بر سر ریزند و اگر بدن متلی باشد

آب بر سر نباید ریخت و در غنهای سبزه مرطبه بر سر مالند و اگر سر کم نشود شیر زنان بر سر دوشند و آنرا بر غن نیلوفرو و بنفشه و بنی چکانند و مرغ بنی را بر سر نرم
بخواهند و چون صلاح یابد بزوره ماش که دو و اسفناخ غذا سازند و اندک پست جو محسول آب گرم بشکری آب سرد بپزند و چون آنرا صلاح بدید آید و پ ساکن
شود غذا بزروره ساق و یا بزروره حصرم و یا اسفناخ سازند و کاهنخورند و چون بران ایام بگذرد و بصحت عود کند و طعام داخل نمایند و بجزره مرغ و دراج و کاه
صحوری غذا نمایند و از غذای بسیار خذر کنند تا در معده فاسد نشود و بتدریج عاده بعادت او نمایند اما لطایفی گوید که در سرسام مبادرت بقصد کنند و تبرید
باخراج ماده بدر آنچه تعدیل او کند از سسل و غیره باید کرد و سوخوبات نیکوست مگر در برسام بسبب احتمال عطشه که آنرا مضرت و صاحب سرسام حاکم
تناول پست جو و شرب آب آن نماید و مارا القرع مشوی بجا طلای آن بار و جو بسیر که سرشته و خوردن عدس بر غن بادام و طلای سر بجا و ده که در غن کل
و شیر زنان و غفران مجرب است و شستن با پایا بطین نسب و نمک مخرب و هرگاه قزطیس تنه ای گردد و در رتوت احتمال یابد فصار گ پیشانی و جاست ستین
نمایند و درین وقت بنفشه و انچه از آن سازند بکثرت خورند که لایمی می نویسد که سکنجین درین مرض باید که بسیار اندک استعمال نمایند زیرا که اکثر از آن داغ
و حجب را ضرر دارد و معذک شربت آلو از آن بسیار نیک است بجا که درین با دو قلع و تبرید و طبیب و سکنجین و شنجار و از لاق و یکمین طبیعت است و درین
لایح نیست که داغ را و انچه متصل بدست ضرر رساند و ایضا نباید که کثرت حواض کنند و چون استعمال نمایند باید که ترشی او قوی نباشد و نه صرف بود که
مخلوط کنند بچرخ که تعدیل او نماید و تبرید فطر هم استعمال نباید کرد و حذر از شرب اولی است و اگر چه مزاج باشد و از همه انچه اعانت بر جذب مواد بسوی سر کنند و از
جذب مصلحات و داغ و مضخات آن اجتناب باید کرد و در سرسام صفراوی حاجت بختنه شدید تر بود زیرا که از ایشان اوست تحریک بسوی فوق و مصلحات قوی را که از
و از شرب نافع آن شربت صندل است و مارا القرع آب غوره و شکر و مارا الشعیر قیق بر غن بادام و شکر و بفتح و یکمین طبیعت سحرگاه قرض کل خورد و بنفشه و کاه
نواب و دو درم سبغول بجلاب بار و بخوراند و طلب خواب با شرب بسنومه مثل شربت شمشاد و شربت نیلوفرو و شربت کاه نمایند و یا تخم شمشاد و تخم کاه بوسوده
در مارا الشعیر بزنند و طلای پیشانی بتغییر افیون و مثل او کافور سازند و حقه یکمین بر سر مطلب که درینجا استعمال کنند نیست و نسخه آن همانست که در قول جرجانی
گذاشت و در آن سفید بفضله خام داخل است و باید که شربت شمشاد بجا رقیقه داغ و یکمین طبع و هنگام قرب آنها بنوشانند و علاج قسم دومی نیست که قبل
از زوال عقل قصد قیصال نمایند و خصوصاً اگر مریض بر نفسان عادت بود و اخراج خون بسیار در دفعات بد و در زیاده روز بقدر رتوت کند و باید که تعدیل
بر قوی نمایند چه اگر قوی بود مرغ بنی سالم گردد و اگر بخلاف این باشد لامحالہ میرود و در اکثر قوت قوی از قوت افعال اعضا می نویسد شناخته می شود پس اگر عقل
و حس و حرکت صحیح باشد داغ صحیح بود و چون نفس و نبض صحیح طبیعی باشد قلب صحیح بود و اگر اشتباهی طعام صحیح باشد جگر صحیح قوی بود و هرگاه این احوال
بخلاف آن باشند این قوی ضعیف بود و چون از قصد عروق دست مانعی باشد بر ساقین حجامت کنند بعد میان هر دو شان بعد از آن بر نقره قصد
رگ پیشانی و بنی و هر دو رگ زیر زبان کشایند و خون بقدر امکان بر آرند و اگر قصد این عروق باخراج دم با محتاج کفایت نکند قصد صافن نمایند تا بعد
خون بهطل نماید و بعد قصد در اول سر بکنجین مخصوصاً معمول از پوست بچ کاسنی و تخم آن اقتصار نمایند و بعد و روز غذا با مارا الشعیر قیق مفرد یا بکنجین سازند
اگر سر فر و ضعف در معده نباشد و اگر خوف ضعف بود و نان محسول و بقول و وجوب بارده مثل چند روکاه و سوسن و ملوکیه و قهقهه بانیه و کدو و خیار و قنار و ماش
و عدس و قشقرق و قشقرق محمول آب میوه های ترش مثل آب غوره و انار و ریاس و بهر سبب اگر طبع نرم بود و اگر قبض باشد با کوبنار و تمر بنده می دهند و اگر
طبع نایل قبض باشد هر روز آب آلو با ترنجبین و یا شیر خشک بنوشانند و اگر طبیعت نرم نشود حقه لینه یا شیاف استعمال نمایند و اگر احتیاج زیاده است
باشد مارا الفواکه و بنفشه بلبلاب و خیار شنبه و غیره دهند و از غذا ابر مارا الشعیر مرکب بعباب آلود و روزی یکبار و بار اقتصار ورزند اگر طبیعت قبض باشد و
بزرگ یا ساق یا بیا غوره دهند اگر طبع نرم باشد و بعد از آن به مارا الشعیر غلیظ تر دهند و در تغلیظ آن بنیز آید تا آنکه مرض با آنها رسد و وقت بحران حاضر شود و
انتها میرسد بطریقه که در قول صاحب کامل گذاشت باید کرد و چون بصحت عود کنند از تناول غذای کشیه و ترشی در آفتاب از تعب از خوردن حلاوات و از قهقهه
و حرکت بسیار اجتناب نمایند و کولف خلاصه گوید که در سه روز اول رگ قیصال زنند و رعایات مناسب با شربت غناب و بنفشه و نیلوفرو و لعاب سبغول

و غاشی و بند و زهر شتم بلینی و بند باین وجه مغز فلوس با نروده در شمشیر خشت ترنجبین هر یک ده درم خمیر و بنفشه سفید درم گلفند شکری ده درم روغن خطاکی نیم شقال روغن بادام نیم شقال و این مطبوخ از مجربات ست سبای یکی یک جزو گل بنفشه سیاه و شان کا و زبان هر یک نیم جزو موینقی عذاب زرشک هر کدام بقدر مجموع با ده چند آن آب بچوشانند تا راج با صاف نموده کشتن خشتک تخم کاسنی تخم خیارین تخم خرفه مغز تخم گندم هر یک سه درم کوفته در طلی از آب مذکور بنیدازند و تا دو ساعت نگه دارند و صاف کرده بنوشانند فایده من الخواص العجینة و اگر طبع در غیره و سحران نرم شود و سبوق شیر با گل از می و صمغ عربی یا قرص طب شیر بر آب و رب سیب و گلاب بدهند و صندل و گل سرخ با گلاب آب برگ انگور بشکند و اگر مرض بطول انجامد بر یک درم کوفته در طلی از آب مذکور بنیدازند و باشد که در آخر سر سام زبان بسبب نزول ماده گرفته شود و بیمار بر تکلم قادر نباشد درین وقت از گل بابونه و اکلیل الملک و سوس گندم و گل بنفشه بر سر و گردن لظول نمایند و سر بخاران دازند و مکرر دیده شده که ماده سر سام بچران انتقالی بقحف ریخته در زیر جلد باعث اورام غلیظه صلبه گردیده و از دامت تظلیه آب کشنیز تازه تجلیل رفت و در غذا عذس با سرکه بنایت مفید است سدی گوید که این خسته مطرب بلین مسکن حرارت در سر سام صفر اوست ما و الشعیر سی درم روغن گل ده درم لعاب اسفول بست درم نیم گرم خسته کنند و گاهی خمیر و بنفشه یا ترنجبین قدر حاجت اضافه کرده میشود و این خسته جید است غناب پستان هر یک ده عدد و جو متشده درم بنفشه ششک پنج درم نیلوفر سه درم پتندر یک قبضه طیفه چوشانیده صاف کرده بست درم ترنجبین یا شیر شت و فلوس خیار شنبه ده درم روغن کنجد پنج درم بوره از می کلینیم درم و این بلین صاحب سر سام را در روز ششم بخوراند شیر شت ده درم با نروده درم تر سندی منقی پانزده درم خمیر و بنفشه پنج شقال گلفند ده درم راوند نیم شقال و این سه درم در روز دهم یا شانزدهم دوا ده شود و فلوس خیار شنبه ده درم ماده شقال گلفند پنج شقال شیر شت ده شقال خمیر و بنفشه ده شقال روغن بادام یک درم باذن الله تعالی الغ بنشد

علاج فلغونی و شقاقلوس دماغ

علاجش مثل علاج سر سام دموی کنند لیکن در فصد مبالغه نمایند و فصد عروق زیر زبان و چهار رگ و عروق جبهه و پس گوش بعد فصد سر و بسیار نافع است و حکیم علی نوشته که در فلغونی مبالغه در ماده سبوی اسفل از وضع مجامع اولاً بر کشین پس بر جبین پس بر خاصرتین پس بر دکن پس بر فخذین پس بر ساقین نمایند و بر ساقین شرط نیز بعل کرند و این بعد فصد اولی و ایضاً در استعمال شومات بارده مثل صندل و کشنیز سبز و گل کدو و خیار کوچک و کافور و امثال آن و کذاک لظوح اطایده و نموده بارده و منوم بر سر چنانچه در حمه مذکور گرد و مبالغه کنند و صاحب اقتباس گفته که فلغونی و شقاقلوس نیز از اقسام سر سام خمیری است و بسبب فلغونی نقص خون است و بسبب شقاقلوس خون گرم با ترکیب دوا بود و علاجش بمسر نام دموی و دوا نماند

علاج حمه و حمه دماغ و قوبای آن

علاجش بعینه علاج سر سام صغروی است مع زیادتی ترطیب کثیر و دوام بطراف و فصد چهار رگ و این ضاد و علویان نافع حمه است آرد ماش و جو در روغن گل و شیر زنان و زرد و بیضه نیم ششت آمیخته بر پارچه کتان بالیده بر سر نهند و ساعت بساعت تبدیل نمایند و این ضاد و را بتدا استعمال جاده که و خیار یوست خمر و عنب الثعلب که کاسنی گل بنفشه کوفته اقا قیاد و خل کرده ضاد نمایند و این ضاد در انحطاط استعمال میکنند آرد ماش بقدر کف گل بنفشه شقال فاونیا و انگ کوفته بشیر زنان و روغن گل و زرد و بیضه آمیخته بر پارچه طلا کرده بر سر گذارند و این طلا نافع است صبر عفران اقا قیاد و فل گل از می شیاف مایشا صندل سرخ کوفته باب کاسنی تازه و آب عنب ثعلب سبز آمیخته بر سر طلا کنند و صاحب اقتباس این را نیز قسم از سر سام خمیری نوشته و گفته که اول فصد قیال کب نه و بفاصله دو سه روز بزرگ پیشانی و بایستی کشاید پس بمعالجه سر سام صغروی پردازند و شیخ میفرماید که علاج حمه و قوبای دماغ بعلاج صبارا نمایند طبری و گیلانی گویند که حمه بجای حمله چون حادث گردد در سائر اعضای ظاهری حسن منقسم بدو قسم می گردد یکی منبسط زیر جلد و درین حمرت در جلد ظاهر میگردد و دوم فرو رفته و در حق لحم و این را حمه و حمه فلغونی نیز درین رتبه است و حمه و حمه و حرکت آتش و حرقت و التهاب بدان نامیده اند و این نوع گاه عضو را فاسد میکند و امات آن بیناید و گاهی زائل میگرد و بحسب قلت ماده و کثرت آن و خش و مصلح آن و سبب بلین مرض نخوتی

میفتد و معذب الکب و در نفس او تغییر تو اتر و سرعت عارض نشود و بول او رنگین نگردد و باشد تفرغ و غم باشد و نفس تنگ شود و تشنگی بسیار دارد و اگر آب بنوشد بستره خارج گردد و این مرض اکثر در یک روز قتل کند و گاهی تا چهار روز بکشد و احدی از ان نجات نیابد بلکه چهره و زبان سیاه شود و چشمهای ایشان باز ماند و حال آنها مثل حال ماهوین بود و بعد از ان حرکات ایشان سست شود و نبض ساقط گردد و میبرد و اکثر موت آنها با خنثاق بود و شیخ میفرماید بعد نیست که سبب این علت مشارکت دماغ و بعضوی دیگر که میشل عضل نفس باشد چون اثر تشنج یا ساد و دیگر مثل خنثاق عارض شود و متادای دماغ گردد و او را شوش و فاسد گرداند و عقل مختلط گردد و عوش تشنجیت نواحی راس و حلق و صدر عارض شود و لندنا تشرب آب ساکن نگردد و قشری میگوید که این مرض را اکثر دیده ام هنگامی که دو با عارض می شود و احدی را ندیدم که از ان خلاص یافت کسی را ندیدم که در اول روز از ان ببرد بلکه هر کسی را که این مرض عارض میشود و بجز و قلاق آنرا اشتداد می نماید و قرانی یابد و هر یک مثل قانمی مانند بکشد بر فرش و بستر خود و متقلب میگردد و گاه بقوت و سرعت حرکت میکند و گاه بیکاری ایستاده میشود و همواره حال همچین می باشد تا آنکه سست میگردد و میبرد و زبان بعضی با کل سیاه میگردد و بعضی را این وقت قرب موت عارض میشود و اطباء از مشاهده این مرض حیران میشوند و اکثر بعضی نسبت می کنند که او این افعال با اختیار خود می کند باراده آنها را که مرض او شدیدی است و در نفس الا مرچین نباشد پس گاهی بعضی اطباء همین اعتقاد میکنند تا آنکه مریض می میرد و کسانی را که من مشاهده کرده ام احدی را از ایشان ندیدم که عقل آن ظاهر مختلط گردد بلکه اکثر از ایشان از افعال خود که میکنند عذر می نمایند و می گویند که از شدت کرب بر نفس خود قدرت نداریم و اگسی که پس بدن آنها می کند در ان احوال صحت تغییر نمی یابد و لندنا انکا مردم بران زیاده بود و تحقیق صدق کلام بعضی درین باب نمی کنند حتی که مریض با کمال می گردد و در این مرض عارض می شود و وقتی که عفو شد بدید و قریب پیدا می شود و از ان انطفا می حرارت غریزی لازم می گردد و کرب شدت می کند و درین هنگام نفس تنگی عارض می شود و بسبب تشنجیت اعصاب حرکت ببار قوت حرارت و چون این اعصاب خشک می شوند بر تحریر کین تا تمکن نمی باشد و لندنا اکثر موت ایشان با خنثاق میباشد بسبب انطفا می حرارت غریزی و نبض ایشان را تو اتر و سرعت عارض نمیشود و ببار که حرارت غریبه تا بجا و مجاری بول ختمی نمی گردد و لندنا بول از مجرای طبیعی تغییر نیابد و گیلانی می نویسد اسپید است که بر قشری این امر مشتبه باشد زیرا که در تب و بانی نیز اکثر این اعراض می باشد و گاه درونی بعد نقل قول را ز می و شیخ و قشری نوشته اند این اقوال از عجایب عجب است و شل این نه در کتب طبیعه دیدیم و نه از ابای اولین خود شنیدیم

علاج سرسام سوداوی

و این کمتر افتد و انطفا می بر دست و پا نیاید و اگر بعد از این که دماغ از او برود و ما را بچین کنند و پس از شیخ ما و بسمل سودا و حب قیون تنقیه نمایند و بر تبرید و ترطیب ما و اشعیر بشیر و شمشاد و ترنجبین و جهت تقطیع و تخلیه و او بچین که بسیار ترش بود و مناسب است و بعد از تنقیه ضادات و فطولات مرطبه بکار برند و ضاد و مغز تخم که در مغز تخم تر و زنیلو و زنبق و هر دو احیا یک توله ساییده بشیر و قتر یا تر یا میخته نیز برای سرسام سوداوی و صدام عیسی و تشنگی بینی و دماغ فائده تمام میکند و لطلول با بونه نام گل سرخ اکلیل الماک برگ شمشاد برگ چغندر و بعد از تنقیه نافع و بعضی شربت عنب الثعلب گل بنفشه تخم خطی حلیه اسطوخودوس نیز افزوده اند و ایضا با بونه شربت ریحان بنفشه گل رنگس در آب شیرین پیخته روغن با بونه روغن کنجد روغن بادام شیر و زعفران داخل کرده نیم گرم بر سر لطلول کردن سودا و مندست و هر چه در علاج امراض نانی سودا و صدام سوداوی مذکور شد عمل کنند و روغن کدو و بنفشه نیلو و زنیلو و با بونه شیر زنان بر سر لندنا و ایضا روغن مذکور و شیر و زعفران در گوش بینی چکانند و در تخم علیل کوشند و باقی تدبیر حسب حاجت از سرسام صغری و بزرگ بر گیرند و غذا و ما و اشعیر و روغن و مانند آن دهند و در انخطا مرض گوشت حلوان و نیمه خروس دهند و از غصه حزن و افکار بسیار منع کنند و اقوال همه و صاحب اقتباس می نویسند که اول رگ با سلیق وقت صبح رزند و وقت شام رگ صافن کشایند و جهت تبرید و ترطیب دماغ روغن بادام و کاه و شیر زنان برابر گرفته و در بینی و گوش چکانند و بر تارک سر بالند و شیر و خرفه و خیارین و مغز که و هر یک نه باشد و تخم کاه و هفت ماشه در گلاب و میدمشک هر یک هفت توله شربت نیلو و قشر شربت صندل ترش هر یک دو توله داخل کرده بنوشانند و غذا شیرین یا مصلیه شیرین و یا آبش جوش شیرین نیلو و زنیلو و زعفران شیرین دهند و چهار پنج روز همین تدبیر بعل آردند که بهوش آید پس تنقیه بدن و دماغ

بما را بچین کنند و بعد آنرا غ ازان بنا بر تعدیل مزاج خمیره صندل ترش بر نسخه رازی همراه عرق شیر علی بنجان بکار برنج حندی گوید که نفخ موده مطبوخ بنفشه
و اصل السوس متشتر نیم کوفته و گاه و زبان هر یک درم و شکر سفید درم نمایند و غذا را و اشعیر و تخم دروغن بادام و سبب و بعد نفخ تمام در قارورده سبب مطبوخ
بنفشه نیلوفر تخم کاسنی اصل السوس تخم کشوث هر یک درم و درم مویشی درم و درم پریاوشان اسطوخودوس سفنج هر یک درم شاهره و یک قصبه غناب درم و در
فلوس خیا شنبدره درم تخم بچین گلشن هر یک یا نوره درم و درم بادام یک مثقال بدستور معهود مرتب ساخته دهند و غذا را بعد سه سال در آخر روزها و اشعیر مرغ تخم دروغن
و این لطول نافع این مرض است با بونه مثبت شاهره بنفشه مساوی جو شایند و طول کنند و درین سرادمان فائده رطبه مثل دروغن بادام دروغن بنفشه نمایند
و در نسخه ابن الیاس و سبب مذکور نای یکی هفت درم گل سرخ پنج درم بادرنجبویه و درم عوض شاهره و غناب و گلشن است و در طول بجان بجای شاهره
طبری گوید که در سرسام سوداوی ترک استفراغ او در اول مرض البته واجب است بلکه لزوم ما و اشعیر بحلاب و شکر نمایند و غذا را نیز و رات مرطبه مثل ماش
و اسفناخ و مانند آن دهند و هر گاه در قارورده نفخ ظاهر شود و متغیه باین مطبوخ نمایند پریاوشان اصل السوس مویشی هر واحد پنج درم غناب سیستان
اوشیرین هر واحد سیست عدد و تخم بچین است و درم برگ بادرنجبویه یک کفایت همه را بدستور مطبوخ بپزند و شترقی ازان حسب قوت بر بعضی صاف کرده بنفشه
فلوس خیا شنبدره دران مالیده اندک روغن بنفشه بران ریخته بنوشانند و یا در عرق او و جو کنند اگر از شرب او امتناع باشد این مرض را اعراض پیچیده میباشد
ظاهر نشود و در مجموع مرضی بر آنچه واجب نبود و انبعاث و تثبیت او اگر کسی که قریب او باشد و گاه از دندان باز و در هر چه زیر دندان او آید قطع آید و چون مثل
این افعال ظاهر شود و پس سبیل او آنست که بزند و ترسانند تا ازان باز ماند و هر گاه در مرض الخطا پذیرد مرتبه دیگر استفراغ موده نمایند اگر قوت او تحمل آن باشد
و شیر بز یا شیر دختران بر سر دوشند و برین غذا لزوم نمایند بکیر شیر تازه بز و دران پیر یا بچه جدی بمانند تا نهم گردد و بعد ازان برگ جنابزی و برگ بلبل مبارک
ساییده بر سر دوشند و بالاایش شیر نهم گذارند و درام روغن کدو و روغن تخم خیار در بطنی بپانند و چون علت مخطو گردد و از خروس خسی و دماغ جدی و مانند آن
غذا سازند و از نوا که سبب شیرین بنوشد بخورانند و از جاع البته منع کنند تا آنکه قوت حاصل گردد و بنفای لحم رجوع کند و از بزق و حام لازم گیرند و در وقت غلبه
مرض از بیمار سخنها می نیک باید کرد و نزدیک او کسانی باشند که ازان انس و محبت داشته باشند و پیشین در سایر انواع این مرض زیرا که موافق است و سخن
خوب و تسکین نفس آنها از ضروریات است سمجید گوید که علاجش استفراغ بدن از مطبوخ قتیون کنند و اگر نافی باشد این قتیون بعمل آرند تخم خطل بوسنج
و قتیون و پودینه جو شایند و آب آن روغن با بونه آمیخته حقه کنند و ما و اشعیر بشریت نیلوفر و غناب بهنول بحلاب و ما و بچین بنوشانند و آید و دران جو متشر
توفته و گندم و نیلوفر و بنفشه و گل سرخ جو شایند باشد بر قدم سر بریزند و روغن بنفشه و نیلوفر نیم گرم بر سر داند و چون مرض صلاح یابد در حمام داخل کنند و بخور
مرغ و تخم خرفان غذا سازند و شراب مرغ بنوشانند و بکثرت خواب امر فرمایند ایلاتی گوید تا وقتیکه علامات نفخ ظاهر نشود و احتمال قصبه یا سبب جابریت
و نا طور نفخ ما و اشعیر قتیون مرغ بحلاب بنوشانند و بر روغن بنفشه و کدو و تخم سر نمایند و شیر زنان بر سر دوشند و بد آنچه در سرسام صفراوی گذشت امتعانت
نمایند گیلانی مینویسد که تدبیر کف پا و ناف و متعدد بر بعضی هر شب بر روغن تخم کدو یا روغن بنفشه نافع است و بعد از نفخ طبع قتیون بنوشانند و ما و بچین
دهند و اصلاح مزاج با ششای مرغیه که با وی ادنی اسخان باشد باید کرد و آب مطبوخ اششای مرطبه باندک بملاط بر مقدم رانند

علاج سرسام بلغمی

که بیشتر نمند اگر نافی نباشد اول قصد کنند و هر نفخ موده بنفشه نیم درم و بنفشه از با و یا یک مثقال اصل السوس متشتر نیم کوفته پریاوشان هر یک درم
پوست تخم کرفس یک درم جو شایند صاف نموده یک نیم اوقیه گلشن حل کرده باز عات نموده با ذوا و قیچین بزوری صبح نیم گرم بنوشانند و نیز مفید بود و اگر تب
زیاده باشد گلشن و قند و قند عرق غناب و کافور با و یا هر یک پنج توله مالیده بنوشانند و تخم از حب لاس جو شایند روغن گل و سرکه آمیخته بعمل آرند و با شوی و سوط
و ضا و بکار بند و بر مرغ بعمل و خردل آلوده هر حلق انداخته قی آورند و پوست سر بر ناله که اگر گرم بر سر بستن از مجربات ابن سبط است و معمول نیست که مرغ خاکی
با کوب و بچین نموده نوعی که خوشش بیرون نرود یا بر سر بعضی افند شکم شکفته که اگر گرم بر سر بندند و هر گاه سرد شود و تبدیل نمایند و در ابتدا پارچه بسبر که با دوزن آن

روغن گل یا روغن سون تر کرده بر سر نهند و روز سوم بجای سرکه که غصیل نمایند و چندید سترقری بنفرایند و یا پودینه زیاده کنند و ضا و میوی سوخته است
بسرکه سرشته بر سر نافع است و این ضا و الد علویان انجابت سودمند که از پوس گل نشسته اسطوخودوس هر یک دو مثقال چندید سترقری یک عدد سندی و
صلیب یک دو و انگشت شش شش یک کف کوفته سخته بروغن گل و نارون هر یک پنج مثقال شیر زنان بقدر حاجت زرد و سفید یک عدد آینه ششلی از نو انگشتا
و پودینه بری و بابونه و مرزنجوش و بادیان در سرکه که کشته مقابل بینی بخور دهند روز سوم و بعد آن مفید بود و اگر غصیل تازه ساییده بسرکه آینه ششلی بر ساق و ران
و قدم ضا و کنند جذب ماده باطل کند و اینها بر جذب ماده و حخته های عاده و حولات قویه بختن ساق و ساعد و بالیدن پایها بکار برند و آب سر دخت بر حذر با
و عرق بادیان یا گاو زبان یا غلبه بنوشانند و از هیچ ترشیدها اجتناب نمایند چون در خواب تفرق شود و بدن آوازهای قوی و تشنگی جز آن هر حیل
بیدار سازد مخصوص در روز و ام اطراف او را از چیزی درشت بپاشند یا آن بماند که بپارم آن در باد و بیدار ماند و حاکم غیر شترقری پاشی نمند و آبیکه در آن ادویه
حار و چندا برشته باشند نشویند و هرگاه مریض بائنار سرد نماد و ات تمام حشرات چندید سترقری و پودینه و صغیر و حاشا و عاقر قرقا و خردل و عود و صلیب باب نام با مرزنجوش
با قدری سرکه ششلی در آب است و این استخرا نمایند و بعد از شش نام روز ششم و سسل بلغم حب الیارج تنقیه نمایند و دود صورت بیوشی آب نیم گرم و نمک لخته
تا آفتاب شود و پس سسل بر بند و بعد از تنقیه و مغارقت شب فلاسفه و جوارش متقوی و مرغ شل جوارش مصلی و غیره و او المسک استدل به بند و یا جوارش الیوس
با عرقیات و گند و یا جوارش عود با عرق گاو زبان و غلبه کیده و شربت زردی معتدل بخورند و گویند که چندید سترقری خاصیت است و تقویت اعصاب
با دود و فسخ او در رین مرض بسیار استخرا او با دود و غیره و بدون او چه حیل تنقیه ای حال اولی است و عاقر قرقا و دماغ و لطلات قوی تحلیل بل آزند
و اینها بر شستن دماغ تحلیل ماده باقی عطلوسان شل کنند شش چندید سترقری و فلفل شونیز و شک بکار برند چون نیسان لازم این مرض است دماغ بیمار را در فلفل
و براب و تنقیه غیره را باید ساخت و لطلات در پول برشته او باید ریخت و غذا از اول تا انتها آب بخنی حلوان یا چیده مرغ یا تخم و آب یا زردیخته و در اختلاط شاه
یا شور با می که بر تر و کشش و خرد و درج و تید و با مصالح حار شربت بدیند و باقی تید و میر از علاج امراض دماغی و در می غلی و دماغ صلیع غلی حست حاجت برگینند
اقوال اکیا بر سویدی بنویسد که خردل کوفته با آب ترغلی که آن فرغ شک است بعد طلق پس بر یا فوخ ضا و در آن عجب من است و از حکمای دیگر نقل کرده که ضا
حصار تمام بسرکه و روغن گل یا گلاب و کد نام کوفته بسرکه سخته و روغن گل آینه و کد انجیر مشقوع سسل تا آنکه نرم شود با خردل ساییده
بر یا فوخ و کد چندید سترقری و روغن گل حل کرده بعد علق راس کد اپودینه بستانی بچندید سترقری و روغن گل و کد اطلای سرکه غصیل در روز و شب
چند بار و کد الیارج او غا یا بسرکه و روغن گل در حمام و کد اموی سوخته انسان بچندید سترقری و یا فوخ و کد ابابونه و کد ابرگ فنج شکست و تخم و بسرکه و زیت
و شرب و ضا و آب نع بستانی بسرکه و روغن گل و شرب و ضا و شتم قسط و شتم خردل و یا شونیز بریان کوفته در پارچه بسته دماغ و یا میوزج بار یک ساییده و
خردل بسته دماغ و یا صغیر شرب روز چند بار و یا پودینه کوبی و شتی بدستور و یا حاشا بدستور و شتم و ضا و پودینه مع چندید سترقری و کد حاشا تنها یا روغن بان و
سرکه و سطل سرین بسرکه و لطل و چندید سترقری و روغن گل حل کرده بریشانی و یا فوخ و دکان اطراف نظرون و زیت و یا تخم انجیر و یا تخم انجیر
و نظرون و عاقر قرقا و تدین اطراف اطراف عاقر قرقا و زیت و نظرون و نمید بجای و رس نمک گرم کرده بعد علق راس شرب سنا و یا چندید سترقری و یا صغیر و یا فلفل سفید
بچندید سترقری و یا لیسل هر واحد و غرغره خردل آب بادیان و کد پودینه و حاشا و فرغون بروغن گل و سرکه و کد طبع پودینه تنها و کد لکسجین عین غصلی و غذا شیری
متر از دماغ سسل هر واحد نافع شش است صغیر آفتاب اسرگ یک که اول بر شش اده شربت بصول علیچان یک توله یا دو توله بگفتد عسل و دو توله لیساند و بالا
شربت نه و تخم و شش چار توله در عرق از خجیر و غلبه یک که اول و اول کرده بنوشانند و یا این مالا اصول نهند پوست خج یا زبان پوست خج یا کانی هر یک ش
اصل و شش شرب خج یک شربت یا شربت خج از خج اسون هر یک چهار شانه و میونی کیتوله اسطوخودوس باشد انجیر و و چهار عدد و یا زردیخته و یا شش چار توله
سکجین غصلی و دو توله و فلفل در کد بکار بند و غذا و آب پیکر مرغ دهند و یا شور با بانان ششکار و تا روز سوم حست مشع ماده و تقویت دماغ سرکه کنند و روغن گل و گلاب بر
آینه نیم گرم بر تارک بماند و روز چهارم بر لکسج و قسط و چندید سترقری ساییده اضافه نمایند و یا شونیز بریان و قسط و لکسج و سسل الیوس هر یک

چهارم شده چندی باشد روغن گل و زنبق و گرس هر یک یک توله و سحوط و پاشویه و طلا و خمدان یک هفته بکار بند که این همه بنابر جذب ماده داده می باشد و پس از آن
هرگز بکار نبرد و اگر ایا استعمال کرد و پیش و وجب بلکه قابل میگردد و کدانی انقباض الکبیر سحوط نیست بل بلایب و شوش و کشیدن تر سبید و دواشنی جان و
جید بدتر سربک شده باشد بکار نبرد و پاشویه نیست بلکه لملک صغیر و سداب با بون سربک سه توله برگ کنی و سوس شود و کند و برگ کنار بکشد توله نکشند و توله
بدن متورم و عمل آید و این خمدان جامع اجزای بکار نبرد سحوط و سوس یک توله دال بنواش قشقرق شیر نسوده برگ مورد و فرغ شک سربک دو توله و صلیبی درم چند بستر
یک هفته صفا می باشد و گلاب روغن گل و زردی و سفید مرغ مرشته بریشانی و صغیرین خمدان نایب که فی الفو بهوش می آرد و درین اثنا با صفا یک و روز و نیت با صواب
طبع را کشاید و در وقت هم اگر بهوش باشد تلین طبع نمایند با صفا هرگز مساد و توله و ریون خطائی و تر سبید بکشد و درنجیل سه باشد و خیار شنبه و زنجبیل هر یک
هفت توله روغن بادام هفت باشد و شربت سحوط و سوس سهل علویان چهار توله و در اول الاصول مذکور لیکن باید که وقت شب حب ایاج نه باشد بخوراند و وقت صبح
نخود آب مرغ و دهنده وقت شب نان بشوید با مرغ و در نیم مار الاصول مذکور نوشاند با صفا شربت بزوری حار سه چهار توله و حرف هفت باشد و پس از آن
سه چهار سوس دهنده باز پاره تا نفعیه تمامه حاصل شود و اگر سوس دو و نوشیدن نه شسته باشد بختنه حاد علویان هفت مرغ نایب لیکن نخست باید که آب نیم گرم
و تک هندی ختم کنند در روزی و دوسه نوبت و یکم و زیاده تا با قوت آید پس ختمی و مرغ و بدن بدستور مذکور کنند و بعد از ختمی جهت تعدیل مزاج و تقویت دماغ
معجون فلاسفه و فلانی و خورشید دهنده و صفا سحوط و سوس هر یک دو باشد و در کفند عسل یک توله آینه بیسیان که بسیار سفید است تا تخمین چند یک باشد و عسل یک
با اول الاصول مذکور نقل و کدک جد و ارا بوسهل گوید که معالجی غیر استعمال ختم حاد باید کرد و چون بدن قوی و مرض با خطا خطا یعنی از سر خطا گردد و دماغ و عمل
از روغن گل و پودینه و نفع و اندکی سرکه بر سر نمایند و همه بدن خاصه اطراف را بر روغن گل که در آن فطرون و حاقه قرطاج کرده باشد با لند بعد از آن خمدان و عمل
از چند بستر و حاشا و پودینه کوی و سرکه غصص سرگندارند و سابقین و پاپا با سرکه غصص با لند و کبچین غصصی غرغره سازند و یا با ایاج و اگر علت طول کند و عرقه ظاهر
گرد و گیسو سرگزنگ گرم نمایند و خقیات سرخ ختم با و ازاد و پودینه در بول استعمال کنند و علی بنویسد که اگر باقی مانع نباشد و خون در بدن غالب باشد و لا خمدان کنند
بعد از آن ختم با حاد استعمال نمایند و جذب مواد با لند کنند و پیشه ملطخ بخورد و عمل قوی آورند و مرغین و در خانه روشن بدارند و از متعرق و روبات با لند و تپا
منع نمایند و در اول امر برای منع ماده روغن گل سرکه آینه بر سر طلا کنند و بعد و در روز از ابتدای مرض چند بستر در آن مخلوط کنند و بجای سرکه سرکه غصص بکارند و آب
ندهند و اگر اندک و در ابتدا ختم و بهنگام آنها خصوص آخر آن با کل منع کنند بعد از آن زینت و نظرون و تخم فایز و لند و فلفل عاقر قرحا و مانند آن بر بدن اند و فطولات
قوی تحلیل و شومات و عطوسات و غرغره ملطخ که در آن حاشا و زوفا و پودینه صغیر باشد و غرغره بصل غصص و سائر آنچه در علاج امراض نافع یعنی مذکور شد استعمال نمایند و چون
غصص خصوصاً طب بر استعمال کنند امتناع بسیار یابند و اینها سائر محرمات و ملطخ خردل بر سر استعمال نمایند و در ام دکا لطراف و غرغان کنند تا آنگاه سرخ شوند و مرغین
مناکم گردد که این چنین نفع است و چون روباتی شود بوی سر نشان آید و بعضی از آن بکنند و بر قمار دیکه فقره حجامت می بسیار نمایند و پیش شرط و گاهی سنگام
اجتناب استغفر خون باشد و ملطخ میشوند و کسی را که از ایشان غذا دهند مثل آب ترس آب نخود و آب کشک فضا سازند و چون غذا دهند بر غرغره اطراف و چند ربات
اقدام نمایند تا بجا رسوی فوق بخواب نشود و اگر سبب طول مرض چنین نوشیدن سهل شود و خاصه چون ارتعاش بر بعضی ظاهر گردد و دند شتال چند بستر
باندک ستمو یا که کمتر از یک و انگ باشد بخوراند و اگر از جرح کردن ستمو یا بچند خوف افراط و ترپ باشد از ستمو یا اجتناب کنند و بر چند بستر و بر تبدیل مزاج
بدون استغفر غرغره و زرد و اولی استغفر غرغره است که بختنه باشد و اگر بخیر آنها مضطر گردند یا ایاج فیقر یک درم باربع درم شحم حظل و ثلث درم سیاه
ویک و انگ مصطکی بخوراند اگر تپ شدیداً حرکت نباشد و اعتماد این امر باشد که این دوا اسهال غدا با آورد و اگر بدان یقین نشود و حولات یا شیاف مع استعمال این
مسلم دارند که هر دو بر اسهال عانت کنند بعد به کلیت بر او آنگاه سازند و چون آنرا نسیان از بول و براز عارض شود بر کنج ران و شکم از آب ملطوح با بون
و اکلیل الملک بنفشه و حل اسوس فطول سازند و نشان را غرغره تا بول کنند و چون مرض با تمام رسد و اخطا پذیرد مرغین را در گواره و بوج نشانند بعد از آن
اندک ریاضت و تدبیر تا قیمن استعمال نمایند مجوسی گوید که معالجی صاحب اثیر غصص بختنه حاد باید کرد تا ماده از اعلی بهطل جذب کند و در خانه و سنج معتدل

در روشنی که در تابستان با اعتدال و در زمستان گرم باشد بنشینند و هر صبح با کفش غسل بایکدی اندران زیره کرانی جو شانیده باشند بنوشانند و بنخود آب مع زیسته
مغسول ز رو شدت و در چینی غذا سازند چون تیپه سوس نباشد یا این مارا اصول خفیف و دهنده پست پیچ کفرس پست پیچ با دیان هر یک سه درم تخم کرفس با دیان
زیون هر یک سه درم صعلک سیل ایلیم هر کدام یک درم اسارون سیلیم هر کدام یک درم جیخ افر ققاج افر مطر خود س هر یک سه درم و پیوستی بست درم سه براد
سه رطل آب بچوشانند تا یک رطل آید صاف نموده هر روز چهل درم از آن گرفته کافور شکری ده درم در آن مالیده صاف کرده روغن بادام یک درم افزوده
نیم گرم وقت سحر بنوشند و سکنند رافرو دوی ذکر کرده که هرگاه قوت قوی باشد و جبست کفشد صاحب این مرض کند و سرکه روغن گل بر سر بزنند و چون کفش
با خطا آید چندید مرتبه بنوشند و پیشانی را طلا نمایند و بکنش عسل که درند و اگر در نجابت طلا بر باشند از اصول حذر کنند و چیزی سواى گلشنه شکری هفت درم
نهند و مالش بچهره که در آن پودینه و زوفا یا با دیان نخته باشند بپزند و اگر تیپ قوی باشد بر دیان مع مالش بچهره و شکری که در آن نهند و سکنجبین شکری بزرگ بنوشند
و سواى این از انشیای باره و رطبه هیچ فوایدی که اینها شفا لوسی و سب و به و امرو و دمانند آن اجتناب رزند و اگر اندک مویشی بخورند باکی نیست و از المان خاصه اش
نماید که آنها سر را ضرر دارند و اینها همی و جوبیشل با قلا و عدس و لوبیا و مانند آن غسل ساقین و بعضا نه کم بپزند و ساعد بالند و کف با نانک پور و اینی و
عاق قرقا و روغن سوسن نیکو بالند تا ماده از ستر نخل جذب کند و بر سر آن روغن سوسن و روغن گل بالند که سر که بر بزنند تا بدین دماغ قوی گردد و بخار ستراتی از
بدن را قبول کند و اگر تیپ نباشد از اصول مذکور بنوشانند که علامت نفع ظاهر شود پس در آن هنگام بعد هفت یا دوشه طبع غاریقون و حبس ایازج
و بعد از آن جبب توقا یا قتیقه نمایند و نسخه طبع غاریقون نیست سنای کمی پنج درم مطر خود س و دو درم تربه جوت محکوک و درم باد بربوبیه و درم گوزبان گل سرخ
هر کدام سه درم گاه نموده و درم جو شانیده صاف نموده غاریقون سفید یک درم با قدری عسل سرشته و شحم خنظل و دو انگاب اضافه نموده بنوشند و چون بدن از اخلاط
بلغمی پاک شود بنفس دماغ متوجه شود و این محوط بیمار بر یک پیچ جاوشیر فلان سفید چندید ستر غفران عاق قرقا شونیز سر و احد یک یک جز و صبر و جز و صمغ را و آب
شبهانج نکرده او به سه و ده بدن سرشته چهار درم و از آن دو حبه یا سه حبه بانک روغن سوسن و روغن پنبی چکانند و موی سر تراشیده بر آن روغن سوسن
و روغن پنبی و سرکه خنصل آب نام یا آب شبهانج خوب بخا و ط کرده بر بزنند و این طلا بلل آرد چندید مرتبه و درم عاق قرقا سوزج هر کدام چهار درم پوره اونی نرول
هر کدام سه درم کوفته پیچته باب نام یا آب مرزنجوش یا آب مرو بقدری سرکه خنصل بر پیشانی و موخه سر طلا نمایند و شحم فلان و چندید ستر و فرقیون و مانند آن عسل
آورند و اگر فایده نشود بانک شلیش یا آب شبهانج سحر و سازند و به رطلال این احوال گاه که دایاج فیهر بعسل و سکنجبین خنصل سرشته و عطل فلان که بر سر میانه با طبع
و سکنجبین غرغره بپکانند و غذا بنخود آب شبت و در چینی و غولجان و زیرت مغسول یا شور با می قنابر یا کجشک بلور سفید باج پیچته بپزند و عسل بخورانند و
مشک و غالیه بپا کنند و بکنند و ند و مانند آن تجرید نمایند پس اگر این تدبیر کفایت کند و آثار صلاح در حال بیمار پیدا آید از موم این تدبیر نایند و اگر علت طول کند
و خدر و ارتعاش سردی بد بدن مستولی گردد یا جیج ارکا غایس یا نوغان یا بقدر چهار شتال بایکدی از موی پنبی و تخم کرفس کوفتی و پیون و پودینه که موی چوشانیده
بقدر چهار باره و قتیقه بپزند و بعد از یارج جالینوس و بعد از آن انقرو یا باید او و بعد از امتحال یا باجات اطلیه نکرده بر سر طلا کنند و این لکاو بلل آرد نام مرزنجوش
بابونه شبت برنجاسد برگ غار قسط تلخ عاق قرقا حبه را کوفته در آب خوب جوش داده بعد ترشیدن موی پنبی نکید نمایند و در روغن نارون و روغن قسط و روغن
قنار احمارا اندک چندید ستر حل کرده بر سر طلا کنند اگر بعضی از این روغنها بانک سرکه خنصل آینه بر سر طلا نمایند و اختلاص یابند و اندک روغن بادام بر روغن خسته شش و
روغن غار بخورانند و فرقیون و چندید ستر بپا کنند و با کجک تدبیر صاحب این مرض تدبیر سخن لطیف و بسیار تدبیر مذکور و در وقتی است که تیپ محسوس نباشد
و هرگاه فصل تابستان و به خار یا بنش سرخ خلیفه باشد او پیه قوی الحار و در همچونات که با احتمال نباید کرد و چون معالجه مرضی بکسب پیزد که با احتیاط نمایند
و علامتی از مصلح ظاهر نشود و در حمام دهنش کنند و بر بدن او آب نیم گرم بر بزنند و اگر در این کار و ان آب گرم بطولج بابونه و اکلیل الکک و مرزنجوش
بنشانند و بر سر و طول کنند و شست و پین نماید و در اول دفعه طول کشت و در حمام و از آن کمند و آب قوی الحار و در همچونات که با احتمال نباید کرد و چون معالجه مرضی بکسب پیزد که با احتیاط نمایند
سوا قتیقه شراب پنبانی اندک اندک بنوشانند و اگر طبیعت ماده و ترسید نفع آن در انتشار حرارت در سائر بدن او کند یا با قوی گوید که اولی در علاج او نیست

در وقت سحر بنوشند

علاج اسهال

و آن درم جاز خفیف است که در دماغ صبیان حادث شود و نشانش علامات حمه و دماغ است که در تخفیف اقسام سرسام مذکور شد مع عدم سیرگی اناج و این مرض را تشنگان گویند پس بر تبرید و ترطیب دماغ لعاب بدنانه شیر و خرما که در تخم خیارین و تخم کاهو و شربت نیلوفر بپزند و از پوست که وی تر و خیار و برگ خرفه و روغن گل و قدری سرکه و یا از زوی بیضه و آب کشیده شیر و آب غنیمت و شلب سبز و روغن گل سرگرد که بر سر خاگرد کنند و بعضی آب خرفه و شیر و ختران می افزایند و ضماد و کاهو و ختران شیر و ختران باندکی کافور و نودان پوست تر و زرد بطور کلاه بر سر نیز غنیمت و هرگاه گرم شود و ضماد را تبدیل نمایند و طباشیر را شیر و خرفه و نوشانیدن و ضماد لعاب اسفند بر روغن گل در ابتدا قدری سرکه آمیخته و یا صندل و گلاب بر سر ضماد کردن نیز مفید نوشته اند و سه سال درین مرض خوب نیست پس اگر عارض شود و چشم بگردد و دایره درست را در آب بچوشانند که نرم شود بر آورده صلیب کنند و بر تارک سر ضماد ساخته یا چه بران بر بندند و مکرر لبل آرنج تمام و از تخمین ضماد لعاب ساینده یا آب کدو و روغن گل و زرده تخم مرغ آمیخته بر تارک سر که نشستن نافع و کذا کنند و آب برگ غنیمت و شلب سبز ساینده بر سر ضماد کردن مفید و مراد بر طباشیر خمر و زرد هر یک و سرخ ساینده بخوراند بعد از آن شیر و تخم خرفه بر آن شیر و تخم کاهو در عرق با رنگ عرق کیوئه گلاب بر آورده رب شیرین شربت انار شیرین و زحل کرده با رنگ بایان بالای آن ریخته بدیند و گاهی عوض زرد کبریا ساینده و در عرق بید مشک میبندند و گاهی و در مضمده را نیز بنوشانند و نشانه باندک سرکه و غنیمت و شلب بر روغن گل کردن نافع و نو خاگرد کینه و است و با بستن دست و پای را در آب سرد و شستن مفید بود و در صورت قبض طبیعت آب که در با شیر خشتن یا آب حباب یا شیر خشتن نافع بود و در مضمده آتش بود و ختران سه سال نشل پست و ومانند آن هر چه دوی قبض باشد بخوراند و اگر محتاج قند گردد و یا زرد و یا زرد نماید و قلیل غذا کنند و از تخم و انوم و شام حذر کنند

اورا هم خارج راس

و این بر دو قسم است یکی ورم جاریا بارد که در جاب خارج افتد و شناختن خاص می آنست که رنگ جاب متغیر گردد و شناختن با شربت فروتنی است و شناختن و جاب محسوس شود و علامات اجراع و طبیعت خارج مشخص و آنکه ورم جاست یا با در پس لبون و موافقت و مخالفت پیوسته که با ورسد و یافت کنند و ورم با شروان ورم و موی رویشانی است و گویند که نفسی سست باشد و نفوس که با و آن خون حادث و مختلط با صفرا و دیگر که در جابهای خارجی سر و پیشانی و بینی و حوالی چشم حادث گردد و با غلبه با غلبه سبیل و غنای و غلبه شل جبهه و دماغ و شتر این جبهه که نیز ورم کنند و اعراض داشته و پذیرد و حتی که بپایند و در که در زبانی سر شنگاف و باشد که ورم فردا آید یا نه و با و متشکل شود و سرخی و غلظت و اتعاج رو و بینی و گوش و پیشانی و برآمدگی چشم و غشایان و شدت و تب و خمران لازم و بیست با بجماد و علاج شربت گند و شربت و علاج قلم و آن و ملا خطان که کدام نوع ورم است و از آنکه مخطط بهم رسیده و از علامات آن علاج اقسام سرسام کنند و به آنچه در باب ورام خوانده اند و با عمل آن زنده و حیات باشد و از آنکه زیاد و ترشید و زرد

علاج ماضی

انچه از قند سر و دیگر که بر سر و در مطب و دین طبع و علاج امراض باطنی و صمد و موی و سرسام و موی مذکور شد بر عمل آنرا لیکن بهانه و تبرید و ترطیب و این زیاد و باید نمود و بعد از قند سر و قند سر و درگ زیر زبان منقشند و در و درگ پیشانی و خمرین نیز کشایند و ما و القرع و ما و انجیر و غیره مبردات و مرطبات اختیار کنند و کاهو نیز و کاه طباشیر خمر تخم کدو و خرما تر و زرد گل ارضی صندل سفید کشیده خشک هر کدام یک ماشه حب بلست بخوراند و با لالیش لعاب و پیچون یک مشتال شیر و تخم کاهو شیر و تخم خیارین هر یک دو مشتال عرق بید مشک عرق کاهو هر واحد و مشتال کجین پنج مشتال نوشانیدن معمول اکثر تا خمرین مست و طمانی صندل سرخ و کل تلخ شیان مایشتا و غصص کی پوش در بندی گل قیو لیا گل شاموس هر واحد یک مشتال کافور یک انگاب آب کاسنی و زرد و سبز و سرکه و شربت تلوی خان است لیکن قبل از قند و اشتعال ضماد و اع منوع است و بعد از آن از آنکه بار و را و ع بیشتر عمل آنرا و در چهارم یا پنجم ملین مبارک یا آب نوا که مشتال زرد و غنیمت و زرد میندی و زنجبین و شیر خشت و بند و انتظار بجز آن نکنند زیرا که از امراض حاده است تا آفتی دیگر بهم نرسد کذا فی شرح نشانات بقراطی و بر جذب خون از باطن بسوی ظاهر پیشانی سرخ بگردند و گویند که لثول بگلاب و آب برگ سر و صندل و آبهای بقول که در قول صاحب کامل می آید بهر یا آنچه حاضر باشد بر سر نمایند صاحب کامل گوید که در ماضی اخراج خون جمعی کنند که بقشنی انچه با شربطیکه قوت متصل باشد و بعد از قند آب انار میخوش با شیده

تخم خرفه و طباشیر بپزند و بزور کوب و آب انار میخوش یا با سفناخ و قطعت لغذیه فرمایند و روز دوام اگر مرض دراز و یا وقت باشد قصد یقینال را بمحاسب و دیگر کنند
و خون بقدر کفایت و احتمال قوت برآزند و ما الشعیر باب انار شیرین ترش بپزند و بنزوات مذکور اخته نمایند و طلای نرود و صندلین و آب برگ کاسنی
یک بشنیر مسر و آب برگ خرفه و آب جی العالم و آب کاهو و آب غناب و کلمنج بر سر روی طلاء کنند و تدبیر بر و مطلب شل ما الشعیر و غیره لازم گیرند و حریره
معمول از آب سدوس گندم و شکر و روغن بادام و مانند آن از غذا بپزند و تلپین طبع با و الشعیر که با شیرین و ما الشعیر نمایند سر سندی گوید که من تجربه کرده ام
درین مرض عند سوء حال تو از غشی استغفال نفی شمش تغذیه بزور سفناخ مع شیر و مغر و تخم کدو و مغر و تخم خیارین و ملازمت غذا و پهنندی باین نوع که خرفه و
غسل گرد و صندل سرخ جمل اسهوس حاتم قرطی گمانا زیره سفید گل نیلوفر کالی زیری نیل کشمی برکی و دها مسر و کچو که در آب بپزند که هر اشو پس همان آب که باقی
سایده غذا و کنند و گفته که اگر کسی بعضی اجزای این غذا و ترش کند چهل آن دیگر اجزای باردا و میشو و باقی علاج این مرض را در کتاب بحث اورام و باطنه اشارت

اجتماع الماوی الراس

کما و باشد که رطوبت مایه و قوت بالایی غشای صلیغ یا خارج قوت نیر جلد سر جمع شود پس گردن قوت بود چشم کشاده ماند و بسیار تر بود و همیشه اشک جاری باشد
و مرض اندر سرخ و گدازی دریا بچنانکه اورا سر بر پشت چشم بلند کردن و شوار بود و این قسم علاج پذیر نیست و اگر خارج قوت جمع شده باشد و این اکثر نسبت طبعی قابله
افتد که بعد از ولادت بر طفل ریشرت غمگنده بدان سبب این رنگا کشاده گرد و خون قیق مانی میزان آنرا نیر جلد جمع شود و درین قسم جلد سرین محسوس شود و لیکن
رنگ او بحال خود باشد و گشت و فرو تو اندشت بخلاف و درم خارج قوت طفل بسیار گریه و بیدار ماند علاج نظر کنند که رطوبت کثیر است یا قلیل و بر هر دو تقدیر محصور
در آن مکان است یا غیر محصور که بغیر منفع شود و اندرون قوت پس اگر گدیه مقدار بود و غیر محصور معاجله آن خطر دارد و طبیعت که از بد و اگر قلیل المقدار محصور باشد
بخومی که بغیر از فاعل پذیرد و تدبیرش آنست که اول نوی سر تر است بعد از آن با بونه اکلیل الکات شنبت سدوس گندم و آب جوشانیده و طول نمایند بعد از او و دیگر گرم
و خشک با غفران و بزره از منی ضا و کنند و باره اسرب بالای آن بندند و اگر لیون را در پاره که در بالای آن اندکی نمک پاشیده بر آتش گرم ساخته روزی دو سه بار بکشند
و چند روز تحلیل طبیعت می نماید و اگر از این تدبیر فایده نشود آن موضع ریشرت کشند و آنچه در وی است بیرون آرند و در فاده بران بندند و نمک و در شراب و روغن کعبه
بران چکانند پس فاده را واکند اگر زخم منحل شده باشد فاده را لامر هم محل علاج نمایند و اگر در روئیدن گوشت دیگر گردد و آنخوان را اندک تراشیده و بران مرهم
طببت بکم گذارند تا آنکه گوشت بریانند و گاه باشد که طبیعت خود اصلاح آن می کند و احتیاج باین تدبیر نمی افتد

سبات سهری که آنرا قوما نیز گویند

بدانکه بقول جالینوس شیخ رئیس این علت سرسامی است مرکب از سرسام بار و حار زیرا که ماده این ورم حادث از دو مخاط معالینی بلغم و صفرا و جاری باطن
که با هم امتزاج نیک نیافته و از سر ماده اثری جدا گانه در موضع متورم ظاهر میشود و سبب او ابتلائی است که از بعضی و کثرت اکل و شراب سکرت و اثر بر جگر می رسد خواه آن کس
صفراوی مزاج باشد که بواسطه مزاج او و قوت و قوت از کثرت غذا بر دو مخاط جمع شوند و خواه طعم از شراب که کثرت استعمال کند حار و له صفرا باشد که بطبع خود تولید صفرا
کند و کثرت مقدار خویش بلغم پیدا نماید بنا بر تصور و قوت و در اکثر از شراب کثیر صفرا پیدا میشود و از اطعمه کثیر بلغم و گاه هر دو مخاط سبب اعتدال و مساوی میباشند و گاهی
غالب می آید یکی بر دیگری پس غلبه میکنند علامات او گاه اتفاق می افتد در یک ضا که میباشند برای هر یک از آن هر دو کثرت بر دیگری و بقول صاحب کامل
و ابو یوسف این مبتلایانده و غیره سبات سهری از اجتماع اسباب سبات که آن سوء مزاج بار و طب و بلغم است و از اسباب سهر که آن سوء مزاج حار یا بسبب قوت حادث
میشود پس تقدیر اگر بلغم غالب باشد زمان خواب غالب اطول بود بر زمان بیداری و قیل و قیل و تبیض چشم و عدم التفات بچواب آنچه از مرض سوال کنند چون جواب
بشواری یا قیل و تفکر و سایر اعراض بیشتر پیدا باشد و این را سبات سهری گویند و اگر صفرا غالب باشد زمان بیداری غالب اطول بود بر زمان خواب و بدان که بستر
متصل و فرو رفتن چشمها و شکلی آن و عدم تنفرق در سبات بلکه سباتی که صاحب آن بزودی بیدار گردد و سایر اعراض تقریظین می آید اگر در دو این سبات سباتی باشد
و اگر بطریق قدرت مقدار هر دو مخاط مساوی باشد اعراض هر دو برابر یافته شود و درین صورت در تقدیم لفظ سهر بر سبات و یا لفظ سبات بر سهر اختیار است

باجمله درین مرض منکام غلبه بفرم باشد تا قبل بپاشد و سرگاه یک بشاید منقبض میگردد و از انقباض روی و رنگ آن قریب کج گنج قلعی سرگ میشود و وقت غلبه صفرا
برگاه پیدا کنند بسیار است بیدار میشود و بریان تصدیر حرکت بیناید چشم بدون غرض دایمی کند و ایضا از علامات خاصه این مرض است که صاحب و برشت افتاد ماند و افتادمان
برشت غیر طبیعی بود و چهره او متعجب نماید و رنگ و گاهی مائل به خضرت باشد و گاهی بخرت و انقباض حال یک چشم او بالا کشیده باشد مثل صاحبان سرگ که چشم کشتا
ت سبات غالب نگردد و شل صاحب شخص برهم نرزد و اگر سخن گوید کلام او انطباعی نباشد و چون علت صعب قوی گردد چیزی رقیق کند و خلق او اندازند و گویا باند و یا از بی
بیرون آید و این علامت دردی است علاج او درین وقت بغایت مشکل در اکثر اوقات بول برار محتمس باشد یا اندک اندک آید و ضیق بنفس عارض شود و این نیز منکام
بود و کذا کثرت بول بی اراده مع سوزش در اکثر احوال با احتناق رحم مشابه میگردد و لیکن چه به بار در احتناق الرحم بحال خویش میباشد و بعضی از تند و خنج وضعف بود
و دندان او بند شود و غشی باشد و درین مرض جبهه بود و رنگ و متغیر شود بحسب غلبه خاطر و دیگر با غلیل کلیمت سخن کردن جواب دادن ممکن بود و در حالت
احتناق این کلیمت ممکن ندارد و ایضا این علت مشابه میباشد با شغری هم تقریبی پس تغییر لون و عروق سر و تقطیع عین ایحان و تیزی تب و سرعت
و تواتر و قوت نبض و دیگر علامات صفرا درین مرض از پیش غرض قی توان کرد و کثرت سبات و قلت بزیان و عرض قصر و ضعف بغض و دیگر آثار بفرم
از تقریب پس نیز نمایند علاج با کاه مار علاج این علت بر صمد و سهال خاطر غالب تقویت و لغ و تبدیل مزاج با دویه و اغذیه است پس هر چه در علاج قریب پس از شغری
بکوز شده ترکیب و دیر و در نطولات و مضادات بحسب غلبه غلطی کمال حدت بکار برده به کجا بر دوزند و بعد بعد حقه زنده در لیت و یا در حدت بقدر غلبه
ماده صفرا یا بفرم که از علامات مذکور در هافت کرده باشند بعل آرند و ایضا اگر غلبه غالب باشد تقیه ماده مثل ایارجات مقوی بنفایقون و ترید نمایند و اگر صفرا
غالب بود استغفار مثل مطبوخ بلیله و محجون خیار شنبه و سقمونیان کنند و اگر سبب مرض اشتامای طعام و اکثرا غذیه غلیظه دریافت شود و از قی تقیه معده نمایند و غذا
موقوف دارند و اگر سبب اشتامای شراب و سکر متواتر باشد تا زوال سکر علاج کنند و بعد آن بر مرطبات رسن قصه نار نمایند بدین سر و شرب مار اشعیر و بعد بطبخ
خار پر دوزند و کچین پس و بعد و تعدیل طبیعت بنفع مناسب شربت نیلوفر نمایند و در و بعد و سهل و حقه و نطول و مضاد و سوط این مرض از دویه بخندان بارد باشد که
در تقریب بکار میبرند و نه بی جی حار که در شغری بعل می آرد بلکه مرکب از هر دو نمایند بحسب ظهور غلبه یکی از هر دو خلط او و یا از هر دو غالب دارند و بصورت مساوات
هر دو ماده و دویه نیز مساوات مرغی دارند مثلاً در نطولات اگر صفرا غالب باشد برگ غلات و بنفشه و اصل اسوسن و جمع با بونه و کلیل الملک و شربت استعمال نمایند
و اگر هر دو ماده مساوی باشد شیخ و مرزنجوش در آن زیاده کنند و اگر غلبه غالب بود برگ نار و سداب و پودینه و زوفا و جندبیا و تر و صغره اندران افزایند و حال
اضمه و حقه بحسب همین قانون قیاس نمایند اما در آخر مرض بعد از نطولات و غیره هر چه قابل بسردی باشد احتیاط کند و بر مطلقه انت اقتصاد و در نزد
بحام برند و بعد از آن بدین ساقین پروازند با شتاق روغن بنفشه و و شیدین شیرین یا شیرین خورشید و تر و سر و تحیط آنها و نوشیدن جریره از تخم شمشاد سفید
و نشاسته و تخم کامو و روغن بادام و اگر درین مرض حاجت خواب آوردن افتد و خوف غلبه بفرم بر بدن نباشد شربت شمشاد و ادون مضائقه ندارد و بر بدن
کسانی که این مرض را از اقسام دردم نمی شمارند و از ترکیب صفرا و بفرم میگویند تا بر سرش نیز تقیه است از خلط غالب بحسب حقه جات منقی راس حسب بنا و در خطین
و کیفیت آنها و تبدیل مزاج بحسب جیب و بدانند که یکیم علی گیلانی نفیس کرانی سبات ارقی و سبات سهری را و احه شمرده اند و علاج سبات بخاری
در قول بفرمندی و طبری خواهد آمد مسجید گوید که از اوقتی علاج این مرض در ابتدا حقه کلین و بفرم تمییز طبیعت بنفع فستقین است و روغن شربت بر سر
طلان نمایند و تعدیل مزاج به استعمال کچین یا کتله کنند و غذا اگر اشتام باشد بفرم زرد و زیر بلج یا بخود آب سازند پس اگر چهره مرطوب سرخ و عروق او ظاهر و قوت قوی
باشد قصد کنند عیاسی بیکه اگر حرارت و صفرا غالب بود حقه کلین از او و پسته که مخرج صفرا و عطفی حرارت باشد با ضافه اندکی از او و پسته و مخرج بفرم کلین
و اگر بر دوت و بفرم غالب باشد حقه مائل بحدت استعمال نمایند و روغن سداب و روغن شربت بر سر که آمیخته و نطولات موافقه بر سر بریزند و منکام غلبه سبات کلین
و کندن موی سر و غلیل درین علت لفع بلع دارد این الیاس گنیکه تقیه بدن و دماغ بجهاد و حقه و تعدیل مزاج نمایند و این حب بسیار نافع است بنفشه
خشک و دردم تر بدیک درم بلیله زرد یک درم با دیان تخم کرفس نمک لفظی هر یک نیم درم سقمونیای مشبوی نیم دالک کوفته بخیه باب با دیان سرشته حب ساز

علاج حیات پاردو

علاج سببات بارو
انچه در علاج امراض باطنی باره گفته شده است بجا آن آرد و بپزی قوی متعجل آرد و ایضا در سردی که از خارج رسد نوشیدن آب سیون و در رم و تبیین علی در رم و تبیه
آوردن چندید ستر فلفل و شونیز را از یکدیگری و گرم کنائی خرد و خوردن و تریاق اربعه و ثانیه که غیر شر و دیلوس و دو ادا مسک حار و چون فلا سنفه اظرافیل که بیشتر است سستو خود را
و کذا و اول مصلی نبوده است و در اینجا عرق بادیان و کبکیر سوسون گندم و نمک سفید و طویل اسن مطبوخ سرد است چندید ستر و عاقر قراش و شیخ و فسیله و جام مینا و قوچ و سرخ و کبکیر
و بان ناردی و مرغین شکاف و روغن قسط و زنبق و پامین که با بونه و شربت مع چندید ستر و فروغیون و ضماد از چندید ستر و جز و غرض و کبکیر و مشک و نمک و گاه دریا و کده می شود
دران و درنج و عاقر قراش هر کفیه قلیلی با کلمات سر که در دوام بپسین مشک چندید ستر و شونیز و شربت فلفل است و خسته و درون بلطف کردن موی سستو و نه با شستن تبیین سنی
و بستن ساقین و مخدین پدین با ستواری سفید و غده اخودا و بشیر و قرحم و باجموم و جیمغ و دراج و مانند آن باخود و در اجینی و غولجان و قلع و سجاد و یاغی و غل و تخمین و در کمال
و اعتبار از شایمی باره کنند و انچه از استعمال مخدرات بود و بحسبستان مخدر تریاق مخصوص که در باب سمو خواهد آمد نیز استعمال نمایند چراغی مینو سیلکا اگر از سوزن مر
ساده باشد مشک مرزنجوش چندید ستر و خود فادانیا و مانند آن بپزایند و از چندید ستر و قلع اخدر و غیره که در نبات رطوبی براید ضما و بر سر نمایند و شر و دیلوس
و تریاق و ادون سخت نافع بود و در انچه ناخواه و زیره و کربا و سیب و حلیت و مغر و زاندا اند و طعام بخودا و قایق خشک شور با می کنجشک و مطبخ و مانند آن فرازند

علاج سیاترطوبے

[illegible]

[illegible]

شحم غلغلہ مقویا غلیظون ہر یک و درم غلغلہ رقیق شش درم قتل را در آب نیون تل کنند و او دویہ بان سرشته جہا بقدر غلغلہ سازند و در سایہ خشک کنند شربتی و درم
 دیگر این نسخہ نسخہ کربہ بیگونیہ نوع دیگر بیلیہ کبابی شش درم آمیزش تبین غلغلہ غلیظون ہر یک درم ساون نیون تخم فوس ہر یک درم تربیدہ ہفت درم قہیون
 پنج درم ایاج فیکراندہ درم غلغلہ یک درم غلغلہ چار درم ہمد و دیگر کوفتہ بخیتہ نمایند را اندر آب حل کردہ بخوشان تا بقوام غسل آید او دویہ بان سرشند و بکوبند تا ہمہ یکذات
 گرد و پس بہا بقدر غلغلہ سازند شربتی و درم غلغلہ این نسخہ کندی ست جب صبر صبر بطوری سہ درم مصطلکی بکنیم درم سایدہ باب کرب شرتہ جہا سازند شربتی
 و درم غلغلہ حسب ایاج ایاج فیکراندہ ششم غلغلہ کینیم داگ تربیدہ درم قہیون مقویا ہر یک و دو داگ قتل و کثیرا ہر یک اگر کی باب کربس جہا سازند و دیگر ایاج فیکراندہ
 شش درم پوست ایلیہ کبابی چار درم تربیدہ شربت درم انخواہ و درم بستور محمول جب سازند درم ہر ہفتہ و درم پاد و درم ونیم ہر ہفتہ و درم نصف شربتہ
 ششم غلغلہ شست بسفنج و شست پودینہ و شتی یک سنتہ کو پاکہ قہیون شست و کینیم آثار آب پیزند تا ثبات رسد صاف نمودہ مقدار دہ درم آب او بگیرند
 و یک اوقیہ روغن بابونہ نیمہ حقتہ کنند نصف حبت حب قوفا یا ایاج فیکراندہ درم ششم غلغلہ سہ درم و ونیم داگ تربیدہ بطو خود و س ہر یک پنج درم بستور
 محمول در آب کربس مطبوخ جہا سازند این جلدہ شربت معتدل ست و دیگر صبر مقویا ششم غلغلہ مصطلکی عصارہ نستین و اگر نباشد ہستین ہمہ مساوی
 آب کربس جہا سازند شربت یک درم ایک مثقال این نسخہ جالینوس ست و اگر یک درم ازین حب بایک مثقال ایاج فیکراندہ کتبہ سخت نافع بود و تھقہ
 نوحی و داغ کند و مراعات عمدہ و متقیہ آن بقوی صبر نماید و ای قوی کنند و صفت نفی صبر بیلیہ سیاہ بیلیہ آنہ پنج بادیان پنج فوس از خراہل اسوس ہر یک
 و درم منہل خوشبو صبر لزریرہ ہر یک و درم شکاعی با دار و ہر یک پنج درم شحم غلغلہ و درم ہمد را در و نیم آثار آب پیزند تا کثرت یک آتار بماند سیدہ صاف نمود
 یک اوقیہ صبر مقوی سودہ آمیزند و اندر شیشہ ہارند و در آفتاب منہ شربت از یک اوقیہ تا دہ اوقیہ حبت رضی صفت آتار کو توں بچم و دہانہ باز دارد
 سکنہ اکات لادن و عود نام ہر یک درم گل سرخ چار درم منہل مصطلکی ہر یک درم شکاک اگر ہمدہ اسایدہ باب زنجوش یا باب نام سرشتہ در وقت خا و عطر فیم
 خا و نایب و باقی مراعات معارفہ از ابوب علی معارفہ طبیب باید کرد و صفت غرغہ کہ داغ را از باقی رطوبات پاک کند و خداوند سیات و صرع و فانیج و نافع ایاج فیکراندہ
 خردل صغیر و فانیج عاقر و دایستہ پنج کرب ساوی نرم سودہ بسکہ کفصل ترک کردہ جمل بر شرب جہا ساخنہ وقت حاجت اندکی و یکا بچین غصلی یا در آب کادہ
 حل ساختہ غرغہ کنند و بکشد و کثرت خردل با یک سودہ عطسہ و زرد و اطول کردہ شش درم کورش بکار بندہ صفت حاوی گوید کہ اگر از مادہ بار و خام طبع شد
 جلابی با درنجوبہ غلیظون ہر دو درم و کفشد شکر و درم ہوشاندہ و غلغلہ اب بشیر و تخم قرط و فلفل و دارچینی و انخواہ و سہ و متقیہ بدن باین حقتہ
 کنند خا و کثبت با بونہ سانی کی ہر یک ہفت درم بادیان حمل اسوس ہر یک سہ درم جلیہ تخم فوس ہر یک و درم شش قتل ہر واحد نیم درم یکسبب یک انگ
 و شش قتل آب پیزند تا بدین آیت انت کردہ بورہ از نیم تک طعام ہر واحد نیم درم بان پاشیدہ مری و روغن زیت و غسل سر ہر واحد و درم دران حل کرد
 نیم گرم حقتہ کنند و خورائیدن و دارو المسک جلابی شربت با درنجوبہ نافع است و متقیہ داغ حسب ایاج و حب لوغایا کنند و بر و غنمای گرم نشوق سازند
 و طبیب و ریاجین حارہ مثل مرزنجوش و نام و خمر چو آیند و مریض اگر سہ دارند و اطریفات خورائند و تبذیل مزاج کنند و این دو تسخین بدن داغ و معدہ کنند این
 مرض نفع بلخ دارد و درنجوبہ غلغلہ و ج شونیز قسط کخ ہر یک پنج درم برگ سداب خشک طیت طیب ہر یک دہ درم چندیدہ تدر و درم ونیم کوفتہ بخیتہ بصل کنند کثرتہ
 معجون سازند و ہر روز مقدار مثقال بخورند و وج سود بصل سرشتہ و درنجوبہ بصل و شونیز بصل نافع است و خوردن ویز و جز و سداب ناچیل قلا یا ای مطبخہ و کثیرا لایا
 و صباغات محمول از خوردن مری و حقتہ نافع بود و از اغذیہ خود آب زیت و زردہ و شبت و کف خردل و روغن جز برای صباغ این عات نیکوست و شرب
 شراب بسیار شربت و درین مرض می افزاید و او بصل سادہ و این را بصل یا با ویز نافع بگیرد غسل یک طل و آب شش طل و بطریق جلاب پیزند و کف بر دارند
 و چون قریب بقوام رسد دران فلفل و فلفل و درنجوبہ منہل و قرقہ و خونجان و مصطلکی ہر یک مثقالی کوفتہ بخیتہ و صرہ بستہ بخوشانند و استعمال نمایند طبری گوید کہ
 اگر نفعی نباشد جہا با سہا ل طبیعت اولابان مطبوخ نمایند بیلیہ سیاہ و کبابی و خمر تخم و کردہ ہر یک شش درم شیر نامہ و بیلیہ ہر واحد سہ درم سدا و سطو خود و س
 و شیشہ غلغلہ و قطن و یون و بسفنج و شکاعی و با دار و ہر واحد چار درم ہستین و می و قہیون در صرہ بستہ ہر واحد ہفت درم حمل اسوس قشور و تربیدہ و سایر

آنرا بسبب سوزانند و دود و دیر سوزشک مثل شیر و کشنیر خشک تخم کاسنی با کنجبین دهند و بلطیف غذا پزدانند و باقی تدریج سبب است از علاج امراض دماغی و دوی و سرسام دوی افتانند و سبب که اگر سبات حادث از بخارات دوی حار طرب باشد که بسوی مقدم دماغ مرتفع گردد و علاقه ش است که سبات خفیف بود در پیش از آن به سرعت افتاده باید و در خواب کلام بسیار کند و چون آواز دهن بفرج پیاوشت و علاقه ش بفسد کنند و بعد فصد را بجه محل فصول باشد مثل باو القرح و شربت بنفشه بنوشانند و روغن گل بسبب که خمر هم زده بر سر بالند تا سر بر بفرج بخارات صاعده بسوی آن قوی گردد و طلاء بکباب نمایند و غذا بخواب یا مزه زیر پانچ سازند و تقطیل آن کنند تا هضم و فاسد نشود این نوع گوید که اگر از طوبت و تممتس در مقدم دماغ باشد بعد فصد تقویت راس بلخاخ بارده مثل روغن گل و گلکات سر کنند و این حقه بار و لین بعل آرد بکیر بنفشه و جو کوفته و سبوس گندم و عناب و پستان و حمل السوس و برگ حلیم هر یک یک و چهار رطل آب بچوشانند تا یک رطل باقی ماند صاف کرده بران یک سکر به آب تخمین و نیم سکر به روغن گل انداخته حقه کنند

علاج سبات بخاری

اگر از ارتفاع بخارات جمیع بدن و تابع تب و مرض گیر باشد علاج مرض بنوع باید کرد و نیز به علاج امراض دماغی بخاری توجه نمایند و در بخارات عضو واحد تدارک عضو مشارک بردارند و آنچه در مقام هر یک بطور که در دفع تقویت دماغ مثل نهادن روغن گل مع سکر که بسیار و آب فوکه مقوی بر سر و استعمال شومات بار و خوشبو و نظومات بهر پس محل را گرمی در دماغ محتسب باشد بل آرد و آنچه در حیات و در ابتدای او و از آن افتد یا شوی و در بطا اطران دکان بخیزی و درت و دوام که عطاس و تشیمیر که در گرفتن بخارات و تغریق راس بر روغن گل مع سکر که کثیر و آب حصرم و آب انار و قوالب نیز مفید بود و بنفشه بدن از ماده تب نمایند پس تقویت دماغ بشومات و غیره کنند و ایضا در بخارات معدی تنقیه بقی و اسهال و حقه با وجوب سنا و عطاسات و استعمال سفوف محمولی و حب شیدار و دیگر تا امیر که در علاج امراض دماغی شرکی معدی گذشت لعل آوردن مفید و در صورت دفع خوردن سفوف بادیان و انیسون زیر بنفشه دافع و در سبات دیدانی مثل و انحراف در آن پس تقویت دماغ و منع انحراف نماید و بسبب که گوید که اگر سبات خفیف بود که صاحبش به سرعت افتاده یا بدین سبات کند آن از بخارات حار طرب که دی کمینست مرتفع بسوی مقدم دماغ باشد و علاقه ش فصد است پس استعمال روغن گل و سکر که بر سر هم قندی گوید که سبب سبات یا بخارات حار طرب باشد که بسوی مقدم دماغ در عقیقین سباتین از جمیع بدن مرتفع گردد پس مزاج دماغ را تغییر گرداند بخونت و اخلاط موجوده و فصول مختلفه انجبار اگر گرم سازد و علاقه ش در طول طری بیاید و علاقه ش فصد قیفا است و حجامت ساقین و تلطیف اغذیه طبری گوید که نوع دوم از سبات سبات ارتقی است و این مضاد اول یعنی سبات رطوبتی است در اکثر احوال او زیرا که سبب جمیع بخارات حادثه حاره یا رطوبت و یا پوست است که بطرف مقدم دماغ بعرقین سباتی مرتقی میشود و مزاج دماغ را تغییر فصول مختلفه انجبار اگر کمینست و اعراض او نیست که یا خواب کند و بر نوم قادر نبود و تفکرا فکر در دیر تغییر میجو کند و غیر مستعمل خصل بود و حرکت چشم بطی باشد گوید که خشک و سکرگاه ترکیب بخارات حار یا رطوبت بود از چشم او اشک سائل شود و عطسه بسیار کند و در بعض اوقات خواب خفیف کن پس بیدار گردد و گاهی قاتی کند و ضیق ظاهر نماید و هرگاه این بخارات حار یا پوست ترکیب گردد خواب کند و الم و صاع و دوی در سر خود دریا و اطباق جنین بران گران باشد علاقه ش بفسد کنند و غیره را بسیار گاه ترکیب بخارات بار طوبت باشد نه مسل نوشانند و نه حقه کنند بلکه فصد را مقدم دارند و چون از فصد مزاج او تغییر نشد غذای او باو اشیر و خشک و مزه و زرات متشکل از بلخاخ و سفید بلخاخ و دود سازند و اگر این تدبیر ترتیب نمایند امر با تشنای روغن بنفشه کنند و بر سر و شیرین یا خیار زن دهند و الکلیا برین آب نمایند بکیر نه جو مقشره کوفته و برگ بنفشه و نیلوفر هر یک دو کف و می العالم با کیر و عصی الراعی و برگ خبازی و برگ اسفول و اذان افشار یعنی مزه و هر یک با قو و آب حقه امرا بکباب بران نمایند و اگر این کفایت نکند شیر و خمران بر روغن بنفشه سحوط کنند و جمیع تدبیر او بر طبات نمایند و ادست برین حریر کنند خشمناش مفید و خنک و سکر که کف هر دو کوفته و اندک نشاسته آمیخته مزه سازند و بر روغن بادام بنوشند و کا هو تازه بخورند و اگر این هم کفایت نکند حقه لین بعل رند که بسوی سر بخار محال غیر حار صعود کند مثل جو خطمی و سبوس بنفشه و خبازی و نیلوفر این همه را پزند و امر با بکباب بران و بکیر سردان نمایند که با نیلوفر نازل شود و مصدق اقتباس می نویسد که گاهی سبات از انحراف خلط سخی در بنفشه و باقی بعد بند شدن فی و اسهال پدید آید پس روغن گل

و پاپا بلند و بنفشه و شیرین تر که در بر تارک سرگردانند و این نخله بویان آب کشنی سبز و کاهنی سبز که آب پیچ کرک و گلاب و روغن گل و روغن کاه و روغن پاپا
 و عرق بد ششک هر یک دو مثقال شیرین تخم کاه و صندل سفید و گل ارمنی و شیاف مایه اکل و غسانی هر یک شسته آمیخته بکار برند و شربت نیلوفر چار لوله و عرق
 بیا ساه و کاهنی هر یک هفت لوله داخل کرده بنوشند و غذا قلیه بچیز بنان کنند و هند شیخ میفرایند که آنچه سبب عین باشد باید که صاحب غذا ای مطلب استعمال
 نماید و استخام معتدل غایت آب پس هر کسی را که حمام بخواب نیاورد آن شخص غیر معتدل البدن و غیر حید المزاج باشد و بران میوست سخت غالب بود و یا غلبه اخلاط و دیر باشد
 که حمام ثوران آن نماید و وجوب است که در وجاع و تعب ترک نماید و سکون و رحمت اختیار کند و او دیت تفریق راس در روغنهای مرطبه و دوشیدن شیرین سر
 و نظولات طبعه و استنشاق ادا بان و استسحاق آن و غصه و عار و غن نیلوفر لایسا سوطا و دلاک مثل قدم بران نماید و اما آنچه از حرارت مع عین باشد تند بر شستن یا دقتی
 در تبرید این را دویه و استعمال مثل جوده که دویه برگ خرفه و لعاب پیغون و عصی الراعی و حی العالم و مانند آن بر سرست ایلمانی و هر جانی میونس که آسایش جویند
 و از حرکات و ریاضات پرهیزند و روغن بنفشه و نیلوفر و روغن کدو و برگ خرفه و لعاب پیغون و هر شب کف پا و ناف و مقعد چرب کنند و دو قطره آن نیم گرم در گوش چکانند و لعاب
 پیغون برگ خرفه که دوتر کوفته بر سر نهاده و فلیکه کدو و برگ کاه و خرفه و اسفالمخ خوردن سودمند بود و گویا به و آبرزن معتدل سخت نیک است این الیاس
 گوید که علاج شربت طیب ایچ داغ بدوشیدن شیرینان بر سر تفریق سر و روغن بنفشه و کدو و تخم آب بطیخ خشخاش و بنفشه و نیلوفر کاه و وجود و استعمال است و شربت نیلوفر
 و نشو و فاقط طبعه منومه شل و غن خشخاش و آب کاه و سبزه و نمیدان سر خور و نفع است و نقل بنفشه و دام و خشخاش خواب و درد و حمام طبع آب شیرین اگر خواب
 نیار و علامت رودی است و دالالت بر جد و دوش و سواسی چون میکند هر صبح ده درم خمیره بنفشه و ده درم شربت خشخاش باب بنوشند و غذا فزوده نماند بکدو
 و اسفالمخ و کشنی تر دهند و آب شیرین نیم گرم بر سر بزنند و آنچه خواب قوی آرد بوییدن افیون و بروج است سعید گوید که تطبیق داغ بر روغن بنفشه و نیلوفر و کدو
 بشیر و خزان کنند و آبیکه دران پوست خشخاش بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و تخم کاه و بنفشه باشند بر سر بزنند و خضر گوید که تبدیل مزاج بر طبابت صرف کنند اگر حرارت باشد
 و یا بر طبابت مبروه داخله و خارجا اگر حرارت بود و استنشاق ایلمانی بر روی طبع مجاورت آب شیرین و استسحاق آواز آب جاری و آواز شجاعت و حرکات و اصوات طبعه لینه
 و تیسره داغ از صفر و سودا کنند و مثل حمام طبع بروج استعمال آبرزن و تدبیر با بان مرطبه پیری نیست و کذا شرب مزوج باب بسیار پس اگر فائده نکند بهانند که مؤثر است
 یا فساد اخلاط قوی است که حمام کاه و تخم کاه نموده و بخار آن بسوی داغ شسته اندیشود و درین صورت باید که تفتیه بدن از ان اخلاط نماند و استعمال با و اشیر ساه و این
 بشکری خشخاش اشک و شربت خشخاش و بنفشه و نیلوفر و نقل بنفشه و دام و خشخاش و تدبیر سر و بینی و کف دست و پا و صلیح سر و خصیه و مقعد و روغن بنفشه و غازی
 و سواد آن بالغ انفع است و کاهنی احتیاج با یختن اندک افیون و عرقان بران می افتد و اگر ازین چیزی فائده نکند از افراس مثلثه و اضمه و نظولات منومه که
 در علاج صدرع جاری پس ندر کوشد و استعمال نماند کلهانی گوید که او بان مرطبه مثل روغن بادام و روغن مغز تخم کدو و برگ کدو و پاپا بلند و با وجود این شربت
 خشخاش شربت کاه و سوارا شربت و فو که مرطبه دهند و غذا امار الحوم و الحوم یا کبان فربط بطیخ بنفشه و سوارا لرحوم طبعه خوراند و ایضا کشاکش که دران کدو و پوست پیچ مرغ
 طبعه بنفشه باشند و فلیکه کدو و خیاری و تخم کاه و سوارا و تخم ایلمانی و سوارا و ایلمانی و صمد سوداوی است مع تطبیق داغ
 و آنچه ازاد و صفر و ایلمانی و شربت طبعه بدن و سوارا صفر است و تطبیق سر و بریدان به آنچه نادر شد بعضی متاخرین میونسند که سهر سوداوی پیران را نیز یافتند
 و علامتین ست و ایلمانی نماند مع استعمال منوما و زیادتی بر روی جهت تعدیل مزاج استحام و دلاک تدبیر و این لطل لجل آرد کشاکش و گل بنفشه و خطمی سله کاه و گل سرخ
 هر یک و شست و کدو و برگ آن هر یک یک شست کنب میداده چهار شست و دلاک آب ریخته بکار برند و بعد از ان طعام مناسب رده آسایش نماند و سوارا می از اطباء نقل کرده
 که بعضا و گل خشخاش و تخم آن آب گل نیلوفر و آب کاه و تخم کاه یا یا بطیخ تخم خشخاش سیاه کوفته مرشته و روغن گل قنار و تخم آن و شربت طبع خشخاش و شربت نیلوفر
 و بطیخ جو شکر و روغن تخم نیلوفر و ادرق چناه در شکر و شربت بنفشه و اکل تخم خشخاش بران کنند سفید پاشیده بنفشه و کاه و صبح و شام و کشنی بعد طعام و یا تخم آن
 و دودرم و با قلا و کدو و سب بنفشه بر روغن بادام و تخم گل خشخاش و روغن نیلوفر و کشنی سبز و سیب و گل کدو و روغن بنفشه و دشتبنویه و سعو طر و روغن نیلوفر
 و روغن گل خیاری و روغن بنفشه و کیمیا بطیخ بنفشه استخج تر کرده هر دو احدی مطلب داغ و منوماست

علاج شہر طوبی

علاج بافی افسانہ سہر

انچه در حیات افتد برای منع بخارات حاره و دیاقود اساده و دهند و لخته استعمال کنند شستن روی و استعمال نظولات طب با لیدن روغن خنک خاشاک که با روغن جندب و دیگران
داند اخص تخم خنک خاش سفید و کاه و کشنی تازه و در طعم سفید بود و پاشویه و در لک لطرات بهترین تدبیر است و شیخ صیفیای که از انچه درین تجربه کرده شده است
که سیلیم یک جزو و افیون و زعفران هر یک نیم جزو بر روغن گل آمیخته پی را به ان چرب کنند و از لک طلای پوست خنک خاش و جع افیون بر صندلین و ایضا بوییدن
آن کوی که بقدر دانه گرسنه ازین دوا بخورد خواب مستدل آرد و اگر خطای بخار متضاد بسوی سر غلیظ باشد از اکلیل الماک و بابونه و شیخ به پیشانی ضا و کنند و اگر
سبب استامای بدن از اخلاط باشد حسب دانه تنقیه آن نمایند بدستور یک در علاجات امراض باغی باوی مذکور شد و اگر چه داده سه روز و صفر و سودا و بغم شوم است اما گاهی
بسیب است و خون نیز منور و در بدن و اگر انی گوش و سر و سبب غلظت خون سر غیر هم عارض شود و درین صورت باویان اصل اسون سیاه و شان کا و زبان قصبه از زیره
گامی سبز بلبل سیاه خوشناید شده خالص فحل کرده و اذن و قصد هسل که در نافع است و وسیع گوید که اگر سبب غلظت دایم موجود و دوحده یا جسم باشد که اگر اذن
سر را بنوازد و باید که مستقر آن کنند یا اسهال و باقی و بعد تنقیه غذای مرض باغی تجید اکیموس شل چونه مرغ و ماکیان و گوشت حملان صفار و ماهی صغیری سازند
و کاه و بقلالم باقی و قطعه و کدو و باش مانند آن خورند و در حمام داخل کنند و مداومت حسن تدبیر نمایند و اگر از اسهال و بضم و استامای معده و غموم و آلام و افکار پنهان
و برفع تخم و استامای معده را از طعام مقلی و استغرائات مناسبه پاک کنند و تقویت او بجزارشات نمایند و تقلیل طعام کنند و غذای خفیف خورند و تجویز هم که گوشت
و از آنکه هر واحد از اسباب مذکوره نموده اند اگر باقی بمبدلات مناسبه کنند و از اندیشه های بد و افکار فاسده دور دارند و طهری گوید که از نفع از غم و عشق
و فکر و فرج و نشا طایر عارض شود و علاجش از آنها دور از آن سبب است و بیشتر با این سهرت بود و لایسنا چون از غم باشد بهر آنکه حرارت بسوی قلب منروی گردد و اذن
حمی یوم حادث شود و شدیدترین این انواع است که باوی اسهال بود بجهت آنکه درین صورت خود سقوط قوت است و اگر سبب در وی باشد تدبیر او می باشد تدبیر او می
تسکین مرجع است و علاج او بدینچه مخصوص آن در دوا باشد و در فصل او مبسوط بود و ایضا در سهرت او می باشد تدبیر او می باشد تدبیر او می باشد تدبیر او می باشد
محلای حاره مانند روغن بابونه و غیره بمزج بمضطکی و سورنجان تلخ و زرا بلنج نیم گرم با لند و اگر از درم سوداوی بود هر چه در علاج سرسام سوداوی گذشت
بعل آرد و اگر از غذای افیون باشد تبدیل غذا کنند و ایاز فقیرا و حب ثنبیاز بکار برند خاتم در ذکر تدبیر او و بیه منومه که اکثر مسوریان را نافع باشد
از آنجمله با صاحب حیات و غیره خواب آور دین است که وقت شب دست و پای صاحب حکم مولم بر بندند و بی تکیه نشانند و مقابل او چراغ بزرگ نهند
و حاضرین مجلس و بروی او حکایات کنند و بیار اغنودن نهند تا عاجز آید پس یکبارگی اخلاف او بکشایند و چراغ بردارند و جماعت حاضرین خاموش شوند
و گفت پای او را بر روغن مناسب اند و از جای منومات غنای خوشتر آهسته است که القاع او فقیل قساوی بود و حکایات و آواژ آب جاری و آواز حرکت آنجا حرکت

و گردانیدن آسیا از فاصله و حرکت گماره و در سر مغز که در آن قوت انحلال قوت باشد فیون یک قیرطیا که از آن بخور نمایند کی از آن در دماغ شیرین شود و
و ایندک فیون تنها یا بر عفران در روغن بنفشه آمیخته جویند یا دانه پنی را با آن چرب کنند و پنی را که سر او پنجان مغز نباشد اکثر کفایت میکند یکند ریختند و تا تمام
پس بل طعام بعضی جزای سدره بخورد پس طعام تناول نماید که این در ساعت خواب آورد و اگر بعد خروج از حمام و استراحت طعام تناول نمایند و آن طبعه منوطند
روغن بنفشه که در دو کاغذ خوشنشان در روغن چکانند بر مغز بود و ماییدن بدن و اطراف بسیار شوییدن صدامای ملائم و مسواک کشی در آب شیرین نیز خواب می آید و چنین
نشان آب شیرین دیگر بر سر مستی و دوست و آب سر نافع است و نوشیدن قدری از قند نیز مفید بود و برگ شبت زیر تکیه داشتن بر سر مستی نیز منومست چون از آن
و شبت تازه اکلیل طوطی سازند و بر سر گذارند خواب آورد و گویند اگر شانه تعفن آن گرفته بر آن از چرخ کاهل گیرند و در چشم کشند و شان زیر بالش نهاده خوابند خواب آرد و انطا
گویند که از پنج برای خواب تجربه کرده اند است که بکیند از اجزای کاغذ خوشنشان پنج گل یا برگ یا پوست یا تخم هر کدام که خواهند سبادهای گل خا و آس و با قلم از اجزای جزو
صبر و عفران قدری به آب بچشانند و تا صبح گل در صاف کرده آب او با یکی از مرغها بنزد تار و غن همانند که این از اسرار عجیه مجرب در دفع صداع و آوردن خواب بهر نوع
عنه استعمال نمایند و اگر غمزدان بکیند از نباتات الف بود و قصبه بادیه مطبوخه که در همین فعل کند و کذا نطول بآب آن کسی را که این خواب نیار و در صحت او طبع نباشد و است
و گویند که از خواص است نهادن عفران و صبر و پنج برگ کاه که سرانجام سوسه بر این نشاند زیر تکیه غیر علم و چنین خوردن پنج تنه و حله بهر طریق و تخم خوشنشان که با پیشک
و بوییدن غنبر سر سبدهای گویند که روغن مذکور که با روغن مناسب است روغن بنفشه بتو بسازند و آوردن خواب بعد یاس مکرر از موده است و تسعید بدان افضل است و دیگر
آن بر تندهم سر ضا کنند و گاه آب کشنیز ضا که کرده هر دو مخلوط ساخته بخانه آن استعمال کرده پیش و قوت و دماغ بسیار میکند خواب می آرد و سلطان محمد مراد و جرجان
ذکر کرده که از اجزای آن فیون و پنج لعل و زعفران و قیلیم و انخوان سفید و صمغ عربی و آرد و جو سادی لغافه ساخته بوییدن مجرب است و ایضا سه عدد و پنج عدد
حب کا کینج بلع کردن خواب آرد و است لیکن سکر نیز می آرد و زعفران و مر و انخوان و صبر و دانه هر دو ساد و نهادن با نخاصیت خواب می آرد و اگر کاه و لعل
و بر لعل و فیون که بکیند روغن کوفته بنفشه بلع خوشنشان سرشته وقت خواب بر پیشانی طلائع نمایند مجرب است و شمعیدن با در پنجوب و دانه و شنبه و کذا خوردن با تلک
رطب نوشین آب فقیع آن و کذا آب طلای روغن پنج بر صد غن و خوردن بر لعل سفید نیم درم خواب می آرد و ابو منصور گویند که اشتقاق روغن که در آن
بنفشه باشد خواب آورد و کذا روغن که در آن خوشنشان بر روغن بنفشه باشد بر پیشانی ماییدن و قبول رازی از فیون و سیرج و کاه و آرد و جو لغافه ساخته بوییدن خواب
آورد خوشنشان شرب اسباب نوشته که قبول عیسای بن کیمی شام زهره روبا جالب نوم و ساعت است با نخاصیت و کذا بوییدن هر چند مثل فیون و کاه و آرد و جو
و اکثر طباطبائه اند که چون اشته در شراب خیساییده نباشد خواب غرق آرد و شیخ گفته که شمعیدن اشته خواب آورد و کذا نهادن اوزیر تکیه و کذا ششم انخوان
رطب وضع اوزیر و ساد و ضا و این اسحاق گویند که شرب جوز نائل مقدار خود خواب معتدل آرد و ویس قورید و س گفته که شرب حماما و ضا
آن بر سر شمعیدن آن خواب می آرد و شیرین تمام آن سدرم است و این زهری نویسد که اگر سر طان بعد غروب آفتاب بر پای بند نوم غرق آرد و اگر
نوشته که طلای سرشیل بر آن آب شبت تر و کذا خوردن آن خواب آورد و این روغن نافع سر مغز است جوز نائل خربق سیاه هر دو یکت و پوست خوشنشان بر لعل نیم درم کاه
هر یک و جزو نیم کوفته در آب پیزند تا ممل شود و بدست بالیده صاف نموده روغن بکیند از شانه تا آب فانی شود و روغن بماند و وقت خواب تا که سر
و کحت است و با بالنده و این روغن منومست که در عود قاری هر دو یکت و نیم درم تخم خوشنشان سفیده درم تخم کاه خوشنشان پنج درم عفران کیند اگر شکر سفید است درم کوفته بنفشه
شیرینی یکدرم و این طلا خواب آورد و گل بنفشه سیلو تخم کاه هر یک سدرم گل سطلی سفید چهار درم پوست خوشنشان پنج لعل هر یک و درم ساینده باب کاه و تر بر پیشانی
طلای سید سوبیدی عینوسید که غرون مغز و دانه شیرین و کذا ضا کردن بنفشه باریک ساینده و طبع نموده روغن کیند از بنفشه و کذا تناول و بطه بدون اختلاط غذای
و دیگر کذا شمعیدن لغافه که از سوبیتی و برگ سیرج و پنج آن و برگ خوشنشان و گل او و دانه مر از اسادی صمغ عربی و جزو باریک ساینده بگلاب سرشته ساخته باشند
موجب غن است و لغافه که در تول سلطان گذشت و کذا بلع حب کا کینج نیز از مجربات اوست و نطول بطین برگ پنج یا زعفران یا مرزنجوش بر سر خواب و در ضا
روغن بر لعل و مرکب آب حل کرده و صبر و با قلم باب کاه و در روغن عفران و شبت و روغن او و فیون یک انگ عصاره سیرج و دو انگ روغن بنفشه حل کرده فیون

در روغن بنفشه
در روغن بنفشه

تنبه کرد و آب حل کرده پیشانی و شقاق اینمان نماید و گل بنفشه و بجز و پوست خنکاش هر سه مخلوط کرده و در غن شلیم و گل خنابرق یا آب نیلوفر شسته
 بر واحد نافع سهرت و شرب تلخ پوست خنکاش و برگه و زعفران و مراخرو شربت تلخ و درم آب تلخ و تلخ بشراب افیون ربع درم باور شیر و زهر اسل و چرک
 گوش خزانگی در شراب یا در جلاب و در چینی و شام منقوع و در شراب تلخ و غلبه یک شقال بشراب و اکل تلخ خافینون بقدر که رسنه و گرنج و در چینی و زان آرد
 شلیم و جود و او تو دوری و شحم مرکب و زعفران و شربت و در غن او و نبات الفاح و ثمره و او و انیسونه و انیسون و فلاح و زعفران و فاح ساخته و یا از تخم سون آسما بخونی ده درم
 مشک غنبر یک نیم درم سالیانه آب غار و شسته فاح ساخته و کذا شتم فقلخ و زعفران و درم و درم و این عوسم فاحه مر و زعفران و داینا و تلخ و بجز و صمغ عربی و دانه آرد و جلاب
 ساخته و سحر و در غن شربت و میو زعفران او و تخم و ضا و شام سهرم و ایرسا و گل و صمغ و حبل هر واحد و نوم است و نهادن و بزیکه شلیم و بز و دندیل و چیده و یا شلیم و بنفشه و
 و زعفران کتان و صر و بسته نافع چشم چپ و فغ در زیت و جوشانیده و در گوش چکانیدن و نوم غرق آرد و در تعلیق چشم چپ و تلخ و کذا چشم سرطان و درایم اخفای و فغ و کذا و بوشیان
 زرد و در وقتی که فم در میزان باشد و سود است و ذکر بعضی اشیاء می سهره که درین فصل جنبان زان و در جاست چنانچه بقول حکیم غامی خان نمیدان آن سهره و
 میکند و گویند که قطعه از جاده ستر انسان او بخشن موجب سهر شود و کذا کاتک تعلیق ران بلبل و کذا چشم بوم و بزیکه نهادن و کذا پرا و بر سر نهادن و بچنین سهر خنکاش و یا
 و یا چشم و بزیکه شخصی در حالت سهر می او نهادن و یا زغیب که بران باشد تنایا و زوی انسان چیده و بر مریض او بخشن و یا زغیب که بران باشد گوش نهادن و کذا
 خوردن گوشت فاخته تعلیق زبل او و کذا کاتک تعلیق چشم و یا بر سر سهر می آرد و بچنین شحم کا و در و اکل و شرب و طرفه خوب بیدار بخیر و تعلیق چشم سرطان و در اشیاء می
 و کذا سهرت او و در جاده تعلیق او و بر ذراع انسان و کذا تعلیق چشم سهرت و تلخ و یا گردن چرخ و کذا اکتال بزهره بوم و کذا آگذا شستن بر غراب بر سر سهر واحد سهرت

آفات و مین و لیسان

بدانکه لیسان یعنی فراموشی فساد و ذکر یعنی فساد و فعل قوت حافظه است و ابطا فساد فکر و فساد خیال را نیز بطریق مجاز از اقسام لیسان شمرده اند اگر چه در حقیقت
 هر سه قسم از اقسام آفات ذهن است و فساد این قوتها یا نقصان و بطلان باشد و یا تشویش و سبب نقصان و بطلان هر سه قوت مذکوره برودت ساد است
 مفرد بود و یا بطریقت و یا با پیوست و سبب تشویش آنرا حرارت و پیوست ساد بود و یا مع ما و در صغیر و شرج و شارح قانون میگوید که احوال و فساد و در افعال نامعنی چون
 از اسباب مزاجیه باشد و اگر احوال بد و سبب بود که آن حرارت و برودت است و بعضی گفته اند که نقصان هر سه قوت که سبب تشویش و بطلان افعال آن میگردد و در طاعت
 که سبب اقلی برای نقصان جوهر دماغ پیوست است و آنچه از افعال این قوتها ماکل نقصان بود آن از برودت باشد و آنچه سبب تشویش و بطلان نماید آن
 از حرارت بود و سبب این همه یا ابتداء و نفس نامع باشد و یا از عضو دیگر بسوی او آید و گاه از خارج بود مثل سحر و سحر و سحر و گاه از پیوست مع
 حرارت باشد و باوی مرض دیگر یعنی اخلاط ذهن بود پس افعال فکر نیز تشویش باشد و این یاد جزوی از نفس نامع و تشویش از ازان و یاد و دماغی آن
 و گاه به سبب اخلاط یا سو مزاج حادث شده و در غنین بود که بسوی دماغ متادی گردد و این بعضی متفهمین ذکر کرده اند و تجربه و مشاهده آن شده و اکثر لیسان
 و فساد و ذکر از برودت و رطوبت عارض میشود و گاهی از او را دماغ و خصوصاً بار و چون تشویش تشویش خیال بسبب غلبه صفرا بر مقدم دماغ و سبب
 غلبه سو مزاج حار با ما و در پیانش و سبب نقصان خیال بعینه سبب نقصان ذکر است اگر که فساد و ذکر اکثر از برودت و رطوبت بود و از پیوست کمتر و در پیانش
 باشد و فساد و ذکر در معانی محسوسات نسبت ترکیب آنها واقع میشود و فساد خیال در معانی محسوسات تشویش آن واقع میگردد و فساد خیال که سبب نقصان آن بنا
 تعرف او که از سو است یا از صغیر یا سو مزاج حار و در احوال آن ممکن است و از طایکی گویند که اسباب لیسان بسیار است و عظم آنها تشویش نفس و غم یا کفر
 یا اهم حاجت که طلبین شده بیدار شود و حصول بسوی آن متعذر بود و یا تناول بعضی اشیاء که با الخاصیت خورث لیسان باشد پس اگر سببی ازین اسباب نباشد لیسان
 از فساد مزاج بود پس اگر حفظ کند و فراموشی را بر سرعت صغیر باشد و عکس او سودا بود و اگر حفظ اسرع و لیسان ابطی بود و عکس آن بلغم بود و طریق
 تشخیص صحت و آفت هر یک از قوای نامع مذکوره و محل آفت و اسباب آنها بداند اگر حسن انسان سلیم و صحیح باشد و تشویش او تشویش اشیاء را در بیداری
 و خواب درست و صحیح موافق واقع بود پس اشیاء و احوالی که در بیداری یا خواب دیده است و از آن غایب شد و بهیچان ممکن باشد و اگر چه حواس است

باشد هر چه پدید آید و درست بیند و هر چه بشنود و درست بشنود لیکن هر چه دید و شنید زود فراموش کند و نزد او باقی نماند بسبب فساد قوت ذکر و آفت در قوت دماغ بود و اگر بر تفکراتش فکاد نبود و ترتیب مقدمات جزئیة بصیرت و حصول مطلوب عاجز بود بسبب فساد فکر و آفت در وسط دماغ باشد و اگر در ضبط صور محسوسه صراحت باشد و خواب بسته بیند و اگر نمیدارد بعد بیداری یاد نماند بسبب فساد خیال و آفت در مقدم دماغ بود و این فساد هر سه قوت که بیان کرده شد بطریق نقصان و بطلان است اما آفت این قوتها اگر بطریق تشویش و اضطراب باشد پس اگر انسان حفظ معانی غیر واقع نماید یعنی تحقیق فراموش کند و منی و دیگر علامات آن یاد کرده باشد بسبب تشویش قوت فکر یعنی حفظ باشد و اگر انسان بگوید آنچه ناگفتنی است و حذر کند از آنچه ناخوار کردنی است و منکی جوید از آنچه لائق طلب نیکی نیست و امیدوار چیزی که قابل امید نیست و طلب کسی چیزی را که اطلب کردنی است کاری بکند که کارکردنی است و بیشتر تشویش در فکر باشد و اگر انسان صورت محسوسه را بخلاف آن صورت دیگر حفظ نماید و آن صورت محسوسه را فراموش کند و خیال کند چیزی را که موجود نباشد و بصیرت اموری را که در خارج وجود ندارد و مثلاً بزره از جامه بچیند و گاه از دیوار بر دارد و اشخاص کاذب در روشنی یا آب پیش چشم خود بیند بسبب تشویش خیال بود و این اکثر در سرسام و حیات محروم میگردد پس اگر جمیع کرده و دیالینین علامات نقصان یا تشویش فساد و آفت در قوت و دوطبق دماغ و یا هر سه باشد بعد هرگاه نقصان یا بطلان در قوتی از قوای فاعله دریافت شود از مرضی که کسب ثقل از حرکت و سدر در دماغ که علامت برودت ساق است نیز برسد بعد از آن سوال کنند که خواب بسیاری آید یا کم و در سرگرا می شود و یکی در طوبت از بین و در چشم می آید و خشک است و امور زمانه ناضی فراموش کرده است یا بر حفظ امور زمانه حال قدرت ندارد اگر بسیاری خواب گرا می سر و سیلان طوبت از بین و در چشم می آید و امور زمانه ناضی فراموش کرده باشد و امور خالیه را اکثر از امور ماضیه یاد دارد و در اکثر بعض تفاوت و مختلفه و قاروره سفید خام بود بسبب دودت و طوبت باشد و اگر گرم غریبی و خشکی بینی و در چشم گرم بود و امور ماضیه یاد باشند و بر حفظ امور حالیه قادر نباشد و کلام سرچ متنازع بر آن دشوار باشد و در بعض اوقات همچون اشتقاق کلام محسوس شود و در رسا و ذکر بیچاره بپایان نیامد که مراد از اجزای مختلف می کشند و مزاج باس لئون و باجانی و نبض صلب غیر قاروره و غلبه سفید صاف بود بسبب دودت و بیوست باشد و هرگاه تشویش در قوتی از قوای فاعله مذکوره مدرک گردد آثار حرارت و بیوست مثل گرمی پس سرخوشی و خمرین و تبخیر مصبغات و غیر آن و علامات غلبه صفرا نیز برسد و اگر تقدم اورام دماغ یا صنعت آن یا ضربه و مقطعه یا اشتغال مذکوره یا تناول چیزی عذر بسیار در یافت گردد و بیش همان باشد و فرق میان آفت تشویش فعل قوت میان آفت از نقصان فعل آن نیست که بافت حادث از تشویش در خاطر انسان مع نیسان معنی معانی بدل آن صورت یا معانی فاسد غیر مطابق و نفس الایم باشد و آفت کائن از نقصان و بطلان چنین نباشد و بقول شیخ اگر اول آفت در ذکر باشد و بر تبع آن بسبب مشارکت اجزای دماغ فاکر بعض گردد و در افعال آن تصور واقع شود و سهل تر از آن باشد که اول فاکر بعض گردد و مشورت در افعال آن اقتد و بر تبع آن بسبب مشارکت مرض ذکر و آفت آن زود نماید و گویند که اسلم هر یک از آنها آفت است که فحک و سکون باشد و فسد آنها آنکه با خمر و اقدام و خصوصیت باشد و بقول و نفس غلبه نیسان مع صحت بدن مثلاً بر اراض دماغی قوی مثل صرع و سکت و غیره باشد و بطلان و نقصان حفظ و فکر و خیال بسبب قوت ضعف سبب است و بطلان حفظ و انعام او در بعضی ملاک الذکر نیز میگویند و او آفت که چیزی از اشیاء دماند و نقصان او آفت که بعضی اشیاء دماند و بعضی فراموش گردد و در بطلان خیال خواب هرگز دیده نشود و اینجا اگر دید هرگز یاد نماند و صور محسوسات را بجز و غیبوت فراموش کند و اگر فساد جامت جمیع بطون دماغ باشد انسان و بیمه برابر باشند مثل مجالین و آهرن گفته که گاه انسان را نیسان بعدی عارض می گردد که هر چه چیزی که نام خود را فراموش میکند

علاج کلی اقسام لیسان

بدان که علاج فساد هر سه قوت واحد است مگر فرق همین قدر است که او به موضعی مثل فساد و لظوائی تمیخ در فساد ذکر بر خوشتر و در فساد فکر بر وسط سر و در فساد خیال بر تمام سر متعال کنند و در جمیع انواع نیسان ترک جماعت انقاره و قوی و ترک جماعت و قوی و هم و غضب و اجتناب از آب سرد و خمرات مثل قوی و اصل چیز و گندنا و سرد است مثل عسل شیر و آنچه با نفاصیت مضرب باشد مثل سبب کشنده نیز لازم دانند و آنچه از لظوائی گفته که قوی ترین اشیاء در احداث نیسان کشنده است و بر نجاست و با درج نیز محدث نیسان است و آثار اکل لوبیا و باقلا و پیاز و کلمات نیز ملوک نیسان است و در نفس و رازی گویند که اگر اطفال در جمل و خواب در

مشک غنیمت صلی در گلابی که قدری صمغ عربی در آن حل کرده باشد حل سازند و کوفته بخیت زان آینه زدن و میکردن فایده بسیار یک سازند و بسوزند و اگر خواهند در تخ
گذازند تا که شمع روشن باشد بوی آن نیز باشد و اگر دو دان بلباس رسانند معطر سازد و ایضا که تقویت ذهن و دماغ و تذکیر حواس نماید و از انقباض غشی کند
عود هندی قسط شیرین صندل سفید هر واحد یک جزو مشک کافور هر یک نیم جزو کوفته بخیت بگلایب مشرشته حب سازند و عند الحاجة بسوزند و جارش شود نیز
که حفظ سقراط و نسیان دور کند و مجرب است شونیز لیلیه کابلی هر یک پنج درم زنجبیل ناخواه هر یک ده درم غسل سفید و دو چند خوراک یک مثقال و دوای است که
دافع نسیان روغن مال گنگنی بر برگ پان بالند و یکجبه سیاب بر آن نماده بالند که در مضمحل شود پس آن برگ ابابره پان چنانچه متعارف است بخورند و در اوست
نماید که مجرب است و اگر کفایت نکند مسهل قوی دهند و ایضا که در تقویت حافظه و باه از اسرار عجیبه فحشیه است مال گنگنی مقشر سه جزو دار فلفل زنجبیل هر یک نیم جزو
قرص یک جزو سائیده بروغن گاوالت کرده بعسل بپزند و در روغن بخورند و ایضا جاست فراشویی نافع پیش پیل هندی کوٹ شیرین پنج طحی اجود هندی زیره سیاه
نک سنگ ساوی باریک سائیده هر روز یک درم بشد و روغن بخورند و ایضا از کلمه کند زیره سیاه پیش پیل هر یک سه درم کوفته بخیت با دو چند مشرشته هر روز صبح و شام
بخورند و شوق حفظ که است نسیان بالغ النفع است و در تفتیه دماغ و توفیر حرارت غریزی موثر کند هفت درم صلی چهار درم دار فلفل غنیمت گاوالت با دو نیمه
هر یک یک درم کافور کچلی بازده عدد و شکر سفید برابر همه خوراک دو درم آب گرم و در تخمه و قادی دارچینی عوض غنیمت نوع و دیگر برای نسیان کند و درج ترکی زنجبیل
هر یک پانزده درم سعد کونی سانج دارچینی قرفل هر یک هفت درم نبات برابر خوراک سه درم سحوط که حافظه قوی گرداند و از ان نسیان بلغمی نماید یعنی تفتیه عام
و خاص استعمال کنند مشک یک جبه چندید ستر نیم جبه هر دو در روغن یاسین حل کرده تسبیح کنند شربت اسطوخودوس برای نسیان و نبات سفید هفت
نصف مود سو داوی و نخی دماغی بسیار نافع اصل السوس پنج درم بنفشه گل سرخ هر یک هفت درم پسیاوشان اسطوخودوس و نیا گاوالت با دیان تخم کرفس
تخم فلفل هر یک ده درم بونیزی است درم سپستان سی عدد و سه کوفته خیسایند و بچشانند و با سه طل شکر غسل شربت سازند و از ده درم تا پانزده درم آب گرم بخورند
شربت البرشیم با موسیائی تالیف حکیم علوی خان مقوی دماغ است حال دماغ را که مزاج آن مائل ببردوت و طوبت بود و نیکو گرداند و ذهن و فکر و نظار
قوت دهد و رعوت جوق عارضی و بلاد و بلاهت عارضی را زائل گرداند و البرشیم خام علی از سیله جدا کرده و چاه مثقال در آب تن تاب و شبانه روز خیسایند و بچشانند
تا نصف آب بماند و دایم البرشیم را بالند تا قوتش بآب بپس افشرد و البرشیم را دو کنند و غسل سفید خوشبو صاف و در طول در آن و شل کرده و اسطوخودوس زر بناد
با دو نیمه و دارچینی زنجبیل سفید لطیف قمر فارسی عود خام هر یک ده و مثقال کوفته در کیسه کنانی کرده در آن اندازند و آتش بسیار بایز نیم بر آن کنند و او یک کیسه بماند
تا قوت آن ببلاید و شربت بقوام آید پس و آورده کیسه یک و بالند و بگلایب مشرشته بنشانند و کیسه او در کنند و یک لمح و دیگر آنرا بر آتش زنند که در طوبت بگلایب جفت
پس غنیمت سیائی اصل هر واحد یک مثقال مصطکی رومی عکاس لانا طاعا بطم رنج هر یک مثقال در روغن بلسان حل کرده و فلفل نینیس مشک کی جذا خطائی
هر یک نیم مثقال البرشیم مفرق چهار مثقال رقی طلانی قلع رقی فقره محلول هر واحد یک مثقال مغز کوه نیکو بر خیزند و در پیشینه نگاه دارند شربت سی مثقال کما و کدر
نسیان بلغمی بعد تفتیه مجرب قرفل سیاه سانج کند و گزته کبید موضع نمایند همچون نافع نسیان و امراض دماغی بار و قوی اعصاب فم طعام فم سلس البول و ادجای و جلی
بعد تفتیه حل می آید و دفع بلغم موافق مشایخ مقوی ظاهر قائم مقام چون فلاسفه و زنده است کما و بونیه سحوط کونی کند و یک نیم مثقال زنجبیل فلفل دار فلفل لعلجان و طبع پوت
لیله زربا و سه رنجان شیرین ثعلب مصری مغز بادام مغز فندق هر یک مثقال و بونیه قوی سی مثقال غسل چند شربت دو درم همچون جد و ارمجرب برای نسیان
حادث از بردوت و طوبت جد و ارفا و انیا عود هندی سیاه انجیر از با بونیه اسارون برگ سداب و خربزه ایر سا جو زرد و دارچینی دار فلفل کند و هر یک سه مثقال

او را که از این چرخش و تخریب متناوب پیاپی نماند لیکن اکثر ریاضت قوی نکند که تحلیل نماید بلکه مقدار کمی مقتضی زیاده کشیدن غذا باشد و آرام و خواب حمام معتدل و آب زین مطبوع لازم شناسند و تدبیر خواب آوردن کنند و تسخیر بر ریاضات گرم تر و حجامت راس با شتر و نطولات حاره و مطبوع با بون و اکلیل المکات بنفشه و تخم کتان و حله کله با کچله و تدبیر راس و غنای معتدل شل و غن سوسن و گرس خیری نمایند و اگر این و غنما بقدر مقتدر و نطولات افزاینده بهتر باشد و مغز ساق موده گا و وروغن بادام و وروغن با بون و مسکه گا و بالند و اگر فالوده غسلی یا عصیر خراگیم گرم بر سر نهند خواب باشد و اگر آثار موده سوداوی یافته شود و تنگی آن بسبب سودا نمایند و برای نفیج منلی تالیف والد علوی خان نافع صفت مغلی منفیج مسکو بخت نسیان سوداوی گا و زبان شاه تر و بسفنج با در نجو به بطون و دودن گل بنفشه هر یک در عود صلیب درم غناب و دانه میو توتی بست اند و فیمون پنج درم اجزا سوخته فیمون جو شایند صاف نموده فیمون را در کتان بسته شب آن اندازند و صبح گرم کرده بالند و نوشانند و کبیده و کرده و در طبخ گرم تر و بنجین بازده مثقال لایذ ضاف کرده بنوشند بعد نطولات نفیج سه سال سودا نمایند و تنقیه مطبوع فیمون و حبلان نیز مفید است هر چه در علاج اراضی سودا و کوز کوشا بعل زند و بعد تنقیه بر تعیل مزاج آنچه بالا گفته شد استعمال نمایند و نوشیدن شیر موده گا و دلیسیان که بیدبخت سودا باشد و کذا خودن و غن گا و مفید است و متوسط از کماک روغن بادام و تخم بروغن خیری زرد و مغز ساق گا و مع شراب قیق نیز مفید گشتند و متوسط از مغز ساق گا و وروغن بادام نیز نافع نسیان سودا و کست کذا همچون بنج و چون لبوب علوی خانی اقوال اطباء اوسل گوید که فساد و اگر از میوه است باشد استعمال تدبیر حار طب نافع بود و نطولات لب طبخ بنفشه خیری و با بون کنند و وروغن سوسن و گرس خیری بر سر بالند و در بینی چکانند صفت حاوی صغیر گوید که گاه نسیان از سودا بود و علاجش تنقیه داغ و بدن از اخلاط سوداوی بسبب فیمون و مطبوع آن کنند و وروغن بنفشه کچله و خیری بر سر نهند و هر صبح جلاب از نیلوفر و با در نجو به هر یک درم و شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا مزه موده گا و بنجو و شیر و مغز بادام دهند و استحام دائم حلق راس مالش آن بروغن که و و خیری و بنفشه بادام شیرین و استعمال و خات نطولات حار طب نافع است با بون منظور گوید که دلیسیان سوداوی ایارج اگر کانیس و مطبوع فیمون و میوه غناب سختین آب طبخ گندم و جو به سر و شراب و آببن ایارج فیمون فیمون مفید بود و وروغن کچله و خیری زرد و بر سر نهند و غذا لحم مکیان و بره نوازند و عوض آب مالو غسل معمول بنصف نبات و نصف غسل نوشانند و شراب قیق سفید دهند و مغز ساق موده گا و بره و وروغن بادام شیرین متوسط کنند با بون آسین طبری مینویسد که علاج باک الذکر زرد و سوسن خیری قوی نکند که ویدس آن نیز باید بلکه وادبای آن این چش بعل گردن خا خشک با بون و چقدر قهر تخم کتان برگ خا بازی برگ خطمی سوسن گندم و بنجر و مانند آن خوب بنهند و مقدار حاجت از آن گرفته قدر کفایت و وروغن سوسن و وروغن یا همین و وروغن خروع آمیخته حقه کنند و سه تا چهار بار تنقیه باین حقه نمایند بعد ترک استفراغ کنند و تفریق سر و وروغن سوسن و دانک روغن یا همین نمایند و این بسیار انچه اکثر درین استعمال میکرد و وروغن سوسن است که تسبیط و تفریق سر بدان میکرد و غذا لحم حملان شیر خواره میخوراند و شراب متوسط میان کنند و قوی نوشانند و در بعضی اوقات چون مضطرب شود و میشد عوط باین روغن میفرمود و دیگر ندر و وروغن سوسن و وروغن یا همین هر چه است درم و یک گل لعاب خطمی و لعاب طریه لعاب کتان و اندکی زعفران بر آن انداخته و در شیشه کرده با قناب بنهند و هر روز یک و سه مرتبه بنوشانند و در قناب پنج روز بنارند و بعد از آن بگذارند تا روغن بالای آن صاف گردد و بعد بکوبند و از روغن و و درم و سوسن یک انگار و زرد و شقیق صاف کرده میانند و در شیشه که کوچک بر عزمزنگان کنند پس از آن صاف کرده و درم بدان متوسط کنند و آبیکه در آن با بون و اکلیل المکات و پیو کبوتی و قهر طم کوفته خطمی یا برگ او و خا بازی یا در کتان جو شایند باشند نیم گرم بر سر ریزند و واکس خفیف مرغانند و میوشیدن کلاه که در آن ششم لعاب باشد و وقت خواب هر کنند و نیمه چیزی که در اسخان این این طلیلان اعتماد کرده میشود و امان حاره و طبع است و تناول این چون بعد استفراغ اندک که و اگر در نیمه سطح چون رنجیل چینی ده درم تخم انجرو پنج درم توروی بوزیدان هر دو حدسه درم پوست جوزبری با قه جباله لیم لسان العصاره فیرواحی پنج درم فلفل سفید و ورم عید اسامیده بپایند و بنجری مقوم میسرند و طوف آبگینه که در آن روغن غار و وروغن سوسن باشد بازند و هر روز از آن بقدر جوزه از وسط روغن گرفته بر نهار تناول کنند و اگر از این شهورت جلی عیان کنند از آن منع کنند

علاج نسیان حار یا بس

و آن سهل العلاج است مادام که در اضعاف قوت تخفیف جوهر داغ تنقیه آن با فراط کرده باشد و الا علاج او بغایت مشکل بود پس بصورت حرارت ساده و انچه از تهرید و طبع دادمان و نطولات و غیره در علاج اراضی داغی حار گذشت استعمال نمایند و شراب بنفشه و نیلوفر و کلاب عرق میوه آب سرد آمیخته نوشانند نیز مفید و کذا شراب غناب

پرسند که بیا پیش از حد و ثبات این علت شکایت افتی و عضوی میگرداند اگر ضرر و عضوی دریافت شود بدانند که سبب نفس تصاعد بخارات از آن عضو است پس اگر اختلاط با سهر باشد و با آن علامات صفرا یا سودا نیز یافته شود بخارات صفراوی یا سوداوی بود و اگر اختلاط با سبات باشد و با آن آثار غلبه خون یا بلغم غلبه دریافت کرد و بخارات دومی یاغنی بود و اگر علامات حرارت خالی باشد سبب نفس کیفیت سراج روی باشد چنانکه گذشت بیای از دست توهم یا از دیگر اعطای فاسد مزاج متوهم تصاعد شده متادوی بد بلغم میگرد و اگر ضرر در کدام عضو دریافت نشود سبب نفس رونق باشد پس اگر اختلاط با غم و فرغ وطن غاصد بود و دیگر علامت مرطوب و سودا که در بالخیلیا خواهد بود و سببش سودا باشد و اگر به سبب اذرم و جنطرب بود و سودای صفراوی باشد و اگر با طرب و فحک در و عروق و اشتغال شش بود سودای دومی باشد و اگر مع التهاب حرارت طس اس و ضجر و سوء خلق و جنطرب شدید تحیل آتش و شراد اشیا ی زرد و خنجر و زردی رنگ بدن و کشیدگی چله پیشانی و فرو رفتن چشم و جستن برای مقابل بود و از صفرا باشد و اگر این اعراض شدید تر و صعب بود از دم حاد و متسلسل شد و از این قبیل است اختلاط کل که در حیدات می افتد و اکثر آن در روایات ید باشد و اگر اختلاط مع تکلیف و قار و برداشتن ابر و بدست هر وقت و سبات بود از بلغم غلبه باشد و اگر علامات کداهی سوا ظاهر نباشد و یکی پوشکی رونق و لزوم سهر و قلم محققات بود از حرارت و بیوست سافج باشد علاج اگر سبب سام یا برسام بود و علاج امرانی کوره کند و اگر سبب تب باشد علاج تب تعدیل بنقیه نماید و بهر تقویت سهر و غن کل و گلاب سرکه بر سر نهند و بنخله استعمال کنند و بهر مالک انچه و شاخا بر ساقین پای کشند و پاشویه عمل زرد و اطراف به بند و توبین طبیعت ابرص نقشه با حبس بر آب نازین یا باء الفواکه و امثال آن بخوبی دارند و اگر شکایت عضوی باشد علاج آن عضو نمایند بهر چه در علاج امر دماغی شمری گذشته و انچه در بالخیلیای مرقی خواهد آمد بکار برند و بهر تقویت و تبرید دماغ و اماله انچه مذکور شد عمل آزند و ضادات و نظولات و شمولات معده و سحر و شیرین در و غن نقشه و بنخله بکار برند و بعد از خارج ماده موجب تقویت آن عضو کنند و اگر سبب نفس رونق غلبه شخص گد و در قسام سودای سهر چه در علاج امر غنی می شود و اگر در و غن نقشه و بنخله بکار برند و بعد از خارج ماده موجب تقویت آن عضو کنند و اگر سبب نفس رونق غلبه شخص گد و در قسام سودای سهر چه در علاج امر غنی می شود و اگر در بالخیلیای آید استعمال کنند و چون حافظه عقل بلوی خانی به بنقیه بنفید بود و باید که تدریجاً تدریجاً حیدر طرب باشد و از حرم لقمه کوزنی عدین کربن شراب غلبه و سیاه و از جمله مؤله سودا منع کنند و در دومی سبادت بفسد کنند و بتعدیل تبرید و اصلاح قوام خون بر دارند و در صفراوی سبادت به تفرغ و تعدیل آن نمایند بمبرات و مرطبات و خنده بعد خلق اس با انچه در علاج امراض ناشی صفراوی گذشته و اگر شد ادویه زرد و قوی گردد و تدریجاً به علاج مایا کنند و در بلغمی علاج سهر غنی نمایند و در حار سافج انچه در علاج امر غنی ناشی حار سافج مذکور شد عمل آزند و اگر سبب غالب باشد تنصید سهر طبات و سحر و طربیه و خزان مع روغن کنو نیافر و دیگر تدریج که در علاج امر غنی ناشی صناعی سببی گذشته استعمال کنند و از جماع و اطالت رحام و از انچه بنخله اجتناب نمایند و ایضا در اختلاط حار استعمال قهر و طی میزد و روغن گل و سرکه بریاف و بارون نقشه و شیر اگر تب نباشد مفیدست و بارون گل خوشاش مع حذر انطاط بخارات و اگر سهر باشد و ماده مؤله بخار بود و درین صورت سبب بلغم غیر رونق باشد گاهی سبب جرات و باغ و اختلاط مزمن استعمال خنله حاده میباشد بنا بر ارتفاع بخار و سودای دلغ پس فی الحال خنله لیس از کشکاف روغن بنفشه و لیس استعمال کنند و اگر این ض از سر اندکا باشد معالجه از تدریج طربیه نظولات و اخذ معده نمایند و شیر و خزان بر سر دوشند و روغن بنفشه بر سر استعمال کنند و با لوده شکر می روغن دام غده سازند و بر سر نهند و طبع کله با پنجه بر سر بخنجان و ناف متعده و کف پا و ناخن و روغن بنفشه چرب کردن ناف هست و اگر مرض از اجتناب عن آب و سهر را حیف عارض شود تدریجاً قوی خون و سهر و از حار حیف نمایند و با پنجه در فصل آب سهر و اجتناب طس طس خواهد بود و در اربول بر رضایان این حکمت ناف هست و اگر از نفخ و سوء اخذ تفرقه معده کنند و کمی تدریج با یکدیگر دران سبب است و تخم فیکاکشت حب لغا و انان نخته باشند به شکم نمایند و باید که این اشیا بیزیت بپزند و بر معده ضما نمایند و باید که درون اضمه اشیا و دفع نفخ شش کفر و نبیون و زیره باشد و اگر ضما و شیت و پنچ سوسن و شجره مریم داخل کنند بهتر باشد و ضما را از زانی طویل بر موضع بماند و بصوف پوشند و حار بنفشه طربیا کتفین و بر شکم نهند و اگر در ناخا و ج و درم باشد متفرغ قوی استعمال نمایند و هر گاه مرض مزمن شود و تعامل قی بخورل علاج قوی است استفراغ مواد بقوت نماید و باید که انچه در اجسایین برض جید اکیوس بود و مؤلف اقتباس بنویسد که حمل انواع بنیان را این بنام ناف است آب خیار و بادرنگ که در آب بزرگ بجان و بستان افروز کل و دوی تر و روغن گل کد و بنفشه و شمشاد کاهو سهر یک هست ماشه صمدل میگل مانی هر گاه ماشه سودا و تخته بکار برند و مالیدن شیرین و شیرین بر کفهای دست و پا و تارک سر و همچنین انداختن اندکی از آن در بینی و گوش تنها و یا مزج بارون غنی های بار و ده شل روغن کد و کاهو بنفشه

کثیرا عرض شود و بر زمان فاشتر تر و بدتر باشد و در کمال شیوع و در حقیقت و خیرین بسیار افتد و در شتاء و بروج کثیرا گاهی در بروج بسبب ثبات ارض افلاک و هواوی و طایفه
از اجزای جهان میکنند و گاهی سیحان را بسبب ثوران سودا باد و باد و بوقصد الیغیاریا را الیغیاریا بسبب افتادن آنرا خوف یا غم یا سهرم رسد یا از ان سیلا
خون متداولی شود و ای متبس کرد و امثال اینها آنچه موجب سیحان سودا یا اختراق افلاک گردد و بقول رفس الیغیاریا غلمان و نصیان را عارض نمی شود
مگر در دردت و الیغیاریا تمیز نیست و چون ابتدا نماید انسان مگر خرافات اطباء را بقول بطراط کسی را که خوف و غم زمانی طویل عارض شود و مرض او سوداوی باشد
و حسب طایفه فاضله مستعد برای الیغیاریا هستند زیرا که این طایفه بجهت حرکت کثیرا فکر میکنند و بقول سرفیون سقوط شتوت طعام در الیغیاریا یدی است
بهر آنکه او از بیس میباشد و علت اکل آنرا زیاده میکند و اگر در بدن صاحب این مرض مثل حمزه قروح عارض شود و بر موت قریب و لاکت کند طریقی تحقیق الیغیاریا
و انقسام آن بر آنکه در ابتدا قبل از اشتکام مرض و سواس و گمان بد و خوف بلا سبب ظاهر و سرعت غصبت نسبت به تمامی و اختلاج و در او دوی و غصه صداد
ملاتی پیدا آید پس هرگاه مرض شکم شود و رفع و سوزن و غم و خست از مردم و کرب و بربذیان و کلام کثیرا شوق و خوف از چیزی که در عادت از ان خوف نمی کنند ظاهر شود
و اعلاات این خوف بسیار است پانچ بعضی از آنها خوف افلاک و آسان بر خود کنند و بعضی از فرو بردن زمین ترسند و بعضی خوف جن کنند و بعضی خوف وین وین
و بعضی از سارق و بعضی از آردن درنده و زو خود و امور را ضعیف را درین تاثیر میباشد و گذرخیل ایشان نفس در اشکال بعضی خیال کنند که با کوک یا سلاطین بود
بیم و خوف از ترع ملک از خویش و تسلط اعدا بران نمایند یا درنده یا دواب یا طائر گشتیم و مثل آن حیوان آواز دهند و یا شیشه یا خم شدم و یا از کسر ترسند
بعضی از ان تخم کنند و مخصوصا کسی که الیغیاریا او دوی بود و بعضی از ان گرید کنند خاصه کسی که الیغیاریا او سوداوی محض باشد و بعضی از ان خوشتر
کنند و بعضی از ایشان زیاده از مقدار موت ترسند و ایضا بعضی را و هم افند که او را زهر داده اند یا خواهند داد بران سبب از طعام و شراب باز ایستند و ملاک شود
و بعضی را زهر هم شود که او را سهریت و سبب این و هم ماده ریگی باشد و آن ماده حضور اسبک را و بعضی را تو هم گرد که پوست او چون کاغذ شده است و سبب
این و هم شکلی مزاج و بیساده سوداوی باشد و بعضی را و هم شود که با حلق او فروخته است یا با شیشه او را از بیس کاری باشد که اندر حجت کرده
و در ان مشغول بوده باشند مثلاً اگر مریض لشکری باشد و دعوی پادشاهی کند سخن ملک و تدبیر جنگ و قلعه کشائی و مانند آن گوید و اگر کسی دشمنی داشته باشد و هم
توقمی قصد گرفتن کشتن او کرده اند و او را زهر خواهند داد و اگر مریض نشند بوده باشد و دعوی بغیر می و حجت و کرامات کند و سخن از خدائی گوید و خلق را دعوت کند
و علی بن اقیاس بر آنست که تار و رده صاحب الیغیاریا در اغلب حقیق صاف نال سبزی قلیل انضج بود و بعضی ایشان صلب یا بط صلب مختلف در جمیع امور که
در ان فصل مختلف میباشد و خصوصاً در هنگام تزیاد مرض و گویند اعراضیکه عقب الیغیاریا هم میرسد حیات منته مختلفه است یا بجای بعد از ان این مرض در پیشت
کنند که علت و در داغ است یا در تمام بدن یا در عضوی دیگر و این چنان باشد که نظر کنند اگر مریض معطر الفکر و دائم الوسواس بود و بیشتر بطرف یکس چیز فزین
بگرد و چشم غائر و سر را خرجه چند نال نال تخم بدن و زنگ سر و روی و چشم و زبان او تیره نماید و بس سر خار و بیداری بسیار و بعضی ناطی و جنین مختلف و بول و بوق
قلیل البغی بود و تقدم سهرم و فکر معطر و سیر و فتاب کثرت تناول آشپای حار و ضار و داغ شل سیر و یاز و گندنا و جزان و سبقت امراض داغی و ترش باشد
و اکثر این مرض بسیار خفیم و اطعمه و دائم باشد و اکثریت بزیان و سیحان و غم و هم و خوف و فرغ و قحطیات و درجه دوم و امثال ان بود و مرض خاص داغ باشد
پس اگر این علما متاخرات اختلال در حفظ و در اشکال یافته شود و خیالات باطل نماید و خورد و نمیزیرد با بود آنت و درین مقدم داغ باشد و اگر تخم مختل گردد و فکر
و نمیزیرد و باطل شود و قول نول و با آفت باشد در بطن او و سطر بود و اگر ذکر و حفظ اختلال پذیرد و در بطن او خراب باشد و اگر جمیع افعال داغی مختل بود و خیالها
و فکر را و قول نول او همه باده گردد و آنت و جمیع داغ باشد و اگر سیاهی و لاغری تمام بدن و اقباس چیزی که از طحال یا معده یا اسهال قی و آنچه با دراز
رعان معقد یا از مقصد یا از بیس متفرغ میشد و کثرت موی بدن بسیار پینه و تقدم ادمان اغذیه سکول و سودا و چون گوشت نمک سود واهی شور و با و بخان
و مانند ان و او در حرق خون و صلابت و اختلاف و صغیر و صغالی و بیزی یا سیاهی قار و رده و تقدم تعب و کد و حیات منته و غلظه درک گردد و مرض
به اکثریت تمام بدن باشد و اگر علما و هم معده یا زاید قی مرض شدت آن در حالت تخمه و اسلا و خوردن و جزات و در وقت هضم و اکثر سیحان در معده از قوت

در فصد بر نمی آید و درین صورت بعضی فصد کنند و فصد را ابتدا بر آبی تقطیل او میکنند تا استعدا و تنقیه با دو پیله حاره بهر سه ایضا مسهل بی منضج ممکن نیست و در حالت
منضج اکثر شوش بهر پیله فصد ملداول ضرورت و الا او پیله حاره باعث از دیاد و احتراق میگردد و چون در بعضی جاها دو عروق بی فصد اخراج نمی یابد و مسهل بخوبی
در قوی باشد کفایت نمیکند درین صورت برای دفع او دو عروق بعد سہلات فصد ثانی میکنند و علاوه ازین گاهی از او پیله حاده مسهل گوشت احتراق در خون بهر پیله فصد
ثانی را مل میگردد و بعد اگر پیوسته داغ و کم خوابی بهر سہلای تبردات و سہلای ازل میشود و باید که ملاحظه نمایند رنگ خون را در حال فصد هر عرق که فصد آن کنند اگر سیاه
بر آید دلالت میکند بر آنکه ماده مفرقه انبساط و انتشار در بدن نموده تا کنون آن در داغ و اگر احتراقانی یعنی سرخ خاص الحرت باشد دلالت می نماید که ماده در عروق داغ
و در بدن منبسط نگشته درین حالت باید که فصد رنگ پیشانی نمایند و در مقدار بر آوردن خون از فصد بقول صاحب کامل در صورت سیاهی رنگ خون منبسطی و در
ازان بر آید و اگر احتراقانی باشد مقداری اندک کفایت بود و اگر احتراق صریح باشد فی الفور بند کنند و شیخ میفرماید که اگر در فصد خون رقیق آید و دلایل دیگر بر غلبه
دلالت نمایند باید که بزودی بند کنند زیرا که بیشتر در ابتدا از فصد خون رقیق بر می آید و بعد ازان غلیظ خصوصا که فصد شقیق کشوده باشد ازین جهت و در وقت
که فصد وسیع کنند تا خون غلیظ در وی متجسس نماند و مفرق و فسا و نفیقا و بعد از فصد سہلای و مرطبات مقوی قلب و داغ او پیله بارده و طبعه حیدر اکیموس خیزد
تا یک هفته و زیاد ازان بخوراند و باز اگر محتاج لفصد گردد و قوت قوی باشد فصد کامل نمایند و بعد ازان منضجات بهر سہلای و در سہلای استقرار داغ ماده بچوب ایار
باید و تنقیه کرات نمایند و علت داغ تا سہلای ماده بهر سہلای و هم قوت ساقط نگردد و غرض که تنقیه سودا کرات بلا ملالت باید کرد اگر حصول صحت بطبی باشد لیکن با دو پیله
قوی الحرات و الیسک دران خوف احتراق است و از بهترین منقیات که اصحاب بالیغیلا در صورت احتیاج استقرار بران محتاج اند ماو الجین است و در سہلای
مسلمات که هنوز داغ مسهل دیگر منقلبه و مقویات معده باید داد و لیکن آن مقوی بالینین باشد و اگر نه عضاد در دفع حصو و خلل خواهند کرد چنانچه آله مربی و بلبله
مربی و اطر فیلات و دوا المسک و غیره معمول است یعنی با دیان و گاهند نمیدهند و بعد فرغت از سہلای مقویات قابضه مطلقا مضائقه ندارد و اگر خضع
معده بود و و ران داغ موجب علت باشد فی از آنکه دران او پیله منقیه جوشانیده باشد مناسب و باید مانند که در سوادانی که از احتراق غلیظی حادث میشود
بعضی از علامات آن غلط که از احتراق آن سودا حادث شده نیز می باشد پس در منضج و مسهل آن او پیله مخصوصه آن خلط نیز می باید و جمیع وجود در رعایت آن غلط
نمایند و این قاعده در جمیع امراض سوداوی که از احتراق اخلاط باشند یا دارند و ایضا در جمیع احوال از رعایت غلب و تقویت آن بفرجات و سہلای غلب
نباشند زیرا که بقول شیخ بالیغیلا بدون شرکت غالب نمی باشد و دوا المسک با عرق گا و زبان و باد و بچوبی علاج فاضل است و اینجا که سبب ض احتباس در و
معا و از حصص یا باو سیر و غیره باشد او را ران کنند و از اصحاب بالیغیلا کسی که در بدن او سودا متحرک باشد آن قابل تر برای علاج است از شخصی که سودا جمعی ازین
نباشد و کسی که سودا دران متحرک بود نیست که سودای او در قی و برابر و بول و در جامه بقی و کلفت و قروح و جرب دوالی و دوا الفیل و سیلان خون از فصد نمایند
ظاهر شود و این سہ دلیل قابلیت تمیز سودا از خون و علامت خیر است و اگر بعضی از سبب پس از اج بعد سہلای و متفرار غلظت عارض شود و آب نیم گرم نشانند
و نان منقوع در جلاب و اندکی شراب بخوراند و آب مغز جوشانند و پس ازان خواب کنند و بعد حمام نمایند و بعد خروج از حمام غذا دهند و سہلای مقبض کوبید
که اگر بالیغیلا از سودا مزاج سافج باشد تعدیل مزاج متوجه شود و میبایست دوام در طبعه بخوراند و از پیله و اشربه و فواکه تری افزا و مفرجات بارده و مقتدره سہلای
عرق شیر سوده و عرق کافور علوی خان و شراب بعضی مزوج آب شیشه درین باب اثری عظیم دارد و نقل کردن از هوای گرم به هوای سرد و تر و عذر نمودن از آنچه
خشکی افزاید و درین علاج تعجیل توان کرد بلکه اصلح همیشه متصل بهر چه باید نمود و در فرجه کردن بدن کوشند و همواره سر و کف پا و دست را بر و غن نشسته
با دایمی خوشخاشن کرد و کما هو چرب دارند و همچنین نام و خصیه را و اندکی ازینها در پی و گوش چکانند و همچنین شیر بز و خرو و خرو و ایضا و رقی الیله و نبه تازه کوبیده
یا با بستن و بعد یک ساعت بخوی تجدید نمودن در شبانه روزی ده دوا زده بار و اما دوا دی با دو جو و تدبیر مذکور تنقیه مقتدره زود و مناسب خلط غلب
ملینات بارده و سہلای خفیف سیرج الح که مانند ماو الجین و سبکبجین اقیمونی علوی خان باید کرد و می باید که وقت شب حب لا جو را در خور اند و لیکن
افضل آنست که نخست فصد تا من کفایت با سابق از احتراق غلظی که باشد و بعد ازان فرغ ماو الجین و حصول تنقیه تام تعدیل مزاج کنند و نیز فصد

در فصد بر نمی آید

و باید که نیم گرم بنوشند و پنج بار پنج ساعت غذا نخورند از غذا آش جو یا شور یا با خشک یا نباتان روده و باشد و یا تخم یا او مناسب بود و سرخ را باید که در آب بنوشند گندم
یا بادیان تر که نسیس شسته و پخته اند و لزوجیت نیارد و اگر آن در شنای شرب و آب کهن بخورد بهتر باشد و حبس و رتخ غیر از نور مسهل آن روده که میده او و
مروده باشند خمیری در تویق آن پنجه بشو و باز کرده خوردن روده است و حسن اگر در روده مسهل یا آب کهن و پخته آن روزه و یک و پیش از آن غذای ملائم دهند
و در مسهل خود آب لبته باید داد و در ایام نوشیدن ما و کهن اجتناب از لبنیات و مغلطات و منجرات و حلویات و جمادات شدید و از لقولات لازم دارند و چنانچه
از جاع و جمیع حرکات تعب و عوارض نفسانی واجب شمارند و در تفریح مرضی کوشند و برای تقویت و صلاح مزاج مفرحات و یا قوتی های مناسبه بخورند و استعمال نمایند
و چون که در بعضی از مریضین طوبت ضعف معده می آرد پس از تدریس آن هم غافل نباشد به حال جوارش غلبه و آلود و مریضی آنکه باید
و اگر در میان استعمال با آب کهن سرخه عارض شود و یا قود یا خمیر خشک باشد و یا اگر کسی را زنده و عوارض دیگر مانع بریدن شیر از سرکه و غیره باشد
پس از شیر یا به قوطی مرتب سازد و طریق ساختن با آب کهن از شیر یا به نیست که شیر را بچشانند اگر در وطل شیر باشد شیر یا به نیم گرم که کشیده باشند آن
حل کنند و بعد از آن شیر را خشک نمایند و از آنش فرو گیرند و بگذرانند که سر شود پس در پارچه دونه بیاورند که تقاطع کنند و در ظرف چینی و مانند آن و بی آنکه با بچشانند
یا آنکه میزنند بنوشند و این نوع با آب کهن در تبرید و ترطیب نیز ابلخ است خاصه اگر با شیر به موافقه دهند در ابتدا طبع نرم میکنند و بعد تادی ایام تمامه
صرف غذای بدن میشود و اسهال نمی آرد و فرمی ساز و خصوص کسانی را که فاساد الدم باشند و دلیل فساد دم آنکه با وجود کثرت غذای جید بدن فرو نشود
و این طریق صاحب کامل کرده و غذای از ثابت بن قرقه نقل کرده که بعد از کردن شیر یا به تازه بچیز در وطل شیر بگذارند تا شیر بسته شود پس آنرا در وطل عرض
از کار و قطع کنند و یکس عقیده و دانگ باریک سوده بر آن باشند تا آب از آن جدا شود پس در کرباس آویزند و آب صاف او بگیرند و سه اوقیه سکنجبین آمیزند
و باز بر آتش نهند تا قریب بجوش زدن آید و حرکت می دهند پس مکر صاف کرده با سر به مناسبه شال بود دهند و قول ایمن الدو و لایمن تلید قریب نیست
و این بسبب است که سکنجبین تازه را موائی بود و طریق ساختن او انچه است نیست که چست به از آنک شسته صاف نموده خشک کرده گاه دارند و شیر را بچشانند
و دهند و قدیمی چست را سائیده و شیر اندازند و بگذرانند که شیر میسر شود و بعد از آن از کار و قطع قطعه کنند و نمک اندازند و در صافی دونه کرده جانی بیاورند تا آب
از وی بیکد بعد از آن صبح آن آب بچشانند و کف گرفته صاف نموده بخورند و طریق ساختن با آب کهن از مفر قوطی است که گیرند مفر قوطی و اوقیه و نرم کوفته
در وطل شیر حالت جوش بیندازند و بچوب انیمیری بچشانند تا شیر بریده شود پس قوطی را بگذرانند که سر شود پس در پارچه دونه انداخته بیاورند و آبی که بچکاند در ظرف
چینی بگیرند بعد از آن نمک قوی انداخته جوشانند و کف گرفته صاف نمایند و با وید مناسبه بخورند و طریق دیگر معمول حکیم وارث علی خان صاحب برای تهر
شدید نیست که بگیرند بیکار گشته و دوازده روز تعلیف او به دستور سابق نموده شیر او بگیرند و جوش داده شب در ظرف نوکی جفرا ت بندند و صبح آنرا
در پارچه بسته بیاورند و زیر آن ظرفی بدارند تا همه آب بکود او در ظرف بچکد پس آب مذکور گرفته سکنجبین قیمتی در آن حل کرده بنوشند و به دستور سیرابند
و بچکانند و در ایام مسهل سفوف یا سهله و دیگر مسهلات مناسبه طباحت درین آب داده باشند و ایضا آب مذکور قطعا یا سکنجبین مسطور بر بدن بالیدن رفع
سختی و گنگی جلد است که بعضی را در اراض جلدی سوداوی عارض شود و دستور سخن افطری می یابید که در آب کهن بکار آید بطریقی که در ریاض الد باغچه ذکر شد
مرقوم است بکیزد کوسف یا بکیزد شش و از از زایدش گذشته باشد و از شام بچیز از شیر بنهند صبح هر گاه به سبب خلوشک میفرارند و آن زمان شیر دهند بطوریکه
آن خمیر را از غوش بگیرند و بعد از آن گردیدن نهند و فوج نموده شیر در آنرا برآورده و سر آن رشته حکم بسته و طشتت گذارند و آب بسیار سرد بر آن ریزند چند آنکه
طشتت بکیزد پس یک و گاهی توقف کنند تا شیر بسته شود و بعد از آن آب برآورده و زیر شیر در آن سوزن بسیار خالصه بیاورند تا همه آب آن بچکد و خشک گردد پس با وید
در ما و کهن بکار بر زده صفت سفوف سودا که در اراض سوداوی همراه ما و کهن معمول است شنای کلی قیمون مرزاجیک هم مسطور و حسن و درم غایقون نرم سفید
لا جو مفسول یا به یا به با وید خوبه هر یک سه درم گل سرخ چهار درم ترب سفید و صوف خراشید و پوست بیلله کالی پوست ملیله زرد و سفاج فستقی ریون تخمینی هر یک پنج درم
سفوف سازند شربت از یک شغال تا چهار شغال و آنجا که پوست بسیار باشد بنفشه مفراد ام هر یک پنج درم داخل کنند و وزن با وید خوبه و ریون بچکانند

مطلوبه داول
نوشته قرقه
نویسند از
تمام نمود
مطلوبه داول
نوشته قرقه
نویسند از
تمام نمود

مطلوبه داول
نوشته قرقه
نویسند از
تمام نمود

نوع دیگر که لفظی لا جورد و غلظت هم غارتون ستم بسفنج مستقی گاو زبان گل گاو زبان قتیون اسطوخودوس هر یک چهار درم پوست بلبله کابل بلبله سیاه هر یک پنج درم و گاهی تر بدست درم اضافه کرده و بشو و کوفته بخیمه و شتال با باداجین برای دفع مواد سوادوی حجازی منفسول حجاز لا جورد و غلظت بلبله سیاه هر واحد و ماشه پوست بلبله کابل پوست بلبله زرد و هر یک چهار ماشه قتیون بسفنج هر یک هفت ماشه ناشه ساسی کی گل بنفشه هر واحد پنج ماشه تخم شاه تره شش ماشه تخم بادنجوبه سته ماشه کوفته بخیمه نبات سفید برابره که نیز شربت یک شتال ایضا لا جورد و غلظت قتیون پوست بلبله کابل اسطوخودوس بلبله سیاه هر یک هفت و نیم ماشه ناکله هوری یک نیم ماشه و گاهی لا جورد و غلظت و غارتون سفید هر یک و جز و پوست بلبله زرد و ساسی کی و گل سرخ هر واحد یک جز و سفوف حبس باج داده میشود و صفات منقوت سبعة که برای تنقیه بدن از سودا و حر ب است پوست بلبله سیاه قتیون اسطوخودوس بسفنج حبس لیل ساسی کی هر یک درم تر بد و صوف نصف مجموع او و یک کوفته بخیمه سفوف سازند و درم تا چهار شتال صفات سنجبین قتیون نبات حکیم علوی خان نافع برآ جمع امراض سوداوی مخصوص تنقیه با باداجین آشامیده شود و گاو زبان شاه تره بسفنج مستقی گل بنفشه گل نیلوفر گل گاو زبان خنثی شهاب پریا و شان باز و تخم کاسنی تخم خیارین تخم خرپه تخم کشوت پوست کاسنی پوست خیار اویان اصل اسوس اسطوخودوس کافیتوس از هر یک پنج درم و تخم گل سرخ نه درم ساسی کی چیده قتیون هر یک درم انجیر زرد و غلاب هر یک بست و اند و بیوتی پستان هر یک شتال اند اجزای کوفتی را کوفته تامی او و یک رساوی قتیون و در یک رطل سرکه انگوری و سطل آب شیرین یک بشانه و در پنجسایند پس بچشاند تا شش آب سرکه باقی اندا نگاه قتیون در صرسته داخل کرده یک و دو جوش نگیرد و در دوز آورده کیسه قتیون را در آنم بپزد بماند تا تمام قوت آن باب باز داده شود و پس افشرد و در کنند او و بر جفا نمودن شیر خشک سانی ترنجبین هر یک هفتاد و پنج درم و شکریا بلبله سبت و پنج درم گلشن آفتابی پوست خیار درم و زان گل کرده بخوشانند و کف آنرا گرفته باز صاف نمایند و مرتبه دیگر بر آتش ملأ نماده و بقوام آوند پس سر کرده و شیشه نگهدارند شرتی از ده شتال تا پانزده شتال با باداجین و قوتش تا یک سال باقی می ماند نوع دیگر مختصر و مجرب نافع اسطوخودوس با دیان تخم شاه تره قتیون بسفنج ساسی کی پوست بلبله کابل هر یک درم آنچه کوفتی ستم نیم کوفته و در چهار درم سرکه نجیسانند و با نیم من قند سفید بقوام آورند و صفات شربت قتیون نافع بالیوکیا و غلظت مستعمل همراه با باداجین و نیز موافق از هر چهاره قتیون تو که گل سرخ بنفشه گل گاو زبان گل نیلوفر و پنجشک تخم کاسنی تخم خیارین هر یک یک تله آونجار پوست خیار عذ و اگر آونجا شاد عرض آن تر سندی چهار تله اندا از قند سفید سه چند بدست و شربت بسازند نوع دیگر نافع بالیوکیا اصل بی نعت بندج و اگر بخوابی ایضا بالیوکیا بسیار باشد عرض سنجبین قتیون همراه با باداجین شربت بلبله زرد و خشک گاو زبان گل گاو زبان گل سرخ گل سرخین بادنجوبه قتیون ساسی کی موین قتیون هر یک چهار درم اصل اسوس مخته بلبله سیاه پوست بلبله کابل تر بد و صوف هر یک ستم درم تخم پنجشک و درم شیر خشک ده درم قند سفید سه چند و اگر صفات و حرارت زیاده باشد گل نیلوفر چهار درم تخم کاسنی سه درم افزایند و اگر سبب بالیوکیا اختراق خون بود شاه تره چهار درم غلاب ده و اند زیاده کنند و اگر بلعیت زیاده باشد انجیر زرد و هفت عدد با دیان و دوز درم و در نیمه شربت اضافه نمایند و بعد توام ساختن شربت غارتون سفید بقدر حاجت بار یک ساید و شربت آن نیز نه و گاهی این شربت را بعد شتال با باداجین با عرق بلبله مرکب داده میشود و بسیار سفیدی افتد صفات شربت خنثی سواد که حبت قسام بالیوکیا اکثر اعتبار از همه همراه با باداجین بر یک تالین طبع شتال کرده میشود و بن تنقیه نباتان گاهی در شتال می آید و همواره معمول است گاو زبان هفت درم و نیم گل بنفشه ربع کم و درم گل سرخ یک نیم درم برگ بادنجوبه گل نیلوفر تخم و پنجشک بلبله سیاه قتیون بسفنج مستقی برگ و پنجشک اسطوخودوس ن گ سنا هر یک و نیم درم نبات سفید و گلاب هر یک پا و آثار شب او و بر را در آب نجیسانند و هیچ بطریق متعارف همراه نبات و گلاب بقوام آرند و عرض نبات اگر ترنجبین و شیر خشک داخل کنند و در آن وقت در سائر خواص اقوی خواهد شد و در قرابادین معمولی وزن گاو زبان چهار درم و گل بنفشه یک نیم درم و گل سرخ و نیم درم سطورت و غلظت و پنجشک اگر بیشه خام باقی بپزد و

علاج بالیوکیای دومی و صفراوی

صفه هفت اندام کنند و بصورت سیاهی رنگ غنن مقدار و افزایان بر از بعد از آن صفه هفده و گاهی صفه نهم از هر دو با فاصله و سه و یک نیز و اشرار خون چهار تا هر طالع از صفه نهم سته بعد از صفه برای تطبیق قتیون آله را یک عدد و شسته بوق آنرا یک و چیده بخوراند و بالایش نیز و منتر تخم زرشیر و تخم کاسنی هر واحد یک تله

در آب کاسنی سبز مرق و آب شاه تره سبز مرق هر یک پاؤ آمارکلاب نیم پاؤ شنب خیسایند صبح ماییده صاف نموده ترنجبین مغز فلوئس گلند هر یک چهار توله
ماییده باز صاف کرده روغن بادام منج ماشه داخل کرده بنوشند و بجای آب نالد و پهر عرق گاوزبان و کاسنی بنوشند غذا نشاند و هند را یضا اگر با صلا ع و شربت
باشد اول تبرید لعاب بعد از شیر تخم کاسنی و تخم خرفه و تخم کامو و عناب خیارین آب ترندی سه توله آب آلو بخارا ده دانه عرق کاسنی و عرق شاه تره هر یک
هفت توله کلاب چهار توله شربت بنفشه و گاهی شربت نیلوفر داخل کرده بپزند و از فصد با سلق خون پاؤ آمارکلاب و اگر هنوز صلا ع باقی باشد از فصد هر دو صلا ع من
بقدر پاؤ سیر در یک و دیگر بپزند بعد فصد تبرقیوت آماره مربی و ورق نقره شیر عتاب عقیات خمیره صندل یک توله حل کرده بپزند غذا خشک باشد و بعد ده روز
که داده و سر قرار گیر و فصد سر و کشایند و باز تقویت نموده بعد پنج شش روز شنب بلیا مربی یک عدد همراه عرق گاوزبان هفت توله بلیا کپاسان غذا خورایند
صبح قلع منج از بنفشه نیلوفر هر یک هفت ماشه آلو بخارا هفت عدد تخم کاسنی شش ماشه پیستان بست دانه گاوزبان چهار ماشه خیارین کوفته شش ماشه همراه خمیره بنفشه
سه توله بپزند دوم روز شاه تره افزایند و در تخم در قلع مذکور پنج کاسنی شش ماشه اصل اسوس اسطوخودوس هر یک چهار ماشه باورنجویه بسفاج بلیله زرد
هر یک شش ماشه افزوده گلند عرق خمیره بنفشه داخل کرده و بپزند و بعد سه چهار روز بر و سسل سنای کی شش ماشه قنیمون بر صره بسته هفت ماشه نقوع
و مغز فلوئس شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام شش ماشه افزوده و بپزند و دوم سسل تبرید لعاب بعد از شیر خیارین عقیات شربت بنفشه سبغول سلسل شش
پاشیده بعد و سسل منطج داده آخر شنب حب لاجورد و صبح بر و سسل بدون مغز فلوئس روغن بادام داده و ساسه و زیاده و در میان تبرید نموده و تقویه
و باز تبرید و یک سسل مغز فلوئس بپزند بعد و تبرقیوت و دار المسک بار و همراه شیر و مغز تخم که و و خیارین و خرفه و غیره به تبدیل استعمال کنند و برای تطبیق
مغز تخم تر و چهار دام سوده در شیر نبات مقوم نیم پاؤ خوراند ایشا اول تبرید شیر و مغز تخم تر و عرق شاه تره شربت نیلوفر سبغول با لعاب آن بپزند
فصد با سلق و آخر و ترید و بست و بعد از آن و منج صفر تخم خیارین افزوده بپزند بعد و چایته قنیمون گاوزبان اصل اسوس انجیر و سنای کی مغز فلوئس
ترنجبین شیر خشک روغن بادام و منج افزوده سسل و هند بجا ره حب لاجورد و بپزند پس تبرید شیر و مغز تخم هند و نه آب آلو بخارا عرق شاه تره خمیره صندل
اسبغول پاشیده نوشانند بعد هفت روز فصد نبات نام کنند برای دفع بیست لاج و سوزش تبریدات و سعوطات روغن که و و غیره بعمل آرند و دار المسک بار و
باشیر و تخم خرفه و کلاب شربت آمار شیرین اسپنول پاشیده و بپزند بعد و ما و لجن بپزند ایشا بصورت حدت ماده و ضرورت تطبیق تقویه بعد از فصد و بپزند
ما و لجن با قوت سودا و لجن قنیمونی بپزند و شنب حب لاجورد و بخوراند و ما و لجن همراه شربت بزوری و گلند شروع کرده بعد مغز فلوئس هفت توله گلند
ترنجبین هر یک چهار توله روغن بادام شش ماشه در ما و لجن افزوده سسل و هند بعد شربت سودا و سبغول لاجورد و همراه ما و لجن بپزند و اگر سفوف حرارت کند بقدر
دو سه شربت و برای تقویت قلب و شام هر مهره خطائی یک ماشه مزارید طباشیر هر یک چهار سرخ لاجورد و سسل و در شربت آمارکلاب که آمیخته همراه عرق
کیوره کلاب عرق گاوزبان شربت آمار داخل کرده و نموشک پاشیده بپزند و فرج بار و خوراند و چون ما و لجن یک نیم پاؤ و یا نیم آمار برسد و دو توله کم نمایند
ایشا اگر با خفانیت و تیزی مزاج بود بعد فصد و تبرید و تقویت مزاج در ما و لجن سسل باین طریق مستعمل است که روزی پانزدهم از شروع ما و لجن نیلوفر بنفشه
عناب شنب تخم کاسنی کوفته تخم خیارین کوفته تخم خرفه کوفته بسفاج مستقی کوفته هر یک هفت ماشه اصل اسوس لاسبت کاسنی هر یک شش ماشه آلو بخارا هفت اندرک سنای کی
یک توله در ما و لجن شربت تر و صبح ماییده صاف نموده گلند آفتابی ترنجبین شربت و روکر هر یک چهار توله مغز فلوئس شش توله مایه باز صاف کرده و بپزند و
دوم تبرید از لعاب بهمانه سه ماشه شیر و خرفه هفت ماشه شربت بزوری و دو توله دوری چهار ماشه در ما و لجن بپزند باز یک سسل داده و سسل سوم حب لاجورد و بپزند

و بعد فرغ از مسلمانیه که در زبان و دفع جزئی استمال کنند ایضا هرگاه در باد بکین سبب بریدن شیر از آب و یا سیر که بریش نزله ظهور رسالتی و او نیز نزله همراه
 باد بکین کند اگر باد بکین حرکت که زیاد کند و سرفه و تب پیدا شود و موخه می کشی گردد و درین صورت باد بکین موقوف نموده و قرص طباشیر بلین کوفته و شربت بنفشه
 شربت همراه شیر و خیارین شیر و خرده لعاب بهدانه عقیق شربت زوری ناشی باشد هیچ خوراند و یا قو و العاب بهدانه شربت نیلو فر ناشی باشد و شام بهداند

و اگر ادویه مفروده و مرکبه نافع این نوع مایخیای

شرب انیسون بشیر زنده و شکری که العاب است و بوج درم و آب برادر و پازره درم شکر سفید و نخل کرده و کذا سنای می در اخلاط مقرر و کذا خورن
 بلبله سیاه پنج درم یک درم حجازی مفصول و ربع درم تقوینا همراه باد بکین و کذا بشیر زیاده و شکری که انانگ کند سفید و کذا خورن دم الاخون هر روز
 نیم شغال و کذا انوشیدن ترشی ترنج بشکر و کذا خورن غنچه انار شیرین شربت سیب و کذا آله و کذا اکیر و کذا انوشیدن عرق نیلو فر بشکر و یا شربت آن
 باد اشعیر و یا شربت بنفشه باد اشعیر و یا گلاب بشکر و سوطا و غن بنفشه و یا روغن اکایع در حمام و شمع گل نیلو فر و گل بنفشه و گل سرخ و نطول و مطبوخ گل بنفشه
 حمام و یا آب حی العالم گرم کرده در حمام غسل بر استخوان در حمام و غذا که خوب بخت بر روغن بادام و بلوخیار روغن مذکور و کاسنی یا کاهونام و بخت بر روغن
 بادام و تخم بره شیر خواره و تخم حلمان رضع و سرطان نری و قنطیر به بشکر زرد احساس سوزش مرده سودا و اسهال مفید و جوارش طباشیر متونی معده نافع
 صعود و اجزای صغری و ایضاً در نافع از برای مایخیای و دوار و سردر حادث از سودا و مزاج صغری و معده گل سرخ آله متقی طباشیر صندل سفید کشمش
 خشک هر یک ده درم حب الاس پوست ترنج ساق متقی مصطکی هر یک پنج درم کافور قیصری یک شغال رب بسمه وزن ادویه با عرق گاو زبان و عرق
 کیوژده و تمام از حب بلبله از حکیم علوی خان مجرب برای مایخیای حادث از سودای صغری و پوست بلبله زرد پوست بلبله کابی بلبله سیاه پوست بلبله
 آله متقی هر یک و دواگ سنای کی لاجور و مفصول انیسون سفید کثیر هر یک انگ کوفته بخت بر روغن بادام حریب نموده بموختی بسوزند و جدا
 ساخته با عرق گاو زبان نیم گرم که در آن جلاب شکری ده درم حل کرده باشند فروزند و بکین شربت است و بنفشه یک مرتبه این خوب استعمال نمایند تا راک
 که مایخیای از اکل شود و در نسخه گویند که آنهم در اخراج سودا و مرده صغری و مجرب و بیاض است وزن سنای کی دواگ است و تقوینا می مشوی یک انگ عوض
 لاجور و تقوینون و غاریقون و کثیرا و کاسی از برای تقویت اسهال مرده سودا لاجور و حب انیل هر یک دواگ خانه کرده جدا بوزن نقره پیچیده آب
 نیم گرم داده بشیر و تخمیر و ایریشیم از حکیم اکل خان منع بخارات نماید و تقویت دل و دغ و معده کند طباشیر بهنید کشمش خشک پوست بیرون پسته مر و اید
 کسر اکل نیلو فر گل و زبان ایریشیم مقرر هر یک و درم یا قوت چهار دواگ برگ گاو زبان ده درم عصا زرد شک پنج درم صندل سفید سه درم شیر آله پازره درم
 و زرق نقره سه دواگ طلای محمول غنچه شرب کافور هر یک دواگ شک نیم دواگ آب سیب آب انار شیرین هر یک سی شغال گلاب بید شک عرق گاو زبان
 هر یک پنجاه درم قند سفید و دانه ریزه و تراب سازند و اول اسک بار و متونی اعضای رسته موافق محو درین ناهین و رافع خست نفس و سوس و خفتان
 حار و مزمل مایخیای که انار حرق خون و صغری باشد مر و اید و اسفند کهر با می بسوزد حرق محمول طباشیر صندل سفید کشمش خشک شربت خرده شمشیر خشک متقی گل گاو زبان
 ایریشیم مقرر هر یک پنج شغال گل منی مفصول فوغل کینی هر یک شغال گل نیلو فر و شغال شک یک شغال غنچه شرب و شغال و زرق طلا و زرق نقره
 هر و حدیک شغال نبات سفید و چند آن آب سیب شیرین نو و شغال آب انار شیرین نو و شغال عرق بید شک گلاب هر یک پنجاه شغال جواهر بر سنگاتانی
 با گلاب صلیا کرده باقی ادویه کوفته بخت و آبها و عرق با و نبات را بقوام آورده مرتب سازند و حکیم مومن گفته که سن و شغال یا قوت زانی درین دوا اسک

[illegible]

از اجتناب سرج حیض عارض شده باشد فصد صافن کشایند و مریض را بعد فصد شربت بنفشه یا جلاب بنوشانند و در اول روز غذا زیر باراج چوزم غ یا سفید
آن بکند یا اسفاناج یا قطعت خوراند و اما شیرین و بیشک و در روز دوم منور است مذکور سابق و اما شیرین مع ثقل آن شربت خشخاش و دانه آن بپزند
و اگر غلطی که در بدن کثرت پذیرفته آن مره صفا باشد باید که تنقیه بدن با دوی مسهله خلط صفراوی نمایند بعد تدبیر علیل بتدبیر طب که سابق مذکور شد
تا این خلط رطب گردد و دوشاد و او کم شود و ایضا بدوی مسهل نماید و خروج او از بدن سهل گردد و این دوا همال صفا کند بکیرند پوست پیلله زرد کوفته
و شربت های از تخم و لیفت پاک کرده هر دوا چهار نرود و درم آلو بخارا بست حد و پیلله و آنکه هر دوا چهار درم سنای کمی و شاه تهره هر دوا حد هفت درم فستقین و
گل سرخ هر دوا حد شش درم هم را در چهار رطل آب بپوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده چهار دانگ غاریقون و یک دانگ سفوفیا یا یک کوفته بخیته
بر آن انداخته سحرگاه نیم گرم بنوشند و اگر از این مطبوخ سهال نشود این حبس بنده ای را بخیته زرد و هر دوا حد یک درم غاریقون چهار دانگ سفوفیا یا یک کوفته
ثوبه بنفشه آب جها سازند و این یک شربت تمام است بعد از آن نظر کنند اگر این استفراغ کفایت کند و حال مریض صلاح یابد بهتر و الا نیک بشته رحمت و بند
و بتدبیر طب از اغذیه و اشربه که سابق مذکور شد تدبیر آن نمایند و در جام معتدل الحار و داخل کنند و بدن آن آب گرم شیرین بریزند و در آن زن که اندر آن بنفشه
و نیلو فر و برگ کام و پخته باشد داخل کنند که جام و جلوس درین آب تکلیل فصول از بدن و ترطیب آن نماید و باید که در جام روغن بنفشه مضروب آب بپزند
سرالند بعد از آن آب مذکور نیم گرم بر آن بریزند تا ترطیب بدن کند و چون از حمام یا آبن چون شونیک محله در آب سرد بنشانند تا طوبت روغن و آب نیم گرم
بر بدن باقی بماند بعد از چارچوب بنشانند و بگذارند و راحت دهند و غذا که مذکور شد بپزند و بعد از آن تنقیه بدوی مسهل کنند لیکن آن دوا قوی تر از اول بود
بمقدار یک درم مریض متحل زیاده آن نباشد و کیت خلط آنرا واجب کند و ایضا واجب است که در سائر ادویه مسهل و غیره این عمل نمایند غنی تقدیم دوا می ضعف نماید
بعد از آن آنچه قوی تر از آن باشد پس از آن آنچه قوی تر از آن نباشد بحسب حاجت آن استعمال کنند و مریض را دوا قوی دفعه از ابتدا ای امر دهند و همین طریق
در تدبیر کسی که مریض از اغذیه صفا بر دماغ باشد ساوگ باید کرد و از اغذیه و ادویه حاره حاده اجتناب کنند که این مرض را زیاده کشند چنانچه می گوید که اگر بسبب
سودا از احتراق صفا باشد و الا اشربه باره رطبه مثل شربت نیلو فر و بنفشه یا و لجن و شربت خشخاش دهند و تفریق راس بر وزن که و بنفشه و بادام شیرین
کنند و شیر بسیار بر سر بریزند و از سر و جوع و تعب و وحدت و عطش و غصب حذر کنند و مداومت استحمام آب شیرین و غسل سر بطبوخ برگ بید و نیم و نشه
نمایند و صرف غنایت تبرید و دماغ و ترطیب آن فرمایند و منظم امر درین تقویت معده و قلب بمقدار حرارت و برودت است و تنقیه بدن بمطبوخ
اقیمون و همچون شجاع کنند و باین حبس بنفشه بکیرند بنفشه و درم ترب خراشیده و روغن بادام چرب کرده یک مثقال سفوفیا می شودی و رسید
یک نیم دانگ آب اسوس نیم درم جها سازند چون ترب سفید درین باشد اخیلج بمصلح او درین حبس نباشد زیرا که رطوبت بنفشه و لزوجت آن فعل
روغن بادام میکند و همچنین سفوفیا اگر آب بهر بادام روغن بادام بسایند اصلاح آن کند خامه اگر در وجوب باره استعمال کنند گیلانی از موسی و او بنفشه
و حشر قیس و فلفل کرده که در اینجا لیمای حاد است از سودای متحرق از خون آلوده بنفشه کحل یا با سلیق کنند اگر خون احمر ناصح بر آید آن دلالت بر
وجود باره در عروق دماغ کند و درین هنگام بنفشه و اخراج خون از رگ پشانی کنند و عقب فصد شربت خشخاش و شربت بنفشه و یا آب انار میخوش
نوشانند و بان سبب حکم التمتع و شورابی لحوم چوزم غ و جدی و حلالان بکند و اسفاناج و سرش پخته غذا سازند و بنفشه تازه و نیلو فر بپزند
و چند روز را در دستا دهند و اگر حرکت خون نیز بماند فصد صافن کشایند و خصوص اگر بسبب حباس حیض باشد و بعد یک روز از فصد اگر طبیعت مجتبی
تشنه لیس که در آن اندک حرارت بود و محمول از نیلو فر و بنفشه و بزرگتان و جلبه خطمی و سبوس گندم و جو کوفته هر یک بقدر حاجت بپوشانند صاف نموده و
خیارشنبه و زرد بنفشه آهسته استعمال کنند و هرگاه فصد و بنفشه مسهل از طبخ اقیمون مقوی بصبر و غاریقون و خربق سیاه نوشانند و بکیرند غاریقون و درم
صبر که نیم کسک کشند درم خربق سیاه نیم دانگ جبرائیل مقبول سه درم و حبس ساخته قبل مطبوخ بخوراند و بعد سه ساعت مطبوخ دهند و قدما خربق تنها
گاه سه درم و کاهنی و آب جها سازند صاف نموده استعمال میگرد و چون اراده کنند که عمل و بیشتر گرد و باریک نسازند و الا باریک بسایند و اگر خوف

بنفشه بنفشه

بنفشه بنفشه
در شربت بنفشه
در شربت بنفشه

ضرر خریق باشد بدل آن جراحی کنند و بعد سهال باغذیه مرطبه مثل باداشعیر و شوربای پاپیچ حلاوان که در آن سفناخ و مکد و داخل کرده باشند غذا سازند و براسه
آوردن خواب نطول که در قول صاحب کامل گذشت بعل آزند و شیر بر سر و شند و از او بان بار و معده و کنند و باید که تو سبج اغذیه بر آن نمایند و اغذیه نخل الکلی
مرطب بسیار باید مثل شوربای پاپیچ مرغ طرب و بره شیر خواره و رقبه حلاوان و پاپیچ بره مطبوع و بره مقشدر و تنور و زبیر با جات شیرین که پوشت ماکیان و تندر و دوجوم
حلاوان و حریره مرتب از گنج مقشدر آب پاپیچ و هنگام غلبه حرارت باداشعیر و حریره معمول از روغن بادام غذا سازند و بقولارنیه برای ایشان که هو و مشرق
و کدو و باغیبه و قلیه کیمیه و مانند آن مع بادرنجویه مطبوع باشد و روغن بادام مناسب مایه که کچک برای ایشان غذای جدید است و هنگام مخطا طمراض اگر
در شمع ایشان تصور نباشد و معده آنها احتمال نماید و باغ بره و مرغ خسی فریه و جواربات مرتب بشکری سفید و خشخاش و سبید و زرد و میمنه و فالو و جات بر روغن
بادام و شکر برای ایشان نیکوست و از بقول بادرنجویه و مرغ خشک بادرنج و دام و از فو که انجیر و موز سفید و بادام و کشمش خوب است و اکثر اصحاب این مرض
البان نافع بود و در بالیو لیا ی مرقی پس اگر حاجت بسمل نگیرند بعد شرب مطبوع انقیون باید که حب مطبوع و ساجب اصطیقه و سسل سودا خوراند و در
بعض اوقات این همچون نخاج و بنده بلیله سیاه و بلیله آله تقوی هر واحد در دم بسفنج و اسطوخودوس و فیتون و تربید هر واحد پنج درم کوفته بخته لعسل کف گرفته
بسنشند شرقی چهار درم چهار شتال و اگر احتیاج افتد که اسهال قوی کند در آن غایتون و خریق سیاه و تقوینا بقدر حاجت کوفته بخته و داخل کنند و شتال
مجموع نخاج اضافت نمایند بعد از آنکه قبل او چند روز نخود آب بخورند بعد روز سوم بفتح این شربت تناول کنند و گاه بر وجه دیگری خوراند یعنی نیم دانگه تقوینا
و آب گرم حل کنند و در آن هشت درم همچون نخاج داخل کرده بپاشانند و در سائر ایام سه درم تنها بخورند و قبل او حب شبیار بخورند و ایضا در
هر هفته اطریفیل صغیر سه درم فیتون دو درم ایاج فیترا یک درم سرشته بخورند و این یک شربت است و غایتون و نمک لطفی هر واحد نیم درم با پنج درم
نایند سرشته چهار درم و حب است بر ایشان اعتنا از نمک سود و نمک بسیار و با و ثجان و کرنب و عدس بن باقلا و گوشت کل شکار خاصه کوهی شتر
گند و جمیع اشیای اسحم و حریره حاوه و حامضه و عصفه بلکه طعام ایشان چرب شیرین و آنکه طعم او غالب نباشد و لذیذی باید شرب رقیق مایه بسیار ایشان
نفع کند و خاصه چون در آن اندک گاز زبان نجیسانند و چیزی بالغ تر در رطب مزاج از شراب مزج باب بسیار نیست و باید که در فرج کردن ابدان ایشان
بپاشانند و آنچه بدن را بقوت فرجه کند استنقاع و آب گرم است چون طعام در انضمام شروع کنند و باید که عتب خوردن غذا خواب کنند و بعد این غذا هر
تقیقه سودا بقصه میسمل هر کدام از اینها که اصوب باشد بعل آزند و از درازی مرض اول نشو و چه ماده سوداوی عصب القبول برای اجابت است ایضا
او گوید که علاج نایخ لیا کائن از سودا و حادث از صفرا ی تحریر در بدن نیست که اولاً ترطب بدن با ستام و آبرن و از آنجمله مرطبه و ترنج بدن باب مضروب
بر روغن بنفشه کنند و بر سر روغن گل نهند و آشوب شربت خشخاش که روغن بادام بر آن چکانند باشد یا باداشعیر که خشخاش کوفته در آن بخته باشند بپزند
و بعد سه ساعت از باداشعیر شربت بنفشه و شربت خشخاش یا شربت آلو اگر اراده نمکین طبع است باشد بنوشانند و غذا پاپیچ مهدی سفید و غیره که در قول
صاحب کامل گذشت سازند و آبهای بار و رطب بر سر بزنند و مسکن یعنی در خانه روشن و اسب باشد و چون خواب آید نظر کنند اگر در خون ادنی حرکت باشد
قدری از آن بر آزند بعد ترطب تنویم عاده نمایند بدینچه مذکور شد و اگر در خون حرکت نبود اسهال صفرا بثل این مطبوع نمایند پوست بلیله زرد است درم
باقی اجزای آن مع نسخه حب ثقل صاحب کامل گذشت و همچون نخل حرقی و تقوینا و اطریفیل صغیر مقوی یا باج فیترا و سبید و ادویه قویه و یار جات کبار
نباید داد که آن در حرارت بفرزند و مودی همچون گرد پس اگر باین استنقاع و استراحت در یک هفته حال بصلحی گر آید تا اسهال بر طبع از اغذیه و اشربه و استحمام
شیرین مختدل و شستن آبهای شیرین مطبوع در آن حشایش رطبه بعل آزند و بر بدن روغن بنفشه باب بر جرم زده و حمام بپاشند و بعد از آن امر باستنقاع بدو
قوی از اول به قدر قوت مرض و کیت خاطر نمایند و اگر از اسهال مانعی باشد پزیر گمانند و با و بچین فیتونی و اندک نمک بندید و فیتون و شکر و
و اگر ضعف مفرط باشد با و بچین تنها بپزند و بعد تقیه تبدیل مزاج باین و با و اسک بار و کنند که با و بسد و کشمش خشک و طباشیر و مغز تخم خیار و مغز تخم
با و رنگ و ابریشم محرق و مر و اید ناسفته هر واحد یک جز مشک نیم جز عرقان ربع جز است سبب شیرین سه جز کوفته بخته بسمل چند آن نبات سفید

فراوان

نمک و اسهال

بقوام آمیخته بر آتش نرم حل کنند و هر روز و درم باده درم شربت سیب شیرین بخورند و اگر احتیاج نباشد بیشتر نهند و درم خوراک آن کافور یا حی یک شخیره
افزایند و اجان آب منتر خیار و باد زنگ بکباب بدیند و از اغذیه اشتر به حاره اجتناب نمایند

علاج بالیخولای غمی و سودای

اگر خوف سقوط قوت نباشد در پنجایز ابتدا بقصد کنند شتر و سیع زنند و بعد از نصف شیخ و مسهل سودا بدیند و چون ماده غلیظ محتاج منضج زیاد میباشند باید که در شش
مسلمات منضجات دهند و در سودای مزطرب باده باید نمود و اگر بعد مسهل مغر فاسد در بلغمی تبقیه بکباب یا زنجباید و در سودای بحسب انقیوم کنند و اولی بود
و اگر حاجت افتد ایام بکباب یا انقیومنی یا شربت انقیوم و سفوف سودا یا سفوف مبارک یا سفوف لاجورد و حسب آن بدیند و تقویت دلی و شتر و سیع
و دوا المسک حار و فوج حار و دوا اللحم مرکب سفوف لولوی طبری و خیره ابریشم حار و شربت آن و یا قوتی بعلی باید کرد و در سودای بعد از تبقیه و یا بحسب
دما و القوع و شیرین بسیار مفید بود و از جمله ترکیب شیرین و حصول بعد مسهل و یا زنجباید و سودای نیست که گاهی شیرین پا و آثار همراه میفول نه باشد
یا با خاشکی میدیند و گاهی اطر فیل صغیر خور و شیرین نبات و دونه بالنگونج باشد پاشیده و گاهی خمیره صندل خورده بالایش شیرین نبات بالنگو و گاهی گلاب نیز
می افزایند که عسر بول را هم مفید میشود و در هر دو قسم بعد مسهل همچون شح همراه گلاب عرقیات نافع و اگر تحریک بواسیر بود مثل یک سنج آمیخته بخورند و اگر غلیظ
چهار ماشه عناب هفت وانه پستان یازده وانه نفشه شش ماشه چوشانیده بالایش بدیند و گاهی بعد مسلمات زرباد یک ماشه سوده بهلای مربی یکسده عدد شتر همراه
شیرین تخم کاسنی شش ماشه نبات و دونه بالنگونج شش ماشه پاشیده بدیند و گاهی دوم روز مسهل صعلکی شود و بهلای مربی سرشته تناول نمایند بالایش موثری و دانه عناب
توله چوشانیده گلاب چهار توله نبات و دونه داخل کرده تودری گلگون پاشیده باز اطر فیل خورده گا و زبان چوشانیده نبات داخل کرده بدیند یا اسطوخودوس سوده
باطر فیل صغیر سرشته بخورند بالایش عرق گا و زبان عرق عناب غلب نبوشند دوم روز مسهل کوفی یک ماشه سوده افزوده میشود و در صورت قبض جلیانج چهار ماشه
سوده باطر فیل کشیزی توله سرشته همراه موثری و دونه گل نفشه نه ماشه عرق شاهره پا و آثار چوشانیده نبات داخل کرده میدیند یا سنای کلی سده ماشه سوده
باطر فیل کشیزی توله سرشته بعد از شیرین تخم کاسنی شش ماشه عناب سفوف نه ماشه عرق شاهره پا و آثار گلاب چهار توله شربت نیلوفر و دونه داخل کرده نبوشند و اگر
پوست بچ گا و زبان نیم درم تخم بادرنجوبه یک مثقال کشیزی خشک نیم درم شکر سفید بوزن مجموع صبح و شل و وقت خواب بخورند و مجرب سویدی است و کذا و غیره
بقله بزجان مسلق طیب بروغن بادام و کذا شرب و شمشک کذا الغذیه بچن متشدر در شیرین تازه و کذا اکل مغز بادام متشدر بشکر و کذا مغز فندق متشدر بشکر و کذا
مجبب ایست و اطباء دیگر نوشته که خوردن بچ گا و زبان سوخته و یا پوست بچ گا و زبان نیم درم شرباب سفید قیق طیف یکسده سحافی و یا لاجورد و غیره مفید است
از یک درم تا دو درم نفع بین نماید و یا بادرنجوبه و یا تخم و بشکر و یا انقیوم و یا تخم و خشک یا درونج یا تخم بادرنجوبه و یا تخم خشک و شرباب سوده خشک سوده و یا ز
در آن سوده خشک کرده و تبقیه بصبر و یا برگ غنچه پاشیده یا کثیرا و صغیری یا انیسون اصلح نموده و یا تخم حنظل مصلح و تناول و دوا المسک حار و تخم انقیوم
بکبابین و یا انستین انقیوم آمیخته که از آن قوم کثیرا زالیخولای صعب خلاصی یافته اند و یا تخم ان خشک یا حاشاکه فعل آن هر دو در زالیخولای شل انقیوم است
و یا حب بلسان و یا خربق سیاه و یا عود و یا کثیرا متشدر بشکر و یا مصطکی و یا بچ زرمه بهیض هر دو نیم درم است و بچ روز متواتر و یا زرباد و نوشیدن عرق گا و زبان بشکر
و یا عرق بادرنجوبه و یا تخم انقیوم ده درم کوفته و در شرباب حلصود درم نموده بروغن بادام یک مثقال تا یک هفته و یا شرباب ریحانی یک ساله و یا دوا بحسب
بمنظر قریب ساخته همراه انقیوم یا تریاق فاروق محلول در شرباب ریحانی مخزق بعرق گا و زبان و یا روغن اکار و مسعود هندی بوزن جبه بروغن نفشه
و ضماد و ارسالت باب نخته بروغن بادام آمیخته بر سر و یا آن آرد مذکور نیم نخته نیم گرم بر سر و متعجب بلسان یا مصطکی و غذا باکیان فربه و نان گندم سفید و یا چغندر
و باز و یا درونج شیرین بادام و سرتق بروغن بادام و حریره ارسالت و تیموی مسلق و تخمین بروغن کبجد و یا مسلق و تخمین بروغن بادام و یا صحری تازه
بریان بشیرج و بقله یا فی طبعین بروغن بادام و بهیضه باکیان نیمه شست و یا سچ مرغ مسلق هر واحد نافع و نقل بنفشه زرد احساس لذت و خرقه مره و سوا مفید است
اقوال مصرحی گوید که در زالیخولای سودای باید که قصد بلع یا از کعب کنند و رگ وسیع کشایند و بخون نظر کنند اگر سیاه باشد مقدار و افزای آن خارج کنند و اگر

بعد از آن دقیقه بدان ای طبیب فقیه این غار بقون متوسط القوه نمائید بعد چند روز اندک رطبه بند و بر بدن او آب نیکو گرم که در آن بخت فیلو و فوج شایسته باشند بریزند
و عاده تحقیقه جلد و خونی که توی تر از اول باشد باید کرد و چند روز حرمت دهند و تدبیرش بتدبیر مرطب است از بعد از آن بعضی جویب سهل سودا و بدست پس نظر کنند اگر آثار صلاح
از سکون مریض تر جاع عقل مریض بدید که سیرین آمد و اگر فائده نشود و خوف از آن نازل نگردد ایاج جالینوس من پس ایاج رفس من مبلوغ قیومون و خالقون
و سلو و دوس خشیو غاش و بعد از این این مجوات نظر کنند اگر صلاح یابد و دوس او و کند و خوف از آن نازل گردد و سکون یابد چند روز حرمت دهند و غذا
بجود حلمان و جوی و پاپچه آنها بطریق شوری یا پنجن بریت غسیل و روغن بادام پسند و از فوکه مویز فراسانی و آنچه خشک است پیسته بهر زاده ام خوراند و از بقول باد و بخوبی پیوست
و نفع و مانند آن دهند و عاده ایاج و تدبیر مذکور کنند تا آنکه صلاح تمام یابد و اگر از این ایاجات اثر صلاح نبینند و مرض کم نگردد این دوا می مرکب از لاجورد و ایاج
بدست ایاج خیره اقیومون هر واحد چهار درم چهل جود و غار بقون هر واحد دو درم تقوینا یک گرم و قنفل سیست جبهه باریک سه و ده بحر پیخته شربت سفیر لایشریت پیوست
ترنج بسیرند شربتی از آن یک مثقال دو درم و این در هر هفته یک نفع بدینند که دوی نافع این علت است و از این عدول نباید کرد که بارها تجربه کرده ام و چون از این
تدبیر مرض صلاح یابد و عقل مریض خود کند لیکن قاری فاکر و خوف باقی ماند باید که بقوت قلب غایت تمام کنند تا این بقیه از آن نازل گردد و این چنان باشد که نظر کنند
اگر در بدن او حرارت نباشد و نفس سیرین پس آن گرم نبود و او را المسک حلو و مرقد راجحت بدینند و اندک تر یا قی که بر عرق باد و بخوبی یاقق که در زبان دهند و اگر
در آنجا حرارت باشد این دوا باید داد و اگر سیرج و صندل سفید و گل رشی و گاو زبان و کشنیتر خشک کوفه و قنفل و زرشک و واحد دو درم طباشیر و تخم خرفه و ریون چینی و عود
خام هر واحد یک مثقال باد و بخوبی یک نیم درم بسد و بکمر یا و بر ششم خام هر واحد نیم درم کافور و دانه باریک کوفه بحر پیخته صبح و دو درم طباشیر که در آن گاو زبان تر
کرده باشد و شربت سیب بخورند و بیل او وقت خواب و چون حرارت قوی نباشد این فرج منسوب بکندی بدن و گل سرخ شش جز و سه و پنج جز و قنفل و صندل و صندل
اسا و لادن هر واحد سه جز و قنفل و زنب هر واحد و جز و سیل سیب سه قافله جز و هر واحد یک جز و سه بار یک کوفه پیخته از مجموع ادویه سی شوش مثقال بگیرند و یک مثقال
آله درم هفت مثقال آب بچوشانند تا سیه طل آید صاف کرده قنفل او و در کنند و آب آله را در یک انداخته بر آن یک مثقال فایده سگری پیخته بنزد تاشل لوق گردد و آنش
فرو د آورده ادویه مذکور جل کنند شربتی و مثقال نیم حقیقت چون دیگر فرج نفس محمود برای نیم محسن لادن نافع خوف عارض و در ارت فکر و سایر اعراض سودا و پیوست
باد و بخوبی و پوست ترنج و قنفل و صندل و زعفران و قنفل و جز و سیل و سیب و سفید و سرخ و زربند و در فرج و تخم باد و روج و دانه شکسته سکه هر واحد یک جز و شکسته شربت و دانه
باریک کوفه بحر پیخته بگیرند یا با آب سیست عدد دانه سی عدد در سه طل آب بچوشانند تا نیمین طل یازده صاف نموده طل یک مثقال انداخته تا شل معتدل برزند و کف بردارند
تا آب بسوزد و فرو د آورده ادویه بسیرند شربتی از آن یک درم دیگر مثقال آن حرل پنج درم کافور و سیل مسطوخ و سیل کافیتوس یک جز و بخوبی پیوست و شوشو قیومون هر واحد دو درم
سه طل آب بر آن انداخته تا شل ملائم برزند تا شل یازده صاف نموده بحر پیخته پیوستی کشش یک مثقال کوفه آب که در آن اندک بران ریزند و باریک بسند تا بقوام عمل آید و
پایان انداخته بر آن آتش ملائم کنند تا بقوام آید بعد و قنفل و باد و بخوبی و صندل و زعفران و لب سیب پوست ترنج خشک هر واحد سه درم عود و دندی دو درم و درم کافور
کوفه پیخته بران ریزند و طل کنند تا مستوی گردد و در ظرف آئینه یا چینی بدارند و در هر سه روز یک درم تا سه درم حسب حاجت بخورند که این مرض را فی الحال دفع بخشد چون
صاحب او از آن بر آید و در اوقات حرمت بهر که تقویت نفس قلب عجیب کند و می باید بحال بین مرض که چون از آن خارج شود نازاغذیه مؤلفه سودا شل شربت کنند
ما و بخور آن که در عود سیسی گشت و از غصص هم اختر کنند و ناغذیه بخورند و شل آن میمید بخور خان و جدی و دایکان و ماهی رضاضی و استحام آب شیرین و دانه قنفل
و تخم خرفه و روغن بنفشه استعمال نمایند و با قومی از صاحبان عقل و ادب معاشرت کنند و احسان حسنه ساعت نمایند و شربت میض که نه کنند باشد و نه نوبت بدارند که سرور
آرد و سکون یابد و پیوسته و پیوسته نظر کنند و جویس و در وضع باد و سیب و زعفران و سبزه تازه سازند و در فصول به تناول و وسیل مؤلفه لطیف باشد تناول
او بر ایشان سهل بود و نغذیه نمایند طبعی گوید که کسی از اینجولیا از اسلامی همه بدن و عروق آن از اخلاط سوداوی فاسد حاد و دوس و این نوع بحسب فصل
سال نغذیه حسن تدبیر و نغذیه و زیاده میگرد و علاجش بعد مرعات حسن و مزاج فصل و غیره و قوانین نصدا با سلیق است و تغیر همه تدبیر او مرطبات و صبر
بر آن چند روز بعد فصلا بعد از این این با و الاصول بنوشانند ششاس سفید غناب پیستان از خروگل آن هر واحد یک کف پیوسته و بخور باد یا ن هر واحد یک کف

نوشته روی ساقه
نوشته روی ساقه

مصطکی بنبل الطیب جب الزلم توری بوزید ان اشته اصل السوس مقشر برگ بمسوم هر واحد بمقمار واجب برگ با درنجوبیه و گاو زبان هر واحد یک کف مشق
یک کف کبیر هم را خوب بچوشانند و ازان مقدار سه رطل آب صاف بگیرند و در ظرفی کرده باب مفر در اندازد که زانه تابستان باشد و هر روز بست و دم ازان
باسه و دم روغن بادام تلخ و سه و دم روغن بادام شیرین هفت روز تا ده روز بنوشانند و درین ایام روغن بنفشه بر بدن بالند و بدان سحوط کنند بعد ازان چون
طبیعی یقین شود که بدن او رطوبت قبول کرده و اخلاط او اندک تر تسلیم یافته باین مطبوخ تنقیه نمایند بلبله سیاه بست و دم بلبله کابلی ده و دم فستقین رومی
هفت و دم خشیش غث و قنطاریون و کما فیطوس که کما ذریوس شکامی و بادا و در و جوده هر واحد چهار و دم پنج سوسن آسما بخونی و غصیل مشوی هر واحد پنج و دم
سنا و بسطاج هر واحد چهار و دم تخم کرفس انیسون هر واحد سه و دم برگ جمسوم و بادا و درنجوبیه و فنجشک گاو زبان و پرسیاوشان هر واحد یک کف شانه کف کبیر
و شیر آله و بلبله هر واحد چهار و دم کویزشتی بست و دم هم ابرستور مطبوخ بنزد و قانوان او نیست که هفت چندان آب انداخته بآتش معتدل بچوشانند و در ظرف آن
نگهند تا مگر رو فاسد نازد و بعد ده یک شربت ازان بحسب قوت مرض و سن و مزاج آن طاف کرده هفت و دم قیون کوفته در آن انداخته تا دوازده ساعت بگذارد
بعد ازان جوش خفیف داده صاف کرده بکدرم غالیقون و دو و ثلث و دم ترب و نیم و دم ایاج فیکر و یک نیم و انگ لاجور و محسول و نیم و انگ خربق سیاه و در شیر تازه
همه را سوده و پس سرشته در آن بالند و بکمر بنوشانند و چون از دوا فارغ شوند تدریج بر طب بخند کنند مثل خورائیدن شوربای چوره مرغ رطب و حریره شیر خر که در
مایا بیاید و با پنجه بر هه مطبوخ بچوشند و در دوازده آن و سحوط بر روغن بنفشه و شیر خزان و آب عصی الراعی و آب جراده که در استعمال کنند و بطول که در مایا خواهر اند
بر سر ریزند و چون این همه لعل آوردند فصد هر دو صاف کنند و اندک خون بحسب قوت مرض بر آرد بعد ازان چند روز راحت دهند مع شستن تدریج دوا و در
آب زن و دخول حمام که آب او شیرین باشد و اطالت در حمام نکنند بعد ازان بمقدار اربعه علت و ظهور اعراض نظر کنند اگر اعراض فرج باقی نود و ده و ده و نه
و خوشبوهای موافقه نمایند و مجلس در برابر حین خوشترنگ خوشبو آرایش دهند و شراب مائی بنوشانند و الحان خوش بساعت رسانند و با کسی که در صحبت
محبت و دوستی داشته باشد مجالست نمایند و لباس سفید پوشانند و هر چند کنند تا تاریکی نریند و قبل بچشم غلظت استراحت نمایند و چراغ خانه او را ماطوعی افکند
خاموش نکنند و چون این نوع مایا و سائر انواع او متعسر گردان آید چون که امتحان کرده ام بخوراند بلبله سیاه پوست بلبله کابلی هر واحد پنج و دم زراوند
در ج و طویل و خود و ج و زرباد و غاریقون سفید ملایم و ترب سفید و ج و گاو زبان و برگ با درنجوبیه و برگ فنجشک هر واحد چهار و دم حرمل و دشو نیز هر واحد و دم
جطیانا و دارشیمان هر واحد یک نیم و دم با منیر جرج و حب النار و شکامی و پنج فلاح و سطرخ و دوس خشیش غث و قنطاریون و تخم کرفس انیسون و بادا
و اشته و قنفل و پوست سیلخه و مصطکی هر واحد و دم فستقین رومی و قیون و آتیل شوی هر واحد هفت و دم زربالنج سفید یک و دم و دو و ثلث و دم پنج سوسن آسما بخونی
و شتمونیا می مشوی و سیب هر واحد پنج و دم کشش هفت روز در سر که زرد خشک شده و دو و دم صبر سقوی ده و دم زعفران بکدرم هم را کوفته بخینه بسکره غصیل کنند
و غسل مقدم سرشته و ظرف آگینه کنند و سر را بوند کرده و بسوس کنند یا در بریزد که ده روز در ظرفی کنند شربتی ازان سه و دم زیاد و کم بقدر قوت مرض و سن و مزاج
و فصل در هر روز یک شربت این دوا بخوراند و در میان آن سحوط و مالش بر بدن او بر روغن بنفشه کنند و بر سر او دهند و بر ساقین قد بین او بالند و غذای او با سفید
و زرباجات شیرین از پنجه بره و تخم کایان و پنجه آن و تدر و مانند آن سازند و از جمیع اغذیه رویش تخم لقر و کسوف و تخم کاسا بر منیز کنند و بعضی از فصل که کرده اند که گوشت
خار شست اصحاب جرج و مایا لیا را نافع است هر آنکه در آن قوت کماله اخلاط مسوداوی است از آنرا بایق الحانین نامند الاضداد او گوید که نوع دوم مایا لیا آنست که از اخلاط
سوداوی و بلخ و عروق آن باشد فقط بدون آنکه منتشر در جمیع بدن گردد و علاجهش بابت الزوم اغذیه بر طبقه مثل چوره مرغ و حریره شیر خر و تغریق راس بر روغن بنفشه بکمر
و روغن گل است هر گاه در مزاج تری معلوم شود باین حب تنقیه نمایند گل سرخ و فستقین هر واحد و دم خربق سیاه که سه شبانه روز و شیر خرو یا شیرین تر کنند و هر روز تربیل
شیر کرده و آفتاب خشک کرده باشند یک نیم و انگ قیون مصطکی بنبل الطیب هر واحد یک و دم پوست سیلخه و ج و ج هر واحد و ثلث و دم صبر سقوی شش و دم بلبله سیاه پنج و دم
سقمونیا می مشوی و سیب یک نیم و دم هم ابرستور کوفته بخینه بسکره غصیل سرشته مثل غفل جها سازند و در سایه خشک متوسط نموده و دو مثقال باب نیم گرم بخورند و یک و دو فعلین
حب تنقیه نمایند بعد ازان ده روز رحمت دهند و اما الاصول که در نوع اول مذکور شد بنوشانند و بعد ده روز لزوم سفید با جات به پنجه بکدی یا حلان و کایان

نوع اول مایا لیا

نسخه جبرج

و بر بجات مرتب الزان که شیرین باشد این مطبوخ آفتیون و بلبلیه سیاه و کابلی و بلبلیه و آلمه و آفتیون کوفته و در صندل بسته هر واحد ده سنتین شش غافق قطره
 و قیق سبناج جاوه هر واحد چهار درم بک حشمت سرکه گاو زبان بک بادنجوبیه هر واحد سه درم پوست بخت کبر که کثیر پوست بخت بادیان باقیه ریوند و درم خرق سیاه و دو و ابک
 همه اینها و مطبوخ بخت شاند و صاف کرده شربتی بمقدار قوت مریض گرفته و ثلاث درم غایقون و دو و ثلاث درم تربد و طسوج ستمو نیای ششوی دران حل کرده و بکرم بنوبه
 و بعد از آن ده روز دیگر حشمت داده مابین آن معوط بر خون منشته کنند و شیر و تخم آن بر سر و شند و ساقین و قیامین بر خون گل بکرم مانند لوزم بزنی حمام نمایند و بکرم
 بسیار بر سر زنند و از جاع باکل منع نمایند و درین ده روز اسفید بجات و حریره تر سبناج سیفید و آب پاپی مطبوخ و تر و در بجات شیرین بمقدار معتدل خوانند از غرور
 تخمه یا سودا و غیر مریض حفاظت نمایند بعد از آن شربت با لوز یا باین نسخه خوانند بکرم بلبلیه سیاه بست درم سنا و سبناج هر واحد پنج درم و نیم سیاه شیرین بست درم
 و چهار رطل آب بخت شاند تا یک رطل آید نمایند صاف نموده و هشتاد درم الزان بکرم و درم گاه سوم حصه شب باقی ماند و ناز یا سیه شتال بخوانند و صبح این مطبوخ بنوشند
 و بعد از آن ازین دوا پانزده روز بر سر بکنند و بر بجات محمول با طراف جدی و چوره ماکیان افتاده و زنده بعد به بقیه مریض اعراض آن نظر کنند اگر اعراض چیزی باقی
 ماند بستان عرض علاج کنند بخوبی که اگر مرض اسهال پذیرد و نازل گردد و غذای او مغز سرده باشد اگر معده او متخلل این بود و مرغ خاصی فرود بجات مرتب بشکسید
 و ششما شق همدگر مکن باشد و اگر مکن نبود سائر غذایه که در طبع قائم مقام آنها باشد اختیار نمایند و اگر چه شل آنها در قوت نباشد شخصی را این نوع یا بخیلیا هم رسیده و در کتاب
 معاینه کثیر الزان و دوا هم الوسوس با حزن و گریه و سکوت طویل بود و چون مریض متخلل گردد و دیدار بند البضاک بسیار نمود پس استم که خون او مدت و کثرت پذیرفته
 و گرم گردیده قصد سرد و قیال او در ایام متفرق نمود و ضعیف بسیار شد و اسهال ضعیف به مریض صحت تمام یافت خبر جانی و یالانی گویند که اگر سودا با خون
 آهسته باشد اول رگ اکحل کشایند و اندک خون کم کنند و غذا ضعیف بار و جید آکیموس دهند و تا یک هفته بربن تدبیر نمایند بعد دیگر با فصد اکحل کنند اگر قوت قوی باشد
 اخراج خون بقدریکه مناسبند یک فعه کنند بهر آنکه متفرغ آن یک بار قوت صعود و چهار بار دفع کنند و اگر قوت قوی نباشد در دو یا سه فعه میرون کنند
 و زبان را رگ مالیش یا صحن کشایند تا در اجیض شود و تفتیه بدن ایشان گردد و چون طبیب معلوم شود که بخار این خون در دماغ محکم شده رگ پیشانی بیکشاید و بعد
 یک هفته حشمت و نه بعد از آن مابین هند و تفتیه یا بایرج فیترا بکرم و اطرافیل صغیر و درم یا سدرم و آفتیون و دو و ثلث نیم درم مرکب کرده و در هر هفته یکبار بختل باشد
 یکبار گاه ششم خطل نماید و اگر باین علاج اثر صلاح پیدا نماید بهتر و الا دوی قوی تر دهند و بهترین دوا اندرین باب ایارج جالینوس است و اگر بعد تفتیه سه بار ایارج بکرم
 اثر صلاحی ظاهر نشود جوی سازند از حجازی مغسول ایارج فیترا و آفتیون و غایقون و تخم خطل هر یک بمقدار یک درم استمال بر لضم اند و ایارج فیترا و رفس لوز یا بلبلیه
 آفتیون و بلبلیه کابلی و بلبلیه سیاه و اسطوخودوس و بونجی و اندکی نکات هندوی شود و نمند باشد و اگر بعد ازین رقی نیابند حجازی مغسول یا بایارج فیترا مسادی مرکب ساخته
 بزنند سکنه رگوید که حجازی و دو درم تاسه درم دهند و دیگر جامیکوید که یک درم یکم و زیاده حسب حال مریض بدهند و میان هر شربت او و یکبار یا دو بار سه درم
 اطرافیل کوچک بکرم ایارج فیترا و یک درم آفتیون مرکب کرده بدهند و هر گاه که این همه تدبیر بکار برند و مرض بر حال خویش باشد ناسید نشاید و همین طریق
 ساوک نمایند که هنگام تغییر صحت ظاهر شود و اگر از آن مواهبوای دیگر تجویل کنند عذاب باشد و این همچون تجلح درین باب سخت نافع است خون را از غلظت اسودادی
 صاف کند بلبلیه کابلی و بلبلیه سیاه و بلبلیه و آلمه هر یک ده درم تربد و اسطوخودوس و سبناج و غایقون و آفتیون هر یک پنج درم حجازی مغسول و دو درم نیم شد مریض
 سه وزن هماد و یه شربتی چهار درم و اگر مریض ضعیف باشد و تحمل علاجهای قوی نبود و از اجزاء این باین سفوف علاج کنند بکرم آفتیون بلبلیه سیاه هر یک ده درم شکر چار و
 سفوف کنند و اگر مریض اعادت قی باشد و تاسانی تواند کرد اول از همه تدبیری که کشاند تا بقوت قی کرون ماده سوداوی از قعر بدن حرکت کند و بعد آید و قی خارج
 شود و تدبیری بدین طریق باید که اول سه روز در طعام چیزهای ملطاف چون ترب بسکر و کرفس و سیب بسکر تناول کنند و روز چهارم طعام خورند که برای قی ملوفق
 بود و ازین کرفس سداب ترب زیاده بکار برند و او دویه مناسب پوشانیده قی نمایند و در مدت هفتنه سه دفعه قی کنند همین ترتیب هر بار که از قی فارغ شوند ضما داز
 معطلی و فستیس و می و گل سرخ و منبل و اسازن و سعد بر معده کنند تا معده را قوت دهد و بعد از آنکه سه دفعه قی کرده باشد تدبیر علاجهای مذکور کنند و باید است
 که مال آمختن سودا با خون مختلف باشد گاهی سودا لطیف تر و تیز تر و از خون متمیز و عروق بر خون طانی باشد و تیز تر و منان آن از وی تولد کند و علاج این مثل

نسخه جبرج

کسیر علم طب

کسیر علم طب

کسیر علم طب

باشد و گاهی سودا ساکن تر و غلیظ تر و سبب باشد بواسیر و دالی و دال و لیل از آن پیدا شود و علاج این شکل تر باشد و گاهی همه جزای سودا جمیع اجزای خون را میخشد
و غیرتیمیز بود و امراض گوناگون حادث شود و این نوع باخولیا که مذکور شد از آنجا باشد و آنجا که ما سودا باخولیا میخشد سبب این که از سر کفصل سازند و موافق باشد و
تجارب محمد زکریاست که جوانی صاحب باخولیا را نزد یک و بریزد و او گاهی موی پیش خود و گاهی کفخ از او باز میگرداند و در بعضی از غلظت ظاهر شده بود و مثل فلک
چرخه و محمد زکریا فرمود که او را فصد کند و اگر خون سیاه بیند چندان برآورد که رنگ خون بگرد و در یک ماه و دو مرتبه مطبوخ فقیهون دهند و آن شب که فردای آن مطبوخ بخورد
وقت خواب سه درم فقیهون با موی منقی گرفته در بند و با مطبوخ بنوشانند و بر خون بنفشه بر سر او منق و مضامین گذارند و دل او خوش دارند بدین تدریس خلایک
یافت صفت مطبوخ فقیهون بگیرند فقیهون و بلبله کابلی و اسطوخودوس و موی منقی هر یک سه درم بسنجان و پنج درم تربنیم گرفته چهار درم سنای کمی هفت درم
سه درم رسه رطل آب بچشانند چنانکه سه مرتبه صاف کنند و کسی را که از مطبوخ که هفت کند این حب فقیهون دهند و نسخه آن در قولی گشت و این منفسح
صاحب باخولیا را مناسبت و نسخه آن همانست که در قول ابن عباس سطور شد لیکن در اینجا قافله و تخم بادرنجبویه و مرغ خشک و تخم بادرنجبویه و مسک است و آن
هر واحد دو درم و نیم و خشک کبک درم و نوشته که پنجاه درم پوست بلبله کابلی و هشتاد و پنج درم کله منقی در چهار رطل آب بچشانند تا نصف بماند مایده صاف نموده
با یک رطل عسل بنهواند و آن را دو و یک درم بماند بپزند شربت و دو درم و نیم این الیاس میگوید که اگر باخولیا بسبب تخصص سودا یا اسهال یا اسهالی همه بدن از سودا باشد
فصد هر دو صاف کنند و از خون بکسبقت نمایند و تغریق سر بر خون بنفشه و کدو بادام و تفتیه داغ مثل حب فقیهون و مطبوخ آن بکرات سازند و معالج را باید
که از نشانه بدان و اسهال ایشان ملول نشود و هرگاه که غلط سودا عسر علاج و تحمل است و هر صبح شربت بنفشه ده درم و مرغین ده درم بنوشانند و غذا نخورند و آب بنهند
و بعد از پنج ماه و روز قار و در تفتیه بدن بحبوب مذکوره سابق و مطبوخ بلبله زرد و سیاه و چغندرهای حاده و لیثه مذکوره در آب لسیان و سبب است حب ناپدید شود
شیر بر ایشان مداومت کنند و صاحب از اشیا میگوید که سودا و غیر آن که در سابق مذکور شد از آن زمان یا دنا و فو و قیق معمول بشکریفیه و در خون بادام و لحوم حلالان و کدو
و یکایک فربه و شراب قیق کشید و از آن و او مان حمام و ترک تعب با جمله همه آنچه بدن را فربه کند ناف است و اگر حدوث آن از احتراق بلغ باشد علاجش فصد صافان
یا باسلیق است و نوشیدن جلاب از بادرنجبویه و نیلوفر و جل السوس و قشیر و گاو زبان هر یک سه درم کلکند شکری ده درم و غذا نخورد بشیر و مغز قرقم و بعضی تفتیه
بدن حب فقیهون یا مطبوخ آن و اگر از آن که هفت کند بگیرند سنا هفت درم گل سرخ و بادرنجبویه نیلوفر هر یک سه درم شکریفیه ده درم چشانند و صاف نموده همچون خلج
پنج ایست شقال و آن حل کرده سحرگاه بنوشانند و این حب فقیهون ایشان را نافع بود و اسهال برقی بغیر از فیت کند فقیهون کست درم بسنجان و ایارج فیترا
هر واحد ده درم غار فیتون پنج درم نمک هندی سه درم اسطوخودوس هفت درم شربتی از آن سه درم و دوازده المسک و این شرح نیز ایشان را نافع است و نوشته
و اگر بسبب احتراق سودا یا غلیظی حادث شود عسر علاج و الباطن بر و در آن از اسراف انواع باشد علاجش تفتیه داغ و جمع بدن است از خلط سودا و حب فقیهون و مطبوخ آن را باید
روغن جالینوس و نوا و پیچون خلج بکرات مرات و صبح جلاب بادرنجبویه و نیلوفر و بنفشه هر یک سه درم و از کلکند شکری ده درم بنوشانند و غذا نخورد
بشیر و مغز قرقم و از آن شربت دهند و هرگاه که فنج و قار و دره ظاهر شود و مطبوخ فقیهون یا مطبوخ بلبله سیاه بنوشانند و نوشانیدن ما و لیکن با فقیهون ایشان را نافع است
صفت ما و لیکن بگیرند یک رطل شیر بز و جوش دهند و یک و تفتیه سنجین انداخته حرکت دهند تا جوش آید پس فرو آورده صاف نموده آب و بنوشند و شوربای نروتن
با سنا و نیز ایشان را نافع است ایارج جالینوس و تفتیه داغ صاحب بن خاصیت عجیب است و تفتیه لین که در قول گیلانی گذشت لعل از بادام و غیر آن
و آنچه نشاط آورده و مساع و اخبار ساده و لما فانی شمس که موهبت باشد و تغریق راس و غنمای مرغط برختن آب شیرین نیکر بر سر و نعل باب تخم منق غیر آن که در قول
صاحب کل گذشت بعد از آن و شیدن شیر ایشان بر سر نهادن پنبه شیر تر کرده بر آن و سحرط با دمان مذکوره عمل آرند و هر صبح جلاب عرق گاو زبان بشکریفیه
یک شقال ازین منق دهند بگیرند گل سرخ و سعد و قرقم و ایارج درم بسنا سه درم قرقم و تخم مرغ خشک پوست ترنج هر یک سه درم شک خالص یک درم کوفته بنفشه شربت سبب ایارج
بپزند و این دوازده المسک علو ایشان را نافع است و در ایسد که ما بر شیم خام و مقرر هر یک دو درم مشک خالص کنیم شقال تخم و مرغ خشک تخم نام تخم مرغ خشک و مسک

در کتب معتبره

در کتب معتبره

و پرست نشناختن طول سازند و اگر بدن خشک و لاغر و او ده کتر باشد و غلبه خون چندان محسوس نشود هیچ وجه قصد مسهل و اندازند و تطبیق آن تعادیل مزاج و تقویت قیاس
بکوشند و از بهترین نفعیات که احباب بالخیولایاد صورت انتیاج فقیهه آن محتاج اند و آب کهن باین صورت مست بگیرند شیر بز جوان سرخ رنگ شده که در دست چهل روز از زادن او گذشت باشد
مقدار دو درم و طبل در دو گلیس و پنج شانه و پنج کبر سحر و راقشتر نموده و کوفته باشد حرکت میدهد و بعد از آنکه دو سه جوشن یک یک بچین بسیار ترش بقدر دو واقتیه در آن انداخته باشند
تا سرد شود صاف کرده و قیون پنج درم بر وزن با و ام چرب ساخته در آن بخیسانند و صبح به است ماییده صاف نموده و لاجر و خسول چهار زنی هر که ام بکشتال اضاف نموده باشند
و اگر خواسته باشند شبانگاه وقت مختن حب لاجر و دو جوشن شام سرشته ورق لفر و پیچیده بخورند و با ما و آب کهن با سفر فلوس و ترنجبین و شیر شربت بپزند و اگر طبع خبیثه قلیل باشد
با کهن ساده عجیب نفع است تصرفات بحسب حاج اندران جائز است چنانکه گاهی ترشندی در آن بخیسانند و بقند سفید شیرین ساخته بپزند و گاهی اسطوخودوس و قیون
و گاه وزبان بحسب متعال قوت و وقت و عادت بپذیرند و ما و امست حمام طب در روز مسهل بعد از فراغ اسهال در روز رحمت قبل از غذا و طول آب گرم بر سر نایست و شود
و باید که مجلس را با زار بار بار ده و سیاه جاریه و او تا سازد و الحان دلکش آرمیده ازند و در جمیع احوال اندر رعایت قیاس تطبیق آن غافل نباشند و بمفرحات و مصلحات تفریح و تویج
و بی کوشش نمایند و مفرح یا قوتی بوی درین باب از مجربات است گیلانی گوید که علاج بالخیولای حادث از احتراق سنوای طبی نیست که اگر علامات خون ظاهر باشد قصد
هفتاد تا نهم تقطیل خون سوداوی بدفعات نماید و زان را برای ادرار حقیق قصد باطن صاف کنند اگر قصد ممکن نبود به تر تطبیق فقیهه نوعی کنند که در قول بن عباس گذشت و یا
با و کهن سفوفی و سنگ که در قول جرجانی مسطر نشد و معالج او بطول حقیقان باید کنند و اگر در بدن او حرارت و فوج سرعت باشد علاج حقیقان مع الحراته نمایند و چون
شام چگون قیون بشربت باد و پنج و برایشان نافع است این طبیع قیون برای این علت جمیع امراض سوداوی از چرب کنند و به قی سیاه بپایند و با سیاه سیاه به است درم
بسفنج کوفته چهار درم تر بد کوفته نیم درم مویشی پانزده درم و چهار طبل آب بچشاند تا یک طبل بماند پس هفت درم قیون نواندا تا یک جوشن دهند و ماییده صاف نموده
و ثلث طبل از آن بگیرند و غارتون ثلث درم تخم حنظل و دانگ نام فطری یک انگشت سل سرشته سه ساعت قبل از طبیع بخورند پس طبیع مذکور بخورند و آنچه را از جمیع
امراض سوداوی و قویج را نفع میکند شور باقی خروس پرست که آب نکشش درم سفنج کوفته بپزند و شور باقی آن بنوشند و علاج بالخیولای حادث از سودا و اگر از احتراق
بغم باشد مثل علاج مذکور است این مجون را بنایست شده اند و بپزند و آب کهن را با آن بپزند و آب کهن را با آن بپزند و آب کهن را با آن بپزند و آب کهن را با آن بپزند
سیاه و قیون نایست و قیون نایست و قیون نایست و قیون نایست و قیون نایست و قیون نایست و قیون نایست و قیون نایست و قیون نایست و قیون نایست و قیون نایست
و ده دانگ و زان با و پنج و نیم کاسنی نیم کوفته سرکه شکر متعال جوشن داده صاف نموده یک و قیقه کف مایه باز صاف کرده یا ده درم شربت بنفشه داخل کرده بپزند
و تعدیل غذای او و پنج و اب با مغز ادم و اسفناخ یا شامش شکر و گوشت بره و بزغاله شیر خواره و فوا که رطبه کنند و در ایام منصوبات بدن را بر وزن با و ام و بنفشه با ک و
بالان کنند و بعد از آنکه تطبیق بدن بمسیره و اخلاط نفع یافته قابل فقیهه شده باشد طبیع قیون و سفنج و سیاه چند مرتبه بنفشه نمایند و اگر بدن ضعیف باشد فقیهه
باین طبیع نمایند غنایستان هر یک پنجاه عدد و شانه سنای یکی هر یک پنج درم با سیاه و گاه زان با سفنج کوفته شکر کوفته قیون هر یک سته درم گل سرخ چهار درم
طی الرسم طبیع نموده صاف کرده در آن ده درم فلوس چاشنی و ترشندی و ترنجبین هر یک و اسفنا و فانی یک شتا حل نموده صاف کرده و روغن با و ام شیرین کشتال
بر آن ریخته نیم گرم نموده یا شامند و اگر ده درم شیر شربت زیاده نمایند قوی تر بگرد و یا این طبیع سفنج کوفته شکر کوفته قیون هر یک سته درم گل سرخ چهار درم
با و پنج و نیم کاسنی هر یک بقدر حاجت چشایند صاف کرده و ترنجبین و شیر شربت در آن حل کرده با صاف نموده دیگر مایه شامند و ایضا فقیهه قیون یا قیون برای
الاه و دقایق و یا فانی اگر معده ضعیف نباشد و با این سلامت روغن بنفشه سه حوط نماید و شیر و خزان برسد و بشند و آب دیگر بر سر بزنند و بر ساقین قدیم سر بدن روغن بنفشه
و روغن گل دیگر گرم کنند و حمام و از آن لازم گیرند و تغذیه بشور با و آب پاشی نمایند و محافظت از تنه و بطنی کنند و ایضا بعد از فقیهه استعمال رطبات و قویات داغ و تلخ نمایند و ام
لطولات مرتب از با و نیم و شربت و کلیل الماکه اصل اسوسن سر بزنند و او با مناسبه چون روغن بنفشه و با و ام بر سر بدن انداخته و بعد از آنکه صاف و لطیف باشد برای خوراک
بغاله و خوک بنفشه شل چه مرغ و دراج خوان و کولف و تناس میونس که شخصی بالخیولای نایست بود که در اول موسم بهار پدید آید و تا شمس در آستان بیاند و درین شام به حاجت میشود
نشندی پیش از آنکه نوبت بیک هفته در سر عارض میشد و در سر ترا که سر و دل خام مادم و با نوقت یک نیم روزی بقیه سنگ پشت و خزان سله شد و یک نیم روزی بقیه سنگ

که بدست خوب برانجا بماند تا همه جذب شود و با سبب در زمین غلط عمل آرد و این دو دوا در شیر مغز نارد ام هفت عدد گل سرخ یک توله بگفتن بول نخفته سه عدد در عرق شامه نشسته
و کثیره پنج توله و گلاب چهار توله و شربت گاو زبان و دیلو فرم یک توله و دهل که در تخم بادرنجبویه سه تله ششم شربتی چهار تله باشد بنوشند در عرصه سه روز و در عرق و قوت شد و الباقی
خفیف پدید آمد و همین دوا در عرصه یک ماه تمامه ازل گردید و در سال آینده باینده شود برین عمل مایل عارض خفیف تر ظاهر گشت و سال دوم هیچ اثری خفیف هم ظاهر نشد و صحت کلی یافت

علاج بالخولای مرقی

اول قصد با سلیق نمایند از دست چپ و بقول جالینوس و سیمی ایسم چپ و بقول رفوس ابن جزله صافن کشایند و ابن سرفیون در ازای گویند که قصد صاحبی رض
از کحل و صفتان گیرند و اگر قوت قوی باشد در هر چهل روز قصد با سلیق شود و دست و باید که قصد وسیع نمایند پس اگر سبب و درم معده و احتیاس و سوز مزاج حار عرق دران باشد
تدارک او نمایند با پنجه و دست او را در معده و جگر و خوار و اند و تبرید و ترطیب تقویت سر کنند و چیزی را که در امراض حار داغی مسطور شد بخمچین تقویت قلب
چنانچه ذکر یافت و اگر سبب گرم حار مزاج باشد معالج و تحلیل او بشل و در امراض حار نمایند و تقویت سر بخورند و در تفریق راس با دمان مقوی و در طباط کفند و معاجم بشرط
بر مرقا گذارند و در چنین حالت خمین جگر نمایند بلکه اگر درین علت حرارت جگر محرق خون در بایند برای منع تولد سود و دران اصلاح حال کبد با شیا می سرده مرطبه کنند
و تقویت لثمال نمایند و معاجم بر مرقا نمند و در صورت گرمی جگر حال را بشل بسوین میباشند پس اگر که با شرب بارده همچون شیر و تخمهای سر و آب کاسنی و ما و القرق
و آب بند وانه و ما و الشیر و شربت بنفشه و منقیه ماده آن آب کاسنی و آب لبلاب و مغفوس و قمر بنده و شیر شست و با و لجن نمایند و رگ با سلیق کشایند و غذا باند دهند
و هر وقت که طعام خوردند که کامو و کاسنی با سر که بخورند و اگر رسیده باشد و یا حاجت تطهیر خطا بود اندک کرفس اضافه نمایند و اگر رسیده باشد چغندر و اسفنا نیز موافق
باشد و کامو و کاسنی نیمه و خام نیز نافع بود و اگر با ضمه قوی باشد و در عروق جگر رسیده بود و طعام سرد و فلیط مثل عظیم و خصوص طبعی تازه و کرفس گاو و کله با چوب سرکه چغندر
دهند و ایضا برای حرارت جگر و سد طریقا آب کاسنی سبز و قوی شیر و خیار شیر و مغز تخم نهارد و نه سرکه شامه بکشند و تولد با قرض رشک صبح و بجهت آخر روز ناله مرئی
ورق نقیر یک یک عدد شیر و مغز تخم بند وانه شل باشد گلاب عرق کیوئه و دو توله عرق گاو زبان پنج توله بکشند و در تولد بنشیند و در کاسنی تازه
شربت بزروری و یا شیر و رشک شیر و خیارین عرق شل باشد قی کاسنی گلاب کجین شربت بزروری و یا دو و اوسک هار شیر و تخم خرخرع قی که در کله گلاب شربت امار
و یا کاسنی یک کیده شربت بزروری بکشند و صندل سفید گلاب سائید و پارچه بر کرده بر موضع جگر گذارند و اگر حرارت زیاده باشد کافور هم اضافه کنند و اگر سبب صحت
طحال باشد رگ با سلیق زنند و منقیه سبز و تقویت آن نمایند بدینچه در باب امراض طحال ذکر کرد و ما و لجن مرتب کجین انقیونی باید و او در هر چه در داغ و خولای سودا و
گذشت بکار بند و ایضا اگر رسیده در طحال باشد بقصد اسهال مضمرات طحال که در حشاش نمک و گرد و شتغال و زرد و دوا و اخرد و مانندان بر طحال بماند تا که طحال دانه
بسوی داغ ارسال نماید و با وجود آن از رعایت مزاج و حمایت قلب غافل نباشند و در طحال بهر اسهال او و پیوید و اوزن پاک ندارد و کذاک در عرصه که ماده باشد
در تقیه تقویت آن عضو بنوعی که در مقام هر یک مشروط است توجه نمایند و باید که هر مرقا اطلبه و منقیه حمله در اوده و مانع تولد غلظت بعل آرد و اخیر در سر که تر کرده مایده باندک
رغون گل طلاندون انجربات است همچنین صمیر بر کاسنی و کشنیز و گل سرخ و دیون خطائی هر یک و درم مضاد کردن و یا واکش خاک و تهن و همچنین جد و در رگ کشنیز
و گلاب سرکه و تدبیر بر غن گل نمایند چون فساد و مرقا بسیار باشد پس اغ نهادن بر جانب راست نبی مفید است اما آنجا که سبب گرم طحال حریم و غیره باشد علاج آن
کافی بود و آنچه مودودی بود علاج پذیر و کذا فی الیام و گویند که علاج این مرض ترک متفرغ قویست اولاً اگر سبب معده یا ماسا یا مرقا باشد تا سبب بگرد و مواد ناسودا
معده و حشا باعث زیاده و درم رسیده گردد و اخذات شنج حوت نماید و اگر ضرورت شدید از کثرث ماده و بودن آن و فضای معده و خوف زیاده و قوت عفوشت انتشار
آن در بدن که درین صورت جائز است و لیکن برقی و سولت بطبیق یا حشخه غیر حاد و قی درین علت جائز نیست جت آنکه ماده و لیسوی علی متوجه میگردد و اندک که طبیعت و نفع نماید
ماده را برقی و سولت فیکه درین حالت اولاً منفعات مؤلفه بخورایند بعد از نفع تمام بطبیق انقیونی و یا باج فیقر و یا بدوای دیگر حسب حاجتی نمایند تا باسانی قی آید و یا
با حشا رسد و درین مرض محتاج میگردند به تفرغ عسودا براسی و دانه یک می مضادات رطوبت میوست را دو م منع تولد بیاخ و اخیره منع صفا آن بسوی داغ و بقول شنج
و رالنجولای مرقی نیز اصلاح کبد بیشتر و جیب است تا دران سودا متولد نشود و اگر صاحب آن اشیای مفرطه مرطبه میشود بجهت آنکه ترطیب میکنند و مضمر شرب

سودا باشد و بنا بر آنکه نافع انداز تولد ریح و بخار که تصاعد نمود بسوی آسمان میسرند و اگر چنانچه متعلق باشد با دوا شلخ تحقیقی قاطع مرض نیست لیکن با در چون طبع باشد از آن
ماده سودا بهر جهت و همیشه و در ایضا ماده حاصله مخزن دیگر و دوا میدست که طبیعت بر آن تمیلا یابد و اصلاح آن نماید و بدانکه تدریجاً منظم و ملایم است که مقاومت نمیکند و در
ملطف بنا بر سهولت افعال خود از احتراق گاهی ضرر و اعانت سواست و اینها باید و دفع خروج بلغم قوی و سهال و بعضی مغرور نشوند زیرا که آن نفع بدین جهت نیست که استغنی از نافع
آنهاست بلکه شلخ از آن بدین سبب است که شلخ و اخلاط از آنما نائل میشود و آخر وقت می پذیرد و اما نافع بالذات متفرغ است و گویند که باید و بریزد و اگر چه درین
شد بفریفت باشد لیکن از جهت ضعاف معده و مضرت پس بداند که آنما او و پیوسته می خورد و میزند و یا قوی بسزیه و مطبوع است که آن وقت یگردد و بر تقویر عمل آرد و بگذشتن و بپوشیدن
و جوارشات مقوی معده و دل مفید بود و گویند که نوشیدن عرق برگ تاج خروشن رین مرض مفیدست و در مرق حار مزاج اگر چه قار و ده سفید و بطن ابطی بود و ترک متفرغ
و او و بر بخار کنند و بر طبیعت بر مرق حار مزاج جهت منع صعود و بخار و دفع حرارت و تبسیر جفاف عارض از ماده ممتزجه نماید و آب گامنی مرق و اما و آبجین
و شاهره شدید نفع است و آب غنیمت و آب باغیچین نیز مفید و نوشیدن شیر خربساز نافع بود و طریق آن بدستور مرق در دوق است و اگر چه نرم شد شیر زنان نیز نافع
و شربت نیلوفر و شربت وینا نیز مفید است و بهتر تدریجاً آرد و جو و صندل بکباب بر جگه ضا نماید و استعمال معجون راحت برای تبرید و ترطیب و منع صعود و بخار و غلبه سودا
و بر تقویت معده شربت انار و به و زرشک سیب و کبچین رمانی و سفرجل و غیره نافع شاست و گاه گاهی تلخین طبع ملین و یا بجنه ملین و یا از قیل مسهل نرم نماید و خوش
سودا و اما و آبجین مناسب است و ریح مزاج نیز شکر و آبجین را نائل میشود و در طباب اطریفل رمانی جامع است و باید که طبعی و مسهل اصحاب اوق قلیل الاجزا باشد و چنانچه
در صورت قبض طبعی و غلبه نیلوفر و گاه و زبان غلبه شربت تخم خیارین کوفته گامنی کوفته و میوه قندی شاهره و آبجین را پست بچ گامنی انیسون مغرور و کافور و غیره و غنیمت
و اکثر و اما و آبجین نمیسانید و میسرند و اگر طبیعت مجیب باشد و ماده اندک با و آبجین ساده و شربت نیلوفر کفایت کند و فائده بلخ رساند و گاهی خیارین و دوق و تخم خربزه
یک تولد خارشک است و اما و آبجین نمیسانید و مایه صاف نموده و شربت بزوری از زرشک اخل کرد و میسرند پس توجه ترطیب و غ و تعدیل آن کردند بر شستن شیر
و خزان و آب نیم گرم بسیار بر سر و مالش آن با دمان مطبوع مذکوره و ایضا بعد متفرغات مفرحات یا قوی شل معجون یا قوت و جوارش شاهی و دامه لولوی و چون فلاح
و اطریفل کشیده معمول و گاه و دامه خان و غیره ششاش که کولاری و زرد و خمیره و آبجین و بار و علوی خانی و خمیره و عود ترش و معجون نفرو و طلا و معجون صندل و منج بار و یاقوتی دارد
و میسرند و شربت انقرا و شراب الصالحین عرق شیر درین باب بسیار نافع است و یا خمیره و مراد یا خمیره و گاه و زبان و شاهره و تخم خرفه و عرق گاه و زبان و شربت انار یا بدین
اثره مناسب چون گلاب و عرق بید مشک شیر و کشمش خشک تخم کاه و تخم خرفه و شربت سیب و شربت گاه و زبان تخم ریحان یا فو ششک باشد و جهت استعمال
و اما و شربت ششاش و سوط بر و غنیمت و نوشیدنی و لعل آرد و آبکباب لفظول و اما و سوط معمولی که هر یک را قریباً و این دستور شد بخار برزد و اگر با وجود حرارت
و حدت مزاج طبع لاغری باشد غذا را شل و ضرر و بار دماند کد و بقله یا فی بر و غنیمت با و دامد دهند و اگر در بدن ضعف باشد بجزه مرغ و گاه گوشت و بزرگاله غذا سازند
لیکن از بسیار خوردن و شرب غواری پرهیز نمایند و یا آب یخی با افشردگی و ترندی دهند و اگر ضرورت نباشد حوصات دهند و اگر بعضی ترش است که طبع مرق و مزاج حار
و ترطیب سازند که با اگر چه آبجی باشد یک و شربت آینه بر کف دست و پا اند و قریباً فیون در اما و شلخ حل کرده نوشانند یا در شیر زنان حل کرده سوط نمایند و این
نقوع در ماه پنج ششم و تبه استعمال کنند که کشمش سیاه هر یک ششانه براده صندل چهار شانه در عنایت نمیسانید و شربت نیلوفر و لعل کرده بنوشند و ایضا
اگر با صعود بخارات و تیرگی رو باشد مفرج بار و همراه شیر و گاه و شیر و خرفه و رو و احتیاج شلخ عرق غنیمت طبعی و صندل شلخ شربت ششاش تخم ریحان چهار شانه
داخل کرده بنوشند پس اگر مریض را ششستن فر آفتاب راحت آید و وزن شیرجات شسته باشد و در صورت قبض سیاه کوفته و وقت شربت هندی اگر آن روز بخارات
متصاعد شود و تیریدند و در وقت تصاعد بخار و بلایه صبح دهند و اگر ششکایت در وساقین هم باشد شیر و خیارین و خار شک در عرق شاهره و گلاب برآورده و شربت بزوری
داخل کرده بنوشانند و ایضا برای رفع سوزش و گلو و سراز بخارات صفای محرقه تبرید از شیر و زرشک هفت شانه و عقیات و شربت بزوری دهند و اگر با سوزش معده
باشد ششستن هفت شانه و گلاب چهار تولد تر کرده صبح یک یک بسوزن بر داشته بخورند و گلاب بنوشند و دیگر مرق با حرارت مزاج و سوزش دماغ و چشم و احساس بخارات
گرم در و اعضا و گاهی عرق آدن و آتشک کشند یا ششانه مری یک عدد عرق شاهره و تولد شربت انار شیرین و دوق و با از اطریفل کشمشری یک تولد شیر و خیارین شش شانه

و شیره یونان و دانه شیرین را بر شش باشد عرق گاو زبان عرق بادیان هر یک پنج توله شربت بنفشه بگفتند بر او انداختند و دانه یونان کرده و بنفشه را بر برای طبابت دمان
 و خوبی هضم طباشیر را بر یک کلاه شده سوده با کبریا یک عدد و شربت بنفشه را بالایش عرقیات شربت بزوری و دانه یونان و شربت بنفشه را بر برای آروغ ترش از ریاح سودا و کاه
 طبیعت بعد از بود اصلح معده بخوازش عود هفت ماشه شیره دانه یونان و شربت بنفشه را بالایش عرقیات شربت بزوری و دانه یونان و شربت بنفشه را بر برای آروغ ترش از ریاح سودا و کاه
 اندیشه در وی ساد و عرقیات شربت بزوری و شرف نکالند رانی و دانه یونان و شربت بنفشه را بالایش عرقیات شربت بزوری و دانه یونان و شربت بنفشه را بر برای آروغ ترش از ریاح سودا و کاه
 پنج توله گلاب چهار توله جو شاییده بکنجین و دانه یونان و شربت بنفشه را بالایش عرقیات شربت بزوری و دانه یونان و شربت بنفشه را بر برای آروغ ترش از ریاح سودا و کاه
 بادیان و دانه یونان و شربت بنفشه را بالایش عرقیات شربت بزوری و دانه یونان و شربت بنفشه را بر برای آروغ ترش از ریاح سودا و کاه
 گرم و گاهی خود سوده افزایند و برای نفخ شکم بارد مزاج مصطکی و دانه یونان و شربت بنفشه را بالایش عرقیات شربت بزوری و دانه یونان و شربت بنفشه را بر برای آروغ ترش از ریاح سودا و کاه
 هر یک پنج توله شربت بزوری و دانه یونان و شربت بنفشه را بالایش عرقیات شربت بزوری و دانه یونان و شربت بنفشه را بر برای آروغ ترش از ریاح سودا و کاه
 ماشه مصطکی و دانه یونان و شربت بنفشه را بالایش عرقیات شربت بزوری و دانه یونان و شربت بنفشه را بر برای آروغ ترش از ریاح سودا و کاه
 مرتدین مصطکی و دانه یونان و شربت بنفشه را بالایش عرقیات شربت بزوری و دانه یونان و شربت بنفشه را بر برای آروغ ترش از ریاح سودا و کاه
 آب بن قی در جوارش عود و دانه یونان و شربت بنفشه را بالایش عرقیات شربت بزوری و دانه یونان و شربت بنفشه را بر برای آروغ ترش از ریاح سودا و کاه
 هر یک چهار ماشه عود یک ماشه مصطکی و دانه یونان و شربت بنفشه را بالایش عرقیات شربت بزوری و دانه یونان و شربت بنفشه را بر برای آروغ ترش از ریاح سودا و کاه
 در خون مصطکی و دانه یونان و شربت بنفشه را بالایش عرقیات شربت بزوری و دانه یونان و شربت بنفشه را بر برای آروغ ترش از ریاح سودا و کاه
 با شیره یونان و دانه یونان و شربت بنفشه را بالایش عرقیات شربت بزوری و دانه یونان و شربت بنفشه را بر برای آروغ ترش از ریاح سودا و کاه
 یا فیون یک ماشه سوده با گلفند توله شربت بنفشه را بالایش عرقیات شربت بزوری و دانه یونان و شربت بنفشه را بر برای آروغ ترش از ریاح سودا و کاه
 هر یک ماشه برگ فرخ شکم چهار ماشه عود و دانه یونان و شربت بنفشه را بالایش عرقیات شربت بزوری و دانه یونان و شربت بنفشه را بر برای آروغ ترش از ریاح سودا و کاه
 کرده بنوشند ایضا برای نفخ کراخا تباسل و بجز عرق مرقی و دفع ریاح از غل فوین بواسیر و نفخ آروغ مرقی و دفع ناله طباشیر و دانه یونان و شربت بنفشه را بالایش عرقیات شربت بزوری و دانه یونان و شربت بنفشه را بر برای آروغ ترش از ریاح سودا و کاه
 نیم ماشه سوده بگلفند توله شربت بنفشه را بالایش عرقیات شربت بزوری و دانه یونان و شربت بنفشه را بر برای آروغ ترش از ریاح سودا و کاه
 اصل السوس گاو زبان بادیان هر یک چهار ماشه عود و دانه یونان و شربت بنفشه را بالایش عرقیات شربت بزوری و دانه یونان و شربت بنفشه را بر برای آروغ ترش از ریاح سودا و کاه
 ایضا برای درد کشین و اسهال و جوار مرق مصطکی و دانه یونان و شربت بنفشه را بالایش عرقیات شربت بزوری و دانه یونان و شربت بنفشه را بر برای آروغ ترش از ریاح سودا و کاه
 و یا غلبه شایب گل سرخ هر یک چهار ماشه تخم کاسنی شش ماشه بادیان چهار ماشه جو شاییده شربت بزوری و دانه یونان و شربت بنفشه را بالایش عرقیات شربت بزوری و دانه یونان و شربت بنفشه را بر برای آروغ ترش از ریاح سودا و کاه
 جو شاییده بگلفند آفتابی و دانه یونان و شربت بنفشه را بالایش عرقیات شربت بزوری و دانه یونان و شربت بنفشه را بر برای آروغ ترش از ریاح سودا و کاه
 چهار ماشه مو یونانی و دانه یونان و شربت بنفشه را بالایش عرقیات شربت بزوری و دانه یونان و شربت بنفشه را بر برای آروغ ترش از ریاح سودا و کاه
 و قصور هضم و مزاج بسیار بارد و در چنینی بادیان اسهال و دوس گاو زبان و شربت بنفشه را بالایش عرقیات شربت بزوری و دانه یونان و شربت بنفشه را بر برای آروغ ترش از ریاح سودا و کاه
 فستون و دانه یونان و شربت بنفشه را بالایش عرقیات شربت بزوری و دانه یونان و شربت بنفشه را بر برای آروغ ترش از ریاح سودا و کاه
 طبع و پیش مر اجابت از حرکت بواسیر و عود مصطکی و دانه یونان و شربت بنفشه را بالایش عرقیات شربت بزوری و دانه یونان و شربت بنفشه را بر برای آروغ ترش از ریاح سودا و کاه
 بادیان و عرق غلبه هر یک شش توله جو شاییده شربت بزوری و دانه یونان و شربت بنفشه را بالایش عرقیات شربت بزوری و دانه یونان و شربت بنفشه را بر برای آروغ ترش از ریاح سودا و کاه
 در چنینی مصطکی عود غرق اصل السوس و دانه یونان و شربت بنفشه را بالایش عرقیات شربت بزوری و دانه یونان و شربت بنفشه را بر برای آروغ ترش از ریاح سودا و کاه
 عود غرق نیم کوفته دانه یونان و شربت بنفشه را بالایش عرقیات شربت بزوری و دانه یونان و شربت بنفشه را بر برای آروغ ترش از ریاح سودا و کاه

نوازل دماغی و یا از مری و یا از ضعف چشم کندی و تمیز هر یک بعد از کرا و دیه مرکب مسطور گردد و کرا و دیه مرکب نافع مایه نیلوسای مرقی اطریفیل
معمول حکیم شاه محمد نافع اقسام مایه نیلوسای و جنون و مصالح فساد خون و دفع نزله و فصول سروانح صعود و انحراف و اعضای دیگر قریه شاهره الایچی خود
سلیقه مصطلکی هر یک نیم باشد گل سرخ اصل اسوس مقشر هر یک نه باشد بلبله سیاه پوست بلبله آله مقشر هر یک یک نیم توله پوست بلبله زرد و تریه موصوف هر یک
سه توله کوفته بجایته بروغن بادام چرب کرده با قند سفید نیم آنرا عالمگیری قوام داده بسرشد قدر خوراک یک توله تا دو توله است اطریفیل زمان فی جهت اقسام
مایه نیلوسای مخصوص مرقی از بلبله مجربات است و اثر آنرا در تحقیق بعد از دماغ از غلظت بلبله تجریر رسیده و برای قوی و صدادع و دفع صعود و انحراف و مایه است آنست
قطع نزله چرب و کجیم از مری و مرقی است و اگر بعد از غذا تناول نمایند مغزت نمی رساند و قوت او تا دو سال باقی می ماند پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله
سیاه گل بنفشه مقنونیای مشوی هر یک ده مثقال تریه موصوف کشنیز شک هر یک بست مثقال پوست بلبله آله مقشر گل سرخ جلا شیر گل بلبله زرد هر یک پنج مثقال
جندل سفید کثیر هر یک سه مثقال روغن بادام سی مثقال او دیه کوفته بجایته بروغن چرب کرده با زرد و عناب صدد و سپستان صدد و گل بنفشه
ده مثقال در آب جوش داده صاف کرده با یک نیم وزن شیر بلبله مری و یک وزن گل کف گرفته قوام آورده او دیه بسرشد قدر شربت آن برای اسهال از اجزاء
تاشش مثقال و بنابر دواست از یک مثقال تا دو مثقال شربت و دیگر کسیر نافع از برای امراض جگر و برای مایه نیلوسای مرقی بنفشه باین شربت بعد از قصد
و نفع داده بماء الاصول بهترین تدبیر نوشته تحم کاسنی ده درم بادیان پنج درم پنج کاسنی پانزده درم پوست پنج بادیان هفت نیم درم گل سرخ پانزده درم گل نیلوفر گل بنفشه
گا و زبان اقیقون اطوخودوس هر یک چهار درم بسفنج مستقی تریه موصوف هر یک بست درم سنای کلی حب ابل هر یک هفت مثقال تخم کشوشت و در گنان بسته
پنج مثقال جلا زرد و نعل اشب بخساند صبح بخوشاند چون سطل آب باند صاف کرده کمین مقدر سفید و گل کرده بقوام آرد و چهل درم بلبله زرد یعنی سوده در آن حل
نمایند و بعضی پانزده درم تاشا زده درم شاهره و چهل از عناب اخل کرده اند و مقدار شربت ده درم تاشا زده درم آب نیلوفر صفا و کرا و مایه نیلوسای مرقی بعد قی
نفع و مصطلکی گل سرخ فستقین بنبل الطیب سارون سعد شربت پودینه دشتی زیره کافانی انیسون تخم کرفس صغیر کوفته بجایته باب خندا کنند یا در آب جوشانیده صاف نموده
در شانه گاو انداخته که آد کنند و اگر کنند از چینی زرد بناد اضافه نمایند السبست و گاهی از این صفا و مصطلکی گل سرخ اسارون معد و بر نموده و بجای آن اکلیل الملک
با بونه برگ نام برگ ترنج اضافه کرده وقت خامو حده از طعام بر حده بطول کرده میشود و بر بنی تحلیل ریاح باره مرقی سفید می افتد عرق بلبله افه سودا و مقوی دماغ
و جوس پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی کشنیز شک هر یک نیم آنرا پوست بلبله آله مقشر سیاه گل سرخ مویز متقی هر یک پا و آنرا سطر و دوس سانی چندی گل فستق
گا و زبان هر واحد نیم پا و تود و غرق گل گا و زبان ابریشم مقرض بر او صندل سفید هر واحد پنج توله بسفنج نیکو کوفته شش توله سفیل الطیب و توله شب در آب بخساند
صبح بقدر ده دوا زده سیر عرق کشند نوع دیگر معمول حکیم اهل خان برای امراض سوداوی و تقویت دماغ و حده و دل و دفع صعود و انحراف و کابوس سطر و
دوا زده توله کشنیز شکست پا و پوست بلبله زرد یک آنرا گل سرخ پنج توله گا و زبان مویز متقی هر یک نیم پا و آنرا تاشا زده و بنفشه هفت آنرا عرق
کشند و در فلاح الجربان وزن گل سرخ نیم پا و مویز متقی یک نیم پا و مرقوم و آله پوست بلبله هر یک پا و آنرا عود و غرق چهار توله پاده است و نوشته که نافع صدادع و ش
سوداوی دماغی است عرق شیر بخت تطیب سوداوی مزاجان از حکیم قلی خان شیر زده دوا زده آنرا گل سرخ گل نیلوفر و نیم سرخ سفید تودوری از تودوری سرخ
تودوری سفید گا و زبان با و بنج و یه و شربش گل گا و زبان اصل اسوس هر یک و توله عناب بلبله زرد و از چینی ناوشک هر یک شش باشد آب پیب شیرین پا و سیر
آب نیلوسای شیرین و آنرا آب زرد که آب بنفشه هر یک پنج آنرا آب انار شیرین نیم سرخ عرق نیلوفر و آنرا آب پیب شیرین نیم آنرا تخم فستق تخم کاسنی هر یک چهار توله

باویان سبز و آثار صندل سفید چار تولد برگ گاهی سبز و آثار سبز و عرق کشنده عرق گاو زبان خمیری اسی باطنی و خوش خفتان و صنعت دل و جمیع
امراض سودای رانغ هست گاو زبان گل گاو زبان هر یک نیم پا و صندل سفید سطر خود و سواد پنجویه بسنج گل سرخ گل نسیرن هر یک درم عرق کیو رده
بید مشک هر یک و در ظل غنبر شک هر یک نیم درم در دهن نیچو آورند و بدستور عرق کشنده خوراک و دوازده درم عرق چوب چینی که صنعت را قوی گرداند و
تا توان را توانا سازد و وقت باده خاد و و باطنی ای مرآت را بنید و و کیم مسخ الزان این عرق را برای نواب عتقاد و دلد و تیار کرده بود و عجب غریب آمد و نفی کرد
که از جمله تحریر و تقریر بیرون است و متول حکیم شریف خان صاحب بی بی بیچ آثار اگر کبری و از چینی سیم آثار با بالالای سفید کباب چینی قرنفل جوز و آب
سعد کوفی سانج سندی عود غرق بیچن سرخ بهمن سفید زربا و با درنجوبی و خولجان سبل ایل کشنده گاو زبان صندل سفید و درخ عرقی خصیته انقلاب
مطکی بیچ نقشه ولایتی از هر یک نیم سیرنات سفید و سیر سیرنی بیچ آثار غسل مصفی بیچ آثار قند سیاه سی آثار پوست یک رده آثار گلاب هفت و نیم شیشه
غنبر شش شش شش شک یک تولد و سده زعفران نیم پا و بدستور عرق کشنده خواه یک کشنده خواه و آتشه معجون مفرح که جهت باطنی ای مرآت را نفع است باطنی
آثار از هر یک و درخ و گاو زبان با درنجوبی گل سرخ بهمن کشنده شک ابریشم مفرض از هر یک یک و کوفه نیمه شربت سبب وزن مجموع و او می چون سازند خوراک سده درم
معجون برای باطنی ای مرآت از مجربات محمد حسین آینه منتی با درنجوبی چای خطائی پوست بلیله کابلی طباشیر سفید هر یک و شقال زعفران جوز و اسانج سندی
قرنفل بیاسه ایل عود قماری هر یک و و شقال پوست ترنج پوست بیرون پسته هر یک شقال قند سفید شک سفید هر یک نو شقال گلاب هشتاد شقال آب
زر شک پنجاه شقال آب بیوشه شقال آب پیسب شیرین آب سیب ترش آب انار شیرین آب انار ترش آب پیرین آب پیرش هر یک هشتاد شقال بقالون
مفرح چون سازند معجون نافع باطنی ای مرآت باطن صعود و انجرو مرای آینه مرای ایلیمه مراد و و عدد گل سرخ کشنده شربت زرشک طباشیر هر یک درم و نیم ایل پوست
ترنج مطکی عود غرق سانج سندی سبل ایل گاو زبان گل گاو زبان ابریشم مفرض زربا و سوده زربا هر یک درم و نیم و قوی و و تولد شربت انار ولایتی چار تولد
شکر سفید پا و آثار معجون سازند مفرح بار و جهت تقویت و خلل مرآت ایلیمه مرای آینه مرای هر یک بیچ عدد و شسته بعرق گاو زبان و عرق غنبر شک یک پا و آثار
بجو شانه امرا شود و پارچه پیر نموده با نبات سفید کفیم پا و بقوام آرند و صندل سفید طباشیر هر یک سه ماشه مراد و نه ماشه و دو ماشه کشنده شربت مفرح نیم خیارین هر یک
شش ماشه گل گاو زبان و دو ماشه سائیده مشک طالع ص چار سرخ سوده آمیزند پس برق نقره و دو ماشه حل سازند خوراک از هفت تانه ماشه مفرح بار و کافوری بیچ
حکیم علوی خان مجرب برات از برای باطنی ای مرآت و جمیع امراض سودای که سبب آن احتراق صفرا و اخون باشد و متقوی جمیع اعضای رطوبت و خفتان
و صنعت قلب که سبب حرارت باشد نهایت مفید است مراد و نه ماشه کمرای شمع کافور قیصری زعفران هر یک و دو گلاب و مغسول سنگ شیب فا و در هر عددی
صندل سفید طباشیر پوست بلیله کابلی بلیله سیاه آینه گل گاو زبان گل سرخ سطر خود و سیر هر یک یک شقال مفرح که و بیچ شقال تخم خرفه بازده شقال زرشک
و و شقال گل نقشه گل نیلوفر هر یک و و شقال شربت فواکه شیرین پنجاه شقال نبات سفید بقدر حاجت گلاب ق بیوشه که و بیچ شقال تخم خرفه بازده شقال زرشک
و با سائر و و بدستور شربت یک شقال و اگر دواگ غنبر و ورق طلا و نقره هر یک شقال خل نمایند بهرست و در سرخ دیگر وزن مراد و یکد که با سیر یک پا و دواگ است و بیچین
و غیره و با درنجوبی هر یک یک شقال ابریشم مفرض و شقال انفراد و نوشته که چهار انگلاب یا آب لیمو و آب ترنج بروی سنگ سماق صلایه نمایند باقی او و کوفه بحر حقیقه
عسل سفید و شقال شربت سبب شربت فواکه هر یک است بیچ شقال قند سفید بقدر حاجت و عرق گاو زبان و غیره بقوام آرند پس غنبر شربت نیم شقال شک و دواگ و انان کهن
پس از این و دیگر و دیگر و اگر که و صندل ترش و عرقیات و تخم زرشک بخورند و انقباه گاه در عرض مانی حاجت بان با فراط آید و این از عدم مفهم حیدمدی باشد و انان

بپس بحث کرد از آنچه ابوکیمره از آن کرده بود و نظر بقاروره و خض و نو و پسین خض و ابطلی متفاوت مختلف یافت و حکم کرد که مرض بارد است و اشار به بشرط مسلم نمود
و باقی ماند از اسهال آنچه باقی بود یعنی خائده نه بخشید و دزدی و رسیده او بهم رسید و بهوش گردید و چون بهوش آمد این را نیز مقید نمود و مدتی ابو فوح و را به مواز مقید
بود و بعد از آن یهودی معروف به سمیت اردشد و حسن المعرفت بود و آن اقتدار برای ابو حکیم و ابو فوح نمود و قاروره و خض و ابطلی انداخت و بمسلم اشار نمود
و امر به دخول حمام بعد از تناول دو اکر دو در حمام آنرا غشی بهم رسید و مرض آن زیاد گشت و ادویت او عظیم گردید پس حکم قید آن یهودی در حمام کرد و مسملی که
نوشیده بود آنرا بکثرت نوشانید و چون از حمام بیرون آوردند مشرف بموت بود و تا یکسال صاحب فراش بود و پوست بدن او تمام افتاد و از طبابت توبه
نمود و بعد از آن ابو عبد الله بریدی را تحریر فرمود و من مع ابو ما هر موسی بن سیار استاد من در خدمت آن حاضر بودم و طلب کرد که یکی را از اطباء یهودی بوی
فرستد و صورت مرض خود و خطای اطباء را نوشت و ابو عبد الله مرالسوی اهو از فرستاد و معالجه آن بشرط ما الشیخ و طلیف غذا نمودم و گفتم کسی که اشار به غسل
طبیعت نمود و خطا بود آنچه اشار کردم بدان میل نمود و از ما الشیخ را مصلح ظاهر شد بعد از آن از اوام هر من معروف به بنت اسرئیل طلبی وار و کردید و اشارت
ببشرط شیر خور نمود و آن قریب ما الشیخ است و در طلب گفت که جماعتی را از صاحبان این علت بدین شیر علاج کردم و از آن خلاص یافتند و چون از ما الشیخ
و در طلب مصلح ظاهر شده بود ما الشیخ و شیر خور هر دو جمع نمود و بران مداومت کرد و شغای کلی یافت و من گمان کردم که این زن اشارت بشیر خور بطریق نموده که
زنان بغیر شیر و تفرقه می کنند و از آن مناظره کردم و آن زن را در طلب ارجح زمان و میسر بجامه حافظه در امورات کثیره الدرست بکتب جالینوس و بقراط یافتیم
و دانستم که آن بشیر خور را در طلب تعدیل و تسکین حرارت و مصلح تشفت پس نموده و بجناب اشارت کرده بهر آنکه امر می کنیم بشیر خور و شیر زنان و ما و بپن و ما و آن
در جانی که اراده در طلب و کسب بدن رطوبت را می نایم و این حکایت از آن جهت کردم که اگر این علت با مزاج حار افتد نوشیدن شیر خور از مایع نیست و اگر چه
جالینوس آنرا درین باب بعینه ذکر کرده لیکن شیر خور را در قانونی ذکر کرده و طبیب حسبای خود مع استعمال تو این آنرا بعمل آورد و بدترین چیز درین مرض استقرغ
با و به ویدم و هر چیز که معده را ایداز سازد ضرر است و آنچه قدما با اختلاف صفات و رای خود با درین مرض ذکر کرده اند نیست که این مریض را علاج برک
ریاضت و نشاندن او در آب زدن و حفظ سر او با شای می مقوی مثل کباب و آب طلع و روغن موس و روغن خیری سرد آب حی العالم و آب عسوی الراعی کنند هرگاه
مزاج حلیل حار باشد و اگر مزاج این مرض بارد بود تقویت سر او بر روغن های گرم و ریختن آب طبعی این او به نمایند بگردد با و نه لکلیل الملک برگ با و بنجوبه برگ سر
چون از سر و گل خنجر احدیک گفت داشته اند که برگ خنجر و برگ خنجر و سبوس گندم همه را در آفتاب بپوشانند و بعد مدها شدن خنجر نیم گرم بر سر او آید بریزند که
تقویت مزاج و دماغ او کند و صعد و بخارات بسوی سر او منع نماید بعد از تقصید معده او باین ضا و کنند برگ مور و برگ مسفرم هر دو احدیک کف مغرین بچ شنبه مقدار
واجب کک شامی و سگت یا ن هر دو اندک و اندک از آن کمتر گاه در بان برگ با و بنجوبه برگ یا میا هر دو احدیک و اندک از آن صبر طب را یافته شود و اندک از آن صعلکی
اندک از آن همه رسوده بشرط این شراب بید سده سرشته بر تمام معده ضا نمایند تا نشاء و وقت غذا جدا کرده هنگام صبح طعام اعاده نمایند و این هنگامی است که بزاج
اندک باشد و اگر حرارت قوی باشد و تحمل آن ضا و شود تقصید معده او باین ضا و کنند و زرشک با تخم کوفته خشیش یا میا صندل سفید و سرخ کک شامی برگ مور
سوده با بید سخته بر پرچ ضا و کرده بر معده خالی گذارند و وقت نهضام طعام از آن جدا کنند و از چیز که تدریس این مرض مع حرارت مزاج بدان کنند ما و الشیخ جز
معمول باب سبوس است تا آنکه قوت مریض تحمل آن باشد چون ضعیف شود و بر بای و نهیب بای و بچ مرغ و تیر و از آن بریان کرده و دهنده و اگر گرسنگی بسیار باشد و تحمل
صبر طعام اندک بود ما و الشیخ مطبوع بختشاش بنوشانند و تغذیه آن بجوم برده و بچه یا کسان سازند و نیاید بیض محتدل البیاض و بنید جوی نوشانند و اگر فضول
و زدن او ثابت شود و احتیاج بقصد بود و قوت او تحمل باشد قصد بلیق کنند و اخراج خون بدفعات نمایند و تقصید احتشامی او بر برگ بنفشه و آرد و جو و اندک
خطمی و اندک آرد و کرسنه و صندل سفید اندک و خضض اندک کوفته بچته بکباب و قلیل از روغن خیری و یا دقت پری شکم و گرسنگی نمایند و لزوم دخول آب زن هر روز
کنند و از جماع و کثرت آن منع نمایند و اگر شمول جماع اشتداد نمایند و غوطه مغرط ظاهر شود و افکار او ناسد گردد و شنبه بسوس را ظاهر شود و اجازت جماع
اندک دهند و بعد از آن حفاظت قوت او نمایند و اگر محتاج باستقرغ باشد بچته ندر کوفته و اگر با استقرغ اراده تغذیه بدن و در طلب بدن باشد و وقت احتمال آن کنند

مرتب از جراده که دو آب سید و مانند آن کنند و برین را با بازت جلع نباید داد و تا فترتین اشیا که در محال این دیده ام هرگاه آنجا امتلا باشد فصداف منقحه ای لینه و زریط بگذشت و گاه بندرت خارده این برین سرخ ناصع بود و درین حالت در ترکیب فرایند و با مالش حیران خیزی بپزند و غلای او بریاریات مزوره شیرین سازند و از انفع اشیا برای این برین اصلاح غذا هست مولف اقباس می نویسد که بعد از فصدای چپ مردان و صافن در زمان بهر تعدیل مزاج تا یک هفته شربت گلاب تخم بادرنجوبه هفت ماشه پاشیده بنوشند و از غذا برنج و آب پخته مرغ و یا گوشت بزغال بر وزن گاو پنجه بنان تنگ دهند و بعد از هفته فصد اسلیم چپ بکشایند و منفع از اسبناج بادرنجوبه گل سرخ هر یک نه ماشه در روغن گل گاوزبان هر یک هفت ماشه تخم کشوث سه ماشه اقیهون پنج ماشه مویزنی کیتوبه و عرق شاهتره و عرق بادرنجوبه و گلاب هر یک ده توله خیسایند و صبح جو شاییده کلفت چار توله مخون بنجال و دو توله مالیده صاف نموده بنوشند تا پانزده روز در صبح و نفع بعد سالی یکی در یک توله ملیله سیاه کینیم توله استنین چهار ماشه بر یونجه بینی نه ماشه مغز خیار شیرین ترنجبین هر یک هفت توله شیرشت چهار توله شربت اسلیم و دوسوس چار توله و درین بادام هفت ماشه اضافه نموده شب حب لاجورد یا حب اقیهون نه ماشه در مخون بنجال و دو توله آمیخته و رقیق نموده بخورند و صبح مسهل نکور بنوشند و بجای آب عرق گاوزبان و گلاب بنوشند غذا و بهر غذا و بهر وقت شام سه مرغ و یا نان خشک ترنوری بشوید و مرغ شرب کرده دهند روز دیگر جوهره یک ماشه و خمیره ابریشم نه ماشه سرشته و رقیق طلا یک عدد پیچیده دهند یا لاجورد و فصول صحتی هر واحد یک ماشه یا لکه بی یکت و با خمیره گاوزبان ده یکت نه آمیخته و رقیق نموده بخورند یا لیش لثاب گاوزبان هفت ماشه شیرین تخم قرطوبه یا نان هر یک ماشه الا یکی کلان پنج عدد و در عرق شاهتره و گاوزبان و گلاب هر یک هفت توله برآورده شربت بادرنجوبه یا سیب چار توله و نخل کرده تخم و خشک یا شترتی یا بالنگونه ماشه پاشیده بنوشند و بعد از سه ساعات ماشه یازده بهر تعدیل مزاج خمیره گاوزبان و غیری یاد و او المسک و داری همراه عرق غنیم یازده که تخم شترتی بکار برند و از جرات و مسکرات اجتناب زنند و اگر تخمیه با لکه بن بکرات مرات بلکه هر سال سه چهار بار کنند امید که تمامه زائل شود و اگر عسر البر و هست و بعد از هر چهل روز فصدای یکم کردن استیصال این علت میکنند و باز احتیاج به تدریری دیگری افتد و برای آوردن خواب نمک سیاه و شیرینیش آمیخته بکند و با مالیدن فی الحال خواب می آرد و بار بار تجربه در آمده و با وجود تدریس مذکوره گاهی در طعام ایشان ادویه کاسریج چون زیره و فلفلینش و از چینی و زنجبیل و صحتی انگلند و مراقب طایفه غده ملکه مله توله نفع بعل آرنه و این مطبوع همه اقسام بانجولیا و خصوصاً قوی بکشد گل سرخ و و شقال اقیهون کینیم درم فترتین یکم برگ گاوزبان یکت شقال نبات سه توله و این دو تا چهل روز نتوانند دهند که بلوغ نفع است گل سرخ و دو ماشه گاوزبان سه ماشه کوفته پنجه نبات هفت ماشه تخم و خشک ماشه آمیخته اول بخورند بعد الا یکی کلان سه عدد و برگ گاوزبان سه ماشه تخم شاهتره و دو ماشه در گلاب توله و آب باران ده توله کلفت کینیم توله جوش کنند که به نیمه آید مالیده صاف نموده بنوشند و وقت صبح و غذا چوبه مرغ بنان خشک ترنوری دهند لیکن باید که تا پنج روز الا یکی یک عدد و گاوزبان و تخم شاهتره هر یک دو ماشه و کلفت یک توله گلاب چهار توله زیاد کنند هر روز و از روز ششم اضافه کردن ادویه را موقوف نموده تا چهل روز بدستور نوشانند که مکرر تجربه رسیده و کذا شمس مغسول و دو ماشه در اطر فیصل اقیهون علوی خال یک توله غرون

جنون و دوسوس

بدانکه جنون یعنی دیوانگی بقول ایلاتی چهار قسم است بانیاد و او الکلب صبارا و قطرب پس بانیای عبارتست از جنون سبعی و او الکلب نوعی از انست و او بانیان این هر دو دوسوس می محترق و بهر از انست و صبارا جنون منوط است که با سرام صغراوی مرکب باشد و سیب او صغراوی محترق است و قطرب قبی سست یا بانجولیا و سیب دم محترق یا سوسو محترق یا صغراوی محترق است ماده او ازاده بانیاد و حرارت حدت کمتر باشد و در پیوسته و غلظت بیشتر و لهذا این مرض مزمن بود و طریقی تشخیص هر دو از اقسام مذکور باید که اولاد دریافت نمایند که با جنون تپه هست یا نه اگر باشد و قاروره سفید و رقیق فانی و جنون شدید بانیان اختلاط غلظت غیره آثار سرام صغراوی شامل بود صبارا باشد و اگر تپ نباشد و درین صورت اگر دیوانگی با اقدام جمعیت و جنون غلبه ترش و لی و ستر غلبه شدید و نظر صبارا و تپه مثل نظر درندگان باشد و هر چه باید بشکند و بدرد بدن لاغرا مل بسیار بی موضع صغیر صلبه تاروره و تپه قوی و گاهی اهل نبات بود بانیان باشد و اگر سوسو و خلق غضب و انداخته بلع مفاقت و مهربانی تلقین مثل طلح کلاب بود و او الکلب باشد و اگر بانیان نبات ترش و باشد و در یک مکان بیش از یک ساعت قرار نگیرد

و از مردم بگریزد و در روز بگردد و بران پنهان شود و اکثر در شب ظاهر گردد و باشد که از مردم ترسد بلکه تا آید و در کثیر از جن و متاسف و زردی و شکر و خشک شدن
 و بیانی چشم غائر و بدن لاغر و بدوش غرو من سنگ و از کندی و گاهی بهر دو ساق و اوترو پیدا شود و قطری باشد و فرق در آنکه ماده قطری است یا صفراوی محرق چنان
 که صاحب او اگر تشنگ و خاموش بود و در صورت تکلم چنان گوید که سماع را خلاصی از آن دشوار گردد و چون به تب آید و زردی نشیند و بدن او بسیار نحیف و رنگ او
 مائل به سیاهی بود و سودای محرق باشد و اگر با اضطراب و بیعت شد و دیگر تشنگ و تعلق و زردی چشم بود و سرعت شرارت کند و زردی زائل گردد و صفراوی محرق
 باشد و گویند که ماده مایه و مایه یا لایه را بر بهت و رسو ادیت لیکن ماده این علت سودای محرق از صفرا یا از سودا است و آن زردی ترست از جهت ماده و ماده
 مایه یا سودای طبیعی کثیر یا احتراقی از بغم یا از خون شیرین بود و جنون از بغم محرق کم باشد و فرق دیگر میان آن هر دو اینست که اکثر مایه یا از حصول ماده سفیدی
 در او عینه دماغ میباشد و مایه یا اکثر از حصول آن در وقت دم و لغ و جوهر آن بود و مایه یا با سودا و غلظت و غلظت و سکون بدون اضطراب شدید می باشد
 بخلاف مایه یا که با اضطراب و تشنگ و تبست و بیسوی مردم و بیعت و نظریه بیسوی مردم مثل نظریه سماع بود و فرق در حمه دماغ و مایه یا آنست که صاحب حمه در
 خود احساس می نماید التهاب و حرقت تنگی که بران منتهی می ماند صانع آن از شرارت التهاب و حرقت با وجود آنکه خالی از حصول غلبه میباشد و غلظت و ثابت میباشد
 و نظام کلام او متغیر نگیرد و در او از جمعی مطبقه با قوت و شدت ضعف خالی نمیشد و درین علت فساد عقل و دوام صراع و تغییر ترتیب کلام میباشد و باین جمعی نمیشد
 جهت آنکه درین درم نیست و کذا فرق درین مرض و در سرسام حار از وجود تب گرم مطبقه سرخی چشم و اشک و امتلاعی عروق آن در سرسام و عدم جمعی و در درون
 چشمها بدون اشک و خشکی و خشونت پوست پیشانی و نجافت بدن و صلابت و صغریض و در اکثر نوبل زیتی در مایه یا بایک که در در او الکلی عقدا و بنمیشد
 چنانکه در مایه یا میشود و آن بدویت اقرب است و اکثر عرض این علت در خریف میباشد جهت رذالت اخلاط در آن و در برنج و تابستان نیز بسیار میباشد و نزد
 و نزدیکان باد شمال است و جمعی یا بد جهت تخفیف و تبس آن و این علت اکثر زائل و نخل میگردد و بهر دو دوالی و گویند که اگر تب بپایند و در الکلی حرارت جاکر است
 آن باشد و عقب او دستها عارض شود و بطوبت آن نخل و زائل گردد و بیشتر این علت بشارت معده افتد و از زنی کردن شفا یابد و از علامات مندره بایس
 کا بوس با حرارت دماغ و امتلاعی قدیم از خون و سرخی آن و تبستن خون در پستان زن است و چون دوالی در آخر مایه یا عارض گردد و در اکثر حالات بر اخلاط زلال
 آن مایه یا و بایست که عارض میگردد و مایه یا در امراض نادره و آن دلیل بجران است و در اکثر نشانه ها مایه یا دلالت بر بجران آن مایه یا جمعی میفرماید که صبارا جنون
 که با سرسام حار صفراوی عارض میشود حتی که انسان با وجود آنکه سرمه نمیشد و باین بطور جنون مضطرب میکند و با قریض مغر و باین و اختلاط عقل می باشد
 و با آن جنون نمیشد و اگر باشد صبارا بود و اینها گویند که آن مایه یا است مرکب با قریض چنانکه قریض گویند که مایه یا مرکب با دم و تبست و بیشتر در صبارا جنون
 تقدم میکند پس عتب آن درم تب میشود و صبارا انگاه میباشد که چون قریض از صفراوی صرف و مخترقه بود پس این ماده هرگاه بیسوی دماغ منافع شود و با
 وصول خود جنون حادث کند و بادی یا بعد از آن درم پیدا کنند سبب صبارا باشد و در قریض جنون عارض از مردم میباشد و در صبارا جنون و درم هر دو یکبارگی
 از ماده حادث میشوند و یکی از این هر دو سبب گیری از آنها نمیشد و اگر چه گاهی هر دو احراز آن هر دو سبب یابد و دیگر میگردد و هرگاه صبارا ظاهر شود و با سر طویلی
 مضطرب ترتیب آن در خواب و تنن نفس که نیز متواتر و نسیان و جواب غیر مطابق سوال و سرخی چشمها و اضطراب آنها و گرانی در آنها و گویند که در آن چیزی افتاده است
 و گاهی در آن زردی میباشد و در اینجا احساس تهدید و نزاع و جمع بسبب تصاعد بخار میباشد و اینها در چشم اشک بغیر از راه و بغیر یک چشم سیاه میکنند
 بعد از آن چون مرض مستقر گردد و تب سخت و زبان تشن و خشک شود پس رآخرا آن حرکات پاک بسبب ضعف ساکن گردد و حرکات ثقیل شود و حتی که تشنگ
 پاک و از جنون باین منقطع مع عجز از کلام و قنات آن باقی ماند و بر چیدن ریزد از جامه و گاه در اکثر اقدام نماید و در بعضی ضعیف و صغیر و صلابت بسبب
 تبس زیاد گردد و گاهی صبارا غیر محض و صرف واقع میشود پس حالات او از کلام و ذکر حرکات مختلف بود که گاه منظم و گاهی غیر منظم باشد

علاج کلی اقسام جنون

بقول مسیحی در معالجه جنون بایک که اولاً اعتقاد بر سر و ترتیب آن کنند باین طور که در آب شیرین بنفشه و نیلوفر و بنفشه و بزرگ بید و جوشمشیر است که از خیال و بزرگ

یافته میشود اگر بسایند و آب و شکر بنوشانند جنون را از اکل کند و از عجز است محمول دست که اگر جنون نصفت درم اصالح صفر سود و با شکر بخور صحت یابد و در کتابی
مرقوم شده که اگر کشیش که درم ناخن سگ ناخن با نه در باره چرم شتر تعویذ کرده در گوی جنون بزند و سوسون خون باز نماید و هم غنید صرغ ست شنجی بگفت که اگر داغ بوم
کب و انگ گرفته یک چه که فزود و در آن مفرج نموده و با سب و انگ خون غراب اسبینه بقدر و دو جو بچند قطره شامسفرم سحر و نماید و از آن جنون مجرب است و سودی که
گوید که خوردن تخم باریک و بیکر و کذا البقا آن مسلوب بر وزن بادم و کذا و کذا و زبان کذا میدیشی اکل و کذا و کذا اکل تخم کایان و داغ آن در سوسون و داوی مجرب است و از
احکامی دیگر نقل کرده که شربت کذا از جنان و کذا از تیمون و کذا از تخم فیتون هفت درم و شربت او قیبه شیر تازه تر کرده و کذا نیم درم و پوست بچ
کذا و زبان و کذا تخم خنظل و برگ او صلیح بنشاسته بجمع عربی یا کثیر او اکل تخم کایان سه و زیتون و کذا از خون خبثه و کذا از جگر خشمک بریان کرده سائیده و کذا مصطکی و کذا
آله و کذا پودینه نری و کذا بنگاش کذا اکل کلیل الماک یک مثقال غسل کف گرفته و کذا اهن سرخ و کذا احریه آرد سست سه و زیتون و کذا اسطوخودوس و کذا سنبلیط
و کذا از شیشعان و کذا از خشمک و کذا از روغ کاه و کذا از شیر تازه و هر واحد داغ و سوسون و داوی و جنون است و کششیر مغنید و سوسون حارست و تخم
بنایت قوی است لایس و سوسون حادث از صفای محترق و سحر و داغ که به خشمک کرده سوده و کذا از بهر که کبک نطول طنج اکل الماک نیم گرم بر سر در جام در بر سر
کبک از نافع و سوسون سو داوی است و تعلیق سنگی که در حوضه که بعضی کایان برقی آید بر صاحب جنون سودمند است البته جنون و سوسون که به جیمات بسبب ارتفاع
بجارات گرم از آده تپش قه ششترین معالجات آن فصلک پیشانی است چند بار و به باجه فخرین و سابقین و شستن آب نیم گرم بر سر و شیار شیر نماند و به ششیر کوه و با جوده که
و باخیر تر که سرخ و کاسنی و کاه و خیار و خرمنه و خوات رحمت بقیه نمودن و کنجبین و شیر و خرمنه و خیارین نوشیدن مفید است غذا و اشعیر و مالش ششیر با واد و در صورت
با گوشت چرخ مرغ و حلوان و اگر بعد از تناول او و به حریفه حاره چون فلفل و زنجبیل و ادشای و بخره مثل پیاز و سیر و خردل بسبب بخور و یا عقب جلوس بسیار تیشی و در آفتاب
جفاف و داغ و از بیداری مفرط و یا کثرت فکر و خور و مساکل فقیه حاضر گردد بکلی تو به بر طیب لایح و داغ بطولات و صولات او بان برده و در طبعه صوف دارند و با طحال کاه و چرخ
ششیر

علاج مایا و دار الکلب

بعضی و ترطیب بقیه سودا کنند و بعد از بقیه نیز از واد و غذا بر طیب کوشند و مفرجات مناسب تقویت قلب نمایند با بجا سائر تدابیر مثل علاج بالجنون یا مع زیادتی تریه و ترطیب
و ترطیب هم از تر یا ششاند و استعمال و نطولات و لزوم غذا پیش از لایح و روغن بادم و روزی چند بار و اگر بعد از قصد سحر حاضر گردد و بویان بعضی صحرای مفید
بود و از اشرب شربت نیلوفر و شربت عناب شربت تمر سندی و آب الونجار و آب انار شیرین و زردات بکشد و بوشیر خشمکاش یار و روغن بادم و فالودجات قلیل الحلات
بشکر و روغن بادم و تغریق سر و روغن اکارج و در صورت کثرت بخوابی دادن و یا توذات آب انار شیرین نافع است این همه آله گوید که در مایا و دار الکلب تریه
و ترطیب مزاج بنوشیدن و اشعیر و روغن بادم و استعمال و الاقرع و سبکبجین قلیل الحوضت و تعدیل طبع آب تمر سندی و الونجار و شربت نیلوفر و غذا از کدو
و ماش سازند و کاه بسیار خورند و هر گاه چیزی اثر ترطیب در داغ ظاهر نشود و بهمان مثلی باشد اسهال کنند و بطبوع بلبله و غیره که مخرج فضول مره متحرک باشد و اگر ممکن باشد
حقه لین بعل آرند و بعد از بقیه بخورم فراخ و بره شیر خورده و مایه مخوری قوت راییاری دهند و شراب مفرج آب بسیار اندک بنوشانند و بعد از آن صرف عنایت به علاج سر
نمایند باینطور که موی سر بر آشفند و آبیکه در آن بنفشه و نیلوفر و برگ پید و گل سرخ و جو مقشیر نیم کوفته و پوست کدو و خشخاش و لایح بچند باشد بسیار قلیل الحرات بر مقام
سر بریزند و خمران بر سر دهند و در بینی بچکانند و چله آردن خواب کنند تا حاجت مرض بشکند بنوشانند شربت خشمکاش آب انار شیرین و نشوق افیون و اعتنا
سفلی بالاند و حمام نمایند پس هر گاه حدت مرض ساکن نشود و مریض با نفاقت آید قصد سر و کنند خصوصا اگر مرض از خون محترق حادث شده باشد و اعاده تریه مزاج
و ترطیب آن کنند تا که فالخ حاصل شود و ششخ میفرماید که اگر علمیه صفر در بدن از قاروره و سائر علامات معلوم شود و تقویه الطبیخ بلبله نمایند و اگر سودای صرف
باشد گاهی احتیاج به ستمزغ از تیمون سافوج هشت درم بکنجبین و بچ لاجور و افند بعد تو به سوسون سر نمایند اگر اسلامی و موی یا سوسون و موی در آن شش
قصد رگ بر زبان کشانند و با دست تقیه او این حب کنند یا بچ و سوسون و اسطوخودوس هر واحد یک جز و مستقیم نیم جز و بلبله نیم جز و خوب که با از این ساخته بعد
تقیه کلی و شبهای متفرق بر شش ده و درم بخورند و این حب نیز نافع است تیمون بسفنج هر واحد پنج درم جبرائیلی بلبله کالی هر واحد یک درم اسطوخودوس ده و درم نکات

از پایی گیرند و بسیاری گویند که در جمیع انواع دوار بجهت نفع یا بندد و وقت بعد وقت استعمال نمایند و بحسب دوار مرض بسیارند که ما در دوار باشد خسته شود و اگر حار بود و خسته
نشد و اگر مرض تخمینه یا باد و این علامات آنرا فایده نکند و یا اگر جالینوس و یا یحیی از کفایت استعمال کنند و اینها متوقع صبر و صفت عظیم پس یا بندد و بقول
ابن سینا بعد علاج سرد و دوار و موسی و صفراوی مثل علاج صداع حار کنند و این اکثر افتد و آنچه را بغیر ما سواد و شش و جاسم صریح باشد علاج این هر دو مثل علاج صریح باید کرد

علاج دوار از دواران انسان بفسفید کربن

و آنچه از شهابه اشیا می داند و روشن یا نظاره از مکان عالی باشد و بزودی ساکن نشود باید که بسکون و قرار و خواب تناول تا نباتات ترش علاج کنند و آنچه مانع
بخورد باشد مثل نفق و تمرندی و احرار و میوه ترش و کشمش و غیره

علاج سرد و دوار از خضرب و سقظه

بند بر امراض دماغی که از ضرب و سقظه بود و پدید آید و تسکین و جمع و تبیین طبع و جذب مواد از دماغ باطل گویند هر چند بجهت دوار جانب مخالف باشد و روغن گل بعد از غن
و پودر بار بدهند و حکیم علی بر سر سرد و دوار و روغن گل و بقیه و کثیر تصفیه می نمایند و از رسیدن گرد و غبار و گرمی آفتاب و اشیا معطره حفاظت می کنند تا عطسه نماند بعد
اگر دوار یا سرد باقی ماند علاجش باز از سقظه مزاج کنند بحسب طبیعتی که علامات آن ظاهر باشد طبعی گویند که چون سرد از ضرب یا سقظه باشد تفقد مزاج او نمایند پس اگر مزاج
بجرات متعجب گردد و معالجه آن کنند پس کمین مزاج او تسکین یا بدفعه کنند اگر قوت او تحمل آن باشد و تغریب راس او و روغن گل گرم کرده و در شش و دوار
برفحات نمایند و تصفیه می نمایند و این هر چه کنند بگریز و بلای بر روغن گل دوار آتش فرود آورده اند که سفید باقی و قدری مردان سنگ در آن حل کنند بعد به آب بنیازی و آب
برگ خطمی مقدار یک کمن باشد تسکین نماید بعد بر خرقة کتان طلا کنند و بر سر خا و نمایند و از نظر کردن بسوی آفتاب و تعرض به موانع کنند تا عطسه نکند که عطاس با این
گاه صورت غشی میگردد و گاهی ترش راس میکند پس با احتیاط خود بکاست می باشد

علاج سرد و دوار از ضعف مرض و نقاب هست

در صورت ضعف دماغ شیره مغز را دماغ پنج عدد و شیر خشک شش شیر و کشمش خشک هر یک نه ماشه نبات سه توله داخل کرده تخم تخم خشک بهفت ماشه پاشیده و بپزند و بقیه
و عضای ریه مثل خیره مروراید و دماغ را تخم خا و زرد و پست و کشمش سرد و بریان بر روغن بادام چرب کرده بشکری صبح و شام بنوشند و جریره مقوی دماغ بپزند و هر چه در
علاج امراض ضعف دماغی و صداع ضعف دماغی گذشت بعمل آرند و در حالت ضعف قلب به تقویت آنکه مربی و بیست به مربی طباشیر و ورق نقره یا طلا و شربت
حاض و ترنج و لیمو و صندل و سیب و مروراید سوخته باشد که مذکور باشد شربت انار برین و مغزات مناسب آن بکار برند و اغذیه لطیفه موافقه مختص به آن تناول کنند

علاج سرد و دوار از رسیدن گرمی بدماغ

باید که بعد آن علاج کنند بدینچه در علاج امراض دماغی حار گذشت و اینها تدریج دماغ بشو مانند و سقولات و لایح بار و بوسیدن سرکه و گلاب و خوشبوهای با دانه
دوغ و آب انار برین بشکری و دماغ را روغن گل بر سر غلظت زرد و زرشک آنرا دانه سفید و سبزی گویند که نفوذ می نمایند و بشکری و کذا نفوذ می نمایند و بشکری و کذا
نوشیدن و ضماد کردن در دوار حار مجرب است و از طبای دیگر نقل کرده که برای دوار حار کشمش خشک و دو درم بشکری و یکانش نیز یک شبانه روز در سرکه تر که در خشک نموده
بریان ساخته از یک شقال تاد و دو درم مثل او شکر مینت روز و متواتر خوردن و کشمش خشک سرکه و گلاب و کذا صبر آب کاسنی تر و کذا انگار را صبر و آب کاسنی تر و کذا انگار
و صبر و ماز و هر سه آب کاسنی را در کردن و غذا بر گریخته ساختن و گل سرخ شام و فطولا و غذا و او شراب و گلاب شراب و آس شام و غذا و هر واحد باقیست

علاج سرد و دوار از رسیدن سردی بدماغ

هر چه در علاج امراض دماغی بار مسطور شد بعمل آرند و تبیین دماغ با اشیا مسخه مایه از اغذیه و او و به مثل فطولات و شمو مات و کما دات و ضما دات که و تناول قلیه بصل گرم
مانع و تقبول صاحب کمال فطول و تبیین با بونه و کلیل الملك بر نجاست و شمع و سدات نام و پودر که کوبی و جاد و شیر و جوده و مانند آن نمایند و طلا و لایح و عاقر قرحا و چند بیدستر
باریک سوخته آب سداب سرشته عمل آرند و خشک و غالیه و چند بیدستر و فرنیون و سداب و در پنجوش و مانند آن بپزند و غذا بخورند و بهر غلیظ شربت و آب پنی و غلظت

نمایند و یکسبب عسلی مع ایاج فیه قوام و مزاج بار یک مسدود مع خزل سفید غرغره سازد و یک درم حب لبسان با یک و قیقه کبجین عسلی خوردن برای مسدود
 نافع است و چون پنج تا شش روز در روز درم بخورد مسدود می‌دارد و اشتغال حب لبسان با قیقه کبجین در میان بود و اطباء بخار و مسدود طاعت مسخه نگه دارند آن
 استعمال کنند و این مسدود نافع است یکسبب و اشتق و جاد و شیر و بوق و صبر و واحد نیم درم کند شش زعفران و هر واحد نیم و انک فلفل و او فلفل و واحد یک و انک
 همه را بار یک سائیده با آب رنجه شش عدد سبب سازند و بقدر و دیاسه حب از آن با آب رنجه شش عدد شسته مسدود نمایند ایلامی و جرجانی می‌نویسند
 که اول و بلع را حب ستر قویا با حب خنقون پاک کنند و تنقیه معده بقی نیز سازند و بدین طریق است که تربت شش شکم سیر بخورند و شدت بسیار آب جوشانند
 نمود و مقدار صد درم از آن آب با چهل درم عمل و یک درم نمک آبیخته گرم نباشد و بعد قتی تقویت معده با طریل صغیر و گلیقه کند و معطلی و عود خام کوفته با هم شست
 باید کرد و اگر صحت است عدد و موثری بخورد سخت نافع بود و هر قدر که بر تشنگی صبر کند یک باشد و یکسبب عسلی نیز مؤثر باشد و غرغره کردن و حلقه کردن و اخلاط
 از سر حجاب پای فرو کشیدن سودمند و غذا نخوردن و گوشت در اج و تدر و گوشت کباب و گوشت بز و غن زیت یا روغن جوز بر آن کرده بدین معنی و تدر و
 اندکی کرده یا بادا و اگر بدین تدابیر ازل نشود و یا با رج لوغایا و یا با رج رفس و مانند آن تنقیه کنند از این الیاس گوید که جالب از نیسون و باد و رنجه و
 گاو زبان هر یک دو درم با گلیقه عسلی ده درم نباشد و غذا از دره بخورد و بشیر و مغرب فطر سازند و بعد تنقیه بدن بحب ایاج و شیار و حب صبر کنند
 و غرغره با لعل که در آن صبر یا ایاج یا شونیز اخردن یا فلفل سخته باشد باید کرد و آب مطبوخ حشایش جار مطلق مثل بالونه و قیصوم و شیخ و شامسوم و دیگر
 و برگ زیتون و انشال آن که سابق مذکور شد انکباب نمایند و بشوق چند سیر و کنارش و شونیز و مر رنجه و فلفل یا آب کخی اگر کنند و برای جذب و او با کخی
 حفته خاد و بلبل آرد و صاحب دوازده می و سوداوی را باید که تعاد با طریل صغیر و قویا و گلیقه کند با عود و نیسون و معطلی و هر واحد یک با یک سائیده با هم شست
 که جالب از نیسون و باد و رنجه و هر یک یک درم با گلیقه عسلی ده درم باشد و بعد تنقیه بدن با این حب شیار که آن حب صبر است باید کرد و صبر و
 سه درم بلبل و زرد گل سرخ معطلی تربت صغیر و واحد یک درم بار یک سائیده با آب کخی یا آب شامسوم شسته جدا سازند و در سایه خشک کرده از شغال آرد و درم
 وقت خواب بخورد و یا با این حب ایاج بگیرند یا با رج فطر سه درم تربت بلبل زرد و هر واحد یک درم نمک هندی نیسون هر یک دو درم بار یک سائیده با هم شست و این
 حب ساخته و درم نیم بخورد و کسی که اراده اخراج صفرا با بغم کند یا نیم و انک تنقینا در آن زیاده کند و کسی که اراده اخراج اخلاط کند نیم درم شحم فلفل و نیم درم
 کثیر و در آن اضافه نمایند شربت و درم باقی بهمانست که در قول این الیاس گذشت طبری می‌نویسد که در علاج دوزار از اخلاط بارده و واجب است که این شربت
 متوسط میان حار و بار و نمایند دفعات متوالیه و شاکت ریاحین حار مثل مر رنجه و سوسن و نام و از اخلاط قیر مثل شونیز و فرفیون و چند سیر ستر و پیوند و با قیقه
 و مزج بعد از ترقی آن بلبل غرغره سازند و هر حقه یک و دو بار قناعت نکنند بلکه دفعات کثیر بلبل آردند تا آنکه همه آنچه در سر از فضول بارده و محتبس است بخورد و
 و غرغره و انک لازم کند و اگر فائده نشود و قیون کنند که بعد تنقیه سر با زرد از زدن بطرف سر چند بشیر پس اگر از ایاج و دیاسه مرتبه بخورند بعد از در و غرغره
 در و غن نار دین هر یک دو درم و انک چند سیر شکر یک حب شک یک اسوج حل کرده مسدود کنند و الا بعد این همه تدبیر کند شش زعفران و صبر و مر و مر و با هم شست
 و اگر ازل نشود انکباب برین مطبوخ نمایند که یک کعبه بالونه و اکلیل الماک و شیخ و قیصوم و انک صبر و مر و یک کعبه کبیر نمک سبوس گندم و دوسه جوز و کوفته
 و یک کعبه حب الحلب کوفته و همه را در آفتاب بر سر بسته بچشانند تا همه را شود پس انکباب نمایند با بالونه یا آب و طشت ریخته دفعات متوالیه اگر گشایت نکند مشک
 چند سیر صبر در روغن لبسان یکد انگار روغن سوسن و پاپین هر واحد یک درم حل کرده چهار قطبیل بدان آلوده و در بینی و دوز گوش نهند و بعضی متقین
 و برین دوز روغن یا فنج نوشته اند و من این را منسوب بخطای کنم زیرا که در آن خطر تشنج حجب نافع است و آن سودی بخون مفرط و ملک گردد و گاهی درین
 که از اخلاط بارده و محتبس در بطون و بلع بود این غذا کرده می شود شیخ و قیصوم و بالونه و اکلیل الماک هر واحد یک جزو بادا و در صبر و مر و مر و واحد و
 همه را کوفته و پیچیده در قیر و طی زرد میخند چند آن حل کنند که مثل مر و مر و دوسه بر بار یک بار یک طلا کرده بر آتش اندک گرم نموده بر سر بچشانند و با آتش
 حمامه بنهند و غذا یک شبانه روز بدارند و ایشان گاهی غذا و قیر و طی موم و پیچیز و پیچیز مرغابی و مانند آن کرده می شود و گیلانی از طبری نقل کرده که علاج

نویسید
 نویسید

سدر حادث از اجتماع اخلاط باره غایب تفتیه بدن مستان نشوون تفتیه قوی تدریج و اولاً بجهت لایزال کنند و از اغذیه غلیظه پیریز نمایند و بتناول گلقتن و کمر کنند و شربت غسل سوده بنوشند و هرگاه تشنج و قارور در ظاهر شود و تفتیه قوی تر از اول العمل آید تا تفتیه بدن با اعتدال گردد و بعد تفتیه بدن تفتیه سر را بچ کند و تقویت معده تفتیه آن با مایع دقی بخورد و آب شربت غسل نماید که سدر تفتیه بدن دماغ شربت را نشو و چون برین ضل اخلاط و کی رو نماید سر را بخورده و شربت نمایند و عطسه آن را در شکاف فرنیون و شوقیز بویانند و در حمام آب گرم یا آب شستش نکو در دوا را بسیار بر سر ریزند پس اگر تفتیه آن باقی ماند بر غن محلی آب بنوشند اندک رخون قسطانند کی سحر کنند و اگر سدر بسیار استعمال نمایند و گاهی بخورل سوده و سرکه آینه بر سر ضدا کرده و ششو و ایضا از بابونه با صفت شربت و ایضا بزرگ انجیر و پنچ فوسوده و ایضا با نخل ان سیاه باطلی و آرد کر سنه ساینده صنادی کنند

علاج سدر و دوا دمانی سوداوی

اولاً تشنج صغیر سوا یا مطبوخ باد چوبه و حل السوس بر یک و درم باشد که در درم کنند و غذای نوره و شوش تشنج شیر مرغ را دام دهند بعد تفتیه سسل سوا یا مطبوخ آیتمون متعلاج و در اندک شحم غفل شاهر و دوطوف و دوس حساب آیتمون و یا حبلا جو رد و یا مطبوخ لبلله و تربد نمایند و حجامت فقره و پس سر کنند و اگر از بلبله سیاه بیسون بر واحد یک است و آیتمون بسفاح مطوف و دوس بر دوصوف بر غن بادام چرب کرده هر واحد یک نیم درم بنفشه و درم باب با دیان جها ساخته شربت خود و صبح تناول نمایند و عنب آن جلای نعل از شکر سرخ ده درم باب نیگرم یا شانه برای تفتیه سدر سواوی نیز فیدیت اگر ازین تری شیر خاج حاصل نشود تفتیه های حاد و قوی تدریج استعمال کنند و بعد از آن غرغره و عطوسات و شوموات که در آن مشک چند بیدسترو و مرچوش نشویند باشد و استعمال اطریفل شاهر و آیتمون مفیدست و هر چه در صدد علاج سواوی گذشت بعمل آید

علاج سدر و دوا رتخی و شکاری

انچه در علاج امراض دمانی ریجی و بیماری و صددع ریجی و بیماری مذکور شده بکار برند و ایضا در ریجی بعد تفتیه تمام تفتیه سنجین سر شربت فیدیت و تکلیل ریاح بها چین و شوموات و صوطات و اعطیه و نطولات و خصوصاً عطوسات و اکثر اکباب بر مطبوخ او و به محاله ططفه مثل مرچوش و بادیان و اکلیل بابونه و صفت و بر شش و شربت سداب و شج و برگ خار و برگ ترنج و مانند آن مانع تر و فاضل سفید صبر و عفران چند بیدسترو و آب مرچوش در غن بنفشه آمیخته در بینی چکانند و عاقر قرحا در دل قنفل باب نام و سرکه غسل طلا کردن مفید و ریاحین و عفا قرحا سخته بوبیدن سودمند و جای خطائی مع و از چینی و بادیان خطائی قنفل و با هر یک نیم درم شکر و تولد و پا و آنا را آب بخته چون نصف بماند صاف کرده نوشیدن نفع بلین نماید و آشامیدن زیر کرمانی و صفت و در عرق بادیان چشاند و نیز مفیدست و دیگر معاجین که سدر ریاح استعمال کنند و قبول طبری و اخلاط ریاحیه متعصبه و بطون دماغ اگر بار د باشد علاجش با علاج و دوا رتخی باید کرد و سوا آن است که اگر کنند بخالیدن زو فای خشک و متفر و زره و کند و مانند آن و اگر مزاج طریقی کم نگرداند کی ازین اشیا می مصنوع غلب کنند و اکثر باب این نوع و دوا را خارش و بینی و اختلاج در چشم حادث شود و لا سیما هنگام سخونت این اخلاط ریاحیه و نزد ظهور حاکه و احم امرد غول حمام و ریختن آبکه در آن ششاین مذکور بخته باشد باید کرد و دما مالش سر نمایند که اگر صددع شدید یا نفع این باشد و اگر اخلاط ریاحیه حار باشد باید که قصد سرد کنند اگر قوت اطاعت نرند بعد از حل طبیعت او باین مطبوخ نمایند پوست بلبله زرد و تر سبب می تفتی هر یک سی درم فسننین هفت درم بادیان زو فای خشک متفر فاری سزا چند نیم درم آلو بخارا عنب هر واحد سی عدد و مویتقی است درم چشاند و یک شربت از آن گرفته نیم درم ترب و یک انگ تمویای مشوی در آن حل کرده نیگرم بنوشند و اگر گنایت نکند تبیر و اصفه راوی که مذکور شد بعمل آید و او را ششیر بنوشاند و ایضا که در دوا و شکاری اول دریافت کنند که ماده بکار کدام غلط است پس قصد تفتیه آن نمایند حسب نوع ماده و مزاج علیل و شوموات و نطولات بکار برند و هر اطفاای انچه و تقویر مرچوش و کشنی خشک و صندل و امثال آن دهند و سفوف پنبه اند و سفوف کشنی و غیره بعمل آید و چون کشنی و مرچ بار و دفر کشنی زرد و در بخاری نیز مفید و کشنی و شربت را غلبه بر غل کنند و تبیین طبیعت دما و حسب شانس طبری گوید که در انچه حار است و اگر قوت مساعدت کند و حال متعصبی باشد قصد قیفال کنند بعد از حل طبیعت مطبوخ بلبله نمایند پس تبیر و اگر که از احتیاط اس اخلاط حار در دماغ باشد باید کرد

علاج دوا رتخی

اگر از اجتماع اخلاط در عضوی دیگر باشد حسب دوا انچه در علاج امراض دمانی شکرکی سطر شده علاج نمایند و ایضا در اخلاط معده اول باب مطبوخ شربت و ترب که در آن

تسکین نیاید و شربتهای فواکه چون شربت انار و لیمو و سیب زرشک غوره و ریوج هم همین نوع و دار باز دارو و شش میفرماید که اگر سبب عصبی باشد و اگر سبب معالجی باشد بهر چه
 واجب بود باید کرد و تقویت راس در ابتدا بر وزن گل سح اندک سرکه و روغن بابونه نمایند و بعد استحکام بر روغن بابونه تنها و گویند و اگر که از قبل شربتین باشد فصد هر دو
 شریان پس گوش نمایند و طبیبی گوید که اگر اخلاط مجتمع در معده ریاحیه بارده باشد علاجش اخلاط بارده است که سابق مذکور شد و صاحبین از شربتین نیز که
 در آن زیره و صغیر جوشانیده باشند منتفع گردد اگر مزاج متعادل این باشد اما اگر اخلاط ریاحیه مجتمع در معده حار باشد علاجش تقیه معده و بطبع سافج و شربت آشیر باید کرد
 و اگر موده و قریب در شربتین صدغ یا سپر گش باشد قطع و دلغ آنها بعد تقیه بسیار نافع است و اگر صعود آن در شربتین هر دو جانب ملغوم باشد و مختلف از کوه که منتفع زیاد
 باشند و چون از دست غمرا آن کنند در بعضی است یا بد تقیه بدن بقصد قیال و خورائیدن ایاریات بکارد و تعریل اخلاط کند و اگر صعود این فصول از دوا چنین باشد
 فصد آنها بسیار نیکو بود و سیجی گوید که اگر موده از شربتین بسوی صعود کند و از ضربان و انتعاج آنها سکون مرض از بستن آنها دریافت شود و از دوازی دیگر بکار آید اما قیال
 بر شربتین طلا ساخته بالایش قطع امر نیاید و بر بندند و قصد معالج عصبی کنند که از ان بخارات بسوی راس صاعد شود و اگر احوال مایعده یا جگر یا عصب دیگر باشد و اگر
 ابتداء صلاح آن عصب کند بعد تقیه راس از فصول تقیه نماید و تقویت دماغ پر از اندک با پنجه در بخارات معده ای آنچه بر اخلاط معده گذشته باشد محل آرند و فوفاات
 و معاینه مسطوره سابق بکار برند و در بخارات جگر دریافت کنند که آفت در کدام جانب جگر است اگر در مجرب باشد با دارو بول اگر در مقعر باشد میسل علاج کنند و در
 بخارات قلب بعد تقیه شربتین بکافور و فوفاات و تقویت براده صندل غیره دهند و در بخارات طحال فصد سلیم از دست چپ تقیه طحال با صندل محال کنند و در بخارات
 رحم اگر سبب عقباس ثلث باشد تدریجاً در احضین باید کرد و اگر اخلاق رحم باشد علاج آن کنایه منحل حالمه عصب و منشا ک با دوا و مقصود آن بحالت و مزاج علیل نمایند
 بطریق که در مقام هر یک است از عصب که در جانب او کند و بطرف مخالف هر یک فصد و اگر غیر آن سبب جیب و دماغ را باطایه شربتین تقوی دماغ تقویت دهند
 تا فصد را قبول کنند و بدانند که دوا را هم خاصه در پیران مقدمه میباش پس سرعت تدار کنند نمایند تدریجاً بر موانع شل و تقیه معده و بدن دماغ به تمام ارجح فیزا
 و یا حبشید و جابل اخلاط بسوی اسفل محفته و غیره و آیتاد و اگر عقب خدرشان عصب حاض شود و آلات عصبی موده بسوی دماغ دارد و از ان مکتبه حادث گردد و علاجش نیز
 همین است و دوا بر جراحی را علاج کنند و گاهی بندرت سبب بنگام حدوث صدمع بارد و حال سبب شستند و در جیب دماغ حادث میشود و علاج صدمع حار با دوا بحسب جیب

لوی

که از این پنج نوعی که بیخاق نیز گویند و این هر سه لفظ معرب پی نوده است یعنی مقطوع اعصاب این حالتی است مثل ماندگی که هرگاه عارض شود انسان خود را هیچ فریاده و فغانه گشتند
 و در آن چشم سرگرد و بوشش مثالی بدن اجتماع ریح و بخارات و در وقت عینیات است اسطرگ شربطام شربطام غلبه یا ضت ناگواریدن طعام ثنما و ال غلبه و لوی ریح و اکثر این حالت
 بعد از خواب عارض میگردد و علاج فنج و اخراج موده بحسب غلبه غالب نمایند و اگر خون غالب باشد فصد عینیات اندک کنند و مطنیات مغاللات خون صفر دهند و بعد از فنج به سبب صغیر عینیات
 نمایند و در مزاج را نشینان آب سرد غسل کردن بدان دوا حال بی تقیه تسکین بخشند که مسکن غلبان اخلاط است و عت سکون تهدیه را کنند تا این سفوف حال مزاج و نای بخارات است کشنیز
 بکسر و روده توکل سرخ و دوا لاله اصل السوس شربتین که یکتا در نبات مساوی شربتی و شتالای شیمیه و یا شنبه و پرورده و گوناگون شربتین شربتی تا یکپاس سیر دریا کردن نافع و سفوف کشنیز
 خشک باشد که نیز فنی بود و در مزاج با دوا ریح غلیظ تقیه بنم نمایند و خود غفوف مزاج و در مای آن موضع آن نافع باشد باقی تدبیر از علاج امراض دماغی بخاری و ترکی بجوبیند

کابوس که نمیدلان و جاتوم و خانوق و ضاعوط نیز گویند

و در یونانی انیا الطس نامند آن مرضی است که آدمی در خواب عصبه که بر پشت خوابیده باشد چنان پندارد که چیزی گران بصورت انسان یا شکلی دیگر بر پشینه او است و او را
 بی فشار نفوس و تنگشود و آواز تواند داد و نتواند بخنبد و چون این حالت منتفی شود یا اندک حرکت نماید فصد پیدا گردد و گاه خیال نماید که گویا کله بی خفه میکند و گاهی
 خیال کند که شخصی با وی اراد و مجامعت نمیکند و گاهی بعد از ان رنجی نمیشود و ماندگی عارض گردد و سبب و در اکثر آنها عینیات غلیظه است در حالت سکون حرکت
 دوا و آن خون غلیظ یا بلغم یاسودا باشد و ام این قسم مادی مقدمه حرج یا سکتیه یا نایا فالج بود و گاهی از رسیدن سردی شربت بر سر دغه و نیز در یک وقت
 خواب نیز حادث شود و این مرض بی خفیف دماغ عارض میگردد و گاهی در کمال و صفا و جرم و اگر اندکی غلیظ یا بسیار سرد و اگر که با ضت و اسام که کند عارض می شود

طریق تشخیص اسباب این مرض بکدام انا خلاط گفته که ماده بجمار باشد علامات مخصوصه آن هیوید ابود و الصبا تخیل ناک هر خلط و خواب هنگام عروض مرض نیز
بر وجهی که گواهی دهد مثلاً اگر آنرا غلبه خون مثل سرنی چرخ و چشم و غیره دریافت شود و تخیل چیزی سبز بود ماده و سوس باشد و اگر علامات بجم مانند کثرت
آب پین بینی و سستی بدن و کندی عارض غیره در کمر گردد و احساس چیزی سفید بود و ماده بلغمی باشد و اگر نشان سود مثل کثرت ناک و قات خواب و غوغا چشم و غیره
معالم شود و او را ک چیزی سیاه در وقت عروض مرض بود و ماده سوداوی باشد و اگر آنرا که ام خلط یافته شود حال سیدن برودت بسبب سنگام خواب سپید

علاج کلی کا یوں

در جمیع انواع کابوس تقویت و طبع و تمیز طبیعت و تعطیل معی دارند و از بجزرات و تها و نوشیدن آب میان طعام اجتناب چه بیمار مذکور گویند که اکثر اوقات بخت و خرد
مضر کابوس است و در کتب قدیم در جمیع اقسام مادی سوختن است و تقویه طبیعت بسیار درم بلبله سیاه و دودرم و بنی کردن بجزراتی و نمک موی و بعد بلبله سیاه و بلبله سیاه اصل لیسوس
هر یک نیم درم معطی و از این هر یک یک تم تر بر موصوفت و دودرم تر بنجیل و بار درم گفته کنیز درم و او یکو گفته بنجیه بر روغن گاو و هر یک کرده بسپه چند غسل شسته هر دم درم خور
درین مرض نافع است و گویند که غذا بگوشت هیچ مضر است و بعد از تقیه خوردن استخوان مرغ سیلانی سوخته سه ماشه بانبات یا یکم گفته درین مرض مضر گفته اند که از اطو فواید
و اگر غلبه در روغن بان یا روغن سیاه گدشته و زباد مشک صندل صغیره عطری لبان نیم شقال آسخته غایبه ساخته بویید و مقوی و طبع و نافع کابوس است و چون بلبله
علوی خان در کابوس غمی و سوختن معی و سوختن هر چه در علاج امراض غمی بخاری گفته شد حسب درجها استعمال نمایند

علاج کا پوسٹ موی

نصفه فعال کنند اگر از خون دماغی باشد و نشانش آنست که از اعلی ایتدا کند و بالا را که کحل کشایند و جاست سفین نایله طبری و سبکی میبایشد که فصیحانین الیق بود و اگر
باشد جاست پرتو کند بعد سبیل مطبوخ فو که با بلبله غیره دهند تقطیل غذا کنند و هر چه تولید خون کمتر ناید خون را رقیق کنند مثل آب گاو و تر سندی و آب شانه و آب بادبان
استعمال نمایند و آشامیدن کنگبین و گلاب باب سرود که از شربت غوره و یکیدن از میخوش قلعین طبیعت باب تر سندی و جلاب طلا الصندل و گلاب بر سر با نین سرخون
و سرکه زبای تقویت دماغ و استنشاق کافور و گل سرخ و نیلوفر و تقویت معده بشریت سیب اطراف کشنیزی و غذای حصر میه ساقینافع بود و بهرست تسکین بخار است
و دانه بیل که بشری از شک است از ترش کوی پرورده باشد نمک هوری بقدر ذائقه میخینه بکشد و دهند و ایضا در کابوس موی که شخصی مراقب اکثر اجوش و سن بود و بهرست سبیل
از عذاب بگل نقشه صیل لوس گل سرخ شانه و میوه میگل نیلوفر که از بان انشیون پنج کاسنی سنای یکی جو شاییده صاف نموده و مغز فوس خیا شانه بگل قند روغن بادام
و زرد کرده و دهند بعد و ترید از عذاب بقرق شانه و جو شاییده صاف نموده و شیر و تخم خیارین شربت بنفشه فاکشی داخل کرده و باز بجای خیارین کاسنی کنند

علاج کا پوسہ

[illegible]

[illegible]

و کتاب خلط در پهلایل پیچیده و کذا چکر گوش آب و در پهلایل کرده و کذا جگر افر و کذا زرد باد و جگر و قاتم حار و ترش یا زرد و یا و منج و غذا لبسان و کتل
مسلوق مطیب بزیست یا برغن بادام را که کشیده و یا پیچیده مسلوق مطیب بخور و یا انان توری شرب و یا انان

در آرد و پیچیده یا منج انواع صرع

سودا پنج نعل آب سائیده و کذا بول نعل و کذا برتن جوت سائیده و کذا نفل گرد و زرد بر بگوئیس بر کرده و در سایه خشک نوده سائیده و بقدر و در پنج نفلج
کردن و کذا ایچمه مع پوست تخم سائب و هاس گرفتن و کذا آوختن و زرد باد یا عاقبت در گاو و یا صاحب جرع با خاصیت نافع و استخوان و در گریز گرگ باغ و دشت
و ناک که نوک بران بول کند و زرد و دشت نیز با خاصیت دافع صرع است و پوشیدن انگشتری شمع زرد و زرد شنبه در گشت دست چپ و کذا انگشتری از شلخ
چپ گاو ساخته و دست چپ مجرب نوشته و سودا بزرگ جیت یعنی رو اسن نیز مجرب است کذا نافع مغز تخم موده نیم عدد نفل سیاه و نیم عدد و بار یک موده مجرب
و اگر شیر آگ بر سر و دکن پاسبان را بلند و نفل سوده بران پاشند و برگ آگ بران بنند تا بپزد روز متواتر و درین مدت پای نشویند مجرب نوشته و گویند
که هزار بار یک بپندگی کشکجه بر گویند و در ظرفی کرده و در آن بنند موده بسوزند و از آن سحوط نمایند و در کم از دماغ خواهد افتاد و شفا خواهد شد شیخ میفرماید که از سبب
محرکه منج انتقال بسوی هوای حین صرع است چنانکه از سبب نعل صرع انتقال بسوی هوای حین انزال است و کل حرارت مغز حسی یا ماری و جمله جود و جلع
بسیار و کثرت باران و یاد شمالی و جنوبی اما شمال و بلاد شمالی بسبب حتن و او و منج نعل او و اما جنوب و بلاد جنوبی بسبب تحریک خلط و دلی دماغ و ترقیق و تفریق
آن و در شتاب بسیار میماند چنانکه در شمال و در حریف بسبب نسا و خلط و در بلاد شمالی کم افتد لیکن تا بل بود و هر آنکه اگر سبب قوی نبودی عارض نشدی در و نعل طبع
و غیر طبعی که میسر یک آن کند و حرکت و دیدن حرکات سریع و در اثر شل و لایب بر بلاد از بلندی بستی نگرستین و بسیار نشستن در حمام و استحاض و نعل از پنجم و دشت آب گرم
بر سر و تناول چیزهای مولد خون بخاری و سودا و شل شرب کدر و کشته نیز و مضر بود و آنچه از شراب نوصاف بود و ترقیق نباشد و صرف ناک و دماغ و کفرش ناصحت بخاری می
و راست و عدس سبب قوی بید خون سودا و ی اگر آنکه یکشاک جو خا و ط سازند و با قلا ایضا و ثوم بنابر امتدای سر از بخار و سیاه کذا لک بنابر آنکه جوهر استحیل بر طوبت رودی
میگرد و شیر ایضا و حلویات و کثرت و سوس و در طعام و تمامی مغالطات و فطاح و قباض و بارد و کل حرلیف حاد و بهیضه نیز از حرکات جرع بود بسبب تهور یا خلط
و تحریک آن و تهمه سوزشی و سهر و آلام نفسانی قوی از غم و غصه خوف و انفعالات حسیه قوی شل استماع آوازهای بزرگ چون رعد و بوق و توپ و تشنگی کوفتن
طبل و آواز شیر و اصوات علامه شل حدت جلا نعل آواز شنیده شل حرلیف در و از که تیز باشد و همچنین از دیدن انوار باهر شل برق درخشنده و نور چشمه آفتاب از
ماست حرکات قوی شل حرکات باوند و گاهی صرع از ریاضت بر استلا و از جماع میماند ایضا شیخ میگوید که تدبیر عام برای جمیع مضرترین نیست که اغذیه
محموده که از اثر طیب محمود غیر مفرط باشد استعمال نمایند و از استلا و سودا و هضم خدر کنند و این چنان باشد که پیش از تمامی پری شکم ترک غذا کنند و کسی که عادت او
بخوردن یک قف جاری نباشد تقسیم غذای او کم از کم کردن شکم باشد و سبب حمله یک حصه صبح و دو حصه آن شب بخورد و بعد از ریاضت لطیف و کثرت
شراب نماند که آن دماغ را بشدت متلی گرداند و اگر از استعمال آن چاره نباشد آنکه از شراب کانه مروق و مائل بخصت بخورند و مضرترین اشیاء ایشان شرع ب
استحمام و ایضا سوزی شدید بکند و سبب است که سر از ملاقات جمله حرارت مفرط یا بروت مفرط محفوظ دارند و در حمام زیاده نشینند و مصرف از جمیع کوم غلیظه و
قوی غذا و همه انواع هاسی بلکه از کوم جمیع چهار یا بایان بزرگ اجتناب نمایند و بر کوم خفیه مثل گشت چرخ و مرغ و دراج و تیر و کوبشک پلی و کوهی و قنار و شنفین و جودی
و غزال و از نعل و قنار و زرد و گویند که کوم خفیه شستی از سخت سودا نیست و گوشت بز یا بجا تحفیف و طفت ترطیب برای ایشان ستود و با نعل چنانکه حلویات و دوشل
و مانند آن بهر آنکه مکرده دانسته اند و از قبول اجتناب کنند حتی که از قنط و بقله یانی چه جای غیر آن و خصوصاً کفرش که آنرا در تحریک صرع خاصیتی است اگر آنرا
باشد شاهره و کاسنی استعمال کنند و در کاه و نعل بر غلیظه بخور و حس خصت داده اند و من بهتر میدانم و همچنین رخصت کشن برای منع بخار از سر داده اند و من آنرا
مکرده میدادم و استکشان ایشان را نشاید الا در صغری و دومی و اما چقدر در آب پیچیده بزیست و مری و مانند آن اصلح داده اگر پیش از طعام برای تأمین طبع بخورند
جائز نیست نوشیدن بوی سداب از جمله قبول نافع بود و چون اندک شربت و سداب و طعام ایشان افتد نافع باشد و باید که از جمیع نوا که طیب و غلیظه اجتناب کنند

نوع

نمایند و بعضی قدما گفته اند که صاحب صرع را اندک عاقل تر و مایه یان پس اگر عطسه مداوم صحت او دارد چه چاقی و ابله قاتی و غیر آن مینویسند که نگاه کردن اندر چیزی را
منتهک و گردان و برن آب وان و آشپنا خفایاق و آتش خوردن شیرینی های سخت شیرین و طعم های سخت چرب گوشت اسب شتر و گوزن و جانور لاغر و پیر
و قدید و شیر جمیع حیوانات و لبنیات قاطبه و هر چه از شیر سازند مانند ماست و پنیر و شیر پنخ ضرر دارد و اگر باد بخوبی و اندکی کشنیز و طعام او میزند سود دارد
و اگر قنبره میزند و آب ساکنه روغن زیتون مثل اجاز بسیار نذیر پیش از طعام بخورد ملج را نرم کند و بدین جهت ملج بود و میسون و کر و یا و در این بین اخلاط را از رغام
فروارد و از زنگمه باد را بر بول بیرون آورد و بوی چیزی سوخته و بوی قیر و کندر و شلخ میسوخته و جلود و بار و زریان دارد و اگر گوشت بز بسیار خورند هیچ بود که
صرع تولد کند و اگر نگاه خبری نشود که از آن نگین شود یا ترسد و صرع افتد و از سید و جو زربخه مرغ و جربید از ویدن است یا فتن خواندن بسیار خصی و از آن
اخر از نایب انطالی گوید که جماعت ساق در رموی نایب و طافا بعد هضم صاف کنند اگر مرض از غنوی باشد ابتدا بجلج او نمایند پس تنه بدن یا داغ کنند اگر از آن
اصل باشد و یا بعد مطلقا و از جمیع مخرات و معظلات منع نمایند و آنچه منع نماند شکل کشنیز و امرو و بدین و همدا و مست تریاق الذی بسیار کند تلیق نرم و در شراب کاه
و پوشیدن انگشتری و خضر دست چپ از رسم است خراشته بشیر تلجی بدان هر سال نافع و این همچون از اختیارات مجرب پس است اسطوخودوس کشنیز خشک هر واحد
ده درم سداب هفت درم غار لقیون پنج درم خاکستر خرچرادر درم خون خروغن زهره آن و مراد گو سفند و حجر البقر هر واحد دو درم زهره خشک هر واحد
نیم درم درم شکم مقوم بگلایب سبز شش شتری از آن یک مثقال بطبخ آیمون یا آب میوز و در خواص آمده که فاونایا و سداب و داغ بهر دو و دم موش صندق هندی
همه یا بعض آن اگر تعلیق نمایند صرع را منع کند و از خواص مکتومه است که هر گاه ماه و آفتاب و برج سرطان یا اسد مجتمع شوند و طالع زهره باشد از طلا و نقره پس
هر واحد مثقالی صفحه ساخته در همان ساعت مذکور صورتی از شیر که در گردن او مار باشد و بر سر او شخصی که در دست او مار بود و نقش کنند حال آن اصلا
صرع نکند و صرع اسپ نیز عارض میشود و علاجش تسبیح بخندن و بیشتر محلول در شراب است و در باطن یعنی او بر طوطی سازند و طوطی سبز بکلیت نوبت نشاند

علاج کلی صرع و ماعی

شیخ مفید بگوید در صرع دماغی اولی استعمال غریز و بماندن و ششم غفل و تقوی و ایارج و طبع غالیقون است و سال بعد سال تمام سال و صرع از هر خط که باشد
اگر غلبه خون دریافت شود فصد کنند و اگر استلزام زیاد بود و قیغالین یکبار کشایند و حیاست خون بگیرند و فصد کنند و وقت برنج و بعد چند روز یک بار زبان کشایند و فصد
برای جذبیده از دماغ بر قیغالین کنند خصوصاً اگر خون کثرت برود و دماغ وضع کن مانع نباشد و گاهی تحلیج بفضله کرمی افتد بعد یک هفته باطله بعد از فصد یک هفته
رحمت اوده و سال شش و هفت قوی از قطره یون و ششم غفل و تخم میا بخور و غیر آن نمایند و باز آسایش دهند بعد از اگر حاجت با خراج خون افتد فصد فغن یا حاجت با کرم
و حاجت موخر و در میان فغن مانع و باز رحمت و در پس سال آورند و همواره تا حصول صحت از پس استعمال یک هفته آسایش دهند بعد از این غراغ و عطش و غیره منقیا نمایند
دماغ استعمال کنند و چون بشلیش بعد از بشایانگ آب زنجبیل سحر کنند مانع بود و بعد از آن تدابیر تبدیل مزاج و دماغ بتواند فصد از فصد و خردن نمایند و سبب
بویانند و واجب است که سخفات و مبدلات مزاج و دفعه بعل نیارند بلکه تند روح استعمال کنند و اگر این ضرر در افعال پیدا کرد رحمت دهند و بقول سیحی در صرع دماغ
استعمال سحی قایما کر نمایند و لطیف تدبیر کنند و در پیشی فاد و ایناسوه بدنند و گوشت که طلای بر خون همین بزرگند چندید شش بر سر و در تخمین و کذا انما و با بونه و تخم کرفس
آب عسل خوب پنجه شل مرهم ساخته بر سر و کد خبث الحید بر غش سون یا بر غش یا پسین بر یا فوخ و یا روغن حرمل بر فقرات پشت و دیگر ضام دارند که در علاج صرع
اطرائی خواهند آمد و در اینجا مفید بود و غذای محمودی شوری بامی مرغ و کباب آن با نان خشک و زولاب و مرغ و لوبه و دراج بخوراند و بعد از طعام بر بعضا جین مقوی دماغ

و مانع کار کرد و آن عود صلیب باشد و دست دن بسیار مفیدست مانند جراثیم صلیب که حرکتی بخان مجنون اسطوخودوس ایشان حبس و صلیب جن که در تروا بدین مسکوت

علاج صرع دماغی بلغمی

اول نقیج ماده پنج بلغم نموده از مسهل آن و حبس یاج بکرات تقیه نمایند و یا بقول حکیم علی شریف از بادیان پنج بادیان چهل اسوس گاو زبان اسطوخودوس بسیار و شان یک چهار ماشه و غیره و ده دانه انجیر سفید چهار عدد و سیسالیوسن و ماشه عود صلیب یک ماشه کشند و عسل چهار توله منقح واده فیسون و بنجیل تر بهر کشتش ناشه سنای کی که تکیه رفاح او چهار ماشه غرقاشش توله افزوده مسهل دهند لیکن در ذنوبت نباشد که ضررت و گاهی حبس لیل و بسط پنج هم مسهل افزوده میشود و حبس بسیار و حبس بلبل و حبس کند و فاونایا می علوی خانی نیز به تقیه دماغ مفید و بعد از غرق و عطوسات و مسوطات ماده باقی مرستاصل سازند مثلاً ایاج فیقره و یک صغیر عاقر قرحا جو شاییده باشند که قدری آب کامه اضافه کرده غرقه کنند و دیگر غرقه غرقه دماغ بلع آرنده و از کندش فوغل و شک فاونایا شوق کنند و اگر یک گرم اسطوخودوس با اسهل سحر کنند تقیه تمام دماغ کند و مسوطا سندی و کذا پوست پنج عشره شیر بر ساید صاف کرده مسوطا کردن مفید و اسطوخودوس مغربند قد سندی و اچینی مساوی و یا عود صلیب کشتش مساوی سووده درین می دیدن نیز محطس است و نقیج عاقر قرحا و حاشا و جنب بسیار مفیدست و کذا لکات اچینی و مشک کذا خردل سفید فوغل سفید سووده و دیدن نافع و فوغل و جنب بسیار یک سووده و درین نقیج کردن نیز مشتمل ماده است و گویند که نقیج مغربش خشک کرده بقدر نیم ماشه هر روز ناسه و در شغای کلی بخشد و یا انشا بعد تقیه بدن و دماغ بهر تعدیل مزاج و مجنون سیسالیوسن و بنجیل غرضی و تریاق الذنب حبس چند و حبس فاونایا با عرق اسطوخودوس و دست کنند و یا مجنون سیس و مجنون الصرع و مجنون محمد زکریا و مجنون ابن ماسویه و مجنون اطباء کیلان و مجنون عود صلیب استعمال نمایند و دیگر ادویه مرکب مثل اسطوخودوس و دوا اسکاتودور و حبس حاق و مجنون و کذا مجنون قیصر تریاق ثانیه تریاق شیخ الرئیس اسوسلیم و هم غریلم و سوطیرا و شایسته نافع است یا اسطوخودوس سووده با طریفل صغیر شسته بخورد با کگل نقشه بسیار و شان بادیان چهل اسوس چشاییده گفتند و فوغل کرده بنوشند و اسطوخودوس عسل نیم تونی و دماغ است با و بنجیل و نوشیدن مفتوح دماغی و نافع از برای صرع است عرق مندی مرکب نیز مفیدست و کذا برای وج و بلبل و مغربش و پودینه و صغیر و با و نه و کلیل الملک شوب اسطوخودوس و نام و عود صلیب سر فوغل نماید و سر و کذا دارند و هر صبح ریاضت مقصد کنند و بدن را با نهمی که دست از اعلی اسهل آرد و ابتدای لاش از دست پاکند پس سر را نیز باندند و حتی الوسخ تملیقت بپزایند و غذا گوشت تین و دواج و مرغ و کج شک و دیگر حیوان خفیف قلیل الرطوبت مثل ششین و مرکب ششین خشک سازند و از بقول اغذیه باردا تر از کنند و بجای آب با اسهل با عرق با و بنجیل دهند و بالای طعام این نفوف دهند و بادیان سه توله قافله کبارد و توله عود صلیب یکیم توله نبات برابر غراک و مثقال ذکر بعض ادویه مرکب که در صرع بلغمی معمول است اسطوخودوس تالیف حکیم محمد الملوک تقیه اخلط غلیظ بلغمی و سوادی از بدن دماغ کند و نافع است از برای صرع سوادی و بلغمی و برای انقوه پوست بیله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آمله سنای کی تر بهر سفید در بر بسط پنج اسطوخودوس انقیسون هر یک پنج مثقال غاریتون سفید صلیب رومی فاونایا تخم سیسالیوسن حجازی مغسول هر یک و نیم مثقال بوی سرخ دانه برآورده و در مثقال ادویه که گفته بختیه بر وزن با و ام سی مثقال حبس نبوده مویز را بکباب پزند تا شرب صاف کرده با سه زن او و عسل اقوا آورده ادویه را با آن بپزند و بعد از چهل روز استعمال نمایند خوراک تا چهار درم و برای اسهال شش درم اسطوخودوس مسهل منقح دماغ است و موجب صمد عفرین پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله زنگی پوست بلبله آمله بسط پنج اسطوخودوس گل و زبان غاریتون بادیان هر واحد و مثقال مویز منقح سنای کی هر یک توله تر بهر موصوف یک تله مغربادام که تله ادویه بسیار بر وزن با و ام بار غراک و کواچرک ده شد سه چند اقوا آورده بپزند خوراک و توله بعد از پنج روز اصول گاهی اضافه کرده میشود بنجیل نیم درم حبس کند و صرع و فوغل و انقوه و عیش و تپلی بلغمی را نافع و اخلط طریح را دفع کند تخم خنظل ستمو سنای می شودی غریقی سیاه مثل زرق

[illegible]

عاقراً قرحا ست درم کوفته بخیمت با مویز منقح یک پل سبز شد شربت بیخ درم و یا اطر اعلیٰ صغیر درم مقوی ابایارخ فقیق او سوط خود و س غار لقین هر واحد یک درم مقل از رزق
 و کثیر ابرو و اندر بلغم درم بخوراند و هنگام ضعف قوت مقدار این ادویه کم کنند و شربت سبک بخیمت نافع است گویند که آن در چهل روز شقامی بخشد و شربت سوط خود و سوط دماغ
 و مقوی است و این چون سیسیالیوس در صرع مجرب النفع است چون هر روز یک شغال بخورند و بعد آن جانجبین آب گرم با لیدر بنوشند سیسیالیوس شغال جانج
 زراوند در صرع فادانیا حلیت طیب حب بلسان هر واحد و شغال جنید ستر قریل سقیل هر واحد یک شغال شغال العسل کف گرفته بسوزند و اگر بعد از این سبک بخیمت غرضی
 المانع و النفع بود و گاه بعد تنقیه احتیاج به تنقیه نفس باغ از فضل باقی مثل سوطات و عوطات و نشوات می افتد و این سوط و خفیف است بکسر زندقه نهدی در دم
 و در آب چند حل کرده استعمال کنند و این سوطای تر از آن است صبر و عصاره تمنا و الحار هر واحد بلغم درم با لیدر سوط استعمال نمایند و واجب است که عقب سوطات و عسل
 نیکم در دینی بچکاند تا تراش و قروح در بینی پیدا نکنند و گاه بعد تنقیه حاجت به تبدیل مزاج مثل تریاق کبیر یا سجون خلاصه یا شرو و دیوس و ششم مثل سدا
 و مشک و عین می شود اگر سوط مزاج بار و سبک کم باقی بود و از خفیات و غیره اشیای مضره که سابق مذکور شد بر سینه صاحب کامل گوید که اگر خلط بلغمی غالب باشد
 باید که تنقیه بدن استعمال قی با دویه مقطوع و ملطف بلغم کنند لاسیما اگر بلغم محض در سینه باشد و قی باقی کنند که در آن ترب شبت بود و دینه چوشانیده باشند
 با سبک بخیمت عسل قبل از در و در لعل از در بعد از آن حب اخفون حب ایارخ بعد ایارخ لوفانیا یا آب سبطوخ سیسیالیوس سوط خود و س فادانیا بپزند و غرغره
 با یارخ فقیق و یا اندک و فادانیا عسل غرضی و عسل غرضی کنند و اینها را چون کبیر یا سجون که از قبیل ابارجات درین مرض عجیب النفع است بپزند و نشو او و یا است که در آن
 قریل سقیل است در علاج کلی صرع در قول شخ گذشت هر روز یک شغال از آن با سبک بخیمت غرضی ده درم بپزند و اگر در هر هفته عاقراً قرحا بپزند بطوریکه در قول
 صاحب خلاصه مسطور شد انتفاع یابند و این و نافع صرع است حب عشت و فلفل سفید و تربد و فرخون و خربق سیاه بپزند و سواوی حریش سوده بقدر یک درم
 گرفته و در خلط کایوید شخم او در کرده بر نمایند و آب لکوز میخنج بر کرده در تنوریکه خاکستر گرم باشد یک شبانه روز بدارند و صبح با ریح بار یک صاف کرده بنوشند و اگر در
 عود کند امر عجیب است فخر کنند و ابارجات کبیر مثل لوفانیا و ابارج در روض بپزند و آب ازین باب شرو و دیوس تریاق کبیر نافع است که یکی ازین هر دو وقت حاجت
 و اینها صاحب این مرض ایرو و ایدرین غار لقین یک شغال زراوند در صرع بیخ قریا سیسیالیوس نیم شغال هم را سوده شکر طریز در برابر میخند با آب نیکم بخورند
 که بلغم محدث این مرض با سواول بر آرد این صبره الله گوید که اگر خلط فاعل صرع بارد باشد اسهال حب توفایا کنند و تلطیف تدبیر نمایند و سبک بخیمت غرضی
 و جانجبین بخوراند و غذا نخورند و آب بپزند و اگر قوت ضعیف باشد لحم حیوان خفیف قلیل الرطوبه کثیر الحریکه مثل عصاره و دراج و مخالف شفا فین بپزند و بکر که معتدل
 امر نمایند و شربت بچکانی بنوشانند و تعلیل غذا کنند و نشوق فلفل کنند و ششک لعل آرد و از لقول بارده و اغذیه بارده خوف نمایند و بلغم مزخوش و یو دینه
 و صغیر بر سر زندقه فادانیا نشوق کنند و در گردن کوزند جراحی و ابیلا قی مدینه بپزند که استغفار حب اخفون باید کرد و اگر شربت مقدار و دو ایک ایارخ فقیق
 بخورند و آب باشد و اگر شربت یک درم خورده و صواب باشد و این حب غار لقین در صرع دماغی نافع ترین چیز است ایارخ فقیق غار لقین هر یک یک درم
 شخم خنظل و دو انگ خربق سیاه ستمو نیا مقل هر یک انگلی نیم حسب دستور حب سبازند و این یک شربت است ایارخ لوفانیا و ابارج در روض ایارخ جالینوس نافع است
 و از مزاجین کبیر شرو و دیوس و سجون هر س سود دارد و این سرافیون سگ وید و دو انگ شخم خنظل یا یک شربت شرو و دیوس شربت بپزند و اگر نیم و انگ غار لقین نیز فز
 صواب باشد این الیاس گوید که تنقیه دماغ و بدن حب ایارخ و حب سبطوخ تربد و ختنه قوی کنند و صبح جلاب از بادیان اینسون و باور بخوبی هر یک درم
 و گاه خنده درم بنوشانند و غذا نخورند و آب بشیر و مغر قرح و اندکی در چینی ایدند و بعد از روض در قار و رده تنقیه بدن باین حب کنند ایارخ فقیق که نیم تربد و سبطوخ
 هر یک نیم شغال اینسون حب النیل هر یک نیم درم شخم خنظل و نیکم نهدی هر یک بلغم شغال سقل و کثیر او صلی که هر یک انگلی کوفته بخیمت آب بادیان شربت چهار سباز
 و یا حب توفایا و یا حب اخفون نمایند و در تلطیف تدبیر سبازند و از غذا رنخود آب گوشت دراج و ماکیانم تیر و یا در چینی اقتصار نمایند و جنید ستر و روض
 حل کرده بخورند و بعد بلغم مزاج تریاق ایارخ بنوشانند و بعد از آن شرو و دیوس و این سجون سیسیالیوس کنند و نشو آن در قول ابو سهل گذشت لیکن در اینجا صرع
 عسل سبک بخیمت غرضی و از آب فصل است شربت یک شغال خنظل می نهدی ایارخ لیدر که حب جلاب از بادیان و بادیان و سیسیالیوس هر یک درم و گاه خنده درم

درم کوفته بخیمت با مویز منقح

عسل سبک بخیمت غرضی

[illegible]

در اثنای دواهای عمومی تدبیرش بحسب سبب سبب از تقویت آن خصوصاً است که در بالخصوصی هر اثنای دواهای عمومی و اختصاصی و احتیاجاتش را در احتیاجاتش را
باین طریق بیان کرد و در تقویت دماغ و کرده گوشند و در بخارات لطیفه استغفار آن فصد صافن کنند و او به مدد حیض نوشتند و گویند که در صبح که زمان آنگاه
پدید آید و در میان صبح گویند و می خندند و گاهی میگریزند و همان وقت بهوش گشته بر زمین می افتند و عوام آنرا میگویند که جن گرفته است این در مجرب است غار قیون و ایا قیون
هر یک که باشد باشد بطریق تخم سیسیالیوس سهل علوی خان سردار و ساخته و دهند و بحسب محل صرع و دود و وقت شب خوراند و غذا شور با مرغ بنان کنند و عوص آب عرق گاو زبان
یا باد چوبه نمند و حکیم علوی خان میگویند که یکم خیز شاه باد شاه را که بهر سالی ساله بود و او را حصیر چند باره اقع شد و افاقه حاصل میگشت احدی که با صرع افتاد و از آن افاقه نشد
بیکرک اصحاب سیرام باقی ماند دریافت نمودم که صرع او از باغم غلیظ و حبس بلبلون دماغ است پس یک هفته شفیع داده بمسد ملات تقویه دماغ نمودم بعد از آن و از انفعال ناده و اخت
از مسهل ادم و همین سان چند مرتبه به عمل آوردم حتی که صرع او از آن گشت و باز مدت امر خود نکرد و ایضا در احتیاجات صرعی جماع و تقویت دماغ و اصلاح حال او عینه سنی کافی است
و در صرع کبیری به صورت وجود علامات حرارت تسکین حرارت و تقویت سده و استغفار با جوار الحبن یا آب کاسنی و فلوپس خیار شنبه و تمه سندی و شیر خشک فصد بلبلون
و در صورت ظهور اعراض ناده بلغمی و سردی جگر تقویت سده با جوار الاصل و تبدیل مزاج آن نمایند بدستور یک در امراض جگر خواهد آمد و در صرع معانی بمسد ملات تقویه
و جود بمسد ملات تقویه کنند و برای قتل اخراج دیدان هر چه در فصل دیدان خواهد آمد بکار برند و تجویز بمضموم تقویت اسعوا و دماغ و تبدیل مزاج آن نمایند و او به مخصوصه صرع بیشتر مکنند

راطرفانی بعد تقیید بدن بحسب ایارج و قوایا و ایارج جالینوس و لوغافا و تاطیف تدبیر با قذیب مسخنه و لطیفه و تقویت سر و تسخین و باطله و ایدان جارد و تسخین عضو و وضع جسم
رعی غیر شرط بر آن تقریر آن جنود و دلگشایی و حرکات آن بر ریاضت هر چه در علاج امراض دماغی شریک الطراف الزر بطرف فوق عضو در ابتدا ای او نبوت انقضای آن

و تشنجین عضو و تفرج و غیره مذکور شد لعل آنرا در نوشیدن و در دم تاسه درم روغن بیدارنجیر مرکب با اول الاصول و طلای او بر سر و عضو عللیل براتی تخمین اس از مجربات حکیم عابد
سر بهندی است و چون فیر از دصر شرکی معمول است و غما و نفسیه و متقال چندید ستر شته متقال فریون یک متقال موم هشت متقال زیت بقدر کفایت مثل موم هشت
بر عضو یکده صرع از آن معود میکند و دصر و دماغی بر سر و دماغی ضاوش بر سر نافع است و دصر صرع اسبی هر چه در آب
تدبیر موم خواهد آمد استعمال نمایند و با دانی و درم گلفنده درم جو شانه صاف نموده تریاق اربعه یک متقال در آن حل کرده دادن نیز سودمند است غدا خود آ
بشیه و مغز قلم دهند اقوال حکما شیخ از جالینوس نقل کرده دصر که سبب ارتفاع بخار از بای باشد چون قبل از نوبت سابق را بر باط قوی بر بندند صرع را منع کنند
یا خفیف گردانند و بعضی نیز از انگشت و بعضی بر انگشت دیگر که از آن بخار بخیزد و دماغی نهند در آن مل میشو و دایضا او می نویسد صرع که از تصد بخار بار و از عضوی باشد
بالای آن عضو هنگام نوبت بر بندند و استغراق غلطی که در عضو باشد باید که با استغراغات معروضا اگر قوت استغراغات بسوی آن رسد یا تفرج و تسبیل زرد آب
در وقت سکون باد و دیگر فرقه کند و سیلان هم نماید و با حراق ماده و مثل طلای تا نفسیه یا فریون غیر آن گاهی در آن نوبت بدرجه استعمال زرد آب و کیک و کیک و کیک باز
و لا در و غیره رسد و اگر احتیاج بشروط عضو شود شرط نهند عیسوی گوید که اگر بسبب دصر بخار از بعضی اطراف باشد باید که وقت نوبت قبل از ظهور آن فوق آن بخش
بر باط حکم بر بندند تا آنکه نوبت منقضی گردد و بعد آن مضع را فخر و اول فخر و فریون و غسل با د و طلای نمایند و بگذارند تا آبله افتد و یا بحام مص کنند و تا زمانی در راز
مندان شدن نایبند و گاهی بسبب کین کپور و شیر انچه و اذن الفار را می نویسد طلای می کنند موم هشت متقال اسبی می نویسد که اگر وقت این مرض با ارتفاع بخار بار دیا پس
از بعضی اعضا بسوی سر باشد باید که صاحب وقت احساس ارتفاع بخار آن عضو را بدستور یکدک گویند بر بندد و با د و یو محرقه مثل شیط و عاقر قرحا و فریون را با
ضما و کندن بعد از آنکه نقیض بدن چسب منقبض و غیره و منقبضی بدن از بلغم سودا کرده باشند و این حبسین عمل نماید بیکه ندرت به سفید یک درم غار یون چهار دانگ
بسفنج انقیون هر واحد نیم متقال سر سیم درم خرب سیاه و دو دانگ شحم خنثی و دو دانگ بیه را باریک سوده آب یا در پنجویه سرشته حبس سازند و خشک کرده از دود درم
و نیم تاسه درم بخورند و این حبس نقیض بدن از بلغم کند ترید و درم حبس النیل ایا ج فیر اسر و احد یک درم شحم خنثی نیم درم نمک فلفلی و دو دانگ باریک ساسیه با آب
جوما سازند شربت و نیم درم آب یک گرم و تاسه درم بحسب احتمال عللیل نظیری گوید که درین نوع صرع گاهی بخار بار و غلط از قدیم ساقین و گاهی از خیر ساقین
مرفع میشو و گاهی از هیچ بدن سود میکند چون شرفیسا و عظیمه که در دو صلا پیش این است که ابتدا بسین ساقین از بالای موضع تصاعد خطا کنند بعد از بر مضعی که
بسته اند شرط نهند و بر آن محام نهند و تا زوال ایام سودا صرع آن موضع را بسته دارند بعد از آن این بطیوخ نوشانند بلبله سیاه کالی هر واحد پانزده درم بلبله
شیر آبله بر دوات بسته درم سنا اسطوخودوس قشور یون حبشیش غافش هر واحد چهار درم سنسین و می انقیون و بصره بسته بر سار یک غنبت درم ترب که کوفه نو و کما یطو
کما دیوس هر واحد سده درم ریوند کوفه و درم جدری و درم موز منقبضی بسته درم بدستور بطیوخ نیزند و صر درم با بقدر قوت مرض از آن گرفته نیم درم غار یون
و دو نیک درم ایا ج فیر که کانت لک خربق سیاه کوفه نیمه بحسب سرشته در آن بلیده یک گرم بنوشند و چون همه بیاشامند و بر سیم نام کنند و اغذیه رویه ترک نهند
بخران نظر کنند اگر تغییری نشود از دود موم بخور و بطیوس یا ایا ج اسکاغینس هر که از اینها که خواهند در هر سه روز درم کنند بعد اگر قوت و متقال استغراق
زیاده تر از این باشد قصد هر دو صاف نمایند و خون افک بکیرند و در علاج این نوع استقصا نمی کنند زیرا که علاج صرع و دماغی و صدی علاج این نوع نیز هست
و علاج مخصوص این نوع بسته سن ساقین شرط و وضع محام است و بعضی اطفال گویند که ساقین شکافند و از التجام منع کنند تا آنکه از آن به دآب بسیار
جاری شود و اخلاط نازل گردد و از این موضع سائل شود و بداند که فائده نگاشتن نزد کسی که قائل اجتماع اخلاط و هیچ بدن است همین طریق است سعید گوید که اگر
سبب فاعل صرع ارتفاع ریح زدی از بعضی اعضا باشد مبادرت بشد عضوی کنند که از آن بخار بسوی فوق مرفع نمیشود و غسل با د و زیت بر آن عضو طلای کنند
تا قرحه گردد و بر آن شرط نهند و خردل مانند و نقیض بدن را بطیوخ اخلاط کنند و اصلاح سوزن فرج بمعا جین بلطف اخلاط مثل تریاق و شر و بطیوس نمایند و بتقلیل
غذا امر کنند جرجانی و ایالاتی می نویسد که اگر سبب صرع بخاری باشد که از عضوی انچه در چون انگشت پای و دست مانند آن بر آید پیش از وقت نوبت
بر تر از آن موضع بعضا به سخت بندند و چون وقت نوبت بگذرد پای یا دست که بخار از آن بخیزد و اندر آب گرم نهند پس عصا بکشد این بدان موضع را

درخت چک سنی میباشد و آنرا اکثر بطوطی بخوراند و شیر را در حل کرده بنوشانند و گرم کاغذ که بصورت ماهی کوچک میباشد سهین اشیر دارد و همچنین گرمی که بر دلو آرد
 مسکن میباشد و جوف غلافی بصورت تخم خربزه نافع است و قدری اوچ بپارنگا با فلفل سیاه سائیده منقید است و بچکانیدن چند قطره روغن گرم شیر و گوشت و پیچ
 و طلای آن بر سر موش نام است که آن خیل که بهندی لال گویند و بعضی گویند که اگر لال ابالای طفل فرج نمایند و خون آنرا گرم بخرند و با لند یا خاصیت انواع این فوس
 نافع است و محلول آب درک لیسانند و چندید ترابو و دینو زهره سیاه در آب سائیده بنوشانند یا ترابو را بجه بنوشانند و خون گوش خرم را در گوش چکانند و نافع است
 و صغیر فارسی کند که در آب صغیر صغیر لال الطیب و کلای سائیده بر شکم ضا و کنند و سعو طایخ درخت عشتروشک کرده با فلفل سیاه و سادی سائیده فوراً نفع میکند و بعضی گویند که اگر از
 خون کشف یعنی سنگ شست آرد و جو محلول بر سر سادی بقدر فلفل سیاه تخم کی صبح و یک شام بخوراند و نافع صرع اطفال است و پوست بلبله زرد تر بر صوف و پودینه باغی مساک
 کوفته بخورند و شیر یا در آب یا در عرق گرم طفل یک ساله یک بار یک شام و دو ساله را دو و ماشه و علی بنی اصل کرده در حلق ریختن نافع ام الصبیان و در اطفال است این و اسهول و در اطفال
 و پودینه است و صغیر چندید ترابو که رانی مسادی سائیده سه جبهه از آن در شیر حل کرده در حلق طفل ریختن بقول ابو علی سینا اکثر شحت می بخشد و آب خیار و تخم خیار در حل کاسم
 ناخوابه سوده در عرق گاو زبان حل کرده و جو رساخن حرب است و چندید ستر خلطیت بار یک سوده بقدر چهار جو در شیر مرصع حل کرده طفل را در اول شهرت روز و زکند و در
 شهر و آخر آن سعو طکانند که حرب معتبره علیه است بقدر او می گوید که سعو ط پوست بنفق بپزند و او بخورند و بخورند و در اول شهرت روز و زکند و در
 بشهر و قدری سداب ساخته و در از الصرع صبیان تجربه کرده و این نوع گوید که عاقر قرحا سوده بجعل سترشته در شکم روز و نفعه دادن و نفع صرع است سداب صبیان
 و گویند که با جو و المان فاد و انیا است و بقول ازنی اگر شونیر نسیر که سائیده در محلول آبیخته بدیند برای صرع اطفال و نفعه ضعیف بل طبیعت است و این و در احتیاط نشود که حرب
 با تخلف است و دیگر و ابالی که در صرع بزرگان مذکور شد در بچا هم سوده و منبذ بود و باشد که این مرض بعد بلوغ خود بخود زایل شود و گویند که اگر قیوم سوده بخورند و در ساعتی که
 نو کند بلیسانند صرع عارض شود و احوال آنرا شرح میفرماید صرع که از ام الصبیان نامند میگویند که نزدیک بعضی اطفال از قبیل صرع صفراوی باشد و لند و علاج آن
 امر بنبرد و ترطیب قوی بدن از آن بر نفع سعطات بارده و شید و شید شیر بر سر نهاده اند و اگر طفل باشد و اید را بنوشیدن چیزیکه شیر او را سرد کند و نشسته در خانه سرد یا سرد و آب
 خوش لاله میکنند و شتاب نیست که این نزدیک ایشان صرع صیاری یا مانی باشد و استعمال این اسم نزدیک محققین اطفال مشهور نیست اینها او میگویند که با صرع صبیان
 باین طریق کنند که اصلاح غذای مرضه نمایند و باطل و حرارت لطیف گردانند با وجودت کیوس و مرضه را از جمیع اشیا که از شیرینی یا فاد ساید علی باشد بر سر کنند
 و از جاع و حمل او را منع نمایند و طفل از شیر بکند در آن محافظت از عجاج باشد مثل آن از طفل بوق و زرد و جلا حل آید و آب خیار و تخم خیار و آب خیار و تخم خیار
 و خوف سردی شدید و گرمی سخت و سوزش و آتش کنند و خلطیات یا خست قبل از طعام برفق دهند و حرکت بد طعام بر آن حرام است پس اگر تحمل سترغ بود و او گوید که سترغ
 بلغم برفق باشد بعد آن اندوگاه گاهی می گردن با محلول ایشان اسوده در دو گلفه شکری و عسلی بخوراند و سداد ساید با طفات بویانند بر که تمشیت موات که با گوشت گاو
 ایشان الکافیت کند حیر جانی ایلاقی میگویند که باید انست صرع که اطفال از ام الصبیان باشد در آن عجاج بر تداوات مواد باید کرد و هر علاج که اجب گردد و باید
 باید فرموده و او را از جاع منع باید کرد و گوشت آنگاه دارند تا ناگاه آواز قوی بپزد از طفل و جلا حل و مانند آن نشو چنانکه تیر سده از گرامی سخت ساری سخت ناگه از آن نگاه باید
 و سداب بویانند و در جرح حبس و رازی گفته اند که گاهی صبیان تشنج یا بلس حاد میشود و عاقر آنرا ام الصبیان نامند پس در آن بوج بنفشه نیگرم نشاندند و
 و روغن بنفشه بر سر زنند و در بینی چکانند و بموم و روغن بنفشه و آب سنبول بر سر بطوخ نمایند و اگر طایخ قبض گردد و بشیاف سهره حرکت دهند و از اطلاق آب سنبول سترغ
 و از آن جدا کنند و شیر زنان یا دختران یا بزرگتر بر سر و شند که صرع حاد از بلس تشنج میگویند که بعضی گویند که بشیر و خیار یا بر سر و روغن بنفشه و روغن باریان
 و شربت بنفشه آب سرد و یا لعاب سنبول لشکر و یا لعاب بهدانه لشکر و یا لعاب خطمی و زرد قلع و یا لشکر و یا شربت نیلو فر ساید الشعیر و یا مار الشعیر ساید و روغن بادام
 و لشکر و یا سبطیخ قطعه که و لشکر و یا آب انار شیرین لعاب سنبول بر روغن بنفشه اندک اندک هر ساعت بپاشانند و بر پشت گردان و روغن بنفشه و روغن کتان بر
 و گردن و پشت و روغن این مالند و تقریبا بر سر و روغن صغیر بر سر نمایند و خطمی و کل بنفشه ساید باریک و روغن کنجد نیگرم بر سر ضا سازند و یا جو مقشر و بنفشه و کلین الملک
 و با جو بر روغن کنجد بنفشه بر سر گردان ضا و کنند و در آب طایخ کل بنفشه و یا روغن کنجد نیگرم بنشانند و با آب طایخ تخم خطمی و کل ک و و نیلو فر و یا سبطیخ

در اطفال و در بزرگان

در بن و اللطای سر بر بنید سر و شکر کنند و مثل گواره حرکت دهند هر روز این سوطا محلول در نمون کالوکل رنده فلفل کنندش با شیر بر واحد سه جزو شکر خردل
مقر فلفل بر واحد و خبره اشق شکسته بر واحد نیم جزو آب کرفس شسته بقدر نمون و نه با سازند و چون نافه شود در عن بالند با سفید اجابت غذا سازند و تریاق یا شکر و الیکسا
و سینه تریاق الیوب بر لبست تاب بادیا اناسیون و زیره و اگر تریاقات مذکوره نیز شود و پنجین بر بند و بعد و مفتحه مارا لاصول بر عن بند نیم جزو شکر بنامند
ایا بر با یونس یا لورنای و سینه این عن در علاج این سار امراض بار و بر لبست معروف بر عن مبارک است قوم شامی یکا اوقیه حبشه نیم جزو واحد نیم اوقیه حبشه نیم
میخ فلفل سفید سیاه بر واحد سه درم یکا در سچندان زیت بسایند و باله تقطیر نمایند و غلط او نمایند که بر لبست بهر که خواستند حال نمایند و همچنین عن بان بکلیت
است و این چون از فستق تریاق بر لبست فلفل سفید سیاه و فلفل این چنینی با بر واحد سه درم نیم گرم کرفس غلغلیون صلیک مغرب اصنوبر بر واحد نیم درم حبشه نیم
شخم خنفل بر واحد سه درم بسچندان عمل بشند شریزان سه درم

علاج سکتة ديموي و سوداوی

در ديموي نزدي تمام مديروان هر دو دست نمایند و خون زياده گیرند که فی الحال نافه حاصل شود و اگر حاجت بینند فصد گهای کردن صافن نیز کشاید پس جاست ساین
و فصد گهای بنی نمایند و بعد هر دو ساق و بازو و عضله ها بکشند و کف بازو و باله و سول پس جوشانده صاف نموده شربت لیمون یا پنجین عنق گاو زبان داخل کرد
و حلق بکشانند و کتیر بلعیت بکشد و توسط انید و مفتحه حا و علوی ان نمایند و چون جوش آید غرغره بکینجین آب گرم کمانند و بهر تفتیه و غ حبشه و سینه و بعد از تفتیه
مغضات محلول تمام کنند و ایضا برای تقویت سر و عن گل روغن بابونه و سرکه بر سر مالند و شموات بار و دقوی باغ مثل صندل گلکاب سرکه بونید و پنجین شوند
و در آخر برای دفع غلظت خون گلکند و عرق بادیان گلکاب و عرق گاو زبان یا در آب طنج عود و صلیک حل کرده و شربت بر درمی جوارش صلیک جوارش بر صلیک کرر
استعمال نمایند و ماده بخت کنند اگر حاجت بسوی آن باشد و بعد کشا و ن سکت تبلیف تدبیر کنند و بر جلالت مار الشیر تریاق یا مزوره بنوماش مغربا دم قناعت در زند و کیک
بنجودان شکر سبک گوشت مرغ و پیو و راج و بند صاحب قنطاریس گوید که بعد نافه مریض نه باشد حبشه و دقت شب لعرق شامه و بنجودان صبح مطبوخ و شامه
و عنبل الشلب بنفشه و گل سمن هر یک هفت باشد و نیز منقی و تولو و خربانی نیم عدو شب و عرق شامه و عنبل الشلب هر یک پا و آنانویسایند و صبح جوش کرده یا لیده صفا
نموده و شربت شمشیر شش تولو پنجین شش شست گلکند هر یک سه تولو یا لیده با صفا کرده شربت سنا چهار تولو شربت در و کر را بلعیمی و تولو اضاف نموده و عن بادام
هفت باشد و حل کرده بنوشند و بجای آب بر گلکاب عرق شامه که آنها کنند و وقت و در بنجودان بنوماش میهند و وقت شامه بنوماشی که در و کر با کیمج مرغ ساخته باشند
خورانند و صبح تبرید از گل گاو زبان پریا و شان اصل السوس جنگل کیمج هر یک هفت باشد و عرق کوه و شامه که گاو زبان هر یک شش تولو جوش کنند که بنفشه یا لیده صفا
نموده شربت بنفشه و یا گاو زبان چهار تولو حل کرده تخم فخر شک هفت باشد یا شش بنوماشی و غلغلیون و همین خط چهار پنج مهسل داده معدا خون اصل آزند و شخصی او ر سکت
دیموي یا وقت فصد قیال از هر دو دست کرده خون قریب سه پا و گرفته امر بالیدن همه بدن بر عن مبارک کردم و کفتم که دالی کیمج و دنگشت و عرض یک و سه
در طول از نیم گرم گاویش ساخته بر عن مبارک یا بر عن فریون چرب نموده بر سر باریاز زند و پیوسته جند را در آب گلکاب حل کرده بویانند چنانچه بهر تریاق است
عصبر یا جوش آید پس تفتیه بدن کردم طبرخی گوید که علاج سکتة ديموي و لافصدیت پس غرغره پس قنطاریس حبس پس تریخ و در بلده دی معالج صاحب سکتة ديموي فصد
کردم و با یک سعی کشا و بعد آن ستر غلظت از زیر که فصول مبخون مشکاب بود و خون با وجود کثیفیت کثیر الکیت بود از حل آن قوی ضعیف شده بود پس
هرگاه فصد کرده شد بر فصول بخون منحل گردید و باغ او پاک شد و آنچه اندکی از آن باقی بود و متفرع آن بقتنه و حب و تریخ و سنا که کردم و در سکتة سوداوی
اولا فصد با سلیق بعد تفتیه منحل مخرج سودا استعمال کنند و بعد نافه بعلاج صرغ سوداوی رجوع کنند و از چیزهای بسیار گرم و تیز خدر نمایند و اگر مرکب از
سودا و مغرب باشد اول فصد صافن یا با لیمون یا با لیمون یا سار تریاق سکتة بلغمی و دیموي آنچه در علاج صرغ سوداوی گفته شد بعمل آرند

علاج سکتة صمغی و عقلی

آنچه در علاج اراضی باغی که از ضرب سکتة اند که کشد بکار برند و ایضا اول فصد سر و کشا و دختنه ای مناسب بکار بر و در نیم باغ و تریق و لطیف ماده بیشتر

سینه اگر زوال فقره بسوی داخل بود و خمیدگی پشت یا گردن و فرو رفتن سینه اگر زوال طرف نواح باشد نیز از نشان زوال فقرات است اگر حرکت انقباض و انقباض عضلات
 بدینواری شود و تشنج نرم نباشد سبب غلظت غصه قلبی و سست باشد و تقدم اسباب نیست بریوست شاید باشد و نیز گاه بول بی اراده جاری گردد و نشان تشنج
 مثانه باشد و اگر برزنی اراده بیرون آید علامت استرخای معای مستقیم بود و باشد که قوت و دفعه باطل شود و بول و براز دفع نتواند کرد و با جمله علامت علاج
 استرخای مثانه و معای مستقیم و استرخای زبان و مجر و مری و غیره هر یک در مقام خود باید گذر کرد و اینجا تدبیر مطلق استرخا و فاج مستلزم می شود

علاج استرخا و فاج

تدبیرش بتدریج در علاج امراض عصبی یعنی مذکور شد از ترک آب و غذا و استبدال منضجات و مسخرات و غیره بعمل آرند و اینها بر استرخای معالی و فاج قدما
 نمایند که برفق و مراعات قوت و راحت دادن بدن و میان سپهرند از و اگر در پنج شش مسهل نه فاج بریاید برابر الاصول فقط تا یک چاه گذرانیده بعد از آن
 جنوب منقی و مانع میداده باشند و در آخر معجون سیر و غیره بخوراند لیکن از تنقیه تا چهل روز فراغت ضرورت چه قول بعضی اساتذده است که اگر قبل از عمل
 کبشاید یک بشام و الا با ناله کشاید از درمض خفیف هشت روز مسهل معمول است و از روز چهارم منضج شریع میکند و تدبیر کلی این مرض نفیج کامل است قبیل از نفیج کامل
 اسهال ممنوع و ضررست و روز دوم از مسهل اگر تب بود یا منضجات مشتمل بر تقویات و مسخات کبد اگر شق راست مؤثر بود و مسخات و تقویات قلب اگر شق چپ
 معلول بود بدینند اگر مرض قوی باشد تا چهل روز تقویت این اعضا ضررست و بعد مسهل تقویت معده مصلک و در بناد و فادانیا و اسطوخودوس سوده به پله پله مری یا قطر
 شسته معمول است چنانکه فیصل الیغ و منقی مخصوص عضوه و فاج یعنی مانع است و همچنین عضلی باشد برت زوفا با الاصول و یا با الزور حار یا معتدل بیاتشاند و خوراندن
 تریاق اربعه و ثمانیه جوارش بلاد و هر چه موجود باشد و مناسب اند با عرق بادیان و شیرین آن نافع است و دوا و مت کینه هم سد اب شهر باور و غن ارجینی و لوکا مجرب است
 و همچنین بهر تبدیل مزاج کبری یا شتر و طیوس نیم درم و کلکالنج و مانند آن بدینند و هر شب بعد تنقیه معجون فلاسفه و معجون بلاد و اطر فیصل کبیر معجون و
 مری آن بخورند و دیگر دویه که مکه مثل جوارش تلج علویان و منقوف اترج ایشان و تخمیر اسطوخودوس و حب غبر و موسیائی و اذراقی و حب سنج و سیاه و حب
 سیاه حب بشیش و حب سم الفنا حب حاجت لعل آرند و فقرات و اعصاب بر و غنهای گرم محلل و تقوی اعصاب چون روغن قسط و غیر آن گاه ساده و گاه
 دگهای چند بیدستر و عاقر قرقا در آن روغن آمیزند و یا موم در روغن کداخته و در ری فریون آمیزند و بیکم بدین کنند و یا موسیائی کافی در روغن حمالش نمایند
 که بعد از این فلاج از فاج دفع ماندگی اعضا میکنند و یا ضا و جوز و او و اش زنجبیل در بناد کنند و یا قسط تلخ مری فریون سوده و روغن گل منقوج نموده بیکم بالند و این
 مخترع حکیم علویان نیز مجرب است و سواری کشتی و نقل از بلاد بار و بشه گرم مفید بود و درین مرض تا اگر سنگ صادق و تشنگی سخت نشو و غذا و آب بخورند و ترک طعام شربت
 و چون قریب بصحت شوند و عضو مستخری را حرکت دهند و غمر شد یک کنند و بخورند و شربت بالند و باید که فلاج بر اترج خون حسارت کنند الا بتدقیق غلبه خون که بیمار رخ
 رنگ جوان و فصل مزاج و قوت مساعد باشد و درین صورت فصد جانزست اما خون کثیر با احتیاط تمام گیرند و گریه بلغم غلبه خواهد کرد و در ابتدا هم اکمن در تقطیل غذا
 بدان بعضی ترکیب معمولی را فلاج منقول از طب اساتذده که ارم روز منضج باید که در منضج بلغم وزن اسطوخودوس پنج ماشه و انجیر سه عدد و کند و عود صلیب باشد و گاه
 غلبه الشعلب پنج کبریک شش ماشه عوض پنج کاسنی فریج کف موزینه یعنی خصل کرده و عرق حب الشعلب نیم آجوشانیده بگفتند حل کرده بدین غذا شورای کبوتر و
 کجنگ یک قف و بجای آب عرق کوه و وقت شام تریاق فاروق بقدریک بخورد و شهادت شش ماشه شسته لیسانیده بالاش عرق کوه گاه زبان نوشاند و این
 در مرض خفیف عرق اصل السوس گل و زبان پنج بادیان پنج کاسنی بادیان اسطوخودوس عرق حب الشعلب و دیان جوشانیده با گفتند برای نفیج دهند و بعد نفیج اجزای
 مسهله افزایند الیضا برای مرد جوان و فصل صفت که استرخا و فلاج در قدم و عشر حرکات باشد منضج از گل غنشه اصل السوس خطی خبازی گاه زبان پنج بادیان
 هر یک شش ماشه و عرق حب الشعلب گاه زبان هر یک نه توله شب خیسانیده صبح جوشانیده بگفتند بالیده داده شود و روز دوم اسطوخودوس و سبای گل غنشه
 صلیب دوا شده گل غنشه چهار ماشه حب الشعلب شش ماشه موزینه شسته نه دانه پنج کبر شش ماشه زوفا خشک سه ماشه بادیان شش ماشه بنیر زرد و بفت عدد
 تخم قرطوب نیم کاسنی که یک نیم توله افزوده جوشانیده صاف نموده فادوس خیار شش توله بگفتند چهار توله روغن گاه و شش ماشه داخل کرده مسهل دهند و در مسهل

سوم حب ابرج داده روز دوم اسهل برای نفیج ماده و تقویت دماغ گل گاوزبان سه شنبه پرسیاوشان چهارشنبه پنج کاسنی ششش باشد اسطوخودوس چهارشنبه
 جو شانه کفشدنیل کرده اول بهلیکری خورانیده بنوشانند **الضماد** غلظت دماغ که حس و حرکت بعد غسل قدری نقص گردد و در گوش هوای سرد معلوم
 شود و اصل از گل گاوزبان چهار توله در سه آب آب جو شانه غسل پا و آثار داخل کرده باز جو شانه بدیند و گل گاوزبان گل گاوزبان هر یک پنج شنبه پرسیاوشان
 هفت شنبه نبات یک توله در عرق بادیان پا و آثار جوش داده بطور قهوه بخوراند و غذا غسل و نان بعد و سه روز که تخفیف شود و قبض باشد کفشدنیل و غرض
 کنند باز کوه گل بنفشه گل سرخ هر یک هفت شنبه پرسیاوشان گل گاوزبان گل گاوزبان هر یک پنج شنبه عوص کفرس و پنج اذخر و اسطوخودوس در منیج لمغنی افزوده
 منیج دهند و بعد نفیج اسطوخودوس پنج شنبه سنای کی یک توله ترید سفید سه شنبه مغز فلوس هفت توله روغن زرد و پنج شنبه اضاف کرده مسهل دهند و
 بدستور روز دوم برید و بعد دو مسهل جند روز منیج داده حب ابرج خورانیده بعد تقیه چون فلا سفید دهند **الضماد** بصورت مرض خفیف بعد از
 در منیج لمغنی گل گاوزبان پنج شنبه عوص اصل السوس و بادیان و انجیر افزوده روز پنجم داده روز ششم هم اجزای مذکوره و سنای کی و مغز فلوس کفشدنیل روغن باد
 در منیج اضاف کرده مسهل دهند و بعد تقیه کامل عود غرق عود صلیب مصطکی سورنجان هر یک نیم شنبه در کفشدنیل میخته همراه عرق بادیان بخورانند و
 عوص صلیب سورنجان بتدریج اضافه کنند و روغن آب برگ ریحان مالش نمایند **الضماد** اگر در نالج از گرمی او و میه منیج اسهال و سوزش بول و در دگل و عارض
 شود و او میه شدید الحار **الضماد** منیج متوقف نموده گل بنفشه گل گاوزبان تخم خربزه تخم خیارین افزانید و از تخم خلی عرق کوه عرق گل گاوزبان غره کنند و عذاب درین
 دارند و این منیج از خیسانده تخم خیارین گل بنفشه گل گاوزبان هر یک شش شنبه عذاب چهار دانه مویز منقعه دانه و عرق کوه شش توله عرق گل گاوزبان پنج
 شربت بزوری معتدل و توله نیکم بدیند و اگر اسهال زیاد بود در شور بای کبوتر بخورد و کالی چهار توله داخل کنند و روز شانزدهم اسطوخودوس گل گاوزبان تخم خلی پنج
 کاسنی اصل السوس پرسیاوشان هر یک شش شنبه بادیان سه شنبه پستان ده دانه سنای کی توله تربیش شنبه بادرنجوبیه چهار شنبه تخم خربزه نه شنبه
توصیف چهار شنبه عوص تخم خیارین و مویز منقعه و شربت بزوری داخل کرده شب خیسانیده صبح جو شانه مغز فلوس هفت توله تخمین چهار توله کفشدنیل توله
 عرق بادیان پنج توله روغن بادام شش شنبه داخل کرده غاریقون سه شنبه خورده بنوشند و بپرخود آب کبوتر و شام آب دال مونگ برنج روز دیگر اصل السوس
 بجای عذاب تخم خیارین در منیج سابق افزوده و بپرخود بای مار اصل عرق بادیان اگر اسهال کم شود روز بیستم در آخر شب حب ابرج توله روغن بادام
 دو شنبه چرب کرده همراه عرق بادیان و کوه بخورد و صبح بسنج چهار شنبه مغز فلوس شش شنبه تخم کثوت چهار شنبه عوص تخم خلی و پستان و سنا و ترید و بادرنجوبیه
 و پرسیاوشان در منیج مسهل اضافه کرده بدیند و دیگر بدستور منیج گل بنفشه گل گاوزبان گل گاوزبان هر یک شش شنبه مویز منقعه دانه اصل السوس چهار شنبه
 عود صلیب چهار شنبه تخم خربزه نه شنبه و عرق کوه دوازده توله عرق بادیان نه توله شب تر نموده صبح صاف نموده شربت بزوری داخل کرده و بدیند و در ششم و درین
 منیج خلی شش شنبه عذاب چهار دانه پرسیاوشان شش شنبه بادرنجوبیه برنج سفید هر یک چهار شنبه پستان یازده دانه عوص عود صلیب اضاف کرده کفشدنیل بایست
 شربت بزوری غلظ کرده و بدیند و تا چهار روز همین منیج داده روز سب و چهارم حب ابرج بدستور خورده صبح گل بنفشه اسطوخودوس اصل السوس و درنجوبیه یک شنبه
 جنای کی توله گل گاوزبان پوست بچ کاسنی عود صلیب نه خسکه دانه هر یک شش شنبه بسنج منقعه چهار شنبه مویز منقعه دانه تخم خربزه پرسیاوشان هر یک شش
 شب عرق کوه عرق بادیان هر یک دوازده توله تر نموده صبح جوش داده مالیده صاف نموده مغز فلوس تخمین روغن بادام داخل کرده بدیند و روز
 دیگر گل بنفشه گل گاوزبان تخم خربزه هر یک شش شنبه مویز منقعه دانه اصل السوس چهار شنبه شب و عرق گل گاوزبان و عرق کوه تر نموده صبح مالیده
 صاف نموده شربت بزوری معتدل انداخته نیکم بنوشند **الضماد** در نالج رطوبی که مزاج اصلی حار بود و بعد از اصل منیج از بادیان پنج بادیان عذاب
 مویز منقعه اسطوخودوس پنج کبر پرسیاوشان جو شانه کفشدنیل آفتابی مالیده صاف کرده تودری سفید پاشیده دهند بعد از نفیج ماده بر مسهل
 پنج کاسنی انجیر زرد سنای کی افزوده جو شانه صاف نموده فلوس خیار شش توله کفشدنیل شربت هر یک چهار توله روغن گل گاوزبان شش شنبه داخل
 کرده داده شود بعد دو مسهل تا دور روز بجهت تقویت دماغ و قلب و جگر و مشک که سوه یک شنبه بهلیکری سه یک شنبه عدد و شش همراه اسطوخودوس گل گاوزبان

هر یک چهار شانه گل بنفشه شش ماشه جو شانه صاف نموده شربت بزوری و دوا حل کرده تو دوری سفید چهار شانه پاشیده و دهن باز سهل سوم بدستور قید بخوان هر یک هلیله
افزوده شب حب ایاچ و پنج بدرد و چند بعد سهل برای نفیج و تقویت اعضای رئیس در دیای طلیح با دیان چهار شانه با دیان غلبه گل بنفشه هر یک شش
پرسیاوشان اسطوخودوس گاوزبان هر یک چهار شانه مویز منته ده دانه مصطک سوزنجان هر یک سه ماشه جو شانه صاف نموده شربت بزوری داخل کرده تو دور
سفید پاشیده و دهند و اگر قبض باشد روز دوم بجای شربت گل گندکند و سوزنجان مخصوص برای در دپاست جمت در ساق و پای که از حرکات ماوه بشرکت اعضا ایاچ
در فالج میباشد میدهند چون در دیای باقی مانده سوزنجان سوده همراه هلیله مربی مصطک و نسجه سابق و بجای گل بنفشه با دیان چهار شانه داخل کرده و دهند باز
طلیح اصل السوس سه ماشه گاوزبان ابرشیم خام تخم کاسنی هر یک چهار شانه جو شانه نبات یک تخم تو داخل کرده و دهند و برای ضعف دوار المسک محبت دل
چهار شانه عرق با دیان ده تولد و دهند و بعد از انقراض مسلمان و نفیج تمام کمال اگر تشنگی زانده بود یکد و بار آب تازه بوقت غذا بدهند چه در خلوص معده و در ابتدای فالج بود
آب نمیدهند مگر در صورت تب و حرارت مزاج و باز برای درد پا که اندکی باقی نماند سوزنجان مصطک هر یک یک ماشه سوده گل گندکند تولد شسته همراه اسطوخودوس و عصاره
مویز منته ده دانه جو شانه نبات ده تولد و دهند و در معده و ریح تجویز منفع و سهل کنند و بسفنج قطو ریون هر یک چهار شانه در منفع بلغم عوض اصل السوس پنج کرفس
افزوده بعد نفیج ماده روز سه گل نیلوفر چهار شانه نخچین چهار تولد و روغن بادام شش ماشه بجای عاریقون و روغن بیدارنج و گل گندکند و سه سهل بلغم نموده بدهند و
بعد و سه بدستور حب ایاچ و وقت آخر شب و صبح بدرد و دهند و معجون به نسخ تحفه که در آن جوز بود و بنفشه است جهت تقویت اعضای رئیس نزد خوردند
الضما و فالج عضوی که بعد از اسهال رخ می افتد با روغن عرق گاوزبان ساخته و دهند و روز چهارم نفیج پرسیاوشان اصل السوس گاوزبان عذاب عرق شانه
عرق غلبه عرق گاوزبان شب خسانده صبح شربت بنفشه داخل کرده بنوشند غذا شله بجای آب عرق کوه الضما و فالج مع اللقوه و در باز و بعد مسلمات
سوزنجان سوده با طریفل صغیر شسته بخورند با لاش گل گندکند و عرق غلبه عرق گاوزبان عرق با دیان بالیده بنوشند با طلیح و اچینی گاوزبان انیسون با دیان شانه
با گل گندکند با سوزنجان بوزیدان خود و صلیب بگل گندکند شسته بخورند با لاش عرق غلبه عرق با دیان شربت اسطوخودوس تخم فرفریک پاشیده و دهن الضما و فالج
مع اللقوه و بعد از معده و سه سهل سوده هلیله مربی شسته بخورند با لاش گاوزبان با دیان لعوق غلبه غلبه جو شانه نبات داخل کرده بنوشند و بزوری و
مویز منته عریض جگر عوض با دیان که بر عایت معده بود و عرق با دیان بجای عرق غلبه عرق تو دوری سفید افزاینده غذا پلا و تقلید و ز سوسم اصل السوس تخم حلی اسطوخودوس
افزاید و عوض نبات گل گندکند روز چهارم مصطک سوده هلیله مربی شسته اسطوخودوس گاوزبان جو شانه شربت بزوری تو دوری سفید و دهند و روز پنجم اسطوخودوس
عوض و صلیب ده با طریفل صغیر شسته همراه گاوزبان مویز منته لعوق غلبه عرق غلبه عرق گاوزبان جو شانه نبات داخل کرده بنوشند بجای آب عرق غلبه عرق غذا با دیان
باز جوارش خود کاسی با طلیح با دیان خطائی و کاسی هفت ماشه با شیره تخم کاسنی شش ماشه گلاب و دوا نبات یک لبر شیره با دیان چهار شانه شیره تخم کاسنی شش ماشه
عرق غلبه عرق تولد کلاب چهار تولد گل گندکند و تولد تو دوری سفید چهار شانه با اصل السوس گاوزبان تخم کاسنی ابرشیم خام جو شانه نبات داخل کرده بنوشند و بعد
و دهند الضما برای فالج مع اللقوه که در دیر بار عشته و غده و صوت و استرخا و غیر حرکات مثنی باشد فلا سفیج عرق با دیان صبح و با طریفل کشنیزی عرق گاوزبان وقت شام
و وج ترکی عاقر قراطلین خجیل کوفته بنجیه لعسل شسته بزبان النذیس غرغره باب گرم کنند و سه سهل و در ابتدای فصل الضما و خلل و داغ مع بواسیر غنی
که دوا بسیار گرم خلل و داغ افزاید معجون فلا سفیج هفت ماشه همراه طلیح چوب چینی سه ماشه دانه هیل و دوا نبات یک تولد و عرق گاوزبان دوازده تولد و
داده بدهند و یا اسطوخودوس شش ماشه رسوت یک ماشه پوست هلیله زرد پوست هلیله کالی هلیله سیاه آله هر یک دوا ماشه مقل از رقی یک ماشه کوفته
بنجیه با عرق با دیان و دهند الضما و فالج مع خفتان اسطوخودوس مغز تخم تر بو ز پرسیاوشان هر یک چهار ماشه گل گاوزبان سه ماشه جو شانه شربت
بزوری معقل و دوا حل کرده بدهند و باز تریاق فاروق یا تریاق ارجاء با روغن غسل جهت شام و برای صبح معجون فلا سفیج شش ماشه با روغن غسل با و آمار و اگر
بعد مسلمات بسبب قبض و تجر خفتان عارض شود فلا سفیج خورده اسطوخودوس گل نیلوفر جو شانه نبات داخل کرده بنوشند الضما و بعد بنفشه برای
تعدیل و تقویت درین مرض دوا المسک حار خورده با لاش عرق با دیان و با دیان و گاوزبان شربت اسطوخودوس و اسهال بنوشند و با معجون سوزنجان

[illegible][illegible]

و در وارد صدام و تشنج و فاج و غیره امراض را منیدست ششم خط اول و او قیفر اسبون منطوق و در خرق سیه مضمون فلفل در فلفل یک چهار و قیفر غصیل بر
 فلفل و در قیفر غصیل بر قیفر غصیل بر قیفر غصیل بر قیفر غصیل بر قیفر غصیل بر قیفر غصیل بر قیفر غصیل بر قیفر غصیل بر قیفر غصیل بر قیفر غصیل بر
 کت گرفته بشیرند و بعد شش ماه استعمال کنند شترتی چاه متقال ایارج روفس نافع بلغم و قهره سودا است ششم خط اول است درم صبقو طری پنج درم و غلجان درم
 که از یوس بست یکم پنج با و شیر یک شست درم فطر اسالیون زراوند و جرج فلفل سفید سیلیخ و ارجینی زعفران پنج جلد مرکب یک درم کوفته بخینه
 بعسل کت گرفته بشیرند شترتی از ان از و متقال تا چاه متقال اثرات مخترع حکیم علوی خان برای فاج و شترخا و دیگر امراض ماضی ابر و جرج بلغم سیلیخ
 آب کسرت و اگر بنا شد آب ناله است من بچر شاند و بران گل بابونه اکلیل الملک مزرنجوش برگ غار از خرمی برگ نارنج بهار نارنج آفاقا اسطوخودوس سبزه
 تمام گل یاسمین سفید و جرج ترکی قوه الصباغین پودینه و شترتی پودینه کوی فصاع برگ صنوبر پوستیخ صنوبر عرشه مغربی برگ سداب چوب چینی فلفل کت گرفته
 نیز فلفل آب برود صاف نموده ثلث وزن آب و غنیمت و فلفل کرده خرگوش یا روبا یا کفتار یا برکوی سر کد ام که باشد زنده را بسته در عین
 اندازند و بچر شاند که مرشد و پس صاف نموده بخار را در آن بشاند چون گرم باشد صبر کنند وقتی که در شتر شوبرن آرد و قلیت کثرت اثرن به جهت احتمال
 طبع مریض است و بعد غریب بر عصب و در وقت روغن قسط یا روغن گردگان بالند تر یا قی تماثیه منافع این یاده از منافع تر یا قی ارجینست و بصر
 و فاج و لقوه سودا و باد و بالنگد و دق اذیت سمیم کند زراوند طول یونیز چینی پوستیخ کبریا مرکب قسط پنج زرد چوبه چینی یا مسادوی کوفته
 بخینه بعسل مغنی معجون سارن شترتی یک شقال قوت این تا دو سال بماند شاد و لطیف است که در صدام و جرج و لقوه و فاج و عرشه و جمیع امراض عصبیه و فتنه با
 و اوجاع معده و کبد و طحال و کلیه حم و تابی چشم و یونیز و جدام و برش قوت و استسقا را نافع است و اسهال بی مشقت کند و در بول حیض بود و سنگ گرد
 و مثانه بریزند و حرارت غریزی را قوت دهد و بدن را از اخلاط سده پاک سازد و براج دفع کند و سده سپرز و جگر کشاید و رنگ نیکو نماید و قوتش بجا
 سالانی بود و یونیز چینی یک نیم درم و عود و لسان فرقیون فلفل سیاه فلفل سفید زراوند مرکب چینی یا مسادوی کوفته درم زعفران
 و ارجینی و جرج صقل روغن لسان بر یک سده و سنبل ابلطیس درم نیم کافور و س قسط اتمیون بر یک چهار و درم سارون سیلیخ و قیفر غصیل شش شقال
 صبقو طری پانزده درم غار قیون بست درم دو و یک کوفته بخینه و روغن لسان چرب بنامخته یا سه جلد آن بعسل بشیرند و بعد شش ماه استعمال کنند شترتی
 چهار متقال و قرا و این قانون زنی سارون سیلیخ و قیفر غصیل شش درم سده و درم جلال یک درم جلال معقول در اکثر امراض ماضیه
 عصبیه سودا و یونیز چینی که با حرارت مزاج جمع شده باشد و در لقوه و فاج بجای با اول بعسل بعسل می آید و سفید یک طلع عرق کاه و زباج عرق با و بخوبه
 گلاب بر واحد یک طلع و گاهی عود و گلاب عرق بهار نارنج و فلفل کرده مشویه و بر آتش ملاکیم بنزد آتشی پدید آید پس گل گاه و زبان عود و صلیب اسطوخودوس
 بر یک و شقال و مقدار از گلاب یا عرق از عرقهای مناسب و احوال خوش اوده صاف نموده آن خم نمایند و بر آتش گذارند که باقیست نشف شده
 قوام معتدل ماند و در شیشه گاه دارند و هر گاه که تقویت و تفریح منطوق باشد با قند عسل شربت و انگ عفران یک نیم دانگ ضافه کرده شود و قوتیکه
 تخمین یاده تر مطلب بر گرد بعضی افادیه چون و ارجینی جوز و اباسه صقلی در میان آن اندزده شود و ارشال ترج نافع لقوه و فاج و شتر
 و متوی معده و دماغ و اعصاب مجرب النفع است تألیف حکیم علوی خان شیر که نفعی است متقال یک شرب عرق بهار نارنج و گلاب بر واحد یک ضد
 بچاه متقال نیمه اندر و زرد و دیگر بچر شاند که مرشد از انضافی گذرانیده پس بگیرند پوست ترنج ده متقال از خرمی سارون سیلیخ و فاج و شتر

و اچنی سحر کوفی طایفسر سینه فول گل سرخ قاقله سیرل فرما کشم کند مصلک بر یک شقال جوز بوا و لفل لفل میاه عود صلیب سنبل الطیب
 عود هندی قرقفل بر یک و شقال زعفران عنبر شرب مشک کی بر یک شقال همپله و یک کوفته بنجیه بار بند و غسل شفته شقال از لاله زل
 کرده بقوم از لیل و در بیشتر شتری یک شقال تادود و دگای جدید ستر و از خطای بر یک یک شقال اخل میازند حب یا راج بنجیه معمول خود
 و جمیع اراض لغمی جت متفید دماغ و اعضای رسته از فصول اخلاط لغمی الیارج فیکر اتر بسفید جوف بر یک یکدرم حب النیل غاریقون نیسون بر یک نیم
 شخم خنفل نکندی بر یک یک نیم دلاک همپله کوفته بنجیه یا دیان بیشترند و حب سازند حب یک شربت ست طریق استعمال آن و در مقدمه کتاب مبطوره
 و در نسخه معمول حکیم دکاوند خان وزن حب النیل یک درم ست و قفل زرق و کثیر بر یک چهار سرخ عوض نیسون مرقوم نوع دیگر از الد حکیم
 علوی خان برای فالج و لقوه و مرص و ستر خا و بالیو لیا و در مقدمه نافع ست و مخرج اخلاط ثلاثه و غلیظه از دماغ و حود و مصلح قروح و بخور و دوا و قیل از
 اقیقون پوست بلبله نر و پوست بلبله کابل بلبله سیاه سنکلی عود صلیب نیسون بر یک یک یک درم نیم خنفل یک درم و دلاک غاریقون سفید بسفید گل سرخ
 اسطوخودوس بر یک و درم تربت و صوف و نیم درم الیارج فیکر اتر درم کوفته بنجیه خرغن با دام چوب ساخته جهنا سازند بورتی لقوه چیده و شقال
 آب گرم وقت شب یک پاشنی باده بخورند و وار المسک طاجرت فالج و لقوه و مرص و خفقان بار و ضعف و شوق النفس جمیع اراض بارده را
 نافع ست بنجیه معمول حکیم بقا خان مشک لاهن سه شانه جدید ستر یکدرم بهمنین سنبل الطیب قاقله قرقفل سانج هندی بر یک درم و در مقدمه
 کبر لید اتر شتم مقرر زرباد بر یک و شقال نبات یا سمل سنجید بر ستو مقرر تیار ساخته بکار بند روغن بنجیه انجیر که سهل ملحم منقشی اعصاب و طبوبات
 و در اراض لرد و دماغی و قوی و غیره شرب و طلا و سستعل نشیو و مغز تخم بید انجیر بر آورده بریان نمایند کوفته و آب بچشانند و گفت همگی ندر ظرفی تا تمام
 گرفته شود و آب زرباندر پس از آن که تمام را بچشانند که تمام روغن صاف بر آید روغن بنجیه انجیر هر یک لقوه و فالج ارفع دارد و سده جگر و
 سیر زکشا و قوی را دفع کند ناخواه صغیر و دینه کو پی تخم کفیل نیسون مصلک اسارون بر یک بست نرم بنج گزنس بنج با دیان بنج سیون بنجی رن
 خشک بر یک درم شلح شسته قفل بر یک بنج درم سکنج با شیر زرباد و روغن بر یک سدرم نیم خنفل اچنی خیر و اکاب و لفل جوز بوا بسا سه شونیر فسطا که با کتر
 چهار درم حکیم کوب ساخته در آب خنسا اندازد و از نرم شود صاف نمایند و بنجیاه درم روغن بنجیه انجیر امیر نر و بچشانند تا آب برود و روغن باده شتری خود
 تا سه درم با دالاصول مالش ازین روغن نیز نمایند روغن قسط بنجیه معمول نافع برودت اعصاب مقوی آن مفید مراض مغجی بار و دماغی قسط ده
 ایر سار خنفل اشته سنبل الطیب فوج هندی قرقفل عاقر قرحا بر واحد بنج درم قرقفل چهار درم شرب سدر طل آب تر سازند و صبح بچشانند و چون طل آب
 صاف نموده با نیم طل روغن زیت یا روغن کنجد جوش هندی روغن بماند باده جدید ستر فرنیون جوز بوا مصلک بر واحد یک درم سائیده بنجیه
 بکار بند روغن سنبل الطیب لایف حکیم علوی خان برای فالج و غیره پیاز غصص چهار و قویه بکار و چوبی تراشیده و یک من روغن کنجد نیز که مهر شود و از
 نالیده صاف نموده عاقر قرحا جدید ستر خنفل قسط فرنیون بر یک یک شقال شقال نیم شقال سوه صاف نموده بکار بند روغن بنجیه انجیر از خراج صوف
 جدید ستر لفل سفید عاقر قرحا شخم خنفل فرنیون طلیت بر یک نیم درم عود صلیب درم نیم کوفته در یک طل بغدادی روغن سدر اب خل کرده
 در شیشه کرده در آفتاب از نایک هفته و بر روز دوم و بر نیم نرند و روز هشتم یا نایک و بنفشه نر و بازاد و یک مذکوره داخل کرده نایک هفته در آفتاب
 بدستور دارند و بچشانند و روز هشتم صاف نموده بازاد و یک مذکوره سخی نموده داخل کرده تا دو هفته در آفتاب از نایک بکار بند روغن قرقفل و هندی بر یک

از ترکیب مفرح البیه که در فالج و مفصل غیر معمول قرفل عود صلیب سلیمه سورنجان تلخ اسحق و لبسان هر یک پنج درم سنبل الطیب پنج درم
 پنج سوسن قرفه قسط تلخ هر یک ده درم نیم کوفته در ده رطل آب شیرین یک شبانه روز خیسانده روغن زیت و وطل داخل کرده بپوشانند که آفت
 روغن بماند مالیده صاف نموده شحم قافله شانه درم موسیائی چهار درم در آن گداخته قریب سه گرم چند بیدستر درم سوده آمیخته بکار بر در روغن کلان
 معمول برای فالج و لقوه و غیره امراض بارده قسط چرایه آفتاب سنبلین کنش پنج بار در آن شیطج هر واحد سه ماشه عاقرو قافله سنبل الطیب پنج سوسن
 قرفه آفتاب اسحق قرفل صغیر تلخ کرفس تخم کرفس انیسون سارون سیکنج جاشیر زرباد و نجیل در صحنی کبابه لبسانه و در فلفل کندر هر یک
 دو ماشه مغز بادام تلخ شش ماشه شونیز مغز تخم بید انجیر قفل هر یک چهار ماشه مصلی دو نیم ماشه همه او به را نیم کوفته در چهار آثار آب یک شبانه روز بگذرند
 بعد بپوشانند بگاه آب سوم حصه بماند صاف نموده روغن گل روغن بالونیه روغن سوسن روغن بید انجیر هر کدام نیم باو آمیخته باز بپوشانند که آب کام
 جذب شود و روغن بماند پس مشک و ماشه غلظت شنب چار ماشه جوز بوداد و ماشه فریون چند بیدستر هر یک سه ماشه لب سار بار یک ساید حله حل نموده
 نگا بدارند روغن موم محرب برای فالج و قدور و در اعصاب تحلیل مواد و بر قسم باد موم یک تارنگ شوره آثار پروند و نار و یک اندازند و بطریق گلاب
 بکشند مثل عرق برمی آید آن را نگا بدارند و بر بدن عیان شده بمالند و می باید که بعد از آن لیدن دو گطری پارچه بر بدن بپوشانند تا باد و بر بدن رسد بعد دو گطری
 پارچه بپوشند نوع دیگر قوی تر از اول موم سفید نیم آثار رنگ سانبه را و آثار نو شاد شوره قلمی هر یک یک چشماک سنگرف یک لاف قفل جوز بوداد گل و در
 آفتاب هر یک ماشه با هم کوفته بموم و نمک مخلوط کرده در ظرف انداخته نیم و سل کرده بطریق گلاب عرق کشند و در شیشه بدارند و قدری گرفته بپوشانند
 و بالا نیاید که بپزند برای امراض بارده و ریجی محرب ست یا در قرق انبغ کشند و بعد از آن زرد روغن حواصل معمول جهت فالج و وضع مفصل و جمع
 امراض بارده و ماعی حواصل یک عدد سنبل الطیب بسا سه سورنجان بوزیدان خولجان زرباد جوز بوداد و زراوند طویل پنج درم عود صلیب صحنی هر یک
 دو ماشه قسط بحر قرفل هر یک سه ماشه زعفران نیم ماشه خفاش زنده ده عدد در روغن زیتون رو یک سسی قلعی در کرده گلاب نیم من آب من بر سر آن
 ریزند و بر تیش گذارند که روغن بالا آید بگوید و حال نمایند روغن محرب بجهت قدر و عشته و فالج و استرخاد و مفصل بارده و عرق النسا از حکیم میر سلیمان
 قصه البیه و قسط تلخ هر یک سه مثقال از سورنجان کبابه صحنی نارون اسارون هر یک و مثقال زرباد و ششعلان عاقرو قافله عود
 بوزیدان هر یک یک مثقال مجموع را نیم کوفته با سه پال آب بپوشانند آن مقدار که یک پال آب بماند پس خوب لیده صاف نموده روغن گل روغن یا
 و روغن بالونیه و روغن بنفشه هر یک و مثقال داخل کرده بپوشانند چند آنکه آب برود و روغن بماند پس جد و در خطائی چند بیدستر فریون هر یک سه مثقال
 جوز بوداد سیل هر یک و مثقال متقال زرق یک مثقال کوفته و بر ریخته و سارون سنگین کنند و روغن را اندک اندک بران چکانند و بسته بمانند تمام
 روغن بمان مخلوط اگر بعد از آن مویائی معدنی قدری در آن حل کنند و در شیشه نگا بدارند روغن برای خنک جاز آن از حکیم الکمال سورنجان سیل
 جوز بوداد غلظت مویال الکنکی خردل فریون هر یک یک توایر روغن کچد شصت توایر از امثال غلاب بپایند و بعد از آن در کمال ناخه صلا می نمایند تا و بر
 اندک اندک روغن انداخته بعد از آن خوب مخلوط نموده در آفتاب یا در جای گرم بر نسبت اعصاب تا یک پونج بماند سفوف اترج از اترج
 حکیم علوی خزان که خوردن آن بعد از تغذیه یا ارجات برای فالج و کس ترخا مفید پوست زرد ترخا با در پنجوبه قنجاخ از خراکه منصف پوست بلبله کابلی هر یک
 پنج مثقال سارون نیم من سفید و صحنی سلیمه قردان هر یک سه مثقال جد و در خطائی مشک ترکی عشر شنب بیدستر هر یک نیم مثقال و روغن

که در یوس هر یک چهار دانگ جزو از او و طویل السفلیج را زیاده بادیان خطائی بخوبیل تخم سداب که برساند و مع دعام سنبل الطیب فسطیخ فاو اینا
تخم سیسالیوس سلو خود و س هر یک یک مثقال صغیر فارسی و دو مثقال خارک چرمی پانزده مثقال کوفته پنجه و بزرگ یک مثقال صغیر باوه مثقال عرف
باور بخوبی و بخوبی و شربت ابریشیم نافع برای فالج و لقوه و صرح ابریشیم نیم آن در آب آمین تاب سه شبانه روز خیسانیده بخوشانند و صاف نموده
اسطوخودوس با و آنرا گل کا و زبان چار توکله از زبان نیم با و علحده خیسانیده جوش کرده صاف نموده هر دو آب اجمع کنند و با عسل نبات بخور و یک نیم
بقوام آرند پس عود هندی مصطک و آنرا سیل در چینی عود صلیب ساف هندی بسفلیج و خولجان ج تبرکی سنبل الطیب فضل هر یک یک مثقال الباسا سه دریا
زعفران هر یک شش اشته غبر اشته شش اشته سائیده داخل نمایند شربت عسل در جمیع امراض بار و عصبی باغی بعد تقیه و صحت جهت تعدیل مزاج
و تقویت مستعمل است و مخصوص فالج و عرشه را بغایت نیکوست محصل مصفی یک طلی اشش رطل آباران بنزد و کف آنرا در اندکس فضل خولجان مصطک
و اچینی عود و آنرا قاقین لباسا سه جزو با ساف هندی هر یک و درم فضل سیاه یک درم کوفته و در صره بسته انداخته جوش دهند و صره را آنرا فاما لیده باشند و بعد
قوام فرود آورده صره لیده و در کرده نگا دارند و اگر بغیر و مشک قدری خوشبو نمایند بهتر است طلا برای فالج و لقوه از حکیم اجل خان و سبحان زیدان تلخ
خولجان زربا و جزو اوج ترکی عود هندی عود صلیب قرقا هر یک را بگلاب سوده بفرات پشت و محل فالج طلا نمایند و در لقوه سیه و فقار گردن کنند
طبیخ ضبته عوجا برای فالج استرخا و جذر قشع امتلائی نهایت نافع است مزخوش با لونه حلب جمل شبت برگ فارساند بخیل هر یک یک من
مجموع را در نه صد من آب بخوشانند چون نصف رسیده عوجا زنده در آن اندازند و بخوشانند تا مرسد و پس آب آن را در تار کلان یا در حوض کوچک
از پارچه بگذرانند و بپزند و سه من و عن زیتون اصل کرده در فیض را در آن بنشانند و مرة بعد از آخری چنین کنند عرق قبول خوشبو جهت فالج و لقوه
و جمیع امراض بار و باغی بی نظیر و اچینی چهار جزو لباسا سه هر یک سه درم و فضل نیم سیر برگ قبول سفید خوشبو نصف درم گل سلو طی که باغی کل مشکلی گویند چار سیر
عود هندی نیم سیر زعفران چهار توکله همه انیم کوفته هفت صراحی عرق و فضل که بگلاب کشیده باشند بر سر آن پنجه و شیار و زبازند پس آنرا عرق کشند
عطر آن اگر کوفته علحده نگا دارند عرق آنرا و شیشه کرده بعد از نگا دارند و مع پنج مثقال شام پنج مثقال بنوشند و اگر مسکروا بنشیند عرق و فضل عرق
قندی عرق خراگند عرق تنباکو از اختراع متاخرین است برای فالج و لقوه و استرخا و تقویت قوی که برای تحلیل ریح معده و تقویت سد و ضم طام آوردن
و رفع صاع بلغمی و اجاع مفصل بلغمی نافع است تنباکو زده شک چهار من تبریز و اگر دنیا کو تر باشد چهار یک من تبریز یا نحو استرخا هر یک پنج مثقال و اچینی فضل
انظار الطیب عا شایر یک و مثقال هیزه او چهار من تبریز آب یک شیار و پنج خیسانند پس عرق بکشند و مع شام پنج مثقال بنوشند عرق قبول
حکیم اکل خان که در فالج و غیره امراض بار و باغی مستعمل است برگ قبول پنجه سیه و مانخواه خولجان بخیل هر یک و اما صغیر و اچینی جزو لباسا سه فضل یک
نیم با و عرق و اچینی و شیشه عرق باور بخوبی و شیشه کلاب چهار شیشه بدستور معمول عرق کشند شری از چهار توکله هفت توکله عرق کشتی اجل خان که همان نفع
گل کشتی و عدد جزو لباسا سه ج ترکی بادیان خطائی هر یک توکله کلاب پنج شیشه عرق بادیان چهار شیشه بدستور معمول عرق کشند شری از چهار توکله هفت
عرق قبول ذکار الله خان که واقع ضعف و باغ است گل سیوتی گل چنبلی هر یک چهار توکله جزو لباسا سه عود هندی فضل گل سرخ هر یک و اوقیه
برگ قبول پنجه سیه و نبات سه آنرا به عرق کشند و اگر کوفته توکله توکله شربت قبول چهار توکله و تخم شری هفت شیشه عرق چوب چینی علوی خان که در فالج
و امراض بار و باغی معمول چوب چینی سه مثقال در عرق خولجان تو درین مثقال سنبل الطیب قاقین کمین جزو لباسا سه هر یک پانزده مثقال

یا این طبع بخ کفش بخ با دیان هر واحد در منبل از خرسینه و جهریک و درم طبع پنج درم حاشا فرا سیون عاقر قرحا هر واحد سه درم مغز قرحا
 هفت درم و پنج رطل آب بچوشانند تا یک رطل باغوصاف کرده نیم رطل از ان باکی از ایاریجات که بار نبوشند و از آدویه مبدل از مزاج مستعمل درین فصل این
 معجون است و نسبه آن همان معجون مبدل المزاج است که در قول مصنف خلاصه گذشت و وجع عربی بصل درین مرض نافع است و همچنین مغز خلبند و بریکر
 چون بصل بپزند و هر روز سه درم بخورند و این معجون در تبدیل مزاج بسیار قوی است و همچنین عاقر قرحا شونیز قسط لفلل و ارفلفل و جهر واحد درم و هر یک
 خشک کفایت جطبا ناز را و در حب العار چند بند تر شید و جهر خول بطر صبیح و درم عسل با در چهار درم بروغن جوزالت کرده بصل بپزند و این معجون در جمیع مزاج
 بارده و طبعه مثل سکه و فالج و لقوه و در عشه و برص و تسبیح و طبع تاثیر و منفعت قوی دارد و البومضه و گوید که استعمال اسهال با دویه قویه تا روز چهارم
 اگر علت ضعیف باشد و اما تا هفت روز نباید که بهر آنکه مسهل قوی در مرض می افزاید بلکه حقه حاده و ایاریج فیه قرحا بصل شسته استعمال کنند و آدویه لطیفه
 خلط مثل تریاق و شر و لیلوس آب طبع شبت نامخواه و این سیون و قرحا و نامو تخم سداب را کم بخورند و بعد یک هفته حب متعین یا حب طبع خورند و در
 غرغره با دویه ضعیفه مثل مزخوش صبر و نار وانه و صبر سادی الاخر نامیند و هر گاه دو هفته بگذرد و آدویه قویه مذکوره در باب مرع و ایاریج ارکا غایب
 غرضه سازند و بعد از ان روغن بنفشه و روغن ککلیک با این ماء الاصول قوی بنوشند و نسبه آن چهار است که در قول سیسی گذشت لیکن
 و نیز چارون بخ کفش با دیان هر یک ده درم و از خرسینه و درم و شونیز و درم و چند بیدستر و درم است و نوشته که در هفت رطل آب بنیزند تا نیم
 رطل بماند و هر روز یک رطل باکی از هر دو روغن مذکور بنوشند و جوارش بلادر می آید و نافع میکند و بعد سه هفته ایاریجات که بار نبوشند و همچنین روغن
 قسط و سوسن و روغن فرفیون و روغن چند بیدستر و روغن شونیز و روغن سداب و روغن تخم خطل لفلل سفید بعد از یک تمکید بهر صورت نماند و در تسبیح
 و لوبه مرع و غیره آدویه که در قول مذکور مسطور شد بچایند یا بر خشک طلا نمانند تا رطوبات از جهر از او بماند و در تنقیه بکنند و همچنین قله و نوشاد و در حب
 بلسان ست و اب الصابون و آب چند که در اخته بر خشک طلا کنند و آدویه مسهلش که بچایند تا کور شد و نهما یا مرکب از نیم انگ انگ تا یک انگ بزنند و با یک
 شیره فرفیون و یا یک طسوج چند بیدستر یا آب مزخوش یا آب لثوم یا نیم انگ سبکینج سحوط کنند و سحوط جمیع مرارات مذکوره و زهره که در قول
 و شیره بشیر خزان مجرب است جالینوس گفته که درین مرض دوا می مفرد و سهل الوجود در هر مکان بسیار دفعه استعمال کرده شد و کافی یافتیم و آن شونیز
 که گیار در هر که کنند تر کرده مثل غبار سوده بزرگ گاخته بدان سحوط کنند و در فیض را یکبار با ستشاق او اهر کرده و یکبار زیت سوده سحوط کنند و نیم
 و بعضی قه گاخته اند که شونیز و صبر بورق سوده زیت کینه سحوط کنند و گرس و لیسین و غیر آن از شتمومات بچیند و چون مبدل فالج بخورند و غذا نخورند
 مطبوع باشند و پودینه و زهره بکف خورل و مری بنطی و روغن جوز انا و یه و غیره بلجوم مسطور و یکبار با فادیه دهند و اگر خوف قبض طبع باشد
 لجم ترک نمایند و بخواب موصوف مطبوع بلجوم بنوشند و او را رول ایشان را نفع بلبخ می نماید و از جمیع بنفید با که تطیب باغ می کنند و بخواب بگرم
 بر بدن و در خول در ان آب که مرخی اعصاب است خدر کنند که اگر آب ریاحین یا آب تیهامی گرم باشد و در خول آب ستر است و آری و بخواب اعصاب
 ایشان کند و نسبه حب متعین روغن قسط و روغن فرفیون و روغن چند و روغن شونیز و در قول سیسی گذشت و این حب بسیار نافع این مرض است و بهر طریقی در
 پوست بلید زده درم و پنج رطل خورل هر یک دو درم و نیم لفلل و ارفلفل و جهر یک درم و شیطیج و جهر نمک پندی هر یک دو درم و فانیس و جهر درم
 ساییده با آب گندام شسته خوب سازند و ترشی و درم و نیم روغن سوسن یا نیم انگ سبکینج سحوط کنند و در فیض را یکبار با ستشاق او اهر کرده و یکبار زیت سوده سحوط کنند و نیم
 قرحا هر یک نیم و قرحا شونیز و درم و نیم لفلل و ارفلفل و جهر یک درم و شیطیج و جهر نمک پندی هر یک دو درم و فانیس و جهر درم و فانیس و جهر درم
 و اگر آب در غش آب بپزند و روغن بنفشه و روغن ککلیک با این ماء الاصول قوی بنوشند و نسبه آن چهار است که در قول سیسی گذشت لیکن
 فرود آورده است حال کنند و جالینوس گفته که درین مزاج را با جهم خشک است که درم قسطا گفته که اگر فالج در یک باشد نفع حقه در ان ظاهر شود و قبول جالینوس
 کسی که استرخایم چیزی بهتر از حرکت دائم و تسبیت و در طب قدیم است اگر خواهی که ترافالج بهر سده خواب کنی که بر خاشاک خشرین علی کا و رونی

نسخه معجون با دیان

نسخه معجون با دیان

که در آن جا چین را به چینه باشد و نیز در این بطن برین تنقیه و اسهال حمل رزق اگر ازین بطن برین معلوم شود و برین امت نماید مع حسیا داغ عرض که معی طبع بدن اگر عارض شود
چند روز راحت دهند و لاسیا اگر موسم گرما باشد که هوای گرم مقادیرت مرض می نماید و اگر وجود احتمال برین ضل اثری اصلاح پدید نیاید یا رجات کبار چون
ایاج اگر غلیظ پس ایاج کوغاذ پس ایاج جالینوس پس چون بلاوری پس ایاق کیمیزین ترتیب بر فاجه شربت نام استعمال نماید بحسب شدت قوت برین
و قوت مرض ضعف آنها و مخدکات بر بعضی غذیه مذکوره و کدک لطلات و اودمان بحسب احتمال علیل یکد و دوازده و اودمان حومات در اوقات قبل از آن عاده کنند
چرا که انسان کما الحاره باشد ازین اودیه قوی الحاره بر لرض خوف حدوث حمای حاده باشد و در زمانه که ماسد لک فی بدو ویه اغذیه بر قطع بنهم استعمال کنند
و چون تدریج علیل این همه تدریج نماید و در آن اثر اصلاح ظاهر شود و مرض طول کشد و علاج و بر اغذیه موقوفه مذکوره قطع کنند و در اول ویه عاده او را بنمایند تا
بعضی ارض جاسید بکنند و لکال نکند و از اغذیه موقوفه بنهم اجتناب کنند و در اوقات حصول سبب بعضی یا اجات موافقه بحسب قوت و ضعف مرض تنقیه کرده باشند
این ایاق و خجندی میونس که مغلوج را چیری از اودیه قویه تا روز چهارم نرسند زیرا که نوشیدن اودیه در اول سبب حرکت اوده انصبابان بسوی عفتو
و مرض می فراید و هرگاه چهار روز تجاوز کند بر صبح جلالت با دیان اینسون و باد و بخوبیه بر واحد و درم با ده درم کنند عسل نبوشانند و غذا نخورند و آب می خورند و
اندک لفل و چینی غوره با زردانه تا هشت روز درین ایام آب ترک کنند که اگر حاصل نماند الاصول نبوشند و هرگاه اثر لفع در نادره ظاهر شود و تنقیه یافته
حاده بایان حب صبر کنند و نسخه آن بر سقوطی شغال بوزیدان نامیزین سرج تر بد محلول ملوث بر وزن با دهم بر واحد درم غار لقیون ششم خطل اینسون و هر
نیم درم نمک هندی یک نیم و انگ قتل یکد لک همه کوفته بنجیه یا بادیان جهاسازند و بر آن صبر کنند تا اسهال نیاید و در آخر روز غذا بنجو آب مع لب قطره و نم
کجشاک که بر سوزانده است بنهند و بعد سه یا چهار روز این حقه بعمل رزق صفت آن برگ غار یا حب آن بقدر ثلث برگ قسط و در پنجوش و حله خار جک
و اکلیل الملک برگ میدا بنجو یا نم آن مر اخرو و سداب تر و کربن شبت و فیصوم بر کتان ابل بر یک پنج درم شحم خطل نیم درم قسط و یون شین و درم همه با و
سطل آب بنزد یک سطل با ناصاف کوه بر آن غنیت و درم آبکامه پانزده و درم عسل است و درم بوزیدان ازین نمک هندی قتل بر یک نیم درم سوده پاشیده حقه
کنند و اگر خوف سنج و زهر سبب نمک بوره باشد بدل آن آب کنند و اگر کبجیات فراج قلب احتمال آن حقه نباشند این حقه بعمل رزق و از زهر ایاق
سوامی بوزیدان و بنجو یا نم آن مر اخرو و سطل و یون همان حقه حاده است که در قول مسجی گذشت و زن بر یک بقدر کف گرفته و در سطل کجشاک پاشیده تا نیمه باشد و شکر
سرخ عسل مری بر یک و درم و غنیت پانزده و درم حل کرده حقه کنند و از ساجین سراج الاثر و بلع لفع مجون شر و دیوس قریاق کیمیزین شرب بلاور
بر کلام که پیش و یک شغال در شربت با و بخوبیه درم حل کرده بر بند و چون بلاوری کیمیزین قریاق فاج و قوه و سکه است بقدر بند و شربت مذکوره
و نسخه آن در قول مسجی گذشت و اگر فصل گرما باشد بحسب متن معجزه و تنقیه کنند نسخه آن شحم خطل ربع درم که انشت و درم سوزیدان بوزیدان نیم سرج
بر یک یک درم بلیدیه کامی نیم درم و این یک شربت است و این غوره نافع فاج و شتی راس و قفول غلیظه لرضه است نسخه آن ایاج فیقرواج خول و بنجو
عاقرواج خجیل بوزیدان ایرسا پوست پنج کبر واحد و درم کوفته بنجیه جسل آینه غوره بدان سازند و هرگاه ازین تدابیر علامت صحت پدید آید یا شحم
علیه بر وزن قسط و درین بنجو یا نم آن مر اخرو و سطل و یون همان حقه حاده است که در قول مسجی گذشت و از زهر ایاق سنج و زهر سبب نمک بوره
باشد بدل آن آب کنند و اگر کبجیات فراج قلب احتمال آن حقه نباشند این حقه بعمل رزق و از زهر ایاق سنج و زهر سبب نمک بوره باشد بدل آن آب کنند
و از زهر ایاق سنج و زهر سبب نمک بوره باشد بدل آن آب کنند و اگر کبجیات فراج قلب احتمال آن حقه نباشند این حقه بعمل رزق و از زهر ایاق سنج و زهر سبب نمک بوره
باشد بدل آن آب کنند و اگر کبجیات فراج قلب احتمال آن حقه نباشند این حقه بعمل رزق و از زهر ایاق سنج و زهر سبب نمک بوره باشد بدل آن آب کنند

در حال

و آنچه در علاج فایده با حرات مسطور شد عمل آن را صاحب اقتباس کند که اگر سبب خون مغزی بود فصل من سخته هم بر آن ال بود و قوت نیز مساعدت کند باید که اول
فصد فیال کشاید و ماشه جان روز اگر ممکن بود پنج شش روز غذا و دوازده سکه روز چهارم خود بخوبت که سکه تقطیع شده میشود حاجت بندیری دیگر سرخ زنی
و بعد از آن غلغلی دهند که بخور لطیف باشد و در اثر قوی بود و خالی از تقطیع هم نباشد مانند شوربای بچه مرغ که چند روز در آن افتاده باشد بماند نیک هند و برگ
و روی غن گل باندی روغن شمع صنعا آن میخیزد بالند و بجای آب برگلاب قق قشاشه الکفانمانند و اگر حاجت تنقیه آید مسهلات مناسب آن مع مقویات مانع
بجا نهد و اگر سبب قطع عصب اندول علاج است و اگر سبب هم گرم بود که در خارج واقع شود فصد کنند اگر لایقی نبود و گویند که غلبه خون مستحق نشود فصد اقدام کنند
و در ابتدا فلفل صندل قاقیا مینا و دیگر وادعات مثل کشنیدر برگ کور و خرمیدر چران بهم رسد آب عسل الشکات گلاب ضماد نمایند و آن خبره گوید که اگر بدن
باشد و اوج استعمال نکنند که تنقیه زلط غالبی تر اند بر جراح و در می باشد مثل آرد جو شیر زرد روغن گل آمیخته لعل آرد و در انتها و اخطا طم حیات
سحله چون گل غطی بالونه و برگ چند بار روغن گل و موم صندل آمیخته استعمال نمایند محل استعمال بن اضمه و درمست و اگر درم بارو باشد
بر عضو متورم حباب سید خشک موز الموم و زعفران جذبه شیر شربابی در روغن قسط که موم پایه در آن گذاشته باشند آمیخته استعمال کنند و ضمید باین
حرمل سیریزه کا و جرب است و در درم صلب و اویس بن جعفر است ضمید و اوستروی خطائی نافع و اگر سبب اثر خا صر به و سقطه بود آنچه دفعه حار
شود و لیل ستن عصب و آن را علاج بود و آنچه اندک اندک و لیدیات و زیاد و سه روز ظاهر شود درم عصب انصباب مواد و لالت کنند و در صورت
تنقیه بدن کنند فصد مسهل او و یه محله و مقوی چون مروجا و شیر جذبه سیر و فرفیون با موم و پایه روغن گل آمیخته بجای سقطه یا خربه و برسد آب عصب
مفلج بجا نهد و گل سرخ فادانیا قسط لمرک و شغال مومیائی و اربانی قوت روی و ایدیک شغال برگ کور و مخات هندی یعنی سید و لکری مرکب و نیم شغال و میا
و زیت را در روغن گل بگذارد و باقی او به کوته خیمه آبیخته روغن بآن در روغن زرد و برگ و قیبه یا نیز ترا مثل مرم شود و نیم گرم بر وضع نهاد و در آن نیز نافع است
اوپنصو گوید که اگر فایده از خربه افتد بر عضو خیره واقع شود این ضماد و فصد کنند و در غلبه الجان حباب الخب مغز تخم بید الخیر مثل سیاه اشق بید با موم روغن سورج صاب
کامل گفته که جالینوس در کتاب خود در علل اعضای باطن ذکر کرده که شخصی را فخذ ان حمل زخضر و بنصر و نصف وسطی گردید و اطبا معالج او با صفا اضمه بر
انگشتها کردند و صحت نیافت و من سبب پرسیدم گفت که در سفر سیان زمین درم و شام از چهار پای افتاد و هر دو شانم بر زمین رسید پس معلوم کردم که آفت بعصب
رسیده که از آن حسن بن انگشتها رسید و آن بعد فقه ساجه از فقرات گردن رسته و خراج آن عصب درم و در اول امر لاق شده پس همان مرا هم بران عصب درم سفای
و اینها ذکر کرده که دردی از مرکب فتاد و پشت او بر زمین سید و در سوم صورت او ضعیف شد و روز چهارم دست او ضعیف گردید و پایای او مسترخ گشت و بدن
او را افتی نرسید منفعت او باطل نشد بهر آنکه آنچه از رخاع بعد گردن است بجامه مسترخ شد و باوی عضلات مابین اضلاع مسترخ گردید پس لطبا اراده کردند که او را
و ضعیف بر پایای او سبب استرخای آنها و خبر خیره او سبب لعل صوت او گذارد و من از آن منع کردم و قصد علاج موضعی که بدان آفت رسیده بود کردم و بعد از سه روزه
تخفیف یافت و درم نخاع ساکن شد و آواز حرکت پای او بحالت اصیل رجوع کرد این بود آنچه جالینوس ذکر کرده و من راجع آن بخانه علی بن موسی حاجب آباد
غلام او را دیدم که از چهار پای افتاد و در آن روز در روز و درم فرسوس نشد و در سوم دست راست او مسترخ شد و حرکت او باطل گردید پس معلوم کردم که آفت
بعصب رسیده که سببی دست آمده یا از دم یا از انصباب یا به که مجری را مسدود ساخته و معالجه او بوضع اضمه محله مقویه میان کتین او کردم و در اندک ایام حمت
یافت صفت ضماد و کور که بجزب الحاق قسطا را گذارد و درم سبج یا سبه یا نرزه درم صبر ملکی اهل جوز المروج کل سرخ شب بمانی بفرج دشت درم عسل
جذبید سیر و درم چهار درم قروما نش درم فلفل الگ کلنا را قاقیا سنبل بر و اوجینج درم مطک شونیز بر و اوجینج درم سیمه رابار یک سائیده با موم روغن
نار وین یا روغن قسط گذاشته بر موضع ضماد کنند و شمع میفرمایند که در دستر خاک از صندل فصد علاج او و شوا رست اگر گرفت بسیار بعصب نرسد بشود اگر عصب بسیار
گرد و امید بجات نبود و آنچه از آن امید و باشد واجب است که در آن ابتدا انصباب کنند و به حال معالجه این طور نمایند که نظر کنند که آیا آن درم پیدا کرده است یا جرب با ده
علاج هم واجب نماید که در علاج این درم عضو که جارض شود وضع او به بر موضع ضرر و بر بیکه از آن عصب جعفر و فلوچ آمده باید کرد و اما نهادن او به بر

عقود فنج متد نمیکند بکام بطریق آن بالای بنای اعضا واجب است بر اینست که مقصود از آن و مانع ورم باشد تا تخمین تبدیل مزاج و کمالی محتاج
می فکند که قریب عضو مضر و متورم آفرند از خلل مزاج منهد تا حدی که از آن غمی ایضا بر بدن کنند و اگر سببش و ال قفا شود و در قفا بر و از اندر و بول شیخ فالج
حادث از و ال قفا در اکثر اوقات باشد و اگر خلط غصیل سبب باشد تبدیل مزاج متوجه شود و با غنچه قافله بچرخد و غما و کند و مفصل را بوضع آن و کند و اگر فاکه نشود و
دهند و اگر از غلط جو عضو باشد تطهیر او نمایند و اگر سوز مزاج ساق باعث این مرض باشد بر پیش تبدیل مزاج عضو است با غنچه و کمادات و ادیان معاینه
بنوعی که در علاج امراض عصبیه بار و ساق و یا ساق مذکور شود و علاج سوز مزاج بار و ساق سهل است بخوردن ادویه گرم مثل تریاق و شر و دیوشن اکل شود و باشد
که غما و در غنهای گرم کفایت کند و آنچه از این نوع لیثرب آب سرد و یا شادری در آن باشد از برای و حایم الی علاج تمام است اگر حرارت و پوست باشد جفاف
عضو و ال لالت کند و تطیب با غنچه و اثر بر و باطلیه نمایند بنوعی که در علاج امراض عصبیه ایس گذشت علاج استخوانی باین غنچه گرمی شانه و جز آن سیرک هم مفاد گفته
و اگر استخوانی بجائی باشد و غنهای متدل الحار و چون غن با لونه در کس سوسن بنوع و سید و بنجر و این با لونه و کدالک و یک مقوی عضو مانع انقباض است و لونه و
اکلیل و مرزنجوش و رب السوسن کباب سنی و مانند آن که قدری بریده و اشته باشد آمیخته نمایند و مفید و رغن با جیل خوردن نمایند و مرزنجوش و گویند که رغن بلسان از
منفعت عظیمست و خصوصاً بگاه یک شود و به چندان از غنهای کوره آفرند و این جمله بعد از فنج و نقد استعمال کنند که تحلیس لطیف و بنای غلیظه از ماده و حوت نفرا
و اگر آنجا که ماده بسیار فیل باشد و اگر حرارت مزاج و لکینی بول باشد از سختجات اخرازا کنند و بول قش در فالج حادث بعد از فنج می کنند و دای جز روی که در ابدین متوجه است
و ادیان که شد و لونه اکثر الی سبب باشد مثل و غنهای مذکور سابق در رغن جز و رغن رغن تخم از صمغ بلوط و بهر بهر با غنصه نافع یافته و خلقی کثیر از ایشان
بجای مقوی مزاج و مانع او و انتفاع یافتند و علاج آنها که با و بهر حار کرده شده بود و مرض زیاد و کرم بود و این بهر آن بود که ماده قریه بدان بسیار منبسط میشود و چون تبرید
عضو کرده شد عضو بیروت قوی گشت و حجم داده گشت و لوبت مبتلا شنی شدن او رسید و واجب نیست که با غنچه و بنجر ایشان کنند بلکه احتیاج است که ماده و بهر غوات
بمثل با لونه و اکلیل و مرزنجوش و فنج باشد و بدان دیگر ادویه که از ادنی تبرید باشد مثل رب السوسن تخم کاسنی و غیره نیز مخلوط سازند که استعمال آن شایع
بسیار میکند همچو کسی گوید که اگر استخوانی شنج خلق تولبی مرکب شد پس نگاه کنند اگر شنج استخوانی با ستر خاکرب که در علاج واجب است یعنی بنجر و فالج یعنی گذشت و در عین
منحه اضمه مرکب را و بهر فاکه و صحنه صحنه صحنه مثل کبریت و شنب عاقر قرقا و خردل و مور و خشک مانند آن غما و کند و اگر شنج سببی شد نظر کنند اگر استخوانی قوی تر بود
اشیای مسخه بمخففه مخلوط با بعضی اشیای ملینه مع و لک شد یا استعمال نمایند و اگر شنج قوی تر و غالب باشد اشیای مزه ملینه مخلوط با بعضی چیزهای مسخه بمخففه مع و لک
لین بعمل آید و در هر گاه شنج و استخوانی و اعضا مختلف باشد و اعضا مسترخنی استعمال و لک قوی و تمرین رغن قسط محلول بانک بورق و اشجار باید که و آن با شنی
که در اقلی مثبت مزنجوش و بنجر است و بزرگ گنجشک و خیری و مانند آن بنجه باشد عضو فطول کنند و اگر موم گدازد و چشمه کبریتی غسل کنند و اعضا البعضه غما
نیزند و بعضی شنج اضمه لینه چون غما و حمل از الحاب بر کتان الحاب طریقه و پیس لیکان مغزنگ و موم و مانند آن از اضمه ملینه که با لک رام صلیبه کور کرد
استعمال نمایند و اما علاج استخوانی و خلق حادث عقب قولش شکل است و صاحب باد بان معتدل و باد و بهر تخم بنجر و می و صمغ بلوطی انتفاع یابد و فو لک گفته که بسیار
از ایشان با شنی مقوی و اندک مبرر و منفعت عظیم یافتند و من این نوع بد و سه کس یدم و الوال ایشان مدام ملین بود و اطباء مبادرت به علاج از چیزی بارد
نمیکردند و در و ان ادویه حاره و تدین عضو رغن قسط او امت نمودند و امراض حاده و مملکه ایشان اعراض شد و من معالجه ایشان بالاش و رغن شنب و بنجر و در و
بنفشه یک جز و عضو و نوشانیدن آب و یان و ق چل درم فلوس حیات غیر نفعت درم مایه و رغن با قشیرین متقال بران چکانید و بهر و زغذای مزاج بنجر و می و صمغ

علاج فالج و بانی

بعضی متاخرین میگویند که گاهی هوای متعین شرف فالج میگردد و علامت فالج و بانی اینست که یکبارگی در عالم بسیار آفرند و خصوصاً بجانب قلبی و بانی بداز و این آید
مع سرخی چشم و بهوشی و ندیان اول و زنگاری و کراتی کند پس فالج آفرند و بهر که مذکور هر لحظه زیاد میشود و اگر در و زوال بسیار طریقی بزرگ مفاجات میکند
و یا بوزن سوم و چون از ایام مذکور بگذرد و بصیحت اسجد و اگر شخص را چنان اتفاق می افتد که اول اندک صفای کراتی بقی می اندازد و بهر آن وقت بهوش میشود و بعد

قلت قوت یا وجع او واقع شود چنانچه کسی ابرین کشند یا چیزی گران بردارند یا بر شیب بار گران نهند یا بر زمین سخت بنشیند و عضله کشیده یا کوفته شود یا ضربه مستقیم کند
عضله برسد یا قطع یا حرق نار موجب بود و گاهی با وجود این ماهه بسوی آن بریزد و اینچ غلیظ تمد و در آن تمسک کرد و یا از دیگر اعضا و آب و پنجه کشند یا خاصه اعضا می روی
روی بود تمد که بیک اندام یا بالیه فتنه نرود باشد و گاهی از کزاز نوع روی بسوی بوجیهات لازمه مع قلع و گریه و بیانی افتد و آن رنگ و دو بدن لب
خشک و زبان سیاه و شکم قبض و جلد خشک تمد باشد این روی است و سرگزاند که از ضربت سر افتد و آن فواق یا مضمض اخلاط عقل بود و قاتل باشد کزاز اکثر
بصبيان عارض شود و هر قدر که طفل خردسال باشد بر آن سهل بود چنانچه در تشنج گفته شد و اکثر پیش از کزاز اختلاج و جرسیم بدن و قفل و قفل کلام نکند و در
زبان صلابت و در عضلات و در ناحیه قنار و کراهه و عضل و خارش و تمام بدن که از خاریدنش لذت نیابد عارض میشود و صاحب بلیه یا قرحه احتشار انگاه در
بولیم آمد و در پشت قشر بره معلوم شود و چشم تاریک گردد و بر سر گردن آن آلت بر جود شد تمد و قریب کند و هرگاه که از عام ابتدا کند و دندان بر هم نشیند و پنجه
فرزند و روی سرخ گردد و در شدت کند چشم زرد و در بهر زنده و اشک و آن شود و بعضی گویند که در ابتدا ای این مرض فواق و قرحه و در سر و کفین پشت
و بعضی را عارض شود و علامت مطلق تمد و آنست که عضله متقبض نشود و علامت دیگر تمد و آنست که اگر کزاز در قلع بود روی چشم بر زمین
مثل مخوق باشد یعنی روی سرخ چشمها بر خاسته و گاهی وی مایل بسوی یا سیاهی گردد و در سر و بسوی پیش کشیده بود و مع کشیدگی گردن که بچپ راست میل کند
پس اگر تمد و عضلات و جود و فکین فتنه یا خندان بر و نمایند اگر عضلات صدر و قفسین هم رسد ضعیف نفس عارض گردد و اگر عضلات مثانه هم رسد بول گردد
قادر نباشد و گاهی ملاء از ده بول کند و گاهی خون بر بول آید بنا بر فتنه عروق بسبب تشنج است و انقباض و گاهی فواق عارض شود و اگر کزاز بسوی خلف باشد سر و
شانه و بازو بسوی خلف کشیده شود و اگر تمد در اعصاب معانی تقیم و عضله منقبض هم رسد برانی اراده منقطع گردد و بیانسد شود و قویانچ هم رسد و تمد و
هر دو جانب بر اعتقان و صبر و وجع و نهایت بول اکثر نفاجات در آن و در افتادن از چارپائی و در عدم قبول القباض عضله شریک شد و در بار و رجب
قلبه سر و کزاز قوی عارض شود و پنجه نوعی از انواع کزاز خالی از پنجه و در خاصه میان کفین نباشد و قادر بر صاحبین مرض قیق و بفضل و صفت است و
و این شناخت اقسام تمد و کزاز و طبعی ایندانی و در روی بر قیاس تشخیص اقسام است حلاج قبول تشنج علامت است پنجه تشنج است مگر آنکه در حلاج تمد و کزاز
از حلاج تشنج مبادرت کند و در پنجه محاسبه ملاحظه بر غضا اکثر تشنج است و استحال نمایند برای طلب جوع حرارت و آنجا که علامت علامت عروق
و استمالی آن متعین گردد و احتیاج بشیر باشد بر عضل گردن و فقرات و شمر اسید استحال نمایند و هرگاه بدن صاحب کزاز شدت در خواه از حلاج عروق
باید که از حوض مبادل زیت یا غیر مبادل تشنج کند و نگذارند که عرق بر بدن او سر شود و موصیایت گردد و در زیت پیچم نشاند که قوی تحلیل است
و اگر از تخن او برگردان و جادو شریک در محقق است و در انقباض طلیت استحال کنند و بهترین شیا تمد و بار و در طب چند بر سر است باید که بفات متفرق برسد و اما
نماید و بعد طعام کباب یا پنجه عروق تمد و کزاز از روی و فتنه کی افتد تریا قات و او به حاره و کلاله مناسبه بخوراند و بقول انطالی شرب لوند و مقل و صحرار و کزاز
نفع زیاده تشنج است و آنچه در علاج کزاز تشنج بسیار نافع بود و مصلح شبت است که در آن کفشار یا پنجه سگ یا به انداخته نیز تا ماهر شود و بسیار در یک و ز
و بار در آن تشنج و زنده بر آید و بالیدن روغن سداب مع چند بیدستر و کد پیله کوز و گوزن شیر خرس کفشار و اگر که و سل تنه یا با و دین نافع است و بعضی گویند
که درین شوم قدر روغن است و اصل کرده الیدن نافع کزاز و تمد و دست و حقه بر روغن سداب مع چند بیدستر و قلع و روغن جمولات اذ و عده حاره که در آن
و شوم حنظل نمایند آن باشد و فتنه سوزش مفرط در انحصار و بعد آن بشیر خیار و روغن زرد یا پیله تنه یا با که از شوم مذکور حقه کنند و گاهی که
را عده دیند باید که قریه سیار که چاکر پند یا پیله نمبر شت خوراند و یا حریره رفیق یا آب گوشت بنوشاند چه بلع بر لثان شود یا بنوشد و غذا از پیله می
و مویانیت بعضی و غنهای مناسب قوی تب بالطح نزل تمد و کزاز و طب است و اگر عرق حرکت گردن در دو تشنج عضله برآمدگی گلو و پس از آن تشنج
نفسه غلبه تشنج با دیان پنجه کاسنی خبازی سوزن گل سرخ گا و زبان جوشانیده گلفند و اصل کرده بعد با دیان سپیا و شان افزوده خوردن

نوعی از این

باب طبع زوفاورند و بر مقدار و غنای آب و شیر و طبع کنند و این دو اگر از خلق رانفع بود و چون جاذبه و فضل سفید و قسط از مساوی و قسط یکدیگر در قوت و نافع است
و این انصاف نفس نیز نافع است و احتمال تریاق فاروق بقدر که آب گرم بعد تقیه بدن نافع و همچنین اگر الکسک جلود و مشرو و طبعی این حسی است
تقیه بدن نفع کزانیاس و سبکی جاذبه و شیر مثل حمل سخم خصل صبر تر بر سفید در پوست بلیله نزد اثر و روت سفید و واحد یک روم صوغ را و آب کنند نافع است
و او و کزانیاس یکدیگر بیامیزد و جها ساخته از دو دم تاسه و دم بحسب قوت مریض و حرارت هوا یا بر دوت آن بدیند و این قیر و طی نافع تمد و کزانیاس است خواه از
استلا یا زیوست باشد چه کوزن و بظ و مغز ساق گا و و شیر و جری طبعی نه بهر اگر داخه موم سرخ اضاف نموده بر عضو یا بند و این سجون علوی خان اگر بعد تقیه
استعمال کنند و از اگر از تمد و بی نظیر است برگ سداب خشک چند پدید تر می مشک طعنت بر یک ربع و دم قنقاز از خرد پودینه گرم حریر سبک پنج جاذبه
مصل زرق عکال بطم بر یک یک روم هوا قیون محروث بر یک و دم تخم شوکه بریضا و متقال تخم حمل یک متقال خصیة التخلط و دم زراوند در حرج متقال عا و قنقا
نمک طرز بر یک نیم متقال کوته پیچیمه سرخ را در عرق گل نارنج حل کرده با چهل و دم غسل بر شند و در طرف الگینه یا چینی داشته تا چهل و زرد خاکستر خوب بکزد و غنی نمایند
شیرین از دو دم تاجار و دم بطبع خود بکسان جلیلیا و بادیا و قنطاریون قیون و باد و بنج و تخم کفلس طبعیون بر یک و دم بشکر و غسل بر یک نیم و قنطاریون و لیمه را
باریک تراشیده با شش گرم کرده بر موضع کزانیاس و بر ساعت تکرار نمایند و در شب روز چند مرتبه عمل کنند که از شدید صعب نافع باشد و قنطاریون گفته که اگر از تخم
کزانیاس از دستخوش و پس تبدیل سازند و تکرار آن نمایند و تمیدن غیر نافع اگر است گویند که چون میوه سائله الطبع نمایند و عضو طلا کنند و کزانیاس و عسل نافع
و اسکندر گفته که در شستن حجر آسنی در کف نافع کزانیاس گیلانی گویند که اولاً اعضا منجمه بر آب بریدیت مناسب شکل مضاد حرکات غیر طبیعی حادثه و دارند و
و غنای آب و غنای قنقا و الحار یا بر غنای یک یا بند و شیرین غسل بنوشند و اگر الهی باشد و حمام داخل کنند و در آن برنج بپساج بنشانند و بدین طرح لیم نمایند
باید که تخم بخره بسمول را آب خنجر و سوسن جو سازند و قیون سرخ لغو و بنوشند که اگر کتب باشد لیم باید که مال شیر استعمال نمایند و حلیه خواب و روت کنند و استداد
حادث از استلا یا از دم حار علاج با سفراغ استلا و معالج و دم حار باد و پیوه خصل و نمایند و آتینا گاهی استداد از شدید بضعف معده افتد و شرب طبع
نفع شوکه بود و تخم شوکه بریضا و تخم شوکه که صبر بر آن نافع است و خصله عصا که قنطاریون قیون فقط بدینوشانند که گاه مرض استلائی بود و او ای نیست که کطلوج
اعضا ایشان نیز طبعی و قنطاریون و قنطول بدان نمایند و اگر استداد و یا بهما باشد مجامع و فقرات سفید نمایند و اگر در دود است باشد مجامع میان غر و
شانه و فقراتی که قریب ناحیه علیاست و بر فصل که موضع اول بند تر از راس کتف است بگذراند و باید که کسی را که استلائی کزانیاس عارض شود و در ابتدا
فصد عرق کنند و بر اعضای علیه صوف در زیت کشته یا در روغن قنقا و الحار مع چند پدید تر نمایند و یا در زیت گرم بنشانند و غیر
گردن بریزند و جامت بشرط استعمال نمایند چه مجامع قارعه تحلیل می کند و جامت بر گردن و جانبین قنقا و بر سینه در مواضع
کثیر اضمحلات و تحت شریف و بر موضع شانه و گرده نمند و واجب است که اخراج خون از ایشان بقدر باید که بسیار نباشد و در دفعات متفرقات اخراج
نمایند و حکیم ثعلبی خان بعد بیان این قول گفته اند که نه او را نیست که استراج خون نکنند که بعد تقیه علامات علی خون مساعدت قوت و فراج زیر که این
مرض در اکثر از رطوبات کازه حادث میشود و بعضی اطباء و ران بغیر قنقا و فصد کردند و بعضی آن را گردید

علاج تمد و کزانیاس

اگر شیر و غنای آب و شیر بر غنای دام نبات بنوشند و لغات بجلاب و طبع آب بیک گرم استعمال کنند و بر طبعی است و این پودینه ببلول شیر خراشد و مالش بدن بر غنای تقیه
نوشه ای حلال با همی بر اضنی نافع بود و صفا و از پیله و واکان مغز ساق گا و موم زرد و روغن کنجد نمایند و این آذرین علوی خان که در آن حکیم شریف خان بعض
تصرف نیز کرده اند برای تمد و سبکی کزانیاس و کثیر النفع است پودینه بریزد و کلر حمل و یک یا کسان جو مقه و لغات پستان الیه و قطعات که در قنقا و حلیه یا در رنگ یا پودینه و کل حلیه استغاث
و برگ خرفه و زرد قنطاریون و بهر یک بقدر معتد در آب خالص آب بید عرق بید خشک کلا فاب اگر شیرین آب بیشترین بر یک بقدر حاجت بنیزد تا بهر که در و پس ف کرده
روغن تخم کزانیاس و روغن تخم ترند و روغن بادام قدر مناسبان انداخته بقدر و فغان زان بگیرد و در باقی نیم گرم ریختن انباشتند تا سرگرد و در غنای از آن بریزن آردند

و یک نفع آن آن بود بنوشاند بده و شب وقت خواب از وران آن گندم بنوشاند تا آنکه سرگرد پس راج کند و بنجان دم بعد آن نیم گرم بنوشاند اگر سرگردان
 و مغز ساق گاوا لیکه اخته دروغن کجی امنیته نشاسته سوده داخل کرده بنزد و بر عملات صفا د کند نافع بود و اگر طبع فحل باشد بنوشاند بیک گرم بنوشاند
 بدیند یا بمغز خیار شیر و روغن با و ام قریب بنفشه تلین کنند و اگر قوت ضعیف باشد حقه تلین بعل رند مسیح کوی بد که اکثر از دهمد صبیان اعراض نشیند و بکمال
 بدوشیدن شیر و ایم بر وضع و تریخ از جصل و مان مرطبه کنند و صفا و قیر و طی سازند و آن رقیق مشی غریب گذشت و با الیه تازه نهند چند روز متواتر و با لیکه
 نشاسته گندم و سپین تران و مغز ساق گاوا لیکه اخته و بهر لیکه از دوشناسته بنجیه بران اندازند و با هم آمیخته بر خورند و با لیکه زبرکتان کوفته غیر معصور
 و همچنین کجی کوفته بر احد و خبر و طبعه سوده یکت و بهر ساد شیر خرد بنوشاند و بران روغن کجی یا روغن الیه انداخته مخلوط ساخته استعمال نمایند طبری گوید که
 تمدد اکثر اطفال صغار را بهم میرسد اگر چه بعد نیست که زبرکتان را نیز عارض شود و علائش نیست که استفراغ با و یه کنند و با سیکر طبعی چون با و شیر
 و آب پیوس آن که بختار آب ک بزرگ و ناور و روغن بنفشه و روغن تخم کدو و مانند آن حقه نماید و موم روغن مرتبه روغن بنفشه و نیل و فوجانی بزرگ خطمی باشد
 آن اند و بر روغن بنفشه شیر خزان سحرطه کند و از اطعمه بر مرطبات مثل آب یا پیوس یا جود و بنور و مثل با قلاب روغن با و مثل شورانی سفید با جات بگردان
 نیز خوار و جاد و مانند آن لزوم نمایند اگر مرض فحل گوید و در روغن شیر یا روغن گل یا روغن بنفشه کجی بنفشه و کجی بنفشه و کجی بنفشه و کجی بنفشه و کجی بنفشه
 عضو تمدد و شیر خوار بسیار بنشیند از سوا محفوظ دارد و احتیاط او را بدست آتش مسکین بدوشیر خرد و روغن گل لزوم کنند و از فصل شیر و خرد و خرد و خرد
 و امم بموم روغن طرب سازند و از او یه که درین علت بدان علاج کنند و اثر نیک بخشد ایست که لیکه زبرکت خرد و در یک سلی کرده بالایش و روغن بنفشه و روغن
 و بنفشه ساق انداخته بچشاند تا بهر بیان و بعد موم روغن زبرکت خرد و روغن بنفشه ساق با هم آمیخته و در روغن با و یا پیوس بیک بنفشه و بیک خطی و
 بیک بنفشه بیک اسپول زبرکتان ساعت زانی از روز بنوشاند بده بسیار بنشیند و از دوشناسته کجی بنفشه و کجی بنفشه و کجی بنفشه و کجی بنفشه و کجی بنفشه
 خوراک اند و یکشنبه روز بگذرانند و روز و ام آبرو باشد بدستور نمایند تا آنکه از اعضا او تیرد و رفع گردد و فاکده بلری گوید بدانکه این مرض چون اطفال حادث
 شود و از آن صحت نباشد تا آنکه اعضا ایشان سخت گردد و در حد احتلام فحل شوند و چون یکبار بزم عارض شود در مدت اندکی اکل نشود و چنانکه مسکین گردد و
 طمع و صحت او نباشد و شخ میفراید که گاهی که از لبصیان عارض شود و علائش آب مطبوخ قنار الحار یا روغن بنفشه مع روغن قنار الحار کنند و تخم باد و رو
 نیز مفید گفته اند و در پیشی بچسبانی گذشت استعمال نمایند گویند که در ابتدا تمیخ بدن طفل روغن بنفشه کنند و در شتی که در آن آب نیم گرم روغن بنفشه بنشیند
 و محافظت آن را به واسطی سر و منق حننه از تناول غذیه اثری بر عکس طبعه لقلیه زلفا نه نمایند

لقوه

و آن مرضی است که شتی از روی کج شود و در لب و یک چشم کج فکما بنیغ یا بنیغ نشوند و گویند که گاهی این مرض در پیش رو عارض میگردد و درین وقت
 در رو عارض میشود و لکین از طباق اجهان فتور عارض افتد چنانچه برای گوید که هر چه دیده ام صاحب این علت که بپوشیدن در چشم تدرت داشت مسکین ازین گیر علامه
 با و نمی و سبب لقلیه است و امای عصاره الکلی بنفشه یا بار و طب که از دماغ ریزد و این فتنه افتد و گاهی بسبب غلبه پیش جفاف و نافع بود و در حد شایع و کج
 نیباشد بلکه در هر جانبی را خرام عارض ده و نزدیکی است عارض گردد و این مملکت بزدنی بر آن دفعی است بخلاف تشنج عیسی که در پیشی است و بزدنی مملکت
 نیست با لک سبب قریب بین خصل استرا یا تشنج عضلات یک در جهت اول رالقه استرخانی و ثانی رالقه تشنجی گویند و جالینوس گفته که گاهی لقوه تشنج
 و استخا با هم میباشد که یک جانب تشنج میگردد و جانب دیگر مسترخانی و این بسبب اختلاف ماده بود که ماده غلیظه در جانبی ریخته باعث تشنج و تمدد و جانبی ماده رقیق در
 جانب دیگر ریخته موجب مسترخانی بجانب گردد و اسباب تشنج مذکور شد و این تشنج یا بل فتنه در حیات حادثه استفراغات مغرطه از اسهال و تور عاف و غیره
 عارض شود و آن قاتل در لیست و این در سراسر چند قرب موت افتد ازین قبل است و گاهی عضله گردن روم عارض گردد که آن از قسم خناق باشد و از آن فتنه
 گاهی بسبب سیم مذکور فانی عارض شود و لقوه تشنجی بیشتر افتد و استرخانی کمتر و استا و صاحب غار الاستقام گفته که تارک و قبل از چهل روز باید و الا علاج کمتر نفع ببرد

که نقوه که اندر وادان نشود طول کشد و آنچه مدت شش ماه طول کشد و اگر کمتر اصلاح او نباید و شست و لقوه گاهی مندر ریفالچ یا سکه قوی بود و مانند آنرا گویند و می دانند
که اول نقوه هم می بیند از آن سکه و معالجه را تا چهار روز و نصف ملاکت است و اگر از آن تجاوز کند نجات یابد و از خطر سکه بودن آید و نقوه جانب چپ سر را زایل می کند
باشد و طریق تشخیص در این فعل است که اول تشخیص این مرض نمایند و بعد شق علیل دریافت کنند و سپس معلوم کنند که نقوه است یا سکه یا شقی و این چنان باشد که
اول از طریق علامات حدوث نقوه یعنی ادراک و درد ستخو انهای وی یا خرد و در جلد او کثرت اخلاص در یک نیمه و در پسند و بعد از آن از بیمار بپرسند که آب در بدن
گرفته و بزرگتر در جراح که مقابل نمیدانند اگر این مخصوصه است غیرن نماید و یک یا نباید و جراح گفته نشود مرض نقوه باشد و ایضا آب من از یک شق باز نماند
داشت و سرفه شق آلود چنان بود که اگر او را زد دست بکشد و اصلاح پسند جرح شقی دیگر شکل طبیعی بهیمل گردد و ایضا نقصان یا ابطالان جصل آن جانب
و کثرت اخلاص در آن شق و نصف مضغ آنجا نباشد و شقی شک از چشم آن طرف بران گواهی دهد و تشخیص نقوه استخوانی و شقی چنین کنند که بسوی عواس رضی جلد و عضلات
و در نظر کنند اگر خواست که را باشد خصوص نقوه در جلد به چهره و عضلات جانب علیل نیست محسوس شود و در آن نبود و جلد از نواحی گردن تا ل تنابع باشد و در
گردن و بسوی گردن متعبر باشد و آن یک اسفل سترخی و مخدر باشد بجای حرکت دادن تواند کرد و پاک لایب لایب منطبق نگردد و بکلی بود و بسبب ثقل زبان نصف غشای
خاک نما و آن یک سترخی و متزل و طریقه نقوه استخوانی بود و اگر خواست که را باشد در اکثر جلدیشانی شق علیل کشیده بود و چنانکه شکلهای و باطل گرد و عضلات
روی صاف شد و میل جلد و شکم نواحی گردن کمتر بود و در گردن اطراف شکل تر باشد و آن آب من اکثر قلیل بود و بر انطباق یکانبه صحیح با هم قدرت نبود و بیشتر
صداع لاحق شود و نقوه شقی باشد و آتش ساخت شقی یا بس طریقه نقوه شقی از فصل تشخیص استنباط نمایند و آنچه از آتاس عضله گردن افتد تقدم در آن مشابه است
و ایضا این نوع نقوه بیشتر در باطله گرد و علاج در خانه تاریک محفوظ از باد و نشاندن حمامه ازرق یا اسود بر سر بندند و در بر و او چوب طراف بسوزند و جزو یا توکل
یا تحسین با وجع خراسانی و در دمان دارند و آینه چینی پیش نظر گذارند که در آن شکستگیت بنفید و از شقی شد و آب وان از بهای نمکهای جامی سرد و کولادت با هم در تن
اجتناب نرند و باقی تدبیر را گفتار از چهارم باقیمه بصفت و قوت در صدمه حرکت علاج توکل را و بعد از نقوه تنفید باقی احتمال از اصول جبهه غراغ و صوف
و غیر آن سرجه علاج مرض عصبی که شست عمل نرند و باید که بعمل چهار روز ساده باشد بدون کین و به حاره و نیز درین ایام حرکات خارجی مانند غراغ و عطوسات اجتناب نمایند زیرا که
باعث انقباض است و دیگر که در ویرانه موجوده قائم قی و دفع میکند و عیطان قانی زنده باعث نیادنی نکایت میگردد و همین جهت احتمال از ویرانه شد و لایحه منوع است اما اگر قی شد باشد و
دوم اسوس که تنه بسیار آلوده در و جزو و در آن عرق و این سوره میگویم که سترخی تا نیمه تا بعد از نقوه خفیف چهار روز با عمل داده و نیز منفع زیاد یمن
نیمه یا دین بسیار شش شش اسطوخودوس را شبع عسل غلبه و قی و یا چنان ساینده گلشنه عسل داخل کرده میدهند و در ششم بصفت مرض منسل میدهند و بعد اسطوخودوس
عسل شکلات را با چای شایز نبات داخل کرده و نوشانند و در این سوره عمل میکنند و در حرارت مزاج گل نقشه شش اصل اسوس گل زیان گل نیلوفر یکبار باشد و نیز منفع و تولد
و منفع ندر که افزوده توری سفید پاشیده داده بعد از نقی و قید ایام حرجان ساسی کی در تخمیل تر بد سفید بسیار نباتات لخته فلو شش شش تر تخمیل و غن با دام افزوده اسهل
میدهند و بعد اسهل با منفع اصل اسوس گل نبفشه هر یک شش شش اسطوخودوس یا دین بسیار و شان هر یک چهار باشد و زوای خشک باشد و شش شش گلشنه عسل سه تولد و در
سفید پنج باشد داده و بعد سهامات برای دفع خفقات قبض فلا سفید چهار باشد و در اسطوخودوس گل نیلوفر یکبار باشد و نوشانیده نبات یک نیمه تولد داخل کرده و نوشانند
و اعضا اگر دلقوه پیش و کافور بان پنج با دین هر یک پنج باشد و بسیار و شان پنج کاسنی هر یک شش باشد و زوای خشک باشد و در و در غناب گوشت وقت
شش عرق با دین با خفیف تپ اصل اسوس چهار باشد و نیز منفع نه وانه با دین پنج باشد بعد پنج کرفس پنج باشد و نیز منفع شش شش و گاهی نقوه سح
حساب گل نبفشه اسطوخودوس شایز جوشانیده شربت نبفشه شیره خیارین داخل کرده خاکشی پاشیده میدهند و در دوم عود صلیب چهار سحر بگلایا ساینده
افزوده بعد و نیز منفع اسطوخودوس گل نبفشه نیلوفر جوشانیده نبات فاکشی پاشیده روز دیگر بسیار و شان شایز افزوده گلشنه نبات میکنند باز بر عایت
حرارت و تقویت دلی نواحی ابرشیم خام و شش گل زیان اصل اسوس عسل غلبه و قی و یا چنان ساینده گلشنه عسل داخل کرده و نوشانند
پاشیده و میدهند و از طریق این فرازید و در نقوه مع الخفقان بهمه تدبیر بر ستور و ابرشیم خام کافور بان و نیز منفع جوشانیده گلشنه شش داخل کرده و در بند با الحاق

نیم گرم مسک کنند پس اگر مرض اکل نشود از سر نو عاده تدبیر نمایند و از اول قوی تر استعمال کنند و تحریک غلبه غفلت و کندش و عطش نماید نصفه مسک و دوا می
 نافع لقوه و فایده و جمع اراض در عروق و قوا استعمال کنند مثقال برگ خربزه که در موضع دمان آویخته باشد تا سده چهار مثقال معتبر را و در طول آن
 در احدی مثقال چنان که نیم مثقال فیه خیره اندازان بینی بند دوا می گیرند مسک نافع لقوه و دمان و فایده و تقویه دماغ بقوت کنند پس بهفت جزو غفلت سیاه
 و سفید هر یک و جزو صبر کفیر و جزو شونیز و جزو کوفته بحر بریزند و دیگر برای لقوه چندید ستر تخم غفلت سفید هر واحد مثقالی کنند و در مثقال همزه اگوشه
 بخته و دمنی و دمنی و گاهی باب خرخوش شسته چهار ساخته آب اذان الفار سوط می کنند و علی سمیا می نویسند اما حواله است که معلقو را در روز چهارم
 یا هفتم با و دیکو به ستر غریب نماید که تحریک کنند و ایضا غذا دهند بخیر که لطیف کند مثل خواب نریت و تخفیف کند مثل غسل و کبوتری پس اگر طبعیت قوی
 باشد در روز دوم بخته شدید اللیفه تحریک نمایند و مبادرت بخور و در ابتدا مفرست که گاهی جذب ماده غریب کند ماده غامق فریب تحلیل کند
 و لقوه در شش اولی است بلکه استفراغ او به دای قوی کند شد و دای ضعیف تر کافی تا آنکه دفع یا بکلی باید و استحال بدو احاد مفرترین اشیا است و در
 ترین معالجه است که تخفیف ماده و تغایط آن نیست عصب کند پس نیز در این حد که در بلکه بدان حد اولی است واجب که معالجه فایده و تقویه
 معلوم شود و بخته سیاه باید و بخته کرده شده که صاحب لقوه چون هر روز و درم ایچ هرس یکتا متصل بخور و اثر قوی کند و از آنچه خوب است است که تحلیل
 و در غسل شسته بر روز صبح شب بعد جزو بخورند و باید که حاصل از ایشان قطع کنند و بعضی اطباء می دهند که کرده اند که بهترین چیز برای لقوه است که عضو
 علیل را با لیمو یا زردان و حشی لطیف نمایند و اولای حشی باین تدبیر خوش گوشت و فشار در و راه و در گوشتی گوشتی گوشتی سوای آمو و مانند آن که در هر دو گوشتی
 و واجب است که اگر مرض طبعی باشد شقی را که در مبداء مرض است به بختی طبعی بریزند و اگر شقی باشد اولاً ابتدا بتایید و کنند بعد تحلیل آن اگر علت
 غلبه خون ریاست فصدک زیر زبان کنند و حجامت بلاشرط بر فقره اولی دهند و شک نیست که ماده فاعل لقوه در مبادی عصب و عضل چه ثابت باشد
 و لهذا بهتر است که او به جمعه بر فقرات گردن و در کلینه استعمال نمایند زیرا که لیف بسیار از آن بسوی عضل و جمعی آید و اما عضل حقیق ازین جمله نیست
 و تدبیر آن تقویه به جز و مقدم دماغ است و همچنین بکسیه خشک برین فقرات و کله و کله آن دلک برنز و خصوصاً بر سرگی شدید و ایضا از آنچه معلقو را فایده
 او است شستن و دوشی لطیف و انواع مذکوره بسر که است و خصوصاً چون ران سر که لطافت بخته و یا در سر که خردل سوده باشد که این عجیب و انگباب
 بر طبع شقی و فیه و در بل غار و مانند آن کنند و زیرا و مثل چوب طرفه و اثل بسوزند و چون آنرا دوی لفع کنند برگ پس گوشه و داغ دهند و باید که
 تکلیف غرغره بیشتر از آن کنند و مضموعات خاصه و جزو و عاقر قوا استعمال نمایند و از مضوعات ایشان بلیله سیاه است و باید که مضوع را دوشق علی بن ابی طالب
 و در خانه باریک کنند و نیز سر که کلنگ یا شپو یا یا باشد یا که یا آب شهبانخ یا خرخوش یا چغندر یا آب سکنج حل کرده برغن سوسن یا فرفیون مقدار عدش نشین
 سوطا کنند و معالجه بهتری منتهی آن که در علاج اراض اسنخ می مذکور شد از بر وجه باید که در از خط و سات جریه برای آن رته است که آن بنقد می بندی است
 و فایده یوست بالای آن اذان الفار و عصا رة قنار الحار و عطش و گاهی این بخیری مسخن مسخ عطش به مثل چندید شونیز و غیره مخلوط میکنند و
 افضل سوطات آن آنرا انهار است و چون بوزن یک درم از آب او یکد لک سکنج نیم درم زیت سوط سازند لفع کند بلکه در پنج روز صحت کل بخته و گاهی
 اثر نظر کردن دائم در آئینه تکلف میکنند پس در و کسمو می کنند و بهترین آن آئینه مشوش نظر در برابر وجه است و آن آئینه چینی است و چون صعبان را
 در آخر صبح لقوه بر دشتغای ایشان در اظرفیل صغیر است تا بهفت روز بخور و غذا بخور و آب دهند صاحب کل گوید باید دانست که علاج لقوه
 علاج فایده و تدبیر صاحبان این مثل تدبیر از آب است هرگاه ماده فاعله بر واده و احد باشد و آن بلغم و رطوبت است فرق میان هر دو است که ماده محدث فایده
 و سائرین یا در یکی از دو دوشق آن میباشد و این لقوه حادث میکند آن در عضله شقی و کله و پس باید که صاحبین علت استعمال کنند و ابتدا
 آنچه در ابتدا می فایده مذکور شد از ترک غذا و آب پس استعمال دوا سسهل بلغم و از الاصول و تقویه بجهت بعد از آن چون فقرات بدن تقویه دماغ و در غرغره
 مذکوره پس سوطات موصوفه و باطبیح استعمال نمایند و این غرغره نافع این مرض است گیر و خرخوش و عاقر قوا و فرفیون خردل و ج مسادی هر یک که

از اذن الفار و عاقر قوا

در غرغره

بحر ریخته بوزن یکدرم از ان با نجبین آب گرم آمیخته غرغره کنند صفت سوطا که نافع است بکبر نشوین و صبر و واحد یکم که کندش صغیر فارسی بخواهد
دو درم خردل سفید سداب بر واحد چهار رنگ فلفل سفید و سیاه چندید تر جاوشیر بر واحد نیم درم زهره کلنگ و انگ همه را با یک سوده باب سداب شسته
مثل عدس جهما سازند و وقت حاجت یک حب و دوازان باندک و غن سوسن سوطا نمایند اما ابتدا بسوطا در اول مرض بناید کرد و لیکن بعد تقویه بدن باید که سوطا
زهره کلنگ باز و شیر بر که ام ازین که بخورند بوزن دو وجبه در شیر و خرقان اخسته استعمال نمایند که لفع کند و بالینون رکتاب و ویه مفروده ذکر کرده که نشوین و سرکه
تر کرده باریک سوده که سوطا کنند منفعت بین نماید صفت سوطا دیگر که بر صبر و روز عرقان کندش و خضض بر واحد یک جزو زهره کلنگ چندید تر
بر واحد نیم جزو همه ابریکس ده باب شسته با زنجبیل و روغن سوسن سوطا کنند و اگر مرضی بر پنج سرخ معدنی برنگ سوده وزن دو وجبه باندک و غن سوسن
کند منفعت بین یابد و اگر عقب سوطا این او ویه در دماغ سوزش سخت پیدا شود باید که عقب آن شیر و خرقان بر روغن گل بچکانند و شیر بر سر و شند و باریک کنان
بدان آلوده بر سر گذارند اما که حدت و حرقت سکین با و بعد از انان فطولات که اوات و مر و خات با بدان که در فالج گذشت استعمال نمایند و ماش عرقض فک
غیر کامل کنند و صاحب را اگر بگفتن بخار شراب که در ان سگیزه گرم اندازد باید که دوشق باطل را بصواب بر بندند اما که بخود و مرجع کند و درین قریب شوق
علیل که آن غیر باطل است جو زوایا لیلیه کاملی بگیرند و بکندش صبر عاقر و قوا و نشوین و عسلکه و زرد و کحلک و مصطک و رقیق و عسلک بطور قفل و قفا و در ج بچکانند
اگریت بپورق و خردل و بر و فلفل یا عسلک بپزیرد سرشته مرضی را بمضغ آن بر نه را رکنند و طویات از المات جذب کند و تقویه دماغ نماید و اگر سرکه در ان
شحم خنظل خوش اده باشند در وین بگیرند منفعت بین یابند و شمیدان چندید تر و سیکنج و جاوشیر و قفل و نشوین و انان طلیف طایفه فلفلی تحلیل اواز و دماغ
نماید و در مرضی رخانه باشد و در وری آن چوب طرافالسوزند و بر بخار با بونه و شبت و اکلیل الملک و زنجبیل و انکباب کنند و بخور بپزند و غالیه با آن باند
آن بپزیند و با لجه تدبیر کرد و باب فالج مذکور شد بر همان ترتیب بعینه استعمال نمایند و جالینوس گفته که القوه در سر سام مملک است و ازین پس میباشد و
علائقش است که اندک اندک حادث میشود درین علت هنگام قرب موت و این مجاوز از حد معالجه است بسبب ب موت طبعی گوید که طبیعت مزاج
مرضی در وقت حدوث علت نظر کند پس اگر مزاج او بجات متغیر گردد و بنوشانیدن او ویه و بجهت متعرض نشود و لطیف در سکین مزاج او و حفظ او را و
و شرب و کند انرا سر سام حادث نشود و چون مزاج او با اعتدال آید و در علاج او ابتدا کند و اگر مزاج او متغیر نگردد و مبادرت نمایند بنوشانیدن او بر و درین
جانبین آب گرم فقط و غذا نخورد و آب بریت بغیر و خال گوشت در ان باید داد و چون معلوم گردد که فم معده او پاک شده جلجبین را و آب بر و بالند و این چنان باشد
که اگر بزرگم کفش و او ان فیسون مساوی بر مقدار واجب این اندک و فای خشک صخره بکند و بچوشانند تا قوت آن بچوش بر آید پس بگفتند عسل بمقدار واجب
مالیه بنوشانند چند روز بعد حقه لین با و نه کلل الملک حسی قوطم و زهر کلنگان تخم حلب شکت و برگ چقندر و انجیر سفید و سوسن گندم و خطمی و روغن خرمی و
و بپورق و شکر سرخ و مانند آن بجل رند اما که بخورده حقه بر آید سلیم او خرمی بدان تخلص نباشد بعد از ان رجوع کنند و بر بنوشانیدن او و الاصول و روغن بانیخیر
و روغن بادام تلخ اگر مزاج احتمال بین کند تا بهفت و زرد بند بعد حقه باین حب نمایند نسجه آن سیکنج و خیر بر و جاوشیر و در مقل و در مین همه در انکشت
نسطه مخلوط شراب کمنه تر کنند چون بگذارد تخم کرفس پوست سلیمه حب اخا عصاره سوسن و هم الجوس بر واحد و درم فیسون حب بلسان نمک هندی و شراب
یکدرم بانیخیر جرح خود و الوج و فای خشک صغیر فارسی و واحد یک نیم درم کوفته بنجیه با صمغ منقوعه شسته مثل فلفل جهما سازند و شرب از ان سدرم و ثلث تقویه
باین حب سه دفعه در مدت پانزده روز کنند پس اگر مرضی آن کرد حقه مذکور بجل رند و اندک سیکنج و جاوشیر چندید تر و قفل و رقیق او ضم نمایند و بعد بانیخیر
بقدری که اگر داده حقه بدان پوره صفای نموده و جالایش مقدار واجب غن سید انجیر و روغن قسط و روغن نامزدین یا روغن بلسان بر که ام از انما که بخورند یا همه
به تمام بر چند روز بنجیه بخار بپزند و سه فقه این حقه بجل رند و اگر علت شغل نگردد و بخور بپزیرد و عاقر و قوا و خردل کوفته و ایاریق فیهتر مجموع و متفرق یکبار و در پنج و
یک تیره و در شراب سلیم یکت خود را آب گرم آمیخته استعمال نمایند و چون این غرغره به فعات بسیار کنند و سدر و زراحت داده و بعد از مرضی بچا از ان نخل شده و
انجیه باقی مانده باث نظر کنند پس اگر خرو اعظم از ان باقی بود و مزاج مرضی متغیر نشود و بر سر مزاج نکند اگر قوت تحمل باشد و اگر ایامی اجب کند وراثیه می سخنند یا که سخند

و ملاحظه آن استحال نماید بخندگی گوید که بیشتر در خنای ورم در عضل گردن عارض میشود و سبب بر م لقوه عارض میگردد و مرض خنای باشد لقوه داین ساد و تری
مشاهده کرده ام در لقوه تاسه نار و ترنگ علاج کنند چنانچه در فالج ترک میکنند بلکه آب مطبوخ اینسون با تخمین بدیند و گویند که حق نیست که استحال
بدوای جان کنند حتی که ابرو را که آن تخفیف داده کند پس تیر و در آن متعسر گردد و بعد بفرم روز و الاصول نبوت شد و حقیقت کین مسح او فی حدیث جمل زند
و علاج لقوه قریب علاج فالج است الا که غرغره و تطمیس استعمال بقونان فایده و لقوه اولی است و فصل و دیار روی نفی درین مرض فایده بود که آب
جالیونس است صفت آن صبر صمغ است که یک جزو صمغ و یک جزو شکر و یک جزو کوفته بنجیه با آب اصل آب کرفس مطبوخ شسته چهار
سازند شربت یک شقال حضرت علی گوید که آنچه برای انضاج داده در لقوه تجربه کرده ام آنست که مصلی علوی را با بنف هندی بچوشانند و آنچه در آن بجا
بخشد حب قیاست که مغز بنف هندی بر لاج درم در آن اضافه کرده باشند و خوردن یک شقال یا راج کوغذا یا شربت قوت خواب و مبادی عدو
کنند از شربت اسطوخودوس و بنخلی مخلوط با کوزه یا با شربت بنفشه یا شربت لیون اندک ترش سنگا کم ترش حرارت و در آخر آن تراباق و خوردن این مرکب
در آخر آن عجیب صفت آن از خیزلیج اسار و بنخلی اسطوخودوس بنخلی الطیب و روغن فلفل مسادی کوفته بنجیه یک شقال زان
بگفتند هنگام خواب بخورند و خوردن بندق هندی تنها وقت خواب مفید است و اسادمین استعمال این مطبوخ بر روز و بعد شربت فالج میگردانند
مقشیر میگردم گل بنفشه ازرق درم عنب پستان درم احد و فیه خطمی مقشیر درم چنانچه صاف نموده نیمه آن صبح با یک قه شکر نوشند و قبل نیم
با در نیمه یک نیم درم بخورند و نصف باقی لبش بنجین استعمال نمایند و در هفته اول غذا معتدل در رطوبت و بیس مثل نخود
نریب سازند و آشای بلحل رطوبت مثل غسل تناول نمایند و چون صلاح یابد عصاره قنار و کبوتر بچکه پروانه و در ارج بخورند
و از اطمینان باره منع کنند از طعامی گوید که علاجش بعد یک هفته آنچه در سکنه گذشت باید کرد و آنچه مختص بلقوه است آنست
که سداب و خبازی و سبوس گندم و خطمی و بابونه و زعفران سر سبته بنجیه خوب بچوشانند و بخور آن در موضع محفوظ از هوا بگیرند
و بعد خشک شدن عرق بروغن مبارک سوط کنند که این عمل لقوه مومن را بعد سه روز زایل کند و بخور چرب طر فاد کل
و شربت بر طرف آن با نخاصیت نافع لقوه و فالج است و از مهربات خواص آنست که حروف ناری را بسوط و زعفران خوب که قوی که قمر در یکی از مروج حار
باشد نوشته و بروی بیمار بدارند تا که روزان نگاه کنند صحت یابد و حروف التشی آنست اهرط م ف ش و موقوف جامع الصناعته گوید که
چون مریض در خانه تاریک بنشانند و تاسه و زجر می از او بدو اثر بر و غدا بنهند و در روز چهارم بار احسل نکند و بدیند و بعد هفت روز با این
تا بیک در آن مصطکه چوشانیده باشند بخورند و شربت آن در سه روز متوالی بدیند و غذا بنجی و آب که با کبوتر بچکه و پروانه آمده بنجیه باشد بسیار نایاب
زائل شود و اگر قدری زعلت باقی ماند چند بیدستر بپوشانند و از آن بوزن دو صبر روز بخورند و حلال صلاح یابد و من بسیار می از صاحبان القوه
علاج کردم صحت یافتند کیانی میونسید که آنچه معالجه بدان نوع لقوه استر خانی میکنند آنست که اولاً تطهیر تدبیر و انضاج فصول نمایند با بنخلی کرفس
نیم درم گل بنفشه یک درم اینسون نیم درم مصطکه و یک نیم دالک خود بخورند و آب نیم گرم یا با روغن فلفل بنوشانند و امر بخانیدن مصطکه را در حین آب و بن کنند
و غذا بنجی و آب بیت یار و بن جوز یا شورای کنجک سازند و بعد از چهارم اراج فیکر و صبر بر سبیل شبیا بخورند و بعد از هفت حقه حادو لعل آل رند و بعد
چند روز حب قیاد و بند و بعد بنجیه امر بر غره از عاق و حادو و بنخلی با روغن فلفل کنند و در آب مطبوخ را بنخلی حادو مثل صبر و مانند آن بنوشند و در آن کتاب
نمایند و یا بر بخار شراب که در آن سنگ گرم اندازند و بنجی درون بنوبه سازند و جانب ستر خانی به بنخلی و روغن سر که در آن فلفل حادو ستر حل کرده باشد
نمایند و امر بخانیدن ج و سوط بدان اجب است لیکن تا حیل و زنگنه و سوط بخورند و این نافع است صبر و حوض و واحد یک درم عرق انار و آب
طلا نماید و موضع کندر و فلفل نفع است بلیله با بنخلی از مریض از دنگها با بنخلی علت صحت می یابد بنجی بنجر و غذا و امتناع از شراب یکین صفت باشد و با
تدبیر غرغره و غیره همانست که در قول بطوری گذشت شریف خان میونسید که غذا مکتوبه در ابتدا با روغن فلفل بنوشد و بعد بخور آب حوال از لحوم کبوتر بچکه پروازی

در وقت خواب

در عشته که سبب کثرت شراب راجع گویند که این از عجایب است پنج مه که محسوس بوده باشد در عسل یک لاله آمیخته با یک شمشیر و یا مغز دام چهار عدد ابریا
سسته باشد باشد یک نیم گوله خورد و بقول مسیحی غوره درین لوح بجز ترکیب شراب صلا القوت باغ برغن گل و روغن میو در روغن جنابانک سرکه آمیخته و تناول غده میخلط
شکل کرنه حدس کچم گو ساله و نموده مانند آن مفید بود و بقول شیخ استقراخ آده کند که تعال و عن قضا و الحما و مانند آن اداست مالین برغن قسط نمایند و عن
خند قوفی را درین غایت عجیب شراب و نه بنیاد و محجول گردیده باشد و نمایند و صاحب گل گفته باید که اجتناب شراب نمایند و بر بر نفس و عن گل سرکه خوب مخلوط کرده
ریز و یا آب جضم یا روغن طلح یا روغن بید که این درین باغ است و باغ خرگوش بر این گوشت بر مینج بعدش کرنه کچم عجا حبل غوره بخورند و شربت اسطوخودوس و شربت
طبی گویند که ترکیب شراب یکبارگی کند و منع از اطعمه منجوه و غلیظه و انقصار بر لحوه حلال صغیر و جدایی با یکانی زرد می مضیه مانند آن نمایند بقدر امکان سوط و برغن گل
سازند و روغن گل سرکه یک گرم بر سر ریزند و ضمیر باغن پاک کنند و نیز عسل الراعی و حی العالم اندک در سرکه که گفته بوشانند تا قوت او سرکه اخذ کند بعد بر روغن گل و کلاب
نزنند و زهره بدان آلوده دائم ایام متوالی بر سر نهند و حفظ مزاج و از تفریق که اگر مزاج بدن متغیر گردد با وجود آن قوت مزاج باغ او ممکن نبود پس اگر دلائل استلا
معلوم شود و تحقیق تحقیق کین کنند قیری از او و نیز بنوشانند بر آنکه بر چیز که نموده او را انداخته و نیز بوسوی سر او کند و آنچه بخر بوسوی سر یا اندام بعد او نماید و در ارتعاش او افزاید
و بعضی دقات اشیا ی حاره که در نهایت حرارت نباشند مثل شاهسرم معلول و مرغ خوش نمون سرکه و شیش و شیا و گل و گل سرخ اگر تازه او باشد و نباشند
سرکه بر آن مانند آن بپوشند و در دخول حمام بر نشاند و بختی آب بنیگرم بر سر نمایند و در آن بسیار نشینند و از حرارت خدر کنند چون حرارت اشید او نماید برودش تمام
کند و صاحب این نوع تمحل استقراخ کثیر نبود

علاج باقی اقسامِ عیشہ

در عشته جماعی که اکثر جماع عارض شود ترک جماع کنند و خصوصاً بر اشکاء و بر تقویت هر چه در فصل ضعف باشد بر تدارک ضعف گفته شود و آنچه در علاج صلاح جماع گذشت بکار برند و نوشیدن شیر تازه و آتش بن بر خنما و خوردن بقیه نیم شب نیز مفید بود و حکم علوی خان این و از آن مجربات خود نوشته اند مقرر که در وقت بخت باشد یکدست و پنج شش سر باشد تا یک هفته وقت صبح بخورد و الاغذا نگیرد و بخیه یکدست و مشکله روی و آتش هسل یکدست باشد نبات یک نیم دو سه سائیده خوراندن این فواید عشته جماعی در بقیه مرغ خام اول نبوشند بعد در پوست آن پخته در روغن کاه و کدو اخته تنها و همین قدر آب پیاز و عسل نماند است این بخت که کین ال برین کاه و کدو است و فلفل یکدست شکریه خال سفوف ساخته بخورد و گویند که شرب جاشیر در عشته جماعی سودمند است و نوشیدن چای خطابی درین باب اثری عظیم دارد و از آن تجارب انطاکی است و عشته که از اجتماع خلط عاقل و فصد کند شیر طایقین غلبه خون و مسهل صفرا و است و اصلاح مزاج و کینجین آب انار نمایند و غذا بریزاج یا شویبای چوبه مرغ با صبر هم سازند و بسیار در حمام داخل کنند و در ستم حال بر اثر آن کینجین و گاهی در عشته فصل آب انار و عرق کاه و زبان عرق عنب الثعلب شرب بزودی تسکین حار کرده باز از اصول میدهند و گاهی بعد سهامات بر آن کینجین حرارت آله بری در عرق نفور بالعاجب اند و عرق کاه و زبان عرق عنب الثعلب عرق کاسنی را آورده شرب اسطوخودوس داخل کرده میدهند و عشته که از میوه است عارض گردد بسیار روی است و لا علاج گفته اند به حال سماجی و حرطیات مثل شربت بنفشه و سیب کنند و غذا فوره کاش بکند و بخورد و آدم حریو مرتبه شکوارد و روغن بادام سازند و باقی تدبیرش از علاج امراض عصبانی است و چندی چوبند و این برن علوی خان که در بعضی تصرف حکم شریف خان کرده اند استعمال نمایند یا چوبه بخانه عدد تکرار سعید و باقی تازه یکدست در طرآن نری ده عدد جواده که در اختیار باد و رنگ مغزیند و اندر در بعضی جوش شیرین نیند و کاه و کدو و سیب سبزین نیز نماند اگر در دس حار کرده روغن بنفشه و کدو اضاف کرده در ظرفی کلاله آن را در عرق ران نشیند آنکه مکرر در دوج خروج از آن باین منقش نمایند که آب خیار یا دنگ هر که در دم آب کوفه و واقیه و بنفشه چهار واقیه و نیمه چوبستان اندام بماند و آبانی شود بکار برند و آنچه از خوف غم و غصه غیره اعراض انسانی باشد تحقیق و لحوکی و امید و کوفه احتیاج مانند آن بر طریقه بود و تسکین نمایند و آنچه از نقابت افتد بدارا و بقیه تقویت دل و داغ نمایند بمفحات مناسب بکنند غذا و نوم مستعد و طیب اندکی شراب با ش قوت کند و آنچه از زخم گردیدن حیوان حرقی با باشد چوبه و در تمام آنها بسیار استعمال نمایند و الاغذا گردیدن حیوانی می خورند و باین نسبت با در بخیه و غذا بخورد و از آن است که بقیه

ارتقا

عبارت است از پدید آمدن اعضا اندرون در خواب بیداری و در غلبه طوبیت است در دماغ و گاهی بی کسب است از شنیدن شرا و بی کسب است از شنیدن طوبیت باشد
 بتدریج پدید آید و در بیداری و اگر وقت شروع خواب پیدا شود و همان زمان بعضی بیدار گشته میهنوت مانند و در سبب متواتر افتد و تا یک ساعت بیدار باشد
 و باز چون چشم میبوشد و در یک خواب بعد ظاهر گردد و همچنین روز و شب با باشد که دست و پا بلکه میهنوت از بیداری خواب یک جنبه یا زیاد و بیدار و خواب هم در سبب
 و اما آنچه از کثرت شرب شراب تشبه علامت مذکوره در آن ظاهر باشد لیکن یک یک افتد و روز و روز پدید آید و گاهی بی کسب است از شنیدن طوبیت است از شنیدن طوبیت باشد
 صلیب است بیدار و در جنبه جانب جگر و خصوصاً از بار و دافعه و این سبب قسم علاج با صلاصی پذیرد اما اشارت کند که انی الا نیر یا و را قلم مشاهده کرده که زنی را بعد از تولد
 این طفل فساد و در سبب در یک کارد و علاج در طوبی جهت نفیج اود این صبح دهنند پوست بخت با نایان پوست بخت کاسنی قیاح از خراطی خود و در
 برکت است فطری و یون قیق در دماغ عرقی خود صلیب یک چهارم تشبه یک کج یک تولد البیاض با در بخوبی شکامی با و در هر یک هفت باشد انجیر و در عرق و موثری تولد
 شب عرق از خراطی خود و در سبب سوده خیسانده صبح گشتن عسل بخت تولد اضافه نموده بچشاند که چهارم حصه یک مالیده صامو نه بوشاند و بعد از یک
 خواب و بمرح نشاند و وقت دوپرخندان نمودری بشورای کبک و با و در اوج دیاسکورا و دهنند بجای آب بر عرقیات مذکوره الکفان نمایند و تا هفت
 یانه روز بلکه زیاده تا حصول نفیج نشاند و تقیه بدن باغ نمایند یک ابرج و قوت قایمی علوی خان و شبیار مع اضافه بعضی اودیه سهله مانند سنا و تولد ترید
 ریون خطائی برکت باشد تجیل سه باشد خیار شیر ترخین بر یک هفت تولد شربت وینار علوی خان چهار تولد و غن با و ام هفت باشد و آن در خواب
 وقت دوپرخندان شام غذا بدستور دهنند صبح ترید و صلیب سه ده لاجور و خسل مضطک بر واحد یک شده و در دوا المسک تلخ نه باشد و درق طلا یک عدد
 پیچیده اول بخوراند بعد فطری و یون قیق از خراطی بخت کل گا و زبان بر یک چهارم تشبه یک کج نه باشد صحر فارسی هفت باشد و در عرق با در بخوبی و از خراطی
 و ابرش بر یک تولد بوشاند که سوم حصه یک مالیده صاف نموده شربت استقل علوی خان و تولد اول کرده تو درین نه باشد باشد بوشاند و وقت دوپرخندان
 غذا بدستور دهنند و همین تلخ چهارم مسهل اوده جهت تعدیل طریقل اسطوخودوس علوی خان با شربت اسفیل دهنند و این که با بسیار مفید است
 منقرطه طریقل نه بر یک تولد کجی چهار تولد و با با سه کج بر یک چهارم گا و درق یا درق است تولد یک کوفته در پارچه سفید بسته بر تابه گرم و
 بکار بند و این دماغ جذبید شربت زعفران چهار حصه شکش حببه و صلیب هفت حببه شربت یا قوت علوی خان یک که بلیساند و اما در
 شرب اول ترک شراب کند و اگر دهنند نتوانند تدریج بگذارند و بجای آب بر ابر العسل که در عرق کالج و با و یان ساخته باشند الکفان کنند و تقیه دماغ تحبیب یا
 و ابرج علوی خان کرات و درات نمایند و بعد از تقیه جهت تعدیل مزاج چون سیر علوی خان لعل زرد و غن قانندی مرکب استقل چند در رف اعلیت
 عظیم الاثر است و این واد دهنند زعفران چهار حصه اصل السوسن قشمر یک شده و در عسل یک که آسمینه بلیساند و همچنین بلیساند و اسطوخودوس بر یک
 یک شده و در عسل یک که آسمینه بلیساند و همچنین بلیساند و اسطوخودوس بر یک یک شده و در عسل یک که آسمینه بلیساند و همچنین بلیساند و اسطوخودوس بر یک

فساد

و آن عبارت است از نقصان ابطالان حس بحسب ضاعت قوت بطلان آنجا که سبب می بود و قوت حرکت نیز منتفع گردد و غیر حرکت نیز راه یا بیدارین حالت تاکه
 مسخ نشود و در بار عصب بود و در مگر مستحاکم گرد با اشتراک باشد و گاهی بخلی ربا عصب حرکت است اختلاف عصب یکت حسن نیز یافته شود و باشد که در آن عضو نیز بخلی
 حرکت که در خلش سوزن محسوس است و سبب بخلی ربا و با اشتراک عصب خون و سبب خد انتفاع قوت حساست از سلوک از اعضا اعضا و از او و سبب
 یکی ضاعت چنانچه در آخر حیات رویه عاره و وقت غشی قریب تا فسد و فساد مزاج از سبب بخلی خوردن فیون گردیدن عصب و تا مثل خوردن شرب گزین
 مار و با تجارت شد و مثل حمام شد و لیکن عاره حمایت محرقه و یا غلبه عصب سوزی مزاج بار و در خل چنانچه خوردن شربهای رو یا حاجی چنانچه سوزن برفت و مواضع
 و با سنده از اطباء غلیظ مثل خون تلخ خام سودا و گاهی از صفا و طوبیت می نرسیده افتد و از قطع عصب سیدان تلخ نشسته و فضا بخت یا سده از صفا و در

تبرید غار یقون و سده غرقانند و مدت در شرب الاصول بهر شربت مسهل هفت روز باشد و اشغوفه در سده و یا خرقة گرم کرده اگر نوزج انسان یا رطب باشد
خیلی نیکوست و در امر انواع معالجات ندر طول می گنیم بهر آنکه حال او مثل معالجه عشته و یا لیمو قریب بیکدیگر است و بعضی صاحب ریه گاه عام با لیمو متفاوت بود
و فارورده او سفید غلیظ باید که غدا می او انشامی مسخه مثل کشک که بجز بجز درازی در سبب ریانی و تخم و آب بهر نیت و لیمو حلال کیسه باشد و انچه بهت
جوازش کسری که معده و جوارش خنجر است و تریاق را بهر حال کند و لکن در اندام می کند و لکن در رختن آب بهر خدر در کمال رطوبت ریف و لیمو
بعضی خدر بود اطالی گوید که بخوردن چهل شبت از دم نماید و فلان سیاه نیت مطلقا استعمال کنند و انچه در عشته مذکور شد لعل از د تریاق الذنب مجرب است
و کذا شربت برده ماده گاو با همون آن و غن کجدر مجرب شستنی شرح اسباب نوشته که در حال قرحه در حقیقت سخن عصبیت چنانچه مذکور شد و رازی گفته که اگر طبعیت نیم دم
و مثل آن یکسج بخورد و چند روز برین مداومت نمایند خدر را دفع کنند و خوردن گوشت بر این خرگوش نیز نافع بود و از خجرات و رازاله خدر نیست و خدر قریب
مکانی که اندران یا بیز بلای و حمام باشد سکونت اختیار کند و آن برگرفته که چون کبوتر را دان که سبب روز بدیند و عین الله دیگر اجدان گوشت او بخورد و خدر
نفع کند و چون بازده روز حلیت است اند نیز نافع و مجرب شستنی و همچنین اگر در روز حلیت و سبب دهند و رازی نوشته که خوردن خدر و ان نافع خدر است
و خدر و شرب سکر که مجرب است و چنین گفته که برای طفل خدر را نفع میکند و انقی نوشته که چون طفل را سوده در نیت بخورد مریض خدر نیند بسیار نافع بود
که اطمینان و شرب باطل و نافع است این به طیار طماری روغن کجدر برده ماده گاو و مسادی بخورد مجرب تر است این به شسته نوشته و انضا گفته که اگر لیمو خشک کرده که
بخورد و رازاله خدر مجرب است و در تخم نوشته که شربت لیمو برای نفع این مرض مجرب است و کذا نیت اتفاق است و در دم و شرب و غسل ثبات او کند و اگر خدر
سده و در حمام بخورد و از آب مرقتان یکسج خدر را را کل کند و مجرب است و رازی که کرده که اگر قرحه و احسان و مویج و فرغون مرغوش بلورق و خدر را حاد و نیت
فلفل جذب بر سر و واحد و اوقیه سیر که کوفته و خرمن و الحار شربت بعد از تقیه بعضی و خدر و خدر را دفع کند و حکیم علوی خال این سخن اجرب نیت صفت است
تخم حبل فاونیا سو حان حبل فاونیا قسط لیمو خدر برگ سداب ساسنبل الطیب نیز عاقر قرحه حبل فاونیا حشام حنظل پوست ترنج بونیدان گل کادی یک شقال
همه ادره طالی بهر شاندا ساسن طالی با ناصات کرده سطل نیت کنند شخته بیز نایابی کرده و روغن کادیس سیانی و خدر بر یک و شقال و غن بلسان شخم
خرن اکیان بر یک و شقال و غن بر دیت بر یک بازده شقال آمیخته بیکدیگر اندیش فیون جذب بر یک شقال شقال شقال یک شقال اقل کرده حل کنند و در روغن حبل
حل نمایند تا خوب مخلوط و خمر و علوی خان لیمو حکیم شرف خان که بر کافور بلغمی مجرب است موم زرد پیله خرن اکیان بر یک و شقال و غن بیت حبل شقال قسط
ترنج باروشن جاوشیر عاقر قرحه حبل فاونیا شقال جذب بر یک شقال غن فیون بر یک و انگ حبل خدر بر یک و شقال شونیز الغاب مغز ساق گاو و لیمو سیله سو حان
فلفل سیاه عبا آسیا بهر حد یک نیم شقال و دیت کوفتی را کوفته و کذا اختی را کذا اختی آمیزد و خمر و کذا مسوج نافع عاقر قرحه و فلفل قسط لیمو کوفته و نیت در روغن بیت
کنند آمیخته استعمال کنند و این نفع خدر شونیز عر شقال فته و در کتان بسته بپونید و این سوط نافع بظان شونیز عر و آب ان لفار سوده استعمال نمایند

علاج خدر دومی سودای و غرقانی

در دومی قصد کنند و خون افر بر اند و تقلیل غذا نمایند و بعد خدر و روز به بلغم سیهان آورانند و مروت مثل روغن گل مع سکر که کافور و صندل بعضی
طلکند و ان شربت جامعه نبوشند و نوشیدن شربت لیمون بعون کافور با ن عظم النفع است و بجز در ساق و حرم غذا سازند و اخذیه مکر خون ترک کنند و چنانکه
موجب عصبانیت صبح عصفور و بستی واحدانه دراز در اکثر نیت کفایت کند و در خدر سوده و ارتقیه و عدیل هر چه در علاج امراض باغی سودا و
مذکور شد لعل رند و اگر سحر که شانه بهر چراتیه برج سیاه پوست بلبله زرد پوست بلبله آله هموزن گرفته بقدر یک نیم تلو در پارچه بسته شرب آب ترک کنند و صبح
آب بیزند و او دیت مذکور ساکنه بدیگر آب صاف نموده و قدر کجدر سیاه سوده بران پاشیده بنوشند و همچنین تا چهل می که در استعمال نمایند و در این غذا ان گنیم
خشک که نیکو زنده رازاله خدر از مجرب است و معجون نینب و لیمو شربت که در فرا دین سطر شد نیز مجرب است و در خدر و غرقانی علاج امراض عصبی باغی خدر

علاج باقی انواع خدر

نیم درم بجا لایق سداب اسطوخودوس هر دو از یک تم تا دو درم با اول حاصل تاسی نیم روز که منقوع عجیب د و یا پنج بهار یا عصاره خافث و یا پنج راس لعل شسته
و یا فلفل که گذشت شرب نیم روز و غن و یا روغن ایر سا و یا روغن غار و یا روغن سوسن ابیض و یا روغن گل بهار و یا روغن بسان نیم درم تخم
روغن خردل یا کبریت بر روغن بان و یا روغن سداب استحمام آب ریای شور و ضماد بوق و غذا بخورده مرغ منسلوق و مطبوخ نریت اتفاق در بر بارج آن بسبب
و عمل مغز و دام مقشر سائیده و یا کوبیده نیمه مسلق و مطبوخ بسبب که غسل و یا چینی یا سبیل الطیب یا کبک مسلق و ششوی و مخصوص سبب و مسطور و یا قنبر
زیر بارج بطریق مذکور و یا عصاره مطبوخ و یا درج ششوی نافع است و باید که هنگام طبخ این طیب و سرگردن آنها در نمایند طری گوید که رعایت فراج عمل
و سایر قوانین نمایند اگر علاج ممکن بود معالجه بکنند که در علاج لثیر فوس لسیان و ریشه مذکور شد باید کرد و بحدی که ذکر کردیم تنقیه نمایند و این حب از قوی
چیز است که در اختلاج میخوردانند تخم جنبل شیطیح هندی حب الغار هر یک و فلت درم یک و نیم که در فلفل فلفل تخم کرس نسون نخلخواه هر ا حدیم درم سه یا سائیده
در شراب صاف شسته جهای کوچک بسازند و بوزن سه درم بخوراند قبل از آنکه خشک گردد و اگر این کفایت نکند نیم شربت و دردت بست و پنج روز اگر
فراج تحمل باشد از این حب بخوراند و نسخ آن بگیرد یک و نیم و یا و شیر و چند بیدستر و خلعت هر واحد یک درم بحدی که درم تخم کرس نسون در شراب کهنه خوش
صاف کرده او و دیگر مذکور را درین شراب ترکند هر گاه بلند از دران ایارج فلفل ایارج مشرو و لیطوس هر یک سه درم آمیخته بپوشند و بقدر طفل جهاساخته
و دو درم باب نیلگر هم بخورند و اگر این هم کفایت نباشد ایارج نو عا و یا خوراند و تراق کبیر و وادگ آب تخم کرس حل کرده اندک و غن یا سمن یا روغن دین
بمقدار واجب آن انداخته نباشد حقه کنند و در دو درم آب نیم گرم که دران با بونه اکلیل الملک است شائیده باشند اندک و غن بسط بران کهنه حقه نمایند
بروغن مجموع که در لثیح گذشت عصاره خنجر را بماند و دران او مان خفیفه استعمال نکنند و روغنهای محلل بکار برند پس اگر اختلاج در شکم و چشم و لبها باشد
بوزن نیم درم زیره کلنگ یک حبه مشک و غن مسطک یا روغن یا سمن یا روغن خری خستلج آن سهو طکانند و موضع مختلف را بدست خوب مالند
و در آن زن آب طبخ با بونه اکلیل الملک و ششوی قیصوم برگ عار نشاند و غذا باید که گنجشک صحرائی و کبوتر نیمه پرواز می لحوم حلال یک سائیده مانند آن باشد

مثل جراحات و اورامست پس علاج این هر چهاره قابل مرض با یغنی تبدیل فرج و تنفرغ موده و دران سیر او را هم فیل است و هم علاج بهیت اودال الحام و
تبدیل ورم و هر و اشد طور گرد و اکنون بکانه قانون واجب در علاج امراض چشم صرف عنایت با اصلاح مزاج و دفع و تفتیه و تخریج سواد منصفه چشم از داغ و یا از دیگر اعضا
بفصد و حجامت و اسهال و تغذیه غذا و تطهیر و هم علاج آن تناول غذای مولد خلط محم و اقباب از جمله خبر و دیگر و تقویت چشم با خنده و غلبه تبدیل مزاج
عارض آن هر که و هر که بیماری چشم صلیع باشد ابتدا به علاج صلیع مع عنایت بطرف حال چشم باید بود و بدانند که سوختن چشم یا حاصل باشد و یا متوقع و علاج ثانی تقویت
بمنع سبب است مثل تنفرغ عده غلبه موده و تطهیر عده ثوران خلط و علاج اول اگر حصول او تمام شده باشد و تمقرر یافته باشد بود و علی الاطلاق و اگر چنان نباشد
بلکه در اول حصول باشد و علاج احتیاج بهر و ارمافه اما تقدم با حفظ بنا بر آنکه خود را بدهد و اما علاج بالصدیه اگر که موجود است و هر و مزاج یا سانج باشد یا مادی مادی
سانج او و بهر که مبدل و مبدل و موضوعه کفایت باشد و او و بهر که مبدل و غیره که در چشم استعمال نمایند در احوال شیخ و هر که مسطور گرد و حسب مزاج غریب استعمال نمایند
و از غلبه و هر که نیز حسب سبب همین عایت مرغی از نده و ارمادی از اکه موده و لا بد است یا از همه بدن و یا از داغ و یا از نفس چشم اگر عضوی موده خود و سبب آن نفرت و بهر که
تنفرغ تنها کفایت کند و و گاهی احتیاج به تبدیل بعد آن اند و تنفرغ بدن گاهی بفصد و نحو آن مجاست بود و گاهی با سهل گاهی باقی و گاهی با در و تفریق
و این هر و نادر باشد اما فصد و قتی کشاده شود که در خون کمی نباشد و دران از ورم حذر کنند که چنان موده و ارماد هر که غالب باشد بهر که تصان طوبت خون
و دم خام شدن موده و بار و بنقصان حرارت و آنچه قائم مقام فصد است رعان و خروج خون حیض و نفاس و خروج آن از افواه عروق بود و رعان خارج میکند بود
را از موضع قریب از چشم فلند ارماله آن لبوی خلاف جهت چشم نفع نمیکند و خون حیض و نفاس عروق متعین نیست و فصد صاف قریب نفع خروج حیض است
و فصد با سلیق برای جذب موده لبوی اصل با عدال و فصد سر و بر برای تنفرغ خون از اعالی بدن و فصد عروق گوشه چشم فصد موده و موده در مده من صلیع و تفتیه
نفع میکند و فصد رگ پیشانی برای ثقل راس استلای چشم نافع و گویند رگهای که برای امراض چشم کشیده اند و لا یتفانل است پس عروق نواحی سر لکین عروق پیش سر
و ثقل موضع نافع تر بود و عروق پس سر و جذب مفید تر باشد و گویند که اگر مرض در چشم باشد و قوت مساعد بود پس سر او را آنست که فصد فیما لین کنند و اگر یافته نشود
جبل از راع و اگر آن هم یافته نشود کحل و اگر آن نیز یافته نشود با سلیق کشیده بشیر طلیه در خون کثرت و قوت قوی باشد و او شاد و حله اند و از ان مرض امراض خارج
خون از رگ پیشانی و رگ اقیقین میفرمودند و اما حجامت جالینوس گوید که مطلق کشیده از علل منزه عین تفتیه از استعمال حجامت بر وفا صحت یافته بود و حجامت سابقین چند
موده لبوی اصل بقوت نماید ابتدا می امراض چشم را نفع دهد و حجامت فقره جذب موده لبوی موخر سر کنند فلند چشم را بسیار نافع است و لیکن چون در انجا استلای باب
نباشد که باوی خوف تصداده لبوی سر بود و اما اسهال گاهی شرب و او بود و گاهی با حقیقان و این در و د و او درون و اذ نافع تر است آثار سواد از داغ و وسیل او
بسو چشم کمتر کند و فلند گویند که حقیقه جمیع امراض مادی چشم نافع است و موافق ترین مسلمات مستعمله در امراض چشم بهر که است زیرا که آن با وجود تنفرغ او تقویت معده
و دفع تصدیه موده و لیکن بسبب پیوست و خشونت خود ضرر بود و ارماد را پس محتاج به علاج بود و بهر که دران کفایت باشد با وجود و وفقت در اسهال مثل نشسته لکیر
اسهال نفعه تبیین از لاق است و اسهال علیه بعصر پس اگر سوات باشد یا عمل بهر که مقدم بود منع یا بطلان از لاق گردد و درین صورت از کشید مقدار نفعه چاره
نباشد تا در فعل سابق تر باشد و چون هر و وضعیف لعل اند لا بد است از تقویت و تحریک مثل سقونیای و اندک از ان کفایت کند و بسبب حدت و محتاج با صلیع خود
بکثیر او رب السوسن باشد و از آنکه موده و چشم بکده داغ اگر چه چار باشد خالی از بلغم غلیظ بود و تر بود و افق باشد لیکن بسبب ضعف و گاهی تقویت بهر که چنانکه از خون حرارت نباشد
و اگر خوف ضرر در مزاج باشد مثل از روق نیکوست و اگر موده امل غلیظ باشد منع و اگر که یا به فقر افزاید که آن از اعالی فرو آورد و اگر غلبه غلیظ باشد حب یا بهر که جنید بود و گاهی
بیا بهر که لو غاف یا یا حقیق قیام رسد این هر که شدت خلط موده بود و اگر موده و ارماد فزونی باشد آب انارین شجر او شسته و با بهر که شکر نیکوست و گاهی بهر که موده فرو د و شیده و همچنین این
نفوق الوخار و عذاب الوبال و شوش هر و احسب دانه ساوکل نفعه بهر که تر و خطی هر و هر موده باشد استعمال نمایند و گاهی قوی میکنند و بهر که در مده سوسن حیا شنبه و اندک
روغن بادام شیرین و گاهی حیاتج مطبوخ فو که افند و گاهی غرض شش پتان کنند و گاهی یونیم و دم و تقوینا ربع درم افزاید و گاهی موده سوادیت بود پس و طبیب چشم
نهیون درم بسفنج بریاده کنند و تقویت بهر که در مده جراحی نمایند و اما نقوعات استعمل بر که تر و تبیین طبیعت پس از نقوع مقوی بهر که خف کنند و ایضا مثل

و نهاد یا ستانها محذوف نمایند و همچنین درین هنگام اشربه بارده ملینه مثل شربت الوباش شربت نبضه یا شربت نیلوفر استعمال کنند و گاهی آب قند ملینه
سهله و قشنگا احتیاج ندارد و صفت فیتیه که مقدم باندک نمک و بورق و قوی تر ازین است که ساکن نفسیه و داخل ورم قویا انکی میفرماید حقنه خفیفه یا شربت
شعرت درم آب چند رده درم خلوص خیاشنه رده درم زعفران و شکر و واحد یا نروده درم و اما قی اگر خفیف میکند سبب تنقیه مواد و یکیش یا شربت سبب سحر و محرک
و اما در اول و ثانی در غالب امراض احتیاج بدان قوی باشد که مایه شربت مع ششاران در بدن غالب باشد و متفرغ و داغ بعد تنقیه عام سبب ملات مثل حب بلبله از سال
علق بر صندلین و زرد اوجار و حب الیای و شیرازی و اطریفات و مانند آن در مواد مرکب بود و با دویه که متفرغ آن از خارج کنند مثل او و دویه مستعمل در بینی چون
سوطات و عطوسات و متفرغ چه شربت یا سبیل صرفه ماده از است و یا سبیل تجلیب ماده از آن پس صرفه ماده اول از بدن بود اگر متکی باشد یعنی در صورت
استلای ده در همه بدن اول سبب غلط غالب تنقیه عام کنند و پس از آن تنقیه خاص داغ منقیات او و بعد از آن تنقیه خاص خاص شربت یا سبیل نقل ماده شربت و اما در
انحراف او از راه بینی و یا از عروق قریب چشم مثل عرقین یا قین اما به تجلیب از آن با دویه در حلق یعنی اشکاک در مملات بود و گفته اند که جذب ماده با استعمال عطوسات و مملات
رگ که شسته و پیشانی مخصوص بعد تنقیه عام بدن و خاص داغ و پس از سکون ماده از منقیات چشم است و اصل بزرگ است و علاج امراض ماوی چشم صلی باشد و خواه
و ایضا سگیوید که در امراض ماوی هرگاه احتیاج بنقل مواد از چشم بعضی را گذارداده و طریق انصباب لبوی چشم نباشد پس بهترین عضو که ماوی نقل کنند ششاران
باستعمال عطوسات و ششوقات و تناول طعام و شرب کثیر و لطیف و آهسته و بداند که اگر ماده چشم طوبت غلیظ یا رخی باشد بعد تنقیه عام سبب ملات مناسبه تنقیه داغ
و دیگر دویه و تنقیه عضوی که از آن ماده چشمی باید از اجابت است و بداند که اگر ماده چشم طوبت غلیظ یا رخی باشد بعد تنقیه عام سبب ملات مناسبه تنقیه داغ
سبب الیای یا حب توقا یا نماند و بعد از آن مالبقی را از بالا فرود کنند و چشم را آب طلیه شیر تازه بشویند و بعد تنقیه ماده او و دویه موافقه در چشم کشند و حمام نمایند و اگر ماده
رطوبت رفیق مختلط با خون یا صفر باشد بعد تنقیه سبیل مسدود پس از آن ماده را از سر فرو کنند پس علاج چشم کنند و علاج چشم بوجهی قبل از تنقیه جاریست و نه
اند فتنه و او را در خاصه اگر دوا می حمل باشد مگر دوا می سهل عند الضرورت و در ماده رخی حمام ششایی محل مفید بود و اگر ماده دومی باشد فصد که فایده کند و با
که با وجود کشا و ن فصد سبب کثرت غلط خون و پیری اگر گاهی چشم از آن استلای عروق بر حال خود باشد درین صورت استحمام کردن و عقبان طعام لطیف خوردن مفید
است و تناول الیای فیهرا حب توقا یا سوسند و استعمال شیان احرارین و منادات محلل خون غلیظ را رفیق کند و اگر خوردن قدری شراب برف عقب حمام مایه گفته اند
و دقتیا تنقیه و تدبیر حیاتب سودمند به معلوم کنند که در چشم سور مزاج ردی یا ماده خبیثه کثیفه و طبقات مستکن است که غده ای عین فاسد میکند و یا اگر که داغ ضعیف است و
از آن نزل لبوی چشم متوجیه شود از نجاست گفته اند که گاه باشد که بدون آنکه ورم در چشم ظاهر باشد بواسطه ورم نزول ماده چشم صنعت علاج ظاهر شود پس اگر ماده
از حجاب خارج تحف داغ آید درین صورت کشادن رگهای سر و بریدن شریانین صدمع و نهادن داغ بر آن است و حجامت لقره و ارسال علق بر جبهه نیز قریب به قطع است
و تضییع با صندل و قویه را دوع بر جبهه مفید از حذر دوا دوع پوست خربزه است برای ماده حار و فلفلسین زیر ای ماده بار و اگر ماده از داخل قضا ید درین حالت
تنقیه داغ بقصد اسهال و دیگر تدابیر تنقیه داغ باید کرد و در هر چه در سبیل گفته شود مفید بود و ایالاتی و غیره می نویسند که اسباب امراض ماوی عین نفبت گونه است یکی
نصف مزاج چشم حتی که ماده نازله لبوی خود از داغ قبول کند دوم ضعف مزاج داغ لقیاس مزاج معده و سایر اعضاء قبول کردن آن بخار را که لبوی آن از
اشخاصه عده شود و قوت مزاج داغ لقیاس مزاج چشم حتی که داغ مواد لبوی آن دفع کند سوم کثرت اخلاط و دویه در بدن چهارم ضعف قوت غاذیه چشم و عدم
امکان به ختم غاذی و در و بران و سبب آن اجتماع مواد از اندر آن چشم و صحت منافذ می که از آن اخلاط چشم می گذرند و سبب آن شش جار می گردد و چشم ضعیف می ماند
از آن فصل اول از چشم خارج میشود پس باقی ماندن آن در چشم چشم وضع چشم تحت داغ و بدن سبب همواره نزول فصد غیره چشم لبوی آن پس طلیه و آب
که تفحص این اسباب نماید اول به سبب مشغول گردیدن چشم میفرماید که از او چشم بعضی مملات مزاج اند اما مملات مثل آغ لب انقباض عصبی الاعمال آب که
و آب که نه و گلاب آب گل سرخ و لادان و پندل و فیهده و فیهده و فیهده است و اما مملات مثل مشک و لعل و دوح و امیران و مانند آن اما مملات مثل لؤلؤ و سدره
القیاس بعضی از آن مملات اند مثل شیان یا نماند و صبر و فیله و سرخ و گل سرخ و زعفران و بعضی مملات مثل شیر و مغز بادام سوده و فیهده و تخم مرغ و لعلات و سبب

و تکلیف طبقات عین گردنچه آن حسن فصول در آن زیادتی مباد و موجب کند و اما قوت چشم پس صفا قوتها چون در چشم بسیار است اوضاع ادبیا ربود و این
من میکند از آنکه دوا سی چشم قوی لطیفه باشد تا اجامه مزاج روح نگردد و از آنکه قوی تحلیل باشد تا مزاج را فانی نکند و اما مقدار مرض پس سخن قوی محتاج بودی
باشد و صفت رانگاری که ضعیف و اما در اشیا که ذکر کردیم امر در آن ظاهر است و خامس اختیار وقت موافق بر استعمال و او این وقت گاهی متعجب
فصول سال بود پس اولی و دوم استعمال ادویه محله قوی و شدیدا بجا را سر است نگراد ادویه قوی النوع و شدیدا برادر گراد ادویه مستغرقه رابع و خرفین است نه سراد
گراد و رابع متفرغ خون و در خرفین متفرغ با دویه مسهل باید و گاهی معتبر بحسب مرض باشد پس در علاج او را تمهالی ادویه را بعد در ابتدا و ادویه محله و آنرا خف کند و یا
این هر دو زمان هر دو را مخلوط سازند و اولاد و ادویه را قوی تر نمایند بعد خللات را قوت و بهندی که هر دو در شش سادی گردند و الاضامه او را که اراده تحلیل آن یا
تفرغ آن کنند و اولاد در آن منجات استعمال کنند و بعد از آن متفرغ است و سادس اختیار جهت استعمال و پس می باید که ادویه او را در چشم قطره باشد زیرا که دوا
یابس میان یکم معلقه متوقف شود و از آنرا رساند و ادویه مظهره و یابس مانند آن باید که در درات بود و الاضامه که جهت نبوغ دوا السبوی اطراف و لواحق چشم باشد
قطره در جمیع اشیا می باید که در اولی بود و استعمال ادویه مجر و ولین خاصه که جمع هر دو بلکه در روزی چند بار جائز است چنین نیست ادویه جاره که در آن دوا
است تفرقه ایام در آنجا است که گفته اند و ای نیز اعلی الاتصال در چشم استعمال نباید کرد اگر حاجت تکرار افتد صبر کنند تا آنکه چشم از ادویت مرتبه اولی استراحت یابد پس
باز بعد از آن بعضی گویند که بهترین اوقات استعمال کحل و قطره مانند آن وقت سردی از روز است و قبل تناول غذا و اگر مزاج مرضی و کحل سرد و حار باشد شش
یا صبح استعمال کنند و اگر سرد و حار باشد در نصف النهار کحل کنند و اگر کحل حار باشد فقط در آخر روز بکار برند و بعد از کحل بعد نیات خواب نکنند الا بعد از آنکه در روز
المسار و یابس و سبل ریشیت خوابند و در مرض سفلی عین شسته و در امراض یک سرگون شسته کحل استعمال نمایند و عند استعمال در درات مرتبه شسته و اگر در
و امراض خفین باشد بعد نمایند که وصول کحل با حیا باشد فقط آینه را محسوس آن لهم رسد و اگر قطع آثار و جلای یابس مانند آن مطلوب بود و سبل السبوی مقلد رسد
و بر موضع مرض احتکاک نمایند و در قطره چشم را با بهام و سبیه دست چپ کشاده از دست راست قطره را بچشم بزنند و چو سبل از نقره باشد در علاج نخونت چشم و قطره
آنرا با سبیل از گراد و لطیفه او باشد و یا از آنجوس لعل اگر اراده لطیفه مواد و تحلیل آن باشد و یا از مس مرتب سازند و باید که بعد استعمال سبل را بشویند
و چو بکحل باید که از اجسام مناسبه کحل باشد که در آن نه پس گاهی از نقره و گاهی از آنجوس مانند آن بود و شکل و مستدیر یا کحل بطول باشد و سر و چنان باشد که
به دولت کشاده شود و شک برای سایدن نشانیات و غیره و چو سبیه بهتر است از نقره آنجوس باشد و هر خبر که بران بسیار از آن بشویند بعضی اعمال محتاج به تبخیر عصابه و
نمودن رفاده بود و خصوصاً بعد قرح و قطع سبل در اطفال برای حفظ آن و غیره و در آخر مرض برای سرعت چشم از مواد بر آن حفظه عین نتوان برای منع اجماع و سکین
آن چنانچه در ضربان چشم و صدغ و فلفه رفاده و در جود و تنویر بیشتر است و بداند که ادویه که بران مجاری چشم کند و قطره و کحل بالید باشد بعضی از آن غلی و
بعضی جبری و بعضی حدنی و بعضی بناتی و بعضی حیوانی است و جلای این موافق بود و اگر به جهت مخصوص باشد مثل کحل و در روئیات و مانند آن و لابد است که کحالی
از کیفیات شماره باشد و واجب که مختلف بود و طریق عمل آنها بحسب اختلاف قوام و کیفیت آنها و مانند آن پس در جمیع معنیات و اجبار و هند و واجب است
که در تصفیه اجزای آن بسیار اندک باشد تا با سبب خشونت موزی مقلد شوند از حرکت پلک و این تصفیه را گاهی کنایت میکنند کثرت حق و نخل از خرد و صفیق تنگ
مسامع تربیت و تصویل باب چنانچه در توتیا و شامخ و مرشش و اشهر و مانند آن از معنیات عمل میکنند و گاهی این بدون حراق با تمام سیر به جهت کیفیت رویه
یا عدم قابلیت حق و تبخیر طریق احرار است که در کوزه جدیده و کحل حکمت گرفته در میان تنور یا قرن مدتی بدارند تا آنکه خوب سوخته مهیا شود حق کثرت
چنانچه با قلیما و زاجات و سودا و حریر و شیش و طر و ن و صندف و مانند آن عمل میکنند و بعضی ادویه بعد حرق و حق غسل کثیر محتاج باشد مثل غیاب این برای از آنکه
ترشی او که مضر چشم است و در حرارت کثرت از آن میکنند و الاغما مانند خامس محرق که در آن کیفیت خماره عین است و بسیار ادویه است که حق او با خلط آب بارطوبت
مانع چید شود مثل اجبار و اکثر معنیات و بعضی از آن محتاج این نمیشود مثل نشاسته و صندف اما حق صندف و غیره رطوبت بسبب انحلال قوت آنها بجزارت حق موجب
ضعف آنها میگردد و بعضی ادویه است که از برای تصفیه اجزای آنها خیسایند و او را با قلیما یا قلیما مناسب کنایت میکنند همچون کثیرا و صندف عربی باید که در آب

بنحیث اندیش از خرقه صفت کفایت نمیکند بلکه با وجود خیساییدن باز محتاج بساییدن با پنچانچه در شوق و سبک و تلخ می آید و او در چشم در آب خود و آب بادیان آب هلیله آب سماق و آب مزخوش و آب باران چند با خیسایند و خشک کرده سایدن توت و دوزیا و کینند او خال مشک قوت او ویر را بقهر چشم و در طبقات میرساند و او ویه جاد را سایدند باز وزن مطابق نسخه نموده آغشته بوجه و صلایه با تسکی سایدند و اگر در وقت صفو ظاهر دارند و در جمیع شیاغات احتیاج بدوائی میشود که در آن تغیر باشد تا او و جمع گردد و بعضی آنها بعضی باید که آن خیریات نافع امراضی باشند که بر آن آنها این شیاغات ساخته باشند و آن مثل نشاسته و صمغ عربی است و شیاغات رمد و مثل انزروت و سکنج و شیاغات بایض و ملطفات آن مانند آن اولی اوقات که در آن او و چشم از شیاغات و ذرورات و مانند آن بسیار مفصل است بسبب اعتدال و اودان پس او و چشم را به شیاخا و به شیاخا و در سرخی با و در تحلیل قوای آنها خواهد بود و چنانکه در گرمی که با لکین او اهل سبع شیاغات اولی است تا قوای آنها قوت حرارت و درت خشک شدن آنها تحلیل شود و فلان سایدند که تحفیف آنها در سایه کنند و اما ذرورات پس تاخیر آنها تا آخر سبع جائز است و دو اینکه در آبهای مذکوره پرورند و در آخر سبع بهتر باشد و باید که هر واحد از احوال شیاغات و در ظرف علیحد قرار ندهد و در آن آنها قوت یکدیگر را کتساب نماید و بدان سبب قوت او ضعیف باطل نگردد و همچنین حرارت مشک بجوارت کافور کم میشود و برودت کافور از بجوارت مشک قلت می پذیرد و علاج مرض ترکیب عین اصلاح هسیت چشم کنند و از آن آفت که در ترکیب جزای چشم افتد و آن یا بقصد و متفرغ بود و آن فکور شد و یا با انواع حیلها که در جایگاه خویش خواهد بود و علاج کفرق اتصال چشم با و ویه قلیل تحفیف غیر لازم چون سرکه زعفران و قوتیا و سفید و شافو و صمغ مانند آن علاج باید کرد زیرا که هر دوائی که مزاج او موافق مزاج چشم است مضر عین بود و آنچه اندکی مخالف است مثل او ویه مذکور دافع باشد و چون مزاج چشم گرم و تر است اندک را اکثر دوائی مرطب چشم را مضر است مانند او ویه مذکور دافع باشد و آنچه اندکی مخالف است و عطر و کیوی که دوا مده مرض قبول کند و آنچه بدان سدا از خود دفع کند و این اصل عظیم است و اکثر علاج چشم عری از آنجا علاج مفصل او را هم قبول علی و مذکور شد و اگر در آن

اوجاع عین

بدانکه در چشم بیشتر اوجاع مده و لذا احواله و ضایعه و ضایعه و خشنه و مانند آن فتمد و آنرا اوجاع زیاده تر از غیر او عارض شود بسبب قوت حس او و ملاقات پلک بموضع موجه آن نخیش کردن آن از هر طرف و چون در دوائی چشم شدید باشد پس امراض موجه آن لغایت حاو بود و طبیعت بر اوجاع او تادیت طویل کتر بود و چون در آن طول کند فصول در چشم کثرت پذیرد و ضعیف گردد پس معلوم امراض شود و با حمله اوجاع چشم را شره و بسبب اسطریق تشخیص اسباب او و اگر چشم را ملا خطه نمایند اگر در آن آثار فاسد می یابند یا حبارت ملتهب یا شور یا قروح عین یا خضر چشم یا قذمی معلوم شود و سبب در دهان باشد و هر واحد از آن در فصل علیحد مذکور خواهد شد و اگر علامات امراض مذکور دایفه نشود درین صورت از مرض حوال کنند که کدام قسم در دست یا ضربانی یا سلی است یا نخیش یا ضایعه یا قذمی و در عرق چشم محسوس میگردد و یا در دیگر اجزای چشم پس اگر بیاورد در ضربانی یا سلی یا ضایعه و عرق چشم بیان کند و در مذکور شد و شقیقه سر گاهی لازم باشد و گاهی نه از صراع حده و شقیقه عین باشد و اگر در ضربانی یا صراع باشد از دم عنیه بود و اگر در نخش شدید که تا صغیر نباشد و عرق در و منحصرا و صاعنه حرکت بگوید و در گاهی چشم تند و رنگ و در سنج مائل بیاسی و تیرگی نماید اشتامی طعام نشود و از سرطان قریه باشد و اگر در چشم المی نخس بگوید و پندارد که در حده خار یا سنگ نریده افتاده است و حده گردانیدن و در روشنی چشم کشادن و تواتر از رسیدن غذا بر لب و غذا چوب باشد پس اگر بسبب خشکی رگهای مجاری اعیان بود و در چشم در غرور و در دشتک نیاید اما اگر بسبب رسیدن غذا سد بود و گاهی در چشم اشک می آید گاه باشد از هر دو گوش چیزی شبیه بر می آید و ذائقه ذین بی مزه گردد و اگر در قلیل گوید چشم گران باشد و اشک را در و هر چیز غیر مستقیم نماید پلک با سمنه پیوند و در نصف قریه که درت نماید زوال طبقه عنیه باشد و اگر وجه شدینه صاعطه گوید و متواتر چشم را حرکت داد و عطاس چشم بر حرکت پراشک بود از ضغظه جلیده باشد و اگر وجه شدید و در چشم باشد و با آن انتشار نور و جمیع اجزای عین مبرک گردد و بصارت باطل شود و از تفرق اتصال شبکیه باشد و اگر در عرق چشم در و بگوید درین صورت اگر در اتصال چشم سخی نماید از فوسا طبقه شبکیه باشد و اگر در ضاعطه و عرق چشم عظم عین باشد از درم طبقه صلبیه باشد پس اگر ورم دومی بود با الم مذکور شد و حده چشم موضع غیر عین باشد

[illegible]

و اگر در سجده اوست یا بند موضع سجده را بلند گردانند و بران سجده کنند و دست و سكون اختيار نمایند و اوست تا بین طبعیت اما در منع آنجور و در علاجش ملحوظ دارند
 و قصد سر و نمائید که موافق جمیع انواع اوست و اگر در شدید باشد از قصد چندان خون بزرگند که خوف غشی گردد زیرا که اگر خارج خون بسیار است که فی الحال صحت
 می نباشد و دلیل طبعیت درین مرض نیز امری است بلکه اسهال خلط غالب بر خون بعد از قصد لا بدست و جهت تمکین این مطبوع که در انواع ریزه ریزه از اطباء
 است بدیند بگردد که قندی درم شکری در حار و غلی در بار و قمر مندی بنفشه هر واحد است درم صاب ملو خود و درم هر واحد درم هر واحد درم چند آن آب بنفشه
 تا بلع آن با منصات کرده یا زده درم فلوس خیار شنبه را لیده صاف نموده و آهکال کنند و اگر نکایت و مانع اشتداد نمایند بست درم تمر بند می گرفته شب
 در گلاب و در چندان تر کرده و صبح صاف نموده و درم عقیدت مسک در آن حل کرده و در دمای سابق آمیزند یا عقیدت آن بدیند و این آنجند علاج است خصوصا
 بچگان غلبه رطوبت با اصلاح اغذیه و منع خوشبو و آنچه مخرج ارواح باشد و کمال انزروت که در علاج رمد حار و در ذیل ذکر ادویه نافع و درم حار چشم مسطور گردد
 و در سایر اقسام رمد مجرب است و انکباب بر بخار گل سرخ مطبوع و ضماد بدان نافع است و اوست نظر بسوی خمر که در جوش باشد و دفع رمد مجرب است و لقوم ملیک
 و کشنیز و جمیع قسام رمد مفید و اگر ماده از عضو دیگر چشم آید تنقیه آن عضو نمایند و جذب ماده بسوی خلاف جهت بقصد و یا قخته و حجامت و غیره کنند و گاهی
 قصد قیال کفایت نکند و بقطع شریان صندغ یا پس گوش احتیاج افتد تا طریق وصول ماده منقطع گردد و این وقتی است که ماده از شریان خارج چشم آید
 لقوه و ارسال خلق بریشانی قریب بنفع اوست و اگر کفایت نکند قصد رگ گوشه چشم درگ پیشانی نمایند یا آنکه حجامت نقره بعد قصد بالغ النفع است و اگر
 زرقا و قاتم مقام حجامت نیز سریع النفع میشود گشته و جالینوس گفته که در رمد ما دم که ابتدای درم باشد سزاوارست قصد قیال پس اگر قتیله از رمد باقی مانده
 قصد قیال و تمکین طبعیت نمایند و بقرا نوشته که جمیع اورام عین تجلیل می در قصد و آشناسیدن دمای سهل و فیله غرس نیز گفته سزاوارست که ابتدا
 نمایند و در علاج رمد بقصد و اسهال و سمره بولین گوید که چون چشم عضویت کثیر احسن سریع القبول بهر مرض واجب است که در ابتدای علت آن در دویه موضعی را
 استعمال نمایند بلکه ابتدا بقصد قیال از جانب علت نمایند و اگر احتیاج شود از خارج خون بسبه دفعه نمایند یعنی در روز اول دو دفعه قصد کنند و روز دوم یک مرتبه
 اگر انانی نباشد که مناسب است برای جذب ماده متعجب چشم و بعد از آن با شانس مطبوع متخذ از ملیک کالی و زرد آلو و تمر بند می و وزیر منقی و شانه بره و عناب بخورین
 یا باریج فیقر و یا اندک تر بدیک مرتبه بعد و دیگری تا آنکه تنقیه سر حاصل گردد و اگر با حرارت زیادتی رطوبت مجتمعه در سر باشد بهتر خیزی از لقوع صبر آب باران یا آب
 کاسنی تازه یا آب غلب انقباض است تا آنکه حرارت آن تسکین یابد پس جب صبر و ملکی یا جب قویا یا بنفشه تا آنکه تنقیه تمام بدن حاصل گردد و بعد از آن توجه دویه موضعی را
 و حجامت بین لگتین و حجامت سابقین نیز نفع تمام است با کجا چون تنقیه کامل یافت توجه علاج چشم گرد و بچکانند سفید ترقیق بسفیه مرغ و دانه و زرشک و
 یا شیر و ختران تنها یا با شیان اهن یا انخاب بهدانه و اگر ماده هنوز در انصباب باشد برگ غلب انقباض و عصی الاعری و خرفه و کشنیز و برگ بازنگ برگ نورسته گلم
 یا برگ نورسته سفجل یا امرو یا برگ عوج یا کاسنی و آرد جو و مغز نان سفید و ششاش سفید و صل السوس بنفشه و گل سرخ و درغن گل و کدو و گلاب و مانند آن در
 ضماد نمایند و هر ساعت تبدیل کنند و چهره را بگلاب یا آب سرد و اندکی سرکه و یا آب طبعه و یا آب مطبوع پوست خنخاش بشویند و در ابتدا دویه بارده را دعه و در انتها
 را دعه مخلوط با جملله نافع است و ضماد آرد و جو و اکلیل الملک و گل بابونه و کشنیز تازه سفیدست و اکحال نذر در ملک یا در ابتدا بصرف و در انتها با ضافه یا شاد و خرفان
 و اندکی مرصافی نافع و در طب ملوکی سنت هر مدیکه با حمر و حرارت باشد نفع می نباشد از ادویه که صمد حار را نافع است یا تمکین طبعیت و آنچه
 بر من بسیار و قلت حرمت باشد نافع است آنرا حب ملیله یا ترید برشته و آنچه از بخار باشد منع صعو بخار بسوی سترش آب انار و سولین جو و گندم باشد که خورائیدن
 و کشنیز خشک باشد که بر دیر اس تقویت آن بگلاب و کافور و جندل و مانند اینها و حمام بعد تنقیه افضل علاج رمدت و خصوصا اگر تمکین تسکین در نمایند
 که این علامت نقای ماده است همچنین از معاجات نافع تمکین آب نیم گرم با فنج یا صوف است چنانچه گاهی از استعمال او در یکبار یا دو بار فائده بسیار حاصل میشود
 و گاهی بتکرار و کشنیز تمکین حاجت می افتد بحسب قوت و ضعف رمد و اگر آب تمکین طبعی اکلیل الملک حکیه با نفع بیشتر نماید اما تمکین دعام قبل تنقیه خالی از خطر نیست زیرا که
 جذب مواد بیشتر از تحلیل کند و از اینجا است که گفته اند جام حار قبل از تنقیه باعث زیادتی رمدت و یکمکه متعبد باشد از آنرا نیز جام و شراب و تمکین منع است و در ابتدا

[illegible]

صدغین و یا خلعت افونین نمایند ولیکن این باید که بعد از تنقیه کامل باشد چنانچه جالینوس گفته و از سیاه سیس در از می گویند که چون رنگ گند و دو بطول پنجم
و ماده و طبقات چشم رسوخ باید این هنگام بهترین تدریس حیات اخلاص اند فتن زرد و صدغین در موضع قوس چشم و حیات قفاست بعد از ضد کردن بعضی با جامه
نافع است و صاف زعفران و عصافه و آمینا و حنظل صبر و صمغ عربی و احتمال شیان در وی بعضی سودمند و هر گاه با وجود وجودت پر بنیر حسن تیر برید بطول پنجاه
و سرخی و سیالان شک منقطع نگردد و از ضد و سسل و غیر آن تنفع نشود معلوم نمایند که در نفس طبقات چشم ماده روی متحقن است که غذای دارو چشم را فاسد کند
و یا در چشم سور و راج روی است که فاسد میگردد و از غذای آنرا و یا نزول نماید و از لوزائل از سر و داغ و حالت اول تو تیمای حصول محلوله طبلیات مثل سفید است با قلیسی
و بهی حصول و نشاسته و اندک صمغ کلاله و طلا بکار برند که طوبت غریب بر و یا چشم شک میسازد و چشم با صلاح می آرد و گاهی برای حسن نزد بداع تارک سر
مضطر شوند و چه گاهی دوم را زرد و از و از و می باشد و اگر مبدأ ماده از حجب باطنی داغ باشد علاج صعب بود اما اگر آن بر شفاغات قوی باشد مع
استعمال مقویات سرد و از ضدات معروف و همین نفخ مثل صنادی که از منبیل الطیب و گل سرخ و آقا قیاد و کشنیز شک آب کشنیزه سبزه از نقطه و کشنیز شک هم
اندکی زعفران بر موضع سست است یا دو ساعت گذارد پس جدا کنند و از حجب آنس گفته که صاحب مشرب و جاع ترک نماید و وای سهل استعمال کند و در آب سرد
نشود و چیزی گرم نشود و ترشی و مالخ نخورد و از غبار و دمان و مبر و آفتاب چراغ آهرا نماید و زرد و آب چشم صدف مغروس مشرب تا بلص نهد و اول فصل کند
و بر ساقین حیات نماید و ترک غذا و اقتصاد بر بار شاعر سازد و در عطش مصارت کند و مدت هفت روز و یا در چشم طبع کلیل الملک بر عنب هند که مسکن الم است
و بر پیشانی تخم خشخاش و پوست آن مطبوخ صناد و زرد و نان بشرب ترک و خورد و آنجا که در مد علاجهای صواب و تنقیه بالغ کرده شود و با وجود آن در حال نفوذ
باشد باید که هرگز از طریق صواب باز نگردد زیرا که ممکن است که ماده سخت غلیظه و عسر باشد و بعد مدتی در از لطیف یافته تحلیل پذیرد و گذارد و حادث و زردستان افروخته باز
و بلدان بار و طول المده و علاج آن صعب تر می باشد پس باید که مرض معالج هر روز از طول مرض بابتدیر صاحب ملال و کمال انهم رسد و دست از بنیر و تدبیر ببرد
و بقول بعضی مجربین چون صاحب رنگ باز و دست خود را بر چشمی که زرد دارد و این طور که اگر در چشم است باشد دست چپ را بر آن گذارد و اگر چشم چپ باشد
دست راست بر آن نهد و کواکب نبات انش از یک تا هفت شمار دگر بگوید یک و سه چهار پنج شش هفت پس برگرد و از هفت و یک یک بگوید هفت شش
پنج چهار سه و یک پس نکشت خورد و اگر چشم خود بگوید تحقیق صحت یافت چشم من گویند که شفا می یابد باز آنکه تعالی و اطباء می هشد گویند و دیگر روشی که کرد
همان روز آب برگ و حنظل و دیگر در گوش مخالفت قطعی کنند و قطره آب کوبیل گن نیل که آب زرد و چوب سوده نیز نافع است و اگر شیر و خرب و در چشم کشند و چشم را
نور آرازم سیکند و یا که دوا می بند می است و آب سائیده گرد و اگر چشم طلا کردن سفید و غریل سرخی است و هر گاه انبه خام که بندی گیر می گویند باریک بسایند و حوالی
چشم صفا کنند و یک روز بر مد فایده نبیند اگر موم انبه نباشد امچور و زرد و آنهی آب بسایند که مثل مسکه گرد و بعد گرد و اگر چشم صفا نمایند و قدری زان چشم
کشند و اگر آب لیو بر آن پس گذارند و با هنر پاره و دیگر بسایند و قطره قطره آب لیو همین اندازند تا غلیظ شود پس آن آب را بر یک چشم گذارند و دوسه بار تکرار نمایند
بهمه قسام بر مد سفید است و اگر انبه خام را در ظرف آهن بگویند تا خوب نرم شود و در چشم بندند پس عمل کنند و قیمة گوشت میش در هر دو دست قبض کنند حتی که گرم شود
پس بر چشم و پیشانی نهاده و کشند و خوب لایع لایع و اگر پاره رسوت گیر و پوست باید زرد و بلندی میون هر یک ماشه لود و چشکری بریان هر یک و ماشه آب سائیده
گرد چشم صفا کنند و در هر قسم در مسمول است و اگر چشکری بریان یک ماشه ایون یک سرخ سوده با منفر کیکو را بقدر سه چهار ماشه کوفته در پوئی البته چشم بگردد و قدری از این
در چشم قطره کنند نیز در انواع زرد و سواره معمول است و اگر زیره سفید لود و چشکری بریان سادی باریک سائیده با قدری منفر کیکو را از اینته پوئی بندند و در آب تر کرده هر است
بر چشم بگردانند و شب این و از بار بار چه گسوده و در چشم بسته بخوابند و روز بدست بطور پوئی عمل در در و دفع در چشم نماید از هر قسم که باشد و در تملک می بند می مرقوم است
که اگر رسوت بلدی چشمانی لود و چشکری هر یک سه ماشه ایون یک چه لونک یکد و کوفته چخته و شیر و برگ نمبر بند می و پوئی البته چشم بگردانند برای در و در چشم
سفید است و در بیان من المرحوم مسطور است که قرفل یک عدد و چشکری زعفران لود و چشمانی ایون زرد و چوب هر یک برابر قرفل کوفته در پوئی البته در آبیکه کوفته
تر نموده باشد پوئی را تر نموده چشم بگردانند که رافع در چشم است و این پوئی مشهور اهل هند بر آرد و چشم نیست که لود و چشکری مردانگ بلدی زیره سفید

مسک و صندل و کنده شیان و اجینی و لطلول و حله و اکلیل الملک مطبوخ و محسل عین هم آب بوبونه و تعلیق یک گسن نده که در پارچه پنبه بندند و بکوبند و بماند و بر بازو دیگر و بیاورند و کنده تعلیق چشم است سرطان اگر در چشم است باشد چشم چپ و اگر در چشم چپ باشد بر چپا و کنده تعلیق باطلان چشم نیز مسک و صندل

در کراد و عیون نافع رمد

اگر گل مندی یکی عد و بلع کنند از اکثر امراض چشم خصوصاً از رمد تا یک سال درمان باشد و هرگاه چند حب از آن فروزند سالها صعب و حیات مباح و عین شوند و تجربه بریده و از مجربات بعضی متاخرین است که اگر گنار را از زحمت او در شنبه یا چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب برین قطع کرد و بلع نمایند و نرس کردن آن بدست یک سال تقبولی صفت سال زور و چشم و رمد آن بایند و از جالینوس منقول است که اگر گنار را که بقدر حب آلاس باشد صفت عد و بلع کنند تا سه سال از رمد درمان باشد و کنده تعلیق و آب و خرقة لبه بر بازو و سودی نوشته که اگر بنج عصی الراعی و نقصان ماه قلع کند و انسان را با خود دارد و در آن سال او را رمد عارض نشود و مجرب من است و از این گوید که یک حبشان بلع نماید آن سال از رمد درمان باشد

علاج رمد حار و مومی و صفراوی و حیرت عین

از لعاب بیدانه شیر و عناب شیر و مغز تخم تر بو ز شربت نیلوفر بید و دهند و صندل گل امینی رسوت عناب لثکلب اقا قیاساوی و آب کشنیر سبز سایند و اگر در چشم نهاد و کنند و پارچه نیلگون موم بالا می چشم دارند و طلای گهره محمول حب رمد و در آخر حب بنج نیز معمول است و شیان بعضی و شیر و خرباش شیر بزیاسفیدی بنجیه حل کرده و با قطور مسکن چشم چکانند و گاهی در رمد حار شب اطراف لثکلب کشنیر بنجی خوراندند و صباغ لعاب بیدانه شیر و عناب شیر و کشنیر خشک شربت بنفشه می شاند و شیان مائیا آب کشنیر تازه سوخته اندرون چشم میکشند و صناد و قطور حوض سحوق شیر و تر تری در ابتدا می دهد حار نافع است و اگر در شدید بود و افیون انیسکه هم ختم نمایند و کنده لک طلا و قطور آب کشنیر سبز یا شیر زمان مسکن هر ضربان شدید و صناد در رمد حار است و قبول جالینوس بعضی لعاب بیدانه نیز می افزایند و اگر برگ کشنیر تر مقدار دو انگبه بر دودون کوفتن و بنجین چشم نهاده بر ناده غیر حکم بپزند و روزی دوسه بار تجدید کنند و راو اهل نفع بسیار میکنند و از زردت سفیدی بقیه یا شیر و خرباش زرد و در چشم طلا کردن رمد کم را نفع عجیب نماید و صناد و بنفشه یکسب چشم میکند و بر مدافع میرساند و اگر مسکه را در کلاب سه بار بگذراند و بر خرقة صناد کرده و چشم و ارم نهند و در عین شدت در دفع عجب کند و نیز تازه تر و گوشت تازه و در رده بقیه هر یک از این بر وزن گل سرشته نافع رمد و مسکن در دشت و صناد و رجو با سفیدی بقیه بریشانی منع سیلان مواد چشم کند و بنجین صناد و برگ گنار با سوت شیر و صناد و برگ کشنیر و صناد و برگ گل سرشته تازه هر وجه مدافع نزول مواد چشم است و صناد و برگ کاسنی و کنده اخا حاک تر فقط یا با رجو مجرب و مسکن عجیب است و اگر از این تدبیر فایده نشود صندل و رواجنا چشم رنقین چشم دیدا اگر کم نیرد اگر ممکن بود جاست ساقین نمایند پس بود و رنگا گوش نقره کردن هفت هفت عد بسیارند و روز دو و نیم خنک کنند و اگر احتیاج تنقیه شود نفع داده از منقح صفرانوده از سهل صفرانقیه کنند و حب بلبله خورند و در صورتیکه ماده مرکب باشد و یا مزاج مریض گرم باشد و سهل نامی یکی یک توله و تر هفت تا داخل کنند و عوض حب کند که رنقینه از حب ابرج هم مضایقه ندارد و احتمال حب زهر حب بنفشه نیز نافع بود و الا صناد و رومی بعد صندل و در شربت شربت بنفشه چهار توله و عرق کوه و بیدار سوده و نیلوفر هر یک پنج توله داخل کرده و طلور شیان بعضی و شیر و ختران حل کرده و طلای شیان مائیا در آب کوه و کشنیر سبز و یا در شیر سبز و یا زین برگ چشم و صدغین و پیشانی و روز سوم یا چهارم فصد رگ پیشانی و یا ماقص و نیز چشم تلئین طبع به مطبوخ نو که جلوه علوی خان حب بنفشه با صفاست خیار شنبه و شربت و رو سکنجبین ساده و در وزن بادام و روز دیگر تر بیدار کور با صناد و تخم ریحان و بصورت تقایم خرمی خوراندن حب ابرج و حب تلئیل مزاج استعمال اطراف لثکلب کشنیر نافع است و در صفراوی بعد صندل شربت ناله القراع توله یا شربت نیلوفر چهار توله و یا آب انارین معصور چشم هفت توله یا شربت و در مکرر الیلمی و دو توله تا سه روز و در چهارم تنقیه مطبوخ بلبله و یا منخلی حامض که مقوی بسایک نیم توله بود و با صناد و خیار شنبه و تر بنجین هر یک هفت توله و شربت آلو مسهل چهار توله و در وزن بادام هفت ماشه و تر بیدار شیر و خیارین و خرقة هر یک سه ماشه لعاب بیدانه و ریشه خطمی هر یک سه ماشه و عرق نیلوفر و کاسنی و بیدار سوده هر یک پنج توله بر آورده و شربت نیلوفر چهار توله که در پنبول نه ماشه باشد و بعد طلور شیان و رو سکنجبین و طلای حاضی حوض سه ماشه در آب لیموی کاغذی فید و بعد از آن

حکیم علی اکبر جان حبیب و در چشم و قلبای منافع است و کذا اعصاره اکمل که همواره معمول است و گویند که جبت رده که نه کج بود و آب شود و گمیز بچسبای سفید بکشد
و در روغن زرد نه داشته بسوزند که سیاه شود و با یکماشته انیون و زعفران آهنی از وشته آهنی حق بلوغ نمود و در چشم کشند و کج شترنج کالیف غلغلیان جبت زعفران
نافع است و کج کل یکماشته و غدا صاحب مدحار که در یکماشته و خرفه و نوک بانان یا برنج و زردی ضعیفه شربت و در غلغلیان مارا شیر شربت نیلوفر مناسب بود و زعفران
تشرش شیرین چون آب مار در زرشک و قورمندی شکر آخته و مانند آن که فاع صفر او غلیظ خون است مفید بود و لیکن شنی صرف مندرست و جمله اغذیه نافع صمد عار
و آنچه نافع صمد و بنار مبالغ بود مثل زبر قطن و اجلاب و سولق شیرینک و سفوف کشنیر لشکر و سچول لشکر بعد طعام بعد صاب و نافع بود و از جمیع محوم و غمر و حلو و برنج
و اگر خرفه ضعیف قوت باشد شور را بی چوره مرغ جائز است و بر گاه در بدلول انجامد آرد و حله شخاش و با قطن و زعفران و صبر و سفید تخم مرغ و روغن گل سرشته
طلایا نماید و دم الاخرین زعفران مایه اتا قیاح بر سادی انیون نصف یکم و شیاف شاخه کمال و طلائع مال کنند که عجیب الاثر است و بداند که در رموی بعد
نصف یا حجامت تفکاهی جویند و باین طو میدهند عذاب شاه تر و جوشانیده شیر و کاه شیر و شخاش لعاب سچول شربت نیلوفر و حل کرده بوشند و یا عذاب پستان
خفلی به کل نفیسه گل نیلوفر جوشانیده شربت نفیسه و حل کرده و اگر طبع نرم بود تخم ریحان پاشیده بوشند و یا گل نفیسه عذاب گل نیلوفر جوشانیده شربت نیلوفر و یا شربت
و اصل کرده خاکش پاشیده بوشند و سوت و هلیله سیاه چسبای مروارید آب غلب آب غلب تازه و صندل و قبول جالینوس اگر خون بسیار در رزاول اخراج نماید
و سفید و سفید و چشم چکانند و شیر و خمران بشویند و رموی را در یکم و زساکن کند و در صفر او ایضا صندل و هلیله و صندل و ابیست که در سملات و آنچه
مخرج بفرم است مثل تربید و هلیله کالی و مانند آن نیز در حل کنند زیر که بید است که صفر او ای و انا لعل غیر لغیر رقیق باشد و همچنین جمیع امراض دماغی صفر او ای یا آلونجار
تو امیاز و الوشک تمر بندی هر واحد یک اوقیه نیم پوست هلیله زرنج و دم سادی کل چهار درم کل نفیسه و تخم کاسنی کوفته و در دم زرشک و دم نیلوفر و نفیسه
همه را جوشانده و صاف کرده و بست و دم تخم بید در آن حل نموده و صندل و اگر در عمل آن توقف کرد و آب گرم محلول در آن شکر سرخ تحریک نمایند و بعد از تمام
شربت سیب یا گلاب یا شربت نیلوفر آب سرد زبر قطن یا پاشیده دهند و غذا و دود و آب گشت چوره مرغ اندک کشنیر تازه در آن بچسبند و دود و صندل و نیلوفر و غیره
خوشه بار و جویند و باقی تربید مثل رموی است و لعاب سچول شربت نفیسه یا شربت نیلوفر یا هر دو یا یکی از آن با شربت آلونجار یا زبر قطن صفر او بپزند و یا لعاب هلیله
شیر و تخم کاه شیر و تخم خیاری شیر و تخم خرفه و شربت نیلوفر یا شربت شخاش اگر بار در صفر او سر نه باشد و بقیه غیری از مارا شیر یا شکر یا شربت نفیسه نیست خصوص
که سر زرشک باشد و ایضا مارا شیر عظیم النفع است برای مکه و داده و اودت باشد و اگر چه سر نه بود و اگر بار در صفر او باشد یا شربت شخاش بدینند و اگر داده
نایت حدت باشد یا شیر و تخم شخاش که در و خیاز خرفه بوشانند و بعد از آن صمد و بار و مثل زبر قطن یا آب کاسنی و کشنیر تازه و چشم صندل و چشم را با گلاب
مخرج بانک سر کشش و لعاب و شیر تازه و سفید و و ترقیق سفیدی ضعیفه مرغ و چشم چکانند و اگر سوزش و چشم باشد و بعد از خواب چشم بنداند شیر و خیاری
شیر و تخم شخاش لعاب سچول شربت نیلوفر بپزند و بعد از تفتیه تمام آب شیرین نگین نمایند و شیاف کافوری و اگر در و شدید باشد شیاف سفید انیونی بکار برند
و اگر داده در غایت حدت باشد نفیسه برگ نیلوفر و برگ کاسنی و صندل اطراف در آب گرم نافع و لقا اگر گفته که در هنگام کثرت تجارب شدت حرارت رماز خرفه و غلب
آب بکشد و در آن قدری روغن آرد و جویند و حل کرده چشم گزارد و یا برگ کاه کوفته و چشم بندد و را بای غلت و در خطاطا زبر و ضعیفه مرغ گرم کرده صندل و هلیله
عصاره برگ هلی آب غلب لعاب سچول سفیدی ضعیفه مرغ با هم سرشته نافع در صفر او ای است و سفیدی ضعیفه مرغ با روغن گل مخلوط کرده قرری شیر عورت
و حل نموده و چشم طلا کردن نیز مجرب است و ایضا کافور یکم خرد و داده افغانی سه خرد و ساید و در لیلی بندند و تا دو و گه کثری آب تر کرده بعد از آب برآورده و بالا سیم
گردانند و قطره و چشم چکانند و استعمال شیاف ساق سفید زردین با ب تجربه رسیده و بعد از فراغات اگر در اندکی باقی ماند و در پیش چشم اندازند یا شیاف سفید
غیر انیون در سفیدی بینه و شیر و خمران حل کرده چکانند و زرده ضعیفه بر روغن گل بر یکاب بندند و زبر بندند و استعمال این اودیه و چشم قبل از شترنج خرد کنند زیرا که
در شدید و در هر گاه در و ساک شربت و در تخم کاه و در و سحر انقسان پذیرد و در صفر ضعیفه یا شربت شیاف هم لعل تمام کنند و از نوک کشند مگر آنکه در آن منع تصد
انجور و تقویت معده باشد مثل امرو و آنکه کذاب و سیب و اشفتا لونه و انجور و انکو و خرفه و شمش و خرم و زبر و عسل مضر است و غذا زهرات مانند خرفه و ماش و اسفناخ

و مغز را و ام و مژده الود و الوبالو نافع است و لیکن بسیار ترش نباشد و نه بسیار شیرین و فالوده جو قشر و با کله و اشتر و واغذیه ایشان اعات نکند طبع تر و نیکو
باشد و تعلیل و تکلیف غذا واجب بود و اجتناب از جمیع محرم و البان باهی چیزهای شور مثل می و کاه و قند و تخمین و بیوتون فنیج نمایند و قدری کشنیز شک
منع بخار و طعام داخل کنند و آن سوسج گوید که چون رفته غراوی باشد فصلا کنند و استغراق مطبوع فو که نمایند و در چشم در و صغر لبندی بنیج حل کرد و چکانند و
بعد و وساعت چشم را بگللاب بنشیند و ما میثا و زعفران خولان و آب کشنیز بنفشه بر یک صفا و سازند و محضی نما که در سخی چشم که بگللاب باشد قبول شیخ استغراق
بفصد و سملات و قنجات صفا و از پوست انداز مطبوع بر کمال و سوسج ملکو و بنفشه یا حل نمایند و کساید و با سفنج خار دم کنند و تصفیه یار در کسند یا گندم مطبوع
بشربل یا صفا و اصل السوس مدقوق نفع میکند و چشم را ملبس نشود و تبرید و تطیب او مهم نمایند لیکن اقتدار بر تبرید و طبی و سبابت و جالینوس و سیاه
خود گفته که علاج حرمت چشم سبابت با خارج خون است و بعد از آن استغراق و تطبیف غذا و آشامیدن مبروات و تبرید و در حاد نمایند و آن در قول و در ذیل
اقوال که ما مسطور کرد و در پولس گفته اند از است و حرمت در ابتدا استغراق به تنه پس تمکین طبعیت تمکین معتدل بعد از آن تمکین و موضع بنفشه و تصفیه یار در کسند و غیر
که مسطور شد و اگر در آن ناکمل بهم رسد عدس باسل یا آب صغر حل مطبوع صفا و نمایند یا برگ زیتون بشربل بچینه صفا و کنند و آنچه معمول است اگر سخی آب جاری بود
اطراف لیل همراه عرق شبانه و یا عرق نیل و عرق کا و زبان عرق غناب لثلب شربت بنفشه بخورند و در سوت و دوا میثا و فیون صغری بهر واحد یکما باشد زعفران
چهار سرخ بچشکری لوده چشانی اقا قیاز و روت پاه هر یک باشد و آب کونا که در چشم صفا و نمایند و اگر اصل السوس شربت قدسی باب ساید و فیون بدان الود و بر یک
بار در سخی چشم و در کند و مطور آب صغر گسکو و روت خواب در چشم نیز نافع سخی است و خوب و دشت که از بالا خراشیده ساید و حوالی چشم در روزی دو بار بطلار و آن
برای سخی چشم عجب الاثر است و برود و کافوری نیز حرمت و حرارت چشم را مفید است و اگر بچشکری زرد و خوب لوده چشانی هر یک نیم توله و قنفل یک است و در
شیده و تمر بندی که زرگران در آن زرد و قنفل و صاف می نمایند و می مانند بقدر که که او در آن سرشته شود و او وید که نوشته بچینه و در آن آمیزند و در پارچه پوئی بندند
و در قدسی آب بارند و دو سه قطره در چشم چکانند و وساعت ساعت چشم بگردانند و تمکین آب گرم از چشم خواب برآمد آید و بهر که عجب آن شفاست
و سخی چشم و در آن زد یک پاس نفع کند و پوئی بچشکری و فیون و شنه گسکو که در علاج کلی رمد گذشت نیز برای دفع سخی چشم معمول و خوب است و الباقی
برای دفع سخی چشم بخیل صندل سرخ که بچشکری و مسادی که فته و بگللاب ساید و بالاس چشم طلا نمایند و چشم بکشاید تا قدری در چشم و در چشم رود
و آب سوزان خارج شود و چشم شش کرت چشم پوشند و بکشاید باز خواب کنند مجرب است و اگر برگ غناب لثلب سوخته زرشک سوخته مر و در پدانشسته
اقتناطیس و ده مغسول ریگی که زرگران جلای فقر و بایند مسادی و در ساز و جهت نفع حرمت چشم و مر و در جلای آن طرفه مجرب نوشته و شیاف منا و شیاف دیگر
که در آن زرد و لجه است مفید و اگر بایله گلی نهایت خرد و در و فیون خالص چهار سرخ گیر و در سخی قنفل از طرف کل نصف و آب چاه ساین و در ظرف نگه دارند و اگر
چشم طلا کرده باشد در دفع سخی چشم و دفع بعضی نفع نباشد لیکن باید که چند روز ادامه نمایند و الباقی برای سخی چشم مدی چهار باشد سوخته و دوا میثا و فیون
چهار باشد شرج و دوا میثا و بالا گونا گوری نمک سانه هر یک دوا میثا و کل ازنی شست باشد و اگر باشد گیر و اندازند همه که ل نموده گوی بسته نگه دارند و وقت حاجت
بالای چشم صفا و نمایند و صفا و لود و بچشکری بایله زرد و آب سوده همین عمل کند و کذا الود و جدا و بچشکری فیون پوست خشک آب سوده و یک گرم گرد چشم صفا و کردن
و همچنین برای سخی که از آنجوه خارج باشد و سخی زرد باشد صفا و سوت بچشکری مر و انگ آب تمر بندی و بگللاب سوده نافع است و کذا صفا و با و گیر و سوت بچشکری
بایله زرد و فوغل یک گرم مفید و برای سخی چشم و انگ رودان بایله سیاه بایله زرد و سوت صغری هر یک سه باشد که کونا فیون هر یک دوا میثا و در آب غناب لثلب
و در چشم صفا و نمایند و کل بابت شاه رفیع الدین صاحب و تمثال مجون مثنوی نیز سخی چشم را نافع است و گاهی برای سخی چشم که از نزل بود بعد حجامت قنفا
اطراف صغری میدهند و اگر کونا رعد کشنیز شک کوفته بچینه بایله و سخته از پیشانی تا زنده و در چشم صفا و نمایند و اگر سخی چشم از نهادن برگ شمر
مقابل چشم برای محافظت گرمی نساب پیدا کرد و سفیده کاشتری و شیر و قنفل کرده چشم کشیدن و آن به بایله شیر زرد و بچشکری چشم و بچشکری صفا و کردن اطراف لیل
کشنیز خور و آن مفید میشود و گاهی در سخی چشم بی در و مع خارش و مرض غلیظ البتن برگ لیمو و روغن چرب کرده چشم فاده میکند پس هرگاه در تحلیل نپیرد و حرمت

[illegible]

یابدون آن و دوحه از آن بگیرند و از نبات مصری و امیران چینی یک یک حصه و همچون عیار بسایند و در مد بعد از خنجر و در نیمه اندازند اگر از روت
 مدبر و شیر خرد بدل مایه آن کنند بشیاید و در کافوری که حرارت چشم و ریه ضعیف را و در ساز و صدا و بوته مروارید ساخته هر کدام و در غم نشاسته
 یک و درم کافور و انگلی کوفته بخیه یکبار بر بند و در ملکا یا که درینج و ابتدای درانافع انزروت بشیر خنجر و در غم نشاسته منع عربی نبات مسوی کوفته بخیه
 استعمال نمایند و در که حبه در چشم اطفال مرغ ثقل و صلابت اجنان آنها همواره معمول است انزروت منج یک جز و سنگ بصری و جز و چاکتوشه جز و
 در و ساز و دیکلما بر دوشسته بگراند و برنگزده بالای چشم المیده از آن گندم و در غم شکو و دست کرده گذاشته بر فاده بر بندند و اگر گرمی غالب باشد و
 تسکین بر فاده مطلوب بود و بگراند و شاخه های نرم انار سائیده بجای المیده چشم بند نشیاف ابضی حبه مله امراض حاده و تحلیل اورام در دوع آن
 معمول نشاسته یک درم سفیده ارزینج عربی کثیر امیر یک سه درم بالباب انجول یا سفیدی تخم مرغ شیان سازند شیان ابضی افیونی در گرم رانافع
 بود و در صعب را نشاند سفیده هشت درم صمغ عربی پنج درم افیون کثیر امیر یک یک درم بسفیده تخم مرغ بشیرند شیان سازند شیان ابضی
 انزروتی ابتدای رانافع بود سفیده ارزینج هشت درم انزروت عربی بشیر خنجر یک چهار درم بسفیده تخم مرغ شیان سازند شیان ابضی
 کافوری که در دومی و صفراوی رانفع کند و در آن نشاند سفید انجول شش درم انزروت و بشیر و خرس درم کثیر او درم نشاسته تخم مرغ افیون
 نیم درم کافور و انگلی هم که کوفته بخیه بسفیده بخیه سرشته شیان سازند و در سایه خشک نمایند و وقت حاجت و شیر و خمر سوده استعمال کنند شیان بر لوبا
 رازی نوشته که در اکثر انواع رمد و مندست چنانچه در اغلب احوال جان روز چشم را با صلاح می آرد و اقاقیا مسخته در محض چند بیدست تر کند و هر کدام که
 زعفران بلع جز و کوفته بخیه باب شیان سازند و بسفیده تخم مرغ حل کرده استعمال نمایند شیان سماق صغیر حبه رمد و حرارت چشم و التهاب و حله
 و دوحه و حبه و بل و منور حده و باقی و لقمه با یک مجرب است سماق بیدانه و جز و سفید اب یک جز و کثیر نیم جز و کافور بلع جز و بشیر و متعارف شیان
 سازند شیان شش که در حار و دوحه و اکثر امراض چشم رانافع و مجرب بگزید شیان یانی و در ظرف آهنی نذاخته بر آتش گذارند که بریان شود و بالمیده شده تخم کدو
 پس در همان حالت بر سر آتش آب انار ترش در همان ظرف این قدر اندازند که شب یانی را بسپارند پس با آتش ملایم بپوشانند که خود بخود آب شود و هر گاه که آب
 بجنباید و قابل حبه بپوش شود و در تریا و در و در ظرف چینی بگذارند و شیان سازند و آب سائیده و در چشم کشند شیان کافور حبه رمد و گرم
 مجرب است سفیده ارزینج سه درم کثیر اصمغ عربی هر یک چهار درم کافور نیم درم کوفته بخیه شیان سازند شیان علوی همان
 بعد از نشتی بکار آید حبه رمد و قروح چشم و گوش و مجرای حلیل چون با بشیر و خمر سائیده استعمال نمایند نافع میشود و انزروت سفید سائیده با بشیر
 خمیر کرده به آتش ملایم بر آید و نیل پس و در شغال ازین انزروت به بر بگزید و صمغ عربی کثیر امیر و واحد شغال حفض کل نشاسته سفیده کاشغری
 هر واحد یک کوفته بخیه بالباب انجول سرشته برابر شیان سازند و وقت حاجت با بشیر و خمر سوده بکار بر بند شیان حنا
 حبه رمد و سرخی چشم آب خانیم پا و شب یانی نه ماشه افیون سه ماشه هر سه اوید و در کزاحی آهنی نذاخته بر آتش نهاد و بر بند و از دست چوب نیل
 حل بازند هر گاه غلیظ شود و آرد و شیان بسته بکار بند شیان زرد البجر نافع رمد و دوحه و حله و سرخی چشم زرد البجر کات
 سفید شب یانی بریان پوست المیده زرد و رسوت افیون کوتیا سبزه مسوی باب سائیده شیان سازند و در چشم کشند شیان نارنج
 که حبه منع نوازل و سرخی و در و جرب و دوحه و دوحه و حفظ صحت چشم و امراض یک مجرب کوتیا یانی کرمانی باب نارنج پرورده و درم کثیر

دشمنه انزروت گل سرخ صبر در خنک می هر یک یک درم سفیداب قلعی بلبله زرد مع خسته هر یک دو درم انجیرین ربع درم شیان سازند شیان
که جهت ر مجرب رازی عجیب یقین است دم الاخوین صبر اقا قیامیثا غفران هر یک یک درم فوین صمغ عربی هر یک نیم درم کوفته خجسته باب کاسنی
شیان سازند و در جهان آب سوده اکتال نمایند شیان و روی صوبت در چشم را در حال نباشد گل سرخ پانزده درم غفران شیان درم
انیون ده درم منبل الطیب دو درم صمغ عربی یک درم آب باران شیان سازند شیان جالب النوم جهت وجع شیان و جمع ادرام
نافع و از الصباب مواد قوی العجب مانع امیثا شش درم صمغ عربی سه درم انزروت مربی انیون مزاج سوخته هر یک دو درم آب باران شیان
سازند و پ سفیدی بیهی بکار برند شیان منخج تسکین در و در یک روز و تحویل درم در یک ساعت کند جذبه بیدتر صبر فوین قلع طار سوخته هر یک
دو مثقال منبل خنک هر واحد چهار مثقال اقایمیا شش مثقال سفیداب انزروت شش مثقال س سوخته فوینل چهارده مثقال شیان
اقایمیا صمغ هر واحد چهل مثقال آبیکه در ال گل سرخ جو شیانیده باشد خمر کرده شیان سازند و پ سفیدی بیهی تمهال کنند ضماد که و جم شیان
بر اناض و معمول است ادرامی معوم صندل سرخ شیان مانع صبر فوینل صمغ عربی انیون اقا قیامیثا و باب عنب الثعلب یا آب کشنفر
و و فیکه و صبر ان شدید تر بود و باطنج کولار یا آب کاهو سرشته بر یک صندل نماید طلا که مجرب و بر الساعه نوشته شب یانی سوخته باسدن
وزن آن سیاب سخن کرده و مسکه گاه و نیمه بر یک طلا کند عصاره آمل که در و در بعد چند روز معمول است و خیلی بود مندن لیکن در ابتدا سه
ر در شحال بناید کرد و از برای خنک صبر و سوزش چشم و ابتدا سه روز ال المار و رفتن آب از چشم نیز نافع بگیرند آمل تازه و در ادران شیان یا چوین
بکوند و آب انزاد پارچه بنفشه زرد و بر آتش ملائم نهند و از چوب سیب حرکت دهند تا بقوام عمل غلیظه آید بعد از آن در ظرف چینی یا سبک نگاه دارند و
وقت حاجت قدری از آن آب سوده و در چشم کشند غسول که در در حار و حله و دمه حار معمول است پوست بلبله زرد پوست بلبله آمل هر سه
بر اینیم کوفته بتدریج و در کوفته شب در آب تر کرده در و در آمل اندازند و صبح از خواب برخاسته این آب را در کف گرفته چند دفعه چشم زنند باز بهین آب چشم
بشوند قطره که جمیع اقسام در اناض است بهمانه چشمه شش نیم هر یک است وانه حلبیج وانه انزروت سفید و درم شکر نیم درم مایه ان
و و دانگ کثیر یک دانگ غفران نیم دانگ و آب جوش دهند و در شیشه نهاد و صبح و شام تقطیر سازند گهره معمول از براسه در و
چشم در و دمه بسیار مجرب لمیوی کاغذی نیم آمل انیون خالص سه درم شب یانی نیم پا و اول شب را در ظرف آهنی بریان کرده بعد از آن
انیون و اصل نموده و آب لمیو قدری نهند و اصل ساخته از دسته آهنی حل کنند تا مخلوط شود و آب لمیون فانی گردد و بعد از آن بهین دستور آب
لمیون و اصل کرده باشند تا که نجوب و به مخلوط شود و بهابسته نگاه دارند وقت حاجت آب سائیده انگلی گرم کرده گرداگرد چشم طلا نمایند و اندک
در چشم بنید از داخل معمول حکیم علی اکبر خان جیت در چشم و بقایای رد و سبل انزروت سفید شش بر در و به چوب گز چپانیده به آتش ملائم
بریان نمایند پس بگیرند از آن شش باشد و چاکسود و گیسبه کرده بیاورند و در یک که در آن آب سر گین و اصل کرده باشند و بچوشانند تا پوست
چاکسود نرم شود پس آنرا بر آرد و دقتش نمایند و بگیرند از نقشش آن و سفیده کاغذی مغسول و کن و بر یا هر یک سه ماشه رسوت چهار ماشه نبات سفید
یک توله هم سه رانرم صلاینه نموده و در چشم کشند کحل تشنیرج تالیف حکیم علوی خان جیت رد و مزین بیاض و سبل و تکر و اشال انهار اناض بگیرند
تشنیرج مدبر بطریقیکه بالا اندک شد و دقتش کرده انزروت سفید بر هر یک دو مثقال سفیده قلعی شسته تو تیا کی کرانی مغسول مایه ان چینه

اقلیمای و سبب جفتن کی هر یک یک ششال کونته بخیه مانند سره و چشم کشند و اگر خواسته باشند ازین شیان ساخته وقت حاجت بالاداب علیه ساینده
شب و چشم کشند کحل ملک یا محلول و ملط مجالی بود جهت آخر موضع صعب و اتمام رونافع است انزروت مرئی بشیر خرناسه شکر سفید
هر یک پنج درم مغشوش چام یک درم کل سار و گونیند که بعد بنقیه بر الیوم است کحل بابت شاه نفع الدین صاحب جنت سخی شیم از نوازل و محد
بصر و رافع رطوبت است منقول از بایض ایتاد و موعوم سرب یک تولد یاب و دوا شده امیران پنج ماشه سنگ بصری هفت ماشه سره توتیا
بارونی پشکری بریان هر یک یک ماشه اول سرب را که اخته سیاه انداخته عقد نموده باینند پس دیگر ادویه اغنیه حق بلخ نموده بکار برنج کحل که در جین
انواع در مجرب انطاک است انزروت را با سفیدی تخم مرغ سرشته بر چوب اگزله شده و در نور یکد قریب بسرودن رسیده باشد بداند تا خشک شود و باین
بر آورده باشد آن شکبر طبرزد و نصف آن هر یک از زعفران و چشم ساید و چشم کشند و دیگر اگمال که بقایا سه درم رافع ست و علاج ضعف
خواهد آمد مجون مندی نافع امراض چشم و سخی آن پوست بلبله زرد پوست بلبله پوست بلیا کابلی بلیا سیاه که کشیند خشک شاهر و اصل السوس
هر واحد یک تولد گل مندی برابر همه ادویه قند سیاه سه چند جله بلبلات را بر روغن چرب کرده بقند مقوم بشیرند خوراک و تولد احوال حکما بقول
شیخ الرئیس تدبیر شترک در رد و موی و صفراوی قصد قیال و تنفر غ است پس اگر خون با صفراوی یا صفرا صرف باشد با وجود صفرا و طنج بلیه
استفراغ فرمایند و اگر دوا اندکی غلظت باشد تر بدخل نمایند و ایضا اگر دوا نده در حجب دماغ متشرب است تقویت مطبوع باین طرح قیال
کنند و گاهی و چنین حالت بر نفوع صبر اقتصاد نمایند و اگر خون حرارت باشد و آب کاسنی یا آب باران نفوع کنند و واجب است که بعد بنقیه
متوجه معالجه چشم گردند و در آن ابتدا کنند بضمیمه چشم در و سبورات و دفع مواد از چشم از عصاره ارات بارده مثل عصاره برگ بازننگ برگ بنید
و کاسنی و خرفه و عنب الثعلب بنر و کشیند تر و از لعابات بارده مثل اسپنول و بهدانه و سفیده بیهیه و شیر خرد شیر و خمر هر یک از اینها منفسد
و مرکب و چشم بچکانند و بعد از آن رفیق سفیدی بیهیه بانیاف انضج که مغزی و سبورت و مسکن و جمع مصلح خلط لذاع است و دیگر شیان فایده
چکانند لیکن در استعمال شیان فایده و قطورات را دعه چند آن مبالغه کنند که طبقات چشم کثیف و مواد متعفن گردد و در دوا اشتداد نماید
و گاهی قدری افیون می افزایند که وجع را تسکین شدیدی بخشد لیکن گاهی بنا بر تحذیر و خام کردن ماده بصارت را ضرر رساند و مضر را
طول و پوشیاف در ردی و تسکین التهاب و در عظیم النفع است و دیگر ادویه مفروده را دعه مانند و انسگ و کثیر و جفتن و کل سرنج
و سره و آقا قیا و مایا و صندل و مار و گل مختوم و گیر و فوفل و بلیه زرد و بلیه سیاه و گل نلوف و زناسته و افیون و کونار و آب کونار
و آب کشیند تازه و سائر عصارهات بارده با صمغ عربی و غیر اینهاست پس هر گاه روع ماده با استفراغ و جذب آن بخلاف جهت و استعمال
روداع نمودند تدبیر و استسکانی منضجات شروع کنند یعنی اول مخلوط بر دواع استعمال نمایند بعد منضج صرف عمل آید و ایضا اول رفیق مخلوط
مثل کلاب و البان که در آن قوت انضاج است بکار برند و در لعاب اسپنول با وجود روع قدری انضاج است و مسکن جمع بود و لعاب بیدانه
شدید الانضاج از آنست و تسکین میکند و لعاب خلبه و آب که در آن حله مشغول چوشانیده باشند جیدا الانضاج و مسکن و جمع است و این
اول دواست که است که ابتدا بدان در منضجات کنند و در آن قوت جذب نیست و اگر بغلیظ چنبره از منضجات احتیاج افتد
باید که استعمال به لعابات نمایند و اگر تیرید آید بعصارهات استعمال کنند و عصاره شجر که آنرا یونانی اطاطا و فارسی رشک

و نیز بیدار و نامند مجرب است و در ابتدا می رود جاز و انتهای آن مفید نجاست و قوی لطف است و بعد از آن انحطاط نمایند از امثال این
عصارات و بطبع اکلیل الملک که در آن از روت سفید مخصوصا می باشد و یا شیر زنان و یا شیر خر که اخته باشند و بعد هرگاه مرض با انحطاط شروع
کند در تعمال حملات با دوی قوی تر از اینها مثل از روت محلول در آب حلیم و بادیان افراط نمایند و آب مطلوب رخ زعفران و مرکب کنند و چون
نمیستند که بدن و دماغ تنگیت تمام یافت متعادل تمام نمایند با آب گرم و بعد چند ساعت از طعام قلیل قدری شراب صاف کنند یا شامند و اگر بعد
آن استحمام با آب گرم یا کمیک کنند لطف بود پس از آن شیانفات و اکمال که در انحطاط و آخر مدافع است استعمال کنند و اگر دوی دمی باشد
بعد از فصل حیات کنند و او است بالیدن دست و پا و بستر آنها بیشتر نسبت به دیگر اقسام را نمایند و در ابتدا عصارات مذکوره استعمال کنند
بعد و خندان با نهایی میزند بعد از آن مغزنان و در شنج تر کرده مخلوط سازند و اگر در شدید باشد قدری انیون بدان ضم نمایند و اگر دوی
صفراوی باشد بعد فصل بهارات صغیر از شنج آن که کنند و تمام با آب شیرین نمایند و گاهی در آن رختن آب سرد بر سر و چشم موافق افتد و گاهی
شستن دوی با آب سرد اندکی سرکه آمیخته لطف میکند و درین قسم بر استعمال قابضات و در ابتدا افراط جرات کنند و شیانفات قابض محلول در
عصارات استعمال نمایند گیلانی گوید که اگر در هر دو چشم باشد هر دو فصل قیال از دو جانب بگیرند و در خارج خون آشکار نمایند و اگر احتیاج
آن افتد در میان چهار مرتبه خون برآورد حتی که گاهی واجب گردد که در خارج او خندان مبالغه نمایند که بخوشی رسد و اگر خون غلیظ باشد احتیاج تفریق
آن قبل از فیه یافتن یا خنجر جگر و دوازده فقرات خون حمام است و صغیر از آن کمیک و تطیل با آب گرم یا نایب که در آن حلیه و تخم کتان چوشانیده باشد
و اگر فصل مکن بود و حیات نمایند بعد از آن کمین طبعیت بهار الفواکه مثل کدو غیره که در قولنجی باید یا صندل و صندل یا صندل یا صندل یا صندل
خارش نمیکرد و در قولنج ثابت خواهد آمد یا دیگر و اگر خواهند تر بد و شانه سیه بعد از حاجت در آن اضافت کنند و فیما بین فصل و اسهال از
اشرب شربت انار یا شربت بنفشه یا حباب یا آب ترشیدی بشیر و تخم خرفه یا لعاب السعول بوشند و غذا را حلال و باشد زیرا که خلوصت منضرت است
بعد احتیاج را به سبب آنکه ماده را خام کند و از قبول لطف منع نماید در این منضرت در ریه است و این برای آن ضرورت است که از آب سیب و انار و الود
عذاب و آب باش و مانند آن و قبول رطبه و کدو بر دهن با دهم نمیکوست و غرض سکون حریت و طبع و ضعف کوم و اکیمان و در خارج خورد و چون بدن
منشیه تمام باید و در چشم اولاً قطره بکار برند و میل قریب او بر نهند و در آن در و زونه دوی حار استعمال کنند و خصوصاً اگر در شدید یا صربان
عطر و التهاب تحت باشد بلکه سفیدی بهینه رفیق یا لعاب بهدانه و شرب و در استعمال نمایند و چون سوزش ساکن شود شیر زنان بچکانند
تا جلا و غسل نماید و این قطره بکار برند بگیرند لعاب بهدانه شیرین و شیر و خمران و سفید و بینه و کلاب و آب کشنیر و برهم زنند تا یکسان شود و
و چشم بچکانند و مرض را در خانه کم روشن باشند و بر روسته او پارچه سیاه آویزند و اگر ماده منقب بسوی چشم باشد شیانفی که در قولنجی
باید صفا کنند و هرگاه مرض ساکن شود و شیانف بهین که در قولنج مذکور وسط و گرد و آب و شیر حل کرده و در چشم بچکانند صفت شیانف کافور
که در ابتدا می رود و نمیکوست سفید از زیر پشت در صمغ و کثیر از هر واحد صفت و درم اقیمیا سه نقره درم کف دریا از روت هر واحد
چهار درم سحر گین سوسمار یک درم کافور نیم درم شیانف سازند صفت شیانف صغیر که استعمال او در وسط و صمغ است صمغ و
سفیداب هر واحد سه درم کثیر و صمغ هر واحد یک درم با آب اکلیل الملک شیانف سازند و اگر

هر واحد یک درم فیون نیم درم انزروت سفید خفیف الودن مربی بشیر خرد و دم تعلیمی فیاضه یک درم خفیف و دانگ کوفته بنجیه آب عجبی الی ثعلب مردق
 یا شیر خریا بر و دوشسته از عدس کلان از نخود کوچک شیان ساخته و یک شانه از آن در شیر و ختران حل کرده و در چشم ج اکمال نمایند که اگر کثرت عصر مرگه و درم علائق
 ظاهر شود آن از رز شدن و غلیظ گردیدن چرک و گم شدن بویست و هرگاه چشم بکشانید بسیاری او شانس از رزس باشد و چون از پنبه آنرا بزرگد تغییر الی مرگه ازل شود
 درین وقت انزروت سفید خفیف مربی بشیر خرد و دم نشسته شیرین طلوع و درم شکر طرز زد و درم باریک ساسیده و بجز ریخته در و سازند و رفاده بکلاب
 تر کرده و خوب بر بندند و بعد بضم فم و در چشم را نشاند و صاف نموده بشیان مذکور اکمال نمایند و اگر در چشم بصورت چیزی قروح معلوم شود درین وقت شیان
 آبیش مذکور در سفیدی بنجیه قیق حل کرده و در و رز مذکور در آن آمیزند تا مثل مرهم گردد و لیکن مقدار در و رز کمتر باشد و کیست شیان بیشتر از آن اکمال نمایند
 بر پاک مغز بادام مقشر پنج عدد و آب بعضی الراعی باریک سوده و صاف کنند که ازین حرفت تسکین یابد و پاک تقویت حاصل نماید و هرگاه بنجیه چشم صاف گردد
 و التماق و مرص زائل شود از شیان آبیش مذکور و شیان احمدلین یک یک شانه و در آب خالص سوده اکمال سازند و بر بنیز و تعلیل غذا و اقتصاد بریزند و در
 لازم دارند پس هرگاه مرض زائل شود و بنجیه نظر نکند اگر اخجان او غلیظ باشد و دخل حمام و کفید چشم آب گرم و اکمال بشیان احمدلین و بر و شنبه لازم گردند
 و وجیب است که صلابت اخجان را همچنین ترک سازند که در آن خوف عروص سل یا جرب اخجان است و دیگر او بیه که در ابتدای رمد و انما و اضطراط و طبیب
 استعمال نماید سه نسخه قطره است که یکی از آن عروص بتطویر مسکن است و در ابتدا العمل کنند و در انتها می مرض قطره او جان نیست بگزیند چشمی و بعد از شیرین قوی بخارانی
 هر یک ده عدد و بکوبند و نشسته نیم درم و جو ششتری عدد کوفته و انزروت سفید نیم درم و خفیف کللی و دانگ در ظرف آبگینه یا نقره کرده آب شیرین بر آن نشسته
 بخوشانند با تش مالانم آغلیظ شود پس صاف نموده و دوشسته و دیگر ده سفیده بنجیه قدری آخته بچکانند و بر و ز و دوسبار در چشم چکانند که ازین تسکین در
 و دمه نماید و بعد تسکین در و ابتدا نمایند بجلاجی که مذکور شد و درم قطره محلل است و در تزید مرض استعمال کنند تا آنرا چشمی و بعد از چشمی عدد و بکوبند
 و انزروت سفید یک نیم درم دوشسته کرده و بالای آن آب بعضی الراعی و شیر و ختران بریزند و با تش ملائم بخوشانند تا اگر از شود صاف نموده و در چشم چکانند و این محلل
 موطفی و منفج است و از ترکیب ابن علی صغیر است سوم قطره مستعمل در انخطاط است بگزیند از رز ماص و آب سرب و بر کف دست بمالند حتی که کف سیاه شود و بعد بکلاب
 کلاب بر آن بچکانند تا که تر گردد و بکار و بر دارند و همچنین کنند تا بقدر مستعمل جمع شود و بعد بر آن شیر و ختران از پستان بدوشند حتی که رقیق شود و بزدهات و چشم
 چکانند و این قطره مسکن محلل است و از خرچ شیره و وقوع قرصه من گرداند و عامل النعم است

تطبیبات باغ نمایند باغذیه و مار اشیر و ابرن و حمام و لغوات و قطورات و صنادات پس تنقیه نمایند گویند که قصد درین نوع رسد که ده است مبار از دیار
میس و بهبلان سپستان گاو زبان نیلوفر برش و دوده صاف نموده شیر و مغز باوم شیر و کشنی خشک شربت بنفشه و حل کرده بنفشه یا شربت بنفشه و شربت نیلوفر
و شربت خشکاش و بهیند و حریر و خشکاش چپاراشه مغز باوم چار دانه مغز نمپه و دانه هفت ماشه نشاسته چار ماشه و دانه سیل و ماشه کشنی خشک چپاراشه
بنات روغن کافور و رسوادی و عید لوشته و بنفشه با بونج کتان بار و روغن نیلوفر یک چیم حنا و نمایند و کزک کشید یک یک بلباب حلیه و تخم کتان و روغن
نافع شیرینان شیر خربکه با بوم شیرین طلاء و قطور نماید و روغن بنفشه و کدو شیر و قتر و دینی چکانند و نیلوفر بنفشه برگ خلی جو نقش سپستان و عید و
در آب نیت اکباب سازند و آبش بر مقدم سر نیزند و استخام نمایند و لباب بهبلان و شیر زنان و غیره مرطبات و چشم چکانند و شیاف و نیار چون اکتحال کنند
و اگر قدرت بسیار باشد از او پیه و افندی حاره اعتناب نمایند و بعضی گویند که در رسوادی سر و زنجبانی از باز و بجمبویه و گاو زبان و غناب و برسیا و نشان
و گل بنفشه جو شایند و صاف نموده بلباب شکری شیرین نموده بیا شامند چند روز تا نفع ظاهر گردد پس تنقیه سودا و بمطبوخ انیمون و حب الاجر نمایند و تنقیه
بنجو داب و یا ماش یا گوشت بز فاکه کنند پس و چشم کشند شیاف بر رویو یا شیر و ختران یا لباب گل خلی و در انتها شیاف و نیار چون و از مخدرات و درین قسم
اخر از کنند و عند انتها شیاف احرار و اکتحال نمودن نیز نافع و اگر حرکت شدید بود از استعمال او پیه لذاته احرار کنند و گوشت بز غاله وجوده مرغ غذا سازند و
مار اشیر و دیگر افندی و اشرب به عطبه و مانع خورند و بعد از تطبیب منصف و مسهل سودا و حب انیمون و بهیند و بهر کتین طبعیت شربت لبفانج نیز نافع است یا با بونج
با انیمون و بهلیه استعمال نمایند و جهت تعدیل مزاج الطیفیل انیمون علوی خان یک تور با سه ماشه اسطوخودوس و بهیند و شیاف احرار و در آب کوفه مواد نماید
و انیمون و تنقیه و رانند شیاف انیس و با این شیاف محب اقا قیاده و درم صمغ عربی هفت و نیم و درم مس سوخته منسول یک درم با و بالا اقلیمیا سه تنقی
سنبیل الطیب هر واحد یک درم علی الزم کوفته بنجیه باب باران سرشته شیاف سازند و تمام نمایند از برین چشم نیز پس لطل نمایند با سبکی دران با بونج و
حل بنفشه و نیلوفر و جو نقش مسادی جو شایند باشند و در زمان تریق تقلیل نمایند از شیاف اجن نیز ایزه نمایند شیاف مذکور او در زمان انتها و انحطاط اقتصاد شیاف اسطوخودوس
نمایند و اگر خواهند بعد از آن کحل انبوس محرق منسول بسیار با یک سو و و چشم اکتحال نمایند و اکثر تجارم و زرد و چیزهای خوشبو بوبیند و لغزیت و مانع نمایند بونج
عنبر و ریحان و گوشتیدن عرق گاو زبان و نیلوفر یا شربت این سر و و قبل از ترکیب تمام است غرغرات و محملات روانی و و قشر غلات قوی تر که نمایند از افندی
مؤکد سودا پر بهیند و شراب بنوشند و افطالی گوید که در رسوادی اولاً تنقیه شربت ساد و میوینس انیمون نمایند بعد شیاف مانیا بکار برزد و نوعی از رسوادی
که با آن حاداع و خشکی وضعف بصر باشد و این از فرط میس بود و علاتش تطبیب مطلقاً و از کلام طبری مستفاد میگردد که نوعی از رسوادی است که از
الغصاب صفراوی محرق بر تجمه و یا دیگر طبقات حادث شود و بسبب حدت ما و و حرارت خویس جفان و فحل و لاغری پیدا کند و از ار میا بس گویند و
بدترین انواع رسوادی و عسر العالج است و علاتش بر ویت جفان و نیمه ویت و تجمه و غرور و میس و خشونت عینین و سخی یا تجمه یا حیات و حرمت اجفان و عر و صناع
و اکثر و علاتش جفان از دست فرارغ قصد و مسهل است مطلقاً و اختیار تطبیب و تریه و بر نیز از نجوم و انشای حاره و تمقار بر فرورده ماش و آب با قلا فرغ
باوم و بصورت طهور سرخی در قرار و دره لزوم مار اشیر و استعمال ازین و مستشق روغن بنفشه و کدو و تنقید سر باست شیر بز که با نفع بز فاکه بسته باشند
بعد تعلیف بز کجاسنی و گلیا ماسه تر تازه و کعبیط شیر و ختران یک جزو و آب جنسی الراعی آب برگ بز قطونا و آب براده کدو و بهیم مروق کرده یک جزو و روغن
کدو یا نیلوفر یا بنفشه یک نیم جزو و بنفشه جنبانید و بعد از شاق آب گرم و انصباب او بر سر و جفان سر زبک بار و نمایند و بقول طبیب مثل کاسنی و برگ خشکاش
و کاه و قلبه یانی و قلبه مبارک و صفانخ بخورند و بشرط احتمال مزاج شرب شیر خرم مار اشیر و در آخر تنقیه شیاف انیس و با و نافع و این قسم رسوادی که اکتحال کمتر
استیاج دارد بلکه تطبیب آن را نکل شود و بهرگاه مزاج مرین رسوادی باشد و در مانع و جفان بود و این علت دراز گردد و زمانی کثیر ثابت ماند و درین مرض

چیزی است از زمین آب و دیگر هر چه در دسترس است و حمام با عدل و میسر ترا از جمیع نیست و ترک ریاضت نیز منزل این علت است و گاهی بنده طرب
مثل باره شعر بطون بناب و میستان و اشغال آن حاجت افتد و عدل اغذیه و دین علت سبک خراشی است +

علاج رمدرخی

شیر و بادیان شیر و تخم کثوت با گفتند علی بریند و یا این مطبوع محمل ریج بخور و اندن ریج کفرس نیج که ریج باوین هر یک هفت آشته هسیون چار آشته بادیان
باد و نجبه یکوه هر یک نه آشته گفتند چار توله و غذا شور با می نیجه مرغ بیان تنک و بند و جدر و رسوم فلول تلخ باو نه اکلیل الملک مرغ و شور حشر سداب
ملو و قندریون غلیظ هر یک یک توله بر چشم زیر نر و لبوس گندم و جاورس ارزن و جسم و پیبه دانه و لبوس نخود و نمک لاجوری تمکید کنند و جگانه شانه و بصر
و امیناد اکلیل الملک طلا کنند و دیگر غلظات بکار برند و شیاف مذکور در ریج و بلغمی در چشم کشند و یا این غذا و محمل بنهند بر گنبد و پنجبالوی سبزه هر یک سه آشته
یا زیا که قرص بر چشم بسته شود و زرد چوب سه آشته آینه تبه در باهی تابه بروغن زرد گوئی بریان کرد و بر نارد و نهاده و نیگرم بعضا به بریندندنی الفور
تسکین درد و بزع سرخی بیناید و یا این غذا که قوی تر از آنست لعل زرد برگ قنبر یک نیم توله ما میران چینی زعفران هر یک سه آشته مغز بادام تلخ هفت عدد
برگه منجبالو و پایا به هر یک پنج آشته قرص ساخته بروغن بریان نموده بر چشم بنهند و مجبه ناری بر پس هر نهاده و غلظت الاثر است و همچنین خوردن جوارش و شکله
میرکب حلوی خان و این همچون ایشان که در طر و ریاح لبنایت سفید است گل گاو زبان شش توله یا دو بالاشب و آب و نیم تلخ یا سبزه و جوج بچشانند تا آب
نش باغیله و حمان نموده پس موزینقی نیج توله اذاخته بچشانند که چهارم حصه باغی صاف نموده و با نبات نیم آثار و شربت انار یا زنده توله بقوام آوند
و زراوند و خویل در روغ زربا و قاقله هر یک شش آشته زراوند و جوج عود و صطک لبغاج و نجیل هر یک نه آشته کوفته نیجه عنبر شنبه و سبز و در عرق کبوتر و حل نموده
در قوام مذکور یا مینرند شربت از نه آشته یک توله بعرق بادیان هفت توله و املاح و چند سیدتر درین باب باغی است و بلغمیانی بی عدیل است و گویند که اول
مشا و نج منقول الکمال کنند و چشم را آب گرم بشویند بعد و بشیاف احم الکمال نمایند بعد از آن میلی یا دو میل از شیاف خبر بکار برند یا برنج یا طبخ کاه گندم و موزین
و باو نه و اکلیل الملک و شبت و صنعت و دارشیشان و پودینه مفرد و مرکب انکباب و آب آن بطول و شغل آن تمکید کنند یا برنج یا رنگ گرم که بران شراب ریخته اند
انکباب نمایند و شراب صرف نافع است و تناول تریاق فاروق و طلای او مجرب است باجمله اعجاز و بنظولات و کمادات و حمامات نمایند و تمکید بجای و دریل انفع است
و تمام حنطه اعتد شدت و جع اگر چه فی الحال تسکین میکند لیکن بعد ساعت هر چنان در و شدت زیاده از اول نایز مرغ ریج از قنبر میکند یا نیجه جالینوس گفته اند
نمایند از شعال فیون هنگامیکه وجع عین از ریج غلیظ باشد زیرا که باعث زیادتی غلظت آن میگردد و دانگی تسکین یابد بعد از آن شدت مینماید بلکه درین
اشمال تمکید و انصاف بحمام لائق است و اگر ازین تدابیر زائل نشود و تنفیه بلغم نمایند و منجات ترک کنند و از اسهال و معده پر خدر باشند

علاج رمذنتری

اول ابدا مات مخصوصه نزله حار و بار که در فصل نزله مسکو گرد و نوع نزله شخص نموده تدارک او نمایند و الیها و دعورت نزله حار آنچه در رد حار گذشت و در نزله بار و هر چه در رد بلغمی مذکور شد حسب حاجت بکار برند لیکن استعمال ترشی و کلاب از داخل و درین قسم مناسب نبود و در نزله حار که با سرخی چشم و سرفه و زگیلی قار و رو باشد خمیره و خشاش ششش باشد همراه شیر و عنب العاب بهایه شربت بنفشه دهند و شب یمانی برشته انیون و آب لیمو بچته و قدری آب داخل کرده و چشم را نمایند و اگر با خفقان و دوا آید و در دندان گوش و ضعف بصیر باشد اول تبرید و لیکن از شیر و کاهوش باشد شیر و کشنی خشک چهار باشد نبات یک نیم و اگر کند باز در نصف صفر اجاز می چهار باشد کشنی خشک شش باشد تخم حیارین کوفته شش باشد عوض عنب العلب گل سرخ شاسته و تخم کاسنی کافور افزوده و جوشانیده صاف نموده نبات سفید داخل کرده و دهند و مضمضه لعاب اسپول یک توله آب عنب العلب تازه و دوه توله نیکرم نمایند و بعد نصف نفع فلوس ششش توله کافور چهار توله روغن بادام چهار باشد افزوده و مسهل دهند و غرغره بزالبج کشنی خشک عنب العلب گوینا هر یک چهار باشد جوشانیده و کهنه باز در غل حبه الیه صندل سرخ کوفته هر یک چهار باشد عوض بزالبج نمایند باز بحسب ایازج تنقیه و مانع بدستور معمول کنند بعد از آن که بسبب

دوسه دست بزهی و ریاح اجابت شوند منفع خیارین کوفته شش شش مزین منقی هفت دانه جو شاییده با گافند واده سهل چهارم و سهند برای در گوش
 سرکه در دهن گل نچته چکانند و اگر تخم شش نشاسته هر یک چهار ماشه مغز بادام چهار عدد و مغز بنیه و آنه کشنیر خشک هر یک و ماشه و آنه سهل باشد نبات و فلفل و
 قدر حاجت گرفته بدست و حریره نچته نبوشند در رفع ضعف و مانع در مدخلی معمول است و نبات نارنج جهت منع نوازل مانع و ضنا و صندل ششیده و زده یک خرد
 انزرو مست بار یک سائیده نیم خرب و سفیدی بخیه سرشته بر ششم و صد تنین برای نزول مواد و رویه چشم محرب نوشته و اگر از شش چشم کشاید جاست تصاد و شاییده
 نزله حار و ضنا و انیون زعفران چشکری مراد سنگ آب سوده نفع و در روز نزل با نوازل بطبوع اسطوخودوس سهل علویان حبس اربع تقویه مانع نمایند و جهت تکمیل
 مزاج و حبس نزله اطریفل اسطوخودوس علوی خان اطریفل سانی و حافظ الصحت و بر ششهای انطالی سهند و لب تقویه اگر سرخی و درد باقی بود هر دو رنگ با گوش
 تبرکند و آب سهند و نچته ساخته بگذرانند که تا چهل روز یا لایس براسم مدله اندال سازند و غذا و ال بنواش با نان کم نمک دهند و منفعت تمام این عمل
 بعد چهل روز بلکه بعد و ماه ظاهر شود و اسطوخودوس یک ماشه گوگرد چهار سرخ سائیده و را طریفل کشنیری یک توله آسینیه همراه عرق عنب الشکب بخورند
 بعده با دیان گاه زبان پر سیا و شان هر یک شش ماشه شش کاسنی هفت ماشه جو شاییده و گافند و نفل کرده نبوشند و گاهی در کبر السن براسه حفظ نوازل
 که بچشم متوج باشد با دیان گافند دوسه روز برای منفع واده حبس اربع چهار ماشه با عرق شایه تره یا آب گرم سید سهند و در مدخلی نری و سبل رطب یا ششکری
 رسوت گیر و فلفل آب کشنیر سهند و ضنا و میکند و گاهی براسه تقویت چشم و حبس نزله انیون زعفران می افزایند و پوست هلیک زرد اسطوخودوس
 پر سیا و شان هر یک شش ماشه مزین منقی و ده دانه جو شاییده صاف کرده نبات یک نیم توله نفل کرده می نوشاند و اوست اطریفل و بر ششهای منقیست و اگر خسته
 هلیک زرد و حبس لیل هر دو سوخته زنجبیل حنظل کل هر یک سه ماشه در آب کوکبا سوده و ضنا و گندم بر بست و کذا ابله سیاه زنجبیل زعفران انیون پوست ششهای
 هر یک و دو درم حنظل کل یک مثقال مغز یک درم در آب کوکبا سوده نیم گرم بکار بند اسکر رگفته کسکه لبوی چشم و نوازل کثرت نماید و اگر تحریک در اس در
 منع کنند و حمام جار نمایند و سر را در آب گرم و سر در نفل کنند و از مالیدن روغن بر سر نیز منع نمایند و از می گوید کسی را که داده لبوی چشم و سیلان کند و در بدن
 امتلا شود و در مرض نزدیک باشد حمام نکوست و اگر در بدن نزدیک بود در حمام و شراب شراب خطر عظیم است و صواب آنست که حمام و شراب بعد تقویه و تفکیک غذا و است
 استعمال کنند و انطالی گوید که از دم تقصید جبهه بصبر و پوست ششهای و برگ آس و جو و شراب سرشته منع است و نوازل کند و کذا شستن مطبوع است و آس کل
 و خطی و جاست اخذ عین و فقه منع زرد نوازل نماید مطلقا و سوسیدی نوشته که برای منع سیلان مواد لبوی چشم ضنا و شاییده و آرد با قلاب سفیدی بخیه نچته
 بر پیشانی مجرب من است و کذا پوست سبز جو خشک کرده و یا گل او و یا برگ او که در بریج جمع کرده خشک نمایند و سائیده بر مقدم راس در و گردند که هر واحد مانع
 نزول نوازل لبوی چشم است و کذا ضنا و پوست بار یک پسته سائیده و سفیدی بخیه سرشته بر پیشانی که مانع انصباب مواد چشم است و کذا ضنا و در و در و با قلاب
 سوده و سفیدی بخیه سرشته و کذا ضنا و آب مغز لبوی و سفیدی بخیه و گلا آسینیه و اودویه مانع انصباب مواد لبوی چشم که از حکما و دیگر نقل کرده اند از انجمله ضنا
 زعفران است بر جبهه و پاک و کذا غبار آسیا کند ز شایسته اخزای مسادی و صطک نیم خرد و سفیدی بخیه سرشته و کذا حلازون صغیر بخیه سائیده بر خرقه کتان
 نهاده بر پیشانی از صغیر تا صغیر و دیگر و کذا ضنا و عوج و سولین و بزرقطونا و عنب الشکب بر آمواد حار و کذا آبنوس و کذا اعصاره و لبلاب لبوی و کذا ابله
 متشتر منفع کرده بر جبین و بزربالنج و آرد با قلاب سفیدی بخیه چون بادویه مانع انصباب آسینر و فلفل آنها قوی گردد و کذا اعصاره بادروج و کذا فلفل صندل
 و گل سرخ با قلاب و اقا قلاب و کلا مسادی بصباره بازنگ سرشته و کذا اترایق فاروق باب و بر خشک حل کرده و کذا اخلاص و کذا انزروت و کذا انکر کرم بری
 سوده لبوی آسینیه و کذا آب برگ پاخیز طیا اطراف نرم انگور لبوی و کذا برگ گلب لبو نچته و کذا پوست لبطنج صغیر و کذا رطوبت حلازون و صبر و مر
 و کند و مغز و مجموع و کذا اقا قلاب و آرد با قلاب مسادی باب شیل سرشته و کذا آب برگ و اطراف نرم زیتون بری و کذا آرد و عدس مع پوست و سفیدی بخیه
 است کرده بر پارچه کتان مالیده بر جبهه و صد صغیر و کذا گل سرخ تازه و کذا ضنا و کشنیر سندر و کذا اعصاره و کذا آرد و جاب نبات نیم خرد با آب بطبوع بزربالنج
 سرشته و کذا بنگ سماق لبفیدی بخیه و کذا اعصاره و مایه آب بطبوع پوست ششهای و کذا آب کشنیر سندر و کذا حنظل و کذا کشنیری قابض و کذا لبو رطوبت صندل

و در دینج مجمع متفرج اکتال بانزروت و زعفران و شیاف مائش و افیون مسادی باریک سائیده و مجرب کمالین است و اگر دینج بعد از روز غلظت بارش
 بایاوات البتة متفرج نمایند و لعابات لین در آب کرنب و مطبوخ و اگر قته استعمال کنند و باست که آب غلب الثعلب منروج می نمایند و گاهی مروز عفران افزای
 البواحسن سعید در دینج می نویسد که سبب او یا ماده دومی بود که یک یک یا هر دو سیلان کند و یا ماده صفرادی حادث باشد و بر دینج و موی الم شید
 حمت و در اکثر الشقاق یک و خرج و در قیق ازان دلالت کند و بر صفرادی قبلت و درم و شدت حرقت و حله و صفت رنگ اکتال نمایند و نیز نوع
 اول نصیب است اگر ممکن باشد و الا اجاست و اگر نفس طفل شیرخواره بود و قصد مضرت او کنند و ملاح غذای او نمایند و زردی بصبه بر دینج گل به چشم نهست و
 شیر در چشم بدوشند و تا روز سوم در دینج چشم استعمال نکنند و در روز چهارم زردی را بکلی باطل آرند و هرگاه مرض واقف گردد و زردی و ضعف بکار برند و آرد
 و عدس و پوست انار و گل سرخ کوفته بخیه در آب و روغن گل بخیه بر یک نهند و هرگاه مرض اخلاط پذیرد و در صفر استعمال نمایند و علاج
 نوع ثانی با متفرج اگر ممکن باشد و با صلاح غذا کنند و بعد تنقیه بدن گل سرخ آرد و پوست انار عدس سائیده و چشم نهست تا اخلاط مرض و بعد ازان
 و آخر زردی و صفر عمل آرند و یک را منقلب ساخته بشیاف لین و غیر بخارند اطفالی گوید که دینج غالباً با طفل عارض شود و بسبب فطرطوبت
 و اکثر از ماده خون افتد و از سودا حادث نشود و اجاعاً و در حداث او از صفر و دینج اختلاف است واضح است که از بلغم نیز حادث شود و بسبب فطرطوبت
 اکتال شبکیه است یا انفاررگ یا ضعف غشا و از رنگ او اصل او که مفروست یا مرکب شناخته میشود و علاجه اینست که مبادرت بفضله نمایند و در
 اطفال شرط زدن بعد از اگر مقدار رمد باشد پس علاج واحد و بسبب اتفاق این هر دو هلاً و حکماً بلکه دینج و رین و بکام عبارت از قوت رمد
 و الا از جربیات دران پیه خرس بسفیدی بخیه است و انزروت و زعفران و شیر زمان شمر و عند شدت التهاب نهادن لعاب بهدانه بگلای و جفص سبب
 جاعرست در دینج مواد مثل افیون و گل سرخ و زعفران از خارج طلاء و گیلانی میسود که از انچه استعمال میکنند و در علاج این مرض نیست که در روز صفر
 صغیر نباشند و شیاف احمد لین بکار برند بعد از دینج و اجاست و اگر مرض مدرک باشد و دایمی سهل نباشد و بصبر و جفص و شیاف مائش باریک سائیده و مجرب
 و آب مطبوخ با بونه و کلل الملک و مزنجوش تخمید نمایند و تطهیر غذا و بزورات و بخیه مرغ و مانند آن سازند و این شیاف و در دینج نفع کامل نماید اگر
 آب عصی الریحی حل کرده اکتال نمایند نسخه آن سفیداب از زیر مغول خشیه معروف بقیه و شادنج شیاف مائش هر واحد و در دینج صفر عری نشاسته
 کبر که مال قبری خالص هر واحد یک درم انزروت سفید سه درم زعفران دو دانگ همه را سوده یا رچه بنیر کرده بگیرند جفص یک گرم و افیون خالص دو دانگ
 و هر دو در شیر و دختران حل کرده او دینج مذکوره و انچه شیاف بهین بقدر عدس سازند و در سفیده بخیه رقیق حل کرده اکتال نمایند یا در چشم چکانند که این شیاف
 بعد از متفرج بفضله در یک روز دینج را زائل کند و این در دینج است بگیرند شیاف مائش و در دینج جفص یک نیم درم زعفران قلیبیای و دینج هر واحد یک نیم
 در دینج نیم درم افیون دو دانگ باریک سائیده و دوسه دفع به بنیرند و در چشم پاشیده بر بندند و بعد از اخلاط پاک کرده آب سرد بشویند و عاده در وقت
 خواب کنند و بعد از این در دینج را بدون صاف کردن بگذارند و اگر زعفران در چشم یا زردی یک با زردی درم حادث کند و زردی در دینج نیست بگیرند و جزو لیسر و
 پوست پسته و طب و عدس متشهر هر واحد یک درم جفص نیم درم تخم انار و درم باریک سائیده اطراف کاسی نرم سوده آیینند و اندک روغن گل چکانند
 مثل مرهم سازند و وقت خواب چشم نهاد نمایند و صبح جدا کنند و اگر شیاف مائش بسوزند تا خاکستر گردد و با نشاسته و جفص عری آمیخته زردی سازند و دینج را در یک روز
 مزا کل کند و اگر موافق مزاج چشم افتد و گاهی با دوی قروح در مقده بود پس علاجه مشترک لطف سازند بدانچه در قروح عمل می آرند بعضی گفته اند علاج و دینج بکند
 قصد قیال و اجاست و تنقیه بطبخ بنیل و قرض بنفشه و اقتضای بزورات و ترک استلا و نظرسوی خیز برای براق و مقصود بکشانیدن شیر در چشم است و در روز اول
 بعد از ازان طلاء برون جفص معصومه مائش باریک پس بکشانند تازه و زردی تخم مرغ و کلل الملک با اندکی زعفران چون مرض از چشم زردی زردی داخل چشم در دینج
 پاشند و در آخر از زردی را غیر اگر قرحه نباشد و الا ترکیب نمایند علاج از البطلان قرحه را زلی گوید که اگر چشم کودک و دینج باشد و بکشانند چشم تا در دینج و اگر قرحه دران
 قرحه باشد اکتال بانزروت شش درم زعفران دم الاخرین مائش هر یک و درم افیون نیم درم باریک سائیده نمایند که دران حضرت البقره نیم نیست و آن

دوای درینج است و اقبال ایلاقی شیاف و روی آغش مخصوص بودینج است و هرگاه و درم کم شود شیاف و روی مغز شمال کنند و گویند که اگر بزوال و رابا و دینیه مناسب مثل صبر و زعفران و حوض کوفته در گلاب حل کرده بر اجنان حنا و کنند و را و اکل و در چشم و درینج موجب صاحب بقای است و اگر افیون کات هندی رسوت هندی هر یک جزوی شب یمانی چهار جزو آب لیمو کاغذی هشت جزو شب یمانی را بریان کرده و مع و دیگراد و یک کوفته و در ظرف آهنی بآب لیمو بر آتش گذاشته بدسته آهنی آهسته آهسته بسایند تا خوب نخل شود و طلا نماند بر بد و درینج اطفال مجرب است و مسکن درم و الم و گویند که آب برگ تفاح مجرب است و کند اجناس کشنده سبزه باشد و زعفران چهار باشد و زردی سفید مرغ یک عدد و عنب الثعلب و دیم باشد و اگر از خلط غلیظ بار باشد علاج در بلغمی بنایند و زیره کرانی سوده و زردی سفید مرغ سرشته بر بنیه کهنه نهاده و نیم گرم بر چشم گذارند

علاج اقسام در غیر حقیقی

طبری گویند نوسه از در مغرب نادرست که علیل در چشم خود میسران شدید فوق لماقت در یابد و بادی سرخی و درم و در چشم نباشد و از اعراض لازم است آنست که مرفس جلد اس نور را چنان در یابد که گویا میسوزد و از مس و الم محسوس گردد و در گوش طنین یابد و سبب او تنگی میس و مجرب است بر بدن مملی رطوبات هلیه ارتفاع بخارات حار و یا به از بدن لبوی راس که ازان غشای خارج تحف بنا بر حرقان بخارات و حرارت سالگردد و دو طبقه طحمره و سه طبقه اتصال بادی مشارک گردد و رطوبات چشم نخوت و جفاف و خشک پذیرد و علاجش تطریب بدن و چشم است و دوشیدن شیر و ختران یا بز که علفا و از خاشاک طرب لاسیا خاشاکش رطب باشد بر سر و من علیل از اشتقاق مطلقا و از دیا و در اندیشه طرب مثل لحم زغال یا جو قشر خسته و جو زهره مرغ فربه و بقول مثل کامو و خرمنه و پاک و قطف و لمر استنشاق روغن بنفشه و نیلوفر و کر و دوشیدن شیر بر سر و دوشیدن مار شیر دایم و تناول نوک که طرب محمود و حرقان بار شیر مغزی و یا با شنیدنی بنیه و روغن بنفشه و شکر سفید و هرگاه مرض با تها رسد بآب طلع و روغن نیلوفر و روغن بنفشه و شیر و ختران معوط کنند و همه تدبیر و اکل تطریب منزل قشفت و رافع انجوره از سر باشد و درین علت اکتال با کمال سودمند نیست مگر بندرت و انکباب بر بخار آب شیرین گرم مفید است و گاه این کمال نفع میبخشد و در اثر ناسفته یک درم سرطان نهی خشک کرده طباشیر هر یک یک نیم درم نشاسته صمغ عربی صمغ فارسی هر یک یک درم کوفته بنیه قدری ازان و شیر و ختران حل کرده میل و در چشم کشند و بعد ازان آب نیم گرم چشم را بشویند و نوع دیگر از در مغرب آنست که انسان بعد خواب چنان در یابد که در چشم در یک افتاده و تدبیرش در فصل کهنه پاک خواهد آمد و جالینوس و تابعان او گفته اند که از درم نوعی است که می بیند صاحب آن همه اشیا را سرخ یا زرد یا سیه یا سفید عنب غلیظ از اخلاط و این حادثه میگردد و از تغییر مزاج و دماغ خصوصا بطن مقدم آن بحدی که متلون میگردد و نور خارج ازان بلون باعث آن تغییر از اخلاط و نزول بعضی سبب آن و در قرینه یا رطوبت بنیه یا رطوبت جلیدیه است که متغیر میگردد و در رنگ آنها بحسب کیفیت رنگ ماده غالب و گاهی متغیر میگردد و در بعضی اوقات دون بعضی چنانچه در صعو و بخارات از معده می بیند اجسام را بحسب لون آن بخار و فی الحقیقت آن قسمی است از ضعف بعضی و علاجش در ضعف بصیر خواهد آمد و با جمله تنقیه بدن و سر و تعدیل مزاج دماغ بحسب خروج آن از اعتدال و معالجی بخوبی که در اقسام رمد سطو شد بعد شناخت آن بدلائل نوع ماده باید کرد و درم که از ترک ریاضت و حمام و غیر آن موجب السد اسام و منفع فضول منفعه از دفع و تحلیل عارض شود علاجش بعد تنقیه ریاضت و حمام بآب گرم و انکباب میامه محله حاره است و درم که از سردی معده با ارتفاع انجوره بارده حادث گردد و این با سوسه پنجم و آروغ ترش بود و علاجش تخمین بقوت معده و کمال انجوره بار و به تناول جوارشات مقوی آن و دخول حمام و شرب شراب صرف و تلطیف غذا است و گاهی حادث میگردد و زنان را از سردی رحم و ارتفاع انجوره بار ازان لبوی دماغ و تدبیرش تخمین رحم استعمال حقه های حاره حاده متخذه از شدت بالونه و حلیه بار و روغن نارودین در رحم و تدبیرش روغن گشن یا سوسه استعمال بزهر حاره و اجتناب از جماع و بقول لبقراط این قسم رمد صعب است و این شش قسم رمد غیر حقیقی مع شش قسم حقیقی انبی دومی و صفراوی و بلغمی و سوداوی و درینج جمله و از دوز و قسم رمد جالینوس و سیامز که کرده و بعضی متاخرین از لبقراط و سکند نقل کرده اند که نوعی از رمد است که بان چشم بسیار سرخ میگردد و اجنان درم میکنند بحدی که گویا منشتن میگردد و پوست از آنها جدا میشود و بعد ازان یک تخمین بعضی دیگر میگوید اسباب علامت و علاج آن

یا حب ایاج گفتد و بار کپین و بند و فصد رگ پشانی و رگ ماق نیز مفید است بعد از غرغره بکنجین و ایاج فقیر نماید پس شایف اجملین و زرد صغیر و
 برو دصم و شایف شبل بکار برند و بعد از آن در آخر شایف احمد را و زرد صغیر که بر شتعال سازند و ادویه اشک آوچون با سلیقون و کل غریز و
 روشانی و چشم کشند و کل فاضل و از غلغل نشود و هر یک هم یک درم زعفران چهار درم حنظل شش درم شبل الطیب چهار درم کافور یک دانگ بغایت سودمند
 و صبر حنظل یکی پوست ابله زرد و شایف مائینا مسامی سوده و چشم کشیدن نیز مفید و تکیه چشم از با بونه و کل الملک و اندکی نمک سازند و تقا به جام کنند
 روغن گل یا بنفشه بر سر مالند و صندل و با بونه و کل الملک و غلب الثعلب و کاسنی تازه باروغن گل و اندکی سرکه نیز مفید و کذا چکانیدن گلاب که در آن ساق
 حیسانده صاف کرده باشد نافع و اگر از قرفل یک درم نبات نیم درم کافور ثلث درم نرم سوده باب شایف ساخته باب سر محل کرده و چشم چکانند حکایت ممتعه را
 نافع بود و کذا اگر کتب فاضل سیه و سفید و بنگ کلابی مقشع زنجبیل بلبله بلبله کلمه نمک لاجوری اصل لیس تو تیسای کرانی مسامی باریک سوده بشیر تازه و دوشیده
 سرشته شایف ساخته در سایه خشک نموده بروغن گاو سوده اکتحال نمودن در آن از آن حکایت ممتعه و تقویت بصیرت اطباء می هندست و شایف زعفران نیز نافع است
 و فصد اعتدل و جرب شل لحم لوان و نان صاف و از نو که انجم و انگور و موز خورد و در خارش و سرخی چشم که از بوی فاضل میشود و فاضل سیه و نیم عدد و بزرگ نیب
 و نیم عدد و گل و گدازان که سرخ باشد بقدر باشد از جوب بانس در کاسه جوی خوب حل کنند که سیه شود اندک و چشم کشند و کذا از سیه ماهی رو و خن خشک کرده
 وزن یک و مری شور و تلمی با و سیر هر دو را خوب صلایه کرده اکتحال نمودن جهت خارش و آشوب چشم که از بوی فاضل بهم رسد معمول و مجرب صاحب لقائی است

طریقه

و آن نقطه سرخ است که در سفیدی چشم افتد و گاهی در آخر بترکی و سیاهی گر آید سببش شدت استملا و تند عروق یا حدت و جوش خون یا انفجار و گرم قبل از بلخ
 یا صبر چشم است که رگها بشکافند یا آواز بلند و صرغ قوی و حرکت عنیف مثل تی شدید که درین رگی کشاید و گاهی طرفه به شور و دل و قرصه مودی شود و فراج
 میگردد و اکثر صاحبان فخر به حاره و صبیان را و در بریج و بلدان حاره عارض میشود و علاج در ابتدا از مال کبوتر بچه بر چکان بکنند و فوخی که برینج پز ظاهر شود
 و منو نگریم باشد و چشم کشند سه مرتبه هر روز تا سه روز و قطیع خون بچینین و فاخته و در شان و خون بازوی بطا و مرغابی نیز مفید است و اگر خون از پر
 ظاهر نگردد و در پیرای این طویر بزرگ فصوص نموده و ببنج حجامی خون ازان رگ گرفته که اگر بچکانند و نیز بنه بدان خون تر کرده بالا می چشم کایا عت بندند اگر
 نخواهند قدری گل از نی یا گره و یا قیو لیا و آب گرم حل کرده در خون آمیخته و دسه قطره و چشم چکانند و در انتها محلات مثل کند و مفرشت و زعفران و زخون
 آمیزند و در کتاب گزیده نوشته که بعد از قطیع خون کبوتر یا فاخته بگل از نی در انتها آب طنج اصل الملک و لعاب حلیه منسول و چشم چکانند و یا کند سوده بشیر زنان و چشم
 چکانند و موز منقعی بزرگ غلب الثعلب پیر تازه و اندکی مال لاجوری سائیده چشم صندل کنند و زرد صغیر صبر سرکه عرض نیست و یا کل الملک با ام الاخون و اصل السون یا زعفران و کلاب
 مقشع بر فون گل و زرد و نیم صندل و طنج صغیر و کل و زرد فاک کلاب نمایند و بنج یا بنه تر کرده تکیه چشم کنند و چشم را بصبا بر بندند و اگر آفتابین گفته و در صر
 بسته باب گرم حر کرده تکیه نمایند و در جوب خون از چشم مجرب است و صاحب شفا را اسقام است و اگر سنگ آبش خوب گرم کرده از خاکستر پاک نموده شراب
 بر آن پاشند بخار آن بگیند تا اشک سائل شود و طرفه در محل یک و دیار از امل شود و اگر سرکه عوض شراب کنند نیز مفید و مجرب را قمت و الکباب بر سر که گلاب مسامی
 جوشانیده و تکیه بدان نیز سر لیا الا برست و صندل و گل بنفشه و تخم کاه و کشتن سیر و مکه هر یک سه ماشه غره حنظل هر یک چهار ماشه نافع و انطالی گوید که آنچه
 از مثل ضرر باشد و همان وقت معلوم شود پس چیزی از چکانیدن مثل فندق و زرد و خائید نیست یا خون کبوتر مخصوص سفید یا بد و در غیر آن اول تصفیه
 کنند پس رگ گوشه چشم کشند اگر امرو مسامی کرده و الا اسامی بنفقوع صبر یا طنج خیار شیرین و تمندی کفایت کند و لعاب حلیه یا بدهان گلاب چکانند و چیزی که حل خون
 نماید مثل آرد و با قلا و زطیم یا خمیر آب صفتا سرشته صندل کنند و شایف مرارات و طرفه مجرب است و کذا زعفران بشیر زنان یا بشیر خرو و آنچه تحلیل آن کند و بصیر را
 نیز گزاند و مجرب است این است که با بشیر در روغن بنفشه سوط کنند و کذا قطور روغن گل لب که کذا سندر و بشیر زنان بر سنگ سائیده چکانیدن مجرب است
 و چون در چیزی یک خبر و گرم نیم خبر و ناخواه سدس خبر و بایند و هر روز و درم و زرد و ازان اکتحال نمایند و و آن پوست و تخم و گوید که در اول چکانیدن بشیر زنان

بروغن گل مجرب است و کد آب و من صائم که مجرب سویدی سنت و بعد از بریده و نمک و فندق بدان خائیده و در پارچه آشوده آب آنرا تقطیر نمایند خصوصا اگر بزرگ گردد و در طرفه کعبه تجرید بگردان گاو و گاوین رساوی و کشاده و شستن چشم بر دوش آن نافع و ترب و اکلیل هر دو نخته صفا کنند و فیلیغریوس گفته که طرفه اگر ترب الهمد و سرخ باشد باید که نمک یا آب نمک و شامادار با قند و شستن نمایند اگر زائل نشود آب ترب چکانند و پوست ترب و مویز منقی و قدری سرکه سرگین که پخته با آب است چشم صفا کنند و قطره زرشا در این نمک لا موری در آب ساده یا آب ترب حل کرده و کن رسوده و در آن آنخته نیز در طرفه کعبه غیب بود و شستن و نیار چون بسیار نافع است و شیان احرلین و شیان زعفران و زرد و طب فک در آن سنگ متفالیست و شیان طرفه که در آن زرشخ سرخ و داخل است هم نافع و اگر غایت تحلیل مطلوب باشد زرشخ و صندل و زعفران و زرد و طب فک در آن زرشخ سرخ و زرد و مویز منقی و گل مختوم رساوی و سفیدی بنیه یا شیر زن آن شیان ساخته آب کشنیر رسوده و زرشخ چکانند و زرشخ صندل و زعفران زرد و ترب و واحد یک جز و خربلغل نیم جز و سائیده به لعاب حلیه شیان ساخته اکتال نمایند و تقطیر شیان از زرشخ سرخ و و شقال از زرد و مایران شادنج صندل یکیمیا هر واحد نیم درم شکر یک درم ساخته مجرب است و اکتال فلفل یکیم در اجینی نیم درم که یک و انگ مثل غبار سائیده و کد اکتال آن هر روز دو درم نفع عجیب بخشد و زرشخ احمدر رسوده و آب انداخته حرکت دهند و بگذرانند تا شستن کرد پس آب صاف گرفته بکار برد کرده و زرشخ چکانند و گاهی صفا و شامادار رسوده لبیک یا شراب و کد اسرگین که پخته لبیک یا شراب یا مویز منقی تنها یا لبیک و کد لک نان که نمک و پیتر تازه و پوست ترب و تخمین تصدیر یک کرات و یک کوب جوش کرده سائیده لعل می آرند و الا صفا از او و پیتر و سفید طرفه اکتال هر یک یک بر و از پیتر رسوده و کد لعاب تخم گمان و لعاب حلیه یکیم و تقطیر گلاب و شیر و زعفران و کد از ایتنج و آب تر کرده داخل شود و صاف نموده و کد از آن ترش بشود و کد آب و شوره باید که شسته نخته تا قوام و غلیظ گردد و کد اصبر محلول در آب گرم و کد اعصاره جبر و کد شیر و زعفران گل از می و کد از آن بکین کد ادم الاوین محلول در آب کد اعصاره و کد زعفران و صفا و مویز منقی رسوده و عسل و اگر زائل نشود سرگین که پخته رسوده و کد از ایتنج نیمی کوفته مهر نخته و کد اسفیده بنیه بروغن گل و شراب صندل که پخته رسوده و کد از ایتنج شاک بشراب نخته و کد لعاب تخم گمان و حلیه و کد ابابونه نخته و کد از ایتنج بنیه مسلق بروغن گل آنخته و کد آله کوفته بشراب کعبه نخته و کد از ایتنج بنیه مسلق کل لک لک مسحوق و کد ابابون است و برای طرفه قوی مرنن سیاه صفا و خردل یک جز و خمر و جز رسوده نخته و تقطیر زرشخ سرخ محلول بشیر و زعفران یا صفا و کد مسحوق در شراب یا اکتال آنخواه و زرد و فانی شاک بشیر کد نافع است و تقطیر زعفران و زرد و فانی در طرفه مرنن و باورم نیز مفید و اگر حلیه باب نخته صفا نموده قدری منع حل کرده اکتال نماید و پیتر رسوده و اگر حلیه باب حلیه رسوده و اکتال کند نجاصیت نفع بخشد و بداند که در طرفه باید که اول ملاحظه نمایند اگر بدن و مریضی از غرق آب و مزاج تحمل برد و فانی نباشد فصد نمایند خصوصا و فیکه مایه در موضع و چشم هم رسد بسبب ضربه و طبعه غیر آن از اکتال و اگر استلا در سر تنها باشد از ایتنج و اگر فانی از فصد باشد حجامت بین لکین نمایند اگر استلا از اخلاط دیگر باشد تسهل و یا بارج و حبیب شیدرات تنقیه بدن و سر نمایند و اگر تحمل نکرده و متفرغ اسافل بدن با مطبوعات سهله و قشها و شیا فوات کنند که مجرب ماده از سر حاصل گرد و پس تعدیل مزاج نمایند و ادویه موضعی استعمال کنند و الا صفا آنجا که بسبب قوی باشد اول فصد سر و نمایند و حجامت پس سر کنند و پس حصار یا مطبوع حلیه یا فو که تنقیه سازند و یا ارجات استعمال کنند و اگر بعد از متفرغ بدو ای غیر حیات تنقیه و نافع یا بارج و حبیب شیا مضائقه ندارد و حقه بغایت مفید و شیان احرلین و شیر زن رسوده و کد از اکلیل و اصل اسون بنفشه و گل بنفشه و دوام الاوین و عدد زرشخ و زعفران و کد هر یک سائیده و زرد و فانی بنیه مرنن و زعفران بشته صفا کنند و اگر باقی ماند زرد و فانی چنانچه و بعد از آن برگ زیتون صفا یک سده باشد زعفران چهار سده بنیه و دو کد که رسوده نخته هفت باشد و زرشخ کد این روز و ربه اول و راضیه است و خصوصا کد بعد جماع بر شکم میری پدید آید برگ کد و تخم کد و نخته رنگ متفالیست و شعل لبید و وارید سافته رنگی که زرگران جلای فقره با و میکنند و امیران چینی حنفی یکی هر یک سده باشد نبات برابر چهار پاس و عرق کیوژ و در سنگ سماق صلایه کنند علی الاصل و پس دارائی سبک هفت باشد که زرد و فانی که بکار بند و گویند که هر گاه بعد از متفرغ و فصد با و ادویه مذکوره اوست نموند و از آن شجاع حاصل نشد بقره و میان هر دو شام حجامت نمایند و در شغل حال مسطورت که بقره حجامت کنند پس ایشان خضر و سبک تلح در آب و سرکه و قدری روغن گل جو شانه صاحب طرفه چشم کشاده بر آن که باب نماید که نمی اکتال طرفه زائل شود و غذا درین مرض ضروره ماش مع مغز بادام سازند و از اغذیه قوی مثل گشت مرغ و شراب شیرینی پخته کنند و طرفه که باور رسوده و تقطیر شیر و لعاب مناسب

و یا سفیدی بخیه بر و غن کس بر یک نگیرد و بداند و در غرض چشم خواهد آمد تسکین در و نمایند و اگر در چشم چشم انجام و با وی رد عارض شود و بسبب انصباب ما و فصد
شیاف بعضی سفید و بخیه بچکاند و شیر زنان از شیاف و چشم و دوشند بعد و قطره و غیره که در علاج رمد و حار گذشت بعد از آن و با خنده را و عه صفا و کنی و بعد
روال رمد علاج طرفه کنند و اگر تحلیل شود و ناخواه در چشم قطره کنند و برود بخیه و عرس و قدری زعفران و در غن گل بر چشم صفا سازند و آب ریاحین بپاشند
با بونه و کسل الملک و تمام چشم را بشویند و اگر ازین هم تحلیل نشود آب ترب و چشم بچکانند و اگر با طرفه در چشم خرق واقع شود زیره و نمک غاصب و در پارچه پنبه
آب و قطره کنند و بخیه را بشویند و بخیه را آلود و بر چشم گذارند و صندل و برگ خلاف لبنایت سودمندست و اگر با وی خرق در غرض باشد علاج او کنند و بسوی
تقیضات مثل شنبلیله زعفران مع گل سرخ و اقاقیا احتیاج افتد و گاهی در چشم خرمی بجلد و از آن طرفه حادث شود و درین صورت با وجود علاج طرفه شیاف
یا خراج آن چیز فایده پس اگر زیره که و یا رگیک باشد بر سبیل بر تخته زرد یا خرمی که آن بر انگشت عید و در چشم بگردانند و گاهی آن چیز خفیه بود و از بر و چشم یک
بالا ظاهر گردد و در آنچه از بخار و غیره باشد که شادون چشم در آب شیرین صافی و تقطیر او در چشم نائل کند و اگر سبب طرفه خراج بود شیاف بعضی و شیاف ابرو علاج
کنند با جلد و در علاج طرفه مثل کنند که چون تخم شود از آن ملکه و گاهی متغیر شود

دوقه

و آن شیوه صلب سرد سرخ یا سفیدست که در چشمه پدید آید و اکثر دیک از دوق و گاهی در زیرین افتد و گاهی گرد و اگر قطعه سیاهی چشم داند و کثیر العدد
مثل دانه مروارید ظاهر شود و این مرض در انتهای رمد بیشتر عارض گردد و بسبب اجتماع فضول غلیظ از دم تکاثف و یا بخیه غلیظت و در چشمه و نشان این
سرخ آن ماس بدستیرگی و بخیه سفیدی است و بقول انطاکی رنگ آن دلیل بر اود کاین از است پس سفید را بخیه غلیظ و در غن از خون ملتی نه القیاس این
مرض است و او قتی که خرق نماید و خرق آن نادر بود و بسبب فساد مزاج و باغ است و آنچه زیر یک اسفل خارج شود و بسبب انصباب و باغ بنود بک یا عصبان
و غده و اود از اسباب با وی است و قوت تنقیه و پوشیده و تن چشم بسیار منع او اگر در اندین و خواب بر روی سبب عظیم است علاج اگر سبب خفیت بود
رفا و در بکتاب برگرد و در چشم نهادن و صمغ و در وقت خواب کافی است و الا تنقیه نمایند از خلط غالب مثلاً انصباب در شوره سرخ و دوی کوسل صفا و آسانید مارا بشویند
و آب تمسندی و در القدر غلیظت در دریا شربت بنفشه در دوی و صفا و دوی و غذا و در دات و دند و دیگر مطبوعات و طبیعت است و بر دوشه و سفیدی سبیل لغیم
مبیا یا بر کد و غار لقین باور مالی و در دوی پنج انتمیون و یا القویع شتیون و آنچه در مغز و قطره و بخیه اگر ماده باقی باشد در سرخ شیاف بعضی مع دوشه و در بک
و بعد از آن و گاهی آنها و یا در دوی و یا زعفرانی پس نزد خطا با بار بکار بر بند و حکیم علی می گویند که بخیه شتیون مایه ان چینی یک دانگ و نیم گل سرخ و در چشم
شیاف مایه تهر و ان نیم درم شش است کثیر از عفران هر کدام یک دانگ و یک سائید و آب عظمی الارعی شسته شیاف سازند و بخیه می بخیه و شیر دختران سائید
اگر حال نمایند در چشم رفا و در حورب به بندند و بعد از آن بکشی که شاد و شیر دختران و در چشم و دوشند و بعضی الارعی و اطراف کاسنی بر لب غلب بار یک سائید و
بسیچول و بخیه بر چشم نهند که تحلیل درم و تسکین جدت کند بعد از آب غلب سبب مروق و شیر دختران و سفیدی رقیق بخیه و اگر بجای شیر دختران شیر خرمی
باشد جلد را در چشمه کرده و بپاشند تا که هم آمیزند و بر ساحت و چشم بچکانند که تسکین حرارت و درم نماید گاهی تنها و در چشم نکود قطره او گلاب زعفران لغیم بود و در شوره
سفیدی شیاف هر لیل و او پس شیاف کند و بکار بر بند و اگر در بجا برک باشد غلبه شربت صمغ و عود و دوشند و دوا بجلد باندک صبر بچکانند و در دوی او اشیاف ابار
کنند و کسل آب با وی که در آن اشق و صمغ حل کرده باشد استعمال نمایند و گویند که اگر مزاج گرم باشد بر بجا آید در آن با بونه و کسل الملک مانند آن جو شائیده باشند
بجای بپاشند و سفیدی بکوفته یا بخیه بچکانند و در چشم صفا نمایند و باید که ابتدا با شربت غن بدل از صمغ و انتمیون کنند و بعد از یک شربت حب ایاب بخورند
و در صبر کرده و صفا و شال کشانید اگر قوت تحمل باشد وانی مثل اسهال باقی یا عارض نباشد بعد از استعمال شیاف هر لیل و جلول آب با ویان کنند اگر از آن تحمل
این باشد و رفا و در بکتاب برگرد و بندند و لبش بسته دارند و این مرض صعب نیست تا که طبقه شکاف و در گاه در قمع شود و دعه باقی نذر تویای نهانی کسل صفا
و قلیما و طلا و خاکستر فاساید و حجر یخیه احتمال نمایند که شفت و معه و قوت طبیعت منع و دوز آن توکن و گویند که بجای زمان طول مدت ادویه تیر چون با طبعیون

جامه جادو مانند آن بچشم کشند و هرگاه مادرم کند بعد از نشیمن شیان بعضی کشند و چون منفر شو شیان کند و شیان ابار سفیدی بپسیده محل آرند و وقت خواب خفا
ادراق مذکور مع اسفنج برفوعن گل بچشم گذارند و از معاجات ادوین است که بعد از نشیمن بدن و سر و کوا حی شنبه و مطیبت غذا تحسین او بشویند و شیان ابار سفیدی
و تسلیل آب بکیه در آن حل به و کلیل الماک جو شایند به باشد و تصفیه چشم بزودی سفید بماند که عرقان شایند مگر آنکه خوف بقیه حرارت باشد نه صفت و زود سرخ میس
تقدیر بر آن بچشمی کنند که در آن اندک رموع و تیرید باشد مثل سفیدی بپسیده شیان بعضی از زوتی بغیر افیون و هرگاه هر طول نکند شیان شبلی و کوی بغیر افیون
اتصال کنند و درین وقت از دود صفر نافع است و آنچه در وقت رافع کند زیست بپسیده منسول آنس وزن شایع است

500

و آن گشتی نرم رخ است که بر تخمه پدید آید و اکثر قریب موق اگر بلند و عروق سرخ از گوشه چشم بدو پیوسته باشد شکل ناخن و بیش در اکثر اجتماع خون ناسه بود و عصب
خروج یا قرح یا تصرف التصالی که در تخمه هم رسد بعد التعام علاج اول نسیه سر بر و نماند و مسل بدخات و سندر و بعد تنقیه همچون ناخنه قطع کنند پس آب بزر مرده پاک
خامید و چند با چکاند و زرد و سفید مرغ بر پشت چشم نهند بعد با سلقون و امحراد بکشند و بجان غریب معالج نمایند و او و یه و نفرد بکار برند و ششیا و قیصر
استعمال کنند تا آنکه فانی گردد و بقیه آن این من از آن گوشتی است خیال از فصد

س

و آن پرده است شبیه بدن خان که از استغفار و استساج رگهای باریک و صغیر بر چشم ظاهر شود و در اکثر بانهاش بود و از روشنی آفتاب چرخ آید و گاهی به چشم
چشم خرو شود و سبیل از امراض متعدیه و متواتر شده است و اکثر صاحبان این مرض رطبه و صلیان و دفعه فصل رطبه و صلیان و جنوبیه بهم میرسد و لقبول پیوسته و در میان
رطبه غایب میشود و مثل این متعدی میگردد و لقبول رازی بل ملتی است عسر البر من فرس که از کمال نقاد و بر غیبت و سببش استلزامی عرق چشم است از خون
فاسد و بخارات کثیف و باوده او یا از طریق غشامی خارج نمیشد یا از طریق غشامی داخل بنابر استلزامی این ضعف چشم بسوی چشم سیلان کند و علامت هر دو از گوش
بدان امتیاز نمایند پس اگر با تری چشم سیلان اشک باشد بل رطبه گویند و این قسم از عطسه متواتر و مضربان بن چشم و وجع اکال خالی نبود و اگر با تری چشم
رطوبت نباشد بل یا لیس مانند و درین نوع چشم از غیر پرده سبیل بدگیا و مثل چشم تندرستان باشد علاج فصد سرد نماید بعد رگ پیشانی و گوشه چشم
کشانید و تجاست پس گردن نیز عظیم النفع است و ارسال عرق پس گردن و گوش نیز نافع است و بعد از آن سبیل و حب لیلیه یا حب یا راج بطور تدریجی بکنند
بعد از غرض مفتی و داغ بعمل آرند و وقت شب سبب صبر بردارند و کف کنند و نفوق صبر نیز نیست و گویند که درین باب مطلبوخ انقیون رابع غار لیلون مفید است
کثیر است و حب تو قایا و شبیا عظیم النفع است و بعد از ترقیه و اجتناب از اغذیه غلیظه و بنجره لقبول جالینوس استعمال سوطانغ است از اسپر آن گذشت یک درم صبر جویا
مرکی و دو انگ حنظل یکی یک نیم دانه گ سوده باب مرزنجوش سرشته بقدر عرس حب بسته هر صبح یک حب بشیر و ختران و در ضمن با دم حل کرده و بنی چکانند
و یا مر و صبر و ختران و گذشت و صبر و مساوی باب مرزنجوش حب بسته نیم دانه گ بر وزن نغشته سوطا گردن و گذشت البصبر از برید و گسخت که ش مساوی وزن
نکو و سوطا حل و زدن مفید است و جالینوس ثابته بن تیره میگویند که در هر ماه یکبار فصد فیخال اخراج خون اندک و دو مرتبه سهال الطلیخ انقیون لازم دارند و نفوق
چشم در دوات منجمه حنفیه مثل قرفل و سبیل و صلیغ نمایند و در استعمال اکمال عایت نفعت و قوت مرض ملوفا دارند مثلاً در سبیل رقیق شیان و یار چون در چشم کشند
و در سبیل غلیظ شیان احمد داد و خضر و با سلیقون عمل آرند و گویند که فصد عرق جبهه و عرقین اقیان یک دفعه بل غلیظ را نافع است و تصفیه و اکمال شیان
احمر لیلن و این شیان اسود درین باب مجرب و نفعت مست بگیرند قرفل افیون هر واحد یک درم حنظل یکی شب یا فانی هر واحد سه درم آب برگ نیب آب برگ
اطمی آب برگ گوبی هر یک نیم پاد او و بیه کوفته بنجمیه و در کاسه روغن انداخته با دست چوب نیب که غلوس و سرش نشاند به باشد خوب خل نمایند تا غلیظ شود شیانها
بسته نمایند و یک شیان باب سائیده و چشم کشند و بالاسی چشم نیز طلا سازند و اگر در کراچی آهنبی بسته آهن حل نمایند تا قابل حبستن گردد و حب بسته کار نیز
میشاید و در روزهای نیز معیست و بهنگامیکه یا گمان بفضیه و در بهمان ساعت پوست بخیله گرفته در کاسه روغن بسیار خوب نشاند و بگذرانند در آن روز پس صاف کرده و بپزد

بسل آئینه و یا شاک موش سود و بسل و یا صدای مدید و یا خشت الحیدر و یا آب انار ترش و یا انار ترش مع پوست و تخم و دانه کوفته آبش افشرد و بسل خسته
تا شل مری هم گردد و یا قاتق کس یک خرد نمک اندرانی یک خرد مرغ عربی نیم خرد و آب یک دران آتش خیسانید و باشند شیان ساخته کثیف و غرض را مفید و یا جوشی و یا شش
و دو درم رنگار چار و درم شل عصاره و قح و شام و یا نوشادر و یا روغن پیله وانه بخور غصه را چینی آئینه و یا شش یالی و یا سقونیا و زرق خنان هر دو سادی
و یا مریان سرخ و یا شگرفت و یا آتلیا و مستقونیا و زرنیخ سرخ و شکر سادی و آب بملل منع عربی شیان ساخته و یا سرطان نهی سوخته و شل او نمک سوخته
و یا مس سوخته و یا نظرون و یا ودان کند و یا ودان مر و یا ودان میعه و یا ودان قطران و یا این هر چهار ودان سادی آئینه که مجرب است و یا جلیر برونه شیان
نمک یا لبوس و در روی بقیه و یا تخم بلبل است و طلا می نوشادر قاتق کس مس سوخته پنج سوس سائیده بظفره در روز و شب چند بار و قطره را یک دران کند و رو
ساعتی تکرار و باشند بظفره و کند شیر زمان و کند زرنیخ و کند زرنیخ سرخ محلول باب در روز و شب چند بار و کند اصبر باب حل کرده برات هم مفید است و گویند که
شیان قاتق دانه علیله را نافع بود و بقطع آن از آهن حاجت نیست دانه علیله قطع او با بن است بجز آئینه بدن از فصد و بسل از استعمال ادویه
دران غنای کثیر حاصل نمیشود و پس از قطع ریره و نمک خائیده آب می و در شیم چکاند بجزه بهر نسکین سوزش زرد و بقیه مرغ و روغن گل برشت چشم نمند و بعد
سه روز با سلیقون و روشنائی و غیره کشند با بقیه و متاصل گردد و و لو عی از فطره و غریب است که بطاآنه و از طرف لخته و طهاره و از او صلبیه می روید قطع او محدث
کراوست علاجهش با دویه کنند و بقل شخ آنچه قریب از تاثیر کشند یعنی قطع است و موجب است که خرف ظریف چینی سبز گرفته غصه را ست او در کند بار یک سائید
روغن که آئینه با هم بایند و از میل گرفته ظفره را بخار مردام هر روز چند بار که ازین رقیق شده زائل گردد و الا شایع یک تو مع عربی سوخته بهر شش شیان قاتق
سوخته رنگار یک دو ماشه امون یک نیم ماشه سائیده در آب یا بادیان سرشته شیان سازند و در سایه کشک کرده استعمال نمایند و سوا امون با زنجبیل و قیاض نیز سبز است

بیاض یعنی سفیدی که بر سیاه چشمت افتد

[illegible]

شیاف زنگار معمول در سبل و بیاض زنگار کف در یاشب یافنی بریان کثیر اسامی یکپاس آب لیمو سخی نمایند و شیاف
 ساخته در چشم کشند شیاف بھولی جبت بھولی و جاله و ناخنه مجرب نمک لاهوری یکدرم قنفل کلاده در مرغ سیاه هر یک پنج عدد
 افیون یک سرخ خرمد و سوخته یکد و پرچینی سفید یکچاشمه کافور یکیم سینی چهار سرخ گندگی سفید پنج عدد دازل گندگی را پوست دور کرد
 سوخته مثل انکشت نمایند و هر دو برادر طرف آهنی ادر مستحبوب نیم که دران غلوس نشانده باشند آب لیمون کحل کنند پس
 شیان ساخته نگذارند و آب لیمو یا آب پوده اندرون چشم بکشند و بالاکان طلا نمایند شیاف اخضر که جرب و سبل و چشم کحل چشم
 مجرب حکیم شریف خان است زنگار سه درم اقلیمیای افند اشق اخضر عربی سفید و از زرد هر یک دو درم آب سداب بپوشند و شیاف سازند
 شیاف عجیب برای جرب بیاض و خفرو و سبل نافع نوشادر نیم مشقال بورق کف دریا هر یک یکدرم اشق یک مشقال از سرخ سرخ
 دو درم زنگار سه درم قطعه طار شمس درم اشق را آب سداب حل کرده و دیگر ادویه مثل غبار سوده آینه شیاف سازند و در سایه
 خشک کنند شیاف که بیاض غلیظ بر و با صره ریا رزی و دهر از بیاض حکیم و اصل خان کینج اشق زرد و جرب هر یک یک خرب
 کف دریا نمک لاهوری هر یک دو جزو زنگار ربع جزو و همه را خوب صلا نیوده آب بادیان خیس کرده و شیاف مثل جو سازند و در سایه
 خشک نموده وقت حاجت آب سائیده بمیل در چشم کشند کحل یا سیمین که برای کحل چشم بار ما از سوده و بهزار ما نافع نموده کحل کنند
 چا صند عدد گل چینیلی چا صند عدد و قنفل گرد چا صند عدد و شب یافنی بریان دو دام پنجه خوب باریک کحل نموده در چشم کشند
 کحل بقراطی جبت رفیع بیاض بیدیل است و در اندک زمان قطع میکند شیشیه سبز محرق مغسول دو درم دهر آینه کف دریا هر یک
 یکدرم کحل سازند کحل قنفل نافع بیاض و سبل و ظفرو و در یکد کند و در چشم و شب بکوی لفل کد یکچاشمه در زهره و گاد یا تر کر و خشک نموده
 آینه بادی هموزن آن آب لیمو کر و در خشک ساخته سنگ بصری گرم نموده آب لیمو چهار بار سرزد کرد و مخرخم کهرنی غنی یا سیمین هر یک نیم درم
 باریک سائیده بکار برند کحل صابون که از حافظ غایت اندر حکیم شریف خان رسیده و جبت بیاض و زرد آب خمر بکرده اند صابون
 پنجاهم نیله توتخه رال هر یک سه و نیم ماشه صابون را از کار و باریک ریزد و ریزه کرده در ظرف آهنی بر آتش نهند تا مثل آب شود بعد از آن نیله توتخه
 رال انداخته از سسته آهنی حل کنند و زیر آن آتش تیز نمایند تا که رنگد آساید شود بعد از آن فرو آورده گاد دارند وقت حاجت مثل دانه خشکشان بکنند
 گرفته در صدف قدری آب سانداخته و در را خوب حل کنند و در چشم کشند بعد سه روز باز استعمال نمایند کحل مجرب حکیم و کاد اند خان
 بجبت سبل و بیاض شاد رخ مغسول دو درم پوست بلبله از زرد زنجبیل هر یک پنجدرم قنفل سفید و دو درم نوشادر یکدرم تیار ساخته در چشم کشند
 کحل مجرب حکیم شریف خان برای سبل و ناخنه و بیاض س سوخته شاد رخ مغسول هر یک پنج ماشه اقلیمیای فند و دو ماشه زنگار صبر بزر و آینه
 هر یک یکچاشمه قنفل گرد در لفل زعفران هر یک نیم ماشه کوفته پنجه سره ساندوده در چشم کشند کحل مجرب برای سبل و بیاض و غیره و توتیای قلم با و سیر یا سیران از زرد
 سفید و توتیای باز و فی هر یک یکدرم قنفل عدد و قنفل سیاه هشت عدد و مشک خالص یک ماشه زرد و جرب که در زعفران نیم توله یا برابر زرد و جرب بجزو مخرم
 تیار سازند کحل برای اکثر باریا چشم چون بیاض و ظفرو و سبل و جبت بصر و مد و جرب و علی است پوست بلبله از زرد پوست بلبله آلهه و احیم طل در
 دو سه طل آب سیرین یک شانزده روز تر کنند و آب صاف گرفته جبت بقدر نیم پادیک صد و ست بار که اخته در آب مذکور سرد نمایند که بقدر دو دام مانند از اج است
 مساز سازند و در جوب غیب نمایند و شور و قلی سفید گرفته از آن مساز و جوب باریک بسایند تا آنکه رنگ شور و سیاه گردد و در چشم کحل نموده تا که جال جبت
 سبل و بیاض و تقویت بصر و دیگر امراض چشم بسیار نافع است اما سیران یک ماشه قنفل یک ماشه دریا و آثار شیر چو شانند و در سایه خشک نمایند سنگ بصر
 سره سفید و دوشی از زرد و جوب چ کلاب هر یک یکچاشمه مخرخم کهرنی کونیل از زرد و جوب کاین هر یک چند را باریک سائیده در روغن باد و گاد و گام
 سره و مخرم نمایند بعد از آن بر بار سرخ مالیده و قلیله ساخته جال روشن نموده کاجل در ظرف چینی خام بگیرند و بعد یک روز در چشم کشند ۵

دانش طایف

خشونت فرنیہ یعنی درشتی کہ درسیای چشم عارض شود

توا القرنیه یعنی بلند شدن سیاهی چشم از سفیدی آن چنانکه بلند می آید

و سببش در آمدن خلط ریگی است در زیر این طبقه یا ورمی که حادث میگردد در آن علاج اول تنقیه مجاری و دفع و حیا یا ریج نمایند و بعد تنقیه فاعله و خرقه کشند
 آب عسل شعله بکباب تر کرده بر چشم نهاده بر بندند و او به محله چون فرو را صفر و شیا فاجعه چشم کشند و آبهای گرم روی نشویند و بر بخار او انکباب کشند
 و طبیب غمگیند و بر اغذیه ناشسته خفیه مثل گوشت تیه و تدر و قیج و در آنج که کوفشک القصار و روز نند و از آنکه اغذیه و متلا منج نمایند اگر حرارت فراج مرض باشد شکم
 آن نمایند و اگر فراج علیل را و یا بر اعتدال باشد بر وزن مصطکی مع آنکه کی آب بود ملووح سبغوا کنند که بر سبغت آن کند و چیزهای قیاضی و شیانج و غیره چشم کشید

سودمند است و کذا که اول فعل در اولت درم پوست امید از نرم درم اقلیمای فیضی از به البحر هر یک یک درم شادنج مقبول سر به صفهانی نیز یک نیم درم بار یک
سایه بحر بخیر یک طسوج قرضل سحوق و ان اخل کرده طسوج راسخ بلخ نموده بخینه کتال نمایند و اگر طبیعت مقتضی حاجت قوی باشد قصد قیفال نماید
و بولس گفته که بعد قصد و تعلیل طبیعت شد آب مشک اقلیمای فیضی صمغ عربی مساوی کوفته بخینه در چشم زور نمایند و بر فاده محکم به بندند آنکه قول

بنور عین

بشره که بر قرنیه افتد سفید باشد و آنچه بر تخته حاد گردد و اگر حدوت بشره انصاف از خون صفراوی بود و علامتش به وضربان سرخ سفیدی چشم و کثرت اشک است
پس اگر ماده اندک و شیرین باشد و ریح کثرت و اگر ماده بسیار و رقیق و حاد و حریت یابوری باشد ضربان در شدت بود و خطر اکثر و امین الله و گفته که بشره در قرنیه
از به ماده عارض سیکر دو شاخه میشود ماده آن از رنگ و ریح و اعراض مخصوص آن حسب یادتی و کمی و کثرت و قدرت و اوست و موضع حصول آن بشره که زیر
ظاهر از قشر رابعه قرنیه باشد عانی سیاه میشود و با در داندک بود و این الم ترست اگر محاذی ثقبه نباشد و آنچه در قشر ثالث افتد سفید و شدیدا لوجه در د
میباشد و آنکه در قشر ثانی بود و غرور و سفیدی و سیاهی و ریح و در اوست متوسط باشد یا بجمک بشره که مقابل ثقبه باشد و بر قشری که بودی است بعد اندمال منع
بصارت میکند بطلان آنکه محاذی ثقبه نباشد که اثر وی مانع بصارت نمیشود و گویند که فرق میان ابتدای بشره و ابتدای قرحه آنست که بشره بهینتی برنی آید
که بافتنه سرخ است رنگ قرص در ابتدا سفید میباشد و این مرض مطلقا مخوف است خصوص که با وجع شدید باشد علاج بزودی قصد قیفال کند و الا
حجاست باشد تا نمایند و مسهل صفرا دهند و از غذا بفرورات باره بخنجره از ماست فکد و واسفاناج و خرفه و خیار که در انقصار روز نذر و تظفیه مزاج و تسکین ریح
باشند این اشیر بهر دو مثل شیر و تخم کاه و شیر و تخم خرفه یا شیر و تخم شمش یا شیر و عنب یا شیر و نیلوفر نمایند و بعد قصد شایات ایض و شیر و ختران خل نموده
و به باره پنبه که کده آورده چشم گذارند یا لعاب بزرقطونا و کلاب برگ کشیر خوب مزوج نموده در چشم بچکانند و یا خرفه بآن ترنم و در چشم گذارند آنکه ریح و تسکین یابد
و اگر وجع شدید باشد قدری سبوت باشد افیون و ختران محلول آب کاه و بزرقطونا کردن باکی نیست بعد شیر و ختران در چشم و شدند و بعد از آن لعاب بزرقطونا
و لعاب بهانه در چشم بچکانند و قوی معمول از جگر و قشر و همدانه و از زروت که در قروح باید لازم گیرند و هرگاه در دمساک شود و بشور و بفضج شروع کند در درملک یا شیر
و یا شایات ایض و شیر و ختران کرده استعمال نمایند و هرگاه بشره صغیر گردد و دریم خارج شود و علاج قروح بردارند و بعضی گویند که بعد قصد و اسهال و استعمال
شایات ایض یا سفیدی بفضج مرغ یا شیر و ختران شایات و ردی بکار برند و گاهی ادویه مخدره وقت شدت الم استعمال می نمایند و اگر نقشف نکرد و در د
شادنج بران باشند و چون فضج مد و الفخار بشره بطول انجا شد شایات و شیر و ختران حل کرده در چشم بچکانند و بقول شیخ در بشره بعد قصد و غل
کبه ترکیب یا شغفین بچکانند و سفیدی بفضج بکسر و دروغن گل حل کرده صوف کوده در چشم نهند و شیر که در آن تخم موز کرده باشند و شایات بار و در چشم بچکانند
بالجملة تدبیر این مرض از باب بد قروح از تقلیل غذا و جذب ماده باطل بقصد و مسهل اخذ کنند و در ابتدا رو اوعات بکار برند و در انتها شایات ایض کنند
و در انحطاط شایات اخمر لاین چشم کشند و اگر مورسج عارض گردد علاج آن نمایند و همیشه الله و امین الله و گویند که علاج بشور در ابتدا مثل علاج قروح
از قصد و اسهال و تعدیل مزاج و تقویت چشم با دویه مبره مانع فضول و مخدر مسکن و حج نمایند و اگر در داندک باشد در ابتدا شایات ایض و در درملک یا
استعمال کنند و در انتها ملک یا تها بهرست و یا شایات ایض کنند و در انحطاط شایات اخمر لاین اگر مدت دراز گردد و تحلیل یابد روش نماید استعمال نمایند
و حکیم علی در شرح قانون می نویسد که از اسباب این بقیه تنقیه بران سر منع انحراف از انصاف عدست و اصلاح کیفیت ماده و تلطیف غذا و اصلاح اوجی که
در دوی تخیر و جدت نماند و اغذیه نلفه درین باب بهرست ترک لحوم اولی بعد از آن ادویه خنجره ماده استعمال کنند و باید که در ابتدا ادویه سخنه استعمال نمایند که در حقیقت
اقتصاد کنند و سدهم نباشند و اندک شایات ایض و نماند آن چنان نیست خاصه افیونی و بهرین محجفات درین وقت قوتیاد و سرغیر سوال و گل شاموس و شایات
و گاهی تو بال مسغول اضافه میکنند و ادویه آب حلیه یا شیر زمان یا شیر خمر استعمال نمایند و گاهی وقت شدت در دو در ابتدا بر شیر نه اقتصاد
و هرگاه این بشور فرس شود از استعمال محملات مثل شایات اخمر لاین پس مادور و شایا بلکه سبکینج چاره نباشد و هرگاه قرحه شود علاج قروح نماید

کون المده

گاهی بیم زیر قریه در معی او زیاد قریه و تبس شود پس موضع قریه شایسته شکل نظر نماید و اگر باطل باشد آنرا قاعه طیار یا ناسه و سببش وقوع قریه یا شیره است
در قریه که منقح نشود و بیم بند بماند یا حدوث رسد شدید یا صدام قوی که فضل آن بسوی این موضع انصباب یا استحیل بیم کرد و گاهی این به موضع قلیل
از قریه دیگر و گاهی موضع کثیر از آن اخذ کند بعدی بر همه سپاهی چشم مشتعل گردد و این دی ترست علاج بعد تنقیه بدن و مانع بهر تفسیح و تحلیل استعمال کنید
باب حلیه لیل الملک یا بونه ساعت بساعت و احتام و احکاب پردازند و لعاب مله به تخم کتان فقط یا در و صفره و ران یا در شیر و خمر حل کرده در چشم بچکانند
و این که ریخته و زعفران نیم جزو بار یک ساییده آب حلیه حل کرده بچکانند و بچکانند شب و آفتاب و حلیه است بعد بجهت نشسته و بپوشانند و بپوشانند
یا اقلیمیای فضا بار یک ساییده و چشم پر و آگند و شب و آفتاب و حلیه است بعد بجهت نشسته و بپوشانند و بپوشانند
آب حلیه استعمال نمایند و اگر ده از شیره و قریه باشد که حال و در و قریه شایسته فعل آنرا در تحلیل کرد و در وضع هم نیاید و مانع بهر شود و ناچار در چشم بپوشانند و بپوشانند
و بعد از آن علاج قروح چشم جوع نمایند و بقول فوس مثل شراب عسل و آب حلیه شیان کنند و زعفران علاج کنند و یا با تحلیل الملک و لعاب بزرگان
و ترب مطبوخ و فنج دهند اگر مانع نباشد و نقای او مثل شیان و شاهره کنند و اگر بنور قریه نشده باشد شیان از قاعه پس و زعفران هر واحد یک و نیم گرم
عسل یک طل ساخته استعمال نمایند و ایضا دوا می مقناطیس که در ظفر گذاشت و دوا می طلیح شاموس که در نقافات مذکور شد بعمل آرند و چالینوس که گویند
بعد فصد و شیان احمد لیلین پس در و صفره کبر و شیان احمد لیلین باقیقون غریزی مانند آن استعمال نمایند تا استعمال دوی به تدریج باشد و بپوشانند
گفته اند که از معالجه او آنست که اول تنقیه بدن هر نماید و اصلاح غذا و تکلیف و تشکیل او کنند و بر ضرورتا قاعه مار و زرد اگر خون ضعف قوت نباشد آنچه
ملطف مواد چشم باشد مثل صبر و قو و شراب بخور زرد اگر از زرد و کثرت حرارت مانع نباشد بعد از آن اکثر حجام و احکاب بر سجا آب گرم نمایند و صفا که
در آن ملطفات جو شانیده باشند بعد دوی به صغیر محله طلیح و قریه استخفیه و قریه که منقح و شدید استخفین نباشد استعمال کنند و این چنین دوی به جای
و منقح میباشد مثل آب حلیه لعاب و آب تحلیل الملک و سلافة کرب و واحد و عسل و شکر کار بر نر و کذا لعاب تخم کتان شراب عسل و اگر با قریه باشد شیان مرکب از
انزروت و کندر یا شیان ابیض کنده ری یا شیان ابیض از زرد و قی و ملک یا سودمند است ایضا اگر کند و زعفران و زعفران شق و چند بیدستر شیان ساخته
باب حلیه فید بود و کذا شیان احمد لیلین ایضا و زعفران صبر کدا و قریه بود و شراب عسل نیم طل ایخه هر روز دوسه استعمال نمایند که برای قریه طیار یا
نیز فید است بابت تنقیه بدن و الحام لحم و گاهی محتاج بمثل سلکینج و فرنیون و سبک بود و اگر با کثرت باشد چکانند شیانیت نافع بود زیرا که در آن تحلیل
و تلین مع مشکین و حیح الفصاح است اول تنها استعمال کنند و بعد از آن آب حلیه لعاب بزرگان مانند آن تقویت دهند و چشم چشم بد آنچه محلی و بلین باشد در
اکثر احوال نافع است و قوام فنج نه ری شراب بخت و کذا مغز نان طلیح و شراب کندر برای گفته تحت عین مجرب سویدی است و ضماد برگ مرزنجوش و لیسان یا کبریا ایخه یا
پوست بخت نر و تخم آن صبر کدا و سرکه و آرد با قلع آرد حلیه ساوی قو و صغیر و خردل و واحد و عسل ایخه و یا برگ فلفل الهامی و ثمر آن کون بری مضی و غرقت و عسل
ایخه و بخت فاشل زیت خون و رشان قسطین شراب طلیح و بخت انجمان زیت بخت بلوس زردی ریخته ایخه و زو فای خشک تنها یا مطبوخ بریت و بنیر یا زعفران
و این سون لعاب هرن ضام و فاسیاس که در بوم و سندر و سون زیره خالیده بریت و عسل ایخه و سماق و قصب از زیره و مغز و زو فاعل از رق
و خردل و کرسنه و خون کبوتر و خون شغنین و قریه ساسا و مراب تربا و سندیق عسل یا سرکه سرشته هر واحد نافع گفته تحت عین است و بعضی اطبا گفته اند
که اول با شغیر از ایا ج ابتدا کنند بعد به بونج و عاقر قریه حاشه غره نمایند و زرد که کحال کنند و یا از زرد و زرد که در آب بادیان سرشته شیان
ساخته در آب بادیان دوده چشم کشند و صا ح و خیر می نویسند که اگر این علاج را زائل نشود و علاج طرفه کنند اگر کفایت کند و دوی که در زو فای یا بپایند

قروح عین

بدانکه قریه چشم در اکثر از اخلاط حاده و محرقه لذا عید میشود و یا انصر بر صدره و خوش سوزن و خا و چغیر و ستره و قریه و سنگ مانند آن را سوز علاج و شیل و بخت

و وضع روان قبل تنقیه استعمال کمال خاوه در امراض یا بسبب نیرافتن و آن بحسب احوال و در طبع و غور و اجزای مکان بهفت نوع نوشته اند چهار از آن سطح قشریه اند
که جالینوس آنرا قروح و بعضی معتقدین خشونت گویند نخستین قرحه شبیه بدخان در رنگ که بر سیاهی چشم منتشر باشد و جای بسیار از آن در گرد و آبرو
خف نامند و گاهی تمام گرد و روی و بینی را خیا و س خوانند یعنی خلالت یا غبار و دوم قوری عینی تر از آن شدید البیاض و صغیر الحجم و آن مسینی است
و خام است و گاهی این نیز تمام خوانند و بیرونی یا فافالیون گویند یعنی ابر و سوم بر اکلیل سیاهی چشم افتد و قوری از بیاض ملتهب و در گرد و پس بر قدر که
بر حد بود و سفید نماید و آنچه بر ملتهب باشد سرخ بود و این را اکلیلی و بیرونی گویند یعنی صاحب رنگ غور این قرحه بیشتر از نوع دوم است و چهارم
مسینی یا حتراتی است و صوفی نیز نامند و بیرونی یا فافالیون و سابقه و ابوقیسیا یعنی حتراتی و سقوط یعنی شعله گویند و این بر ظاهر حد مثل صوف غیر و پنبه باشد و ذات
عروق بیشتر بود و غور این کمتر از نوع دوم است و سه از آن غار بود نوع اول اگر بیرونی یا بیرونی گویند یعنی عینی و نیز بیرونی یعنی جب نامند و آن
فرطه عین فنیق است بر همانی الاوان بالی سرخی بقدر جدا و در دست و گاهی را بیرونی یا بیرونی خاوه نامند و سیماری نیز گویند و عینی آن قلیل تر بود و جای
وسیع تر گرد و چنانکه بود و ثالث را بیرونی یا فافالیون خوانند و آن قرحه عینی فی و سخ و ذات شکریه بسیار خوب است و حدت شدید باشد و در
تنقیه آن طریقه سیلان بر طبق چشم است با چکله قروح حادث در قشریه یا عتب مد یا بعد بر شور و با بسبب ضربه حادث میشود و بیشتر به قرحه از داخل بود و بسبب
خارج منقح شود و گاهی با انعکس باشد و نشان قرحه در غلظه شدت در دو ضربان نخست کثرت اشک بود پس اگر قرحه در ملتهب باشد بر سفیدی چشم نقطه سرخ که حرکت آن
بر حرکت سایر اجزای غالب باشد ظاهر شود و این سالمترین قرحه است اگر ماند که بر و باشد و آنچه از قرحه درین طبقه خاوه بود از آنرا دیدل نامند و آنچه غیر خاوه باشد قرحه
گویند و اگر طبقه قشریه افتد در سیاهی چشم نقطه سفید پیدا شود و اگر طبقه عنبیه حادث شود در برابر حد نقطه سرخ منسجم بر گهای سرخ ظهور نماید و این بدترین اقسام
قرحه بود و گاهی قشریه را شکافد و اگر قرحه در طبقات دیگر باشد بخور و شدت بیشتری از آن قرحه محسوس گردد و اگر بعد از جوشش ده و شکافتن طبقات و هرگاه در سفید
بر رخاوه یافته شود بر در سخت مغزبان قوی دلالته کند و اگر در دیاتره یا قرحی باشد عوارض گوار خفیف تر بود و اگر سرخ آید در بسیار خفیف باشد و اگر سرخ
قروح است که ظاهر و در ملتهب باشد و الم و قلق و دمعه در آن اندک انطباق پدید آید ممکن بود و دردی آنکه انعکس این باشد و از آن بدتر آنچه بر قشریه اسفل ناظر باشد
جهت آنکه نتوبسوی این موضع سریعتر است و بدترین هیچ قرحه است که بر حد مقابل ناظر باشد جهت آنکه این بهر احوالی پوشانده گویند که نوعی از قرحه غیر سیست
که ذات العروق نامند و آن مخصوص موضع معین است و در هر موضع چشم که حادث شود نقطه محیط با شعبهای عروق تیره و شسته مثل شبکه ظاهر گردد و اکثر
طبقات را در گرد و پس از آن شبکه بود و چشم از آن نجات حاصل نشود و بسوی وسیله انتقال می نماید علاج بسرعت فصد میر و کند و در هر هفته یکبار از آن قدری جو
گرفته باشد و گاهی در آن حاجت بجامت تھا و ارسال علق افتد و تنقیه بسبب صفا و حبس لایه یا با الفواکه یا طبع فواکه یا بطبخ لایله یا فواکه آن و حشمت نمایند
و اما الجبر صغیر است و تبرید مد دهند و اگر با سه و شدت ضریان باشد شربت شامش بدهند و در طبخ باغ با دمان مرطوب نمایند و اگر با حرارت مزاج و سرخی چشم
و گرمی سر و وجه باشد غلظت شسته ترنجبین استعمال کنند و اگر گوشت و شراب بهر نرند و قبول باده بخورند و قبول شیش عمده درین باب تنقیه را است بهر احوال
جاذبه بسوی اسفل از جهت جوامت ساقین در آن نفع کثیر دارد و فصد صافن بسبب لطافت ماییدن آن نیز مفید است و در هر چهار روز و پنج جابت فصول حار و قری
از مبطوحات و فوعات اداست اسهال نمایند و اگر آن بد باشد اول علاج رده بهر فراغ مذکور در رند حار کنند و باد و یکجام سیان تسکین وجع و اندام مال
قرحه باشد مثل شیان نشاسته می کنند و می سفید باقی و قشریه زان در چشم و اگر آن سیلان خلط باشد چیزی که در آن قدرت مانع باشد خلط سازند با چکله بعد
شیر زان در چشم چکانند و شیات ابض در سفیدی بیض مرغ یا د شیر زان حل کرد و قطره کنند و پنبه بدان آلوده بر چشم نهند و چون گرم گردد تبدیل نمایند و او
مخدره چشم طلک کنند و دو یا یک در آن لزع باشد از چشم دور دارند و او یک در غایت ابد از لزع باشد مثل توپای منسول و صبر و درمانند آن اختیار نمایند
و او یک با بنه بر پیشانی نهاد کنند پس اگر در تسکین با بادامید تحلیل داده بود و الا لایل اجتماع داده و به درین صورت منضجات مثل العاج به چشم کشانند یا با بیکه
در آن اکلیل الکحل چشانند و یا شسته بچشم تقطیر نمایند و روز و رفا ده بسته دارند و گویند که الکحل سانج هندی الکحل اطوخ جنس بر مغز آن الکحل چندان

و فرموده ما مشمع که دریا اسفناخ و مغز بادام خوراکی و بعد از آن بجزایر قمری و زرد مغز و تیره و ادون مناسب است و صاحب این مرض از استلا و اول
وقتی و عطسه و حرکت قوی بالین نیست و اشتها را از غده مغلفه و لحم و بهر چه گرم و شیرین باشد باید کرد و در حمام داخل نشود و مگر بنفشه حلت لیکر طول بکشد هیچ حال
در آن نشاید و اگر بعد از سه روز تسکین نیابد و در وقت روزی ترازی نماند است که با قرحه و جفن خشونت
و جرب باشد صاحب طبع و کامل مینویسد که در قرحه و جفن و اشتها و بهر چه در اسهال و بهر چه جفن حلی منقح چرک بلالغ مثل سفید آب مغسول و اقلیمیا
مغسول و صغیر غریب و شاد و جفن مغسول و پوست بضمیمه غریب و جفن مغسول و اشتها و بهر چه در اسهال و بهر چه جفن حلی منقح چرک بلالغ مثل سفید آب مغسول و اقلیمیا
و تجمیع این علاج و دوسه روزی و بهر چه در اسهال و بهر چه جفن حلی منقح چرک بلالغ مثل سفید آب مغسول و اقلیمیا
شیاف ابیض و غیره و جفن حلی منقح چرک بلالغ مثل سفید آب مغسول و اقلیمیا
اولی باشد و در ابیض مگر آب انروت مرئی و شیرین که در وقت روزی ترازی نماند است که با قرحه و جفن خشونت
و اسفناخ و ما مشمع که دریا اسفناخ و مغز بادام خوراکی و بعد از آن بجزایر قمری و زرد مغز و تیره و ادون مناسب است و صاحب این مرض از استلا و اول
منع کنند و بدعت و راحت امر نمایند و مسکن مرئی در موضع تاریک باشد و هرگاه از این بزرگوار که در وقت روزی ترازی نماند است که با قرحه و جفن خشونت
استعمال کنند و اگر قرحه با کل طبقه قمری باشد از طبقه اولی باید که در وقت روزی ترازی نماند است که با قرحه و جفن خشونت
فواکه و بهر چه در اسهال و بهر چه جفن حلی منقح چرک بلالغ مثل سفید آب مغسول و اقلیمیا
بجز این که اگر حرارت قوی باشد و در جفن حلی منقح چرک بلالغ مثل سفید آب مغسول و اقلیمیا
دو درم اقلیمیا صغیر غریب و شاد و جفن مغسول و پوست بضمیمه غریب و جفن مغسول و اشتها و بهر چه در اسهال و بهر چه جفن حلی منقح چرک بلالغ مثل سفید آب مغسول و اقلیمیا
بشور و قرحه و جفن حلی منقح چرک بلالغ مثل سفید آب مغسول و اقلیمیا
ملازم بر فاده بر بندند تا که غرض حاصل شود و اگر در وقت روزی ترازی نماند است که با قرحه و جفن خشونت
محال است محل سازند و اگر در وقت روزی ترازی نماند است که با قرحه و جفن خشونت
بزرگوار که در وقت روزی ترازی نماند است که با قرحه و جفن خشونت
تا دو ماه و در وقت روزی ترازی نماند است که با قرحه و جفن خشونت
در وقت روزی ترازی نماند است که با قرحه و جفن خشونت
از و در وقت روزی ترازی نماند است که با قرحه و جفن خشونت
طوبت کفایت نکند و شش محرق تر تا استعمال کنند که اورا شفت بین است از جهت تخفیف که در وقت روزی ترازی نماند است که با قرحه و جفن خشونت
سطح او کار بر نند و بعد از آن بجزایر قمری و زرد مغز و تیره و ادون مناسب است و صاحب این مرض از استلا و اول
قوی اگر در وقت روزی ترازی نماند است که با قرحه و جفن خشونت
یک استری کرد و اقلیمیا و جفن حلی منقح چرک بلالغ مثل سفید آب مغسول و اقلیمیا
و اگر صغیر باشد بطبع و جفن حلی منقح چرک بلالغ مثل سفید آب مغسول و اقلیمیا
و از غده و زرات و زرد مغز و تیره و ادون مناسب است و صاحب این مرض از استلا و اول
نمک و فته از آن خسته مرآتش گذارند تا که گرم گردد و صاف نموده و بیک گرم روز بعد فعات کثیر در چشم چکانند و اطراف کاسنی کوفته و روغن بنفشه بچشانند و هرگاه که
نرم کرد و طبقات مذکور حل کرده بر پاک وقت خواب نهند و هرگاه قرحه و جفن حلی منقح چرک بلالغ مثل سفید آب مغسول و اقلیمیا

خف و سلق قرنیه

خف قرنیه آنست که جزوی از قرنیه زایل گردد و در آن خف و بهر سرد و عمیق صاف از بدو و چرک باشد و سببش یا از خارج بود مثل نخمس و خف که بقرنیه رسد و یا از داخل مانند قرصه و بقره که در آن بهر سرد و بیشتر صبیان السبب نرمی اعضا و حرارت امروجه کثرت فصول عارض میشوند و قوت اگر عیاضی ثقبه باشد و سلق قرنیه آنکه پوست رقیق از ظاهر قرنیه سبب می شود و چرخی حادث بر آن مثل آب انی و غیره و یا ملاقات دوائی حاد و محرق عانی خراشیده و این نیز خوف است اگر بمقابل ثقبه باشد علاج اگر بدن معتدل باشد فصد کنند و بعد از آن تنفیه بدن از خلط غالب نمایند و آنچه در آن تخفیف می آید باشد مثل شیاف ابارا که حال نمایند و در زانویه یا شاخ مغسول یا کحل صدف محرق مغسول در چشم می پاشند و سایر اشیا که بعینه علاج شقاق و قروح و بشورست از اشیا یا منشفه و اصلاح اغذیه در ابتدا و بخرورات و بعد از آن بطبوره و آتشا می بدن جلالت با شیر تخم خرفه یا شیر خربزه

و معده

و آن مرضی است که چشم و اتم از اشک تر باشد و گاهی اشک دفعه شائل شود بدو آنکه تابع مرض دیگر مثل بد و جرب ثبره و جسات بلکه شعرا زائد و نفاذ غیره امراض چشم باشد و اگر خودشان با صاحب امروجه طبعه بپران در مستان بلدان طبعه باشد آن مرض مخوف است و معده یا سولودی یا سولویا عارضی و عارضی یا لازم در صحت یا تابع مرض بود چنانکه وجبات حاده عفنی و دومی و حی یوم سهری و درم و داغ و نزلات و زوال طبقات رطوبات چشم از موضع خود و گاهی در تمد و افتد و این مرض چون بحد افراط رسد امراض دیگر مثل بیاض و سلاق انتشار یابد و گاهی عروق و معده در مشاخ مقدمه فالج می شود و گشته با بجمعه سبب عارضی لازم در جهت حرارت یا برودت چشم و داغ یا استلای راس چشم و ضعف قوت ماسکه و ماضعه چشم بود یا نقصان گوشت فوق اکبر باشد و خواه بالطبع و یا با استعمال دوائی و یا از سبب الفقه و طفره و غده یا سبب حد و ث غریب نزد ماق و جدری و بعد از این مرض رطوبات داغی است و سیلان آن بسوی چشم سبکی از دو طریق یعنی از فوق و تحت یا داخل آن ایلاتی گوید که مباد و معده ماضع است کی عروق باطن تحت داغ و رگهای باطن بکدام عروق خارج تحت سوم عضلات چشم سبب این عضلات و بهر سبب این مباد را اسباب سابقه اند و سبب اقرب و اصل نقصان لحم لحاظ است بطریق تشخیص اقسام و معده آنست که اولاً از مرض سبب که این مرض از چند مدت است اگر از ابتدا می پیدایش خود بیان کند و سولودی بود و الا عارضی باشد و در عارضی به بینند که با مرضی دیگر نیست یا اگر باشد تابع مرض بود و الا عارضی لازم صحت باشد بعد و بوق اکبر و نظر کنند اگر در گوشت و نقصان در میان سببش بهان باشد و الا سبب حرارت چشم و داغ یا برودت آن است و ضعف قوت ماسکه و ماضعه باشد پس بسوی حرکت بلکه بچشم و عروق آن نظر کنند اگر سرعت حرکت بچشم و ظهور عروق آن بدرگ گردد و با آن اشک گرم با سوز یا حکم باشد از حرارت بود و اگر بطور حرکات و سفیدی چشم و وقت عروق او و اشک بارد و غلیظ و غت در تابستان بهنگام خروج از حمام و تقدم رسیدن سردی بر سر معلوم گردد از برودت باشد و اگر آثار استلای کدیمی داده از علامات مخصوصه آن بطوریکه در ابتدا می بحث امراض چشم مسطور شد دریافت شود و سببش استلای آن ماده باشد پس اگر دوام و معصع عسله بسیار بود و طریق سیلان رطوبت از عروق باطن تحت باطن جفن باشد و اگر عروق همه و صد عنین مجتملی ستم نماید و خارج تحت باشد و اگر علامات هر دو طریق مذکور یافته نشود و با جویط عین معده داعم بود و سببش ضعف عضلات چشم باشد و گویند که اشک غلیظ گرم بر مباد و موی بارد اکثر امراض بر بطنی رقیق صاف و صفراوی لالت کند و از سودا نمیداشد و انطیالی گوید که اگر از معده سلاق نفیس لحم در ماق و جفن پیدا شود و بوقی حاد باشد از استنراج بغم بصفر یا احراق بعضی بخمره پیدا شده و الا از دم باشد اگر سرخی باوی شدت کند و اجنهان بهنگام خواب ملصق نشود و الا از بطن باشد عکس سلاق در سید بودن از اخلاط الحامه و کن انترا اید اب علامت معده بالغ دارد از اقا صی داغ السد و خیا شیم است چنانچه در کام عارضی و گاهی دمع حاده بدان حد که ثقبه که میان چشم و بینی است کشاده گردانند پس از آن رطوبات نیز سیلان کند چنانچه بهنگام عظم آن غریبات شود علاج معده مملودی لا علاج است آنچه تابع مرض دیگر باشد باز آن مرض امل شود و اگر از نقصان گوشت فوق اکبر عقب قطع طفره یا ناکل او بدوائی حاد باشد تغذیه با غذی مجوده مثل گوشت جوزه مرغ و حلوان و غلله خوراند و جلالت شربت بنفشه نوشانند و در صفر و شیاف خفرا ن شیاف صبر شمال کنند و بکنند و خصوصاً بدان دو دم الاخوین ماز و وساق و صبر

و بلبله زرد و مایه و آسن زعفران دیگر سنبات لحم و مخففات طوبیث شایف محبوبه بقای و بلبله زرد و انزرد و سوسای بار یک الی دو و اسکیر انزجربا
انگلی است در موق کتال نمایند و بهتر آنست که اول چشم را بشرب الگوری بشویند پسین کی صبر سوده بر لحاظ گذارند و یا شایف مایه یکم م و عفران و انگ
صبر نیم و انگ شب یانی سوخته یکم انگ سائید و بشرب کهنه شایف ساخته در شراب سوده در گوشه چشم نهند و اگر برگ پنچ در شراب الگوری یا پنچ پنجه چشم نهند نافع بود
و اگر شب یانی سوده بشرب پنجه سفیج بدان تر کرده چشم نهند بهتر باشد اما اگر گوشت موق تمامه قانی نهست اصل شده باشد انبات لحم و ممکن نبود هرگز علاج
نیز برود و معده که از حرارت یا برودت چشم و دماغ باشد حرالت آن بکار برند و ایضا تخم کاهو بر پیشانی نهادن کردن کذا نشاسته و گلاب که خفیه
بیضه پنجه براق گذاشتن بمبردات مثل قتیاق صمغ و نشاسته و گل سرخ و گلندار و صدف سوخته و قوتیا و نشاسته بران چشم کشند
و معده که سبب حرارت بود نافع است در کار می بر و النسا عه نوشته که اگر معده حادث از مشی بسیار در آفتاب باشد صاحب آن افیون بپوداند که از آن گرم
طلا کند در ساعت شکین سید و اگر از بسیاری مجاورت آتش باشد زائل میگردد آنرا در زمان قلیل تناول انچه مؤید بلغم است مانند ماهی تازه و کاهو و نشا
بلیه کابلی را مانند غبار گرد و سیل نقره در چشم کشند در ساعت اول میگردد و حنا و ماز و باهم سوده بر کف پاها و سر نهادن در انواع و معده خفیه نوشته اند و کذا
اکتال الاجور و غیره خسول انجرب سیدی است و یا تخم خرمای محرق و خسول مایه و یا بر و یا بلبله زرد و مایه که در گلاب تر کرده در آفتاب نهند و بعد
خشک شدن باز بسایند و یا آب بوس بر سنگ سوده و یا برگ صغیر که اندرون گل سرخ می باشد خشک کرده سائید و یا جحر غا غاطیس در شیر و قتر سوده که قططیر کر
و آب چشم که کجراکی است و یا پوست انبر یا ریس در گلاب یک شانه روز تر کرده و یا شاد پنچ مخلول در گلاب هر واحد نافع و ایضا مغز تخم بلبله زرد و حقیقه مغز بلبله
تند حقیقه خسته آنکه یک حصه حب لبسته آب سائید و در چشم کشند و خسول تر حقیقه و سر نه خفیه معده گرم و عصاره آله و طلای کمره و شایف سماق نیز سودمند است
بسلق و زرد شنی و سر نه خفیه و معده سرد پوشیدن سر و نهادن مشک قرقر در یکله برای و معده بارد و نافع و کذا در کباش قرقر نیم درم سوده بر مقدم سر و یا پوست
جوز خشک کرده و یا برگ او و یا کل او که هر واحد مجرب سیدی است یا بخود الفرج در دو درم کباش قرقر نیم درم بار یک سائید و اوکل او چینی و عصاره قنطاریون
دقیق بر پیشانی و یا قنطاریون و یا عصاره برگ زیتون بری و یا زعفران در شیر زنان حل کرده و کذا اختلاط صبر و ضمادات که متوی فعل آنهاست اکتال آب پیاز و یا و خان
صمغ صنوبر و یا مراره سلخاف و یا شگرف و یا و خان انیج و یا سر گین سوسمار و یا پوسته خفیه شتر مرغ و یا و خان صمغ بطم و یا عصاره برگ زیتون بری یا شقیق یا
سوخته و یا پوست بیضه سوخته و یا کندر و یا و خان آن یا صدف سوخته و یا و خان او و یا زهر خر و س یا زهر واکیان یا دارچینی یا یا و یان یا مر قشپاسانی خفی یا و
یا نحاسی نافع است و گویند که اوخال و خان فیت و کذا و خان صنوبر کبار و کذا المصطکه و کذا انحاس محرق و کذا اشک کذا آب آسن اکتال معده خوی فعل آنهاست
و در معده که از امتلائی چشم و دماغ و معده اسکه و یا خفیه چشم بود و بعد خفیه سبب یا و بفسد و سبب اطریفات و حبس با راج اطریفات و حبس شفا بخورند و از نافه بخورند
مثل عدس با قلاب بر سترند و در مایه حار برای تعدیل مزاج او و به که هر واحد حارند که در شعل اند و گویند که رب بلبله زرد و درم مع سفینه شده درم حبس سوخته خورند
برای و معده که وقت حرارت زیاد شود و حبس است کذا نوشیدن آب اسکیر و اکتال شاد پنچ مغسول و تو نمای مغسول یا قشیشا هر واحد یک درم مروراید بسید هر واحد نیم درم
شایف مایه صبر هر یک ربع درم و مزاج حار نافع است اگر آب غوره و یا پنچ شانه که غلیظ شود و چشم کشند نیز مجرب است و در مایه بار و بعد متقیه حب قو قایا
و یا راج جالینوس اکتال سوطات منقی راس و خول حمام هر روز بر نهاده و کذا بعد صلیق سر و جزو اوادم در دهن دشمن و صمغ و شام حبس غایک یک و در خوردن بر
طبخ شلیم و کاه کهنه انجباب کردن و اغذیه سرخ الاضم خلط با شایف یا تخم معجون بنفشه گل کنند عسل و شکری خوردن مفید است و در هر سه روز وقت شب شرب
از ایا راج مخمر یک جزو را و در صمغ و حبس الی و در لیس که در بران بر و غن اوادم هر یک پنچ جزو مرتب ساخته از و ثلث درم یا یک درم بخورند و اگر مزاج احتمال کند
در وقت بفرزاید و گلاب فارسی پنچ قوتیا می بندی کل قنطاریون مغربی یا زهر واحد یک درم طباشیر بریان نیم درم کلسور و بیضه نیم درم سائید و یا سائید و یا سوخته
اکتال نمایند و سبب است که کفایتی نماید آنرا تو تیا و سر نه صغریانی قبول جالینوس درین نوع بنفشه راس علاج بیشیا فات قافضه با عتدالی مثل آنکه
از مایه و زعفران بسیارند و شایف سبیل معجون بشرب صحت نمیشد و او و به که هر واحد بار و سطر شود اکتال کنند و کل معده برود و معده برود و در وقت معده

هرگاه در غبار و هوای تند چشم خلش کند و اشک بیرون آید و قبل از آن بند و خیره نباشد بداند که چیزی در چشم افتاده پس می باید که از الایدان چشم منج نمایند و آب گرم بشویند و بدان نگید نمایند و شیر زنان چکانند و یکاک برداشته به بنشیند اگر چیزی محسوس شود بسیار چای بنهند و دارند و الا انشا الله باریک سببید و در چشم پر کنند و زمانی بداند ندیند از غیب بیرون آرند و نگاه باشد که جانوری خرد تر از میشه که بزبان بنطی از اطالیه العین گویند و بنطینه نیز نامند و چشم کویر و در و سوزش و چشم پیداناید و بصورت فی الفوجند قدم باز پس دهند و آب می گرم در کف گرفته بر چشم زنند و کل ملتانی سرخ باز یک ساخته بر چشم اندازند و سبب چشم را بسته دارند بعد از خرقه یا بنده صاف نمایند و یا آب گرم یا چوب کرده تمکید نمایند و بنطیل شقوقی می افشانند و بدیند و بطنع او بخارند بلامبت چشم را بکشانند و آب گرم در آن ریزند و بعد زوال او اگر چشم سرخی باقی ماند شایان بعضی شیر و ختران الکحال نمایند یا قطور یک در ریخته شست بعد از آن و اگر خون اند و بدن مستلی از اخلاط باشد فصد و تنقیه نمایند تا برده هم نرساند و آنجا که چیزی درشت چون نره شیشه مانند آن در چشم افتاده بموچند بر دارند و بدیند و فصد و شیر زن تر کرده نهند و یا تمکید بعضی سرخ چکانند و اگر نره آهن بود و بدیند و دیگر بر بنیاد متصل چشم سنگ تمطایس بدارند که بدان سپا ویز و چایخ و الدمر و می صلاح شخصی است مگر بهین سرخ فرو نهد و گاهی فلوس های بسیار رقیق و نرم و کوچک در چشم افتد و بچسبند و شکل بر آید پس روغن زیتون یا روغن بکر و چشم چکانند و هرگاه فلوس کو بچسبند بسیار چشم تنوید و از آن تمکید کنند و فلوس ظاهر گردد و بر مصل مصلع بر دارند و بعد بر آوردن این اشیا اگر چشم ازیت و باقی ماند بخیری مجلس بدل مثل شایان امین و شیر زنان و سفیدی سفید و زرد و نارنگ تدارک کنند و اگر خورق سیحان ماده و نوران چشم باشد فصد و روغن بکر و روغن بادامی و مانند آن برای شست طوبیت و جلا آن الکحال نمایند و از حضرت علی کرم الله وجهه نقل است که الکحال سرخ زردی و فی صغری بصر است الکحال و در و از زردت خصوصاً با شکر و شاسته و چشم نرج محسوس قندی و کشید الفواکه سفید برای چشم و چسپانیدن برگ شاهسفر مرچ چشم جذبی می نماید آنچه در چشم افتاده و حدوث یافته در آن الکحال فقط صاف میگردد و چشم از قندی و مرص تمکید نگاه باشد که طوبیتی باریک مانند تار عنکبوت از سر فرو آید و در چشم بخند و مردم گمان برند که چیزی از خارج در چشم افتاده است درین حالت گفت دریا سنگ بصری و توتیای سبز توتیای سفید جاکسوی تمشیر بر اینهمه را سود و در چشم کشند که این مرض را که بوندی روی گویند سود و از

ضمیمه تفرق اتصال چشم یعنی کوفت جراحت که بر چشم برسد

هرگاه از ضرب و سحر یا زهر عارض گردد فصد و سبب صفر یا اما الفواکه تنقیه کنند و اگر جراحت باشد حجامت پس نیز نمایند و بعد فصد و سفیدی و زردی بعضی سرخ و روغن گل آینه بنشیند بدان آلوده چشم نهند و بصورت حرارت چشم اگر آب کشید سبز افزاین بهتر باشد و یا شایان مانند گل ارمنی یا آب کشید سبز صفا کنند و یا چشم تخم خبازی در شیر و ختران روغن گل آینه شست چشم صفا نمایند و شایان فیض فیضی بشیر زن حل کرده و چشم چکانند و اگر درد و سرخی باقی باشد آرد و نمک و جوهر زرد و جوهر صفت گل ارمنی یا میران صفت یک یک جز آب یا زرد و تخم مرغ و روغن گل طلا کنند و گاهی بیاورند و کور و تمکید یا به گیر و قفل مر و اسنگ اصنافه نموده و به سبب او گرفته طلا میکنند و قطور روغن زرد میگویم بر مسکری در دست و گذاشت و ختران همچنین آب جلیه سنگین و ج است مانند کت تخمینی و همچنین آبیکه در آن ششخاش اکلیل الماک بود و کل بنفشه گل سرخ جو شاشیده باشند و ضماد اینون زعفران بچسبند مر و اسنگ باب سوده نیز مفید است اگر کورده بچانی میدهند و کرم روغن زرد و بر یک و ماشه شکر سفید چهار ماشه در آب شسته و دغلول ساخته بسیار بیاورند و کرم کرده تمکید نمایند و بعد بر چشم بزنند برای تمکین و ج ضربه چشم از ختر استاده و مردم است اگر خون در موضع ضربه بنشیند و در دوی جدا کنند و چوب سبز و ختر که لبونند و آبیکه از آن بیرون آید بر آن موضع مالند که در حال عودان تلانی کور و در تمکین بیاورند و اگر سرخی شدید در چشمه کافی ماند زعفران صفت یک بهر دو سببیده بر زردی بعضی سرخ شسته و حله چشم ضما و سازند و آنچه در طرفه عکوش بسیار بزد و بعد زوال درد و سرخی اگر کوبی در چشم باقی ماند کشید و بید و سنگا بیل زردی طلا سازند و ضماد ناخواه بفسل یا شراب آینه و کذا اجماع صنفان قوچ و کذا ازوفای شک بزدی بعضی آینه و کذا را و ندیسر که کذا غسل و تمک کذا شحم بید و خورل نیز نافع کند دم تحت العین است و آنجا که از تیغ یا سنگ غیر تفرق اتصال بر تمکید افتاده باشد بدینش نیز فصد و تمکین است در بر اندک مدت پس اگر خون آمده باشد آنرا پاک کنند و شاد و منسوال اندکی کفور یا دم الاخون بر آن افشانند و شست بر بندند و اگر خون بر نیامده باشد توتیای گرانی پرورده بکشند و زرد و تخم مرغ تنها یا بر برگ آس و ده بار روغن گل آینه بنشیند و سبب چشم سبز یا چوب

و گاهی از ریج چشم حالتی شبیه بچول حادث شود و بواسطه ریج بسوی یک جانب کشیده گردد و با وی اختلاج و حرکت خیر واجب باشد و علاقه بین ریج و عین بسیار است
و غرض منقحی راس از رطوبات و تقویه معده و پیریز از اغذیه غلیظه و اقتصاد بر اغذیه ناشقه صالح الکفایت است بعد از اسهال و شکلی عین مقبولی و وسط ساخته و تقویه اندک
سفیده بضمه چشم بندند و گویند که حل فزین مثل حل ملودی علاج پذیر بود و در عوجاج تقویه که از دم غنیه باشد و تقویه بحسب خلط غالب نمایند و تلطیف غذا
و طلا بصندل و عصاره مایه آب کاسنی و گلاب سوده و چون حدت دم و حرارت کثرتش کمین باید استعمال محلات نمایند مثل نطول مطبوخ با بون و اکلیل الملک
و کل منقشه و حله انچه از عین غنیه باشد استعمال مطبات نمایند بنوعی که در حل شیخی ایسی گذشت آنرا و یا فالوده و حریره و قهقهه با شربت نیلوفر و منقشه و روغن و شیرین
و گوشت فربه و زرد و سفید و غیره و تمام با شیرین نیکم مخصوصا بعد از نضام غذا و شستن چشم شیرینان و انجباب بر جاریه که در آن منقشه نیلوفر و منقشه و
چوشانیه باشند استعمال نمایند و انچه از رطوبت غنیه باشد استعمال محففات مثل تاول گلقد و تخمین زوری و تقویه مواد رطوبت مثل دوا التری که از ترید برده و در دم و
در تخمیل هر واحد یک گرم و شکر مساوی ساخته هر شب یک مثقال آن را تناول نمایند و صبح گلقد پنجه دم باب گرم بدنند و قلا یا مطبجات خوراند و کحل غریزی یا قلیان
اکتال نمایند و حل که بصبیان شیر خواره عارض شود سببش اکثر استرخای عضله است از عضلات منقله و بعد از صرع حادث گردد و بسبب شیر دادن
و خوابیدن و دیگر سببش یک جانب تا دیر نیزه واقع میشود و باشد که بواسطه آواز بلند و حبیب مانند آن چیزی فزع کیجبارگی طفل را بجنبش آورد و فزع کور
عارض گردد و علاقه جیش آنکه هرگاه حل بقوی یا اسفل بود بروی او بر قعه که در راجه و سوراخ تنگ گذارند باشد و چنانچه چرخ مقابل آن سوراخ بفرود
تا طفل سوسه نظر بر آن دارد و اگر حل بطرف یکی از هر دو فوق باشد یا در چه سرخ بر گوشه چشم که مخالف گوشه راست باشد و نیزند که دائم نظر آن بسوی او باشد و یا در
ساز بطرف مخالف نظر بنوازند و لوی منقش بصورت بزرگ از آن صوت بدان طرف نهند و سر نه آب یا سلیمن پرورده باشد که با شکست عین اکتال نمایند و سیاف غیر بصار در دست
بیرون چشم بالند و یا بند و پندری را فشرده اند در آن پرورده اکتال کنند و سوط بصار برگ زیتون نمایند و در محالیه تها و داندارند و ای اغذیه لطیف بپزند
و به و جوز و مرغ و تدریج و لحم حل غیر خضی و صورت بودن صرع سببش اغذیه بخار انگیز و او و یه جفله از دایه و در اند و از جاع منع فرمایند اگر فزاج او اکتال کند او دایه
منقح چشم مثل دوا الملک و شکلیا بپزند اگر آنرا استلاد یا بند تقویه نمایند تا شیر او صلاح یابد و طفل ابوزن بکعبه کاسیج و دوشه هسانک شیر ابر هر روز بپزند و کاس
طفل را بقدر یک کعبه هسانک هموزن او روغن نار دین سوط نمایند و هر روز بدفعات هر طفل از روغن نار دین بماند و کف پای او با کثر اوقات لک کنند

مخوط یعنی بیرون آمدن بزرگ شدن چشم

و این با سببش استقل منقله و قتل آن از استلای ماده ریج یا غلطی رطب یا مایه حاصله در آن باشد و یا بسببش استقل منقله بسوی خارج و
وقی عین و صراع قوی و خرو سخت و ظلمت شدید و تیرید و از هر چه موجب نفس شایه با سبب استرخای علاقه منقله و عضلات حافظه علاقه مذکور و انستال او بود
و در استلای ریج و غلطی یا ماده و نفس چشم باشد و یا بمشاکت دماغ و بدن بود چنانکه عند احتباس حسیض میباشد و در انضغاطی گاهی با وجود انضغاط از میل ماده
بسوی چشم نیز باشد چنانچه وقت عدم انقباض گاهی از فساد و فزاج جنین یا موت او و نقص او باشد و نحو استرخای که از استرخای عضله قطع بود
بصارت باطل نمیکند و انچه با نهنگاک و باشد بطلان بصری نماید و نحو که در مثل خوانیق و او را موجب دماغ و در ذات الریح افتد سببش انضغاط بود و کما
بسبب استلای نیز باشد که اکثر مخوط صاع و سومت محسوس میشود و با تو دم در قرینه میباشد و جمیع اقسام مخوط از ضعف بصیر خالی نباشد و حتی در رازی گویند که
هرگاه نوعین از ضربه یا سقظه بر سر افتد اگر بصیر باقی بود بداند که در عضله مسکب عین تمد و عارض شده و انستال آن نشده و اگر غش از غیر ضربه باشد از استرخا
عضله باشد و اگر با وجود این باب بصیر عارض گردد بداند که اوقت بعضیه مخوط رسیده تشخیص اقسام این مرض باید که معلوم نمایند که بصارت باطل شده
یا ضعیف گشته اگر باطل شده باشد از انستال که عضله بود و اگر ضعف باشد نظر کنند که با تو منقله عظم و چشم چشم هست یا نه اگر باشد مخوط استلای باشد بعد پیریزند که
چشم مثل محسوس میشود یا نه اگر گویا غلطی باشد و لا ریجی بود و اگر عظم حجم یافته نشود حال سیلان اشک غلیظه اندکی ریج و حساسیت و واقع از داخل بسوی خارج میشوند
اگر رضی اقرار آن کنند و با آن سباب انضغاط نیز یافته شود مخوط انضغاطی باشد اگر عظم حجم منقله آثار انضغاطی هر دو موجود بود از استلاد انضغاطی هر دو باشد اگر

و شیر زنان اتم در معنی چکانند و در بعض اوقات شیان اینست و چشم کشند و از شنی آفتاب و خول جام منع کنند و اگر مرض صوی باشد قصد سرد و قیصال نمایند و تلبین و تخم شاد پخته نمایند و کل را بادی صفر و چشم کشند و نسخه آن اینست کل منقشه یکدم طوطیهای جبری و دو پاه بند یی هر واحد دو دانگ نشاسته کثیر اصغ عربی هر واحد نیم درم سائیده نیم درم شیان اینست آهخته در اوان حل کنند و بار دیگر بجزیره بیزند پس صبح و شام و چشم کشند و اگر این فایده نکند بگزیند آب کشنی تر از آب غلبه سرد و با هم جوشانده صاف نمایند و در آن شیان ابض حل کرده در چشم چکانند و به بندند تا آنکه در خول شود و عمل خود نماید و نوشیدن شربت غلاب با آتش و اتم نافع و سحوط آب طلح و مانند آن از نافع ترین اشیا بشل این مرض است اگر دوسوی باشد و حقنه با شکر که در آن غلاب و سپستان جو شانیده باشند بدفعات متواتر نمایند

عشایا یعنی شکر کوری

سبیش غلظت طوبات چشم یا غلظت روح با صر و است از بنجارت غلیظه که از اخلاط غلیظه چشم پدید آید و داغ یا سده تول شود و فرق میان این با چنان کشند که اگر مرض بر یکایا قایل بود و در تغییر و تبدل و بعض اوقات سبیش نفوس چشم باشد و اگر متغیر گردد و در بعض اوقات و با آن صداع و قتل راس و حواس و در بنجارت داغی باشد و اگر در گرسنگی هفت و در امتلا از زیادتی مرض و نماید از بنجارت معدی بود و گاهی کثرت شام در آفتاب بسیار نظر کردن بدان و بجزئیهای بسیار روشن براق سبیش طلیفه از روح با صر موجب غلظت آن میگردد و این از تقدم سبب شوری حرکت چشم دریافت شود و علاج اگر آثار غلبه خون معلوم شود قصد سرد نمایند و الا بعد نضج بسبب بلغم و حبایا راجح و حب شامته کنند و غرغره منقشی داغ بعل آزند و کشتن صبر چند بید شرب و یا فلفل عوض صبر نمود و بدان تعطیل کنند و یا عطش کشتن شود نیز فوین فلفل زرد و حبایا سان چند بید شرب شک عاقر قرحا بوره از منی مساوی با یک سوه بعل آزند و یا از اسطوخودوس تخم حنظل چند بید شرب و احکم که در شست و دم عطسه آورند و اگر کشش یک انگ بر غش منقشه بید تنقیه سحوط کنند بر الیوم است و صبر کنند ی که نکند اما شیر در روغن کوبیده بار در مطیف قبل اطلعا شربت زوفا یا زوفا یا خشک سائیده باشد یا آب بخورند و یا با ساربخ خشک سفوف سازند و شربت جبین بزوری که در آن صبر حل کرده باشند و عسل یا نیک صغره قوی آب طلیخ سد را با کل شربت اینست نیز نافع است گویند که اگر ازین تدبیر مایل نگردد قصد غرقین فاقین یا حجامت قضا نمایند و غذا قلیه های لجوم لطیفه امراض و طلیف وزر و تخم مرغ نیم پرشت تناول نمایند و بعد از تخم نام اندکی شراب کهنه بنوشند و در اوست اطراف فلفل و جبین آب گرم نافع شناسند و بر آبکی در آن ادویه محلول چون بادیان و شبت و بابونه و نام و سداب و مرزنجوش جو شانیده باشند و انکباب نمایند و انکباب بر طلیخ شلجم نیز مفید بود و بلغم و مکیان دراج و تیره و قیج بریان مع فلفل و و ادویه و زنجبیل و یا بنجواب یا فلفل و مغز تخم قرحم و در فلفل و در چینی غذا سازند و ایضا اطعام با غدی حریفه با خال حلتیت یا پودینه و خردل صغره در طعام نیز نافع باشد و خوردن تربت که از حوت مطف بنجارت است و قبول ابل بند تخم سرس چهار درم سوده در آرد آهسته نان پخته خوردن یا همچنین تاسه و زلال او در نافع شکور سخی و از اشیا غلیظه و بنجارت مثل عدس لوبیا و باقلا و کلم و کثرت اکل خرقة و غذای شب اجتناب ازیند و گویند که صاحب آن از خوردن بهر مرغ اجتناب نماید که اگر در شت عشایا و زهره کا و قدری و شربیه کرده و در روز آفتاب زدن بلیس اکتال نمایند و اگر قدری روز عقران مساوی سوده آهسته سته روز دیگر در آفتاب داشته بعل آزند نیز مفید بود و اکتال ماره بزر مخلوط آب بادیان و عسل نیز نافع و نوشادر شرب میانی سوخته برابر گرفته با یک سائیده و چشم کشند و چون در فلفل و و ج در جگر بزر بخلانند یا کار و ز ادویه مذکوره یا در فلفل و نمک هندی و گسبویه و در چینی سوده بران باشد و بر تابه بریان نمایند و آبکی از آن بر آید و چشم کشند یا بچکانند نفع عجیب بخشد و گاهی نمک لاهوری و گاهی بادیان عوض ج میکنند و ادویه را سائیده و آب مذکور آهسته اکتال می نمایند و انکباب بر بنجارت و خوردن گوشت جگر و بران نیز بسیار مفید است تاسه روز متواتر یا زاده بعل آزند و جگر خوش ستور و کل داغ شربت شقال که که اکید غلبه که از خردل سلسلی نیز نافع و اکتال اتم فلفل سفید و در فلفل و قنیل مساوی سوده سفید و ستوده جالینوس است و که اکتال بعد فلفل کشند با یک سوده و سخت سوده و ست خون پر نور سته کبوتر کجی که گرم و چشم کشیدن که اکتال بخون جانوران گرم مزاج مثل ریش شافین کبک کبوتر گرم گرم و سرسری و بل و ستقور و شیان قلی و شیان رنگارنگ نیز نفع میکنند و یا ماره کوسفند یک جز فلفل و و بز و زنجبیل و سبزه و عسل شسته استعمال کنند و گویند که اکتال آب بادیان و عسل و نوشادر عسل آب پیاز سفید یا آب کجکنی تازه یا آب گند یا ساق یا آب بیل ازین پوست بند شکر سوده باشند و یا سحر کنگ یا زهره قلی یا گلس یک عدد با چند دانه فلفل و شیرین بطرف سسی سوده و یا فلفل و یا فلفل در لعاب همین سبب و یا با جگر جاری یا زهره کبک

و استنشاق بروغن گاو یا روغن نیلوفر و اکحال سوت کجلا ب سالیله و موقوف اقتباس گوید که طباشیر سنگ محک سر سنفید بر یک یک یا شش سالیله در روغن
 کا پخته خاشاک و کوه بر یک سله باشد آمیخته در چشم کشند و شیر زن بروغن بز و بز بر گرفته و بینی و گوش چکانند و سفوف یک شمشیر خشک و ساق و آند هر سله را بر
 و نبات عجمیده آخته و ششقال با شیر گل بنفشه یک فله و تخم کاهو چا باشد و در شربت و نیلوفر بر یک فله و تخم شربتی هفت باشد و هندو غذا فله قورمه زغال نبات سالیله
 در دو سه هفته صحت میشود و صاحب مزه گفته که چکانیدن خون بال که بر تر از جربا است و صنف صطفوی نوشته که در آب سرد غوطه زده چشم در آب کشایند و از
 گلایه و غن کل و سر کلخه سازند و از اششای حامضه و مالجه و حریفه و شیرینی شرمند و شراب کهنه و حرکت و هم و حزن و تعب و جماع کثیر و نظر بسوس
 احتیاج و شنی و سائر استفرغات اجتناب رزند و استنجا که آثار وجود خط حاد در دماغ یافته شود بعد تر طبیب متقیه آن نمایند و هر خاخی لاعلاج است

السلع و انتشار

السلع عبارت از آنست که ثقبه عنبیه یا عصبه مجوفه از مقده طبیعی وسیع تر شود و انتشار را که نور با صرد در آن منتشر گردد و این عرض تسلع است و فرق در تسلع عنبیه
 آنست که در تسلع عصبه پرگندگی نور در اجزای چشم پیدا میسازد بخلاف تسلع ثقبه که در آن تمام چشم سیاه می نماید یا کجکاهی این مرض عقب جلد عنبیه را
 یا با شمر سبب آمدن خلط غلیظه یا تجارت حاد و غلیظه در عصبه یا ثقبه حادث شود و یا بعد سبب خارجی چون ضربه و صدمه چشم بواسطه کشیدن ثقبه عنبیه بسوس
 اطراف یا تفرق اتصال عصبه فته و گاهی سبب او نفوس صدمه بود و این باز اکثر طوبت بضیقه یا از یوست عنبیه یا از استلای طوبت در جوبه و دیار ورم او
 و یا از طوبت که باعث استرخای عضله ضا غظه نم عصبه گردد و یا از تفرق اتصال شبکیه باشد و تسلع طبیعی بود یا عارضی در هر دو صورت اشیا صغیر تر نمایند و گاهی
 بدان حد رسد که چیزی بنظر نیاید و بصارت با کل باطل شود و این انگاه است که تسلع تا اکلیل سید یا تفرق اتصال عصبه یا شبکیه افتد و گویند که از انتشار کمتر
 ضعف بصرد و اکثر ناب بصرد عارض میشود و تشخیص سبب آن که در چندین کنند که اگر بصارت با کل باطل شده باشد و تسلع تا اکلیل نبوده پس سند که بصارت فته
 زائل شده یا بند رج اگر دفعه بگوید از تفرق اتصال عصبه یا شبکیه باشد و اگر بصارت ضعیف شده باشد و یا در و ضربان توپ صداع باشد و ورم عنبیه بود و اگر این عواض نباشد
 حال تقدم عارض صداع یا سرسام یا با شمر پسند که مرضی از این امراض بیشتر عارض شده باشد سببش همان باشد و الا از حال سیدین ضربه یا صدمه سوال کنند پس اگر مرض اقل
 آن کند سبب و همین باشد و الا بسوی چشم نظر کنند اگر در چشم لاغری و خشکی و انقباض سیاهی چشم در یک گرد و دو به یک گام رگسگی و ریاضت و گرمی و باز داده کشاده گردد و ضعیف
 اشتباه کردن و زرد بود و طوبت هو اوصح و شب استعمال غلیظه وادویه طبعه کتر و تنگ تر گردد و قدیم سهر سطر یا استفرغات اتفاق افتاده باشد سببش یوست عنبیه یا
 و اگر با وجود انتشار نور و طبقات عین جوبه و برآمدگی چشم و بعد حدوث نزلات و وزمان بار و رطب با ثقل بود و از استرخای عضله ضا غظه نم عصبه باشد و الا از مرض پسند
 که گاهی خیالی پیش چشم محسوس میشود یا نور استلا و بعد خواب فرق در بصارت در ویت اششای قریبه بیبه تفاوت معلوم میگردد و یا نه اگر گویند پیش و بی جان است و معلوم
 که در آب ایستاد و دام و در حالت شکم سیری صبح و شب بعد خواب ضعف در بصارت غالب میشود و رجوع در یانست و وقت دوپه گرمی هوا و دبی حمام یا بضع بصر کمر سگردد
 و چیز نامی بسید نسبت با ششای قریب خبر بنظر نمی آید سببش کثرت طوبت بضیقه باشد و اگر این علامات هیچ یافته نشود و مرض همین قدر بران نماید که ریات استعدا را
 که جگر می نمایند و ضعف در بصارت و طوبت عین سیلان اشک بود و بدون الم و سهرخی تمدد چشم محسوس گردد و قریبه قطع نماید و لون سیاهی چشم مشتد گردد و پیش استلا
 عنبیه از طوبت باشد علاج تسلع طبیعی آنکه از تفرق اتصال شبکیه بود و الا علاج است و عارضی اگر از یوست عنبیه بود قبول بعضی آن نیز لایزال است تدبیرش ترتیب چشم است
 بر طبابت بدستور که در ضعف بصر عین سل العین خواهد آمد و شراب اشعیر یا شربت نیلوفر یا بنفشه و دوشیدن شیر بر سرد چشم تسبیط بروغن کدو و بنفشه و نیلوفر و طوبت
 بحمام طبعه یا غدیله طبعه یا گوشت حمالان جوز و مرغ قریه و زرده بیضه نیم شست نافع بوده و اگر یوست مادی باشد تغذیه خلط یا بس کشند و تقطیع سه نمایند بطبع خ حشاش
 طبعه یا بنفشه نیلوفر و حقه شمر بریزند و از ششی در آفتاب از جماع و اغتسال با آب شمر و سفر دیای شور شمر لفظ و کبریت مانند آن منع کنند و وقت خواب در باقلا و یا خمر
 نماند و در شیر و شکر آن بهتر است چشم نهادن و سازند و روح غلیظه معتدله بویید و بطرف سبزه بپایند و سر در و خفت خنیا کنند و گویند که شراب بقیع شیر الزاج شدید النفع است
 و اگر این حالت پیشان باشد باقی از شرج و اگر از ورم عنبیه باشد علاجش مثل علاج در جارب بود و در هر گ بوق اگر در جاست مؤخر و اکحال با و دیله مضطرب مفید بود و هر چه

التوسع ضرری می آید حسب حاجت بعمل آرند و بالجمله بدین شرح انقبضد و تنقیص حسب اقتضای خلط یا بحث است و اگر جار باشد قطره سفیدی قوی بخیفه شیر زنان تازه و دو شنبه و سداب بهدانه رفیق و شیاف ابیض انفیونی در ششم نمایند و از خارج بشیاف معشره طاک کنند و چون حدت آن تکلیف نماید پیش خطمی و اکلیل الملک با بونطبول سازند و ششم و شیم چکانند و اگر دم بارد باشد بعد تنقیه آنچ باعث نفخ و تحلیل و دمانند طبل اندکی عطران در شیم چکانند و آنچه از طوبیت باشد در بدن کثرت خون معلوم شود فصد سرد و عروق با قین نمایند و فصد صافن و حجامت فقره و فصد عروق صلیخ و قطع آنهمانیر سفید بود و ارسال علق بگردن زیر هر دو گوش در اکثر نافع و بونطبع مجسید ملغم و حبایارنج تنقیه کنند و باید که کثرت استفرغات بمسلمات نکنند تا قوت را ضعیف کنند بلکه گاهی استفراغ در سه روز یکبار بنیک درم یا یک نیم درم حب تو قایا در آن کفایت بعد آب جامه غسل چشمانیده یا بایارنج فیهرا محلول یا با غسل با دیان اندکی و تحلیل در با غسل چشمانیده غرغره نمایند و دیگر غرغره منقذ مغاغ که فصل لقوه و فالج نکورشد بعمل آرند و آب چیتند روح بندق بهندی و یا آب سداب یا زهر و خروس بر دهن بادام مسکه کنند و آب کک خصوصاً منروج مسکه بر سر نیند و برای تحلیل ماتی طوبیت یا دیان و غسل و حللتیت فلفل و سبکینج و اشق و جز آن که محلل و جاذب طوبیت باشد که التحال نماید و التحال مرارت مثل مراره باشد و شنبوط و نر و کنگر که الا قیامیه هر سه قسم و کدو امر و ارید و کدو آب عصارة بادیان نبرده درم غسل یا نبرده درم چشمانیده اقوام غلیظ گردد و کدو اشیاف و در بقوع سماق حل کرده و کدو آب بادیان سبز و آب گل سرخ تازه در نقاب بنفشه شش شیان بسته و کدو افرفیون و دو درم فلفل چهار درم مثل غبار ساینده نبره نریشیاف ساخته هر واحد نافع است و حللتیت کدو و کدو گلدار از ان انتشار مجرب از می است و بقول ارباب سبب شیان تخن از عصارة آس و عطران التوسع نفخ عجیب دارد و یا بسلیله زرد و آب بادیان بطرف سی یا سنگ سائیده خشک کرده و از فلفل هر واحد نیم درم و تمیا یک درم کف دریا یک نیم درم کل صغره هانی و دولت درم سائیده باد و شبا نگاه پیش از غذا التحال کنند و یا با سلیقیون یا روشنائی و یا کل غریزی و یا شیان مرارت در شیم چکانند و دیگر کدو نیک در باب خیالات نزول الماء مذکور گرد و بکار نیند و لغا هر کثرت ریاضات کنند و محففات استعمال نمایند و اعنید و اثر به لطیفه بعمل آرند و قلا یا شویات مرغ و یک کپور و کجشک بخورند و از اغذیه غلیظه مریضه چون گوشت گاو و مین و شیرین و قند و استعمال اطریفلات و جوارشات محففة استعمال حمام و سبکینج و باد و به جاره و کدو و دو جاره مثل سداب بخورند و فلفل و مرزنجوش و صندل و صندلین و مرزنجوش و سنبلیله و آرد با قلا یا شربیت و در مرشته برای استغشای عضله یا غلظه غم عصبه ای تدابیر مذکور نافع و صبر سقوطی حضرت بهندی عطران سنبلیله می مایند از زوت بشیر زنان پرورده هر یک یک جز و داریجینی ربع جز و هر یک جدا جدا کوبیده بجز نیمه وزن نموده آب بادیان و کلاب شسته شیان سازند و استعمال کنند تا سه هفته که این مانع انتشار حادث از التوسع عصبه مجوده است و ایضا صبر زعفران و جوز السرو سنبلیله الطیب برگ بید بر کجا درم رب غلیظ و اوقیه در یک طل آب و دیگر آهنی بچشمانند و بر سجا آن انجباب نمایند و آنچه عقب ضرب و صدمه افتد فصد سرد و حجامت با قین پس سر شربوط و بغیر شربوط و ارسال علق بر موضع کربالا مذکور شد نیز سفید بود و تلخیص طبیعت بختنه لینه یا مطبوخ واک کنند و میردات استعمال نمایند و بر صد غین سنبلیله شیان مایند و کل ار می و حضرت طاک کنند و آب سرد و کلاب سرد کرده روی بشویند و نیلوفر آرد و با قلا یا شربیا آرد و آب برگ بید یا آب کاسنی یا آب خرفه و صندل و صندل و کل سرخ خشک یا تر و صندل و فلفل و برگ خلط و کل آن هر واحد نافع و یا صوف در زردی بخیفه منروج بر دهن گل و اندکی شراب کدو و شیم چکانند اگر هنوز حرارت ساکن نشده باشد که با شنبه سبز عوض شراب آینه نند بعد آرد با قلا یا بنفشه خطمی بر کاس و کل که مفاصل بهندی است بهندی سیده لکری نمایند باز در بخیفه و نمایند و از انخطاط سکون الما بون و قیر و طری درین صفا و افزاینه و یا آرد با قلا یا شربیا شربیت و خطمی آرد با قلا و بون و بگلان شراب صفا و نمایند و صفا و کل سرخ درم در سفیدی زردی بخیفه نیمه و کدو عصارة بطر خشتی و کدو عصارة و غلبه که انشاسته و عطران نافع این مضمون شسته اند و روز اول دو درم خون سفید و فراخ در شیم چکانند و در سوم شیر زنان و در سیزده روز سرخ بارد در شیم چکانند و بعد علاج رد حار علاج کنند و شیاف ابیض و سفیدی قوی بخیفه و حل کرده التحال نمایند و بعد زوال درم روشنائی و سلیقیون در شیم چکانند و از کدو زعفران هر واحد یک جز و در شیم چکانند و شیاف ساخته التحال کنند و از قی و جماع و استلا و اغذیه مل و خواب بر پشت و نظر بطرف روشنی و سفیدی احتراض واجب نند و اگر مراره جدی مراره کنگر هر یک و شقان عطران یک نیم فلفل یک صد و هفتاد و در لب و سوس پنج شقا و دو و ثلث شقان غسل بقدر حاجت از آب بادیان یا سائیده بصل آینه بقدر حاجت استعمال نمایند در التوسع سخت سودمند است و در التوسع ضرر نیم شقان از آب سبکینج خشک کرده التحال کنند و ایضا نبره نر و جحرانی یک شقان سبکینج سار یا در خشک یک نیم شقان بطرون یک شقان فلفل از هر کدو یک هر واحد و صندل عطران یک شقان شش نیم شقان خربوبه سفید یک شقان سبدر و آب بادیان یا سائیده بصل آینه استعمال نمایند و آنچه بعد صفا یا سلم یا شربیا عارض گردد و کج از اصلاح او قطع نمایند چنانکه اکثر التوسع عصبه می افتد لیکن اگر عصبه

وجع شود و اسید زوال این نفیج باشد و گاهی تجویز این بدین طور کنند که بر چشم بنهند و بر آن بزور نفخ زنند پس بنهر راجد اگر دیر سرعت بینند که آیا در آب گشت
محسوس میشود یا نه اگر گشت او دیده شود قاع قرح باشد و گند که اگر از بند کردن یک چشم نقبه چشم دیگر فراخ کرد لائق قرح بود و بقول ارسطو نزول الماء که بعد از سقط
یا مرض باغی حادث شود و غیر البرست بنا بر آنکه ضعف و باغ بهم میرسد و بسبب ضعف باغ و باغ پیاپی میگردد و بسبب چشم میریزد و گویند که آب قابل
قدح آنست که سفید و صافی و معتدل در رقت و غلظت باشد و چون بهار عطسه نذر و جروح و زخمهای مانند شعل از چشم و محسوس شود و هرگاه چشم را با لبر اگر کسی
در اجزاء آب درک گردد و پیش چشم روشنی دریا بد اسباب نزول الماء یا رسیدن نقطه و ضرب بر سرست یا استلای بدن از طوبت یا صلع شدن و غیر من شقیه باقی
یا رسیدن سردی شد و از خارج چشم مثل برف و برفای بسیار سرد و یا سردی مزاج و باغ یا ضعف روح با صرع و ضعف حرارت غریزی چشم چنانچه در شامخ و از این بنا
که گفته اند نزول الماء بیشتر شامخ را بسبب کثرت طوبت فضلیه در اعضای ایشان یا ضعف حرارت ایشان از تحلیل بهم میرسد و همچنین بهر و دین اکثر
و بعد از امراض طویله می افتد و ایضا کسی که مداومت نماید بر افاد فی غلیظه و استلاد و مانند آن جهت آنکه سست تر کم ثمرت فضول و انحراف است و خواب بعد غذا و خوردن
چنگام خواب و حمل تعین و حرکت سخت و جماع قبل منجم و ریختن آب شد و یا حراره بر سر نیز از اسباب نزول باشد و بیشتر مردم سیاه چشم را جهت کثرت طوبت
در عین کامل عارض میگردد و بعضی گویند که چون آب در حد ممتنع گردد و از آن غشای قریق که حاصل میگردد میان آن میان حد متولد میشود باجماله از این اسباب که
اگر نزول یکبارگی افت ضرورت علامات فارقه نموده و اگر بتدریج واقع شود آثار ابتدای آن در یافتن واجب است تا قبل از استحکام آن تدارک کرد و شود و علامت آنست که
نزول آنست که اکثر اوقات خیالات بچون لپشه و مگس میوی و دود و شعل و مانند آن بحسب اختلاف اشکال آن طوبت رو بر روی چشم محسوس شود و فرقی در خیالات
منذره نزول خیالات دیگر آنست که خیالات مندره در اکثر مع افزونی که در چشم و خلل بصارت رو بر روی و خصوصاً در یک چشم یا در هر دو مع تفاوت ثقل کثرت
و در استلاد و خلوصه تفاوت و خیالات نشود و استعمال اشیا سکن تجارت و مسلمات مفید نگردد و در رنگ طلقه خالی از تغییر و کدورت نبود و بعد سه چهار ماه تغییر و نشانی
و زیاد و کثرتش با و گذرد که ابطال بصارت نماید و اشیای روشن مثل چراغ و ماه مضاعف بنید و گاهی اشباح کثیر از چراغ و قمر تحلیل نماید هر چند که در خارج از یک چراغ
بیش نباشد و فرق در سه و عصبه نزول الماء چنان کنند که در نزول از غم یک چشم نقبه چشم دیگر متعش شود و در سه و فراخ نشود و اگر آنکه آب شد یا غلظت و با سده باشد
و اگر تحلیل با وجود صفای آب لطافت آن روشنی آفتاب چراغ بنید این نیز دلالت بر سده کند علاج هرگاه خیالات منذر نزول معلوم شود در ابتدا که هنوز بصیرت کامل
باطل نشده باشد منجم موده بر دراخته تنقیه بدن از سمن بلغم نماید بعد بحسب یار و شبیار و قویا یا تنقیه و باغ کنند و غرغره یا یار و سکنجبین و دیگر غرغره و مسوحات و مضمونفات
و باغ از طوبت بعمل آرند و عطوسات اگر چنانچه قوی باغ است مگر از جهت سختی تحریک آن خوف تحریک آب است لیکن بعد تنقیه کامل مضائق ندارد و اگر قوت قوی باشد تنقیه با شامخ
و حسب هیت حسب بر طریقه شبیار متواتر کنند و در بین اثبات نفیج موده نیز مرغی دارند و در مسلمات رعایت مزاج مریض قوت لازم شناسند و اگر قوت ضعیف باشد در
هر سه روز یا در هر هفته یکبار وجوب مذکور یا یار و شبیار و قویا یا تنقیه و باغ کنند و غرغره یا یار و سکنجبین و دیگر غرغره و مسوحات و مضمونفات
بکار برند و اگر مزاج احتمال کند یا یار و شبیار و قویا یا تنقیه و باغ کنند و غرغره یا یار و سکنجبین و دیگر غرغره و مسوحات و مضمونفات
لازم است لطیف و غیر تنه یا یار و شبیار و قویا یا تنقیه و باغ کنند و غرغره یا یار و سکنجبین و دیگر غرغره و مسوحات و مضمونفات
منوده و در لطیف و غیر تنه یا یار و شبیار و قویا یا تنقیه و باغ کنند و غرغره یا یار و سکنجبین و دیگر غرغره و مسوحات و مضمونفات
ابتدای نزول الماء بیشتر نقای بدن نافع است و همچنین مداومت اقیون استعمال بلیله مری یک حد و هر شب یا شامخ با دیان پوست پنجه و در برگ او یا مزخوش
و یا برگ ترنج مری یا بلیله کبابی مخلوط با قیون یا جیده یا حبلی صبر و یا و یا سکنجبین و یا غار قیون و یا دمان اکل بلبلون یا القی صغیر تعسلی تا بستر روز صبح و شب
هر و احد مفید است و مسوحات منقی و باغ مثل شونیز سود و در روغن از سیار و روغن آجرو یا بنهر و خروس چند مرتبه و یا بعنبر و زکاد مسوحات حجر البقر قدر یک عدس یا بچند
و یا بنیزل که محب سحیدی است و ادا است مسوحات معمول و نفوذ مفید نزول و احتمال وجع سر که ناشی از نافع است و شمیدن مقویات و باغ مثل عنبر و مشک
و بنیزل و مزخوش و سداب یا سمن و شونیز و مالیدن و روغن مزخوش بر سر و استنشاق آن روغن لمسان مفید بود و بهترین تدابیر در ابتدا اینست که باغ چشم بر سر

در کوزه نوک داشته سرش بند نموده گل حکمت گیرند در کوزه بنشیند گران یا تهر تا بهفت روز داشته بر آرد و چون سفید خاکستر شده باشد سر بر سر سمانده و در ششم
درین باب سخت سودمند است و این شیاف نیز از عجوبات است پوست سیلخه کوفته بخیته بر سر آید و هر گوش یا یک گوش سرش خشک کند و بار دیگر ساینده سرش
خشک نمایند و آب بادیان استعمال کنند که بناسیت نافع است و دیگر اگر سر فرشته را در پیله ماهی رو به بریان کنند چند آنکه بسوزد و سیاه شود بر آورده باریک
بسایند و پیاز سرخ و خاکستر گرم بریان نموده اول آب آنرا در چشم کشند آنکه سوده سر خطاف را بطریق سر سده استعمال کنند و بر بندند و سکه روز پنجین غل
بنیانی در چشم پدید آید و علت زایل شود و این از عجایب اعمال است و دیگر الکاحل بتوتیای هندی سرکه اصغمانی هر دو را آب بادیان پرورده نافع بود و باقی
کبیر معنی او گل ریشانی واضح او تقریبات است تا یک چشم و ابتدای نزول آب و مد و جرب سیل و ظفر و شترناق و سطر بر یک رافع است کف یا
اقلیمیای ظفر هر یک ده درم نمک اندرانی سافج هندی سفید در زیر فلفل سیاه و فلفل سنبلی الطیب سرکه اصغمانی هر یک دو درم نمک هندی و فلفل و ال
هر یک یک درم صبر سطرطری عصاره ماسینا مس سوخته هر یک پنج درم ماسیران نوشادر زرد چوبه ارجینی هر یک سه درم پوست بلبله زرد چهار درم کوفته و جرب
استعمال نمایند و اگر خواهند شیاف بندند اگر عصاره ماسینا هم نرسد بجای آن شیاف ماسینا اندازند و پرو و برای ابتدای نزول و خیالات نافع و ششف
رطوبات کند و تقویت چشم نماید و مد و بیاض این در افق است سافج هندی نیم درم بوق یک درم نشاسته دو درم سرکه اصغمانی شش درم شل غبار ساینده لعل
حب یا ریح که برای نزول المار معمول است و فلفل سیلخه کوفته بخیته بکاه دارنده بعد به پیاز و سیلخه فستقی گل سرخ گل بنفشه پوست بلبله زرد
شش حنظل قطره یون فقی هر واحد یک درم ترب و صوف سنای یکی کبیر لبر واحد سه درم کوفته بخیته بکاه دارنده بعد به پیاز و سیلخه فستقی گل سرخ گل بنفشه پوست بلبله زرد
پوست بلبله کبابی بلبله سیاه کاه زبان هر واحد یک درم در نیم آنرا آب بچوشانند و قی که این قدر آب بماند که در آن آید و نیم کرده شود و الیده صاف نموده و آید و نیم کرده شود
در آن نیم کنند و بقدر یک گاه سازند و بیاض سواد حب کوشش باشد یک پاس شب باقی مانده آب گرم خورند و بخوابد و نفع بعد و وقت صبح حب کور یک کاه این
بخورند گل بنفشه باشد گل سرخ کاه زبان هر واحد بهفت ماشه و نیم سق یا نرود و نیم کاسنی نه ماشه یک کوفته شب در نیم آنرا آب ترک در صبح جوش دهند یا خسنانید و باران
و گل کفنی آفتابی و توله الیده صاف نموده بنوشند و وقت تشنگی عوض آب عرق کاه زبان عرق غلب بنوشند و وقت دوپیر آب بخنی خورند و سه پیر خشری ملایم
حب و هر یک که درین مرض کار آید و نقیصه مواد جاز از سر چشم نماید صبر ده درم ترب و صوف هفت درم پوست بلبله زرد پنج درم ستونیا سیم درم صبر
گل سرخ هر یک نیم درم زعفران نیم درم شربت و ششال حب کنعانی که دماغ و جمیع اعضای سر بدن را تنقیه از اخلاط فاسده نماید و جهت فالج و لقوه
دوار غلب نافع و هر گاه که درم از آن با یک درم ایارج فیض هم کرده خورند و زور بصر افزاید و منع نزول المار کند صبر زرد مغز بادام پوست بلبله زرد هر یک یک درم
کوفته بخیته حب سازند حب کوا المی بندد و سر و مخرج صفرا و جمیع فضول دماغی و برای دار غلب و روشی چشم بسیار مفید چنانچه دوستی از سوده و جهت
نزول المار سودمند صبر سطرطری ستونیا ششوی شش حنظل عصاره آفسنتین صبر یک یک نیم و انگل قتل یک انگل کبیر نیم و انگل این جمله یک شربت است
و در جمیع اوقات حتی که بی طعام داده شد نافع آمده و بد آنکه آنچه از قسم خوب درین مرض بخوراند باید که کلان بسازند تا در سده دیر تر ماند حب جد و از جهت
منع تولد زله و تقویت دماغ مخصوص ماده نزول چشم و در نقیصه دماغ و بعد از فلفل استخوان خود و سس سر مل النفع است افیون مقطر صاف کرده جد و از استخوان خود و سس
صغ عربی هر یک یک درم زعفران پوست بلبله زرد هر یک نیم درم تخم خشخاش تخم کاه و تخم مغز تخم کاه و مغز بادام شش هر یک دو درم آب صغ جبهه بقدر سونگ
و فلفل سیاه از حب خورده شروع نموده بتدریج حب کلان بسازند از ترشی و بادی و شیر و شیرینی و تره و سبزی بر سر نمایند حب برای نزول المار و در ابتدا چشم
نافع نزول است و در انتها متعادمودان نفع میرساند مغز خشک بلبله مغز خشک آله بحیاط تاسی پاس سخن نموده حب سازند و یک نسخه حب نافع نزول سبک گشت و انگل
جرب شیخ الرئیس است حب الفارده جز و صغ عربی یک جز و در و در بول کودکان یا بالغ ساینده بکار برند ایضا که در ابتدای نزول غلب است پخته سوده یک جز
نکستره کجری دو جز و ساینده و میان چشم کشند بدوست بعد مدت اثر میکنند و چون آجر که لقوه و فالج و امراض بار در نفع دارد و جهت سم عرق افیون و زهر
نفع کبیر از دشت بخیته سرخ آب بندیده بقدر بادام باره باره که کنند و در آتش اندازند که سرخ شود و بر بنوبه هر قطعه را گرفته در روغن بون سر کنند پس روغن را کورده و

نفع کبیر از دشت بخیته سرخ آب بندیده بقدر بادام باره باره که کنند و در آتش اندازند که سرخ شود و بر بنوبه هر قطعه را گرفته در روغن بون سر کنند پس روغن را کورده و

و در شیشه که گل بکشت نموده باشند اندازند و بموی اسب در هر شیشه نهاده بطریق معروف بچکانند و احتیاطاً در شیشه نگاه دارند و شتر یا و مرغ یا بکار برند سحر ط که
 برای نزول و تنقیح موی معمول و در امت آن نافع زیادتی نزول است مشکک الفص یک یا شتر زعفران و داشته سنبل الطیب یک یا شته کانچیل چهار یا شته کوفته بخته
 قدر قلیبی استعمال نمایند شیان و مرارات که جهت نزول آب تخرج و غشاه و ورطوبت مفید و از سرعت نفوذ و رطوبات تاثیر میکند و قوتش تا دو سال
 یا قوی تا اقله بیای سوخته یا نروده در صحن عربی هشت درم داد و هندی فلفل سفید هر یک پنج درم سفید قلعی چهار درم شوق سکینج روغن بلبلان با شیر
 هر یک دو درم زهر کفتار افین هر یک یک درم زهره زنبی بنویز زهره کبک هر یک یک شت درم زهره با شته و عقاب و گاو درگ و غراب با زهر یک نیم درم و آنجا که رخن
 بلبلان یافته نشود و روغن آبر بدل و کندن و شیخ گفته که ضروری از هر که شیو و گرگ است و دیگر زهره را زهره زنده و باید که آب بادیان اکتال نمایند شیان ف که
 قائم تمام شیان مرارات است جهت قطع ماده نزول و انتشار تجربه رسیده آب زهره بزکوبی در ظرف مسی خشک کرده درم شخم خفل نیم درم سکینج دو درم زهره
 قوتش در هر یک یک درم آب سداب یا آب بادیان شیان سازند شیان و جل که از شیان مرارات بهتر و بی فائده است و جهت نزول آب و خلیات بی نظیرت
 و ضعف بصیرت کوبی اینایت مجرب قویای کرمانی مقبول است درم آب زهره زنجوش تازه که شب آشته صاف کرده باشند سرشته بگذارند که خشک شود و زنجبیل فلفل
 دار فلفل هر یک یک درم و درم مایران دو درم نوشادر زعفران حنظل کثیر صمغ عربی شوق مس سوخته زنگار اقلیمیای نفی هر یک نیم درم آب بادیان تازه ساییده شیان
 ساخته استعمال نمایند شیان و هفت فم رنگ جهت منع نزول الماء مجرب بی نظیرت و سبل و سیاض ملغره و دمه را نافع سعد کوفی فلفل سیاه دار فلفل انجیر
 تخم سرسنگ صبری هر یک پنج یا شته زعفران لایله سیاه هر یک سه یا شته پوست لایله زرد و هفت فم رنگ مسی هر یک دو یا شته اقلیشای دهمی تخم کهرنی سفید
 بیکال بوت زهره زنی هر یک چهار یا شته فلفل یک یا شته کوفته بخته باریک ساخته در ظرف آبی همراه شاخ گوزن آب لیمو سرور و زهره شیان بسته نگاه دارند و در شیشه
 مقبول صاحب متفعل وزن و هفت فم رنگی چهار یا شته است و گفته که اگر هفت فم رنگ هم رسد عوض آن قویای سبز اندازند کل معمول در نزول لایله زرد و صمغ سوخته
 حباب النیل سوخته هر یک دو درم غنچه یا سپهری ناشگفته و رسایه خشک نموده یک یا سه عدد دار فلفل ده عدد صلا لایله کرده و عمل آرد ایضا قوی تر از اول دار فلفل
 پر و چینی بمادق هر یک دو درم بند قه اسرنگ که در بدن شیر زده باشند بوزن چهار درم سر سه ساموده بکار برند کل برای ابتدای نزول و ضعف بصیرت و
 نافع قویای کرمانی مقبول و بوال مس سوخته و در اید رسد سافج هندی اقلیمیای فضه صبر سقوطی سر طران بحری سوخته زعفران سنبل الطیب هر یک دو درم
 شادوخ مقبول شش درم نوشادر فلفل سفید دار فلفل هر یک نیم درم شک یک یا شته لایله زرد و هفت فم رنگ مسی هر یک دو یا شته اقلیشای دهمی تخم کهرنی سفید
 و تحلیل آب خاصیت عجیب دارد و در اید رسد ما قشیشای دهمی سوخته پوست لایله زرد فلفل گرد و مشک ورق نقره به ستور تیار ساخته اکتال نمایند
 و گاهی ورق طلا و سنگ بصری و یا این چنینی اضافه کرده میشود کل معمول حکیم و اصل خان که بر خود آرد نموده بودند برای دفع نزول که شروع شده باشد
 و کند از هم نافع است و قویست بکشد سنگ بصری گل چینی تازه هر یک دو درم سافج هندی یا سیران چینی زهره زنبی سرس کف دریا و در اید زهره زنبی هر یک نیم یا شته
 مرغ سیاه فلفل هر یک دو نیم عدد لیمو کاغذی یا زده عدد گلاب نیم آنرا اول از لیمو تخم بر آرد و سنگ بصری زهره زنبی و کهرنی و سرس در آن انداخته بند کرده بالا
 دیگر آن آردیزان نمایند که دو درم بان رسد و چهار پنج روز که لیمو خشک شود و باز لیمو دیگر بر آرد و نگاه دارند باز گرفته باریک ساییده در آب لیمو اندر ظرف کاغذی از چوب
 نیم که فلوس حبت در آن چسبانیده باشند و در چوب دوم فلوس مس چسبانیده کهرل کنند از سر و چوب بهفات و مایران و گل چینی و دیگر دو که نگاه داشته اند
 داخل کنند تا که صد لیمو تمام شوند آن وقت مرورید ساییده داخل نمایند و باز با گلاب بکشد کهرل کنند با خشک کرده و شل سر سه ساییده نگاه دارند وقت صبح یا
 یک میل قدری در چشم کشند و بعد چهار پنج روز چرک دندان در چشم کشیده باشند شب و در آن روز موقوف نمایند انشاء الله تعالی آهسته آهسته نزول دفع شود
 کل مقوی که جهت ضعف بصیرت و غلظ روح و خلیات و نزول آب بسیار مجرب است نسخه آن اجزای همان شیان جلاست که مسطور شد لیکن در این نسخه زهره زنبی
 حنظل کثیر صمغ عربی شوق مس سوخته زنگار اقلیمیای داخل نیست و وزن نوشادر یک درم است باقی به ستور کل صابون که در ابتدای نزول استعمال نسخ
 همان است که در ادویه یا صمغ حشمت ذکر شد لیکن در اینجا وزن صابون لا پوری قسم اول پنج درم و ال هفت یا شته نیم و نیله تخم سه یا شته و یک مرغ است

السیرة المجلد اول
باید که یک وز در میان داده اند چشم کشند و از ترشی وادی و غذای حار احتراز نمایند و روزی که در چشم کشند از هوا آب احتیاط دارند همچون که بعد بتفصیل در
استعمال آن در ابتدای نزول و خیالات بهترست و چای یا برنج یا دیوان صغیر فارسی یا بر حلیت ربع یک جزو کوفته سیخیده بصل سبب که در عرق بادیان تند و خنده
عسل توام نبوده باشد بکسر شوند و هر روز بقدر بندق وقت صبح بخورند همچون که سسی انلا سغه هند است در تقویت و باغ و منع صعود بکارات و خاصه جفت
نزول اکثر امراض چشم مفید و بی بدل است بلیله کابلی بلیله آله لقلل سیاه و از لقلل تربی و صودن هر واحد چهار شقال شیطیح شکر طرز دوم واحد و از د شقال کوفته
سیخیده با قند سفید و دو چند و عسل خالص یک چند و روغن کافور و ری بدستور مقرر بقوام آرند نفوخ بر بای نزول الماء فائده دارد و زعفران انبیون دارچینی هر واحد نیم
قرن الکی خرد و هر واحد پنج عدد و در شیشسان شش باشد سنبل الطیب و نیم باشد سایه نفوخ کنند و اگر او بیه هندیه نافع نزول الماء و مغر گونگی سفید
آب لیمو کافوری کحل کرده با یک سوده نگذارند و وقت صبح قدری در چشم کشند که نافع نزول است و که الکحال تخم زبل بصل سائیده و کذا نوشاد و سوده و کذا
زیره کلاغ نیم وزن عسل آمیخته نافع و دیگر که نزول از یاده شدن نهند و در منق آن مجرب عجیب است شیر برگ خرچندی بوزن ده فلوس در جام پهل
بادسته خوب نیم که فلوس بر سرش وصل کرده باشد حل کنند چند آنکه غلیظ شود و بعد از آن در شیر زن که سیر داشته باشد چهل پاس کحل نمایند و بکار برند
و دیگر مغز بنگوت و جزو انبیون یک جزو آب سائیده شیان ساخته در چشم کشیدن در ابتدا نافع و کذا چکر گوش آدمی و انکوزه سادی در شمه بود
اکتال نمودن و دیگر که نزول از یاده شدن نهند بلیله و دوام کته سفید پوست بلیله که در هر یک سده نانک بچشگری بریان و پنج نانک آب سائیده
شیان سازند و رسایه خشک نموده اندر چشم کشند و دیگر که نافع نزول آب است و از فرون شدن نمید و حلیت تربی سنگ بصری تو میای ستر بچشگری
بریان هر یک چهار درم باد و آثار آب جغرات سوده شیان ساخته بشیر عورت سائیده در چشم کشند و دیگر که در ابتدای نزول مجرب بعض حجران است
شب یمانی دو ماشه و ظرف گلی بریان نمایند هر گاه که اخته شود و در قنصل در آن غرس کنند چون خشک شود از آن کش گرفته بسایند و قدری آب حل کر
ببیل در چشم کشند و اگر چشم طلا کنند احوال حدائق شیخ میفرماید که ابرج خفیر ادرین باب جلیل النفع است و کذا که حب ذهب و انچه دران اردویشل
قنطاریون قنطاریون واقع شود و از حبه اردو قنطاریون اکتال سکینج سه درم حلیت خربق سفید هر یک ده درم عسل مهشت قوطولی است و انچه بسیار مجرب است
سر خطاف سوخته بصل و چشم کشیدن و شیان صفتیقتان و جیح مررات مذکور است و قوی تر از آن شیان مررات ارستانی و شیان مرزنجوش است
در روغن بلسان آن نافع بود و انچه در ابتدای آب نافع است این است که بکیر نند و در کادو آن حج البدن و ظرفی قریب ده روز و نهفته بگذارند بعد از آن در روغن بلسان
و در هر دو سنگ پشت بری و روغن بلسان هر واحد دو درم خوب با هم حل کرده اکتال نمایند و انچه بکیر نند خربق سفید یک جزو و حلیت یک جزو و سکینج
پانزده جزو و شیان ساخته در چشم کشند و انچه از خربق سفید یک جزو و لقلل نیم جزو و شق ثلث جزو آب ترب شیان ساخته استعمال نمایند و هم قوی است
مردی را دیدم از طبه حکم که او را نزول الماء عارض شده و خود علاج آن بپتفرغات و اختیار پیرهنه و تقصیل غذا و اجتناب از شور با و امطبات و اقتصار بر
مشویات و قلیا و استعمال اکل با طفه حمله الجالیمه و پس بجز و بخوبی خود کرد و فی الواقع در ابتدای نزول الماء تدبیر مذکور نفع می بخشد حکیم علی گوید که از
بعضی نقل کرده اند که بعد از استقرار موافق انصاف و مسرعه از مردم بر پیرهن چون حجام و آنکه سرف و بانو به که از برنج و آب کیندی سازند و هر روز و شربان حد غینند
و عشب امیل باب گرم فرورده در چشم کشند و هر روز یک و بار این عمل نمایند نزول الماء را از اکتال کنند و چون آب قیق شود و شیان مررات و شیان بر رویا
اکتال نمایند که از قنصل شنی سازد و از انلیف منشا او به عظیم النفع این است که تو میای که رانی مازوی سبز تو بال مس هر یک درم سه سیخیده اوقافیا قنطاریون
سوخته سفید آب خان سقفت خانه مس گران هر واحد یک درم و نیم خوب بسایند تا مثل غبار گردد و هر روز دو بار در چشم کشند و از مرطبات پیرهن
و بر اطر فلما ت مواظبت نمایند و گفته که این سره جلیل النفع است چنانچه زنی پیر ساله را نزول الماء عارض شده بود و یک چشم او نابینا گشت و دستمال
برین حال بگذشت و جمله کالین اتفاق بران داشتند که علاجش بجز قنصل نیست و مرصه از آن می رسید پس بگفته من چهار ماه به استعمال کحل کورواکت
و مرض او زایل شده و بصر او خود کرد و این کحل برای کسی که مزاج او خصوصاً مزاج سرد چشم او شدید الرطوبت باشد خوب است و اکتال زهره افی بصل ستر

باب دویان تنقیه نمایند و خشک گردد و بسایند و بجزیره پخته استعمال نمایند که این عمل بعد تنقیه بدن سر اکثر استعمال نموده و نزول آب ابل شده حکیم عابد نوشته که در بعض کتب معتبره دیده ام که پیازند و در آب روغن زرد پیزند و بر نارنج خورند و از طعام شب احتیاج نمایند و سومات ترک سازند و در جوش نهان نان ساده بخورند و بر طبق مذکور بقدر اعتدال کنند و از نسبت پیاز و نارنج و کندن و اگر از طعام شب صبر نکنند در آخر روز نان محروس باب بدیند و در ماه کامل عین این را بنشینند و بر شب با هر صبح یکبار از غسل مقوم مثل آب یا از یک سیل چشم کشند که این ترکیب بود و انفع میکند انتخاب هرگاه این مرض مستحکم شود و بصرا با کحل ابل گرداند و غلظت قرح تدریجی سودمند و هرگاه اراده قرح باشد قبل از تنقیه بدن و باغ نمایند و اگر احتیاج باشد قصد نیز کنند و ایضا پیش از قرح نظر کنند که از آبهای مذکوره که قسم است و قابل قرح است یا غیر قابل باشد و عصیر کرب است یا نه اگر قابل باشد اول تنقیح سده کنند بتدریجی که در باب بطمان بصبر خواهد کرد و بعد انتقال سده قرح نمایند و آنچه غیر قابل قرح باشد اگر این تدریج قابل قرح سازند که لطیف غذا کنند و مکرر خورند و از اغذیه غلیظه چون گوشت گاو و شیر و عدس و از خوردن شب و صبح و شراب استحمام و پیاز و گندنا و بادروج و ماهی پر پیزند و ماهی را خاصیتی است که بر جدو ث آب تنقیح آن یاری میدهد و کحل ملطفت چون زرات مانند آن در چشم کشند و بقول صاحب خلاصه التجارب ایاج فیقر بسیار دهند باین مطبوخ قطریون دقیق سده دم بسفلیج هفت درم بر بنفشه یک سویر است درم همه و نیم انکار پیزند تا بقدر آنچه درم باز آید صاف کرده بکار برند و زرد اتم بهتر آنست که نادت چهل و یک و زرد میان چند و بجای آب اسل بر قق با دوان ساخته بنوشند و اغذیه یا سده خورند و این تدریج برای اقسام آب غلیظه است و اگر آب رقیق منتشر باشد صلاح او بر خلاف این تدریج است یعنی مناسبات دهند و یا ماهی خورند تا که آب بقوام معتدل آید و صاف قرح بمثل الصیداع و زکام و عطاس سعال باشد یا ضجر و سر یع الغضب نباشد و شراب جماع و حمام ترک کنند و از اکل شایای بخورند و الباقی بقول فنوا که بر طب اجتران نماید و معتدل آب سکون آب حصول اندکی غلظت قوام قرح نمایند و ایضا هنگام اراده قرح باید که چند روز قبل از آن و قبل از تنقیه ماهی تازه و اغذیه مطبوخ تنقیه بخورند و دیگر از انار و غیره و مشرب آب استعمال نمایند پس تنقیه بود قرح کنند و بالجد اگر آب بسیار رقیق یا بسیار غلیظه باشد و از حسن تدریج قوام معتدل نیاید طبع منفعت از قرح نباید داشت و در یوم معتدل الهوا و موسمی که از اعتدالین بر نار قرح کنند و در آن روز زار و باد تند و خصوصاً آنچه و مشرب نباشد و بعد قرح بنه بر روی پیشه و روغن بنفشه مخلوط آلوده بر چشم نهند و بر بند و چشم جمع زار نباشند دارند و تا سه روز در تاریکی بنشینند بخوابند و صبح حرکت و سخن نگویند و برای حاجتی بر اشارت انگشت کنند و بول و براز هم بر پشت خوابید و کنند و از عطسه سرفه و غضب خود را نگاه دارند و بر صدغین چیزی که سرفه سخت نمیشد ضام و سازند تا صلیح عارض نشود و اگر آن عطسه معلوم شود یعنی راید است بمانند و باطن انگشت خنصر بر دست غلظت نمایند و اگر سرفه آید تدارک او با قود او غیره کنند و طعام بسیار را ترک باید خورد و آشامی آشامیدنی مثل لیکه گندم بی مکت قوت شدت اگر سنگی تناول نمایند و آنچه نمایند بی باشد بخورند و از اغذیه جمیع ریاخ و سبزه اجتران کنند و گویند که وافق ترین اغذیه حیر و آب سوس گندم است و اگر ضعف عارض گردد بشور بای رقیق گوشت تیر و بلا و سوت غذا سازند و اگر درم با صداغ و غیره عارض شود بکار نماند و بی ای مذکور و خواب بر پشت تا یک هفته حاجت افتد و در محل با طوقی و اراخی او واجب است تا که وجع زایل نشود و از ایستادن در بعض احتیاج کنند و در هر سده روز وقت سه بار بر پا بکشانند و بخوابند و بکشانند و عصبیه باب خلاف یا که و یا آب عصبی الراعی نمایند آن کس که چشم نمایند و بکشانند و بیاید و او را کنند و یکبار از آبهای مناسبه با چشمه تمام بشویند و بر بنفشه کوفته پیچند و بنفشه کوفته بر چشم نهاده باز بر بندند بعد از ایام مذکوره بیمار را راست بنشانند بر پشت که اگر از آب انار نهاده و هیچ حرکت نکنند و بنفشه سیاه بر روی آویخته دارند و اگر خواهند شاد رخ منسول یا سر سیاه در چشم کشند و از جماع و لطمه و سبزه و غلیظه و شراب شیر و طعام شب منع کنند و در فصل بطبوخ فقیهون و خیال این تنقیه نمایند و بر ریاضت معتدل اگر کنند و دخول حمام بعد ریاضت و دلالت قدیم در اوقات خلوصه مناسب بود

صنعت بصر

و این عبارت است از فعلی که در فعل الصبارت واقع شود مثلاً هر شیئی که با بینی دیده شود و یا از مسافتی که بصر سالم می بیند نتواند دید یا در رویت اشیا خطا کند چنانچه چیزی بزرگ اخربیند و سیاه را سفید و دراز را کوتاه و راست را کج یا بر یک یکس آن و علی هذا القیاس بالجماع اسباب کلیه این مرض بر شش نوع است یکی آنکه سو مزاج عام در بدن غیر خاص بدیناغ چشم یا خاص در معده بود و از پیوست غالب یا طریقت غلظتی یا ساق یا بخاری اتصال از بدن معده خاصه

یا در وقت مادی یا غیر مادی یا غلبه حرارت مادی یا غیر مادی که موجب این مرض گردد چنانچه در حیات حاره و دوق و فطر اسهال مجبور و استسقا عارض شود و دم آنکه سبب است
در نفس داغ باشد از امر این داغ معروف که در بر هر داغ یا در بطن مقدم افتد و یا از ضرب صاعقه که عارض او گردد و این قسم دوم اکثر از رطوبت خالص یا رطوبت
که عارض شود عقب از این حرکات مفرط بدنی و نفسانی بواسطه اغتات مفرط مسقط قوت محضت ماده می افتد سوم آنکه از مخرج بروج حاصل قوت جهه با
که رقیق یا کشیف یا غلیظ یا قلیل گردد و در وقت بروج اکثر از پیوست و حرارت بود و گاهی از شدت تفریق بواسطه دوام نظر بر این آفتاب و اکثر و مانند آن از شدت
عارض شود و گاهی اجتماع مفرط بروج بسوی احتقان محلل مودی گردد و الا بسبب آن کشیف گردد و پس بار دوم رقیق شود و ازین قبیل است آنچه از طول مقام در تاز
و بر آمدن از ان بر روشی دفعه حادث گردد و کثافت و غلظت روح یا از پیوست و رطوبت بود و یا از اجتماع شدید و احتقان که مودی بر تفریق روح گردد و گاهی سبب
و غلظت خلقی بود و قلت روح گاهی در اصل خلقت بود و گاهی بسبب شدت پیوست و کثرت استغرائات خصوصاً حاجات جماع و بیداری مفرط و اغذیه یا بسبب قلیل التغذیه
مثل قدید و عدم کربن با دنجان غیر آن یا در و در چیزی شدید الحرقه در داخل بدن یا از خارج آن مثل ملاقات هوای گرم حاصه در صحرای چنانچه مسافران را در
گرمی قوی و کسی که در حمام اطالت مقام نماید و غیر آن چنانچه از کثرت حرکات بدنی مثل تعب یا حرکات نفسانی مثل کثرت هم و حرمان غم و سرور یا ضعف معده یا هم
و یا بسبب ضعف مقدم داغ و صعوبت امراض قرب موت که روح تحلیل پذیرد عارض گردد چهارم آنکه ضعف و آفت بصیرت بسبب طبقات چشم باشد آن اکثر
بسبب طبقات خارج غیر طبقات عاثر بود و این یا بسبب جوهر طبقه باشد و یا بسبب منفذ که در وی است آنچه بسبب نفس طبقه بود و یا از مزاج ردی باشد آن اکثر
بواسطه احتباس بخار در ان یا اختلاف فصل بطوبی آن یا عروض اجفاف و یسین و تقشفت و تحشف و خصوصاً بعینه و قرینه بود و یا از فساد سطح طبقه بود یا از
قروح ظاهر یا خفی یا مقاسات رد کثیر فزایشات او یا از رنگ غریب داخل طبقه چنانچه در یرقان از زردی قرینه یا در طفره سرخی یا السیاح رنگ طبعی مانند آنکه عنبیه یا
عارض شود و یا رقت طبقه بسبب عروض اکل یا بسبب نبات خشا بران چنانچه در طفره یا اشتقاق و غلظت غرق و چنانچه در سبب افتد یا از دم یا تشنج عنبیه باشد آنچه
بسبب آفتبه منفذ عارض شود یا از تنقیح غیر طبعی بود و یا از اتساع و یا از انسداد چنانچه در نزول الما افتد و اسباب این هر سه فصول عللی و مذکور شد پنجم آنکه بسبب طبقات چشم باشد
و این یا از غلظت یا رقت جلیدیه بود یا از تغییر رنگ و یا غلط غالب یا از خشونت او یا از عظم یا صغرها باشد و سبب غلظت و کدورت جلیدیه سیلان رطوبات عقیق سوداوی در
داغ و قدوری انصباب آن بر جلیدیه باشد و سبب تغییر رنگ غلبه خلطی از اخلاط اربعه بود و سبب خشونت او ماده لئاع و قد باض حریف یا بسبب باشد که از رطوبات
داغ بسوی عصبه مجوفه بریزد و اول دمه پس خشونت و جلیدیه پدید آید و سبب که جلیدیه کثرت انصباب ماده است بسوی آن و سبب صغرها و ضعف قوت او
یا شدت تحلیل از حرارت در عین غالب بود و یا از کبر و صغر و غلظت و رقت رطوبت بنحیه یا کدورت آن باشد و سبب که او قصور در فهم رطوبت جلیدیه بود حتی که
فضول او کثرت پذیرد و یا از دمی ماده دارد بران بود و سبب صغرها یا انفصال خنری از ان بود چنانچه از سیلان بعض اجزای این هم کام قرح و مانند آن بود و یا غلبه حرارت
یا بدست بران یا جلیدیه و سبب غلظت او یا مناطت باوه مغلظه بود مثل سودا و یا کیفیت غالیته بر مجده و حرارت عاقد با حاکم نایب بسوی ارضیت و سبب رقت
او یا غلبه نایب مخالط بود و یا ترسیل حرارت بدین سبب که کدورت آن که اختلاف رطوبات و البحره مغیر اشفاق و شود و آن یا از غلبه سودا سوداوی بر بدن یا سودا بر
در اکل و شرب باشد و گاهی کثرت جماعت موجب تکرر بنحیه میگردد و در حضرت زجاجیه بصر از جهت حضرت او جلیدیه باشد که بسبب ایراد و غذای غیر معتدل بر جلیدیه
قوام او از اعتدال برگرداند ششم آنکه از آفت عصبه مجوفه باشد و این یا از غلظت عصبه بسبب پیوست یا رطوبت و یا از ورم بسبب مواد حار یا بار و یا از انقباض
بسبب بصره و مسقط شدید که بسبب عارض شود بطریق تشخیص اسباب مذکوره باید که اولاً بسوی ثقبه طبقات چشم نظر کنند اگر ثقبه از حال طبیعی تنگ یا باز محسوس
سبب تنقیح یا اتساع باشد و اگر رنگ مردک تغییر نماید و دیگر علامات ابتداء نزول الما موجود باشد سببش نزول بود و اگر در ثقبه کدورت محسوس شود پس سببش کدورت
ازین کثرت صوم یا فطر استغرائات یا کثرت سفر در کمالات غبار اما اتفاق افتاده است یا نه اگر باشد و آن آثار نزول الما و انتشار نباشد و دفعه غلظت چشم
و عدم انطباق عکس محسوسات در وی عارض شود و بی تنقیح سودا و اطمت چشم قلت پذیرد سببش پیوست و کدورت جلیدیه بود و الا اگر با وجود کدورت
مخاذهی ثقبه فقط پیده اشیای سیاه متحرک بجز حرکت چشم پیش چشم محسوس گردد و در نظر بطرف آسمان نسبت بکمر سببش سوی زمین صاف روشن نماید و ایضا وجود علامت

اکمال استوی محمد و بصیر مثل بنسجی باسلیقون و روشنائی و کذا نظرون و دماغ کلنگ آبا نار و خون کپوتر سفید در حال فسخ او و بهتر آنست که از بر بازوی او گذرد
و استعمال نمایند و کمال بر طوبت خناس مزبل حرب ضعف بصیرت این کمال نافع است و شرب آن نیز مفید است و این به آنست که در آن رو چون نافع است
و مذکور شد و خوردن خود بخشد نافع بود و کس گفته که چون بازه طول کند از اشیا یکدیگر تحریک غشیه فی رزنا استعمال کنند اول استعمال کمالی نمایند که غسل سازند
بازو و انگیزه و خزان بهای قریطه و کفزار یک نیم درم و فلفل پشناد و پنچ عدد و عصاره بادام و او قلیش یک نیم درم غسل چار و طولی با هم حل کرده و طرف من و از
استعمال کنند قبل از استعمال یک چشمه آب گرم دریا می خورد و سداب و اجینی و مغز کبک خشک و حرکوش و هلیون ششم مشک و عنبر و یاسمین و نسرين و مقدی بصر
علاج ضعف بصر از حرارت مادی یا غیر مادی در مادی تنقیصه فی حال اجامت قنار و کونکند اگر ماده و غیر چشم باشد از کمال اگر ماده عام و جرح بدن باشد و اگر
بسیار است و طبعی لطیف و حبشه نایب و تنابا و غیره و شمشیر و کاه و شیر و خشک شربت نیلو فوطا ب استخوان اخل کرده و دادن ضعف بصیر و جرح چشم نافع بود
و کذا بطبخ عناب و عدد و بنفشه درم و بنار نیم درم درین قسم مفید کند که شربت عناب شربت بنفشه سودمند و غذا فرو رده و ماش بخور دادم و اسفنا نافع و بنار غده
سوانقه اقصا و زرد و از جرم و چیزهای نافع و حریر اشیا می خورد چون بازه کند و میزد و در جرح بر میزد و او پیوسته اشک و در چون برود و حصر و عصاره باطله و چشم کشیم
و اگر بایوست بود و در بصر جوان باشد شیرینان و ضروب سفیدی بقیه روغن نیلو فوطا و بعضی الراعی و مانند آن سحوط کنند و سحوط طباشیر و روغن بنفشه نیز مفید
و کمال صمغ سماق نیز مقدی محمد بصیر و جالی خلط است اگر آب نارنجش بچشاند تا نصف بماند پس نصف این نصف باقی غسل منزع الزخوه اضافه نموده باز
بچشاند تا غده طرکند بعد و شیش کرده است و پنچ روز در آفتاب و بنجته بدان که استعمال نمایند همین نفع بخشد و کذا اتفاقا و کذا اعصاره ریاس مفید
و آب حصرم آکا و کمال سودمند است اگر بلیله سیاه نبات مسامی حب استه کمال نافع ضعف بصیر و جرح چشم نافع بود و اگر آب نارنجش که توله و طرف
بچشاند تا نصف رسد پس شمس هذا الصنم وزن آن کوبه بر میزنند و در آفتاب تا دو ماه بدارند بعد طباشیر و لاجور و سوسل هر دو برابر با بنفشه شنب و چشم کشند و
ضعف بصیر که از رفت روح با صبر باشد بعد تنقیه دماغ از طبخ قو که علوی خان حب بنفشه شربت نافع بود و سوسل شیر آکله مع نبات مسامی هر روز یک توله
خوردن نافع ضعف بصیر و موی دماغ است و همیشه در کان تاریک ساکن باشند و غایت آرام نمایند و جبر با یکدیگر فعل سرد باشند مثل الزهر و برف و چشم کشیدن
و بنفشه چشم نهادن از جویات است و بچشیدن نگه و کوله خوردن در آن اندرون چشم بماند که نبات کشید و کمال حشمت خام علوی خان در چشم کشند و بقول گیانی اگر
باوی حکم باشد که یک در آن حماق ترک کرده باشند و چشم چکانند و برگ لب مطبوخ بستر که و آب بنما و کنند و اگر کرده و تو تیرای بندی عربی باب غوره و یا باب ساس که
کافور آینه کمال نمایند و بقول شیخ اداست کمال خضض سخت سودمند است و حفظ قوت چشم تا مدت دراز نماید و کمال بچکاند بلیله بگلای نافع بسیار است
هرگاه که رطوبت دقیق مع حرارت حکم باشد و در حرارت غیر مادی سردات و مرطبات بماند و در غنای سرد و در مثل روغن بنفشه و نیلو فوطا و در سینه
چکانند و روغن بادام و یا آب کشنیز و در خولان چشم قطره کنند و شیر و خزان در چشم دوشند و فروات مرطبات و اشیر و جرم جدیدی که است و کوه قطره قنار و
علاج ضعف بصر از سردی است که موجب بیس قریه یا رقت و قلت روح با صبر و صغر طبعید یا قلت بفضیه گردد و این اکثر بخیان و سردی و کمال
در طبیبین کوشند به بنویسد که در علاج امراض باسین باغ صمدی بوسی سول این جرم ذکر یافته و با لجه ملاک در علاج آن مرطبات چشم و دماغ و بدن است و بنار
بادام و طبعه و با ناه و قطره آنها در چشم و کذا چشم در آن باز و صغیر این جهان استعمال افندیم و مرطبه تناول قو که مرطبه بماند و نه و آلو با لوه و شش شربت مرطبات و اشیر
ماند که کوه آب و تمام و ندیدن بسوی روشنی و چیزهای براق کمال اشیر و کاه و شیرینان که اسفیده بفضیه مرغ که در ظرف نقره با دسته نقره خوب
حل کرده باشد و یا شیرینان که بار و عن که و بر هم زده باشند و لعابات منوجر و روغن طبیار و چشم و بچشیدن بچکانید شربت چشم و بنفشه آن سیر و کوه و کوه
چشم و نوشیدن با لجه سینه و شیر تازه و شیشه و و شیدن شیر بر و در چشم و سکون نوم و راحت و سحوطات مرطبه مفید بود و بداند که استعمال سردات
بنا بر خوف قنار و روح با صبر و محذ و دست مکرر و احتیاج بسوی او و افندیم مرطبه مانند گوشت حلوان جوز مرغ فرو رده و بنفشه نیم شربت پاک و کوه
و شل و آتش جو خوراند و آب شیرین یک گرم غسل کنند و بر سر بریزند و بسیار مرطبات که در آن بنفشه و نیلو فوطا و در جرح و برگ بید و شمشیر و بنفشه

و بعد طعام بچام روز چند آنکه عرق نیاورد و روغن نیلوفر و روغن که در بر سر بالند و روغن بادام و نیلوفر و بنفشه که در دین و گوشت اندازند یا شیختران سفید بچشم
در بینی چشم قطور کنند و بنفشه و نیلوفر و بنفشه و شیر زنان در چشم چکانند و مالیدن سکه گاو و بر سر بادام و سر فرو بردن در آب شیرین که بسیار سرد است
و چشمه در آن کشادن چند مرتبه بخت سودمند است و زعفران و شیر زنان سوده و چشم کشیدن درین باب اثر تمام دارد و کدک الکحل بدخان و غنی بنفشه و دخن
روغن گل و الکحل السرمه و صفهانی و مر و اریزاسفته و بسدر بر آب گل سرخ و آب چشم حرق نافع است و از جمیع مستغفرات و محملات و اشپای یا بس و جوع و جماع
و ریاضت و تعب و حرکات نفسانی و اغذیه بخیره و هوای گرم اجتناب است و ایضا در صورت قلت روح با وجود تغذیه باغذیه مذکوره با مراحات جودت مضتم
و اجتناب از محملات و جماع و غیره اصلاح مزاج بدن را من عین تقویت معده و کبد و دماغ و عین ششم طیب مناسبه تقویه و دوام فرج و بر و روغن
بسن و زار و دوام الکحل السرمه بر آب عوج یا بصرا که گل سرخ و آس نافع است و در حالت رقت روح تغذیه باغذیه غلیظه حید الکیموس مثل سریشیه و کله پاچه
و گوشت بچه گاو و آشناییدن ما الشعیر یا شربت خشکاش و احتراز از نظر کردن با شپای مجر و روح مثل چیزی بسیار روشن براتی و خطوط حقیقی و دقیق بر مناسبت
و الکحل یا بنفشه و مر و اریز یا بسنبل گلاب و آب عوج در اینجا نافع است و گیاهانی گوید که اگر سبب ضعف بصر نقصان طوبت برضیه باشد لزوم آنرا با شربت بر و
شیات ایضاً سه بشیر زنان حل کرده نافع است اگر جفاف طوبت مذکور باشد الکحل یا شربت و حکا که بادام و مانند آن مفید و گوید که چون طوبت در دماغ ظاهر گردد
آب بادیان تازه در بینی چشم چکانند و اگر ایست حرارت باشد تدبیرش بدستور است استعمال فروات سبزه مرطبه مانند ما الشعیر یا گوشت بزغاله و ماهی تر تازه
و تناول کاهو و خیار و کدو و اسفناخ و اگر ایست خلط حاد و محض باشد اخراج آن نمایند برقی مثل ما الجذین بعد از آن بر طیب کنند و بالجمله علاج ضعف بصر بیسی بسیار
دشوار است و لایسمایست که در طبقه بود علاج او صعب باشد و سامری گفته ضعف بصر که از مقاسات امراض حار و حی فایده علاج او بشرب و طول بر روغن شیرین
و استحمام و تطبیق بسیار تدبیر کردم پس این شد و جالینوس گوید که هرگاه از استقصای نظر بسوی آفتاب بصر ضعیف شود یا باطل گردد باید که دوی او را از آنچه بقوی چشم بود
خالی نباشد و آن هر دوی قابض است و بعضی گفته اند ضعف بصر که از نظر در آفتاب واقع شود بشرب خواب طویل علاج کنند و آنجا که سبب ضعف بصر بسیار گریستن و ایست
باشد روغن بنفشه و روغن نیلوفر در کف پای مالیدن و استحمام و الکباب سر و چشم بر بخار آب شیرین و نظرد و بینی و بوستان آب روان سود دارد
علاج ضعف بصر از کدر و غلظت طوبت بضمیر جلیده و خشونت جلیده بخشونت عصبیه مجوده آنچه از غلظت و کدر بود بصورت ظهور علامات غلیظه سودا و انسقیه
آن نمایند بطبیخ اقیقون و حب لاجورد و مالجونی سفوف لاجورد و یا طبخ اقیقون و فوکی علویان و غیره به تدبیر که در اینجا گوید که اگر بر نفس سودا مطبوع گاو و را
بسیار هر یک تدبیر با در بنجوبه اسطوخودوس هر یک و در دم انجیر سفید بخت عدد باخیره و بنفشه ده درم بدین نیز سفید بود و بعد تنقیه استعمال اطریفل که در آن آمو
و افستندین و اسقو لو قدریون و مصطکی و عود خام افزوده باشند نافع بود و اطریفل اقیقون علویان خوراند و حب بلبله سیاه علویان که در آن کشک بپاید
و سرمد سیاه برابر آینه در چشم کشند و بگوشت ماکیان فربه و حلوان غذا سازند و ترک عشا کنند و بران قدر طعام اقتصار نمایند که مورت استلا نکند و
و استحمام نمایند و تدبیرین قدم و تلطیف آن وقت خواب از پیمیز و روغن بنفشه و بادیان ترو تدبیر منخرب و صماخ و سایر اطراف و از آواز بلند و اجماع و ریاضت
عنیف و از حمل چیزی بر سر و قرب آتش و از مولدات سودا مثل عدس و باونجان و تره تیزک و گوشت گاو و سرکه و اغذیه مالحه حریره اجتناب کنند اگر آتش در
مغسول در دم زنجبیل نیم درم بسد و در دم پوست پیسته مدبر و در دم سرگین سو سار یک درم و اریزاسفته و ثلث درم سائیده پنج روز در چشم کشند و بعد دو
شیات مرآت و باز پنج روز کلن کولر عمل آرند و همچنین تا مرض ازل گردد و کدر و غلظت بضمیر نافع است و آنچه سبب ابتدای نزول الهما و مفید است حسب حاجت
بعل آرند و ایضا اگر غلظت طوبت بضمیر بسبب ماده فحلا باشد معالجه است فراغ آن ماده مثل ابرج و لو غازی و حب قویا کنند و همچنین حکمیکه از غلظت و خشونت
و حیرت و مانند آن ساخته باشند بعد از آن ملطفات استعمال نمایند مثل حرکات و شربت بچین بزوری و غرضی و جلیدن اسطوخودوس و الکحل اموات و روشنای
و اشال آن و آنچه سبب مزاج حار یا بس باشد تعدیل بصد آن کنند و ما الشعیر را بکعبیدن نفع ظاهر است و آنچه از رطوبت باشد ملطفات عماره مذکوره کفایت
و آنجا که طوبت فضل یا با افراط جماع باعث تکرر طوبت بضمیر باشد تدبیرش از قسم اول ضعف بصر و اگر ایست باشد استنباط نمایند و ایضا در تکرر جلیده
و بضمیر که از مین جفاف باشد تطبیق مزاج باغذیه مرطبه مثل سفید باجیات از لحوم جدی و باقلا و کاع جدی و اطراف او مطبوع و بشعیر مقشر و شیرین
و جویات محمول از خشکاش سیده گندم که در آن لحم جدی صغار و بچه ماکیان انداخته باشد و گوشت بزغاله و ماش مقشر و باقلای مقشر مطبوع با روغن بادام

شیرین اسفناخ و ملو خیا و آشامیدن شیرین مطبوع شربت بنفشه و نیلوفر یا شیر خرفه و ماء القرق و مانند آن شرب ماہ الشعیر و شیر خر و سعو ط غرن
بنفشه که دو نیلوفر شیر و ختران نمایند و شیرین خمر از منیر جدی وقت خواب بر سر خما کنند و در آب عصی الراعی جو بمقشر خجسته آب و گرفته قدری سفید بختی
رفیق و اندکی روغن بنفشه در آن داخل کرده بجنبانند و صبح و شام در چشم چکانند و بنفشه تر و نیلوفر مانند آن بوبیند و قطولات و اطلیه و مرقحات
بکار برند و چیزی که بر مص چشم و اشک و درد و صلا و حشیم الحمال نکنند و از جاع حذر نمایند و اگر بسبب حرارت قوی جلیده و یا عدم وصول غذا بدان باشد
ترطیب تبرید آن نمایند به تناول ماہ الشعیر یا شربت شفاش یا آب انار یا آب آشامیدن شیر خمر یا خیارین که دو شیر خرفه و شربت ایمن یا نیلوفر و عرق نیلوفر
و آشامیدن آب خیار یا آب که دو یا شیر تازه و دوشیده باشد و سعو ط شیر ختران بار و روغن نیلوفر و بنفشه شستنی چشم بلعاب بز قطونای رقیق و شیر ختران
و تعداد دخول حمام آب شیرین بکیرم و اریضا انچه از کثرت جاع بود لا جورد و حصول لبا شیر هر یک یک باشد سوده در انوشه در وی ساده یا لولوی بهفت شسته میخند
ورق طلا یک عدد پیچیده یا شربت سیب شربت یا قوت علو بجان هر یک دو توله و گلاب عرق کیوڑه و عرق عنبر هر یک چهار توله با صافه تخم زخم شک یا شربت
بهفت شسته بنوشند همچون ابو صغیر یا خیر م و اریخ و در الحمال غرض سر و شک بکن بر روغن ادم میخند از جبر است و غذا می قوی ماغ خوردند مثل قلیه قورس بر غله
و قلیه گرسی بنای خسار و ماغ جمیع لوات پرند و چرند که بر روغن داده کاوخته باشند و اریضا در ضعف بصر از خشونت جلیده پی تقیه داغ یا شای می توسط الحار و
مثل سفیدین و گل سرخ و صطک و صبر کنند پس غره بمری میخند و مانند آن کنند و بهر تقدیر این اج و از ان خشونت غذا بهر اوقه معتدله مثل فروج و تیو و دراج و زردی
نیم شربت مانند آن اختیار کنند و بعد روغن بنفشه و شیر و ختران سفیدی میخند و بهی چکانند و فاده بر روغن بنفشه و گلاب تر کرده بر چشم نهند از ریاضت که عین شفاش
علاج ضعف بصر از ضعف داغ و حرارت غریزی و این قسم بمشامخ افتد هر چند که این علاج مست که حجت عدم از دیداد و خطا باقی اگر ممکن باشد و از تقیه
و داغ کنند و بعد کاخی برای جلای چشم مثل شادنج و کفت دریا و بلیله زرد و جمیع در چشم کشند و کاخی برای تقویت چشم مثل سرسره و توتیای کرمانی و کل غریزی و کل الجوی و کلا
و مانند آن الحمال نمایند و اگر تخمین فراج داغ مطلوب باشد با دامن جاره و ممرات سعو ط نمایند و در آن زیر که اسعاط بممرات حتی المقدور جاز نیست
و استعمال مبر و ات سعو طات مبر و مطبوعه اصل بکار برند که بمر جاسه تبدیل او و تولید رطوبت فاسد بمقدم داغ و مشامخ میکنند اگر چه در داغ حرارت میسر یابند چنانچه بسبب
ارتفاع ممرات از معدن بوی اس میباشند فراج داغ شفاش الطبع بار و بود و استحام و رختن آب بکیرم بر سر مقدمار مستلش شامخ نافع بود و بقول شیخ ازاد و یجیدیه بر اک
شامخ و کسیکه ضعف بصر از جاع و مانند آن باشد این است که توتیا بنذر حاجت نمایند و روغن بلیسان زیاد از آن آمیزند و در شراب بقدر حاجت بسایند
و بر دارند از طلا و اس گوید که ضعف بصر مشامخ شانه نمودن در بنوی سر بر روز چند مرتبه و همچنین بالیدن اطراف و آشامیدن شربت افسندین قبل از طعام
و سکنجین غصلی و قططیس و استعمال غراغ خردل مفید است و ترک جاع بالمره و سایر ریاضات بدیند و نفسانیه و ترک استغرافات و نظر نمودن بوی شای از آن
براق و خنجر و نقل نمودن بهوای محتدل و اغذیه لطیف حاصل و تدبیر اوفی و ممرات اکل غذا و حفظ اوقات او تا ختمه نکند حافظ بصارت باقی است
علاج ضعف بصر از نظر قصر آفتاب در وقت کسوف یا از نظر وطشت پر آب که در ساعت کسوف شماع آفتاب در آن افتد پس اگر شماع او
در تخمه از کرده باشد با و معه و الم بود اگر نافع نباشد بمسول حساب یا راج و قوقا یا وجب صبر تنقیه کنند و قصد قیفال از دست مقابل حشیم در دهند نمایند
و اگر الم در هر دو چشم باشد فصد از دست راست کنند بعد اگر قار و ره بر حرارت قوی دلالت کند بر شرب ماہ الشعیر و ام کنند و از غذا بر موزرات
اقتصاد و روز و دو خان و روغن بنفشه زبد البحر اقلیمیای نفرو صغ فارسی نشاسته کثیر ادم الاخوین کل شبلو ذی یعنی مغربی و کل اصفهانی و توتیای هسته
یا حشری مساوی کوفته پیچیده شیر خرو داخل کرده در آفتاب گذارند و هر روز قدری شیر خرو داخل کرده باشند حتی که پنج شش بار تنقیه شیر کرده شود پس
خشک کنند و بار دیگر بسایند و بهیزند و خوب بر سر نهادند و صبح و شام بمیل در چشم کشند پس اگر در چشم چرک بسیار آید و سرخی مفرط ظاهر شود علاج صغ راوی کنند
و شیر مقشر ده جبهه پیچیده جبهه انزوت نمید و دو انگ کثیر اسفید یک انگ بماند نیم درم نیم کوفته و شیشه کنند و بر آن و درم شیر خمر یا شیر زنان ریزند
و بر آتش گذارند تا غلیظ گردد پس سر کرده سه قطره در چشم چکانند چندانکه چند قطره هر قطره پیش گذارند و فرود آورده سر کرده چکانند و هر گاه سرخی از ازل شود دیگر
کم کرد و شایف ابضی شده عدد و شیر زنان که راخته در چشم کشند و اگر کفایت نکند و در ابضی آمیزند تا مثل مرهم گردد و در چشم کشند بنوعی که مقدار صالح از آن
بمیل گرفته زیر پلک اعلی گذارند و بر چشم فاده و گلاب تر کرده بصباید بر بندند و ساعتی بر پشت بخوابند پس چشم را پاک کنند و هر روز سه بار عمل آن کنند و هر گاه

ذکر دادیم که مقتوی بصر که اکثر اقسام ضعف بصر را نافع است انجمر لولوی که جبت ضعف بصر و سبل و جرب و شترناق مفید بود و توپیا
 کرانی شش شنبه سوخته شسته هر یک درم مروارید ناسفته شش درم نبات پنج درم صلیب کرده در چشم کشند برود و جالینوسی که نبات تقوی حافظ چشم
 و قاطع و معده و قاع بیاض و کج و جرب و مزمن و حمل و ارام است صبر فلفل و دار فلفل شادنج مغسول مقططیس سوخته مغسول هر یک نیم جز و توپیا کرانی
 سافج هندی سن سوخته هر یک یک جز و مایه ناماز و چشمخام از زردت کف در یا هر یک ربع جز و باریک ساخته بآب انارین پنج مرتبه برود و در هر مرتبه در
 آفتاب گذارند پس دوه در چشم کشند برود و پارسی قوت بصره بغیراید و خاوت چشم نماید توپیا کرانی شش شنبه سوخته شسته بصر
 سافج هندی زعفران هر یک یک درم مروارید ناسفته و درم کافور و دانه انک مشک یک دانه صلیب کرده استعمال نمایند برود و برای تقویت بصر
 و حفاظت آن پوست پیخته مدبر چار درم حفصض یکی سه درم زعفران و دانه درم کافور یک دانه کوفته پیخته استعمال نمایند جوهر سرمه تالیف حکیم محمد رضا
 خال حکیم علو خان لعل بخشی فیروزه پیشاپوری شادنج عدسی مغسول قریشی شای دهنی سفید اب قلعی شسته نشاسته هر یک یک درم مروارید ناسفته
 دو درم بند محرق مغسول طباشیر سفید دهنه قرنی اقا قاضی حفصض یکی هر یک یک نیم درم از زردت مدبر و نیم درم پوست بلبله زرد سه درم کافور و صبور
 یک دانه سرمه اصفهانی بآب غوره پرورده ده مثقال بکستور مقرر کل سازند حبیب ول حکیم شریف خان بخت اکثر امراض چشم و تقویت بصر
 و دافع بیاض است زرد چوب زنجبیل فلفل گرد پوست بلبله بای بزرگ سنگ بصری اصل السوس نمک سنگ مویحه هر یک یک درم مثل سرمه ساینده
 بآب برگ نیم و شیر زب سیاه و آب کھو تو خیر کنند و یک شب نگا دارند صبح گوی مقدار حب بندند و در سایه خشک ساخته بکار برند بجهت بر و آل آب گدا
 و برای بیاض کشنده با شیر و کھو تو و بجهت گل چشم نو با شیر عورت و جهت امراض دیگر با شیر زب سیاه و برای دهند بآب بادیان ساینده در چشم کشند
 حبیب دیگر زعفران سرمه صندل سفید دار چینی آشفته کافور و دار فلفل سافج هندی نارمشک برابر گرفته باریک ساینده حب سازند و در آب سرد
 ساینده در چشم کشند ایضا برای ضعف بصر و سبل و معده مفید غنچه یا سبیل کف در یا مغز تخم نیب هر یک سه ماشه فلفل گرد و پوست و یک عدد در
 آب لیمو و پاس کھرل کرده حب بسته دارند و صبح بآب ساینده در چشم کشند ایضا برای ضعف بصر و سبل و مغز و بلبله و بلبله و دار فلفل دار چینی آمله
 سنگ بصری اصل السوس قشر سناوی کوفته پیخته حب ساخته بآب سرد در چشم کشند و و انیکه حکیم علی در رساله مجربات خود مینویسد که در جمیع
 امراض چشم نافع است و مجرب الا در سبل و نزول آب که تجربه نشده و در او ائل رمد نیز جاتر نیست پوست بلبله کف در یا چشمیزک شیر ماده شیر که
 در بیابان خشک شده می یابند و زاج سفید و کات هندی هر یک چهار جز و توپیا کرانی هندی نیز و نبات نازک بسایند و بآب شیاف سازند و در
 چشم کشند و در و مایه ناماز و جبت اختلاج دائم چشم و امراض بارده فرسوده و تقویت بصر نبات مجرب است زنجبیل و فلفل بامیان فلفل
 و دار فلفل توپیا کرانی مغسول صمغ عربی جله برابر کوفته پیخته استعمال نمایند روشنائی نافع ضعف بصر و سبل و جرب و طفره و بیاض
 مزمن شادنج مغسول سن سوخته اقلیمیای آشفته نمک هندی پوره ارسی هر یک چهار درم فلفل سیاه فلفل سفید کف در یا هر یک سه درم
 و دار فلفل صبر سبیل الطیب فلفل هر یک چهار نیم درم زنجبیل شجره نیل هر یک دو درم زعفران نو شاد هر یک یک درم مثل غبار صلیب نمایند
 و استعمال کنند سفوف آمله نافع ضعف بصر مقتوی دماغ آمله در شیر بچو شانند که شیر جذب شود پس خشک نموده سفوف سازند و نبات
 برابر آینهخته هر روز یک توله بخورند سفوف بادیان که ضعف بصر را سودمند است و هر که برین اداست نماید از ضعف بصر ایمن باشد
 و هر که در ملت کوری در پیری مبتلا نشود بادیان دو درم قند سفید برابر آن کوفته پیخته هر شب وقت خواب بهین قدر خورده باشند شربت مندر
 مفید ضعف بصر نافع طوبت دماغ انحره از دماغ کل مندی یا و آثار شکر سفید سه یا و در یک نیم آثار آب تر نموده صبح بچو شانند هرگاه
 آب سوم حقه ناز صاف و شکر سفید آینهخته توام شربت نموده بکار دارند خوراک تا چهار توله شیاف یا سبیل نافع اکثر امراض چشم خواه در طبقات

و طوایات خواهد یافتین باشد خصوص وقتیکه احتباس مواد باشد و نافع ظفر و سبل و دو معزیز نوشته عین یاسمین سرمه سنگ بصری تو تپای بار سینه
 زعفران شوره تپلی مغز تخم سرس هم مساوی کوفته از بار چیه بافته گذرانیده در سنگ سماق با شیر لیمون یک هفتقه سخی کرده شیان ساخته نگاه انداز
 و آب شنبه بر سنگی که سائیده نشود سائیده بامیل جبت در چشم کشد و اگر چشم گل یا پرده باشد یا سوزی شوره ریخته باشد آب دهن سائیده صبح از خواب
 برخاسته باشند شیان که جبت عشاوه و ظفر و اکثر امراض چشم نافع فلفل دار فلفل قرنفل تو تپای سبز بر یک نیم جزو امیران چینی سر کوی مشک
 حنظل هندی هر یک یک جزو سنگ بصری سرمه سفید سرمه سیاه هر یک پنج جزو کوفته بخته سه روز در آب لیمون سائیده شیان سازند از این
 جبت ظلمت و غیره امراض معول است نیکو تخته سه ماشه کف دریا اصل السوس سرمه سفید آمله مستشر مغز بلبلید فلفل سفید امیران چینی تو تپای بار و
 پوست بلبلید هر یک شش ماشه چاکسود و عینی سنگی سنگ بصری هر یک یک توله باب غوره یا آب باران شیان سازند محل برای اکثر امراض چشم
 چون ضعف بصری و سحر و حرمت و بیاض و ظفر و سبل و جرب در محل است پوست بلبلید زرد پوست بلبلید آمله هر دو احد بقدر نیم رطل گرفته در دو
 رطل آب شیرین یک شبانه روز تر کنند و آب صاف گرفته جبت بقدر نیم پاؤیک صد و بیست بار که از کرده در آب زکوره سرد نمایند که بقدر
 دو دام ماند از آن جبت سحر سازند و در جوب نیب نصب نمایند و شوره قلعی سفید گرفته از آن سحر بار یک بسایند که رنگ شوره سیاه گردد
 و چشم کل نموده باشند کل نقوی عین نافع امراض چشم و روشنی چشم افزاید و معول است فلفل شازوه عدد و از فلفل شصت عدد و عین یاسمین پنج عدد
 گل کبچر بیستاد عدد و بار یک سائیده بکار برند کل که حکیم اکمل خان برای نواب محمد الدوله بهادر تیار نموده بود و جبت تقویت بصری جرب است
 و بقایای ارد و مسکه را نیز نافع صدف سوخته چهار ماشه تو تپای کرانی مغسول است ماشه نبات سفید شش ماشه در گلاب یا عرق بادیان کحل کرده
 سرمه سازند کل از تالیف حکیم شریف خان جبت تقویت بصری و جذب رطوبات و بقایای ارد و سبل بسیار تحسین است سرمه اصفهانی دو توله
 مروارید سائیده سنگ بصری هر یک شش ماشه بسد یک مثقال شادنج عینی مغسول چهار ماشه او پیرا علی و علیله و بار یک نموده در گلاب خوب
 حل ساخته بکار برند ایضا مسکه جبت کشته که از جی نگر می آید یک توله سرمه و دو توله مروارید نیم توله شیان مایه نیم توله او پیرا جدا سائیده
 بعد مخلوط نموده در آب باران یا گلاب بسایند و بعمل آرند برای تقویت و تزیید بصری و بقایای ارد و مسکه نافع است کل معول و مجرب حکیم
 مدوح جبت روشنی چشم و رفع غبار یعنی دهند و بقایای ارد و تقویت بصری و سلاق جبت بالی شش دام سرمه اصفهانی یک دام امیران چینی
 مرچ سفید اندوه مسکه سفید هر یک یک ماشه سنگ بصری پنج ماشه گلاب یا او آتار کلی خام چنبیلی شش ماشه اول جبت را در کرچه آهنی که آخته از کل
 کشته از بار چیه بافته بگذرانند اگر چیزی بماند باز آتار بکشند تا همه کشته شود در نیم پاؤ گلاب تر نموده دو روز نگاه دارند پس او پیرا مثل غبار بسایند
 و در جبت انداخته کحل کنند وقت حاجت گلاب باقی مانده را نیز داخل نمایند و هر چند گلاب داخل خواهند کرد و کحل خواهند ساخت خوب است
 و بدانند که کل چنبیلی که از برای کشتن جبت مذکور است سوای کل چنبیلی خام که آن در او پیرا داخل میشود می باید کل کثا همچنان بادشاه خود استعمال سفید
 کافور یک انگشت زعفران مشک خالص سافج هندی هر یک یک مثقال مروارید ناسفته دو مثقال اقلیمیای زهری اقلیمیای فیضی هر دو شش مثقال
 مار قشیشای زهری تو تپای کرانی هر یک بیست مثقال سرمه اصفهانی دو از ده مثقال باین طریق بسازند که سرمه مروارید مروارید و اقلیمیای
 و مار قشیشا هر یک اعلیله و علیله در سنگ سماق باب باران صلا یک توله و او ای دیگر نیز از یک شل غبار کرده با هم آمیخته در ظرف آگینه
 نگاه دارند کل مقوی مستعمل در ضعف بصری از حکیم علوی خان چشام مدبر تو تپای مدبر هر یک یک توله مروارید ناسفته اقلیمیای فیضی
 ده ای محرق مغسول هر یک هفت ماشه ابر شیم محرق شادنج مغسول هر یک شش ماشه امیران چینی سه ماشه ورق طلا دو ماشه زهره آمله
 زهره در آن هر یک یک ماشه مشک نیم ماشه سخی بلخ نموده بکار برند نوع دیگر که جبت تقویت بصری مجرب الا نرست و اکثر امراض چشم را سود دارد

سر مرہ توله سنگ بصری یک توله مروارید و توله مایران شش شش ماشه مرجان یک توله توتیہ ماشه ورق طلا چهار ماشه غیر از ورق طلا جسمه را
 مار یک ساخته چهار روز بآب بلبله کھل کنند و تا چهار روز دیگر بکلاب کھل نمایند و روز پنجم اوراق طلا نیز بنفشه زنند و بکلاب بسایند و در طریقت
 آبلبنه یا چینی طلانی بزارند و بلبل و چشم کشند و باید که کھل سماق یا چیتاق باشد و چیتاق یا کاکر چینی غازی الی دین چنان سر سندی سفید
 سر مرہ سیاه هر یک یک توله گرفته در پیله کرده بپزیجیده در آنکشت پلاس بسوزند چون دو دو تقویت شود و هر دو قطعه را از کلاب خالص سر مرہ نمایند
 بعده مایران چینی زعفران هر یک دو ماشه مشک خالص دو سرخ افزوده و هر را در آب با ویال بنفشه حقیقی بلنج نموده و خشک کرده استعمال نمایند
 کل مبارک منسوب بحضرت علی اکرم الله وجهه کل اصغمانی دو درم تو تیا ی کرمانی نمک اندرانی هر یک یک درم مایران چینی ربع مثقال
 کافور یک چو طریق ساختن این است که پنج عدد بلبله زر در آخستند و در کوبند و آب شیرین باؤ انار بچوشانند تا رنگ بماند صاف کرده
 در همان آب ادویه بسایند تا مثل غبار شود از پارچه دارائی گذرانید و بکار برند کل بابت واسع خان حقیقی گفت که در تمام سرش با چشم کشید و دم
 تا حال که عمر بنود سال رسیده محتاج عینک نیستم حبت قسم اول دو دام ساگ چولائی دو دام قنفل دو دام فلفل یک درم چهار دام برگ نیت سبز
 باؤ انار سنگ بصری دو دام برگ گیو کرکلان ده عدد مایران نیم دام اول قنفل و فلفل اعلا حله در آب بسیار باریک شده در پیله کشند و در پیله کشند و در پیله کشند
 بعد از آن حبت را در کرچه آتشی بآتش بزرگداخته در آب قنفل هفت بار سر و کنند و بهین دستور در آب فلفل هفت بار سر و کنند باز در آخته بدستور اول
 در آب گیو کر هفت مرتبه سر و کنند باز بگردانند و بادسته آتشی در همان پیله آتشی حل کنند تا که حبت مذکور خاکستر گردد و بعد از آن مایران سنگ بصری
 سائیده داخل نمایند اگر سر مرہ سیاه بسازند برگ نیت ساگ چولائی که مذکور شد با دو دام فلفل گرد و نیمه چهار دام در وقت گداختن حبت داخل نمایند
 و آن خاکستر را تا دور و زبر سنگ صلایه سازند که سر مرہ شود پس بلچ بزرگ در صبح و شام و چشم کشند در بوی گرم سر مرہ سفید کشند و در بوی سرد
 سر مرہ سیاه بکشند کل بابت راجه حبت است تقویت بصر و سبل و نزول و دیگر امراض چشم سر مرہ سنگ بصری هر یک و توله حبت کشه یک توله گفته یا
 دار بلد مایران چینی هر یک شش ماشه سون کھی مروارید مرجان مشک کافور نیم سنی نیله توتیہ تو تیا ی مارونی ناف سنگه شب یانی برشته مرج سیاه هر یک
 سه ماشه جاکسو شیر ماد شیر بارچ غوری هر یک یک توله جاکسو را در سر گین گاو میش چوش دیند و قستیک نیم خفته شود بر آورد و خشک کنند و هر دو پیله ایداجا
 کوفته بیخته در کھل انداخته هشت روز در کلاب بسایند از صبح تا شام بعد از چیل پاس بر آوز و چیل و زنگا داشته استعمال نمایند کل برای روشنی چشم
 و رفع رطوبت نافع از بیاض با ستاد و مر حوم سر مرہ اصغمانی چهار توله مروارید ماشه مایران چینی مارون تو تیا کف دریا سنگ بصری بسده سوخته شادنج مغسول
 رتن چوت حفص هر یک شش ماشه بدستور مرتب سازند کل ماز و تقویت بصر نماید و در معده باز دارد و در حلقه جن راسود و در شادنج عدسی سماق هشت
 هر یک دو درم دار فلفل و مالاغون هر یک نیم درم روی سوخته باز و هر یک یک درم قنفل مشک هر یک و انگلی کافور یک طسوج کوفته بیخته بدان اکتفا نمایند
 کل که صحت چشم را نگه دارد و تو تیا ده درم شیاف مایند سه درم صبر سقوطی حفص هر یک یک درم کافور و انگلی کوفته بیخته آب غوره یا آب سماق پرورده در
 سایه خشک کنند و سود و صبح و شام و چشم کشند کل معروف بدوا و اکاتب حبت خط چشم و نشفت رطوبت و تقویت نظر سود دارد و شیاف مایند از لوز
 هر یک و رتی سر مرہ اصغمانی مربی باب باران و دو درم بلبله زر و نیم درم آب غوره انگور یک درم کافور و انگلی بدستور مرتب سازند کل الجوا هر
 که حبت تقویت با صرو و طبقات چشم و پاک و رفع غشاوه و مدد و جرب و سبل رقیق و انتشار نافع و حافظه صحت میں از امراض صحت و صاحب خفگی
 که تقیر و الدخیر این نسخه را استعمال نموده و با اعتبار اقرب است سر مرہ اصغمانی ده درم تو تیا ی هندی که غیر قسم حاد و صیت مار قشیشای ذیمری جان سرخ
 و نیمه فرنگ حقیق سرخ فیروزه ورق نقره مایران چینی فلفل سفید سافج هندی اقلیمای نقره یا طلا هر یک چهار درم سرطان خمری شش درم مروارید سافج
 یا قوت سرخ بسد لعل نمر و زبرجد ورق طلا دار فلفل هر یک دو درم زعفران سه درم لاجورد مغسول و بال مس سوخته شادنج مغسول هر یک چهار درم

منصف

صلایه کرده استعمال نمایند نوع دیگر که بیشتر در سر کار ذاب زینب النساء بگم تیار میشد کافور نیم دانگ مشک یک دانگ نمک هندی قرفصل و اول هر یک یک درم
نمک اندرانی سانج سفیده از زیر قلف سیاه سنبل الطیب سرکه اصفهانی سرکه سرخ و زعفران بسند احمر هر یک دو درم مس سوخته مایران چینی مرصاف
نوشاد زرد و چوب هر یک سه درم پوست بلبله زرد و اریدنا سفید هر یک چهار درم صبر قوی عصاره مایینا یا قوت فیروزه هر یک پنج درم کف دریا آبلیمو
اقلیعیای افروزه هر یک ده درم گلاب و پیاله همه را در سنگ سماق کحل نماید چون سرکه ساز شود یعنی آرد کحل الحواصیر از خمر غلات متاخرین که در تقویت نظر
و از لاله کلاله بصیرت زیاده کافور زنجبیل هر یک انگلی شادنداقا قیاض شیاف مایینا سرطان بحری اقلیمیای هر یک یک درم تو یا طباشیر پنج هر یک
یک مثقال لعل فیروزه مار تشیشا سفید اب نشاسته هر یک دو درم و اریدنا سفید پوست بلبله زرد هر یک سه درم انزروت چهار درم آب غوره پنج درم
سرکه مشیت درم نوع دیگر بصیرت قوت دهد و تیز گرداند سرکه صندل هفت درم مار تشیشا پنج درم اقلیمیای طلا و از زرد درم و اریدنا
سه درم سانج هندی دو درم زعفران نیم درم صلیبه کرده و چشم کشند نوع دیگر سرکه اصفهانی یا قوت رمانی مر تشیشا سانج عصبی مغسول فلفل
و ار فلفل هر یک ده مثقال لعل بخشی لاجورد مغسول از هر یک یک مثقال مشک تبخی خالص یک دانگ تو تیا ی کرمانی مغسول چهار مثقال ستور قمر کحل سازند
کحل الحواصیر که حکیم شریف خان از مجربات مرکبات شاهی نقل کرده اند مشک یک دانگ مار تشیشا هر دو اقلیمیای فیروزه زعفر و پنج فرنگی لاجورد مغسول
هر درم اریدنا سفید سانج هندی و ار فلفل هر یک دو درم مایران یا قوت لعل سرطان بحری هر یک سه درم تو تیا ی کرمانی پنج درم کحل اصفهانی ده درم
علی الرسم مرتب ساز نوع دیگر و اریدنا سفید مرجان قرمز اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی پوست بلبله زرد و بهمنه قرنگ سرکه اصفهانی
تحقیق سوخته هر یک دو مثقال مرجان سفید مایران چینی فیروزه نیشاپوری لعل بخشی و ار فلفل صمغ عربی حنظل کی زعفران سانج عدس
هر یک یک مثقال ستور مرتب سازند کحل الحواصیر که حکیم علوی خان در وقت مراجعت از ایران و مکه معظمه به بندرستان در مرشد آباد بر
نواب شهاب جنگ دیوان جنوب بنگاله ترتیب داده اند با صبره را قوت دهد و حفظ صحت آن نماید و حار مزاج را بسیار نافع است و اریدنا
یا قوت رمانی یا قوت زرد تو تیا ی کرمانی مدبر از هر یک سه مثقال مایران چینی سانج هندی اقلیمیای فضی از هر یک یک نیم مثقال سرکه اصفهانی
ده مثقال سرکه راباچه راباچه کرده مثل نخود و با قند در دهنه میشد تازه ورق کرده با آتش آهک بسوزانند تا دهنه سوخته شود و سرکه بحد احتراق بر
پس در گلاب یا شیر خمر سرد نموده کوفته بچینه تاده روز بگلاب صلیبه نمایند پس یک هفته در آب بخ پرورده نمایند و اگر زیاده نمایند بهتر
پس از آب بخ پرورده خشک کرده با سائر ادویه ترکیب نمایند یعنی چاهرات را جدا جدا بر سنگ سماق صلیبه نموده باقی ادویه را کوفته بچینه
مجموع را یک جالبالی سنگ سماق صلیبه نموده تا نیکو مزج شود پس هر دو جز و ازین یک جز و کا جل داخل نموده بچشم کشند شیشه کا جل را که
این است موم سفید هفت و نیم مثقال بروغن گاو تازه گذاشته سی و هفت و نیم مثقال عطر صندل سبت و یک مثقال که چهار و نیم مثقال
در آن کندر گذاشته باشند مجموع را در چراغ کرده فتید از پارچه کتان در آن گذاشته بطریق معمول دوده بگیرند پس آن دوده را با گلابی که در آن
برگ مورد جوشانیده باشند در تاون سکی بالند و قطر قطر داخل نمایند تا تمام جذب شده نیکو هوا گردد و پس با سرکه مسطور مزج نموده بکار
معجون که با صبره را بغایت قوی و تیز گرداند و برای انتشار و طلیت چشم و ابتداء ای نزول نیز نافع است زنجبیل نوع ترکی ایاری فیکرا
هر کدام یک جز و حلیت ربع جز و کوفته بچینه آب بادیان تازه یا عرق بادیان و شهد بقوام آورده بسرشد و هر روز بعد از غذا بخورند

رمد و مدد التراق زائل گردد و طلست بصر بانی مانند شادنج عدی منسول و درم کهر یک درم تو تییای بنبدی تو تییای کرانی در داخل هر واحد نیم درم کهر یک
یک درم سر دراز بنافته دو درم بسدر حرق عقیق مجری هری که بشیر عقیق محروق است هر یک نیم درم بلید زرد و دو دانگ باریک سائیده بعد و نشاسته
یک نیم و نمک پینی یک درم سوده داخل کرده خوب صلایه نمایند و اگر در بصر محروم باشد کافور نیم دانگ افزایند و اگر در طب یا در بصر بار باشد شک
یک قیراط اضافت نمایند و بتدریج اکتحال کنند مثلاً در زوال و چشم یک میل و روز دوم دو میل تا آنکه هر روز چهار میل در هر چشم کشیده باشند و اگر گفشت
در محروم بر روغن بنفشه یا که و یا نیلوفر سحوط کنند و اگر بیوست نیر باشد روغن بنفشه بشیر زمان آینه بخار بر نند و از مشی در آفتاب اغذیه یا بسینج
و اگر ضعف بصر قطب نیر و مدد و در صم التراق عارض شود و فراج علیل از اعتدال و بجزارت خارج باشد و الشیعه و دیگر مطفیات تشکیل نمایند
و قصد میر و کنند بعد و روشنائی و با سلیقون استعمال نمایند و از اطعمه غلیظه بجزه مثل لحم بقروایی و البان منع کنند و بر اغذیه لطیفه اقتصار ورزند
و اگر احتیاج تنقیه باشد بحسب مریح یا بوجوبت و رطوبت باشد بمری یا بمویرج و عاقر قرحا هر دو سائیده
در مفتح حل کرده غرغره نمایند و سحوط و صطک خائیده آب هین بریزند و هرگاه در هر دو حالت مذکور یک چشم گرم شود برگ گل بنفشه نیم درم نشاسته صمغ عربی
هر واحد دو دانگ برگ عصبی الراعی خشک یک درم سر سده اعتفوانی یک درم و ثلث تو تییای هندی و ثلث درم کافور یک قیراط سائیده و هر یک بنفشه در آن
خوب حل کرده صبح و شام در چشم کشند و اگر وقت بیداری از خواب خشکی در چشم محسوس شود مغز بادام مقشرد و درم و شیر دختران سائیده و در
روغن بنفشه و اندکی لعاب انجیر خشک کفایت کند حتی که مثل سرم گردد بر پارچه طلا کرده بر چشم وقت خواب بپزند و اگر وقت آینه بر روغن بنفشه و
رقیق شود اندکی نشاسته داخل کنند و اگر در هر دو حالت مسطور یک سترخی گردد ششم انار ترش باریک سائیده و اندکی اقا قیا و گلاب آینه بنفشه بنزد تال
مهرم شود بر پارچه نهاده وقت خواب بر چشم نهند و اگر در کشیدن پاک بالا کفایت نکند قدری حنظل و اندکی کرناز و اندکی گلاب بنفشه و آب گلاب
باب باران یا گلاب مثل مهرم ساخته وقت خواب بر پاک ضا نمایند و اگر در بصر محتاج است باشد در هر دو حال حجامت کنند و هرگاه درین قسم صدمه
حادث شود و بنصف قاروره بر حرارت فراج دالت کند از حرارت بطفیات کنند و صلاح غذا نمایند بعد و روغن بنفشه یا روغن کدو شیر دختران سحوط کنند
و اگر ازین فایده نشود شیا فایض یک دانگ و شیر دختران یک درم که اغذیه روغن که و نیم درم افزوده سحوط نمایند و اگر قاروره در حالت هچان صدمه
سفیه خام باشد و طبیعت باعتدال بود و در بصر بطور معلوم شود بر روغن صطک و روغن یا سیمین یک و دفعه سحوط کنند و اگر ازین فایده نشود حجامت هچان دهند
علاج ضعف بصر از تغییر لون قرص یا بلید یا بیضیه اول تنقیه بدن و ماع از خلط غالب نمایند و هر تعدیل اثره لاله نه خلط بیاشناسند و بر
بخار طبع با بونه و بنفشه و نیلوفر گل سرخ و اکلیل و مانند آن انکباب نمایند و همچنین انکباب بنجار آب و سرکه با هم مزوج و مطبوع نافع و در وقت انتها
برای تحلیل بقیه ماده شیا فاحر لکن استعمال کنند باجمه اگر از غلبه خون باشد فصد و حجامت نقره و تمیید طبیعت مطبوع فواکه و هر چه در علاج طرفه گذشت
بعل آرد و اگر از غلبه صفرا باشد تنقیه مطبوع بلید و قرص بنفشه و غیره که در علاج یرقان عین خواهد آمد استعمال نمایند و اگر از غلبه سودا باشد مطبوع فقیهون
یا ماو الجدی سفوف سودا و جز آن که در علاج ضعف بصر از نکر رطوبت بیضیه گذشت تدارک نمایند و اگر غلبه بلغم باشد تنقیه بمسهرل بلغم و حجامت هچان
حجمه قایا و ایاج لوفا زایل کنند و هر چه در علاج ضعف بصر از نکر رطوبت بکار برند و بعد از تنقیه در سائر اقسام صلاح فراج باشد بر و اغذیه سنا سیه صمغ عربی فراج
بر بدن و کمال محله ماده باقی و بخورات و نشوقات و فطولات و آیزانات استعمال نمایند و ایضا استعمال ادویه یقوی چشم و ادویه مثل قطیر گلاب بسباق
در صفرا و دم و گاهی استعمال عصاره کاهو و خرفه و تضمید بدان میکنند و اکتحال الشیا فاحر در بلغم و سودا و اکثا حجامت و سودا و ای نافع است و در صورت
در وقت لون دیدن اشیای ازرق علاج زرقه چشم نمایند و انقباه ضعف بصر که از تشنج و قلعص طبقه غلظتیه حادث شود و اگر سبب تشنج یا بس بود آنرا بیوست
مدرک گردد و درین صورت بهتر تطیب بدن هر چه در علاج ضعف بصر بیسی گذشت بعل آرد و شیر دختران روغن بنفشه و روغن کدو و در بینی چکانند و بر مطبوع
ادویه مطبوع چون شیر و بنفشه و برگ خلی و برگ خبازی و برگ کبدر و عصبی الراعی و حی العالم انکباب کنند و شیا فایض از روغن نافع است آنجا که علامات
تشنج استلانی معلوم شود تدریج تشنج یا باریجات و غرغره استعمال کمال مدد نمایند بهر طوریکه در علاج ضعف بصر طوبی گذشت و صمغ عربی که سبب غلظت و ورم
و انهداک عصبه محجوق باشد اگر سبب غلظت طوبیت باشد علاجش مثل علاج ضعف بصر طوبی نمایند و اگر سبب بیوست باشد هر چه در علاج ضعف بصر

گذشت بکار برند و علاج ورم عصبه اگر حار باشد یا جراح خون از قیصال و عروق مایه در اسرار علق برصد غایب اسرار طبعی با بیلد تسکین مزاج چشم بکار
شیات ابض افیونی در آب سوده و طلا خوردن بیرون چشم سفید و مایه یا آب جی العالم و گلاب سوده نمایند و اگر ورم باز باشد تقویه بحسب طبع و غلبه
و نطول چشم و تکید آن با بیکه در آن حلیه چنانچه باشد و گلابی که در آن اندک زعفران حل نموده در آنجا و آنجا بیکه در آن با بوند و اکلیل الکلس و
چوشانیده باشد و اکتمال بحل رطوبت مانند و چند بار ستر باشد سوده نمایند و بهنگ عصبه لا علاج است و آنجا که ضعف بصر از ورم طبقه عنبیه تیره افتد علاج
از تقویه مایه و تحلیل ورم مثل علاج در نمایند و ضعف بصر که از ضرب مقدم داغ و ضعف و خشونت قریه آثار قروح و طول مدت و او جاع عین و طفره و بیاض
و سبل و ضیق و اتساع و نزول الماء و خیالات و حول و خوف و دیگر امراض چشم و غیر آن باشد علاج هر یک با است که در فصل بیروا حد شورش و آنجا که قریه رطوبت
باشد علامت او و خیالات و علاجه در اتساع گذشت و آنجا که جلوس و رتاریکی و سل الحین از برقان چشم و زرقه و قمر افتد علاج هر یک علی حد که خواهد

بطلان بصر

یعنی کوری و این عارض میشود و از اسباب ضعف بصر هر گاه منفرط شوند و تفصیل اسباب مذکوره در باب ضعف بصر گذشت و بالا بحال این است که سواي اسباب
مشارکت داغ و غیره که در بحث مذکور مسطور شد درین مرض یا آفت محرقه طبقات یا مسبله رطوبات و مانند آن رسیده باشد و این علاج است و یا اجزا
چشم در غایب هر یک از این افعی غیر ظاهر از جهت دیگر آنها رسیده باشد درین صورت اگر تقویه بود یا در آن سده مائی باشد و یا در اینجا سده نبود بلکه عصبه بخوبی
از شئی واقف در جوف آن یا از انطباق او بسبب پیوست یا استرخای ورم ضاغطی فی نفسه یا در عضلات او یا تابع ضغطه عارض مقدم داغ و یا از انقباض
و انحراف عصبه باشد و یا از زوال جلیه از مخازات نقبه و یا از فساد مغز و جلیه بود و این فساد بیشتر بسبب غلبه رطوبت بر آن باشد و یا غلبه یوست و سبب
آن و این اعلو ما گویند و لا علاج است و در اینجا چشم تشنه شده و مایه باشد و اما اگر تقویه سلیم نبود و یا بسبب رسیدن اتساع او اما تکلیل یا بسبب نهایت شئی و
او باشد یا بچشم طریق تشخیص و علاج اسباب مذکوره همان است که در ضعف بصر مسطور شد و بطلان بصر یا ضربانی سرخی چشم و حرارت و تشنگی و مقدم داغ نشان
ورم حار عصبه است و با تشنگی و قدرت حرارت و وجع و رنگ چشم سفید لیل ورم بار بود پس اگر تشنگی شدید و چشم بسیار رطوبت رنگ صاصی باشد مایه رطوبت بلخی بود
و اگر چشم خشک نماید و رنگ آن باطل نمکودت باشد مایه سوداوی بود و اگر رجه ضربه و یا سقطه که بر سر رسد و الا نحو عین بهر سده و بعد از آن فرو رفتن بطلان بصر
از انقباض و سبب یا اگر تشنگی و تشنگی باشد و عصبه باشد و ایضا امتحان سده چنان کنند که یک چشم را بپوشانند و به بیند اگر اتساع در تقویه چشم رسیده باشد
که سده است اگر با فقدان بصر و ضعف آن ضرر در سائر حواس ماضی و صلی و دوی و طنین باشد و یا از پیشتر ضربه و صدمه بر سر رسیده باشد و دلیل آن بود که آفت در
داغ است و عورتی را بعد تولد بچهره شوی چشم متوقف شد تشنگی و صلابت هیچ نموده عود سوده و با طریقی شغیری سرشته خورانیده و بالایش گاو زبان چوشانیده نبات
داخل کرده و داده شد از تصا و بخارات نفاس داغ بود و بصارت بحال آمد و بطلان بصر که زشتی در جای تاریک عارض شود اگر کسبیدن موضع تاریک از تاریکی
و نمدیدن بسوی روشنی باشد سببش غلط نور با صراحت کثافت بخارات و رطوبات باشد و یا غلط و نکر رطوبت بیضیه از اجتماع فضول اگر کسببت فتنه بیرون آمدن
در روشنائی بود از جای تاریک که زاتی در از در آن نشسته باشد سببش انتشار نور و رقت آن بود و علاج آنجا که سبب بطلان بصر سده عصبه مایه غلیظه است
در خولیت عصبه باشد و تدریج مایه بصر و استعمال لطافات منقحه سده است مثل کفنه عسلی آب گرم یا باب با دیان و آشامیدن سکنجبین و زوری یا
یا شربت اسطوخودوس یا آب رازیانه بعد از استفرغ آن پس بلغم و حب یا یاج و یا حبب توقایا و یا حبب ذهیب و یا حبب شبیار یا ایارجات کبار و فوفو
هر یک سکه درم اینسون تخم کرش هر یک چهار درم سنای کی اسطوخودوس هر یک پنج درم سوزن منقح سبب و وجع درم انجیر سفید ده عدد و چوشانیده صاصی
ترنجبین پاک کرده سبب درم مایه باز صاف نموده صد درم از آن با بهفت درم شکر و سه درم روغن بادام تلخ یک گرم بهاشامند و در بهفته و در مرسه شوند
و غرغره یا یارج فیه محلول در آب گرم و سعو ط مذکور و سبل و اکتمال با پنجه باعث تفتیح و جلا و تطیف گردد و مثل روغن بلسان که در آن بهر شطوط حل نموده باشد
و اکتمال با جراحی و نفقل سفید و آنجا که علاج ضعف بصر بار و رطوبت گذشت بکار برند و بقول گیلانی در سده عصبه بهالغ با استفرغ باقی از شرح از باب ضعف
و سده که سبب آن رطوبت ضاغط باشد تدریج نیز بهر سده چشم مذکور و ضعف بصر است بهتفرغ رطوبات و استعمال مصوغات و غرغره رطوبات اجتناب

محلله مثل زونا و اذخرو شبت و اکلیل الملک با بونه و شلم مع برگ و حاشا و شونیز و برگ غار و مرزنجوش با دیان خود بپسایان مانند آن جوشانیده بر بخار و
 اکجاب نمایند و آب آن سفنج تر کرده میکید و پوست خربزه و یا تخم آن که با پرده های میان تخم آن خشک کرده باشند در آتش انداختن و دو آن گرفتن بسیار
 نافع و مجرب است و اکحال سیل در نوم فرو برده و خوردن نوم و مضاد یک بگنم خوب بریان کرده بشیر آب که در ریانی سرشته و خوردن نان آرد گندم که در آن
 سود و آینه خسته بخرم سرشته بچته باشد با دانه نوم همه در قور برنی از جربات سودیدی است و ضماد زرنج بر تاب خوب بریان کرده موده بشیر آب گیانی سرشته یک
 و اکحال بمراره عتق نیز نافع و اگر حدوث آن از روشنی شدید باشد کتال سبرنه اصغره فانی و یا سبرنه دوده روغن زنبق نمایند و یا این کل بگیرد غنچه انار
 و بهار به وزر و در گل از بهر یک سه درهم و اول تو تپای هندوی یکم شمش و براده طلا نیم درم نرم سائیده در گلاب یک شفته بنیسانند و هر روز
 سه چهار مرتبه از حرکت و بهند پس با دوی اول مخلوط نموده در آب حاض اترج و گلاب لعاب بهمانه سه روز خیسانیده بحق نموده در سایه خشک نمایند پس
 اضافه نمایند بر آن یک انگ انگ مشک نیم درم تخم بار تنگ نرم مثل غبار سوده استعمال نمایند و اگر از زوت بشیر خربزه موده و یا میران صینی کل شل و ذی سادوی کوفته بچته
 باب با دیان تازه و شراب کمنه سوده خشک نموده و همچنین و سه بار بسیارند و خشک نمایند پس مثل غبار سوده و چشم کشند باعث تصفیه خود نور با صبر سیکرد و اگر
 از نظر بسوی برف رخداد شت شود در صورت تدبیر محله بکار بر نه مثلاً شلم قطع نموده یا کوفته و برگ سیر تر یا پوست خشک آن زونا یا خشک اکلیل و با بونه
 و شبت و بهوس گندم و نمک در آب جوشانیده اکجاب نمایند و شراب بر قطعه مس گرم کرده انداخته بخار آن بچشم رسانند بغایت سودمند و از جربات با بونه
 و از ملاقات با دما فطت کنند و عطسه آورند و اگر در آن سرخی بهر سوزان نگرند و سادوت بفضه قیفا نمایند و بعد از آن صبح بخام برند و بعد بر آمدن از حمام
 خود آب نیگرم بخورند و خواب نمایند و اگر از این هم زایل نشود مساودت فصد و اسهال میکید بشیر آب اکجاب بمیاه مذکوره پرتور نمایند و بعضی گفته اند که علاج
 این قسم را بخورن آتش مطبوخ طعم حل است و اگر حرارت مزاج مانع نباشد نوم بسیار نیز در آن داخل کنند و گویند که نوم در شیشه انداخته آب بر آن ریخته بخواهند هر گاه
 ریخته شود و بالای آن گفت نوم را بمیل و چشم کشند و حل طبیعت درین مرض یا با جرات مانند آن کنند و گاهی درین علت بغار غر محلول طوبت و قوی اس
 امر کنند و آنچه درین مدیدان کتال کنند این است که در صینی یک انگ قفل یک قیرط سافج هندی و دواگ اقلیمیانی بهی مارقش شافی بهی یکس هر واحد یک انگ است
 در و نمایند و مزاول نیست که علاج این مدیدان بکجملات نمایند چه سبب قوی تر در آن حرقان بخارات است بسبب سوزنی که کثافت و بهر گاه رند کم کرد و هر روز
 عطسه آورند و غالیه بپایانند و با محله علاج این مدیدان است و اختلاف علاج سائر اقسام رندست زیرا که سبب انقباض ماده او بر دو احتقان بخارات است
 و گویند که غسل خام بمیل چشم کشند و فتل و عسل و آب میاز آلوده دهند و اغذیه گرم خورند و اندر خام تار یک هر روز آب بسیار گرم که در آن با بونه و اکلیل
 و خود کبابی و با دیان بر یک سته لوله جوشانیده باشند ریختن و پنبه را دو و گز داده بسپتن نفع عظیم است و همچنین بطبخ گاه کمنه شسته و شیا فاحرا کشیده

مسلم العین

یعنی لاغری چشم و ضعف بصر لازم این مرض است و گاهی بسبب غلبه عین و زوال صفای رطوبات با صره و اکلیل باطل شود و این من سبب نقصان رطوبت است
 بمشامخ اکثر افتد و گاهی عند قرب موت واقع شود و این هر دو را علاج است و گاهی بجوانان عارض گردد و این اکثر در یک چشم افتد و سبب و سبب و سبب و سبب
 یا جلیده یا بیضیه است و اسباب پوست کثرت استقرخ است یا نیا فتن غذا تا زانی طویل یا وقوع سده در عروق شیمیه خواه شبکیه یا ضعف نور غذا چشم
 باستعمال مخدرات بسبب بر زخم آن چشم میفرماید که خود در عین صغره و در حیات و خصوصاً سهریه و عقب استقرخات و سهر و هم و غم می افتد و در سهر
 چشم خواب ناکوده گران بادشواری حرکت در یک سوای حدت بود و در غم ساکن الحرقه باشد و بعضی مردم را اختلاف شقین بدن در سردی شدید گرمی شد
 عارض شد پس چشم شق بار در او و وضع لا حق گردید و گیلانی گوید که سبب صغره و غم چشم نقصان طوبات آن از حد اعتدال است و این نقصان گاه بسبب
 استقرخ محسوس بود چنانچه هنگام کثرت اسهال و جماع و عرق افتد و یا غیر محسوس چنانچه بعد تعب و سهر و غم و اطالمت مقام در حمام و جمیات حاده
 خاصه سهریه و مثل آنکه از آخر التمام نقب عین در قح چشم افتد که اکثر از آن طوبات روح تحلیل شود و گاهی از انقطاع ماده رطوبت عارض شود چنانچه

بهنگام صدام و ترک لحوم و اقتصار بر اغذیه یا بسبب ضعف چشم افتد که بواسطه آن جذب غذا قلت پذیرد و پس با وجود ضعف چشم خشک باشد
و یا تصرف آن در غذا ضعیف گردد و اگر چه غذا بسیار بود و چنانچه در سبل بود پس چشم که اکثر الفضول باشد و بهین و سبب چشم در امراض بارده مثل فالج و مانند آن
بواسطه ضعف حرارت غریزی که قلت تغذیه لازم است و چنانکه کوچک گردد و با آنکه شخص اسباب مذکوره چنان کند که اگر مرض شنج باشد سبب نقصان طریقت اصلی بود
و اگر جوان باشد بهیند که تب آرد و یا نه اگر داشته باشد بهینش همان باشد و الا بهیند که در چشم الحی هست یا نه اگر باشد از سده شکلیه بود و الا سبب آن کند که پیش ازین
کثرت متفرغ یا قلت غذا یا عرض سهر یا غم یا سیم یا رسیدن سردی شدید یا استعمال مخدرات اتفاق شده بود یا نه پس اقرار به سببی ازین اسباب نماید سبب مرض
همان باشد علاج آنجا که سبب پیوسته شکلیه باشد هر چه در فصل الی جماع عین بهینش سده و مذکور شد عمل آرد و در باقی اقسام از آن سبب نماید و به طریق درین
کوشند به تناول منقح که دو اغذیه رطبه و سیمه مثل لحوم حلالی بیه کباب اسفید با جات و بسکون و بطول آب بکرم بر روی و سحوط بشیر زمانی روغن بنفشه و سفیدی بیه که
محرر پیوسته است و امثال آن که در علاج ضعف بصری غیر و گذشت و از استغفارات و محففات و تعجب و دخان عصار احتراز کنند و انچه از استعمال مخدرات بود
مرطبات مثل الی و غیره استعمال کنند و صاحب جامع و طبری گوید که در ششانی بعد از فراغ بدن و قشع سده و ترطیب بدن با آنکه او متذکر طیف اقتصار بر اغذیه و ملوک و محمول
لحوم جدی حلالی جزوه مرغ و زرده بیه نیم برشت و مانند آن نمایند و بعضی در بعض اوقات کنند از کثرت شراب منع نمایند و آب بکرم که در آن ششانش و بنفشه و یلوف و غیره
جوشانیده باشد بر سر بریزند و روغن بنفشه و سحوط کنند و رعایت مزاج نمایند و هر قدر که از حالت طبعی از ازل شده باشد بتدریس طبیعت آورده و در کشتن و از ششی در
آفتاب احتراز ورزند و از جماع حذر کنند و از اغتسال آب بشور و کوب بجز شمعیدن و اشیاء نفاذ و کبریت مانند آن اجتناب نمایند و آرد با قلا یا مغز آن سمید و شیر و خمر
لت کرده وقت خواب بر چشم نهاد و کنند و روغن طیبه معتدل پیوسته و بسوی سبزه و آب نظر دارند و اگر این مرض پیش از آن افتد کثرت ازل شود لیکن علاج آنها بهر سبب و اقتصار
بر اغذیه و ملوک و منع از ریاضت ضعیف جماع نمایند و اغذیه و اوقی الیق مزاج آنها اختیار کنند و باشیای مرطوب و سخی و مقوی کرده و بخورهای محمول و بسوی را منقحه نمایند مثلاً
بهیند و توری تخم جیره و بایوند و اکلیل و جوشانند تا که در اشود و صاف نموده اندکی روغن بیدار و روغن خیری روغن یا سیمین روغن و روغن کافور و بجز واجب بر آن سخته
خوب مخلوط سازند حتی که غلیظ شود و بکرم حقه کنند و اگر مزاج او احتمال کند بر روغن مخلوط کنند بهین بدن نمایند و شنج باشد یا شتاب این مرض فصد نکنند و شراب خطرناک بود
و با جلد طیب بنوشند و این همه رطوبات مخلوطه چشم در حین افزایند و بهر آنچه روح و طوبت محمود و افزاید الی العین ازل کند و گیلانی می نویسد که علاجش حکم کردن در جود حلال
بسیوی چشم است این بر ریاضت و بجدال و بکثرت کلام و بالش سر و غذای مائل بحارث مثل روغن بابونه و شستن و آب بکرم و اغذیه مرطبه حاصل شود و بهر رطوبت
و حموضات و اشیای حریقه ضرر بود و هرگاه چشم بحالت خود خود کند باین حال احتمال نمایند بکرم یا سبب یا آن اندک روغن بنفشه انداخته باز انگشت خوبان از آن مرکب
بسیار آری و با آن با شنج عصبی محرق شود و بهر چه بخت و اندک سر و اغذیه و آینه صبح و شب چشم کشند از احوال حیه این است که از توتیا و نشاسته و اقلیمهای فصد
یک درم شیانید ثالث درم و ار نیم درم صبر کینا یک مغز آن یک انگ بگلایا بناید استعمال نمایند و به با وجود ضعف آنها بر آن اختیار کرده اند که در آن تقویت بچیف فصل
زرقه

زرقه

یعنی بودی چشم و آن تا لون حد است برنگ آسمان جوئی که آنرا اگر چشمی نیز گویند و آن نوع سنت اصلی و عرضی اصلی علاج پذیر نیست و سبب عرضی نوع عظم رطوبت جلدی است
از کثرت زجاجیه خواه در مطنه صلیبیه و شیمی و شکلیه یا تغییر مزاج عنبیه است از رطوبت غلیظ چنانچه اکثر عنبیان سبب غلبه رطوبت و خامی آن قبل از نفوذ ششی با
و این اسکندر بر صلبین نامیده و مثل برص مشکلی علاج پذیرد یا تغییر رنگ قرنیه است از پیوست و یا قلت رطوبت بضمیه چنانچه در ششانی و صاحبان این
بالبس بواسطه تحلیل رطوبت اصلی می افتد و جالبینوس گوید که زرقه عارض ششانی از شرط بیس عین می باشد و این زرقه قسمی از آب متولد در چشم است
تشیخ اسباب کور باید که چشم مرضی ملاحظه نمایند که بانو اگر است یا لا غیر مضر اگر بانو اگر باشد پس سده که الم و قشر چشم محسوس میشود یا نه اگر نتوانا الم باشد از درم
صلبیه و شیمی بود و اگر بی الم باشد از کثرت زجاجیه بود و اگر چشم لاغر و خیر نماید و دیگر آثار غلبه خشکی و سخیخت و بطلان بصر شاد بود و از پیوست قرنیه یا نقصان
بضمیه باشد و اگر علامات هر دو قسم یافته نشود و صرف آثار غلبه رطوبت دریافت گردد یا سببی باشد از رطوبت عنبیه بود علاج آنچنانکه نوع عظم رطوبت جلدی است

از درد بیضه سرخ دروغن بنفشه بچکانه و اگر در خارج باشد بعد خروج مده دروغن بر یک شبانه روز بران بچکانه روز دوم سرخ شود نمند و بقول بعضی علاج که کرده و واحد

تجربه

و آن درم صلب غیرست شبیه قند که غرض کرد و تجربه مایه و بعضی این احد سنا سیدیش اجتماع ماده غلیظه سوداوی است که در یک استخراجه شود و از ماده برود غلیظه می باشد و در غرض بایسته که اول و فصل خریف و بلاد غربیه بسیار عارض میگردد و علاج فصد فیخال از جانب علت نمایند و مسهل و حب ایارج یا قوقایا یا احتیون و یا بطیوخ قیمیه و صلابه و تنقیه کنند و مغز ساق گوساله و یا بچه شتر موم دروغن بنفشه که رخیه طاک کنند و آب گرم بطول سازند و چشم را بشویند و آن سفنج تر بنزد و بعد از آن مایه تجربه تر تحلیل آن بر سم و احتیون استعمال نمایند و بقول جالینوس طلای ابار مغسول تجربه رانافه است و بقول دیسکوریدوس الکحل مر و اید و مر جان و شکاف مسکه برین سوداوی با بوزن پنج درم و یک سود و بجزیره بخند تجربه سفید است و قوتیای هندی نوشاد آب بوده مکرر تجربه بنزدان در ابتدا سودا و شکاف و جاذبه شتر شق مساوی مسکه شتر حل نموده بر یک طاک کردن منقول از پولس است اککباب آب گرم مکرر نیز ملین و محمل تجربه جن است و اگر تحلیل نشود و بطول انجام داده و به منصفه بران گذارند پس یک ابر گردانند و آن موضع را بشکافند و بناخن فشرود ماده آن که فده که چک مانند حدس باشد یا دریا مثل قشقه کف بر آید بیرون آرند و موضع شکاف را پاک نموده در و صفر بپاشند پس مرم شق نمند و اگر خوف مساوت مرض باشد هر دو کنار جرح را بمقرض ببرند و بعد و اسفنج بران نمند و آب بشویند تا زود منحل نگردد و در مایه بر آید و عضو بتامه پاک شود و بعد و علاج قروح جفان نماید

عقد

و آن افزونی است سخت که در یک بالاحادث گرد و سببش انصباب طوبیت غلیظه سوداوی است از سر تجربه و عقد آن درین محل علاج آب گرم بریزند و موم دروغن بران نمند و لعاب جلبه و تخم کتان استعمال نمایند و بعد حصول نیست به تحلیل مرم و احتیون غیر و یا در محمل صلابات بکار برند و الا نظر کنند اگر مانند سله از موضع خود با سانی حرکت نماید و زیر جلد بود و ظاهر نباشد از خارج شکافه بر آرد و اگر ظاهر بود پاک از داخل برگردانند و بشکافند و بر آورند و بعد شکاف زیره و نمک غلیظه آب و بر موضع شقی بچکانه و اگر عقد و صلب باشد سنگ نرزه باشد و از موضع خود حرکت نماید در شکافتن آن خطرست بدستور بر احتیون العبه در تلیدین تحلیل آن کوشند و اگر تحلیل نشود و بزرگند و از آن تعرض نگردند و اگر عقده منبسط باشد و رنگ آن در سطح جلد یا در جانی نماید و در آن عروق منتشر باشد ایضا با همین واد و یه حاده متعرض نشوند بلکه در هر اندک مدت تنقیه و داغ از سودا گرد و باشند و ما العین نوشا نشوند و از اخذ غلیظه بریز نمایند و اضده و اطلیه محلل ماده سوداوی بکار برند

شرناق

یعنی اوراطس آن زیادتی است نرم از ماده شخی النرج که در یک بالابوم میرسد و بدان سبب یک در کشادن گرانی میکند و مانند سترخی می باشد و حرکت آن بالا و شوار میگردد و ماده آن چسبیده و غیر متحرک بود و بخلاف سله و عقد و سببش انصباب طوبیت غلیظه است لبسوی پاک اکثر صبیان و موطوبین صاحبان کثیره السعه و رمد و نرزه و زکام و در بلاد جنوبی و فصل بیج عارض میشود و این مرض غیر مخوف است و که درت عواس عینین و دوام تری چشم و سیلان اشک و عروق عطله و دشواری نظر آفتاب چراغ و روشنی و احساس غلط و ظهور انتفاخ و قومیان و انگشت وقت غم از لوازم او است صاحب او نرزه و رمد اکثر عارض شود و علاج فصد بر و کنند اگر ممکن باشد و الا اجامت و اسهال مسهل مناسب حب ایارج و باقرص بنفشه فقط خواه قوی یا یارج فیقره و اصلاح غذا بگوشه طلیور و تلطیف تدبیر و تعدیل مزاج و بریز از غلظات و دخول جام نمایند و آب گرم که دران او و یجمله مانند با بونه و اکلیل المک و لثمال آن چوبانیده باشند تمکید پاک نمایند و اطلیه و الکحل محمل آن زرد شکاف مایه و صبر و حوض و سک و افاقیا و قدری زعفران طاک نمایند و یا عدد شکر سرخ با بونه سفیدی پیضه شسته ضا کنند و اولی روز صفر پس در روز غیر پس با سیقون اگر صبح و شام الکحل کنند و یا افاقیا حوض سنبل الطیب صبر سقوطی عصا را مایشا هر واحد یک جز و عفران ربع جز و کوفته پیخته آب و در شتر بر یک طاک کنند و در شتر دیگر موبد و حوض سنبل مرم است و شادنج مغسول صحن عربی بر واحد یک قیه قیقظ از زنگار هر یک سودم قلیعانی پی سفید اب صاص هر یک درم شق یک مرم سقوطی زرد و هر واحد نیم درم کوفته تجربه آب شسته شیان سازند و وقت حاجت سوده و چشم کشند و اگر ازین ایر زائل نگردد و بکار نمی آید بنزدان

حکیم ابنان و ماق

[illegible]

عرب الايجان

و آن خشونت است که در باطن یک بالا با خارش و بشور بهر سبب و رگوبسته رویه مالجه بوقیه است حاصل از خون جامد یا خلط جامد دیگر که اولاً با حاد خارش
انگه است که پس خشونت مس و ج و نقل یک بهر سبب و یک سرخ گردد پس این اعراض زیادتی پذیرد و متعرج شود و بعد از آن بشور صغار صلب پیدا شود
عناشت یا دشتاق و رگه و تورم و بعد تنگی و کثرت استلا و سود خراج و مانع از اسباب و است اکثر حدوث آن بعد از قروح عین در مد بود و آن چهار نوع است
اول استسبب نامند و این خشونت خفیف با سرخی باطن یک و منه پیدا شد و از بد او مست غبار و دخان در شمس بعد از رطاب هر سبب که دوازده اجمال در
پهلو و سوراخ بینی و سینه و دیگر غیر از خلط و اجساد استغفر غ و دادن و عای خلط مستوجب توفین مثلاً استعمال مبردات کثیر که بدان سبب تدر
از فضول غلیظه که شیفه با کیفیت حریره از عذر زرخشای یک سبب باقی ماند و در آن حرقت و لزج بهر سبب و باعث خارش اندک و بشور و مده کرد و اولین
بیونانی سطرطس نامند یعنی خشونت و تورم را حصه گویند و این نوع اقوی از اول است گاه عقب ریزد پیدا شود و گاه بدون مد از بخارات حاده حادث
از احتلاط حریره غلیظه حاره که زیر غشای داخل غن سنگن گردد حادث شود و صورت آن شبیه جفت صغیرانه بود که سر آن سفید باشد و از آن خشونت خفیف و قوی جدا شود
و چون در علاج آن اجمال نمایند و یا حاکم کنند آنرا مده و سبل بیاض عین بهر سبب و این بیویانی طراخو طس نامند یعنی حدت و سوزم را بینی خوانند و این نوع از دوم
و گویند که شریز ترین انواع جرب است و سببش فساد خون حدت احتراق آنست بمقدیکه در گوشت یک سبب است که در آنرا فاسد سازد و صورت این نوع بشکل
دانه های انجیر است اسفل آن بسته بر و سر آن نیز که یکی با دیگری ملحق باشد و متعرج شود و باعث پیمان و درد گردد و این بیونانی سوتو سیس نامند یعنی شینه
دسوتی بلغت ایشان بعضی انجیر است و در و این سر افیون آنرا بینی از این جهت نامند که در حن شقاقی پیدا می شود مانند شقاقی که در جوف انجیر هم میرسد و بعضی
در وجه تمهید آن گفته اند که در آن شقاق پیدا شد مانند شقاقیکه در پوست انجیر هم میرسد و در نوع چهارم جرب اختلاف است بعضی گویند که چهارم از بزرگی

و آن شبیه برده بود و این نوع بارند و بسیار است که بی درد حادث گردد و صورتش آنست که دانه سفید زرد رنگ با لایحه هر گرد و وقتی با لایحه و گاهی با خارش که علیل
 بخارش آن لذت یابد و بعد از آن لایحه زیاد گردد و باشد که با وی شغریان پیدا شود و سبب آن ماده مرکب از کیفیت فاسد و حریفه اند و رطوبت غلیظ است و بعضی
 گفته اند که چرام را بعد از آن شبیه بعد از سیاه است که قرص گردد و بالای آن خشک ریشه پیدا آید و این قوی ترین انواع حرب است و منی طویل و سبب آن
 فساد خون و حدت آنست و تقوی ماده سوداویه متغذیه است این ایوانی طویلیست یعنی مجبب نامند و کمترین که این بزودی منقلع گردد و سبب غلظت کثرت ماده
 خصوصاً چون که منکر گردد و بعضی گویند که نوع چهارم حرب اخشونت و صلابت زیاد و طویل المدت است و لذت اصعب ترین انواع است خصوصاً که طول انجامد و علیل
 بیداری کشد باطله طریقی تشخیص اقسام مذکور آنست که پیکر لایض بگردانید و در باطن آن نظر کنید اگر در آن سرخی بسیار و خشونت اندک نباشد صغیر منبسط با وج
 و معی باشد قسم اول بود و اگر در آن خرد سفید سرشته بحد فدا در گرد و با وج شدیدی مثل یک خشونت و معی زیاد از اول بود قسم دوم باشد و اگر در آن غلظ و خشونت
 شدید بحد یک در باطن بلکه شقاق مانند شقاقیکه در انجیر باشد یا تقیر معلوم شود و سرخی وج و حک و نقل اجنان شدید تر بود قسم سوم باشد و اگر میل اند به بیاض یا کمبود
 و خشک ریشه دریافت گردد و خشونت و صلابت در آن زیاد از انواع دیگر و طویل المده بود و یا شغریان با لایحه او باشد قسم چهارم بود و گویند که رومی ترین انواع حرب آنست که بعد
 از آن هم سرد و سالمترین حرب آنست که بر آن حکه تنها مقدم باشد و از حرب بعضی قوی تر است و بسیار باشد و با وی در باطن پیکر خشونت و سرخی اندک باشد و عقب حکه بمرسد و بعضی
 از آن مزین غلیظ بود و در آن شبیه یا شقاق محسوس گردد و چون غلیظ باشد و عقرب مد و قرح بهر سه اکنون بدانند که چون سبب غلظت اسباب اقسام حرب و ای جمیع اقسام
 بیک تدبیر نیست بلکه بعضی را بشیر اس است و بعضی از آن مغایر یکدیگر اند و اولاً علاج کلی اقسام حرب بقدیمی آید و بعد از آن علاج مخصوص هر قسم آن مسطور گردد

علاج کلی اقسام حرب

هرگاه در دانه مقدار حرب باشد باید که اولاً با لایحه مد و قرح متوجه شوند و بعد از آن بتوجه علاج حرب گردند و ایضا اگر با وی سرخی دیگر باشد و الا اهتمام شدیدی بر آن
 هر دو نمایند و چون با حرب و دم و قرح جمیع شود و بیهوده قوی استعمال نکنند و اول علاج اقسام آن در صورت غلظت خون فصد فیضال است و در اوست استقران غلظت
 هر چند در ای دو مرتبه باشد اگر خون بسیار غالب فساد آن ظاهر باشد و فصد را قوی در جبهه حاجت بعد فصد که یعنی اقیال و اکل و حب الذراع و در اغلب احوال تنقیه بر
 بدو ای سهل مثل مطبوخ فواکه یا خیار شنبه یا قنوعات یا شربت در دنفشه یا بلخ یا لیمو یا قنص یا بنفشه یا لیمو زرد و شکر یا بلخ یا قنوی بر بد و غار لیمو یا این فیکر یا بلخ یا قنوی
 و یا بصر و حب هب قنوی یا حب لیمو یا حبس حاجت نمایند و ایضا بر تنقیه سر و چشم غرغره مثل سکنجبین یا این فیکر کنند و سوطا بر تنقیه استعمال نمایند و اگر صبر چند بیدستر
 جاوشیه بر و اندیم دم صغیر قنوی خض مندی نظران بکریز زرد عس سر از زردت بر کرم کرم کش پنج درم بار یک یا سینه زرداب زنجوش بقدر فضل حب بسته سوطا کنند
 و بعد تنقیه نام بر آن موافقت نمایند و جمیع انواع حرب حرب است و قبل از تنقیه استعمال آن ضروری از تنقیه و اوست استحمام با شیرین بیکدم سازند و از آنجا موجب استعمال
 راس و عین و جاز کمیوسات و فصول و بخوره دیگر گردد و اجتناب از زرد بحدی که از آن شرید و حرکات غلیظه متعجب جاع و غصه کثرت کلام و بیست نمودن بالین و طول آن
 و از بخار و دخان بپوشیدن و آتش مستند احتراز نمایند و روغن بر استعمال نکنند و با لایحه از هر چه باعث صحو و مواد بسوی فوق جذب آن بسوی چشم و چهره گردد و منع نمایند
 و تخفیف غذا و تلخیات او ترک نمایند و با وجود این تدابیر لابد است استعمال لطیفه ترطیب برای تعدیل مزاج مثل آتشاسیدن آتش جوشنک و قنوعات از عناب کدو و زرد آلو
 و مانند آن خصوصاً مطبوخ برگ جنات و شانه تر عناب هر چه که اگر قبل از فصد نیست روز به روز و بعد فصد و تنقیه نمایند برای مزاج ماده و تسکین آن محرب است و استعمال
 بقول سیرده مطبیه مانند خیار و خیار زرد و کدو و خرخره و فزورات لطیفه نافع و ترک شیرینیه و چیزهای شور و جفافات ترک لحم حتی المقدور و مناسب اگر گوشت استعمال نمایند
 گوشت بزغال و طحال و جوجه مرغ فریده دهند و نان آرد گندم پاکیزه یا بلخ و زرد بیهضم مرغ نمیشد خوراند و از فواکه انجیر و آلو و میوه نازک آن مناسب غذا بقدر اعتدال
 دهند و از ادویه سوسنیله زردی سبز مثل عصاره یا ساید یا سکنجبین یا سبب آن باشد و نه ساعت بگذارد که معمول است کافور در آب حل کرده نیز نافع بود و بعد تنقیه استعمال
 جالیات مثل کباب یا کرم یا سکر یا سکر نیز سفید است لا در حرب که از آن شغریان سبوس جدا گردد و خاکستر می انسان و جفص صبر بر و واحد تنها سودمند بود و قطور
 در آب انار ترش و ستر و قطع آن میکنند بعد از آن که بالین از علاج جوشنک مانده باشد و چکانیدن گلاب در آن آله تر کرده باشد نیز تنقیه احتمال سر مرغ محض مساق

و بر سبب مزاج تحمیل می یابد و بقول جالینوس علاج این نوع جرب که از شمس و خیار حاد است و ثوبی بکسب آب نیگرم و بر سبب از ماحت و حرارت و جویست

علاج جرب صنفی

بعد قصد سر و اسهال طبع یا اقیهون و سوسل و حبایاج و ماء الجب و آب شاهر و حبیب خراج نمایند و بر اغذیه لطیفه حتی المقدور اقتصاد کنند و بجزایر و جرب
اکتال نمایند و اگر فائده نشود بشیاف احمدرین یا شیاف خولان در و در صغیر و روشنایا اکتال کنند و یا شادنج عذبی دودم و سنج یک نیم درم کثیر انیم درم صاف
که ابارست یک درم صمغ عربی سیئه یا سیه حرق اقیهیمای فاضی اقیهیمای دسبی هر یک و دانگ فلفل سفید نیم دانگ کوفته بجنه سختی بلع نموده آب باران یا آب جوشانده
صافی صوب مانند عدس سازند و هر روز یک عدد از آن آب سائید و اکتال میل نمایند و حک نمایند بآن و آب میل پس اگر بعد اکتال آن گرمی پیدا شود چشم را
بر روی منجعی خاک سازند و باز اکتال بدان نمایند و باید که این نوع را بشکرو و جدید و غیر آن حک نمایند که بسبب اودن این قسم در سطح و عدم نفوذ آن در غشوی اکتال
عرق غشای صمغ و افساد جنین دارد و مگر عند ضرورت شدید حک خفیف جائز داشته اند و ایضا استعمال روغن ها و اکتال باشیای حاد درین نوع نشاید و اگر
شیاف حاد اکتال نمایند البته بعد از آن برود و منجعی استعمال کنند با کجاده و علاج این نوع بسیار است و تمام بسبب اکتال این نوع با لوزم بریز و تنقیه بدن
با و یه موافقه سریع الزوال است باید که این عمل را بعد از تنقیه آب کف دریا نشاسته صمغ عربی مساوی گرفته بشیاف ساخته وقت حاجت اکتال نمایند و از صمغ
اغذیه موی که خون بسیار بریزد و بر غذای کمتر اقتصاد و ریزند و این نوع اگر خفیف سریع الزوال است لیکن نکایت او عند خطای علاج عظیم می باشد

علاج جرب تبی

بعد از قصد مکرر و تنقیه سوسل سودا و عرق و سوطات و استعمال حب بنفشه در هر هفته و بار اکتال با سلیقون و شیاف احمدرین و شیاف انضرم نمایند و اگر تحلیل نیابد بشکرو
یا زرد الجب حاد و بخارند و بر آن آب بریزد که رانی و نمک خانی و بکچاند و زرد و بیض مرغ و روغن گل و دونه و زرد چشم ضا و نمایند و در روز سوم یا چهارم و بعد از آن شادنج
منسول و باغ اکتال کنند و بعد از آن اکتال بشیاف انضرو با سلیقون نمایند و اگر بعد از جرب جدی گرمی چشم هم رسد بشیاف بیض استعمال کنند تا آنکه حرارت تسکین یابد
بعد از در صغیر و بعد از آن شیاف احمدرین و در و در صغیر کبیر بسبب شیاف انضرو با سلیقون و دیگر شیافات عمل آرد و با کجاده درین نوع اگر مافی نباشد بقوت محتمل بود
چند بار متوالی قصد قیال گیرند و اسهال طبع یا اقیهون بخند دفعی در پی نمایند و قصد رگاق یا عرق حبیب کنند و از صمغ و از صمغ کبیر بریزند و بر غذای اقل
و الطف اقتصاد و ریزند و بعد از آن بشیاف احمدرین و چون در خراج گرمی پیدا گردد و آتش امیدن و یا شاعر با غلب لانه کم کنند و بر صمغ استعمال نسیم و بنفشه سریع
و غذا موره ماش مع اسفناخ مفید بود پس اگر کم نشود و صلابت بهم رسد بآله و زده حک نمایند بملایت تا آنکه سست حاصل گردد و بعد حک اکتال بشیاف بیض محلول
بشیر خرباشیاف ابار نموده باشند اگر از آن التیام نپذیرد و بهتر و الا موم صاف روغن گل بر آتش گذاشته قوطی سازند و بر آن اندکی سفید اب منسول یا شیده بریزند
تا مثل موم گردد و در مایه انداخته آب سرد بر آن ریزند و مالند و همچنین باز آب بر آن ریزند و مالند تا سفید گردد و پس قدری از آن بگیرند و بر شنگی گذارند و بر آن
اندکی از زرد شیر خرب پوده یا شیده بسایند که خوب مخلوط گردد و پس بر میل قدری از آن بگیرند و زیر یک بگذارند و بر چشمه فاده آب کاسنی و آب برگ
عنب الثعلب تر نموده گذارند و ببندند و مرض ابر پشت بخوابانند تا آنکه دو اشغل گردد و بر نیاید پس چشمه را بکشایند و از بنیه بملایت پاک کنند و اکتال برود
نمایند و اگر در باطن جفن چیزی ششید منجم عکبوت دیده شود شیر دختران در آن بدوشند که پاک میگرداند آنرا می باید که در صمغ ایام این مداوا و از مراحات مزاج
علیل غافل نباشند چه با وجود تغییر مزاج بدن علاج چشمه فائده نمی بخشد و اگر این قسم جرب خفیف باشد بسیار است که انتفاع می یابد بیک از رنگر طبرزد و جدید

علاج جرب بر روی و عده

در روی تنقیه سوسل و حب ایاج کر کنند و استعمال سوط مذکور بالا نمایند و چیزی که باعث تدمیج گردد و مصلطوبات کنند اکتال نمایند بکجاده یا باعث تدمیج و ترفیق
ماده گردد و مثل طحور و نما و غیره که در تعلیم فصل برده مسطور شد استعمال آزند و اگر علت دشوار و صلابت آن زیاد گردد و بشکرو طبرزد حک نمایند و اگر زایل نشود
حک بجا نماند پس او به جفنه و شیاف انضرو و غیره که در برده گشت بکار برند و این جمیع تدابیر با لوزم بریز و قاعده استغفار را باشد اگر قوت تحمل بود و هرگاه

چشم گرم گردد و یکه کوره آنرا خشک نمایند و بعضی گویند که علاج آن اکحال السباق و زعفران و در قشیشای محلول آب اندکی سرکه است و حکم نمایند
 باطن پاک بشک لطیف و دایر اگر اخیر و یا جدید اگر احتیاج بدان شود و گویند که اگر جرب غلیظ بود و در آن رطوبت بجا باشد تناول این جرب از نافع است صبر ده و در چشم
 پنج درم مقل و درم شربتی سیم درم و این کل نافع بود و روختن نو شاد در هر یک چهار جزو صمغ عربی و دو جزو جهم را بمسکه که منده ساینده خشک کرده و اکحال نمایند که
 نفع میکند آنرا شاد و مس سوخته هر یک پنج درم و اقل نیم درم زعفران و دو درم کوفته بجزو پنجه استعمال کنند و در عدسی اتقیه بمسسل سودا و حب فقیون که در نما
 و طبع و اتقیه من تریدی علوی خان و مار الجبن برات مع حب الاجر و سوختن آن پسند و مسعودند کور و غرغره بکار برند و لطیف تدبیر و حکم بزرگ اخیر را بشک لطیف
 و یا جدید یا مستقصا کنند و گویند که این کمتر بود و علاج پذیرد و اگر آنکه پاک اگر در اند و حکم نمایند با آنکه اینی که آنرا ورده مانده و اتصال آن نمایند پس او با دانه
 که با آنکه کور شد و تدبیر طبیعت نمایند و هر صبح استحمام کنند و اکحال تخم قطف باغی خیلی مفید و کذا خبث الحیدر که منده اینی و ای تالیف حکیم کبیر علی خان جرب است مختصر
 پوست تلیله سوخته شیان ما میثا صبر خسته نینب سر به هر یک سه ماشه در گلاب صلا که در مایل بر یکشند و هر چه در علاج کلی جرب نوع سوم مذکور شد بعمل آرند

سلاق

که یونانی بر ویسیا گویند و آن غلط و سمرخی و خارش کنار مای پاک است که بر خیتن هر گاه و تقریح اشعار مودی گردد و اکثر بعد از زردی باعث سود تدبیری در علاج
 و کثرت احتمال هزوات شود و اطفال را بسبب حرارت و رطوبت مزاج و کثرت گریه ایشان عارض گردد و صاحبان اخضر یا لبه او در سن جوانی تابستان بلدان
 بهم رسد و تبشیر داده غلیظ روی اکال بورتی است و آن بیشتر ملغم بورتی باشد و گاه غلیظی که حرارت غریبه بغض اجزای لطیفه آن تحلیل بر د و بعد سودا ویت زرد و شخص
 هر دو سبب چنان کنند که اگر سمرخی زیاده باشد و نقل کم دوی بود و الا بلغمی باشد و سلاق گاه ناز و خفیت مبدی بود و گاهی که منده فزونی دی در تاز و آن خارش تمام
 و اجهان خفیت بود و سمرخی اندک و در فزونی خارش و سمرخی بسیار با سفاخ و صلابت اجهان باشد و گاهی فساد چشم تا به آن گردد و جبت فروخت داده و سران تا کل آن بمقل
 علاج و سلاق و تنقیه بد و ای لطیف نمایند و اگر مزاج رطب باشد تغیر اخ جبری نمایند که در آن قدری ایارج باشد و اگر مزاج گرم باشد بر او ویکه لطیفه اقصا کنند
 و با آنکه تنقیه سازند و بعد از آن گلاب که در آن ساق و پوست تلیله زرد تر کرده باشند و طور نمایند و چشم را بدان بشویند که جرب است و گویند که این و اسلاق و کجاوش
 از بوسیدن بوی ابل و مزال و مستفقات بسبب مدت در دات آنها مثل بخارات داخلی باشد نیز زایل گرداند و در شب عارض مطبوخ یا شحم زار ترش بگلاب و یا
 برگ خرفه و یا کاسنی و کشنیر روغن گل و یا مغز بادام تلخ بشیر سوده ضما کنند و یا سفید بیهضه مرغ بروغن گل در پارا رویند و او در چشم شستند و یا عارض شش ساق
 شحم زار کل سرخ کوفته پنجه پیچیده سرشته ضما نمایند و صبح و بامداد و یا اکحاب نمایند بر آب گرم و مسعود بر روغن بادام کنند و او مان حمام نافع علاج است
 و نقل طبای اینند کل فسیل چراغ بر تالی جستی نمند و اندکی روغن چراغ بر آن انداخته از سپیاری چها لیه بسیارند و ساینده آنرا در چشم کشند و یا جرم و لو که منده
 بر اکشت بسوزند که زغال شود و ساینده در پنجه پیچیده فسیله ساخته و چراغ بروغن سرشت روشن کنند و دوده آن بگیرند و در چشم کشند و بر یک ناز و آب
 برگ نشو زه آب برگ بچنگره گرفته پنبه در آن تر نموده در سایه خشک کرده فسیله آن در چراغ بروغن شیرین بسوزند و دود آن در چشم کشند و اگر جبت بجا زد و دود در
 ظرف آنی بر آتش اکشت که از دوده آب ساکن تها اندک بر آن بچکانند تا خاکستر شد و برنگ زرد یا سفید گردد و باریک ساینده و در چشم کشند سلاق و شعر زانند
 و حکم و در مغز نافع بود و یا پیشک کور و موش نصف سوخته و نصف آن غیر سوخته ساینده بچسل طلا کنند و یا پنجه پیچیده در سایه خشک کرده با ساینده در چشم کشند و یا
 بچال کور و در دانه پنجه بر یک بمانند و یا از سر کین خمر بطریق تیان جنتر روغن برآورده بر یک بمانند و یا یا پنجه که باریک یا پنجه سبزه بار و آب بلدی سبزه بار و سبزه بار
 تر کرده خشک نموده فسیله آن ساخته بروغن سرشت فروزند و کاجل آن گرفته در چشم کشند و اگر هیچ آگ سوخته خاکستر آن باب حل کرده و ای چشم طلا کرده باشند خارش و سهر
 و غلط اجهان و در ساز و اکحال و تیسای سبز یا بنی الثعلب نیز مفید است و یا صدف سوخته ساینده و چشم کشیده باشند و یا چلی مار سوخته بار و روغن کخی بر نوبالند
 و یا گلس گرفته سر آن در نموده خشک کنند و آب ساینده و طلا نموده باشند و یا حب سلاق که در آن سپیاری چها لیه اخل است و چشم کشند و طلا نمایند و اگر خشک کنند
 بگیرند و باریکه ساینده در روغن زرد لک کرده و یا چوبی چند در دود و تالی چوبی اگر در اند و روغن کخی که در ظرف است و جرب است

و اگر بگردد ز لوی کلان یک عدد و آن را در پارچه که ظروف کاشی ازان مساف میکنند بچیده و در چراغ نهاده و روغن گل ازان اندازند و آن فیلد را روشن نموده و بالاک
 آن ظرفی نگین نهاده و دوش بگیرند و بدان اکتال نمایند و از آن سلاق بچرب رسیده و قطور آب حصرم تازه یا کهنه در چشم مجرب سویدی است اکتال عصاره زیتون بر
 و یا آب نارین مصور چشم در ظرف مسی بقلعی چوشانیده و یا آب بیخ خنثی بشرب کنند و مرو زعفران چوشانیده و یا زنجار جدید و یا خلان آب حصرم یا گلاب سبک غوره
 و یا دقاق کندر سوخته و یا آب ترنج و یا عصاره بلبلاب یا صبر و یا زنجبیل و یا زیت عتیق و یا دقان مسیه و زفت و مرو کندر و لیمو و صمغ صنوبر و قطران نیز نافع سلاق است
 و شیاق صمغ عربی کثیر ابر و واحد سه درم نشاسته دو نیم درم اسفیداج پنج درم کوفته بیخته بسفیدی بضمه سرشته شیاق ساخته در گلاب سوده اکتال نمودن نیز مقتضیست
 و در سلاق کهنه مزمن قصد قیال نمایند اگر خون غالب باشد و الا برای جذب ماده حجامت ساقین یا میان و شانه کنند و بعد فصد رنگ پیشانی کشانند و تقصیه
 بمسمل و حبایارح یا مطبوخ بلبلد و خارقین و غوره یا بارچ فیکر و غسل و دواست حمام و نمکین و انکباب آب گرم نمایند و بعد تقصیه و نیز از اغذیه بنویسد خلط حاد
 و تناول اغذیه محمود غذا مثل کدشت بزغالده و طویو لطیفه خفیفه و نان گندم حبید الطبخ مردانگ سوده و روغن گل حیض و شیاق یا ملینا و یا اقاقیا گل سرخ آرد جو غوره
 آب برگ کاشی یا آب برگ خرفه سرشته بر یک طلا کنند و بشیان حمرلین یا حاد و برو حصرم اکتال نمایند و اگر فائده نشود و روشنائی و کمل جلایای عزیزی بهتعال کنند
 و نسخهای آنها در فضول سابقه امراض همین مسطور شد و این روغن سلاق نیز معمول است نیلا تخم کدک نام جوز بو یک عدد در و در یک نام چتره سیمان نام گرم اگر دوشل
 کنند به چندی و در سبب و چهار دام روغن گا و تر کرده و مساحت نگین زدن بعد از ازان در آوند کاشی کنند و اگر را بسوزند و رسیان سوخته از کار و تر باشند و روغن
 مالتی را در آن کنند کینه کنند و بر ناکه سیمان بخوبی به سوخته شود و بعد از ازان بهر اهرفت روز از چوب هاک که در و فلووس چسبانیده باشند در ظرف کاشی نمود و در چشم
 که بهتر از این علاجی بنظر نیامده و جهت مسمل و دیگر امراض چشم نیز تجربه رسیده و مسن سوخته نیم درم زنج سه درم زعفران لعل هر واحد یک درم با شرب غرض بسیار که شل شود
 بیرون چشم نهاد نمایند مجرب است و سرگرمی شوش سوخته شکر سوخته سوده و بس سرشته اکتال نمودن نیز نافع سلاق مزمن است و فائیدن یک شکر طریقه زدن بعد از ازان استعمال
 شیاق سماق و زرد و بعد بری حوضر اقاقیا بسبب چند مرتبه بعد از ازان استعمال و دویه مایع صعود و بخار بدماغ مثل لطفیل صغیر و مایه بلبلد سوده و دوتیا القلیما یا امیران و بهر
 هر واحد و درم خلان چهار درم زنجبیل یک درم صمغ عربی پنج درم شیاق ساخته در آب حصرم سوده اکتال نمودن نفع بتن می نماید و یا مغر با دما تخم مغر خسته عقیاب
 بهر چو سفال کنند که بهر جاده افتاده باشد بر یک تله باشد بگلاب سه ساله در سنگ سماق دوازده پاس کحل کرده از میل حبست و چشم کشند و کناخا کستره بطاوس که گذاشته
 بارچ صافی ظرف کاشی مجرب است و در سلاق حادث بعد از زنج زرد سوخته زعفران سنبل الطیب هر واحد یک جزو شادخ ده جزو بار یک سوده شیاق ساخته در
 سایه خشک نموده و آن جنین را خاریدن از جرباب بوعلی میناست و در نسخه احمد ابن ثابت نوشته که او بر کوفته بیخته بسفیدی بضمه سرشته شیاق سازند و بر سنگ
 در گلاب سوده اکتال نمایند اگر چه کم گامش یا ماده گا و دباخت کرده بسوزانند چنانکه سیاه شود و بار یک سالیده در ظرف مسی کنند و نمک لاهوری و فلفل گرد
 بر یک مقدار خمس آن اضافه نموده و بشیر بر یک تمر مندی بهر سه چوب نسیب که فلووس در و نصب کرده باشند بسیارند و دلویت از شیر و مذکور تسقیه دهند چنانکه
 حلی کامل از مس بر دار و آگاه و در ظرف برداشته نگین دارند و هر روز چشم کشند و رو یا نیدن مژه و از آنکه سرخی و خارش چشم و آماس سوزش از جرباب او و انطاکی است
 و سدر و سنبل گار در سر که و شدم و شیر و خزان سالیده اکتال نمودن نیز مجرب است اگر بعد فصد و مسمل مایع را بسقوط آب بار کثالی خورد یک کند بعد از ازان بهر بخار
 آب گرم دارند و بحام بسیار روند و حب سلاق از سنگ جبری نیلا تخم کدک کافور نبات آب کحل کرده حب ساخته باشند آب سالیده و در چشم کشند و درین آب
 مجرب بلبلد است و موی سر آدمی در ظرف کلی سوخته سپیاری اچھا لیه سوخته زرد سوخته حبست کشته کافور چاکسوی مقشر نیلا تخم کدک بریان مساوی در روغن گا و
 سه روز و آوند کاشی بهر سه مسمل ساخته هر روز بر یک طلا نمودن نیز مجرب ایشان است ملجری گوید که هرگاه سلاق بجای رسد که هر دو باق سرخ و متخمش شوند
 و اشک آید و مژه بریزد و اشعار متحرک گردد و بعد تقصیه بدن سر و زوم بر بهر با خط فراج و قوت شیاق و زنج و حمرلین بیض مجموع را با آب بادیان سوده اکتال کنند
 و جمع کردن شیاق ابیض پیشانیات مذکوره برای منع زیادتی حدت در آمده است لهذا اجالینوس گفته که برادویه سلاق اندکی از مبردات مسکین حدت اضافه نماید و بهر
 سرخی خارش را بشود و اشک قطع گردد و این مجرب است اکتال نمایند و آنچه در انشا روی اشعار باید بکار بندند و مکرر بحام روند و آب گرم نمکین کنند و بهر حکام آمده است و سلاق

اکتعال اشیای الاون نیز مفید است احمال این ثابت و این اندو که گویند که سلاق از رطوبت الحامیه بود قوی هم میرسد و فسد در آن جایز نیست از فسد و اخراج خون اجتناب منع نمایند و بزود حصر و احملین اکتعال کنند اما در سلاق منفر فساد قوی و حجامت سابقین جائز داشته اند و گویند که هر چه بر ساق جان نافع سلاق مفید است

استرخی جنین

یعنی سستی و اوختن جنین اعلی و از ان جهت شوری برداشتن او با لاد این بسبب انصباب رطوبت بود و در احصای یک یک یا تلج بر یا القوه یا تلج یا تلج و تر حامل یک یک باشد و نیز بعضی استرخی جنین فی الحقیقت مری است که عارض عضله جبهه گردد و گویند که اگر استرخی دیگر در جنین یک طرفه باشد آنکه استرخی دیگر در آن طرف باشد آنکه تشخیص اسباب کوره چنان کنند که اگر تقدم امراض کوری یا تفرق اتصال در گرد و پیش همان باشد و الا از غلبه رطوبت جنین بود و تقدم استعمال مرطبات نیز بر کوی به علاج بعد از فصل پنجم و حساب ارج تنقیه نمایند و اطرافل با ارج خوانند و غراغره و عطرسات منقیه بعد از آن و بعد از تنقیه مرطبات و مرطبات درین طبع افق شناسند و صبر و قاطعیت حصر مری و غفران آب بود و یک پیشانی نهاد نمایند و تنقیه دیگر قواصی و مخففات مثل مرکبی و مازو و مامینا و رسوت و آس مفید بود و بخور کحل که از شب بانی و مامینا و مازو و ساق و دیگر مرطبات ساخته باشند استعمال کنند و گویند که اکتعال در خان پنج شالی و خان پنج صنوبر صغیر و اقلیمیا و شب هر دو نافع استرخی جنین است و از اشیای مرطبه منع نمایند و لطیف تدبیر کنند و اگر استرخی تلج بر یا مرض دیگر از امراض حشیم باشد مبادرت به علاج آن مرض نمایند و اگر بعد از و ال مرض استرخی باقی ماند و مانعی از فسد نباشد باید که فصد هر دو رگ خنجرین کنند و ضا و مذکور نمایند و یاد از این یکی دم پوست بیرون بسته جواز السرو به راحه نیم دم شحم ندارد و دم کوفته بجنه را یک پنج دم آب جوشانند تا که لخته گردد و صاف نموده و دو پیله مذکور در آن حل نمایند و اندکی اسفنج و عروغن گل در آن آمیخته بر آید و مالیده بر سر و یک استرخی چند شب متواتر کنند و آنچه آشک با اعتدال آورد اکتعال نمایند و از اغذیه بسخره مثل باقلا و مانند آن و دیگر مخرات احتراز کنند و علاج استرخی تلج القوه و تلج علاج آن هر دو مرض است و آنچه از قطع و تر حامل یک بود علاج پذیرد و اگر استرخی قوی باشد که منع اکتعال نماید و به علاج دیگر زائل نشود قدری یک با لاطع نمایند و بعد و ختن بر آن موضع در و در صغیر یا یک یا بپاشند و بر آن قطعه کاغذ بچسباند و از طباطبای غیر

شتره

و آن قتل و انفکاک جنین بسوی خارج است بحدیکه یک یک که یا بیغنی منطبق نگردد یا متفصل گردد و جنین اصلی و منقلب گردد و جنین سفلی و بالجهل مدهن است و یک از انواع تلشه یا خاص یک یک بود و یا عام هر دو باشد یکی آنکه یک کوه گردد و یک سفیدی چشم را بنوشد و این یا خلقی بود و یا بسبب قطع جنین از جهت طبع یا سوء خیاطت و این چنین چشم را از اینی نامند بجهت مشابهت چشم صاحب آن چشم خرم گوش گویند که این بیشتر در جنین سفلی میباشد بجهت رخاوت آن و این شتره یا تحقیقت نمی گویند بلکه انفکاک جنین سفلی نامند و این یا طبیعی بود یا عرضی بسبب طبعی نقصان ماده و تطفیه است که از آن تولد می یابد و عرضی بسبب استرخی هر دو عضله آنست و یا از تشنج عضله المشیه آن یا بجهت رفتن جزوی از اجزای جنین یا بسبب حک روی یا قرطه اکماله و بسبب استرخی جنین یا انصباب مواد رقیقه باره و رطبه است بسوی عضل و ارخی آن یا عرض تفرق اتصال در عرض آن یا وقوع سده و از ماده رطبه غلیظه و درین نوع چشم ضعیف است بسبب تراکم غبار در آن و دم آنکه بعضی سفیدی را بنوشد و این را قصر الجنین نامند و سبب این نیز مانند سبب اول است لیکن کمتر از آن گویند که درین قصر از یک جانب تنها باشد بجهت استرخی عضله مطبقه و تشنج دیگری استوم آنکه جنین اعلی و سفلی منطبق نگردد و این با از فسد یا سلع یا تولد یا نبات محرم زائد از قرصه یا بدون قرصه یا استرخی عارض جنین اندمال قرصه بهر مد و گاهی این همه از تشنج عضل مطبقه جنین پیا پی فسد و گویند که درین قسم سوم سبب طبع نیز قتل ماده و تطفیه است و عرضی آن رفتن جزوی از اجزای جنین یا بسبب چسبیدن مواد بدان کوه گردد و اندین طول آن یا بسبب غلبه غلبه بیس بر آن و این اکثر نیست و گویند که گاهی شتره از اذیت غشای موضوع بر قفص ابلقی باطنی یا بسبب ضربه یا سلقه یا قرصه بهر وجهه بر سبیل تشنج ایدائی حادث شود و گاه زنده و مساک هر دو جنین وقت لفظه سبیل و گاه از ضربه سر و خصوصاً نزد بر اندن چیزی از استخوان بطرف تشنج حادث گردد و گاهی تشنج التوای جنین متوجه موت افتد و تشخیص اسباب شتره چنان نمایند که اولاً مدت عروض او از مرض برسد اگر از پنج کام و ولادت خود و گویند خلقی باشد و الا بسوی چشم نشتره کنند اگر تفرق اتصال

یا قطع جزو آن باشد و یا سلع یا ثلویل یا لحم زائد معلوم شود و سببش همان باشد و اگر یک از عوارض مذکوره پاک بود به بینند که در جنین بطوبیت است یا لاغری و حرکت
و خشکی در آن معلوم میشود و اگر کثرت طوبیت پاک دیده شود و شتره دفعه افتاده باشد و در بعضی از مرطوبات خمر و مخففات استنفاع یابد از تشنج وادی یا از تشنج
طوبی باشد و اگر یک خشک لاغر و قیق نماید و شتره بتدریج افتد از تقدم استنفافات و اسباب مخففات مثل کثرت بیداری و صوم و استنفاع از مرطوبات و تضرر
از مخففات نیز سوال کنند پس اگر اقرار آن کنند سببش تشنج عصبی بود و الا حال تقدم عروض نزلات یا ملاقات سردی یا رسیدن صربه و سقوط یا وقوع قرحه بر
دریافت نمایند پس اگر تقدم نزله بیان کنند و با آن حرکت پاک طبی باشد از سده مواد رطبه بود و اگر ملاقات سردی بگوید و عدم ثقل پاک و تضرر بر سردات
و استنفاع از سبغات آن باشد از بروز سافج بود و اگر تقدم صربه یا سقوط یا قرحه بر سر گوشت سببش همان باشد علاج انچه از قطع جنین خیاطت زیاد از قرحه را لایق
و اثر قرحه و التهام آن باشد جلد پاک از موضع تخم باز شکافند و در میان شق قلیله بصری که گوشت بر ویانند مثل مرم امیض یا با سلیقون یا قیر و طی آلوده بگذارند
تا در میان آن گوشت بر وی و در شتره خلقی پوست بالای پاک از وسط شق نمایند و با مین شق به ستور مرم منت هم بگذارند و امین آلوده و گفته که شتره خلقی
و آنکه از قطع جنین باشد علاج جست طر بر تخفیف بموم روغن تمر سنج نمایند و ایضا شتره که از زنده یا سلع یا ثلویل یا نبات لحم زائد باشد علاج همه اینها سبب
لیکن عمل جدید بعد از نفع بدن بقصد قیال و سهال بطبیع فو که باشد و برای رفع لحم زائد و دید حاده استعمال کنند مثلاً از نگار بر بخار فربان نمایند و سخن خود
بر این موضع باشد و یا سفید یا قلعی که بریت زرد و مغسول طلا نمایند و اینچ در محل هر واحد مذکور استعمال نمایند و ایضا انچه از زیادتی لحم و قرحه عارض اجنان
باشد در آن استعمال شیاف احمد و خضر و با سلیقون نیز مفید گذرانند و اگر شتره از تشنج یا استرخا باشد علاجش تشنج و استرخاست و با کجکه اگر سترخا غلیظتین
از تفرق اتصال بود لا علاج است انچه از سده یا ماده یا رطوبت مری باشد تنقیه بر بلغم و حب یا ارج یا حب صبر یا حب صطیفون یا حب توقایا نمایند و بعد از آن
بر موضع سترخی انچه باعث قبض و تقویت گردد مثل اقا قیا و ما یثا و آس بگذارند و بشیافیک در شتراق گذشت طلا کنند و یا گل یا بونیک جزو شق ربع جزو نماد
و عصا بر گرد اطراف نرم غویس و علق و یا اقا قیا آب آس سبز قیو سازند و انچه از بروزت بلا ماده بود و بر تخمین الطول که در آن مرز نبوش و صغرو سنبیل الطیب باشد
بجا بزنند و اقا قیا عصا را با نیلای مرقانی بهر سقوطی و مساموی کوفته بچینه آب مورد و شتره شیاف ساخته بر پاک ضا کرده باشند و دمام بجای و در حروف نگیند نمایند و در
در استرخا گذشت بجا بزنند و در شتره تشنجی اگر استلانی بود تنقیه بدستور استرخا کنند و نگیند و تغریق سر با دمان ملین نمایند و روغن بنای اعظم مالند و بر موضع
تشنج چیزی که از آنها نمایند بنیه بر روغن گل نموده بگذارند و اکجاب بر بخار آب گرم و نگیند آب گرم از بنیه بکنند و قیر و طی روغن بنفشه بر پاک ضا کنند و روغن
و استال آن طلا نمایند و ملحاب حلیه نطیل فرمایند و اگر تشنج عصبی باشد بر ترطیب فطولات و روغن ما و شتره و فاخیزه رطبه و ثلای و دخول حمام با آب شیرین انچه
بر بخار آب بکشد در آن گل بنفشه و نیلوفر و جنیکوفته و سوس گندم جو شانیده باشند و تضمد بگل بنفشه و طی و سوس سبوقل یا شیر و خزان و تهرین سوس و روغن
و که و در هر چه تشنج مذکور شد بعمل آرند و شتره که از فابا یا جزوی از اجزای جنین باشد در آن نیز تدابیر رطبه استعمال کنند و اگر شتره از افیت غشای تحلل قحف باشد
علاج پذیر نیست و با کجکه تضمد بر طبات و تغریق سر با دمان رطبه مانند روغن بنفشه و نیلوفر و که و گاه گاهی سوط با دمان نموده و اصلاح فدا و جمله تدابیر
مائل بر طریقه تلین بعمل آرند و از تدبیر چشم منع نمایند و اگر شتره از سواد اسماک جنین نزد اقطه سبیل باشد نظر کنند که بکدام موضع طریقه تلین چیزی از اصول جنین
چسبیده است پس تدبیر جدا نمودن آن نمایند بطوریکه در التصاق جنین بیاید و اگر در داخل پاک چیزی مانده بقصد و بنظر آید متوجه تحلیل آن گردند و به احتمال انخلیون
و زفاده سبوقل بلعابات مناسبه مثل حلیه و تخم کتان یا کجکه با سلیقون و روغن شالی استعمال نمایند و اگر از اطل نگر و در سکار بی پروازند و تشنج و شتره و سبوقل
از آن سبب نمایند بقصد و سبوقل بجهه او و یک در صربه و سقوط بیاید متویات چشم بعمل آرند و گویند که شتره حادث از ضرر که از آن استخوان بر آید لا علاج و تلین
و ترنج و اختر از آنچه موجب انچه گردد مثل دخان استعمال و دای حریت مانند آن فی الجمله فایده نباشد انتصاب احمد بن ثابت گوید که در شتره از دویه فایده مخففات
مانند زرد و استال آن خدر نمایند که بعد از عمل بحدید زرد و صفر باشد و آب زیره و چشمه چکانند و زفاده نماده بر بندند و صبح بکشایند پس
اگر درم حادث شود بطولج ردید و از زنده الاشیاء اجز که چشم کشند و زرد و صفر باشد و اصلاح مزاج و تفرغ بدن نماید

تشخیص است و گاهی از فطرطیس بود اگر حس حرکت شدید باشد و سبب این در یک احوال باشد اگر حالت واحد لازم بود و الا در داغ بود و قبول شخ سبب آن یا سبب
ساق یا خلط غلیظ از ج یا سبب است پس اگر ملک خشک لاغر نماید و حرمت و درم و نقل نباشد از سوزن و راج یا سبب ساق باشد و اگر با حرمت و نقل و وجع باشد از خلط غلیظ
علاج اسفنج یا مانند آن با آب گرم تر نموده بدان کشید چنین بدم نمایند و اگر نشیند بی موی کوفته در خفته گمان حصر بسته در آب گرم غسک کرده کشید نمایند الفع بود و در آب
استحمام با آب شیرین بکوبند و بر سر آب گرم انقباض نمایند و هنگام خواب سفیده وزر و زرد بضمغ مرغ و روغن گل بر پشت چشم نمند و باز ده سفیده مرغ و روغن بنفشه
و پیغم مرغ نمند و روغن صندل و روغن بنفشه بر سر و پلک مالند و دوام تفرق سر و حرطیات مثل روغن نیلوفر و بنفشه و نطولات مثل بنفشه و تخم گمان و جو شمر و بابونه
و سعو ط یا شیا و دانه مثل روغن بادام و بنفشه و کدو و نیلوفر و لعل آرد و اگر با سبب لائل موده صفراوی یافته شود و صفرا و سبب صفر و سبب و آب کشید و سبب و روغن گل و زرد
و سفیده تخم مرغ با هم مخلوط کرده بر پلک مالند و اگر گمان شود که در نیلوفر موده غلیظ محتاج تحلیل است بقطر لعاب حلیه تخم گمان که در شیر تازه بر آورده باشد تحلیل
و قیر و پیغم مرغ و لعاب بجزل و موم و روغن گل بر پلک انداختن درین باب مجرب است و بعضی سفیده تخم مرغ عوض لعاب بجزل داخل میکنند و بنفشه تخم گمان
و بر پشت چشم نهادن نیز نافع بود و گاه گاهی که آل مدعه مانند شیا و اسطرطیس شیا و احمر لیس جهت تحلیل موده غلیظ استعمال نمایند و اگر با سیلان اشک و غلط
اجتناب حرمت آن باشد و در پیش چشم آزار کوفته پیغم مرغ و روغن گل داخل کرده شب بر پلک مالند و به بند و اگر محتاج تعدیل طبیعت باشد از جوی بنفشه یا پیغم مرغ و بنفشه
یا تمهیدی و شیر خشک و تر نمیدارد و اگر کمال به معات مثل برود حصر و با سلیقون کحل غریزی و روغن شانی نمایند و اگر حسی با پیغم مرغی کرد و تدبیرش از قصد
و غیره و حسی با پیغم مرغی که در پیش چشم آزار کوفته پیغم مرغ و روغن گل داخل کرده شب بر پلک مالند و به بند و اگر محتاج تعدیل طبیعت باشد از جوی بنفشه یا پیغم مرغ و بنفشه
خفیه لطیفه لطیفه نشین شور با کوشش بزغال و پیغم مرغ سفید یک ساله و جوز مرغ و حریره و روغن بادام و زرد و بنفشه نیمه شربت الکتر و ناول و اوراق و ترید و فو که مثل شرب و کدو
و انکور و حلویات جید لازم گیرند و چون آزار موده این بخار است غلط یا سبب و او می باشد و آن بدول المضاج اخراج نمی یابد پس باید که اولاً چند روز منع شود او بهند و حریره
مخروط و نشسته و شیر بز مانند آن بخوراند و بعد از آن تنقیه بسبب سودا یا طبوخ افقیق و پیغم مرغ یا سبب کابل و سفوف سودا نمایند و اگر با فنی نباشد فصد مسبر و مل مقدم دارند
و بعد تنقیه بر آبیکه در آن او پیغم مرغ یا سبب بنفشه و برگ خنجر و با بون و اکلیل الملک و جو کوفته و سوس گندم جو شانیده باشند چند مرتبه الکباب نمایند و شیر و حریره
در چشم دوشند و اگر آل اسودان حل نموده در چشم چکانند و ایضا العبه مانند لعاب بهمانه و حلیه تخم گمان بچکانند و نشسته کثیر اصغ عربی یا میران حبیبی شادنج حبه
مسادی سر مسانموده و کتال نمایند که صلابات را تحلیل میدهد و اگر تحلیل صلابات آن دشوار گردد بعد تنقیه هر روز یک دفعه چشم را با لاند و آب گرم بکوب نمایند و سعو ط
باب مزخرف و زهر و کبک و روغن خیری آرد و شیر و خنجران نیز بعد تنقیه سفید است و گاهی خداد برگ بنفشه و برگ خنجر و پیغم مرغ مانند آن می نمایند و حلیه تخم گمان بسبب
تخم خنجر و خنجر و هم را به شرباب ایض رقیق یا بقرق بادیان چشانیده لعاب بر آورده بر سر پشت خوابانیده و چشم چکانند و رفاوه بدان تر نموده بالای پلک گذارند
این و اجماع صلابات جنن ابتدا تنقیه بدان تحلیل می نماید و خداد و فوای رطب مخلوط بشحم او زود که آرد با قلا بخرد و قمر کینه و کذا انغرساق بقبر و روغن کنجد و موم آخته
و کذا تخم بل و موم کذا آخته و کذا اثر می سوده بر پلک و کتال از نکال بعسل آسویزه و بعد از آن کشید با سفنج بسلول و آب گرم و کذا کتال مرکبی هر واحد نافع جسامه جنین است
و انطالی در تذکره میگوید که مرطبات خوراند و تدبیر بدان نمایند مثل شیر تازه و العبه ابدان و شیر زنان و کلبه و شحم خصوصاً شحم بط و ماکیان و شیا و احمر در بارد
و سفیدی ایضه آب کشید و در حار و عس و شحم انار و ما بینا مطلقاً بر روغن گل و آرد کرسنه کذا کتال بعسل و حار و اشق شیر زنان در آن و آب کشید و در بارد و زرد زهره
می نویسند که ابتدا بعد تنقیه کنند و العبه شحم طلا کنند اگر با سبب باشد و الا زنگار عسل و کذا امکار بربند و بهترین شحم در نیلوفر مرغابی مخ ساق قبرست و از العبه حلیه و کتال
و روغن بنفشه را در نیلوفر خاصیت عجیب است و در پیوسته العین ترطیب کشید و لیل طبع اشیا و مرطبه تدبیر بدان مرطبه بدینور که مسطور شد کفایت کند و احتیاج تنقیه نباشد

غلط اجتناب

مرضی است که در آن باطن پلک برآمده و شکافت و اندک سرخ میگردد و بعد یک گمان جرب میشود و چون پلک ابر گرداند صفات از خشونت مخالی از جرب یا بند و اعراض صفا
سلاق و جسامی باشد و اینها مانع جسامه است بخلاف این می گویند که غلط مخصوص پلک بالاست بخلاف صلابت که گاه در یک پلک بود و گاه در هر دو و قبول بعضی

کهودی و سبزی ایلاک اکثر بسبب زخم یا ضربه و گاهی بعدتی قوی عارض شود عللاج اگر اجزات باشد اول فصد کنند و سپس مهند و هند اول و سبزی
بجلا بوده طلا کنند تا اجزات زائل شود بعد سبب فلفل سوده و بهفال نو بر هم سوده و یا تخم ترب بآب سوده و یا زرنیج و سرکه طلا نمایند و در آب گرم
نکاح آمیخته بیند نو بران تر کرده بر یک نمند و یا نکاح بآب سوده میگرد بر یک گذارند و یا زرنیج زرد و حبه فلفل و مرده اسنگ و نمک اندرانی ساوی باریک سائیده
در آب کشنیر سبز آمیخته شیان سازند و وقت حاجت سوده طلا نمایند و اگر طول کند بر هم داخل یون خنک کنند و اگر ازین تم تحلیل نشود بمقراض بر دارند

عبارت از بسیاری برهم زدن یک است آن زیاد از قدر حاجت بی اراده مرض است و سبب آن یا قندی خفیف است یا شکر و چشم و جنین و جهات کسبانی را که
همیای تهر باشد نیز افتاد و در امراض حاد و مندر تند و یا شش است و گاهی در جبلت و حالت صحت از تنگن عاوت می باشد و محرور الیغ را نیز علاج انچه از قندی یا شکر و یا شکر باشد
علاجش همانست که در فصول آن زمانه کور شد و انچه در جبلت و حال صحت بود لا علاج است و انچه از حرارت مزاج و یاغ بود و راوی تحقیق ماده و یاغ نمایند و در سافج قندی از
و اصلح آن بطوریکه در امراض دماغی حار مستطو گشت و در مقاصد است که درین علت دوائی سود ندارد مگر آنکه مریض بر مساوی در کلاب عمل کرده و دماغی که بر کلاب

یعنی پیش که در پنج سوی قمر از رطوبت غنی متولد شود و مقام از قمر کوچک بود با بیهای بسیار ریزه و گندم رنگ با حیرت و خجرت بهجت کثرت حدت مراد و این قوت رطوبت انداخته و درین یاده از قمر میباشد و بعضی گویند که مقام بزرگتر از قمر است و سرخ با بیهای بسیار ریزه و فربه از قمر و مدور الشکل و آنرا که با بیهای او ظاهر بود بزرگتر از مقام باشد قمره خوانند و آنکه در غایت صغر بود و سفید باشد جلد آن مانند و ملاغفیس گویند که مقام متشدد بمسام و داخل در آن میباشد حتی که گدازان میکنند انسان هرگاه بسوی او نظر کنند که آن اصول شحریست که قدری و دم کرده پس هرگاه گرم شوند یا آب گرم بان رسیده های او خارج میشوند و آینه گفته که سبب قمل و مقام و قمران طوبیت غنیست که طبیعت آنرا با حیه جلد دفع می نماید پس اگر گرم است از آن قمل نولد کند و اگر بسیار است و غلیظ تر مقام و اگر از آن یاده غلیظ تر بود قمران بهم رسد و قبول این تخمینه قمل مقام و جفن از استملای اس از اخلاط غلیظ بهم میرسند و بصاحبان مزاج حار طبع پیران و در رستان بلایان طبعی مضطرب میشوند و قبول شخ بیهی کسان را که اغذیه غلیظی در قمل فصول بسیار رخورند و ریاضت کم میکنند و بدن کثیف میدارند و بحمام نمیروزیم می رسد و قمل از او اخلاطی سوداوی و دوی انبی باشد بلکه از یک یا دو رطوبت که آن یاده او ساج قمری طاهر جلد است بهجت صعود او از بدن بسوی سر چشم و دفع طبیعت بسوی جلد و پنج موعول حرارت غریبه غنی در آن متولد میگردد و همچنین دفع طبیعت فصول چشم را ساج احسان نسبت قمرگان بخوبی قمل مقام در آن پیدا میشود و تولد آن گاه داخل مسام میباشد و این باخارش بود و بخاریدن تخم مسام در آن هنگام بسوی ظاهر جلد بر می آید و گاهی انطاف جلد میباشد و درین صورت بان خارش نمی باشد که وقت حرکت نمودن گزیدن آن عضو را علاج اول آنجی باشد بغم با و الا اصول خوده نقیض بدن سراز رطوبت غنی بسبب اصل مزاج واجب قوت با یا با راجع الینوس نمایند و گویند که میرود دم و اجینی اصل که هر واحد رنج دم نیز منقی با و تولد قمل مقام است و قبول انطاف که بیشتر سوال از این و در زمانه قمل مطلق نافع لیکن در زمان نیم جزو دیگر یک خبر نیست و بعد تنقیغ از غرض متعلق بر نار و دحام از تخمین خود و امثال آن با یا راجع خفیه حلال با اصل آب گرم یا بر می و اصل با سر که غرض کنند بعد از آن باقی یا بی شور یا آب شور یا آب شرب مطبوخ یا آب گبریتی یا آب چنبره یا آب طبعی و چون عیاقه قمر جایان و ان باور و از این یا القوی چند بیهیتر که چشم را بشویند پس و غرض زرد و کوی نمخ در فغان بالند یا صبر مزج طمانینه بسو که غرض بشویند یا بر می باز و در طول سوده بر و غن سرشته بر یک طلا کنند یا شربتانی تنها یا آب چنبره و زیت گبریت یا بوره تنها با ریک ساید بر جان انداختن یا شربتانی با نصف زن آن مزج سایه و بیل آلوده بالند یا صبر مزج و از این از این مزج جزو انداختن یا بر می که غرض شربت یک معلق است بر شربت با شفا بر یک یا کبر که در جنین است و در مزج و بوره دوائی نیکوست آنرا سوده بالند و یا این کل شربتانی سوخته که که مسن ختم مزج خنای خشک خضص کر کنیم تولد را که طبعی از شستن تان و با صلی کر و بکار بند و همچنین احتمال کحل و ششانی و شیاق اخضر و طلاخی مزج شرب چشک نرنگ را فی مساوی کوفته با شیب از می سرشته بر جفن نافع و که از این مزج و مزج صغری سود و طلا کردن و اگر خاک سیاه شربت مزج و گوی گیرند قوی گردد و که الطوخ احسان بریت که در آن گبریت حل کرده باشند و که است و دم مزج یک دم صبر مزج دم بورق نیم دم شرب غبار سیاه

[illegible]

و بنفشه خشخاش و آب برگ خرفه و آب برگ بید و آب بازنگ و حی العالم و برگ کاه و برگ کاسنی و گل سرخ تازه در گوش چکانیدن نفع دارد و میکند و اگر بار و نمائی کوره
سفیدی بپوشد و یا شیر و خزان و آب غلب الثعلب سفیدی برطرف و روغن گل و آب کدو و شیر و ختر و آب خرفه و روغن گل و آب گل سرخ و نمائی کوره بکار بر نفع بخشند
و در صورت شدت التهاب قدری کافور نیز در قطرات مسطور داخل نمایند و اگر گوش صندل سفید و سرخ و کاه و گل و گل کاشنی سبز طلا کنند و اگر حرارت قوی باشد
کافور نیز افزایند و گاهی مایه دیرین نماد داخل میکنند و گاهی حوض آن پوست خشخاش و گاهی رسوت میکنند و آب غلب الثعلب بجای گلاب می نمایند و یا سفید کاشنی
مرداسنک حوض کلی سوده بروغن گل آبنجه ضما کنند و غلب الثعلب گل خطمی گل بنفشه سرکه و تولد پوست خشخاش نکوفته شش باشد و شیر ما و گاو نیم آرد و جوش داده بخار
آن بکوش ساند که در تسکین درد مجرب است و گاهی گل نیلوفر و برگ بید و جو غش نکوفته و گل سرخ افزوده میشود و جهت تسکین تیرید از لحم کاه و کاشنی خشک اندک بزر الیچ
اضافه نمایند و اگر تحلیل زاده مطلوب باشد بالونه و اکلیل الماسک یا میزند و اگر انقباض اوراقی از برگ بنفشه برگ خرفه برگ کنار برگ خجاری برگ خشخاش برگ غلب الثعلب گل کاشنی
برگ کدو برگ بادنگ برگ بستان افزون برگ بازنگ برگ اسپغول برگ کاسنی برگ بید برگ کشنیر برگ کاه و هر چه جز این اوراق بهر سده مناسب باشد از جوش داده و به استعمال نمایند
نیز برای در گوش که از ریح حار یا درم حار باشد نافع است و اگر حرارت شدت نباشد مزجوش پوست خشخاش گل بنفشه کشنیر خشک چوب چینی جو شانه بجز نمایند
بعده خسته شفتا لوبر شعله شمع مومی بریان نموده سائیده با پنجه مزج کرده در گوش گذارند و اگر در گوش نهایت سخت بود اندکی فیون در شیر و خزان روغن گل
حل کرده یک گرم در گوش ساعت بساعت چکانند و گاهی کافور نیز اضافه کرده میشود و اگر فیون را بسوزند و خاکستر آن بقدر چهار پنج سرخ در روغن گل حل کرده
یک گرم چکانند و در تسکین درد مجرب است و یا عصاره برگ قنب صاف کرده یک گرم در گوش چکانند و یا بنگ یک تولد آب سائیده قرص بسته و چهار تولد روغن زرد
بسوزند پس صاف کرده و دو سه قطره در گوش چکانند و اگر ازین تدابیر هیچ ساکن نشود بر شیر زان که در آن سسکه گاو حل کرده باشد اکتفا نمایند و مکرر قططیر آن کنند
و هر چه در علاج در گوش حار را دی نکور و غیر از تنقیه در اینجا بکار برند و بدانند که هر گاه در وجع گوش حار سانج از اودی باره و مخدره وجع ساکن نشود در گوش
شیره یا درم خواهد بود و آنچه که در گوش از ریح حار بخاری متعلق از معده باشد فصد با سلیق کنند و تیرید معده با شیره سرد و مثل شیره کاه و خشخاک و کشنیر خشک
و افندیه سرد که بهر نماند مثل بومرغ مطبوخ آب غوره و کاه و سسلوق مطیب بهر که قطط و مغز خیار بهر که نمایند و اگر کفایت نکند تلکین طبیعت کنند بطبوخ
هلیله زرد و قمر هندی او آکو بخار و کشت و برگ غلب الثعلب و مانند آن بغیر آنکه در آن دوائی حار داخل باشد و اگر قاروره حار باشد و الشعیر و مال الترم
سرد دهند و در مال الشعیر قدری خشخاش داخل کنند و اگر زمانه خشخاش رطب باشد خوردن او النفع اشیاست برای این مرض و تسکین بخارات بعد
روغن خل که یک جزو سرکه را با ده جزو روغن گل بنزد تا سرکه بسوزد و روغن باقی ماند بر برب سرد کرده در گوش چکانند یا روغن بید و روغن کدو یا شیر و ختر قطط
سازند و برین گوشت برگ اسپغول برگ بازنگ برگ غلب الثعلب و آرد جو در سرکه سرشته ضما کنند و اگر ازین ساکن نشود یک جزو کافور و شیر و ختر حل کرده چکانند بغیر
روغن اگر گوش ملوث بروغن باشد صماخ را بشویند بخوبی که در آن آب یک گرم ریزند و حتی که بشو و پس کف دست بر قطعه گوش نهاده بر یک پای ایستاده و دو بار بجهت
و صاخ را بمیل که بران پنبه پیچیده باشند صاف کنند و آنچه از رفتار در آفتاب باشد روغن گل بدر بر سرکه بدستور چکانند و آنچه سفیخ یا خرقه باب بار و خشخاک بکوشند و در
آب سرد آریند و افندیه مطبوعه مسطور بخورند و مال الشعیر مطبوخ با خشخاش بنوشند و اگر در شدت کند مزج بروغن بنفشه و روغن گل نمایند و کافور و بنفشه رطب
و نیلوفر و مانند آن بپوشند و آب طلع استنشاق کنند و تعدیل سکسک بر یا جین بار و مثل سیب بید آب سرد و قدری کافور و گلاب بر آن پاشند نفع و خواص آرد و ضمید
گوش بعضی الراعی و بوی زینش سفید و آینه برگ بید برگ سیب برگ بوی برگ خرفه برگ غلب الثعلب کوفته و روغن گل کاه بر یک درم سرکه از سه درم تاده درم حسب
و زیادتی حرارت آبنجه بر پس بر محل مثبت اعصاب ضما نمایند و هر گاه گرم شود تبدیل کنند و چون مرض باخطا آید اجزای باره که کم کنند و روغن بالونه گل آن اندک
اندک بغیر آید برای در گوش که بسبب مشی در آفتاب یا بسبب ریح سموم باشد نافع است و باجمه ترطیب تبرید باغ باطلیه و طولیات و مروحات و غیره که
در صدام احتراقی مسمی گذشت بعد آرد و آنچه از ریح حادث از زمین آب گرم بر سرشاستن در آب چهارم گرم باشد اگر واجب بود فصد قیفا نمایند و فستق
بندند و قدین بالند و افندیه مطبوعه مذکوره برهند و روغنهای سر و مثل روغن کدو و بید و نیلوفر و روغن خل هر در گوش چکانند و سعو نمایند یا بهما و شیر و خزان و نافع ترین

اشیا نوشیدن آب سرد و تشنای و تفضض بدان و مالش کف پاست و انچه از ریاح حار و حادثه از گدازشتن اود و گرم در گوش باشد فصد سر و کندن از دانه
در گوش چکانند و اندوه بار و مضاد آن اود و پیش برگ غلبه برگ خرفه و برگ کشنیز و پوست کدو و خیار و آرد و جوشانده نمایند و آب آنرا گوشش بشویند و بچکانند
شیاف ابض محلول در ماء القرم یا شیر و خربازدی روغن بادام زیتون سفید بود و عند کمال شدت حرارت این اود و آبها بر بوت سر کرده کار برند و چکانند
تنها نیز حایل الشف است و تلکین طبیعت بخار شنبه و گرم شدنی و اکو بخار او مانند آن کنند و اگر در مزاج صحت باشد ماء الشغبینوشند و شیر بز که آب خور و با آب
منجم کرده باشند بر سر نهند و هرگاه بگذارد و جدا کنند و واجب نیست که طبیب گمان این امر نماید که بعضی را و اول سبب منفعه خواهد شد بجا بله مرض باشد اود و
که میجان او کرده اند زیرا که اودیه اولی اخلاط و حضور اگر کرده اند و در آن حضور و اعضای مجاوره آن حکایت پیدا کرده اند پس اولاً علاج با تخارج آن اخلاط باشد
و از آن جهت آنها از عضو نماید بعد از آن ابتدا به تبرید عضو باشد اود و به معیوضه مرض کند احوال حکما سودی می نویسد که قطره روغن بزرالنج و کذا آب گنج
و آب خوب که آن صفت است و کذا آب شیشه الزجاج بر روغن گل و کذا انسج عنکبوت در روغن گل چشانیده و کذا آب ناز ترش تخم آن فشرده بصل آمیخته و کذا
آرد با قلم بر روغن گل آمیخته و کذا آب شجره البقی در پوست آنرا چشانیده و هر واحد نافع در گوش حار است و تقوی این سر ایون را زای تقطیر روغن گاوی که
وجع حار است مسیحی گوید که هرگاه در گوش از سوی مزاج حار باشد چکانند سفیدی بپزند و بپزند و با شیان ابض لطف کنند و اگر در دخت باشد اندکی افیون
بشیاف ابض بر روغن گل اندک بر که حل کنند و گاهی روغن خلط در روغن بیلغور و روغن بنفشه و عصاره بعضی باری و در مثل غلبه غصی الراعی و کشنیز
در گوش میچکانند شیخ میفرماید اگر سبب در گوش حرارت مفرط باشد لازم است که تبرید و باغ بمطبیات مذکوره و علاج امراض حار و داغی نمایند و در گوش
روغن گل بگرم و سفیده بپزند و بچکانند و اگر در دشتید یا بشیاف کافور بدان آئین مذکوره است که روغن بنفشه کافور و روغن گل را با دانه تسکین پیدا سبب
ارضا نیکه اند از آنست و ایضا شیانات مسکن اوجاع چشم بسفیدی بپزند و اندک آن در گوش چکانند و سفیده بپزند و آنها خاصیت عجیب است و یا شیر آب غلبه
و آب کشنیز چکانند و بهتر شیه آنست که از پستان بدوشند که او بسیار نافع بود و یا خراطین را در روغن گل بپزند و در گوش چکانند و یا حلزون را در روغن گل بپزند
آن سر که فخر چشانند آنکه سر که برود و روغن بماند و بطریق قطره استعمال نمایند که برای خربان خیلی مفید است و همچنین روغن تخم کدو و روغن نیلوفر و روغن سیاه
آن که کدک عصاره است که مشابه عصاره پوست کدو و جرم پوست و ایضا استعمال اخلاط مبر و از خارج گوش بعضی ذکر کرده اند که آب بلبل در مثل این حالت
بسیار نیکوست و عصاره شبنم یا نج طبع اگر ضرایع وجع باشند و از آن خوف تشنج باشد از استعمال مخیات و مخدرات چاره نباشد و طریق آنست
در علاج کلی در گوش مسطور شد و خضر و قرشی می نویسند که تبدیل مزاج نمایند با دانه باری و مثل و روغن بنفشه شیان یا شیان ابض یا کافور یا اگر
و خیار و روغن بنفشه تنها یا روغن نیلوفر یا کدک کافور یا روغن گل یا شیر زان در گوش چکانند و گاهی درین اشیا قدری افیون داخل میکنند و ایضا دوات بار و کشنیز
و کاهو ضا کنند و گاهی احتیاج بعصاره فنج برای تخدیری افتد و گاهی آب گرم فلفل میکنند و گاهی بر بخار آن گوش می نهند و تسکین و بچکانند
زیرا که آب گرم تسکین اوجاع آن می نماید و اگر چه مزاج گرم باشد و از استعمال اود پیشه یدا التبرید احتراز نمایند مگر عند خطر از هر آنکه شمل بار و گوش را
ضرر رسد بچکانند و تلکین طبیعت نمایند بهمار الدین گوید که آنچه منفعت آن مجرب است روغن گل است تنها و آب غلبه شیان ابض و جوشیده
و گوش بر بخار پنج خار خشک و غلبه شیان و بنفشه داشته و بر بخار آب گرم که میخ در زین فرو برند و بر کشند و آب گرم در آن ریزند و اشتنوشیان
ابض بسفیده تخم مرغ سوخته چکانند و همچنین سفیده و روغن گل با هم در روغن گل و آب کشنیز و سفیده با هم ضم کرده و روغن گاوی بچکانند

علاج در گوش حار وادی

باید که در دوحی فصد سر نمایند و بعد از آن شیره کاهوئه ماشه نماخواه بلعاب بهدانه و اسپغول هر یک چهار ماشه شربت نیلوفر و اول حل کرده بهدانه بچکانند
نیلوفر قطری غلبه شیان بپزند و در آخر ببلبله مری بخوراند و اگر حاجت بود تلکین بمسحل صفر نمایند و در صفر اوی تمسکین می نویسد که دو سه قوطه گل بنفشه بسیار مفید است
چهار ماشه عرق کاهوئه باریک نیم باو گشتند یا شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت اسطوخودوس و دو قوطه بهدند و غلبه شیان بپزند و در شش یک قوطه

۱۲۵

بطبیخ بلیله تنقیه فرمایند بخت درم بلیله زرد و در و ط آب بچوشانند تا ملت با نده صاف نموده بنوشند که نایب سودمندست و سفید و تخم مرغ و شیر زمان نیگرم ساعت بعد ساعت نظیر نمودن در حال درد اساکن سازد و خاصه که از پستان بدوشند و در صورت اشتداد و وج اندک افیون بشیر و ختران حل کرده نیگرم نمود ساعت بساعت بچکانند و طلاهای بهر بچون غلبه شلب برگ کاسنی و برگ خرفه بر برون گوش و حوالی آن ضا د کنند و اگر یک جز در و رخ گل است جز دیگر بر آتش ملائم چندان بچوشانند که در و رخ بماند و سر که بسوزد و آنرا نیگرم تقطیر نمایند عجیب الاثر است از طایکی گوید که بعد تنقیه خلط غالب تبدیل با صلاح انداد و او بکینند و تعیین قصد برای دردی است که از خون مجف باشد و گاهی در خون و صفرا و در و فسد کرده میشود و بسبب داء است کیفیت در اینجا فساد را بایستی کنند اگر اصل در و نصف معده و کبد باشد و قیال اگر از دماغ باشد و اکمل اگر از بهر و باشد لیکن در صفراوی خون اندک بر آرد بعد اگر غلبه خلطی بداند تنقیه آن نمایند بعد از آن تبر بپوش و رخ که در و بنفشه و کافور نمایند مطلقا سوای شربت نهاد و آب کشنیز و حی العالم طلا و خواب بر مثل گل سرخ تازه و اختیار مبررات خون التهاب صفر اشل کو و تمر بندی و عذاب شربا و کو و خرفه غذا

علاج در گوش حار و رمی و شتر گوش

فصد سر رو کنند و اگر حاجت افتد ز لونی چسپانند و تبرید و احتجاب که در حار سافج سسطور شده بکار برند و غلبه شلب جمد و ار صندلین رسوت گل ارش در آب کشنیز سز سائیده اطراف گوش را ضا د نمایند و طلاهای از دباک کشنیز سز و آب غلبه شلب سز سائیده ضا د کردن نیز نافع و با صندل سرخ و فلفل حنظل و کل ایمنی مقش شیا ف مایند و قدری از عفران کوفته بچخته باهای مذکوره یا کلاب ضا د نمایند و یا آرد جو غلبه شلب صندل سفید صبر اکلیل الملک عود سدس زعفران داخل کنند و در انتها با بونه آرد با قلا افزایند و عند شدت وجع قدری افیون اضافه کرده در سفیدی بخیه مرغ آینه خفا و سازند و اگر سفید اب را زیزه و سنگ هر واحد یک م فلفل حنظل قاقیا هر یک درم صندل سفید مایه شاهر یک سدرم گل قیو لیا نیچ درم گل ایمنی درم کوفته بچخته باکاسنی مکرر طلا کنند و جبست روغ ماده اورام ملتبه گوش سفید بود و بچنین قطور شیا ف بقیض کافوری در شیر و ختران سفیدی بخیه مرغ و لعاب سنبول آینه نافع و بچکانند و سفیدی بخیه مرغ و رخ گل مخرج کرده نیز فربل و رم و سکن در دست و کذا تقطیر و رخ گل شیر و ختران مخلوط کرده سفید است اگر احتیاج ببینند بعد بخیه ماده مسهل بار و تنقیه نمایند و گویند که خلطی بر و رخ گل و بچخته ضا د کردن سکن الم و فربل و رم حار گوش است که لک ضا د گل بنفشه تخم کتان هر واحد یک جز و کل خلطی و جز و کوفته با بچخته نافع و اگر درم میل نشود و در زیاده و تب شدت کند بداند که ریم میکن پس لعاب حلیعاب تخم کتان لعاب تخم مرو و بشیر و ختران آینه نیگرم در گوش بچکانند و کافج یافته سبقر گردد و ایضا بایر انفجار اصد و بخارات مضروب بکار بندند مثل گنیب برگ بکاین برگ کاس هندی که بجا با س مشهور است و برگ قوت و جز آن سیده گنم با قدری بیاز و نمک در شیر بخیه برون گوش بزنند و آب پیاز سفید سفید و تخم مرغ در گوش بچکانند و بعد انفجار انچه در قره گوش خواهد آمد برای تصفیه ریم و اندامال قره بکار برند و آسج که درم حار گوش از نزل باشد غلبه بقرق شاهتره جو شانیه شربت نیلوفر داخل کرده بیا شامند و گاهی بهمان نیز افزوده میشود و اگر بایز بایان باشد و آن ملک است بعد فصد سر و و حجامت قضا و تبریات سطوح و دوس گل بنفشه جو شانیه شیر و مغز تخم تربوز شیر و تخم خیار بن شربت بنفشه داخل کرده خاکشی باشد بعد بعد بهر سل صفر ادر بند و اگر با درم گل و تب گرم باشد غلبه چهار دانگ بنفشه شاهتره هر یک چهار ماشه جو شانیه شیر و مغز تخم تربوز شیر و تخم خیار بن شربت بنفشه و توله داخل کرده و حجامت چهار ماشه باشد و بوشانند و یا اطراف گوش کشنیزی توله زده غلبه سبج و دانگ بنفشه گل نیلوفر و تخم گل کاوز بان هر یک چهار ماشه پستان خود اند و آب گرم خسیانید و صاف نموده شیر و کشنیز خشک چهار ماشه شربت نیلوفر و توله داخل کرده خاکشی باشد و بوشند و برگ غلبه شلب برگ نیب گل بنفشه گل خلطی با بونه اکلیل الملک شیک بزراب جو شانیه بخاران گوش بگریز و حنظل مکی حنظل بندی صندل سرخ گل خلطی غلبه شلب کوفته بچخته و آب غلبه شلب از و فلفل سنجار شربت سرشته که در گوش ضا د نمایند و ایضا مع آب اس گلو و زبان غلبه بنفشه غلبه شلب شاهتره جو شانیه چهار ماشه بنفشه شربت بنفشه آینه بنفشه و مغز فلو س در عرق بادبان حل کرده نیگرم بر ورم طلا نمایند غذا و خشک باشد با دال نمک با آسج و بایانند که بخور از شیر بر مسکن در دست و اگر با جوش خون آخر ربع از ریش نزل بر گلو و گوش درم گوش و تبخا که گلو بهم رسد بعد فصد سر و اطراف درد لعاب بدانه شیر و غلبه شلب کشنیز خشک شیر که با عرق کاوز بان عرق نیلوفر شربت نیلوفر خاکشی بدینند و طلاهای از دباک کشنیز سز سائیده بالایی کلاب طلا سازند و غره لعاب سنبول

کفنه و استفرغ نمایند و هر روز آنچنانچه قبل مزاج کند مثل شربت آلبوم و سیلو فربلجاب سیغول بالشریت بنفشه استعمال کنند و از غذا بر مروت و لقبول مثل اسفناج و کاسنی اقتصاد و روز دوم غاصص اشیر تازه و شیاناب فیض باد و روغن گل باندک سرکه بخته در آب انداخته است برای روح ماده و بعد از آن روغن گل بعباب سلبه بالعباب تخم کتان پس اگر در شدت کند روغن گا و کهنه تسکین و جع بالاصحیه کند و هرگاه در منجر شود جلاب نیکم بر روغن بادام شیرین در گوش بچکانند و اگر نشود تخم مردران افزایند انطاسکی گوید که در علاج و دم غاصص گوش جای لمحه نیست خصوصاً هرگاه با وی اختلاط دهن حرکت سرو اشک باشد و غایت چیزیکه در علاج او رام زیاد کرده شود ملازمت تبیین است بطنیات مناسبه و روغن و نافع ترین چیزها قطره روغن گا و کهنه است بمثل اشق و انزور و سلقا و در روغن گل و دم حار و روغن بابونه در بار دگرگیلان گوید که اگر شش را که در گوش عضبه نموده برای حس باشد و علامتش ثقل سمع و غلظت الم و احساس آواز منقطع و قنابند وقت در گوش گاهی جبران اشک از چشم یا سیلان الموبست از منخرین گاهی با وی تب بود در آن وقت باید که علاج بحال آهستگی کنند زیرا که هجوم بر آن و مسمی نگاه نموده و برید و دم کرده و بسبب اتصال حجاب وضعی بر دماغ از آن سرسام پیاشود و علامتش آنست که تقصیر گوش از خارج نمایند بد آنچه مذکور شد و در گوش روغن سوسن مخلوط بسفیدی بیضه اندازند و بدان فوق نایز و اگر از آن سیلان کنند و او در آن انداخته ثقیله گوش البصوت نرم یا سفنج تازه در بهمان دوا اثر کرده و بند سازند و بجا گوش اجیزی الم رساند لا محاله پس اگر در وسط علاج مزاج بر فیض گرم گردد و قصد قیفال نمایند و از خارج خون بقدر قوت او کسند و اسهال طبیعت تهر بند و آکو و عتاب ترنجبین خیار شنبک فعدا و دونه نمایند و از دم باد اشعیر کنند و گوش از خارج این دوا سازند بگونه بزر قطره ناوبرگ بازنگار بر گنفته و بر کف طی و عصبی الرای و حی العالم و اطراف کاسیتی و بعد از بار یک یا نیمه بر آن اندک آرد و کما نایم کوفته در آب سرد تر کرده باشند انداخته پس آن آب بر آن ادویه اندازند و جزوی و افراز شیاناب یا شیار آن انداخته سلا بکنند تا بار یک گردد و مثل هم شود و بدین خارج گوش ضا دکنند و اگر از حرمت ظاهر و سطح گوش و جع در خارج و مفری اندران باشد واجب است که از نکایت عضبه نموده برای حس حذر کنند و الا نکایت عظیم گردد و گاه بسرسام گرم ایجاد و آنچه در گوش او نهند و در آن بریزند سفیدی همیشه مخلوط بشیر و ختران است که اتم بریزند و اگر از این ساکن شود بهتر و الا بگیرند سرکه معتدل در ترشی که کهنه نباشد و در آن بوزن یک خبه یا دو خبه افزودن حل کرده و بچکانند و سوراخ گوش البصوت بند کنند و ضا د کوب بر خارج گوش گذارند و اگر قوت اطاعت کند تعاد بنقص قیفال در هر سیست روز و حل طبیعت بد آنچه مذکور شد و نوشیدن مار اشعیر نمایند و در غلظت مروت زیادتی کنند و هرگاه مرض زائل نشود و عقب و ثقل در گوش بماند باید که مبادرت بمعالجه ثقل نماید تا آنکه محبت او مستحکم شود و بعد ایام از مرض بعد از آن نظر مزاج علیل نمایند پس اگر بحالت طبیعی عود کرده باشد در گوش او این دوا ننهند بگونه مضبوط سفیدیم و دم و سنبل الطیب نیم دانگ سائید و در عسل کت گرفته حل کنند و اگر از این ثقل زائل نشود و در آن تریاق الاون اندکی بغلیله پنبه در گوش نهند که آن ثقل را در یک روز زائل کند و اگر مزاج از استعمال این تریاق مستحکم گردد در سفیدی بیضه و شیر زنان حل کرده بارد بالفصل آخر استعمال نمایند

علاج در گوش بارد سافج و ریخی

اسطوخودوس گل بنفشه بادیان نیسون چوشانیده گلشن عسلی باشد حل کرده بوشند و با بوننه سفیدین اکلیل الملک هر یک یک توله و شیر کاویم آتار چوشانیده بر بخار آن الکباب نمایند و الکبابی گنبد اجوائن با بزرگ چوشانیده یا پیشک بزواج و اس در بلع انسان چوشد و ده نیز سفید است و روغن بابونه و موسنی بلسان نیکم کرده در گوش بچکانند و بچکاندن روغن تربی و روغن بادام تلخ نیز درین باب مجرب است اگر تسکین تحلیل زیاد و طوب باشد چند بر سر و فریون نیز یکی از این غذا آغشته بکار و در روغن گا و کهنه در گوش انداختن مسکن بر آتست و با قسط حلال بخیل در آب سائیده قرض بسته در روغن سرشت بسوزند و صاف کرده ببارند و چند قطره نیکم در گوش بچکانند و این روغن نیز برای در گوش بارد معمول است تخم ترب نیکو فند سفیدین روغن می براد و شقال در آب چوشانیده و صاف نموده روغن بادام تلخ شقال داخل کرده باز بر آتش لا اتم بزند تا آنکه آب جذب شود و فرد آورده چندین مرتبه بنار بر واحد یک آنک مری یا نیم دانگ سائیده داخل کرده مکند از بد و بکار بزند و ده قطره شیر زن قوم در گوش بچکانند و در در ساکن نمیکند و گاهی زقوم در روغن سوخته اندر گوش می اندازند و در روغن را سفید میشو و همچنین آب برگ سدرین معمول است و بگونه مذکور گاو قدری از پیما آن نمک سوده بر آن بپاشند و نیم بر آن کرده افشرد آب آنرا بگیرند و در گوش بچکانند بخت گران گوش در آن مجرب است

و ایضا خردل کوفته بر غنی گرم پسند و فنیله ساخته در گوش نهند و بر طبع چشم نهاده یا با خردل یا بر طبع برگ نیب انکجا نماند و گداگر فتن بخار گل با بونه تازه یا خشک است
آب پنجه در بار و ریجی را مجرب است و انکباب طبعی مزخوش نهاده یا با جویین مزخوب و آبین بطیار و گدا می‌بخشی ذکر کرده که اگر پیاز را بجا و نند و در آن بول قیر بریزد
بر آتش گداشته بچوشاند و در گوش اندازند و در آن گدا و این مجرب است همچنین ترب اکا ویده در آن روغن گل بر کرده چوشانیده در گوش چکانیدن و گدا
روغن هسته شفتالو چکانیدن بر میل و جع بار گوش مجرب است که اندام او در شیر زمان چل کرده قدری عسل آمیخته نیگرم قطور کردن از آله در می نماید و آب را که روغن
و عسل و نمک هندی ملایم آمیخته نیگرم در گوش چکانیدن از جربات این نیست که اگر گدا تازه که مائل بزردی باشد بر آتش گرم کنند و اندک روغن گل و جرب
بالند و بیفشارند و چند قطره در گوش چکانند و اگر سیرین کوفته در برگ گدا چیده پس گرم کرده آشفته بچکانند قوی تر باشد و تقطیر آب پودینه تازه مخلوط با عسل همین عمل دارد
و تقطیر آب ترب شد و آب ترب بر روغن گل پنجه و یا آب پیاز مطبوع بدستور نافع و موسمیانی نیست یک جبهه در روغن گل حل کرده چکانیدن از جرب است یا آب سیرین بر سر
چوشانیده و یا حلیت بکار برند و گدا آب برگ سرس یا پس افکنده کس در قدری آب حل کرده و گدا آب برگ فسیکو از نیگرم قطور نمایند و یا گهوگچی متشدر در روغن
سوخه صاف کرده در گوش چکانند و ایضا برای در گوش که از برودت باشد از آن یک یا شیر بر برگ پان در گوش انداختن و شسته و آله و نونخ از بار و ریجی گوش
طلا کردن مجرب صاحب نیکله هندی است اگر بر زرب البیج حل بر یک دام کوفته در نیم طل آب شست و کرده هیچ چوشانند تا نصف بماند مالیده صاف نموده و ربع طل روغن
داخل کرده یا بچوشانند تا روغن بماند و وقت شدت در و بچکانند و در کین آن جرب است و بعضی مال لنگنی نیز می‌افزایند و اگر فنیله را با آب مزخوش تازه تر کرده مغز
آسته شفتالو سوخته سائیده بر آن پاشیده در گوش گدا از ندر مجرب است و صبر و طری در روغن گل و روغن گل و گدا که حل کرده در گوش نیگرم چکانیدن از جرب است و در و
نهایت مفید است و یک گدا قدری آب سائیده در گوش مخالفت نیگرم چکانند که نافع در گوش بار و دست و پدانه که در در گوش بخی تمکید سیسوس گندم
و جابوس و نمک نافع و گدا انکسید بیاره پنبه در زیت نیگرم آلوده شود و منطوق از با بونه خطمی فضاخ و کوکند نافع است و همچنین تقطیر ادمان حار و جند بیدستر
و یا قوم مطبوع در زیت مفید و گدا که قطور بوق و سر که حل کرده و گدا شاخ گوزن بر روغن خیری حل کرده و گدا روغن قشاق و گدا روغن تخم ترب که از روغن با دام
و گدا نظرون در روغن مذکور حل کرده و گدا روغن بلسان هر واحد حلل راج بار گوش است و گدا از نوای خشک صبر با بونه اکلیل الملک برگ خار اسطوخودوس و شنبلیله
عاقه قرصا پوست خشک شاخ نام قیصوم برگ ترنج بودینه جمل یا هر چه بهر سدا آب چوشانیده بر بخار آن انکباب بشغل آن ضما و آب آن لطل سازند که در
گوش ریجی و بار و نافع است و اگر گنجشک ترخا گلی را گرفته دم آکنده و پرمایسکه حوالی مقعدش باشد و در و گدا در آن ادر و سوراخ گوش نهاده و از نایج بجا می‌کند
بعد که گنجشک با ناسد بعد از آن در و گدا کرار نمایند و اگر نوبت بدوم نمی‌رسد و هر چه از گوش بر می‌آید در در آن می‌شود و این علاج از اختراعات الطاک است و تحلف نمی‌کنند
و ابونصو که دیده که در بلری ریح غلیظ غیب است بر بخار سف و مزخوش در روغن سوسن بچوشانند و اندکی جند بیدستر در آن حل کرده بچکانند و یا آب سدا آب سیر
مخلوط با عسل گرم چکانند و بقلیل غذا اگر کنند و آنچه از ریح غلیظ با دمل قوی از معد و باشد اول تقیه بدن بمسمل بلغم نمایند و اگر قوت اطاعت کنند و فصل موافق باشد
با دوی منقعی معد و سر و سارا اعضا استقر و غاضول کنند و این در همین نفع دارد و دیگرند اراج فیکر و ثلث درم فستقین و ثلث درم تخم کرفس با دیان البسوس
بر و ان نیم درم تخمیل لعل سفید با سیران هر واحد دود آنکستقونیای مشوی مع زعفران با مع و قنفل با مع سنبل و سرخس یک دانه گ چهار وزن چهار درم بسایند
و دو حبه که در باب طبعی مزخوش سرشته بهای کوچک سازند و نصف از آن بخورند و بخود آب که در آن اندک پودینه نریخته باشد غذا سازند و ستر و زهر کرده
نصف باقی بخورند و در آب ای این علت البته فصد کنند و اگر خطا بقصد در اول این علت افع شود و دوی سیرسام بار کرده و آنچه در گوش برای این مرض نهند و آن
بسیار نافع است و آزاد اسر عدت زائل کند این است که بگریز روغن خیری و روغن یاسمین و آن مزخار یا سر و ف بلبوس بر آن کرده و با بونه و برگ انجوان هر واحد نیم درم
و مقهور دیون لعل سفید تخم سدا آب هر واحد دو دانه قنفل یک دانه گل انجوان یک دانه چوشانیده صاف کرده یک جزو از این روغن یک جزو روغن نار دین گرفته فنیله
آلوده در گوش نهند و تمام روز بدارند و در شب تجدید فنیله بگریز و ده بر گوش آلم بچکانند اگر ممکن باشد و الا بر پشت خواب نمایند که خیلی مفید است و در یک روز
از آله آن می‌نماید و چکانیدن بگرادمان چاره شل روغن غار و بید انجیر و غیره بر آب پیاز و سدا آب و در شراب که نه فزیون حل کرده نیز نافع است و بشورای گوشت

کجاشک بتری یا ابل مع نخود و دودار صینی غذا سازند و آنچه از ریاح غلیظ منحل از فصول مستکنه در سر بسوی گوش باشد تنقیه در باغ بسبیل گرم و حساب یارنج و زعفران
وساثر تا بیدار شود و ساقی بعل آرد و چکانیدن زهر و گاو گرم کرده در گوش نهی سکن در درجی باغی است و آنچه از ریاح متولد از مشی در یوم بار و در سواهی سرد باشد
تسخین گوش با بیدار چکانیدن و غنهای گرم و در خل جام و ریختن آب گرم بر سر و نهادن گوش بر تابه گرم و نشوول از طبخ شدت با بونه و اکلیل الملک برگ نار و
مرزنجوش و بنام و قیصوم و کرختن بخار شلج و نهادن خردل کوفته با دمان چاره شسته گرم نموده بر گوش گذارند و شستن تخم حله بچخته در باره نازک بسته گرم بر گوش استعمال
کماوات مذکوره در صداع بار و یا زهریت بنگرم میند تر نموده سودمند است اگر آنکه بدن مبتلی باشد که در یمن صورت اول استغراق فصول از بدن کنند تا گوش گرم گردد و در اول
بسوی سر بخیزد باشد و در شل این علت بدان امر میکنند بخور طبخ شلج مع خردل است و آنچه از این بهر غنی سازد این است که بکیر نذریاق الاذن در تنقیه گوش بدان
طلا کنند و از میند آرد انبد نمایند که فی الحال تسکین در نماید و بگویم که بر تریچ و کجاشک شلج غذا سازند و آنچه از ریختن آب سرد بر سر و فرو رفتن در آن باشد شلج سر نه
سیما مؤخر و بر دشمن خیری و روغن نار و غیره اذمان چاره و قطره آرد و در گوش در جیب این معالجات تنقیه در جاب مریض و اعتبار مرض در زیادتی و نقصان باید کرد
و از این فاضل نشوند و آنچه از استعمال ادویه بار و شل افیون در کافور بر گوش باشد مقابله آن بر وای مضاد این ادویه باید کرد و پس اگر موجب درد افیون باشد شلج
او بصیغ سداب فرقیون اندک و در غنهای گرم و تریاق الاذن واجب بود و اگر کافور باشد مقابله اندک بسبیل الطیب اندک زباد که معروف بسبک ابیض است
باید کرد و تریاق مذکور نیز نافع بود و باید که معالجه این امراض بتدریج باشد و بر گوش هجوم باد و یوقیه دفعه نکند از احوال را کما بر سوسیدی گوید که قطره روغن حب
شمش تلخ در گوش برای وجع گوش بارد و مجرب بر سست از اطباء ای دیگر نقل کرده که قطره شونیز رخ رطل الحامه برگ لبلبا بسطح الحیه بسیار عفضل صر و فریون خنقل تازه
سرطان شمر حرق مورچه شود هر واحد در زیت جوشانیده صاف نموده و کذا بعض شحم مثل شحم عجل و شحم اوز نه یا باز و فای طب یا بر روغن شقائق النعمان می شخم افزینج درم
زعفران یک درم انیسون نیم درم و یا شحم بطبر روغن بان یا بر روغن نار درین پایه یا کبان بوزن آب پیاز یا پیخرس بر روغن سوسن یا شحم درج نیز نافع و کذا کند شمس که الاذن
محمول بر روغن گل نه یا باضافه آب سداب که از انگار بر روغن بادام تلخ عسل و کذا آب چینه در سبیل جوشانیده و کذا اجند بید ستریک جبر روغن نار و درین یا بر روغن بان
و کذا اول نگا و نه یا با بطرون و کذا آب سرگین خمر بر روغن بان که از الطنج با در و ج و کذا از سر و کیش و کذا سلع الحیه در شراب کهنه جوشانیده و کذا مصفیه قیراط در روغن یا سوسن حل کرده
و کذا افقند و کذا اقصا بر زیره طبوخ و کذا آفتاب بر روغن سوسن یا بر روغن قنب محلول و کذا در روغن ایرسا و کذا در روغن سوسن مخلوط شراب کهنه و کذا آب سداب
در پوست انار پخته و کذا حب الفار و شراب کهنه و روغن گل پخته و کذا از ارچینی و کذا اسکر که عفضل و کذا آب گنده نالبسکه و روغن گل و کذا در کذا بشریز زمان و کذا
آب برگ اوراق و کذا آب شوکران و کذا انیسون بر روغن گل و کذا شحم خنقل و درم انسان قوم سه عصاره سداب درم و زیت بقدر غره جوشانند تا روغن بماند و کذا
روغن کدی تلخ و کذا آب شبت در پوست انار پخته و کذا در روغن کدی تلخ در باد خجان کا وید و پر کرده بر آتش زخم پخته و کذا در روغن بان شراب کهنه و روغن گل و کذا در روغن
و کذا آب برگ سبز جز و کذا اموسیا قیراط آب مرزنجوش و کذا شرب بر روغن بان یا شراب کهنه و کذا اغالیه بر روغن خیری حل کرده و کذا انماک بسکه و کذا اقطران باب طبوخ
زوفای خشک آینه و کذا از سر و زخم بر روغن بادام تلخ در گوش مخالف و کذا زیت در پیاز کا وید و پر کرده پخته و کذا در روغن حب الصنوبر کبار و کذا در روغن خیری هفت
و آب قنطاریون و کذا افیون نیم درم فلفل یک درم در زیت ده درم جوشانیده و کذا آب نام و کذا از ارچ در زیت انداخته هفت روز در آفتاب و یخنه صاف نموده
و کذا اگر جباری خشک کرده بسبیل الطیب سانیده و کذا آب شکطه شمع و شیر زن که اکل گرم در روغن خیری حل کرده و کذا در روغن اقوان و کذا در بول شتر مر آینه و کذا
حلیت و تخمیل بر روغن خردل و کذا کند در شراب کهنه پخته و کذا از ارفل بار یک سوده در زیت آینه و کذا آب برگ سوسن بر روغن گل هر واحد در گوش چکانیدن
سفید و چنین بخار باد روج و فراسیون مرزنجوش و قوچ بر طبوخ بگوش رسانیدن و کذا اسعوط آب چینه در و یا روغن بادام تلخ و کذا شرب موسیائی بقدر نخود بجلاب
و کذا اذمان اکل صغیر و کذا اصماد اکلیل الملک مسفتج و کذا فتیه انجیر و خردل سوده و یا خردل و بوق سوده و یا خرق سیاه و جند بید شتر هر واحد یک درم زعفران
و درم سانیده فتیه ساخته در گوش و آشتن و کذا دیگر ادویه که بحجت طرش و لطین بار و مسطور که در هر واحد نافع در گوش بار و دست مسطحی گوید که
هرگاه وجع عقب تخم یا ریاح باره حادث گردد و روغنی که در آن سداب پخته باشند در گوش چکانند و اگر کفایت نکند روغن سوسن که در هر اوقیه از آن

که در سافج یا زله نواز است و در صورت نزل اول به تنقیه و باغ متوجه شوند بطریقیک در علاج نزل مذکور بعد بخور زله البیج کل بابونه بادیان اکلیل الملک
عنب الثعلب هر یک نه باشد برگ فنجانشست فقیهون هندی سوسن هر یک سه توله استعمال کنند و شیاف مایه و شیاف ابض برابر در روغن بابونه
و زیت آینه در گوش چکانند و این بخور حکیم علوی خان برای در گوش نرلی از جمرات مست کوکنا سه توله مرنگوش چوب صنی عشبیه مغربی پنج لاله صحرایی
بزر البیج عنب الثعلب هر واحد یک توله بدستور بخار گیرند و باقی تدبیر از بحث نزل اخذ کنند اقوال حکما ابو سهل مینو سید که اگر در گوش از استلحا حادث شود
اسهال خلط نماید بعد تنقیه خاص باغ بغرغره سازند و اگر مرض اکل نشود و حاجت باستفراغ قوی افتد بعض ایا رجات کبار مثل ایا راج لوغاف و یاقوت
و ارجحان استعمال نمایند بعد استعمال ادویه معطر کنند و اگر در وجع اخلاط غلیظ ایا راج غلیظ باشد معالج با دویه قوی التقلیح و جلا باید کرد مثل ایا راج بوسیل
اندکی سرکه آینه در گوش چکانند و یا زهره و گاو بعض ارباب منجنقه مثل روغن بان و نار دین و بلسان آینه چکانند و یا آب برگ حنظل تازه و یا روغن بادام
یا زعفران ترب یا آب برگ شمران چکانند اگر در دانه رسیده باشد و اگر در وجع گوش انا نفع است حاک یک و قیصر روغن خیری دو و او قیصر روغن بادام
نیم او قیصر روغن نارنج چکانند و عسلک ادران بگذرانند و چون مخلوط گردد در ظرف بگینند و در اند و هنگام حاجت سه قطره از آن نیگرم در گوش چکانند و آن
وجع و طبعین را نافع میسر ساله چهار دم روغن خیری یک و قیصر آینه بر آنکشت بداند تا آنکه غلیظ گردد و در ظرف بگینند و در هر قدر که گشته شود قوت و زیاد
گردد و این دو وجع گوش ضعیف اسفید است بگذرانند زهره و گاو و بر آن روغن خیری بریزند و با کش نرم بزنند تا آب هر دو فانی شود و روغن باند و در شیشه کرد و وقت
نیگرم استعمال نمایند شیخ میفرماید که اگر سبب در گوش استلای بدن از سر باشد واجب است که تنقیه ناحیه سر از جنس آن استلک کنند پس اگر خلط لرج لاج باشد
بخوبی با ملینا روغن آینه تنقیه نمایند پس اگر لاج مستلک در ناحیه گوش بود باید که بعد استعمال بخورات طبعیه و قطرات کینه نیز استعمال نمایند بعد بکار قیصر
نقض خلط مستقرات عضو کنند صاحب کامل گوید که در گوش اگر از سوز و مزاج بارد باشد باید که نظر کنند اگر در بدن علامات غلبه بلغم و رطوبت ظاهر
مرض احب ایا راج و قوتو یا بخور از نوز و غرغره یا ایا راج فقیه راج سنجید فرمایند تا بدین باغ او پاک شود بعد از آن بعض روغنهای گرم مثل روغن نار دین روغن
و روغن غار در گوش چکانند و یا روغن ترب که اگر از باوق و نافع است و یا آب مرزخوش افشوده چکانند که مجرب است و یا بگینند و یا باریک سائیده در
اندک شراب حل کرده روغن بادام تلخ یا روغن ترب آینه اندک در گوش چکانند و یا پنبه در آن تر کرده در گوش نهند و یا بگینند اندکی مرکبی در بول ماده گاو حل کرده
نیگرم چکانند و یا بگینند اندک آب ترب و قدری آب مرزخوش بر آن قلیلی زیر التفاق بریزند و چکانند تا آب فانی گردد و روغن باقی ماند بعد این روغن در گوش
چکانند که آن برودت در وجع عارض گوش انا نفع است و یا بگینند برگ غرب تازه و باریک سائیده در آنار کاواک کرده باندک آب بر نمایند و گل بالای آن بالیده
و جوش داده در گوش چکانند اگر در دانه برودت با سیلان سلطوبت از گوش باشد قدری زهره و خرس یا زهره کلنگ بروغن بادام تلخ یا روغن بنبق حل کرده چکانند و یا بگینند
فقیهون بوزن یک حبّه باریک سائیده بروغن گل حل کرده در گوش چکانند این جهت است که بیکه علاج در گوش بارد و استفراغ بدن از خلط بارد و جفت تا پاک کنند چنانچه
و غرغره بکینند و ایا راج برای تنقیه سر کنند و بتعریق و حمام برانشتا نمایند و بر سر آب طبخ مرزخوش و تمام بابونه بریزند و روغن بابونه در گوش چکانند و بگینند
و غذا بمروره زیر باغ یا بخور آب سازند و بعد علاج بقلا یا طبخات کباب بپزند این البیاس گویند که در سوز مزاج بلغمی صریح جلاب بادیان یا بادرنجبویه برود
و در دم با کفند و در دم بنوشند و غذا بمروره بخور آب با شیر حب القرط و گوشت مالکیان تیره و خورند و تنقیه باغ بحب ایا راج و قوتو یا سازند و غرغره یا ایا راج
با البیاس یا سنجیدین عسل کنند بعد از آن روغنهای گرم مثل روغن بنبق و غیره چکانند و یا روغن بادام تلخ یا آب ترب چکانند و اگر با سوز مزاج بارد ماده سوداوی
ترطیب با شرب اغذیه جار طبع نمایند و تنقیه باغ بحب اخیقون و حب فقیهون و حب مطبوخ آن کنند و تازه بر سر بریزند و روغنهای گرم و قشر روغن گس بادام شیرین گوش
چکانند و خجندی گویند که در سوداوی نضج سودا بجلاب اصل السوسن کا و زبانی بادرنجبویه و کفند کنند بعد تنقیه بحب ایا راج و قوتو یا نمایند باقی پاست
قول سابق گذشت الطبا که گویند که در بار دین یعنی بلغمی و سوداوی گوش ایا راج یا آب گرم بدارند و طبخ صحرایی و بابونه اکلیل الملک سداب قطره سازند و بشویند
جاووش سوسن مرکبی بفرماید که گویند که در روغن قسط و بابونه و حب الغار در گوش چکانند و از جمرات یا راج یا راج و ماده و قیصر سد و این است که بگینند و یا بگینند

اورام بارد را تحلیل نیکه بد و اگر با بونه و تحلیل الملک و شنبت و برنج است و برگ غار و خند قوتی و محتر و مرزخوش و در آفتاب خوب بخوشانند و بر سر آفتاب
انبویه نماده از ان بخار بگوش ریاستند و تحلیل ورم بدان نفع یابند و اگر دانند که ورم صلب شده این ضما کنند پیله و مالکیان که داخته اند کی بیشک بر سوده
این نزد از خارج بر گوش ضما نمایند سحبه را گوید که علاج ورم بارد با سه مال از خنجر جات بلغم مثل طبخ و مقوی یا یارچ کنند و در فرس و ملجبین بخوراند
و سکنجبین بنوشانند و بر سر او آب طبخ ریاحین حاره مثل بودینه و صغیر بریزند و طبخ شحم حنظل یا روغن شنبت در گوش بچکانند پس اگر ورم میل بخارج نماید
باضه و محمله نماید کنند و اگر امر بصلابت انجامد پیله بر روغن گل که داخته در گوش اندازند و باضه و محمل ورم صلب ضما نمایند و خضر بن علی گوید که بعد تنقیه
بجوبه ایاریات و تلیمین طبیعت پیش از مسهل هر چه در علاج ورم گوش اثر دارد مادی مسطور شد مع تقلیل تشنجین در ابتدا بلکه منع اندکی از او و بعد باز
برای اروع استعمال کنند و هر روز برای تعدیل مزاج شربت سطوخ و دوس یا مغلی حلو شربت لیون یا شربت بنفشه یا خمیر و بنفشه بنوشانند
در روغنهای گرم مثل روغن شنبت و ترب در گوش بچکانند و باضادات محمله تنفید نمایند و لحوم ترک سازند و اقتصار بر مفرورات و قبول مثل لیون و زردی پیضه
نیم برشت کنند بعضی نوشته اند که بعد تنقیه دلگه با ن کام لبان حتی که از دهن بر طوبت بسیار سائل شود ورم رخ گوش را نافع بود بعد از پیله و
روغن موسن مساوی قیر و طی ساخته طلا نمایند و اگر ورم در صماخ باشد فیتله بدان آلوده در گوش نهند و ضما و لطف سفید یا زعفران یا روغن زکرس
یا اسفندین یا مسکه یا چندید سترواقیون و پیچج هر واحد نافع ورم بارد گوش است و ضما و کرب آرد و با قلع و روغن موسن یا آتش بچینه منفع و منجر ورم
گوش است و بچکانیدن پیله و باه نمیکردم در گوش هم منفع ورم است بعد الفجار ورم علاج قرقره گوش نماید

علاج باقی اقسام درد گوش

[illegible]

وجہ گوش اطفال

در گوش که بصندیان عارض میشود اکثر از ریج و طوبت میباشد و چون عارض شود طفل گریه کند بی سببی و دیگر واضطراب نماید و هر دم دست خود را بسوی گوش برده و پیچیدگی سر و گردن نیز از نشان اوست علاجش بهلاج در گوش بزبرگان نمایند و حوض صبر و نمک طبرزد و حدس و مرکب و تخم خنظل و ابل سفید و مجموع در روغن کنجد یار و غن بادام یار و غن گل چوشانیده چند قطره در گوش بچکانند و یا صغتر و نمک اندرانی خائیده در گوش بچکانند و یا مزنجوش تر و سداب تر در روغن خیمبر یار و غن کنجد چوشانیده صاف کرده بچکانند و یا صغتر و مزنجوش اسطوخودوس و فسنطین در آب چوشانیده بچکانند و اگر در روغن بادام تلخ یار و غن استه شفتالو جوش دهند و نفع بود و بچکانند عسل بازهره گاو یا آب برگ نیب یا آب برگ بکائون یا بادیان و هیل خائیده نافع و یا نمک طعام با قدری روغن گاو دیگر بچکانند و آب برگ سدر سن یا برگ بان بگله یا ناخواه و جوز بوا خائیده و یا اندکی افیون

بشراب و آتش حل کرده قطره کردن مفید و با بونه یا برگ غنیمت الشلب یا برگ نیب یا برگ بچان در آب جوشانیده بخورد و بهند و قطره روغن بنفشه یا روغن بیدارنیس که با آب انگور
و بل نامند در هر قسم اوجاع گوش تجربه رسیده بلکه قروح گوش را نیز نافع است و اگر در دو یا سه روز گوش خواه بشود رسوت را در آب غنیمت الشلب سبزه
سود یک دو قطره در گوش چکانند و یا بشد برگ نیب جوشانیده در گوش اندازند و اگر در دو روز آب برگ بودینه نیگرم چکانند یا آب کباب یا زاج
و گل بونه و برگ گینده بگوش نمایند و دو قطره از آن بچکانند و بادبان نامیده در پارچه باریک بسته بسوراج گوش نهادن سودمند است و اگر بسبب گرمی گوش
و کان باشد بود بونج گوش بچسباند و بنشیند طبیعت نمایند و شیر زان را بگوش نغش سازند

طریش و قمر و صمغ

یعنی نقصان بطلان صمغ و آن یا اصلی است یا عارضی است و اصلی صمغ است یا طریش یا قمر و لودی یعنی صمغ غیر معنی طریش است زیرا که صمغ آنست که باطن
صمغ غیر محرم مخلوق باشد و طریش و قمر آنکه آفت در آن هر دو بحدی نباشد که حسن سامعه باکل باطل گردد و بعید نیست که و قمر مانند بطلان نام صمغ را باشد
و در آن تجوین بود و لیکن صمغ بهر سه صمغ قوت حسن یا حسن مشترک نرساند و طریش نقصان بدون بطلان است و گاه اطلاق بالعکس می نمایند یا بطلان نقصان
صمغ است و و قمر بطلان آن صمغ فقدان صمغ مع کشیدن تجوین صمغ و بر سبیل مجاز هر یکی مقام دیگر اطلاق می یابد و این گری و ثقل سامعه نیز گویند و طریش کثر
بعد از قی بهم میرسد و این سهل الزوال است و فقدان صمغ و طریش و قمر و لودی طبیعی لا علاج است و آنچه عارضی حادث باشد چون بطول ایجاد و قمر من گردد
ایضا قریب یا سوسه علاج است اما طریش حادث قریب العهد قابل العلاج است لیکن آنچه در سن پیری افتد و آنکه بسبب سستی عصبان ضربه و سقوط
عارض شود و نیز علاج پذیر نیست و اسباب این گاه از مشارکت عضو دیگر می باشد یا از مشارکت دماغ یا بعضی اعضای مجاور آن چنانچه نزد اول و سینه
و دندان یا عصبان و جاع انسان واقع می شود و گاه به جهت آفتی مخصوص صمغ و آن یا بعصب یا بنقیه یا بقوت سامعه می باشد اما آفت عصب عارض سیکر
از جمیع اسباب سوزش و امراض آلی و تفرق اتصال و متغیضه سوزش اجابت مفرد و مرکب که در آن می افتد بیشتر بار و عید باشد و گاه سوزش سافج بی ماده
و گاه ماده سوداوی یا صفراوی یا بلغمی از بلغم خام و یا ریخی می باشد و ماده یا از دماغ فرو آید و یا از سده یا همه بدن صمغ و گاه زیاد گوش که گاه سودا
که چون اسهال ماری محتبس میگردد و عقب آن صمغ هم میرسد و همچنین بنقیه اسهالات دیگر که بالطبع واقع شوند و در غیر وقت بحسب من آن بر داند و مرض آلی در عصبانند
سده است که از اخلاط یا مده یا دم یا صلب یا غشاده از چرک یا ترهل یا نفخه در آن هم رسد و تفرق اتصال در آن گاه از جراحات و صدمه خارجی گاه از
و ماکل داخلی هم میرسد و طریش حادث سبب آنکه بیشتر از سده می باشد بسبب بدنی یا خارجی بدنی مانند ثولول و دم یا لخم زانند بعد از آنال قریب یا گرم یا کثرت سبخ یا خلط
چسبید یا صمغ با جود و دراز و سیکه انفجار یابد و خارجی مانند یک یا کل یا سنگریزه یا خمی یا حیوانی که داخل گوش گردد یا ایجاد خون که از خارج رفته باشد و از گوش
قدری بر آید و قدری بماند و طریش حادث از جهت قوت سامعه از ضعف آن بود چنانچه در شایخ یا طول مرض تضعف قوت و این مرض گاه دفعه و گاه بتدریج اندک اندک آفت
و گاه بر سبیل بجران او یا بر سبیل انتقال مده در آخر امراض حاده از عضو مجاور بسوی آن نزد باقی ماندن گاهی بر بعد زوال تب گاه بر سبیل عرض و ال پذیر چنانچه حرکت بجران
بهم میرسد یا بر سبیل عرض ثابت چنانچه بجران یعنی طبیعت نزدیک بجران مده را بر آنجا که گوش دفع نماید پس مده و گوش قرار گیرد و بجران بر سبیل مجاورت و اکثر قی عارضه مذکور باین
عرض بود و بیشتر بسبب اسهالات بسیار باطل میگردد و قوت سامعه طریق تشخیص اسباب مذکور باید که اول از فیض سوال نمایند که پیش از این علت مرضی یک عارض شده بود
یا نه اگر عرض تب یا مرضی حادث دیگر و وجع دندان بگوید بجران تب یا انتقال مده آن مرض یا مشارکت انسان باشد اگر قدم سلم و خلط عقل یا دیگر آفات غی سوزش
و غیر آن بیان کند و اختلال در حواس دیگر و قوت حرکت و خصوصاً در حرکت زبان نیز یافته شود و از مشارکت دماغ باشد و اگر گوید که پیش از این مایه خون از گوش رانده
یا ضربه یا سقوط بر سر رسیده بود پیش قریه ایجاد خون یا متنگ عصبه باشد و الا در تقیه گوش نظر کنند پس اگر دم یا ثولول یا لخم زانند بعد از آنال قریه یا چرک بسیار یا یک
یا سنگریزه یا دانه یا چیزی دیگر یافته شود پیش از آن باشد و اگر سلامت دماغ و تقیه گوش هر دو در حال گران گوش و وجع بجران تمد و طنین و دم و غده گوش
پرسند پس اگر قتل و وجع میان کند و با آن تب لرزه و تشعشع و ندیان لازم و تمد و ضرر بجران لازم و مده عصب و دیلمه باشد و اگر تب لرزه نباشد بلکه با قتل و وجع

ضربان تعدد بود از گرم تشنه خارج عصب باشد و اگر ضربان هم نباشد و با ثقل و جع تعدد بود از گرم بار باشد و اگر ثقل و جع غلظت بود و با آن علامات غلبه صفرا سودا یا بلغم در یافت شود پیش از صفراوی یا سوداوی یا بلغمی باشد و ایضا از روی رنگ و طعمی و بوی و حرقت و التهاب و خشن شدن و مصلحت گرسنگی و در اکثر اوقات خالی نبودن آن از طبع و عرض آن برانتهای امراض حاده و حسیات صفراوی بر باد و صفراوی لالت کند و اگرانی سرخصوصا وقت وجود و کثرت خواب ببادت جوش و قدم بر سر برده و تشنه و استلا دلیل با بلغمی است و اگر با ثقل صرف باشد با آن اکثر سو فرج غالب یافته نشود و از سده خلطی باشد بعد از وقت خفت مفرق موضع ثقل پسند اگر خفت بکام خلا یا امتلا می رسد و ثقل با سفل گوش بیشتر گوید براده متعادل از سده و لالت نماید و اگر گرسنگی این بیان کند و فساد در حواس معلوم شود بر ماده نازل از دماغ گویای بد و اگر وقت خفت و موضع ثقل مخصوص نباشد دلیل بر ماده متولد در گوش باشد و اگر بدون ثقل و تعدد و احساس و جع و درمق گوش بیان کند از سو فرج صاف و جع پس حال فزیت و شربت مرض از سردی و یواگر می پرسند اگر با شیبای بارده ستادی گردد و مرض بهنگام سردی و یواجمی صبح و شام زیاد شود و با شیبای گرم انتفاع یابد از سو فرج بار باشد و اگر غلبه آن باشد و التهاب لنوع در گوش و حوالی آن نیز بود و از سو فرج حار باشد و اگر بدون ثقل دوی لطیفین گوید پیش ریح باشد و اگر دوی طنینی هم نبود حال تقدم بیماری و گرسنگی و تشنه دیگر اسباب محفوفه پسند اگر اقرار آن کند و لاغری چهره و خوش چشم نیز بود و بجز برای رطبت انتفاع یا بد از سو فرج باشد و اگر دوام و دغدغه در گوش بیان کند و احیاناً گرم از گوش بر آید پیش گرم باشد و اگر از آثار مذکور هیچ یک نباشد و بمشایخ افتد از ضعف سیاحت باشد

علاج طریقی حار صاف و مادی

در حار ساده با شرب و اغذیه و نظومات و قطورات بارده که در وجع گوش حار صاف گزشت تعدیل فرج نمایند و ایضا در حرارت بی ماده مبردات مثل ماء القرم و ماء الخیار و آب تر بود یا شیرین بر زور اینها با شربت نیلوفر یا شربت بزوری بار دیاشا مندر و روغن کاهو که دو گل و بادام و دیگر روغنهای مبرد در گوش چکانند و انار را با پوست کوفته فشار دهند و اندکی سرکه و کندر در روغن گل داخل کرده جوش دهند تا بقوام آید قطور نمایند یا آب برگ کاهو یا آب برگ عناب الشلب چکانند یا در دوائی مذکور داخل کرده در گوش چکانند و اگر آب بارنگ یا آب کشنیز تر و ماء القرم و روغن نیلوفر مفید و گاهی کافور در آن حل میکنند و اگر گل بنفشه گل نیلوفر برگ کلم مساوی در آب جوش داده شیر کاهو در روغن بنفشه داخل کرده یک جوش دیگر دهند پس از آن گشت فرو آورده اندکی صبر کنند تا که حرارت او معتدل نماید بر بخارا آن گوش بدارند تا نفع بود و در حار مادی هر چه از تنقیه و تعدیل در علاج در گوش حار مادی فصل مسطور شد بعمل آرند و هر چه که باشد ماده را با سفل فرو کنند و بعد تنقیه و دوا درمان که در قول ابو سهل خواهد آمد بهتر برید و تقویت عضو در گوش چکانند و ایضا در صفراوی آب ترب یک توله آب انار ترش چهار ماشه سرکه روغن گل هر یک شش ماشه نیگرم کرده در گوش چکانند و این مفید بود و افسنستین عناب الشلب هر یک نیم توله شب در آب تر کرده صبح جوش داده صاف نموده و روغن گل دو توله داخل کرده بزند تا روغن بپا یک و قطره مدام در گوش اندازند و اگر فرج گرمی معلوم شود دوائی بار دینوشند و شربت آکو و بنفشه و اسپنخول دهند و ترک لحوم و اغذیه گرم مؤثر صفر کنند و گویند که اگر آب پیاز و زیره گاو در پوست انار گرم کرده چکانند بالخاصیه فائده دهد و بزعم قومی کافور شربید النفع است و در طرش و شیخ می نویسد شاید که برای طرش صفراوی باشد و در دمای فصد بر همه تدابیر مقدم دارند اقوال حدائق ابو سهل گویند که طرش اگر مولودی یا فرمن بود آنرا علاجی نیست و اگر حادث قریب العهد و غیر متعین باشد و از صفراوی ملقی بموی راس بود علاجش تنقیه صفراست از سر سبب ایارج و حبه قایا و تدبیر مطب و استحمام بآب شیرین و از مؤثرات صفرا اجتناب نمایند پس اگر با وجود این تدبیر مرض باقی ماند اولاً تکبیه بخار افسنستین مطبوخ و آفتابه بوسیله آن بوی نمایند و همین آب مع سکببین بدفعات غرغره کنند بعد از آن بگیرند تا نار ترش و دانه و شحم او بر آورده هر دو را افشوده آب در همان پوست او اندازند و کندر و سرکه و روغن گل نیز داخل کنند و بزند تا بقوام آید پس در گوش چکانند شیخ میفرماید اولاً گویم واجب است که همه آنچه در گوش چکانند نیگرم بغیر بار و بغیر حار باشد و این قول کلی است بعد تفصیل امر در آن میکنم که در طرش صفراوی باید که استفراغ صفرا بمسواک کنند زیرا که بسیار باشد که اسهال صفراوی بالطبع واقع شود و بدان صمم زایل گردد چنانکه اکثر اسهال صفراوی عارض شود و حبس کنند

و هم عارض گردد صاحب کامل گوید که اگر طرش از قبیل صفرائی استراقی بسبب دماغ عارض شود مانند آنکه ازین نوع در امراض حاده و حمیات صفراء
عارض گردد و علاجش اسهال باد و بیخروج صفراست مثل مطبوخ هلیله مقوی یا یارچ و مقنونی و بعد تنقیه بر سر ریش بند بر معده نهادن است و استعمال
آب شیرین کنند و از تریبیر مولد صفرا اجتناب کنند این الیاس گوید که اگر هم سبب غلبه صفرا باشد شربت بنفشه یا ترنجبین یا خمیر بنفشه
یا ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و یا جلاب عناب آلود بخار آب و واحد ده عدد یا ترنجبین و شیشخت هر یک ده درم بیاشامند و غذاها و الشحیر که با آب
باشد و الا مزوره بنوماش بخورادام و اسهال طبیعت با و الفواکه و مطبوخ آن یا مطبوخ هلیله که در آن سردار و از مقنونی یا ششوی نیم دانگ
باشد و بعد تنقیه تا آب انار مطبوخ معصور با پوست آن در گوش چکانند و یا اندک روغن گل بچکانند سحیح گوید که اگر طرش قریب العهد حادث
از مزه مرتفع بسوی سر باشد علاجش سهل است زیرا که اگر تنقیه در آن از خلط امراری یا مطبوخ هلیله کنند و تدبیر و بعد تنقیه بتدبیر بر سر و طب نمایند و اگر
باستقام و تخلف از اخذ غذای حاره مولد صفرا کنند و در گوش روغن گل اندک یا سرکه و یا آب نار و روغن گل بچکانند طرش او زایل گردد یا اگر
می نویسد که اگر سوراخ معده باشد نگاه کنند که آن که در ام خط مستقیم است پس استفراغ او نمایند و تقطیر ده و در گوش قبل از استفراغ جاز نیست بعد
استفراغ نظولات و قطرات استعمال کنند پس اگر ماده صفراوی باشد بحسب دوس بنفشه استفراغ سازند و اگر سه مثقال طریقل صغیر یا یک مثقال
ایارچ فیقرا استخیمه بپزند صواب باشد و اگر از بلبله زرد یک مثقال و ایارچ فیقرا بپزند و صغیر از صفرا از سر فرو آرند و این طریقل کشنی را
منع بخار از دماغ کند صفت آن هلیله کاملی یا بلبله که بر یک ده درم گل سرخ کشنی خشک بر یک پنج درم ادویه را جداگانه کوفته سیخته بروغن بادام
چرب کرده و پس تلخ بپزند و در بعض نسخ کشنی بوزن مجموع ادویه است چندی گوید که اگر سبب غلبه صفرا باشد صبح شربت نیلوفر و خمیر بنفشه
و شربت عناب یا شربت تمر بنفش و آلود و بنفشه و تلخین بچکانند یا آب نارین یا شیشخت نمایند و بعد تنقیه نامر روغن گل اندک سرکه در گوش چکانند
و شربت عناب گوید که اگر طرش از حرارت صفرا یا خون باشد در رموی نهند کنند و استفراغ صفرا بطریق فواکه نمایند و شربت آلود نیلوفر و بنفشه بنوشانند ترک گویند
و مثل اسفناخ و خرفه و ملوخی بنفشه که فانی شود و روغن باقی ماند و در گوش چکانند و گاهی برای تبرید و تطیب قوی آب کباب یا شیشا یا فاسف یا بنفشه یا شیشا
یا روغن گل اندک سرکه بنفشه که فانی شود و روغن باقی ماند و در گوش چکانند و گاهی برای تبرید و تطیب قوی آب کباب یا شیشا یا فاسف یا بنفشه یا شیشا
خاجت افتد این همه بیکرم بچکانند انطی که گوید که در طرش حار و لا فصد قیقل مخالف بچکانند و بعد از ده روز مجازی بعد تبرید یا الشحیر و تمر بنفشه و در صفراء
بخار و شیر بنفشه یا بلبله زرد و شربت فواکه دهند بعد از آن اگر در بنجا و در باشد افیون در بول زنگار و یا زمره یا آب پیاز سفید حل کرده بچکانند
و از مجربات دراز از طرش عارض بعد امراض حاده ملازمت خمیر بنفشه یا الشحیر و شربت ششخاش و شربت حب یا پودمالش آن بروغن گل
و در زمره گوید که گاهی هم عقب حیات حاده پیدا شود و سبب آن کثرت صعود بخار بسبب دماغ است این گاهی خود بخود زایل شود اگر بخار رقیق باشد
و الا از مجربات من در آن بچکان بنفشه و تریاق الذهب و طبخ امر و و کشنی و مرزنجوش ست هر که ام ازینها که بهتر

علاج طرش بار دماوی

در صورت برودت بی ماده هر چه در علاج در گوش بار دماوی مذکور شد بخواهی تنقیه آنچه بر طرش بار دماوی بیاید استعمال نمایند و روغن یا سیم
و روغن بوسن و قسط و شربت با اندکی چند بیدر ستر یا مشک یا مر یا قطران بچکانند و اگر شحم خفیل یا بیخ او بروغن کنجد بپزند و در گوش چکانند یا فو
و اگر انجوان اکلیل الملک قیصوم هر یک ده درم از خرمک یا پوست بادیان پوست بیک کف بر یک پنج درم پودینه مرزنجوش خشک شام بر خان خشک
هر یک یک کف بادیان پوست ترنج هر یک ده درم درده و رطل آب بچکانند تا شش رطل بماند و گوش بر بخار آن آرد برای طرش حاد
از برودت سافج و ماده غلیظ نیز نافع است و قبول از یاقاقه که کبار شربا و قطور اسود و مسدود و اگر از برودت مادی باشد بعد از تنقیه
بمسوئل گرم و حب یا یارچ انکباب قطور روغن مختصره را قلم که در قرابادین مسطور است و از آن طرش حار است و هر چه در علاج در گوش بار دماوی

بسرکه یا زهره نرگا و آب فسنقین حل کرده نیکم در گوش بچکانند شیخ الرئیس میفرماید که در طرش حادث از بروز دهنه ماد و بار و قطره جویج که
 گرم که در آن چند بیدستر حل کرده باشند خصوص روغن بلسان و قسط و یار و روغن بادام تلخ و عصاره فسنقین روغن بابونه زهره نرگا و بابونه گاو
 یار و روغن کج که در آن تخم حنظل یا پنج آن جوشانیده باشند نافع است و قطره بول نرگا که در آن محل نموده باشند و عصاره قنار الحار نیز نافع و اگر آرد
 بار و تخم فسنقین باشد این همه بعد از غده با ستفراغات عام بدن خاص دماغ و بعد از استعمال قطرات معروفه و خصوصاً آنچه در آن برگ دست و تخم آن
 افتد بکار برند و ریاضت درین شدید النفع است و همچنین صیاح شدید و اصوات بوقاقت مانند آن در گوش و از جمله ادویه نافع آن عصاره سد البیسل است
 یا چند بیدستر در روغن شبت حل کرده و خصوصاً که بار و غلیظ باشد بول زهره نرگا آن خصوصاً با قند و از ادویه مجربین آنست که بکیر چند بیدستر در روغن خربق یک دم
 نظرون یک نیم دم و ساینده در آب قرص از زرد و زرد و ادویه بلسان سیل نموده قطره نمایند بعد از تقیه و در نسخه دیگر خربق سه ربع دم و نظرون شلت است
 و بدو ستر استعمال نمایند و یا بکیر نیکند نش و زعفران چند بیدستر مساوی از نرک یک یک جز و دوز در خربق زهره نرگا و هر یک چهار جز و بشراب حل کرده استعمال نمایند یا بکیر
 صبر و چند بیدستر و تخم حنظل و فرفیون یا زهره نرگا و سوده استعمال نمایند و نیز روغن ترب و روغن عینج شدید النفع و جرب است و عصاره فسنقین و یا طبع آن و یا عصاره
 ترب با نافع است خصوصاً و فتنیکه با سلسان لطوب و سنده باشد و فتنیکه از خردل و انجیر کوبیده و در گوش گذارند و تخم جرب است بسیار است که زیاد دوی نمایند درین نظرون
 و بچکانیدن آب یا ی شون نیکم بسیار نافع است و بچکانیدن خربق بود و مارات یکی خصوصاً زهره نرگا و روغن گل سفید بعضی گفته اند چون اهل سواد روغن کج
 در فاشقی آهن بچکانند تا آنکه سیاه گردد و قطره آن تخم رانافع است و نیز روغن شبت و فار و سوسن و نار دین هر یک به تنهایی و یا مجموع یا چند بیدستر با کاف فسنقین
 یا عصاره بیدستر و چون طرش در فتنه هم رسا نافع است آنرا آب فسنقین یا عصاره فسنقین جوشانیده و مخلوط بزر و شنبوط و زهره سنگ شبت یا زهره نرگا و روغن گل
 یا خربق با سرکه یا پوست مار با سرکه و بچکانیدن آب طبع فسنقین و سوط و دوس و مرزنجوش و یار و روغن مصنوع از اینها که در آب طبع اینها روغن گل و یا کجند
 داخل نموده بپزند تا آب سوز دور و روغن بماند و آنجوب مجرب برای طرش حادث از سده و یا از قطره غلیظ و یار و روغن آنست که بکیر نرک بیدستر در تخم حنظل و دم
 و انزوت و دو دم و نیم و کثیر انفت دم و پوست لیل که کالی ده دم و از آن حب بسیار سازند شربتی از آن بوزن یک دم و گوشت شل حادین بسوی رس
 کلام که جمیع آنجا از ثقل سمع و اوجاع گوش و ریح آن دوی آن طوبین آن کاف و بیداده باره و برودت باشد پس از ادویه بیشتر که برای این همه بعد از تقیه
 بدن و اس اینست که در گوش بوزره اننی بسرکه غسل و یا زهره نرگا و سفت بازیت و شراب یار و روغن بادام تلخ و یا آب گند یا آب پیاز بلسان یا شیرینانی بچکانند
 دو قطره از قطر آن صبح و شام یا خربق بیض یا اسود یا بعضی ادیان مناسبه خصوصاً بر روغن سوسن یا آب طبع فسنقین و آب پوست ترب که کدک روغن
 که در آن پوست مار جوشانیده باشد یا حب الغار با فرفیون یا چند بیدستر بر روغن گل یا روغن بلسان یا لفظ سفید و یا بکیر نرک با لطم یک اوقیه
 در روغن خیری و دو اوقیه روغن بادام تلخ نیم اوقیه جله را جوش دهند و سه قطره از آن صبح و سه قطره شام استعمال نمایند و همچنین غسل لثنی با روغن خیری و کذا
 آب برگ حنظل تازه و کذا عصاره لونه و نیز از جشان در لغ شدید و قوی است و باقی ادویه بیشتر که در باب وجه گوش بار و نرک و شند و اگر این مرض صبیان را
 بهم رسد بر روغن او که در آن سد آب مرزنجوش بچته باشد یا آب هرن کسی که صغیر نمک اندرانی خائیده باشد از نافع باشد و از کمادات نافع آنست که
 بابونه و شبت و برگ خار و مرزنجوش و پودینه و شتی خشک و عاقر قرحا جوشانیده بدان کردن و اسفل گوش آلود نمایند و کذا قطرات مذکور در امراض
 راس و در طرف لوله و در ساخته محاذی لوله او گوش ابدارند تا از آن بخار و داخل گوش گردد و استغفار برای طرش اوفت آنست که کثیر العدد و قلیل المقدار باشد
 در بار لثنی بتفاریق اندک اندک باید کرد و تا قوت محفوظ ماند و نفع ماده و فاکند و از آن نفع کامل و تقیه تام حاصل گردد و سهر سندی نوشته که این همه قطره را
 که شیخ ذکر کرده مجرب است برای علاج اکثر انواع طرش و عارض از مواد غلیظ هرگاه بعد از تقیه تام دو قطره صبح و دو قطره آخر و از زهره نرگا یا سیرکاید در گوش
 بچکانند صاحب کامل گوید که طرش هرگاه از قبیل بلغم لزج غلیظ متولد در دماغ و اعشیه یا منصف بسوی صبح سمع حاض شود و علاجش استعمال
 ترب و قطع مطلق و شرب یا ریاضت و استعمال غرغره و سوط و یا آنچه در علاج سده گوش مذکور گردد و بر سیر از اغذیه سول بلغم باید که در صفت و و برای طرش بکیر

و سوراخ گوش البصوت بنه سازند و اگر از این سوراخ گوش معلوم نمایند که در طرش هیچ وجهی است و چون کم کنند سالی بادوی قوه گوش نماید و در علاج اوسلک
 بتفکیک گوش رفوی مسلک کنند زیرا که اجتماع حرکات گوش در مرض اذن و این که اگر در وقت استعمال نمایند بکشد ششانی و بعضی وقتها بکشد و اندکی بکشد
 و صمغ فارسی مخلوط کرده و در گوش بچکانند و هم او گوید که در صمغ نوعی است که حادث شود و پیش از آن نبود و آن سحر الیه باشد و این چنان بود که در صمغ پیدا که شود حتی که
 تشبیه را بکند و بعد از آن صمغ گرد و باقی ماند و تحلیل نشود و یا در آن لؤلؤ لخم بود و وصل شده سوراخ گوش را مسدود سازد و بسبب خفای او از حشر که گردد
 پس اولی آنست که فرض بجای مثل این نوع نکند مگر زرد غلط را و اینها او گوید که آنچه عجیب المنفع است از آنکه صمغ حادث و طرش مخصوصا آنچه بعد از اتم الفجا
 آن باقی ماند این است که بکشد سحر شک و آنه او بر آورده از پوست او خوب پاک کنند بعد از آن روغن بادام تلخ بقدریکه آنرا بپوشد بر آن اندازد و بچکانند
 تا آنکه دانه های او سرخ شود بلکه مائل بسایه ای گردد پس صاف نموده این روغن هر روز و شب بچکاند و مرتبه در گوش بچکانند که این دوا درین معنی بالغ المنفع
 بارها آزموده ایم و بسیار نافع یافته ایم و بعضی گویند که این دوا نفع بحد کمال می بخشد تا دو هفته هر روز و شب بکشد و سه قطره از آن بچکانند

علاج باقی اقسام طرش

آنچه از طوبت و یوسوت ساده حادث شود حسب تبدیل مزاج کنند یا شربه داغیه و قطولات و قطورات و معوطات مناسبه که در علاج امراض طرب
 و یا پس دماغی مفصل سقوط شده و تا در باشد که طوبت ساده سبب طرش گردد و اندک شیخ الرئیس و سمرقندی بزرگتر آن نبوده اخته اند گویند که در آن مثل مشک
 و جناب بستر و مورد و گل سرخ و آفاقیا و دارچینی و قمر نقل و امثال آن نافع است و در یوسوت بی ماده بر طرب مزاج دماغ آنکباب بر بخار آب شیرین و قطور
 شیر و ختران در گوش و بچکانند و روغن گل یا شیر تازه و یا قطولات طرب بر سر و بچکانند و یا لیدن شیر مار و روغنهای مرطبه و جز آن که در علاج امراض یا پس دماغ
 و صناع یا پس دماغی و شیخ عیسی اندک کور شد نصیب بود و بقول شیخ مسیحی طرش عارض از یوسوت و الزوم حامی طرب غذای مرطبه شراب طرب خواب و نخیل و عین معتدل
 و آب بیکرم بر سر و دهین سر و قطور بر روغن نیلوفر و سفشده و پید و روغن که و مانند اینها نافع و آنچه از بحران انتقالی چون ته های صفراوی و یا بلغمی و سرسام
 و غیره باشد نشانه صفرا و یا بلغم نمایند و لیکن بعد حصول قوت و عود مزاج بحال اصلی و رفع ضعف مرض اول بعد از تقویت دماغ نموده و روغنهای نافع بچکانند
 و در طرش که عقب امراض حاده حیات حاد عارض شود و علائم طرب است که در طرش حار سافج و مادی سقوط شد و خصوصاً در قول الرطابی که گویند که ضداد با بونه کلل الکلی
 آرد و روغن کجیخته گرداگرد گوش نافع صمغ حادث بعد مرض حادث و اگر شیخ شجره البق را از یک طرف آتش بدهند و روغن که از آن چکد در ظرفی گرفته
 اندر گوش بچکانند همین عمل دارد و هر چه از خلط غلیظه بسبب بحران انتقالی باشد و آن باقی و تسد بود استفرغ یا باریج فیکر کنند بعد و روغن بادام تلخ و روغن
 و روغن ترب چند بیدستر و فقیول بچکانند و ایضا اگر بعد از طرب نشه عارض شود حسب قوایای علوی خانی نه باشد با طریقل اسطوخودوس ایشان و توله آینه شربت بخورند
 و از سر بخورن گل بابونه مسنین اهل اکلیل الماک گل بفشه مرکب باشد شنه هفت باشد انگور شفا یک نیم توله شربت آب سب یا و تر نموده صبح بخورند که چهارم با ندر صاف
 نموده و روغن گل و روغن بابونه برابر آن اخل کرده باز بخورند که آب سوز و روغن بماند پس آن چند چند ستر شده باشد و عطران هفت باشد سوده آینه شربت بدارند
 و در گوش بچکانند و گویند که طرش حادث عقب حیات مندر بنکست زیرا که دلالت می نماید بر آنکه هنوز ماده باقی است بدن نقی نیست و بقول شیخ طرش حادث
 عقب صناع را بچکانند آن آب ترب روغن گل یا چند بیدستر و عطران و روغن گل نافع است حادث بعد از سرسام را واجب است که در آن ابتدا استفرغ از
 ایا باریج فیکر نمایند پس چند بیدستر را روغن گل و یا روغن قسط تنها و یا روغن بادام شیرین یا آب ترب غیره که در حادث عقب صناع گفته شد در گوش بچکانند
 و او بنمونه گویند که آنچه عقب سر سام حادث شود و علائم طرب است که در سر سام ساده گشته شد و آنچه بسبب با قوه یا کرم یا دخول ابوام و غیر آن باشد علاج هر یک
 سقوط خواهد شد بدان چرخ نمایند و طرش که بعد از آن سبب اتصال احوال و یوسوتی مانع افتد علائم طرب است که در سر سام ساده گشته شد و آنچه بسبب با قوه یا کرم یا دخول ابوام و غیر آن باشد علاج هر یک

دوی و طین صغیر

آواز نیست که اگر انسان گوش خود می شنود بدون سبب از طنج و صدای می بزرگ و نرم تر و طنین تیز تر و باریک می باشد و غیر آن از حادثات از نفوذ دماغ و اجزای در گوش

مستطیل است و چون سبب آن حرکت و متوجی است که عارض آن اگر دو چیز است سمع و سبب این واجب است که سبب این عارض یعنی دوی و طنین و غیره حرکت هوا باشد که این حرکت هوا از خارج نیست بلکه از داخل است و هوای داخل بخارات معصوبه و تباذلی و هوای را که اندر این است پس این توجی بخاره اگر خفیف باشد حرکت دوی نماید اگر بصحاح می خورد مثل طنین باشد اگر اندکی از آنهایل خروج نماید ثبات آن حرارت لطیفه بود و تا شعله از آن نماند یا محله این حرکت و توجی هوا و بخار اندر دوی از داخل نیست مگر آنکه خفیف و آهسته باشد که هوا و بخار معصوبه از آن مقدار حرکت خالی نباشد و اگر این حرکت خفیف یا سبب کای حس باشد و یا سبب ضعف قوت سماعه که از دوی توجی می شود پس کسانی که حس سمع ایشان قوی بود سبب این حرکت آهسته که در هوای اندر دوی افتد در گوش خویش آواز دوی و طنین بشنوند و همچنین صاحبان ضعف قوت از حرکت آهسته که مذکور شد منفصل گردند و طنین دوی دریا بند و این قسم بنا قیدین افتد و این هر دو نوع بیماری نیست و دوم آنکه حرکت مذکور قوی تر و فوق حرکت خفیف و سبب آن وجود محرکی است که بخار را زاده از حرکت متعاد و تحریک نماید و این محرک یا ریح متولد در ناحیه راس و متحرک در آن است که منحل میگردد و از فضل موجوده در سر و یا آواز صدید که اکثر گوش متولد میشود و یا جوش ریح در نواحی او و یا حرکت کرم متولد در مجاری آن و یا اضطراب و جوش تهاجی اخلاط بدن بسبب بیاض فراج کرم چنانچه بعضی از حیوانات ابتدای نوبت حیات می افتد و یا استلای مغز در بدن یا خاص در سر چنانچه عقب سکر کثیر و عقب خواب بعد از طعام پدید آید و یا اضطراب تمام داغ چنانچه عقب قی عقیف و بعد صدمه یا ضرب داغ و عقب فکر عظیم میشود و یا ماده غلیظه از رجه انصبب بسبب جوی گوش که اندک یک تحلیل گردد و از حرکت تحلیل طنین دوی تولد نماید پس این هم که در یاد شدت خلا و کرسنگی و اضطراب در رطوبات مبتهونه بدن ساکن در آن توجیه طبیعت بتحلیل و تحریک آن بسبب میافتن غذا و یا تناول او و یا تحریک بخارات معصوبه بسبب داغ مثل فلفل و مانند آن باطعامهای سحر محرک هوای گوش و بخارات ساکن چون سیر و گند و امثال آن یا ادویه حالبس اخلاط و ریح در نواحی داغ مثل ادویه قابضه مستعمل از خارج سر یا محله سبب این مرض گاه در نفس داغ و گوش میباشند و گاه بمشاکت معده و اعضای دیگر مثل ریح و بخاره بسبب آن طریق تشخیص اسباب مذکوره باید که اول از طریق سوال کنند که این حالت لازم دایمی است یا نه اگر اقرار آن کنند و آواز گوش همچون آواز درخت بود سبب آن سنگین در نفس است و گوش باشد و اگر گوید که گاه ساکن میشود و گاه میجانش میکند بحسب استلای و خلای معده و بوقت حرکت و عندا شدت اگر می یا سردی و آواز گوش همچون آواز جوشیدن در یک بود پس آن بمشاکت عضامی دیگر مثل راق یا یال یا یاروده یا رحم یا معده باشد بعد به بینند که تپ نیست یا نه اگر باشد پسند که در گوش نیز نیست یا نه اگر تپ در دهر دو باشد همیشه جوش ریح باشد و اگر صرف تپ نیست سبب این اضطراب اخلاط باشد و اگر تپ وجع نبود بینند که مرض ضعیف یا غلیظه است یا نه اگر قهقهه است که ورت حواس ضعف افعال انفسانی یافته شود و پیش از این امراض عارض شده باشد همیشه ضعف قوت سماعه داغ باشد پس اگر با آن سوء مزاج حار یا بار بود و در حار و قی این فحشه و مع التهاب باشد و تقدم استعمال ادویه حار و سرد شد نیز بران احوال کنند و اگر بار بود بخلاط این باشد و اگر مرض ضعیف نباشد وجود غده در گوش و تقدم عرض قرصه در گوش پسند اگر باشد همیشه کرم متولد در گوش باشد و الا حال تقدم وقوع صدمه بر سر یا قی عقیف یا کنگر عظیم یا انقطاع اسهال قبل از وقت و یا تناول مسکرات یا خواب بعد طعام یا خورد ادویه حاره و اغذیه سحر و یا استعمال ادویه قابضه بر سر پسند پس اقرار هر کدام از اینها که نماید همیشه همان باشد و الا سوال کنند که گرانی در سر و گوش و تهمدد معلوم میشود یا نه اگر در سر و گوش هر دو گرانی و تهمدد گوید و طنین لازم بود از انصباب فضله داغ بسبب گوش باشد و اگر در سر گرانی در گوش تهمدد بیان کنند و طنین نزد حرکات بدنی یا انفسانی آهسته او نماید و احساس کند بحركات که گویا در داغ و در میگرد یا از جانب دیگر منتقل میشود و سبب ریح و بخاره منحل از فضول جمع شده در سر باشد و اگر گرانی و تهمدد و غیره هیچ نباشد حال از دیا طنین در حالت کرسنگی و خفت او وقت شکم سیری پسند پس اگر آنرا پیوست و تقدم فاقوا و نایافتن غذا و یا تقدم حیات و یا استفرغات دریافت شود سببش شدت خلا و پیوست باشد و اگر در سحر و داغ سالم و دیگر حواس قوی کی باشد و از تناول غلظات مسکرات خفت یابد و در کرسنگی همچنان نماید همیشه کای حس سمع باشد علاج در جمیع انواع این مرض از گرمی آفتاب آتش و حمام بسیار گرم و حرکت عقیف و آواز بلند و کثرت کلام و جعل و استلای طعام و از تمامی بخرات همچون سیر و پیاز و گند و ناوشربا کرسنگی بسیار و خواب بر استلای و تداخل و قبض شکم اجتناب لازم شمارند و تلکید طبیعت در اکثر انواع و دلک شدیه اطراف و نهادن او در آب گرم و منع بخاره مبتل کشنیر خشک و خشخاش و هر چه درسد و دود

که نبشت نافع شناسند و گویند که آنچه درین مرض با نفع صلیقه نفع دارد و نوشیدن ریحان و قسطیر عصاره و نسرين قطران است و در استلا فی اول تنقیه بدن یا سحر بعد از تطهیر تدبیر نمایند و شربت اسطوخودوس مع شربت لیون نافع است و در رشار کی قصد تنقیه عضو فاعل مرض و خصوصاً معده اگر تصاعد بخار از آن باشد بحسب خلط فاعل آن از مطبوخات مناسبه و ایاریات واجب است اطریفل صغیر خوراندند و خصوص در معده ای و ایاریج فقیق را نیز آکیزند و تقویت مانع بخوردن اطریفلات و مانند آن مالش بمشمل روغن آس و روغن گل و تقویت گوش بانند روغن بادام و امثال آن کنند و درین رعایت مزاج اول و سیم مرعی دارند و هر یکی را تدبیر و علاج حسب مزاج و قصد تقویت اول بقانون معلوم نمایند

علاج طنبر بلغمی و رکھی

اول بهر انصاف و تنقیح و مسجوع و حباب یا رخ دهند بعد غرغره منقح و باغ بعل از نرد و یا گل حلی محم و غلب الثعلب شیر خشک هر یک شش باشد
اسطوخودوس چهار شانه غرغره سازند و روغن قسط در گوش چکانند و اکلیل الملک بالونه و شبت و پیاز زرخس در آب چوشانند و بخار آن بگیرند
صفت روغن قسط بگیرند قسط در دم و یکوفته شب در سر که بخیسانند و صبح در نیم آن آب چوشانند تا به نیمه یک صاف نموده نیم آن را روغن کنجد بر آن ریخته
تا به چوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند بر دارند و اطراف لیل اسطوخودوس میچون بیدالور و بخورانند و یا چند بیدستر سه چهار صبه تا یک باشد و اطراف لیل نکو ریخته
آبخنه دهند و اگر جنب بهم نرسد عوض آن با لونه طویل کنند و بالای طعام این بخور دهند با دیان شسته و لونه خود دهند از زربنه آن فاکه کبار هر یک یک لکه مصطکی و لونه
نبات سفید بر اثر شربتی و دو شقال کلاب قرغلی نوشیدن فائده عظیم دارد و با جوارش مصطکی مرکب علوی خانی و پیریز از جنزای هم مرغ داغ و بخار انگیز از اغذیه و فوکه و قهول
و لبنیات واجبند و بعد از احرام روغنهای حمله چون روغن بجز و بادامی بر تارک راندند و در گوش چکانند و ایضا تنقیح و جویب سله کرات و ثرات بعد از آن استعمال
مصطکی شسته و کلاب قرغلی شسته و لونه تاد و یخته درین مرض که گفته باشد مفید میشود و گرفتن بخار مزخوش و جوارش بلخ و در آب بنفشه اگر گشته باشد باین طبعی بر کرده نمک
گوش نمایند اولی بود و یا گل بالونه فستقین مزخوش اسطوخودوس شش کطرا مشبع صخره شاحبه خشک اهل فطر اسالیون ششم خطل جوز السکر فیطوس و انیشعان
پودینه حمله بهر چه ازین بهر سه چوشانند بهر بخار آن انگاب کنند و روغن ترب یا روغن بادام تلخ چند بیدستر در گوش چکانند و کند زعفران چند بیدستر مساوی آن
ساخته خشک نموده قدری از آن در شراب که اخته تقطیر نمودن مجرب است اگر یکی را از روغنهای گرم باب پیاز گرم نموده شسته قطره در گوش چکانند فائده و آب
باروغن گل ازین قبیل است و قطره زهره گاو آب گند یا باروغن گل نیز نافع و که اختل در زیت چوشانند صاف نموده مفید و یا کند زعفران فرغون چند بیدستر خرب
مرکی هر یک بیدستر و نظرون پوره ازین بهر یک و جز و کوفته بیخته در شراب حل کرده در گوش چکانند که طرش اینر سودمند است و قطره زهره برگ پان با برگ آگ
یا درک یا آب پیاز نافع و ترب یا پیاز را کاهیده در ان بعضی روغنهای گرم بسیار و روغن قسط بر کرده بر آتش نمند پس صاف کرده شسته قطره چکانند و آنچه خاص و بی انافع
منزله بادام در بول که ساله سائیده یک گرم چکانند و آب برگ شفتالو و کدک صبر در آب سائیده نافع است و یا فستقین یا لونه در سر که چوشانند و گوش
بر بخار آن از نرد و لوده آب پوره گاو یک لونه روغن گل و روغن مغر خسته شفتالو هر یک و لونه با شش ملائم چوشانند تا آب برود و روغن بماند پس صاف نموده نیم درم
افقون خالص در آن حل کرده چند قطره در گوش چکانند و آنچه در علاج وجع گوش بلغمی از کچی طرش بار و در کچی مسطور شش درین جان نافع است اقوال حدائق
سویدی گوید که از انجیر و خردل در آب سوده فنیله ساخته در گوش نهاده و در آن لاله دوی چنین مجرب است و در مزخوش شراب و بخور و قطره نافع و که آنجیر گوش بسکری یا
زوفای خشک یا شرب خشک یا شمع جلی که از قطره حباب الخار در عسل ریخته و یا روغن غار بر روغن گل و شراب که نه یا بول انجیر و آب پیاز بر روغن گل و عسل بنماید در
سوده آینه خسته و یا روغن بنفشه یا سرکه و روغن گل و یا روغن بنفشه ششم مرغابی و یا مورچه زیت سداب چوشانند و یا بوقری شراب که نه یا زهره جاموس یا روغن
ناجیل یا بهر زهر که سبب است بد بشیر زن آینه خسته و یا روغن نار و بنفشه یا روغن قنب لبسل و عصاره سداب آینه خسته و یا روغن سوسن شش درم
روغن سداب یک نیم درم سرکه که نه درم آینه خسته و یا روغن سوسن و سرکه که نه یا زهره برباب گندنا و یا کون سوده در پیه ماکیان آینه خسته بهر واحد مفید است
و بقول جالینوس تخم بخار پودینه و شرب شربت پودینه و نهاده و قدری پودینه در گوش نافع ترین اشیا درین مرض است مسیحی گوید که اگر با گرانی سر

وضعف ودمع باشد وغن ترب وروغی که در آن جنبید ستر خجسته باشند در گوش چکانند و بر بنی افشند تیر و مرز نجوش و شمع و پودینه و صغیر اکجاب نمایند
و اسرارال بحب قوقا یا کنند و ملطیف غذا نمایند و اگر یارنج نافع باشد اندکی فروغون بروغن حنا سوده نیکم در گوش چکانند و یا جنبید ستر و روغن شنبلیله
و در گوش چکانند اگر خلط غلیظ تشبث بعضو باشد باید که بوره اونی البکر که غسل ساینده بچکانند و یا خربق سفید و جنبید ستر و زعفران سبوی سوده و سیرک و
روغن جنابا و دیگر ساینده در گوش چکانند پس اگر یار در باشد بجاورین نیکب بسیار نمایند و بر بطیخ پودینه و شمع و مرز نجوش اکجاب کنند و جنبید ستر و فروغون بروغن
ساینده در گوش چکانند و و نافع نقل سمع و دوی طینین بکیر خربق سیاه یک مثقال جنبید ستر و مرز و واحد نیم مثقال نظرون ربع مثقال در سر که سرشته نیکم شش
نمایند و و ابرای اموات حادث در گوش کندش زعفران جنبید ستر و واحد یک مثقال بوره اونی چهار مثقال کوفته قرص سازند و در شراب حل کرده استعمال سازند
و این و طینین نافع است بکیر خربق نیم درم و مشک یک دانگ هر دو آب مرز نجوش یا سداب ساینده در گوش چکانند و برای ریح غلیظ بر سنج
و مرز نجوش و روغن سوسن جوشانیده و در آن جنبید ستر حل کرده در گوش چکانند نافع است یا آب سداب بصل آینه در گوش چکانند شنج می نویسد که آنچه از
خلط لرج بارد باشد مخصوص برای او این قرص بکیر خربق سفید ستر و زعفران پنج جزو و نظرون نه جزو و از آن اقراص ساخته استعمال نمایند و از او و ستر
جامعه مجرب برای آنکه از ضعف یا از سده یا از خلط باشد این است که بکیر خربق نیم درم و مشک یک دانگ آب مرز نجوش یا سداب یا شراب بچکانند
و همچنین بطیخ بر کس و سو بطیخ بر کس شش و بطیخ برگ غار باید که در جیب آن از شواطع شنبلیله اجتناب نمایند بعضی علمای متقدمین گفته اند که چیزی نافع تر برای صغیر از
و و االقویج موصوف برای حفظ نیست که آن نفع چیزی است که الله تعالی برای این پیدا کرده نفع میکند آنرا قطره معمول از زرد فادرک صنوبر و حب غار و آنچه در باب
طرش در گوش از معالجات بیشتر که مخصوصا بارد را گفته شد آنرا ملاحظه نمایند این عباس گوید که هرگاه دوی طینین گوش عارض شود باید که روغن سوسن یا
روغن نار برین بار و روغن قسط یا ننگ آب برگ چکانند و یا بکیر خربق سیاه و جنبید ستر سبوی زعفران برابر هر دو و سیرک حل کرده در گوش چکانند یا بکیر خربق
و غیره که قول شنج گذشت آب خجسته در گوش چکانند و چون روغن ترب آب سداب بر هم زنند در گوش چکانند از نفع که در صفت و دوی نافع طینین نقل سمع
کنندش این درم زعفران چهار دانگ خربق سفید و بوق هر واحد سده درم یا یک ساینده بشراب سرشته قرص سازند و زرد حاجت در سر که خضر حل کرده در گوش چکانند
و دیگر سینه ساینده که جزو روغن خیری ستر جزو و شانیده سر کنند و در ظرف آگینه برداشته در گوش چکانند و اگر این دویه فائده نکند باید که طینین یا قیال غلیظ
محدثن اعشیه دماغ است پس بسیار که مریض اخیر می دهند که تنقیه دماغ او کنند مثل حب یارنج و حق قایا و حب صبر و آنرا آن ایضا این حب هند صفت آن بکیر
تیرد و در شحم حنظل یک درم بلیله کابلی نیم درم از زردت ربع درم کثیر او و دانگ همه را با یک ساینده چها سازند ستر یکی درم و چون بدن پاک شود و سبوط
مسحق لطیف مثل سبوط مرکب از جنبید ستر و جاشیر و شونیز و مانند آن آنچه در باب لقوه مذکور شد استعمال نمایند ایضا تطهیر بدنش و یارنج کنند که آن را در پی دارند
این سینه البعد گوید که علاج دوی طینین اکجاب بر بنی راجع است و با بونه و اکلیل الملک و برگ غار و دیگر تراب با ننگ جنبید ستر یا زعفران یا نظرون حل کرده باشند در گوش چکانند و یا
نیام که سیرک در گوش چکانند و اگر ریح شد یا خلط باشد باید که روغی که در آن جنبید ستر یا زعفران یا نظرون حل کرده باشند در گوش چکانند و یا
غذا و اجتناب از تخمه زاینده این الیاس گوید که اگر سبب اوریح غلیظ منحل از فصول غلیظ و سر باشد هر صبح جلاب از انیسون یا دیان هر واحد سده درم
اصل السوسن شکر کوفته چهار درم و گلکند عسلی ده درم بنوشانند و غذا از تر و زرد بنویسند و از جینی و اندکی زعفران دهند بعد و تنقیه نافع بحسب یارنج
و حب حقیقون کنند و غرغره با الیاس و یارنج فیهق نمایند و در گوش روغن سوسن قسط و آب ترب با ننگ جنبید ستر یا جاشیر یا شونیز چکانند و اکجاب بر
او و یار حاره و حشایش مثل با بونه و شنبلیله الملک و قیصوم و شنج و سرخس برگ غار و برگ ترب سازند و یا سینه ساینده یک درم و روغن خیری یا سوسن
یا قسط یک درم که باشد سده درم گرفته مسیره در آن حل کرده بچکانند و و اوست حمام آنرا نافع است صفت شیان برای نقل سمع و دوی شحم حنظل یک درم
بوره نان نیم درم جنبید ستر زرد و از هر چه هر واحد یک نیم درم عصاره افستین قسط و فروغون هر واحد ربع درم کوفته سینه باب زهر و گاو و سرشته شیان
و یک گام حاجت برابر سس ساینده بار و روغن یا دهم تلخ و قطره در گوش چکانند حشید می گوید که برای آنچه جلاب مذکور و غذای حشید بلجوم فاضله و نهند

بکیر خربق

بعد از آن تنقیح بایرج با ایارج کو تا دایا نماید بعد غرغره آب و دایان مع ایارج فیه کنند و روغن زیتونی و روغن قسط بجنبید بر سر در گوش بچکانند بعد از آن ایارج
بر بجا آبهای ادویه ملطفه مثل شیخ و قیصر و واکلیل نمایند و او را نجام خلوشنم و گرسنگی کنند و دوار الفونج افق الاشیا است مستحضر آن بودینه نهی کو
سیسالیوس فراسیون بر یک دانه و درم نیم گرم کرفس با بونه حاشا هر یک چهار درم کاشمش بازده درم فلفل حیل و چار درم کوفته پیخته و عسل بقدر حاجت بر سر
یک م آب گرم الطالکی گوید که بعد تنقیح هر چه در علاج در گوش بار و در طرش بار و در کرم بعل آرد و آب سیرین قطران افطور و اور بجان اشتر بار و نیخان صیقل
کیمیا لانی می نویسد اطبا گفته اند که علاج طنین جاذب از بلغم غلیظ مع ریح غلیظه که در مجاری گوش نازل شود تنقیح و داغ بجموب و ابراجات و عطوسات و بنوشیدن
ماء الاصول و ریختن آب گرم بر سر و انگلیب بر آبی که در آن ادویه ملطفه مثل شنبه با بونه و غیره جوشانیده باشند و قطیر روغنهای گرم محلول بجنبید بر سر یا فروغ
و غیره و اسهال بجنب توقایا برات اگر احتیاج آن افتد و تفکیک غذا و خدر از غذا و امان بجام و تلیکین طبیعت اتم است و در طنین حادث از ریح نهادن
گوش بر طالق گرم و انگلیب بر آب ریاحین حاره و اجتناب از مذهب ریح و قرب آب اخذ پیچره نافع و بعلاج نوع حادث از بلغم غلیظ معالجه نمایند
و ایضا از علل جات غایبه طنین این است که اگر مزاج مریض مائل بحرارت باشد فضا بکشانند و اگر مائل برطوبت باشد تنقیح بصبر و فسنکین و گل سرخ و
و ملیده سیاه و اندک سقمونی کنند و امر بر غرغره بچیزیکه رطوبات را از سر و فم معده تخلیل کند نمایند و تریاق الاذن عجیب القفع است در ازاله دوی طنین خواه
مزاج مریض جار باشد یا بار و لیکن استعمال او بحسب مزاج مریض مختلف بود پس اگر مائل بحرارت باشد بر سر که حل کنند و اگر سردت بعسل و در مزاج مائل
بسر و طینس بسیار مافق است و از علل جات خاص این است که بکیر ناز چند بر سر و نظرون خربق سیاه بوسانیده بر سر که آبیخته با بونه در گوش استعمال کنند
پس اگر طنین زائل نشود و گوش ریح کند شب بمانی سوخته و مرکبی سائیده بعسل حل کرده با صوف در گوش استعمال نمایند که این دوی طنین تاثیر نیک دارد

علاج طنین ضعیفی

که از ضعف قوت سامعه باشد چنانچه در نافرمانین باید که برای تقویت دماغ اطریفلات و خمیر جات با طباشیر و غیره و طیوب و افق و امان مقوی و جز آن که در
علاج امراض ضعف دماغی صداع ضعف دماغی مستطورش مناسب مزاج مریض دهند و شربت حاض و شربت سید شربت ترنج هر کدام که باشد ده درم بپاشانند
و ششوبات غیر تند و تیز بپاشند و افندی مقوی عطریه بخوراند و ماء الحیم بدهند و روغن گل و روغن بادام و سرکه بچینه گوش بچکانند و یا اول گوش را با آب سمنکین غسل دهند
پس روغن گل بر سر که اندکی خربق بچکانند و خوردن نیم مثقال گل سمنکین و توتاج چنه روز نیز درین مرض نافع است و ملازمت اکل بادام نیز مفید و قبول گیلانی
و نافرمانین تقویت گوش مثل روغن مور و روغن سید و ملک با مطبوخ و سمنکین پس قطیر روغن در گوش نافع صفت ماء الحیم که در نیجا بکار آید گوش
بر کاهای سه اتار مرغ جوان و دو قطعه خشک زغالنی بجا و دو کشمش خشک سانج دهند و آمله بودینه بر سر یک سه توله و سیر و نمک اندازانی بقدر حاجت
بر روغن گاو بریان کنند بعد از این روغن فلفل الاچی کلان هر یک دو نیم توله در آخر اندازند که خوب چخته کرد و سر و ساخته از دهنیت صاف ننود و نیتی و پار چما
گوشنت بپار چما با فیه خشک ساخته کیر ناسطو خود و سه توله باد بچینه ده توله بر ششم خام بست و پنج توله زرباشه سبب سنبیل الطیب گاو زبان به بنین
هر یک پنج توله صندل سفید بهفت توله مشک و عنبر هر یک سه توله باشد زعفران نه توله باشد و فی بسته سه شیش شکند شربتی از پنج توله تانه توله

علاج طنین حسی

که از کای حس سمع باشد علاج این نکلند و وقت افراشته بر مخته مبرود و بهند و تقطیر امان مبرود و ملطیفه و اشیا میخوره نمایند و افیون یک طسوج در
روغن بادام شیرین در زمان حل کرده قطور نمایند و بار روغن که سرکه آبیخته بچکانند تا که روغن بهمان پس قاری افیون حل کرده در گوش بچکانند و اگر مزاج بارد است
حب صنوبر و چند بر سر نیز اندکی ساییدند و بچکانند و روغن نیم نیز مبرود و سمنکین باشد که این مبرود و چند بر سر روغن و سرکه بچکانند و بچکانند و کستر فلفل
و زربالنج هر یک سه توله در روغن گل و روغن احب آبیخته و بار روغن جز مائل تنها نیز مفید و بار روغن زربالنج با دو حقه روغن مبرود و یا بادام کوهی بچکانند
و حافظه الصقه به ششهای الطالکی خوراند و غذا آگهی بچینه و فالد و دیگر که کامو مناسب بود و بر چه در علاج امراض دماغی از کای حس مسموم بچکانند

و جالینوس گفته که بول طفل نابالغ در پوست انا پیخته در گوش چکانیدن ناف مستقر این مردم مصری اجلا و تنقیه قروح نماید و زنگار کند سرکه عسل مساوی
 جوشانیده مردم سازند و گاهی سرکه و عسل و چون آدویه میکنند و اگر گوش خشک باشد و ریم بنگردد و بسبب آن در شدید تر شود و رغن گل چکانند
 باقی قول شش گشت انگلی گوید که مردم سفیداب یا انزروت بعسل یا برگ شنبلیله یا رغن معوض بمشیش بکار برند و چون رغن گل یا بجنینان هر که بزنند
 تا آنکه روغن بماند و در گوش چکانند بفاصلت ناف بود و باقی در سیلان طوبت از گوش سیاه بگیلانی گوید که در خروج ریم از گوش اولی آنست که مبادرت
 در عسل و نکند و خصوصاً چون مانده کثیر بر آن گذشته باشد زیرا که حبس او گاهی بودی البصر عظیم مثل طرش و صم و قتل سمع و غیر آن میگردد و باید که غده
 مزاج بدن دماغ دهنه و این مردم سفیداب که آن مردم ابیض است دفع حرارت مغرور و احتراق شدید و ناف قروح خصای خصایه است اگر با حرارت
 سفیداب از زیر پنجه مردم در دستک پنجه مردم موم پاک و قیر و رغن گل شش استار بدستور مردم بسیارند و عسل گوش از ریم روغن گل و شیره دختران کنند و یا
 باو لعسل و سه مرتبه اگر فستیدر آدویه خشنه معر و فربین با ب عسل آلوده در گوش نهند گوش از ریم پاک کنند و تسکین بردند و آن آدویه انزروت و صبر و
 و کند و مردم الاخوین است گاهی از زهره زنگار و باندک عسل آمیخته یک قطره از آن در گوش چکانند می شود و مردم رسل درین باب بسیار نافه است بختیقه استعمال کنند
 که آن تنقیه ریم و الحام حرجت کند اگر حرجت تنقیه زیاده باشد اندکی مردم زنگار آئینزد و اگر حرجت الحام بیشتر بود و بار و رغن دیو در خلوط سازند و مردم کبر
 درین باب بختیقه النفع است میر بهاد الدین و غیر وی نویسنده که اگر قرح بعد از در بسیار و مردم ظاهر شده باشد بجان باید که رشت آتش یا آتش بودنی است بالای
 و مانی چای دو انبارید که تا آنکه خوب پاک گشته خود بخورد و بنگردد و بجز تنقیه بدن تمسین طبیعت و تقویت مزاج بقویات و ترک گوشت و چیزهای غلیظه و باد آنگیز و
 سیر بهاد از بهای سرد محافظت نمودن پنبه و سوراخ گوش نهاده استحمام کردن هر روز و خطه و اگر ریم بسختن حرکت در منفه بود و رغن بادام کوبی یا بادام تلخ
 گاهی بچکانند و اگر کنند گرد فستیل لعسل آلوده و در انزروت سوده گردانید و بهند و شیاف مایینا سرکه و سفید و بقیه مرغ سوده گاهی بچکانند و در آخر
 استعمال از ریم منبت و مصلح چون مردم شانی و با سلیقون اسفیداج سفید آید و این مردم سود نافه است بگیرند موم و زفت و عسل که زیرت خراش سادنی است
 بگازان با نخل و مختلط گردد و بعد برداشته استعمال نمایند و زید البحر و مردم الاخوین که مردم سادی میکی نصف یک جزو و رغن گل آمیخته یک قطره یا نفق در گوش که با قرح
 و چرک باشد نافه است و انزروت است جزو و نکند و هر یک از جزو زرد و پنجه جزو بار یک سالی در زور ساختن برای تنقیه قروح و تخفیف طوبت انبات هم سود مست
 و مردم ابیض و مردم با سلیقون و روغن گل آمیخته در گوش نهادن مفید است و اگر قرح و صلابت اندرون گوش افتد مردم و داخل کردن پنبه یا پنبه ماکین
 بعمل آرند و افیون پوست انار میکی کنند و سنبلیله برباد و دو مشتقال چند بیدتر پنجه شقال سرکه و شهد بقدریک آدویه مرشته شود استعمال کردن و مردم
 و ریم و در مردم گوش را نافه و همچنین خفران کن رافینون هر واحد یک مردم حنظل تخم گل تخم فنجنگشت پوست انار هر یک یک مردم سرکه انجم پنجه و مردم پوست
 و تخم گل فنجنگشت در سرکه بپزند تا ماهر شود و دیگر آدویه خود خشک بر آن باشند و بردارند و وقت ضرورت در شراب ریخانی حل کرده و قطره کردن او جاع گوش
 و ریم را نافه است طبری گوید که قرحه گوش که بغیر لغیم و مردم ظاهر شود موضع او قریب باشد یا بعید و صدیدا و اندک بود علاجه اش تنقیه بدن از فضول البقیه
 و استقرافات دیگر اگر احتیاج آن باشد و پرمیز است بعد و شیاف مایینا یک مردم و شیاف ابیض که انزروت آن مردمی بشیر خرب باشد یک مردم و مردم صابون
 و دفاق کند هر یک یک نیم مردم سالیله و سرکه مرشته شیاف سازند و بچکانند استعمال در سرکه حل کرده در گوش چکانند و اگر مرده بسیار باشد
 خشت الحیدر سرکه تر کرده در آفتاب گذارند تا قوت او بر آید ازین سرکه اندکی گرفته شیاف مذکور در آن حل کرده بکار برند و گاهی اندا و ای این قرحه صدید گوش
 باین اشیای نمایند که انزروت یک مردم و مروکند و زعفران هر واحد نیم مردم افیون یک و دانه مغز بادام تلخ یک نیم مردم و مردم سالیله و شیاف
 و بچکانند آدویه استعمال بر روغن گل پنبه حل کرده پنبه بدان آلوده در گوش بکارند و زایل شود و سیلان شی مثل طوبت گاهی باقی ماند حنظل در
 بدو باشد این و او بدون پنبه در گوش اندازند و معراج گوش بند کنند بعد اگر مرده زایل شود و سیلان شی مثل طوبت گاهی باقی ماند حنظل در
 شراب کهنه حل کرده بگوش چکانند و هرگاه طوبت زایل گردد و و صلابت باقی ماند آدویه حنظل پنبه حل کرده یا پنبه آلوده در گوش نهند و اگر صلابت و ریش

و باروغن غفر خسته فتاوی تلخ با زهر و گاو بچکانند و غسل در سر و روغن گل برابر آینه نیکرم در گوش چکانند برای در گوش که از کرم باشد نافع است یا آب برگ شفتا
 آب برگ ترب آب برگ بودیند بود و از شی شقونیافنستین زراوند مدح هر واحد یک دم و دند ترکی نیم دم در سر که سائیده بکار برند و آینه آب برگ خوخ و شرفه
 و افیمون هندی و فنجکشت پروان سته ماشه منخن قنبیل لشم ارجوان بحری سوخته هر یک و ماشه روغن خسته خوخ و روغن بابونه و روغن بنق هر یک سته ماشه در
 روزی هفت هشت کرت در گوش اندازند و یا شراب که سته هفت ماشه غسل ده ماشه و نیم روغن بنفشه بادام روغن خسته خوخ هر یک پنج ماشه یا و الالبیقه که سته
 سته عدد سفیدی بیضه مرغ یک عدد و در ظرف مسی که سته بی قلی بچوب شرفه تا چهار ساعت بخومی حل کرده فستقین سته ماشه صبر دو ماشه قطران یک ماشه و نیم سوده
 آینه لفته صوف که سته آغشته در گوش نهاده دست بر میان داشته خواب کنند و بی یک ساعت بیرون آرند که هر یک بیرون آیند محرب است و دیگر او بی
 قاتل کرم که در صلی و دوی سستور شد استعمال نمایند و بعد از درون کرم از آله بیرون کنند یا فستقین از صوف ساخته و بر سرش آوده در گوش در آزند و کرم و غیره که
 بدان آوند و بیرون آرند و یا کچکلی بار یک سوده و در بینی و سدر و چون عطسه آید و همین را بنده کنند و سر بر طرف گوش علیل که نموده عطسه بگیرند تا کرم بیرون افتد
 و بعد از آن تنقیه دماغ بجا یار و غیره نمایند و با صلاح مزاج گوش کوشند و تنقیه بدن دماغ پیش از قتل از خارج کرم نیز نافع بود اگر قرصه باعث تولد کرم شد
 علاج آن نمایند و گویند که اگر کرم زیاد در گوش رفته باشد گوش را ورق نموده زرد چوب کوبیده بر آن باشد و بر گوش گذارند و یاد و سیر یک عدد و سوراخ نموده در
 گوش گذارند و در زیر آن طرف آب محاذی آن آرند که بوی سیر از گوش بر آید و بر آن بچسبند پس آینه سته آن سیر از گوش بر آورند تا آن هزار بار از گوشش بر آید
 اقوال بخار بر سودی می نویسد که قطور عذبه سائیده آب بادیان حل کرده و که آدر شیشخان سائیده بروغن خیری آینه و که آب برگ غار و روغن آن
 و که ابول طفل با بالغ در پوست انار جوشانیده و که آب عصی الراعی و که آب شیرین که آب ترب که از روغن قنار الحار و که از بزره روغن گل آینه و که اشلخ که از سته
 آب بادیان و که ابورق سائیده بروغن بادام تلخ و که آب بن سائیم و که از اطلخ بز سوخته بروغن بیاخیر آینه و که آب غرب بروغن آینه و که اشلخ کرم بروغن
 آینه و که لفظ سفید و که اشخ قطره بروغن بادام و که از روغن آجر و که آب بقوع ترمس تلخ و که از نشادر در شیر زنان و نهادن توئای هندی سوده بزره و بیضه شش
 در گوش و بخور حب کالج یا تخم گدازا نابویه در گوش و فستقین از گل خوخ ساخته و یا از خر بن سیاه و بقطران شرفته فستقین ساخته و بر واحد قاتل بدان گوش است
 ابو سهرمل گوید که برای کرم گوش آب کبر سیر که آینه در گوش چکانند و که لک آب پوست درخت توت و آب برگ خوخ و طبع خربق سفید سیر که و جرم خربق
 و عصاره فستقین و که آب بودیند نه زری و اندک تمه نیاب سیر که جوشانیده و گوش چکانند آن آب شیخ و آب مرماخور و آب ترب و افیمون بلوگر و
 و بورق زراوند طول چون سائیده در گوش دست کرم را قتل کند و همچنین خسته خوخ و بر سر آب حل کرده و بوقلی می نویسد که از عصاره است خصوصاً
 کرم آب پنخ کبر است و آب پنخ فساد و آب خوک و آب برگ اجاص و آب خوخ و آب فستقین یا فستوریون یا فاسیون و آب برگ بطبر سیر یا برگ شمشاد
 یا برگ صنوبر و خصوصاً چون سیر که خربجوشانند و آب قنار الحار و آب خربق سفید یا طبع او یا افیمون یا باء الحسل یا بن حیر یا و که آب باز که جرب است
 یا تخم سیر یا باء الحسل و بعضی مرارات و خصوصاً اگر در چون نارغ شخم آن گرم کنند و همچنین طبع کبر تازه یا آب و آب ترمس یا صبر آب بکرده و قسط سوده
 یا عاقر قرحا و این همه در کرم انج و اقواست انج برای کرم از موده است این است که بگیرد شراب و درم غسل سده و روغن گل یک دم و در سفیدی و فستقین آینه و نیم
 صوف آوده بگوش بزنند و بر همان گوش تکیه کرده ساعتی بخوابند بعد بکارگی بز و صوف را بیرون کنند کرم بسیار بیرون آید و گاهی برای اذیت کرم نفع یکند
 ریتن آب کامبو یا خوخ یا فستقین یا طبع این هر دو یا حیق آن آب پنخ کبر یا آب مرماخور یا آب مزخجوش یا بول منقوش و باقی سابق که فستقین یا باء الحسل یا
 هر دوی تلخ کرم از گوش بیرون خارج کند لیکن بهتر و نجای صبر و قنار الحار و روغن ترب لفظ و سداب تخم شفتا و تخم شمشاد است آب ترسن برگ شفتا و
 و قطران زرنج و قنطوریون را در نجای خاصیت مزید است مصنف اقتباس نوشته که اول فصد قیفال کنند و بقاصه سته چهار روز تنقیه دماغ بجا یار و بوقلی
 و مطبوخ فستقین یا با سستو خود و س علوی خان نمایند بعد در قتل از خارج دیان کوشند و آن چنان باشد که اول مطبوخ فستقین در منده و ترمس و ابل و ستر
 هر یک یک تولد در نیم آن آب شور بچوشانند که سوم حصه باند لایده صاف نموده در شبانه روز هفت هشت مرتبه چکانند و بیکه که از زنده باور آرد آن دخی شبا

و چون معلوم شود که در گوشه کشته شده اند پس جهت اخراج آن آب برگ شفتالو و سیب خالو و شرفه و انیسون هندی هر یک چهار ماشه فستقین صبر قطران هر یک سه ماشه مل کرده فسیله کاغذ صغری بدان آلوده و در گوش گذارند و ساختنی بدان جانب نگیند تا که درمای زنده و مرده بدان بپسید پس بیرون آند یکبار که و یا شرب که نه یک توله سل یک نیم توله آب برگ نیب و توله روغن گل یک نیم توله سفیدی و زردی بهینه سنگ پشت چهار عدد فستقین سه ماشه صبر چهار ماشه بکار برند و یا تخم بزرخسل و کنیز و روغن گل هر یک سه ماشه زردی سفیدی فسیله شکسته عدد و لعل آرد و یا سعو طاز برگ خرنبر و که دو جو بگزاده باشند و تر به سفید و کندش و خربق یا نه مسافری ساخته بگرد که عطسه بزور آید و همه که در بایرون آیند و این قطره جهت اخراج هر مای زنده و مرده بسیار مفید است آب شک شفتالو و کشنیر و آب طبع ترمس و درمنه هر یک سه ماشه و روغن درمنه و عقرب هر یک چهار ماشه فستقین و فستقین لایق هر یک یک نیم ماشه شل ابرق سه ماشه بکار برند گیلانی گوید که بگرد که نرد پوست خشکل و زرنج سرخ و بادام تلخ و انلی و ستمونیا و کوفته بستر که و روغن گل چو شانند تا آنکه سرکه فانی شود و صاف شده خود به آرد زرد بپزد و بقیه آتش نهند تا آب از آن سائل شود پس این آب بگیرند و با روغن اندک و آینهخته در گوش چکانند و هرگاه حرکت کرم ساکن شود بدانند که بپاک شده و اگر روغن مسطور تنها استعمال کرد همیشه و و گاهی این و غن این هر که جوش کرده برای حیوانات که در گوش داخل شود می چکانند پس هرگاه حیوان بپاک شود با بایرون آید و اگر بقایا از آن باقی ماند و روغن گل و سفیدی بهینه با هم آینهخته و دوش روز در گوش اندازند بعد برفق مص کنند تا حباب شکافد و اگر با حیوان سمیت باشند پس اولی از تریاق فاروق و سائر تریاقات چیزی نیست بعد و روغن گل نیم گرم بدفعات در گوش چکانند و اگر از آن وجع زائل شود و بیمار دالالبه نذاکست تر افیون آند بمرهم شکاف آینهخته با پنجه آلوده در گوش نهند که این درد را ساکن کند و اگر از آن زیاد شود بسبب خفت آن حیوان ورم ظاهر شود و نصیه مریض کنند و سرفه را خوار و از پستان آن در روزی بدفعات شیر بدوشند و در تریاق درنگ نمانند پس اگر ورم صلب شود و در زائلی گردد و قیر و طی بروغن خیری بسازند و بر آن خاکستر خور و اندک و فمای طب مخر استخوان گوزن انداخته خوب مخلوط کنند و بدان داخل و خارج گوش طمانند و اصلاح غذای مریض کنند تا آن ورم زائل شود و دملک آمد و درین جمله مراعات فراخ علیل است تا حدت نیزد و هرگاه حدت بدید آید اصلاح او کنند طبعی گوید و دوی که در گوش پیدا میشود و نوعی میباشد یکی اخبرش با یکس سنگ و نیم سفید سیاه و مرده و املاضطراب اس لا بور و ازمی در سر که حل کرده صوفی که بپیل پیچیده باشند در آن تر نموده گوش ابرق پاک کنند بعد ترمس و مر و ستمونیا بپزد و یک انگ خربق یک نیم دانگ برگ آید و درخت نیم درم سائیده و در سرکه که حل کرده چکانند و یک روز راحت دهند و در آن روز شیر زمان چکانند و غصه آن پاک کنند و با زرد و دیگر و با چکانند تا آنکه تمامی دیدان خارج شوند و بعد از آن اگر گوش خشک گردد بدانند که بر شده و اگر زرد آب از آن سیلان کند تو بال مس و دانگ کند گندار باز و سوخته شب بمانی هر که بپزد و دانگ سائیده در سرکه و روغن گل حل کرده گوش چکانند و بعد قطیر این دو امر هم ششکار استعمال نمایند و گاهی برای قتل کرمی که در گوش افتد ستمونیا بستر که حل کرده و گاهی آب ترمس بزرگ این در سرکه آینهخته و گاهی آب دریای شور تنها استعمال کرده میشود

دخول آب سیاه گوش

گاه باشد که در استحمام و اغتسال صیانت گوش نکنند و بهنگام ریختن آب بر سر سر را بجا نیانند و یا غوطه زن در آب و بر آمدن از آن بر غیر استقامت نمایند و بدان سبب آب در گوش در آید و یا دود و دیم جگ گوش در دندید پیدا کند و از وجود گرانی و وجع خفیف بعد غسل یا شناوری یا ریختن آب بر سر و شدت بعد یک روز از آن توان شناخت و گاهی اتفاقا سیاه گوش داخل شود و اکثر چون سر بدان جانب نگویند سازند فی الحال بیرون افتد و گاهی قدری از آن در صفا سبب جگر محبت ماند و اعراض در پیش تشنج و خنک و خنک و خنک عظیم عارض گردد و بسیار است که سرخ و سکه و در دندید و کودی شود و علاج چاره دخول آب در گوش آنست که برای جانب آن گوش ایستند و سر به آن طرف مائل کرد و گوش را بر کف دست نهاد و چند نوبت بر همان بای بجهند تا آب بیرون آید و اگر بر نیاید سر را بجا جانب دیگر مائل نموده آب گرم در گوش بریزند تا بر شود پس کف دست بر آن نهاده و سر را بدین جانب مائل ساخته چندی و دفعه گفت دست جدا نمایند و در آب بر آید و صاحب زنه گوید که آب را آب دیگر خارج میکنند بخوبی که در گوش آب اندازند تا بر شود پس دفعه و از گون نمایند که آب بول و سکه هر دو بر آید و گذارند و روغن کنجد نیم گرم و یا انبویه در گوش نهاده و دم باشند و بکشد که دفعه جذب کند بعد و روغن با دام یا روغن سوسن چکانند و بپزد

که سعال عطاس از خارج نماید یا بنده بر سر جوی پیچیده گرم کرده در گوش بگردانند و یا بر جانب گوش کوفت بخوابند و سر بر کینه نهاده خوب بچکانند و یا چوبیت یا بادبان یا جوی که بپارسی نیز گویند و اشال آن که خشک و متخلف بود و بقدر یک شبر بگردید بر یک طرف آن قدری پیچیده بروغن آلوده و متخل سل سازند و طرف دیگر را چند آنکه تواند در گوش درازند و بخیمان یا پیچیده تا آنکه هوا داخل نباشد و هرگاه حرارت آتش گوش نیک محسوس شود و فتنه بر کشند که تمام آب منجذب خواهد شد و بقول کیلانی بر نرم طوط و خار و حصه صا از بر یک جاک کبوتر گرفته و از قصبه آن سرانگشت تا بر قصبه یکی از آن باقی ماند پس با شست که از در گوش داخل کنند تا جوی آن برسد بعد از حرکتها متواتر داده بیرون آرند و سر آنرا از آب پاک کرده بار دیگر در گوش داخل کنند و اگر این عمل نمایند تا آنکه آب تمام بر آید و این عمل حیلها در خارج از آب در گوش است و آن معمول طوائف کثیر از مردم است و بقول قرشی توتیرین یا صبیغ از جوی است که از در گوش بر کشند پس آرد و به پیشتر در ذکر چنچین لعل آرند تا آنکه تمام خارج شود و بقول طبری اگر از در برده فتنه ساخته در گوش نهند و بر جانب همان گوش بکشند بعد از آن طیالی از برین آرند و بر پشت کندن چون غرض از این شستن است ای خام نشویش اگر گرفته فتنه ساخته در گوش داخل کرده بگردانند و بر آب این عمل نمایند و گاهی از زرافه آب را بر می آرند و بگوید در گوش داخل کنند و عمو و او بکشد که با دی آب منجذب میشود و کس گفته که اگر آب بسیار باشد باید که بزرگان یا بانو به استصاص کنند و اگر اندک باشد باید که بصوفی که بر سر میل پیچیده باشد شست کنند و در گوش چیزی از او داخل نشود و روغن گل پیچیده به فتنه یا شیر زمان چکانند و گویند که قطره آب پیاز و کذا سفیدی بر فتنه شیر زمان و شستن پیچیده در روغن گرم آلوده و بالای آن پیچیده بسلول مبرجم سلایقون و دوشیدن شیر زمان در گوش دفع دخول آب است و یا آب تربیع برگ یک حصه زرد ز چارم حصه و عسل ششم حصه چکانند یا لجه گاهی انداختن و عنبیا و شیرای نیم گرم بر متوالی کفایت میکند و خصوصاً چون در باقی ماند و علت زائل گردد و اگر وجع شدید پیدا کند پوست خشکاش کلین لعل یا شنبه خشک نیم گمان آرد و شیر زمان که در گوش ضما و کند و آن را بر جویه گوید که بر و با که اخذ در گوش که آن داخل شود و انداختن فی الحال در رسا کن کند و گویند که دخول آب گرم را قطره روغن گل یا فتنه یا نیلوفر یا کجی بنگریم بر آب منسوب بود آنی اصل برگاه معلوم شود که آب در گوش در آید و بعد از آنکه خارج او نمایند و اگر آن را داخل شونده بودی بابت عظیم گردد و بعد از چهره جیب است و غرضی و خصوصاً روغن تربیع و عرق پیچیدم در گوش پس قلب بر تطهیر کنند و چند پیچیده و بند کردن و چون بینی مست لود و میل از غلظت بگردد و سر که آب پیچید و آن را در گوش نهند و ساعت زانی در آن بگردانند پس در آن آرد و از پیچید بر آب پیچیده باشد یا کند و باز چند کرات بستم و عمل نمایند تا آنکه باقی نماند و میل صاف بر آید و از آن زمان تا شش و غن خیر و غار و باند آن گوش چکانند و اگر از متعده حرارت گردد و تسکین آن نمایند

سده گوش

بقول بلاتی این سده یا موم بود یا عارضی و موم که قسم است یکی آنکه در سخنان جری که در آن سوراخ گوش باشد مصمت بود و منفذ مخلوق گردد و دوم آنکه در آن منفذ مخلوق باشد لیکن گوشه ملو بود سوم آنکه بر ظاهر منفذ غشائی منقطع باشد و در داخل و منقطع خالی بود و این نوع بسوراخ کردن جلز جلز گردد و اول ثانی اما علاج است و سده عارضی بقول شیخ یا از اجتماع چرک بسیار و یا از انجا خون و یا از زخمیدن گوش زنده بعد از قرحه و یا از تولد تولولی و یا از وقوع حصه یا تخم یا دخول حیوان مردن آن ران و یا از خلط غلیظ از منصف و یا عرق که ثقیب یا مجاری حصیه یا مسدود سازد و بدان سبب انسان معلوم کنند که دائم گوش و مسدود است و باست که این بعد از چرک شدید غلیظ حادث شود و تشخیص واحد از این سباب باید که اولاً محاذی آفتاب ثقیب گوش نظر کنند اگر بر آن احتشای جلدی محیط باشد و از انگشت زدن آسیب آن لمس محسوس کنند سده غشائی خلقی بود و اگر در آن لحم زنده یا تولولی یا چرک یا خون یا حصه یا نواته یا حیوان محسوس گردد پیشتر آن با و اگر ثقیب خیزی بنظر نیاید پس بداند که در گوش گزافی معلوم نشود و یا تمدد اگر گزافی گوید سده خلطی باشد و اگر در میان اینها

علاج سده لحمی و غشائی و تولولی

سده خلقی اگر لحمی نباشد علاج او صحت است گاه در آن شکاری نفع کند و گاه مفید نیست و اگر غشائی ظاهر بود و سهل تر بود پس سر را با روغن قلع سده خانی که بر آب سوراخ کنند تا که منفذ ظاهر شود و بعد در هر دو روغن زنجار بکار برند و یا بر فتنه یا قطره یا شنبه و بهمن و در لحمی عارضی

تخم ترب و غن خشک و روغن خردل و روغن بادام تلخ و گلاب بخار برنج اسف و یا خردل مطبوخ بمزاجات هر واحد لقیق سده و گوش می نماید و با حمله بعد تقیه
هر چه محلل باشد مثل مر و روغن بیدارنج و فطر و غن آن که مذکور شد در گوش چکانید و منفسد است

علاج سده و سخی

روغن بادام تلخ نیم گرم در شب چکانند و صبح در حمام بر زمین گرم یا تابه او گوش بدارند تا آنکه حرکت بگذارد و یا بر بخار آب گرم گلاب بخار بیدارنج و گلاب
را بر بخار طوبت با بونه و اکلیل و بنفشه و خنبه اشعاب و بنج لاله هر یک یک تولد و طرف کلی گوش کرده بواسطه فی و یا اطراف لوله دارد و روزی دو سه مرتبه
مشاور دارند و در تخمین در شب چون سرد شود باز آنرا گرم کنند و روغن عرق غریب روغن بنفشه بادام و سرکه که گشته برابر آمیخته نیم گرم چکانند و بر جانب
بخوابند تا نیم گرم و آنگاه در حمام زنده غسل نموده گوش را بر تابه آن زنند و الا با لاله منقی گوش حرکت بیرون آرد و لباس است که تقوی مزاج را نافع آید و
همچنین فردا نایک ششمال لوله استی هم ششمال اصل و سر سینه و قداری که در آن آید و بر سرشته شود از آن فستیک ساخته و در گوش نهاند و یا بر روغن خردل
آمیخته تابه فراسیون چکانند یا بوره استی را در سرکه حل کرده بگذارند تا جوش آید و ساکن شود و روغن گل آمیخته قطره نمایند و یک در بگذارند پس
گوش را پاک کنند یا بوق یا بخیر تخم دور کرده آمیخته حب ساخته و در گوش نهاند و در فرسوم بر آرد که همراه او چوب بسیار بر آید و گاهی درین فردا
و آنچه می افزایند و آنچه قوی تر است قطره آب برگ حنظل است یا بوق و در پنج مساوی در شهر سرشته در سرکه بگذارند و گوش چکانند و ساعتی آن
صبر کنند بعد از اصل یا آب گرم بشویند و یا فستیک از کاغذ مسری ساخته تخم حنظل و سهاله بریان هر یک سه باشد در روغن حنظل آمیخته و در گوش
نداده سه روز بگذارند و در چهارم بگذارد و در آفتاب گرم نشاند و بزودی فستیک بیرون آرد و حرکت تمامه گذاشته فستیک آوده بر آید و با دیگر بزرگ نشود
و بقول شیخ فتاکل قوی استعمال کنند و بکعبه شمرغ و از آنجه فستیک در زیت و روغن با بونه و روغن نار و پن آوده است و بهترین چیز تا که سده و سخی
و غیره را نافع است نیست که فستیک از حرف و بوق در سرکه ساخته تا سه روز آنرا در گوش بدارند پس خارج کنند که حرکت بسیار بر آید و الا قوی خردل
بجای حرف نگاشته و در نسخه چندی وزن حرف یک جز و بوق ربع جز و دست و نوشته که در آنجه خشک سرشته فستیک سازند و محمود در نایه آن
گفته که هر دو دای مذکور مساوی گرفته باریک سوده و غسل آفرینند و بر فستیک طلا کرده در گوش سه روز بدارند و هر روز تجدید فستیک کنند و همچنین
فتاکل بوسل مفید و آنچه قوی تر است و چوب برارد و عصبه از خط غلیظ نیز پاک نماید قرص خرق است و نسخه آن در علاج طرس بار و در قول اصل
مذکور شد و گیلانی مینویسد که بمر و کند و بر واحد نیم اوقیه زاج ربع اوقیه سائیده قرص سازند و وقت حاجت بمر که در روغن گل سوده و در گوش
چکانند و یا بوق باریک سائیده در سرکه آمیخته و در سده که از خون جاد باشد آب گندنا و سرکه چکانند و آب کرب با سرکه یا عسل آمیخته بیک کاس
خون را که در گوش بسته باشد بگذارد و قطره بر تابه خردل سرکه همین عمل دارد

سیلان رطوبت از گوش

سبب در اطفال کثرت رطوبات لبی و دماغی است و در خزان حرقت ماده و گاهی بعد از خرب و سقطة السبب علاج رطوبات یا بعد قرصه حارص گردد و علاج
اول تقیه رطوبات بروغنها و ادویه با ذوب طوبت چون انزروت و زفت تازه بر روغن گل می کنند بعد از آن تجنیف او بصبر محلول در آب نبات است
حنطه و سرکه حبش و بنج سرخ و یا هر یک قنب غسل نمایند و اگر از باریک سائیده بمر که گشته جو شایده قطره نمایند رطوبت حرف که از گوش ساکن
شود قطع کند و قطره روغن زیت که در آن خافس نسج عکبوت و فطر و یون جو شایده صاف نموده باشند درین باب مجرب است و گاهی یا با بخار و یا
و در سوخته باریک سائیده یا شیدن نیز رطوبت گوش را باز دارد و یا سهاله بریان سائیده و در گوش اندازند و بالای آن قطره چند آب لیمو چکانند که
رطوبت باز آید و بدل شود و دیگر آید و بجهت که در وقت گوش مسطور شد نافع است و بقول سیدی قطره پوست انار با آب جو شایده و گلاب است
از ترش و زهر خنده و گلاب که منور و بکرب استک تمام گل سرخ هر واحد بمر که جو شایده و گلاب زهره ملح و گلاب روغن بادیان که از عسل و نمک است

بسرکه و کذا قطران کذا آب شوکران کذا آب برگ زیتون کذا انطرون و در شراب حل کرده و کذا زرد پود ترکا و بشیرین یا بشیرینان آمیخته و کذا افسیله استین
بر انداختن سیلان رطوبت از گوش است و اگر بتفتیه حاجت شود منفعی لغم و مسهل آن بسیار و دهنند و غراغ منقیه و مانع استحال نمایند
و در اطفال فستید و عسل آلوده بشیرینی بگردانند و در گوش نهند و یاد و عسل و شراب اندکی شب یا زعفران یا شکر از انطرون آمیخته قتیلا آغشته نهند
و بسیار باشد که قدری زعفران و در شراب عصف حل کرده یا در عصف بدن آلوده و در گوش گذاشتن کفایت کند یا بول طفل در پوست
انار ترش گرم نموده تقطیر کند و اگر رطوبت اندک از گوش آید بهتر آنست که بجلاش نبردند که موجب نقای مانع و باعث اسهال از اکثر امراض نیست
و بعد بپوش از خود را بخل میشود و در نفس رازی گفته اند که گاهی از گوش صبیان طوبت سیلان مینماید و توهم میشود که این ریختن و سبب آن کثرت
رضاعت و شرب می باشد اگر ترک رضاعت شب نمایند زائل شود و حفض کلی و خنث الحدید در سرکه کشیده یا سبب از آن گوش طفل چکانند که
سیلان یکم ایشان نیز نافع است سیلان طوبت که بعد قرصه حاض شود او دوی منقیه چرک و مجفف قرصه که در علاج قرصه گوش مگوشه استعمال نمایند

الفجار دم از گوش

سبب آمدن خون از گوش یا همچون رطاف بر سبیل بحران باشد و این تا بحد غشی تا بحد جصل و جاز نیست و یا ضرب و یا صدمه که باعث تشعشع عروق
و انقطاع آن گردد و یا استلای دمی که با تشعشع و انفتاح رگها موی شود و یا از گردیدن سپرم افتد و یا سبب نزله باشد و تقریبا گوید که الفجار
از گوش که از ضرب سر عارض گردد همان روز بیاک کند یا کجلا گردد و موی بروز بحران واقع شود بحرانی باشد و اگر پیش از آن ضرب صدمه یا تسبیح اتفاق
افتاده باشد سببش همان باشد و اگر آثار نزله موجودی باشد و الا استلای بود و علاج بقا نصات یا بجاویات یا بمبروات جصل و نمایند و ادویه
فایضه نیست که قدری نازد و سرکه جو شانه یا بیکانند و اگر باتیبه حرارت مزاج اندک کافور حل کرده تقطیر نمایند و الا احتیاج کافور نیست و
اگر اندکی شبنمی داخل کنند نافع تر باشد و کذا باز تنگ مود و یا بطبیخ عوج بچکانند و گاهی مری بشیران کنند یا سرکه بآن می آمیزند و کذا لک
شیاف مایشا و حفض و طبخ برگ درخت مصطکی نافع و انار شیرین ترش را میچنان رست در سرکه جو شانه افشوده آب آنرا در گوش چکانند
بکفایت مفید است و اما ادویه بره مثل آب عصبی الراعی و یا ترنگ است و یا آب حبه که حفض یا اقیافیا و یا شیاف مایشا و افیون را با آن بکشد و کذا
آب عساق و یا و بطبیخ از و یا شیاف اقا قیاحل کرده با آن تنگ آمیخته یا با رو بار یک سوده یا بقول آمیخته و اما ادویه کادی چون آب دروچ است و یا آب گند
بسرکه یا بصره کند و یا بوزر سیل سرکه جو شانه و یا پودرین باب یا عجبیت یا پودر زرد گوش بسرکه است اگر آب گند نامی بنطی بنجاده جزو سرکه که کند و مد و بنجاده
حتی که دولت آن برود و از آتش فرو آورده بگذارند تا سرد شود و اندکی کافور آمیخته در گوش چند قطره اندازند و تقیه یا بنجابه بنده نمایند الفجار دم را از سر سبب
باشد قطع کند و نفخ خاک سرگرمی زرد و مجرب بر بندگی است و حکیم علویان مینویسند که سلخ الحقیقه قطعه قطعه نموده در زیر پخته صاف کرده چکانند و منفع
کند و یا عصا رطوبت علق و سرکه مساوی گرفته باز دی تخم و در کرده سوده آمیخته چکانند حتی که غلظت گردد پس قتیله بدان آلوده در گوش نهند و آنچه درین باب مجرب است
آن که ده نرگا و نیم بریان که در وچ گوش را در مسطونند چکانند است و قطره صبر و کد رسا و آب گندنا سائیده نیز مفید اگر زعفران و دانه ک حفض کند آنکه در
بر کیکه هم در سرکه خوب حل کنند کفایت مثل شود و در گوش چکانند یا الفجار که از ضرب و دفع طبیعت بر سبیل بحران است و یا تا بحد غشی بحران امراض عاده
سیاه برسام و نیم برقر باشد که ران زو بسرکه بنجاده کافور آمیخته مناسب است و در زنی از سبوس گندم و گل بسته و فلفل با بوی عین الخشب واحد یک که بخور سازند و حفض
و بار و سخته پوست انار و کافور سخته بر یک باشد در روغن خنثا شش قطره کنند و اگر از منقش یا مایشا و خاکستر سفید مرغ بر یک یا بر باشد صفا نمایند یا بکله
اگر خروج از فم باشد و در مثل سرکه هم چاده شاد و املا فصد سرکه کنند و کذا لک یا زرد پودر صدمه یا و شاد و واجب نیز قصد نمایند و سابقه منقیه و ماخیز
پستان و زردی از لک سرکه کوش و در هر قسم بعد از منقیه و سبب بحرانی بعد عرض صفت مع عایت حرارت و بروت مزاج و دوی عالیه کوره بعمل در فم و صفت
حرارت مزاج آب که خورده از زردی که اقیافیا و حفض یک است یا بشیرین یا بشیرین حل کرده یا بچکانند و شیاف مایشا و حفض منقش منقش منقش و منقش منقش منقش

منفعه بلغم و صفای بنه و سبب بلغمی نمک بیخ اندر این بود که کوفته با سبب میده منفیه گاهی این صفاد و در دم بر بی گوش بعد فصد زو لعل می آید صفاد
برگ نوریست مسی کینات مشهور است با قدری نمک سنگ ساینده میگرد نموده و کذا صفاد و فلفل سمازخم کرید و غیره که در علاج در گوش ارد و بر می گذشت
و کذا این مس ساینده میگرد نیز نافع در مس گوش است و در دم پس شش زبان گلو سوداوی شایسته و بهایم سرچو که جراتیه غناب انجیر و خشک است
پوست بلیا و کبابی جوشانیده صاف نموده شمس داخل کرده میدهند و غذا و ال خشکه الحاصل چون رخم تحلیل نشود و دویه منصفیه مثل رو گندم
با بیکه در ان انجیر خشک جی شاییده باشند و ریت آمیخته نیز در میگرد صفاد نمایند و یا در با قلا و آب کزنب آب سوسن نیز بدستی که غلیظ شود و اندک
در رخ گل آمیخته بر بنیه که نهاده بر بندند و اگر تشنگان حاجت افتد تا خیر کنند و بعد اخراج رخم او دویه منصفیه بر ان گذارند اقوال فصل صلا سید
گوید که نفا و منتر ساق گوزن و کذا مغز ساق قیر و کذا اگرین قیر بکسر که و کذا انجیر شهابا بشراب بخته و یا انجیر و ایر سا و نظرون ساینده و کذا آرد با قلا
حذیه کذا نیز قطره کوفته بکسر که در روغن گل کذا خولان کذا نخود مسخ سوده مطبوخ و کذا دبق و انجیر و موم مساوی بخته که محبت و کذا زعفران کذا
انزروت مشه قلال زعفران یک نیم ششقال نیم آرد و شقال و کذا اشته و کذا انجیر و کذا آرد و در می غسل کذا ایرسا و آرد و سلم و شراب کذا خسته نشسته
عسل بخته و کذا اوس سبب کذا و کذا غلبه بخته و کذا اشته و کذا انجیر و کذا آرد و در می غسل کذا ایرسا و آرد و سلم و شراب کذا خسته نشسته
و کذا آستین کذا اصد و صغار مسخ کذا کوفته و کذا برگ و خشک کذا قطف مطبوخ و کذا آب جشیده الزجاج و کذا اشته و کذا انجیر و کذا آرد و در می غسل کذا ایرسا و آرد و سلم و شراب کذا خسته نشسته
و کذا گل قهوه لیا لبه که و کذا آستین سوده بکسر که و کذا خولان ابن عرس کذا کشنیر سبز و مویز سیاه و کذا انجیر قنداق و الحار و کذا روغن نار و برین خصیصه انشسته
یا خاصه سوده آمیخته و کذا ابضیه خام و روغن گل آمیخته و در اند نافع اورام پس گوش است بولس گفته که این مرض رخد که متصل گوش است از او نه فرقه
و نافع و بعضی و قات که متحقق در ان شد می فند و گاهی ان فصله از سایر بدن و حیات و بحران می آید و پس شش جمع میشود و از ان رخم پیدا میگردد پس
بیاید که امانت طبیعت نمایند و معالجه موضعی با دویه جاذبه سواد کنند و بر ان محکم بچسباند و بالواح متصل استعمال نمایند زیرا که اگر فضله بعین رجوع کند خطر عظیم
باشد و اگر بخارج برین آید و اثر او در دم و در با حرارت پیدا آید باید که با صند مسکن تحلیل مثل صفاد و جو یا آرد و کذا و یا آرد و بر گمان بشراب عسل یا آبیکه
در ان حل با خطی با دویه بخته یا شند و یا بخاض پی پی نمک صفاد سازند و اگر کثرت خون نیز ظاهر بود باید که تقیه بفسد عروق نمایند سیما اگر قوت قوی با
و اگر در رخم تحلیل نشود و دویه کذا مثل آرد که در باب مطبوخ انجیر خشک ریت استعمال کنند و دوا می حصول از خشکان غر حمال آرد تا که رخم کند پس و
مسبب میولن و متخذه از دم اخراج رخم نمایند شش الکلیس میگرد که در اورام اهل اذن از تبرید و روع احتراز نمایند اگر دویه منصفیه فصول عضو تحلیل شد
و لایسا و بحرانات ارض عضو تحلیل نمک آرد و بر ان انجیر عرس حاض میشود پس در صورت اتهام بعلاج او نمایند از جهت استحقاق علاج و در می تقیض
و روع در ابتدا پس کیس پس تحلیل صرف بلکه واجب است که ابتدا نمایند و خصوصاً هرگاه این اورام در حیات فواید عارض شد با عانت جذب
دوه بسوی رخم بهر حلیه و اگر چه بجام باشد بشرطیکه دوه سبب پیدا لا انجذاب باشد و نه او راست که تقلیل ده نمایند بفسد اگر احتیاج او باشد و اگر
داده شد عیال التجار و الانجذاب بود و طبیعت بگذارد تا در و شد پیدا کند و از ان تپیده دگر و بلکه اگر در اینجا وجع شد باید باشد اقتصاد نمایند و در
مرخی و مسکن و از انجیر مار و طبع دو اگر از ابتدا در دم باد و شدیدا باشد بکسب خالص اگر خفیف بود و بر کما و نکات اقتصاد و در زدیار دم و اخیون
بکار بر بندد اگر دوشدید الخفه نباشد و در دم غلام شود و چیزی که جامع میان تخفیر و در غا و الفصاح بود مثل گندم تخم کهان کوفته بشراب عسل یا آبیکه
مبطون و خطی با دویه صفاد نمایند تا برق تحلیل شود و چون معلوم گردد که در رخم تحلیل نمیشود بلکه منفجر خواهد شد پس اجب است که اخراج رخم نمایند یا تحلیل لطیف اگر ممکن
و یا خفیف اگر چه بشرط و معصن شد و انجیر بعد شگات یا شریطیم از ان خارج کند و دوا می بسلیون است و انجیر موافق است مرض مجذب و تحلیل و در حیات
که در انست گیرین مشربیه بطوایب یا کبان است و ازین قبل است لوره و کک پیاده گاوبی نمک ما برین او محتاج بخاکستر صدف و دوع بصل
یا کینه است یا انجیر مطبوخ یا آب دریا و یا شاق تنها یا بیکه دویه و همچنین زفت و طبع و نقل بچک فانه زنبور عسل و میوه سالد و مغز گاو و کوسه

و اگر خار نشوند و سوراخ گردد و هم ازین جراحت بسیارند علک الطم زفت حب بهست مویز صمغ کوفل بخیخ کوف به وزه چرک خانه گس غسل قرد ما کاسته
پوست بخیخ که قارقر حار گسین شیش بر شوخم مخصوصه شیش خنیز و زایل و بر کوبی سیاه برای سوداوی و همچنین نافع ناکیان و کبک ماده گاو و صمغ ماده گاو و
خصوصا و ششی و ادیان باره برای ماده گرم شل روغن گل و بنفشه و حاره برای ماده سرد مانند روغن سوسن و شنبه و بابونه و سیدانچر و بر گاه این ادویه
مشکل گردد و هم را تیغ نافع بود صمغ صمغ و گیلانی از طبری نقل کرده اند و رمی که در وصول اذن پیدا میشود و صلب گردد و یا به عظم می پذیرد و گاه
از غیره و طبعه حادث میگردد و گاهی از انصباب ده و اکثر اطباء و برین سر و قسم این درم فرق نمی کنند و در ابتدا امیزات و رادعات ماده صمغی نمایند
و در بعضی ازین تدبیر بسبب جرع ماده بسوی خلق و عضلات داخله و آلات تنفس ملال میکنند و واجب است که در ابتدا برای این درم که از تنقلیای طبعه
یا ضربه حادث شود و بدوای مریکب مسکن الم مثل سوم روغن مبر و محلول تند کاسنی و آرد جو و صندلین صمغ و نمائند و قبل ازین جمله با دت نفصد
و اسهال کنند حتی که درم تحلیل پذیرد و اگر درم از انصباب ده که سیرا اعضای داخل باشد واجب است که تفهیمید بکنید تا سیدایشانی که ماده را بسوی
خارج اهل سازند شل روغن بنفشه گرم کرده و خیر ترش منقوب بر روغن و یا تخم و سفید مدقوق بحب الرشاد منقوب بر زردی بهیضه و اندکی از روغن شیر
و یا بکنید و مظلوح بشیر ترش حتی که مثل خالکین گردد و مانند اینها و اگر باین تدبیر جذب ماده حاصل نشود و مجامع کبار بران گذارند و امر بخل و کنند تا آنکه
ماده بسوی خارج منجذب گردد و بر گاه لقیقین حصول ماده و غلط و بخیخ آن شود و درم را شکاف دهند و انچه دران رحم باشد به بندش و دندان رناند
عصاره بیرون آرند و چون ماده پاک شود و حرکت فکین بر بر رض سهل گردد و اول بر اسم لعینه لجره بهر بهی که خشک کند علاج نمایند و بعضی از حرکت
و سخن بسیار منجند و علاج و درم که در مثل این موضع حادث شود و علاج ساز و اورام است و در ابتدا و بر گاه جراثیم خشک گردد و یا به وصلات
حوالی جراثیم باقی ماند و بهر بهی که دران شود و داخل باشند صمغ و نمائند و اگر درم پشاید بزرگ یا رنگ برگ حاض بر در سر که نوبه شراب بنجه نفع دهد و کنند که
تحلیل بسکین بر و درین همه علاج واجب است که در سوراخ گوش فیتیلر بهلول و ریل بسیر که حل کرده و روغن گل آمیخته بنهند و بهترین اشیاء و تحلیل صفت
اصول گوش و آفتابها نافع این صمغ است که شل یک جز و خاکستر حلزون پنج جز و سوم روغن آمیخته صمغ و نمائند و گاهی این صمغ را بطین الحریطین
بآب بر یا حتی که آب بسوزد و طین باقی ماند صمغ و اسکیند و اگر در اینجا پشاید بنشیند تفهیمید ترخ بر روغن زرد کنند نیز وصلات بخیخ گوش را تحلیل کنند
خیر جانی و ایلامی میبایست که اگر این درم سودا و باشد علاج اول بخیخ برای بر باید که چون درم کافوری و آب غلبه انحلطه درم زیاده نشود و یا سیر
بآب شیر تر ساید و بنفشه بدل از ماده سودا و مظلوح فیتون مانند آن نمایند و نمائند گاهی درم در زرد گوش حادث میشود و گنده شده و مندرج از ام میگرد
و دران بعد صمغ و مسهل است همچون شنبه بهر عرق غنی الشلب عرق گاوزبان و شربت انار سفید می افتد و دیگر ادویه مصطفی خون نافع

اقلاع اذن

عبارت از جراحت و شتاقی است که در بخیخ گوش حادث گردد و چرک و زرداب از ان ترشح نمایند و بیشتر این صفت طفلان عارض میگردد و بسبب غایت
جلد و افراطی بشره ایشان شل انصباب غلط اکال حریف یا الح است بدان موضع علاج حمایت بین لقتین نمایند و یا بخیخ گوش زلو بخیخ
و اشبه با در طب مثل نلوف و بنفشه و عنائین شاند و بسین طبیعت نمایند و اشیاء حریفه ترک کنند و شتاق را بشیر تازه بشویند و بعد از ان در سنگ
سفید کرده که ترکان سند فیتیل مبرک حنا و بیج پده و کات هندوی سفید و گل ازنی و دم الاخون و مانند آن که مقوی عضو و مجفف باشد باشند
و در رمی که خیریت سرخ و بنود برای شفته استعمال میکنند بالول کوک یا آب آمیخته صمغ کردن یک لخته سوزش مینماید لیکن بغایت مفید است
و دیگر جراثیم رطبه را نیز نافع و اگر مغز تخم که و سوخته مغز تخم هند و انه سوخته پوست که و سوخته دم الاخون سفید اب قلجی گلزار و روغن سخیخ قوتیای گلزار
کوفته بنجینه بشیر زنان حل کرده و در بان بالند که شل مریم شود و طلا کنند جهت قلاع اذن مجرب است و اگر اول موضع را از آبی که دران جبهه شاند
باشند بشویند بعد سفید اب دم الاخون گلزار فارسی سوده در و در کنند نیز مجرب و در پوست انار گلزار زرد و نلوف قلع طار زراج ناز و تو بال سیر

یک شغال مرکب فلفند بران شغال فی بر احد نیم شغال سائیده محض قوی است و کذا از زروت بسند کف دریا بوره امی لم لا نون ننگا شغال
 بدر بعد حق نافع و مرهم مصری بعض پرو نافع اند و طبری گوید چراغی که بر پیشانی گوش حادث شود در آن خطر عظیم است هرگاه از رقیق میشود و درم
 پاک نماید پس هرگاه جراحت درینجا واقع شود واجب است که فصد بر سر و نماید و طبیبی که فصد بر سر و نماید و طبیبی که فصد بر سر و نماید و طبیبی که فصد بر سر و نماید
 ماکیان و غن گل موم و قدر ششکار و سفیداب قلخی همه را آمیخته و در بادون خاص حل کنند و حوالی گوش طلا نمایند و از حرکت عقیقه منع کنند
 روزی یک مرتبه جراحت نظر کنند اگر فعل یا پس نماید سفید که بقیه دروغ غن غنشته برای تربیت انبات لحم و در مرهم مذکور زیاده نمایند و اگر رطوبت زیاد از مقدار
 واجب شد از مرهم بجمه حال کنند بکند موم و روغن زیت و در اسنگ مقدار در او و رانیج و کلنا را بکند و در بادون خاص ببالند و سر که
 داخل کنند حتی که منتفخ و سفید گردد گوش آن طلا نمایند که منع و دم و لیکن جراحت از آنکه رطوبت انبات لحم کند و در معالجه حایت نمایند که اصول فون دم
 کنند و چون کم کنند و سرخ گردد و بر بادونشای مذکور نمایند و سرخ گل شیرینان نند آن گوش چکانند و با شاسیدن باار الشیعه از دم نمایند و از زورات تصادون

اصول اذن

که مجازا انکسار اذن نیز خوانند و آن عبارت از کوفته شدن و گسستن غضروف گوش سبب رسیدن منظمه یا توقع ضربت قوی مضرت اتصال است
 علاج بوجه فصد و فصال یا با سلیق تلین طبیعت صبر و ملت درم و در دو دانگ مغاش و اقا قیامی هر احد یک درم و رانیج و دو دانگ حنانیم و درم سائیده
 صفا و کنند و در نیم حکیم جلوی خان و سنجح عوض رانیج است و نوشته که این او وید بسفیده بقیه آمیخته بر پاره کتان آلوده بدان صفا و نمایند اگر
 انکسار از داخل بود و وسیل بخارج نماید صفا و از بیرون نمایند و اگر کسر از خارج وسیل بسوی داخل باشد صفا و بر داخل گوش سازند و اگر انکسار با فصد باشد
 و اجزای آن ظاهر گردد و صفا و از بیرون بماند داخل و خارج کنند و صفا و در صبر اقا قیامی که بقیه بقیه شسته و یا شرفان جصل شسته بقول الیاتی و شنجح تیر
 مافح است و کند رتبه ساسم از اوید نافه رضل اذن است و صفا و کند محلول زیت و یا زفت باشد و یا زیت و کند و دریا و صدف مکلس نفع میکند رانیج
 گوش که از صفا و پیا زلیکوس بسوی اذن زردی بقیه آمیخته و یا کبریت بسره که جصل یا بجمه گندم یا جصل خمر آمیخته نافع شدخ اذن است و بقول انکسار
 صفا و صدف و یا اقیام و در دو یا بجمه صدف و کذا اسفند باج رصاص نافع رضل اذن است با لچرا بجه سر و صفا و بر فاق تمام جدا کرده بطین حرطلا کنند و
 یکشنبه روز بگذرانند و بقول گیلابی اگر خوف درم باشد سمس کوفته یا بجمه روس باب جوشانیده صفا و نمایند و ستر و ارست که درین مرض صفا و بقیه
 بر بادون با طیار با خفیف باشد در گوش صوف معلول بر روغن گل نهند اگر خفیف باشد و اما چون ض قوی بود و بدین مثل باشد که از آن بجمه
 و در عظیم در نواحی بر بود پس فصد را بدست اگر باقی نباشد و لیکن طبیعت نمایند بجه سائر تدابیر آن فعل رند و صفا و مذکور که احتمال نمایند و بعد بر سر و
 با سبب کثاده نظر کنند اگر مثل درم ظاهر گردد و در طول خرد سائید و طین امی آمیخته از داخل خارج صفا و کنند و اگر درم داخل اذن بماند و سر که در روغن گل را
 مع شیه خراش با بجمه آمیخته بچکانند و یک قطرات که درم گوش کشت بخارند و اگر از آن به شرح نماید بران این هم باندال گذارند و مع بطم و زفت بر و در یک جزو
 و نیز نیم خرد اول خرد و دوم نیمه بر کف و نیز بر شش که این و نیمه خرد و آرد و بماند و این هم مخصوص با صفا و خفیف است گویند که این هم مناسب علاج است

الفلأع اذن

یعنی بر آمدن گوش از موضع خود بسبب قبیای دیار درم یا ریاح صاعطه علاج برای ماله ماده فصد با سلیق نمایند و در آن بموضع خود ملامت
 کنند و رفاه نرم نهاده بصما بر بندند و بعد بر سر و روز یکشنبه تا آنکه مستحکم شود و اگر بعد از آن در و باقی ماند بقیه و طی مرکب پیع بطور و روغن گل
 که در آن آب بر گل خطمی خیار می آب بر قطره و آب جوده که در آب کشنید که از آنکه تسخیم نمایند و ترخ سازند و در سوراخ گوش نیز نهند و اگر در
 ساکن نشود و آن جو خشک را آب تر کنند تا نرم شود قدری سر که در روغن گل بران بپاشند و مثل صفا و ساخته بر بندند

هر باب اول

یعنی بینی و آن که زده مرض است یعنی خشم و فساد ششم و رجات و زکام و نزله و آدام و متورم بینی و قرص و ناصوره الف و بواسیر الف و اربیان سرطان
و عظام و رص الف و جناب الف و عکاس شش و الف و سده و خیشوم و خنان و دیلان الف و انتفاخ الف و انقباض الف
سج میفرماید که بعضی علایم بینی مخصوص است یعنی نیستند مثل غرغره و اطالیه و بعضی از آن اختصاص بینی دارند چنانچه بخورات و سحوبات و شربیات
و نشو و قات و نفوحات و بر کسی را که حاجت بسقوط او دیده اند باید که اول این خود از آب پیر کنند تا دو یا سه مرتبه بر پشت بخوابد و سر بسوی
مال و خم سازد پس و ابرو را بالا کشد و گاهی بجهت مخالف این او دیده بر سوزش پیدا میشود درین صورت اگر خود بخود رفع گردد بهتر و الا روغن غنچه
و روغن گل و شیر زنان و زیننی چکانند و اگر دومی بسقوط بسی جا و حریف باشد وقت سقوط نمودن با چوب آب گرم تر کرده بر سر نهند و پیش از
نهادن خرجه بر سر نهند و یا روغن گل پاکد و یا روغن خلاف ریزند و اگر سبب صنی از امراض بینی سود فزاج و داغ باشد یا شراب و اغذیه فلفله و
اطالیه شحمیات و سحوبات و مانند آن که مضاد سبب باشد تبدیل فزاج نمایند و در سافج بی تنقیه و در دومی بعد تنقیه بدایچه در علایم امراض
داغی مفصل مذکور شده و باید که در تطولات اطالیه اصغره قصد مقدم سازد

خبر است از بطلان یا نقصان قوت ششم است و آن بر دو وجه است یا بطلان ضعف از حق نشود و بدو سر دو یا بطلان ضعف حسن کمی از آن بر دو
و در هر دو صورت مرض مذکور یا مولود می بود و آن لاعلاج است و یا حارضی و سبب آن یا سده است و یا سوء مزاج و سردیاد و سحر آتینی و دفع شود
و آن از دم و سرطان یا نبات لحم زائد و یا از خلط غلیظ و یا رخ غلیظ و یا از ضیق مجری و اصل خلقت یا ضربه منقطه صورت آفت عظم شایسته و سوزش
عظم مناشی معروف بمصنعات و دفع شود و آن از خلط غلیظ لرج باشد و سوء مزاج یا در مقدم دماغ و در و بطین همین یسار آن یا در اندکین شبنم بحالیه است
و آن سافج بود یا دای و تشخیص این باب چنان باید کرد که نظر کنند که مرض سخن از بینی میگوید و در کلام او عینه است یا نه اگر باشد از سده مجرای بینی بود
بعده و در سوء مزاج بینی مقابل آفتاب نگاه کنند اگر دم یا سرطان یا لحم زائد بر نظر آید سید و همان باشد و الا از رفیق بینی باشد که نفس بینی بمصدع بر می آید
و یا اصلا بر بینی یا اگر گوید که شکل بر بینی آید و یک شخم دم سده باشد اگر گوید که بر بینی آید و قفل در مقدم متصل منخین نیز در یابد و سیلان رطوبت از بینی منبت
باشد از سده غلطی شد و اگر کلام مرض بر حال خود بود و خروج نفس شتقت باشد و با آن عدم سیلان نفوذ از بینی باشد سبیش سده مصفا بود و اگر آید
عدم تغیر کلام نفس از راه بینی بسهولت برسد سیلان نفوذ از بینی حسب عادت باشد سبب مرض رواج یا در اندکین بود و گویند که در وقت با صره
لازم دماغی است پس حال گرانی و سکی سر بر سید اگر گرانی در مقدم سر بگوید و از دماغ رطوبت لرج آید از خلط بلغم باشد و اگر سبک سر بگوید از سوء مزاج
سافج باشد پس حال تقدم تدابیر جارب و در سیدن هوای حار یا بار و تقدم حدوث امراض حاده پس سدا اگر استعمال دویه و قطورات حار و رسیدن
هوائی گرم بگوید و در مقدم سر پیشانی خود گرمی و التهاب در یابد از سوء مزاج حار باشد و اگر استعمال ادویه و قطورات بار و رسیدن هوا
سرد بگوید و در بینی بر آید از سوء مزاج بار باشد و اگر تقدم امراض حاده و محققه مانند سر سنام حار و شنج یا نهی اشتال آن بگوید از سوء مزاج
یابس باشد و اگر تقدم تدابیر طبعه بگوید و در مرض در مقدم سر جبهه طوبت احساس کند و از دماغ رطوبات کثیره منبت شود از سوء مزاج رطب باشد
و دیگر علامات سوء مزاج سافج و دای و تشخیص سبب امراض دماغی جویند و اگر از علامات سده غلطی و ریحی و غیره سوء مزاج هیچ یک یافت نشود سبب مرض

و مستطیعی باشد و اگر آنست باشد بسبب ضیق منفذ در اصل خلقت بود و الطای که گوید که سبب خشم فساد مزاج و باغ متعفن غلطای غلط او یا تحریف او در
اعصاب است پس اگر بار باشد یا آن حساس الیهات ناضک کند و مواد قوی و اشک سرخی و تیرگی رنگ استلذاذ باشیای بار بود و اگر بار بود
بلکس این بود و مع زیادت نقل در چهره و احاسان بضمین مجاری و نقل او و کثفت آن و استراحت بهیادون مسخات از کماد
یا غیر آن علاج چشم سدی غلطی بلغمی لفلل شونیز و کندش و شک سائیده سوط کند و سرکه جو شاند و ویشی انداخته پیش بینی دارند و شونیز
شیم خطل بودینه مزخوش تخم کرفس بره سیاه و آب جو شاند بهما آن و بینی رسانند و صاف نموده از آب آن بر مقدم سطرول کنند و اگر ازین تدبیر
فاکده نشود بعد از آن فنج بلغم اسهل بلغم و آب ابرج تنقیه نمایند و در مطبوخ انجیر غسل مری آمیخته غرغره کنند و دیگر غرغره منقیه مثل منویج و عاقر قرحا و خردل کوفته
بعمل آرند و بعد از تطبیق و الفصاح باار الاصول تنقیه بکوب تو فایانیز مفید و ایضا برای تنقیه ماده و باغ اطریفل مقوی با ابرج و اسطوخودوس شربت
اسطوخودوس تنها اگر ماده سوداوی یا بلغمی باشد و یا مری شربت لیمو اگر ماده صفراوی و بلغمی باشد بهر سهی اگر ماده فنج باشد نافع است و نوشیدن مطبوخ
اصل السوس بودیان باشد که نفع است و غذا نخورد آب بگوشت طیور صالح و مفروده مغز بادام مناسب ایضا استفراغ غلطای بسیار و غرغره سوط
و نشو قات و شمومات ملطفه نمایند آن که در علاج مراضی غلیظی سدی مسطور شد نمایند و بعد تنقیه تدبیر کرد و عمل آرند و لفلل و کندش و جاشیر و
قرفل و چند بیدستر نشوق کنند و زنجبیل کاشم و اجینی کوفته بخیته بروغن فسطایا با دام آمیخته بهشتاش نمودن برای فنج سده بینی مفید و معمول است
و اگر امتقل در روغن زکرس گداخته و اجین خراسانی سوده آمیخته نشوق کردن نیز درین باب مجرب اقوال اطباء الطای گوید که معالجه چشم با شربت
الر حسل مست چند روز بعد گل کنند بدستور بعد از آن تنقیه تا ایام بخار بقون و شیم خطل و چند بیدستر و شیم نیامسادی باار الحسل و روغن بادام شربت
حیباخته شربت یک مثقال سوط بکندش و چند بیدستر و زعفران و زردچوب شونیز که سرکه شسته بهنگام استعمال آن بکباب حل کرده و ملازمت کنید
بجا و سرش نان خرقة گرم نمایند و از مجربات برای آن این سوط است که حلبه شونیز مساوی سائیده در کدورت آمیخته روغن آن بجا بکند که
از آن روغن تیر بود قوی لنفوذ و سرچ الفنج براید در مراضی رده چون ادامت استعمال آن کنند مجرب است و قانم مقام لفظ بلکه این عظم از است
و هم او گوید که از علاج نافع در تقویت شیم و تحذیف مواد سائیده و فنج سده نیست که شونیز را بایت خوب سائید و شمشاق نمایند بعد بر کردن من آب
و قلب اس بسوی پشت کند و بوق و نمک کندش و شیم خطل و زشاد و قرفل زبره ماده گاو و روغن گل و موم مجموع و مفرد و غالیه اگر حرارت باشد
مقوی مجاری هواست و عنایت بدین اجبت و از مجربات نیست که شونیز سوده و بلول شتر خوب بجوشانند و همین آب بر کرده سوط کنند و بعد
از آن آب جقدر و غسل سوط نمایند و چون نسیرن و قرفل سوده و در روغن زرد و بنیزد و سوط کنند سده بکشد و باطلاط منفقه راحل سازد
کیا لانی میگوید که بخوردن اطرینل که بوزن یک مثقال به شرب بلبله مری صبر سح مداومت نمایند و بعد تنقیه بدن و باغ بینی را خوب بشانند و سرکه
بجویند که بایات مفید است طبری که بعد تنقیه و باغ بکوب غرغره و م حمام و شمشاق آب گرم بسیار نمایند بعد عطسه و زعفران آورند و بر سر نیز گرم
و اطعمه غلیظه از به نفع کنند و چون سده بکشد و شیمی لرح باقی ماند بکباب عمل آرند و بعد ازین اگر سرفه عارض شود بدانند که ده رفیق شده و
برصد در ریخته درین وقت شربت خشتاش شربت عذاب استعمال نمایند حتی که سعال زائل گردد و دام عطسه آورند و غلیظین بل از تطبیق و ترفیق
ماده و فتح طریق محدث الفبا عروق و مورت رعان و صدارع است بعضی گویند که لفظی آب حقیقه و دیگری تخمین آب ذال لفا و سدا ل
بعد کشادن سده محمل بقیه ماده است و انکباب از شیشعان به آب خردک ترنج اسطوخودوس شده انیسون ساینه سیسالیوس فوه اصنع فرطم
منظور لیون قودما کبابه کاشم بخ که کشوت کما فی طوس ناخواه برگ آرد و زیت برگ یا سمن باد بچوبه پرسیاوشان جو شاند و فنج سده است
و همچنین عاقر قرحا فیون اچینی لفلل سفید کوفته بخیته بروغن مناسبه سفتشاق نمودن روغن بخیته نیز مجرب است تا بلول فستق را بی در فکاب کشان
تا خشک شود و وقت حاجت آب مزخوشی آب جقدر رطل کرده بجا بکند که منفعت عظیم دارد و در ترفیق سیاه بوره از شیمی شونیز مساوی سائیده بزره کافور

در بینی چکانیدن نیز مفتوح شده است و کذا چند بیدتر می شود هر ادریک شش عفون افیون هر ادریک انکس و دم باریک سائیده حبث در آب زنجوش
حل کرده مستعمل نمودن برای سده بینی که موجب غنّه در صوت باشد و نفی و کذا و دم ششام زنجوش و نام بودینه نافع و گویند که آب زنجوش را که
عظیم است و فستقین ادرین تاثیر قوی است مطلقاً و دم موی خشک کنش بر آتش انداخته بخار آن در بینی رسانند سود می گویند که قطور آب گل انجیره
و کذا اسکرار آب و کذا دوائی که معروف با بوال ابل است از کرم مظمی آرند و شونیز بر و دمسادی سوده بآب چغندر حل کرده و کذا مزنجوش و
شونیز در بول شتر اعرابی آمیخته و کذا آب پودینه و ابوال ابل و شونیز و کذا روغن آجرو و کذا آب بادروج و نفوخ تخم و برگ خشک انجیره و شم کنش یا
عاقور حاسوده در خرقة کتان بسته مدام و ادرین خشم است و نسیرن شام و سوطا و آب چغندر بعسل سوطا و کذا اعطینا و کذا ایلوست سده بقل فل
در روغن بادام هر یک مفتوح شده و مفید خشم است و دیگر ادویه مفتوح شده که در زکام مسطور گردانند بود و برای خلط لالاج و مصلحات استعمال لطیف
مثل چغندر و چغندر و تنشاق سرکه و انکیاب بر بخار یا حین نیز مفید و اگر شونیز فقط یا چند روز در سرکه تر کرده خشک نموده باریک سوده باز در روغن
یا بول شتر خوب حل کرده چند قطره در بینی چکانند و بگویند که بعضی نفس از بینی جذب نماید و سده و در بقل رند سده مصلحات بکشاید و مجرب است و اگر سوزشی بجهت
روغن نشسته چکانند و اگر شونیز زنجوش سرخ پودینه مسادی کوفته و در کوزه نو که دانهش تنگ شده نهاده بول شتر اعرابی چند آنکه آنرا بوشاند بر سر آن بزنند
و در آفتاب گذارند و هر روز دو بار یا سه بار کوزه را حرکت داده باشند و هر گاه بول خشک شود و بار دیگر اندازند تا سده فیه و رتبه چهارم خشک ساخته و در
از آن بر آتش گذارند و ابوبه بر آن داشته سر آنرا در بینی نهند و دوائی بستانند تا سده روزی هر صبح و شام این نوع مداومت کنند و بعد از بخار روغن نشسته
یا روغن که در روغن گل تنشاق نمایند جهت خشم که از سده مصلحات باشد نیز سودمند است و همچنین بقول جالینوس نیز زهره گلنگ ششم خلط
خراق سفید برابر بسایند و بول شتر اعرابی بر آن بچینه و آفتاب کنند تا خشک شود و پودینه در آن حدس جهما سازند و در وقت حاجت از آن و قطره
روغن مزنجوش حل کرده سوطا نمایند و اگر سوزشی محسوس شود و روغن که در تنشاق کنند که برای خشم که از سده مصلحات بود مجرب است و دیگر ادویه
لطیفه چون شونیز و پودینه و تخم خلط بول شتر مفید و مرکب یا شونیز بآب چغندر یا مزنجوش یا پودینه حل کرده در بینی چکانند و با ادویه لطیفه مثل طنج
با بونه و شیت و فوئج و مزنجوش و انکیاب بطول ساختن و در آن فلفل کنش با و شیر حل کرده استنشاق نمودن و بعد از لطیف خلط و تنقیه دماغ
نافع و همچنین طنج کاندش و تنجیر شونیز بر آن در سرکه تر کرده و تفصید و چند بیدتر پودینه جلی حاشا بسره غرض حاصل شسته مفید و مزنجوش ناخواسته
سدا ب نام مقصوم کوفته بخیه در بینی میدن سده مصلحات را زائل کند و کذا نفوخ عاقور حاد و چینی خردل سفید فطرون شج کوفته بخیه درین باب
مجبرب است و اگر سبب بطون دماغ باشد بجای این غرض علاج کنند و صاحب تکلمه هندی گویند که اول دماغ را بجل یوه پاک سازند بعد بخت
تنقیه نفس عضو آب بارکائی یا بندال یا آب کریمه یا توئری تلخ سوطا نمایند لیست بول شتر یا گاو نازانده یا شراب تقطیر کنند و دیگر از آن بشوند و از
بکچکنی ششک و مریج و کاسچیل انشال آن ناس بگیرند و یا مالکیده آنرا الاچی خرد چغندر کبیر سونچم تقدیر یک شده در روغن گاو آمیخته و در بینی چکانند و اگر تخم
تورمی و شتی سفوف کرده ناس بگیرند بطلان ششم را مفید بود و اگر فلفل در آب جوشانیده بخار آن بگیرند بآب یا توئری یا انشال نمایند بقول سرنیدی
عاجل الشف است و اگر خشم از سده ریجی باشد اول سبتو تنقیه دماغ نمایند بعد گل با بونه یا سده فلفل ازرق یک باشد و را فلفل اسطوخودس یک نیم توله
ورق نقره یک عدد بخورند و دیگر معاجین محله را بجل آردند و شونیز بر البنج با بونه و در شیشجان کوه هر یک سه توله جوش کرده صاف نموده در ششجان
انداخته بکیند و چند بیدتر سده باشد نه را اسفند فلفل سفید مزنجوش هر یک ماشه در روغن بادام تلخ و قسط هر یک یک توله آمیخته و قطره نمایند
فلفل چند بیدتر و کاندش عظمیه درند و بر طبخ تخم کرفس خردل و زیره و شج و نام و سدا ب پودینه و با بونه و مزنجوش و صغیر و غیره ادویه
محله مذکوره انکیاب سازند و قطور روغن بادام تلخ و نفوخ حرمل و قدری فلفل سفید سوده در سده ریجی جالینوس ستوده است و نفوخ پودینه
بندق هندی خشک کرده سائیده نیز نافع است و دیگر ادویه مفتوح شده که مذکور شد بجل آردند و ششم ریجین خارج شود مثل زکام سوسن با بونه

و اگر در کنگره یک کجرا خوشبود باید بود اگر چه موجود نباشد سببش سوء مزاج بارد و طب ضعیف باشد چه برون و در طوبت قوی باعث خشم میگردد و نه موجب خشم
و اگر از همه راحه و راحه واحد مانند بوی فلفل و تنبل و زبایدیش غلط جاز و حرق یا صغری یا دایا تغییر دم بحدی باشد و اگر راحه عفت احساس نماید پیش غلط
عفت باشد و اگر راحه دمی طوبت و کافور و راک نماید پیش غلط بارد باشد و اگر بر راحه ترش بکند سببش غلط سوداوی باشد و سایر راحه بر راحه
نماید و بداند که اگر غلط روی بسیار باشد و یا آنرا کیفیت قوی از کیفیات فاسده باشد همیشه راحه آنرا در اک نماید بغیر بوییدن شمی از خارج و اگر غلط
در کیفیت کم باشد و یا در کیفیت ضعیف بود وقت بوییدن چیزی از خارج بر راحه آن غلط احساس نماید چون بعضی امراض عاده و راحه غیر متداوله و غیر متداوله
بدون موجود بودن شمی ذی راحه بهبود و مع ذلک راحه ریشل مشک گل مبلول یا رخن زرد و غیره احساس نماید و در اینجا علامات ردی باشد پس
موت او قریب است علاج در سوء مزاج سافج تبدیل مزاج نماید بنوعیکه در خشم گذشت و قلع غیر در آب پیوینه میخند قسم بر دانه است و در سادی
تنقیه آن غلط است بحسب سبب فصد و سهل محبوب غراغ و مسوطات و شمولات غیره که در انواع علاج امراض باغی غلطی مفصل مطهر شده و آنجا که از راحه
رواح مختلف شمیده شوند تنقیه و داغ و معده از مواد مختلف مستغرات مناسبه بر انضاج آن نمایند و بعد از آن تبدیل مزاج داغ پروازند از موم پر بر سر
و اقتصار بر اغذیه غیر میوه و تسبیح بمعدل مزاج داغ و فریل سبب کند و غلطه در دانه و آنجا که بوی بد محسوس نشود و تنقیه داغ از مواد عفت نماید و اگر قرحه
باشد باز آنرا که کوشند پس مشک خضر و لادن و مانند آن از راحه طیبه تند بود و آنکه بویید و مسوطه و ارشیش حاک کندش و فلفل سحر تر و سفید کرب
بهشت باشد نماید و آنجا که خوشبودر که در دانه از تنقیه ماده موجب آن چیزی را بد بو که گرم باشد چون چند بیدستر و کبکبند و در دانه و تنقیه در بویید و بوی چکانند
و بعضی فلفل گرد و ترید سیاه و عفت چند کندش میکنند وزن همه مساوی میکنند و مسوطا استعمال نمایند و گویند که مسوطا صبر برگ و در دانه و کبکبند و فلفل سیاه کالی
و ترید سیاه و گل تا توره مساوی قویتر است و شاد از زانی بوییدن شونیر و نیز از اسفند که در بول خور کرده باشد از جراثیم خود نوشته تا بجمه این طریقی
معالجه برای رازی و سحی سمرقند است مختار اکثر متاخرین همین است چنانچه حکیم صاوق علی خان بنویسند که شخصی که بوی بد دریافت کند بوی نیک
نه چند بیدستر در مینویسند و چکانند و چکاندن بول خربساز نافع بود و مسوطه و فلفل و سنبل الطیب و در سبب و در مینویسند و اگر فاسد نشود و تنقیه بویید
از مسهل آن محب یا چکانند شخصی که بوی نیک دریا بد بوی بد بویید و اگر فاسد نشود و تنقیه غلط حرق نماید و بقول الطاک علاج آنکه
ادراک خوشبو نماید فقط مسوطا بهر شمی منفذ است مثل چند بیدستر و شک کبکبند و فلفل حلال که در مسوطا و در دانه و اگر در دانه فاسد نشود و تنقیه یا راحه کبکبند
و مسوطا بول خربسازیت سفید است از جراثیم مسوطا باین کرب است چند بیدستر کندش قسط و فلفل بهر دانه و در مینویسند و در آب کرفس بهر دانه و قویه
روغن بنفشه نیم و قویه بهر دانه و مسوطا استعمال کنند و گاهی لادن فلفل سفید بهر دانه نیم و در مینویسند و در مینویسند و در مینویسند و در مینویسند
که بیدستر و در اینجا از مصالح ترین ادویه است و بداند که تنقیه داغ و کرسکی و لطیف غذا ملاک این امر است و حکیم عابد سرسندی نوشته که آنچه مجرب است برای
شخصه که بوی بد دریافت نکند مواظبت بر بوییدن قسط و فلفل بسیار است و بویید و شک کبکبند و مسوطا و در مینویسند و در مینویسند و در مینویسند و در مینویسند
خلیت منقذ است و در مینویسند و در مینویسند و در مینویسند و در مینویسند و در مینویسند و در مینویسند و در مینویسند و در مینویسند و در مینویسند
احساس کند و بوی حس نکند و در مینویسند و در مینویسند و در مینویسند و در مینویسند و در مینویسند و در مینویسند و در مینویسند و در مینویسند و در مینویسند
کرد و مصالح پذیرد یعنی باز آنکه بوی بد بویید و در مینویسند و در مینویسند و در مینویسند و در مینویسند و در مینویسند و در مینویسند و در مینویسند و در مینویسند
شیخ غلط عفت و غیشوم یا در مقدم داغ یا در زانین است پس احساس نماید همیشه راحه آن غلط را و احساس خوشبوی نماید بکثرت غلبه آن غلط متعفن و در
راحه آن بر راحه خوشبو و علی هذا القیاس و در دانه و رازی و غیره سببش غلاف نیست و آن در ذکر تشخیص اقسام این مرض مسطر شد

راحات

یعنی بوییدن آن مرض یا غرض امراض ده و بواسیر و فم و ثور آن عرض امراض عاده یا در دانه و بجران افتد و یا در غیره و بجران بهر کیف پیش

تجربا که بود لعاب بدهانه و عرق شاهره و شربت نیلوفر دهند و اگر رعا بعد از بریدن دوام نماید درین تبرید عرق غلبه عرق کافور باریان محض عرق
شاهره داخل کرده و دهند و گل ملتانی آلوده آب ساک سرخ سوده قرص بسته بر گردانند و آب کشنیر سبز و شیرین تر کافور سوده آمیخته و بپزی اندازند و بالای سر
و صدغین طلا کنند و گاهی محض تبرید نفوس عذاب پنج دانه پستان نه دانه کشنیر خشک مله گل نیلوفر و واحد شش باشد و آب تر کرده شیر کاهوشیه و نم نم
بر روی آب توت شربت نیلوفر و قندها داخل کرده بنیدهند و آب شاهره کشنیر خشک بر واحد و دانه قال عذاب هفت دانه شربت آب گرم تر کنند و صبح آب حسان گرفته
نیم کاهوشیه و نیم خرفه بر یک مثقال آب نفوس شیرین بر آورده بانصاف کرده و قندها شربت نیلوفر و دانه یک مثقال سپیدل پاشیده بنوشند و گویند کسی که عاف محتاج
باشد بعد فصد سرد و تبرک که با یک شمشه سوده با شربت انجبا بخورد و بقول اهل مذهب گل پلاس یکتیه جو شامیده یا خیسامیده قدری شیرینی داخل کرده عادی
رعا اگر خیزی نباشد و دفع عاف کند و نوشیدن آب انجبا پنج درم و یا پوست پنج آن یک مثقال رعا عاف جرب سوبی است و گویند که شرب براده شاخ گاو
و کذا عظم خندان سوده و کذا عصا سه آس کذا خون طبعی کذا مغرور زردی بقیه نیش است آمیخته و کذا براده شاخ لبق و حشی بر واحد قاطع عاف است و همچنین
کافور و زعفران و کاهوشیه و طلا شش شبر و نفوسا بنیدل یا کاهوشیه بر یک گل منی یا ششاسته بسکه سائیده بر سر خم و نماید و اگر آلوده خشک نه ما و یا با گل
در آب سائیده بر تکه سر خم و کنند نیز سفید بود و اگر حرارت زیاد بود کافور قدری افزایند و کافور و سرکه جو شامیده و بپزی چکانند و آنچه معمول است بر شربت کافور
قدری در آب فشرده سرکه بر خصل کرده و بپزی چکانند که در حال رعا را بند میکنند و اگر قدری انیون اضافت کنند قوی تر گردد و همچنین شربت شتر سوخته
در بپزی و میدن فی الفور جرس عاف می نماید و نفوسا خاکستر زهره جرب سمرندی است کذا کافور سوخته بود و سوخته در بپزی و میدن سفید و قافه خشک است
در سیاهی تر کرده و بر آسیا آلوده و بپزی نهند بعد از آنکه بپزی را بکباب قدری سرکه شسته باشند و یا خانه خشک است را باب صمغ عربی تر کرده فقیه ساخته
اتاقیا کلنا که با زنجیر یک نیم شده عدس گرد آسیا بر یک یک سائیده بران پاشیده و بپزی گذارند و ضما کچ کنند و آب سائیده و یا آهک سرکه حل کنند
سفر نموده بر پیشانی و کذا کافور بر صافی با فوج و کذا کنگر چوبین و همچنین ضما و ترنا چوبین بر سر کین کاهوشیه که هنوز گرم باشد جرب اتوی از آن نهاد
پیشانی باب زبل خرد کباب است و کثانی خرد و بر آسیا سائیده و کذا آردا شش بندی در آب خمیر کرده بر سر خم و کردن کذا پوست درخت گول و برگ املی
در آب سائیده و یا آب کیسه سوط نمودن کذا ضما و برگ کین یا اجارین خراسانی و یا با برگ چولای سائیده و یا شوره قلمی سرکه سائیده و کذا پوست درخت گول
باب سائیده و کینه کرده بر فوج بستر کذا سوط آب و بپزی سائیده و کذا نوشیدن صندل سرخ سوده قدری کافور حل کرده و کذا ضما و گل ملتانی و بنیدول
باب خرقه پیشانی و صدغین و مارک سر که کاکلی تالاب زجرات اهل هند است و آلیا آرد جرب آب خرفه یا آب ده و کذا لک سپیدل ناکوفه بسکه شربت بر آب
پسین کرده و طلا کردن نافع و سوط کافور یک جبهه ریگردم آب کشنیر سبز حل کرده مجرب کذا کلنا و مهار و کافور در بپزی چکانند و اگر کشنیر و اگر سرکه نخجیه بر تکه
طلا کنند سرکه صندل از کثرت رعا معمول است و صغنی گل ملتانی برابر کشنیر میگردانند و سائیده و یکم بر پیشانی و بپزی ضما و بنیامید و چون کشنیر لک را گذارند
و بر و یا بر چوبیل که قریب یک انگشت غرضی باشد طلا نموده یکی از آن بر پیشانی نامنور بر چسباند و دیگری از یکتا گوش تا با گوش دیگر کشند و کاهوشیه و کاهوشیه
و خشک کرده و سوطه و روغن کاهوشیه و خام در بپزی چکانند و چون از معادوت خون خاطر جمع شود و یا رهای نامکورا باب تر کرده فرو آرند و در رعا شده معمول است
مردم بوده و اگر فسیل بسفیدی بقیه مزج آغشته و کافور سوده بران پاشیده و در سر سائل دم بگذارند و گل ملتانی باب سائیده بر سر جبهه گردن طلا نمایند
و بر کاهوشیه شود دیگر عاده طلا کنند بنگر اعمل عاف شد و مجرب است و آلیا اگر کشنیر خشک مله خشک و سائیده و قندها و صمغ عربی و کاهوشیه و کاهوشیه و کاهوشیه
زهره کاهوشیه بود و سوخته بار یک سوده و بپزی و دند زجرب است و چون بسکه بی ناک باب آب خرفه کمر شسته و کافور بدان آمیخته سوط نمایند و برگ کندر
برگ سید و برگ به برگ بکن بر چاینه با هم رسد نرم سوده بر پیشانی ضما نمایند و فوراً رعا بند شد و یا باز کشنیر گرد آسیا کند و صدم لا خون شربت یا
همچون خبار سائیده فقیه از کاهوشیه یا بر چسب ساخته و آب سرکه بر سر کین خرد و سفیدی بقیه تر کرده با دویه مذکوره آلوده و بپزی نهند خواه این ادویه مستحقه را
با بنوبه و بپزی دهند و اگر فقیه بسیار تر کرده و زردی سپهر خام شستنی کاهوشیه ششاسته صمغ عربی مسادوی نرم سوده آلوده و بپزی گذارند و یا این دویه

نمهند و بعد بر آوردن آن از بینی روغن کدو خشک بادام و شیر زنان یا خرما و سیاه دانه و بامیه سرکه دست و پایی خفیه چوب
 دانه و صندل از شیشم غمک برگ بیدار و کشتیز و داودی و گل گریل و صندل سفید و گل ارمنی هر یک نه ماشه بریشانی و صندل غنی یا فوخ نه مندی و آب
 پنخ و یا بشوره پوره بر سر بریزند و از حرکات خفیزه و هوا می جارب بریزند و غذا و فوخ کا و یا پنخ یا بالائی ناست دهند اگر از بوسیدن تشنگ جفاقت شیرین خر
 و روغن مغز تخم نر و کاه و بر بر بینی چکانند و شربت آلود نیلوفر هر یک دو توله و عرق بیدار و کاسنی نیلوفر هر یک پنچ توله حل کرده بنوشانند و غذا آتش جوشانند
 نیلوفر و هند و ماء القریح یا مار الحین شیر لثه شربت نیلوفر نوشانند و اخضره قافله مبره استعمال کنند و سلطان محمد و در مجربات خود از این بطیار نقل کرده که تشنگ
 راست اگر عاف از طرف راست باشد و شاخ چپ اگر از چپ باشد و آب سیده معروف بخورد و مجرب است و اگر خیار بر پنچ که هنگام کوفتن سفید گردن او و بر
 و بینی سحوط نماید رعات قطع کند و مغز و سرخام و در عاف سقطه و ضربی تجربه رسیده و صا حجاب الادیه گوید که خون کبوتر صناد و قطور رعات مادی
 از حجاب مانع قطع کند و نفوخ خاکستر سوی مطلق لثع بآن می نماید و جمله انارخ لثون خاسفه الالف قوی الحصل است و گویند که رعات گاهی زگر می و تشنگ
 بود و این علاجه مفید نیاید و روغن بادام و روغن کدو سرکه و در بینی چکانند و بر سر مالند که منید افتد و مکر چکانند و اگر قدری کافور و درین و غنما حل کرد
 چکانند لغایت نافع بود و زرد بوظف شود و ایضا برای تسکین حرارت و سوزش بینی که منجر به عاف شود و شیر و مغز تخم کدو و شیر و مغز تخم تر بود و عاف کبر لثه
 بهمانه با سم آمیخته قری سنگج احت سوده و داخل کرده و بینی کشند که خون بند میسند و مجرب است شویج میفرماید که رعات بحرانی و مانند آن و آنکه نفوخ
 واقع شود سبیل علاج او آنست که تا سقوط قوت محسوس نگردد و علاج حبس نکند و بسا است که نوبت بخروج چهار طل خون میرسد و درین حالت و آب
 که هنگام شدت افراط رعات بحسب بر آوردن و دانه و یا خرما و سیاه دانه و بامیه سرکه دست و پایی خفیه چوب دانه و صندل از شیشم غمک برگ بیدار و کشتیز و داودی و گل گریل و صندل سفید و گل ارمنی هر یک نه ماشه بریشانی و صندل غنی یا فوخ نه مندی و آب
 صفرا از آن قبل از مدوش او و بعد از آن باغذیه و یا شیره مطبوعه واجب است و فصد بهترین علاج است که بدان حبس عاف نمایند چون باریک کشانند
 از جانب مقابل مشدک و خصوصاً اگر که غشی واقع شود و گیلانی گوید که علاج رعات بحرانی بحسب جان تر است چون بعد سقوط قوت رسد در آن
 هنگام که بکینه صبر کند بر سر و جزو در آن فیتله مبالغه لبسه که آلوده و در بینی نهند و با دق کند و دم الاخوین و انزروت و صبر و مسامحه کوفته بخیه فیتله
 پارچه کتان لبسه که تر کرده بدو آلوده اند و بینی گذارند و شب یامانی و نشاسته مثل سرکه سائیده و در بینی دمیدن نافع است توضیح ادویه حالبس عاف و خون یا
 قافض اند و با بر و مغز تخم کدو و یا مغز تخم کدو و یا حاد و یا سده امر مذکور و بر واحد از اینها بحسب سبب حبس استعمال نمایند اما
 قافضات مثل عصاره لجه التیش و افاقا و گلنار و گل سرخ و عدس و ماز و کزک و راج و خضض و عصاره برگ آس و عوج و برگ امرو و برگ به عملی اگر غشی
 و آن مبررات مغناطیه از آن مبررات بالفعل اند مثل نخ و برف و آب شدید البرد و بعضی مبررات بالقوه اند مثل افیون و کافور و زبرالنج و تخم کاه و
 عصاره برگ امرو و برگ بیدار و آب شگوفه خرا و قافلی و عصاره بارتنگ و بهر غیر مطبوع و اما مغزات مثل غبار آسیا و دق کدو و صمغ عربی و کشتیز
 گل ارمنی و گل مختوم و دم الاخوین اما کایات مثل انواع زبابت و قافطار و زنگار و غیره ادویه خورنده گوشت و سوزاننده و خشک کننده و عضو و لیکن
 واجبست که اینها را با احتیاط استعمال نمایند چه بسا است که خشک لیشه پیدا میسند و بعد سقوط او از اول زیاده باعث تشر و فساد میگردد و اما ادویه
 ذمی خاصیت مثل سرکین خروآب و درج و آب پودینه و خانه عکبوت است و بدانند که اقسام ادویه مذکوره یا بطریق سحوط و یا نشون و یا فیتله و یا
 یا صناد و طلا و یا شمشیر یا حشو استعمال نمایند اما سحوطات پس بگیرند آب شگوفه خرا و افاقا یا هر احد نیم اوقیه کافور یک حبه ام و در بینی چکانند اما عصاره
 یعنی شگوفه خرا مع عصاره لجه التیش کافور و اصل آرند و ایضا آب پنخ مع عصاره گندنا و یا آب مانع مرقطور نمایند و آب کشتیز مبررات و یا عصاره قافلی و یا شیره
 و یا آب خیار مر کافور و یا عصاره باد و روج بکافور و یا آب بارتنگ بگل مختوم و کافور که مجرب سرسندی است و یا عصاره حصه الراعی بآن برود و آب
 درین باب بالغ النفع است آب سرکین خرا زده است و اگر خروچ خون بکثر محسوس شود و احتیاج داغ بنیدن زنگار محلول و در سرکه اندک اندک
 قسطور نمایند و ایضا استعمال سحوط گلنار باریک سوده باب بازنگ بجهت تبسب نبریزد و ایضا آبی که در آن افیون گداخته باشند با نجیب نافع و خوشبو

در بینی نهند و یا ز سوخته در سر که سر کرده و یا شسته زاج سیاه چهار شسته شنبلیله فی شش ماشه کافور یک انگشت فته نیمه فیتله که آن بجماره گرین آلوده درین گوشت نهند
در بینی نهند و یا فیتله بستر که آغشته بر بره سوده آلوده و یا قلع طار آمیخته در بینی نهند و کذا فیتله صدف مع لیمو کوفته و کذا
الفیه از آب کشنیر سرشته فیتله آلوده و کذا فیتله از کلخ ساخته و کذا از قه ساخته در بینی گذاشتن نافع است و اما لقو خات حشش تنها خسته
یا در بارچه که آن بسته بسوزند و خاکستر او سوده در بینی دهند و ایضا غوک سوخته در بینی افشانند و همچنین غبار آسیا یا غبار گل خرفه سفید یا قوره
و همچنین قشار کنند و کاغذ سوخته و شاخ زب سوخته و زاج مساوی در بینی دهند و کذا کپ است ثم ولید چغندر مسوق مجرب بگزیند که اگر در کوزه کرده و بجای
گل و نمایند و اگر آن گل کمال باشد جلد تر بود و سر آن بپزند حتی که در سایه خشک کنند و بوقت حاجت مثل غبار ساییده در بینی نفوخ نمایند
که فی الفور عاف بند گرد و یا پوست بپینه سوخته بعمل آرند که جرب است و بعضی گفته بپند دست را بسوزند تا سفیدی آن سیاه گردد و باریک ساییده
بانبوبه در بینی دهند و ایضا چرانیه و گل نسرن و تخم گل و قرقشیل هر واحد دم مرار و مرور و واحد نیم دم اندکی مشک و کافور در بینی ایام متوالی بپند
و نفوخ قرن اول قشره بپند و کبر همه سوخته مساوی نرم سوده و کاغذ سوخته و دود محرق سوده نافع و نفوخ پطلاوس سوخته سوده عجیب است
و حبس عاف و یا دارائی سنج را با خون عاف آغشته و سوخته خاکستر از در بینی دهند یا که با سوده و یا لبند مرور یا ساییده نفوخ نمایند و کذا کند سوده
یا بگزین خرنشاک سوده نفوخ کردن مجرب است و نفوخ شنبلیله و نشاسته مساوی مثل سره ساییده نیز مفید و نفوخ احتضار التبر محرق مسکن است
است و سره قاطع رغانی است که از حجاب مانع عارض شود و اقوی ازین زبل حمار محرق است و نفوخ قشار کنند و قطاس مصری سوخته زاج سوخته
دم الاخون غبار آسیا جمله مثل کحل ساییده مجرب حکیم عابد است و کذا دم الاخون گل رنمی صمغ عربی کوفته بپینه در بینی دمیدن مجرب است و نفوخ خاکستر انبوبه
بر طبقه مغشول چغندر نجایت مجرب همچنین فخن خردوس خشک کرده در بینی دمیدن مجرب و یا کاغذ سوخته پوست بپینه مرغ سوخته زاز سوخته
بسر که سر کرده پوسته انار دلائی صدف سوخته شادنج عدسی مغشول خر مهره سوخته هر یک ماشه کافور یک نیم ماشه نفوخ کنند و یا دارائی سبز کهنه سوخته
مخسوس تر سوخته شلخ کوزن سوخته دم الاخون غبار آسیا هر یک ماشه بکار برند و ایضا نفوخ شنبلیله و سره و کذا کافور نفوخ شقایق و اگر گل مخموم
شب عصاره لجه تیسر کافور در بینی دهند و عاف قطع کند و نفوخ قلع لیس مع کافور سوده و یا زاز و سبز سوده همین اثر دارد و یا ذوق کند دم الاخون
از روت باریک سوده در بینی دهند و یا اگر با گل سنج گلنار زاز و برابر نفوخ نمایند و کذا خاکستر قطاس و غشص محرق مطفلسر که دم الاخون و نود
و زاج سوده قدری در بینی دهند و بعد فیتله و سفیدی بپینه تر کرده در دوا می مذکوره آلوده در بینی نهند و یا کاغذ سوخته و دود سوخته که یک جز و قلع طار نیم جز
باریک سوده در بینی دهند و یا زاج مصری کنند و زاز و سوخته در سر که سر کرده و قلع طار سوخته مساوی باریک سوده نفوخ کنند یا فیتله یا بارچه که آن کدر است
بز و در سر که تر کرده باشند بدان آلوده در بینی نهند و اگر گلنار زاز و افیون گرد آسیا کافور دم الاخون که با همه او دیه مساوی نرم سوده اول بینی را بگلنار
بشوند و قدری از آن بانبوبه در بینی دهند و حبس عاف از مجربات حکیم علوی خان است و ایضا قشار کنند و نشاسته دم الاخون صمغ عربی و قشاق
سوخته گل مخمره گل شاموس کافور نشاره آن بوس حشص شلخ زبر محرق او نیم محرق گرد آسیا باریک ساییده بدستور استعمال نمودن از مجربات حکیم
محمد دانی و الد حکیم مخموم است و حشص کلی گل از منی که سوخته یا رچه سوخته کاغذ سوخته آله خشک فیون صمغ عربی کثیره که برای سوخته طاسیر
برایان کوفته نیمه نفوخ کردن از مجربات فقیر است و یا قلع طار نیم جز و قلع طاس سوخته هر یک یک جز بسیار باریک ساخته در بینی دهند و اگر
شب یا بی قلع طار سوخته قلع لیس زاج شانه گاو کوبی سوخته و دود سوخته مغشول زاز و سبز سوخته مطفلسر که کافور کاغذ سوخته باریک ساخته
در بینی دهند و عاف شدید را بند آند و بالینوس کوید که سره یک جز و شب یا بی زاز و گل رنمی که نیم جز و کبریا ربع جز و شل غبار بسیار باریک
بلخ سبز و آب کس که نیم جز و آب کشنیر نیم جز و چندا که مضاعف او دیه باشد صلایه کنند تا غلیظ گردد و و شایف ساخته خشک کنند و وقت حاجت
ساییده بطریق نفوخ استعمال نمایند و طامی کل بدن بگل در آب سرد و شسته خیار نافع است و گویند که نفوخ برگ سداب یا بربن یا تخم آن سوده و کذا

برگ خشک بجزه سوده و کذا اخوان خشک کبوتر و کذا برگ خشک که دو کذا اکل آن کذا گلکار و کذا فوه الصبغ و کذا ابروی سوخته و کذا اماره و شل غیا سائیده
و کذا اماره و حرق و بلو و حرق مطفی لیسره و کذا ارنج سوده و کذا انج حرق و کذا القمه سوده و کذا کشیر خشک میان باریک و ده و کذا پوست بقیه کبریا و دودع
سوده و کذا کبریا و سوخته و کذا زیره که کانی سوده نیزه واحد قاطع رعا ست و نفوخ حجر حمرومی سوده و خرسیه یدی ست و این قرص نیزه
قرطاس محرق ماز و اقا قیادیم الاخوین راج شب یا فی مساوی باریک سائیده باب آس سبز قرص سازند و خشک کرده باریک سوده نفوخ نمایند
و بدانند که هرگاه نفوخ استعمال نمایند ساعتی بنبی بگیرند و آنچه بسوی دهن نماند شود و از خون تبرق نمایند و باید که نفوخ با نبویه نمایند و اما مضادات
و اطعمه گیرند آب برگ بید و برگ انگور و برگ آس و گلاب همه را سر کرده و خرقة کتان تر نموده بر پیشانی گذارند و کذا مک جمیع او ویه بارد و قابض نمند و جز
بگیرند و در عصارات بارد و قابض مثل عصارة اطراف بید و عوج و شناخ انگور و برگ امرو و دوی و عسلی الراعی حل کرده ضماد و طلا نمایند و ضماد و طلا
و کرم و کتیری و سفرجل و گل سرخ تازه بکسر کنند و اندک آرد و سرشته و کذا اطعمای راس و جبهه کل ارنجی اقا قیادیم و عدد س گلکار و صندل و کافور و قند
افیون و جرب حکیم عابد بپزند و ست و یا کل لسانی مغز تخم کد و کشیر خشک کد و کشیر خشک بر پیشانی ضماد نمایند و اگر رعا شدت نماید عصارة حنظل
کل ارنجی آرد عدد س گل سرخ آرد و صندلین گلکار فارسی برگ کرم برگ بید برگ خشک شاش راج مصری فلقطار محرق مساوی کوفته بخیته با سرکه کشند
سرشته بجهیه یا نفوخ ضماد نمایند و یا بقول مسیح و جانی آرد و خطمی گل ارنجی اقا قیادیم و حنظلین گلکار و صندل اندکی کافور و افیون لیسره سرشته
بر پیشانی طلا نمایند و طلائی بخیه سین محرق سخل در سفیدی بخیه سرشته مصطکه کند بران پاشیده و یا جبین عدد س گل ارنجی نافع ست و اگر
بر الفجره در آب سرشته بر مخیرین گذارند یا در داخل آن لطوخ نمایند رعا ف راقطع کند و یا بقول صاحب کمال دل آب شدید البرد بر سر نیزه گذارند
نازوی سبز پوست نازگل سرخ مکد یک جعد س قشیر و جز و جفص برابر همه سائیده و در آب آس گلاب سرشته بجهیه یا نفوخ ضماد کنند و اگر خرقة کتان
کبریا سر کرده باشد تر کرده بزرگ نهند قوی تر خواهد بود و یا لوبیا سائیده و طبوخ لیسره ضماد نمایند و یا گل ارنجی عصارة حنظلین آرد عدد س ر دو و طلا
مکد یک جز و کافور و افیون مکد ربع جز و باریک سائیده لیسره سرشته ضماد سازند و گویند که گشیر کبوتر یا خر سوخته لیسره که بر جالی سخی طلا کردن
بیعدیل ست یا آرد عدد س ر و لوبیا صندل خطمی پاک کشته و قدری کافور در آب تن سرکه سرشته بر سر طلا نمایند و اگر در جزو کرم و گل لسانی آلهه برگ سده
نشاسته صندل سرخ پنج کشته گل جاع هر یک نیم توله کافور و افیون هر یک یکا شنبه با سرکه و گلاب بکن یا کشیر سبز بر پیشانی و تارک موطا نمایند از مجربات
عم حکیم شریف خان صاحب ست کذا ک نشاسته صندل سرخ گل لسانی لیسره و گلاب سائیده بر پیشانی طلا کردن و الا فضا عدد س قشیر صندل سفید
خطمی یا شناخ و اندک کافور با آب مورد بر یا نفوخ و پیشانی طلا نمایند که محب ست و یا صندل سرخ تخم کاهو آب کشیر آب خیار آب خرفه کافور
شاهزاده و مساوی گرفته طلا نمایند و آرد و طلا را قیادیم عصارة حنظلین فیون صندل سفید از هر یک سده دم کافور یا نگی بگلاب سائیده بر پیشانی
ضماد نمایند که برای رعا قوی تر و محب ست و یا اقا قیادیم ست گل ارنجی گلکار مساوی کوفته بخیته آب مورد یا آب گک تا ک یا آب برگ کبار
سرشته طلا نمایند و الا فضا ضماد برگ آس سائیده کذا گلکار با آب باتنگ کذا صدف مع کح او کوفته و کذا اخبار آسیا و کذا استخوان سوخته لیسره که بخیته
و کذا از بل حار و خشکی بزدی بقیه کذا افیون بگلاب حل کرده بر واحد نافع ست و کذا آلهه شیرین بر نموده و قوی تر از این است که آلهه کل بشود و و خانه
آمین اگر آن آرد نخود بران هر یک هفت باشد در آب گل سدا گلاب سائیده ضماد نمایند و اما شحموات سرکین خترانه شمیدان نافع ست و کذا گلاب
کافور و سرکه و صندل بونیدان و کذا شحم راج منتن کذا شحم کافور و تنها و کذا شجر جدی بخور نافع و اما حشما یا پس ریشیه فی و لیسر جاروب و پیله برو
و یا سار سفید که از نبات بری آید یعنی را بر نمایند و تعلیم بقول شیخ در رعا صحت کن از علیان حرارت شدید یا الفجا شریکین لایست از فصد مرو
باریک مقابل منخر سائل از اجامت منخر شریکین و بر پستان مقابل خلینک با شمره طوکاهی با خراج خون از فصد فیعال یا از رگ کتفی چندان حاجت فتم
که غشی کند چون بودی بختی کردنی الفور ساکن شود و این در رعا شدید جاف و کار بر بند بلکه واجب ست که فی الفور مبادرت کنند چون باشد

رعا

رعاف و خفا احساس نمایند قبل از آنکه قوت ساقط شود و اگر مخفی شد یعنی بقوت و دفع شدید نباشد لیکن قطرات و یا نبوئس باشد درین صورت واجب است که اخراج خون از فصد اندک ندک بمرات متوالی نمایند و هرگاه فصد بمبلغ کفایت رسد لازم است که تغلیظ خون متوجه شوند بدینجهت و او را با دانه منخلط او بود و اگر چه سیر نباشد مثل غائب حجامت برنماید و دم غالب برت ندارد بلکه وجب است که اولی اخراج از فصد او را بجا بیاورند و اگر محجمه استعمال نمایند و همدان محاجمی شرط برکند اگر رعاف از طرف راست آید و بر طحال اگر از یسار باشد و بر سرد و اگر از جانبین بود از اهل معالجات است و ایضا واجب است که اطراف ببینند حتی که خمیستین قدین از ساق و پستین سرد و گوش بغایت نافع و لازم است که نطول بسیار آب سرد کنند و بسیار است که احتیاج بنشاندن انسان در آب بار و برفت افتد حتی که اعضای او بسبزی گراید اگر انگی مثل نزال و شوخوخت و ضعف قوت نباشد و اگر بر سر او آب کشته حرف یا آب محلول بسر که غلاف می نمایند و بر سر او سیاه سرده برفت می ریزند حتی که خدر آرد لیکن گاهی سختن آب شدید از خون را در اخشیه و باغ مجهر و منقذ میگردد پس فرط او نشاید و بیشتر ضرورت بقاقل قویه رنگاریه افتد و آب بار و دوج منع کافور و بومبایی خاص بوزن درم سه و دکنتر ازین نیست که آب برفت سرد کرده درین گیرند و بدانند که اکثر انسان در رعاف زنده می ماند تا آنکه شریاده از بست رطل تا پنج رطل خون از ان خارج میشود پس می میرد و بیشتر غشی که از ان واقع میشود سبب قطع رعاف میگردد و اما اغذیه معروف عذیه لیساق یا بسرکه یا بصرم مانند است مثل نهانیه و تفاحیه و حصیه و سماقیه و جلیه و کاهو بسرکه و غیره و مر و رات بار و یا تلحج و با فضل بر برفت سرد کرده و دیگر از اغذیه موافقه مناسبه برای بر عوفین است و لیکن نیز مجرب است و کدک شیر برای جوشیده تا آنکه غلیظ گردد و بقیه جوشانیده برای آنکه مستند رعاف بسبب صفرا و بیت خون باشد مفید و ترشیها بیشتر بصاحبان عاف مفرت میکنند بسبب آنکه در آنها قسطیخ و طلیف است پس بقول حنا شکار در مجرورین احتمال نمایند و آنچه در ان قبض مع حموضت باشد اختیار کنند و سرد کرده بعمل آرند و رشته بنا بر لزوم و تغذیه او و هفتانخ و ملوخیه بجهت تبرید آنها نافع و رعاف که سبیل بحران باشد اگر افراط کند شوربای چوبه مرغ دهند و در ابتدا اسویق شعیر یا مغرغان فصولانی فب اگر تشربت نیل و فشرین کرده بدیند و او ساد او گفته که رعاف و جمیع اقسام نزف الدم که با سهال باشد یا نبفت یا غیر آن هرگاه افراط کند در ان احتیاج تبغذی لحوم می افتد تا آنچه مستفرغ شده بدل او گردد و خوف سقوط قوت نماند و عادت خذاق و چنین صورت است که امر میکنند ترغیه آن بر صباغ منع بنمایند از ان در عشا الا بهنگامی که ضعف بسیار باشد و صباغ و عشا خصصت میدهند و خوردن جنرات و نان طب نیز مفید گفته اند و گویند که از کثرت اکل کر سنه رعاف پیدا میشود و بقول صاحب کامل با وجود علل باطل مذکوره در تبغلیظ خون با غذیه غلیظه مثل اخشیه معمولی و نشاسته و برنج محلول بشیر و بقیه مشوی استعمال نمایند و چنینی کسان را از اصحاب که رعاف بسیار عارض شود و بهرین غذیه دهند و بنیز تازه و لبا و لحوم حلالان را پس کنند و مطبوخ بشیر غدا سازند و بقول شیخ جماعتی از مجربین زعم کرده است که دماغ مالکیان از افضل غذای ایشان است بلکه از افضل و است برای کسی که رعاف او از ضرب و سقطه باشد و لیکن واجب است که در ان افراط نمایند و بمرات متوالیه استعمال کنند و شراب از جهت آنکه تقویت می نماید نفع میکند و از جهت آنکه مهبج خون است مفید بود پس اگر بسوی و انظار از جهت تقویت باشد قدری مخرج استعمال نمایند و چون خطر از بسوی او نباشد و رعاف با سقاط قوت نماند نوشیدن اولشاید واجب است که حافظت نمایند و بر پشت خواب نکنند تا چیزی از خون بسوی شکم نازل نگردد و منجمد نشود که نفع معده پیدا کند و ضعیف گردد و پیمان غشی نماید و هرگاه چیزی نازل شود و او اسیکه در معده باشد قوی نمایند و مبارکیت باین کنند هرگاه نزول از بسوی معده محسوس گردد و اگر از معده با معاتجا و ز کرده باشد حقه نمایند که بسرعت خارج شود و در معده و امعاباتی نماند لغیه خلاصه کلام طبری درین مقام آنست که گاهی رعاف کثیر مبع بواسیر الف حادث میشود حتی که ضعف و تغیر رنگ پیدا میکند و علاجل و لا اما که ماده و جذبه است بسوی خلاف جهت فصد اگر قوت تمکن شود و حجامت سابقین وضع محاجم تحت ثدین بغیر شرط و پستین سابقین بایدان قدین بعد بقوت مضی نظر کنند اگر احتمال استفراغ نماید بلعوج فتمون تهیه نمایند و از اغذیه غلیظه برینیر کنند و بر چوبه مرغ و تیه و تدر و اگر ممکن باشد و الا الحیم حلو ان بقیه نیز شربت افصا و زنده

و از الباقی سموک و نمک سدر و گوشت شکار خرد نمایند پس گوشت رعاف بواسطه این ازین تدبیر منقطع گردد و بکثیر قلعیدن لفظاً و زجاج مساوی و دوا
 چینی مثل نیم خرد از آن کافور مثل ربع خرد از اجزاء آن جمله بسایند و در سرکه کهنه عمل کرده و قلیله ساخته در بر و بخور نمایند و اگر خون بند نشود آب سرد
 بر سر بزنند تا آنکه مری در دماغ محسوس گردد و سفیداب یا آبکس سرکه حل کرده پیشانی ضامد سازند و محام زیر پستان بر تفرقه بندند
 گرم با همیا بنهند و این سرد و علت چون قرار گیرد و زجاج فیضل ختمال نماید بر روز صبح حبس قلع یک نیم گرم یا دو گرم و ناسه در دم
 اعراض نافع از آن بدیند و گاهی عاف نیز ازین سبب باعث گری مزاج و دماغ افششی در فاقاب یا از مهبوب سگام یا از حدت
 و عروق حادث میشود بواسطه اندام عروق پس اگر عرق منقطع شعبه باشد قطع رعاف سهل بود و تیر مزاج و دماغ و ششم سر
 و اگر گریک بزرگ باشد در قطع او تشدید بود و کثرت خون بحسب استیلا می بدن باشد و طریق معالجه این همه قطع سبب است و اگر
 بحران باشد اعانت بحران نمایند بعد تعدیل مزاج علیل کنند اگر تشدید باشد در مدوات و اوطراق تطهیر بطور امراض حاده
 غذا اختصار کنند و باصلاح او بر دارند و اگر در مزاج مریض حدت باشد بر تسکین تعدیل و تیریز را ده نمایند و فصد قیال کنند و قلیله
 و سرد و باز و ساق بر بندند و اگر فاکند نشود محام ز زیر پستان نهند و از اغذیه بر ساقیه و حصر و سحر و نمروده اختصار در زنده بخت
 و بزرگ باز رنگ بر واحد یک یا سه در آب بنزند تا ممل شود و آب و یک طلع صغیر بکشد و بر آن دهن و سر که در روغن گل قدری خور الی شوشان
 قوت او در روغن ظاهر شود و از ده درم تا بست درم ریخته حقه بمل آرد و آب آشامید و روح آمیخته بقدر سه درم از آن سوط نمایند و احتمال قوت
 مذکور شد و بهر انواع رعاف مجرب است این سیرا در سیکر که خری اسماک سوخته مثل آن کافور آمیخته بسرکه مخلوط کنند و قلیله بدان آلوده در
 فی الحال رعاف منقطع میشود و من دیدم که در زمان صیف از نشاندن در آب سرد این رعاف بند میگردد و چنانچه وائل فکر کرده اند که
 با غفران و کافور بسایند و در سرکه سرشته شمار سازند و هر وقت بپونید در قطع رعاف مجرب است و گاهی رعاف بسبب شکافتن بزرگ
 سر حادث میشود و این اگر از گردیدن نوعی از حیات افتد علاجتش آنست که خون را بکشد از اندام آنکه بسیاری خارج شود و بعد از آن مریض را
 کباز رنگ قوتال تا بکشد و مثال رو دوفه بدیند و مخین را بدان طلا نمایند و بشمیدن او امر کنند و بعد ساعتی دفع ترش گاو یا شامند و در
 بنشاند و اگر قوت مریض احتمال نماید تیران مدغین او قطع کرده دماغ دهند و ساعتی در آب سرد بنشاند و مضمحل از سرکه کهنه امر کنند پس اگر رعاف
 تیراق یا تیر تیران منقطع گردد و خلاص و مر جوبود و اگر رعاف تیرانی در امراض باقی افتد علاج تیر تیر دینا بر فساد و جمع اخلاط و اگر خواستد طریق
 تسکین خون اصلاح او مسلوک نمایند و بقصد و اسهال در مثل انجیل تعرض نکنند و رعاف بحرانی که در امراض حاده افتد چون بحران یخج باز
 بسیار محمود بود و کذلک سهال قذف پس بر چه از اینها افراط نماید بقطع آن پروازند و جالینوس گوید که رعاف تیرانی را علاجی نیست الا با کماله
 و سنبه اطراف و وضع محام بر ارق و الطالکی گوید که رعاف هر چه بکشد اگر مخالف دم طبیعی بود و قوت ساقط نشود قطع او جائز نبود و الا وجه
 باشد پس فصد قیال از برود دست بگیرد اگر رعاف از برود جانب باشد و الا از دست مخالف و منقشات و هندی و تیر بر سر طلا می کشند و اگر در
 اشتیاق شب کافور نمایند و میدان طلا کردن خاکستر حمله مویا و سرگین با و کذا نمیزایم با و کذا از بره بسرکه اگر بکند و از مجرب قلیله است که بکشد
 بلخ سنبه و آبس هر حد یک خرد و آب کشنیز نیم خرد و با هم آمیزند و اندکی خرد و شنبه و گل ارغنی هر یک نیم خرد و بکشد و بلخ خرد و ساینده با بهائی کوره که
 این شد تسقید داده شیا ف سازند و نزد حاجت سوده اشتیاق یا الفوخ سازند که بهر و طریق مجرب است مخورن براده شاخ زنگا و مشهور است چون
 قطع رعاف متشکل شود محام بر طحال کبکد و قفا گذارند و اطراف بندند و از طین بریدن طلا نمایند و اگر ازین منقطع نشود اما محام ببرد کسی که بعد ازین
 افعی عاف کند قطع طحال گردد و خصوصاً اگر خون در منجد نشود و از کلام حکیم علی منقول میشود که رعاف اگر چه در بعضی حیان بشیر بعافیت بحران برآ
 امراض شد لیکن اکثر دران چندان افراط میگردد که بسیاری را طحال میگردد و علل آن معروفة در رعاف تصح قلیل النفع بمشاهده سیده و فاعلی از

علاج

مرطبات مشهور گشته چون رین تامل کرم طوبت را غیر شدید المنافات در بنیایانم بر آنکه گاه حدت خون جزارت و ناریت آنرا داخل عظیم در افراط عا
 میباشند پس برای من جواز استعمال مرطبات در آن قرار یافت در عرفای قوی صاحب العلاج روغن بنفشه یا دام بانگ مسکه فائق تازه مخمر ج کرده
 با ششاق آن مکرر بر لیل منموم و در ششاق اول خون کم شد و در مرتبه دوم رنگش ناکل بنفشید گشت و در کت سوم محتبس گردید بعد از آن
 در امحال بر من بر کراف سخت باین امر قرار یافت و بجای تقصیر نکرد فقط دو وعده حکم علوی خان بسبب قوح جنگ عظیم بر بلاد هندوستان اولاد بادشاه
 اورنگ زیب تیغ بانی حاضر شد بجران بر عاف میگردید و عرفا سه روز یا چهار تا هفت روز می اند و در هر روز خون یا چهار بار جاری میشد و هر کس
 که عرفا او بتدبیر میگردیدند و خون از خود محتبس میگردید صحت می یافت و هر که جنس آن او بتدبیر گردید و ندیا بجران او بر عاف نشد ملاک شد و مفصل او بنیان
 خلاصه این و قول اخیر اطلاع متعلم جواز استعمال مرطبات در ر عاف و منع حبس عاف بجرانی است فاشد

تدبیر عفت

گاه ضرورت بر عاف آوردن می افتد و خصوصاً در امراض حار و داغی و در هنگام کثرت خون منع مایه ای از قصد و عند نقل راس از جهت قدا الی ر عاف آو
 ساخته اند اما بدان بسیاری از امراض که در عافیت آن احتیاج بر عاف سائل بود علاج نمایند و از تدبیر تعریف و غده با طراف نیات لین خشن است
 خصوصاً آنکه بریات او خورید و مانند زهره و در بنفشه برگ و رخت لزان اندرون بینی میخارند و شیاف معمول از فحاح او خورده و دیده و شستی و کذا از
 گل انجبه و کذا از قنده و ایضا آزاد و پخته حاده مفتوحه مثل کشمش و مویزج و زعفران کوفته زهره گاو و سرشته فیتله ساخته اند و بینی را آورند و گوشت کشمش فیتله
 و یاسمین بری و فخر شکاف شایانک بقوت مدام ز عاف آور و کذا نام شما و جگر صمغ صاب و آب مرزنجوش سوطا و اکل گرسنه و کذا

از کاهم و منزله

و آن الصباب فصول داغی است این هر دو مرض با هم مشترک اند و هر آنکه بسبب اسی علت احد است یعنی در هر دو سیلان ماده از داغ میشود لیکن نزد بعضی
 اطباء انچه بسوی حلق و سینه نرزد با سیم نزل مخصوص است و انچه از راه تنی نازل شود با سیم ز کام و بعضی این هر دو را نزل نامند و انچه از راه تنی حرق و بسیار است و
 فرو و آید و منع حس ششم نماید و بسوی چشم و جلد وجه و با جمله بسوی مقدم اعضائی جز ریزه از کام خوانند و قیاس نزل با داغ مانند قیاس تن ریب است معده
 و نزل که روی است سبب اکثر امراض میشود و چنانچه گاهی لطوف خلق و ریه بجانیه میگرد و اگر قرحه در آنها پیدا میکند و بیشتر است کله از آن
 تولد نماید و گاهی ریه عصبیه می اعضائی بعید تر جاری میشود و گاهی از آن متولد میگردد و خاق و ذات الریه و ذات الحصب و سل خاصه و لاسیا چون نزل جادوا
 بود و اوجاع معده و اسهال مسج بگره شور یا تر نشاند و ایضا از آن قولنج حادث میشود و خصوصاً از مخاطی خام زان کذا که سبب گرم گوش و صد و وجه
 و خنک جمع و ذان زنده و شقیقه و خدر و سیم فالج و وار لیل و دیگر امراض میگردد و اکثر تالیع نزل و فخر رنگی او از حمایت معده صدرع شد و قشر روی می باشد
 و سبب باین مرض بقول شیخ یا حرارت مزاجی است خاصه یا خارجی از آفتاب یا بوم یا قرب آتش یا گرمی حمام یا بوییدن او دینه گرم مثل مشک
 و چند و زعفران و پیاز یا آتش و غنمای گرم بر سر که چون داغ حاضر گردد و طوبتی که در آن بود بگذارد و سائل سازد و بسبب بخونت داغ از جویج
 نیز منجذب گردد و نازل شود و از خوردن اشیای حاره و حریفه مثل ثوم و بصل خردان مانند آن نیز افتد و یا برودت مزاجی خاصه یا وار و خارجی از
 غسل آب سرد و هوای بار و یا شامی کشفه ظاهر بر سر که بسبب سرد و منجذب طوبت و داغی نماید و از طریق عطر بیرون کند و خصوصاً چون بزوران بر بنه
 کنند و لاسیا وقت تخلل مزاج از حمام یا ریاضت یا غضب یا فکر یا نماند آن و گاهی از فصل تخلل اسام حادث میشود که بدن را بر لای قبول گرمی سرد
 مهیا سازد و نزل پیدا میکند خصوصاً بعد فصد بسیار و تخمین رسو و مزاج حار که لایق بدن گردد و آنرا تخلل معیاسی حدوث نزل گردد و برودت مزاجی
 به گاه قوی شود و مستحکم گردد و چنانچه در مشاخ که لضعیف نمی باید آنکه در غایت صحت مزاج و طراوت او سبب جهت آنکه چون بسوی داغ بار و در مشاخ و نفع
 و داغ غذا برسد لضعیف او انچه بسوی او نافذ شود و در آن تمامه میگرد و و فاضل میباشد و نازل میگردد و ایضا بهر بخار که مشکاف شود مستحیل میباشد

کرد و چنانچه بجا متعده بسوی متعده تمام عارض شود و کذا لگت چنان طویات در دماغ بسبب ترانسدوخته و خواب بر طعام کثرت نماید و در اکثر اقسام
 داخلی خارجی بر وجه نشو و نزله در کام پیدا انگردد و زکامی که از اجتماع دو سبب شد قوی بود و سمرقندی و غیره اسباب چندین این مرض شدت نوع
 بیان نموده چهار نوع از سوزن مزاج و دماغ و دهان است که مسطور شد و چهار قسم دیگر از امتلاهای خلط از اخلاط اربعه در جمیع بدن ارتفاع بخارات خلط از این
 بسوی یاغ پس اگر بخارات متغایلی باشد زکام نزله صفراوی گویند و کذا لگت حسب غلبه خلط و موسوی و بطنی سوداوی نامند و اخطای گویند که سبب
 زکام یا از داخل بود مثل تنقیق دماغ که انچه از فضول بسوی آن متصاعد شود بسبب کثرت آن دفع کند و غصبت غم و انقباض حرکت بدین از خارج
 باشد مثل متغایله یا با فعل از دماغ حار و غم حار و شرم و راح و حاده متغایله مثل سپهر و گل سرخ و حمل بار گران و سختی حرکت و تغییر قرار که بر سر باشد و بدین
 از اسباب سابقه بود خاصه بهر آنکه خلط را سائل نکند و حرارت را حبس کند و بیشتر عرض نزلات انحراف بر طبع مشایخ را در خریف و ریح و بلبلان
 و جنوبیه هم میرسد و از امراض مخوفه است اگر بسوی ریه فرو آید و داده حار باشد و الما نزله را الما امراض می نامند بجهت آنکه داده و باعث اکثر امراض
 بالذات و یا بالعرض و ایضا شایع میفرماید که زکام نزله حادث از سردی بیشتر از آن افتد که اگر می حادث شود و صاحبان مزاج گرم گشتند و لا استعداد
 برای قبول اسباب خارجی فاعل زکام از صاحبان مزاج سردی باشند و اصحاب مزاج حاره اکثر این عرض و مرض زکام و نزله حادث از اسباب برائی نسبت
 با صاحبان مزاج بارده هستند چه در دماغ بارد انچه از غذا با آن میرسد نفج نمی یابد و انچه از انچه بسوی او متصاعد میشود تجلیل نمی پذیرد بلکه غذا فاسد
 می ماند و بطریق تنگیس فضول غذا را دفع میکند و بخارات منقلب بر طویات بوده نازل میشوند مثل قرح و انقباض و ریزش نوازل بر ایشان و ام
 می نماید و نزله گاه غلیظه و گاه رقیق مائی و گاه حاد تلخ و شور و گاه ترش یا بطعم یا بی طعم و گاه حار و گاه بار و بسبب اختلاف مواد و حال نهاد و غیر
 طبیعی و فساد از روی قوام و طعم و کیفیت بموسسه مختلف میباشد و بقول انطاکلی خبیث ترین الوان در نزله بارد و سبزی است پس با می و در حار زردی و
 و زکام انان است از غذا و افراط آن مخفی مثل بالیو یا است بسبب جفاف اعتدال بخروج ماده و گاه بی از امتلاهای همیه می باشد پس اگر درین هنگام
 همچنین باشد علت عظیم بود و استعداد برای او واجب گردد و الا امراض نازل شد و علامت اول تساوی نبض عظیم در دموی و بطنی است و تنهوق در غیر
 این بروز و علامت ثانی همچنین است زیرا غیر سیاه و نزله بارد و از پنفج می پذیرد و حار از پنفج نمی یابد و نوازل امراض فی وقت وزیدن باد شمالی
 و خصوصاً بعد هوا می جنوبی کثرت می پذیرد و ایضا فصل زمستان و خاصه چون بعد از تابستان شمالی باشد که در آن باران کم آید و خریف بخوبی
 با کثرت باران باشد و نوازل در بلاد و سیه جنوبی بنا بر امتلاهای رطوبت زیاد و کثرت میباشد و هرگاه تابستان گرم بسیار باشد و در آخر او باران بسیار آید
 در زمستان آید و نزلات کثیر میرسد و خواب و زردی زمستان زکام آرد و فو که بر طبع فضا و صاخریزه و ترنیز خوردن زکام آمازه کند و کسی که مستحان
 باشد زکام آرد و احتمال رطوبت بسیار و انش آن در زمستان زکام پیدا کند و بقراط گوید هرگز انوازل بسیار عارض شود طحال و راعاض نکند و در وقت
 درین زمان بعضی اصحاب نوازل را منقول یافته و هرگاه صدراع با نوازل شریک گردد و بسبب غلبه لم مواد و نوازل زیاد شود و زکام در امراض صدر و ضلوع
 مخوف است سیما مع عطاسی ملاسید گوید که مراد از نزله حار آنست که ماده او حار باشد نه آنکه سبب گرمی هوایا آفتاب باشد فقط طریق تشخیص اقسام
 این مرض را بدینکه اولاد یافت نمایند که او حار است یا بار پس اگر نزله زکامی بود بسوی چهره چشم ریش نظر کنند اگر سرخ نمایند و پس گرم در بینی سوزن
 و خارش و رطوبت سائل از بینی با حرت و رقت بود حار باشد و اگر شدت سده و غنچه در آواز معلوم شود و حال سردی رطوبت سائل و غنچه نیز برسد
 و این نشان بارد زکامی است و اگر نزله طبعی بود برسد که بسوی خلق فرو می آید با حدت و شدت احراق و رقت او مع التهاب سر و چهره و چشم است یا نه
 اگر باشد حار و الا بارد باشد و درین حالت از سردی و غلظت نفث و سفیدی یا کبودی رنگ و تعد و پیشانی نیز سوال کنند و ارتفاع از عرض تب را بدین توضیح
 از آن در طار و طیل نام است ایضا عظم و مرعت و نوازل نبض زردی قاروره دلیل حرارت مزاجی است بعد از آن بعلامات مخصوصه که اخلاط اربعه نظر کنند و
 غلبه بر خلط گرفته شود و همان خلط غالب باشد و این چنان باشد که هرگاه آثار زکام حار مثل سرخی چشم و غیره با کورت حواس منکشی شیرینی

زود تراشدین مغزیدین نشانه کردن بخوبی که شانه بقرم بود پوست سر سرد مسام را بکشد و داده نزله را دفع سازد و جمیع اطعمه مغیره بایع نزله را دفع است
 انطالی گوید که ملاک در علاج این مرض تنقیه و باغ است هر گاه که اگر خیمه یا نبول است اگر جگر درد حواس افاصل و کدر و مظلوم گرداند بعد از آن حفظ
 اعتنا از سائل اگر مضرت بدان یا بندد این یا منع بود مطلقا یا باز از آنچه حاصل شده برگرداند اگر در اعضا نفث قوی اندر ریه نبی و لخته متعفن شود و اگر
 آرد بعد از این خراج فضول نبفت یا تحمیل از سینه و معده و قصبه ریه بکند و گذارد از اعضا ساقه اگر مواد بدان برسد خصوصا اگر قار و روده متغیر کرد و
 بعد از آن جنس آن اگر افرات کند بعد از تقویت و باغ پس این قوانین علاج در نوازل مطلق وانی است و از خواص است که مذکورم چون خراب بود بعد
 صره آن در پارچه بسته در راه اندازد زکام بسوی کسی که آنرا بکشد یا منتقل گردد و گذارد که سرگین است چون بران فضل کرده آنرا اندازد باید که در دست
 مرض بر پشت خواب کند و در خواص آمده بر کرد و ان تخلیق آهن نماید حدوث نزلات از آن دفع گردد و گویند که کل ریه شش و شش را بایع حدوث
 نزله است و گذارد با قطنها و یا در سر که بکشد به روز تر کرده خشک نموده سائیده و گذارد اضمحیل یا آسیا و گذارد عود الفرج و گذارد رسود و رسنیده بفضیه
 مشرب به زرد کتان بالیده بر بدن چسبانیدن این حدوث نوازل است همچنین بر و باز و سبز و یا تخم عود الفرج و یا سندر و سب یا شویکه کسریه و یا جوز السدر و یا
 برگ شهدارنج و یا که بر بار واحد رسوده بر مقدم راس تنقیه باشد نافع است و بخور شراب جلاب آن در نزلات معصب مجرب سویدی است و بداند
 که از کلام شیخ و قری و غیرها مستفاد میشود که علاج نزله زکام محصور است در شش اعراض یعنی تنگی و در موجب تحلیل و استفرغ و پس در مقابل سبب
 فاعل یعنی تعدیل مزاج و قطع سیلان ماده و تعدیل قوالم و در حرکات لطیفه که از آن جهت مخالف و تقدم منع انچه از آن متولد شود مثل خشم و قروح نفث
 یا مثل خشونت خلق و سرفه و قروح ریه و آنچه قریب بدان است و ورم آنها اما تنقیه ماده با استعمال تنقیه بدن است در حار بقصد سرد و مسهل مخرج خلط
 حار و حقیقه جاذبه و با سفوف و در بار و دیه مسهل و بلغم راسل و شش و ریه و حقیقات و قلیات اکل و شرب آب یا ترک او اصلا یا کثرت روز و با مقابله سبب
 فاعل در حار جبهه کند بر سرد راسل انچه بر بار و القوه باشد مثل دغفل حمام بر صبح بر نهار و شستن آب بر دست و پا و مسح اطراف و سر و متعین و از آنچه تحلیل
 آن باشد بر روغن بنفشه استعمال طول از جو و ششاش بنفشه و بابونه و ریحان مبررات بر سر و پیش با خدی خفیف مبر و مرطب بالقوه مثل کدو و لوبخا و
 اسفناج و رجه بر یک از اینها مطبوخ مطیب بر روغن بادام برشته و اما در بار و جبهه نمایند چنانکه دغدغه و عطاس ابتدا کنند تا تخمین سرد و کمین کسریه گرم تا آنکه
 گرمی او بایع محسوس گردد و حفظ سر برین سخونت اکثر احتیاج بکماید نمک جاورسل نند و گاه از آب بسیار گرم چند آنکه احتمال حرارت او نمایند و نطولات
 منصفیه محله در آن احتمال کنند و اطراف و سر و متعین و از آنکه بار و دیه حار چون روغن شبت و بابونه و مرزنجوش بماند و قوی تر از آن روغن سداب و روغن
 و روغن غار و روغن سنوسن است و بصالون رومی سر نشویند و لیکن باید که بر روغن نرسانند زیرا که عمده در علاج نزلات حار و بار و در قطع مسام جلد
 راست و تدبیر آن باعث سرد مسام مانع تحلیل بخارات و خروج آنهاست اگر در این اسباب بایست برای اثبات تبرید یا تخمین بعد استفرغ استعمال او
 جائز بود و چون در نزله بار و بر رویشانی لطوفا خرد و قسط و مانند آن بعمل آرند باید که بعد از آن بشیل آب صابون و مانند آن بشویند و با خدی
 خفیف و لطیف و سخن و خفیف لین صدر میل نمایند و گاهی احتیاج با استعمال او دیه نموده باشد مانند آنکه در آن سرگین کبوتر و خردل و انچه بود و دیه بسیار
 افتد بلکه استعمال آن حاجت آید جهت آنکه تخمین سرد و خفیف او نافع است برای آنکه حادث شده و مانع است از بر بار آنکه حادث خواهد شد اگر باغی باشد
 و باید که درین نوع نزله اندر حمام قبل از نفع داخل نشوند بلکه کسایت یا بس استعمال نمایند و بوییدن مشک و غیره و شوشنیز داده و در حاکمان و لیکن در نزله
 صوف در روغن حار سخن تر کرده اند گوش رین نافع است بقول بعضی متاخرین بهر تعدیل مزاج و در حار تبرید مزاج از دغفل خارج کنند شش و یا بنیدن فیون و
 سبز و کاه و مانند آن از داخل اندر خورانیدن اغذیه و در چوب قریه و دیه و شانه خدی که بر یکدشت بزغال و تدبیر مملو می گردان پشت و خصمه
 عظیم النفع است از خارج و ایضا بستن حنا و یا برگ بید و یا در و یا حلیب اون شربت نیلوفر چهار تولد و عرق نیلوفر نیل و اگر زیادتی تبرید حاجت آید
 اما ریحون و هند و اندر عرق بید شانه و دافتره انسان سبب لک و دغدغه قبله یا نیل و در سبب شکست حلوان اما در بار و تخمین مانع کوشند از داخل

در علاج

و مثل نان گنج و استعمال لوبقات لویه جاره و شمر زونا فیه ماره و ایضا زونا فیه ماره مع سطرک شرب آب گرم روزی از آن دفع است بجهت نفیج او و دفع غلظت او
 اعصابه منبت بر انضاج طیوس فیه لیساجان نزله موافق نبود و گاهی را بتدافع دارد و اما بعد از نفیج معتدل از آن موافق بود و بر آن نزله حار شرب منقح لازم است
 و زنبوبات در قیق بزله ابتدای نفیج نماید و گویند که بر حفظ قصبه فیه سینه و حجاب که گذرگاه او در نزله از آن مانع است و آن وقت خطیم برسد جزو باغ و غار و مطبوعات
 حالبه جوبات مثل حبیب مافظ الصخره استعمال کنند و این غرغره نیز نافع طبعه برکتان صمغ عربی کوه کونار بر یک و توله شرب شکوفه نیبه پنج توله

علاج زکام و نزله حار

بهدانه غنایبستان تخم خطمی و زبان در آب شش خفیف داده صاف نموده شربت بنفشه داخل کرده بنوشند و اگر نزله از آن است صمغ عربی کثیرا
 یک شانه و در خیره خشکاش آینه همراه جوشانده زیاده کنند و این قول غفران صمغ کثیرا بر یک یکا شانه ساینده در آب کینا یا سنفیک تخم مرغ آینه کاغذ زرد
 رو پیتراشیده سوزن زده بران الیه برسد و شقیقه بچسباند و نیز در آب مذکور ازین ادویه حب بیسته بچسباند و آنه سوخته فرو برد و در تخم خشکاش کثیرا صمغ
 عربی نشاسته حبخته در پهن اگر در غلبه شلب که راجع کثیرا خشک است خشکاش در آب جوشانیده صاف نموده غرغره کنند یا عدس متشکله گندار
 زرد تخم کاهو عوض کینا راجع داخل کرده جوشانیده رب جوز آینه بعل زند که در صمغ لوز کام حار از جربات و الد علوی خان است و یا تخم خشکاش
 پوست خشکاش عدس متشکله گندار فارسی و غلبه شلب این نیز و ماین کلان از برگ توت عنب کثیرا جوشانیده غرغره سازند که از جربات استادی و در حوت
 و اگر عنب بچانه سپستان ده دانه خطمی خیاری بر یک تخم خشکاش بر یک چهار ماشه عدس سلم شش شانه جوشانیده غرغره نمایند نیز همین
 نزله و غلظت آن نماید و کذا غرغره گل سرخ گندار زو شامی عدس حبک اس است خشکاش کثیرا خشک مسادی جوشانیده صاف نموده نافع و همچنین
 تعلیظ داده قیق خشکاش نیز البیج با قالی پوست خشکاش بر یک مورد تخم کاهو گل سرخ بر یک یک توله نیم سیر آب جوشانند یا با سیر عاده غرغره کنند و در صمغ
 نزله حار نوشیدن مطبوخ بنفشه و دو مقشر خشکاش مع شربت خشکاش و سرکه که از آب سبوس و آرد با قالی و نشاسته و کثیرا و روغن بادام و شکر خیره
 نیز نافع و خوردن دیاقود و امفید و ایضا و زکام حار قیق آتش جو به روغن بادام و یا عنب سپستان و بنفشه تخم خشکاش جوشانیده یا شربت خشکاش
 دهند و اگر سرفه باشد بران بهدانه اصل السوس و تخم خیاری و گل نیلوفر اضافه نمایند و تا سه روز راجع روز بدیند و بجای طعام و شراب شش جو
 تنها و یا شربت بنفشه و یا خشکاش و یا نیلوفر و آرد و مرغی در صورت تب خشک زبان و کثرت تشنگی او و نیز جوشانده اول را سوای گا و زبان در
 عرق غلبه شلب عرق گا و زبان جوشانیده شیره مغز تخم کدو و فاختی افزوده میدهند و گاهی جهت نفیج نزله حار و سرفه مزید بنفشه و توله جوشانیده و نیز
 نه ماشه شیره مغز بادام بخار شیره تخم خشکاش چهار ماشه نبات سفید یک توله داخل کرده صمغ عربی یک ماشه کثیرا نیم ماشه سودا پاشیده میدهند و گاهی
 و نزله و زکام حار و سرفه برای تسهیل خروج ماده خلق و قصبه بر شیره مغز بادام چهار دانه شیره مغز تخم کدو و شیرین شمش ماشه نبات یک ماشه صمغ عربی
 کثیرا نشاسته بر واحد یک ماشه سودا میدهند و گاهی برای نزله و سعال اصل السوس متشکله کوفته و در دم بهدانه نیم درم صمغ عربی یک ماشه کثیرا نیم درم
 دو ماشه سپستان بنفشه دانه نبات مصری یکیم توله در پا و آثار عرق گا و زبان جوش و دهند و فقیه نصف بماند بطور قهوه بنوشند و گاهی در زیرش نزله
 و انسداد و خیزن بهدانه سه ماشه گا و زبان خطمی بر سیاه شان بر یک پنج ماشه و عرق غلبه شلب عرق گا و زبان جوش داده بطور قهوه میدهند و
 کذا که نه سیریل و ماشه بهدانه سه ماشه کونار و سرخ نبات یک توله جوشانیده بطور مسطور و گاهی در زیرش نزله و باغم سینه بر آن نفیج خیره خشکاش
 خورانیده بهدانه غنایبستان نه دانه اصل السوس سه ماشه تخم خطمی خیاری نه کینت ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح جوش داده صاف نموده
 شربت نیلوفر داخل کرده می نوشانند و نوشیدن آتش جو که در آن عنب سپستان و خطمی خشکاش بچنه باشند یا شربت بنفشه یا قهوه آن نفیج و یا
 نزله گرم نماید اگر تا سه روز عرض طعام شرب بچین اقتصار در زنده تر است و شربت خشکاش همین عمل کند و بقول صاحب عبادی در زکام حار
 تعلیظ داده و تبرید و باغ و قنوت او نوشیدن مطبوخ عنب ده دانه باشد که در دم نافع و اگر راوی سعال باشد سپستان و بهدانه افزانید و غذا

مزوره ماش مع مغز بادام و بنبره و اگر با سرفه و صداع باشد پنجه بنفشه پستان عذاب مع شکر آب رنجبین یا خمیره بنفشه یا شربت بنفشه و اگر خجالی باشد شربت
 ششخاش و مزوره ماش و ششخاش و مغز بادام و تخم کاهو سفید و حکیم علی نوشته که اگر نزله سائل حار باشد جبهه اخجان را بقلقلین عسل طوطی نماید و بعضی تلقیه
 را و آب حل کرده از آن روی می شوند و اگر نزله از غیر ورم حار باشد علت قریب جلده بود و همسرم را بجزیره از برگ علقین تر کوفته و یا از آب خرفه و یا آب بی و آرد جو
 و یا از سوده و بشراب و سولیک یا شوکران و یا بخیول آب عنب الثعلب یا حلزون در قوق مع خرفه و از آن با گوش و گیکه و نایند و یا جله بدخسره
 میرود و قابض باشد جفا و کند و بکیر نثار و گندم جربش و مروت کند و بنفشه می بنفشه بجهه بطوخ سازند یا با بشیرم دقاق کند و بنفشه می بنفشه استعمال نمایند و گویند
 که گل بنفشه و کند ششخاش سفید و کند ایشیل شربا و صفا و از بر لایح سفید شربا و غره برگ اجاص و صفا و عصاره برگ انگور و سولیک و کند اعصای الراعی و کند اساق و زمیر
 حاض جوشانیده هرگاه قوام او غلیظ گردد و بر مقدم دماغ نهادن نافع نزله حارست الحاصل و در انتها بهرام الله ماده نزله از حلق بسوی بینی مدغم
 گیرند و بوییدن منحل سرخ بسره که سوده و زکام گرم را بکشد و همچنین بسوس جویا بسره که بوییدن و براسه سد و بینی و عدم حس ششم در زکام حار یا قلا در بسره
 تر کرده بر آتش نهند و بخار و بگیرند و کند اصندل سفید و سک چون بسوزند و کند لاکنگلاب بخار و جرب آسیای گرم در سر که سر کرده و خاله منقوعه و سر که بر آتش انداخته
 و یا شاکل طبرزد و برگ مور و سوخته بخار گیرند و انگلاب بر بخار پنجه با بونه بنفشه جوش ششخاش و غسل سیردان نیز نافع و برای منع سیلان منج سیلان فصول رقیق اگر طول
 انجامد و مرض دیگر شد بر پنجه شسته بر آتش نهند و کافور بران پاشیده و چادری بر سر کشیده بخار او در بینی بگیرند و یا بسوس گندم در سر که خیسانیده بر آتش گذاشته
 بخورند و بخار و بگیرند و اگر کافور ربع ورم بسوس گندم آرد و با قلا اصندل سفید گل بنفشه شمرط فایر یک نیم گرم کوفته بنجیه در سر که که خیسانیده
 خشک کرده بگلکاب بنده با سازند و وقت حاجت بر آتش سوخته و دو آن بگیرند و زکامی که از گرمی باشد منع سیلان بینی نمایند و در نواد شریفیه وزن
 جله او و به و چند آنها نوسخته و کشنیر و آمله یک یک ورم افزوده و بعد هر پنجتن بخوراک امنزوده و بخور حاج حسین نیز نافع است و غذا آتش جویا و سریره
 بسوس و صوره لوز و یا دال موگاب بانفشه و مزوره ماش و ششخاش و صفراخ و کدو و ملونیا و رجه و سمرق و قبله سیانی بروغن بادام مناسب و اگر حاجت تنقیه شود
 بعد از پنجه بسوس و صوره لوز و یا دال موگاب بانفشه و مزوره ماش و ششخاش و صفراخ و کدو و ملونیا و رجه و سمرق و قبله سیانی بروغن بادام مناسب و اگر حاجت تنقیه شود
 نهان کرده و مغز خیار شرب شربت رنجبین در آن حل کرده با زصاف نموده و روغن بادام بران بچکانیده و بیکرم نوشتیدن نیز در زکام حار نافع و بعد
 آب نیم گرم استحمام نمایند و تریاق الزله و حب الشفای علونجانی و موزید بر در منع نزله مجرب است و کند احب نزله بنفشه حکیم محمد باقر و حکیم
 و معمول حکیم علی اکبر خان و دال حکیم علوی خان و بنفشه باینص حکیم اکمل خان و خمیره و ششخاش کوکبانی و دیا قوزا و رب ششخاش و صفوف نافع نزله
 و شربت نزله و فریادرس و شربت کور و شربت ششخاش و لعوق نزله حار و لعوق شمعون و لعوق جبهه و قرص نزله بند تالیف حکیم محمد باقر و دلا و طوطی
 نزله خلد و طوطی و حکیم اکمل خان و نزله بند همه و نزله حار معمول لیکن بدانند که در صورت کثرت ماده نزله نخست تنقیه و باغ نشده باشد حبس نزله روایت
 که مودی بفساد میگردد و اسحاق که ماده سخت گرم و تیز و با حدت باشد اول فصد سرد نمایند و تبریدیکه در علاج امراض حار دماغی گذشت بدیند و یا لعاب
 بهمانه سه ماشه لعاب ریشیه خطی شیر و تخم خیارین هر یک هفت ماشه نبات یک نیم توله و بهند و روغنهای سرد چون روغن کنو و کدو و آتشاق نمایند و از
 کافور و صندل تخمیر کنند و بقبول محمد زکام که در صعیف عارض شود و تبریدیکه باطلیه بارده یا خرقه کتان آب کاسنی تر کرده و مکر نهادن سریع النفع است
 و اگر با صداع و تب بود و لعاب بهداده شیر و عنب شیره تخم کاهو عرق شایسته شربت نیلوفر خاکشی و فحل کرده و بهند و با شیر و تخم تر بود و بجایه شیر و کاهو
 و شربت بنفشه عوض شربت نیلوفر کنند و کثیر اسوده برای سرفه افزایند و ایضا بعد فصد و منصف بار و پستان بست و دانه تخم خیار یا باراشه اصل بسوس
 پنج ماشه عوض کاسنی و شایسته و گل سرخ و فحل کرده شب و در عرق شایسته و مکوه و کاد و زبان هر یک هفت توله خیسانیده و شربت بنفشه یا نیلوفر جارتوله
 و فحل کرده و بنوشانند و غذا آتش جویا شربت بنفشه یا نبات و یا صفراخ یا پنجه خوراند و بجای آب عرق مکوه و نیلوفر و سه چهار روز هر دو وقت دوا داده و بنفشه
 و رنجبین هر یک شش توله خمیره بنفشه و گاشند هر یک چهار توله شربت ساسه چهار توله روغن بادام هفت ماشه افزوده و بهند و و بهر آب موگاب و شام

شد کجی و صبح تبرید باد بیدار و ریشی غمی هر یک سه ماشه عرق کوه و نیلوفر هر یک شصت توله شربت نیلوفر چهار توله اسپندل یا تخم بخیان نه ماشه یا شنبه
و همین لحظه چهار سطل اود جهت تعدیل مزاج و تقویت دماغ الطریق کشنیر یک توله وقت شب و بند و صبح شربت ششاش سه توله و عرق کوه دو توله و اگر
اود بسیار تیز بود و زکام حاصل و شقیقه شدید تر بر سر ارم و با تب باشد بعد از عصر و تبرید و فساد و سوء احداث حار و زشت بر این صیغ ماد و کسوف شنبه
خطمی هر یک شش ماشه پستان یازده دانه بماند سه ماشه حمل السوس چهار ماشه نیسانیه و شیر تخم کاه شیر و مغز تخم تر بوزهر یک شش ماشه شربت بنفشه و توله شش
شش ماشه حل کرده بهیند و روز ششم صابون دانه کاذبان بناری بر سیاهان کل نیلوفر هر یک چهار ماشه تخم خیارین دانه شش ماشه موز مستقی و توله و نیسانیه
از دود شیر جات موقوف نمایند چون افغ اود از قارور و نا هر گرد و روز دهم اسطوخودوس چهار ماشه سنای کی یک توله کل سرخ چهار ماشه و درین
و مغز ملوس شش توله و تربین چهار توله و رغن بادام شش ماشه انصافه نمود و سمل و بند و بجای آب عرق کوه و دود پیرنود اب روز دهم تبرید و اب
بهاده شیر که عصاب شیر که کاهو شربت بنفشه اسپندل پاشید و بند باز سمل و تبرید بدستور و اگر باز نزلد زکام حار و سیر و قبض و تب و در سرد و غلیظان رطوبت
بدنی باشد تبرید شیر که کاهو یا شیر و مغز تخم کدو شش ماشه عرقیات شربت بنفشه یا شربت نیلوفر خاکشی و بند بعد سکین برای افغ ماد و
صابون پنج دانه بهاده سه ماشه بنفشه بناری اصل السوس هر یک چهار ماشه پستان یازده دانه خیسانیه شیر که کاهو شیر و مغز تخم کدو هر یک شش ماشه
کاهو شیر که خیارین شربت بنفشه و بند باز برای افغ ماد و سمل و ادوی خطمی شش ماشه کاهو زبان چهار ماشه و رغن کدو و شیر تخم کدو و خیارین شربت
کنند و خاکشی شش ماشه افزاید پس اگر آثار غایبه نفع دریافت نشوند برای تطبیق آن موزینستی ده دانه زودا و بسیار دشان هر یک سه ماشه افزاید نکته
بلند که در نزلد حار شیر جات مثل خیارین غیر میدیدند لیکن چون مرض طول کشد یا دیان و دود پاشید و می انزاید بر عایت بعد از شیر جات معده خرا
نگرد و بعضی گفته اند که شدت حرقت چشم و کثرت اشک را که در زکام حار من شود ششاش آب بسیار گرم بنگارنی احوال نفع کند پس بهینه الدنادر
که علاج زکام حار فصا قیال و شرب مارا شیر یا شربت بنفشه و بعد از آنکه آب از دستمال آب آلود بجلاب و ترک غذای حار و شراب حار و تقویت
دماغ ششم روئج بارد مثل بنفشه و نیلوفر و بعد از افغ ماد و دخول مرض و حمام و در صورت کثرت سیلان انگلاب بر بخار شکر و صندل و کافور و با قلا و دود و سمل
در سر که تر کرده و حذر از خواب بر پشت و بعد از صلاح تغذیه بزور آب انار و احتراز از استکمال و تعرض بهای گرم است البومل گوید که در نزلد زکام کائن
از حرارت و دمی آلت که ازان رطوبت رقیق حاوسا مل شود و آنچه مغلط و مبر داین ماده باشد تمام کند و شربت و یا قوا صبح و شام و تمام روز اندک اندک
بنوشند و هنگام خواب غرغره بدان نمایند و لوق خشاش و تخم بکین و ششاش سوده بجلاب آینه لیسن نیز نافع است و تخم ششاش در
حریره معمول است شکر و نشاسته و رغن بادام استعمال کنند و طبخ بنفشه و ششاش مع پوست و با قلا مع پوست کوفته وجود و با بوند و برگ کاج و برگ
وخت گل سرخ است ششاش نمایند و هنگام شدت امر گل مفتوم یا گل رنسی آب یا رنگ آب حنظل یا آب خرفه شسته بر سر و پیشانی و چهره و مناد
سازند و یا رغن بید که در آن ششاش مع پوست کوفته و برگ مورد کوفته جو شانیده باشند بر سر باند و از با قلا و دود و سر که تر کرده خشک نموده و باند و سمل
و سمل و صندل و کافور بچرخ کنند و بر بخار سر که که اندر آن سنگ آسیا یا حجر النار گرم کرده انداخته باشند انگلاب نمایند و حتی الامکان خواب کم کنند و غذا
حریره معمول از نشاسته و آرد با قلا و جو شمش و کدو و خرفه و کاهو و رغن بادام سازند پس اگر حرارت قوی نباشد در آن بچه یا کایان یا دواج یا ماسی حذر افغ
و فعل کنند و جلاب و شربت بنفشه و آب انار بنوشند و اگر شکم نرم باشد خروب شامی از دانه پاک کرده و کوفته و آب جو شانیده و صاف کرده تخم ششاش
بریان سوده و اندک صمغ عربی سوده و دمنه کرده بنوشند و غذا آشک جو بریان و بادام بریان نیز تر و خوشک کرده و شسته و زردی بهینه در سر که
جو شانیده که بران قدری طباشیر کشنیر خشک سوده پاشیده باشند تناول نمایند و بخار سوس در سر که تر کرده باز به و از گل سرخ خشک نبات و برگ مورد و جو
و با قلا هر دو در سر که تر کرده تخم نایند و شرب در زکام و دوی فصد سر و سمل و طبیعت بقولات مکرره و روز دهم مارا شیر و شربت غلاب و ششاش نماید
و اگر سده باشد و آرد خوب اخراج نماید سمل الطیب و سندر و نبات سفید و کافور مصری و کشنیر خشک و خنبر شهب و عود و بر آتش گذاشته تخمیر نماید که جهت

زهر لعل زعفران هر یک یک تولد رب السوس مفت باشد کثیرا چهار شانه ساید و حب بقدر روزگاسبته در سایه خشک نموده یک حب صبح و یک شام در زهر حب لم
معمول حکیم علی اکبر ان زهر لعل بخت و دشت مشقال تخم کاهو صمغ عربی پنج لعل تخم خشخاش هر یک سه درم زعفران و درم افیون مصری پنج درم و نیم نبات سفید
سه درم کوفته بختیاب حب سازند لعل دشت وقت حاجت یک حب و درم زهر لعل و یک درم معمول حکیم صندل و از تالیف الدکیم علی خان کشف الدم و سرفه زهر لعل و صمغ و از
توسیل نفث یکند افیون زهر لعل صمغ کثیرا که برای صمغ عربی نشاسته تخم کاهو گل گاوزبان تخم خشخاش مغز تخم خیارین گل ارمنی پوست خنج لعل هر یک یک درم
و دشتقال زعفران نیم مشقال رب السوس دو نیم مشقال ریون چینی یک نیم مشقال کوفته بختیاب کونار بقدر لعل حب سازند و بوق نقره و حیدر نگارند
خوارک و حب و درم زهر لعل و درم افیون چهار مشقال پنج لعل و زعفران هر یک یک مشقال پنج لعل نیم مشقال زعفران و درم انگ کوفته بختیاب کونار شسته چهار برابر لعل
افیون زهر لعل نشاسته تخم کاهو تخم خشخاش سفید صمغ عربی هر یک یک مشقال پنج لعل نیم مشقال زعفران و درم انگ کوفته بختیاب کونار شسته چهار برابر لعل
سازند و خوارک و حب باب یگرم حریره معمول برای تقویت دماغ و زلزله خشخاش سفید ششانه مغز بادام مفت عذرا نشاسته ششانه شیره اشیر گرفته نبات زحل
کرده بجز شانه با شش لایم تامل حریره شود و گاهی اندکی زعفران اضافه نمایند و جهت منع صعود اخگر و کشنیر خشک زحل کند لعل و یک گرم بوس کند یک تبضه
و در آب تر نمایند و صاف نموده برآتش بگذارند و نشاسته مفت و درم شکوفه و درم روغن بادام پنج درم اضافه نمایند و بلالت تحریک کنند که بختیاب شود و بیاشانند
ایضا که برای تقویت دماغ و زلزله و تولد لعلی معمول است مغز بادام مقشر و تولد تخم خشخاش سفید و دشتقال تخم کاهو و شیرین و درم پنج ششید یک تولد نبات چهار تولد
روغن کاهو یک تولد بیست و حریره کنند و اگر گنجای آب عرق بید خشک و عرق کاهو زبانه و زحل نماید بهترست و در نسخه دیگر مغز بادام یک تولد زهر لعل است ایضا
برای زلزله نافع مغز تخم خرپره تخم خشخاش کشنیر خشک مغز بادام مقشر هر یک پنج مشقال همه او عرق بید خشک عرق کاهو زبانه شیره کشیده نبات سفید و نیم
مشقال کثیرا نشاسته صمغ عربی بازنگ تخم سبحان هر یک چهار دانگ تخم کوفته یک مشقال یا دیاقوزا شربت نیلوفر هر یک پنج مشقال عوفس نبات افیون و درم بید و بکار
برند و صمغ لوز جهت زکام و زلزله حار یا لبس بسیار مفید نشاسته آرد با طلا آرد و مقشر با سبک دران صمغ عربی و شکوفه و کثیرا حل کرده باشند نیز در روغن بادام
شیرین زحل کرده بقوام حریره آرد و گرم گرم بخورند و خمیر خشخاش ساوه که در زکام و زلزله حار معمول است و جهت سرسام و رفع خجالی و صداع مفید و دفع زلزلات
حار و اصلاح ریش سینه و شش و دفع در و سینه و تدلیل اخلاط معتدله و تسکین جرات مزاج نافع است کونار کلالان با تخم صندل و نیلوب سازند یا پوست راجدا
نیکوفته و تخم را نرم ساید و با و نیم آرد آب باران شیرین و صاف نمایند و یک نیم آرد کنند سفید انداخته بقوام خمیره در آرد و توت آن تا دو سال باقی میاندا و در
توام رفیق دارند شربت خشخاش گویند و اگر خمیره خشخاش مرکب سازند و در آخر توام صمغ عربی رب السوس کثیرا هر یک یک درم تخم خرپره مقشر کشنیر مقشر تخم زهر
هر یک دو درم با رب یک سوخته سازند و اگر خواهند قدری زعفران نیز آمیزند و خمیره خشخاش نافع زکام حار پوست خشخاش بخت پنج عدد و در آب حب سازند
صبح بخورند و صاف کرده با یک ظل قند سفید بقوام آرد و در آخر توام شیره تخم خشخاش شیره مغز تخم کاهو شیرین مغز بادام هر یک یک تولد افزایند تا بقوام
آید خمیره خشخاش کوناری جهت زکام و زلزله و صداع و شقیقه بخاری و منع صعود بخار معده و مرائی و تقویت دماغ و قلب مجرب و معمول است
و بسیار خوش ذائقه و خوش رنگ پوست خشخاش ده مشقال جو کوب نموده در آب باران سه ظل نجیساند و صبح جوش دهند و بماند و بیشترند و با نبات سفید
یک ظل بقوام آرد بحد مغز تخم کاهو شیرین مغز بادام مقشر کشنیر خشک مقشر مغز تخم زهر تخم خشخاش سفید یک و تولد بار یک ساخته با شیره کثیرا صمغ عربی
هر یک نیم تولد جدا جدا خوب با رب یک ساخته دران مخلوط سازند و زعفران مفت باشد خشک یک باشد لعرق کیوژه و عرق بید خشک و رنگ سماق حل کرده بیا نیزند
و درق نقره و تولد یک یک انداخته بتر معجون کش درم نمایند و بقدر یک تولد بجز عرق کاهو زبانه و نبات سفید و از لایم کچج بخورند
خمیره خشخاش که معمول است در تقویت دماغ و زلزله و زکام و خواب خوش می آید کونار و نیم درم جو کوب نموده در و سیراب تر کنند و بعد یک شانزد و بوشانند و زکام
نیم سیراب باند صاف نموده تخم خشخاش و مغز بادام هر یک نیم درم و قدری آب شیره برآورده با کونار و ضم ساخته نبات سفید یک نیم با و کلاب نیم با و داخل کرده
بقوام آرد و زعفران نیم باشد در قدری کلاب بوده چون قریب انفعال شود و زحل کرده بتر مخلوط سازند که نیمه زکامین شود و رب خشخاش از تالیف قدما جهت

باشد کافور قیصری نیز اصفافه نماید و بیه او ویرا سائیده بسفید و تخم مرغ آغشته بر کاغذ یک از وزن سوراخ کرده باشند مالیده بر تنقیه بچسباند

علاج زکام و نزله بارد

اصل السوس پنج ماشه گا و زبان شش ماشه نبات سفید و توله جوشانیده صاف نموده بنوشند و یا انجیر زرد و میوه سنبل و یا سیاه شان در دماغی خشک بادیان خوش
گا و زبان کنند و با عسل بنهند که نیک که انجیر زرد و ساقیه صفت با بونیه هر یک نیم اوقیه جوشانیده نوشیدن زکام بار و اوجرت و اگر اصل السوس گا و زبان
بادیان ابریشم خام هر واحد یک درم سپستان و نیز شسته هر یک نفبت و نیم شعله تخم خلی سه درم جوشانیده صاف نموده نبات سفید و حل کرده بنهند و اگر حاجت
تعلیق باشد تجربین مغز خیار شنبه افزاینده سفید بود و استعمال احوقات ملینہ چاره همراه جوشانده و شربت زرد فاق و چون آن شربت اسطوخودوس و شربت
بنفشه مترب بسل و مغلی منفع و مغلی حلو و خمیر و بنفشه و خمیر اسطوخودوس نیز منفع است و گاهی در نزله بارد و غلیظ برای لطیف و قطع حجاب کچنجدین و شربت لیمو
قلیل الحوضت افتد و کثیر الحوضت اذع و ششونت میکند و باید که در آب اصل السوس غیره حل کرده بنهند تا مضرت حموضت مصلح یا بد را و سکه آست
که انصاف با شربت طحله حاره ملینہ باشد تا احداث خراش و ششونت و حلق و سینه و ریه نماید و مطبوخ انجیر و میوه زرد فاقی خشک با خمیر بنفشه نیکوست و
مکسید سر بجا در س و بسوس گندم نمایند و یا مغز نان گندم گرم جبه و صدغین آنکس که بونیه و سیاه شان زرد فاقی خشک مزخوش نماد قیصر جوشانیده
آب آن بر سر ریزند و فضل آنرا ضامن نمایند و الکباب بر بخار آن نیز سفید و از شموات نماند و نیز بریان کرده و انیسون بریان در صره بسته و عنبر و مشک و
عود بنهند و عطر آن نافع و مالش دست و پا بر و غنما می گرم و چرب کردن ناف و تقعد با آنها سفید و از طعام و شراب باز دارند و حتی الامکان بیدار مانند و
ترشگی صبر کنند اگر سده افتد شربت که از بنفشه و عناب و میوه انجیر خنجه باشد جهت تفتیح خوب است و یا بونیه و شبت و کلل لکک و میوه زنجبوش و بنفشه و خطمی شنبه
بخار گرفتن و رنجه موده و تفتیح سده و مغلی تمام دارد و اگر شونیز بریان کیشانه روز و در سکه تند تر کرده بسایند و باندک روغن زیتون که نه سوط کنند
فی الحال سده بکشاید و بوسیدن گل زنگس نیز تفتیح سده نماید و بد اوست مانع زکام است و الکباب بر مطبوخ طر فاق و خمین سر شستن بر بخور شلجم و یا بونیه و نزله بارد
سفید است و بخار گندم در آب و سر جوشانیده سر بخار آن و شستن نیز مفتوح سده زکام است و اگر لادن چوب گشونیز جوشانند و سر بخار آن دارند سده
بنی بکشاید و بخور حاجی حسین که در اوقیه زکام و نزله حار گذشت نیز سفید و اگر گوبی بریان نوشاد و هر یک دو ماشه زنجبیل سه ماشه کوفته اندکی سرکه آغشته و
پارچه پنبه سبزه زکام بسته جاری کند و شمشک عنبر و لادن و قطران چند سیر و قسط و شونیز بریان نافع است و در انتها برای اماله نزله از حلق بسوی بینی نمان
مسح جان و غیره سوط و نفوخ معطس بکار برند و اگر در ناس تنبا کویک توله عطر و عود یا عطر مجموع و دوسرخ آغشته استعمال نمایند نیز در زکام انفضج مواد دیگر اخراج و
اما لادن از جانب حلق معمول است و سوط تخم سرس بر آسیلان نزله از بینی نافع و بهر قطع سیلان لادن عود و قسط شونیز در سکه تر کرده بر آتش بسوزند و بخار آن در بینی کشند
و بخور کبریت نیز جسن زکام میکند و بخار و اجینی نیز سفید زکام رطبت و اگر گندم سینه سانه قسط شیرین مندر در سادی کوفته بنجیه حب سازند و بر آتش نهاده
بخار آن بدایع رسانند و زکام بارد منع رطوبت از مخزن کند و یا شونیز در سکه تند ساید و بر سنگ تفتیه یا شست گرم بنجیه چادر بر سر کشیده و دود آن بگیند و استعمال
و اگر او بیه که که بسط و بشود و حاجت غصیت و در نزله بارد که استعمال حب افراقی و پس از آن حب بلا در معمول حکم شریف خان است و بر تارک سر شط زده
سیاب و آب برگ تنبول حل کرده مالیدن در زرع نزله که از مزاجات است و اگر دانشیخان و توله و قرفل دو ماشه جوز بواکیده و عاقره قهاشت ماشه و انفل فلعلو بیه
هر یک پنج ماشه سائیده گرم کرده بر سر ضام نمایند و در دفع نزلات بارده نافع و اگر لادن لوبان مصطکے کند زفت گل بابونه بنسل الطیب از هر کدام یک بخور و روغن گل یا
زنگس و میوه سفید از هر کدام چهار جز و میوه لادری ازین روغن ها گداخته او ویرا کوفته بنجیه بآن بشنند و بر پارچه مالیده بر سر گذارند و دوسه روز بسته دارند از برای زکام
و نزله که نه خوب است و باید که در نزله بارد و وقت تشنگی آب گرم بنوشند و اگر گجاسی آب مال لعل دهند تا بر باشد و غذا حریه که از بسوس گندم و نمخ بادام و شنبه بنفشه
بدهند و خوردن نان با خمیر و میوه شلجم و گز و غیره که در آن قبض نباشد و جامع جلا و تلین بود و سفیدت بیان او و بیه هر که که در زکام و نزله بارد استعمال
اطر لعل مقوی مانع نافع نزله سفید آلات صدر و ملین آن پوست هلیله زرد و کابلی پوست بلبله آنکه کشنیز خشک متشنه نزارم از هر یک یک توله تخم خشک شش

تخم که بود از چینی اسطوخودوس هر یک شش باشد و دویسوا می خشکاش که بود با و کم کوفته نجیته و مغزیات را علی و صلایه کرده آنجته نگهدارند پس کثیر نشسته
 پنج با و یان اصل السوس گوزبان هر واحد و شقال غناب پانزده دانه پستان نهفته دانه اسطوخودوس و درم زوفانی خشک و دغری بنسل الطیب یک یک یک نیم یخ
 سوسن پریا و شان هر یک یک شقال انجیر در و سفید عدد و دغری متقی چهار توله این دویس را و سر پا و آب بچوشانند هرگاه که دوشم صده بماند یا لیه صاف کرده با نیم شتا ر
 قند سفید آنجته بقوم آمیزند و دویس کوفته نجیته لگا بدشته را آنجته همچون سازند و در یک یک توله برنار خورند و از ترشی و با دوی پرنیزه لطر لطر طبعین تا لیت علوی غان
 نافع از بک نزال بلغمی نه منتهی و باغ و آلات سینه از بلغم غناب انجیر در و هر یک یک است دانه اصل السوس و فانی خشک گل نبشته اسطوخودوس ایریا اسفنج فستق زرد
 هر یک دو نیم شقال دغری سرخ تخم برون کرده است پنج شقال مجموع را در سحر چار یک یک من بتر نیک خالص بچوشانند تا نصف رسد یا لایه و غسل سفید صغری یک عدد
 پنجاه شقال و داخل کرده بقوم آورند بعدد پوست بلبله زرد پوست بلبله کابل بلبله سیاه پوست بلبله آلمه منقی اسطوخودوس کشتنیر خشک متشهر هر یک پنج شقال
 با و یان نسون مصطلک حسب بلسان هر یک دو نیم شقال غار لقیون سفید سه شقال فلفل سیاه نیم شقال تخم خشکاش سفید و شقال و نیم روغن بادام شیرین
 دوازده شقال و نیم دویس را کوفته نجیته بروغن بادام چرب نموده بجل غر کورسند شتر تی از یک شقال تا سه شقال آب بیک نیم بر شغشاشنه او بر الساقه است
 سبب نزل و زکام و امراض غامی بارد و تسکین در و دندان محول برانی ملت شتر و دوار و طین و لقه و فاج و جرع و عرشه و سبات سهرنی نیسان یا لایه و غیره امراض
 سوداوی و سهر مغرط و بیدان و ضعف اعصاب و تهر خای لثه و بلاد و دهن و بخور نم دیلان لعاب و وزن دم و قوچ و مغص و در و معن و کج و ضعف کبد و انواع استقواء
 سرعت انزال سفید و اومان و بعد انزال این و منده از صندار و در قلع حیات عقیده و معال نافع و با و در جریع عموم ششخ الرئس فلفل سیاه فلفل سفید زرد البنج سفید
 هر یک است شقال افیون مصری و ده شقال زعفران پنج شقال بنسل الطیب عاقر قرحا و فنیون هر یک یک شقال دویس جدا جدا بکوبند بعدد وزن نموده همراه اصل
 صاف که سه چندا دویس باشد بر شند و سه دوز و جودار ندیس استعمال نمایند و مقدار شربت او نهایت نصف شقال قلی او را لگی و قوت او پنج سال یا تا میماند و در نسخه
 معمول حکیم علوی شان و از چینی زنجبیل هر یک یک شقال عوض فلفل سیاه است نوع و یک نیم شخه ابرو الکات که بهترین نسخه ما و مجرب است و از فلفل و از چینی منطیا یا سلیمه خنجر
 هر یک چهار درم زعفران پنج درم زنجبیل پودینه خشک هر یک هفت درم روغن بلسان یا روغن گل بنسل الطیب نقاح از خور و را و نطویل هر یک و درم نموده اساردن
 هر یک و ده شقال و نیم افیون یک نیم اوقیه تخم کرفس انسین زرد البنج هر واحد پانزده شقال فلفل سیاه است و دغری شقال اصل چار صد و پنجاه شقال بدست و مقرر و قرب
 سازند بر شغشاش از محمد صادق بر سه نزل و زکام نافع بود و مسک و مقوی باه است و دیگر امراض سر الفع میرساند و مراد یک کبر یا بنسل الطیب عاقر قرحا و خنجران
 زنجبیل سلیمه بهمن سفید بهمن سرخ سافج هندی آلمه منقی درق نقره هر یک شش شقال سرخ چهار درم فلفل جوز بود از چینی عود و بلسان و دال اسعد کوفی زعفران
 هر واحد چار باشد زرد البنج ناخن و ده هر یک دو درم مشک خالص یک باشد افیون یا و آتا و غسل خالص و دال اسعد و پسته مغز بادام مغسود نار جلیل
 منفر گردگان هر یک یک دانه فلفل چار باشد کوفته نجیته بدست و معمول همچون سازند حسب نزل که جهت نزل و زکام از مجربات است چند بیت زعفران
 هر یک یک شقال رب السوس و از چینی افیون هر یک سه شقال منغ حر که کثیره اناسه هر یک پنج شقال بقدر فلفل جها سازند مقدار شربت و دحب است و
 و زلقانی وزن رب السوس و ده شقال است و در قادی و وزن چند بیت ترکیب نیم شقال و از چینی پنج شقال نیز مرقوم حسب چاشنی خنجر که بطریق قهوه
 منجور نزل و زکام و در انافع است و تقویت باه و معده و دماغ نیز کند و ریج بلغمی از بدن و در نماید و گرده و پشت را قوت و دهر چاسه خنجر که پودینه خشک هر یک
 یک توله پوست ترنج شمش باشد و کرب شب تر نمایند و صبح سه چار جوش داده صامت نمایند و نبات و داخل کرده بقوم آمیزند پس غبار اشب یک باشد
 حل کنند و بعد از آن که قریب سر و شدن برسد فلفل و از چینی هر یک سه باشد دانه الاچی کلان و در و صطلکی هر یک یک توله فلفل مکشی عود غرقنی هر یک شش باشد
 مشک خالص یک باشد همه را ساییده و داخل کرده جها بطریق لوز بسته نگهدارند و در کلاب یا آب انداخته بطور قهوه نجیته قبل از طعام و بعد آن خورند حسب
 موسیائی جهت دفع نزل و زکام و تقویت اعصاب و دماغ مجرب است و نظیر ندارد و اساک را نافع مرکب یک باشد فلفل و از چینی کبابه حسن لبه
 منع عذبی عود هندی رب السوس هر یک سه باشد مصطلک خولمان بهمن هر یک دو باشد ابریشم مقرر چار باشد موسیائی کانی میه ساله هر یک

نموده که امراض بارده و مانع و عصب نافع بود از بیاض و از مخرج و از چینی جو زلبا بسبب عود و صلیب قریب هر یک یک توله کچله و توله اول کچله را در شیر خدایت
پوست آزاد و کرده بسویان ریزه نموده یا از کار و بار یک تراشیده خوب صلایه کرده بعد از آن اوویه و گیکوخته بنجیه و عرق نانخواه خیر کرده و مقداری از خود
حب بستر صبح و شام بقدر مناسب و در حب بترق اجوائن و عرق صفت هر یک بقدر مناسب و ده توله نوشند و چون درین حب اوویه مقویه و مسکه اضاف شود شود
و تقویت باه و امساک فائده عظیم دارد و اگر عقیقه بعد از ظهر بخورد و بار گیر و حب بلا در بر اسے نزله و جمیع امراض بارده و مانع و عصبانی و رطوبه
و تقویت حفظ و رفع ریح و سلس البول فائده عظیم دارد و تقویت باه و امساک و رفع عقم از مرد و زن نماید بلا دروغتر و گمان کیند مقشر مساوی تمام با کیند
و خوب با هم مخلوط نموده جهما مقدار بخورد و بندند و از یک حب شروع نمایند و این حب و حب سابق را بعد از آنکه چیزی ضرر محسوس نشود آهسته آهسته بقدر بر دست
طبیعت بنفیز این و عورتی برای در و پیا و ثولول فم شرم اعمال کرد و زائل شد و هرگاه به بنین شقاقل ثقب عینر اشتب و دیگر مغزیات مثل فندق مانند آن
اضافه نمایند و تقویت باه و امساک و دیگر آثار بر سه عدیل گردد و چون این هر دو حب اکثرت اساک استعمال نمایند و آب کوکبا و آب بند و اگر از این مغز
بلا دریا اوویه مناسب ساخته استعمال نمایند نیز و تقویت باه و امساک فائده عظیم خواهد کرد و بی غائله بود و خمیر خشک شش معمول نافع نزله و زکام مقوی مانع پوست
خشک شش یک سیر در یک حصه آب باران و دو حصه گلاب بنجیسانند و بعد چهارپایس بدست مالید خوب شستند تا نیت آید صاف نموده تخم خشک شش یک سیر را
در آن شیر گرفته بافتد سفید و وسیع بقوام آرند و از آن کش فرو آورده و بنهر شش نیم توله صندل سفید چهار شقال عود و عرق مصطکة زعفران هر یک و توله شود
آهسته نذر زعفران گلاب حل کرده مخلوط سازند و ورق نقره پنجاه عدد و ورق طلا صد عدد و نیز آمیزند و سعو ط که برای ماله نزل از خلق بسوی ثانی در انتها بکار آید برگ
فولی تر گرفته بر جا بلند در با و چرخانند و نیز در کشاکش شود پس از آن شش دم بگیرند و صفت فارسی زراوند طویل زعفران هر یک نیم گرم کندش چهار دم عاقر قزح
سه در دم حق طبع نموده سعو ط سازند و خلونیا می رومی نافع نزله و سرفه و اوجاع کبد اختلاط و درد دندان و تا کمال آهنا و درد قولنج زعفران پنج در دم لعل سفید
نیز البنج هر یک بست درم افیون ده درم فطر السالیون چهار درم تخم کرفس طبی سه درم نبل الطیب چهار درم سافج هندی سلخه عاقر قزح صاحب بلسان فنیون
هر یک یک درم چهار دوید را کوخته بنجیه یکجا جمع کنند و بر دهن بلسان خوب است کنند و عسل کف گرفته سه چند اوویه بسزند و در ظرفی بر دارند و وقت حاجت بعد
شش ماه مثل خود استعمال کنند برای قولنج و در کرده باب کرفس مجده و بعضی اطبا عوض تخم کرفس طبی و قود حل میکنند و هر قدر که کفنه شود نافع تر باشد
خلونیا می فارسی نافع بر اسے نزله و سرفه و قولنج و حین ریح رحم و اسقاط و رحم و اقلویت و در و صلاح تی و فم تلاف ملغم و پلاوت و مانع و بدن کف فلفل
نیز البنج هر یک بست درم افیون ده درم و بعضی اطبا گل غنوم ده درم و حل کرده اند زعفران پنج درم نبل الطیب یکی عاقر قزح فنیون هر یک و درم چند سیر
یک درم در رنبا و درونج هر یک نیم درم مرادیه مشک هر یک نیم شقال کافور یک نیم درم آگ همه اوویه کوخته بنجیه جمع نموده و عسل کف گرفته سه چند اوویه همچون سازند
و در ظرف برداشته بعد شش ماه وقت حاجت استعمال کنند شری از آن یک درم باب سمر و برای تی مفرط و اسهال و نفث الدم و زرق حیض باب سماق و
هر قدر که این دو آگنه کرد و جد تر بود نزله بن از حکیم حاذق الملک صمغ عربی کثیرا قریب با سه جفص یکی نزل البنج جد و از خلای افیون زعفران مصطکة
بنج افح و گلاب و سفیده تخم مرغ سوخته بر کاغذ یک بر برابر و پیو باشد بسوزن سوراخ نموده اوویه طلا کرده بر شقیقه بچسباند ناس نزله از
مجریات اکبری تناکو سورتی یک درم زعفران یک ماشه قریب سفید عدد و بار یک سائیده قدر سه ناس بگیرند ناس محسن خانے برای ناله
از بیاض حضرت استاد می غفر الله له و م الاخوین عاقر قزح زراوند طویل صفت بر برگ کنیز خشک برابر همه کوخته بنجیه ناس گیرند الصیبا مننه
نوشاد و چون قدری با هم سوخته بر کف مالیده بپویند واده مجتمه نزله بارد دفع شود ناس بر اسے نزله از خط عمو تصیبا جرم منقول تخم سرس با شیشه
یک کینت توله کاهیل دو ماشه زعفران یک ماشه بار یک سوخته ناس بگیرند ایضا بر اسے نزله از بیاض و از مغز سمندر کچیل دوازده عدد و قریب

اور ام و شور بینی

گاه درین موضع آناس گرم یا بنر از کثرت دم و غلط او حادث گردد و گاه در دم صلب پیداشود و گاهی شبر و از فصله لغبی یاسود و گاه اندرون بینی بپزد و از غیرات
 باطن اجزای لطیف تحلیل شده البقی غلیظ و متخثر گردد و حتی که بصورت نایل و در نهایت وصلات شود و در دم جاسخ میوضع باشد و ایضا از مرضی که در کمال
 و قنده ضربان نیز هست یا نه اگر باشد و در دم جاد و دالاص صلب و از سر و وضرت و صوت افتد علاج در جاز صمد سر و یارگ بینی کشاید و تبریدی که در رعنا
 گذشت بپزند و اگر حاجت بود و بوسیله پند و عقیده به بل صمد واجب بپایند و بعد صمد را حجامت قفای آب ترشندی آب آلو بخارا آب انارین شربت بنفشه
 در اصل کرده و نوشیدن و غذا و الی مونگ و پاک و خرقه خوردن نیز مفید و سرکه روغن که در روغن نیلوفر گلاب و زنی چکاند و شیاف یا شیاف صندلین جعفری
 گلاب و آب خرقه و دانه و گاهی بوش و در بندگی و حل کرده بر بینی و پیشانی ضا و نمایند و فیکه لته و سرکه کشیده آلوده اند و بینی که از رند و گاهی تقدیری نمک و سرکه
 می آمیزند چون اشک شود بر روغن که در چرب سازند و در دم جاد و فصله بکشد و حی العالم و در بار و بصبر نافع بود و طلا می سرکه آنکوری و روغن گل که در کمر
 تنها و یا مردانگ رسوت صبر آب سوده اندرون بینی نیز مفید و شور بینی است و صمد سر و وضرت و صفا و خرقه تر و زنگلاب سوده بر آ و در اندرون بینی محمول است
 و صمدل سرخ آب سوده نیز نافع و بعد صمد را حجامت استنشاق روغن گل ضرر آب جی العالم یا روغن نیلوفر یا قاری گلاب و صفا و زنی بصندل و گلاب و
 آشناسیدن آب آلو شربت بنفشه یا شربت نیلوفر و آب انار و غذا افزوده بار و یا سولین شعیب و شکر یا آب انار یا آب صیب یا آلو یا قوت و سائر تدبیر سردی و مطبی نیز
 بر آ و در دم جاد و شور بینی مناسب است و ایضا برای شور اندرون این صمد و فیکه اندام یا سر و و یا حجامت قفای آب و عذاب گل بنفشه جو شاییده شیر و یا
 شربت نیلوفر و حل کرده و نوشیدن و مغر تخم هندوانه رسوت گلاب ساسیده و گاهی جد و عرض رسوت افزوده طلا نمودن معمول است و اگر شور بینی صمد
 و رعاف اندک اندک باشد صمد قیفال نمایند و شیر و تخم که در کوشنیز شک شربت بنفشه و آب کشنیز سر غره که آنند روز دوم شیر و مغر تخم هندوانه
 و شربت نیلوفر عرض شیر که کشنیز و شربت بنفشه کنند و رسوت جد و در گل ازنی گلاب سوده بالا سکه بینی ضا و نمایند و صمد تخم تر و زنگلاب سوده
 اندرون بینی طلا کنند و بر اسه اورام و شور صاب بینی مجربات و الد علونجان انیست که مغر تخم که در مغر تخم هندوانه دم الاغون سفید آب قلع
 محمول گل ازنی بر روغن گل ساسیده طلا نمایند و اگر تخفیف شور منظر باشد مغر تخم را بریان سازند و قوتیاس کرمانی اضافه کنند و برای دفع صلابت
 و شکلی اگر تلبین مطلوب باشد شیر ماده کا و عرض روغن گل داخل کنند و اگر شور بر بینی با در پیداشوند کا فوز عفران هر یک نیم درم گل ختموم یک درم
 گل ازنی دو درم گلاب و سرکه آنکوری طلا کنند و اگر سر بینی و درم کند و اندرون بینی خارش نیز باشد شیر عذاب لعاب بهاد و عرق شامه و شربت نیلوفر
 بنوشند و محض فم و دسانگ و گل ازنی یک یک باشد در آب حل کرده ضا و نمایند و در شیر و شحت که از فصله غلیظ لغبی یاسود و ای بهم بعد بنفشه و یا حجامت
 ماده بهر تلبین موم روغن بران نهند و عقب او آب گرم استنشاق کنند و مسکه و کذا جواز السر و محلل و در دم صلب بینی است و ایضا اول صمد باقی
 کنند بعد حبت اسهال سودا و بلغم مطبوع همیشه غلظتانی و نهند و یا مار لجنین بحب لاجورد و غوث آن نوشانند و اگر تحلیل نشود و بیضی شرط زنند و یا
 و یا حوالی اول و بوسیله پند و سر هم زنگار نهند تا آنکه تمام فانی شود پس برای اندامال مجرم سفید آب گذارد و طبری گوید که در شربت صلب کردن مرضی ممی باشد
 سفید باین حب نمایند یا باج فیکه انیدرم غار لغون تربید و واحد یک درم هشتین یک نیم درم گل سرخ و صندل و نخله آنخواه کف کس هر یک و شکلت و در صمد مطوی
 و در دم مقبونیامی شود یک درم و یک دانگ کوفته بنجیه آب برگ ترنج یا آب برگ با و بخوبیه سرشته جها سازند و و و شغال آب بکر نیم خورد و در مدت ده روز
 و یا در استعمال نمایند و اگر مرض علیل طلب باشد بنفشه و سر و و خرقه و مانند آن غره که کشند و پر بنفشه بد نمایند بعد اگر قوت قوی باشد صمد قفای کشتا
 بعد از آن علاج مذکور و بهر تلبین و غیره بعمل آزند و بدانند که هر گاه ماده و درم یا بنر تحلیل نشود و یا بنفشه مثل تخم و تخم ریحان و شیر و غسل تخم لادن و جلایه
 بنفشه ضا و نمایند یا بنفشه آلوده و در بینی نهند و بعد انقباض سر هم صمد بر روغن بود و در روغن گل که اندک مردانگ گلاب و تقدیری سرکه سوده و حل نموده
 در صلابه خوب حل کرده گذارند و ایضا از و بهلیه زرد بر روغن گل یا روغن بنفشه ساسیده طلا کردن بر آتش مینی معمول است و یا حجامت و یا حجامت و یا حجامت

و یک نسخه فیض شک رشیدی و عشق لب خوار که بعضی ستاخرین نوشته اند که در قرحه یا لبه اول فصد با سلیق کنند و با صله سه چهار روز در کف یا
 زنده و بعد بنفشه را با کهن بشیرت شاسته که در حب لاجورد و سفوف آن نوشانند تا تنقیه بدن و دماغ حاصل شود و بعد شیر زنان یا نریا حشر از
 پستان و دوشیدن بسیار مفید است و همچنین قطره روغن گل با دم و نریو بنفشه و کامپو مجبوع یا تنها با شیر آمیخته و این مرهم کبار بر دروغن بنفشه
 روغن گل هر یک یک نیم تو له موم سفید یک تو له و مندر ساق کا و و پیه مرغ هر یک هفت ماشه مرواشگ منسول نه ماشه بدستور مرهم سازند
 و بهتر است که پیه نریا زور با دست نرم کرده بر آن طلا کنند و وقت شب صبح بلعاب اسپغول و یا دیگر نریو را با پیه بشویند و بر روغن گل فقط چرب سازند
 و این مرهم نیز بسیار مفید است موم زرد یک نیم تو له روغن گل سه تو له روغن بادام یک نیم تو له لعاب اسپغول و ریحان و تخم ظمی و کنوج هر یک سه ماشه
 کتیرا و ماشه بدستور مرهم سازند و این قوی تر است حکا که اسرب و طبایه زرد و هر یک سه ماشه پیه مرغ نه ماشه موم سفید یک تو له روغن گل و روغن گل
 هر یک یک نیم تو له کتیرا سه ماشه و باید که هرگز آنرا بدست نباید گرفت که ریش و جراحت تازه گردد و بدیر اصلاح پذیرد و سائر مراعاتی که در جفاف نهفت
 گفته اند در اینجا کبار بر نریو که مفید است گیاهانی گوید که این دو را نهفت بگیرد موم و روغن گل و بادامی سفید اب ارزیز و مردانگ آمیخته اند آبیضا
 بلبله زرد و ماز و پیه مالکیان و روغن گل حل کرده طلا نمایند و آبیضا سفید اب ارزیز و موم مردانگ یک دوم روغن گل یکا و قویه موم و دو درم موم را
 در روغن گل گذاشته آدویه آمیخته حل کنند و با پیه مالکیان استعمال نمایند و از محالجات عجیبه که قریب خوارق عادات و قروح منبسط و لاسیا انچه ماکل پس نریج
 باشد و همچنین در قروح طیانی الانه مال که ماده آن خالی از خبث و در دانت نباشد استعمال این مرهم بسیار مفید است صفت آن بگیرند
 بنفشه شک یک شقال و در آب غریب بچوشانند پس نیک الیده صاف کنند تا آب لعابی گردد و بعد لعاب بهمانه یک شقال و روغن گل یک شقال و موم
 نیم شقال آمیخته بنریا نامر گردد استعمال نمایند شیخ میفرماید که در قروح یا لبه معالجه کنند مسوخ مرتب از موم مخلوط به نصف وزن آن مغز ساق کا و
 در تخم نریو روغن شلیو غریب یا روغن کنجد گذاشته و زرد من بهتر از آن روغن گل است خصوصا که از زیت انفاق ساخته باشند و آبیضا مسوخ روغن بنفشه
 مع کتیرا و قدری لعاب اسپغول یا خطمی نافع است و آبیضا فیتله در قیر و طی زوفا سه طب و پیه ایل و موم زرد و پیه ایل و پیه مالکیان و قدری عمل آلوده
 سفید و در نسخه جالینوس مغز ساق بقر عوض پیه ایل است و آبیضا موم و روغن گل گذاشته بلبله زرد و یا ماز و آدویه نافع و گاهی فصد رگ طوط بنی فصد
 سر و حجامت نفقه و اسهال نفع بخشد و قرحه شی و صاحب شفا را الاستقام گویند که اینهمه آدویه مع اصلاح غذا و ترک محوم و تکمین طبیعت و غیر
 انچه حاره و دمنخ بود از صعد و مثل سفر حل یا سیب یا کثیری یا نریو قلعو یا بشاک یا کشنیر خشک بشکر بعد طعام مناسب و گاهی محتاج گردد و بقصد سر و حجامت
 نفقه اگر سبب کثرت دم باشد و با سطرغ اگر بدن متکلی ماده کثیرا الانصباب بسو بکینی باشد از مطبوخات و ایاریجات و اطر فلذات

علاج قرحه رطب

بعد فصد سر و حجامت پس سر و تنقیه بدن و دماغ مبسل و حب ایاریج و قوت نایا از خردل و کنجبین بزوری و بنیل الطیب و سعد و قرحه نقل در گلاب
 چوشانیده غرغره کنند و مرهم سفیده استعمال نمایند و مردانگ بر روغن گل سوده ببالند و سفید اب و مردانگ و چرک نفقه و سرب سوخته مسا و سه
 در روغن گل ساییده فیتله بدان آلوده در بنی نهادن مجرب است و یا موم آهسته و موم مرهم ساخته استعمال کنند و یا از مردانگ یک دوم و مر یک دوم سفیده
 قلعی و موم هر یک یک دوم روغن گل یک آدویه مرهم مرتب سازند و با پیه مالکیان ببالند و پوست درخت سرس چوشانیده و آب آن قرحه را بشویند و
 قطور آب سلق تنها و با زهره کلنگ و کذا فیتله باب سلق آلوده در بنی نهادن مجرب جایم عاید سر سندی است و اگر خفض یکی مردانگ باب و یا گلاب سوده
 اندرون بنی صند نمایند براسه بختی بنی نافع بود و در کلمه سفیدی درین نسخه صبر هم داخل است و یا ماز و پوست بلبله زرد و با چربی مرغ و یا روغن گل طلا
 نمایند و در قروح انفت که سله بجلو است بجهت بودن ماده آن در او اکل شیرین غیر شدید الدارت که نه حریف باشد و نه مالح و آنرا قروح شده و شیرین
 و شیرین نیز مانند تنقیه دماغ حسب مقتضای حال نمایند و قبول شیخ در ابتدا روغن گل تنها یا موم و پیه مالکیان کفایت کند و قوی تر از آن مرهم سفید اب

فصلنامه شوی بعد از او که شدید الجحیف استعمال نمایند و این قبل است که بگزیند و شور مس قلعیدین زرنج سرخ و خرب و سائید و زهره مرگا و کنگر و چند زرد
 خمر کنند پس استعمال نمایند و گاهی در آن حماما در دودینه و فراسیون و زعفران و شب پانی و از زردیاده کرده میشود و دای روش مجرب است و آن است
 که سحر و شب پانی و از زردی و زعفران و زرنج مساوی بگزیند و بطریق نفخ استعمال کنند و قروح شدید الوجع را علاج کنند یا سرب محرق مخلوط اسفند
 و مردان و بر و غن گل موم از آن مرهم سازند و قروح بر بر را علاج بمرهم روغن گل مرغن مورد و مردان سنگ و گلاب و قدری سرکه کنند و علاج قروح
 باین مرهم کنند سفید اب یک رطل مردانک سه اوقیه خبث رصاص محرق سه اوقیه شرباب و روغن مورد مخلوط سازند و از او دیر بیشتر انیست که بگزیند
 آب اندازیش و در ظرف مسی بپزند تا که نصف بماند فسیله بدان آلود استعمال نمایند و از اقراص اندر خوردن نیز علاج می کنند گاهی مخلوط شرباب و گاهی
 بسره و گاهی بیکر آب بحسب مشاهده حال و از مرهم جیده مشترک الفنج بالترتیب است که خبث اسرب و شرباب کنند و روغن مورد و همه را با هم بسازند
 و بر آتش نرم گذاشته بپزند و حل کنند تا غلیظ گردد و در ظرف مس بدارند و اسرب سوخته در حکم خبث اسرب است و عصا حقیقه تنها میامح او و دیگر بسیار است
 و انطی که گوید که علاج قروح الف بعد تنقیه مواد بقصد در طبعی تنقیه باقی مطلقا بنحو مثل کبریت و زرنج و در طبعی و تخم روغانه زرنجی در آب سین
 نفخ بیکر محقق و ندان شد مثل زنگار بر روغن نموده و موم قوی ساخته باید کرد و پودا است که قرینه الف را حکمای سپید نیس نامند و از اجود با شرباب سنگ
 بزرنج زعفران مساوی سر سه ساموده ناس گرفتن لهدی و اچینی جا و تری لوک بوزن برابر سائیده و در شعله و چند آن آییننه بر روزنه شعله خورده و سفید
 نوشته اند و ایضا زنجبیل از لطف و آنه ایچ خرد و واحد یک درم قند سیاه کنند بست و چهار درم کوفته جها بپزند و بقدر ده ماشه دقت شب می خورده باشد

اکسیر الف واربیان و سرطان

بو اسیر الف لحم زائده است که در رینی روید و آن سه قسم بود یکی گوشت نرم سفید و بی درد و بدون سیلان رطوبت واده این لطیفی است و علاج این سهل است
 دوم گوشت سرخ اندک صلب حرارتی و الم و ماده این دمی بود سوم تیره صلب ماده این سوداوی است و گاهی این شدید الصلابه با درشت بود و جوش
 اگر سوداوی متحرک باشد و علاج این صاحب است لایسما هرگاه زرد اب بوزن آن سائل شود و گاه باشد که در رینی گوشت فزونی سرطان پیدا کند شکل بینی فاکند
 و بسبب تعدید شدید و جوش پیدا کند تیره رنگ سخت غائر باشد و گمان شود که بو اسیر است و آن سرطان باشد و اربیان و درم نرم عظم لحم شبیه به کاسین
 است که در جوی اینی حادث شود و باشد که قریه گردد و زرد اب طوبت از وی سائل شود و این درم اکثر الارجل بسفنج نیز مانند از بیت مشاهرت با همی
 و بربان در رینی ملائمت و بسیاری پایهای باریک گاه باشد که این رم لبطانیت گردید و سخت شود و درم گردد و در گمای آن موضع همه بپزند و کشیده
 گردند و باطن بلبا کشیدگی معلوم شود و فرق میان این بر سه علت چنان کنند که کبیل غر نمایند که گوشت زائده اگر نرم با صلابت کل ثللول بود و از لیل ارض
 و نواز ایچ باید بو اسیر است و اگر او جود نرمی و درم عظم لحم بود و در گمای سرخ و سبز مثل باریک در خارج و داخل بینی محسوس شود و اربیان باشد و اگر درم صلب بود
 صفای بینی پیدا شود و در اکثر این سیلان طوبت بود و قبل حدوث او در دماغ اعراض سوداوی پیدا آیند و از مقدار خود یا بنده ابتداء کنند پیش یا قوی پذیرد و در
 کام صلابت پیدا کند و خشک بود سرطان باشد و بو اسیر گاه دراز گردد و معلق شود و گاه چندان طول پذیرد که از بینی یا کام بیرون آید و این هنگام آنرا علان
 نامند و گویند که سبب بو اسیر حباس خون سوداوی است در قوی داخل بینی و بسبب اربیان ماده ردی با کل بلغیت سبب سرطان است و دای متحرک است

علاج بو اسیر الف

فصلنامه و کند و زنجبیل پانند و اگر قصد کن نباشد حجامت قفا نمایند و تبریدی که در رعان گذشت بدین بعد از آن مسهل رود و حب بلبله تنقیه نمایند و گاهی بعد
 قصد عوض تبرید عذاب شایه و کل سرخ بعرق شایه و چوشانیده نبات داخل کرده می دهند بعد از نفیج اصل السوس شایه و کل نبشته کل سرخ کل نیلو قرح که
 پنج کاسنی الونجا چوشانیده صاف نموده بگفتند و حل کرده و بعد نفیج مسهل حساب ارج استعمال می نمایند و بقول صاحب ترویح و دای بعد از قصد حجامت
 قفا برای نفیج جلاب از عذاب نبشته شکریه بپزند و غذا فرود ماشا شیر با دام شیرین بعد مسهل بطیوخ فواکه و یا بطیوخ بلبله و حب ایارج و گاهی در کوبان

بنی را بر دو توالی من تلقه پس زنج احمر بر سر آینه و فنیله آلوده در بنی نهند که کار آیین میکند و الطحاکی گوید که انجیم بست نیست که شفته
 وز نگار مساوی و طبیعت مثل آن همچون عصاره سائیده با قدری سرکه غسل بپوشند و فاکل ساخته در بنی نهند و با خشک در بنی و مندر و دیگر و
 حاده اکال چون فله فیون و دیک بر دیک هم مفید بود و اگر ازین تدابیر اکل نشود قطع نمایند و اگر بعد قطع چیزی از گوشت نماند بانی باشد او را که کال این
 رصاص یا اصل محو بر سرخ که پارچه بران پیچیده باشد طلا ساخته در بنی بگذرانند تا باقی را بخورد پس بمرهم سفیده و زبر آن علاج کنند و پاره شده که قبل
 تنقیه استعمال و دویه حاره و دستکاری را کار نفرمایند که موجب افزونی مرض است و بقول شیخ هرگاه اراده علاج با دویه حاده باشد یک و زبیر
 از آن گوشت زنده را بر خورشید لک نمایند بعد از آن باین ادویه در و در علاج کنند بعد از خوردن طعام و ایضا چون علاج با سوختنی باین ادویه نمایند باید که اول
 یازفت رطب اندرون بنی طلا نمایند تا بنی از نکایت ادویه حاده محفوظ ماند و جمیع ادویه نافع اربیان بواسیر رافع بخشد و گاهی احتیاج که گرفت آن است
 و آنچه در بواسیر مفید بیاید سفید بود و گویند که گاهی بواسیر نف سولوی بود و آن علاج است

علاج اربیان و سرطان

در اربیان بعد قصد سر و حجامت و تنقیه مسهل و صابون افیتون علوی خان و حب قویای انسان فلیله کرکاس بمرهم زنگار غشته در بنی نهند بعد
 شاف و دم الاغین را زرد و در اسنگ یک سرکه در بنی گذارند و ایضا لعاب حله سرکه و گلاب و روغن گل ملات در بنی چکانند و یا بعد تنقیه و مانع بحبوب و یا رجات حفص
 مرکب زوفای رطب روی زیت و در اسنگ لعاب حله یا زبر کتان سرشته طلا نموده باشند و هرگاه ورم نرم تر شود بران اوچپا نند یا بمشع شرط زنده خون
 بر آند و صاحب شمع گوید که حلال گاو زبان و باد بخورید و اصل المسوس نشود و منید و بعد تنقیه و مانع یا رجات و طلا برو عکس زیت و در اسنگ حفص لعاب
 و بعد لیسن شرط و تعلیق علق لعل رطب لعلی گوید که اگر این ورم غیر متفرج باشد علاجش تنقیه بدن بمطبوخ افیتون بعد تنقیه بمرهم صابون پس غرغره
 بقاقر و مویز و کف خردل و زب غلب است و آن سست و پیریز از جمیع اغذیه غلیظه بمرهم لبوی سرخه صورت این ورم ملاحظه نمایند پس اگر بر حال خود
 باقی باشد با آنچه مذکور کرد علاج نمایند و اگر تحلیل شود و نقصان پذیرد چیزی متعرض آن نشوند و سواهی علاج مذکور که بعد زانی مع لزوم پیریز باقی تحلیل گردد
 و در آن ایام دواهی محل مثل مر و حفص مناد نمایند و آنچه بر حال خود باقی نماند مصافی نیم ورم اندر زیت یک نیم مر مقل نیم ورم زوفای طب یک نیم عکس زیت
 نیم ورم و اسنگ یک ورم باریک سائیده لعاب پنخول و لعاب حله بر آورده مع عکس زیت بچکانند هرگاه غلیظه گردد ادویه مسحوقه آمیزند و روز و شب داخل
 خارج بنی طلا نمایند تا آنکه ورم نرم شود و تحلیل گردد و چون بعد مسهل و فصد شرط بلع لعل آردند و خون سیاه عکس از آن خارج شد پس آن بیشک صحت یابد
 و اگر خون ساکن از آن قوی سرخ باشد از داخل خارج بران زل و چپا نند بمرهم غرغره و پیریز و اصلاح غذای مرطوب واجب است که طبعی بانه شرط و زود و راحت
 استلای بدن حذر کنند پس اگر از زنده مذکور تحلیل نشود و ورم نکند و در بر خط و حسادت او باقی نماند یک غرغره سفید و ورم خرب و وکلت ورم عطشیا اگر آن
 عرقی است که بدان صوف میشود یک ورم و حفص نیم ورم و جگر باریک بسایند و در جگر پیریز پس داخل منخون سرکه مالیده بران این دواهی خشک
 طلا نمایند و همچنین بدفعات متوالیه عمل نمایند تا آنکه ورم را بخورد و سائیده و بعد مسحوقه او باین مرهم علاج کنند زیت پنجاه ورم و اسنگ ورم و اسنگ را
 باریک سائیده و زیت آمیزد و چپا نند حتی که مجتمع گردد بعد در باوان بر بنی سرکه بران چکانند و محل کنند و بر قدر که سرکه انشع کند بران چکانند و همچنین سرکه
 چکانند باشد و محل کنند تا آنکه سفید گردد و با قریب بسفیدی رسد پس استعمال نمایند و این مرهم اوقی اشیا است برای قروح و مواضع فضا ریت اگر
 جراحت خشک نماید باین مرهم مداوا سازند بمرهم سفید و روغن زیت و از آن قیر و طی بسازند و هنوز زنده باشد که قدری سفید با قلعی بران اندازند و در
 و بعد بعد از آتش فرو آورده و در صابون بر بنی آب سرور بران اندازند و محل کنند تا پیکر او خارج شود و مجتمع گردد بعد آب از آن دور کرده قدری سفید
 رقیق بر بنی اندازند و محل کنند حتی که مجتمع و محلول گردد و اگر موضع رطب باشد و در رده که از آن ساکن میشود و رطوبت زیاد باشد و مرهم اول قهری کلان
 و اندکی کند زیاد کنند و اگر بعد علاج کنند باید که در دست باریک را برانند تا اجزای بنی را قطع نموده و در غرغره و بنی سوراخ نکند و قیچ میفرماید که در اربیان

بهتر است که بدستکاری علاج کنند و این بعد کم کردن استلا از بدن و سیر باید و اگر خفیف باشد ادویه قویه بنجله ادویه قروح افست استعمال کنند و مثل نفخ شب یانی و مرکب یک جزو قلع طار و دانه هر یک نیم جزو نفخ نمایند یا قتیله از ان عمل آرد و تخم راجالینوس نیست که آب انارین مع قشر شحم آنها کوفته بگیرند و اندکی جوشان و ظرف اسرب بر دارند پس ثقل او بسایند تا مثل خمیر گردد و با بهای مذکوره تنقیه دهند بقدر لائق و بوجه انان شیافات دراز بسازند و در بینی علیل داخل کنند بگذارند و در بعض اوقات راحت دهند و از بینی خراج کنند و درینوقت بینی و کام را بصباره مذکور طلائع نمایند و برین تدبیر مواظبت کنند و این نافع قروح و بواسیر است و از نافع او آنست که الم زیاده نمیکند و بواس است که از سه انار یعنی عصف نارسیده و ترش و شیرین این ترکیب می نمایند و اگر گوشت زائده صلب باشد انار ترش را زیاده کنند و اگر کثیر الرطوبت باشد عصف را زیاده نمایند و قومی بعد از جالینوس قدری قلع طار و نوشادر و زنگار در ان زیاده کرده اند و عمل او قویتر میگردد و حمله ادویه حاده واکا که در علاج بواسیر افست مذکور شد استعمال نمایند پس هرگاه از قوت ادویه ورم ظاهر شود راحت دهند تا آنکه ورم ساکن شود و بقیه وسطه موم و روغن گل و عسل طلائع نمایند بعد از ان اعاده دوا بی حاک کنند و چهاره باین نحو عمل نمایند حتی که ساقط شود و تجربه کرده اند که هرگاه خرئوب بنطی رطب کوفته آب او بگیرند و در ان صوف تر کرده در بینی داخل نمایند اربیان را بخورد و جوزا السرو هین منفعت دارد و آنچه مجرب است نیست که زاج سبز مثل سرمه ساییده صبح و شام در بینی دهند و بعد قطع اربیان از ادویه حالب خون گل مبلول در آب بسیار سردست تا که غلیظ گردد و سر کرده از ان در بینی طلائع نمایند و گویند که آب ثمر لوف بقتیله آوده و کذا از ان خمیر خشک و برگ سرو مسادنی سوده قتیله ساخته و کذا اتفاقا در ج و زینخ و نوره و قلی بسر که تند چند روز در آفتاب پرده قتیله بدان آوده و کذا از زوفای رطب و پیچ و موم زرد در هم ساخته بقتیله آوده و کذا عسل بسر که آستخه قتیله بدان آوده در بینی داشتن و یازنگار نوشادر شب بسر که تند جمع کرده در آفتاب خشک نموده با یک ساییده بهین آب پر کرده در بینی دیدن و کذا نفخ قشور نحاس و کذا انشوق قلعند هر واحد گوشت زائده و اربیان را بهر در سرطان بلعاج ادویه حاده و قطع باهین اصلا تعرض نکنند و دام بران قیروطی نهند و فصد و تنقیه عام بدان از سودا همچون نجاح یا مطبوخ اقیقون و مارا کچین و حب لاجورد و در هر زهره دوسه بار همیشه نمایند و تنقیه خاص دماغ با دویه که جران صبر و صطک و مانند آن آفند و اگر فراج علیل احتمال نمایند تنقیه سر با یاج و حب لاجورد کنند بعد پر نیز از افغیه غلیظه و موله سودا نمایند و در بعض اوقات غرغره با شیشای خفیفه مثل سکجنین بزوری و مری کنند و در غرغره مبالغه نمایند و سر را از گرمی آفتاب و شدت سردی محفوظ دارند و بعض اوانل برای سرطان این موضع حقه کینه راستوده اند و باقی تدبیر آنچه در سرطان مطلق گفته خواهد شد عمل آرد

عطاس

سینه بسیاری عطسه و آن حرکت حامیه حافظه از دماغ برای دفع خلط یا مودی میگردد با استخانت هوای مستشق جهت دفع از راه بینی و دهن بسبب تولد ریج بخاری لذت از ان خلط و یا بسبب دیگر که منقبض گرداند دماغ را برای دفع آن و یا بسبب مودی دیگر لافع آلات شم خواه از خارج و خواه از داخل از خارج مانند غبار و دخان و بویهای حار و مثل فلفل و تنباکو و کندی و مانند اینها و داخل نمودن قتیله در بینی و یا استعمال عطه سات و از داخل چون حرارت دماغ و سیلان رطوبت لافع از ان و یا انحلال ریج از ان رطوبت و یا تصاعد آن از اجزای ماتحت و یا استلای دماغ از رطوبات پس و الا از مرضی تقدم اسباب خارجیه مذکوره پرسند اگر او را آن کنند سببش همان باشد و الا از سبب داخل بود بجهه اگر آثار حرارت دریافت گردد و سبب حرارت دماغ باشد و الا رطوبت آن و عطسه حرکتی است در دماغ را همچون سرفه درشت و سینه را که چون بر جرم آنها مودی دارد گردد و هر یک از آنها متحرک میگردد و حرکت عطاسیه و سعالیه و کثرت عطسه در پنج جاضر دارد یکی در ابتدای نزول و کثرت حرکت مانع نضج دوم در ابتدای تپه که سبب کثرت خود قوت را ساقط کند و دماغ را متملی گرداند سوم در خمیه که دماغ او بسبب حرکت گرم شود و ماده را بخشد چهارم در آنجا که ماده در سینه بسیار یا خام بود مثل صاحب ذات الصدرا پنجم در شخص عادی رعاف شدید و در چهار موضع نفع دارد یکی آنجا که در سینه بخار یا ریج یا ماده اندک باشد اگر چه بخت نباشد که گرانی سرد و نماید دوم آنجا که در دماغ ماده بخت باشد اگر چه غلیظ و بسیار بود که دلیل قوت دماغ است و از بخت کسی که موت او قریب باشد و را عطسه نیاید و اگر عطسات عطسه آورند و او را عطسه نیاید امید صحت او بناید و داشت سوم در زنان هنگام وضع حمل که بر اخراج مولود و شیعه یاری دهد چهارم در فواق مادی که بسبب حرکت خود آنرا منحل گرداند با لجمه عطسه معتدل نشان صحت است و افراط آن باعث آفت و

در آخر امراض دماغی سنج ما ذیل خیرست و اهل هند گفته اند که موافق ترین اوضاع و احباب عطسه نیست که سر خود مانع پیش دارد برابر سینه و گردن چپیده و روی کیس که در نشاید تا عطسه راست خارج شود و در راتق نگردد و در گلی با عضله کشیده یا پیچیده نشود و علاج منع سبب نماید و از انشای مانع عطاس حلق کشیدن و روغن گل خوشبو و روغن مید در بینی و گوش است و نوشیدن حوی گرم بنوع عطاس کند و گرم کردن سر بخنک آب شیرین نیکرم بر سر و انداختن روغن نیکرم در هر دو گوش و نهادن تکیه گرم که در زیر گردن و تشمیدن سیب و جویق و اسفنج بحری و فرفر خشک و کدو خولجان سوده در خرقة بسته نیز عطسه باز دارد و فکر و استعمال آبمات اکثر قش عطاس کند و گویند که بوسیدن آبنظر با روغن و سحر طاب آب با روغن یا تخم اوبانجا خاصیت مانع عطاس است و سقوط آب گل خطمی با روغن گل آینه منقیده و شسته تا صبر بر عطسه و تکلف باز گردانیدن آن سود دارد و علاج کافی است برای عطاس ضعیف و چشم و گوش و اطراف و خشک مالیدن و دهان فراخ کشیدن و جنباش آوردن و نظارت بر نسبی فوق و در چیرگی کردن و بر لبستر غلیظیدن و عضلات را بر روغنهای مرطبه مالیدن خصوصاً عضل تحتانی با گوش و اختراق در خواب و افترا به باعث مانع عطاس اند و غمخیزم باطن خضر با بهام و سابه و زردی و لک باطن خضر و نصر با بهام و منع عطاس مجرب است و اگر بینی و دهان از دست بقوت نینزافت و اخترا از غبدر و رخا و آفتاب و پیدن بخیر برای حاد و مزع و تمام در هوای رومی و غیر آن که باعث عطسه شود ضرر درست و حکم عاید نوشته پیری از سادات که شبها باین مرض بود علاجش باین حب نمودم اصل السوس ریوندهریک چهار درم باریک ساییده و در یک یک رطل پوست خشکش چو شاییده مالیده صاف نموده پس غلیظ کرده باشند چهار بقدر خود سازند و خشک کرده از یک حب تا چهار حب بخورند پس در یک و در اقل شد و در استعمال یک بنفشه خود کرد و استعمال خولجان با نخاصیت او را مانع است و اگر از آن چهار با آب مذکور سازند بهتر باشد و آنجا که کثرت عطسه از گرمی دماغ باشد تبرید دماغ و تسطیع بر روغنهای بر دوش روغن که در روغن بنفشه و روغن آس و تضمید سر و پیشانی با طلیه بارده و بوسیدن کشنیر سبز و صندل و استعمال آب شیرین نیکرم مناسب بود و اگر خون غالب باشد قصد و حجامت نفوذ نماید و آنچه از رطوبت دماغ باشد بنفشه دماغ منسبل و حب ایاچ نماید بجهه اگر اندک باقی ماند نشوفا و مصلحات موافقه بکار بر نبرد و بعضی نوشته اند که اگر عطسه از قوت دماغ و دمای حس آن باشد تبرید یک به هر صد از دمای حس دماغی مسطور شد عمل آرد و اگر از رسیدن بخار گرم بمیدان عصب یا در بطن اول باشد خلطه از سر که در روغن گل و آب کشنیر سبز و آب پشم خنثا و عرق سید هر یک یک توله ساخته بپویند و یا اسفنج بحری که گل سفید سوده بر آن انداخته آب پاشیده باشند بپویند و دست و پا حکم کنند و اگر مقدّم زکام باشد تبرید زکام بر داند و اوابویندن شامه افیون علوی خان و گاه گل سرشو عظیم الاثر است و همچنین سر بر بخور قند و زعفران داشتن آهسته عطسه متواتر که باطفال عارض شود اگر سببش رسیدن سر و لب باشد باید که با روغن کوفته بنفشه در بینی دهند و جلاب گرم لطفل و در ضعه دهند و گره گو سفید یا زرد آتش بریان نمایند و آبی که از آن سائل شود نیکرم و پینی بچکانند و بپویند و زعفران و قند سفید کوفته بخور آن بدهند و از داریشتان و زعفران پارچه رنگین کرده بر سر گذارند و سر پوشیده دارند و بوسیدن چوب بلبله تر کرده و مالیدن سر طفل بخرقه خشن تبرید و اگر ازین تدابیر ناکمل گردد ایارج فیهرا چند شب متواتر بر ضعه بخوراند و زعفران و تخم گل سرخ و اندکی صبر بر رستیان مرصعه مالیده در دهان طفل گذارند که بکند و چون از آن باز آید سر طفل را رنگین دارند تا آنکه لعاب بسیار از دهان او بر آید و گاهی زبان طفل بخرقه خشن بگریزند و اندک کشیده نگاه میدارند تا آنکه آب و لعاب بسیار از دهان او بر آید عطسه و تر امل گردد و اگر حار یا لبس المزاج و قوی البنیه باشد آب نیکرم که در آن سبوس و پویند حب الحلب چو شاییده باشد بر سر ریزند و اگر ضعیف القوه و البنیه باشد بر سر و آب گرم ریزند که باعث ضعف قوت او میگردد و بلکه هر وقت اندک اندک شربت خنثاش یا دیا قودا که باطلا ساخته باشند بخوراند و مخمر تخم خیار و تخم خرقة متشکر یک سبزه و مغز بادام چهار جز و نبات برابر همه ساییده بلعاب اسپنول چهار بقدر عدس مغطح ساخته خشک نموده و دانه زردبان او یک حب نگاه دارند و این بسیار گفته جهت این مرض بگیرند و دانه ریب السوس و دانه گاهی که از آن سائل ازل نماند و در دم محم سلحفاة و یا شیر منقعه او بخورند تا غلیظ گردد و در هر صبح و شام با آن طفل را تلقین کنند که تا آنکه اثر نیکرم بخشد و معالجه بکار براد و اطفال چند از آن تاثیر می نیست و مجوزنه و اگر سبب آن درم حار و دمای دماغ باشد با تب و حرارت بود و علاجش لبللج سرسام کنند از تبرید و طلا و قریح سر و میردات از اعضا مثل آب کاسنی و کشنیر سبز و کدو تر و غلب سبزی و حی العالم و برگ کاه و و از روغنهای مانده روغن گل و بنفشه و کدو و بلکه واجب است که اول حجامت مقین

ببویند و چهار در بر بخورند و در موی ادهان مذکوره بدون کافور یکا بر بند و البصار و رغن بادام شیر و قحطان یا شیر خرو و مینی چکانیدن و شیر از پستان بر پیشانی
ووشیدن و دیگر ادویه مطبوع یکا بر بدن نافع بود و آنچه جالینوس گفته و حکیم عابد نیز در دهر و قسم تجرب نموده طلای پیشانی و مقدم سر بآب خرفه مضروب و عین دم
و روغن کدو و معوط آنست و آنکه از خلط المزاج بود بعد تمییز خلط بقیطیر و غنمای مطبوع مذکوره و البان و العبه و شرب مطبات تنقیه ناده از بن و دماغ مبسل و
حب هلبه و قرص بنفشه و غراغره و عوطوسات و نشوات و نطولات نمایند و مداومت اطریفل کشنیری مفید بود و جالینوس گوید که جمله ادویه سده که در بحث
خشم مذکور شد مفید این قسم است و حکیم علی بنیوسید که درین نوع اول بآب گرم استنشاق نمایند بعد بروغن بنفشه بادام شیلو و فایروغن گل اجدران طعام بخورند
و اگر آن شور یا باشد اولی است

حکله الف

سبب خارش بینی صعود بخارات حارّه لذاعه از ماده حرلیه مجتمعه در بطون و دماغ یا در محل دیگر است و احتیاس آن در بینی و در زکام و دیدان بینی و ثبور و قرحه
و در ابتدای رعاف و جدری نیز عارض شود پس تشخیص این اسباب چنین باید کرد که اگر آزار زکام یا دود یا ثبور یا جدری یافته شود سببش همان باشد و اگر سرخی هیره
بود و در لحن را پیش چشم همچون جیدن برق محسوس گردد مقتدره رعاف باشد و اگر دقیقه پیدا شود و بسرعت زائل گردد و اکثر وقت شبیدن هوای سرد حادث
شود سببش صعود بخارات باشد علاج در آنچه بعد تعذیل مزاج بکاول و مشروب و تنقیه بدن و دماغ از ماده بخار تدبیر الف بروغنها و معوطات نمایند و هر
لقویت دماغ صندل و گلاب و کافور و روغن گل بپزند و برای منع ایجه سفوف کشنیر و اطریفل کشنیری خورند و حب الآس را خاصیت عجیب است در
استیصال ایجه حار مطلقا و از انشای بخوره اجتناب نمایند و اگر ضعف قوت یابری دیگر دماغ را تنقیه بالغ باشد نقوع شمش نبوشانند که تنقیه برفق و تبدیل
مزاج اعضا نماید و بقول ابن حنین خولان لطوخا و قلیله نیز نافع حکله الف است و گویند که اول رگ قیخال زنند و بفاصله سه چهار روز رگ ارنه کشانند
و بعد بکفنه تنقیه دماغ و بدن بچوب بنفشه و مطبوخ هلبه زرد و فاکلی علوی بخان و یا آلو با شربت و در مکر الهلبی نمایند و بعد جهت منع بخارات و تقویت معده
دماغ اطریفل کشنیر دهند و غذاهای کم بخار و سرد خوراند و بروغن گل و بادام برابر حرب نمایند و در مقتدره رعاف فصد سر رو کنند و آنچه در بحث رعاف از اغذیه
و ادویه مسطور شد یکا بر بند و در زکام و دود و ثبور و قرحه و جدری علاج آنها نمایند گویند که در حاکم منخبرین اطفال سر که یکد و مرتبه بالند و اگر ازین زائل نگردد
نوشادر در سر که حل نموده بملایمت بران بالند و اگر ازین هم زوال نپذیرد و مستحکم باشد سر سوزان را اندک دران فرو برند که دران قدری بنشیند پس بران که بالند

حرقه الف

هرگاه مزاج منخبر از حالت طبیعی برگردد و سر مزاج حار در وی اثر کند سوزش عارض شود علاج پارچه بگلاب و صندل آلوده بر بینی گذارند و روغن گل بآب
حی العالم یا روغن نیلوفر یا گلاب استنشاق نمایند و روغن کدو و شیر و قحطان و امثال آن معوط فرمایند و صندل و گلاب و نیلوفر و کافور بپزند و گیلانی گوید
که گاهی در منخبر نوعی از سر مزاج حار در فایت حرارت حادث شود و علامت آن احساس گرمی و التهاب دران است و علاج آن تبدیل مزاج بمبردات و
تسکین حرارت با استنشاق روغن گل مضروب بآب حی العالم یا روغن نیلوفر یا اندک گلاب و نهادن پارچه پیلول بصندل و گلاب است و اگر حرارت بسوی
هر دو طرف و در بطن دماغ مودی گردد و روغن نیلوفر معمول از مغز نم گردد و روغن گل بگلاب معوط کنند و صندل و گلاب و کافور و نیلوفر و بنفشه و گل کدو
گل خشتاش و مانند آن بپزند و طبری گوید علتی است که در بینی ظاهر شود و از آن در شیم اشک آید و انسان را از آن حالت ضعف بهم رسد و آنست که می یابد
انسان در بینی خود عذرا استنشاق هوای بار و حرقه لذاعه که تا دماغ او برسد و از آن چشمهای او اشک آورد و اکثرین حالت بدون استنشاق هوای
سرد یافته می شود و حدوث این علت دلالت میکند بر بخارات حارّه لذاعه که از سر سبب اجتماع اخلاط حرلیه لذاعه در بطون و دماغ منحل میگردد و چون
این بخارات رد میشوند در بینی محقق میگردد و احراق شدید پیدا میکند و هر که از کام افتد و خیشوم او سوزش کنند و از جریان فضول رقیق حاکمه در ابتدای
زکام جاری میشوند بسوزند سبب آنست که مثل این اخلاط در بطون و دماغ تجمع پیدا کنند پس هرگاه مسام سر بسردی و غیره منسد شوند بخارات منعکس گردند

از این سخن جاری میشوند و آن چیزی از آن اخلاط حریفه سحاده و خلط میگرد و سوزش مجاری پیدایم کند و شرح این برای آن کردم که این سبب در هر دو موضع یاد دارند و علاج این تعبیل مزاج بدن با کول و دشرب است و قصد تنقیه این خلط اگر قوت احتمال استفراغ و زمانه مساعدت نماید و اگر ملین ضعیف القوة یا زمانه مانع از تنقیه بالغ باشد نفوق شش سایشانند و در اجزای ادا نچرخند این اخلاط الذاعه حریفه باشد میفرایند پس این نفوق استفراغ و تیراج می نماید و تبدیل مزاج اعضای او میکنند و اصحاب سور مزاج حار دماغ و کبد استعمال آن نمایند و تغییر مزاج دم میکنند و در دماغ راس مسطور شد

احتباس شی در الف

یعنی بند شدن چیزی در مجرای بینی علاج اول بر دهنها و قدری سوم بینی را از انزال و نوسان چرب کنند و چند قطره از آن در بینی بچکانند پس او را به معطر کنند که در آخر
بجست عطاس مسطور شد و بینی را در دهان و گام عطسه آمدن دهان و متخرج بکنند تا آنکه عطسه گیرند تا آنکه چیزی در دهان افتد و یا که مناسب بر آنند و بدانند که اکثر بچه ها که
طعام سرفه یا عطسه یا چیزی که دیگر لطیف عارض شود و بدان سبب چیزی که در دهن باشد از طریق حناک در مجرای بینی بر آید و نفس پذیرد و در بچانند و خوش و بدخواهی
و ضعف استها و زردی رنگ و خافت بدن ظاهر شود و یا بشد که تب خفیف لازم گردد و نفس از جانب بینی بی اسباب نزله و زکام موقوف شود و هر ساعت دست
خود و یا بجانب برود و باله و قدیرش همانست که مسطور شد و اگر از این تدبیر بر نیاید لطیف را بر پشت بخوابانند و دهن او را بدست گرفته دهان خود را بر نفس بینی مسدود
و گذاشته بقوت بپزند و عقب آن را با فاصله در منفذ مخالف آن که کشش است از آن قوتیر دهند تا بر نفس آن چیزی خارج گردد و گاه سبب آن بیس جیاشیم
طفل پیدا شود و اما جگر بچکانیدن شیر مضعه و یا دادن مناسبه است و تدبیر و ترطیب یا فوج او با دهان و مطب مناسبه و پاک نمودن بینی او همیشه

سیدہ خلیسو

و آن چیزی مختص هر دو فعل اوست حتی که شیئی نافذ را از حلق لبوی بینی یا از بینی لبوی حلق منع نماید و سبب این یا خلط لزج است و یا کم نابت و یا خشک ریشته و از نشان این سده است که غنمه در آواز پیدا میکند حتی که منع می نماید فضله نفخ را از دخول نیشوم پس طنین کائن از آن حادث میگردد علاج و در خلط بعد از نفخ نفخ بلغم و تنبیه مبسهل و یابرجات از عذس منتشر بکدرم چند بید تنخیم دم افیون زعفران مشک هر دو احد یک قیرا طهر نیم درم جدا سازند و آب مرزنجوش آب سود و سوط نمایند و هر چه برای ششم سدی مسطور شد بکار برند و اگر از کم زائد باشد علاجش مذکور شد و بسیار باشد که بل دسکاری و خرط بینی از نیل خاص یافت که آن جرد ممکن باشد احتیاج می افتد پس بدم جرد نمایند تا آنکه پاک گردد و اگر کفایت نکند آنچه در بحث بواسیر گذشت بعمل آرند و اگر از خشک ریشته باشد طلاج ریشته یا بس نمایند و یا آنی گوید که اگر سده از خلط غلیظ لزج باشد پس اگر ممکن بود و الا استفرغ بدن بمطبوخ افیتون نماید بعد هفت و هشت بقدری که میان دو سهل واجب است پس بنقیه سر سحج قوقا یا یا حب ایا حب یا حب صبر نمایند و موافق ترین آنها حب صبر است بعد از آن غرغره بمورنج و عاقر قرقا و خردل رفته نمایند و لزوم حمام و استنشاق آب گرم بسیار کنند پس اگر ماده در تنک باشد بر دز عفران عطسه آورند که این سده را بکشتاید پس لزوم پرهیز و منع از اغذیه نوره و غلیظه و ریشته نمایند که باین طریق سده بکشد و اگر چیزی لزج باقی ماند که از موضع سیلان کند و نمایند با کلباب بر آب ققم بطریقیکه در باب زکام گذشت که این نفت و تحلیل بطوبت نماید و اگر بوزان سرفه آید بدانند که ماده رفیق شده و لبوی سینه نازل گشته و درین هنگام بر شربت خشنش و شربت عذاب لزوم نمایند تا آنکه سرفه زایل شود و اگر باقی مانده بینی و دایم و عطسه آوردن نمایند و این بهر آنست که ماده بر شربت خشنش غلیظ گردد و باقی ماندن بینی و عطسه بیرون آید باین طریق درین وقت پاک گردد و این ترتیب علاج واجب است که طبیب درین حالجه یا دوار و پس اگر تقدیم تدبیر موخر نمایند مورث رعاف و صداع گردد زیرا که عطسه آوردن قبیل از ترقیق ماده عروق را بشکافد در حرکت دهد و اگر سده از رویندن گوشت باشد باید که نظر کنند اگر مرطانی بود یا آهن تعرض نمایند و لکن اگر گوشت نابت باشد آنرا بخراشد برشته کرده و از آذموی یافته که یک سر آن لبوی دهن بیرون آورده باشند و سردیگردن بینی باشد و هر دو را بکشد تا آنکه گوشت زایل بخراشد بعد از آن رشته بیرون آورده فقیه بکشد و نمک آلوده بهند تا آنکه خون منقطع گردد پس بمرهم معمول از سرکه و گلزار و کندر و مر و اسنگ علاج کنند و از استنشاق آب سرد و منع نمایند و از اغذیه غلیظه پرهیز کنند و تا مدتی سده بیرون نمایند تا و فقیه گوشت زیاده شود و گاهی این گوشت را با آهن قطع

میکنند و سالمت تر آفت که از خراشیدن رشته و علاج بمرهم مذکور شد و اما دویه حاد و کاله را بران میگذارند زیرا که گاهی مزاج دماغ گرم میشود و موجب و باغ میکند و گاهی سده از تنگی مجرای در خلقت حادث میشود پس دایم بادنی شی نازل مسدود میگردد و دیگر آگاهی سائل بسیار رقیق باشد و علاج آن تنقیه دماغ و استعمال تخمک یا ایارج نمایند اگر مزاج آن احتمال کند و از اغذیه غلیظه البته پرهیز کنند و از جمیع غذا خوردن طعام حذر کنند و باستفراخ در اوقات محمود نمایند و سده بینی که باطنال از رطوبت غلیظه متولد از شیر غلیظه عارض شود علاجش اصلاح شیر مریضه و پرهیز از اغذیه غلیظه و رقیق آب گرم بر سر طرفه و آبکباب بخار آن و بالیدن سر و بخرقه نشستن و قبل از این تدابیر عطسه آوردن و بر سر و روشن بالیدن با نعایت

حنان

و آن مرضی است که بینی را عارض میشود و از آن در آواز انسان مخفی ظاهر میگردد و بسبب او کلام تبیین نمیشود و این غیر غنمه معروفست که بید که سببش نوزین و التهابات است ولیکن بیشتر از خون و صفرا اقتد و علائمش اینست که کلام مفهم نشود و چون آب بنوشد از راه بینی بیرون آید و خنایت بسیار بر وجه چشمها سرخ پراز شک بر خاسته باشد و در سرشید و یا خفیت علاج اول در هر دو نوع رگ سرد و کشاید و از آب کشیده نیز و کاهنی و کاه پوتنه. حنض حل کرده غرغره نمایند و اگر این چیزها منبر هم برسد شیره آنها گرفته یا قنق یا مطبوخ ساخته بکار برند و پوست انار و لایتنی و ماز و نمک اندرانی برابر رسوده است شهادت آلوده بر درم رسانند در روزی ده و دوازده بار و یا نوتاد و چنبای خشک و پوست انار و لایتنی هر یک سه شمشیر بدستور بکار برند و ماز و آب حنایا ناما خام جوش کرده غرغره نمایند که نفع عظیم دارد و اگر ازین تدبیر صحت نشود سهل صفا لعل آرد از آله علی یا اسفل و عطسه آوردن درین باب اثر عظیم دارد و تدبیر خفیت از بوسیر لفت بکار برند و بقول جالبینوس از معالجات او آنست که ماز و سحوق را در آب انار شیرین چندا که بوشد بخوشا شد مآب جذب شود بعد خشک کنند و نصف او کنند و از زردت آمیزند و مرتبه دیگر آب انار که در آن ماز و جوشانیده باشد برشند و بطریق سوط و غرغره چند روز استعمال نمایند و آب میکار بموم و روغن زیتونی بچکانند و تا به شدن آن دمام استعمال کنند و اگر این مرض از بوی در کلام بسبب مرض آتشک ماز و حاد عارض شود علاجش همان مرض حنانه

ویدان الف

سببش رطوبت متعفن در مقدم دماغ است نشانش حکه در مقدم دماغ در بعض اوقات است و خروج او در مخاط علاج بعد تنقیح ماده متعنه سببش و ایارجات و مبطسات مثل کندش و شونیز کنند و تناول اشبای رطبه ترک نمایند و بادویه قائل گرم مثل شیخ و قسط و مر و قنبل و آب برگ شفا لوسوط نما برگ شفا لوسا ساید در بینی ایام متوالی فنوح کردن مجرب است و با بجله هر چه در علاج صداع دودی و گرم گوش مسطور شد لعل آرد

انتفاخ الف

گاه در بینی انتفاخ مجدی عارض میشود که غلیظه و سبطر بگرد و در وجه نماید و طفل بی آرام و سکون میباشد علاج ملاطفه نمایند اگر در آن چیز بود بعد صلب باشد در علاج آن تساهل نمایند چه اکثر بوزم اکثر لاجل منبر میگردد پس باید که مریضه او را پرهیز و اصلاح غذا و شیر او نمایند و اگر حاجت باشد با تنقیه ماز و در خون لعل بقر کجیه خردل رسوده و پیچیده بگذارند تا آنکه آرزو بخاشد بعد و علاج او برهم نمایند تا که بسبب صلابت اشباح خوش او بخشد و یا سده یا همین بخرا

انقباض الف

گاه انقباض و کشیدگی در مخزن الفحال عارض گردد و چون نفس نمایند بهم آید و اکثر این مرض از مصاد و مزاج دماغ ایشان بهم برسد علاج نیز بر سر طفل قطره نمایند و شیر تازه و دوشیده و نمک با نمک بر سر او گذارند و برگ اسبوق بالای آن بگذارند و در بینی او روغن بنفشه بچکانند و سر او را با یکبار جو شانیه باشند و بنشیند و مریضه او را شیر دهند و پرهیز از اغذیه غیر موافقه ماز نمایند

خانم الطبع شکری که یکم طلق که بتاییدنی نمایان اول اکسیر عظیم از افادات زرد و طبایع بنقدین و ساقین حکم عظیم نان مخاطات نام جهان طبع شکی

غلطنامه اکسیر اعظم جلد اول

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۱۷	ما عطا	یا عطا	۱۰۹	۲۸	اولاخ	ایاخ	۲۱۰	۲۹	ومضفر	ومضاد
۵	۱۰	فردوس الحکمته	فردوس الحکمه	۱۱۳	۴	انزوت	انزروت	۲۲۴	۳۸	ودرامتل	درامتل
۷	۱۳	علامه علامه	علامه	۱۱۶	۲۰	ولاشارت	واشارت	۲۳۳	۲۶	سب	رب
۹	۲۵	مرض	مرنی	۱۱۸	۲۸	شریان	شریان	۲۳۵	۲۹	لبکاری	لبکاری
۱۱	۲۰	مرض	مرنی	۱۲۶	۵	متخذ	متخذ	۲۳۷	۷	سومضفر	سومضفر
۱۳	۱۳	صحی	صحیح	۱۲۷	۱۴	ار	از	۲۳۸	۱۱	واسحام	واسحام
۱۵	۱۳	سزاوار	سزاوار	۱۲۸	۲۶	اگر	و اگر	۲۳۹	۲۲	تبریز	تبریز
۲۹	۱	مسطط	مسطط	۱۳۲	۲۰	ثائل	را ثائل	۲۴۱	۲۰	فاوایانه	فاوایانه
۳۶	۲	عنکبوت	عنکبوت	۱۳۴	۲۱	ایاکرد	ایاکرد	۲۴۵	۱	بفرخیشک	بفرخیشک
۳۸	۲۹	عرائض	عرائض	۱۳۵	۱۵	تناول	از تناول	۲۴۷	۱۲	بایاج ففقر	بایاج ففقر
۳۹	۷	اذا بنید	افزاید	۱۳۹	۱۲	سنای	سنای کی	۲۴۸	۲۶	محله بر سر	محله بر سر
۴۵	۱۳	روغنمای	روغنمای گرم	۱۴۰	۴	صه	سه	۲۴۹	۱۱	داغ	داغ
۴۷	۷	وفار	وفار	۱۴۱	۶	پودنه	پودینه	۲۵۰	۲۹	حرکت مواد	حرکت
۴۹	۵	اکانایس وایاج ففر	اکانایس وایاج ففر	۱۴۲	۱۰	شرافی	مشرافی	۲۵۱	۱۵	لطیف بود و گاهی	لطیف بود و گاهی
۵۳	۱۹	کروبو	کروبو	۱۴۳	۱۸	عطر لیل	اطر لیل	۲۵۵	۲	سیالیوس	سیالیوس
۵۴	۱	ود درم	ود درم	۱۴۴	۲۴	حلا مات	علامات	۲۵۳	۵	هفت اشه	هفت ماشه
۶۵	۲۶	نفاخ	نفاخ	۱۴۱	۶	دهامه	دهابا	۲۵۴	۱۳	زیاده	وزیاده
۷۷	۲۸	واکل	واکل و	۱۴۲	۱۴	نپذیر	نپذیرد	۲۵۴	۸	نقار	فقار
۷۸	۲۰	ونظائل	ونظا وائل	۱۴۳	۱۸	وجند بیاسر	وجند بیدتر	۲۵۹	۱	پوست بچ کرفس	بچ کرفس
۶۹	۱۳	چهار درم	سه درم	۱۴۴	۱۹	کنند	کنند	۲۶۳	۴	بارده	بارده
۹۲	۲۰	ما	را	۱۴۵	۱۴	بارد و رطب	بارد و رطب	۲۶۴	۱۴	ووننج	ووننج
۹۴	۸	کالور	کافور	۱۴۶	۱۴	شرو دلیوس	شرو دلیوس	۲۶۴	۷	ماکله	یا ماکله
۹۹	۳	بحام	بحام	۱۴۷	۱۴	میفتخ	میفتخ	۲۶۴	۲	نخاردی	نخاردی
۱۰۰	۴	داشن	داشن	۱۴۸	۲۶	شرو دلیوس	شرو دلیوس	۲۶۴	۲۸	زراف	ورعاف
۱۰۱	۱۴	دامت	ادامت	۱۴۹	۱۱	بعد	باز بعد	۲۶۹	۱	مبطوخ	مبطوخ
۱۰۲	۱۵	گل چکان	گل چکان	۱۴۹	۲۴	بک	بکدود	۲۷۰	۱۴	وشخ ارنی	وشخ ارنی
۱۰۳	۱۶	سنگرد	سنگرد	۱۵۰	۲۵	وخصو	وخصو	۲۷۵	۴	گزارد	گزارد
۱۰۴	۱۵	اکسیر	اکسیر	۲۰۱	۲۰	دروج	دروج	۲۷۷	۷	کزارد	کزارد
۱۰۹	۱۵	ولوبیدن	ولوبیدن	۲۰۵	۲	جادو	مجدد	۳۱۳	۴	وشفر	وشفر

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۳۳	۵	باشبہ	باشبہ	۵۰۰	۱۴	کرد	کرد	۵۰۰	۱۴	کرد	کرد
۳۳۴	۲۹	جبار	جبار	۱۰۰	۱۴	بہ خاک	بہ خاک	۱۰۰	۱۴	بہ خاک	بہ خاک
۳۳۵	۱۰	اکر	اکر	۲۸	۲۸	ازوم	ازوم	۲۸	۲۸	ازوم	ازوم
۳۳۶	۴	مثل	مثل	۵۰۲	۳	مشبکہ داغ	مشبکہ داغ	۵۰۲	۳	مشبکہ داغ	مشبکہ داغ
۳۳۷	۲	قوی انظیفہ	قوی انظیفہ	۱۱	۱۱	غالب آید	غالب آید	۱۱	۱۱	غالب آید	غالب آید
۳۳۸	۲۵	طریق	طریق	۱۲	۱۲	مبدل	مبدل	۱۲	۱۲	مبدل	مبدل
۳۳۹	۱	ٹھانگ	ٹھانگ	۱۲	۱۲	وگا ہی	وگا ہی	۱۲	۱۲	وگا ہی	وگا ہی
۳۴۰	۱۲	صفراوی	صفراوی	۱۶	۱۶	بیخ انجیر	بیخ انجیر	۱۶	۱۶	بیخ انجیر	بیخ انجیر
۳۴۱	۵	پر کنند	پر کنند	۵۰۵	۱۹	لیجہ التیس	لیجہ التیس	۵۰۵	۱۹	لیجہ التیس	لیجہ التیس
۳۴۲	۶	ملود	ملود	۵۱۱	۱۳	نام	نام	۵۱۱	۱۳	نام	نام
۳۴۳	۲۹	اگر سبب	اگر سبب بقیادہ	۱۹	۱۹	میشو	میشو	۱۹	۱۹	میشو	میشو
۳۴۴	۲۱	ودرم	ودرم بخوبی	۲۲	۲۲	باو سموم	باو سموم	۲۲	۲۲	باو سموم	باو سموم
۳۴۵	۲۲	مانتمہ	مانتمہ	۲۶	۲۶	فصل تخلل	فصل تخلل	۲۶	۲۶	فصل تخلل	فصل تخلل
۳۴۶	۴	ذہبی	ذہبی	۲۸	۲۸	اوسند	اوسند	۲۸	۲۸	اوسند	اوسند
۳۴۷	۲۵	منزہ اند و منز	منزہ اند و منز	۵۱۲	۱	کرد	کرد	۵۱۲	۱	کرد	کرد
۳۴۸	۶	ستعل کنند	ستعل کنند	۲	۲	اگر برنج ارات	اگر برنج ارات	۲	۲	اگر برنج ارات	اگر برنج ارات
۳۴۹	۱	صبہ	صبہ	۵۱۳	۱۰	کہہ آمادہ	کہہ آمادہ	۵۱۳	۱۰	کہہ آمادہ	کہہ آمادہ
۳۵۰	۲۶	سببیہ	سببیہ	۱۵	۱۵	گوشت غلیظ	گوشت غلیظ	۱۵	۱۵	گوشت غلیظ	گوشت غلیظ
۳۵۱	۱۰	وامیشا	وامیشا	۵۱۵	۲۵	زر و اند طولیل	زر و اند طولیل	۵۱۵	۲۵	زر و اند طولیل	زر و اند طولیل
۳۵۲	۱۸	مرقیسای	مرقیسای	۵۱۳	۹	لو اسیر	لو اسیر	۵۱۳	۹	لو اسیر	لو اسیر
۳۵۳	۶	بزرگان	بزرگان	۱۲	۱۲	مرتبہ	مرتبہ	۱۲	۱۲	مرتبہ	مرتبہ
۳۵۴	۲۶	وختیخام	وختیخام	۲۳	۲۳	ممسلی	ممسلی	۲۳	۲۳	ممسلی	ممسلی
۳۵۵	۳	مایتا	مایتا	۲۶	۲۶	قفالین	قفالین	۲۶	۲۶	قفالین	قفالین
۳۵۶	۱۱	ننقہ	ننقہ	۵۳۱	۲۱	شہد	شہد	۵۳۱	۲۱	شہد	شہد
۳۵۷	۱۳	بروالیوم	بروالیوم	۵۳۶	۱	وبینی	وبینی	۵۳۶	۱	وبینی	وبینی
۳۵۸	۴	ہر لطیف	ہر لطیف	۵۳۷	۱	طریق	طریق	۵۳۷	۱	طریق	طریق
۳۵۹	۱۵	فائل	فائل	۲۲	۲۲	طریق	طریق	۲۲	۲۲	طریق	طریق
۳۶۰	۲۷	موار	موار	۲۶	۲۶	بتکافہ	بتکافہ	۲۶	۲۶	بتکافہ	بتکافہ
۳۶۱	۲۷	نکچکنی	نکچکنی	۲۷	۲۷	و در دہر و در	و در دہر و در	۲۷	۲۷	و در دہر و در	و در دہر و در

صحت نامه جلد اول اکسیر اعظم

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۱۵	با	با	۵۴	۷	درور	ذرور	۵۴	۷	درور	ذرور	۹۱	۹	این در	این در
۵	۲۸	معلجات	معلجات	۵۵	۱۲	وامیه	دامیه	۵۵	۱۲	وامیه	دامیه	۹۲	۴	یاروغن لفظ	یاروغن لفظ
۷	۳۷	کرے	کرے	۵۶	۳	بلبوس	بلبوس	۵۶	۳	بلبوس	بلبوس	۹۴	۲۷	روغن نار	روغن نار
۷	۲۹	این ماسه	این ماسه	۵۹	۱۸	ایرام	ایرام	۵۹	۱۸	ایرام	ایرام	۹۴	۱۱	عطوسات	عطوسات
۱	۵	ماسر جویه	ماسر جویه	۶۱	۱۰	طحالی	طحالی	۶۱	۱۰	طحالی	طحالی	۹۵	۱۹	صلب	صلب
۷	۹	نعم الدلیل	نعم الدلیل	۷	۱۳	گلوی	گلوی	۷	۱۳	گلوی	گلوی	۹۷	۲۸	مانید	مانید
۷	۱۷	اعضای	اعضای	۶۲	۹	اروغنها	اروغنها	۶۲	۹	اروغنها	اروغنها	۹۹	۱۱	دو نیم دام	دو نیم دام
۷	۲۹	مخشن	مخشن	۶۶	۲۶	دافعترین	دافعترین	۶۶	۲۶	دافعترین	دافعترین	۱۰۱	۴	لمش	لمش
۷	۷	بار آنگه	بار آنگه	۷	۲۹	وساکن	وساکن	۷	۲۹	وساکن	وساکن	۱۰۱	۱۰	باماده مائی	باماده مائی
۷	۸	بسان	بسان	۶۹	۵	جوش	جوش	۶۹	۵	جوش	جوش	۱۰۲	۲۶	اطریض ریانی	اطریض ریانی
۷	۱۱	اشتهاء خراج	اشتهاء خراج	۷۰	۱۴	شربت لیمو با شربت	شربت لیمو با شربت	۷۰	۱۴	شربت لیمو با شربت	شربت لیمو با شربت	۱۰۲	۱۳	گللاه	گللاه
۷	۱۲	شیر یا	شیر یا	۷۱	۱۷	یک دانگ	یک دانگ	۷۱	۱۷	یک دانگ	یک دانگ	۱۰۶	۱۸	یاید	یاید
۸	۲۷	ضعف	ضعف	۷۱	۱۸	بخرفه	بخرفه	۷۱	۱۸	بخرفه	بخرفه	۱۱۱	۲۱	تیرید	تیرید
۷	۲۹	ناشتی	ناشتی	۷۱	۲۷	سنبلی جینی	سنبلی جینی	۷۱	۲۷	سنبلی جینی	سنبلی جینی	۱۰۷	۱۵	از قرا بادین	از قرا بادین
۱۱	۹	مراعات	مراعات	۷۵	۴	انواع	انواع	۷۵	۴	انواع	انواع	۱۰۹	۷	این سیار	این سیار
۱۲	۱۵	طلاست	طلاست	۸۴	۲۶	مریض ما	مریض ما	۸۴	۲۶	مریض ما	مریض ما	۱۱۱	۱۳	تحفیف	تحفیف
۱۴	۱۸	اولا بدست	اولا بدست	۸۶	۱۳	بازنوت	بازنوت	۸۶	۱۳	بازنوت	بازنوت	۱۱۱	۲۸	از اراج	از اراج
۷	۲۷	اشقاد	اشقاد	۸۷	۸	کالور	کالور	۸۷	۸	کالور	کالور	۱۱۱	۱۶	نیضوج	نیضوج
۱۷	۵	یهدان	یهدان	۸۸	۲۷	بطور	بطور	۸۸	۲۷	بطور	بطور	۱۱۱	۱۷	محمل	محمل
۱۸	۱۷	مکاپت	مکاپت	۸۸	۲	باریک	باریک	۸۸	۲	باریک	باریک	۱۱۳	۹	کوفوفل	کوفوفل
۱۹	۹	مداوت	مداوت	۸۹	۴	داغ و مسطر	داغ و مسطر	۸۹	۴	داغ و مسطر	داغ و مسطر	۱۱۳	۲۳	مشک و غالیه	مشک و غالیه
۲۰	۱۵	شدید الحلب	شدید الحلب	۹۰	۷	داشتن	داشتن	۹۰	۷	داشتن	داشتن	۱۱۵	۲۹	لبا اشعر	لبا اشعر
۳۳	۱۹	ثقل	ثقل	۹۰	۱۵	دامت	دامت	۹۰	۱۵	دامت	دامت	۱۱۹	۱	نی صفراوی	نی صفراوی
۲۴	۸	درشانی	درشانی	۹۰	۲۴	ساینده	ساینده	۹۰	۲۴	ساینده	ساینده	۱۱۹	۲	هر روز	هر روز
۲۶	۱۲	علامت	علامت	۹۰	۳	قیوه	قیوه	۹۰	۳	قیوه	قیوه	۱۱۹	۲۰	لاشارت	لاشارت

[illegible]

مغز	سفر	غلط	صحيح	مغز	سفر	غلط	صحيح	مغز	سفر	غلط	صحيح	مغز	سفر	غلط	صحيح	مغز	سفر	غلط	صحيح
۲۸۰	۱۲	تا چهار درم	تا چهار درم	۲۸۰	۱۲	تا چهار درم	تا چهار درم	۲۸۰	۱۲	تا چهار درم	تا چهار درم	۲۸۰	۱۲	تا چهار درم	تا چهار درم	۲۸۰	۱۲	تا چهار درم	تا چهار درم
۲۸۰	۸	ایام ربیع	ایام ربیع	۲۸۰	۸	ایام ربیع	ایام ربیع	۲۸۰	۸	ایام ربیع	ایام ربیع	۲۸۰	۸	ایام ربیع	ایام ربیع	۲۸۰	۸	ایام ربیع	ایام ربیع
۲۸۱	۷	دیوار	دیوار	۲۸۱	۷	دیوار	دیوار	۲۸۱	۷	دیوار	دیوار	۲۸۱	۷	دیوار	دیوار	۲۸۱	۷	دیوار	دیوار
۲۸۱	۸	عند	عند	۲۸۱	۸	عند	عند	۲۸۱	۸	عند	عند	۲۸۱	۸	عند	عند	۲۸۱	۸	عند	عند
۲۸۲	۷	واجب	واجب	۲۸۲	۷	واجب	واجب	۲۸۲	۷	واجب	واجب	۲۸۲	۷	واجب	واجب	۲۸۲	۷	واجب	واجب
۲۸۲	۱۸	تمر	تمر	۲۸۲	۱۸	تمر	تمر	۲۸۲	۱۸	تمر	تمر	۲۸۲	۱۸	تمر	تمر	۲۸۲	۱۸	تمر	تمر
۲۸۲	۱۵	در لجن	در لجن	۲۸۲	۱۵	در لجن	در لجن	۲۸۲	۱۵	در لجن	در لجن	۲۸۲	۱۵	در لجن	در لجن	۲۸۲	۱۵	در لجن	در لجن
۲۸۶	۸	نقار	نقار	۲۸۶	۸	نقار	نقار	۲۸۶	۸	نقار	نقار	۲۸۶	۸	نقار	نقار	۲۸۶	۸	نقار	نقار
۲۸۶	۲۲	عصب	عصب	۲۸۶	۲۲	عصب	عصب	۲۸۶	۲۲	عصب	عصب	۲۸۶	۲۲	عصب	عصب	۲۸۶	۲۲	عصب	عصب
۲۸۶	۲۳	تدبیر	تدبیر	۲۸۶	۲۳	تدبیر	تدبیر	۲۸۶	۲۳	تدبیر	تدبیر	۲۸۶	۲۳	تدبیر	تدبیر	۲۸۶	۲۳	تدبیر	تدبیر
۲۸۶	۷	ماده است	ماده است	۲۸۶	۷	ماده است	ماده است	۲۸۶	۷	ماده است	ماده است	۲۸۶	۷	ماده است	ماده است	۲۸۶	۷	ماده است	ماده است
۲۸۶	۲۷	دارستانی	دارستانی	۲۸۶	۲۷	دارستانی	دارستانی	۲۸۶	۲۷	دارستانی	دارستانی	۲۸۶	۲۷	دارستانی	دارستانی	۲۸۶	۲۷	دارستانی	دارستانی
۲۸۸	۲	تفاحات	تفاحات	۲۸۸	۲	تفاحات	تفاحات	۲۸۸	۲	تفاحات	تفاحات	۲۸۸	۲	تفاحات	تفاحات	۲۸۸	۲	تفاحات	تفاحات
۲۹۱	۸	بلیقی	بلیقی	۲۹۱	۸	بلیقی	بلیقی	۲۹۱	۸	بلیقی	بلیقی	۲۹۱	۸	بلیقی	بلیقی	۲۹۱	۸	بلیقی	بلیقی
۲۹۲	۱۳	منزله دانه	منزله دانه	۲۹۲	۱۳	منزله دانه	منزله دانه	۲۹۲	۱۳	منزله دانه	منزله دانه	۲۹۲	۱۳	منزله دانه	منزله دانه	۲۹۲	۱۳	منزله دانه	منزله دانه
۲۹۳	۱۷	و وضع	و وضع	۲۹۳	۱۷	و وضع	و وضع	۲۹۳	۱۷	و وضع	و وضع	۲۹۳	۱۷	و وضع	و وضع	۲۹۳	۱۷	و وضع	و وضع
۲۹۴	۱۹	صورت	صورت	۲۹۴	۱۹	صورت	صورت	۲۹۴	۱۹	صورت	صورت	۲۹۴	۱۹	صورت	صورت	۲۹۴	۱۹	صورت	صورت
۲۹۵	۷	درم مقام	درم مقام	۲۹۵	۷	درم مقام	درم مقام	۲۹۵	۷	درم مقام	درم مقام	۲۹۵	۷	درم مقام	درم مقام	۲۹۵	۷	درم مقام	درم مقام
۲۹۶	۱۲	جوز رومی	جوز رومی	۲۹۶	۱۲	جوز رومی	جوز رومی	۲۹۶	۱۲	جوز رومی	جوز رومی	۲۹۶	۱۲	جوز رومی	جوز رومی	۲۹۶	۱۲	جوز رومی	جوز رومی
۲۹۶	۱۳	مغوات	مغوات	۲۹۶	۱۳	مغوات	مغوات	۲۹۶	۱۳	مغوات	مغوات	۲۹۶	۱۳	مغوات	مغوات	۲۹۶	۱۳	مغوات	مغوات
۲۹۶	۲۳	خفات	خفات	۲۹۶	۲۳	خفات	خفات	۲۹۶	۲۳	خفات	خفات	۲۹۶	۲۳	خفات	خفات	۲۹۶	۲۳	خفات	خفات
۲۹۶	۲	بخار دی	بخار دی	۲۹۶	۲	بخار دی	بخار دی	۲۹۶	۲	بخار دی	بخار دی	۲۹۶	۲	بخار دی	بخار دی	۲۹۶	۲	بخار دی	بخار دی
۲۹۶	۲۰	گر دیدن	گر دیدن	۲۹۶	۲۰	گر دیدن	گر دیدن	۲۹۶	۲۰	گر دیدن	گر دیدن	۲۹۶	۲۰	گر دیدن	گر دیدن	۲۹۶	۲۰	گر دیدن	گر دیدن
۲۹۸	۱۷	درود	درود	۲۹۸	۱۷	درود	درود	۲۹۸	۱۷	درود	درود	۲۹۸	۱۷	درود	درود	۲۹۸	۱۷	درود	درود
۲۹۹	۲	مسیون	مسیون	۲۹۹	۲	مسیون	مسیون	۲۹۹	۲	مسیون	مسیون	۲۹۹	۲	مسیون	مسیون	۲۹۹	۲	مسیون	مسیون
۳۰۲	۲۹	روغن تخم کدو	روغن تخم کدو	۳۰۲	۲۹	روغن تخم کدو	روغن تخم کدو	۳۰۲	۲۹	روغن تخم کدو	روغن تخم کدو	۳۰۲	۲۹	روغن تخم کدو	روغن تخم کدو	۳۰۲	۲۹	روغن تخم کدو	روغن تخم کدو
۳۰۴	۱۷	بادرم	بادرم	۳۰۴	۱۷	بادرم	بادرم	۳۰۴	۱۷	بادرم	بادرم	۳۰۴	۱۷	بادرم	بادرم	۳۰۴	۱۷	بادرم	بادرم

تفاوت نام در سبزه خرد و بزرگ											
سنگ	وزن	صنعه	سنگ	غلط	صنعه	سنگ	غلط	صنعه	سنگ	غلط	صنعه
۱۲	باقی	۵۵	۲۶	بردر	۲۶	۱۲	خزاج بود	۵۱۴	۲۸	حلب	۲۸
۱۳	نخلیه خزاج	۵۶	۱۱	گرمی	۲۳	۲۳	نرمی	۵۱۵	۶	بلع نخلینه	۶
۱۴	مطبوع	۵۷	۲	لکود	۲۵	۲۵	باسلیق نخلینه	۵۱۶	۱۹	کانه سوزن ده	۱۹
۱۵	تدبرش	۵۸	۳	نیباشه	۲۲	۲۲	طبری گوید	۵۱۷	۱۳	افرنجیا	۱۳
۱۶	دو جزایات	۵۹	۱۵	دورم	۲۴	۲۴	معد و دماغ	۵۱۸	۲۰	تنقیه سوادک	۲۰
۱۷	محاذرت	۶۰	۲۴	با آرد باقلا	۲۸	۲۸	ازدم	۵۱۹	۹	گفته اند	۹
۱۸	دوبی	۶۱	۶	گیلانی	۳	۳	مشبکه	۵۲۰	۱۵	بمسوح	۱۵
۱۹	مانع	۶۲	۱۰	چیزی	۱۰	۱۰	آتشه	۵۲۱	۲	مرهم ابن ستهال	۲
۲۰	تدبر مطاعت	۶۳	۲۲	یاشهد	۱۰	۱۰	خرقه	۵۲۲	۱۰	مزل	۱۰
۲۱	بعدتی ست	۶۴	۴	دجرب	۱۱	۱۱	اساوست	۵۲۳	۲۱	شهدا	۲۱
۲۲	فصول	۶۵	۱	نذکر شده	۲۵	۲۵	و هوای	۵۲۴	۶۱	حساوت	۶۱
۲۳	از منبی	۶۶	۱۱	بیزند	۲۶	۲۶	نخل	۵۲۵	۱۲	بدان	۱۲
۲۴	اگر غلط	۶۷	۱۲	نقص	۲۷	۲۷	فصل نخل	۵۲۶	۹	غبار	۹
۲۵	مستقره	۶۸	۱۱	بیالاید	۲۵	۲۵	برنده	۵۲۷	۲۴	ویا شیر	۲۴
۲۶	آئرا	۶۹	۱۵	مرهم شانی	۱۳	۱۳	و گاه بارد	۵۲۸	۲	در منبی	۲
۲۷	در ربیع	۷۰	۱۸	مرماخور	۱۲	۱۲	قوام لد	۵۲۹			
۲۸	یازره	۷۱	۲۲	بایوان	۲۴	۲۴	مثل				